تحویل قنجه بیگی
۱۳۳۴
۲۷ ماه صفر
تمرین [illegible]

—(حسب الامر جلیل القدر)—

{ اعلیحضرت سراج الملة والدین }

—(بادشاه با عدل ودین)—

کتاب مستطاب سراج التواریخ

که بتوجه ذات اقدس همایونی شان

تسوید وقایع کردیده بود

در مطبعه حروفی دار السلطنه کابل طبع کردید

« سنهٔ ۱۳۳۱ »

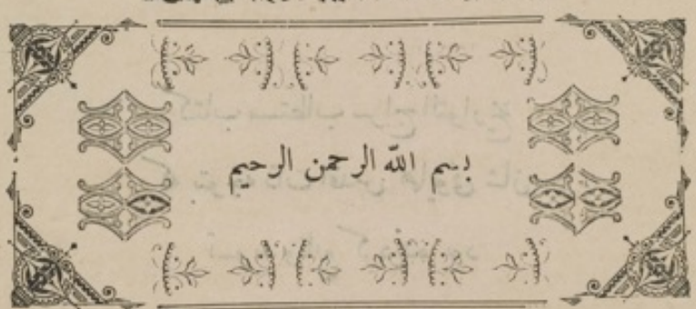

الحمد لله الذی جعل اخبار سابقی الاخیار والاشرار عبرة للاحقین من اولی الابصار والصلوة والسلام الاتمان الا کملان علی سیدنا محمدن المختار وعلی آله الاطهار واصحابه الابرار ما توالی النهار والليل والليل والنهار فی جمیع الدهور والاعصار . (اما بعد) بندهٔ حضرت آفرینندهٔ مهر وماه وشکرگونیدهٔ خداوند بخشندهٔ تاج وگاه وحامی جمی ازسکنه ومتوطنهٔ مملکت ملت خوانندهٔ کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله محمدرسول‌الله اعلیحضرت سراج‌الملة والدین امیر حبیب الله پادشاه خود مختار افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن بر انظار خوانندگان سرگذشت پیشینیان واضح میدارد که از دیرگاه مکنون خاطرداشتم واین امر را لازم‌می پنداشتم که وقایع وسوانح پادشاهان افاغنه را ازبدو سلطنت اعلیحضرت احمدشاه درانی الی زمانناهذا نگارش دهم چنانچه درین اوان که زمام اختیار امارت خطهٔ افغانستان از لطف ومرحمت حضرت یزدان در قبضهٔ اقتدار این فرمانبر دار خالق سبحان آمد تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده وخودرا از سبب گرفتاری در امور مهمهٔ سلطنت وتربیت سپاه ورعیت معذور دیده فیض محمد کاتب بن سعید محمد مغول معروف بهزارهٔ محمد خواجه را مامورفرمودم که بتحریر پرداخته سرگذشت پادشاهان افغانرا کتابی مرتب سازد تادر روز کارباد کاربماند باوجود گرفتاری زیاد که در امورات دولت علیه خداداد افغانستان دارم بازهم جزو جزو که از تحریر می‌براید خود من شخصاً ملاحظه کرده حك واصلاح نموده اجازهٔ چهاپ را میدهم هرگاه سهوی ملاحظه شود آنرا ازباعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند فقط چه

زندهٔ جاوید گشت هرکه نکو نام زیست گرعقبش ذکر خیر زنده کند نام را

بر طبق سطور فیض دستور فوق احقر مذنب را که یکی از پست ترین چاکران درگاه وکهترین خدام بارگاه است اعلیحضرت والا که همواره نظر خورشید ضیایش بسوی تربیت سپاه ورعیت مصروف ورای کیتی آرایش جانب ترمیم وتعمیر ملت ومملکت معطوف است روزی پیش خوانده بیش

بنواخت زیرا که این جزء ضعیف را از ارشاد میمنت بنیاد چنین امر جلیل القدر از خاك مذلت باوج عزت برا فراخته سر افراز ساخت وفرمود کتابی مشتمل برملك گیری وکشور کشائی فرماندهان افاغنه مؤلف ومرتب نموده حدود سابقهٔ مملکت متصرفه افغانستان را اگر چه خلاف واقع درج کتب تواریخ است از همان کتب با درجات کرما وسرمای هوای آن ودرجات ودقایق محل وقوع هر ولایت این مملکت ثبت کتاب کرده آید ووجه صحیح ومطابق واقعش بواسطهٔ آلهٔ پیمایش وغیرها با حدود منفصلهٔ حالیه ونسب نامهٔ طوائف افاغنه وتعدادنفوس ایشان علیحده ترتیب داده ضمیمهٔ اخیرکتاب نماید وبذکر سلاطینیکه قبل ازاعلیحضرت احمد شاه فرمانفرمابوده اند نگراید زیرا که کتب مؤرخین شامل آن وذکرش موجب تکرار وباعث طول گفتاراست پس احکام سعادت فرجام اشرف اعلی را سمعاً وطاعةً گفته بترقیم پرداخت ونخست جهت رفع اشتباه ابنای زمان کتب تواریخیکه درکار بودند وبسوی بیان واقعات افغانستان راه می نمودند چون(۱) جهانکشای نادری (۲)وتاریخ سرجان مالکم (۳)وتاریخ احمدی (٤)وخزانه عامره (٥)وجلد قاجاریهٔ ناسخ التواریخ(٦) ورساله عربیهٔ سید جمال الدین الافغانستانی(۷)وتاریخ سلطانی(۸)ورسالهٔ علیقلی میرزای اعتضادالسلطنهٔ ایرانی (۹)ورساله محاربهٔ کابل وقندهار(۱۰) وکتاب منظومهٔ حمید کشمیری(۱۱) وروزنامه اعلیحضرت شاه شجاع الملك(۱۲) وکتاب حیات افغانی مؤلفه دبی حیات خان(۱۳) وروضة الصفای ناصری(۱٤) ومرآت الوضیهٔ عربیهٔ مؤلفهٔ کرنیل یوسفاندیك امریکانی (۱٥) وپندنامهٔ دنیا ودین پادشاه جنت مکین اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم (۱٦) وجام جم فرهاد میرزا را فراهم آورده همهٔ وقایع را تطبیق داده اقوال مختلفهٔ فیها را حواله بخود صاحب کتاب نموده وواقعات مسموعه، مشهوره را ازحکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمد یوسف خان بن امیرکبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مبرور وسردار نور علیخان بن سردار شیر علیخان مغفور قندهاری وقاضی القضاة سعد الدینخان بن المرحوم قاضی القضاة عبد الرحمن خان خانعلوم وغیره که از آبا واجداد خود ها بالواسطه شنیده وهم وقایع زمان خود شانرا بچشم سردیده واین وقت از طرف قرین الشرف پادشاهی مامور بیان واقعات را بزبانی کردیده بودند ضم ورقم کرده مجموعهٔ همه را ازجهت مطابقت اسم بامسمی موسوم بسراج التواریخ گردانید وبالله التوفیق ومنه الاستعانه

ذکرحدود سابقه افغانستان ووجه تسمیه آن

§ ذکر حدود سابقهٔ مملکت افغانستان §

{ ووجه تسمیه وولایات معروفه ودرجات کرما وسرمای هوای آن }

این مملکت بقرار بیان حیات خان در زمان سلطنت کیان وپیشدادیان مشهور به کابلستان وزابلستان بوده تا که اعلیحضرت سکندر اعظم فتحش نموده بزبان یونانی معروف ببکتریه یعنی باختر کشته، وپس ازانکه بتصرف اسلام در آمده منقسم بدو قسمت مغربی ومشرقی شده مغربش از کابل وقندهار تاحد ایران بخراسان که شهر مشهورش هراتست ومشرقش بملك روه یعنی کوهستان واقع شرقی نهر سند تاحسن ابدال نامزد گردیده ودرعهد اعلیحضرت محمد اکبر پادشاه داخل صوبجات هند شده صرف صوبه کابل مرقوم میکشته، ودرزمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه که بعدازانقراض سلطنت اعلیحضرت نادر شاه درسال هزار وهفتصد وچهل وهفت ۱۷٤۷ میلادی مطابق هزار ویکصد وشصت ۱۱٦۰ هجری براریکهٔ سلطنت جلوس نمود زیاده ترموسوم بافغانستان شدواظهر اینکه باعتبار کثرت وابنوهی مردم افغان که دردین مملکت ساکن ومتوطنند بزیادت لفظستان(۱)در اخیر لفظ افغان بافغانستان نامزد گردیده است چون عربستان وکلستان وغیره که بواسطهٔ ابنوهی قبایل عرب وکل باین نامها موسوم شده اند فقط

(۱) ستان جای انبوهی چیزها

وبقرار بیان صاحب جام جم وسعت این مملکت از فرانسه بیشتر وطولش ازمشرق تا بمغرب هزار ۱۰۰۰ میل وعرضش از شمال بجنوب هفتصد وهشتاد ۷۸۰ میل است ومشتمل برهمهٔ قسمت مشرقی ایران وقسمت شمال مغربی هندوستان میباشد ومحدود با رودخانه (۲) ایندس است وامتداد این مملکت وسیع از مشرقی سر حد کشمیر که در طول

(۲) ایندس نهر سند که اتك نیز میگویند

هفتاد وهفت۷۷درجهٔ مشرقیست تامغرب هرانست که درطول شصت ویکدرجهٔ مشرقی کری نیچ است وازشمال تاجنوب امتدادش از ولایت بلخ تابلوچستان است واین محدوده را سلطنت کابل بجهت پاتخت او گویند چنانچه بعض وقت سلطنت قندهار گویند که پاتخت دیگر آنست وسابقاً سلطنت غزنه یاغزنین بجهت پاتخت دیگرش میگفتند واین سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان وعموما بر قسمتی از خراسان وبلخ وسیستان وکشمیر وحصهٔ قابلی از لاهور وقسمت کثیری از ملتانست وجمعیت همهٔ اینولایات از ملل غریبه (۱۵۰۰۰۰۰۰) پانزده ملیان است افغان (٤۵۰۰۰۰۰)چهار ملیان وپانصد هزار وهندو(۵۵۰۰۰۰۰) پنج ملیان وپانصد هزار وتاتار(۱۵۰۰۰۰۰)یك ملیان وپانصدهزار وایرانیان(۱۵۰۰۰۰۰)یك ملیان وپانصد هزار وقبایل دیگر(۲۰۰۰۰۰۰)دوملیانند بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او مساحت سطحیهٔ این مملکت راسه لك ۳۰۰۰۰۰ میل مربع ودر هر میلی(۲۸)بیست وهشت نفر آدم ذکر کرده جمعیتش را (۸٤۰۰۰۰۰)هشت ملیان وچهار صد هزار نوشته است وهمچنین صاحب تاریخ سلطانی از روی نوشته گولد سمت انکلیس مساحت مربع اینمملکت را دو لك ونود وچهار هزار میل انکلیسی وجمعیتش را (۱٤۰۰۰۰۰۰)چهارده ملیان وبقرار ذکر صاحب مرآة الاوضیه مساحتش رایك لك وپنجاه هزار میل مربع وجمعیتش را(٤۰۰۰۰۰۰)چهار ملیان ذکر کرده است

(ذکر بلدان معروفه وولایات مشهورهٔ افغانستان)

{ کابل }

بقراربیان حیات خان درعرض شمالی ۳۳ سی وسه درجه و(۱۰)ده دقیقه ودرطول شرقی(٦۷)شصت وهفت درجه (۱۵) وپانزده دقیقه وازسطح دریای شورشش هزار ودوصد وپنجاه(٦۲۵۰) فوت بلند واقع است ومقدار(۳)سه میل وسعت عمارات شهرو (۷۰۰۰۰) هفتاد هزار باشندگان این بلده است بخلاف بیان صاحب جام جم زیرا که او کابل را درعرض شمالی (۳٤)سی چهار درجه ۲۷ وبیست وهفت دقیقه ودرطول مشرقی(٦۹)شصت ونه درجه و جمعیتش را

—(۵۰۰۰۰ پنجاه هزار نفر نوشته است)—

(قندهار)

بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی تخمیناً بمسافت(۲۰۰)دوصد میل جانب گوشهٔ مغرب وجنوب کابل واقع (۳۵۰۰) وسه هزار وپانصد فیت ازسطح دریای شوربلندوجمعیتش تخمیناً(٦۰۰۰۰)شصت هزار نفراست بخلاف ذکر صاحب جام جم زیرا که او جمعیتش را(۸۰۰۰۰)هشتاد هزار نفر ووقوعش را درعرض شمالی سی ودودرجه و(۳۵) سی وپنج دقیقه ودرطول مشرقی (٦٦) شصت وشش درجه(۲۰)وبیست دقیقه رقم کرده است

{ هرات }

بقراربیان صاحب جام جم ازشهر های قدیم مشرق زمین است وقلعهٔ سخت مرتبی دارد وهرضلع دیوار آن هزار وهشتصد گام است وپنج در وازه دارد ودیوا رش مشتمل بریك خندق وسه خاکریز ودو شیرحا حیست(۱) و جمعیتش زیاده بر (٤۰۰۰۰) چهل هزار نفر نیست بخلاف ذکر حیات خان چنانچه مینویسد که هرات چیزی کم بمسافت پانصد میل جانب مغرب کابل واقع و تعداد نفوسش پنجاه هزار است وهم بقرار نوشتهٔ صاحب جام جم درعرض شمالی(۳٤)سی وچهار درجه و(٤۵)چهل وپنج دقیقه ودر طول شرقی(٦۱)شصت ویك درجه واقعست بخلاف تاریخ سلطانی زیرا که او درعرض شمالی (۳۵) سی وپنج درجه وطول شرقی را مطابق نوشته است

(۱)معلوم که مخفف شهر حاجب باشد

(غزنین)

مطابق مندرجهٔ کتاب حیات افغانی‌این‌شهر بمسافت (۷۰) هفتاد میل جانب جنوب کابل‌واقع وتعداد نفوسش (۱۵۰۰۰) پانزده هزار نفراست وموافق کتاب جام‌جم شهر مشهور افغانستانست ووقتی پاتخت شاهنشاهی قوی وغنی بوده واز کثرت اعداد علماء وفضلاء که درانجا مدفون شده اند آنرا مدینهٔ ثانیه میگفتند ودر عرض شمالی (۳۳) سی وسه‌درجه، و(۳۷) سی وهفت دقیقه ودرطول مشرقی (۶۸) شصت وهشت درجه و(۴۸) چهل وهشت دقیقه واقعست

(بلخ)

بقرار بیان صاحب جام جم که ازین بلده تا آخربلدان همه، از کتاب او نقل میشود شهر بلخ که بکتریهٔ قدیم وسابقاً جزؤ مملکت‌خراسان بوده وجمعیت آن ازافغان واوز بك‌وتخت‌است (۱) که بعضی درقصبات وقری‌وبرخی درچادر وخرکاه سکنی دارند واین‌شهر درقدیم ازشهرهای مشرق‌زمین بوده حالاخراب‌است و آن در عرض‌شمالی (۳۶) سی‌وشش‌درجه،و(۴۰)چهل‌دقیقه ودرطول مشرقی (۶۷) شصت‌وهفت درجه،و(۲۳)بیست‌وسه دقیقه واقعست

(۱)یعنی تبت

(میمنه)

که بعضی آنرا جزؤ غرشستان وبرخی از جوز جان دانسته است وجوز جان ولایتیست که‌جانب شرقی بلخ واقع و پاتخت آن شبرغان است که در عرض شمالی(۳۶)سی‌وشش درجه‌و(۳۵)سی وپنج دقیقه، ودر طول مشرقی (۶۶) شصت وشش‌درجه و(۲۱) بیست‌ویکدقیقه اتفاق‌افتاده و آنرااشبورقان نیز گویندوقصبه دیگر آن‌اندخود است که‌در عرض‌شمالی(۳۶)سی‌وشش درجه و(۵۰)پنجاه دقیقه ودر طول مشرقی شصت وشش درجه، واقعست وازین قصبه تابلخ (۶۶) شصت وشش میل‌مسافتست بهرحال بلدهٔ میمنه بقرار نوشتهٔ اروسمیث در عرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه و(۳۰)سی‌دقیقه‌ودرطول‌مشرقی(۶۵)شصت‌وپنج‌درجه،و(۱۸)هجده‌دقیقه وبقرار نقشهٔ بلاك‌در عرض شمالی(۳۵)سی‌وپنج درجه و(۴۷)چهل‌وهفت‌دقیقه ودرطول مشرقی(۶۰)شصت درجه،و(۳۲)سی‌ودودقیقه واقعست

(طخارستان حال معروف بقطغن)

که بعضی آنرا قزغن وبرخی قدغن نیز نوشته اند واینولایت منقسم بدو قسمت علیا وسفلی است وعلیای آن جانب شرقی بلخ وغربی نهر جیحون واقع وازانجا تا بلخ سی فرسنك مسافتست وسفلی آن در شرقی علیاوایضاً در غربی جیحون واقعست وپاتخت حکومتش طالقانست که درعرض شمال(۳۶)سی وشش درجه و(۴۲)چهل‌ودو دقیقه ودر طول‌مشرقی (۶۹) شصت ونه درجه و (۳۸) سی وهشت دقیقه واقعست ودیگر بلدهٔ آن اندرابست که در عرض شمالی (۳۵) سی وپنجدرجه، و(۴۱) چهل ویك دقیقه ودرطول شرقی (۶۹)شصت‌ونه‌درجه‌و (۳۰) سی دقیقه اتفاق افتاده است ودیگر قصبهٔ آن سمنکان که معربش سمنجانست بوده و آن در عرض شمالی (۳۶) سی وشش‌درجه و(۵۲) پنجاه ودودقیقه ودرطول‌مشرقی (۷۰) هفتاددرجه و(۶) شش‌دقیقه واقعست‌وطخارستان سفلی وسیعتر ازعلیاست وولایت طخارستان را اکنون در اطلسها کندوزوبزبان اهل مملکت قندوزمی‌نویسند یحتمل که بکهندز یعنی کهنه قلعه موسوم بوده منقلب باسم حالیه شده است و آن در عرض شمالی (۳۶) سی وشش درجه‌و (۴۵) چهل وپنجدقیقه ودر طول‌مشرقی(۶۹) شصت ونه درجه‌و (۱۰) ده دقیقه واقعست دیگر بلده طخارستان خلم یعنی تاشقرغانست و آن درمابین بلخ وقندوز در عرض شمالی (۳۶) سی‌وشش‌درجه و(۳۹) سی ونه دقیقه ودر طول مشرقی (۶۸) شصت وهشت درجه و (۸) هشت دقیقه واقعست

(بدخشان که اسم پا تخت آن جوزون بوده وحال بفیض آباد نامزداست)

واینولایت در عرض شمالی (٣٦) سی‌وشش درجه و(٢٨) بیست وهشت دقیقه ودر طول مشرقی(٧١)هفتاد ویك درجه و(٢٢) بیست ودو دقیقه واقعست وسابق جزؤ ولایات تاتار مطلق العنان بوده

(جلال آباد)

این بلده جانب شمال غربی پشاور طرف شرقی کابل در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و(٨) هشت دقیقه ودر طول مشرقی (٦٧) شصت وهفت درجه تخمینا واقعست

(فراه)

درعرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و(٥٠) پنجاه دقیقه ودرطول‌مشرقی (٦٢) شصت ودودرجه‌واقعست

{ کشمیر که از ولایات متصرفهٔ پادشاهان سابقهٔ افغانستان بوده است }

اینولایت کوهستان واز ولایات پاکیزهٔ دنیاست چنانچه بهشت هندوستانش میخوانند وآن در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و(٣٠) سی دقیقه ودر طول شرقی (٧٤) هفتاد وچهار درجه‌و (٤٥) چهل وپنجدقیقه واقعست وسابقاً در تصرف سلاطین مغولیه بوده واز هندوستان حساب میشده وبعد ازان اعلیحضرت احمد شاه درانی متصرف گردیده تا وفات سردار محمد عظیم خان مرحوم برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مبرور که در سال (١٢٣٨) هزار ودوصد وسی وهشت بوقوع پیوسته، در تحت تصرف پادشاهان ورؤسای‌افغانستان میبود پس ازوی بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه در آمد ودر اواخر سلطنت مهاراجه ولیپ سنگه بن‌مهاراجه‌رنجیت سنگه مذکور بتصرف مهاراجه کلاب سنگه، قوم دوگره درآمده اکنون ریاست آن زیر نگرانی دولت بهیهٔ انکلیس تعلق بمهاراجه پرتاب سنگه نواده مهاراجه کلاب سنگهٔ موصوف است وجمعیت اینولایت یك لك وهشتاد هزار نفس تخمیناً است

—{ لاهور }—

اینولایت در عرض شمالی (٣١) سی ویك درجه و(٣٥) سی وپنجدقیقه ودر طول مشرقی (٧٤) هفتاد وچهار درجه و(١٠) ده دقیقه واقعست وهمچنین پشاور که در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و(٨) هشت دقیقه ودر طول‌مشرقی (٧١) هفتاد ویکدرجه‌و (٣٠) سی دقیقه واقعست ـ با ملتان که درعرض شمالی (٣٠) سی‌درجه و(١٠) ده دقیقه ودرطول شرقی (٧١) هفتاد ویکدرجه و(١٢) دوازده دقیقه واقعست وشکار پور که در عرض شمالی (٢٧) بیست وهفت درجه و (٥٦) پنجاه وشش دقیقه ودر طول‌مشرقی (٦٨) شصت وهشت درجه و (٥٠) پنجاه دقیقه اتفاق افتاده است بادیرجات وسندوشالکوت وفوشنج همه در تصرف دولت بهیه برطانیه میباشد

{ سیستان }

که حد شمالی آن هرات وقسمتی از خراسان وحد مغربش بیابان‌یزد وطرف جنوبش‌بلوچستان‌وجانب‌مشرقی آن افغانستان وهم جزء این مملکت است وحد فاصلهٔ حالیه رود هیرمند است

(نقل از کتاب مرآة الوضیه)

چون مملکت افغانستان وحدود سابقهٔ آنرا (کرنیل یوس فاندیك) امریکائی اصح واوضح از دیگران در کتاب (مرآة الوضیه) نوشته بود لا جرم درذیل مذکورات مؤلفین دیگر افزوده نظربصحت بیان او بتکرار حمل نموده سراپا از کتاب او نقل نمود

ذکر بلاد فارس شرقی حال موسوم بافغانستان

این بلاد وولایات محدوداست از جانب شمال ببلخ که جزء مملکت تاتار مستقله است واز طرف شرق بمملکت چین وکشور هند وازسوی جنوب بحر هند واز جانب غرب بگرمان وخراسان از مملکت ایران واین محدوده منقسم بچهار قسمت است و (۱) آن هرات است که جانب شمال غربیٔ این مملکت میباشد دیگر (۲) کابلست که دروسط وشمال واقعست دیگر (۳) سیستان است که درغرب اتفاق افتاده است دیگر (٤) بلوچستانست که جانب جنوب این مملکت است ومساحت سطحیهٔ این محدوده (٤۰۰۰۰۰) چهار لك میل مربع است وتا صدد هم میلادی تمام آن تابع خلفای بغداد بوده ودر سال نهصدونود وهفت میلادی اعلیحضرت سلطان محمود بر تخت سلطنت نشسته ممالك خراسان وترکستان را که درتحت حکم دولت سامانیه بودند کشیده بر وسعت این مملکت بیفزود وهمچنین حصهٔ بزرگی را از هند متصرف گردیده باین مملکت ضم نمود وپس از انقراض دولت او در صد دوازد هم میلادی دولت سلجوقیه استیلایافته غزنین وتوابع آن را متصرف کشت وپس ازان دولت خوارزمیه از تغلب وتاراج چنگیز خان منقرض گردیده بلاد این مملکت منقسم بچند قسمت شده بتصرف ملوك الطوایف در آمد وهمهٔ ملوك چنگ بآلات جنگ زده یك بر دیگری غلبه میجست تا که اعلیحضرت احمد شاهٔ درانی بر اریکهٔ جهانبانی متمکن شده ایجاد وانشایٔ دولت ومملکت مستقلهٔ افغانستان فرمود واقسام چهارگانهٔ مذکوره را بران افزود وپس ازوی نیز بسبب اختلاف احفادش بغیر از هرات دیگر بلدی باقی برای اولادش نماند

﴿ هرات ﴾

این ولایت از بلاد فارس شرقی وجانب شمال غربی آن وبعضی ازان متصل بصحرای خوارزم است وجانب جنوب این صحراء سلسلهٔ جبال ازطرف غرب ممتداست واین سلسله از شرق شهرهرات بحیثیتی پهن افتاده که عرض آن مقدار (۲۰۰) دوصدمیل وطولش (۳۰۰) سه صدمیل است واین جبال ازجانب شرق پیوسته اندبجبال وکوهستان نواحی کابل ومشتمل اند بر چشمه سارها وجویها ودرهمواریها ووادیهای این جبال گندم وجو وغیره زراعت میشود واز نهرهای این مملکت نهر هرات است که مخرجش بنزدیك شهر هرات واقع ومجرایش از جانب شرقی نهرقیصار ونهر مرغاب ونهر تجن بسوی شمال مایل بغرب است ورفته رفته در بحر خزر ونهر جیحون میریزد یادر ریگستان صحرا هافر ومیرود وهوای این شهرها جیداست واز جهت آنکه معدل ارتفاع آن به پنجهزار قدم از سطح بحر میرسد در زمستان سرما ودر تابستان گرما شدت میکند وشهرهای مشهورهٔ قدیمهٔ این ولایت که اکثر خراب اند چون شهرستان ومروشاه جهان ومرورود وبادغیس وغیرها که ذکر همهٔ آنها بطول می انجامد میباشند واما شهر هرات در بقعهٔ نیکوئی واقعست واطراف آن را کوهها احاطه کرده است وطول اراضی وکشت زار قری ودیهاتیکه درین احاطه واقعند (۳۰۰) سه صد میل وعرضش (۱۵) پانزده میل مسافت است که باآبهای نهر آبیاری میشود

مروشاه جهان

این شهر بر نهر مرغاب واقع بوده واگر چه مقام مأمون خلیفه در وقت اقامه اش بخراسان می بوده است الآن خراب وساقط از اعتباراست وگویند یزدجرد درین شهر بقتل رسیده است

« سیستان »

جانب غربی آن بیابان گرمان وطرف شمالش هرات وخراسان وبسوی مشرق آن افغانستان وجهت جنوبش بلوچستان واقعست ودر جنوب غربی آن بیابان وسیعیست که حصهٔ ازان در بین بلوچستان وکرمان واقعست وآنرا کوهستان میگویند وسیستان اکثر ریگستان وجانب غرب آن دریاچهٔ زره که محیطش (۱۵۰) یکصد ونجاه

میل میباشد واقعست وچند نهر از نواحی افغانستان که بزرکتر آنها نهر هیرمند است دران میریزند و آب آن شوراست ودر وسط آن جزیرهٔ کوچکی ودران جزیرهٔ قلعهٔ خرابه است ومساحت سطحیهٔ سیستان (۲۵۰۰۰) بیست وپنجهزار میل ودار الحکومتش بلدهٔ جلال آباد که در کنار زره واقعست بوده واعلیحضرت امیر تیمور آنرا خراب وقتل عام کرده است

(بلدان وولایات مسکونهٔ طوایف افغان که معروف بافغانستانند)

واین مملکت محدوده است از جانب جنوب به بلوچستان واز طرف شرق بنهر هند واز جهت غرب بسیستان وهرات واز سوی شمال ایضاً بهرات وهندوکش که سلسله اش فاصل است در بین افغانستان وبلخ وبدخشان وطخارستان ومساحت اینمملکت (۱۵۰۰۰۰)یك لك وپنجاه هزار میل مربع وجمعیت آن چهل لك نفس است که عبارت از چهار ملیان باشد

{ بلدان مملکت افغانستان }

یکی قندهاراست که در عرض شمالی (۳۲) سی ودو درجه و (۲۰) بیست دقیقه ودر طول شرقی (٦٦) شصت وشش درجه و (۳۰) سی دقیقه واقعست واین شهر دروقت سلطنت اعلیحضرت احمدشاه پایتخت افغانستان بوده پس ازوی اعلیحضرت تیمور شاه پسرش کابل را پایتخت قرار داد وبازارهای این شهر که عرض هر یك پنجاه ذرع است ودر وسط شهر باهم در ساحتیکه پنجاه ذرعست ملتقی میشوند دیگر شهر کابل است که درعرض (۳٤) سی وچهار درجه و (۱۰) ده دقیقه ودر طول شرقی (٦۹) شصت ونه درجه و (۱۵) ویازده دقیقه واقع وعمارتش ازسبب زلزله اکثرازچوب وجمعیت نفوسش شصت هزار نفراست دیگر پشاور است که اعلیحضرت شاه شجاع آنرا در اثنای سال هزار وهشتصد وده میلادی مقر سلطنت قرار داد واین شهر در زمین هموار غیر مستویه واقع ومحیط عمارات شهرش پنج میل وعدد نفوس آن صد هزار است ودرعرض شمالی(۳٤) سی وچهار درجه و (٦) شش دقیقه ودر طول شرقی (۷۱) هفتاد ویك درجه و (۱۳)سیزده دقیقه اتفاق افتاده است وازانجا تا کابل دوصدوده میل مسافتست دیگر جلال آباد است وآن جانب غربی پشاور وبر کنار جنوبی نهرکابل واقعست دیگر غزنین است وآن در عرض شمالی (۳۳) سی وسه درجه و (۱۰) ده دقیقه ودر طول شرقی (٦۸) شصت وهشت درجه و(۵۷) پنجاه وهفت دقیقه بر کنار نهریکه چهار یا پنج آسیاب آب دارد واقعست وازانجا تا کابل هشتاد میل مسافتست دیگرفراه ست وآن بمسافت یازده مرحله جانب جنوب هرات بکنارفراه رود واقع وجمعیتش (٤۰۰۰)چهار هزار نفراست

(بلوچستان)

این ولایت محدوداست از جانب جنوب به بحر هند واز طرف مشرق بسندو از سوی شمال بافغانستان واز جهت مغرب بکرمان ولارستان واز کنار دریای هندمقدارششصد میل متعلق بدینولایت است وعرض تمام ولایت بلوچستان (۳۵۰)سه صدوپنجاه میل ومساحت سطحیهٔ آن(۱٤٦۰۰۰)یك لك وچهل وشش هزار میل مربع است واینولایت منقسم بچند قسمت است بعض ازانها کوهستان وجانب شمال غربی اینولایت است وجانب جنوب آن مکران ودربین ایندوحصه بلوچستان واقعست وتمام این ولایت در زیر حکومت سرکردکان قبایل مختلفهٔ اند چنانچه باهم اتفاق ندارندوبزرکتر ازهمهٔ رؤساخان قلاتست وطول بیابان کوهستان آن(۳۰۰)سه صد میل وعرضش هشتاد میل است ومردم سکنهٔ اینولایت فارسی وهنود وتاتار وافغان وکرداست وبلغات مختلفهٔ مشابه بهندی وفارسی تکلم میکنند واکثر مسلمانند وعددجمعیت همهٔ طوایف مسکونهٔ اینولایت (۲۰۰۰۰۰۰)بیست لك نفراست

(ترکستان جنوبی متعلق بافغانستان)

وآن بدخشان وطخارستانست که جانب جنوب نهر جیحون واقعند دیکر بلخ است که ذکرش از دیکر کتب سقدماً گذشته از جهت مطابقت با ذکر کرنیل یوس فاندیك نقل نشد

(هوای مملکت افغانستان)

هوای اینمملکت باتفاق همهٔ مؤلفین کتب مذکوره از سبب اختلاف در بلندی وپستی امکنه مختلفه است چنانچه جانب شمال ومغربش از شدت سرمادر زمستان بفریزنك یعنی یخ بندی میرسد واغلب درجهٔ مقیاس هوا در زمستان به بیست رسیده کاهی بر سبیل ندرت بدوازده درجه نیز میرسد که از اعتبار ساقطست وحرارت سمت مشرقی وجنوبیٔ آن در تابستان از (۱۰۵) یکصد وپنج درجه نکذشته برودتش از (۵۰) پنجاه تا (۳۵) سی وپنج درجه رسیده فرودتر نشده وهمچنین کرمای سمت شمالی ومغربی در تابستان اغلب از (۶۰) شصت تا (۷۰) هفتاد درجه رسیده فراترنمیکردد مکر نادراً در بعضی از سنوات تابه (۹۹) نود و نه درجه میرسد ایکن قابل اعتماد واعتبار نیست بلکه ازواقعات غریبهٔ این مملکت شمرده در هرزمان که وقوع یابد درتضاعیف سوانح آنزمان انشاء الله تعالی مرقوم شده می آید وهمچنین مسافت بین بلدان مملکت افغانستان بتفاوت واختلاف درکتب تواریخ مسطوراست چنانچه ذکر هریك بطریق اختصار واجمال مرقوم کشته آمد تا اینجا آنچه از وسعت سابقه مملکت افغانستان وطول وعرض ودرجات وقوع ومسافت بین بلدان وتعدادنفوس وهوای آن مرقوم کردیده همه از کتب مؤلفهٔ متقدمین است که بتخمین ذکر کرده اند وتحقیقات وتدقیقاتی که اعلیحضرت سراج الملة والدین درباب جمیع امور مذکوره فرموده اند با حدود معینه ووسعت حالیه آن ونقشه تعیین حدودعلیحده چهاپ وضمیمهٔ اخیر این کتاب میشود تا بر مطالعه کنندکان وجه صحیح ومطابق واقع با نوشته آنان معلوم ومفهوم کردد.

(ذکر مجملی از احوالات اعلیحضرت)

احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است (۱)

وآن اینست که نیاکان احمد خان متوطن ومتمکن ملتان بوده وولادت وی درانجارو نموده واز سبب بعضی حوادث در کودکی با پدرش محمد زمانخان در قندهار وازانجا وارد هرات کردیده مسکن کزیده وبعد ازچندی باذو الفقار خان برادر خود کرفتار قید غلجائیان شده در قندهار زندانی بوده تا که اعلیحضرت نادرشاه افشار قندهار را مسخر کرده ایشان را از محبس براورده مورد الطاف ووجه مؤنت شان را باندازهٔ کفاف معین فرموده مأمور اقامهٔ مازندران نمود واحمد خان بملازمت رکاب نادری اختصاص یافته خدمات شایسته بتقدیم همی رسانید وهمواره بحضور اعلیحضرت نادر شاه می بود واو ازوی بمی رضامندی وخورسندی می نمود چنانچه در اکثر مجالس بارعام بامراء وندمای خود میکفت که در ایران وتوران وهندوستان مردی چون احمد خان حمیده خصال وپسندیده افعال ندیدم واورا باسه چهارهزار سوار از طایفهٔ ابدالی که حال معروف بدرانیست از خیمه وسرا پردهٔ خویش کنار نمیفرمود وازانجا که آثار بزرکی ازچهره اش ظاهر بودروزی اعلیحضرت نادر شاهش پیش خوانده بوی کفت که نشان سروری از جبهات هویداست وپس از من برسریر حکمرانی خواهی نشست اینرا کفته کوش اورا بیاد داشت قول خویش بدست خود مالش داد وکفت که پس ازمن رعایت حقوق مرا نموده با اولادم برفق ومدارا سلوك نمائی وآخر الامر بسیاق (ارباب الدول ملهمون) چنان شدکه اعلیحضرت نادر شاه کفته بود

(۱) بقرار بیان صاحب کتاب تاریخ احمدی

ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه

(ذکر سلطنت اعلیحضرت احمدشاه)

(سدوزائی شعبهٔ درانی)

(۱) از قرار نوشتهٔ تاریخ جهانگشای نادری

(۱) آنکاه که براعلیحضرت نادر شاه ازسبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف وغضب مستولی گشته هر روز احاد وافراد قزلباشیه وافشاریه را بقتل میرسانید مردم ازین کردار اورنجیده خاطر شده اقوام خود او با علی قلی خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آماده قتل اوشدند ودر هنکامیکه موضع فتح اباد واقع دوفرسنکی خبوشان از مضافات مشهد مقدس اردوکاه اعلیحضرت نادری بود در شب یکشنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سال (۱۱۶۰) هزار ویکصد وشصت هجری محمدخان قاجار ایروانی وموسی بیك ایرلوی افشار ارومی بصلاح صالح خان قرقلوی ابیوردی ومحمد قلیخان افشار ارومی کشکچی باشی وغیره جمعی از کشکچیان دائمی که پاسبان سرا پردهٔ اعلیحضرت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابکاه اوشده سرش را بریده در اردو انداختند ودرین حالت یکی از خدام حرم اعلیحضرت نادر شاه احمد خان را ازین قضیه آکاه نموده او باسه هزار سوار از دستهٔ ابدالی وسوار اوزبکیه تن بصلاح آراسته تابا مدادپاسداری حرم شاهی را کرده وصباح هنکام با کروهی از اوباش قزلباش واشرار افشار که دست تبارتاج اموال پادشاهی کشوده بودند در آویخته ایشان را هزیمت داد ومال ومنال همه را بتصرف آورد وبانوی حرم اعلیحضرت نادر شاه بجایزه این خدمت از دو قطعه الماس که یکوه نور ودریای نور معروف ومشهور واز محمد شاه کورکانی به اعلیحضرت نادر شاه رسیده در باز وبندحرمش میبودند کوه نور را با یکدانه فخراج بی نظیر تا احمد خان عطا نمود واحمد خان با سوارهٔ اناغنهٔ ابدالی راه قندهار برکرفته ومتعرض حاکم وشهر هرات نشده وارد نادر آباد قندهار کشت (۲) وباستصواب آرای بزرکان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان بارك زائی که بقوت ومکنت از همه برتری داشت کلاه سروری بر سر نهاد ودرمحال صابر شاه نام فقیری کیاه سبزی را بعمامه اش نصب کرده کفت این جیغه تست وتوپادشاه دورانی وازینجا اعلیحضرت احمد شاه اقوامش را که معروف بابدالی بودند بدرانی موسوم ساخت وبر تخت سلطنت نشسته بامور جهانبانی پرداخته بکی خان با میزائی را بلقب شاه ولیخان اشرف الوزراء ومنصب وزارت سر افراز نموده سردار جهان خان فوفل زائی را بخطاب خان خانان ومیربزن ومنصب سپهسالاری وشاه پسند خان را با میرلشکر نامور فرمود وهمچنین هر یك از اعیان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب وخدمتی سر بلند کردانید وازاتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلیحضرت احمد شاه اعلان سلطنت نمود تقی خان اخته بیکی از سرداران اعلیحضرت نادری با نواب ناصرخان حاکم کابل وپشاور مالیات چندسالهٔ هردو مملکت را که(۳) بیست وشش کرور روپیه بود حمل داده برای اعلیحضرت نادر شاه میبردند وارد قندهار شدند واعلیحضرت احمد شاه این کنج را یکان را از عطایای حضرت یزدان دانسته ضبط کرد وناصر خان چند روز نظر بند کردیده آخر الامر باریاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد وپس از چندی بحکم او وبقولی از قندهار کریخته درپشاور رفت وافواج مقیمهٔ اطراف ونواحی آنجارا فراهم آورده مصدر شورش کردیده تاخت وتاز آغاز نهاد وطبل خود سری باواز در آورد

(۲) بقرار نوشتهٔ صاحب کتاب تاریخ سلطانی

(۳) بقرار مندرجه آتشکدهٔ آذر

بیان سکه ومهر اعلیحضرت احمد شاه وتسخیر پشاور

(ذکر سکه ومهر اعلیحضرت احمد شاه)

(وتوجه او بجانب کابل وپشاور (٤))

(٤) بقرار نوشته صاحب کتاب تاریخ سلطانی

چون اعلیحضرت احمد شاه آن نقدینهٔ باد آورد را مالك شد همه را کداخته بنام خویش مزین وبدین بیت مسجع ومروج کردانید حکم شد ازقادر بیچون به احمدپادشاه ❊ سکه زن برسیم وزرازپشت ماهی تابماه

ودرختم خوداین عبارت‌را نقش فرمود (الحکم لله یا فتاح) احمد شاه در درانی وصورت مهرش‌را طاؤسی شکل مدور ومطول کردن صراحی نما ساخته فرامین واحکام بدان شرفیاب گردید وپس از انتظام مهام‌قندهار ونظم ونسق امور آن دیار بعزم کشور کشائی وتنبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر بسوی کابل وپشاور آورده وارد غزنین شد وحاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادر شاه مأمور حکومت بود بمحاربه بر خواسته مغلوب گشت واعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض داشته خودراه کابل پیش گرفت وحاکم کابل که دست نشانیدهٔ ناصر خان بود تاب مقاومت در خود ندیده جانب پشاور فرار نمود واعلیحضرت احمد شاه داخل ارگ کابل شده پس از تنظیم وتنسیق امور نزدیك ودور این ولایت جیش بجانب پشاور بجنبش در آورد وهنوز لشکرش در راه وجاده پیابود که ناصر خان مستعد جنك شده نخست آهنك قتال عبد الصمد خان محمد زائی که از عمدهٔ زمین داران پشاور ورئیس ملك دوآبه واشنغر یا هشت نگر واقع شانزده کروهی جانب شمال پشاور بود کرده برسرا وتاخته محاربهٔ خفیفی روداده عبد الصمد خان که از توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود از دوآبه گریخته روی‌امید بسوی اردوی او آورد وناصر خان اکثر ازبازماندکان او را بقتل‌رسانیده جانب پشاور مراجعت کردوعبد الصمد خان‌بقرب جلال آباد بلشکر سردار جهانخان خان خانان وسپهسالار که مقدمة الجیش بود ملحق کشته همراه او روانه پشاور شد وآنگاه که بنزدیك پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور گریخته واز معبراتك گذشته، در ملك هزارهٔ چچ پناه بردو اعلیحضرت احمد شاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم متصرف شده آن قدر درنك فرمود که سران ملك وسرداران اقوام اقاغنهٔ نواحی واطراف پشاور با ریاب حضوروی کشتند وسر بر خط فرمان نهاده مطیع ومنقاد گردیدند ودر خلال رتق‌وفتق امورمهمهٔ محال‌پشاور سردار جهانخان سپهسالار را بالشکر کافی بتعاقب ناصر خان نامزد فرمود چنانچه مشارالیه درحینیکه اعلیحضرت احمد شاه در انتظام مهام پشاور واطراف آن اشتغال داشت راه هزارهٔ چچ بر گرفته، از نهراتك عبور کرد وناصر خان راپای ثبات لغزیده ازآنجا نیز فرار کرده در لاهور قرار گرفت ومال ومنالش بتصرف لشکر پادشاهی در آمده سردارجهانخان بهمین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت وبعساکر شاهی ملحق گردیده فیضیاب رکاب ظفر انتساب شد واعلیحضرت احمد شاه درین یورش بضبط وربط ولایاتیکه اعلیحضرت نادر شاه از مملکت هند جدا وضمیمهٔ ممالك مقبوضهٔ خویش کرده بود اکتفا نموده همهٔ ولایات را منظم ودر هرجا شخصی معتمدی را مأمور فرموده با قدری از لشکر استحکام داد وخود با بقیهٔ اردوجهت انجام بعض مهام از پشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد وپس از ترتیب امور وتنظیم نزدیك ودورباز عزم تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد

ذکریورش اعلیحضرت احمدشاه‌دفعهٔ دوم بجانب لاهوروهند

(ذکریورش‌دوم اعلیحضرت)

(احمد شاه بجانب لاهوروهند بتائید آله)

(۱) این دفعه در سال هزارویکصد وشصت‌ویك بقصد تسخیر لاهور وهند از قندهار با سی هزار سوار جرار وپیادهٔ کار زار براه کابل وپشاور رهسپار آندیارگشت وآنگاه که از روداتك وجیلم در گذشته بنواحی لاهور رسید میرمهاوی مخاطب بشهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیك شدن اعلیحضرت احمد شاه درآنجا از عزم وحرکتش آگاه گشته، ازاعلیحضرت محمد شاه کورکانی کمك خواسته بودوتا این وقت که اردوی اعلیحضرت احمد شاه در نواحی لاهور رسیداختر اقبال ناظم لاهور از حضیض وبال برنیامده پرتوی بر کوزهٔ احوالش نینداخت لاجرم از عدم نیروی‌مقاتلت‌تاب مقاومت درخود ندیده ازلاهور بجانب شاهجهان آباد گریخت

۱ بقراربیان خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ‌سلطانی

واعلیحضرت احمد شاه باسپاه داخل شهر لاهور شد واصح اقوال اینکه میرپهلوی حیات الله خان ملقب بشهنواز خان بواسطهٔ وزیر الممالك قمر الدین خان خالوی خود از دار الخلافه امداد طلبیده خود بالشکر لاهور بعزم مدافعه بیرون شده کنار نهر چناب را عسکر گاه ساخت واعلیحضرت احمد شاه با ده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ایلغار کرده از کذرگاهیکه چند فرسنگ از هر دو لشکر گاه دور ومنحرف بود گذشته، روی تسخیر بسوی لاهور آورد وشهنواز خان ازین رشادت وجلادت اعلیحضرت احمد شاه ابحیرت بدندان گزیده تمام ساز وبرك خویش را گذاشته با چندتن از خاصانش راه فرار بجانب شاهجهان آباد دهلی پیش گرفت وبامدادان لشکریانش از گریختن وی آگاه گشته خواستند که راه گریز برگیرند که اعلیحضرت احمد شاه‌در رسیده همه احمال واثقال اردویش را با توپخانه وقورخانه متصرف شده افواج او جریده جان وگسسته عنان افتان وخیزان رهسپار وادی حرمان شدند واعلیحضرت احمد شاه روز دیگر بابقیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد واز متصرف شدن لاهور وبدست آمدن اسباب وادوات نا محصور بسی بر مکنت وحشمتش افزودوهمهٔ را جگان ولایات پنجاب حاضر آمده فیض رکاب بوسی حاصل کردندواز آنسوی اعلیحضرت محمد شاه کورکانی که اعلیحضرت احمد شاه پسر خودرا با وزیر الممالك قمر الدین خان اعتماد الدوله ونواب ابو المنصور صفدرجنك وغیره امراء وراجگان صوبهٔ اجمیر که تعداد همهٔ سران سپاه بدوصد وپنجاه تن منتهی میشد ولشکر آراسته، چنانچه، از پیش رقم شده آمد بالتماس میرپهلوی حیات الله خان مخاطب بشهنواز خان بعزم مدافعه ومقابلهٔ اعلیحضرت احمد شاه درانی از شاهجهان آباد کسیل فرموده بود وبعد ازبراه افتادن لشکرمذکور کسری سنکه راجهٔ جیپور وزمینداران سهرند (۱) چون جمال الدینخان تالپوری ورای کله زمیندارچکر وانواله وسنك جیت زمیندار پتیاله وغیره بفرمان اعلیحضرت محمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند وهم عبد الله خان وفیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله حاکم سهرندکه بطریق یرغمال در شاهجهان آباد بودند بهمرکابی وزیر الممالك قمر الدینخان اعتماد الدوله مأمور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمد شاه بر گرفتند وشهزاده‌با افواج ملازمهٔ رکاب خویش راه همی پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گردیده مغلوبیت خویشتن وصولت وشجاعت دلیران لشکرشکن افاغنه را از راهیکه اورا بجبن وبددلی وبیعقلی منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغهٔ وی سران لشکر دولت کورکانیه بهراس وتزلزل افتادند واز جانب دیگر علی محمد خان روهیله حاکم سهرند نیز از هیبت وسطوت اعلیحضرت احمد شاه سهرند را ترك کرده راه گریز بر گرفت واز دریای‌جون عبورکرده براه (۲) سهارنپوررو وانهٔ انواله وبسولی کروطن خویشتن شد واز وقوع این سانحه رعب امرای کورکانیه افزون ترشده وزیر الممالك قمرالدینخان اعتماد الدوله عیال واحمال‌واثقالیکه باخود داشت از بیم لشکر افغان بسهرند فرستاده هردوتن پسران علی محمد خان مزبور را که در شاهجهان آبادبسبیل یرغمال بودند وچنانچه رقم گشت باخود آورده بود نیز بجای پدرشان بحراست سهرند وحمایت عیال واموال خویش گماشت وخود با شهزاده وافواج سواره وپیاده باآهنك جنك از سهرند گذشته در کنار نهر ستلج بگذرگاه بامی واره فرود آمده عسکرگاه ساختند واعلیحضرت احمد شاه اردوگاه اورا معاینه کرده باسی‌هزار سوار جرار که باخود داشت براه لودیانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنهٔ ۱۱۶۱ هزار ویکصد وشصت ویك هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هرکه‌را دست بشمشیر برد بکشت وپسران علی محمد خان روهیله را با عیال واموال وزیر الممالك قمر الدینخان که در آنجا فرستاده بود ودیگر غنایم وافره بدست آورد وشهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنار نهرستلج روی بسوی سهرند آورده فوج شرقی غربی وفوج غربی شرقی شد واز روز پانزدهم ربیع الاول تا روز بیست وهشتم ماه مدت چهارده روز در موضع مالوپور آتش قتال در اشتعال ورایات حرب استوار بود ودر روز جمعه بیست ودوم ماه که روز هشتم مقاتله بود کلولهٔ توپ بخیمهٔ که قمر الدینخان وزیر الممالك نماز جمعه رادر آن گذرانیده

(۱) حال مشهور بسر هند

(۲) سارنپور

بقتل رسیدن وزیر الممالک ومنتشر شدن لشکر راجگان

سر گرم وظیفه بود رسیده هلاکش ساخت وازین قضیه راجه کسری سنگه پسر جیسنگهٔ سوائی را با دیگر راجگان اجمیر که دوازده هزار سپاه در تحت رایت داشتند کمر همت بر شکسته پشت بجنك دادند وهر یك از راه هزیمت رو بسوی مقام خویشتن نهادند وباوجود این دورخنهٔ بزرگ که کشته کشتن وزیر الممالك وپراکنده شدن دوازده هزار مرد پیکار از معرکهٔ کار زار بودند وبحصار استواری شهزاده رخ نمودند پای استقامت شهزاده نلغزیده باتفاق معین الملك ودیگر پهران صفدر جنك وزیر مردانه در محاربه بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثهٔ بلشکر اعلیحضرت احمد شاه درانی رخ داد وآن چنین بود که چند عرادهٔ (۱) بان از لاهور بدست آورده درین حربگاه با خود داشتند در عین کیرودار آنها را بروی کار آوردند لیکن از بی وقوفی وعدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند وبهمراهان خویش راه قتل وجرح کشادند واز صدور اینواقعه با اینکه آثار فتح ازدم شمشیر افاغنه آشکار بود انکساری ببازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دانست که کاری از پیش نمیتواند برد لاجرم از راه دور بینی صلح اختیار کرده دست از کار زار کشید ونهر سند را حد فاصلهٔ دولتین قرار داده از راه پشاور وکابل بقندهار مراجعت کرد وشهزاده نیز راه شاه جهان آباد بر گرفته معاودت کردواعلیحضرت محمد شاه کورکانی نظر بجان فشانی قمر الدینخان وزیر الممالك واستواری وبایداری میر منو معین الملك ودیگر اخلاف اوکه درین جنك کرده بودند صوبه داری لاهور وملتان را بذریعهٔ منشور بمیر منو معین الملك مفوض فرموده خودش یکماه پس از انعقاد رشتهٔ مصالحه وفیصلهٔ دعوی پدر ودجهان فانی کرده بدار البقا شتافت وشهزاده در عرض راه از فوت پدرش آگاه کشته بادل سوکوار داخل شاه جهان آباد شد وپس از طی بساط تعزیت بر تخت سلطنت جلوس فرموده صفدر جنك را وزیر خویش قرار داد

(۱) بان بلفظ هندی چیزیست که ببارود پر کرده بمدد آتش برفوج مخالف اندازند وآن بشکل هوائی باشد که آتش بازی معروف ست ۱۲ از غیاث اللغات چنانچه در لفظ اهالی فرنك راکت میگویند

ذکر حملهٔ سوم اعلیحضرت احمد شاه

(بر لاهور وپیش کش گذاشتن بر ذمهٔ میر منو)

ذکر حملهٔ سوم اعلحضرت احمدشاه بر لاهور وپیش کش گذاشتن برذمه میرمنو

(۲) در سال هزار وشصت ودو هجری اعلیحضرت احمد شاه را دیگر باره عزم کشور کشائی دامنگیر ضمیر شده از کابل رایات عالیات را جانب لاهور شقه کشا فرموده با میر منو معین الملك جنك خفیفی کرده بصلح انجام یافت واعلیحضرت احمدشاه باراضی متصرفهٔ اعلیحضرت نادرشاه اکتفا کرده مالیات سیالکوت وگجرات واورنك آباد وبر سریا امرت سر هر چهار محال را برسم واسم پیش کش بر عهدهٔ میر منو گذاشت که بسبیل استمرار بکار پردازان دیوان اعلای شاهی سپار دو خود جانب کابل وقندهار رایت مراجعت افراشته بعد از رسیدن بقندهار بعضی از امراء که دا من ضمیر شان بلوث حسد آلوده گشته بر قتل اعلیحضرت احمد شاه همداستان شده بودند واواز کید ایشان خبر یافته ازان جمله نور محمد خان علیزائی میر افغان وگدوخان ومحبت خان فوفل زائی وعثمان خان توپچی باشی وچندی دیگر که بواقعی منشا آن فتنه بودند همه را در حینیکه تپهٔ مقصود شاه واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار مقرموکب شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود وهمه را بیاسا رسانیده بجز از عثمانخان که دست تقدیرش بخرطوم پیل پیچیده در پیش تخت انداخت واز مهلکه اش رها ساخت دیگران بقتل رسیده خاطر اعلیحضرت احمد شاه از خار خار فتنهٔ ایشان بپرداخت

ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب خراسان

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب خراسان)

(۳) آنگاه که اعلیحضرت نادر شاه بقتل رسید شاهرخ میرزا نوادهٔ اورا که دخترزاده سلطان حسین وجوان نیکو اندامی بود وبا خواص وعوام حسن معاشرت ورحم جبلی داشت مردم جانب او بنظر سلطنت میدیدند لیکن بنابر فتور ایام سید محمد نامی بخیال خام در طمع پادشاهی افتاده از آنجا که پدرش سید داؤد نام شخص بارسا وشوهر خواهر سلطان حسین میرزا بود بزرگ زادگی را مایهٔ سروری خود دانسته داعی امر سترك شد ونخست

۲ بقرار بیان خزانهٔ عامره وصاحب تاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

۳ بقرار نوشته تاریخ احمدی وتاریخ سلطانی وعلی قلی میرزای اعتضاد السلطنهٔ ایرانی وسرجان مالکم

بنابر حصول مدعای خویش در افواه انداخت که شاهرخ بمانند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه تبرا دارد واو چون در واقع با مردم بیگانه از مذهب شیعه خاصه عیسویان بطرز مواسا سلوك میکرد سید محمد این روش اورا حجت اظهار خویشتن ساخته بپراگنده نمودن قلوب وتفریق آراء پرداخت وبسبب نام رسوخی در مزاج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه باوی متفق شده جمع کثیری بدورا وفراهم آمده شورش آغاز کردند وپیش از آنکه شاهرخ لشکر خودرا کرد آورد بر سروی تاخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده محبوس ساختند وسید محمد را سلیمان لقب نهاده پادشاه خواندند وقبل ازانکه بامر سلطنت پردازد یوسف علیخان که یکی از سرداران معتمد افواج شاهرخ بود کمر انتقام بر بسته با سید محمد در آویخته مغلوبش ساخت وبدست آورده بقتل رسانید وشاهرخ را از زندان بر اورده بر تخت سلطنت نشانیده زمام مهام امور را بدست خویش گرفت ودوتن دیگر از امراء چون جعفر خان سرکردهٔ اکراد ومیر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف علیخان اتفاق کرده اورا بقتل رسانیدند وشاهرخ را دوباره بزندان فرستادند وپس از چند روز این هردو نیز بمخاصمت هم بر خواسته در بیرون شهر باهم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد واعلیحضرت احمد شاه از شورش امرای خراسان وزندانی شدن شاهرخ با خبر گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمهٔ ممالك متصرفهٔ خویش سازد وهم امرای خراسان را تنبیه وتهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند رایت توجه بجانب هرات ومشهد بر افراشت ودر حین ورودش بهرات امیر عالم خان عرب که پس از حبس شاهرخ بهرات آمده بحکومت پرداخته بود بقلعداری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت وآخر الامر مردم سکنهٔ شهر از شدت قحط وغلا بستوه آمده از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند وبرج خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده جمعی از دلاوران افغان بر فراز آن بر آمدند وامیر عالم با وجودیکه از مکائد شهریان وپیوستن ایشان بلشکر افغان مستحضر گشت بازهم خودرا از دست ندادهتن بمرك داده پای ثبات بیفشرد تا که کشته شد وشهر هرات بتصرف اعلیحضرت احمد شاه در آمده بعد از فتح هرات پنج هزار سوار را بسالاری سردار جهان خان فوفل زائی بعزم شبخون بر لشکریکه از خراسان راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد وخراسانیان که بقرب شیخ جام رسیده بودند از کشته شدن امیر عالم خان واز دست رفتن هرات وایلغار نمودن سردار جهان خان بجانب ایشان اگاه شده راه مراجعت بجانب خراسان پیش گرفتند وسردار جهان خان بساقهٔ لشکر خراسان دچار کشته همه را غارت کرده بهرات معاودت کرد واعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره مفوض داشته خود با لشکر جانب مشهد راه بر گرفت وبمجرد وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا ونادر میرزا با قلیلی از سوارهٔ خراسان ومعدودی از غلامان از شهر بیرون شده بیك جانب اردوی اعلیحضرت اجدشاه حملهمینمودند وتا که اقاغنه بمدافعه میپرداختند ازانسو عنان باز کشیده طرف دیگر میتاختند واعلیحضرت احمد شاه هرتدبیریکه اندیشید بران دو شهزاده دست نیافت وپس از آنکه مدت محاصره چهار ماه طول کشید جانبین بصلح راضی شده اعلیحضرت احمد شاه عیال وپسر خود شهزاده تیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه تا اینوقت در مشهد بودند با مبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته وشاهرخ را از زندان بدر آورده بحکومت منصوب کرد وخود باسپاه خویش راه نشابور پیش گرفت وعباس قلیخان بیات که بحکومت آنجا قیام داشت از راه مدافعه ابواب شهر را بر بسته بروج وبارهٔ حصار را استحکام داده بقلعداری پرداخت واز آنجا که خودرا مقابل اعلیحضرت احمد شاه مغلوب مشاهده کرد با حاجی سیف الدین عم خویش مشورت نموده به تعلیم وتدبیر او ظاهراً طرح مصالحه انداخته باطناً بایت ولعل اعلیحضرت احمد شاه را تا آنوقت معطل ساخت که زمان زمستان در رسیده فراز ونشیب کوه وصحرا را تمام برف گرفت ولشکر اعلیحضرت احمدشاه را از کثرت برف وشدت سرمادست

ذکر محاصرهٔ نشابور

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه جوئی عباسقلی خان از در مکایده وبنابر تدبیر هلاکت او ولشکریانش بوده پس ناچار با سپاه خویش از دور نشابور بر خواسته راه مراجعت بجانب هرات پیش گرفت وهر چند در حمل ونقل بنه وآغروق وطوبخانه سعی وکوشش نمود از شدت سرمانتوانست باخود بر دارد چنانچه بنه را همچنان که بود گذاشته اتواپ را در قنوات انداخته رو براه نهاد ودر هر منزل جمعی از سر ما تلف گشته طریق آخرت می پیمود تا که در منزل کافر قلعه رسیده از قضا در آنجا سختی سرما مضاعف شده هشت هزارنفر هلاك گشت وجمعی بهوای آنکه خودرا بآبادانی کوسویه یا کهسان واقع دوفرسنگی آن مکان رسانند در وقت عبور از رود هرات بتمنای آتش خاك هستی بباد فنادادند وما بقی لازمهٔ شب تا سحر شکم اشتران بارور را دریدهٔ جای میکزیدند وبعد از سرد شدن همچنان درشکم اشتر دیگر قرار میگرفتند تا که از دست مرك بدان واسطه امان یافته وارد هرات شدند ودرویش علیخان هزاره که ازناصیهٔ حالش آثار خیانت وطغیان نمایان بود بامر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری ازچاکران معتمدمأمور حکومت شده خود اعلیحضرت احمد شاه با لشکریکه همراه داشت وارد قندهار شد وبه تکمیل وترتیب لشکر پرداخته بتهیهٔ آلات واسباب کوشمالی عباس قلی خان نشابوری وجه همت مصروف فرمود .

توجه اعلیحضرت احمد شاه بار دوم بجانب خراسان (۱) بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی

ذکر توجهٔ اعلیحضرت احمد شاه

(باردوم بجانب خراسان درسال هزار ویکصد وشصت وچهار)

(۱) الغرض پس از انتظام لشکر وانجام ساز وبرك سفر رایات عالیات را سال دیگر از قندهار بطرف نشابور در اهتزاز آورده هر یك از سواران سپاه را امر نمود که یکمن چودن همراه بر دارد ودر نشابور تحویل کارداران پادشاهی کنند تاتوب قلعه کوبی ساخته بعد بخرابی بنیاد حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از ورود درالکای نشابور بصنعت استادان کاردان هندوستانی توب بزرك چودنی ریخته ودیوار شهر را بضرب کلولهای قلعه شکاف آن کوبیده رخنه وولوله در شهر انداخت وعباس قلیخان نظر به پریشانی ومخالفت رعیت چارهٔ بجزاطاعت ندیده روی التجابدرگاه اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خجالت وانفعال کرد واعلیحضرت احمد شاه عذر اورا پذیرفته از شیوهٔ مردیٔ طایفهٔ بیات خورسند گردیده حکومت نشابور را بدستور سابق بعباس قلیخان تفویض نموده سردار جهانخان را با نصیر خان حاکم بلوچستان به تنبیه وسر زنش علیمردان خان زنکوئی حاکم طون وطبس مأمور فرموده خود از نشابور حرکت کرده وارد مشهد شد وآن دوتن سردار دران ولایت رفته قتل وغارت وخرابی زیاد بعمل آورده عاقبت الامر درما بین علیمردانخان وسردارجهانخان ونصیر خان در موضع کاخك وکناباد محاربهٔ شدید رو داده جانبین از اسپان فرود آمده بکارد وخنجر ومشت وکریبان بهم در آویختند وبسیار خون یکدیگر بریختند تا که علی مردان خان بقتل رسیده پای ثبات همراهانش بشکست چنانچه هزیمت یافته رو از جنك برتافتند وسردار جهانخان ونصیر خان چندی در آنجا درنك کرده بعد از ضبط وربط نزدیك ودور ونظم ونسق سرحد وثغور روی مراجعت بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه آوردند وهمچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض اقدس شد شهریان اورا از دخول مانع آمده وی شهر را بمحاصره انداخته پنجهزار سوار بسرکردگی شاه پسندخان بتاخت وتاز شاهرود بسطام وسبزوار فرستاد ومشار الیه محال آند وبلدرا تاخته خودرا از حمل اموال واثقال گرانبار ساخته روی معاودت بسوی مشهد آورده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شدوازینسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهرمشهدرا بمحاصره انداخته بود چون مدت محاصره ششماه طول کشیده مشهدیان را حال به تباهی رسید لا جرم شاهرخ پسران خودرا باگروهی از سادات وعلما از در استیمان نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده از حقوق نعمت نادری بدویاد آوری کرده بحرمت روضهٔ رضوی بمصالحه اش راضی کرد مشروط باینکه سکه وخطبه بنام اعلیحضرت احمد

شاه زده وخوانده شود ومهر فرامین وارقام واحکام بنام شاهرخ باشد چنانچه پس از انعقاد وقرار داد مصالحه شاهرخ مهر خودرا بدین بیت مسجع ومحکك ساخت ..یافت از الطاف احمد بادشاه .. شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه .. ومحالات جام وبا خرز وتربت حیدریه وخواف وترشیز که درین هرات ومشهد واقعند از ولایات شاهرخی جدا وضمیمهٔ مملکت افغانستان شدند واین وقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست همت بر تسخیر تمام ایران کارد ولیکن از عدم اقتضای وقت که خرابی وپریشانی بحال همه ممالك ایران راه یافته ومردم آن مملکت افاغنه را منشأ ومصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند وسعیکه باعث تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینه‌های دیرینه را در سینها بالنسبه باینطایفه تازه کرده بود وعلاوه بر همه چون خود اعلیحضرت نادر شاه تغلباً بر بلاد استیلا یافته وپادشاهی را غصب کرده بود بعد از فوتش هر کس دربازوی خود نیروئی دید در خیالی افتاده هرجا حاکم قصبه یا امیر طایفهٔ بود سودای سروری وسلطنت می‌پخت بنابرین اعلیحضرت احمدشاه بخودناندیشیده بدل قرار داد که بهترانیست که بپادشاهی افغانستان قناعت کرده عبث خودرا بکش وواکش نیندازد ووجه همت مصروف استحکام سلطنت درمملکت خودنماید چنانچه کارخراسان را بمصالحه انجام داد والحق که این اندیشه وتدبیر او شایسته تحسین است که بدین سبب نه تنها پادشاهی را در خانه وادهٔ خود نهاد بلکه افغانستان را سلطنت مستقل با اقتداری گردانیده افاغنه را عظمتی در انظار ووقعی در اقطار داد که قبل ازان نداشتند خلاصه اعلیحضرت احمد شاه نظر باینکه هر که پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی ما بین افغانستان وممالك ایران خواهد بود کفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفته مراجعت فرمود وشاه رخ با عدم بنیائی نامی از امارت بر خود گذاشته بر خراسان واطراف آن که متعلق بدولت افغان نشده بود حکم روا گشت وبعضی از امراء که رعایت وی را داشتند هدایای سالیانه برای اومیفرستادند واعلیحضرت احمد شاه وارد هرات شده وزیرشاه ولیخان را به تسخیر ترکستان مأمور کرد

ذکر لشکر فرستادن اعلیحضرت احمد شاه

(جانب ترکستان بسالاری وزیر شاه ولیخان)

۱ بقرار نوشته علی‌قلی میرزا

(۱)وزیرموصوف از پیشگاه حضوراعلیحضرت احمد شاه بالشکرشایان بتسخیر وتصرف این‌طرف رود جیحون مأمور گردیده از هرات بدان سوراه بر گرفت وخود اعلیحضرت احمد شاه وارد قندهار شد وشاه ولی خان از مروعبور کرده میمنه واند خود وشبرغان وبلخ وبامیان را تا بدخشان مسخر نمود ودر هر یك از ولایات مذکوره حاکمی از افغان واوزبك گماشته خود لوای مراجعت بجانب قندهار افراشت وجبهه سای سدهٔ سنیهٔ علیا گشت واعلیحضرت احمد شاه بجایزه این فتح بزرگ اورامورد اشفاق والطاف ملوکانه نموده بمنصب وزارت دیوان اعلی مفتخر فرمود

توجه چارم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور

(ذکر توجه چهارم اعلیحضرت احمد شاه)

(در سال هزار وصد وشصت وپنج هجری بجانب لاهور)

۲ بقرار نوشته خزانه‌عامره وتاریخ احمدی

(۲)درین سال باز اعلیحضرت احمد شاه را شوق لاهور گریبان گیر ضمیر گردیده از قندهار رهسپار آندیارشد ومیر منو معین الملك از راه مدافعه پیش آمده تا چهار ماه با لشکر شاه مقابله ومحاربه کرد وآخرالامر ازکید ونفاق انگیزی آدینه بیك وکورامل که هردوی شان معتمد ومدار علیه او بودند پای ثباتش بر شکسته از راه معذرت عفو تقصیر خواسته ملتمس امان شد واعلیحضرت احمد شاه از جرایم او در گذشته وکردارش را ناکرده انگاشته از جانب خود بنائب الحکومتی لاهور مأمورش فرمود وخود از راه کابل بقندهار مراجعت کرد

ذکر واقعاتیکه باعث توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور وهندشد ۱۲

§ذکر واقعاتیکه بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه§

(در لاهور روداده باعث توجه وی بجانب لاهور وکشور هند شد)

(۱) چون میرمنو معین الملك از الطاف بیکرانهٔ اعلیحضرت احمد شاه نائب الحکومه لاهور شد از راه صداقت وهوا خواهی طریق خدمت می سپرد وتا اوایل سال هزار وصد وشصت وهفت هجری روزبسر برده بعد ازانکه ازفرط تمك حرامی احمد شاه کورکانی راباما درش کور کرد در محرم سنه ۱۱۶۷ یکهزار ویکصدوشصت وهفت ازاسب افتاده ویابمرض هیضه پدرود جهان کرد واعلیحضرت احمدشاه بعدازفوت اوفرمان حکومت لاهوررا بنام میرمؤمن پسروی از قندهار اصدار فرمود وبسببیکه میر مؤمن طفل خورد سالی بود مغلانی بیکم مادرش بطفیل آن طفل خود زمام مهام ملك را متصرف شده باتفاق طره باز خان که اختیار دار کار شوهرش میر منو بود بربط وضبط حکومت پرداخت همهٔ أمراء از سلوك طریقهٔ مذمومهٔ او متنفرشده خصوصاً بکاری خان رستم جنك که مختار کل امور بود دل تنك کشت وبعد ازاندك زمان که میر مؤمن پسر خورد سال مذکور مغلانی بیکم باجل موعود درگذشت خواجه موسای احراری داماد میر منو معین الملك بجای خسر زاده اش بحکومت قیام ورزید ورستم جنك که از دست مادر میر مؤمن دل تنك شده بود بهوای آنکه صوبه داری لاهور را بتصرف خود آورد طره باز خان را بزهر دادن میر منو معین الملك متهم ساخته بزندانش انداخت تا که بفسانه وفسون بقتلش رسانیده خود مستقل بکار صوبه داری پرداخت ومغلانی بیکم از کید رستم جنك خبر یافته اورا نزد خویش طلبید وکنیزان را امرکرد که بزیرچوب کشیده قالبش را از روح تهی ساختند وبعد از چندی خواجه عبد الله خان بن نواب عبد الصمدخان سیف الدوله دست تسلط یافته مغلانی بیکم را درقید ومحبس انداخت وصوبه داری را بذریعهٔ عریضه از حضور اعلیحضرت احمد شاه درانی برای خود التماس نمود واو بخلاف التماس وی امان خان برادر سردار جهان خان را از حضور به لاهور مأمور فرمود ووی پس از رسیدن درلاهوردست تعدی بآزار وایذای مردم نزدیك ودور کشوده ازان جمله مبلغی بالای خواجه عبد الله حواله کرد واو از ادای آن وجواب محبوس کردن مغلانی بیکم عاجز آمده فرار کرد وحکومت لاهور کما فی السابق بمغلانی بیکم قرار گرفت وپس ازان خواجه میرزا جان نامی از جماعه داران عمدهٔ معین الملك نیز مغلانی بیکم را قید کرده آخر الامر بصلح انجامید ودر خلال این احوالیکه در بین اعیان لاهور وعیال معین الملك روداد اعلیحضرت احمدشاه درانی ایشك اقاسی عبد الله خان را از حضور با لشکر بتسخیر کشمیر مأمور فرمود واو کشمیر را از تصرف کار گذران عالمگیر ثانی کشیده عبد الله خان معروف بخواجه کوچك را با جمعی از سپاه برسم نیابت درکشمیر گذاشته امور دیوانی را بسکجیون نامی ازقوم کتری اهل هنود مقیم کابل که پیشتر ازین با شاه ولیخان وزیر ملازمت داشت واعلیحضرت احمد شاه اورا از حضورجهت وصول مال دیوانی نزد معین الملك صوبه دارلاهور فرستاده انجام خدمت کرده بود تفویض نمود وزین خان مهمند را بحکومت سهرند مأمور فرموده خود لوای مراجعت افراشته شرفیاب حضور شاهی شد وپس از معاودت او میر شهاب الدین عماد الملك که بن امیرالامرای فیروزجنك بن نواب آصف جاه ودختر زادهٔ وزیر الممالك قمرالدین خان که دریورش سنه ۱۱۶۱ یکهزار ویکصدوشصت ویك بروز ۲۲ ربیع الاول چنانچهٔ مذکور شده آمد از ضرب کلوله توب اعلیحضرت احمدشاهی کشته شده بودهنگامه آرا گردیده در لاهور عمل دیوانی را برهم زده مغلانی بیکم را از صوبه داری لاهور خلع کرده آدینه بیك خان را نصب نمود وهمچنین سکجیون عامل مال دیوانی کشمیر نیز لاهور را از تصرف کار پردازان دولت افغانی بیرون دیده سر از جیب تمرد کشید وفتنه آغاز کرده سردار فوج افاغنه را مقتول نمود وخواجه کوچك حاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده در ثانی اخراج البلدش نمود وپس ازان چیزی زر فرستاده بواسطه میر شهاب الدین عماد الملك از عالمگیر ثانی منشور صوبه داری کشمیر را بنام خویش حاصل کرد وسکه وخطبه را

(۱) بقرار بیان خزانه عامره وصاحب تاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

بنام او رواج داد واعلیحضرت احمد شاه از فتنه جوئی عماد الملك ومفسده خوئی سکجیون وغیره واقعات مذکوره ازدرد بخود پیچیده سامان سفر لاهور وهندساز کرده تصمیم عزم کوشمالی باغیان فرمود

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور وهند

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه

(از قندهار بجانب لاهور وهند در سنه ۱۱۷۰)

۱ مطابق بیان صاحب خزانهٔ عامره وتاریخ سلطانی

(۱) اعلیحضرت احمدشاه در سال هزار ویکصد وهفتاد هجری بازاز قندهار براه کابل مرحله پیمای صوب لاهور گشت ومطابق ایخال آدینه بیك از یکی از ولایات میان دو آبهار وبجانب لاهور رهنورد ومغلانی بیکم خایفانه از سردار جهانخان بادل پردرد التماس مدد نموده بود که اعلیحضرت احمد شاه راه ورود بلاهور نزدیك کرده آدینه بیك از عدم نیروی مقاومت از راه فرار داخل صحرای هانسی حصار شد واعلیحضرت احمد شاه داخل لاهور گردیده نظم ونسق نهاده نظر بضعف دولت مغولیه رایت تسخیر دهلی بر افراخت واکثر امرای مغولیه را ازعرض راه بارسال رسایل مستمال ساخت چنانچه ازان جمله نواب نجیب الدوله خان در اراضی قریهٔ کرنال از راه پذیره پیش آمده شرف بار حاصل کرد وهمچنین وقتیکه زمین بسو نیت واقع بیست کروهی دهلی فرودگاه اردوی شاهی گشت عماد الملك غازی الدینخان از راه التماس عفو تقصیر حاضر اردو شده فیض رکاب بوسی در یافته عذرش پذیرفته آمد وپس از درك سعادت پای بوسی رخصت معاودت حاصل کرده وارد دهلی گردید ودر قصبه نریله واقع ده کروهی دهلی دوباره باعزیزالدین برادر عالمگیر ثانی بن اعلیحضرت جهاندارشاه بن اعلیحضرت بهادر شاه بن اعلیحضرت اورنك زیب بسلام فایزه شده مورد اشفاق ملوکانه آمدند وبهمرکاب شاه والا جاه بروز جمعه هفتم ماه جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد وهفتاد داخل دهلی شده شاه با عالمگیر ثانی ملاقات کرد

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه دردهلی

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه

(دردهلی ومصالحت ومواصلت نمودن با خاندان سلطنت معلی مغولی)

(۲) بموجب نوشتهٔ خزانهٔ عامره وصاحب تاریخ سلطانی

(۲) چون اعلیحضرت احمدشاه بشهر در آمد لشکرش راقدغن بلیغ فرمود که دست تباراج مال وایذای اهل وعیال اهالی سکنهٔ شهر نکشایندوبمروت وحمایت رفتار کنند ومدت یکماه در آنجا درنك کرده درخلال زمان توقف بصلاح وصوابدید اعلیحضرت عالمگیر ثانی وواسطه سردارجهانخان پنجاه لك روپیه برسم واسم پیشکش از نظام الدوله پسر وزیر الممالك قمر الدینخان مطالبه فرموده بازای آن منصب وزارت کشور هند رابوی مژده رسانید واواز دون همتی وخست طبع قبول نکرده محرم خان خواجه سرا مأمور تجسس وجوه نقدینهٔ وی گشت وپس از ابراز اندوختهٔ او جکرش را بآتش حسرت سوخته دو کرور روپیه گرفته تحویل خزانهٔ اعلیحضرت احمد شاه شد وازین معنی غازی الدینخان عماد الملك خوفناك گشته فرار کرد واعلیحضرت احمد شاه سردار جهانخان را بعقب او فرستاده چون داخل فرخ آباد شده بود سردار بر مرام مامور فایز نگشت وطایفه هنود متهرا را بفرمان اعلیحضرت احمد شاه قتل عام کرده پس از نهب وغارت قوم مذکور جهة امری جریده طلب حضور شده بعوض اوشاه ولیخان وزیرمأمورتخریب متهرا گردیده او نیز بعد از حصول مدعا معاودت کرده شرف وصول حضور دریافت واینوقت اعلیحضرت احمدشاه دخترعزیز الدین برادرعینی اعلیحضرت عالمگیر ثانی را برسم ورواج خسروانی بحبالهٔ ازدواج شهزاده تیمور که شرف اندوزحضور بود در آورده پس از طی بساط سور وسرور دهلی را بعزیز الدین محمدبن اعلیحضرت محمد شاه بن اعلیحضرت محمد عالمگیر سپرده نظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیرالممالك را بقرارمژدهٔ که داده ووجه گرفته بود منصب وزارت ونجیب الدوله را لقب امارت مرحمت نمود

ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب اکبر آباد

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(جهت سرزنش سورج مل جات بجانب اکبر آباد)

(۱) وخود بعزم تنبیه سورج مل جات که از دیر باز صوبهٔ اکبر آباد را تغلباً متصرف شده بود رایات عالیات ظفر آیات را در آوایل ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد وهفتاد از دهلی بدانصوب شقه کشا فرموده یلگده را که بفاصلهٔ پانزده کروهی دهلی واقع واز اراضی مقبوضهٔ سورج مل جات بود بمحاصره انداخته در ظرف سه روز بضرب توب عدو کوب دیوار حصار را پست ساخت وکلید فتح بدست آورده همه مردم قلعه را از دم تیغ گذرانیده مال ومنال شانرا بتاخت وپس از انجام کار انجا بعزم تخریب متهرا که معبد قدیم اهل هنود است حرکت کرده در قتل عام وشکستن اصنام وتاراج مال ومتاع سکنه آن حدود صرف نظر نکرد وازهیچ چیزفرو گذاشت نفر مود حتی مردم نواحی قریبه وبعیدهٔ آنمقام که از دم تیغ غازیان کنار بودند از هول وبیم جان گریخته بمواضع مستعده پناه بردند واعلیحضرت احمدشاه مظفرومنصور واردا کبرآباد گردیده میرزا سیف الله خان قلعه دار سابقهٔ پادشاهی سر اطاعت فرود نیاورده بمدافعه وانداختن کلوله توب پرداخت واحدی رانگذاشت که پیرامون وی راه یابد واعلیحضرت احمدشاه که سردار جهان خانرا در حین توجه بجانب اکبرآباد بهتسخیر قلاع سورج مل جات تعین فرموده ووی سرکرم خصم کوبی وقلعه کشائی بود که ازقضای مبرمهٔ آلهی در افواج اعلیحضرت احمدشاهی که بنزدیك آگره نزول داشت چنان وبای عام در افتاد که مجال اقامت محال گشت بنابران اعلیحضرت احمد شاه دست از تصرف ملك سورج مل جات باز کشیده بعزم مراجعت افغانستان از آهنگی که داشت عطف عنان کرده روی بسوی دهلی آورد وآنگاه که به نزدیك دهلی رسید اعلیحضرت عالمگیر ثانی با نجیب الدوله از راه پذیره بسرتالاب مقصود آباد برآمده باهم ملاقات کردند وچندیکه اعلیحضرت احمد شاه دردهلی درنك نمود دختر فردوس آرامگاه اعلیحضرت محمد شاه را بحباله نکاح خویش در آورده طریق مراجعت افغانستان برگرفت وچون وارد سهرند شد عبد الصمد خان اشنغری محمد زائی را بحکومت آنجا سر افرازی داده وارد لاهور شد وشهزاده تیمور را بنائب الحکومتی لاهور وملتان وتته وکشمیر وجمو وغیره ولایات پنجاب نصب فرموده سردار جهانخان سپهسالار را پیشکار او تعین نموده حکم قتل سکهان سکنه امرت سر را که در اکثر اوقات مصدر فتنه وفساد شده گردکینه وعناد می انگیختند داد چنانچه مردم امرت سر را قتل ومال ومنال همه را تاراج کرده تالاب آنجا را از سنك وخاك انباشته بعد از راه کابل وارد قندهار شده بر مسند استراحت تقرر جست

(۱) بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی

ذکر فتنه وشورش هند و پنجاب

(ذکر شورش وفتنهٔ مردم هند)

(وپنجاب بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه)

(۲) بعد ازانکه اعلیحضرت احمد شاه از هند مراجعت کرده وارد قندهار گشت در سنه ۱۱۷۱ هزار ویکصد وهفتاد ویك سردار جهانخان آدینه بیك را که درلکی جنگل خزیده بود بنابران که از عمل ودخل ملك علم کامل حاصل داشت استمالت نموده بارسال رقم وخلعت حکومت میان دوآبه اکرامش فرمودواوکه چنین روزرا از خداوند میخواست فوز بزرگ دانسته بنظم ونسق وحکومت دوآبه پرداخت وبعد از چندی بفرمان طلب حضور شهزاده شد نظر بکردار سابقه خود که در واقعات سال هزار ویکصد وهفتاد رقم شده آمد اطمینان خاطر نداشت بنابران بحضور شهزاده نیامده از راه فرار داخل کوهستان گردید وشهزاده تیمور بصوابدید سردار جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دوآبه بجای او مأمور فرموده بلند خان وسر فراز خان را بمعاونتش تعین نمود وآدینه بیك در کوهستان مصدر شورش گشته گروه سکهه را اغوا وبفوغا القا نموده

(۲) بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

با فوجی از خود بسر مراد خان حاکم دوآبه فرستاد جنگ دست داده بلند خان بقتل رسید ومراد خان با سرفراز خان تاب نیاورده از راه کریز نزد سردار جهانخان وشهزاده شدند وسکهان تمام پرگنات دوآبه خصوصاً جالندر را بایما واشارهٔ آدینه بیگ تاراج کردند ودر خلال اینحال کنانه را وو شمشیر بهادر نامان برادران بالاجی را وباهولکر وغیره سرداران اهل هنود با سپاه نامعدود آتش فتنه برافروخته از دکهن روی تسخیر وستیز جانب هند آوردند وچون بحوالی شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیگ را غنچهٔ مراد برشکفته بارسال رسایل ومکاتیب پس ازپس ایشان را دعوت بنجاب کرد وآنان که خواهان اینشور وفغان بودند از آنجا که رسیده بودند روی فساد بسوی لاهور آوردند وچون بنزدیک سهرند رسیدند عبدالصمدخان حاکم آنجا بمدافعه برخواسته بکار زار پرداخت ودر جنگ گاه دستگیر خصم شده سردار جهانخان نظر بازدحام اهل هنود وقلت جمعیت خود اقامه لاهور را از صواب دور دانسته با شهزاده تیمور لاهور را گذاشته در چهار محل وزین آباد رفته بدور خویش سنگری افراشته کوش بآوازنشستند وازانسوی اردوی اهل هنود لاهور را بی شایبهٔ کلفت متصرف شده از عقب شهزاده رو بجانب چهار محل نهادند وشهزاده تیمور با سردار جهانخان اگر چه در کشش وکوشش صرف همت نمودند ولیکن در آخر کار نظر بکثرت لشکر هند وقلت افاغنه سردار جهانخان راخوف مستولی گشته بخود اندیشید که مبادا از حادثهٔ تقدیر شهزاده باوی اسیر ودستگیر شوند پس مردان ودلیران رابهانهٔ شبخون بسلاح آراسته خودش درهنگام عشا شهزاده رابرداشته راه فرار برگرفت وتا قلعهٔ اتك درجائی عنان باز نکشید واز گذرگاه اتك عبور کرده وارد پشاور شده از انجا عرض پرداز حضور اعلیحضرت احمد شاه گشتند وازماجرا برای او نوشته آگهی دادند وآدینه بیگ بامرهتیان از کریختن شهزاده وسردار جهانخان مستحضر گردیده ازتعاقب شان اسپ جلادت تاختند وبسنگر یخته بقیه اردوی شهزاده را قتل وغارت کردند وقراول ایشان تا آب جیلم ازعقب شهزاده تاخته واورا نیافته برگشتند واسیران را بفضیحت ورسوائی وخواری درامرت سر برده تالاب آنجا را که اعلیحضرت احمد شاه اکنده بود خاك وخاشاك کش را بالای امراپاك کردند وتاپتل نامی را با چند هزار سوار مأمور باقامهٔ کنار نهر سند نمودند که معابر وسواحل را محافظت نماید تا لشکر اعلیحضرت احمد شاه بخیرانه پا نهاد اینطرف آب نیاید خلاصه از دیرهٔ غازیخان تا ملتان وآب چنا وهمه ازقبضهٔ کارگذاران اعلیحضرت احمد شاه بر آمده در تصرف غالبانهٔ آدینه بیگ وسکهان در آمده در هنگام پشکال سرداران اهل هنود لاهور را بآدینه بیگ سپرده سالیانه هفتاد وپنج لك روپیه باسم پیشکش بر عهده او گذاشته خود مرتهیان مراجعت کرده بشاهجهان آباد رفتند وبعد از توقف چند روز جنکونام که بتسخیر ملك را جکان اجمیر مامور بود باقامهٔ دهلی معین گشته دیگران عازم دکهن شدند وشورش بزرك درعند برپا کرده راه خویش گرفتند چنانچه دتانام سندیه باتفاق عمادالملك وغیره نجیب الدوله را درموضع سکرتال محاصره کردندواو وزیر الممالك شجاع الدوله بن جلال الدین حیدر ابوالمنصور را بذریعهٔ مکتوب بمعاونت طلبید وهمچنین عمادالملك غازی الدین خان نیز ازوی استمداد جست وشجاع الدوله نخست در امداد هریك ازطرفین متردد شده آخرالامر معاونت نجیب الدوله را اقرب بصواب دانسته از راه یاری اوعازم سکرتال شد ودرعین اشتعال نایرهٔ قتال داخل سکرتال گردیده موجب هزیمت مرهتیان نکوهیده خصال گشت سپس شجاع الدوله ونجیب الدوله باتفاق دیگر راجکان هند وافغانانیکه از تسلط واستیلای مرهتیان رنجیده خاطرشده بودند برعایت حمایت اسلام وحفاظت جان ومملکت خودها عرایض بحضور اعلیحضرت احمد شاه فرستاده التماس نهضت موکب وی را بجانب هند نمودند ودر خلال اختلال مذکور آدینه بیگ را که مبنا ومنشأ همهٔ مفسده ومصدر تمام فتنه بود اجل موعود در رسیده در ماه محرم هزار و یکصدو هفتاد ودو سنه ۱۱۷۲ راه آخرت پیش گرفت وجنکو راوپس ازفوت او فوجداری سهرند رابصدیق بیگ داده دوآبه را بزوجهٔ آدینه بیگ سپردوسابانام مرهته را بصوبه داریٔ لاهور گماشت واوپس ازرسیدن درلاهور تانزدیك اتك لشکرجهت حفاظت سرحدوحراست ثغورمأمور نموده خود بحکومت پرداخت

ذکر نهضت ششم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

ذکر نهضت موکب اعلیحضرت احمد شاه

(دفعهٔ ششم جانب هند جهت اطفای نائره غوغا)

(۱) اعلیحضرت احمد شاه از هزیمت شهزاده تیمور وعرایض را جکان هند فتنه جوئی ومفسده خوئی مرهتیان را کما هوحقه مستحضر کشته با سامان هرچه تمامتر درسال سنه ۱۱۷۳ هزار وصد وهفتاد وسه باز روی بسوی کشور هند اورد ودر ساحل نهرانك با خود سابا صوبه دار لاهور ویا تاپتل کاشته او جنك خفیفی رخ داده کروه هنود رو بهزیمت نهادند ومنهزما داخل لاهور شده نیروی مقاومت در بازوی خود ندیده از راه فرار جانب دهلی رفت وزوجهٔ آدینه بیك وصدیق بیك که صوبه داری دوآبه وفوجداری سهرند داشت نیزاز هیبت وسطوت کوکبهٔ شاهی فرار کردند واعلیحضرت احمد شاه در ماه صفر سنه ۱۱۷۳ هزار ویکصد وهفتادو سه وارد جومن مضافات لاهور شده از راجهٔ انجا پیشکش مرسوم گرفته بدون ترمیم محال مخروبه ومنهوبه دست سکهان راه دهلی پیش گرفته شهزاده تیمور را با سردار جهانخان بقراولی نامزد فرمود واز آنسو عماد الملك غازی الدینخان که سری بفساد جنبانیده شجاع الدوله او را از سکرتال هزیمت داده بود از توجه اعلیحضرت احمد شاه آگاه گشته بلا مساهله فوراً داخل دهلی شده عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی را با نظام الدوله پسر قمر الدینخان باتهام اینکه با اعلیحضرت احمد شاه ارسال ومرسول مکتوب دارند بقتل رسانیده آهنك جنك اعلیحضرت احمد شاه نمود وجنکورا ومرهته را با جمعی از سپاه مأمور پیش رفتن نموده خود با لشکر ابنوه از عقب او راه مدافعه برگرفت واز جانب دیگردتا (۲) که بعد ازهزیمت افواج هنود از سکرتال با شجاع الدوله گفتگوی مصالحه داشت وهنوز سخن صلح باقی وباآشتی نیانجامیده بود که دتا از مرور اعلیحضرت احمد شاه ولشکرش از لاهور آگاه گردیده از صلح با شجاع الدوله در گذشته با هشتاد هزار سوار روی مدافعه براه اعلیحضرت احمد شاه نهاد واعلیحضرت احمد شاه نظربکثرت آمد ورفت لشکر مرهته دانست که راهیکه بجهت رفتن در پیش است علوفه وآذوقهٔ اندك خواهد داشت پس از دریای جمن (۳) عبور نموده وارد انتربید شد وانتربید در بین آب گنك وجمن واقع وابتدای خاك آن دامن کوه کایون وانتهایش اله اباد است وآب هردو نهر مذکور از جبل مزبور بر خواسته دربلدهٔ اله اباد بهم ملحق میشوند واعلیحضرت احمد شاه ازانجا حرکت کرده چون بسهرند رسید سعد الله خان ونجیب الدوله واحمد خان بنگش ورحمت خان ودوندی خان که موطن ایشان در ابتدای خاك انتربید بود از راه اطاعت پیش آمده شرف اندوز ملازمت رکاب شاهی شدند وازانسو دتاباهشتاد هزار سواریکه همراه داشت بحوالی سهرند باقراول اعلیحضرت احمد شاه که ازموضع انتربید مأمور قراولی فرموده بود ملاقی کشته جنك در پیوست ودتار اشکست رو داده بجنك وگریزخودرا تامیدان موسوم بدنی واقع قریب شاهجهان آباد رسانید ودر انجا افواج اعلیحضرت احمد شاه اطراف دتاولشکرش را فرا گرفته وی جنکورا وبرادر زادهٔ خودرا با قلیلی از سوار گریزانیده خود با دیگر فوجیکه همراه داشت از اسپ فرود آمده بمحاربه ومقاتله پرداخت ودرانیان پای شجاعت فشرده بضرب شمشیر وتفنك از خون اهل هنود آنسر زمین را کل رنك نموده دتارا با همهٔ تبعه اش بقتل رسانیدند واز هشتاد هزار سواریکه با او بودند همان قلیلیکه با جنکوراو قبل از اشتعال نائرهٔ قتال گریخته ازین حربکاه جان بسلامت بردند دیگران همه کشته شدند واین فتح میمون در ماه جمادی الاخر سال ۱۱۷۳ هزار و یکصد وهفتاد وسه رخ داده این دو بیت در مادهٔ تاریخ آن از کتاب خزانه عامره که واقعات بادشاه مذکور ازان نقل میشود مرقوم کشت که ثبت تاریخ باشد .

کرد سلطان عصر درانی قتل دتا بتیغ دشمن کاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد نصرت بادشاه عالیجاه

سنه ۱۱۷۳

(۱) بنابرقول صاحب خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۲) دتا نام سرداری از اهل هنود

(۳) جمنا

الغرض لشکر اعلیحضرت احمد شاه پس ازانجام کار دتا وهمراهانش در همانروز بتعاقب جنکورا واسپ جلادت تاخته بازده کروه مسافت را قطع کرده متصل سرای الله ویردی فروکش کردوجنکورا وبدست نیامده روز دیگر موضع نارنول را فرودکاه ساخت درین میان هولکرنام مقیم مکند ره از کشته شدن دتا وتباه کردیدن سپاه او آکاه کشته بسرعت خودرا نزد سورج مل جات رسانید وخواستار آن شد که از راه اتفاق بدفع اعلیحضرت احمد شاه پردازند وجواب داد که اکنون قوت مقابله با اعلیحضرت احمد شاه ندارم اگر با نهاد ملك من شود آنوقت البته دست وپائی خواهم زد مقارن ایحال مردم افاغنهٔ متوطنه ابتدای خاك انتربید که خزانهٔ شاهی را با علوفه حمل ونقل داده از عقب اردوی اعلیحضرت احمد شاه می بردند وبمکندره فاصلهٔ بیست کروهی جانب شرق دهلی رسیده هولکر بر سر ایشان تاخته چون افاغنه از رفتن او نزد سورج مل جات آکاه شده اکثر خزانه وعلوفه را از آب کنك بدینسوی کشیده بودند حسب المرام برمدعا فایق نیامده قدری از خزانه وعلوفه را که بدانسوی آب مذکور مانده بود غارت کرد واعلیحضرت احمد شاه ازین دست درازی او آکاه کردیده شاه پسند خان را با قلندر خان وپانزده هزار سوار مأمور سرزنش هولکر فرمود چنانچه
(۱) جنا ایشان شباشب خودرا بدهلی رسانیده روز را بسر برده نصف شب از آب جمن (۱) عبور وایلغار نمودند
(۲) بمکندره وبامدادان بمکندره (۲) رسیده بیخبرانه بسر هولکر ریختند وهولکر باسه صد تن سراسیمه سان بر اسپان برهنه سوار وفرارشده دیکر سران وسپاه اورا ازضرب تیغ افاغنه روز زندکی سیاه وتباه کشت واحمال واثقال شان با بقیة السیف غارت واسیر شدند بعد اعلیحضرت احمد شاه از نارنول حرکت کرده در شاهجهان آباد نزول
(۳) جنا فرموده ایام پشکال را درمکندره واقع اینطرف نهرجمن(۳) بمحاذی شاهجهان آباد ییلاق نمود تا که خبر قتل دتا وتباه شدن سپاه او وهولکرسمر کشته بدکهن رسید سدامل سوراو معروف بباد وعم زادهٔ بالاجی را وباسران نامور ولشکر انبوه وتوپخانهٔ آتش اثر از دکهن راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش کرفته، چون بحوالی اکبر آباد رسید سورج مل جات بواسطهٔ هولکر وجنکورا وبملاقات باد ورفته وی از راه اعزاز وا کرام ایشان مسافت یك کروه برسم استقبال پیش آمده نیك بنواخت وهمچنین عماد الملك بواسطهٔ سورج مل جات در حوالی متهرا بباد وپیوست وغرور باد واز کثرت سپاه وملحق شدن راجکان بوی مضاعف شد

ذکر محاربات باد وبا افواج اعلیحضرت احمد شاه

(ومقتول ومستأصل شدن بادو)

بادورا پس از ملحق شدن را جکان هند وهمعنان کردیدن بعض امراء باوی دل قوی کشته رزم آرا کردید
(٤) جنا وبخود اندیشیده از سبب طغیان آب جمن (٤) کذشتن وبا اعلیحضرت احمد شاه مقابل کشتن را دور از حزم واحتیاط دانسته بدل قرار داد که اول شاهجهان آباد را متصرف شده بعد باستظهار حصار آن بکار زار پردازد تا شاید کاری از پیش برد چنانچه روزسه شنبه نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۱۷۳ هزار ویکصدوهفتاد سه ازکردراه داخل شهر شده بمتصل سرای سعد الله خان رسیده بایستاد وفوج را امر یورش بارك کرد ولشکرش حمله براسد برج ودروازهٔ خضری برده چندی بدهلی دروازه مشغول زد وخورد شدند وبیست تن مغل از زیر قلعه بضرب کلولهٔ تفنك مدافعه میکردند تا که فوج جنکورا وبزیر دیوان خاص متصل فصیل قلعه رسیده هولکروجنکوراو بدروازهٔ خضری قیام ورزیده در شکستن دروازه کوشش بلیغ نمودند ولیکن از جهت استحکام دروازه که تخته های برنجی وسیخهای آهنین مستحکم بود تاچهارساعت کاری ازپیش نه بردند ودراثنای این ماجرا پنجصد تن ازمردم بیتل وازعقب ایشان تبعهٔ هولکر وجنکورا وازجانب اسدبرج بر فراز فصیل قلعه برآمده تاعمارات پادشاهی دست بردی کردند وهرچه ازمال ومنال قلعه کیان بدست شان افتاد ازفراز باره بزیرانداختند وازسبب غارت اموال باستحکام وحفاظت قلعه نپرداختند تا که بیست تن مغل از تبعهٔ یعقوب علیخان برادر وزیر شاه ولیخان که قلعه دار بود

از قلعهٔ سلیم گده روی بسوی خصم نهاده ده دوازده تن را از اهل هنود بضرب شمشیر وتفنك از پادر آوردند واز صدور این جرأت دست تبعهٔ بادو وجنکو وهولکر ازکار مانده بازی برده را باختند وازفراز قلعه خودها را بزیر انداخته حصار مسخر شده رامفت ورایکان از دست دادند وبعد ازان لاچار کشته در سرای سعد الله خان واقع قرب قلعه فراهم کشته فروکش کردند وبکار مورچال ونقب مشغول شدند وعماد الملك با سورج مل جات که ابن الوقت بودند واینوقت راه موافقت بابادومی پیمودند در کار زارمداخلت نکرده ازدور مشاهده مینمودند ولشکریان بادو قلعه را بمحاصره انداخته از آنجمله ابراهیم کاردی سه ضرب توپ قلعه کوب آورده در ریك زارزیر قلعه استوار کرده بقلعه کوبی پرداخت واز صدمهٔ کلولهٔ توپ عمارات دیوان خاص وموتی محل وشاه برج را شکست عظیم روداد اما بحصانت قلعه آسیبی نرسید تا که ذخیره قلعه کیان تمام شده از طرف اعلیحضرت احمد شاه نیز بنابر طغیان آب یاری ومددکاری بدیشان نشد لا جرم یعقوب علیخان پیام داده التماس امان جان ومال وناموس کرد که پس از قبولی یافتن ملتمسش قلعه را ببادو سپارد و بادو مسئول اورا قبول نموده بعد از توثیق عهد یعقوب علیخان با عیال ومال ومنال خویش از قلعه بیرون شده در سرای علیمردان خان منزل کزید واز انجا بذریعهٔ کشتی از آب جمن (۱) عبور کرده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه کشت وروز نوزدهم ماه ذی حجه سنه ۱۱۷۳ یکهزار ویکصد وهفتاد وسه قلعه بتصرف بادو درآمده عمارات پادشاهی با همهٔ کارکاه سلطنت ازان وی شد واو قلعه داری را بناروشنکر برهمن مفوض نموده جمعی را جهت حراست قلعه با وی تعین فرموده بعد ازان بواسطهٔ برهمنی ابواب مراوده با شجاع الدوله که دراردوی اعلیحضرت احمد شاه بود کشود وشجاع الدوله بجواب بادو اظهار نفس الامر وبیان مطابق واقع نموده پیام داد که ازدیرکاه ست که مرهته وبراهمهٔ دکهن بر مملکت هند استیلا یافته وامراء وراجکان کشور هند از بد عهدی وطماعی وکج روشی اعیان وجور وتعدی متصدیان ایشان دررنج افتاده ناچاراعلیحضرت احمدشاه را بذریعهٔ عرایض طلبیدند که حفظ سر ومال وناموس ایل والوس خودرا بمعاضدت اونمایند چنانچه اینك ازراه حمایت در رسیده مترصد فرصت بدانسوی آب جمن(۲)ییلاق کزیده است واگر چه چند دفعه برهمن مذکور از طرف بادو نزد شجاع الدوله رفت وآمد در اردوی اعلیحضرت احمد شاه کرده تمهیدات صلح در میان آورد اما از کج فهمی وخود پسندی سرداران مرهته رشتهٔ مصالحه صورت انعقاد نگرفت وسورج مل جات نیزعاقبت کار را از گفتار وکردار مرهتیان وخیم(۳)دانسته برخصت بادو ازلشکر اوجدا شده دربلم کده رفت وبادو که سلطنت دکهن داشت از خست طبع نقرهٔ سقف دیوان خاص پادشاهی را کنده بگداخت وسکه زده رایجش ساخت وهمچنین طلا ونقره آلات موقوفهٔ قدمکاه(٤)حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم ومزارسلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره ومرقداعلیحضرت محمدشاه فردوس آرامکاه را ازقبیل مجمر وشمعدان وقنادیل وغیره همه را متصرف شد وبعد از چندیکه از قلت بل عدم علوفه کار بر سپاه بادو صعب ودشوار کشت ناچار شده در آخر ایام پشکال ازشاهجهان آباد بعزم تاراج معمورات قصد بیرون خرامیدن کرد وروز بیست ونهم صفر سنه ۱۱۷٤ یکهزار ویکصد وهفتادوچهارهجری دروقت برامدن ازشهر بسرمحی السنه را عزل کرده میرزا جوان بخت بن شاه عالم عالی گوهررا در شاهجهان آباد بر مسند حکومت نشانید وهم بتصوراینکه اعلیحضرت احمد شاه از شجاع الدوله بدگمان شده اورا ازپیش برهاند امر وزارت را غایبانه بنام وی شهرت داد وناروشنکر برهمن را مأمور باقامهٔ شاهجهان آباد کرده خود باتمام سپاه بجانب شیخ پوره راه برگرفت وعبد الصمد خان درانی که ذکر گرفتار شدنش درسهرند بدست اهل هنود از پیش گذشت وآخر الامر رها کشته، اینوقت با قطب الدینخان روهیله ونجابت خان که از زمینداران آنولایت بودند وآذوقه وعلوفه باردوی اعلیحضرت احمد شاه میرسانیدند از خوف بادو در قلعه کنجپوره در امده در بروی بادو بستند واو در روز هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۷٤ یکهزار و یکصد وهفتاد وچهار مذکورهٔ ایشانرادر قلعه محصور ساخته وبضرب توپ رخنه در حصار انداخته مسخر کرد وعبدالصمد

(۱) جمنا

(۲) جمنا

(۳) وخیم دشوار وبدکوار

(٤) وجه تسمیه آن بقدمکاه آنست که شخصی از صالحین حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را در آن موضع در خواب دیده بقدمکاه موسوم ساخت

خان وقطب الدینخان را بدرجهٔ شهادت رسانیده قصبهٔ کنجپوره را غارت نموده در هیچ گونه ستم دریغ نکرد
(۱) جناً واعلیحضرت احمد شاه از شنیدن اینخبر در غضب شده با آنکه نهر جمن(۱)با یاب نشده بودبتائید حضرت وحید لشکر را امر درآب زدن فرموده در روز هجدهم ربیع الاول سنه مزبوره دلیران افاغنه از معبر با کپت واقع قرب شاهجهان آباد اسپ بآب زده بعضی بایاب وبرخی بشنا عبور کردند وبارهٔ را که زمان اجل رسیده بود غرق وهلاك شد وخود اعلیحضرت احمد شاه نیزاسپ بدریا زده بگذشت وبادو را ازین عبورشاه ولشکردرانی چشم عقل خیره کشت وبا چهل هزار سواریکه همراه واز کنجپوره عزم سرهند داشت راه سرهند را از سبب لشکر اسلام مسدود دیده جانب پانی پت رو آورد ودو منزل قطع کرده واردآنجا شده دانست که درمیدان نمیتوان هم آورد درانیان کشت پس با چهل هزار سوار وتوپخانهٔ آنشباریکه با خود داشت ناچار گردیده در میدان جانب شمالی پانی‌پت سنگری از توپخانه بدور خود استوار کرده مستعد وآمادهٔ پیکار نشست واعلیحضرت احمدشاه در روز بیست ویکم ماه ربیع الاول در مقابل سنگر او فرو کش کرده جانبین بمحاربهٔ کرابیدند ویومیه یکدیگر را بضرب توپ وتفنگ زدن وخستن آغاز کردند تا که لشکر افاغنه راه آمد شد علوفه را از چار جانب تنگ ساختند الا راه عقب سرشان که الاجات نامی که از مشاهیر زمینداران ومرزبانان سرهند بود واز سمت لاهور بدان راه آزوقه برای شان ارسال می‌نمود وآنرا نیز لشکر افاغنه آگاه گردیده غارت میکردند وهفت روز بدین وتیره بیگاه کرده اعلیحضرت احمدشاه دانست که مرهتیان با وجود تنگی هنگامه از حصاریکه بزنجیرهٔ توپخانه بدور خود استوار داشته اند بر نمی‌آیند پس بروز بیست وهشتم ماه مذکور حکم یورش داده خود نیز با در رکاب نهاده سردار جهان خان وشاه پسند خان ونجیب الدوله را پیش روی همهٔ افواج تعین کرد و از عقب آنان شجاع الدوله را با لشکر وتبعهٔ خودش واحمد خان بنگش وحافظ رحمت خان ودوندی خان وفیض الله خان بن علی محمد خان روهیله امر رفتن فرمود وخود با اشرف الوزرا ء شاه ولیخان بساقهٔ عسکر جای گزید وچون صفوف سپاه شاه درانی آراسته گشت بادو نیز قدری راه از سنگر بیرون شتافته چون سد اهنین استوار ایستاده در اول ظهر روز بیست وهشتم ماه ربیع الاول آتش حرب شعله ور گشته اسباب قتال بکار افتاد وتا وقت عصر همچنان درمیان جانبین زدوخورد پایه دار بود که ده هزار تن پیادهٔ روهیله که در زیر رایت نجیب الدوله قرار داشتند بسنگرریخته بلونت را وخسر زادهٔ بادو که مختار کارش بود بضرب کلولهٔ تفنگ از پادر آمده راه قرار گاه اصلی خویش پیش گرفت ودلیران روهیله چیره دستی ها نموده آخر الامر که تاریکی شب حایل گردیده امتیاز از خود وبیگانه از میان برداشته شد بجای خود مراجعت نمودند اگرنه در همانروز کار مرهته تمام میشد ودر خلال احوال مذکوره کوبند پندت نام که از قلعهٔ اتا وبا ده هزار سواروخزانه ومملوفهٔ بسیار از جانب دیگرنهرجمنا حمل ونقل‌داده بشاه‌دره(۲)
(۲) این شاه دره غیرشاه درهٔ لاهور است واقع محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که بر سر مرهته متعلقهٔ نجیب الدوله تاخته غارت نماید وبعد ازان براه انتر بید روبالا رفته از گذرگاه واقع کنجپوره گذشته بفوج بادو ملحق شود چنانچه مطابق خواهش خویش از شاه دره حرکت کرده وارد پرگنهٔ جلال آباد واقع دوازده کروهی شاهجهان آباد گردیده فرود آمد وقبل از فرود شدن او درانجا اعلیحضرت احمد شاه از عزم او آگاه گشته عطا کی خان را با پسر عبد الصمد خان درانی وپنجهزار سوار بسر کوبی او معین ومأمور فرمود وایشان ازمعبر رام ره وبا کپت گذشته بعددو روز بشاهد ره رسیدند ونائب مناب ناروشنکر را که در انجا اقامه داشت با همراهانش از دم تیغ گذرانیده بعد ازآن از عقب کوبند پندت راه برداشتند چون وارد غازی الدین نگر واقع شش کروهی شاهجهان آباد گردیدند ومرهته که درانجا بود قتل نموده رو بجانب جلال آباد نهادند ومنزل گاه کوبند پندت که در همانروز رسیده وفرود آمده بود ریخته اورا با همراهانش چنانچه بایست بقتل رسانیدند وغنیمت بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده سرکوبند پندت را بریده با غنایم بحضوراعلیحضرت احمد شاه آورده بخاك پایش انداختند

وازین سوی نیز مدت منحصر شدن بادو درسنگر ممتد گشته از وفور فضلهٔ آدمی ودواب وعدم پاکیزگی اردوگاه وقحطی علوفه کارش ابتر شد چنانچه هر روزه جمعی از آدم ودواب از تعفن وجوع بمرض هلاك گرفتار میگردیدند تا که از ظهور نتیجهٔ (لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا) عرصه بر محصورین نهایت تنك گشت نا چار بخود اندیشیده قرار دادند که هر اینه بدون مقاتله از کرسنکی در اندرون سنکر خود بخود متلاشی خواهند شد پس بهتر آنست که دفعهٔ هجوم آورده بر لشکر اعلیحضرت احمد شاه حمله ور شوند تا شاید داغ کلفت از چهرهٔ شاهد مقصود زدوده آید چون رأی ایشان بدین امر قرار کرفت در روز چهار شنبه ششم جمادی الاخر سنه ۱۱۷٤ هزارو یکصدو هفتادو چهار افواج خویش را بسلاح حرب آراسته باتوپخانه ازسنکر برآمده روبسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه نهادند ومبارزان افغان که چون شیر ژیان کمین کرده انتظار صید میکشیدند آن قدر حوصله ودرنك کردند که اهل هنود نخجیر آسا پیش آمده بمقدار دو تیر پرتاب از سنکر خویش دور شدند انکاه تکبیر کویان بر ایشان حمله کرده بطرفة العینی صفوف اعدا را از هم دریده از سرداران اول وسواس را ورا بخون کشیده بسیار تن از آحاد افراد اهل هنود را سر از تن بریدند وپس از وی بادورا بمصداق آیهٔ کریمهٔ (باءوا بغضب من الله) مفقودالعین والاثر گردانیده همچنین جنکوراو ودیگر سرداران را مقتول نمودند وازانجمله ابراهیم خان کاردی دستکیر ودر قفس بزنجیر شده آخرالامر ازدم شمشیر کذشت وجنك کاه از خون کشتکان سپاه مرهته کلرنك کشت وبیست ودو هزار نفربرده وکنیز دکهنی نژاد بدست شیر مردان افغان افتاد وغنائم از حد حصر وعد بیرون از نقود واجناس وجواهر وتوپخانه وپنجاه هزار سر اسپ ودو لك فردکاو وچندین هزار اشتر وپنجصد زنجیر پیل بتصرف غازیان شجاعت منشان افغان در آمد وبقیة السیفی که از لشکر هنود راه کمنامی می پیمودند مردم دهات بقتل وغارت آنها بر خواسته اکثراز کریزیان را قتیل واسیر نمودند وقلیلی بهزار کونه تعب جان بسلامت بردند واز سرداران شمشیر بهادر برادر علاتی (۱) بالاجی‌راو در عرض راه کشته شده احدی زنده نجست مکرد وسه تن که یکی از ایشان هولکر بود که بهزار کونه زحمت راه فرار جانب مالوه پیموده از انجا در پونه رفت وبالاجی‌راو نیز درنوزدهم ماه ذی قعده سنه ۱۱۷٤ هزارو یکصدو هفتادو چهار غصه مرك شد واعلیحضرت احمد شاه بعد حصول این فتح بزرك از حربکاه که میدان پانی پت بود خرامیده در سواد دهلی رایت ظفرآیت نصب کرد وحکومت دهلی را بشهزاده عالی کوهر بن عزیز الدین الملقب بشاه عالم تفویض فرموده چون او در نبکاله بود میرزا جوان بخت پسرش را به نیابت پدرش سربلند ساخت ووزارت را بشجاع الدوله وامارت لشکررا به نجیب الدوله سپرد وقبل از آنکه امر وزارت را بشجاع الدوله محول فرماید میخواست که اورا با خود در قندهار بیاورد ولکن بالتماس مردم آنجا با خود بر نداشته بوزارتش کاشت وخود رایت مراجعت افراشته پس از ورود در لاهور زین خان مهمند را بحکومت انجا کذاشته از راه کابل با شوکت وتجمل وارد قندهار شد

(۱) علاتی برادریکه‌از یك پدرودو مادرباشند

ذکر بنیاد نمودن شهر قندهار

﴿ بنیاد نهادن اعلیحضرت احمدشاه شهر قندهار را ﴾

پس ازنزول اجلال ازانجا که اعلیحضرت احمد شاه را این امر دامن کیر خیال بود که هوای شهرنادر آباد ازسبب تقریش بچمن ونی‌زار ردی ومخل صحت است خراب فرموده درجای بافضای خوش آب وهوائی بنام خویش شهری احداث نماید لهذا اولاً نهرعریض وعمیق درساحل غربی رودار غنداب حفر نموده جانب‌دشت کشیدن فرمود که تعمیرشهر نماید وازینمعنی طائفه الکوزائی که مالك آن اراضی بودند مانع آمدند واین امر باعث فسخ عزیمت وی کردیده فعلاً دست ازکار کشید تا که بعدازچندی والدهٔما جده‌اش بجوار رحمت‌حق پیوسته درانجا دفنش فرموده موسوم بروضه‌اش نمود وهمچنین تصمیم‌عزم کرد که در حدود غربی قریهٔ مروقلعه احداث شهر نماید طایفه بارکزائی‌مانع آمدندواعلیحضرت احمدشاه از حلیمکداشت‌هردوطایفه‌را ردوبدی نفرمود تا که طایفه‌فوفلزایی‌را

غیرت قرب قومیت دامنگیر ضمیر شده بعزعرض رسانیدند که در هرموضع از املاك ایشان خاطر نشان شاهی گردد بنیادشهر فرمایند مضایقهٔ نخواهد بود و اعلیحضرت احمدشاه ازین استدعای آنهاشگفته خاطر گردیده در جائیکه حالاشهرموجود است موازی دوازده قلبه وار زمین که ازروی تخمین معادل ششصد جریب باشد مهندسی فرموده اساس شهرنهادودرشهور سال ۱۱۷٤ هزار ویکصدوهفتادوچهار دست بکار برده برعهده همت تمام طوایف درانی چنان نهاده قرارداد که بقرار تقسیم برادرانه هرقبیله سکه و کوچهٔ بنام خود عمارت نمایدوباره وبروجش را بصنعت استادان کار که ازایران وهنددران دیارفراهم آورده بود بمتانت وحصانت شایان برافراشت ودروسط شهرکه محل ومرکز اسواق است گنبدی بزرك وبقعهٔ سترك بنیادکرد وپس ازاتمام باره وبروج وکندن خندق همهٔ علماء ومشایخ وسادات وفقراء وایتام را صلای عام درداده دعوت طعام فرمودوبعداز بذل انعام وصرف طعام همکنان بدعای اختتام پرداخته ازقادر لایتام بذریعهٔ تلاوت اینکلام التماس خیربرای سکنه این شهر نمودند (رب اجعل هذا بلداً آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر) وشهر اعلیحضرت احمدشاهیش نام نهادند وهمدرسالیکه شهر اعلیحضرت احمدشاهی بنیادشد شهزاده تیمور ازحضور پدرش اعلیحضرت احمدشاه بحکومت هرات مأمور گشته درانجا رفت وتاکه والدماجدش نقدحیات سپرد بایالت هرات قیام داشت وحالات بعدازانش درموقع آن مرقوم شده می آید انشاءالله:

ذکر توجه هفتم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

(ذکر توجهه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعهٔ هفتم بجانب پنجاب وهند)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکورشده آمد ازهند مراجعت کرد بر طبق ذکرصاحب خزانه عامره قوم سکه باشندهٔ پنجاب از راه فتنه جوئی ومفسده خوئی علم بغاوت افراشته همت بآزار واذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند گماشتند ونائب الحکومهٔ را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتیغ ستم از مسند حکومت بر داشتند وجیسا سنگ نامی را از قوم خود بادشاه خوانده لاهور واطرافش را متصرف شده سکه رابنام وی رایج گردانیدند ودست جور بایذای انام خصوصاً اهل اسلام گشوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند وانخبر سمر گشته بگوش داد نیوش اعلیحضرت احمد شاه رسید وی از غیرت وحمیت بخود پیچیده با سپاه کینه خواه رو بدانسوی آوردوچون وارد لاهور شد شنید که دولك سواره وپیاده از گروه سکه درموضع روهی که محل دشوار گذرودر نواحی سرهند وعلاقهٔ متعلقهٔ الا جات نام مرزبان آن مقام واقعست گرد آمده گرد نبرد بر سر میا فشانند واعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه بر تائید حی داور کرده مهمیز ستیز بر تکاور عزم زده بدو روز مسافت نود کروه در نور دیده نزدیك آن خون گرفتگان اجل رسید کان رسید وروز یازدهم ماه رجب سال ۱۱۷۵ هزاروصدو هفتادو پنج هجری محاربه روی داده دلیران افغان پای همت فشرده تقریباً ۲۰۰۰۰ بیست هزار تن از قوم سکه را بخاك هلاك انداختند وغنیمت بسیاری بدست آورده رایت نصرت آیت فتح بر افراختند وپس ازحصول این فتح در روز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد ونورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با فوجی از طوایف درانی ومردم قزلباش وخراسانی مأمور کشمیر فرمود تا سکجیون متمرد را که احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت باواز پیش مرقوم شده آمد جزای کار بکنار نهند وخود بنظم ونسق لاهور پرداخت وازانسوی سکجیون از توجه لشکر شاهی بجانب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال وقلل تلال را بمردان کار دیده کرم وسرد چشیده استحکام داد وازین سوی درانیان وغیره دلیران افغان از راه ستیز بانها نزدیك شده آلات حرب ازهردو طرف بکار افتاد تا که اکثر کشمیریان طعمهٔ شمشیر دلیران افغان گشته بقیت السیف روبهزیمت نهادند ودرانیان عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانکی دادند ودر خلال قتال وجدال سکجیون نیز با جمعیکه همراه داشت

همت بر مدافعت گماشته رایت مقاتلت افراشت وهرنیروئیکه در بازویش بود صرف نموده آخرالامر میدان جنك را خالی گذاشت وراه گریز اختیار کرده عاقبت الامر با اهل وعیالش اسیر ودستگیر شده کشمیر را افاغنه متصرف گشتند واعلیحضرت احمد شاه بذریعهٔ منشور حکومت آنرا بنور الدین خان که فتحش کرده بود مفوض فرمود واعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم وتنسیق لاهور و کشمیر ومضافات آنها رایت مراجعت بجانب قندهار افراشته بفراغ بال رحل استراحت گستردتا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط وعمال ولایات پنجاب بسمعش رسید که سکهان امرتسر سرازجیب تمرد بدر آورده آغازوبنیاد غارت وتاراج نهاده‌اند وزین خان را که در قریهٔ مشهور بکوب ازجانب پادشاهی اقامه دارد از زد وکوب آنان عرصهٔ روزگار تنگ گردیده است اعلیحضرت احمدشاه از شنیدن اینخبرتهیه وسامان لشکر کرده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درسال ۱۱۷۹ هزارو یکصدو هفتادونه هجری راه سفرهندو پنجاب برگرفت وبعد ازوصول درلاهور وسرزنش سکهان مزبور تاانباله رفته شجاع الدوله صوبه‌دار لکنهو خودرا مریض وانموده حاضرر کاب بوس نشده پیشکش وافروشایان ارسال خدمت کرد ونجیب الدوله شرف اندوز حضور اعلیحضرت احمدشاه گردیده ازفیض تقبیل رکاب نصرت انتساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت وحکومت لاهورازالتماس وزیرشاه ولیخان وهم بواسطهٔ اینکه مردم سکهه مصدر فتنه وفساد شده همواره طریق کینه وعناد می پیمایند بامرسنکه نامی ازان قوم مفوض گشت چنانچه وی راه اخلاص شعاری وخدمت گذاری پیموده خودرا نظرباحسانیکه وزیرشاه ولیخان درباب حکومت لاهور بدو کرده بود امرسنگهٔ بامی زائی(۱) میکفت الغرض اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام مهام آنجا بقندهارمراجعت کرده بار سفربمقر سلطنتش کشود

(۱) بامی زائی نام طایفهٔ از درانی که وزیر شاه ولیخان منسوب بدوست ۱۲

(ذکر تعین سر حد ترکستان متعلقهٔ افغانستان)

(بابادشاد بخارا و آوردن خرقه مبارکه)

درسال ۱۱۸۲ هزار یکصدو هشتادو دوی هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیرشاه ولیخان را باشهزار سوار از قندهار جانب بلخ وبدخشان که مردم آندو ولایت عصیان ورزیده بودند نامزد فرمود وشاه مرادبی حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان و بدخشیان افراشت وشاه ولی خان وزیر ازینمعنی بذریعهٔ عریضهٔ اعلیحضرت احمدشاه‌را آگاه ساخت واو بالشکر آراسته از قندهار براه هزات عازم بخارا شد واز رود مرو عبور کرده میمنه وبلخ واند خود و شبرغان را لکدکوب سم ستوران نمود ووزیر شاه‌ولی خان را مأمور قندوز وبدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد وشاه مراد بی باسپاه آراسته بمدافعه برخواسته موضع قریشی را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمدشاه ازحمیت اسلامی بجنگ نپرداخته طرح مصالحه انداخت ورشتهٔ صلح انعقاد پذیرفته حدفاصلهٔ مملکتین نهر جیحون معین گردید و بقرار رقم زد کلك بیان صاحب تاریخ سلطانی قرار داد شد برینکه خرقهٔ لازم التعظیم حضرت رسول کریم صلی الله علیه واله وسلم که بحضرت او یس قرنی رحمه الله رسیده وازوی بمروردهوروتحویل سنین وشهور فیض وصول دربخارا موصول نموده در آنجا می بود نیزازسبیل تجیل نزد اعلیحضرت احمدشاه گسیل دارد تادرك سعادت زیارتش نماید چنانچه شاه‌مراد بی خرقهٔ مبارکه‌را باعزاز هرچه تمامتر نزد اعلیحضرت احمدشاه فرستاد واو آنرا منتج فتوحات غیبی وعطوفات لاریبی دانسته بعدازصرف نذورات وبذل صدقات اززیارت بابرکاتش درك سعادت کرد وباخود برداشته در قندهارش آورد واصح روایات واوضح حکایات درباب این خرقهٔ سیدو سرور کائنات که خالی ازخلل وعاری اززلل است اینکه روزی بحضور فیض دستور اعلیحضرت سراج الملة والدین گهانی این کتاب وحاکی این قصهٔ باصوابند ذکری درمیان وداستانی به‌بیان آمده ذات میمنت سمات اعلیحضرت زبان در فشان‌را بتکلم کشوده فرمودند که آنچه ازقصهٔ خرقهٔ انیقه بسمع راستی مجمع مارسیده انیست که آن جامهٔ سعادت ختامه را امیرتیمور باآنانیکه فیض حفاظت آن کنجینهٔ

کرامت را داشتند از عراق عرب بما وراء النهر آورده در سمرقند عمارتی برای نهادن آن بر افراشته چندی ازسادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر وقریهٔ ده‌بیدرا وقف ودخلش را جایگیر متولیان آن لباس جلالت اساس معین کرد و آن قبهٔ منوره اکنون بخواجه خضر زبان‌زد روزگار و آباد واستوار است چنانچه درسال ۱۲۹۷ هزارو دوصدو نودو هفت هجری آن بقعهٔ شریفه‌را بچشم خویش مشاهده و آباد ملاحظه کردم ویحتمل که‌پس ازفوت امیر تیمور بتوسط والیان آنولایت که اولاد واحفاد امیرمذکور بودند بامتولیا نش بدار الشرف بخارا نقل وتحویل یافته وهمچنین پس ازچندی ازانجا نیز بواسطهٔ یکی ازبنابرآن امیر منتقل ببلدهٔ جوزون شده شاه‌بیك خان ولی متولی باشی آن بوده وبامر امیرزادهٔ که‌درآنجا اورده شده خارج از حصار شهرقبهٔ برای آن بنیادو آباد کردیده بلدهٔ‌جوزون ازفیض آن‌خرقهٔ میمون‌موسوم‌بفیض آباد کشت وتاآنوقت که‌اعلیحضرت احمدشاهش درقندهار آورددر آنجامی‌بود ووی چنان باعزاز واکرام حمل ونقل‌داد که‌در هرمنزل که‌خرقه‌را فرود میکردند رقعهٔ باسم صدقهٔ مرقوم نموده بکردن اشتریکه حامل آن درهمان منزل‌بود آویخته رها میدادند تاکه هرکه بکیرد اشتر ازان وی باشد وانکاه که بکوهستان شمالی کابل واصل کشت بنابر ازدحام زایرین خرقه درهر مرحله دوسه روزی درنك کرده بعدآهنک منزل‌دیکر میکردند تاکه در کابل رسیده بموضعیکه بفاصلهٔ دوکره جانب شمال غربی شهر وطرف شرقی علی آباد بدامنهٔ کوه واقعست نهادند واز هفت الی نه‌ماه در موضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقه شریفه ازکثرت وهجوم زیارت کنند کان کاه‌کاهی آنرا ازصندوق برآورده برزبر سنك‌سیاهی واقع سمت شمالی فرود کاه میداشت زایرین از اطراف آن سنك بزیارت نایل میشدند واین منزلکاه باهر منزلیکه خرقه فرود آورده شده اکنون بقدم کاه شاه مردان موسوم است ودر خلال توقف خرقه بکابل قبهٔ باسم‌ورسم عاریت در قندهار برای خرقه مبارکه بامر اعلیحضرت احمد شاه تعمیر یافته و خرقه‌را ازکابل برده درانجا امانت نهادند وکار پردازان پایهٔ سریر سلطنت مأمور بتعمیر قبهٔ بزرکی مخصوص خرقه و مدفن اعلیحضرت احمد شاه شده کنبد رفیعی مشتمل بردو طبقه احداث وآباد کردند که‌طبقهٔ اسفل بمثابهٔ سردابه جای دفن شاه‌باشد وطبقهٔ اعلی محل کذاشتن خرقهٔ محبوب حضرت آله چنانچه اعلیحضرت احمد شاه‌را پس‌از فوتش درزاویهٔ طبقهٔ زیرین سردابه‌تماکه خودش معین کرده بود دفن‌نموده خرقه‌رانجای مخصوصه‌اش نیاوردند مظنهٔ‌اینکه بفتوای علماخرقه‌را ازموضع عاریتش برنداشتند تابازیچهٔ دست سلاطین نکردد وازجائی بجائی منتقل نشود اکرنه چنین باشد درسال ۱۳۲۵ هزارو سه‌صدو بیست‌و پنج که اعلیحضرت سراج الملةوالدین بعزم‌سیر وسیاحت اطراف مملکت افغانستان ازدار السلطنهٔ کابل حرکت فرموده وارد قندهار شدندقبر اعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر بیکجانب طبقهٔ زیرین کنبد مذکور مشاهده نمودند معلوم ومفهوم کشت که‌کنبد مذکور برطبق مسطور فوق برای خرقه ومدفن اعلیحضرت احمد شاه هردو ساخته شده است اکرنه میبایست که‌قبراو درمرکز دایرهٔ کنبد واقع میبود وحال آنکه در هردو طبقهٔ سفلی وعلیا قبر وصورت قبر دریکطرف واقعند وایندلیل واضح میکرداند که کنبد مزبور برای خرقه تعمیر یافته است فقط وپس ازحکایت مسطور کمینه چاکر بیمقدار مؤلف این‌نامهٔ یادکار مأمور تحقیق شده مکتوب‌هفتادوچهارم‌ازمکتوبات میان فقیرالله شکارپوری‌نقشبندی رحمه الله رامطابق‌بیان‌اعلیحضرت ممدوح بلکه‌مثبت آن ومثبت اینکه خرقهٔ مذکوره ازحضرت پیغمبراست یافته‌درج کتاب نمودو آن اینست که‌سائلی ازوی سوال مکتوبی کرده و او جواب نوشته است(ماحصل‌سؤال) درباب‌خرقهٔ که حضرت پیغمبر وهم اهلبیت آنرا بدست خود دوخته‌اند وحضرت علی رض بعد از رحلت آنسرور بامر سید جن‌و بشر باویس قرنی‌رح اش تسلیم کرده واوانرا پوشیده پس ازانتقال اواز دنیا در مکهٔ معظمه برده درغار حرا نهادندوسالها درانجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد بمژدهٔ اینکه خرقهٔ پیغمبر است ازانجا باخود در بغداد آورده پس ازوی اولادش آنرا باخودها دربخارا نقل‌دادند و۸۰ هشتاد سال درانجا بوده سپس شیخ آقامحمد ونظرمحمد ازبخارا باخوددربلخ آورده ۳۵ سی‌و پنجسال درانجا مانده ازانجا شیخ محمدضیاء وشیخ نیازدرروزیکشنبه ۲٤ بیست‌وچهارم‌محرم ۱۱۰۹

هزارو یکصدونه باخودها درخانقاه جوزگون آوردند (مثنوی)

خرقه پاك سید عربی که دهد از ریاض جنت یاد در۱۱۰۹هزار وصدونه‌ازهجرت

محمل اوبجوزگون افتاد جوزگون شد چوقابل این‌فیض زانجهت نام کشته فیض آباد

وازانجادرنهم‌شهرربیع‌الاول‌سال۱۱۸۲هزارویکصدوهشتادودووزیرشاه‌ولیخان‌بامی‌زائی درقندهار آوردچه‌میفرمایند

مجمل وملخص جواب

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ والمشایخ الصوفیه الی اثباتها قال الحافظ السیوطی رحمه الله فی مؤلف سماه اتحاف الفرقة برفع الخرقة ان جمعاً من الحفاظ علی اثباتها وذکر الشیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن الخطیب القسطلانی فی المواهب اللدنیه بعد نقل خدش الخادشین فی اتصال لبس الخرقة من طریق الحسن البصری رحمه‌الله نعم لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد النخعی رحمه الله وهو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف فی صحبته بین أئمة الجرح والتعدیل وفی بعض الطرق ای للخرقة اتصالها باویس بن عامر القرنی خیر التابعین وهو اجتمع بعمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما وهذه صحبة لا مطعن فیها

ملخص معنی اینکه بعض محدثین از حافظان وشیخان صوفیه جانب اثبات خرقه اند حافظ سیوطی رحمه الله در تألیفیکه آنرا اتحاف الفرقه برفع الخرقه نام نهاده است گفته که جمعی از حفاظ بر اثبات آنند وشیخ شهاب الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی درمواهب اللدنیه بعد نقل‌خدشهٔ اعتراض کنندگان درپیوند دادن‌پوشیدن‌خرقه ازروایت حسن‌بصری‌رحمه الله ذکر می کندکه آری ایشان‌پوشیدن‌خرقه‌را بواسطهٔ صحبت متصله‌منسوب بکمیل بن زیاد نخعی که بدون اختلاف علمای جرح وتعدیل درك صحبت حضرت علی رضی‌الله تعالی عنه را کرده است میکنند ودر بعض روایات که درباب‌خرقه است پیوند پوشیدن آن باویس بن عامر قرنی رحمه الله که بهتر ونیکوتر تابعین است واو درك صحبت حضرت عمر رضی الله عنه وعلی رضی الله عنه هر دو کرده است که در اینچنین صحبت جای طعن نیست انتهی

وفات اعلیحضرت احمد شاه

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(واندکی از افعال آن خلد آرامگاه) .

در سال ۱۱۸۶ هزارو یکصدو هشتاد وشش هجری مرض آکله که از دیرسال عارض حال اعلیحضرت احمد شاه شده وبینی اورا بقرار بیان علی قلی میرزا باد خورده وبینی مصنوعی مکلل بالماس ساخته در برابر آن میگذاشت عود کرده دماغش را تمام ضایع نمود واز دماغ بسینه وحلقش ریخته اعضایش را بتاب وتب انداخت واز علاج اطباء یهودی ندیده لاجرم بامید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آورده نخست بزیارت مرقد ملا نصر وصاحب دردهله واقع سمت شمالی شهر اعلیحضرت احمدشاهی رفته پس از ادای مراسم زیارت‌وصرف صدقات وخیرات بشهر معاودت کرده از التماس اطباء جهت تغیر آب وهوا در کوه توبه که باعتدال هوا وآب کوارا معروفست تشریف برده چون اجلش رسیده بودتبدیل هوا سودی‌وآب کوارا یهودی نبخشوده‌مرضش شدت یافته درینوقت شهزاده تیمورفرزندش که ایالت‌هرات داشت بعزم عیادت راه قندهاربرگرفت وشاه ولیخان وزیر بتصور اینکه شهزاده سلیمان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه را که دامادش بود بسلطنت بردارد حیلت انگیخته اعلیحضرت احمد شاه را بلطایف الحیل بدان سر آورد که نسقچیان مأمور فرموده شهزاده را از چهار کروهی شهر قندهار بجانب هرات معاودت دادند وبقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور ممانعت از حضور شاه بنام شهزاده تیمور شرف صدور یافته در منزل واشیر واقع هشتاد کروهی قندهار بشهزاده رسیده ازانجا جانب هرات مراجعت کرد پس ازان بمفاد آیهٔ کریمهٔ (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون) آثار مرك ازناصیهٔ حال‌اعلیحضرت‌احمد شاه درك شده درشب جمعه ۲۰بیستم ماه رجب سال ۱۱۸۶ هزارویکصدو

هشتادو شش هجری طایر روحش ازقفس تن پرواز کرده بابهشتیان دمساز گشت ویاقوت خان خواجه سرا که محرم خاص شاه بود فوت اورا اخفا کرده تا بوتش را با خزانهٔ رکاب وبانوان حرم عفت واحتجاب بقسمی بشهر در آورد که کسی بدان آگاه نگردید ووزیر شاه ولیخان با شهزاده سلیمان بتغسیل وتکفین پرداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را در باغ میان شهر واقع ضلع غربی ارك در موضعیکه وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند

(۱) ذکر اوصاف وافعال اعلیحضرت احمدشاه

§ ذکر اوصاف حمیده وافعال پسندیدهٔ او §

آن پادشاه خلد آرامگاه با حشمت وملکت سلطنت ضعفا را هرگز تحقیر نمیفرمود واقویای بار سارا توقیر نموده زیر دستان زیر دست آزار را توبیخ مینمود وآحاد وافراد سپاه را با افسران صاحب جاه مساوی میدید وفعل که بشریعت غرا مذموم بود بخود واحدی نمی پسندید ودر طریقت همسلك فقراء بود وعلماء وسادات را نیك پرورش داده اوامر ونواهی الهی را در محل اجرامی نهادوستم رسیدکان را بوجه پسندیده داد میداد وهمواره در احیای حق واماتهٔ باطل مطابق شریعت غرا خود اقدام مینمود وعلماء وسادات را بافقراء درمجلس خویش بدست راست جای نشستن تعین کرده اعیان واشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء وسادات بقدر کفاف مؤنت ومعیشت وظیفه معین گردانید دیگر اینکه در تمام عمرش چه در ملازمت وچه در سلطنت مرتکب ملاهی ومناهی نشده پاکی طینت او ضرب المثل اناغنه میباشد وجمی از مردان وزنان متدین را از راه صواب بجاسوسی گماشته از کردارنیك وبد مردم خودرا آگاه کرده در وقت انکار فاعل کار وقایل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منکر را الزام می نمود وعلاوه بر همهٔ علمائی ملت گستاخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معائب نمیشنیده اند چنانچه روزی از راه امتحان بار سائی وخقیقت سرائی علمای بار آلهٔ از آلات ساز خواسته بنواختن در آورد وملا ارادت معروف بشاهوویکی دیگر که حاضر بودند از آواز ساز دل گداز گشته از مجلس بر خواستند وملاشاهو زبان حقیقت بیان گشوده بجرأت وجسارت گفت ای احمد اینچه کاراست که مرتکب شده اعلیحضرت احمد شاه در جواب گفت چه میشود وضرر اینکار چیست وی بپاسخ گفت که بهمین کلمهٔ که گفتی کویا حرام را حلال شمردی ونتیجهٔ حرام را حلال شمردن کافر شدنست این را گفته قدم بهبرون شدن نهاد واعلیحضرت احمد شاه گفت که مباشر این امر شدن وآن گفتم برای امتیاز پاکدامنی علماءبود نه اینکه حرام را حلال دانستن پس ملاارادت گفت حالا که کارامتحان درمیان آمد دیگرحاضر محفل حضور پادشاهی نخواهم شد چنانچه درکوه سرخ رفته منزوی گشت ودرانجام بیودتا که ازجهان درگذشت آری ازکردار نیکو وگفتار دل جوی اوست که نسبت بصغار وکبارسکنهٔ مملکت داشت وپیران را بمنزلهٔ برادر وجوانان را بمثابهٔ پسری پنداشت که دیگر مردم مملکت عموماً وطوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمدشاهبابا یادوروحش را بالتماس مغفرت از حضرت عزت شاد میکنند واز آثار خیر آن پادشاه مجاهد متشرع نهرروضهٔ که وقف مرقدوالده ماجدهاش نموده ومسجد جامع شهر وآوردن خرقهٔ مطهره درقندهار وازابنیهٔ میمونهاش حصارشهر وارك وقبهٔ چارسوق قندهارند که ازان پادشاه مینو آرامگاه بیادکار بازمانده است که زبان زدصغاروکبارند

{ ذکر ولایات میان دوآبه های انهار پنجاب }

(۲) بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

(۲) از مناسبات اینکه درضمن سلطنت ومملکت کشاهی اعلیحضرت احمدشاه ذکر پنجاب بکرات ومرات رقم کشته آمد لازم گردید که اراضی هریك ازمیان دو آب پنجاب را باقرای آن مفصلا درج کتاب نماید تاصاحبان دانش از زحمات اعلیحضرت احمدشاه که درتسخیر آن ولایات چندمرتبه کشیده ازولایات مملکت افغانستان گردیدند ورایکان بتصرف غیردر آمده اند بدانند

{ ذکر اراضی میان دوآبه اول ازطرف مملکت افغانستان }

درمیان اینند و آب که نهرانك ونهرجیلم اند یکی قصبهٔ حسن ابدال است که ازانجا راه بجانب کشمیر ممدود است وازانجا درانوقت ابتدای دخل وعمل ولایات متصرفهٔ طایفهٔ سکهه بوده دیگر قصبهٔ راولپندیست دیگر قلعهٔ رهتاس است واین دو قصبهٔ ازابنیهٔ شیرشاه افاغنه سوریست وبیرون ازهرسه ولایت مذکوره دیگر محال معمورهٔ زیادنیز هستند که اکثر درجبال وجنگلستان واقعند وراه دیگر ازنهرسند معبرقلعهٔ اتك است که حال دولت انگلیس پل مستحکمی درانجا مشتمل دوطبقه تعمیرنموده اند که طبقه زیرین گذرگاه قوافل وطبقه فوقانی عبورگاه ریل دولتی میباشد که تاپشاور وسرحد حالیه افغانستان آمدورفت میکنند وراه دیگر ازموضع دهنی کیب بدریای جیلم میپیوندد وانیز راه دریای اتك را ازمعبرنیلاب واقع سی وپنج کروهی پشاورعبره کرده پس ازطی مسافت بیست کروه واصل دهنی کیب میگردد ومردم مسکونهٔ ایندو آبه قاطبهٔ اسلام اند وازشجاعت مداخل ومزارع این دو آبه را صرف خودها کرده بطایفهٔ سکهه نمیداده اند واسپان مقبول خوش اندام که شایستهٔ زین ولجام اعزهٔ انام باشند ازانجا بهم میرسد ومردم انجا تنومندوقوی هیکل اند ومحدوده این میان دو آبه بقرارتاریخ احدی که همهٔ این تفصیلات ازان نوشته میشود مشتمل برجبال شامخهٔ مرتفعه وکریوهای مستصعب هست وجبال نمکسار درین محدوده بقرب پند داورخان ونهرجیلم واقعند وهرکدام ازمردم آنمقام که درین میان مسکن داشته اند برشعبه وقله کوهی تعمیر عمارتی کرده بر افراشته اند وبواسطهٔ همان یك عمارت ودشوار گذاربودن محل استقامت خودرا راجه خوانده بحکم دیگری کردن اطاعت نمی نهاده مکرمطیع ومنقاد سلاطین درانیه بودند وپنددادورخان شهروحصار بزرگی دارد و دریای جیلم اززیر آن میگذرد ومحصول این شهر ومضافاتش پانجاه هزارروپیه عائد معدن نمك تعلق براجگان طایفهٔ سکهه داشته واین میان دو آبه درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان نواده اعلیحضرت احمدشاه بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه درآمده پس ازان تمام مملکت پنجاب وملتان وکشمیروغیره رامهاراجه رنجیت سنگه مذکور تقریباً متصرف گشته درسال ۱۲۵۰ هزارودویست پنجاه هجری بقرارگاه اصلی خودشتافت که انشاالله درموقع آن ذکرشده میآیدو گذرگاه سوم نهرانك بقرب کالی باغ ودیره اسمعیل خان واقعست که ازانجا گذشته بملتان میرود

{ میان دوآبه دوم }

که دربین نهر مذکور جیلم ودریای چناب واقع وعرضش سی ویك کروه مسافتست ومواضع معمورهٔ این میان دو آبه قصبهٔ ونکیان وهرسه قری شادی والند که مردم سکنه آنها مسلمانند وشهر کجرات میان دوله وغیره قصبات ودهات نیزدرین میان دو آبه واقعند ونهرچناب بزرگ ترین انهار پنجاب وبرابردریای کنك ولی آبش عذب(۱) تر ازانست

(۱) یعنی شیرین تر

{ میان دوآبه سوم }

وآن دربین نهرچناب مذکور ونهرراوی واقع وعرضش بخط مستقیم ۳۲ سی ودو کروه مسافتست وشهروزیر آباددرین سرزمین بکنار نهرچناب اتفاق افتاده ودیگر قصبات چون(۱) نسودره و(۲) گجران والا و(۳) تنودی موسی خان و(٤) سیالکوت و(٥) میردوال وغیره دهات وقریه جات وچهار محال ایمن آباد همه درین میان دو آبه واقعند واز نجاراه بجانب لاهور میرود و گذرگاه نهرراوی درزیرقلعه لاهور است که مردم میگذرند واز گذرگاه میردوال سالکان طریق شهر امرت سر عبور کرده بدان شهر میرود

{ معمورات میان دوآبه چهارم }

این اراضی وبلدان دربین آب راوی مزبور ونهر بیا واقع مسافت عرض سرزمین آن بخط مستقیم ۳٤ سی وچهار کروهست و(۱) شهر لاهور و(۲) امرت سر و(۳) جنداله و(٤) خواص پور و(٥) بیرون وال که مسکن وموطن افاغنه است همه درین

میان‌دوابه واقعند وامرت سرنخبه وعمده انهاست وخروج سکهان درابتدا ازملك مانجهه که امرت سردران واقعست بوده ودرین شهر از کثرت سران و سردارن هرسری سالاری وهردری درباری بوده و هرکدام محصول دکا کین بازار تعمیر کردهٔ خویشتن را میگرفته‌اند واز همهٔ سرداران ان شهر کلاب سنکه بهنگی ولد جند اسنکه برتری داشته چنانچه مرجع اکثر از مردم سکنهٔ شهر واهل بازار او بوده وامرت سرنام تالا بیست که اما کن پخته از آجر وحجر در اطراف آن بر افراخته اند ودر میان این تالاب کنبدیست که معبد سکهان ومقام گروی ایشانست وزن ومرد گروه سکهه در هرگاه وبیگاه بدانجا رفته سماع خواندن کتاب گرنت می‌نمایند وآن کتاب را نانك ازفهم خویش درتوحید واختیار نیك سلوکی واجتناب‌ازبدرفتاری تصنیف کرده است وپس از خواندن وشنیدن آن کتاب همه روزه باواز جهر هتك حرمت واهانت ملت اسلام میکرده اند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی چنانچه از پیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاك وخاشاك واستخوان آکنده ساخته مردم شهر وبازار را از ایذاو آزار انها ایمن گردانید وشهر لاهور بفاصلهٔ هجده کروه مابین جنوب ومشرق امرت سر واقعست ومردم سکنهٔ این میان دوآبه از هندو ومسلمان مخلوطند

(میان دوآبه پنجم)

این میان دو آبه در بین آب بیای موصوف ونهر ستلج واقع وسی وسه کروه ۳۳ مسافت عرض آنست واین دوآبه را مردم پنجاب تنها دوآبه میگویند قطع نظر از دیگران وقصبات ودیهات بسیار درین میان دوآبه واقعند ودوازده هزار سواره وپیاده از اسلام وسکهه در از منهٔ سابقه اقامه کزین اینجابوده اند واز نهر ستلج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است‌چنانچه ازانجا ابتدای خاك هریانه وبادنی‌سر هند میباشد الغرض ازدریای اتك تا کنار دریای(۱)جمن هزاران‌سردار ازمردم سکهه مسکن داشته ویك مردیکر را سرباطاعت فرو نمیگذاشته‌اند وسبب کثرت سرداران آن‌دیار اینکه هر که دو سه سر اسپی بدست آورده لجام بکام می نهاد ندای سرداری میداد در روز نبرد باهزار مرد برابری میکرد چه دیکر مردم سکهه باوی در پیکار یار میکشت وبا وجود کثرت سوار آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نیاوردند چنانچه در محاربات آن‌بادشاه کشور کشا مسطور شده آمد

(۱) جمنا

(تتمهٔ مناسبه دربیان استیلای سکهه وعقیده ایشان)

سکهه بمعنی مرید وپیر واست واینطایفه بواسطهٔ پیروی نانك موسوم به سکهه شده است وبقرار بیان صاحب سیر المتأخرین پدر نانك بقال واز قوم کهتری وصاحب ثروت بوده ونانك از فیض خدمت سید حسن نام درویش که صاحب حال بود ونظر تربیت جانب او داشت فی‌الجمله دانشی بهمرسانیده برحقایق ومعارف کتب صوفیهٔ اسلام اطلاعی حاصل نمود ومضامین اقوال عرفای ملت اسلام را بزبان پنجابی در سلك نظم دراورده کتابی فراهم ساخته گرنت نام نهاد و کثرت اتباع ومکنت در زمان سلطنت اعلیحضرت بابر شاه مغول بوی میسر کشته مطاع خلق شد وتا حال آن کتاب در دست پیروانش‌موجود وبغایت معروف است ودر خواندن آن مواظبت داشته تعظیمش مینمایند وچون کلامش مأخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت ومتانتی نیست وفقراء اینطایفه بمثابهٔ فقراء اسلام وضع ورفتار میکنند ودر بلدان وقرائیکه اهل این کیش سکنی دارند خانهٔ موسوم بسکنت که باصطلاح مردم افغانستان در مسال گویند تعمیر کرده یکتن مرشد ودیکر فقراء که مریدان وی باشند دران خانه مقر گزیده زیست مینمایند الغرض از نانك دوپسر ماند یکی سری چند ودیکری لکهمی چندنام وپسر دویمی زر اندوخته عمربسیر وصید گذرانید واعقاب واخلافش نیز پیروی وی کرده تا حال بوتیرهٔ او روز میگذرانند وسریچند طریقهٔ درویشی اختیار کرده زن نخواست وبجای نانك پدرش بمعبد نشست چنانچه انکد نام که یکی از خدام نانك بود بجای وی نشست وسیزده سال بعبادت کاه او بسر برده از عدم فرزند

امرداس نام مرید خود را خلیفه قرار داد واو بیست ودو سال بعبادت گاه مرشدش نشسته اگرچهٔ فرزند از خود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده بقرار گاه اصلی خود شتافت واوهفت سال زندگی کرده ار جن نام پسرش معبد نشین پدر خویش گردیده بیست وپنجسال بطریقهٔ پدر بسر برده بمقر جاوید شدوپس ازو هرگوبند نام پسرش سی‌وهشت سال سالك مسلك پدربوده از عقب او گرو هرای نواده اش بمسند جد خویش جای گزید وهفده سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بجهان جاودان رفت وبعد ازوهرکشن نام در کودکی برو ساده پدر متکی گشته پس از زندگانی سه سال در گذشت وبجای او تیغ بهادر پسر کوچك گرو هرگوبند نشسته گرو رام را وبرادرهرکشن مذکور راه مخالفت باوی پیش گرفت ودرعداوتش همیکوشید تاکه پس از یازده سال تیغ بهادر اسیرودست گیر امراء اعلیحضرت عالمگیرشده درسال ۱۰۸۰ هزار وهشتاد هجری بامراعلیحضرت عالمگیر کشته شدمفصل این مجمل اینکه تیغ بهادرمذکورکه معبدگزین هشتم نانك بوداتباع وافر فراهم اورده صاحب مکنت واقتدارشد وجمعیتی بدورش گردامده طریق حیف ومیل مال ومنال مردم پیش گرفت وهم ازاهل هنود ازراه پیری ومریدی زر اخذ می نمود وازین امر واقعه نگاران باعلیحضرت عالمگیر اکهی دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهمرسانیده بر پادشاه خروج نمایدواعلیحضرت عالمگیر ازعرض واقعه نگاران بنام صوبه دارلاهور منشور قیدوبند ورا صادرفرموده در غل وزنجیرش انداخت وبعد از چند روز بموجب صدور حکم دیگر اورا بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده درگذر گاها وبازارها اویخت وپس ازو پیروان ومریدانش ازهیبت وسطوت پادشاهی بدون سلاح بطور فقراء گردش میکردند وکرورام را وکه معاند تیغ بهادر بود(۱) درسال ۱۰۹۵ هزار ونودوپنج هجری پانزده سال بعد از وی پدرودجهان کرد ودر میان دیره دون واقع دامن کوه منصوری بقرارگیش هنود سوخته شدوقبرش بزر وزیور تمام انجام یافته تا حال استواراست وچون دران موضع دیرهٔ ازمستحدثات رام راو است که مسلمان انرا قبرو هند وسمادگویند ودون میان دو کوه را گویند بدیره دون موسوم گردیده است وگویند که کرورام را وصیات خودرا العیاذ بالله من التشبیه بمثابه کعبه ساخته ودرمیان برج وسط ان خاکستر کرورام راو واقعست وچهاربایهٔ را که در زندگیش بدان میخوابیده متصل قبرش نهاده‌اند وبیرقیکه سی وشش گز ارتفاع آنست بدرب مقبره اونصب کرده پارچه سرخی بران پوشانیده‌اند وهمه مردان وزنان طایفه سکهه آن بیرقرا نیایش وستایش میکنند وروز شادمانی ایشان که روز اول ماه ویساك است مطابق ۱۱ ماه اپریل انکلیسی وموافق ۲۲ بیست دوم ماه حمل ازسال شمسی است ولوح تاریخ فوت کرورام را وازسنك وجانب شرقی مقبرهٔ وی منصوبست الغرض پس ازارتحال اعلیحضرت عالمگیردرعهدسلطنت اعلیحضرت بهادرشاه وبقولی در آواخر زمان اعلیحضرت عالمگیرگرو گوبندبن تیغ بهادر مسندنشین مستقر پدرش گشته پراکندگان فرقه سکهه را بتدریج جمع کرده اندك اندك مسلح ساخت واسب وآله حرب بهمرسانیده آغاز ترکتاز کردوکار گذاران پادشاهی اسباب قلع وقمع وی بیاراستند وگروگوبند ازخوف جان گریخته بامنی خزیده دوپسرش ازدست کارداران پادشاهی بقتل رسید وخودش پس از خاموش شدن آتش فتنه که افروخته وازجائیکه مأمن گزیده بود جانب منزلگاه اهل وعیال خود راه مراجعت برگرفت وچون عبورش بواسطهٔ حکام ومتصدیان سرهند متعسر بود بوعده ومژده دادن زربعضی از افغانان آنسرزمین را بدرقهٔ خود ساخت که اورا بعیالش رسانند وآنها بطرز افاغنهٔ آنجا لباس نیلگون دربروی کرده موی سروریشش را بلند گذاشته باخود برداشتند ودرعرض راه هرکه از حال او جویا میشد درجواب میگفتند که پیرزادهٔ اوچه است وآنگاه که بمسکن خویش رسیدهمان هیئت را که باعث نجاتش شده بود تغیرنداده پیروان خودرا نیزراه نمود که وضع مذکوررا اختیارکرده هرگز تغیرندهند الحاصل پس ازپیوستن بکسان ونزدیکان خویش آشفته حواس گشته مانند مدهوشان ودیوانگان گردش میکردوباوجود آنحالت درپی انتقام خون فرزندانش میبود تاکه بمرد واین آرزو باخود برد وطایفهٔ سکهه که سالك طریقهٔ اویند موی سروریش نمی تراشند وشارب نمیزنند واکثرلباس نیلگون میپوشند وبااسلحه ویراق گردش مینمایند وهرچند از فرق مختلفه وابعد

(۱) بقرار نوشتهٔ تاریخ احمدی وخزانه عامره

طریقه باشند از جهة اختیار کردن این نحله برطبق قاعدهٔ دیرینهٔ اهل هنود از همدیگر اجتناب واحتراز نمیکنند واینطریقه دراواخرعهدپادشاه‌ذیجاه‌مرحوم‌اعلیحضرت‌اورنك زیب‌بظهورپیوسته مخترعش کروکوبندمذکوراست وپس‌از وبندانام بجایش نشسته مکنت واقتدارکلی بهمرسانید وچون کینهٔ دیرینهٔ کشته شدن‌تیغ بهادر وهردو پسر گروگوبند را درخاطر داشت درهرقریه ودهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسید تاخته ازسکنهٔ آن هرکرا میبافت میکشت حتی از اطفال خورد سال درنمیگذشت وبآن‌هم اکتفا نکرده بطون زنان حامله را دریده اطفال شان‌را بیرون کشیده‌هلاك‌میکردتاکه‌اعلیحضرت‌بهادر شاه‌از جور وستم‌او آگاه گردیده رایت کوشمال وی برافراخت ومنعم خان خانخانان را باسی هزار سوار مأمور کرده بندا را درکوه کره محصور نمود وبحیله ازانجا بدررفت وبعد ازان محمدامین خان و آغر خان ورستم دل خان وغیره باز اورا محصور نموده کاری ازپیش نبردند وهمچنین اندك اندك مقابل افواج شاهی میکشت‌واکثر اوقات بقطاع الطریقی وسرقت بسربرده شب بجائی وروز درمأوائی گذرانیده مقیم مسکن معینی نمیبود ودرقتل وغارت مسلمین‌وتخریب مساجدونبش قبور ایشان مضایقه نمی‌نمود واین روش امتداد یافته انقراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادرشاه ازدنیا انتقال‌نمود ودرلاهور طرح نفاق وقدح آئین وفاق دربین شهزاده کان اتفاق افتاده کسی بکوشمالی وسرزنش سکهان نپرداخت ورفته رفته بازوی بندا نیروئی یافت تاکه‌اریکهٔ سلطنت از فرجلوس فرخ سیرزیب وزینت پذیرفته اسلم خان صوبه دار لاهور به تنبیه بندامأمورکشت وباوی درآویخته مغلوب‌گردیده‌بلاهور درامد وازین فتح بند ازپاده ترمغرور شده بیش ازپیش دست کینه وآز بآزارجان وتاراج مال مسلمانان‌درازکرد وبایزیدخان‌صوبه دار سرهند بدفع اوبرخواسته بالشکرآراسته مهمیز براسپ ستیزد ودرلشکرگاه خویش بامعدودی در خیمهٔ علیحده مشغول نماز مغرب شد ودر حالت گذاردن نماز یکتن ازاتباع بندا بمثابه فدائیان حسن صباح غفلةً داخل نماز گاه شده بایزید خان را درحالت تضرع ونیاز اززندگانی بی‌نیاز ساخته سالماًبدررفت وبهمراهان‌خودپیوست‌واین‌خبرسمرکشته بفرخ سیر رسید واو عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی صوبه دار کشمیر را باچند هزار سوار مغولیه بدفع بندا گماشت وزکریا خان پسرعبدالصمد خان را بجای بایزید خان مقتول بصوبه داری لاهور مأمور کرد وقمرالدینخان بن محمدامین خان اعتمادالدوله را باآغر خان بافوجی دیگر از مغولیه وسوارهٔ نظام وتوپخانه بمعاضدت ومعاونت عبدالصمد خان گسیل گردانیده عبدالصمد خان حسب‌الامر پادشاهی عازم لاهور شده عارف خان را بنیابت پسرش مقرر لاهور کرد وخود رایت ستیز بقلع بندا برافراخته برسروی بتاخت ومحاربه سخت روداده آخرالامر بندا مغلوب‌گشته منهزماً درقلعهٔ گورداس پورشتافت ودرانجا محصور شده از امتداد مدت محاصره قحط وغلادر لشکرش‌افتاده کاو واسب ودیگر اشیائیکه بنحلهٔ شان ممنوع وحرام بود همی‌خوردند تاکه‌بسیاری از ایشان از گرسنگی هلاك شده مابقی خواستار امان گردیدند وعبدالصمد خان ملتمس شانراپذیرفته علمی درمیدان استوار نموده قرار داد که اسلحه وآلات حرب خود هارا درزیرعلم گذاشته داخل اردوی اسلام شوند وچون کار برین قرار گرفت پس ازفراهم شدن ایشان درلشکر اسلام‌همه را گرفته بقواد سپاه سپرده درکنارروديكه ازبین گورداس پور میگذرد سربریدند وسرکردکان شان را براشتران‌عریان وخران بی پالان غل بکردن وبازنجیر سوار کرده کلاههای کاغذی برسرهای شان نهاده از پیش روی لشکر براه انداخته داخل لاهور کردند وبعد ازچند روز عبدالصمد خان همه را بدستور مذکور درتحت حفاظت قمرالدینخان مزبور وزکریا خان پسرخویش روانهٔ دهلی کرد وآنگاه که بقرب دهلی رسیدند محمدامین خان اعتمادالدوله از حضور فرخ سیرمأمور گشت که خود بندا راروی سیاه کرده برپشت پیل ودیگرانرا برخر واشتر سوار نموده سرهای کشتگان ایشان رابرنوك سنان افراشته بشهر درآورد وچون بکمال فضیحت بحضور فرخ سیررسیدند بندا وپسرش بادوسه تن معتبردیگر درزندان ارك محبوس گشته دیگرانرا حکم شد که در روز صدنفر بمواجههٔ محکمهٔ کوتوالی درراستهٔ بازار بقتل رسانند وپس از قتل همهٔ امراء پسر بندا را سربزانوی پدرنهاده از دست خود بندا بیا سا رسانیدند

واز پس پسرپدر را بزنبوره های آهنین پاره پاره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین درهرجاهرکرا ازین فرقه بیابند بلادرنگ آهنگ قتلش کرده زنده نگذارند واز صدور این حکم همه مردم سکنه بشعب جبال شامخه وتنگنای مغارات ضیقه خزیده پناه گزیدند وزیست مخفیانه اختیار کرده همچنان در مضایق (۱) ومزالق (۲) روزگار میگذرانیدند تا که ازجملهٔ اعلیحضرت نادر شاه افشار بنیاد سلطنت کورکانیه روی بانهدام وانکسار نهاد بازآن گروه را نیروئی درباز وحاصل گشته از کوه فرود آمدند وهنگامه آرای قتال وجدال شده درهند وپنجاب استیلایافتندواکثرمساکن ومواطن را خراب وبیاب کرده ابواب تاخت وتاراج بگشادند تا که اعلیحضرت احمدشاه درانی را دست حمایت مسلمانی گریبان گیرگردیده چند مرتبه بقراریکه مذکور شده آمد روی انتقام بدانسوی آورده جزای کار بکنار آنهانهاد وتغلبات وتصرفات مابعد اینطایفه که درعهد اعلیحضرت تیمورشاه واعلیحضرت شاه زمان واعلیحضرت شاه شجاع وپسران سردار پاینده خان بوقوع پیوسته مرقوم شده میآید .

(۱) جاهای تنگ

(۲) جاهای لغزیدن

ذکرسلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

(ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه)

(ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور گشت از جهان درگذشت شش پسرچون شهزاده تیمور (۱) وشهزاده داراب (۲) وشهزاده سلیمان (۳) وشهزاده شهاب (٤) وشهزاده سکندر (٥) وشهزاده پرویز (٦) ازوی باز ماندند واز جمله شهزاده تیمور وشهزاده سلیمان بادشاهی کرده دیگران بی نام گذشتند وخاندان این سلطنت را سدوزائی میگویند بدینمعنی که اعلیحضرت احمدشاه (۱) مرحوم بن محمدزمانخان (۲) بن سرمست خان (۳) بن شیر خان (٤) بن خواجه خضر خان (٥) بن سدواست (٦) واین سدو بقرار ذکرصاحب کتاب حیات افغانی در ماه ذی الحجه سال ۹٦٥ نهصد وشصت وپنج هجری تولد یافته بموجب امر شیخ اکوی زاهد موسوم باسدالله شده ۹۸ نود وهشت سال زندگی کردونامش بتلفظ عوام معروف بسدوکردیده است ووی بن عمر (۷) بن معروف (۸) بن بهلول (۹) بن کنی (۱۰) بن بامی (۱۱) بن حبیب (۱۲) بن فوفل (۱۳) بن زیرک است (۱٤) واز نجابارك والکووفوفل منشعب شده اندزیرا که همهٔ اینان پسران زیرکند واوبن عیسی (۱٥) بن رجر (۱٦) بن افعل (۱۷) بن ترین (۱۸) بن شرف الدین (۱۹) معروف بشرخبون بن سره بن (۲۰) بن عبد الرشید (۲۱) ملقب به پتان است الغرض وزیرشاه ولیخان که سلطنت شهزاده سلیمان داماد خودرا مدنظرداشت بعد ازطی بساط سوك اعلیحضرت احمد شاه اورا برتخت جلوس داد وشهزاده تیمور که متمکن ایالت هرات بود با لشکر آراسته راه قندهار برداشت ومقارن اینحال مدد خان (اسحق زائی) وغیره چند تن امراء که ازتسلط واستعلای وزیر شاه ولیخان آزرده خاطر شده بودند از قندهار رو بجانب هرات آورده بشهزاده تیمور پیوستند ووزیر شاه ولیخان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار اند وهناك وبیقرار گردیده بمشورت وصوابدید شاه سلیمان با ۱٥۰ یکصد وپنجاه سوار از راه حیله طریق استقبال شهزاده پیش گرفت که شاید اورا بفسانه وفسون فریفته بخود مهربان سازد ودر فراه بعسکرگاه شهزاده تیمور راه نزدیك کرده بخبر داخل اردو شده فرود آمد وشهزاده وسران سپاه از ورود او آگاه گشته همگنان باتفاق قاضی فیض الله خان شهزاده رابدانسر آوردند که اورا قبل ازدرك ملاقات بمرك رسانند تا از فصیح بیانی وشیواز بانی کار را دیگرگون نسازد وشهزاده چون از تخت نشینی برادر کوچك خود سلیمان که بواسطهٔ وزیر شاه ولیخان شده از او آزرده خاطر بود در منزل سیاه آب واقع غربی بکوا انکوخان بامیزائی را مأمور بقتل شاه ولیخان کرده واو باتفاق وهمدستی اسلامخان ویرا بادو فرزند ودوتن خواهر زادگان ازجمندش بقتل رسانید درین واقعه بیانیکه محقق ومطابق واقعست اینکه اعلیحضرت سراج الملة والدین فرمودند ودرج کتاب شد که وزیر شاه ولیخان نظر باینکه مبادا از سبب حاضر نبودن شهزاده تیمور که در هرات بود مردم فتنه جوی نکوهیده خوی دست بتاراج خزاین وکارخانه جات پادشاهی کشوده ناموس دولت ببادرود پس شهزاده سلیمان را برای

دفع فتنه بر تخت سلطنت جلوس داده خودش چنانچه مذکوراست طریق استقبال برگرفت نه راه غدر واحتیال اما امرای رکاب شهزاده تیمو راز حسد ورشکی که نسبت بوزیر مکنون ضمیر داشتند خیال شهزاده را برطبق مسطور از وی منحرف کردند تا اورا بقتل رساند چه اگر زنده بماند زیاده ترسلم اعتبارش عروج کرده مکنت واقتدار دیگر خواهد یافت خلاصه اورا بواسطه ووسیله وحیله بمعرض قتل در آوردند که در صدور این سانحه نه شهزاده تیمور ملوم است ونه وزیر مشئوم زیرا کهوزیر بپاس حفاظت ناموس سلطنت تدبیری اندیشید وازتقدیر خلاف اندیشه اش دید وشهزاده که درچنین وقت بدون ازهمان امرای لشکر رکاب که قتل وزیر را صواب پنداشته بودند دیگر نیروئی درباز ونداشت میبایست درشریعت سلطنت بیرون از پسندیدهٔ خاطر آنها کاری نمیکرد وپس از کشتن آنها شهزاده ازآنجا کوچیده ومنزل بمنزل بساط راه پیچیده وارد قندهار شدوشاه سلیمان که دست نشانیدهٔ وزیر شاه ولیخان بود از راه معذرت باستقبال بر آمده تخت سلطنت را بشهزاده تیمور گذاشته رایت متابعت افراشت ومورد الطاف بیکرانه گردیده رعب وهراسش از تسلیات برادرانهٔ او زایل گشت

ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه

ـ(ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه برتخت سلطنت)ـ

درسال ۱۱۸۶ هزارو یکصدو هشتادو شش هجری مطابق ۱۷۷۳ هزاروهفتصدوهفتادو سه میلادی براورنك فرمان روائی جلوس نموده فص خاتمش را بدین بیت مسجع ومنقش ساخت

علم شد از عنایات الهی * بعالم دولت تیمور شاهی

وسجع سکهٔ زروسیم را بدین بیت زینت آرا گردانیده مروج ساخت

چرخ میآرد طلا ونقره از خورشید وماه * تا زند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

وپس ازانجام مراسم جلوس امراء را از عطای خلاع فاخره بخود مأنوس کرده احدیرا مأیوس نگردانید وارباب مناصب را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه پدرش هر یك بمنصبی افتخار داشت بهمان طور گذاشت وپس از اقامهٔ چندیکه کار سلطنتش رونق گرفته امور مهمهٔ قندهار منتظم گشت بعزم ییلاق کابل وترتیب وتنظیم امور جزء وکل راه برگرفت وبعد از وصول در کابل اکثر امرای دراینه راکه از سبب قتل وزیر شاه ولیخان نسبت به اعلیحضرت تیمور شاه رنجیده خاطر ودلگیر شده در خلا وملاء سخن از معاندت وی میراندند وشاه از خیانت ومخالفت ایشان واقف گردیده بود همه را با دیوان بیکی که سر خیل فتنه جویان بود بموقف سیاست احضار فرموده بیاسارسانید وازوقوع اینواقعه درانیانیکه ازسبب قتل وزیرشاه ولیخان سرکران بودند زیاده ترخایف وهراسان شدند وبخود اندیشیده سر از جیب تمرد کشیدند وعبد الخالق خان سدوزائی را که خودرا عم اعلیحضرت احمد شاه می پنداشت اغوا کردهٔ بسالاری برداشتند واو بخیال خام از اجتماع وازدحام در انیان نیروئی دربازوی خود دیده داعی امر سلطنت شد وباندك فرصتی قریب شصت هزارسوار جمع وبروی کار آورده بعزم تسخیرکابل وخرابی سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه ازقندهار راه برگرفت واین وقت اعلیحضرت تیمور شاه زیاده از ششهزار سوار که انهم بعضی را پسر در قندهار وپدر در کابل وبرخی را پسر در کابل وپدر در قندهار بود همراه نداشت لوای مدافعه افراشته از کابل راه قندهار برداشت مقارن این حال چون توفیق حضرت باری رفیق اوبود پاینده خان بارکزائی ومحراب خان شیرزائی ودلاورخان اسحق زائی با جمعیت خودها ازعبد الخالق خان روی برتافته بسوی اعلیحضرت تیمورشاه شتافتند وانگاه که جانبین بهم دررسیدند جنك سخت روی داده قندهاریان مغلوب شده هزیمت یافتند وعبدالخالق خان باجمعی ازسران طوایف درانی دستگیر گشته وی بامر اعلیحضرت تیمور شاه از حلیهٔ بصر عاری گردیده دیگران را امرای همرکاب شاه بزر خریده جانب مساکن شان روان نمودند وپس از حصول این فتح سردار پاینده خان بارکزائی ودلاور خان اسحق زائی که هر دوتن از عبد الخالق خان رو گردان وباشاه همعنان شده بودند بلقب سرفرازخانی ومدد خانی مخاطب وممتاز گردیدند واعلیحضرت تیمور شاه از فتح گاه رهسپار قندهار گردیده بعد از ورود در آنجا کسانیرا که بانی

فساد ومصدر کینه وعناد بودند بتجسس وتفحص دستیاب کرده بیاسا رسانید وازانوقت مردم قزلباشیه ومغولیه معروف بهزاره که بدستهٔ غلامان نامزد بودند معتمد علیهمای اعلیحضرت تیمور شاه شدند ومردم درانی که باشاه دعوی همسری وهمچشمی داشتند از نظر مرحمت پادشاهی بیفتادند خلاصه اعلیحضرت تیمور شاه پس از سر زنش مفسده جویان آنولا بکابل مراجعت فرموده رحل اقامت انداخت وبنا بقول مؤلف تاریخ سلطانی از روزیکه پاینده خان بلقب سرفراز خانی مخاطب شد پایهٔ سلم اعتبارش ارتقا یافته رحیمداد خان برادر بزرگش از مدارج علو رتبهٔ خویش فرود آمد ودلیلی دیگر نیز مینویسد که بعضی دیگر برانند که چون رحیمداد خان ازعهد اعلیحضرت احمدشاه برتبهٔ سرداری طایفهٔ بارك زائی سرافرازی داشت وتعهداموراعلیحضرت تیمورشاه در سفر وحضر بذمهٔ وی بود جسورانه پا از جادهٔ ادب منحرف نهاده گستاخانه گفتاورفتار مینمود واگر چه کلمات وحرکات اودرطبیعت اعلیحضرت تیمور شاه ناگوارمی بود لیکن ازحلم طبیعی وحوصلهٔ پادشاهی سکوت کرده چیزی نمیفرمود وازاندیشهٔ صواب پیشه بصلاح وقت حواله مینمود تاکه کثرازسرخیلان طایفهٔ جلیله بارکزائی چون محراب خان وکدو خان وغیرهما از زشت خوئی ودرشت گوئی او بستوه(۱) آمده ازراه استغاثه شکوه بنزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی بردند واو عرض ایشانرا بپیشگاه حضور شاهی رسانیده چون شاه ازاوضاع او منقبض خاطر بود این عرضهٔ طایفهٔ بارکزایی را بررأی صواب نمای ثابت یافته عارضین را مژده داد که درروز بارعام حاضر آمده بمحضرخواص وعوام عرض پردازشوند چنانچه همگنان برطبق امر شاهی شرف بار حاصل کرده از رحیمداد خان بنالیدند وهم بمعرض عرض رسانیدند که اگرمارا ازروی ذره پروری بدنباله روی مملوکی مأمور فرمایند اقرب بشیوهٔ جاکر نوازی وابعد از روش زهره گدازی فرومایگان خواهد بود وشاه که از قید واقعه آگاه بود از روی تسلی ودل جوئی فرمود که خدا نکند که زمام مهام قوم خود را بکف غلامی بسپارم اما اگررحیمداد خان را پسرویا برادری که شایان امر سروری باشد حاضر بدارید که هم حقوق خدمت اوضایع نشود وهم رعایت وحمایت رعیت میسراید نیکو تراست وچون پاینده خان حاضر بود یکدل ویکزبان بمنصهٔ اظهار وبیان اوردندکه اینك پاینده خان برادر کهتر او که از ناصیهٔ حالش آثار بزرگی هویدا ودامن خیالش از آلایش بد سلوکی پاك ومبراست باماست پس اعلیحضرت تیمور شاه پیکر خجستهٔ اختر اورا بخلعت فاخرهٔ سرداری قوم بارك زائی بیاراست ورحیمدادخان کهانوقت ازباعث استغاثهرعایا طلب دارالسلطنه شده بودازین ماجرا آگاه گشته لاونعمی نگفت وهمچون سردارپاینده خان ودلاورخان که بتقریب مذکور کشت شیخ عبداللطیف که ازنبایر شیخ احمد زنده پیل بود بمنصب وکالت واخذمالیات دیوانی منسوب ومأمور گردیدوالتفات خان خواجه سرا بخزانه داری معین گشت ونور محمد خان باری بصاحب کاری ممالك محروسه افتخار حاصل کرد وبخطاب امین الملکی مخاطب شده دخترش را اعلیحضرت تیمور شاه برای خود خطبهٔ نکاح فرموده در سلك بانوان حرم محترم شاهی انعقاد داد وفتح الله خان سدوزائی که بتازگی از ملتان آمده شرف دست بوسی حاصل کرده بود بند یمی خاص اختصاص یافت ومیر هزار خان الکوزائی بمنصب سرداری قوم خویش سر افرازشد وقاضی فیض الله خان دولت شاهی مدار المهام سلطنت ومشیر ومدیر مملکت قرار داده شد وامور دیوان ودفتر را بدست قزلباشیه سپرد وملا عبد الغفار خان جدید الاسلام که از اهل هنود وبملت اسلام درامده باعلیحضرت احمد شاه درین مملکت آمده کسب وتحصیل علوم دینیه کرده بود بمنصب استیفای دیوان مملکت ممتاز گشت واعلیحضرت تیمور شاه پس ازبرگزیدن اعیان مذکوره را بر مناصب مزبوره بعزم قشلاق ایام زمستان در پشاور رفت

(۱) ملول وسنگین بارو عاجزوخسته ودل تنك وبستوه امدن دلتنك شدن

ذکر فتنه فیض الله خان خلیل

خلیل یك قوم کلان افغان مقیم اطراف پشاورمیباشند چنانچه سلسله ونسب قوم مذکوربدرانی می پیوندد

(ذکر فتنهٔ فیض الله خان خلیل در پشاور وکشته شدن وی)

این شخص رئیس زمینداران ومرجع ومآب روستائیان نواحی پشاور بود وازخیال خام بطمع سلطنت درپی جمعیت انام افتاده یاقوت خان خواجه سرا را که معتمد علیه شاه بود با چندی دیگر از سرداران با خود متفق ساخته در قتل شاه همداستان شدند وباتفاق اسد الله خان که نیز از نخبهٔ زمینداران علاقهٔ پشاور بود وهمزبانی

سرداران ازراه حیله بعرض پادشاهی رسانیدند که مردم سکهه انجمن کشته آهنك ایذا واضرار مسلمانان پنجاب را دارند اگراجازت باشد باجمعیتی از قبائل خلیل ومهمند (۱) وغیره بندمیر(۲) آنها برخواسته ولایات پنجاب را از وجود آن گروه پاك ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کارکنان سلطنت آریم واعلیحضرت تیمور شاه که از کید ایشان اگاه نبود ملتمس شان را منظور فرمود وفیض الله خان خلیل بهانه یافته بروفق ذکرصاحب تاریخ سلطانی بیست هزار وبرطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی بیست وپنجهزار پیاده وسوار از مردم اسلامیهٔ پشاور ونواحی کشمیر فراهم آورده مترصد فرصت روز بسر میبرد تا که روزی اعلیحضرت تیمور شاه پس از صرف نهاری بعزم خواب در بالا حصار تشریف برده بر بستر استراحت بغنود اینوقت را فیض الله خان خلیل وهمرا هانش غنیمت شمرده بهانهٔ عرض دادن پیاده وسوار داخل بالا حصار شدند وکشکچیان ومحرمان سراپرده مانع آمده هرچند گفتند که شاه بخوابست نشنفته پاسخ همیدادند که مارا شاه جهت عرض دیدن این سپاه طلب حضور فرموده است وهنوز در محل مقصود نرسیده از سبب دستوری ندادن وممانعت نمودن حاجیان تیغ جفا کاری کشیده بقتل دربانان پرداختند وچندتن افغانرا که در مطبخ شاهی برای تناول غذا در آمده بودند نیز با ناظر کارخانهٔ طباخی مجروح نمودند ودرینحال پرستاران مغولیه وجشیدیه وقلماقیه که در کشکخانهٔ قریب حرم محترم شاهی بپا ایستاده بودند حشر واز دحام افغانان تبعهٔ فیض الله خان خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند وشاه ازهجوم شرارت لزوم گروه ظلوم هراسیده بر زیر عمارتیکه طرف فصیل ضلع جنوبی بالاحصار واقعست صعود داده نردبان بالا کشید وبدستهٔ غلامان که گروه قزلباشیه بودند وغیره مستحفظین اطراف بالا حصارامر نمود که بقتل گروه بغات پردازند چنانچه ایشان بقتل پرداخته بعضی از مردم شهری را نیز ازسبب شهامت جامه وبشره با گروه شرارت دثار(۳) بخاك هلاك انداختند ومسافت هفت گروه ایشانرا زده و کشته از پیش راندند وآنقدر کشتند که صحن قلعه وحوالی حرم سرای شاهی ازاجساد کشتکان جای پانهادن خالی نبود وتعداد مقتولان ۶۰۰۰ ششهزار تن بحساب آمد وخود فیض الله خان خلیل باپسرش گرفتار گردیده بیاسا رسیدند وهم معلوم ومفهوم گردید که پیرزاده میان محمد بن شیخ عمر نیز با مخالفان انباز ودمساز بود حکم تاراج قریهٔ چکنی از مضافات پشاور که مسکن او بود صادر شده پس از اندك غارتی بشفاعت سرداران از نهب وغارت باز ماند وباقوت خان خواجه سرای که درین فتنه شریك فیض الله مذکور وباوی قرار داده بود که از دروازه قلعه تاخوابگاه شاه او برنج پاشیده ایشان از اثر آن رفته کار خویش که در پیش دارند بانجام رسانند بمکافات کردار گرفتار واز زیست گاه زندگانی نکونسار گشت وصاحب تاریخ سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی مینویسد که اکثر از اشرار مخالفت آثار را امیر اصلانخان جوانشیر که بجهت اتلاف(٤)مال دیوانی مقید بود بکشت چنانچه از زندان خود سرانه برامده دست کشتار از آستین پیکار براورد وشاهش در بین غلطانیدن وبخون کشیدن او مشاهده کرده آخرالامر که از بالاحصار فرود امد اورا در بغل گرفته نوازش فرمود وتمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود وهم بعطای خلعت فاخره سرافرازش نمود واسد الله خان مهمند جانب لعل پوره و کوهستان باجور گریخته جان بسلامت برد واعلیحضرت تیمور شاه پس ازاطفای این نایرهٔ جانکاه از پشاور در کابل مراجعت کرده بنابرآنکه اکثرامور سلطنت خودرا بمردم قزلباشیه تفویض فرموده ایشانرا پرورش میداد وهم از جهت اینکه کابل در وسط ممالك واقعست وبهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترك اقامهٔ قندهار کرده کابل را دارالسلطنه قرار داد .

(۱) مهمند مثل خلیل که ذکرگشت

(۲) بدور کردن

(۳) دثارهر جامهٔ که به بدن ملصق نباشدوانرابر جامهٔ دیگر پوشند

(٤) نیست کردن وهلاك کردن

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه

[جانب ملتان وتنبیه وتأدیب سکهان]

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان

بعد ازفوت اعلیحضرت احمد شاه طایفهٔ سکهه هنکامه اراشده شهر ملتان ومضافاتش را متصرف شدند

و اعلیحضرت تیمور شاه اگرچه ازین قضیه آگاه شد ولی بنابر اختلال داخلهٔ مملکت تغافل نموده سرزنش و کوشمالی آنها را موقوف بفرصت گذاشت تا که بعزم قشلاق از کابل درپشاور نهضت فرما گشته رحل اقامت انداخت وشنید که مردم سکهه تقریباً شصت هزار تن فراهم گردیده ازنهر چناب ودریای راوی گذشته قصد تصرف دیرهٔ اسمعیل خان ودیرهٔ غازیخان وغیره‌را دارند وهم‌عزم نموده‌اند که‌پس ازتسخیر دیرجات ولایت‌سندرا نیز متصرف گشته ازدست‌کار گذاران دولت درانیه بیرون کشند پس اعلیحضرت تیمورشاه نخست سردار حاجی علیخان نامی‌را برطبق شریعت سلطنت برسم رسالت نزد سکهان فرستاد که ایشانرا بلطف زبان و عذوبت بیان مستمال سازد امااایشان ازوفور جمعیت وغرور ونخوتیکه داشتند فرستادهٔ شاه را بدرختی بسته‌هدف گلولهٔ تفنگ ساختند وباخود همی گفتند که اعلیحضرت تیمورشاه بما خوف وبیم نشان میدهد وحال آنکه خودش از ما خایف وهراسناك است وچون اینخبررا همراهان حاجی علی‌خان که گریخته جان بسلامت آوردند بشاه رسانیدند وشاه غضب ناك گشته تن بلباس سرخ که‌علامهٔ خون ریزیست بیاراست وقواد سپاه‌را مسلح بحضور خواسته ترتیب صفوف عسکر وصنوف لشکر فرمود وانگاه که فوج آراسته گشت ودو صف پیراسته شده بپا ایستادند واعلیحضرت تیمورشاه برپشت پیل نشسته بعرض دیدن‌لشکر پرداخت ودر اثنای ملاحظه ومشاهدهٔ سپاه نگاهش بسردار مدد خان ووکیل الرعایا که صاحب پانزده هزار سوار بود افتاده هردو تن‌را درسایهٔ اسپان شان نشسته مشاهده کردونسقچیانرا امر نموده هریك‌را ده ضرب چوب ادب فرمود وهمچنین‌هریك که‌بسایه جاگزیده‌بود از ضرب چوب و تازیانه تنبیه شد و ازین تادیب وتهدید فاضلی از علمای رکاب که رتبه همدمی شاه داشت قدم جسارت پیش گذاشته بعرض رسانید که تنبیه وتهدید اینگونه سرداران بخوب البته مرغوب حکمتی و مشوب موعظتی خواهد بودشاه فرمود که آری تمام سپاه درین حرارت آفتاب بپا ایستاده ایشان که‌از صنادیدند اگر استراحت جویند افراد لشکر البته طریق خدمت نپویند خصوصاً درینوقت که‌عزم غزا درپیش وارادهٔ جهاد پیش ازپیش است استراحت نباید طلبیدبلکه زحمت بایدکشید لهذابضرب ادب‌فرمودم وتسلی‌ایشانرا فردا بعطای خلعت خواهم‌نمود الغرض هژده هزار سوارجرارازافغان ومغول وقزلباش برگزیده درتحت رایت زنگی‌خان جارچی باشی‌قرار داده‌فرمود که‌بطریق ایلغارراه جهاد کفار برگیرند وهم ایشانرا اندرز نمود که‌در عرض‌راه باهم تکلم نکنند ودشنام بزبان نرانند که‌منافی ثواب غزاست پس زنگی خان سه‌دفعه بدور پیلیکه شاه برپشت آن نشسته بود طواف کرده هنگام عصر براه افتاد وازعقب‌او خود اعلیحضرت تیمورشاه‌نیزرو براه نهاد وزنگی خان اسپ رانده ازنهر نیلاب عبور کرده تمام‌شب را تاعصر روز دیگرراه نوردیده بفاصلهٔ مسافت هشت کروه از لشکر گاه مخالف رسیده ازاسپ فرود آمد واسپانرا آب وعلف وجو داده بعد بمسافت وفاصلهٔ هردو کروه سواران محافظ تعین کرد که کسی‌را از رهسپاران جانب‌سکهان نگذارند و نزد خود نگهدارند تا لشکر خصم از رسیدن سپاه اسلام آگاه نشوند وثالث اخیر شب درنگ کرده پس ازحصول رفع خسته گی مرد ومرکب سوار مغولیه وقزلباشیه را جانب دست راست وسواران درانیه‌را طرف دست چپ قرار داده خود بانجهزار سوار از مردم یوسف زائی وبقیهٔ درانیهٔ قند هار درمیان جاگرفته حرکت کردند وبامدادان بفاصلهٔ دوکروه ازگروه سکهان رسیده نماز صبح را گذاریده حمله کردند وهنوز مردم سکهه نظر ببعد پشاور و دشوار بودن عبور ازرود اتك که‌در تصور داشتند بیخبر ازنزول لشکر وغافل از حکم قضا وقدر بودند که اسلامیان چون بلای ناگهان دررسیدند وسکهان بقدرصد گام‌از لشکر گاه‌شان پیش آمده خودرا بدم‌تیغ غازیان دادند چنانچه دلیران اسلام بهنیروی بازوی دین‌داری وعون ویاری‌حضرت باری دست بسیف وسنان برده بکشش وکوشش قتال وجدال پرداختند وبیك حمله بسیار تن ازپیروان برهمن را بخاك هلاك انداختند ودرخلال‌اشتعال نائیره‌قتال زنگی خان سربرهنه کرده پیشانی خویش بقربوس(۱) زین نهاده ازناصرحقیقی مددطلبیده بعد دلیران وجوانان قشون‌را بمحاربه ومضاربه تحریض وترغیب همی کرد تا که هزیمت بجمعیت خصم روی داده پشت بجنك نهادند

(۱) قربوس بفارسی بلندی پیش زین

واسلامیان تعاقب نموده انقدر بکشتند وبگشتند که شمار کشتکان درینمعر که سی هزار تن بحساب آمد وبعضی ازسوار ایشان که فرار کرده اسپ بدریازده بود از ضرب کلولهٔ متعاقبین غرق لجهٔ فناشده طریق آخرت پیمود واز تمام جمعیت وحشر لشکرسکهه دوهزار سوار جان بسلامت برده دیگران همه کشته گشتندوسرهای کشتکان را بریده براشتران بارکرده در روز چهارم ازحرکت کردن ایشان از پشاور مراجعت کرده بفیض رکاب بوس شاهی واصل شدند وسی هزار سر بخاك پای وی ریخته موردتحسین و آفرین گردیدند وزنکی خان وشاه ولیخان بن فتح خان کمالزائی وبهادرخان بن فیض طلب خان محمدزائی وسران قوم یوسف زائی واعیان مغولیه وقزلباشیه که شرکاء فتح بودندهمه ازعطای خلاع فاخره سربلندی یافتند واعلیحضرت تیمورشاه همچنانکه براه افتاده بود وارد ملتان شده شهر رابمحاصره انداخت وسکهان تاب مقاومت وتوان مدافعت درخود ندیده طالب امان شدند وکلید قلعه رابکار کنان پادشاهی سپرده سلامتی جان ومال یافتند واعلیحضرت تیمور شاه پس ازانجام مهام انجا حکومت ملتان رابشجاع خان سدوزائی تفویض نموده خودلوای مراجعت بجانب پشاور افراشت وپس ازچندی سردار مددخان اسحق زائی را بالتماس حاکم شکارپور به تنبیه وتهدید سندیان که تمردورزیده بودند گماشت واووارد محال سند شده پس از استیصال متمردان واستمال دیگران ایشان همه را بحاکم شکار پور مرجوع داشته خود عطف عنان کرده برکاب فیض انتساب شاهی پیوست بعد اعلیحضرت تیمور شاه رایت مراجعت ازپشاور بطرف کابل افراشته بالجمل شایان وارد شد

توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان وتسخیر بهاول پور وغیره

§ ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه §

(دفعه دوم بجانب ملتان وتسخیر ولایت بهاول پور وغیره)

مفصل اینجمل اینکه رکن الدین محمد بهاول خان بهادر عباسی ونصرت جنك حافظ الملك سردار قوم داؤدپوتره بسیاری ازمضافات سند وملتان را متصرف گشته بدون مزاحمت یك دیگر هریك بحکمرانی پرگنه(۱) پرداختند وباج دهی وخراج گذاری را ازسپردن بکار کنان پادشاهی بازداشته هردوتن خودرا حاکم مستقل ساختند واعلیحضرت تیمورشاه ازکردار آنها خاطر گران گردیده تصمیم عزم کرد که ایشان را کوشمالی داده ولایات متصرفهٔ شان را درقید اطاعت سلطنت آرد پس باعساکر منصوره حرکت کرده داخل ملتان شد وبهاول خان از ورود شاه در آنجا آگاه گشته ازبلدهٔ بهاول پورکه تقریباً بفاصلهٔ ۳۵ سی وپنج کروه جانب شرق جنوبی ملتان واقع است برامده باعیال واطفال واحمال واثقالش راه قلعه که در ریگستان بی آب برای چنین روز خود بنیاد وآباد کرده بودبرگرفته پناه گزید وازین سوقراول لشکراعلیحضرت تیمورشاه که جانب بهاول پوررده نوردبود داخل آن بلده شده دست تاراج گشودند وبسیار عمارات را آتش زده سوزانیدند وخود اعلیحضرت تیمور شاه نیز ازعقب بالشکر دررسیده بقیهٔ مال ومنال بهاول خان راضبط دیوان خاص فرمود وسردار مددخان اسحق زائی را ۲۰۰۰۰ با بیست هزار سوار امرنمود که سه روزه آب وعلوفه برداشته روی بسوی قلعهٔ که بهاول خان پناه گاه خود ساخته بود آورده وتاسه روز اورا بمحاصره بدارد بعد لشکر دیگررفته اومراجعت نماید اما مددخان قبل از بسر آمدن مدت ومعاودت چاه اب کنده اردورا ازاحتیاج آب رهانده قلعه را هدف کلولهٔ توب ساخت واز کثرت کلوله اندازی اتواب صاعقه بار آتش بقورخانهٔ اندرون قلعه افتاده ازصدمهٔ باروت رخنه در دیوارش روداد ولشکر شاهی یورش برده کلید فتح بدست آوردند ومال ومنال بهاول خان بتاراج رفته خود وپسرش جبین ضراعت بخاك انابت مالیده معفوگشت وخراج آن محال را بذمه گرفته تعهد نمود که همه ساله بکارگذاران پادشاهی رساند ونیز قرارداد که در اوقاتیکه شاه رایت تنبیه وسرزنش سکهان شقه کشا نماید ومتوجه لاهور شود باایل واولوس خودراه معاونت پیماید وبعد ازموثق داشتن میثاق ازحضور شاه بخلعت وحکومت آنجا سر افراز شده خود اعلیحضرت تیمور شاه راه معاودت دارالسلطنهٔ کابل برگرفته باحشمت وشوکت هرچه تمام تروارد کابل گردید

(۱) پرگنه زمینی که از ان مال وخراج گیرند

ذکر تنبیه و سرزنش شاه مرادبی

(ذکر تنبیه وسرزنش شاه مراد بی حکمران بخارا)

درخلال احوالیکه مرقوم شده آمدشاه مرادبی ازگرفتاری شاه‌بامور پنجاب وسند فرصت یافته‌اراضی‌خراسان وترکستان متعلقهٔ‌افغانستان را جولان‌گاه‌تاخت وتازساخت ومال ومنال رعایارا غارت‌کرده شوروآشوب درانداخت واعلیحضرت‌تیمورشاه برعایت مواحدت درملت ازکرداراو تغافل نموده کاردیگر ممالك محروسه راست می‌فرمود تاکه درهنگام توجه موکب شاهی بجانب بهاول پورشاه مرادبی بعزم نهب وغارت خراسان لشکر کشیده مرورا متصرف شد وسکانش‌را تاراج‌کرده سی‌هزارتن‌را ازآنجاکوچ داده درنواحی بخارا برده مسکن‌داد وبعوض آنها ازرؤسای شهرسبزو بخاراجمعی راباقامهٔ مروکاشته بنیادتعمیر وترمیم آنرا برای مردم رعایای خودنهاد وایخبر پس ازمراجعت سفر ملتان سمرگشته بااعلیحضرت تیمورشاه رسید واونخست باستصواب آرای اراکین سلطنت خویش مکتوب هدایت اسلوبی مرقوم فرموده نزدشاه مرادبی فرستاد تاازجادهٔ جهالت عنان بازکشد وکاربجنبش دادن جیش نکشد امااونامهٔ شاه‌را نپذیرفته بل جواب‌هم‌نگفته ردکرد واعلیحضرت تیمورشاه عزم سفر ترکستان‌را شهرت داده بتأنی بنیاد حرکت بجانب آن‌بلادنهادکه شاید شاه‌مرادبی‌از آوازهٔ لشکرکشی وی آگاه شده بدون‌خون ریزی‌راه پیمای‌خجلت شودوطریق سعادت پویدتاکه آهسته، آهسته اسپ رانده درماه‌ذی‌حجه‌وارد آقچه‌شدوازانسوی شاه مرادبی باپنجاه‌هزارسوار روی‌بمقابله‌نهاده دربرابر اردوی شاهی صف‌آراگشت ویومیه جنگ قراول (۱) باهراول(۲)روی همیداتاکه روزی شاه مرادبی برادرخودراباسی هزارسواربعزم شبخون ازنهرجیحون‌عبورداد‌که درعقب لشکراعلیحضرت‌تیمورشاه خویشتن را رسانیده شبانگاه(۳)برسپاه‌او بتازند واعلیحضرت تیمور شاه آگاه گشته، دلیران‌را بآراستن سلاح‌امرکرده هنگام عصر سرراه برگرفته جنگ درپیوست وجانبین بکشش‌وکوشش پرداخته خون همدیگررا ریخته آخرالامر اقاغنه چیره‌دست‌گشته بخارائیان شکست یافتند وششهزار تن‌ازاوزبکان وجمعی ازافغانان‌کشته شده شاه مرادبی ازین هزیمت خوفناك گردیده یکی ازاجلهٔ علمای عصررا ازبخارا خواسته بعذر خواهی نزداعلیحضرت تیمورشاه فرستاده پیام‌داد‌که پس‌ازین مصدر امریکه موجب عتاب شاه‌باشد نخواهد شدوبیرون ازاطاعت وانقیاد را هی‌نخواهد پیمود وشاه عذراورا پذیرفته، موقوف بدین‌شرط گذاشت که نادم واپسین برین‌گفتهٔ خوراسخ دم‌وثابت قدم‌بوده عدول ونکول ننماید والاجزای کارش بکنارش نهاده آیدپس شاه مرادبی انگشت اطاعت بردیدهٔ قبول‌گذاشته عدول ازسخن خویش را ناقض عهد انگاشته، عهد نامهٔ باتحفه وتنسوق بسیاربرسم پیش‌کش فرستاد وشاه ازعطای خلاع فاخرهٔ خسروانه اورامفتخرفرموده نقاط فاصلهٔ بین مملکتین‌را معین نموده مراجعت کرد ودروقت عبور ازکتل هندوکش اکثردواب وایسری ازسپاهیان رکاب ظفرانتساب قتیل دست بردبرد کشت

(۱) قراول پیش‌رولشکر وهم فوجی که برای‌تعیین موضع‌جنك معین‌میشود

(۲) هراول فوجی‌که از همه‌پیش‌باشد

(۳) بمعنی شب هنگام

ذکر فتنه آزادخان صوبه دار کشمیر

﴿ ذکرفتنهٔ آزادخان بن‌حاجی کریمداد خان صوبه دار کشمیر ﴾

توضیح این مقال اینکه حاجی‌کریمداد خان عرض بیکی ازحضور اعلیحضرت احمدشاه بحکومت‌کشمیر مأمور شده پس ازفوت اوآزاد خان پسر کهترش از طرف پادشاهی مسند نشین حکومت پدر خویش‌شده دیگر برادران خودرا از کشمیر بیرون کرده وایشان راه درگاه شاه پیش‌گرفته ازحضور پادشاهی نوازش یافتند وخودآزاد خان بحکومت پرداخته مالیات آنولایت رادرکیسه وکنجینهٔ آمال‌خودنهاده اعیان‌سپاه‌را ازعطای زرودادن خلعت‌بهره‌ور گردانیده سه هزارنفر از مردم سکهه وغیره نوکر گرفته داخل‌لشکر کرد بعدازان از رسانیدن مالیات کشمیر سرباز زده کردن‌بغی برافراخت واعلیحضرت تیمورشاه ازین‌کاراو برآشفته نخست میرمحمدعلی خان مخاطب بکفایت خان موسوی را بدلالت وهدایت او از کابل مأمور نمود که اورا بزبان استمالت نماید تاکار بشمشیر وسنان نکراید واو وارد کشمیر شده باو جود سفاکی ومبیاکی آزاد خان دلیرانه زبان باندرزاو کشوده تخویف وتحذیرش نموده

سه لك روپیه نقد وجنس عوض مالیات کشمیر که نداده وخود تصرف کرده بود کرفته ظاهراً باراستن اسباب مراجعت کابل پرداخته باطناً بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی از شرارت او که ازناصیه حالش هویدا بود عرض پرداز حضور شاه شد وشاه مرتضی خان وزمان خان برادران برزك آزاد خانرا که از وی بسبب بیرون کردن از کشمیر رنجیده بودند باسی هزار مرد پیکار کسیل آن دیار فرمود وهنوز میرمحمدعلی خان در کشمیر بود که ایشان بقصبه بکلی واقع قرب کشمیر رسیده فرود آمدند واین وقت آزاد خان نیز درقصبه مذکوره بخانه خسر خود بود چنانچه ازورود لشکرخبر شده بکنار دریائیکه فاصل بین او وجنود شاهی بود آمده بایستاد وچشم تماشا کشوده نکاه کرد درین حال رجال اردوی شاهی بانك زده ازوی پرسیدند که کیستی و ایستاده برای چیستی آزادخان باسخ داد که پدر شمایم ونام خویش کفته سه ضرب تفنك زده راه مراجعت پیش کرفت وروزدیگر محاربه صعب رخ داده ملا اعظم خان امیرلشکر آزاد خان کشته کشت وافواج پادشاهی غالب کردیده تبعهٔ آزاد خان مغلوب و دوهزارتن باب مظفر آباد غرق ومنکوب شدند وخود آزاد خان خواست که درکشتی نشسته فرار نماید اما پهلوان خان عموزاده او مانع آمده بوی کفت که درحین اختیار کردن بغاوت سخم را نشنیده شیوه خلاف صداقت بر کزیدی اکنون اقامه نمای وبه ثبات کرای تامن مردانه کوشیده شاید رنکی بروی کار آرم چنانچه اورا از کریختن بازداشته لشکری فراهم کرده سامان جنك ساز کرد و بالشکر شاهی در آویخته هزیمت داد وبرهان خان فوفل زائی را دستکیر ساخته لوای فتح وظفر افراخت وبآزاد خان مشعوفانه داخل کشمیر شد وعساکر شاهی بازتن بسلاح آراسته ساز جنك باآواز در آوردند ویورش برده کشش و کوشش بسیار بروی کار آورده شکست یافتند وروی از پیکار برتافته سه تن از سرداران بابسیاری از افراد سپاه اسیر و دستکیر کشته جانب زوابه کمنامی شتافتند درخلال این حال سیدی از سادات متوطنه قوم یوسف زائی تنتنها پایداری کرده درمدافعه استواری نموده پسندیده نظر آزاد خان آمد وامر کرد که اورا زنده بر کرفته بنزدش آرند وهرچند مأمورین آزاد خان اورا مژدهٔ خواستن داده اساس ترك مقاتله اش نهادند دست ازجنك برنکرفته تا که هندوئی شمشیر حواله دست شجاعت پیوستش نموده مجروحش ساخت بازهم تیغ بدست کرفته روش مردی را رایکان پنداخت و بمأمورین آزاد خان نعره زده کفت که هرکزتن بشما درندهم مکرانیکه مرا واکذارید که همچنین صمصام خون آشام بدست نزد آزاد خان شوم ناچار ایشان اورا راه دادند که همچنان سواره و شمشیر برهنه برکف نزد آزاد خان شده سلامی کفته پیش روی صف بایستاد ودر جواب پژوهش نام ومقام خود بآزاد خان کفت که سیدم وعلول شاه نام دارم ودرقریه اتمان خیل یوسف زائی مسکن ومقام وسیادتش بواسطه روشناسی نجیب الله خان بهیقین پیوسته صدروپیه ماهانه وجراح جهت التیام زخمش مقرر کردید وپس ازصحت یافتن پنجصدروپیه دیکر انعام باوفرموده نوید داد که بواسطه او هرکه ازمردم یوسف زائی هوای ملازمت درسر داشته باشد حاضر آمده مواجب مقرره دریابد و۱۵۰۰ وهزارو پانصد نفر اسیرانی راکه دست کیرشده بودند نیزتکلیف ملازمت کرده ایشان نپذیرفته از نزد آزادخان ظاهراً رخصت انصراف یافتند وباطناً کشتی بانان دریای مظفر آبادرا امرکرد که دروقت عبورهمه را غریق لجهٔ فنا نموده ازکسوت حیات عاری ساختند

لشکر فرستادن اعلیحضرت تیمور شاه بمعاونت سپاه خویش

﴿ توجه نمودن خود اعلیحضرت تیمور شاه ﴾

بالشکر جانب کشمیر ودفع نمودن فتنهٔ آزاد خان وانجام کار آن

چون شاه از هزیمت سپاهش آکاه کشت خود بالشکر منتظم راه پشاور برکرفت ووارد آنجا شده سردار مدد خان اسحق زائی را باچندی دیکر از سرداران وفوج شایان بقلع ریشهٔ فتنه وفساد آزاد خان جانب کشمیر روان کرد وایشان ازکذر کاه اتك عبور کرده چون بقرب کشمیر رسیده فرود آمدند آزاد خان بمدافعه برخواسته بجنك قراولی پرداخت وچندی بمحاربه قراولی روز جانبین بسر رفته اخرالامر مدد خان چندتن ازکسان آزاد خان را چون احمد خان وغیره بنوید عطای زرویم دادن از خشم شاه والاکهر باخود متحد

ساخت مقارن ایحال آزاد خان شادیخانرا بشبخون نامزد کرده سردارمدد خانرا کاه کشته بخود داری وپاسداری پرداخت چنانچه در زمان حملهٔ شب تازان محاربهٔ سخت رو داده خود ازاد خان نیز ازعقب لشکرش در رسیده جد وجهد بسیار نمود اما کاری از پیش نبرده بی نیل مرام بمقام خود معاودت کرد وهمیشه کار زدو خورد بهمین وتیره پیشهٔ شان بود وهیچیک فتح حاصل نمی نمود تا که ازاد خان از پیوستن ومتفق شدن سران لشکر خویش باسردار مدد خان خبر یافته روی ازحرب برتافته جانب بنیش شتافت وجنگ کنان باچند تن‌ازهمراهانش در کوهستان آنجا که بسی دشوار گذر بود درامده بخانهٔ راجه رستم‌خان خسر خود پناه گزید ووی باعزاز و اکرام او گرائیده در هیچ چیز از اسباب عزت داری مضایقه نکرد ودر اخیر که‌پیام خایفانهٔ سردار مددخان بدو رسید که بااو در یك کلیم خواهد پچید ونیز ازو هراس داشت که علاقهٔ مملوکهٔ اورا متصرف خواهد گردید پس بحیله وتدبیر اسلحهٔ همراهانش را باسلاح خودش تمام گرفته الا تفنگچهٔ که در کمر داشت وا گذاشت وروزیکه آزاد خان در حجرهٔ بخواب بود درب‌خوابگاهش را بربسته قفل زد و کس نزد سردار مدد خان فرستاده ازکار خویش آگاهش کرد واو اسلام خانرا بادوهزار سوار گماشت که‌رفته آزاد خان‌را گرفته باخود دراوردو آورد و آنگاه که‌وی بیدارشده دررا بالای خودبسته یافت خودکشی اختیار کرده بضرب تفنگچهٔ که باخود داشت جانش‌را از زحمت سیاست برهانید وقبل ازانکه قالبش ازروح تهی‌شود اسلام خان رسیده دربکشود وچشمش را ازبن برآورد ودر چنین حالت اسلام خانرا دشنام داده گفت که اگر سلاح و حربهٔ داشتمی ترا زنده نگذاشتمی واسلام خان دیگر فرصت سخن گفتنش نداده سرش‌ببرید وبحضور اعلحضرت تیمور شاه فرستاد وشاه باوجودیکه ازشورش وی‌متالم ومتوهم بود نظربهمت وشجاعتش متاسف گشته امر دفنش فرمود ومادر اورا بفرمان طلب ازقندهار خواسته واواز اندوخته پسرش دو لك روپیه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شد وهم تکلیف شوهر کرفتنش نموده ازحقیقت مذموم‌بودن شوی نخواستن ثیبه بل‌عموم زنان بر طبق شریعت سید انس وجان نصیحت واندرزش کرد اما نپذیرفته باندازهٔ کفایت مؤنت ومعیشتش از حضور شاه تنخواه برایش معین گردیده بافتح جنگ نام پسر خورد سال آزاد خان رخصت انصراف قندهار حاصل کرد وآخرالامر در سلك بانوان حرم‌محترم شاهی منسلك شده از هم بستر گردیدن باشاه سر افراز گشت

ذکر فتنهٔ ارسلا خان مهمند

(ذکر فتنه ارسلا خان مهمند و کشته شدن او)

این‌ارسلان‌خان‌بقول صاحب تاریخ سلطانی اسدالله خان نامیست که درعهد اعلیحضرت احمد شاه بصوبه داری سرهند مامؤر شده بود واینوقت شیوهٔ نمك حرامی اختیار کرده رهسپار وادی ضلالت گشت ودرقلعهٔ خود که درموضع دکه واقع دهن خیبر بود نشسته از اقوام افریدی ومهمند جمعی را باخود متفق وهمداستان ساخته درممانعت عبور ومرور افواج شاهی وقوافل ازدرهٔ خیبر وغیره طرق پرداخت چنانچه هرکه برطبق خواهش او چیزی باسم باج وخراج میداد ازتاراج مال ایمن گردیده ببدرقه گی یکی ازهمراهان اوازدرهٔ مذکور ودیکرراهی که پیش داشت سالم میگذشت ودیکرکسی را راه عبور نمیداد وچند بارلشکر پادشاهی بسرزنش او مأمور گشته ازصعوبت راه که درین جبال شامخه واقع بود بروی ظفرنیافته مراجعت نمود وآخرالامر اعلیحضرت تیمورشاه از سبب عدم استیلا بآن قطاع الطریق رنجیده خاطرگردیده کارگذاران پایهٔ سریر سلطنت را عتاب وانتباه نمود که بدست نیاوردن دزدی با اسباب سلطنت چه معنی دارد وقاضی فیض‌الله خان ازراه تسکین نایرهٔ غضب شاه که ملتهب‌گردیده بود زانوزده بعرض رسانید وآوردن ارسلا را بعهده گرفته اورا بمژدهٔ امان جان وتاکید ایمان تسلی داده نزد خود آورده بند برپایش نهاد بعد بحضور شاه حاضرش کرده بنابر امان دادن قاضی فیض‌الله خان شاه بالفعل ازخونش درگذشته آخرالامر ازکثرت عرایض ستم دیدکان دست او امرقتلش صادرگردیده پس از کشتنش بپای پیل بسته جسدش راشهرگردکردندوهمچنین فتح‌خان یوسف‌زائی که جاده پیمای‌طریق گمراهی شده ریاست مظفر آباد را متصرف گردیده طرق کشمیررا بر روی‌کار گذاران شاهی بسته بود ولشکر پادشاهی بتنبیه

وتهدید او مأمور گردیده بروی ظفر نیافت تا که بواسطهٔ فیض طلب خان محمد زائی حاضر دربار شاهی آمده بکشیدن طناب ویافشردن گلو هلاك کشت وظفرخان پسرش پس ازمرگ پدر بجایش مقر گزیده تاسال ۱۲۱۳ هزارودویست و سیزدهٔ هجری طریق اطاعت پیموده ایذا بکسی نرسانید وازمظفرآباد تاحسن ابدال درتصرفش بوده مال دیوانی را بمثابهٔ جایگیر خود صرف نموده بعمال دیوان سلطنت نمیداد وازخوف یاسارسیدن پدرش حاضر بایهٔ سریر سلطنت نیز نشد .

ذکرفوت اعلیحضرت تیمور شاه

ذکر فوت اعلیحضرت تیمورشاه

بن اعلیحضرت احمد شاه

چون عجوزهٔ دهر همواره چهرهٔ حیات هرنیك وبدرا بناخن مصیبت میخراشد وهریك ازشاه وگدارا امید زندگی جاوید هرگز نبوده ونباشد درهنگام قشلاق گزیدن اعلیحضرت تیمورشاه درپشاور که اکثر شهزادگان کوچك حاضر رکاب وشهزاده همایون حکمران قندهار وشهزاده محمود بحکومت هرات مأمور بودند وشهزاده زمان ولیعهد بدار السلطنهٔ کابل اقامه داشت مزاج شاه ازسبب انهماك در ماکولات تغیریافته بمرض مراق گرفتار گشت وازعلاج اطبای حاضرهٔ رکاب صحت پذیرنشده ازعرض والتماس ایشان کهناکوار بودن هوای پشاور را در معالجهٔ خود عذر نهادند باتن‌تب دار راه کابل برگرفت و چون در منزل چهار باغ جلال آباد نزول فرمود شهزاده زمان کهاز ناخوشی شاه آگاه شده راه عیادت پیش گرفته بود درینمنزل شرف دست بوس حاصل کرد وشاه چبینش را بوسه داده بعوض دورأس اسپ سواری او کهاز شدت راه پیودن سقط شده بودند دو راس از اسپان خاصهٔ یزك بازین ویراق طلا بشهزاده عطا فرمود و ازانجا باهم روانه شده شبی در منزلی شاه خوابی دیده بشهزاده زمان وقاضی فیض‌الله خان که هردو حاضر بالین‌وی بودندبیان نمودکه‌درعالم رویا چندتن پیش آمده تاج شاهی‌را ازتارکم برداشته برفرق این فرزندم که‌حاضر است‌نهادند وتعبیرش را نیزخود گفت که آفتاب عمرم را وقت غروب است وپریدن طایرروحم ازقفس‌تن مطلوب وازبیان این‌خواب وتعبیر بااضطراب شهزاده وحاضرین همه‌بگریه درآمده ازگریه ونالهٔ آنها دراشك بچهرهٔشاه نیزغلطان‌گشت ونصیحت واندرز چند بفرزند ارجمندش فرموده ازانجا کوچیده چون داخل کابل شد درروز یکشنبه هفتم‌ماه شوال سال ۱۲۰۷ هزارو دویست وهفت هجری ایام عمرش سپری گشته روحش بفردوس برین درشد وبعداز سلطنت بیست‌و دوسال پدرود تاج وتخت نموده مادهٔ تاریخ فوت او و جلوس شاهزمان را میرزا محمد نام فروغی تخلص اصفهانی بر سبیل تعمیه برشتهٔ نظم در آورده وآن اینست .

دونقش چه دلخواه‌و چه، جانکاه‌نشست خور شید برامد از افق ماه نشست
از گردش مهرو ماه تیمور زتخت برخواسته نواب زمان شاه نشست

بکم کردن عدجمل تیمور از عددتخت‌وافزودن‌عدد(نواب زمان شاه)ان مطابق‌سال‌فوت اوست‌الغرض بیست‌وچهارفرزند چون همایون (۱) ومحمود (۲) واحمد (۳) وزمان (٤) وسلطان (٥) ونور ده (٦) وملك گوهر (۷)واکبر (۸) وحسین (۹) وحسن (۱۰) وعباس (۱۱) وبلنداختر (۱۲) وشاهرخ (۱۳) وشاه پور (۱٤) وجهان والا (۱٥) وفیروز الدین (۱٦) وابراهیم (۱۷) وفرخ (۱۸) وشجاع الملک (۱۹) وخاور (۲۰) وایوب (۲۱) ومیرزا میران (۲۲) ومیرزا کهندل (۲۳) ونادر (۲٤) از او ماندند واعلیحضرت تیمور شاه مرحوم وضع سلطنت خویش را برطبق سلاطین بزرك نهاده جیغهٔ مکلل از الماس بسر میزد وحمایل مکلل بدوش می آویخت وبالا پوش خود را بجواهر ثمین می آراست و کوه نور را بساعد راست وفخراج را ببازوی چپ می بست وهردو قطعه چنانچه رقم‌شده آمد از زوجهٔ اعلیحضرت نادر شاه باعلیحضرت احمدشاه رسیده بودند ودیگرجیغهٔ مکلل بجواهر بفرق اسپش نصب میکرد وازسبب پست قامتی کرسیٔ مکلل جهت سوارشدن ساخته بوقت سواری

پایران نهاده براسب می‌نشست وبسیار استراحت طلب وعیش گزین بود وباوجود آن ازاحوال رعیت وسپاه آگاه بوده مردم رابار عرض میداد ودرنگ وتوقیف درکار دولت ورعیت لازم نشمرده فوراً اجرا میفرمود وکار گذاران سلطنتش برطبق دستورالعملیکه عطامیشدند مطلق العنان می بودند

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان

(ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان)

چون امراء از فوت اعلیحضرت تیمور شاه آگاه شدند هریك قاضی فیض الله خان دولت شاهی وسردار پاینده‌خان ملقب بسرفراز خان بارك زائی ونور محمد خان امین الملک باری وملا عبدالغفار خان جدیدالاسلام وفتح‌الله خان سدو زائی ملتانی واختر محمد خان نور زائی وامیر اصلان خان جوان شیر وجعفر خان‌قزلباش وغیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیگر نخست فوت شاه را اخفا نموده تمام اعیان وسران بار وسپاه را از جانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند وانگاه که همگنان بموجب طلب حاضر آمدند انتقال شاه را ازین سرای پرعنا ابراز داده افشاء کردند ودر وازهای‌بالاحصار را بربسته عهد اتحاد واتفاق انعقاد داده‌جسد شاه را در چهار باغ وسط شهر دفن کرده باشهزادگان امر فاتحه‌و تعزیه را بدیوان خاص انجام نمودند بعدمتفق الکلمه برطبق عهد یکه منعقد داشته بودند بهمهٔ شهزادگان سخن سلطنت درمیان آورده یك زبان درمعرض‌بیان رسانیدند که امر سلطنت منوط بوجود شخص واحد ومشروط بپذیرفتن جمی ازاما جداست که شما وامراء باشید پس هر که را ازشهزاده گان منتخب‌نموده اختیار کنید البته‌امر خطیر جهانبانی را سزاوارخواهد بود وشهزادگان بخبرازمیل خاطرامراء بجانب شهزادهٔ زمان‌بودند هریك که نیروئی دربازوی‌خود داشت بطمع‌خام خیال سلطنت‌پختن آغاز کردوازهمه شهزاده عباس‌که دراواخرعهدپدربایالت پشاورمقررگردیده بود بیشترهوای سروری درسرداشت خلاصه، هر کدام بمقامی کلام رانده امراء را از نزاع ایشان دانانده پس ازقیل‌و قال بسیارداخل کشکخانه شدند وشهزاده زمان بسرای خویشتن رفته رأی دیگران برامارت شهزاده عباس قرار گرفته، از کشکخانه برامدند ودرجای وی‌در آمدندکه بسلطنتش برارند وامراء فرصت راغنیمت‌شمرده درب‌سرای‌شهزاده‌عباس که‌همهٔ‌شهزادگان در آنجابودبستند ومردم جوانشیر تبعهٔ امیراصلانخان را بحفاظت‌گماشتند که ایشانرا راه بیرون شدن ندهند وخود شان نزد شهزاده زمان رفته او را که قدم بمرحلهٔ بیست سالگی گذاشته، بود بسلطنت برداشتند وهر کدام از امراء فراخور حال خویش تعارفی پیش‌کشیده خلعت ومنصبی یافت ووجوه درهم ودینار بدین‌بیت درجهٔ اعتبار ورواج گرفت

طراز یافت بحکم خدای هردوجهان رواج سکهٔ دولت بنام شاه زمان

ومهرفرامین واحکام بدین سجع زینت بخش صحایف وارقام گشت

قرار داد زالطاف خویشتن یزدان نگین حکم جهان را بنام شاه زمان

ومساعی جمیلهٔ که سردار پاینده خان درباب سلطنت او بکار برده برتخت سلطنتش قرارداد انشاءالله تعالی درجلد دوم این خجسته کتاب مرقوم شده می آید که وی ازروی صداقت واخلاص چه، خدمت بتقدیم رسانید وچگونه پاداش کردارش رادید .

ذکر قید شاهزادها وجانب داران ایشان ومنصبدادن امراء

(ذکر منتخب کردن ولقب دادن اعلیحضرت شاه زمان مر امراء را)

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس اریکهٔ سلطنت شد کسانی را که بنیاد شاهی اورضا نبودند وجانب دار دیگری از شهزادگان بودند همه را باشهزاده ها در بالا حصار بالا برده راه بیرون شدن بروی شان بربست و از انجمله شهزاده شجاع الملک برادر اعیانی خود را امر کرد که اگرچه بسن رشد نرسیده ومراحق است در سفر وحضر بقرب بارگاه جای زیست داشته مقر دیگر نگزیند وامرای طرف دارخویش رابیش خوانده

نیك بنواخت وهریك رابخطابی سربلند ساخت چنانچه رحمت‌الله خان کامران خیل‌سدوزائی رابخطاب معتمدالدوله ولقب وفادار بهادر وحافظ شیر محمد خان بن شاه‌ولیخان وزیر که بعد از کشته شدن پدرش گوشه نشین وزاویه گزین بود بخطاب اشرف الوزراء مفتخرشده نورمحمد خان امین الملك باری بهمان منصب وکارخود پسندیده آمد وآخر الامر دخترش پرده نشین مشکوی عفت واحترام شاهی کشته شرف صهریت شاه نیز حاصل کرد وقاضی فیض الله خان بسبب امری مقید وزندانی گردیده مال ومتاعش همه بقید ضبط در آمد ومقارن ایحال محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی بانامهٔ تبریك سلطنت از طرف آقا محمد خان قاجار حکمران ایران بپایهٔ سریر سلطنت رسیده هدایای شاهانه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شده گدوخان از راه رسالت در ایران رفته با تحف وتنسوقات مراجعت کرد

ذکر بغاوت شهزاده همایون

§ذکر بغاوت شهزاده همایون والی قندهار§

ولشکر کشیدن اعلیحضرت شاهزمان

چون اعلیحضرت شاهزمان از انتظام مهام دار السلطنهٔ کابل فراغت یافت منشوری بنام شهزاده همایون والی قندهار صادر فرمود که اورا بپادشاهی شناخته کمر اطاعت بر میان متابعت بر بندد واو در جواب شاه نوشت که ولایت قندهار از جانب پدر تاج دارش مفوض بوی است وهم در سن از شاهزه ترپس برسبیل ارث میباید که صاحب تاج وافسر بوده بمطاوعت کردن انقیاد نخواهد نهاد واعلیحضرت شاهزمان ازین مکتوب او برآشفته با لشکر بسیار آهنگ قندهار کرد وازانسوی شهزاده همایون بمدافعه بر خواسته جانبین در منزل باغ ببرو واقع دوکروهی قلات بهمرسیده صف بیاراستند ونخست سردار پاینده خان ملقب بسر فرازخان بامیرآخور مهر علیخان که هر دو تن از هر دو جانب مأمور قراولی بودند با هم دوچارکشته مهرعلیخان بدلالت وهدایت سردار پاینده خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفت وبأردوی شاهی ملحق شده ازین معنی پای ثبات شهزاده همایون لغزیده فرار بر قرار اختیار کرد وبادلدار خان خسرش راه قندهار برداشت ودر انجا نیز درنگ نکرده آهنك بلوچستان نموده بنصیر خان بلوچ پناه برد واعلیحضرت شاهزمان آلات وادوات وسپاه اورا متصرف کشته داخل قندهار شد ومخالفان سلطنت خویش را از راه سیاست پیش خوانده باخذ جرایم تهدید وتوبیخ فرمود وپس از نظم ونسق قندهار شهزاده قیصر پسر خورد سال خودرا بایالت آن دیار مأمور فرموده عبد الله خان نور زائی را بنیابتش گماشت وخود خواست که لوای ظفر التوا از عقب شهزاده همایون جانب بلوچستان شقه کشانماید لیکن قبل ازانکه حرکت کند عرضهٔ نصیرخان از راه معذرت وضراعت مشتمل بر شفاعت شهزاده همایون بپایهٔ سریر سلطنت رسیده معروض داشته بود که اگر چه شهزاده باغوای مصاحبان خویش عزت واحترامش را برباد داده روی پناه بخانهٔ چاکر شاه نهاده است ودر فرستادن او بعتبهٔ علیا ابا وامتناعی نیست اما از شئون مردمی بعید می‌نماید لهذا بعرض پرداخته التماس عفو تقصیر وی نمود واعلیحضرت شاهزمان نظر بر خدمت سابقهٔ نصیر خان فسخ عزم بلوچستان کرده قصد رفتن دارالنصرت هرات کرد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب هرات

(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)

(از قندهار بجانب هرات)

بقرار بیان صاحب روضة الصفای ناصری چون شهزاده محمود والی هرات از آهنك اعلیحضرت شاهزمان بدان سو آگاه گشت کمر مدافعه تنك بر بسته حفاظت قلعهٔ هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خود راه جنك جانب اعلیحضرت شاهزمان بر گرفت ودرعرض راه آگاه شدکه قلیج خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفته با وی طرح مراوده انداخته است بنابران معاودت کرده چون بنزدیك هرات رسیدقلیج خان ابواب

شهر را برویش بر بسته بمدافعهٔ شهزاده در پس دیوار ممانعت نشست تا که شهزاده بمحاصره پرداخته رخنه در حصار ثبات وی انداخت چنانچه خودرا مغلوب مشاهده کرده از راه فرار داخل نارین حصار شد وشهزاده هرات را متصرف گردیده عرضهٔ محتوی بر عجز وانکسار نزد اعلیحضرت شاهزمان ارسال داشت ودر منزل کشك نخود بمطالعهٔ کارکنان رکاب شاهی پیوسته از منزل مذکور عطف عنان کرده بعزم سفرهند جانب کابل مراجعت نمود وهرات را بترحم برادری وطریقهٔ ذوی الارحامی همچنان بشهزاده محمود گذاشت

مامور شدن اشرف الوزراء در بلوچستان

—(ذکر مأمور شدن شیر محمد خان اشرف الوزراء)—

(در بلوچستان برای تهدید شهزاده همایون)

چون اعلیحضرت شاهزمان درکابل رسیده رحل اقامت انداخت از عرایض واقعه نگاران بلوچستان بمسمع فیض مجمعش رسید که نصیر خان بلوچ وفات یافته وبرادر زاده اش هوای آن در سر دارد که محمود خان پسر صغیر اورا که دیگر فرزندی بجز او ندارد از بلوچستان بیرون کرده خود بریاست پردازد وهم شهزاده همایون را اغوا نموده تحریض وترغیب میکنند که تخت سلطنت تراشاید که طوایف درانیه را فراهم آورده قصدتسخیر قندهار نمائی واعلیحضرت شاهزمان بعد از شنیدن این خبر فوراً حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء را باسید خداداد خان فوشنجی ولشکر آراسته جانب بلوچستان نامزد فرموده امرکرد که بهراسم ورسم وحیله وتدبیریکه بتوانند شهزاده همایون را اطمینان خاطرداده با خود بیاورند وخودش از کابل بعزم قشلاق راه پشاور برگرفته درانجا رحل اقامت گشود واشرف الوزراء داخل بلوچستان شده شهزاده را تسلی ودلجوئی داده از جانب شاه نیز تسکین در خاطرش نهاده اورا همراه گرفته مراجعت کرد ودر عرض راه سید خداداد خان با شهزاده همایون در ساخته طرح مخالفت شاه بینداخت واورا بمژدهٔ اینکه تاج شاهی بر سرش گذارد وبجایزهٔ آن پس از تقرر بر تخت سلطنت وی وزیر ومشیرش باشد اغوا کرده همداستان شدند واشرف الوزراء ازمکایده ومعاهده ایشان خبر گشته زجر وتوبیخ هر دو تن را برعایت شهزاده کی وسیادت شان دور از صواب دانسته ظاهراً خودرا بتغافل زده معروض پایهٔ سریر سلطنت نمود که سید خداداد شهزاده را بتأنی وآهسته کی با خود شرف اندوز حضور می نماید اگر اجازت باشد چاکر درکاه بایلغار وشب گیر خودرا بپایه سریر رساند زیرا که امری در عرض راه نیست که انجام نموده آید واعلیحضرت شاهزمان ملتمس اورا باجابت مقرون فرموده وی سندبیرون شدن خودرا از مفسده حاصل نموده بر طبق حکم شاه راه تقبیل عتبهٔ علیا برگرفت وانگاه که شرف جبهه سائی سدهٔ سنیهٔ عظمی در یافت اعلیحضرت شاهزمان را بر کنه معامله ومکایدهٔ شهزاده همایون وسید خداداد زبانی آگاهی داد

رسیدن شهزاده همایون در قندهار وفتنه انگیزی او

—§ ذکر رسیدن شهزاده همایون §—

(در قندهار وفتنه انگیزی او)

چون اشرف الوزراء ازان دوتن جداشده رهسپار حضور شاه گشت ایشان بادهٔ مرام خویش را در جام بل در کام دیده مردم اطراف را خواسته لشکری بیارآستند وروی ستیز بجانب قندهار نهادند وازین سو سردار پاینده خان بارك زائی با کدوخان که در قندهار بودند از عزم مشار الیهما خبر گردیده حراست شهر را ببیار محمد خان سدوزائی سپرده خود ایشان شهزاده قیصر والی قندهار را که قدم بمرحلهٔ هفت سالگی نهاده بود برداشته لوای مدافعه افراشتند وبقول صاحب تاریخ احمدی در حین تلاقی فریقین یار محمد خان مذکور که بقول صاحب تاریخ سلطانی بحفاظت شهر مأمور بود با ۵۰۰ پنجصد سوار جهت حمایت تحت رایت شهزاده قرار گرفت ودیگران با خصم در آویخته لشکرشهزاده همایون را هزیمت دادند ودست بتاراج بنه وآغروق اردوی او کشوده بتعاقب هزیمتیان افتادند ودران میان خود شهزاده همایون که در مقابل شهزاده قیصر ایستاده بود

با وجود شکست یافتن لشکرش دل از دست‌نداده جنگ کنان خودرا نزدیك شهزاده قیصررسانید وکسانیکه بدور اوقیام داشتند شهزاده همایون راشناخته نظر بشهزاده کی از قتل ومنعش دست باز داشته عنان هزیمت افراشته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند وآن سنکدل رحم کسل بشهزاده قیصر رسیده شمشیر حوالهٔ تارکش نموده سرش را با انگشتان دستش جراحت‌رسانید درینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده همایون را کریه رخ داده باچشم اشکبار بپدرش عرض واظهار کرد که زخم زدن باین طفل کوچك که برادر زاده وبمثابهٔ فرزند شما است دور از طریقهٔ مروت وحیا است شهزاده همایون استیلای غضب خویش را عذر نهاده از اسپ فرود آمده اورا در بغل گرفت ورویش رابوسیده جراح را امر کرد که بمرهم گذاری والتیام زخم او پردازد واز مجروح ودستگیر شدن شهزاده قیصر سردارانیکه سر کرم غارت مال واسباب وتعاقب نمودن شکستیان بودند شنیده عنان فتح از دست دادهٔ رو بفرار نهادند واز جملهٔ سران لشکر سردار بایندہ خان بارك زائی وفتح خان پسر او وعبد الله خان نور زائی ویحیی خان نسقچی باشی وکدوخان بارك زائی راه پشاورپیش گرفتند وشرفیاب حضور شاه شدند دیگر سرداران وافواج شاهی همه رشتهٔ اطاعت شهزاده همایون را بگردن نهاده همرکاب او داخل شهر قندهار گردیدند وشهزاده همایون پس از ورود در قندهار خودرا بادشاه خوانده سکهٔ زر وخطبهٔ زیر منبر را بنامش جاری ساخت مقارن اینحال سردار احمد خان نور زائی که احرام بسته طواف بارگاه شاهی ومرحله پیمای پشاور گردیده در وسط راه هرات وقندهار رسیده بود از فتنه انگیختن شهزاده همایون ودستگیر شدن شهزاده قیصر خبر گشته بآهنگ جنگ شهزاده همایون راه قندهار بر گرفت وشهزاده نیز از راه مدافعه با لشکر از شهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش گرفته از راه دیگر وارد قندهارشد که شهر راتصرف نماید ولیکن عبد الکریم خان بن رحیمداد خان بارکزائی که از طرف شهزاده بحفاظت شهر وحراست ابواب آن قیام واقدام داشت مانع گردیده نگذاشت که داخل شهر شود وشهزاده همایون از کماهی حال آگاهی یافته از موضعیکه رسیده بود بجانب قندهار مراجعت کرد ودر موضع کوهکران با احمد خان ولشکرش که روی امیداز دخول شهر بر گردانیده بودند ملاقی گشته آتش حرب شعله ورشد وجنگ سخت رویداده کار بکار دوخنجر رسید وسید خداداد فوشنجی با ملا خداداد از همراهان شهزاده ویوسف خان مهماندار باشی از پیروان احمد خان زخم برداشته یوسف خان دستگیر شد چنانچه شهزاده همایون قصد هلاك او کرده باستشفاع سرداران جانب دار شهزاده امان جان یافت وخود سردار احمد خان ایضاً دو زخم از ضرب تفنگچه وتفنگ برداشته ازحربگاه فرار کرد واین گریختن او از سبب آن بود که اکثر ازهمراهانش ازنجبائی طوایف درانی وبا متابعان شهزاده هم قبیله بودند بخوف اینکه مبادا اورا بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد ومسافت شش کروه اسپ رانده از کثرت خون که از جراحتش ریخته بود مدهوش شده از زین بزمین سرنگون گشت وملا حسن نام درویش اورا برداشته بخانهٔ خویش بردوشهزاده همایون مسافت دوکروه از عقب او اسپ تاخته بی نیل مرام مراجعت کرده داخل قندهار شده رحل اقامت وطرح حکومت انداخت وروز دیگری از بودن سردار احمد خان در خانهٔ ملای مذکور واقف گردیده طلب حضورش کرده نخست حکم قتلش نموده بعد بشفاعت سادات وعلماء وفقراء قندهار امان جان داد واو ظاهراً بپاداش این احسان وباطناً ازبیم جان‌رشتهٔ اطاعت شهزاده را بگردن نهاده پیمان مؤکد بایمان در بین قرار داد که بدون از یاری واخلاص‌شعاری او راه دیگرنپوید وبجزدر راستی سخنی ازباب خلاف در حق شهزاده نگوید

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب‌قندهار

ازپشاور بجانب‌قندهار برای دفع‌فتنه شهزاده‌همایون

اعلیحضرت شاه‌زمان از کردار برادرش آشفته‌خاطر شده بعزم‌تنبیه و سرزنش او ازپشاور برخواسته وارد کابل‌شد ودرخلال این‌احوال بعضی ازمردم قندهار ازراه‌خفاء بشرف حضور اعلیحضرت شاه‌زمان می‌پیوستند

وشاه پس‌از رسیدن بکابل بالشکر آراسته روی بسوی قندهار آورده بمسافت و فاصلهٔ چهل کروه از قندهار رسیده سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان بارك‌زائی را پیشرو سپاه خویش قرارداد وازانسو شهزاده‌همایون نیز بمدافعه برخواسته سردار احمدخان راکه هنوز جراحتش التیام نیافته‌بودبهمان‌عهدیکه ازوی‌گرفته، وپذیرفته‌بود اطمینان نموده بقراولی گماشت ودیگر اعیان معتمدخویش را پیش‌خود نگاهداشت وبدنبال لشکرجای گزیدوچون هردوسالار جانبین که مأمورهراولی بودندباهم‌ملاقی شدندسردار احمدخان که باشهزاده همایون‌عهدتوریه(۱) نموده بود از شهزاده رو برتافته با سردار پاینده‌خان نزد اعلیحضرت شاه‌زمان آمد و شهزاده را ازینقضیه پای ثبات لغزیده شب‌هنگام بامعتمدین خویش راه‌فرار بجانب‌هرات پیش‌گرفته نزدشهزاده محمودوالی آنجارفت وخبر کریختن او بقندهار رسیده زوجهٔ سردار پاینده خان که بادلیران وقت و مردان زمان توامان بود شمشیری حمایل انداخته، وبرقع بروکشیده سواراسپ شده شهزاده قیصررا از زندان برآورده برمسند حکومتش بنشاندالحق که آن عفیفهٔ جلیله زاینده شجعان میدان‌جنك و آورندهٔ مردان ناموس ونك بوده (فرد)

زنی از پی مرد چالاکتر بگوهر زدریا پی پاکتر

وپس ازانکه شهزاده را بمسند حکومت قندهار استقرار داد منادی را امر کرد که ندای سلطنت اعلیحضرت شاه‌زمان را بگوش هوش مردم شهر و بازار برساند و در خلال این حال مرتضی خان داماد سردار پاینده خان خواست که درفتنه باز کند ودست تاراج بدکاکین شهر دراز آن بانوی مشکوی عصمت و عفاف تیغ انصاف ازغلاف برآورده زخمدارش نموده پای اعتسافش(۲)را بزنجیربربست‌تاکه بالتماس عبدالستارشاه‌نام فقیراورا ازقید وزنجیررها داد وفردای آن اعلیحضرت شاه‌زمان بااردویش داخل قندهارشده فتح‌خان میرآخور بن‌سردار پاینده‌خان مذکور را بقول‌صاحب تاریخ احمدی بتعاقب شهزاده گماشته وچون‌او ازدست رفته‌بود مسافتی‌قطع کرده بی‌نیل مقصود مراجعت نمود و اعلیحضرت شاه زمان منشوری بنام شهزاده محمودوالی هرات اصدار فرمود که اورا روانه حضورنماید و شهزاده محمود عرضداشت نمود که ویرا از فرستادن شهزاده همایون بپایه‌سریر سلطنت معاف دارد وبقول صاحب تاریخ سلطانی شهزاده همایون ازفراه عازم عنان‌جانب ریگستان کرده‌داخل بلوچستان و ازانجا روانهٔ ملتان‌شد واعلیحضرت شاه‌زمان بفراغبال قندهار ومحالش را نظم‌ونسق تازه داده شهزاده قیصر پسر خودرا بخطاب و لیعهدی و ایالت قندهار چنانچه بود مفتخر ساخت و حافظ شیرمحمد خان مختار الدوله را ازعرایض محمودخان پسرنصیرخان بلوچ که عم‌زاده‌اش دست‌اورا ازحکومت بلوچستان بازداشته، خودمتصرف‌شده ووی عرض‌برد ازحضور شاه‌گردیده چندعریضه بپایهٔ سریر سلطنت فرستاده بود بالشکر مأمور بلوچستان نمود که آنولایت را ازتصرف برادر زادهٔ نصیرخان کشیده‌سپرد محمودخان نماید وخود اعلیحضرت شاه‌زمان ازقندهار حرکت کرده وارد دار السلطنهٔ کابل گشت و شیرمحمد خان مختار الدوله داخل بلوچستان شده پس از محاربات شدیده وقتل وجرح متعدده داخل قلات‌نصیر گردید و محمودخان را بمسندایالت پدرش نصب‌کرده سرکشان‌بلوچ، را مطیع ومنقاد وی‌ساخت وبلوچستان را نظم‌ونسق داده بعدمحمودخان را از راه‌تقبیل عتبهٔ‌علیای سلطنت باخود نرداشته بحضور اعلیحضرت شاه‌زمان آورد ووی مورد الطاف شاهانه گشته، رخصت انصراف یافته در بلوچستان رفت وبحکومت موروثی خویش پرداخته شش هزار سوار از مردم بلوچیه برای ملازمت رکاب شاهی مرتب ساخته داخل سپاه دولت کرد وتاکه زنده‌بود از شاهراه سلطنت واطاعت پادشاهان درانیه عدول نمود

(۱) توریه پنهان کردن‌چیزی وبرخلاف‌ان کردن

(۲)اعتساف بمعنی‌کجراهه،

﴿ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان﴾

(جانب پنجاب وانجام کار همایون از دست محمد خان بلوچ)

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب پنجاب

از گرفتاری اعلیحضرت شاهزمان بامور شهزاده همایون وغیره که مرقوم گشت کروه سکهه در لاهور آتش فتنه بر افروخته خود سری آغاز کردند ووی در سال ۱۲۱۰ هزارو دوویست‌و ده هجری لوای تنبیه وسرزنش آن کروه بر افراشته از کابل حرکت کرد واز گذرگاه اتك عبور کرده وارد سر زمین حسن ابدال

ونواحی رهتاس شده چند روز را بسیر وشکار بسر برد واحمد خان شاهنچی باشی بارك زائی را با بهادر خان محمد زائی وغیره وهفت هزار سوار مقرر فرمود که ولایت میان دو آبهٔ جیلم وچناب را بتصرف آرند مقارن ایحال شهزاده همایون از جائیکه سکنا داشت بنا بر خوفیکه بواسطهٔ کردارش در ضمیرش بود با صد سوار ازهمراهان وسلطان احمد خان پسر خویش راه فرار پیش گرفته داخل ریکستان لیه که بفاصلهٔ بیست و پنج کروه از ملتان جانب دیرهٔ اسمعیل خان ودر بین آب جیلم وسند واقعست گردید وبارادهٔ اینکه بهر وسیله وواسطهٔ که باشد خود را به کشمیر برساند وبرای رفع خستکی با پسر وهمراهانش در سایهٔ درختی راحت کزید ودرینوقت محمد خان حاکم لیه با دیگر هواخواهان اعلیحضرت شاهزمان که بذریعهٔ فرامین دستگیر نمودن شهزاده همایون آگاهی داده شده بودند وازانجمله محمد خان از ورود شهزاده در موضع مذکور آگاه گشته با ۵۰۰ پنجصد سوار قصد گرفتن وی کرد وچون بوی رسیده تکلیف کرد که با او در شهر شده استراحت حاصل کند وشهزاده از ناصیهٔ حال محمد خان خلاف انچه میگفت مشاهده نموده باسپ تیز پر نشست وباتفاق همراهانش کمر جنك بر بسته دست باسلحهٔ محاربه برده باهم در آویختند واکثر از همراهانش مقتول ومجروح گردیده پسرش نیز زخم کلولهٔ تفنك برداشت واز زین بر زمین غلطیده هلاك گشت وخودش نعش پسر را آغشته بخون دیده دستش از کار رفته دستگیر شد ومحمد خان او را باخود در قصبهٔ لیه آورده به اعلیحضرت شاهزمان آگهی داد واو حسن خان قزلباش پیشخدمت باشی حضور خود را امر نموده که رفته اول اورا از حلیهٔ بصر عاری ساخته بعد در پالکی انداخته روانهٔ کابل نماید واو حسب الامر چشمش را میل کشیده با خود نزد اعلیحضرت شاهزمان آورده شاهش بکابل فرستاده حکم کرد که با دیگر شهزادگان محبوس زندان باشد وسر داران وسوارانیکه مأمور میان دو آبه شده بودند در خلال احوال مذکوره از آب جیلم عبور کرده با سکهان بمحاربه گرائیدند وچند دفعه جمعیت سکهه را پراکنده ساخته باز فراهم گشته باهم می آویختند تا که بقرب گجرات میان دوله جنگ شدید روی داده ازان میان احمد خان کشش وکوشش مردانه بتقدیم رسانیده آخرالامر ازستی لشکر درانیه وعدم اتفاق سرداران متیقن گشت که کاری ازپیش نتوان بردپس جنگ کنان خودرا ازمیدان بیرون کشیده باآلات واسبابیکه باخود داشت باردوی شاهی پیوست ودرینحال مکتوبی مشتمل برالتماس ورود اعلیحضرت شاهزمان دردهلی ازاعلیحضرت شاهعالم عالیگوهر بن اعلیحضرت عزیزالدین عالمگیرثانی بملاحظهٔ شاهی رسیده چون درینوقت ازعرایض واقعه نگاران بمسمع فیض مجمع رسیده بود که شهزاده محمود باجنود وافره راه انتقام چشم شهزاده همایون برادر اعیانی خودرا که بتقریب مذکور شدپیش گرفته رایت فساد افراشته است شدت کرمای هندرا درجواب نامهٔ شاه دهلی عذرنهاده ازحسن ابدال لواء مراجعت رااعتلا داده وارد دار السلطنهٔ کابل شد

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود

(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)

(جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود)

از فتنه انگیزی شهزاده محمود که اعلیحضرت شاهزمان خاطر گران شده بود پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته راه قندهار برگرفت وازانجا بدون درنگ آهنگ هرات نموده چون وارد میوند یامیند شد از انسوی شهزاده محمود ازرود هیرمند باسپاه کینه خواه عبور کرده محمدعظیم خان بن میر هزار خان الکوزائی را باجمعی پیش رو لشکرش قرارداده ازجانب اعلیحضرت شاهزمان میرآخور مهرعلیخان مأمور قراولی گشت و جانبین در موضع خاکریز باهم دوچار گردیده بازار کارزار رواج گرفت وافواج شهزاده محمود هجوم آورده فوج قراول شاهیرا هزیمت دادند وتوپهای شانرا متصرف شدند واعلیحضرت شاهزمان از عقب در رسیده حال را بدانمنوال مشاهده کرده تاج مکلل ومرصع از زمرد والماس راکه مرتب بچهار جیغه وبرسرش بود برداشته کلاه ساده برسر نهاد ودست تضرع بدرگاه حضرت اله برافراشته التماس فتح ونصرت نمود وحاضرین رکاب ازدیدن اینحالت درگمان و اضطراب افتادند که شاه راه فرار اختیار خواهد کرد پس ناچار زانوزده استفار تغییرلباس ازشاه

نموده مجاب شدند که تبدیل لباس از بهر آنست که درحین پیکار ازشناختن خصم برکنار باشم وشمادل ازدست ندادهٔ مردانه بکار زار بکوشید چون سخن بدینجا رسید سپاه شهزاده یورش آورده لشکر بادشاهی را ازپیش برداشتند واعلیحضرت شاهزمان زبان هل من ناصر ینصرنی (۱) کشوده نواب خان ایشیك آقاسی قوم الکوزائی وتوکل خان وکشن خان سرداران قلماق از دستهٔ غلامان که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه مسلمان شده بودند ازشنیدن آواز شاه ازراه یاری پیش آمده ازمیان توکل خان لب بجسارت کشاده گفت که این مغلوب شدن نتیجهٔ همان کلاه برداشتن شاهست وشاه جواب اول را پاسخ داده ایشان دعای فتح وظفر گرفته اسپ همت بتاختند وهمراهان محمدعظیم خانرا باخودش چنان هزیمت داده درتشویش انداختن که متلاشی گشته راه هرات را فراموش کرده جانب قندهار طریق فرار اختیار کردند ودرقریهٔ ذاکرد واقع پنج کروهی شهر قندهار رسیده درخانهٔ میان عبدالحمید درویش پناه گزید چنانچه او پس ازفیصلهٔ دعوی ازراه شفاعت ملا جان محمد پسر خود را باوی نزد اعلیحضرت شاهزمان فرستاد وآنگاه که شرف وصول حضور یافت باشمشیریکه دردست وکفنیکه بگردن آویخته داشت عرض کرد که سزاوار آنم که بدین تیغ سرم بریده وبدین کفن تنم پیچیده آید وشاه عفو تقصیر فرموده بعطائی خلعت واسپ وشمشیر بنواخت القصه شهزاده محمود پس از گریختن محمدعظیم خان شکست یافته متوهمانه باحمدخان هزاره که سردار بااقتداری بود بمشاوره پرداخته صلاح کار از وی جست واوتسلی داده باهم روانهٔ هرات شدند ودیگر سران وسردارانیکه راه سازش با کارگذاران شاهی داشتند بپای خدمت ایستاده عنان ازرفتن با شهزاده بازداشتند ویلنك توش خان جمشیدی که از قرار داد ایشان آگاه نبود استفسار نمود که چرا از عقب شهزاده راه نه پیمودند درینحال که هنوز جواب نگفته بودند نورمحمد خان امین الملك باشاره اعلیحضرت شاهزمان اسپ جانب شان تاخته ازحرکت دادن شال بدیشان فهمانید که آهنك جنك ندارد وخودرا نزد ایشان رسانیده زمانخان ودیگرسرداران را باخود برداشته نزد شاه آورد وشاه همه را عفو فرموده عهد نامهٔ مواکد بسوگند از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خطا وخیانتی نسبت بسلطنت نشوند وازانجمله یانك توشخان سوگند بر توثیق عهد یاد نکرده بعرض رسانید که بدون سوگند بعهدیکه کرده‌ام راسخ‌دم وثابت قدمم ودیگران که عهد خویش را بسوگند مبرم ساخته اند البته ازدرکذب خواهد بود وایشان بجواب این سخن او معروض داشتند که مابعهد خویش استواریم واین برادر ما نیز خلاف پیمان مارا هی نخواهد پیمود پس اعلیحضرت شاهزمان همه را بعطای خلعت ورخصت مراجعت بمساکن شان خورسند فرموده قرار داد که پس از بازدید خویشان ورفع خستکی وحصول استراحت بفرمان طلب حاضرخدمت آیند وایشان دعای بقای سلطنت شاه را نموده نخست باهم احرام طواف مزار فیض آثار خواجکان چشت علیهم الرحمه والرضوان بربسته واردآن مقام سعادت ارتسام شدند ودرشب وصول آن مضجع مغفرت موصول عرضهٔ برد ونقض عهد اعلیحضرت شاهزمان وقبول اطاعت شهزاده محمود درهرات نزدشهزاده فرستادند که عهدیکه باشاه منعقد نموده‌اند ازراه فریب است نه ازطریقهٔ صدق وشکیب زیرا که چاکران شهزاده اندوازقید عهد ازاده وشهزاده ازاین رقیمهٔ ایشان شادمان گشته بتسلی نامه همکنان را طلب نموده تجدیدعهد سابق فرمود ودرین جاینز یلنگ توش خان سوگند برزبان نراند بعدهرکدام بمقامی که داشت برفت وشهزاده محمود والدهٔ ماجداه‌اش راباعریضهٔ مشتمل برعجز وانکسار والتماس عفوکردار ناهنجار خویش کسیل درگاه شاه‌ذیجاه نموده معفو گردیدوهم باستدعای ان عفیفهٔ عالیه یکانه کوهر درج شاهی رابه پسر شهزاده محمود ودختر اورا باختربرج سپهر سلطنت تزویج فرموده امر والا شرف نفاذ یافت و بآن مخدره سفارش رفت که نخست پسرعالی گهر شهزاده محمود حاضر پیشگاه شاه‌شده امرسور وسرور عروسی اوبپای برده‌شود ووالدهٔ عفت وسادهٔ اوانگشت قبول بردیدهٔ منت نهاده بعدبامنشور عطای هرات بشهزاده محمود رخصت انصراف حاصل کرده مراجعت کردوشهزاده محمودرا اندرزنموده گفت که بهمین احسانیکه ازشاه نسبت بتوشده است قناعت ورزیده اکتفانمائی وراه دیگر جزرضای خدا واطاعت شاه نه پیمائی واونصیحت مادرش را پذیرفته کار حکومت خویش پیش گرفت واعلیحضرت شاه زمان که حرکات مخالفانهٔ شهزاده محمود را از تحریض وترغیب آقامحمد خان

(۱) ایاری دهندهٔ هست که یاری دهد مرا

قاجار فرمان فرمای ایران میدانست تنبیه‌وتهدید اورا که مکنون خاطرداشت ابراز داده در افواه انداخت که لوای کوشمالی آقامحمد خان را برافراخته جیش‌جانب مملکت‌ایران درجنبش آرد واینخبر سمرکشته، بگوش هوش آقامحمد خان رسید واو محمد حسین خان قراکوزلوی همدانی را برسم سفارت فرستاد بخلاف بیان صاحب روضة الصفای ناصری که اینواقعه را چنانچه‌رقم گردیده است ازپیش بجانب‌داری دولت‌متبوعه خویش ذکرنموده وحال آنکه درنیوقت مشارالیه بامکتوب مواحدت اسلوب وانواع تحف وهدایا مأمور افغانستان شده شرف اندوزپایهٔ سریر سلطنت گشت و اعلیحضرت شاه‌زمان قبل از ورود فرستاده مذکور افواج خویش را بااسلحه، و توپخانه ترتیب داده بمواجهه اوعرض(۱)دید تاوی عساکر بادشاهی را مشاهده کرده آقامحمد خان را از مکنت و حشمت افاغنه بیاکاهاندوهم کدوخان بارك زائی را مأمور سفارت ایران فرموده باسفیرشاه ایران روانه ساخت که پاسخ بگذارد چنانچه، وی‌رقم اطمینان خاطر وتحفه وخلعت شاهانه را باآقامحمد خان رسانیده از توجه‌شاهی بجانب‌ایران آسوده ساخته، مراجعت کرد واعلیحضرت شاه زمان پس از فرستادن رسول مذکور از قندهار حرکت فرموده وارد کابل شد بعدآهنك تسخیر هند کرده امنای دولتش بنابرفته، جوئی شهزاده محمود امررفتن هندوستان را پسندیده بعرض رسانیدند که شاه را ازین سفرباز دارند واعلیحضرت شاه زمان نظر بفرستادن او مادر خودرا بحضور که بتقریب مسطور گشته آمد عرض امرا را نپذیرفته فسخ‌عزم سفرهند نفرمود وگفت که شهزاده‌محمود هرگز طریق خلاف نخواهد پیمود

(۱) عرض رسان دیدن لشکر را گویند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

توجه‌موکب شاهی جانب پنجاب وهند

(جانب پنجاب وهندوستان)

چون مردم سکهه سر از جیب تمرد برآورده مصدر فتنه وفساد شده طریق کینه وعناد می پیمودند تاجارشاه والا جاه سفر پنجاب وهند اختیار کرده از کابل بالشکر شایان راه برگرفته، وارد پشاور گشت واز انجا در ماه جمادی الاخر سال ۱۲۱۱ هزارو دویست یازدهٔ هجری شیر محمد خان مختار الدوله را با بیست هزار سوار پیش رو لشکر قرار داده امر کرد که مسافت دوازده کروه پیشتر از سپاه ملتزمهٔ رکاب شاهی رهسپر بوده دست اتلاف بمزارع ومساقات(۱) اطراف راه نکشاید واواز گذرگاه اتك گذشته از راه حسن ابدال وراول پندی ورهتاس قطع مراحل نموده بساحل دریای جیلم فرود آمد واز عقبش شاه با سپاه کینه خواه بر طبق قرار داد مذکور طی طریق میفرمود تا که شیر محمد خان مختار الدوله ازآب جیلم وچناب عبور کرده از جادهٔ گجران واله وایمن آباد حرکت کرده از قرب لاهور گذشته در شاه دره واقع فاصلهٔ سه کروهی جانب غربی شهر که نهر راوی در بین آن وبلدهٔ لاهور حایل است فرود آمد ومردم سکهه، از ورود عساکر شاهی حال خودرا در تباهی دیده سرای کالی والکای میان دوآبهٔ جیلم وچناب وراوی را از وجود خودها خالی گذاشته از هیبت افواج شاهی راه فرار برداشتند وداخل علاقهٔ مانجه واقع جنب شهر امرت سر وبین میان دوآبهٔ بیاه وستلج شده در لکی جنگل پناه گزیدند وعیال واطفال واحمال واثقال خودرا بمضایق جبال کشیدند وحافظ شیرمحمد خان انکاه که از نهر راوی گذشته در جنب لاهور فروکش کرد لهنا سنگهه حاکم لاهور کلید قلعه، راپجناب میان شاه چراغ صاحب سلطان پوری که سلسلهٔ نسبش بحضرت وحید عارفین ربانی شیخ عبد القادرجیلانی قدس سره میرسد سپرده خودراه فرار اختیارکرد وحافظ شیرمحمد خان مختار الدوله بامر شاه والاجاه پس ازدرآمدن بشهر آئین بندی نموده سه شب شهر وبازار را چراغان فرمود وذات محاسن صفات شاه در روزغرهٔ ماه رجب سال مذکور داخل لاهور شده پانزده هزار سوار از عساکر فیروزی مآثر مقرر فرمود که بفاصلهٔ ده کروه از شهر دور در شب وروز کردش ومرور داشته باشند تا اگر خصم عزم شهر لاهور نمایند ایشان بمدافعه، گرایند ودر روز دوم یا سوم از ورود کوکبهٔ شاهی در لاهور از عرایض کار پردازان حضور بسمع فیض

(۱) مساقات کشت‌هائیکه آب داده میشود

مجمع رسید که مردم سکنهٔ شهر از هندو ومسلمان سد دکاکین نموده بما تمکده در آمده اند وشاه از شنیدن این ما جرا برآشفته امر کرد که هر چند مردم این شهر بمکافات چنین کار ناسزا وارشایان قتل عامند ولی صدور اینگونه امور از دستور مملکت داری دور است پس میباید جزیه از ایشان گرفته شود وکار گذاران حضور محصلان شدید الوصول بتحصیل وجه جزیه گماشته از هندو ومسلمان نقدینه همیگرفتند تا که بگوش دادنیوش‌شاه رسیده مسلمانان از دادن جزیه امان یافتند واز هندو که جزیه ده بودند چندتن از سخت گیری محصل خودرا درچاه آب انداخته هلاك ساختندومقارن اینحال مردم‌محال پنجاب که ازورودشاه آگاه شده بودنداعیان فرقهٔ اسلام چون جلال بهتی ونظام الدین خان رئیس قصور وغیره زمینداران علاقه جات واضلاع ولایات حاضر بارشده عز رکاب بوسی در یافتند ومورد الطاف شاهانه گشته طریق خدمت پیش گرفتند وبا ایل والوس خودها درتحت رایت مختار الدوله جا گزیده در قتال وجدال معاضد اردوی او گردیدند واز افواج شاهی که با مختار الدوله بودند هر روز جمعی بتاخت وتاز پرداخته چهل تن از گروه سکهه را بخاك هلاك انداخته سرهای شانرا بریده از راه استمرار بحضور شاه میفرستادند تا که خبر شرارت وبغاوت شهزاده محمود گوش خراش شاه شده دست از غارت سکهان ونهب شهر امرت سر که در خاطرش بود باز داشت وگوش انتظار برسیدن خبر دوم از جانب شهزاده محمود گذاشت ودرین فرصت مردم سکهه بتصوراینکه شاه از عدم استطاعت دست از قتل وغارت شان کشیده است دوسه هزار نفر در قلعهٔ شیخپوره واقع پانزده کروهی جانب غربی شهر لاهور فراهم گشته لوای فساد افراشتند ومختار الدوله باچند ضرب توپ از حضور بتخریب قلعهٔ مذکور مأمور گردیده محاصره اش کرد وآخر الامر سکهان که دراندرون قلعه بودند بتنگ آمده طالب امان شدند وبواسطهٔ ملا عبد الغفار جدید الاسلام ملتمس شان پذیرفته آمده باج وخراج بعهده گرفته فرمان پذیر گردیدند انگاه اعلیحضرت شاهزمان که مکنون خاطرش پس از تنبیه وتهدید سکهان چنان بود که عازم شاهجهان آباد شده کردن کشان مرهته وقوم جات را سرزنش فرموده بافغانستان مراجعت نماید اما تقدیر با تدبیر اوموافقت نکرده ازسبب بغی شهزاده محمود که آنفاً (۱) مذکور گشت از لاهور رایت مراجعت جانب کابل افراشت

(۱) آنفاً بمعنی فی الحال

﴿ ذکر مراجعت اعلیحضرت شاهزمان ﴾

ذکر مراجعت شاه از پنجاب

(ازسبب فتنهٔ شهزاده محمود)

مفصل اینجمل اینکه درهنگام توجه شاه جانب پنجاب عطا محمد خان علیزائی فرصت یافته پنجهزار خانه وار راازقندهار ونواحی آن کوچ داده باخود درهرات نزد شهزاده محمودبرد واورا اغوا کرده بسخنان چرب وشیرین مایل بدعوی سلطنت ساخت وبعهده گرفت که مردم درانی وعساکر شاهی‌را بهرحیلت که باشد باشهزاده همداستان وازاعلیحضرت شاهزمان روگردان نماید چنانچه باندك‌زمان بیست هزارمرد برای‌نبرد جمع آورده آهنگ تسخیر قندهار کرد واز التهاب آتش‌این فتنه زمان خان‌بن حاجی کریمداد خان‌وغیره هواخواهان باعلیحضرت شاهزمان بذریعهٔ عریضه آگهی دادند وشاه‌در غرهٔ ماه شعبان سال۱۲۱۱ هزارو دویست یازدهٔ هجری‌لوای مراجعت افراشته ازنهر راوی بجسر واز آب‌چناب بگذرگاه سودره واقع دوکروهی وزیرآباداسپ زده بگذشت ودرمنزل‌گجرات چهار نفرازدرانیان‌را بواسطهٔ غارت کردن قریهٔ سادات شکم‌بدرید بعدازآب جیلم‌نیز عبور کرده فرود آمد ودرین فرودگاه سه‌روز درنك کرده احمد خان بارکزائی‌را بحکومت میان دوآبهٔ جیلم‌وسنده سرافرازی بخشوده محمدخان محمدزائی‌راباپنجصدسوار وبوستان‌خان‌راباهزارسوار ونورالله خان خنك‌را باپانصد سوارقوم خودش‌وسه صد سوار قوم‌بنکش کوهاتی‌ودویست سوار ازقوم‌یوسف‌زایی ودوهزار سوارهٔ کشادهٔ‌خودش که‌مجموع‌هفت‌هزار سوارمیشدند باصدزنبورك وچهارعراده‌توپ ویك‌لك روپیه وجه‌نقدازمالیات‌لاهور معین ومقرر کرد که باحاکم مزبور بوده بحراست سر حد وثغور پردازد وحسن خان قزلباش را که چهار هزار سوار غلام خانه در تحت رایتش بودمأمورفرمود

که میان دو آبهٔ راوی وچناب را منظم ساخته وقلعهٔ پند داور خان واقع کنار نهر جیلم را نیز مسخر کرده بعد شرفیاب حضور شود وخودعلم سعادت پرچم راشقه کشا فرموده روز بیست وهفتم شعبان وارد پشاورگشت وازانجا حرکت کرده روز هجدهم ماه رمضان داخل کابل شد وبترتیب لشکر وسامان سفر قندهار پرداخته ساز وبرگ خویش ساز میکرد که بازکار گذاران قندهار عرض پرداز شده از توجه عطا محمد خان بجانب قندهار خبر دادند واعلیحضرت شاهزمان محمد زمان خانرا امر کرد که کسی را ازراه خفا فرستاده کیفر(۱)کارعطا محمد خانرا در کنارش نهاده هلا کش سازدواودلك نام افغان را مأمور امر مذکور کرده از عقبش شاه باسپاه روبسوی قندهار آورده وارد آندیارشدودلك باچندتن از افغانان خودرا دراردوی عطا محمد خان رسانیده مسافر آسا روز را بشب برده شب هنگام در مقامیکه عطا محمد خان خفته بود خویش را نزدیك کرده بضرب تیغ دمار از روز کارش برآورد وازسنوح این سانحه شهزاده محمود بالشکرش که قلعه داری هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خودش راه قندهار پیش گرفته بود هراسیده عریضهٔ مبنی بر عجز وانکسارنکار داده ضمناً خواستار آن شد که در سالی مبلغ دولك روپیه از زمان اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم برای کفایت مؤنت وی مقرر بود وپس ازان وظیفهٔ مستمرهٔ مذکوره قطع گردیده است میباید در صورت انقیادوترك راه فتنه وفساد مبلغ مذکور از روز معطلی عنایت ابدی شود وشاه مسئول اورا از روز وصول عریضه اش قبول نموده قبل ازان راعطانفرمود وشهزاده محمود باینعطیه قناعت نورزیده طریق خلاف شریعت سلطنت گزید وبامید آنکه اکثر از مردم درانی باوی مودت ومواحدت نهانی داشتند واورا بفتنه انگیزی ترغیب وتحریض مینمودند رایت مجادله افراشت واعلیحضرت شاهزمان ناچار مرحله پیمای جادهٔ پیکار شده شهزاده قیصر پسر خودرا باسردار احمدخان میرآخور وچندتن دیگر از اعیان وفوج گران پیش روی لشکر خویش قرار داده فرمود که در فراه رفته اقامه نمایند وازان سو شهزاده محمود نیز فوجی را بمقدمة الجیش مأمور کرده تلاقی جانبین در عرض راه اتفاق افتاده محاربه رخ دادوتا زمان ورود کوکبهٔ شاهی درفراه غالب ومغلوب هیچیك ازطرفین معلوم نشد مگراز قلت علوفه ونرسیدن تنخواه بسپاه شاه روز اردوی شاهی بعسرت وذلت بسر میبرد

(۱) کیفر بمعنی مکافات

ذکر هزیمت یافتن شهزاده محمود

(ذکر هزیمت شهزاده وپناه بردنش بکوهستان)

انگاه که منزل فراه فرودگاه سپاه شاه شدوالدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمود ازراه عذرخواهی حاضر محفل حضور شاهی گشته خواست که باز التماس عفو تقصیر پسرش را نموده آبی بروی کارش آرد اما از سبب مخالفت قلیج خان تیموری که نسبت باشهزاده داشت وهم از جانب او بقلعه داری هرات مأمور بود وباشاه طریقهٔ عهد پیشین می پیمود بی نیل مرام مراجعت کرد وشهزاده که بعد از فرستادن مادرش بنزد شاه راه معاودت بجانب شهر هرات برگرفته بود قلعه دارش نخست از دخول شهر مانع آمده در برویش بر بست وبعد باتفاق صادق خان سپهسالار لشکر شهزاده ومیرزا ابراهیم خان مختار شهزاده را بفریب در شهر در آورده محبوس کرد وسپاه وی که بیرون شهر هرات بودند از حقیقت حال شهزاده آگاه گشته هر کدام راه مسکن ومقام خویشتن برگرفت وشهزاده بوسایط ووسایل از زندان برآمده باشهزاده فیروز الدین برادر اعیانی واهل وعیال خویش ودویست سوار راه فرار پیش گرفته بجبال باذخه(۲)پناه گزید واعلیحضرت شاهزمان از فراه کوچیده چون داخل شهرهرات شد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را بتعاقب شهزاده گماشت که دستگیرش نماید واورفته شهزاده را نیافته معاودت نمودوشهزاده قیصرکه ولیعهد پدرش بود بایالت هرات مأمور گردیده مشکی خان خواجه سرابسر کردگی کارخانه جات او سر افراز گشت وسردار احمد خان نورزائی وزمان خان بالشکر شایان باقامت وحراست هرات مقررشده کلید قلعه داری آن بقلیج خان مفوض آمد ودیگر اعیان واشراف از عطای خلاع فاخره امتیاز یافته کسوت مباهات بدوش انداختند ومقارن ایحال کدو خان که بسفارت نزد آقا محمد خان حکمران ایران رفته بود مراجعت کرده

(۲) جبال باذخه کوههای بلند

شرف دست بوس حاصل کرد وداستانی از استراحت جوئی وضعف وکهالت خوئی آقا محمدخان بعرض رسانیده خواستار آن شد که دوازده هزار سوار بسالاری او مأمور تسخیر مملکت ایران شودتا آن مرزوبوم را فتح نموده ضمیمهٔ مملکت افغانستان نماید وهنوز این سخن ورد زبان ودر میان بود که خبر رسید که آقا محمد خان باشارهٔ برادرزاده‌اش بابا علیخان ازدست غلامی درروز چهاردهم محرم سال ۱۲۱۲ هزار ودویست دوازده هجری بقرب قلعه شیشه واقع سرحد مملکت دولت روس مقتول شد واعلیحضرت شاهزمان پس از شنیدن اینخبر حافظ شیر محمد خان‌را امرنمود که شهزاده عباس‌میرزا ونادرمیرزا پسران شاهرخ‌میرزانوادهٔ اعلیحضرت‌نادرشاه را که ایشان از جور آقا محمدخان ازمشهد گریخته پناه بدرگاه شاه آورده بودند باخودبرداشته ودر مشهد مقدس‌برده برمسند ایالت شان متمکن بدارد واو هردو تن شهزاده را در مشهد برده برسریر حکومت آنجا نصب کرده برگشت سپس اعلیحضرت شاهزمان از مردم اویماق وهزاره وتایمنی وثیقه نامهٔ مشتمل برینکه اگر شهزاده محمود بانهاد خلاف هرات شود منعش نمایند واگر در ممانعت وی غفلت‌وکهالت ورزند سزاوار سیاست آیند گرفته وده هزار خانه وار ازهواخواهان شهزاده محمود را از هرات ونواحی آن باخودگرفته روی بسوی کابل آورده در ماه‌رجب سال ۱۲۱۲ هزار ودویست ودوازده هجری وارد کابل شد ومقارن ایحال‌نواب غلام محمدخان بن فیض‌الله خان بن علی محمد خان روهیلهٔ رامپوری که شرح حال این علی محمدخان درتضاعیف (۱) توجهات اعلیحضرت احمد شاه خلد آرامگاه بجانب هند رقم گشته آمد از چنگ مردم فرنگ خودرا بحیله وبهانه رها داده بطواف کعبهٔ شریفه مشرف گشته وازانجا معاودت نموده براه دکهن وجی نگر وملتان ومکهد وکوهات وپشاور بادویست سوار وپیاده وبنجاه نفر اشتر حامل اثقال خویشتن بواسطهٔ وفادارخان بهادر وارد کابل گردیده شرف‌بار حاصل کرد ومورد الطاف شاهانه شده بعطای خلعت سر افرازی یافته در خانهٔ وکیل الرعایا جای داده آمد وپس از حصول استراحت عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده درباب استرداد ولایت وحکومتش از حضور شاه‌التماس کمک ومعاونت کرد وعرضش پذیرفتهٔ خاطر شاهی گشته امر اقدس اصدار یافت که عساکر منصوره از راه پشاور بدانسوی روی آرند اما فعلا از جهت خستگی سپاه که براه هرات دیده ونو بکابل‌رسیده بودند ازالتماس امنای دولت معطل گشت تا رفع ذلت نموده بعد حرکت نمایند وعمال وضباط برای وصول مالیات ولایات‌کشمیر وسند از حضور مأمور شده بدیشان تاکید رفت که آلات وادوات حرب را نیز نیکو مرتب سازند که دروقت حرکت بجانب هند بکار پردازند واز دیگر افواج قاهره باز نمانند

(۱) تضاعیف تویها وقائها

(ذکرکار پردازان عهد سلطنت اعلیحضرت شاهزمان)

ذکر کار پردازان عهد اعلیحضرت شاه زمان

اول رحمت‌الله خان سدوزائی کامران خیلی که نخبهٔ مشیران پایهٔ سریر سلطنت وبلقب وفادار خان معتمدالدوله ممتاز بوده پدرش فتح‌الله خان نیز درعهد اعلیحضرت‌احمدشاه مبرور خطاب وفادار خانی داشته وتا اواسط سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مغفوربعزت زیسته بعد وفات‌یافت ودختر این‌رحمت الله خان هم خوابهٔ شهزاده شجاع‌الملك بود دیگر حافظ شیرمحمد خان بن اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزائی که پس از قتل پدرش بحکم اعلیحضرت تیمورشاه که از پیش مرقوم گشت زاویه گزین شده ودرعهد اعلیحضرت شاهزمان نوازش یافته بخطاب مختاالدوله ورتبهٔ وزارت ومنصب سرداری کل طوایف درانی سرافراز گشت دیگر نورمحمد خان امین‌الملك باری‌که اززمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مهتمم همهٔ دفاتر ودیوان مملکت بود وسرکرده گی چهارهزار نفر از غلامان نیز داشت ودخترش‌بانوی مشکوی‌حرم محترم اعلیحضرت شاهزمان‌بوددیگر میرزا علی‌رضا خان قوم قزلباش‌که ازعهد اعلیحضرت احمدشاه تااینوقت منصب استیفای دیوان اعلی داشت دیگر میرزا میرابراهیم خان موسوی مشرف که بخطاب مشرف خان سربلند بود دیگر میر محمدعلیخان موسوی بن میرزا هادیخان که از لقب کفایت خانی برومند بود وپدرش نیز. از منشیان با کفایت ودرایت عهد اعلیحضرت احمد شاه واعلیحضرت تیمورشاه بوده

خودش درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان پس از فوت پدرش بلقب مذکور ومنصب منشی باشی حضور افتخار حاصل کرده وهم وقتی مأمور مملکت پشاور وکشمیر شده رعایارا از حسن سلوك رضامند وخورسند نمود ودرزیست روزکارعیاش وشیوازبان(۱)وسخی وبدربارپادشاه درفن خود لاثانی بود چنانچه ازجسارت وپیش زبانی وگستاخی که باوفا دارخان کرد پایهٔ اقتدارش کاسته باز درسال هزارو دویست ودوازدهٔ هجری بشفاعت مریم درانی مادر اعلیحضرت شاهزمان بسلم اعتبار اول بارارتقایافت وبخانه زادخان مخاطب گردید دیگر میرزا میراحد خان برادر میر محمدعلی مذکور دیکر میرزا شریف خان قزلباش منشی باشی بوده است دیکر میرهوتك خان بن زمانخان برادرزادهٔ سردار جهانخان خان‌خانان که منصب داروغگی دفتر واخبار وهرکاره باشی گری کل ممالك بوی مفوض بود دیکر التفات خان سرکردهٔ خواجه سرایان که یوسف علیخان خواجه سرا ازدست کرفتکان او واز خاندان نواب شجاع‌الدوله هندی بود وباین واسطه ودیکر خدمات لقب التفات خانی یافت

۱ شیوازبان فصیح‌زبان‌را گویند

(ذکر تعداد افواج اعلیحضرت شاهزمان)

(ومبلغ ومقدار تنخواه ایشان)

ذکر تعداد لشکر اعلیحضرت شاه زمان

عمده وزبدهٔ افواج پادشاهی دوازده هزار سوار دستهای غلامان بود که اکثرش از مردم مغول وقزلباش واقل از دیکر طوایف بودند ومردم قزلباش را اعلیحضرت احمدشاه ازایران درافغانستان آورده موسوم بغلام خانه ساخت‌وتازمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان اندك شده اولاد واعقاب بسیار ازایشان بارمانده درسلك خدام دولت منسلك بودندوسوارهٔ هردوطایفهٔ قزلباشیه ومغولیه درتحت رایات نورمحمد خان امین‌الملك وحسن‌خان وصادق خان والتفات خان خزانه دار ومشکی خان قرار داشتند واکثر ایشان ازدفتر نظام مواجب نقدینه میگرفتند وادنی مراتب تنخواه هریك ایشان ازده الی پانزده تومان مشخص سالیانه بود ودوازده هزار سوار دیکر نیز از هردوطایفه وغیره تحت الویهٔ دیکرسرداران قیام داشتند که همیشه ملازم رکاب شاهی ومحافظ خلوتکاه وسراپردهٔ ظل‌الهی بوده بفاصلهٔ سیصد ذرعه ازسراپردهٔ شاهی فرود میآمدند واین دوازده هزار سوار اکثر نقد واقل نصف نقدونیم جایگیر داشته اند ومنصب داران ایشان ازقبیل دهباشی ومنکباشی وقلرآقاسی بوده وبافزونی تیول وسیورغال افتخار داشته اند ودیکر سی هزار سوار ازدرانیهٔ قندهار ودیکر طوایف سکنهٔ آندیار درزیر بیرق سردار قوم خود طریق خدمت می پیمودند ودیکر سواران قبایل ترین وبلوچ وهوتك وتوخی وترکی واندری وعلی خیل بودند که مدام بملازمت رکاب شاهی روز بسرمی بردند ومجموع سپاه منصوره غیر از اشتر سواران وسی هزارونهصد پیاده هشتادوشش هزار سوار رهسپارمیدان کارزار بوده‌اند وعلاوه بران پانزده هزارسواره وپیاده درسند وملتان ودیره جات ازمردم خودآنولایات بوده که دراسفار هند حاضررکاب شاهان افغان میشدند چنانچه عدد صفوف‌صنوف لشکر درسفرهای هندوستان بیرون از پیاده بیك لك سوار جرار کار گذار سلاح دار میرسید

ذکر حکام عهد اعلیحضرت شاه زمان

—(ذکر حکام ووالیان ومالیات عهد اعلیحضرت شاهزمان)—

عبد الله خان مخلص الدوله بحکومت کشمیر سر افرازی داشته وبیست وچهار لك روپیه از اجارهٔ آنولایت عاید دیوان سلطنت میشد اما اکثر بمواجب عمال وضباط مجری کشته شش هفت لك روپیه بخزانهٔ پادشاهی میرسید ومظفر خان بهادر صفدر جنك سدوزائی بایالت ملتان مأمور بوده واکثر از مضافات آن درعهد سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه بتصرف بهاول خان چنانچه مذکور شده آمد وحصهٔ بدست سکهان درآمد ودخل ولایت جهنك سیان نیز که حاصلش چند لك روپیه واز توابع حکومت ملتان بود در کیسهٔ سکهان میرفت وبقیهٔ اضلاع ملتان جایگیرات مردم سدوزائی بوده درسالی سه لك روپیه عاید خزانهٔ شاهی میگشت ودیرهٔ غازی خان بامواجب

مردم خدمتکار آن که ازمحصول آنجا مجری می بردند بهفت صدهزار روپیه اجاره بودودیرهٔ اسمعیل‌خان بدویست هزار روپیه در اجارهٔ عبد الرحیم خان هوتکی بود ودختر این عبد الرحیم خان در سلك زوجات اعلیحضرت شاهزمان انسلاك داشت ومیر فتحعلی خان سندی حکمران تهته وبهکر که شهر حیدرآباد دار الحکومتش بود خراج میفرستاد وحکام بلوچستان نیزسکه وخطبه بنام سلاطین درانیه اجرا داده ومیخواندند وبعوض خراج آن مملکت حکمرانش با ششهزار سوار همیشه حاضر رکاب فیض انتساب شاهی می بود وپشاور با مضافاتش تا سال ۱۲۱۲ هزار ودویست ودوازده بهفت لك روپیه اجاره بوده درسال مذکور زرداد خان فوفل زائی از حضور بحکومت آن مأمور کشت وعبد الله خان مخاطب بجان نثارخان بحکومت کابل اقدام داشت ومحمدخان امین‌الدوله سدوزائی بحکومت لیه مفتخربوده بسیاری ازسرداران درانی را که با شهزاده همایون طریق موافقت پیموده بودند از دست محمد خان مزبور بیاسار سیدند وازینمعنی اکثر از مردم درانی درصدد قتل او بودند وشاهش بنا بنقار خواطر درانیان از مشرف شدن حضور منع فرموده باریاب نمیشد وحکومت هرات بشهزاده قیصر واز قندهار بشهزاده حیدر مفوض ومضافات قندهار جایگیر اعیان درانی بودند وبلخ وتوابع آن اگر چه داخل مملکت محروسه بود اما از خرابی چیزی وپشیزی ازان عاید خزانهٔ سلطنت نمیشد وبصرف میران ولایات آن میرسید بلکه چیزی از خزانهٔ دولت برای کفایت مهمات آن میرفت وخود اعلیحضرت شاهزمان باوجودیکه درسال هزار ودویست ودوازدهٔ هجری صلی الله علیه وسلم قدم بمرحلهٔ سی سالکی نهاده بود در عنفوان شباب داد هر یك ازستمدیدکان را بوجه صواب داده بعدالت حکمرانی وسیاست میفرمود وظالمانرا شکم میدرید وبینی می برید گویا موافق‌طبیعت مردم رفتار میکرد

ذکرسرگذشت اعلیحضرت شاهزمان‌از سنه۱۲۱۳تا آخرسلطنتش

﴿ ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(بعد از سنهٔ مذکور تا انجام کارش)

چون شهزاده محمود بقراریکه مذکور شد از هرات گریخته در جبال پناه گزید ودر مأمن خویش روز بهی ندیده بمشهد رفت واعلیحضرت شاهزمان بنابو عدهٔ که بنواب‌غلام محمدخان درباب استردادولایت واستقرار حکومتش داده بود در روز چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ هزارو دو صد دوازده از کابل لوای سر زنش مهابت سنکهه وغیره سکهان برافراشته براه پشاور آهنگ لاهور کرد واز هبوط کوکبهٔ شاهی در لاهورمهابت سنکههٔ مذکور واقف گشته از عدم نیروی مدافعه بلا توقف جای درنك خودرا فروگذاشته راه فرار بجانب جبال سوالك برداشت واعلیحضرت شاهزمان میدان کار زار را خالی از اغیار دیده عبد الله خان مخلص الدولهٔ الکوزائی‌رابحکومت کشمیر مأمور فرمود وایالت لاهوررابدستوریکه بودبا احمدخان واگذاشته، قوت استخلاص ولایت محکومهٔ نواب غلام محمد خان را از چنگ فرنگ در بازوی خود ندیده بکابل مراجعت نمود وپس از رسیدن در کابل از عرایض شهزاده قیصر وزمانخان بکوش داد نیوشش رسید که شهزاده محمود بامداد وکمك اعلیحضرت فتحعلی شاه روی تسخیر بسوی هرات نهاده وایشان بافواج مقیمهٔ هرات بعزم مدافعه از شهر بیرون شده اند

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب‌هرات

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب هرات بعزم دفع شهزاده محمود)

مفصل‌این مجمل اینکه چون شهزاده محمود بقراریکه مرقوم‌کشت واردمشهد مقدس شدعرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شاه ایران کشته بر وفق بیان صاحب روضة الصفای ناصری النماس شرفیابی بارگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود وعرضش منظور گردیده اسمعیل آقای مکری یساول دربار خاص وی مأمور وحکام اصفهان وکاشان

را منشور شد که شهزاده را باعزاز و اکرام بدار السلطنهٔ طهران رسانند چنانچه بر طبق امر پادشاهی اورا در روز بیست وهشتم ماه رمضان سنه ۱۲۱۲ هزارو دو صدو دوازده باحترام تام وارد شهر طهران کردندواز جانب شاه ایران چراغ علیخان باستقبال شهزاده محمود وفیروز الدین وکامران برادر وپسرش بیرون شده مراسم پذیره(۱)بتقدیم رسانید وهمچنین حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله ووزیراعظم باجماعتی از اعیان واشراف بقرب شهر طهران ایشانرا استقبال کردند ودر عمارتی از عمارات شاهی فرود آورده منزل دادند وهمهٔ امرای باربملاقات ایشان رسیده شرایط ادب بجای آوردند وپس از چند روز شرفیاب ملاقات شاه شده مورد تفقدات خسروانه گشتند وبعد از توقف یکماه در طهران بسکونت کاشان مأمور گردیدند واسد الله خان بن حاجی ابراهیم خان صدراعظم حاکم کاشان بامر پادشاهی شروط مهمانداری رانسبت بایشان بجاآورد وشهزاده محمود که هوای سلطنت در سرداشت پس از حصول استراحت عریضهٔ مشتمل بر استمداد ومتضمن بر ترخیص وی‌جانب هرات نزد شاه ایران فرستاد ومستدعایش باجابت مقرون گردیده رخصت انصراف بجانب هرات حاصل آمد وآقا بابا خان یساول لك بمهمانداری اومقرر شده میر حسن خان طبسی وامیرعلیخان عرب(۲)خزیمه ومصطفی خان واسحق خان ترشیزیرا فرمان شد که هر یك با هزار سوار گزیده ملازم رکاب شهزاده محمود بوده از حکمش تجاوز نکنند چنانچه شهزاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی با خوانین مذکوره وسوارهٔ ایشان از یزد براه فراه روی بسوی هرات آورده فراه را متصرف شد وازانجا عازم اسفزار گشت وشهزاده قیصر که با زمانخان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند پیش آمده درمنزل عمارت واقع سمت جنوبی قلعهٔ اسفزار باهم مقابل گشته جنك درپیوست وشهزاده قیصر شکست یافته بشهرهرات درشده محصورگشت وشهزاده محمودیکفرسنگی هرات‌را لشکرگاه قرارداده بمحاصره پرداخت وازین سبب اعلیحضرت شاهزمان چنانچه اشارت رفت ازمضمون عرض شهزاده قیصر راه هرات برگرفته بقرب هرات رسید ومحمدزمانخان همهٔ‌مردم قزلباشیهٔ هرات را نظر بجانب داری فتحعلی شاه قاجار هواخواه شهزاده محمود پنداشته تدبیری اندیشید وآن این بودکه مکتوبی بامیر علیخان قاینی ومیر حسن خان طبسی که بامر شاه قاجار درین مرحله شهزاده محمود را مددکاربودند نوشت وفرستاد که عهد نامهٔ که درباب دستگیر کردن شهزاده محمود خواسته بودیدابنك درحاشیهٔ کتاب مجید بخط ومهر شهزاده نوشته ومهر نهاده روانه شد تاکه ایشان مطابق التماس خویش شهزاده محمود را گرفته با دست بسته پیش ما فرستند هر آینه ممنون احسان شان شده بجایزهٔ این خدمت حکومت خراسان خواهند یافت وحامل این قرآن شریف را تعلیم کرد که شب هنگام راه پیموده وضعی کندکه خودرا گرفتارکشکچیان‌سراپردهٔ خودشهزاده‌محمود نماید تاتیر مدعا برهدف تمناراست افتدچنانچهٔ‌فرستادهٔ اودرکنار پل‌مالان گرفتارپاسبانان شهزادهٔ مذکورگشته نزد شهزاده‌اش بردند واو رقیمهٔ مزبوره را مطالعه کرده هراسناك شد وباسردار محمدا کرم‌خان گفته ازوی‌صلاح کار جست وهر دو تن این سخن را حمل بر صدق کرده رأی زدند که خودرا ازان ورطه بیرون کشندوامیرعلیخان وحسن خان که ازجانب شاه ایران مامور باعانت شهزاده بودند ازین‌کید آگاه‌شده هرچند سوگند یاد کردند که این سخن از حیله وشید(۳)است‌شهزاده را باورنیامده بسیاق«اذاجاء القدرعمی‌البصر» درهمان‌تاریکی شب‌باشهزاده فیروز الدین وشهزاده کامران برادر وپسر خویش‌ره سپروادی رنج‌وتعب گردید وراه فرارجانب بوزهٔ کبوترخان پیش گرفت‌وازانجابرادروپسرش‌را کسیل‌درگاه‌اعلیحضرت‌فتحعلی‌شاه کرده خودروی‌امیدبسوی‌بخارانهادوشهزاده قیصر بازمان خان از گریختن ایشان خبریافته باجمعی ازشهر هرات بیرون‌گشته باامیرعلیخان و حسن‌خان و جمعیت ایشان در اویختند وخون اکثرازتبعهٔ هردوتن سردار را بریختند وبقیةالسیف باسرداران خویش ره نورد بادیهٔ هزیمت شده جانب قاین رفتند واعلیحضرت شاه‌زمان که برای‌رفع این غائله از کابل راه برگرفته‌بود واردهرات شده زمانخانرا ازتدبیریکه اندیشده و شهزاده محمودرا ازمملکت بیرون کشیده بود مورد الطاف شاهانه فرمود وازانسوی شهزاده محمود وارد بخاراشده باشاه مرادبی حکمران بخارا ملاقات‌کرد واعزاز واکرام یافت و ازین

(۱) پذیره بمعنی استقبال وپیش باز

(۲) خزیمه قبیلهٔ است‌ازعرب

(۳) شید مکر وحیله

کردار شاه مرادبی اعلیحضرت شاهزمان آگاه گشته ملاعبدالحق نامی را بامنشوری نزدشاه بخارا فرستاد که شهزاده محمود را همدست وی کسیل درگاه عالم پناه نماید ویا گرفرستادنش رانتك ایالت خویش میداند اخراج البلدش فرماید واوپس ازوصول این نامه ورسول نخست قصد حبس وی کرده بعد بشفاعت بعضی ازعلماء واینکه اظهار عزم سفر بیت الله نمود رخصت یافت وازبخارا بیرون شده نزد محمدرحیم خان حکمران اورگنج رفته ازوی نیز حمایت وعنایتی ندیده راه طهران برگرفت و فرستادهٔ شاهزمان بانیل مقصود ازنزدشاه مرادبی مراجعت نمودو آنگاه که شهزاده محمود وارد طهران شد از اعلیحضرت فتحعلی شاه عزت واحترام دیده درسرای میراز محمد شفیع خان صدراعظم منزل برایش معین گشت که انشاءالله تعالی درموقعش مذکور میشود .

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور برای دفع فتنه سکهان ﴾

تفصیل اینمقال اینکه در خلال احوال مذکوره گروه سکهان باغوای مهابت سنگهه راه فتنه و فساد پیش گرفته با احمد خان بارکزائی حاکم لاهور بجنگ کرائیدند واحمدخان را بقتل رسانیده لاهوررا متصرف شدند واین ماجرا ازعرایض واقعه نگاران وکارپرد ازان پنجاب بگوش شاه زمان رسیده ازهرات بکابل مراجعت کرد وبنه و آغروق را از راه قندهارفرستاده شهزاده قیصررا بدستور سابق بحکومت هرات گذاشته میرافضل خان بن مدد خان اسحق زائی را بنیابتش گماشت وزمان خان را باخود برادشته ازراه هزاره جات وارد کابل شد وازانجا باساز وبرك آراسته راه لاهور برگرفت وگروه سکهه ازتوجه کوکبهٔ شاهی آگاهی یافته از طریق خوف وحذررره سپرشده منتشر گشتند وشاه پس از ورود مسعود درلاهور بنابرآنکه قوم سکهه همواره مصدر فتنه وفساد شده ولایات پنجاب را خراب میکردند لاجرم باخود اندیشیده این امر را صواب دید که یکی ازان گروه را بحکومت لاهور بگزیند که دیگر ناخن فسادسکهان چهرهٔ عروس مملکت را نخراشد پس مهاراجه رنجیت سنگهه را که بامهابت سنگهه عناد داشت پیش خوانده بحکومت لاهور گماشت وخود ولایات پنجابرانظم ونسق داده لوای مراجعت بجانب کابل افراشت ودروقت عبور از آب نهرجیلم اکثر توپخانه وبنه وقورخانه اش غرق شده بکمال بی نظامی وناسرانجامی بکابل رسیدوحکومت پشاوررابشاهزاده شجاع الملك برادرخویش مفوض نموده روانه قندهار شد ودرانجا ازسبب قتل سردارن درانی عموماً واز کشتن سردار پاینده خان خصوصاً اساس سلطنتش را ازبن براندخت چنانچه رقم شده می آید .

ذکر قتل سردار ان درانی وغیره

(ذکر قتل سرداران بااعتبار درانیه وغیره)

این قضیهٔ نامرضیه ازسبب غرور وپندار رحمت الله خان بن فتح الله خان سدوزائی بصدور پیوست زیرا که مشارالیه پس ازفوت پدرش بواسطه سردارپاینده خان قرب بارگاه ورفت و آمد درگاه شاهی یافت ودرابتدای کارکه سردار مذکور برای اوشرف بارحاصل میکرد دیگر بزرگانش ازتحصیل علورتبه اومانع آمده همی گفتند که اورا راه بارندهدکه باعث ادبار دیگران خواهدشد وسردارپاینده خان که مربی حال و کفیل احوال او بود تبسم کرده جواب میگفت که از نیروی بازوی اوچه بظهور خواهد آمد ودراخیرچنان شد که دیگران گفته بودندچنانچه رفته رفته کاررحمت الله خان بزرگی گرفته برتبهٔ وزرات ومختاریت کل امورسلطنت رسید واکثرامراء خصوص سردارپاینده خان را بچشم حقارت میدید وهیچ یك را وقعی نگذاشته سخنش را نمی شنید ودراجرای کارامرای کبارنمی پرداخت تا که همگنان یکدل ویکزبان گشته بعرض شاه رسانیدند وازشاه جوابیکه مطابق تمنای شان بود نشنیدند پس ازان درپیٔ چاره افتاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در عبادت گاه میان غلام محمد هندوستانی که درقندهار آمده اقامه گزیده بود واکثر امراء روی ارادت بسوی او داشتند رفته باهم قراردادند که رحمت الله خانرا مقتول وشاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده شجاع الملك را بپادشاهی بردارند وهمه آنانیکه حاضراین مجلس بودند چون سردار پاینده خان ملقب بسرفرازخان امیرالامراء واسلام خان ضبط بیکی وحکمت خان سرکانی ومحمد عظیم خان بن میرهزار

خان الکوزائی وامیراصلان خان وجعفر علیخان جوانشیر ویوسفعلیخان خواجه سرا ومیرزا شریف خان منشی ونورمحمد خان باوری وغیره بقرآن مجید سوگند خودها را مؤکد نموده مواضعه نمودند وروز هنگامه‌را بفردا معین کرده گفتند که سرفراز خان مردم بارکزائی را ازدهات بشهر خواسته درروز پنجشنبه که رحمت‌الله خان جانب کاریزخویشتن واقع دوکروهی جانب شرقی شهراحمد شاهی حال‌معروف‌بتور(۱)وزیرراه‌صید وشکار پیمودن گیرد محمد عظیم‌خان الکوزائی ازعقبش‌رفته صیدتیغ‌اجلش‌سازدوامیراصلان خال جوانشیر بادیگران که‌سرکشك پادشاه اند اورا گرفتار نمایند بعد هریك روی بسوی اجرای امرعهدهٔ خویش آورده سردار پاینده خان قوم بارکزائی را بشهر طلبید وامیراصلان خان باهمراهان‌خودتن بسلاح‌کین آراسته درکمین کارنشست امامیرزاشریف منشی این‌را زرا قبل ازانکه باپراز انجامد باتفاق احمد خان بارکزائی نزد رحمت‌الله خان برده بازداشت واوهردو تن‌را فورآنزد شاه‌برده صورت واقعه را بگذاشت وترك رفتن شکارگاه خویش کرده شب‌را بتشویش بسر آورد وبامدادان حاضر درگاه شاه شده وی بتحریك اویکیك ازامرارابهانهٔ مصلحت بارك‌خواسته بعدازان‌که حاضر آمدند دروازه ارگ را ببسته همه‌را ازدم تیغ‌گذرانیدوگویندکه درینوقت سردار پاینده خان بنابنقارخاطریکه بواسطهٔ رحمت‌الله خان‌ازاعلیحضرت‌شاه زمان‌نسبت بخوددداشت‌ترك‌محفل‌حضورشاهی‌کرده شیوهٔ‌مرضیهٔ صائم‌الدهررا اختیار نموده فتح خان فرزندار شد ارجمندش‌را بعوض خود بدربار شاهی‌گماشته بودچنانچه ـ درین‌روز بخانهٔ خویش‌بهمان اورادووظایفیکه داشت‌مشغول بودکه حسنخان‌پیشخدمت‌بامرشاه درمحفه نشسته برسیدواعلام‌حاضر شدنش را بدربار نمود چونقریب غروب آفتاب‌بود آنقدردرنك کردکه وقت شام‌شدوسردار دوست محمد خان پسرش که عمرهفت سال داشت بامروالدما جدش آب برای‌افطار حاضر کرد وازخورد سالی جام‌آب بادستش میلرزید وآب میریخت وچون آب را بکرفت وآشامید درحق وی‌دعا کرد وگفت که‌خدایت خوار دنیاو عقبی نکند وبرتبه علیا رسانیده محسود اهل زمانت سازدوپس ازافطار وادای‌نماز مغرب بافرستادهٔ شاه حاضردرگاه شده چنانچه رقم‌کردیدبقتل‌رسیدوجسدش‌درموضع‌ذاکرد مدفون گردید ورحمت‌الله خان پس‌ازقتل‌ودفن‌سرداران به منصب وفادارخانی کردن برافراخت واین سانحه درسال‌هزارو دوویست وچهاردهٔ هجری‌بوقوع رسید چنانچه شاعری مادهٔ‌تاریخ قتل ایشانرا برشته نظم‌کشیده ودرلوح مزار سردار پاینده خان نقش کرده‌اند وازجملهٔ ابیاتش این دوبیت ثبت کتاب شد

زبافتاد چوبرخاك سرفراز جهان بلند ناله‌و افغان شداز همه افغان
زعقل سال وفاتش چوباز پرسیدم جواب‌داد که‌قل‌هم شهادة الرحمن (۱۲۱٤)

وفتح خان باپرادران وسایرمتعلقان خود بعضی ازدیوار حصارخود را بزیر انداخته و برخی ازدر وازه شهر برامده روی فرار بسوی قلعهٔ موسوم بنیاد علی نهادند وپس ازوصول درانجا اقامت‌را موجب صدگونه زحمت دیده ازراه‌یم وسیستان در ایران نزد شهزاده محمود رفتندومیان غلام محمد درویش که بقول بعضی داخل مجلس سرداران مقتول ودرنزد برخی خالی ازغرض بود باچندی از مریدان خود از قندهار هجرت اختیار کرده راه هند برگرفت ودر بین راه بایماء رحمت الله خان بقتل رسیده بقرب در وازهٔ هرات بلدهٔ قندهار مدفون گشت ومقارن اینحال ازعرض شهزاده قیصر والی هرات ومیر افضل خان نائب او بگوش هوش اعلیحضرت شاه زمان رسید که اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار بعزم تسخیر خراسان جیش در جنبش آورده و نشابور را بمحاصره انداخته است پس بصوابدید رحمت‌الله خان طره بازخانرا برسم رسالت نزدشاه ایران فرستاد ومشار الیه دروقت انحصارحصار نشابوروواردبارگاه‌شاه‌مزبورشده‌نامه‌وهدیهٔ اعلیحضرت‌شاه زمان‌رابگذرانیدوچون‌تمشیت‌این رسالت استدعای‌فسخ‌عزم‌اعلیحضرت‌فتحعلیشاه‌ازتسخیرخراسان‌وهم‌مشتمل‌این‌بود که اعلیحضرت‌شاه زمان که‌ازتعهدسابقه تخلف نکرده قدم تسخیر مملکت ایران پیش نگذارد لاجرم شاه ایران که‌فتح نشابور را از نیروی بازویش دور میدید این نامه ورسول را بهانه ساخته جانب طهران مراجعت کرد وهم طره باز خان باتحف و هدایای شایان

(۱) تور درینجا بمعنی پشته سیاه است که‌نزدیك مقصود شاه است

فتحهٔ‌اشباعی میم رحمن بحساب در نماید که‌مادهٔ تاریخ ۱۲۱۵ شود

رخصت انصراف یافته وارد قندهار شده شرف دست بوس حاصل کرد و درینوقت ازعریضهٔ شهزاده شجاع الملك حاکم پشاور خاطرنشان اعلیحضرت شاه زمان گردید که مردم سکهه سازفتنه سازودر فساد بازکرده اند پس شاه از شنیدن خبربعزم سرزنش سکهان رایت سفر پشاور بر افراخت ومهر علیخان ملقب بشاه پسند خان معروف بمیراخور اسحق زائی را بحکومت قندهار گماشته خود وارد کابل شد که در پنجاب مهابت سنگهرا بشکنجهٔ عتاب گرفتار سازد ولیکن تقدیر بخلاف تدبیرش زهر بکام مرام ریخت

ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان از ایران جانب افغانستان

ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان ازایران جانب افغانستان

آنگاه که فتح خان ازقتل پدرش هراسان گشته درایران نزد شهزاده محمود رفت شهزاده را بتسخیر قندهار دلالت وراه نمونی کرده درینوقت که شاه زمان عازم پنجاب گشته وارد کابل شدوی ازماجرا آگاه گردیده توقف خودرا در ایران بعید از طریقهٔ خون خواهی پدرش شمرده باشهزاده محمود از راه سیستان عازم قندهار شدند چون راه بقندهار نزدیك کردند مهر علیخان حاکم قندهار باپنجهزار سوارازدرمدافعه بیرون برامده موضع باغ مریزرا فرودگاه ساخت وعاقبت الامرازشهزاده وفتح خان شکست یافته داخل شهر قندهارشد واز حصول این فتح مردم درانی ظفررا همرکاب شهزاده وفتح خان دیده بدور ایشان فراهم گشته ازرودهیرمند گذشتند وقندهار را بمحاصره انداخته پس از چهل و دوروز ایام محاصره یورش برده بجانب داری ویاری قزلباشیهٔ اندرون شهر فتح حاصل کرده شهر را متصرف شدند ومهر علی خان حاکم امام بخش خان وحسن خان را که باعث تسخیر حصار قندهار میدانست بقتل رسانیده ازشهر بیرون شدوزد شهزمان شتافته سرگذشت خویش قصه کردواو که هوای سفر پنجاب وسر زنش سکهان در سر داشت از رویداد این واقعه ترك رفتن آنجارا کرده لوای مدافعهٔ شهزاده بجانب قندهار افراشت وبعد از ورود در غزنین سردار احمد خان نور زائی رابادهٔ هزار سوار مقدمة الجیش قرار داده خود دوروز پس ازحرکت وی راه برگرفت وشهزاده محمود نیزمبلغی ازتجار قرض کرفته سامان حرب ساز کرده روی مقابله بسوی اردوی شاهی نهاد ودربین مقروقلات غلجائی بااحمد خان مقابل گشته وی که از کردار ناسزاوار رحمت الله خان سرگران بودازاعلیحضرت شاه زمان روی برتافته به لشکر شهزاده محمود پیوست وازینمعنی اعلیحضرت شاه زمانرادل ازجای رفته ازمنزل مقرروی هزیمت بسوی کابل آورد وازکابل نیز بنابرعدم استعدادوصواب دید رحمت الله خان که درپشاور رفته بمعاونت شهزاده شجاع الملك حاکم وسپاه ومردم آنجا آبی بروی کار خویش آردطریق جلال آباد پیش گرفت وبارحمت الله خان وزمان خان بامیزائی وپانزده سوار ازدستهٔ غلامان روی امید بسوی پشاور آورد واز خسته کی جاده پیمائی برای حصول استراحت درقلعهٔ عاشق نام شنواری فرود آمد واونخست از در اعزاز واحترام بقلعه در آورده بمراسم خدمت اقدام کرد وپس از انکه آسوده خاطرش ساخت درنصف شب دویست تن ازمردم شنوار راخواسته دروازهٔ قلعه بربسته راه بیرون شدن نگذاشت وبروج وبار قلعه را بتفنگچیان شنواری مستحکم ساخته پسر خودرا شباشب نزدشهزاده محمود که انیوقت در کابل رسیده بود فرستاد که مژدهٔ این امررا بدو رسانیده جایزهٔ خدمت حاصل نماید واعلیحضرت شاهزمان ازغدر وپیام او خبریافته، هرچند کلید تدبیر بکاربرد قفل سنگدلی وتزویر اورا نتوانست کشود تا که شهزاده شجاع الملك اطلاع یافته سردار عبدالکریم خان اسحق زائی را باصد سوار از پشاور روانه کرد که شاهرا ازقید عاشق دل سیاه برهاند ولیکن قبل از انکه فرستادکان اوبرسند شهزاده محمود که وارد کابل گشته وازمردم قزلباشیه که بسبب قتل امیراصلان خان وجعفر خان جوانشیر نسبت باعلیحضرت شاهزمان رنجیده خاطر بودندوبدو پیوستند قوی دل شده بود بمجرد وصول پسر عاشق شنواری نواب اسدخان بن سردار پاینده خان مرحومرا باسوار بسیار از کابل روانه شنوار نمود واوکه دردقتل پدر دردل داشت رفته شاهرا باخود برداشته نزدشهزاده محمود حاضرش کرد اینوقت مأمورین شهزاده شجاع الملك از درهٔ خیبر گذشته از کنه ماجرا آگاه گشتند وبشهزاده درپشاور خبرداده اجازت یکی ازپیش رفتن وبامراجعت کردن خواستند وچون کار ازدست وتیر از شست رفته بود بامر شهزاده مراجعت کردند واعلیحضرت شاهزمان

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در حین گرفتار شدنش بقلعهٔ عاشق مذکور دونکین ثمین که یکی فخراج ودیگری کوه‌نور بود وباخود داشت کوه نور رادرشق دیواری نهفته فخراج را بنهر آب انداخت خلاصه چون بنزد شهزاده محمود رسید چشمش رابمکافات شهزاده همایون میل کشیده‌دربالاحصارحبسش فرمود ورحمت الله‌خان وزیررا که در وقت کشتن سرداران چنانچه گذشت لقب وفادار خانی یافته بود با برادرش محمد خان وزمان خان با میزائی بقصاص‌خون سردار پاینده‌خان‌وحاضرخان برادرمحمدا کرم‌خان که یکی درقندهار ودیگری درهرات‌بایام حکومت زمانخان کشته‌شده بود بکشت واینواقعه بقولی درسال۱۲۱۶هزارودویست وشانزده وبقولی۱۲۱۷هزار ودویست وهفده‌بوقوع‌رسیده‌ایام‌سلطنت اعلیحضرت شاهزمان منقضی‌گشت وشهزاده محمودبراریکهٔ سلطنت نشست

ذکرسلطنت اعلیحضرت شاه محمود

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه‌محمود

(ابن اعلیحضرت تیمور شاه)

بقراربیان‌صاحب‌تاریخ‌سلطانی‌شهزاده محمود درروزپنجشنبه ۱۳ سیزدهم‌ماه‌ربیع الاول‌سال۱۲۱۶هزارودویست وشانزدهٔ هجری وبر وفق‌ذکر صاحب ناسخ التواریخ درسنه ۱۲۱۷ برتخت سلطنت جلوس فرموده مهر فرامین واحکام را بدین بیت مسجع ومزین گردانید

علم شد ازعنایات الهی بعالم دولت محمود شاهی

و هریك از خدام اخلاص کیش خویش را پیش خوانده بنواخت وبمنصبی از مناصب سرافراز ساخت واز جمله فتح‌خان را که علت فاعلی سلطنتش بود بخطاب وزارت ولقب شاه دوست ممتاز ساخته برفص خاتمش این بیت منقر (۱) کرد

(۱) منقر بمعنی کافته وکنده‌شده

دولت محمود را نازم که زوست سر فراز ملك ودولت شاه دوست

واصح اقوال درباب وزارت او آنست که درجلوس دفعهٔ دوم اعلیحضرت شاه محمود که باورنگ جهانبانی نمود منصب مذکور یافت چنانچه در موقعش بیاید الغرض شیر محمد خان بن وزیر شاه ولیخان بامیزائی بلقب مختار الدوله امتیاز یافت وعبد الله خان الکوزائی که اعلیحضرت شاهزمانش از حکومت کشمیر معزول ودر بالاحصار محبوس کرده بود بتشریفات شاهانه اش برومند فرموده بحکومت کشمیر مأمور نمود وملا محمد سعید خان بارك زائی بمنصب قاضی القضاتی مفتخر گردیده مهر قضاوتش بدین بیت محکك گشت

محمد سعید از فضل حق مشهود شد قاضی القضاة شاه محمود شد

وشهزاده قیصر والی از قضیه مکفوف البصر(۲) شدن پدرش واقف گشته هرات را بعمش شهزاده فیروز الدین‌گذاشته روی آرزو بدرکاه اعلیحضرت‌فتح علی‌شاه‌نهاد ودر شهرسمنان‌برکاب او که از سفرخراسان مراجعت کرده‌بدانجا خیمه زده بود پیوست‌ویك زنجیر پیل با بعضی اشیاء دیکر پیش‌کشیده مورد تفقدات ملوکانه گشت وبخلعت گران بها وشمشیر مرصع که شاهش عنایت کرد دلش بجای آمد وبزرکان خراسان مامورشدند که‌دست اعانت ازوباز ندارند وازینجا شهزاده محمدولی میرزا بحکومت خراسان سر افرازی یافته درباب شهزاده قیصربوی نیزسفارش رفت

(۲)مکفوف البصر یعنی ممنوع البصر بمعنی اعمی

ذکرهنکامه آرائی شجاع الملك

(ذکرهنکامه آرایی شهزاده شجاع الملك بتمنای سلطنت)

چون شهزاده شجاع الملك ازکورکردن‌اعلیحضرت‌شاه‌زمان‌برادرش آکهی‌یافت باغم‌والم همدم‌شده‌کمرانتقام‌بربست وبخیال سلطنت بترتیب لشکر پرداخته سرکرم تهیهٔ کاربود که‌زرداد خان فوفل‌زائی که‌ازعهد اعلیحضرت شاه‌زمان فراری ودربین مردم یوسف زائی متواری بود از استماع خبرسلطنت اعلیحضرت شاه‌محمود خورسند وخوشنود کشته‌باافاغنهٔ‌یوسف‌زائی بقلعهٔ اتك‌درامده ازانجا باچهارصدسواره‌وپیاده‌ازمردم ختك‌راه هواخواهی‌اعلیحضرت شاه محمود برکرفته وارد قریهٔ‌بده بیر واقع پنج‌کروهی شهر پشاور کردیده آمادهٔ جنك شهزاده شجاع الملك شده

دست تطاول کشود که بدینواسطه حسن خدمت باعلیحضرت شاه محمود آشکار سازد اماشهزاده شجاع‌الملك بدفع فتنهٔ وی برخواسه کل‌محمد خان وفیض‌طلب‌خان بامیزائی ویارمحمد خان نساقچی‌باشی را باجمعی مامور فرمود وایشان بادویست سواروچندصد پیاده‌راه‌کارزارپیش گرفتند وانگاه که وارد انسرزمین شدند زرداد خان دربازوی خود نیروی مقابله ومقاتله ندیده فرار اختیار کرد بعد شهزاده شجاع الملك عزم‌رزم اعلیحضرت شاه محمود جزم‌نموده نخست مردم درانی قندهار وقزلباش کابل‌را که‌باشاه رهسپار بودند بعطایای سیم‌وزر وخلاع اوفرمرهون احسان خود ساخت چنانچه مهرعلیخان میرآخور باشی که‌ازرکاب اعلیحضرت شاهزمان گریخته درجلال آباد توقف‌داشت باشصت سوار وارد پشاورشد بشهزاده پیوست وهمچنین محمد اکرم خان بامیزائی امین‌الملك که‌درنزد اعلیحضرت شاه محمود طریق خدمت می‌پیمود باشصت سوار ومحمد خان نساقچی باشی فرارکرده ملازمت شهزاده شجاع الملك اختیار کردند وبرهمین قیاس مردم درانی یومیه باسواره و پیاده نزد شهزاده میشدند تا که کارش رونق گرفته اسباب حرب آماده گشت بعد حرم محترم خود دختر رحمت‌الله خان وزیر مقتول را بابرادرش محمد صدیق خان ازراه ملك یوسف زائی براول پندی فرستادکه‌ازمعرکهٔ کار زار برکنار باشد ووالدهٔ ماجدهٔ خودرا باحرم‌محترم اعلیحضرت شاه‌زمان درپشاور گذاشته بالشکرروی جانب‌کابل آورد ومهر علیخان میرآخورباشی‌راباپنجصدسوار پیش رو سپاه قرار داده خود از عقب برهنوردی در آمده وارد منزل باساول شد و اعلیحضرت شاه محمود نیز عبدالواحد خان بارکزائی وعطاءالله خان علیزائی وبلووج خان اچکزائی راباجمعی مأمور قراولی نموده ایشان وارد جلال آباد گردیدند وقراول جانبین باهم‌ملاقی گشته‌نایرهٔ حرب شعله ورشد وقراول اعلیحضرت شاه محمود هزیمت‌یافته بعضی‌راه فرار جانب‌کابل برگرفته برخی‌برکاب شهزاد ملحق‌شد ومژدهٔ این‌فتح‌را مهر علیخان معروض داشته ضمناً اجازهٔ تعاقب ویاتوقف التماس کرد وجواب درنك کردن صدوریافته درهمانجا مکث نمود وخود شهزاده نیز دررسیده داخل جلال آباد وازانجا واردموضع اشپان‌شد ودرنجا هنوز اردویش نیاسوده بعضی باستوار نمودن خیمه ونبذی تحصیل علوفه و آذوقهٔ مشغول بودند که‌ناگهان لشکر اعلیحضرت شاه محمود و شهزاده کامران وفتح خان ازگرد راه برسید وسپاه شهزاده با وجود پراگنده‌گی واشغال بکمال چستی‌و چالاکی صف آرا شده عزم کارزار کردند واز دوسوی آوای توپ وتفنگ ونوای مخالف شاهین جنگ باند گشت ودربین التهاب آتش قتال خوانین غلام خانه ودرانی که ازعطای خلعت وزرچنانچه ازپیش مرقوم شد دل بمعاونت‌شهزاده شجاع‌الملك‌بسته بودند روی از اعلیحضرت شاه محمود برتافته نزد شهزاده شتافتند وهمچنین صالح محمد خان اسحق زائی میرآخورباشی ازجنگ گاه برآمده ازآب سرخ رود گذشته منهزماً داخل کابل شد ودران میان شهزاده کامران ووزیر فتح خان وخواجه محمد خان برپیادگان قوم خلیل ومهمند ازلشکرشهزاده شجاع‌الملك حمله ورگشتند وشهزاده ازجهت آنکه باغ اشپان حایل وسد راه امدادش بود نتوانست که معاونت پیادگان مذکورهٔ خویشتن نماید چنانچه محمد خان هشت نگری(۱) والله یارخان‌باجوری رئیسان پیادگان‌قوم خلیل ومهمند از دست بردیور شیان بقتل رسیده مابقی هزیمت یافتند وازین انهزام اساس تمام صفوف لشکر شجاع‌الملك روبانهدام نهاده پشت بجنگ دادند وسپاه اعلیحضرت شاه محمود هجوم آورده شهزاده را دایره سان چون مرکز درمیان گرفتند وازانجا که اجل موعودشهزاده بسرنرسیده بوده کسان اعلیحضرت شاه محمود بتاراج جواهر خانه وخزانهٔ که همرکاب شهزاده بود مشغول گردیده شهزاده امان جان یافت وباپنجاه سوار طریق فرار جانب سفید کوه برگرفت وازجبال شاخه، واحجارباذخه(۲)هبوط وصعوددادە روزسوم داخل علاقهٔ کرم شد ومردم آنجا بپاس شهزاده کی احترامش نموده درعلاقهٔ تیرا رسانیدند وبیست سراز اسپان شهزاده وهمراهانش ازصعوبت راه ونیافتن جو وکاه سقط شده بزحمت وعسرت درخانهٔ سید محمدرضا نامی ازسادات تیرا رسیده فرودآمد واومراسم مهمانداری وشیوهٔ خدمت‌گذاری راکماینبغی بتقدیم رسانیده شهزاده نیز یکدست زین طلاء باساز وبرك مرصع بجایزهٔ‌خدمتش بدومرحمت فرمود وباوجوداین عطیه پس از چند روز باغوا والقای بعضی از نکوهیده خویان فتنه جویان سید مزبور قصد مخالفت وی کرده عزم گرفتنش نمود که خدمتی‌باعلیحضرت شاه محمود اجرا داده مجرائی حاصل نماید

(۱) یاشنغر

(۲) باذخه بلند

وشهزاده از آهنگ او بفراست دانست بتدبیر دفعش باخود می اندیشید که محمد امیر خان خیبری ویارمحمد خان نساقچی باشی باجماعهٔ خودها بشهزاده رسیده از عزم مخالفانهٔ سید محمدرضا بیارمیدوازانجا باطمینان خاطررهسپر شده دردرهٔ خیبر بقلعهٔ محمد امیر خان مذکور فرود کشته رحل اقامت انداخت وباعانت مردم خیبر که سرکردکان ایشان درحربگاه اشپان حاضر رکاب شهزاده بودند وبدیمغی امید احسان از اعلیحضرت شاه محمود نداشتند مدتی درانجا بسر برد ودرهنگام اقامهٔ آنجا ملا جعفر نامی با ابوالحسن خان نزد شهزاده حاضر آمده مستخدم رکاب وی شدند وشهزاده کامران بعد ازحصول فتح درموضع اشپان وقبل ازورود شهزاده شجاع‌الملك دردرهٔ خیبردراوقاتیکه بکرم وتیرا روزبسرمیبرد واردپشاور شده چندیدرانجا درنگ کرد بعد عبدالواحدخان بارکزائی را بحکومت پشاور وخواجه محمد خان فوفل‌زائی را بسالاری لشکر آنجا مأمور فرموده خود بکابل مراجعت کرد وبشرف دست بوس پدر والا گهرش مشرف گشته پس از حصول استراحت ورفع خستگی راه پشاور بحکومت قندهار مامور شد .

ذکر محاربهٔ سنگوخیل

(ذکر محاربهٔ شهزاده شجاع‌الملك درموضع سنگوخیل)

(باعبدالواحد خان وخواجه محمد خان)

تبیین اینمقال اینکه عبدالواحد خان حاکم وخواجه محمد خان سردار عسکر پشاور از انهٔ شهزاده شجاع‌الملك بدرهٔ خیبر وقوف یافته باسوار بسیار عزم رزم وپیکار شهزاده کردند وپس ازقتال وجدال بسیار همراهان شهزاده که درموضع سنگوخیل سرگرم کارزار بودند ازجنگ روبرنافته پس بدرهٔ خیبردرآمدند واکثر ایشان ازشدت حرارت وکثرت عطش هلاك شدند وپس ازین هزیمت نظر بمروت وحمایت مردم خیبر مدت یکسال درانجا روز گذرانید ودرخلال اینمدت عرایض خوانین درانی وقزلباش متوالیاً بشهزاده رسیده دعوت میکردند وبکابلش خواسته ازیاری ومعاونت خودها دلش را باآمدن دردارالسلطنه قوی میگردانیدند وشهزاده که ازمکنت تهی‌دست گشته بود جرات نمی توانست که جانب کابل حرکت نماید تاکه بخود اندیشیده دردل قرارداد که هرچند مردم درانی وقزلباش بواسطهٔ اعیان ایشان که عرایض هواخواهی میفرستند یکدل ویکجهت درمعاونتش خواهند کوشید بازهم میباید درقندهار رفته سامان کار ساز کرده بعد روی پیکار بسوی کابل آورد چنانچه بادویست سوار وچندتن پیاده ازدرهٔ خیبر بارکاب عزم نهاده داخل علاقهٔ وزیری شد ومردم وزیری که درین خود عداوت ودشمنی داشته ودارند هرکدام خصم خود پنداشته ازراه قتال پیش آمدند وچون بنزدیك شهزاده رسیدند اورا شناخته ازجسارتیکه کرده بودند عذر وعفو تقصیر خواستند وخودرا بسلاح خدمت بیاراستند وازانجا شیرمحمدخان‌سرخیل وزیریان‌را باچندی دیگر ازملکان برای راه نمائی باخود گرفته تا علاقهٔ مردم کاکر برد وازمحال کاکرایشان را خلعت ورخصت مراجعت داده خوددوماه دربین مردم کاکر درنگ نموده بهرطرف جاسوسی فرستاد وطرق وشوارع را علم آورده اززاه غوپسری راه محال طوایف غلجائی برگرفت وپس از رسیدنش درحدود غلجائی شکرالله خان نوادهٔ اخلاص قلیخان هوتك وفتح خان بایکرزائی وشهاب‌الدین خان توخی نزداوحاضرآمده التماس نمودند که‌ازسبب‌محاربات عدیدهٔ که‌به اعلیحضرت شاه‌محمود کرده چشم امیدازوی پوشیده ایم آرزودار یم که دوشیزهٔ عفیفهٔ فتح خان بخدمت از دواج شهزاده پذیرفته آید تااز انعقاد رشتهٔ وصلت خودرا رهین عاطفت دانسته طریق صداقت پوئیم وشهزاده مسؤل ایشان‌را بگوش قبول شنیده دخترمشارالیه را بحبالهٔ نکاح‌خویش‌در آورده‌بادویست‌سواریکه همراه داشت‌عزم رفتن شالکوت کرد وپس‌ازورود زمستان‌را درانجا بسربرده مبلغی از تجاریکه از شکارپور بار قندهار بسته واز شالکوت عبور مینمودند قرض گرفته وعده ادای آنرا بمکنت وحصول سلطنت قرار دادوچنانچه خودش درروزنامهٔ خود رقم کرده است دراواخر که اقتدار یافت دینش‌را بازیادت احسان ادانمود .

ذکر محاربهٔ شهزاده در منزل کوژك

﴿ ذکر محاربهٔ شهزاده شجاع الملك درمنزل کوژك باصالح محمدخان غلجائی ﴾

چون شهزاده ازوجه قرض اسبابی راکه در شریعت عقل برای سفرفرض بود آماده‌ساخت از شال‌کوت لوای عزم جانب‌کوژك افراخت وازین سوی اعلیحضرت شاه‌محمود صالح‌محمد خان را باهزار سوازبدفع او گماشته تلاقی جانبین درکوژك اتفاق افتاده جنك درپیوست وشهزاده باهمراهانش که دویست سوار بودند پای شجاعت فشرده درین کیرودار شهزاده ازضرب شمشیردست سواری را قطع کرده دیکران ازحملهٔ شهزاده مضطرب شده باوجود کثرت سوار روازکار زار برتافتند وعنان هزیمت بازنکشیده درقندهار نزدشهزاده کامران که حکمران آن دیار بود شتافتند وشهزاده شجاع الملك فتحیاب گردیده وارد ارغستان که محل سکنای قبایل فوفل زائیست شد وشهزاده کامران والی قندهار که قبل ازهزیمت یافتن صالح‌محمد خان غلجایی بذریعه مکتوب ازحاجی فیروزالدین حاکم هرات طلب معاونت کرده‌بود واو شهزاده ملك‌قاسم پسرش را بادوهزار سوار ازهرات درقندهار کسیل داشته این‌وقت که هزیمتیان داخل قندهار شدند ایشان نیز در رسیده بارمنزل کشودند بعد شهزاده کامران باشهزاده ملك‌قاسم وسوار هرات و قندهار که مجموع پنجهزار مردپیکار بودند عزم‌رزم نموده بفاصلهٔ دو فرسخی ارغستان رسیده فرودآمد ودرینحال باوجودیکه روز مره ازمردم ایلات متوالیاً دو دو وده ده برکاب شهزاده شجاع الملك می‌پیوستند زیاده برپنجصد سوار همراه نداشت بنابران بعضی ازهوا خواهانش که ظاهراً با شهزاده کامران بودند وباطناً طریق خدمت شجاع الملك می‌پیمودند برایش پیام دادند که خودرا عبث درمهلکه‌نینداخته ازمقابل لشکر شهزاده کامران که درحدت وعدت یك‌برده افزونند کنارساخته روی بدیکر- وی آرد چنانچه ازپیام آمان‌ارغستان‌را فرو گذاشته راه‌علاقهٔ مردم‌غلجائی برداشت وبایوار(١)وشبکیر اسپ رانده بحدود طوایف غلجائی رسیده ازحملهٔ دشمن بعیدکشت والبسهٔ خودهاراکه ازباران ترشده‌بود خشك کرده بعد داخل علاقهٔ عبدالرحیم خان هوتك کردیده سه روزه مایحتاج سفراز آنجا برداشته وارد مینه ازعلاقه کاکرشد وچند روز درانجا درنك کرده شهزاده قیصربن اعلیحضرت شاه‌زمان ومدد خان که مجمل بیرون شدنش از هرات دروقت مکحول شدن پدرش اشارت رفت برکاب شهزاده شجاع الملك پیوست و مفصلش بقرار بیان شهزاده شجاع الملك که درروز نامه‌اش رقم‌کرده است انیکه میرافضل خان اسحق زائی نایب شهزاده قیصرچشم از حق‌نمك اعلیحضرت شاه‌زمان پوشیده بطمع مجرائی خدمت‌اعلیحضرت شاه‌محمود شهزاده فیروزالدین برادر اعیانی اورا که دریزدبود بهرات طلبیده شهزاده قیصررا بحالت ابتر ازهرات بیرون کرد وفیروز الدین را بمسند ایالت نصب‌کرده خود بنیابتش پرداخت وشهزاده روبطریق غربت‌نهاده درمملکت ایران‌رفت وازانجا آوازهٔ هنکامه آرائی شهزاده شجاع الملك را شنیده روی امیدبسوی افغانستان آورده چنانچه آنفاً ذکرشد برکاب شجاع الملك ملحق‌شد بعدباهم ازموضع‌مینه حرکت کرده بصوابدید یکدیکر شهزاده قیصر و مددخان میرآخورباشی و شادیخان اچکزائی وغیره خوانین جانب قندهار رهسپرشد وشهزاده شجاع الملك طرف‌کابل راه‌برگرفت که ازدوجانب بکارپردازند وشجاع الملك جواهرثمینه که باخود داشت مصحوب معتمدانش بدیره غازیخان فرستاد که درانجا فروخته وجه آنرا برای تجهیز اسباب سفرحاضر آورند وهم چنددانه‌را بملکان کاکر عنایت نمود که بفروش رسانیده سامان سفر سازکنند وهم مکتوبی بهریك از خوانین درانی و غلاخانه وقزلباش و کوهستان و کابل فرستاده باغوای سلطنت اعلیحضرت شاهٔ محمود القاکرد و خود بعداز رسیدن زروتهیهٔ اسباب سفرجانب منزل مقصود رهسپرشد ومقارن ایحال طوایف غلجائی از دولت محمودی روبرتافته لوای بغاوت افراشتند و اعلیحضرت شاه‌محمود وزیر فتح خان وسردار احمد خان نور زائی را باده هزار کس درسال١٢١٨ سنه‌هزار دویست هجده هجری مأمور سرزنش بغاة غلجائی نمود وایشان بسروقت باغیان رسیده چندباز باهم جنك وپیکار نمودند و درهر مرتبه جمعی از غلجائیان راه آخرت می‌پیمودند تاکه اخیرکار رزم درموضع شیبار جانب‌غربی رودترنك بایدار کشته ششهزار

(١) ایوار وقت عصر قریب بغروب سفر وحرکت کردن وشب‌گیرصبح وسحر راه پیمودن را گویند ١٢

تن از مردم غلجائی بقتل رسید وسرهای کشتکان را بریده‌روانهٔ کابل نموده مناری برای عبرت روزگار استوار کردند وخود ایشان نیز پس از حصول فتح ونظم ونسق مواطن و مساکن متمردین غلجائی بکابل معاودت کردند ومتصل قلع این‌فتنه سانحهٔ عجیب وغریب دیگر بوقوع پیوست که باعث زوال سلطنت اعلیحضرت شاه‌محمود شدچنانچه رقم کشته میآید .

ذکر بلوای عام کابل

﴿ ذکر بلوای عام مردم کابل ونواحی آن ﴾

در سال ۱۲۱۹ هزار ودویست ونوزدهٔ هجری شخصی از اوباش فرقهٔ قزلباش پسر امردی از مردم سکنهٔ کابل را که مذهب حقهٔ حنفیه داشت فریفته بخانهٔ خویش‌در آورد وچندی دیگر از الواط را نیز صلای فاحشه کاری در داده عملهای زشت ناشایست نسبت بآن بیچاره کرده بعد از چند روزش مسکر مایع از قبیل بنگ وشراب بوی چشانیدند وبسکر آورده از خانه بیرون کشیدند ووی‌بحالت مستی در خانهٔ خویش رفته ما جرا ببدر گفت وپدرش نزد اعلیحضرت شاه محمود فریاد زده دادطلبیدواعلیحضرت‌شاه که جانب‌مردم‌قزلباش بچشم نیک‌نگاه میکرد رجوع امرش رابشرع شریف فرمود وملا محمدسعید خان بازکزائی‌قاضی القضاة ازانکارمدعی علیهم طلب بینه نمود ومدعی که از اقامهٔ گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه کسان پسر مزبور باسروپای برهنه وجیوب دریده در مسجد جامع پل خشتی جمع آمده پسر را بزیر منبر رسانیده ازمیر واعظ داد طلبیدند ووی حکم قتل عام وغارت مال تمام قزلباشیه داده ومردم شهر وبازار حکم اورا از فرایض دین ومذهب دانسته بازدحام تام روی هجوم بسوی چند اول نهادند ودست بقتل وتاراج کشوده هر که را دیدند کشتند وبهر چه رسیدند بردند وخانهائیکه از مردم قزلباش وبیرون چند اول بودند آتش زده تمام بسوختند ومردم قزلباشیهٔ چند اول نیز دست ازجان شسته بمدافعه ومقاتله پرداختند وابواب قلعهٔ چند اول را از خاك وسنگ بر بسته خودرا مستحکم نمودندوچندی بمحصوریت روز بسر بردند تا که این خبر سمرکشته بمردم اطراف شهر رسیده همگنان راه ستیز برگرفتند وبیست هزار تن از مردم کوهستان‌ولهوگرد وغیره بدور چند اول فراهم گردیده بر جبل شیر دروازه که مشرف بخانهای قزلباشیه است صعود نمودند وکار را بدیشان صعب ودشوار کردند واعلیحضرت شاه محمود هر چندپای سعی در اطفای آن نایره فشرده آب چیین تدبیر ریخت سودی نبخشودتا که ناچار گشته شیر محمد خان مختار الدوله را با سردار احمد خان نور زائی بدفع آن فتنه گماشت وایشان نیز بسبب اتحاد مذهب وملت ترك خیر دولت کرده زیاده تر بتحریك وترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند واز تحریض آندوتن کار بجائی رسید که روز مره نفری زیاد از طرفین کشته میشدند وآخر الامر که حال‌قزلباشیه قرین اضمحلال گردید وزیر فتح خان با برادرانش بپاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معرکه اختلال نپذیرد کمر برفع غایله فساد چست بسته، تیغ ممانعت بروی مردم هر دو جماعت گشیدند وطوعاً وکرهاً آتش فتنه را فرونشانیده مردم قزلباش را از مهلکه رهانیدند وشهزاده شجاع الملك در خلال احوال مذکوره خودرا بزمت رسانیده مترصد ماًل کار اقامت ورزیده کوش بآواز نشسته بود تا که اعیان وبزرکان اهلسنت وجماعت ازین‌حمایت وزیر فتح خان آزرده خاطر شدند

ذکرشورش مردم کابل

﴿ذکر اتفاق بزرکان اهل سنت وجماعت﴾

(بزوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود)

چون مردم اهل سنت وجماعت از حمایت فتح خان برعایت دولت اعلیحضرت شاه محمود رنجیده شدند بزرکان ایشان چون میر واعظ وشیر محمد خان مختارالدوله وسردار احمدخان وغیره انجمنی کردیده ازدرمشاورت باهم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود ووزیز فتح خان را از میان بردارند ودرین عزم خود هارا سخ دم وثابت قدم شده کاررا معطل بوقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان راکه رکن رکین

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی مأمور هزاره وبامیان نمود وچون اودر انجا رفت مردم کابل که منتظر فرصت بودند لوای بلوا بر افراشته اعلیحضرت شاه محمودرا ازتخت سلطنت برداشته در بالاحصار محصور ساختند وشهزاده شجاع الملك که در زرمت رسیده مترصدانه عنان کشیده بود ازین واقعه خبر گشته راه کابل بر گرفت ودر موضع التموروارد شده حاجی رحمت الله خان فوفل زائی واز عقب آن کل محمد خان وعطا محمدخان بامیزائی که از اعلیحضرت شاه محمود رخ برتافته بودند برکاب شهزاده شجاع الملك پیوستند وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله پدر عطا محمد خان مذکور وغیره خوانین که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حزین گردیده بودند متعاقباً نزد شهزاده شدند بعد از التمور حرکت کرده بنواحی قریهٔ لهو کرد فرودآمد ودرانجا سه هزار سوار باوی همراه شده بودند واعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصاری بود از ورود شهزاده بقرب جلکای لهو گرد واقف گشته زیاده‌تر متزلزل شد وچون هنوز مکنت سلطنت داشت خود را از دست نداده بدستیاری طایفهٔ عرب بالاحصار ازبروج وبارهٔ حصارشهر کابل را هدف کلولهٔ اتواپ آتشبار ساخته شهریان را درششدر حیرت وتنگ نای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پردازحضور شهزاده شجاع الملك شده باستعجال طلب کابلش نمودند وشهزاده وارد لهو گرد شده شب‌را درانجا بسر برده بامدادان راه برگرفته درمزار اعلیحضرت بابر شاه فروکش کردودرانجا ۱۵۰۰۰۰ یکصدو پنجاه هزار پیاده وسوار در تحت رایتش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه از انبوهی لشکر که درانجا نمیگنجید هروزه حرکت فرموده درباغ سردار مدد خان فرود آمد ومردم کوهستان کابل را امر کرد که در اطراف بالاحصار جای گزیده نگذارند که کسی از عسرتگاه انحصار بیرون شده فرار شوند وخود هر روز سوار گشته بدوز بالاحصار گردش نموده کاشتکان خویش را تاکید بر حفاظت اطراف حصارکرده بعسکرگاه معاودت میفرمود تا که ثقوب (۱) نقوب (۲) دربنگاه شاه برج برسید آنگاه قصدآتش زدن‌ورخنه انداختن‌کرد وهنوز بکارنپرداخته بودکه خبرورود وزیر فتح خان بالشکر بسیار از مردم هزاره وبامیان در منزل میدان بگوش شهزاده رسیده عزم مدافعهٔ وی کرد واز باغ سردار مدد خان با برکاب نهاده در قلعهٔ قاضی فرود آمد وازآنسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنگ در پیوست وتاعصر هنگامهٔ کارزار استوار مانده جمعی از طرفین مقتول ومجروح گشت وآخرالامر وزیر فتح خان شکست یافته‌روی فرار جانب قندهار آورده نزد شهزاده کامران والی آندیار رفت وشهزاده شجاع الملك مظفر ومنصور بکابل مراجعت نمود واز حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصاری وچشم براه یاری ومددکاری وزیرفتح‌خان بودآفتاب اقبالش را رو بزوال دیده بکلام بادشاه علام توسل جسته از در معذرت باعریضهٔ مشتمل برعفوجرایم خویش نزد شهزاده شجاع الملك فرستاد واو بپاس احترام قرآن مجید عفوش فرموده از خونش درگذشت وکار پردازان رکاب ظفر انتساب خویش را امر کرد که دروازه های بالا حصار را کشوده اعلیحضرت شاه محمود را بدون اخفاق وتحقیر در بالا حصار بالا برده محبوس وبا بزنجیرش نمایند وبقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی بقصاص چشم اعلیحضرت شاهزمان امر کور کردنش نیز کرد ولیکن بشفاعت شیر محمد خان مختارالدوله میل کشیده نشده مقید گشت وروز دیگر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصار شد

(۱) ثقوب جمع ثقبه بمعنی سوراخ

(۲) نقوب جمع نقب

ذکرسلطنت اعلیحضرت شاه شجاع

﴿ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملك ﴾

چون شهزاده داخل بالا حصار شد براریکهٔ سلطنت جلوس فرموده بعد از ادای مراسم جلوس ابوالحسن خان را که در درهٔ خیبر بخدمتش‌رسیده بود بخزانه داری جواهر ونقد وجنس سر افرازی داد وشهزاده حیدر پسر والا گهر خود را بحکومت قندهار که هنوز شهزاده کامران با یالت آن قایم واستوار بود نامزد فرمود وسردار احمد خان نور زائی را باعطا محمد خان بن شیر محمد خان مختارالدوله وسیدال خان بخلعت پیش کاری شهزاده مفتخر ساخته از جهت بودن شهزاده قیصر در قندهار پنجهزار سوار نزازمردم درانی وغلامخانه با شهزاده همراه کرده مبلغی از خزانه برای انعام اعیان انام(۳) آنمقام بایشان‌سپرده روانهٔ قندهار نمود وچون وارد منزل

(۳) انام بمعنی مخلوقات

جکان واقع دو منزلی قندهار شدند شهزاده کامران بن اعلیحضرت شاه محمود که حکمران آنجا بود تاب مقاومت در خود ندیده با وزیر فتح خان که از راه هزیمت بدو پیوسته بود طریق فرار جانب فراه اختیار کرد ودرانجا بار اقامت کشوده وزیر فتح خان نیز از وی کناره گزیده بمحال معروف خزید وبقول صاحب تاریخ سلطانی در منزل جکان با شهزاده حیدر وهمراهانش جنگیده ومغلوباً ازراه فراه در هرات نزد حاجی فیروزالدین رفتند واو بالتماس مادر خویش ویرا بحکومت فراه مأمور کرد وفتح خان نخست حاجی فیروز الدین را بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع ترغیب کرده چون سخنش را نشنید بعد با برادرانش که همراه بود در فراه نزد شهزاده کامران آمده از وی نیز التفاتی ندیده بعلاقهٔ معروف رفته جای گزید وازین سوی شهزاده حیدر پس ازحصول فتح ازمنزل جکان رهسپر شده بقندهار درآمد وبمسند حکومت نشت وشهزاده قیصرکه ازموضع مینه چنانچه ازپیش رقم گشت جانب قندهار روآورده وکاری ازپیش نبرده بود واینوقت خانه بدوش درنواحی قندهار میگشت ازورود شهزاده حیدر درقندهار آگاه گشته عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شده التماس حکومت قندهار نمودواعلیحضرت شاه مسئول اورا بگوش قبول شنیده شهزاده حیدررا بکابل طلبیده منشور حکومت قندهاررا بنام شهزاده قیصر صادر فرمود وهم چندتن دیگر ازخوانین عظام را برای اهتمام مهام آنجاازحضور گماشت ومقارن انحال شیرمحمد خان مختارالدوله وغیره خوانینیکه شرف رخصت بارودر نزد اعلیحضرت شاه رتبهٔ اعتبار داشتندبعرض رسانیده ملتمس عفوخطایای وزیرفتح خان شدند ومطابق عرض آنان عریضهٔ ازخود وزیر فتح خان نیز بملاحظهٔ اقدس شاهی رسیده کل محمد خان نظام الملك ازحضور بتسلی دادن و آوردن اومأمور گشت چنانچه مشار الیه ازمحال معروف باتفاق فرستادهٔ اعلیحضرت شاه حاضربارگاه گردیده بمنصب سردار پاینده خان پدرخود سرافراز گشت وبعدازعفوتقصیر وزیر مذکور دستهٔ ازسواران حضور مأمور شنوارشدکه کیفرکار عاشق شنواری راباقوامش که نسبت به اعلیحضرت شاه زمان که رقم شده آمدکرده بودند بکنار ایشان بنهند چنانچه سواران مأمور درانجا رفته مال ومنال اوواقر باوتابعانش را که در گرفتار ساختن اعلیحضرت شاه زمان شریك وهمداستان بودند تاراج کرده خود ایشان را باعیال واطفال حاضردرگاه اعلیحضرت شاه نمودند وشاه عاشق را ازضرب خپاره پاره پاره فرموده باقی را بزندان انداخت وقید سخت نمود

ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع جانب پشاور

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع)

[جانب پشاور وگریختن وزیر فتح خان]

چون اعلیحضرت شاه شجاع ازامور مهمهٔ کابل و قندهار فراغت یافت بعزم نظم ونسق کشمیر ودیره جات ازکابل آهنگ پشاور کرد ودرمنزل بکرامی وزیر فتح خان ببهانهٔ ساز نمودن سامان سفر رخصت معاودت شهر وتوقف چندروز حاصل کرده مراجعت کرد ودوروز تهیهٔ اسباب سفر نموده راه فرار جانب قندهار پیش گرفت واعلیحضرت شاه درمنزل جکدلك از گریختن او آگاه گشته بدستخط خویشتن حکام وحفاظ وعمال عرض راه را منشورفرمود که اورا درهرجا بیابند بادست بسته بحضور آرند وخود اسپ رانده وارد پشاورشد وازانجا یکی از خدام بارگاه را نزدعبدالله خان حاکم کشمیرکه ازطرف اعلیحضرت شاه محمود حکومت آنجا داشت فرستاد که مالیات آنجارا امتحاناً واختباراً(۱) ازوی بطلبدتا اگرادانماید کار بروفق مرام آید والابتنبیه وتهدیدش لشکرگسیل دارد اماواز حکم پادشاهی ابانکرده مالیات آنولایت را بانحف وهدایای شایان باعریضهٔ عجزوانکسارفرستاد واعلیحضرت شاه بعطای خلعت ومنشور حکومت کشمیروخطاب سرداری ممتازش فرموده بدستور سابق بحکومت آنجا مأمور گردید وهمچنین حکام وبزرگان زادکان دیرجات ازدادن مالیات هریك بخلعت حکومت وسرداری قوم خویش سرافرازی یافته مشمول عواطف خسروی شده بخدمات مرجوعه مأمور آمد

(۱) اختبارا ازمایش

ذکرفتنهٔ فتح خان واغوای شهزاده قیصر

﴿ ذکر فتنه وزیر فتح خان ﴾

(واغوا کردن او شهزاده قیصر را)

چون وزیر فتح خان بقراریکه آنفاً ذکریافت ازکابل گریخته درقندهار شتافت شهزاده قیصر حکمران آنجارا

اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برانگیخت وتهیهٔ لشکر نموده هردوتن باهم‌روی تسخیر بسوی کابل نهادندوا ینخبرسمرکشته بگوش‌اعلیحضرت‌شاه رسیده‌در آغازبهارعزم‌مدافعه وپیکارنمود ونخست‌مناشیراستمالت انگیز بدرا نیانیکه هوا خواه او ودرتحت لوای شهزاده بودند صدور فرموده بعداز پشاور راه کابل برگرفت وچون اردوی‌شهزاده ووزیر فتح خان‌راه نزدیك کرده بوداعلیحضرت‌شاه همچنان از کردراه ترك فرودآمدن شهرکرده درده مزنگ نزول فرمودوازانجا حرکت‌نموده قلعهٔ قاضی‌را عسکرگاه ساخت‌وازانسوی شهزاده باوزیر فتح خان در میدان رسیده فروکش‌کرد وشب هنگام فیض‌الله خان فوفل‌زائی باهمراهانش‌وغیره کسانیکه‌اعلیحضرت شاه از پشاوربذریعهٔ منشور ملاطفت دستور ایشان را بخود مایل وراغب نموده وایشان وعده بفرصت گذاشته بودند ازاردوی شهزاده جدا گشته برکاب اعلیحضرت‌شاه پیوستند وشهزاده باوزیر فتح خان از مشاهدهٔ این حال اختر اقبال خودرا در حضیض وبال دیده راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند وشاه بهمین قدرا کتفا کرده از قلعهٔ قاضی بشهرمراجعت فرموده بار استراحت ورحل اقامت کشود .

ذکر وصول رسول اعلیحضرت پادشاه بخارا

﴿ ذکر وصول نامه ورسول اعلیحضرت امیر حیدر پادشاه بخارا ﴾

(وقلیج خان حکمران خلم بپایهٔ سریر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع)

در سال ۱۲۲۰ هزار ودویست وبیست هجری نامه، وفرستادهٔ اعلیحضرت حیدر شاه امیر بخارا وقلیج خان حکمران تاشقرغان بپایهٔ سریر سلطنت رسیده شرف بار حاصل کردند وهفت قطار ازاشتران بزرگ کوههٔ سرخ مو وبیست سراسپ بازین ویراق طلا ونقره وچند دست باز سفید وغیره اقمشهٔ چینی وروسی وتاتاری واسپان خوش رفتار یارکندی وپوستهای سمور ونامهٔ مواحدت ومواصلت دستور پیش کشیدند وهدایای مذکوره مقبول ومطبوع طبع شاهانه شده نامه‌اش که مشعر برالتماس ازدواج صبیهٔ دو شیزهٔ اعلیحضرت حیدر شاه بود نیز درجهٔ قبول پذیرفت وفرستادکان ایشان بانواع انعام ومواهب رخصت انصراف یافته چند تن از معتمدان حضور جهت انجام امر عروسی با آنان مأمور بخارا شدند ودرانجا رفته آن بانوی حرم محترم را برسم ملوکانه آورده از وصل اعلیحضرت شاه کامیاب شد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب قندهار برای دفع شهزاده قیصر

﴿ ذکر تنبیه وتهدید شهزاده قیصر ووزیر فتح خان ﴾

پس ازانجام امر مذکوراعلیحضرت شاه راداعیهٔ سرزنش شهزاده قیصر ووزیرفتح خان‌که ازمنزل میدان‌گریخته، در قندهار سلسله جنبان کینه وعناد شده بودند در سرا افتاده ازکابل باحشمت ومکنت شاهانه روبقندهار نهاد وانگاه که‌درمنزل توپ (۱) نزول اجلال‌فرمود شهزاده قیصر خبرگشته، ازراه بی ثباتی قندهار راگذاشته، فرار وادی ادبار شد وکسانیکه تا ینوقت با اودم معاضدت زده طریق معاونت می پیمودند از راه اطاعت پیش آمده سرانقیاد درخط فرمان اعلیحضرت‌شاه‌نهادند بعد کوکبهٔ‌شاهی درشهرقندهار پرتو وصول‌افگنده بنظم ونسق‌شهر وولایاتش پرداخت وپس ازچندی که امور مهمهٔ انجا مرتب ومنظم گشت اعلیحضرت شاه زمان مکفوف البصر که‌دراین سفر همرکاب‌اعلیحضرت شاه رهسپر بود وشاهش کرامی میداشت بشفاعت شهزاده قیصر پسر خود بر خواسته‌ازاعلیحضرت‌شاه عفو تقصیرش خواسته معفو گشت چنانچه شیرمحمدخان مختارالدوله ازحضور اعلیحضرت شاه مامورشده آن بادیه پیمای صحرای حیرانی را بنوید عفو جرایم حاضرپیشگاه خسروانی نموده مبذول عواطف خاقانی گردیدوبدستور سابق از بغاوتش بحکومت قندهار مامور گردیده‌اعلیحضرت شاهزمان پدرش‌باچشم نابنیا باقامهٔ قندهار اختصاص یافت تا پسرش را از اغوا والقای غرض جویان باز داشته مؤدبش باشد که با از جاده اطاعت بیرون نگذارد

(۱) توپ‌شانزده کروهی از کابل منزل است طرف غزنین

ذکر توجه شاه جانب سند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب سند ﴾

(ودیرجات برای وصول مالیات)

چون مالیات چند سالهٔ محال سند ازسبب اغتشاشیکه مذکور شده آمد بکارکنان دیوان سلطنت نرسیده بودبدون اینکه حاکمی مأمورشود خود اعلیحضرت شاه الویهٔ ظفرهمراه راازقندهار جانب سند شقه کشافرمود ومصطفی خان بن نصیر خان بلوچ ازداعیهٔ اعلیحضرت شاه آگاه گشته با ملا فتح محمد نامی راه تقبیل عتبهٔ علیا برگرفته قبل ازانکه لوای نصرت التوا در اهتزاز آید وارد قندهار گردیده شرف رکاب بوس حاصل کرده بعرض رسانید که بشیوهٔ مستمره با ششهزار سوار مقرره وششهزار دیگر از مواجب خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود در تحت رایت سعادت آیت قرار یافته همرکاب شاهی طریق خدمت پماید وهم التماس نمود که دختر محمود خان برادرمهترش از ازدواج شهزاده محمدتیمور درك افتخار کرده شرف قبول حاصل نماید واعلیحضرت شاه ملتمسات اورامنظور نظرعاطفت کنترفرموده بعد ازوقوع ایجاب وقبول توکیلی ایشان را ازعطای خلعت وزرنیك بنواخته رخصت مراجعت داده امر کرد که با سوارانش در عرض راه حاضرکاب آیند وخود راه سند برگرفته درمنزل واقع ثیرسرخ فرستادکان میران سند فیضیاب رکاب شاهی شده عرض والتماس نمودند که اعلیحضرت شاه فسخ عزم فرموده زمین سندرا لگدکوب سپاه ننمایند ومبلغ ۸۰۰۰۰۰ هشت صد هزار روپیه بدون زحمت سفرعاید خزانه شمارند واعلیحضرت شاه شجاع نظربکثرت مالیات سند که باقی مانده بود عرض ایشان را نشنوده رخصت معاودت داد وهمچنین در شالکوت نیزوکلای میران سند بشرف رکاب بوس رسیده ۱۲۰۰۰۰۰ دوازده لك روپیه بذمه گرفتند که بشرط معاودت اعلیحضرت شاه ادا نمایند ایضاً سخن ایشان پذیرفته نیامد واعلیحضرت شاه اسپ رانده چون وارد موضع کنده آبه شد محمودخان پسر نصیرخان بلوچ بادوازده هزارسوار وپیادهٔ بسیار ملحق اردوی شاهی شده هدایای شایان ازقبیل اسپان باساز وبرك سیم وزرواشتران مهاروروهودج زرنگارواجناس زرینه وپشمینهٔ بسیار بروش آبا واجدادخویش پیش کشیدوسه چهارروزه رخصت درنك حاصل کرده بخلاع فاخره ویك زنجیرپیل باعماری سربلندگردید که ساز سفرساز کرده بعد حاضرکاب آید چنانچه درمنزل قریب بدشت بیست که ایندشت تخمیناً بیست وپنج کروهٔ آبادانی ندارد باسواره وپیاده اش بشرف رکاب بوس واصل کشت واعلیحضرت شاه کوچ اسپ رانده واردشکارپور شد ودرنجاوکلاء میران سند وخوانین تالپور باسادات کرام وعلمای عظام وپیرزادکان ذی احترام کلام حضرت ملك علام رابدست شفاعت گرفته برای ضراعت درباركاه سلطنت حاضر آمدند وزمین ادب بوسیده التماس تخفیف بقایای وجوه دیوان که برذمهٔ ایشان مانده بود نمودند واعلیحضرت شاه برعایت قرآن حمیدوسادات وعلماء وپیرزادکان صاحب تمجید که بشفاعت آورده بودند ده لك روپیه را بخشوده بیست لك را وصول فرمود وعلاوه برمبلغ مذکورتحف وهدایای مرغوبهٔ دیگرنیز ازقبیل اسپان زین وبراق طلاونقره وتفنگهای بست طلا وشمشیرهای قبضهٔ مرصع وغیره قماشهای نفیسه برسم پیشکش واصل وداخل دیوان اعلی گشت وباندازهٔ شش لك روپیهٔ دیگر تعارف منشیان وکار پردازان حضور که سندیان دادند بحساب آمد وسندیان نیز بخلاع فاخره سرافراز گردیدند ومقارن ایحال فرستادکان راجکان مرهته باعرایض عجز وانکسار وهدیهٔ بسیار وسه زنجیر پیل واسپان عربی زین واسباب زرین وسیمین وعقدهای مروارید وتوبهای کمخواب وبادله ویکتاره زری ودوپته های(۱) دکهنی وغیره اسباب واجناس ابریشمینه شرفیاب حضور شاهی شده موردالطاف پادشاهانه گردیده رخصت مراجعت یافتند بعد ازشکار پورراه دیرجات پیش گرفته واردکوت وملتهن شد ودرانجا بهاول خان عباسی یك زنجیر پیل وچند راس اسپ باساز وبرك طلا ونقره ومبلغی از زروسیم وچند دست باز شکاری واشتران مهاری وغیره اجناس زری وابریشمی از راه هدایای مستمرهٔ مقرره فرستاده شرف منظوری یافت وفرستادکانش خلعت ورخصت مراجعت یافته بخرمی وشادکامی معاودت کردند ودر خلال ایحال خبرسرقت دزدان وقطاع الطریقان حدود میان دوآبهٔ بهاول خان وکیجی ولیه درافواه افتاده بگوش اعلیحضرت شاه

(۱) دوپته قطیفه را گویند

رسید و سردار احمد خان نور زائی باعبدالغفورخان فوفل زائی و نه هزارسوار بقلع مواد فتنهٔ آن گروه اشرار از حضور مامور شده ایما واشارت رفت که پس ازاستیصال ان جمعیت خانه ازهمان راه وارد قلعهٔ اتك شوند وخودش از انجا کوچیده چون وارد دیرهٔ غازیخان شد از عرض بهاول خان خاطرنشان گشت که الکای میان دو آبهٔ متعلقهٔ وی از ورود سپاه پادشاهی روی در خرابی وتباهی نهاده وسارقین از خوف واندیشهٔ جان فرار بادیه کنامی گردیده اندوهم درعریضه اش مرقوم داشته والتماس کرده دفع گروه کمراهان وادی حرمان را مشروط بمراجعت لشکر بر عهدهٔ خود گرفته بود مسئولش بمحل قبول افتاده سرداراحمد خان وعبد الغفورخان رامنشور معاودت صدور یافت که بعز رکاب بوس واصل آیند وپس ازصدور اینحکم هشت روز در دیرهٔ غازیخان درنك فرموده ونماز واضحیهٔ عید قربان سال ۱۲۲۱ هزاردوویست وبیست ویك هجری رابجای آورده ازانجا حرکت کرد وهردوتن سردار مذکوران درعرض راه برکاب سعادت نصاب شاهی پیوسته همعنان وارد دیرهٔ اسمعیل خان شدند ودر آنجا فرستادکان محمد خان سدوزائی حاکم وسردار کیجی ولیه با مالیات آن دو ولایت ودیگر تحفه وهدیه بشرف بساط بوس مشرف گشته هدایا ووجه مالیات را پیش کشیده با خلعت رخصت مراجعت حاصل کردند وکوکبهٔ شاهی ازانجا حرکت کرده کوچ برکوچ واردکرك ولاچی شده سید عطای قاضی کابل که ملازم رکاب بودرخصت دیدن معدن نمك حاصل نمود ه درنمکسار ازدست دزدان بقتل رسیدواعلیحضرت شاه درهمانروز آگاه گشته محمد شریف خان ضبط بیکی را با هزار سوار بگرفتار نمودن دزدان مأمور فرمود ووی راه انتقام بآن دسته لئام(۱) نزدیك گرده ازدیدار کرد وسیاهی سوار مردم وزیری بهنك افغانی دزدان را مددکار شدند وبآهنك جنك پیش آمدند ومحمدشریف خان باایشان در آویخته خون اکثرازدزدان ووزیریان را بخاك هلاك بریخت وسرهای کشتکان رابریده باخود نزداعلیحضرت شاه آوردودران میان سرشیر محمدخان وزیری که اعلیحضرت شاهراچنانچه ازپیش رقم گشت خدمت راه بلدی بجای آورده بود بنظر اعلیحضرت شاه افتاده تأسف دست دادو آن سرادرشال پیچیده بامبانی ازطلا بخانه اش فرستاد وپیرش را طلب حضور فرموده بخلعت وجا یگیرمستمره سرافرازی داد بعدازانجا راه برگرفته داخل پشاورشدواز عرایض دادخواهی مردم شهر واطراف کشمیر احوال جور وستم عبدالله خان حاکم آنجارا که مالیات دوسه ساله نیز برذمه اش باقیمانده بود شنیده محصل مأمور فرمود که اورا ازظلم وستم منع کرده ومالیات دیوانی را ازنزدش گرفته بخزانه حمل ونقل نمایدواوازحکم اعلیحضرت شاه ابا کرده سرازجیب تمرد بدر آوردواز رسیدن اینخبرشیرمحمدخان مختارالدوله عرض پردازشده التماس تنبیه وتهدید وی نمود که بالشکر آراسته بتدمیراومأمورکشمیر گردد واعلیحضرت شاه عرض اورا بگوش قبول شنیده چون یکماه ازنوروزگذشته وهوای پشاور گرم شده بود وعده بفصل خریف گذاشته لوای مراجعت جانب کابل افراشت وپس ازوصول در کابل افواجیکه ملازم رکاب واز ایلات وطوایف درانی وغلجائی وهزاره وقزلباش وازعرصهٔ یکسال طریق خدمت پیموده بودند سه ماهه رخصت مساکن ومواطن خودها شدند که بعدازمیعاد مذکور حاضر حضور آیند وخود باعمله وفعلهٔ خاص ازجهت آنکه اندك تغیری بمزاجش روی داده بود درشکردره تشریف برده ییلاق گزید وپس ازحصول صحت وگذشتن تابستان بشهر مراجعت فرمود وسپاهیکه رخصت خانهای خود شده بود نیز حاضر آمده فراهم گردیدندومردم پشاور وترکلانی وختك وباجوری رانیز حکم صادرشد که سامان سفرکشمیر ساز کرده تارسیدن افواج قاهره تن بسلاح بیارایند

(۱) لئام جمع لئیم

تدمیر هلاك کردن

﴿ذکر مأمورشدن شیر محمد خان مختار الدوله﴾

ذکرمأمور شدن مختار الدوله جانب کشمیر

(بکشمیر جهت کوشمالی عبدالله خان)

در سال ۱۲۲۲ هزارو دویست وبیست ودو هجری بقرار وعدهٔ که در پشاور داده بود شیرمحمد خان مختار الدوله را پیش خوانده بخلعت وحکومت کشمیر سربلندش ساخت وباهشت هزارسوار روانهٔ کشمیر نمود وخود نیز ازراه دوربینی واحتیاط اینکه اگرفتوری بشیرمحمد خان روی دهد نزدیکش بوده معاونت فرمایدپس ازوی راه پشاور برگرفته درآنجا طرح قشلاق انداخت وازین امر عبدالله خان خبرشده بمدافعه پرداخت و درکنار

دریای مظفر آباد لنکر استقامت انداخته باعداد پیادهٔ تفنك دست راه عبور لشکر پادشاهی‌را محکم‌بست تاکه‌مختار الدوله ازین سوی در رسیده ازموج آب‌وفوج خصم اضطراب نکرده‌کشتی‌آسا بآب درشد وبعضی ازلشکریانش ازصدمهٔ آب‌وبرخی از ضرب‌کلوله تفنك هلاك شده از آب عبورکرد ودست بشمشیر زده برسنگر مخالف حمله نمود و کشمیریان سنگررا فروگذاشته روی‌فرار بکوهسار نهادها کثرازضرب تیغ آبدار دلیران پیکارجان سپارشدند ومختارالدوله پس‌ازحصول فتح مژدهٔ آنرا معروض پیشگاه حضورشاه‌نموده خود باوجودکثرت برف وشدت سرما از انجا کوچیده داخل پرگنهٔ سوپوره شد ودو روز درنگ نموده درحین توقفش عبدالله خان بالشکر آراسته در رسیده جنك درپیوست وبعداز کشش وکوشش بسیار عبدالله خان هزیمت یافته درقلعهٔ معقلی(۱) که‌در پرگنهٔ دیکر برای چنین روز خویش ساخته بوددر آمد وشیرمحمد خان تعاقبش‌نموده بمحاصره‌اش انداخت وکار را بقلعه کیان سخت‌ودشوارساخته آخرالامرعبدالله‌خان‌ازدرد کلوپدرودجهان‌کرده‌فتح قلعه میسرشدواعلیحضرت‌شاه‌رقم‌حکومت کشمیررابنام عطامحمد خان بن شیرمحمد خان مذکورکه ازکابل بحکومت کشمیرش مأمورفرموده‌بود اصدارنموده خودش را بازای خدمتی‌که بپای برداز راه نوازش‌بحضور طلبید واو ازسبب شورش شهزاده کامران‌که درینوقت بقندهار کرده بود از آمدن بحضور ابا نمود

(۱) معقلی بمعنی محکم

﴿ ذکر فتنهٔ شهزاده کامران ﴾

(ابن شاه محمود محبوس)

ذکر فتنهٔ شهزاده کامران

توضیح این مقال اینکه شهزاده کامران که بحمایت وعنایت حاجی فیروزالدین حکمران هرات چنانچه از پیش مذکورشد بحکومت فراه مأمور گردیده در آنجا اقامه داشت درین اوقات که‌اعلیحضرت شاه شجاع در پشاور بود مصدر فتنه شده قصد تسخیر قندهار کرد وبا وزیر فتح خان ومردم بارك زائی ودیگر طوایف درانی راه برگرفته باشهزاده قیصر که بمدافعه از شهر بیرون شده بود در آویخته مغلوبش ساخت وقندهار را متصرف گشته رحل اقامت انداخت واینخبرسمر (۱) گردیده در پشاور باعلیحضرت شاه شجاع رسید وازانجا بعزم دفع فتنهٔ شهزاده راه کابل برگرفته از منزل اول موسوم بتوت که چند روز در آنجا درنك نمود فرامین عدیده بمختار الدوله صادرفرموده از کشمیرش بحضورطلبید وی همچنانکه سرکشی اختیارکرده وچشم براه استیلای شهزاده کامران بودنیامد واعلیحضرت شاه اورا بحالش گذاشته ازمنزل توت‌حرکت کرد وانگاه که بکابل‌رسید بشهرفرود نیامده ده مزنك را اردوگاه ساخت وچند روزدرنك کرده سامان‌حرب ساز نمود ولشکرفراهم‌کرده سردار احمد خان نور زائی را بخلعت کران بهانواخته با سوار بسیار امر پیش رفتن نمود وبا وی قرار داد که دو منزل پیش از موکب شاهی راه پیما بوده پیشتر نرود وخود دو روز پس از مشار الیه رایات عالیات راشقه کشا فرموده چون بغزنین نزول نمود ده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونهٔ آنجا مکث کرده محمد اکرم خان امین الملك وسردار عبد الغفور خان فوفل زائی را باپنجهزار سوار بمعاونت ومعاضدت سرداراحمد خان که متوقف منزل فراباغ بود فرستاد که با او همعنان باشند وشهزاده ازخبرآمدآمدعساکر شاهی دل ازدست داده از قندهار فرار کرد ومژدهٔ این امر از عرایض سردار احمد خان ومحمد اکرم خان وعبد الغفور خان بمسمع فیض مجمع شاهی رسیده بعد از صرف خیرات وادای فاتحه وطواف مزارات از غزنین حرکت نمود ودر منزل شهر صفا از عرض شهزاده قیصر که مغلوب شهزاده کامران شده در مزار میان نور محمد پناهیده بود از حال او واقف گشته سردار احمد خان را نزدوی فرستاد که بحضورش آرد چنانچه مومی الیه رفته اورا باعزاز واکرام حاضر آورده مورد اشفاق شاهانه گشت وبه همیشه بودن حضور مأمور گردیده هر چند نواب عالیه والدهٔ ماجدهٔ اعلیحضرت شاه زمان بزبان عذر والحاح التماس نمود که اورا بدستوریکه بود بحکومت قندهار بر قرار دارد واعلیحضرت شاه نظر بخطرات وملاحظات اینکه مردم صاحب غرض اورا اغوا کرده مصدرخطا

(۱) سمر افسانه

وخیانتی خواهند کرد مسئول آن عفیفهٔ صالحه را قبول نفرموده از دایم بودن حضورش عفو نموده بحکومت کابل سرافرازش فرمود وهم درین حال محمد اکرم خان فوفل زائی وغیره خوانینیکه شرف بار داشتندموقع یافته التماس عفو وزیر فتح خان را نمودند وهم عریضهٔ او را که مشتمل بر عفو خواستن تقصیر بحضور رسیده بود از شرف مطالعهٔ شاهی گذرانیده پذیرفته آمد ومحمد اکرم خان مأمور باوردنش شده از گرشك اورا آورده شرفیاب حضور کرد و شاه دوباره نوازشش فرموده بمنصب پدرش کرامی ساخت وشهزاده محمدیونس بایالت قندهار افتخار حاصل کرده میر علم خان بنیابت شهزاده سرافراز گشت وخود شاه عزم آن جزم کرد که جانب شکار پور وسندره نورد شود وهنوز پادر رکاب ننهاده بود که از عرایض خوانین کابل بگوش دادینوش شاه رسید که شاه محمود ودیگر شاهزادگان که در بالاحصار بالا زندانی بودند جانفشانخان حارس بالاحصار را بتعلیم میر واعظ بهبهانهٔ امری نزد خودها خواسته بقتلش رسانیدند بعد دروازه بالاحصار را کشوده هریك از راه فرار بجانبی خزیدند واز جمله شاه محمود سه شبانروز در کابل مخفیانه بسر برده بعد از راه هزاره جات جانب فراه شتافت ودیگر شهزادگان دستگیر کشته دوباره زندانی شدند وبقول صاحب تاریخ سلطانی شاه محمود وشهزاده کان بواسطه علی محمدنام خیاط که درنزد شاه محمودرفت وآمد داشت شبی شاه وشهزاده‌کان را ازمحبس کشیده هریك رهسپاردیاری‌شده دیگران بدست افتاده وشاه محمود باآن خیاط راه فرارجانب فراه در پیمود بهر حال اعلیحضرت شاه شجاع از شنیدن این خبر محمداعظم‌خان‌پیشخدمت را ازحضور بحراست بالاحصار وحفاظت شهزادگان مامور کابل نموده خود جانب شکار پوروسندطبل کوچ بکوفت ودر حین ورودبلوچستان محمودخان ومصطفی خان پسران نصیر خان باما درخودها ولشکرمستمرهٔ مقررهٔ بشرف تقبیل رکاب فیض انتساب شاهی مشرف شده تحایف وهدایای شایان پیشکشیدند واز الطاف شاهانه افتخار حاصل نموده بعد کوکبهٔ شاهی ازبلوچستان مرحله پیماشده وارد شکار پور گشت و بوصول مال دیوانی وپذیرفتن هدایا ونعارفات مستمره پرداخت و درنظم ونسق امورات مهمهٔ آنجا صرف توجه نمود

ذکرشورش شهزاده‌قیصر ومختار الدوله

﴿ ذکر شورش شهزاده قیصر وشیرمحمد خان مختار الدوله ﴾

چنانچه اباورزیدن مختار الدوله ازشرفیابی‌حضوروماًموریت شهزاده قیصربحکومت کابل‌هریك درمحلش‌مذکور شده آمد درینوقت که شاه در شکارپوربارگاه نظم ونسق آراسته بود مختار الدوله فرصت دیده عطا محمد خان پسر خودرا بایالت کشمیرگماشته، راه کابل در نوردید وازهوائی که‌درسر وحسدیکه بسبب تقرب‌بارِیافتن محمد اکرم خان امین الملك دردل داشت شهزاده قیصررا اغواکرده بمخالفت اعلیحضرت شاه‌شجاع برداشت و خواجه محمد خان فوفل زائی را بابعضی ازدیگر خوانین وعساکر پادشاهی که مقیم‌کابل بودند باتفاق شهزاده بتسخیر پشاور مأمور نمودند وکلستان خان‌حاکم‌پشاور ازتوجه لشکرشهزاده ومختارالدوله خبریافته بانوان‌حرم محترم شاهی راکه درپشاور اقامه، داشتند بکوهستان‌خیبرفرستادکه ازشعلهٔ آتش‌قتال برکنارو آسوده حال باشند وهم‌صورت واقعه رابادیکرهوا خواهان معروض پیشگاه حضور شاه نموده وی درحینیکه از امور مهمهٔ سند وشکار پور فارغ شده جاده پیمای دیرهٔ غازیخان بود ازوصول عرض‌کلستان خان وغیره برمخالفت شهزاده ومختارالدوله آگاه‌گردید واز افواه شدن این خبر وزیر فتح خان که همرکاب شاه ودرین سفرسه لك روپیه از خزانه باو انعام واحسان شده بود روی اخلاص برتافته‌فرارکرد وباسوارهٔ طایفهٔ بارکزائی‌که بااردوی شاهی‌راه‌می‌پیمودند درقندهار رفت ومیرعلم‌خان نائب شهزاده محمد یونس والی قندهار او را بتسلی مطمئن خاطر ساخته، نزد خویش نگاه داشت وشاه از گریختن‌اوهیچ آگاه دردل راه‌نداده دومنزل یکی‌کوچ داده واردکوت وازانجادرقریهٔ تنی واقع فاصلهٔ ده‌کروهی شهرپشاوررسیده فرودآمد وخواجه محمدخان ویحیی خان‌بامیزائی وفیض‌محمدخان که ازطریق خدمت‌شهزاده داخل بحال پشاور شده‌بودند ازورود کوکبهٔ شاهی درموضع مذکور واقف گردیده روی‌فرار بسوی اردوی شهزاده

نهادند ودر منزل شب قدرواقع دو آبه که شهزاده آهنك عبور از انجا داشت برکابش پیوستند واحوال مکنت وجلال شاه را نزد شهزاده ومختار الدوله بیان نمودند ودر شب این منزلگاه صحبت خان فوفلزائی با غلامخانهٔ پشاور ورؤسای قوم خلیل ومهمند وغیره از لشکر شهزاده جدا شده داخل اردوی شاهی گردیدند وشرح حال شهزاده را نزد شاه گذاریدند وهمگنان از الطاف بیکران ملوکانه بعطای خلعت سربلند گشته بعد موکب همایونی از قریهٔ تینی در حرکت آمده وارد نواحی قریهٔ پشاور شد واز شهر گذشته در گذرگاه شاه عالم واقع چهار کروهی شهر فرود آمد واز سبب وفور آب عبور را دور از صواب دانسته درنك فرمود وشیر محمد خان مختار الدوله را بذریعهٔ منشور دعوت اطاعت نمود واوازناساز کاری طالع واژون پا بشاهراه انقیاد ننهاده در روزجمعه سوم ورود کوکبهٔ شاهی از آب گذشته درحدود قوم خلیل منزل گزید وشاه نیز از کنار آب وگذرگاه شاه عالم کوچ داده بقرب کوت جعفر خان نزول اجلال نمود وروز دیگر هر دو لشکر بهم در آویخته خونها ریخته گشت واز دست برد خواجه محمد خان وحمله های مردانهٔ دیگر همراهان شهزاده عساکر پادشاهی که ازطوایف خلیل ومهمند وغلامخانهٔ پشاور بودند پشت بجنك داده روبهزیمت نهادند ودر چنین حالت سرداران درانی چون مدد خان اسحق زائی ومحمد اعظم خان نساقچی باشی ومحمد اکرم خان امین الملك وعبد الغفور خان فوفلزائی که با طبل وعلم در اطراف شاه استوار ایستاده بودند وخود شاه با چندی از پیشخدمتان پای ثبات فشرده ازانجمله شاه شمشیر حوالهٔ خواجه محمد خان کرده چون زره در برداشت کاریکرنیفتاده اما از ضرب گلولهٔ تفنك پیشخدمتان راه آخرت پیمود ونیکوخان خواجه سرای قللر آقاسی اسپ وسلاح (۱) وسلب (۲) اورا سلب (۳) نموده سرش را بریده بپای ستور شاه انداخت وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله که با برادران واقوامش بسردار مدد خان ومحمد اعظم خان دوچار وسر گرم پیکار بودند کشته گشتند وحاجی میر احمد خان برادر مختار الدوله اول دستگیر ودرثانی طعمهٔ شمشیر شده شهزاده قیصراز دیدار این گیرودار رهسپار هزیمت گردیده گسسته عنان داخل کابل شد وشاه با فتح وفیروزی درپشاور نزول فرموده باآنکه عزم نظم ونسق کشمیر در ضمیرش بود ازسبب شهزاده قیصر که شکست یافته بکابل در آمد فسخ عزم کرده راه کابل برگرفت وقبل از ورودش شهزاده قیصر یك شب در کابل درنك کرده بصلاح وصوابدید میر واعظ آهنك کوهستان نموده در آنجا پناه جست و شاه پس از از وصول بدار السلطنهٔ کابل بعضی از خوانین را عقب او فرستاده بتسلی ودلجوئی بحضورش آوردند چنانچه قلم عفو بر ناصیهٔ حال شهزاده کشیده حکم مبرم کرد که دیگر از اقامت حضور وملازمت رکاب دورنبوده بحکومت مأمور نشود

(۱) سلاح آلهٔ حرب وساز جنگ
(۲) سلب زره وجوشن وخفتان جنگ وجامه
(۳) سلب ربودن ونیست کردن

﴿ ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا ﴾

﴿ والی خراسان جانب هرات ﴾

ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا جانب هرات

باعث لشکر کشیدن مشارالیه اینکه قبل ازین بنابرانقلابانیکه در خاندان سلطنت چنانچه ذکرشده آمد روی داده نزاع افتاد قلعهٔ غوریان راکه درهشت فرسنگی هرات واقعست حسین خان قاجار بامروالی مشهد متصرف شد و محمد ولی میرزا آنرا باسحق خان قرائی سپرده او یوسف علی خان برادر زادهٔ خودرا بحکومت آن گماشت ووی درخفا باحاجی فیروز الدین سازش کرده بتسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تاکه در خلال احوال مذکوره سال ۱۲۲۲ هزارودویست وبیست ودوی هجری حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر ازین از خوف بیکجان اوزبك گریخته در کرخ اقامه گزیده بود وخواص و عوام آن مقام و نواحی هرات دست ارادت بدامن اطاعتش زده طریق انقیادش می پیمودند در ینوقت حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین اوبود پنجاه هزار کس از مردم ایلات والوسات هرات ومضافات آن بنام جهاد جمع آورده حضرت صوفی را درهودج زرین برنشانیده قایمه (٤)

نسخه بیکی جان

(٤) قایمه پایهٔ لشکر

لشکر قرار داد وبعدد ایام سال سه صد وشصت وشش نفر از دلیران رزم جوی بدور هود جش محافظ کماشت واز هرات باعبدالواحد خان بارکزائی وابدال خان مستوفی فوفلزائی وجبار خان نور زائی وملااحمدخان واعیان هزاره وتایمنی وجمشیدی وملا حکیم کاکری روی بسوی مشهد نهاد و درقریهٔ شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد واز آنسوی محمدخان قاجار بامر اعلیحضرت فتحعلی شاه و اجازهٔ محمدولی میرزا بالشکر آراسته بقلعهٔ شاهده رسیده منزل گزید ودرروز پنجشنبه بیست ودوم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۲ هزار ودویست وبیست ودوی هجری فئتین باهم مقابل گشته جنك درپیوست وبسیارتن ازطرفین بقتل رسیده آخر الامر ایرانیان هجوم آورده هودج حضرت صوفی را درمیان گرفتند وتایکتن از محافظین هودجش زنده بود دست نیافتند تاکه همه حارسین سربسالین شهادت نهادند آنگاه حضرت صوفی صافی را بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیده جسدش راپاره پاره ساختند وبآن نیزاکتفا نکرده آتش زده بسوختند وششهزارتن ازافراد اهل جهادراه مینو(۱) برگرفته یك صد وپنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفلزائی وگدا خان ومحمود خان و برادر یلنگ توشخان وغیره بسوی بهشت جاودان روی نهادند وسه هزارتن ازاحادو دویست تن ازسران سپاه وایلات زنده بدست ایرانیان افتادند که ازانجمله عبد الغیاث خان فوفلزائی و برخور دار خان اسحق زائی و برادر دیگر یلنگتو شخان جمشیدی بودند خلاصه هزیمت بغزاة افتاده تمام احمال واثقال واتواپ ایشان بتصرف ایرانیان درآمد ومحمد خان قاجار چیره دست شده در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته شهر را بمحاصره انداخت وحاجی فیروز الدین ازدفاع وجهاد بصلح رضا داده دوسانه خراج هرات را نزد محمد خان فرستاده اسیران را نیز بزرنقد از قیدرها داد و بقول صاحب تاریخ سلطانی مدت محاصره بچهل روز کشیده بزرکان هرات چون برادر اسحق خان قائنی ومحمدخان بیگلربیگی هزاره وقلیچ خان تیموری ومیرعلم خان قائنی ومیر حسن خان طبسی رأی زده باهم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را ازهرات بهرواسطه که باشد بازدارند چنانچه باستصواب رأی همدیگر حاجی فیروزالدین را بدان راضی ساختند که یك زنجیرپیل و صدطاقه شال کشمیر و صدهزار روپیهٔ نقدداده وشهزاده ملك حسین پسر خودرا برسم گرو کان فرستاده از تنگنای محاصره خلاصی یافت بهرحال محمدخان جانب مشهد مراجعت کرده در ماه جمادی الاول وارد ارض اقدس شد وپنجسد نیزه سرو خراج هرات را باتعارف وتحایفیکه حاجی فیروزالدین اداکرده وفرستاده بود باشهزاده ملك حسین گسیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود ودر چمن سلطانیه بار دوی او رسیده شرف گذارش یافته شهزاده را اعزاز واکرام شاهانه فرموده رخصت مراجعت داد .

مینو بهشت

ذکرشورش شاه محمود

(ذکر شورش شاه محمود وهزیمت یافتنش)

واقعات گریختن شاه محمود از زندان بالا حصار واقامه جستنش بفراه وفرار کردن فتح خان از دیرهٔ غازیخان وقرار گرفتنش در قندهار بنزد میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس که سابقا ذکر شد موجب فتنه گشت زیرا که چون وزیر فتح خان چنانچه گذشت در قندهار اقامه گزید شهزاده محمد یونس را بخود راغب گردانیده از میر علم خان روگردان ساخت وچنان در طبیعت شهزاده جای کرفت که اورا در خانهٔ خود برده شاه محمود را از فراه بقندهار دعوت کرد ومیر علم خان ازین راز نهان آگاه گشته از راه عدم چاره با پیاده وسوارهٔ خویش روی بسوی کابل آورد وشرف بساط بوس حاصل نمود وفتح خان قندهار را از وجود اغیار خالی دیده شاه محمود را که از مدت یکسال مقیم فراه بود بشهردر آورد واز مردم تجار سکنهٔ قندهار طوعاً و کرهاً وجه نقد بنام قرض گرفته سامان حرب ساز کرد واز قندهار رو بکابل نهاد وازینطرف اعلیحضرت شاه شجاع با سپاه کینه خواه از کابل بعزم مدافعه بیرون شده کنار ده مزنك را منزلگاه اول قرارداد وازانجا روز سوم براه افتاده یك روزدرغزنین جهت زیارت مزارات اولیای کرام درنك کرده راه برگرفت وآنگاه که پل سنگی فرود کاه سپاه شاه شد شاه محمود وارد باغ بیرو گردیده بفاصلهٔ یك کروه از اردوی شاه لشکرگاه ساخت وشاه از پیام خوانین هوا خواه خویش که باشاه محمود همراه بودند

استوارانه قیام ورزیده مقارن این حال نور محمد خان بادوزائی با علم وپیروانش از شاه محمود رو برتافته برکاب شاه پیوست وازیمنی نیروی بازوی شاه محمود ووزیر فتح خان ضعف پذیر کشته راه فرار بر گرفته و رفراه عنان باز کشیده اقامه جستند واعلیحضرت شاه شجاع داخل قندهار شده پس ازرفع خستگی راه پیمای عزم آن کرد که چون همیشه ازجانب فراه وهرات آتش فتنه شعله ور میگردد لازم ومتحتم است که سد این رخنه شده آید پس بدانسوی روی نهاده حاجی فیروزالدین از توجه کوکبهٔ شاهی بجانب فراه وهرات آگاهی یافته قرآن مجید را شفیع ساخته با تحایف طرایف (۱) وعریضه مشتمل برعجز وانکسار بحضور شاه فرستاد مضمون اینکه اگر اعلیحضرت والا تصرف نمودن هرات ودر بدر نمودن اورا مدنظر فیض منظرداشته باشند بدون آنکه زحمت سفر کشند هرات سپرد کار گذاران دولت شده خود نیز از راه انقیادبعز بساط بوس نائل گردد واگر نظر بکردار شاه محمود که برادر اعیانی او ست از مرحمت محروم دارد خود آوارهٔ دشت ادبار گشته، روز خواهد گذرانید وهم اگر هرات بتصرف اولیای دولت باشد یکی از خدام مأمور بحکومتش خواهد شد پس اورا از خدمهٔ حضور شمرده بدستور برقرار دارد وهر قدر که از خوان احسان پادشاهی بر طبق الطاف پدرانهٔ تیمور شاهی جهت مؤنت ومعیشتش در دیوان سلطنت معین ومشخص گردد از طریقهٔ ذره نوازی وصلهٔ ارحام بعید نخواهد بود وبپاس این عطایا شاه محمود برادرش را نیز ضامن و کفیل خواهد بود که مصدر فتنه وفساد نشود وشاه مسئول اورا قبول فرموده حکومت هرات را با یك لك روپیه از مالیات آن بوی تفویض فرموده بقندهار مراجعت کرد وشهزاده محمد یوسف را بایالت انجا سرافراز نموده چون انتزاع کشمیر از تصرف عطا محمدخان مکنون خاطر وپیشنهاد ضمیرش بود محمد اعظم خان نساقچی باشی ومیر علم خانرا به پیشکاری شهزاده محمد یوسف سر افرازفرموده بکابل مراجعت نمود وچند روز درنگ کرده عزم پشاور کرد

(۱) طرائف چیزهای لطیف وخوش ومالهای نو وتازه

ذکر توجه کوکبه شاهی جانب پشاور

(ذکر توجهٔ کوکبهٔ شاهی جانب پشاور بعزم انتزاع کشمیر)

چون شاه قصد رفتن پشاور کرد بذریعهٔ مناشیر (۲) رؤساء طوایف مهمند وخلیل وباجور وختك وغیره‌را اعلام وارشاد فرمود که باسواره وپیادهٔ خودها درجلال آباد حاضر رکاب شاهی آیند تادر آنجا عرض سپاه را دیده بعد از راه پشاور طریق کشمیر پیمایند چنانچه موکب شاهی ازکابل حرکت کرده در چهار باغ جلال آباد چند روز توقف فرموده بعد از فراهم شدن خوانین وسوار وپیادهٔ طوایف مذکوره واز ملاحظهٔ حضور گذشتن ایشان وارد پشاور شد مقارن ورود مسعود شاهی که مطابق بود بایام محاصرهٔ هرات ومقاتلهٔ ایرانیان ازعرائض عباس خان بهاول پوری ومظفر خان ملتانی وغیره مفهوم خاطر اقدس شد که انفستین واسترجی وغیره چند تن فرستادکان دولت انکلیس بحدود ولایات مذکوره رسیده ورسم سفارت هوای شرفیابی حضور والارا درسر دارند اگر منظور وصول ایشان بحضور باشد ومنع صادر نگردد البته برطبق امر اعلی معمول خواهدشد والا اگر آمدن ایشان را از سبب محاصرهٔ هرات ملتوی بر کید وحیله دانسته ممنوع فرمایند نخواهند گذاشت که قدم پیش گذارند وشاه که از کنه مکنون خاطر انکلیسان آگاه نبود اجازت آمدن ایشانرا به پیشگاه حضور داده امر کرد که هر کدام ازمقام خویش آنهارا باعزاز واکرام راه عبور ومرور داده درپشاور برسانند که آسیب نبینند

(۲) مناشیر جمع منشور بمعنی فرمان

ذکر رسیدن رسولان انکلیس

(ذکر رسیدن فرستادکان دولت انکلیس)

(ومأمور شدن شهزاده منصور بکشمیر)

چون شاه وارد پشاور شده سامان سپاه ساز کشت در قریهٔ چمکنی لشکر را امر فراهم شدن نموده خود نیز تشریف برد وافواج قاهره را در آنجا ازملاحظه گذرانیده شهزاده منصور را با محمد اکرم خان امین الملك وسردارمدد خان اسحق زائی وغیره خوانین درانی وقزلباش ودوازده هزار سوار مأمور کشمیر فرموده در شهر پشاور مراجعت کرد وداخل دولت خانهٔ بالا حصار شده احوال وصول فرستادکان دولت انکلیس در علاقهٔ کوهات بگوش داد نیوشش رسیده چندی از خدام سلیقه فهم را باستقبال فرستاد وهم محمد اکرم خان

امین‌الملك را فرمان کرد که نخست رسولان دولت بهیهٔ انکلیس‌را پذیره کرده بعدبلشکر مأمورهٔ کشمیرملحق شود چنانچه مشار الیه ازاردو جدا کشته بامستقبلین مراسم پذیرهٔ انکلیسان رابجای اورده تابحضورشاه باایشان همراه مشرف شده بعد ازعقب لشکر راه کشمیر برگرفت وفرستادکان دولت مزبوره شرف بار حاصل کرده انواع تحف وهدایا ازقبیل تفنگها وتفنگچه های دولوله وشش لوله وساعات‌و دوربین ها و آینه های قد نما وظروف بلورو صندوقهای سازخود نواز که تااینوقت کسی درین مملکت ندیده بودبادوزنجیر پیل عماری اززرسرخ وسیم سفید وبالا پوش زردوزی که از طرف پادشاه انکلستان آورده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع جهان آراشدند وفرنگیان نیز بخلاع‌فاخره نوازش یافته خدام پاکیزه روز کار نیك کردار بمهمانداری ایشان معین کشته تا کید رفت که بوجه اکمل واتم بخدمت پرداخته خلاف طبیعت ایشان رفتار نکنند که رنجیده خاطر نشوند

پذیره بمعنی پیش بازرفتن

ذکر معاهدهٔ دولتین

﴿ ذکر معاهدهٔ دولتین ونقل عهد نامهٔ ایشان ﴾

آنکاه که فرستاد کان دولت بهیهٔ انکلیس‌را خستکیٔ جاده پیمائی‌رفع کردیده راحت حاصل شد سخن‌از اتحاد دولتین دربین ایشان وشاه والاجاه بنیاد کردیده رشتهٔ دوستی واتحاد دولتین بواسطهٔ‌مسترانفستین‌ومسترجی وکیلین دولت انکلیس چنین‌انعقاد پذیرفته‌وثیقهٔ‌عهدمرقوم کشت‌از آنجا که‌بسبب‌ظهور تمهیدات عنوان موافقت ومرافقت ازطرف قوم‌پرسیس باپادشاه ایران بارادهٔ یورش آوردن برممالك سرکار عظمت مدار پادشاه دردران وبعد ازان درممالك سرکاردولت انکلیس‌متعلقهٔ‌کشورهند جناب شهامت‌و بسالت مرتبت‌نیالت وایالت‌منزلت امیرالامراءالعظام فراست و کیاست ارتسام مستر انفستین بهادر بجهت اینمعنی مأمور آمده که باتفاق واستصواب کارکذاران حضور باهرالنور اعلیحضرت فلك‌رفعت‌قمرطلعت ناهید بهجت عطارد فطنت خورشید مرتبت بهرام‌صولت برجیس‌سعادت کیوان منزلت سکندر حشم جمشید خدم قا آن دربان قیصرپاسبان ظل‌ظلیل کردکار جلیل حامی مراسم معدلت و ماحیٔ آثاربدعت المؤید بتائیدات الله پادشاه سپهر بارکاه کابل طرح انداز سررشتهٔ حفظ وحراست ممالك‌هردو سرکارعالم مدارازآسیب یورش متخیلهٔ قوم‌فراسیس وقاجارشوند چنانچه‌ازطرف جناب‌عظمت وجلالت واقبال‌مآب حشمت وفخامت واجلال نصاب اریکه آرای قوت‌واقتدار ووساده پیرای‌قدرت واعتبارمحرم حقایق‌ملت مسیحیه مشیرخاص دولت انکلیسیه رموزدان احکام سلطانی مقرب‌بارکاه جهانبانی اشرف الامراء لارد منتوکورنر جنرال بهادر مالك ومختار جمیع‌امور مالی وملکی وعسکری متعلقهٔ ممالك فسیح المسالك سرکار انکلیس بهادر واقعهٔ دیارهند بدر بارفیض آثاربادشاه ممدوح متعین ومامور وبسعادت تائیم(۲) عتبهٔ علیه فایض ومستسعد شده ومقصود دوستانهٔ افادت‌انتمای تعینات خودرابمعرض عرض واظهار حضور باهرالنوربادشاه ممدوح درآوردندوبادشاه ممدوح نیز فوائد و منافع سررشتهٔ موافقت و مرافقت دولت دوران عدت را درین باب بنظرحق بین‌دیده بوجه احسن وروش مستحسن فهمیده بکار پردازان سرکار خود حکم فرمودند که باسفیر موصوف سوال و جواب نمایند ولحاظ سود وبهبود هردو سرکار جهان مدار را داشته عهدنامهٔ دوستی شمامهٔ یکجهتی ختامه فیمابین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق کردانند ودرین صورت بفضل و عنایت لم‌یزلی قطعهٔ عهدنامه مشتمل برچند شرط درمیان کارکذاران موصوف و سفیردولت انکلیس بهادرحسن اتفاق وبمهرخاص میمنت‌اختصاص بادشاه ممدوح درجهٔ منظوری یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامهٔ مزبور را بعالیخدمت فیض‌موهبت کورنر جنرال بهادر معزی الیه جهت مهر ودستخط ارسال داشته بودند وشرایط مندرجهٔ آن پیش‌نواب صاحب معزی الیه بلاتغییر وتبدیل مقصد ومعنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهدنامهٔ مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر ودستخط نواب معزی الیه ونیز دستخط امرائیکه در انتظام امور این‌ریاست شریکند مرسل کشت و مستلزماتیکه ایفای آن چه درحال وچه درمآل ابدالدهر برذمت همت اولیای هردو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود محض از روی مضامین وفحوای کلام موانست آئین دفعات مزبوره که درذیل تحریریافت مشخص ومستنبط خواهد

نقل‌عهدنامهٔ شاه شجاع بدولت انکلیس

(۲) تلثم بوسیدن

گردید(۱) اولاً آنکه چون طایفهٔ فراسیسیه وقاجاریه باهم درمخالفت دولت درانیه متفق شده‌اند هرگاه خواسته باشند که درممالک سلطانی عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سدراه آنها شده حتی المقدور درمجادله وممانعهٔ آنها کوشیده نگذارند که عاروقاصدهند متعلقهٔ انکلیس شوند(۲) ثانیاً آنکه اگر فراسیسیان و قاجاریه بمعاهدهٔ خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکرکشی نمایند کار کنان دولت انکلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزیده از اخراجات جهت مهم مزبور خودرا معاف ندارند وهرگاه قرار داد معاهدهٔ فراسیس وقاجار برقرار هم نباشد این دومطلب که مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردید برقرار بوده ازطرفین بوقوع رسد(۳) ثالثاً آنکه فیمابین این دودولت دوستی ویگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی ازمیان مرتفع باشد وبملک یکدیگر بهیچ گونه مداخلت ننمایند و پادشاه ممدوح ازفراسیسیان احدیرا درملک خودراه ندهد فقط وچون خیرخواهان دولتین عهدنامه رابااینوجه نگار نمودند واز طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد مرافهٔ هذا بمهر و دستخط نواب صاحب ممدوح ودستخط دیگر امرای شریك امور انتظام این ریاست در تاریخ هفدهم ماه جون سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۲ هجری سمت تحریریافت ودرین اثنا شهزاده منصور ومحمد اکرم خان امین الملك وغیره که بالشکر مامور کشمیر شده بودند از آب مظفرآباد عبورکرده جبال کشمیر را تاحدود کتائی وبابا سه متصرف شدند وگروه مخالف زبرکوهی را که محل عبور افواج پادشاهی بود سنگر بسته استوار نشسته بودند که اردوی شهزاده روبجنت نهاده ایشانرا هزیمت دادند وبسیاریرابخاك هلاك افگنده سنگررا متصرف شدند ودرچنین حال که نسیم فتح برپرچم علم ابطال رجال سپاه شهزاده بوزید ازسبب امری نقارخاطر دربین محمد اکرم خان وسردار مدد خان واقع گردیده سردار مدد خان درنصف شب ازلشکرگاه بیرون شده درنزد شاه آمد وازعقب او محمد اکرم خان نیز باآنانیکه حاضررکاب شهزاده بودند بامدادشب مذکور روی جانب پشاورنهاد وبزحمات شاقه ازمظفرآباد گذشته بحالت شکستهٔ نابسته که اسلحه وسامان واسپان همراهانش همه تلف گشت وارد پشاورشد و شهزاده که لشکر را پراکنده دید ناچار ازنفاق هردو سردار کار ازپیش برده راپس پشت نهاده داخل پشاور شد.

(ذکرمغایرت میرعلم خان ومحمداعظم خان وبقندهار)

(در آمدن شاه محمود ازنفاق ایشان)

ذکرمغایرت میر علم خان ومحمد اعظم خان

درخلال احوال مذکوره میرعلم خان را بامحمد اعظم خان مخالفت رویداده میرعلم خان باهوا خواهان شاه محمود راه سازش پیش گرفته او را باو زیرفتح خان در قندهار درآورده شهزاده محمد یوسف والی قندهار و محمد اعظم خان از ظهور این حادثه فرار اختیار کرده ازراه دیرجات وارد پشاور شدند و وقوع واقعه را مفصل بعرض شاه رسانیدند که روزی محمداعظم خان جهت اجرای امری در خانهٔ خویش خلوت گزیده درب خلوتگاه را بربسته، قابوچی برنشانیده تاکید کرد که کسی را نزدش نگذارد تا از کاریکه پیش دارد بازنماند و در خیال میرعلم

ثنایا دو دندان پیش

خان جهت امری بنزدوی رفته قابوچی از دخولش مانع آمده وی برآشفته مشتی بدهن قابوچی زده ثنایای او را برانداخت وبرزده داخل خلوتگاه شده ظاهراً محمداعظم خان چیزی نگفته باطناً رنجیده خاطر گشت چنانچه پس ازوی بایارانش زبان شکوه باز کرده بدگوئی آغازنهاد ومیرعلم خان ازغیبت کردن او آگاه گشته درکمین اضمحلالش افتاد وملا محمد سعید را که باو زیرفتح خان قرابت قومی و اخلاص صمیمی داشت از راه خفا نزد خود خواسته ازرازیکه دردل داشت اورا آگاه ساخته نزد و زیرفتح خانش فرستاده پیام داد که شاه محمود را از فراه برداشته درقندهار آیند وشاه محمود ووزیرفتح خان که چنین امررا همیشه خواهان بودند از شنیدن پیام میرعلم خان شادمان شده بلادرنگ بامردم بارکزائی آهنگ قندهار کردند ومیرعلم خان که باایشان راز درمیان داشت بهانهٔ مدافعه باششهزار سوار از شهر قندهار بیرون گردیده درموضع سنجری فرود آمد وشاه محمود بتصور آنکه مبادا میرعلم خانش بفریب دعوت کرده باشد ملا محمدسعید پیام گذاراو را نزدش فرستاده تنها بنزد خود طلبید تاصدق و کذب اورا ازآمدن ونیامدنش بخود معلوم نماید وچون سخن میرعلم خان از درصدق بود بمجرد رسیدن ملا

محمد سعید تنها راه اطاعت برگرفته نزدشاه محمود شد واو را مطمئن خاطر ساخته اردوی خود را ازعقب طابیده طریق خدمت شاه محمود گزید و شهزاده محمد یوسف بامحمد اعظم خان ازیمنی آگاه گشته راه فرار جانب پشاور برگرفته اینك شرفیاب حضورشاه شدند وماجرا باز داشتند وشاه ازشنیدن قصهٔ مذکوره بخود پیچیده به تجهیز وترتیب لشکر پرداخت واز انسوی شاه‌محمود پس ازملحق شدن میرعلم خان باردویش وگریختن شهزاده محمدیوسف قندهار را متصرف شد و بقرار سابق فتح خانرا وزیر وملا محمد سعید را قاضی القضاة خواند ووزیرفتح خان خواهر علاتی خودرا که با سردار شیردل خان اخوت اعیانی داشت بمیرعلم خان داده‌رشتهٔ مواصلت وعقد مناکحت بربست وباوجود قرابت وصلت ازراه حب ریاست که میرعلم‌خان ازسبب آوردن شاه‌محمود درقندهار خواهان امر و زارت بود وشاه محمود بخلاف پندار او منصب و زارت را بفتح خان عنایت فرمود نفاق دربین هردوتن واقع گشت وشاه محمود که و زیرفتح خانرا نظر بخدماتش دوست میداشت میرعلم خانرا محبوس کرد و شهزاده ایوب را بحکومت قندهار گماشته اسد خان برادر فتح خانرا به‌نیابتش بداشت وخود باو زیرفتح خان میرعلم خان را محبوساً برداشته راه تسخیر کابل برگرفت وکابل را متصرف شده آهنگ پشاور کرد و شاه شجاع نیز بالشکر آراسته بعزم مدافعه از پشاور خیمه بیرون زد و درباغ علیمردان فرود آمده سفیران انکلیس را رخصت مراجعت داد و حرم محترمش را باخزائن پادشاهی وابوالحسن‌خان خزینه دار حمل و نقل فرموده امر باقامهٔ قلعهٔ اتك نمود و ازینطرف شاه محمود در منزل جگدلك فروکش کرده شاه شجاع از باغ علیمردان براه افتاده باسپاه کینه خواه لوای مدافعه و مقابله برافراشت .

ذکرمحاربهٔ نمله‌وهزیمت یافتن شاه شجاع

﴿ ذکر محاربهٔ منزل نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع ﴾

وشاه محمود از منزل جگدلك کوچیده درعرض راه منزل سرخ پل میر علم خانرا که در اردو محبوس بود باشاره وصوابدید وزیر فتح خان که مردم قزلباشیهٔ کابل کمر بستهٔ احسان ودرین لشکر همعنان او بودند در موضعیکه حال بمیر علم کشته معروفست بقتل رسانید ووزیر فتح خان از تدبیریکه در ضمیر داشت راه مراوده باامرای رکاب شاه شجاع کشوده اکثر را بعطای زر از راه خدمت منحرف گردانید وازانجمله پیشخانه چی را از کثرت عطا اغوا کرده تعلیم داد که بخبر از شاه شجاع ولشکرش سه منزل یکی کرده پیشخانه را فرود آرد تا سپاهش خسته کشته بی نظام شود چنانچه شاه شجاع که بتدبیر وزیر فتح خان آگاه نبود از منزل جمرود سردار مدد خان ومحمداعظم خانرا با چهار هزار سوار مأمور قراولی نموده امر کرد که تاچهار روز وارد منزل نمله شوند وایشان راه برگرفته چون بمنزل علی بغان فرود آمدند ازعرض محمد اعظم خان نسا قی باشی شاه شجاع آگاهی یافت که مدد خان از خیانتی که در کشمیر کرده از رکاب شهزاده منصور گریخته بود خائف وهراسناك است زیرا که میگوید که شاه پس از فیصلهٔ امر شاه محمود او را عقوبت خواهد نمود وبنابران با مخالفان متحد وهمداستان شده که ایمنی‌از زبان نوکرانش به بیان رسیده است که پی در پی بشاه محمود وهوا خواهانش می نویسد که بکمال استعجال بامعدودی ازرجل راه نزدیك کنند تا بواسطهٔ او بر مرام فائق آیند پس شاه شجاع محمد اعظم خانرا از کید مدد خان آگاهی داده مرقوم فرمود که از جائیکه رسیده اند پیش نرفته توقف ورزند تابعد از وصول کوکبهٔ شاهی هرکاب‌راه برگیرند ومدد خان از زود رسیدن موکب شاهی آگاهی یافته قبل ازانکه حکم مذکوربوصول پیوندد در همانروز ازمنزل علی بغان اردو را کوچ داده از سبب خوفیکه در دل داشت ویا از جهتکه باوزیر فتح خان یکدل گشته بود از جلال آباد در گذشته مسافت بیست وچهار کروه راه طی کرده در منزل نمله فرود آورد وکس نزد شاه محمود ووزیر فتح خان فرستاده پیام داد که بایلغار وارد نمله شوند وخوف در دل راه ندهند زیرا که شاه شجاع با لشکریکه همراه دارد روز سوم وارد نمله خواهد شد وشاه محمود بعد از قتل میر علم خان که منزل سرخ پل فرود کاهش بود از شنیدن اینخبر ظفر را باخود رهسپر دیده در منزل کندمك فرودآمد ومدد خان

بهانهٔ مدافعه از نمله بر خواسته باشاه محمود عهد خدمت بربسته بقسم جنك و کریز تفنك جانب اردوی شاه محمود کشاد داده وراه کریز نیز پموده وارد نمله شد وبشاه شجاع پیام داد که در منزل کندمك محاربهٔ قراولی رخ داده بجنك و کریز در نمله عقب نشسته مترصد ورود کوکبهٔ شاهیست وشاه شجاع ازخبر را در عرض راه علی بغان وچهار باغ استماع نموده باآنکه از کید مدد خان آگاه بود از تنگیٔ هنگامه فوراً محمد اکرم خان امین الملك وعبد الغفور خان را باسواران تحت رایت ایشان بمعاونت مدد خان فرستاد و گفت که خود نیز بالشکر از عقب در رسد اما مدد خان قبل از رسیدن ایشان با چهار هزار سوار فرار کرده در تحت رایت شاه محمود قرار گرفت ومحمد اکرم خان وعبد الغفورخان که راه معاونت می پمودنددر رسیده محمد اکرم خان با پنجصد سواریکهمراه داشت از عقب مدد خان تاخته بمقاتله پرداخت وبافتح خان دو چار گشته کلولهٔ تفنك بوی حواله کرد واز وزیر رد شده بیکی از ملازمانش رسیده هلاك ساخت ووزیر فتح خان ازمشاهدهٔ ملازمش برآشفته بضرب شمشیر سر محمد اکرم خان را برزمین انداخته بنوك سنان بهوا برافراخت وهمچنین عبدالغفور خان نیز دستگیر و کشته شد وپس از قتل هردو سردار شکست در همراهان ایشانافتاده راه هزیمت می پمودند که شاه شجاع نیزدر رسیده بخشش را واژون و کاررا دگرگون دیده راه فرار جانب دامنهٔ سفید کوه برداشت وبکمال بدحالی داخل پشاور شد وشاه محمود اتواپ واسلحه آلات اردوی اورا تمام متصرف گشته بفتح وفیروزی وارد جلال آبادگردید وشهزاده کامران پسرشراباجمعیازسپاه مأمور پشاورساخت واز سمر گشتن اخبر ابوالحسن خان خزانهدار وملا جعفر که باحرم محترم شاهی مقیم قلعهٔ اتك بودند وجوه نقد وجواهر ثمینهٔ نفیسه را از راه خیانت برداشته وبانوان حرم عفت توام شاهی را گذاشته درلاهور نزد رنجیت سنگهه که دست نشانیدهٔ اعلیحضرت شاه زمان بود رفتند وطریق ملازمت وی برگرفتند وشاه شجاع که در پشاور درآمده بود از توجهٔ شهزاده کامران بدانسوی اقامت را در نیروی خود ندیده در روز جمعه بعد از ادای نماز جمعه بر اسپ کریز برنشست وجانب قوم ختك راه برگرفته از کثرت باران سیل بسیار جریان یافته در نهریکه مابین بده‌بیر وتیتی واقع است ازوفور وطغیان آب که‌عبور ازان ناصواب مینمود اسپ باآب زده درحالتیکه آب ازقربوس(۱) زین میگذشت تنها عبورکرده پیروان وهمراهانش را از عبور منع فرموده تن تنها شب را درتیتی بروز آورد وروز دیگر بقیهٔ تبعه‌اش از آب گذشته چندتن غرق شدندبعد ازانجا براه افتاده داخل علاقهٔ کوهات گشت وازانجاباراه بنگش وهزار درخت اسپ ناکامی رانده در علاقهٔ مقر رسیده ازانجا روی ادبار بسوی قندهار آورد ودرعرض راه منزل مو سوم تیازی نور محمد خان که باامحمد اعظم خان عداوت باطنی داشت بتاریکی شب بقسم سر بگوشی خود را بوی نزدیك کرده خنجر دربین هردوکتف اوفرو برده هلاك ساخت وخود فرار کرده بکهسار واقع آنسر زمین بر آمد وبامداد آن شب شاه شجاع نعش اورا روانهٔ غزنین نموده چهار هزار روپیه جهت تجهیز کفن ودفنش از خزانهٔ رکاب عنایت فرمود وخود راه قندهار برگرفت وشهزاده کامران که مأمور پشاور شده بود در بلدهٔ مذکوره رسیده سردار عطا محمدخان بن سردار پاینده خانرا بحکومت آنجا گماشته راه مراجعت برداشت وبشرف دست بوس شاه محمود پدرش نائل گردیده بعد شاه محمود بکابل معاودت فرمود ونواب محمد زمان خان را بحکومت جلال آباد نامزدکرد

(۱) قربوس قاش زین

ذکر تصرف نمودن شاه قندهاررا وباز ازدست رفتن آن

ذکر تصرف نمودن شاه شجاع قندهاررا

چون شاه شجاع راه بقندهار نزدیك کرد شهزاده ایوب ابن اعلیحضرت تیمور شاه که از طرف شاه محمود حکومت آن دیار داشت بانواب اسدخان نائبش وشهزاده محمد یونس بن‌شاه زمان بالشکرازشهر بیرون شده باشاه شجاع در آویخته در عین گیرو دار واشتعال نائره قتال شهزاده محمد یونس از شهزاده ایوب رو برتافته برکاب شاه شجاع پیوست وهمچنین شاه پسند خان اسحق زائی وگلستان خان وبوستان خان اچکزائی از امرأ کبار که بواسطهٔ قید وقتل میر علم خان از شاه محمود سرگران بودند داخل اردوی

شاه شجاع شدند واز رویداد این معامله شهزاده ایوب واسد خان را نیروی اقامت برشکسته راه هزیمت جانب کابل پیش گرفتند وشاه شجاع بقندهار درامده بتهیه لشکر پرداخت ونقد وجنس از تاجران مسلمان وهنود قندهار باسم قرض گرفته تجهیز سامان سه هزار سوار نموده مشغول فراهم آوردن سپاه بسیار بود که شاه محمود باشهزاده کامران پسرش باسردار پردل خان ووزیرفتح خان وششهزار سوار راه قندهار بر گرفته وارد منزل جکان شدند وشاه شجاع بمدافعه برخواسته، باهم بمحاربه گرائیده دودفعه لشکر شاه محمود را برشکست وچند تن از سران سپاهش را بکشت وگلستان خان اچکزائی ازجانب داران شاه شجاع نیز بقتل رسید ودر اثنای کارزار صالوخان اسحق زائی که از سبب قتل میر علم خان از شاه محمود رو برتافته نزد شاه شجاع رفته بمنصب هفتصد سواری وطبل وعلم سرافراز گشته بود بازباسواره اش داخل سپاه شاه محمود شد واز مشاهدهٔ اینحال شاه شجاع اختراقبالش را در حضیض وبال دیده راه هزیمت جانب ارغستان پیش گرفت وقندهار بتصرف شاه محمود در امده شهزاده کامران مأمور بحکومت آندیارشده خود شاه محمود بکابل مراجعت فرمود وشاه شجاع شب را در ارغستان بسر برده از راه غویشری ووزیری وارد دیر جات شد واز آب اتك عبور کرده بکچی شمالی ولیه از علاقهٔ متعلقهٔ محمد خان سدوزائی رسید وازوعزت واحترام بسیار دید چنانچه یك زنجیر پیل سواری وخیمه‌ها وظروف وفروش بسیاروزر سرخ وسیم سفید مسکوك واجناس زری وابریشمی وغیره برسم پیشکش حاصل نمود وهم ازشاه التماس نمود که بانوان سرادق حرم محترم را که ازاتك در راولپندی رفته اقامه گزیده بودند ازانجا بدیرهٔ غازیخان نقل داده اقامت فرمایند وشاه شجاع این خواهش اورا موقوف بوقت گذاشته روی بسوی راولپندی آورد وپانزده روزدر آنجا درنگ کرده بعد آهنگ آن فرمود که باحرم عصمت توام درملتان رفته منزل گزیند وهنوز براه نیفتاده بود که مکتوب رنجیت سنکهه از علاقه سائی وال بمطالعه اش رسید بدینمنوال که درحین مرور ازحدود علاقهٔ مذکور ازملاقات خویش مسرورش سازد وشاه شجاع بنابخواهش اواز راولپندی جانب علاقهٔ سائی وال راه برگرفت ورنجیت سنکهه مقدمش را گرامی داشته تعارف شایان پیش کشید وشاه بازای آن چند قطعه جواهر گران بهابوی عطا فرمود وازانجا که عزم ملتانرا درخاطر داشت رنجیت سنکهه عرض والتماس نمود که بملازمت رکاب تا آنجا رفته اگر حاکم آن از دخول ووصول شاه اباورزدوی به تنبیه وتهدیدش پرداخته ولایت رابرای شاه مسخرسازد وشاه ازاندیشهٔ اینکه مبادا بواسطه وبهانهٔ اوداخل ملتان شده ملك را بتصرف خود آرد پس عذر خواسته ترك رفتن ملتان کرد وبارنجیت سنکهه وداع نموده براولپندی مراجعت فرموده اقامه گزید

ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود

﴿ ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود ﴾

(وبحکومت ولایات کاشتن وزیر فتح خان برادران خودرا)

چون شاه محمود باز بر اریکهٔ سلطنت جلوس نموده با عروس مملکت داری دمساز گشت وزیر فتح خان که از فرط سخاوتش حاتم طی را دفتر نیکنامی طی شده بود مردم درانی وقزلباش را از کثرت جود وعطا رهین احسان وثناخوان خویش ساخت وازنجا بامور بزرك پرداخته طرح نکونامی انداخت وهم شاه محمودش کافل هر کار وقابل نظم ونسق هر دیار دیده زمام بست وگشود مهام مملکت را بکف کفایتش گذاشت ومختار کل امورش نمود واو کار وزارت را ازفهم وکیاست خویش واستراحت جوئی وبی خبری شاه محمود بپایهٔ امارت رسانید چنانچه هریك از برادران خودرا بحکومت شهر ودیاری مأمور نمود چنانچه سردار محمدعظیم خانرا ازتغییر سردار عطا محمد خان درپشاور وعبدالجبار خانرا بخطاب نوابی وایالت دیرجات وهمچنین در غزنین وقندهار وجلال آباد ولمقان وکوهستان کابل یك یك را بحکومت گماشت وبعضی خوانین که از شاه محمود ووزیر فتح خان خاطر گران بودند چون بلوچ خان اچکزائی ویحیی خان بامیزائی ودلاسا خان اسحق زائی وغیره که جمعیت ایشان بهزار سوار میرسید از راه فرار براولپندی نزد شاه شجاع رفتند وشاه شجاع از پیوستن آنها نیروئی دربازوی خود دیده عزم دیرجات کرد که آن محالرا بتصرف آرد اما مقارن اینحال غلام احمد خان

بن‌شیر محمد خان مختار الدوله که از عطامحمد خان حاکم کشمیر برادر خود رنجیده خاطر شده‌درمیان مردم یوسف زائی روز بسرمیبرد نزد شاه شجاع حاضر آمده جبین ضراعت بارض ادب سود واز سبب بغاوت عطا محمد خان حکمران کشمیر برادرخود که‌ازحکم شاه شجاع چنانچه ازپیش رقم‌شدالتماس عفو تقصیر خویش نمود وشاه کناه برادرش را بروی نهاده تسلی داده نوازش فرمود واز وصول اوبحضور فسخ عزم درجات کرده قصد تسخیر پشاور نمود وغلام احمدخان بپاس برادری اگرچه از عطا محمدخان آزرده وگرفتار دربدری بود مکتوب کرده هزار سوار ازوی خواست که باینواسطه شاه شجاع را ازوی خورسند سازد کدورتیکه از بغات او در ایندهٔ ضمیرشاه‌جایگیربود بزدایدو اوهزار سوار ازکشمیر فرستاده باغلام احمد خان ملتزم رکاب شاهی شدند آنکاه شاه جانب پشاور راه برگرفت

عزم محاربه سردار محمد عظیم خان وشاه شجاع

عزم محاربهٔ شاه شجاع

(باسردار محمد عظیم خان وهزیمت یافتن سردار)

شاه شجاع که لوای تسخیر پشاور برافراشته قصدعبور ازمعبراتك داشت ازگذر بانان گذر کاه بازارك سهولت عبور را ازین معبرشنیده وچنددانه طلا بآنهاداده ازگذرکاه بازارك گذشت ودرعلاقهٔ قوم‌ختك فرود آمده لشکرکاه‌ساخت وسردار محمد عظیم خان حاکم پشاور باپردل خان برادر خویش ولشکر بسیار راه مدافعه پیش گرفته درحدود چکنی فرو کش کرد وشاه شجاع روز دیگر وارد نو شهره شده‌سردار محمد عظیم‌خان حرکت کرده درقریهٔ پیربانی فرودگشت وهردولشکر بفاصلهٔ سه کروه ازهم‌دور وچندروز ازجنك قصور ورزیدند ودرهنکام توقف بعضی ازدونان بامید یك نان ازسردار محمد عظیم خان روگردان شده روز مره بشاه شجاع می پیوستند وچون هر کدام از زر وخلعت انعام میبافتند اکثر بل‌تمام لشکر او جانب شاه رو آور شدند وازتمعنی نیروی ثبات در بازوی سردار محمد عظیم خان نمانده راه فرار جانب کابل اختیار کرد وشاه شجاع داخل پشاور شده شهر را متصرف گشت وباهتمام سامان لشکر وانتظام مهام آن‌بوم وبرپرداخته طرح حکومت ورحل اقامت‌انداخت تا که چهارماه از اقامهٔ او درپشاور سپری گشته زمان تابستان وگرمای آن بگذشت شاه محمود سردارمحمد عظیم خان‌را باوجود هزیمت یافتن وگریختنش که رقم گشت پیش خوانده بنواخت وبسالاری جمی ازخوانین وغلام‌خانهٔ کابل وسپاه رزم خواه کاشته مأمور پشاور ساخت

ذکر محاربه سردار محمد عظیم خان با شاه شجاع

ذکر محاربهٔ سردار محمد عظیم خان

با شاه شجاع درپشاور وغالب شدنش

چون سردار محمد عظیم خان راه برگرفته وارد منزل جرودگشت شاه شجاع بعزم دفع از شهر پشاور بیرون شده موضع ته کل را اردوگاه قرار داد وروز دیگر آتش حرب شعله ورکشته پیاده کان شاه شجاع که باس او کمین کزین بودند درحین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان ازکمین کاه برخواسته بشالك تفنك کاررا برایشان تنك ساختند وقریب سه صد سوار ازایشان بخاك هلاك انداختند وبا حدوث ایحادثه دلیران محمد عظیم خانی پای ثبات فشرده بهادر خان هشت نکریرا ازهوا خواهان شاه شجاع بضرب شمشیر از پادر آورده مردم اورا از پیش برداشتند وشاه شجاع ازدیدن انحالت جانکاه رو بهزیمت نهاده با شکستیان سپاهش راه فرار جانب قلعهٔ اتك اختیار کرد ودرآنجا نیز درنك نتوانسته بر اولندی رفت وسردار محمد عظیم خان بافتح وفیروزی داخل پشاور شده رحل اقامت کشوده بحکومت پرداخت

ذکر آهنك حاجی فیروز الدین باسترداد غوریان

﴿ ذکر آهنك حاجی فیروز الدین ﴾ ۱۲۲۶

(باسترداد غوریان و برمرام فایق نشدن وی)

در خلال قتال وجدال مذکوره حاجی فیروز الدین برسلطنت شاه محمود برادرش قوی پشت کشة عزم استرداد غوریان جزم کردوهم ازدادن خراج هرات بدولت ایران که درزمان قتل صوفی اسلام چنانچه گذشت بعهده گرفته بود سرباز زد وشهزاده محمدولی میرزاحکمران مشهد بالشکر جانب‌هرات راه برگرفت چنانچه اسپ رانده درکنارپل نقره واقع سه‌فرسنگی هرات رسیده لشکرگاه ساخت وحاجی فیروزالدین را درتنگنای عسرت انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را باشهزاده ملك حسین پسرخویش که درمرحلهٔ اول نیز او را نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاده و ازانجا مراجعت کرده بود نزد شهزاده محمدولی میرزا فرستاد وشهزاده بهمین قدرا کتفا کرده صورت حال را معروض پیشگاه شاه ایران داشته لوای مراجعت جانب مشهد مقدس‌افراشت .

ذکرمتصرف شدن شاه شجاع پشاور را

﴿ ذکر هنکامه آراشدن شاه شجاع ﴾

(وتصرف نمودن پشاور را)

چون شاه شجاع بقراریکه آنفاً ذکرشد در راولپندی رفته اقامه گزید ار بابان وغلام خانهٔ پشاور با مردم سکنهٔ شهر واطراف مانند ملکان قوم خلیل ومهمند وغیره از تعدی وجور برادران وزیر فتح خان وبداد نرسیدن عرض چیان بجان رسیده ناچار عرایض نکار حضور شاه شجاع شده اورا دعوت تسخیر پشاور کردند ومقارن ایحال جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر وسمندر خان بامیزائی ونور محمد خان فوفلزائی وموسی خان الکوزائی با جمعیتی ازراه یاری ومددکاری بوی پیوستند وشاه شجاع ازرسیدن عرایض مردم مذکور ووصول سرداران مزبور قوی دل شده رایت تسخیر پشاور افراشته وارد حسن ابدال شد وخواست که نخست بفراهم نمودن سپاه پرداخته بعد باآئین درست راه رزمگاه برگیرد لیکن جهانداد خان عرض پرداز گشته التماس نمود که اینك سه هزار سوار حاضررکاب وآمادهٔ پیکارند مبادا از درنك کردن کارد گرگون شود صواب آنست که بتعجیل وشتاب راه مقصود پیش گرفته آیدو شاه شجاع سخنان اورا پسندیده کوچ برکوچ واردبده بیر کشت وسردار محمد عظیم خان با عطا محمد خان برادرش وسپاه آراسته از شهر پشاور راه مدافعه برگرفته بمقابل عسرگاه شاه فرود آمد وبا آنکه وادی عمیق درین جانبین حایل بودآتش حرب ملتهب گشته جنك صعب درپیوست ودرعین گیر ودار کلهٔ(۱) تفنك بردهن‌سردار عطا محمد خان رسیده جراحت یافت واز اردوی شاه شجاع موسی خانرا کلولهٔ تفنك بسینه رسیده هلاك گردید وازطلوع آفتاب تاعصر هنکامه کارزار استوار مانده ازطرفین بسیارتن مجروح ومقتول‌شدند سردار محمدعظیم‌خان بباعث مجروح شدن سردار عطا محمد خان برادرش جانب پشاور مراجعت کرد و شاه شجاع نیز اجساد کشتکان وافرادزخم یافتکانرا برداشته معاودت‌نمود ونصف شب درمزارفیض آثار شیخ‌رحمکه رحمه‌الله واصل‌شده درنك فرمود وبامداد از انجا حرکت کرده بقلعهٔ اتك درآمد وبعد از چندروز از انجا نیز حرکت کرده در راولپندی بار اقامت کشود وعرصهٔ یکسال درآنجا توقف ورزیده درایام درنگش بعضی از خوانین دورنك که ازشاه محمود دلتنك بودند ازراه نفاق با شاه شجاع پیوسته هزار سوار فراهم شد وهم‌عطا محمد خان حاکم کشمیرلشکری بسالاریٔ نندرام‌مشیرش ازطریق‌معاونت‌نزدوی فرستاد تا که دوهزارو پنجصدتن سواره وپیاده در رکاب شاه انجمن‌شده بازچشم تصرف بتسخیرپشاور باز کرد وباغلام‌احمد خان برادرعطامحمد خان راه‌برگرفته میدان نجه را لشکرگاه ساخت وسردار محمد عظیم خان نیز بمدافعه برخواسته مصطفی خان خادم خودرا باچهار صد سوار مقرر قراولی نموده خوداز عقب راه‌برگرفت وهمراهان شاه با مصطفی خان دوچار گشته همگنان را بقتل

(۱) مخفف کلوله

رسانیده اندکی جان بسلامت بردند وپیروان شاه رؤس کشتکان را بریده مظفر ومنصور برگشتند وسرهارا بپای شاه بریختند وازوقوع اینواقعه سردار محمدعظیم خانرا پای ثبات برشکسته از راه کوهات جانب کابل گریخت وشاه شجاع شهر پشاور را متصرف شده بتهیه سامان خویشتن پرداخت

ذکر مأمور شدن شهزاده حیدر بدیرجات

﴿ ذکر مأمورشدن شهزاده حیدر ﴾

(از حضور شاه شجاع بقلع نواب عبد الجبار خان)

چون شاه داخل پشاورشد پس ازیکماه که فی الجمله کاروی رونق یافت شهزاده حیدررا باعطامحمد خان وهزار سوار روانهٔ دیرجات نمود که نواب عبدالجبار خانرا ازدیرهٔ غازی خان قهراً بیرون کشیده ولایت را متصرف شوند چون راه بدیرهٔ غازیخان نزدیك کردند نواب عبد الجبار خان بالشکر سواره وپیاده وتوپخانه بمدافعه برخواسته میدان جنك بیاراست وباهم درآویخته نواب پس نشست ودوباره بجنك گرائیده درائنای کارزارچند صد سوار ازشهزاده روبرتافته درتحت رایت عبدالجبارخان قرار گرفتند وازینمعنی شهزاده راهزیمت دست داده صورت حال رابشاه مکتوب کردوشاهش طلب حضور فرموده خائب وخاسر مراجعت نمودوبشرف دست بوس مشرف گشت

ذکر مقید شدن شاه شجاع

﴿ ذکرآهنگ شاه شجاع جانب کابل ﴾

(ومقید شدنش قبل از حرکت کردن)

ازانجا که شاه شجاع را سفرکابل دامنگیر ضمیر بود از هزیمت ومراجعت شهزاده هیچ در خاطر راه نداده اسپان سپاه را که لاغر وزبون بودند درمحال طوایف خلیل ومهمند ومیان دوآبه قسمت فرمود که بعد از فربه وتوانا شدن حاضر آورده راه کابل برگیرد وهم اکثر ازخوانین را که شرفیاب حضور بودند جهت ساز کردن سامان سفر رخصت رفتن بمنازل ایشان داد ومقارن این حال که بلدهٔ پشاورخالی ازابطال رجال گشت عطا محمد خان ناظم کشمیر مدار روزکاررا برمراد خویش استوار دیده بواسطهٔ جهانداد برادرش ونندرام هندو وسمندر خان بامیزائی ونورمحمد خان وغیره هنگامه جویان نکوهیده خویان بسیاری ازسپاه ورعیت را بوعده وتویدعطای زرپفریفت وبا ایشان قرارداد که بهرحیله ووسیلهٔ که بتوانند شاه شجاع را دستگیر کرده درقلعهٔ اتك برسانند چنانچه ایشان درکمین این امر افتاده بنکارش عرایض منافقانه پرداختند وپی هم عریضه فرستاده التماس کردند که شاه عرض سوار آنهارا دیده برای سفرکابل بگزیند وشاه که از کید ایشان آگاه نبود مسؤل ایشان را بگوش قبول شنیده همه روزه بتوسط جهانداد خان وسمندر خان سواران یك یك ازخوانین را مشاهده وملاحظه کرده بانجام رسانید درآخرکار خواستار گردیدندکه تمام سپاه را درحالتیکه صفوف صنوف لشکر آراسته وپیراسته باشد از ملاحظهٔ حضور گذارش یافته هریك از افسران برطبق آراستگی اسپ وسلاح نوازش تحسین وآفرین یابند نیکواست وهنوز جواب لاونعم این التماس ایشان صادر نشده بودکه بهانهٔ سان دادن تماماً بدولت سرای بالاحصار درآمده شاه را درمیان گرفته دستگیرش ساختند وبدست جهانداد خانش سپرده درقلعهٔ اتك فرستادند وازانجا نقل داده درکشمیر بعطا محمد خان سپردند واو درقلعهٔ که واقع کوه مارانست محبوسش کرد وبا وجودیکه شاه را درقیدگاه بداشت گاه گاهی بنزدش رفته عذر خیانت خویش میخواست وتسلیات کاذبانه داده التماس کوه نوررا که بعد ازمیل کشیده شدن شاه زمان ازنهرآب یاشق دیوار بتصرف شاه شجاع درآمده بود مطالبه مینمود وازینحال شاه محمود آگاه گشته از راه ترحم برادری هزار سوار از کابل مأمور دهله که مسکن وموطن اصلی عطا محمد خان بود نموده فرمودکه اقوام واقارب اورا قتل عام وغارت نمایند چنانچه ایشان ازراه ایلغار وارد آن دیار شده ازقتل صغیر وکبیر دست باز نداشتند وبقیة السیف را بابقایای مال ومنالیکه ازمیل وحیف باز مانده بود بحضور شاه محمودآوردند وشاه محمود پس از استیصال اقوام عطا محمد خان وزیر فتح خان را باسی هزار سوار بعزم رهائی دادن شاه شجاع مأمور کشمیر نمودکه اورا ازقیدعطا محمد خان رها نماید

ذکر توجه وزیرفتح‌خان جانب کشمیر

(ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر)

(وواقعاتیکه بصدور پیوست)

چون وزیر بی نظیر بامر شاه محمود راه کشمیر بر گرفته، بنا بالغیان ووفور آب دریای مظفر آباد از جادهٔ پنجاب وارد گجرات شد رنجیت سنگهه را ملاقات کرده باوی قرار داد که شاه شجاع را بعد از خلاص کردن ازقید عطا محمد خان در لاهور آورده باعیال وتعلقانش ک، در آنجا اقامه دارند دمسازو اورا نیز در آدای این خدمت وحصول نام نیك انباز نماید چنانچه رنجیت سنگهه کمر خدمت واتفاق بر بسته، در تسخیر کشمیر با وزیر همدست وهمداستان گشت ووزیر فتح خان بر عهده گرفت که بعد از فتح کشمیر وزها دادن شاه شجاع ثلث مالیات آنجا را جازهٔ خدمت بمهاراجه رنجیت سنگهه دهد واو محکم چند نام سالار لشکر خود را باسپاه کینه خواه برکاب وزیر فتح خان گماشته هردوتن باهم روی بسوی کشمیر نهادند وچون وارد موضع شوپیان واقع سر حد کشمیر شدند لشکر عطا محمد خان از راه مدافعه پیش آمده بجنك گرائیدند وتاب دست دلیران فتح خان را نیاورده عقب نشستند وعطامحمد خان دیگرنیروی متماثله درخود ندیده بابدامن(۱)هول پیچید وپس ازان هرروزه دوصدسه صدسوار ازوروی برتافته از راه اطاعت بسوی اردوی وزیر فتح خان می آمدند اعزاز وا کرام میبافتند وازخمنی زیاده تر عطا محمد خان را خوف ورعب مستولی شده ازانجا مراجعت کرده در زیر قلعهٔ شیرگر بمیدان تبه‌ماو سنگر آراسته خوفناك نشست وآخرالامر نیروی جنك دربازوی خود ندیده بصوابدید خوانین طائفهٔ بامیزائی قرآن مجیدرا شفیع ساخته وتیغ وکفن بگردن خویش انداخته در کوه ماران پیش شاه شجاع رفت واو بپاس ک‌لام حمید از جرم وی درگذشته دل بجای آورد ووزیر فتح خان کشمیررا متصرف گشته بنظم ونسق آن پرداخت وعطامحمد خان بایما واشارهٔ شاه شجاع بقلعهٔ شیرگر درآمده متحصن شد وبعد از چندی بازقوت قله، داری را از خود دور ملاحظه کرده‌بپای ضراعت (۲) نزد وزیر فتح خان شد والتماس عفو تقصیر کرده خواستارامان آمد که کشمیر را بوزیر گذاشته با مال وعیالش هرجا که خواهد برود واین مسؤل اوبمعرض قبول افتاده صندوق پراز جواهر در خفا بوزیر داد وبازای این هدیه وزیرش مطلق العنان ساخته با عیال واحمال وا ثقال از کشمیر بیرون رفت وجانب تنگنای کمنامی راه برگرفت وبعد ازان بوزیر فتح خان مکشوف گشت که صندوق مذکور پراز نگین های آبگینه بوده نه جواهر ثمینه چون عطا محمد خان از دست رفته بود بجز تأسف دیگر حاصلی نکرد ووزیر باحکم چند گماشتهٔ رنجیت سنگهه بملاقات شاه شجاع رفته، از قرار دادیکه درباب تمکن او در لاهور با رنجیت سنگهه کرده بود محکم چند از جانب ولینعمش التماس رفتن لاهور نمود ووزیر فتح خان تکلیف آن کرد که در ملتان اقامه جسته درجات را از متملکات خویش شمارد واز شاه محمود هیچ درخاطرنیارد اما شاه شجاع از سببیکه عیال وتعلقانش درلاهور بودند آنجارا برگزیده از کوه ماران باحکم چند راه لاهور برگرفت ووزیرفتح‌خان نظم ونسیقی درکار کشمیر نهاده حکومتش را بسردار محمد عظیم خان برادر خود داده ازراه بار موله جانب کابل مراجعت کرد وشاه شجاع کهبا حکم چند رهسپار لاهور شده بودند درمنزل بارموله راجه، غلام علیخان بمه وراجه زبردست خان وراجه سربلند خان وغیره راجگان ککه ومتعمدان روح‌الله خان‌راجهٔ پنوچ ودیوان نندرام صاحب کار عطا محمد خان حاکم سابقهٔ کشمیر نزد شاه شجاع حاضر آمده‌التماس نمودندکه درموضع کچهٔ هامه، همهٔ ایشان دوباره حاضر آمده درلئسعادت دست بوس بوجه اتم حاصل نمایندوشاه عرض ایشان را بگوش قبول اصغا فرموده روز سوم ازبارموله حرکت کرده درموضع موعود فرودآمد وراجگان مزبوره تحف وهدایا پیش کشیده مراسم‌خدمت وصداقت بتقدیم رسانیده التماس آن نمودند که عزم تسخیر کشمیر فرمایند تا ایشان بقدم خدمت براه معاونت پیمایند وشاه شجاع که خودرا اخلاص کردهٔ شاه محمود ووزیر فتح خان از قید عطا محمد خان میدانست این خواهش آنان را نپذیرفته لیکن در ظاهر باایشان قرار داده گفت که پس از ملاقات سرادقات حرم محترم وتعلقات مکرم معظم بحسب وقت راه کشمیر پیش خواهد گرفت وچون ازانجا

(۱)هول‌یم وخوف

(۲)ضراعت زاری کردن

کوچ کرده درعلاقهٔ پنوچ نزول فرمود راجه روح‌الله خان حاکم آنجامراسم اعزاز و اکرام بجای آورده مقدمش را گرامی داشت وتحفه وتعارف شایان پیش کشید وازانجا منزل بمنزل طی‌طریق کرده وارد شاه درهٔ لاهور شد رنجیت سنگهه حاکم آنجا که دست نشاندهٔ شاه زمان ونعمت یافتهٔ این خاندان بوذکرك سنگهه پسراز شد ورام سنگهه رکن‌اشدخودرا باغیره اعیان لاهور باستقبال شاه‌فرستاده باعزاز واحترام تام ازشاه دره‌بشهرلاهور در آورده خودش را درسرای ساده سنگهه، واهالی حرم‌محترمش را درسرای علیحده جای نشستن داد .

(ذکر جور وستم رنجیت سنگهه که)

(با شاه شجاع مهمان خود نمود)

ذکر جور وستم رنجیت سنگهه بشاه

چون شاه شجاع با عیالش در مقام جدا گانه جای گزیدند رنجیت سنگهه، رعایت مهمان بودن اورا نکرده راه آمد شد او وحرمش را بربسته ازرفتن یکی درنزد دیگری بازداشت وروز دیگررام سنگهه را نزد شاه شجاع پرستاده کوه (۱) نوررا خواستگار شد وشاه از دادن آن دانهٔ گران بها اباور زیده گفت آنوقت داده خواهد شد که رشتهٔ مودت وموالات درین انعقاد یافته، عهد موثق قرار گیرد ورنجیت سنگهه دست از طلب باز نداشته متوالیاً خواهش کوه نورمی نمود وشاه همان جواب‌اول را میفرمود تا که خدمتگاران وی را ازتردد وپی کاری رفتن منع کرده کاهی برای امر ضروری میگذاشت وگاهی بدان هم نمیگذاشته ازرفتن وآمدن باز میداشت وکار را تا یکماه بهمین قرار بشاه ونعلقانش دشوار کرده مطلبش حاصل نگشت وآخرالامرراه تزویر پیش گرفته چندتن از اعیان دربار خویش را نزد شاه بیدستگاه روانه داشته پیام داد که هرقدروجه نقد ومحال بطریق انعام وسیورغال بگارداشته باشد ازطلب مضایقه روا ندارد تاتسلیم نخدام شاهی‌شود وشاه بجزازهمان سخن اول دیگر لا ونعمی بزبان نراند بعدازان که افسون ونسانهٔ رنجیت سنگهه کار گرنیفتاد طرح دیگر انداخته بار سال زر پرداخت وبدفعات چهل هزار روپیه نزد شاه فرستاده بعد از وصول وجه نقد بازاعیان محفل بارش‌را روانه کرده التماس مذکور را التماس‌نمود وهمان جوابیکه شنیده بود شنود ودو روز پس از جواب آخیره ناچار خود رنجیت سنگهه از راه طاب قدم نزد شاه شجاع نهاده بر طبق خواهش او که در جواب گفته ودادن کوه نوررا مشروط بعهد نامه داشته بود وثیقهٔ مشتمل برقیود دوستی واتحاد ابدی مرقوم نموده با خود برده از ملاحظهٔ شاه گذرانید ونخهٔ خودرا بزعفران آلوده بجای مهر در خاتمهٔ وثیقه نامه نهاده بسوگندهای غلاظ وشدادیکه درکیش خودش بود ازقبیل نانك وگرنت عهد را مؤکد نموده دست بشمشیرخود برد اعتراف کرد واقرارنمود که‌علاقه‌جات کوت کمالیه وجنك سیال وکلانور ازان که ازمضافات سنداند مالاً ومنالاً ازان شاه‌باشدتاباج وخراج آنهاراصرف مئونتش نماید وهم‌قرار داد که دروقت‌عزم وتوجه‌شاه جانب افغانستان هر قدر لشکربمعاونت‌طلبد بامخارج سرکار شاهی مقرر داردوهم نوشتهٔ ازشاه شجاع‌بگرفت که بعد از تصرف نمودن‌مملکت‌ارثی از راه دوستی منحرف نگردد وطمع در حکومت‌رنجیت سنگهه، ننماید آنگاه که سخن بدینجا رسید دستار خودرا بسر شاه بست وکلاه اورا گرفته برسر خود نهاد وشاه کوه نوررا بدستور هبه بدوسپرد وچون مدعایش حاصل گشت حارس ونگهبا نیکه‌بدور شاه وحرم وخدمش گذاشته بود برداشت وشاه را راه سیروتفرج بکشاد چنانچه هرروزه بمزارات ومقابر اولیاء چون حضرت شیخ‌علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی‌صاحب‌کتاب‌کشف‌المحجوب وغیره رفته استمداد میجست وگردشی‌کرده بمنزل بازمیگشت‌تا که روزی رنجیت سنگش ازراه مهمانی درباغ شعله‌ماه دعوت کرده مراسم‌مهمان نوازی بتقدیم رسانید روزدیگر کس‌نزدشاه فرستاده ازباغ مزبور درشهر لاهور بضیافت طلبید وهم‌پیام داد که درخصوص امرباوی مشورت کرده صواب میجوید وشاه روز دیگر برطبق دعوت اوبشهر در آمده ملاقات‌کرد ودرحین ملاقات اثارنقض عهد ازجبین‌وی مشاهده کرده دانست که اورا درشهر لاهور مقید گردانید چنانچه پس از مجلس ملاقات که شاه قصد گردش

(۱) کوه‌نور قطعهٔ‌الماسیکه که‌ازنادرشاه بایشان‌رسیده بود

وسیر میکرد ملا زمان شادیخان مأمور بحفاظت ونگهبانی شاه بودند که دوردور دوروی را داشته، پاسداری می نمودند که مبادا بجانبی رود ومقارن این احوال از عرایض کاشتکا نیکه بربط وضبط مداخل علاقه جاتیکه رنجیت سنگهه در وقت انعقاد معاهده بشاه سپرده بود خاطر نشان شاه شد که حکام وعمال رنجیت سنگهه مواضع موعوده معهوده را بدیشان نسپردند وشاه این عطای اورا بلقایش واداشته، استفسار عدم اجرای حکم آنرا کرد وجواب شنید که حاصلات امسالهٔ آنهارا کار پردا زان شاه واگذار شده بعدازین را مستمرا متصرف شوند وعلاوه برهمه چون نقض عهد پیشنهاد خاطر رنجیت سنگهه بود وبهانه می طلبید قاضی ملا شیر محمد را که امام نماز شاه بود متهم بدان ساخت که چند مکتوب بسردار محمد عظیم خان حکمران کشمیر نگاشته اورا درلاهور طلبداشته است وبرطبق اظهار خویش چند قطعه خط نزد شاه ابرازکرد وچون ملای مذکور عاری ازین غداری بودهرچندسوگند یادکرد رنجیت سنگهه نپذیرفته به غل وزنجیرش انداخت ودرواقع ونفس الامر خطوط مذکوره راخود رنجیت سنگهه بواسطهٔ سه نفر از مردم اتاغنهٔ لاهور به تعلیم ملاجعفر نامیکه خزانهٔ شاهی را قبل ازین چنانچه مذکور گشت از انك باخود برده نزدرنجیت سنگهه نوکر شده بودساخته ومصحوب آنسه تن روانهٔ کشمیر نموده ازعرض راه محبوساً رجعت داده ملا شیر محمدرا بقرار مذکور محبوس ساخت وبزیر چوب انداخته بشکنجهٔ گونه گونه عذابش گرفتاو وتعلیم همی کرد که بگوید شاه شجاع آن خطهارا ازطرف ملا شیرمحمدمرقوم ومرسول داشته است وآن بیگناه که هیچ آگاه نبودهرقدر زهر عذاب چشید ولطمهٔ چوب عتاب دید اعتراف نکرد تا که شاه شجاع بیست هزارروپیه کفارهٔ خطای ناکردهٔ اوداده اززندان بیرونش کشیدوشاه مدتی بدینمنوال بسربرده آخرالامر از رنجیت سنگهه رخصت رفتن بمملکت دیگرخواست واوالتماسش را نپذیرفته مگر برفتن تا باغ شعله ماه اجازت داده محافظین از ملا زمین شادیخان باطراف باغ گماشت که راه بیرون شدن بدیگر جانب ندهند

ذکر محاربهٔ رنجیت سنگهه باسردار محمد عظیم خان وهزیمت او

﴿ ذکر درآویختن رنجیت سنگهه ﴾

باسردار محمدعظیم خان حاکم کشمیر ومغلوب شدنش

چون وزیر فتح محمد خان بقراریکه ذکرشد ثلث مالیات کشمیر رابرنجیت سنگهه وعده داده بود وتا این وقت ایفای وعده ازادای سه یك مالیهٔ آنجا پدید نگشت رنجیت سنگهه بر آشفته جانب کشمیر لشکر کشید وباسردار محمد عظیم خان بمحاربه کرائید وششهزار تن ازسپاه رنجیت عرصهٔ شمشیر گشته هزیمت یافته خائب وخاسر مراجعت کرد و آلات وادواتش بتصرف سردار محمدعظیم خان درآمد وچون رنجیت سنگهه هزیمت یافته خسارت دید ازدردیکه بواسطهٔ این هزیمت درضمیرش جایگیر گشت سامان تسخیر پشاورساز کردن گرفت وا ینخبر سمرکشته بشاه محمود رسید واو و زیرفتح خانرا بالشکر شایان از کابل گسیل پشاور نمود وآنگاه که مشارالیه وارد پشاورشد رنجیت سنگهه، ازلاهور بعزم پشاور کوچ کرده راه راولپندی برگرفت وازمنزل رهناس بواهمهٔ اینکه مبادا شاه شجاع درغیاب وی فتنه برانگیزد کس نزداو فرستاده پیام داد که درین سفر همعنان وی رهسپرباشد وشاه شجاع باآنکه بدردکلو گرفتار بود پرده نشینان حرم الم توام خویش را درباغ شعله ماه گذاشته، درمنزل مذکور نزدرنجیت سنگهه رفت وازانجا همرکاب او براه افتاده واردرا ولپندی شد وازین سوی وزیر فتح خان از پشاور حرکت کرده درکنار نهر اتك فرودآمد وجانبین باهم درآویخته، خونها ریختند ودرعین گیر ودار از حرارت آفتاب وکشاکش پیکار لشکر اسلام از عطش در اضطراب افتاده بخودانه روبآب نهادند وازینمنی سپاه رنجیت سنگهه چیره دست گشته، افواج وزیرفتح خان را شکست دادند وازان میان خود وزیرفتح خان که فرار را نسبت بخود ننگ وعار میدانست باسه هزارسوارثبات ورزیده درمقابل چهل هزارسوارخصم استوارایستاده رزم همی داد تا که ازعطش غشی کرده اززین برزمین افتاد ویکی از خدامش ازخاك برداشته درپیش روی خود برزین گذاشته،

از حرکاه بیرون کشید وبقیهٔ لشکرنیز پشت بجنگ داده اکثر ازعطش تلف واقل کلولهٔ توپ وتفنگ راهدف شدند وازراه شکست وارد پشاورشده ازانجا همرکاب وزیرفتح خان بکابل مراجعت کردند ورنجیت سنگهه فتحیاب گردیده براولپندی معاودت نمود وشاه شجاع ورام سنگهه را بالشکر در راولپندی گذاشته امرکرد که جانب پشاور راه برگیرند وخود بلاهور مراجعت کرده بخاطر آسوده بکار خویش پرداخت (۱)

لشکرکشیدن اسمعیل خان جانب هرات

(ذکر لشکرکشیدن اسمعیل خان دامغانی جانب هرات)

درخلال احوال مذکوره اعیان خراسان بامحمدولی میرزا والی مشهد درمنازعه افتاده ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان باشهزادهٔ مذکور شاد خاطرگشته درقریهٔ — ابدال آباد جام اقامه گزید وبا حاجی فیروزالدین حکمران هرات طرح موافقت وموالات انداخته بتسخیرغوریانش ترغیب کرد چنانچه اوشهزاده ملك قاسم پسرخود را باحاجی آقاخان هراتی ولشکر آراسته جانب غوریان گسیل کرد وشهزاده رفته محمد خان قلعه دار غوریان بن اسحق خان قرائی را بمحاصره انداخت وقلعه دار مذکورنیزازراه مخالفت دولت ایران بااسحق خان پدرخویش عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده برای صدق گفتار خود مهر بقرآن مجید نهاده فرستادند که باسپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگیرد تادرچنین وقت که مردم خراسان بادولت ایران درتزاعند آنولایت را بدون زحمت متصرف آید وشهزاده دعوت آن فرزند وپدر را پذیرفته بالشکر راه برگرفته ازمعامله حاجی فیروزالدین حکمران هرات خبرفته عبور شهزاده کامران را از هرات جانب خراسان ناگوار دانسته شهزاده ملك قاسم را بالشکر یکه همراه داشت ازغوریان پس بهرات طلبید وهم سردار اسمعیل خان دامغانی را بذریعهٔ مکتوب دعوت هرات کردکه شهزاده کامران را از ورود هرات ورفتنش جانب خراسان بازدارد وبازای آن دولك و پنجاه هزار زرمسکوك از مالیات هرات گرفته بخزانهٔ دولت ایران نقل وتحویل نماید ونیز مرقوم داشته بود که بقرار قرارداد سابق مالیات هرات را بدولت مزبوررسانیده نام پادشاه ایران را رونق افزای سکهٔ زر وخطبهٔ سرمنبر نماید وسردار اسمعیل خان برطبق دعوت اوذوالفقارخان ومطلب خان برادران خود را بالشکر یکه حاضرداشت درسال ۱۲۲۹ هزارو دویست وبیست ونه جانب هرات گماشت وایشان وارد پل نقره شده بنه وگران بار خودرا درانجا گذاشته بالشکر وارد پل مالان شدند وآنجارا لشکرگاه قرار داده بامید وعدهٔ حاجی فیروزالدین آسوده حال نشستند وشهزاده کامران که اینوقت درموضع روضهٔ باغ واقع سه منزلی هرات فروکش کرده بود ازوصول اسمعیل خان درجلگای هرات مخاصمهٔ دولت ایران را بتسویب رأی رزین جائز نشمرده نامهٔ معذرت همدست نصیرخان هزاره نزد اسمعیل خان فرستاده از انجا جانب قندهار مراجعت کرد وحاجی فیروزالدین ازباز گشتن شهزاده کامران شادکام گشته سردار اسمعیل خان را با برادرانش بهرات درآورده آنچه را که وعده داده بود ادا واجرا نموده ایشان درینهٔ ماه رجب سنه ۱۲۲۹ هزارودو صدو بیست ونه جانب مشهد مراجعت کردند.

(۱) توضیح مقال از نگارش قلم اعلیحضرت سبب اصل فتح مهاراجه رنجیت سنگهه وشکست وزیرفتح خان آن بود که مهاراجه رنجیت سنگهه سپاه خود را بقرار قاعدهٔ نظام آراسته کرده بود وسپاه وزیر فتح خان همه سواره وغیر نظام بودند لهذا معلوم است که جنك سپاه نظام منظم تا غیرنظام چقدرفرق دارد مهاراجه مذکور سپاه خودرا بصاحب منصبی دونفر ازمردم فرانس داخل قاعدهٔ نظام کرده بود که اسامی صاحب منصبهای مذکور (ونتوره) و (کرد) بودوکیفیت آن دونفرصاحب منصب آن بود که بعدازخلع وحبس اعلیحضرت ناپلیون بوناپارت سه نفرازنوکران اوکه دونفرفوق الذکرو (آبوتیبه) بودنداز فرانس فرارکرده واردهندستان گردیده ملازم حضور مهاراجه رنجیت سنگهه شدند (ابو تبیله) بکاروخدمت ملکی که مهارت داشت مقررگردید ودونفردیگر بکار نظام وغیره مقررشدند چنانچه رونق خوبی ازفوج نظام مهاراجه رنجیت سنگهه ازسعی اوشان حاصل گردیدوچون وزیرفتح خان کاردیده وجنك آزموده را شکست دادند این همه ازبرکت سررشتهٔ فوج نظام بود.

نامه‌ورسول فرستادن حاجی‌فیروز الدین در ایران

﴿ ذکر نامه ورسول فرستادن حاجی فیروز الدین ﴾

نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه

چون حاجی فیروزالدین ازحسن کرداریکه نسبت بکارگذاران دولت ایران بجای آورد ازراه انجاح مقاصد حاجی آقاخان وزیر ومشیر خودرا در اواخر سال ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه‌نزد اعلیحضرت‌فتحعلی شاه فرستاد ومومی الیه درروز بیست وششم محرم سنه ۱۲۳۰ هزارو دوصدوسی وارد طهران گشته بارباب حضور پادشاه شد وازتعدی شاه محمود حکایت وشکایتی بپای برده خواهش دفع ورفع وی کرد وشاه ایران خلعتی بانامه بصحابت میرزا محمد صادق وقایع نگاربرسم رسالت برای حاجی فیروزالدین فرستاده رسول خودش رانیز بااورخصت بازگشت داد وحاجی فیروزالدین از وصول خلعت ونامه ورسول‌اعلیحضرت شاه ایران قوی‌دل وشگفته خاطر گشته قلع وقمع شاه محمود را نظربنامهٔ اوکه مشتمل برمضامین نصرت وامداد بود سهل شمرده فرستادهٔ شاه ایران‌را جهت اسعاف (۱) حاجات خویش در هرات نگاهداشته، از کثرت خورمی‌عبدالرشید خان درانی را باتحف وهدایای شایان‌بازنزد شاه ایران فرستاده وی‌درماه ذیقعده سنه۱۲۳۰هزارودوصدوسی بطهران رسیده سرای میرزامحمدشفیع صدراعظم‌برای مسکنش معین گشت ومقارن ایحال‌شهزاده محمد ولی‌میرزا حکم ران مشهد که اسحق خان قرائی را باحسین علیخان پسرش ازسبب فتنه جوئی ایشان گشته بود بمنال شد که مبادا کسان اسحق خان مذکور حاجی فیروز الدین را بفتنه برانگیزانند میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروزالدین بسفارت فرستاد واو فرستادهٔ محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده در تسخیر غوریان مصمم گشت وفتحعلی خان مروزی ساکن قریهٔ شکیبان هرات‌را باسه صد سوار بتسخیر غوریان مأمور کردواو رفته، قلعهٔ غوریان را متصرف شد وازین قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده اسکندر خان حاکم وبیدلربیکی هزاره را مأمور تاخت وتازغوریان فرمود واو غوریان راغارت کرده بعد از دولت ایران روبرتافته، بابنیاد خان هزاره راه اتفاق برگرفت وبنیاد خان که خواهان اینگونه قضایابود ازقبائل هزارهٔ جشیدی ومرد م‌فیروز کوهی لشکری فراهم آورده نصیرخان برادر خودرا ازقند هار خواسته باحاجی فیروزالدین نیز طرح معاهده ومراوده انداخت واورا باوجود ارسال ومرسول نامه ورسول که عنقریب مذکور گشت ازشاه ایران روی‌گردان ساخت ودرغوریان آماده پیکارشده استوارنشست ومحمدخان نائب خراسان ازین ماجرا آگاه شده باوجودیکه در دولت اباد گرفتار کار زاربود روی بسوی غوریان نهاد وحاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده بمیرزا محمد صادق وقایع نگارسفیرشاه ایران که در هرات‌بود اظهار کرد که لشکری ازهرات بشبخون عسکر گاه محمدخان نائب خراسان میکمارم تادمار ازروزگارش برارد‌واو این‌حیله اورا ازدرصدق دانسته ببهانه ملاقات محمدخان رخصت حاصل‌کرد که رفته اورا دیدارکرده‌کاررا ازپیکار باصلاح پیوند دهد چنانچه داخل اردوی اوشده ازشبخون زدن هرویان اورا خبرداده بشهر مراجعت کرد ومحمد خان که اعتماد قوی بحاجی فیروزالدین داشت از شنیدن این خبر هراسناك گشته بمشهد مراجعت کرد وحاجی فیروزالدین بخاطر آسوده شهزاده ملك قاسم پدر خود را بیمانی بغور یان فرستاد وبنیاد خان هزاره از ورود شهزاده درغور یان قوی دل ومستظهر گشته، دست بغارت مال ومنال مردم محال خواف برگشود و شهزاده محمد ولی میرزا دوباره محمد خان نائب خراسان را بادو هزار پیاده وسوار افشار ازراه مدافعه ارسال نمود واو در اطراف غور یان تاخت وتاز آغاز کرده دقیقهٔ ازغارت وتاراج فرو گذاشت نکرد وغنائم بسیار باخود برداشتهٔ درحین مراجعت بقربت شیخ احمدجام اموال منهوبه(۲)را قسمت کرد وهرکدام ازپیاده وسوار علی التفریق راه مشهد ومسکن خویش پیش گرفت درنحال محمد خان قرائی و اسکندر خان حاکم هزاره وبنیاد خان و نصیر خان از کاهی حال آگاهی یافتند کهبا محمد خان نائب از همرا هانش جز اندکی نیست از عقب او راه برگرفته، بدورش صف کشیدند و محمد خان پارهٔ بمحاربه کوشیده آخر الامر هزیمت یافته جانب مشهد گریخت واز همرا هانش مصطفی‌خان استرابادی دستگیر

(۱) اسعاف روا کردن حاجت

(۲) منهوبه غارت کرده شده

گشت و ازین فتح قرائیان را قوت و مکنتی حاصل کشته کس نزد حاجی فیروز الدین فرستاده بتسخیر مشهد دعوتش کردند واو باستدعای آنها مدد خان نائب هرات را باحاجی آقاخان وزیر خود ودوست محمد خان درانی بالشکری بفرستاد وباندك زمانی مضافات غوریان وجام وباخرز را بتصرف آورد واعیان وبزرکان آن محال را کوچ داده در هرات نشیمن داد ومیرزا عبدالکریم مستوفی فرستادهٔ شهزاده محمد ولی میرزا بی‌نیل مقصود رخصت مراجعت مشهدفرمود ومیرزا صادق وقایع نکار فرستادهٔ شاه قاجررا بزندان مقیدساخته مرسلش را باضطراب انداخت چنانچه شهزاده محمدولی‌میرزا را ازحکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن‌علی میرزارا مأمور حکومت آنجانمود واودر روزهفدهم محرم سنه ۱۲۳۲ هزارودویست وسی‌ودوی هجری وارد مشهد شده کارخراسان را نظم ونسق داده راست کرد وحاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش کرفته شهزاده ملك قاسم پسر خود را از غوریان بهرات خواسته عبدالرشید خان‌را که‌قبل ازین چنانچه مذکور شد نزد شاه ایران فرستاده بود ازراه تهنیت در مشهد فرستاد ومیرزا محمد صادق وقایع نکار را بعد از حبس نه‌ماه رها داده وخلعت نیز عطا کرده بافرستادهٔ مذکور خویش همراه روانه ساخت .

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه محمود باوزیر فتح خان جانب لاهور)

ذکر توجه شاه محمود جانب‌لاهور

بعزم تنبیه رنجیت سنکهه

چون وزیر فتح خان بقراریکه مذکور کشت از لشکر رنجیت سنکهه هزیمت یافته وارد کابل شد شاه محمود ترتیب عسکروتهیه اسباب‌سفر کرده درسال۱۲۳۲ هزارودوصدوسی‌ودوی‌هجری باوزیرفتح خان‌از کابل جانب‌لاهور رهسپر کشت ورنجیت‌سنکهه نیزافواج‌خویش‌را آراسته بارام‌سنکهه‌وشاه شجاع که هردوتن‌بامراوبارادهٔ تسخیرپشاور درراولپندی‌چنانچه رقم کشت‌اقامه داشتندازراه مدافعه‌اسپ رانده بکنارنهرانك‌لشکرکاه‌ساخت وسنکرسدیدی(۱) پرداخت‌وشاه محمود باوزیر فتح‌خان چندی درمقابل اواقامه آزیده آخرالامربسبب‌ناتوانی عبورازنهرانك‌فسخ عزم کرد واز راه جیال روی بسوی دیرجات نهاده مالیات سند وماتان را ازحکام آنجا وصول نمود ودرهر یکی از ولایات یکی ازبرادران وزیرفتح خان مأمور حکومت‌شده بعدشاه ووزیر بکابل مراجعت کردند ورنجیت‌سنکهه نیز جانب لاهورمعاودت کرده رام‌سنکهه را باشاه شجاع بقرار سابق درراولپندی گذاشت‌وشبی رام‌سنکهه دزدان‌را بقتل شاه شجاع کماشته سی یاچهل تن دزد با مشعلهای افروخته داخل خوابکاه اوشدند وشاه سراسیمه از خواب برجسته دزدیرا که چراغ بکف داشت سبك برداشته بزمین زد وآواز داد که ایشانرا بگیرند چنانچه اللهداد خان پیشخدمت ازدیگر پاسبانان سبقت کرده یکنفر دیگر ازدزدان را چست برزمین زد ودیگر دزدان بروی حمله‌کرده هرقدر به‌پشت وپهلوی اوزخم زدند دزدیرا که کرفته‌بود ازچنك رهانداد تا که‌دیکرخدمه درسیده آن دزد کرفتار شده را دست درعقب بسته نزد شاه آوردند وپس ازپرسش حال مکشوف افتاد که دزدان را رام‌سنکهه بقتل‌شاه وغارت کردن مالش برانگیخته است بناران شاه آن دزدرا باللهداد خان پیشخدمت نزد رام‌سنکهه فرستاده‌صورت واقعه بازداشت واودرباسداد آن‌شب چیزی وجه‌نقد باسم انعام باللهداد خان داده واضافه تر از وجه انعام او برسم خیرات نزد شاه شجاع روانه کرد وهم خودش حاضر شده عذر خواست وانکار نمود که ازین معامله آکاهی ندارم‌وسوکندهای غلیظ وشدید یاد کرد وشاه‌بجز ازسکوت چیزی نفرمود وبعد ازینحادثه شاه باآهنك آنکه حرم‌محترمش را روانه لاهور نماید چون‌بار کش وراحله نداشت چیزی ازاسباب فراشخانه را درراولپندی کذاشته خیمه هارا جهت ملاحظه امربرپا کردن نمود که بقدر ضرورت واندازهٔ بار کیریکه موجودبود کزیده بردارد درینوقت کرك سنکهه ازراه ملاقات نزد شاه آمده خیمهٔ التماس کرد وشاه ازسخاوتیکه داشت خیمهٔ موسوم بکلاباتونی‌دوتیهٔ‌مرصع کاررا بااسباب وفروش ایرانی وکارچوبی‌وظروف وغیره مایتعلق بهابوی بخشود وپس‌ازانکه سرادقات حرم محترمش روانهٔ لاهور شدند روزی رامسنکهه‌و کرك سنکهه با هم نزد شاه شده تکلیف برفتن لاهورش کرده کفتند که ما بامر رنجیت سنکهه عازم لاهوریم شاه نیز باید

(۱) سدید بمعنی راست و محکم واستوار

با مامر حمله پیاشود چنانچه ازراولپندی براه افتاده هنوز درمنزل پشندور نرسیده بود که هزار سوار بایلغار دررسیده محافظ آسا اطراف همراهان شاه را گرفته چپ وراست جولان دادن آغاز کردند تا که شاه وارد منزل گاه مذکور شد وسواران مزبور احمال واسباب واثقالش را در بین راه تاراج کردند ودروقت شام که بقیهٔ خدام از عقب در رسیده حال باز داشتند شاه شجاع واله وحیران گشته همه را باتن عریان که البسهٔ ایشانرا برده بودند نزد رام سنگهه وکرک سنگهه فرستاد وایشان انکار کرده پس ازدیری صندوقها ومفرشهای خالی را که همه پراز مروارید وتفنگهای رومی وسندی بند وبارطلا وخنجرها وشمشیرهای مرصع ایرانی وپراقهای مرصع واجناس زری وپشمی وابریشمی بودند همه را غارت کرده بودند نزد شاه آورده گفتند که اینك مال ومتاع شمارا ازدست دزدان کشیده آوردیم ملاحظه ومشاهده شود که چیزی تلف گشته یاهمه برجا است وشاه از منزل مذکور براه افتاده در منزل دیگر رام سنگهه نزدش آمده منت گذاشت که رنجیت سنگهه مارا بایذاء وآزار شماسفارش‌ها کرده‌است ولی‌مابمواسا ومروت رفتارکرده مطابق اصرار اوباضرار نپرداختیم‌واکنون نیز ازدر خیر خواهی پیش آمده انچه دراندیشهٔ اوست بازدارم که هرچه ازنقد وجنس داشته باشی پس‌ازو رود در لاهور نیمه اش را برنجیت سنگهه سپرده نیمهٔ دیگرش‌را صرف مؤنهٔ خویش نمائی واکر حبه ودیناری را اخفا کنی درمحل خطرخواهی بود وشاه ازسبب آنکه حرمش درلاهور بود ومجبور گشته برای‌اهالیٔ زوجاتش مکتوب کرده مهر برنهاد که انچه داشته باشند نصف آنرا بکارکنان رنجیت سنگهه بسپارند واین نوشته را برام‌سنگهه سپرده ازانجا راه برگرفت واواینقدر پاس ناموس اورا کرد که قبل ازرسیدن شاه درلاهور مکتوب مذکوررا نفرستاده نزد خود نگاه داشت ودور وزپس از رسیدنش بلاهوررام سنگهه مکتوب موصوف را حاضرکرده بانوان حرم شاهی رابایك مقنعه ومعجرتن دست کشیده بخانهٔ دیگرجای‌داد آنگاه تمام مال واسباب حرم شاهی را با آنچه خاصهٔ شاه بود بعرادها انداخته نزد رنجیت سنگهه برد واو بامردار انش آنچه را که قیمتی‌داشت تمام برداشت وما بقی که‌بکاری‌نمی‌آمد پس در عراده ها انداخته نزد شاه فرستاد وشاه ازین وآن رفتارهای نامرزا وارش که ذکر یافت بسی دلتنك شده کس نزد رنجیت سنگهه فرستاده اجازت خواست که یا مطلق العنانش سازد ویادر شهر لاهورش مسکن معین دارد واو مبارك حویلی‌را دراندرون شهر منزل شاه قرار داده بعد باعیال واطفالش ازباغ شعله ماه درآنجا رفته جای گزید وتامدت پنجماه قرین هم وغم در آنجا بسر برده ازلا ونعم برنجیت سنگهه اظهاری نکرد .

ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسن علی میرزا

﴿ ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه جانب هرات ﴾

ازمداخلت حاجی فیروزالدین درمحال غوریان وجام که مذکورکشت شهزاده حسنعلی میرزای والی مشهدرا غیرت ایالت کریبان کیرشده درروزسه شنبه بیست‌وششم‌جمادی آلاخرسال۱۲۳۲هزارو دویست وسی‌ودوی هجری بالشکر آراسته ازمشهد روی بسوی هرات نهاد وسر کشان قرائی وهزاره را که درتحت حکومت کردن اطاعت نمی‌نهادند تنبیه کرده آنکاه که وارد تربت شیخ جام‌شد عطامحمد خان فرستادهٔ حاجی فیروزالدین نزدشهزاده رفته پیام بکذارید که حاجی فیروزالدین دست ازتصرف غوریان بازمیدارد بشرط آنکه شهزاده ازمنزل جام‌پیشتر کام نکذاردوطمع درهرات نکندواوشروط مذکوره رانپذیرفته فرستادهٔ‌حاجی‌فیروزالدین را رخصت مراجعت داد بعد از آنجا حرکت کرده بکوهسان فرود آمد ودرانجا امیر حسن خان حاکم طون وطبس باجمعیت خویش بدو پیوست وازانجا کوچ داده در کنار پل نقره فرود کشته عسکر کاه ساخت وازین سوی حاجی فیروزالدین جمعی ازدلیران را ازدر مدافعه درمصلی وتل‌بنکیان کماشته خودبقلعه داری پرداخت وروز دیکر افواج قاجاریه‌تا کنار آب انجیل رسیده‌تل‌بنکیان رانیز ازتصرف هرویان کشیدند واکثر ازاقامه‌کزنیان‌تل مذکور بقتل رسیده اندکی بشهر خزیدند روز دیکرشهر را بمحاصره انداخته شهریانرا درتنکنای عسرت کرفتار کردند وپس ازمدتی حاجی فیروز الدین ازراه دوربینی صلح‌اختیارکرده رقیمهٔ واکذاری غوریان را بادوات وپنجاه هزار روپیه نزد

شهزاده حسنعلی میرزا فرستاد واو که فتح شهرهرات‌را دشوارمیدانست بهمین قدر اکتفا کرده وسکه وخطبه‌را نیز بنام شاه ایران اجرا داشته ازراه قلعهٔ‌نو وبادغیس مراجعت کرد واز طرق صعب المسالك عبور کرده چنان کاربرشهزاده دشوارافتاد که خودش باامراء واعیان لشکر طناب‌توپ را بکردن ودوش گرفته میکشید وده‌روز بزحمات شاقه وتکلیفات فوق الطاقه راه سپرده روز یازدهم بقلعهٔ نو رسید واز دست بنیاد خان هزاره ونصیر خان برادراو درین راه بسیاری ازلشکرش تلف کشت وتا که واردمنزل شکیبان شد شب‌وروز ازمقاتله ومحاربه نیار امیدودرین منزل‌مدد خان درانی که‌ازحاجی فیروزالدین رنجیده خاطرشده‌بود بشهزاده حسنعلی‌میرزا پیوسته اودرقریهٔ پشنك جای نشستنش فرموده بخلعت‌ثمین وخنجر مرصع‌دلش بجای آورده باخود نگاهداشت ودرمنزل چن برنی عطا محمد خان که حاجی فیروزالدینش پس از معاودت‌شهزاده ازدور هرات باتحفه فرستاده بودرسیده خلعت وانعام ازشهزاده یافته، مراجعت کرد وشهزاده روز شنبه دهم رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار دوصدو سی ودو واردمشهد شد

ذکر توجه وزیرفتح‌خان جانب کشمیر

﴿ ذکر توجه وزیر فتح خان‌از کابل جانب کشمیر ﴾

چون سردار محمد عظیم‌خان بقراریکه از پیش رقم کشت بررنجیت سنگه، غالب آمده هزیمتش داد بخود مغرور شده مالیات کشمیر را از وصول بخزانهٔ بادشاهی بازداشت ووزیر فتح خان بعزم هدایت ورهنمونی او که برادرش بود بالشکر از کابل راه کشمیر برگرفت وسردار محمد عظیم خان نیز طریق مدافعه پیش گرفته سدراه شد ومعابر وشوارع را استحکام داده وزیر فتح خانرا از درآمدن بکشمیر مانع گشت ومدتی هر دو برادر بمقابل هم روز بسر برده آخر الامر که لشکر وزیر فتح خان از میسرنشدن علوفه بعسرت افتاد ناچارتنها درمحفه (۱) نشسته بخبر راه سنجر برادر برگرفت وچون بقرب سنگر رسید سردار محمد عظیم خان شنیده سراسیمه سان جانب محفه دوید وزمین ادب بوسیده پیاده در جلو محفه راه پیمود تا که باهم داخل سنگر شدند وپس از ادای مراسم ملاقات برادرانه وزیر فتح خان لشکر خودرا نیز طلبیده هر دو برادر با هر دو لشکر داخل کشمیر شدند وحکومت آنجا را چنانچه در سابق بود بسردار محمد عظیم خان بر قرار گذاشته وزیر با وجوه مالیات کشمیر مراجعت کرد

(۱) محفه بمعنی‌هودجیکه کهاران بدوش‌بردارند

ذکرلشکر بردن وزیر جانب هرات

﴿ ذکر لشکر کشیدن شاه محمود ﴾

(بسالاری وزیر فتح خان جانب هرات)

چون شهزاده حسنعلی میرزا از دور هرات باز گشت حاجی‌فیروز الدین شهزاده ملك حسین پسرخودرا باناظر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که بیاری او نیروی در باز وی خود حاصل آورده غوریانرا از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد وهم قوت ومکنتی بدست آورده مالیات هرات را دیگر بشاه ایران ندهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات مرکوز خاطرش بود این امرراازطلوع اختراقبال خویش دانسته، در اواخرسال ۱۲۳۲ هزارو دویست وسی ودو هجری وزیر فتح‌خان را باچندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند وسی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود ودرین سفر وزیر فتح خان چنان دست بجود واحسان کشود که در مدت شش‌ماه وجوه عطایایش نودو شش لك روپیه بحساب آمد الغرض چون وزیر فتح خان بفراه رسید حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز الدین ورود اورادر شهرهرات صواب‌ندانسته از راه استقبال بیرون شده درنواحی هرات بااو ملاقات کرد وتسخیر غوریان را از ورود درهرات مقدم داشته در خارج شهر فرودش آورد و وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را بدادن زر از خود کرد حاجی فیروز الدین را بهانه مشورت در بیرون شهر نزد خود طلبیده باهم قدری ملاقات کرد بعد از مجلس بیرون شده امر کردتااورا بازرکانیکه همراهش بودند گرفته محبوس کردند وسردار دوست‌محمدخان وسردار کهندل‌خان

برادران خودرا بشهر فرستاد که خزائن واندوخته حاجی فیروزالدین‌را بدست آرند چنانچه ایشان غفلةً بعضی از نوکران خودرا درارك روانه کرده امر کردند که درمنزل شهزاده ملك قاسم ریخته ازخون بیگناهان خاك ولعل باهم آمیختند وازانجمله میرزنیل خان وحسن خان که ازامرای بانام ونشان بودند کشته شدند وشهزاده‌دل ازمال کنده بگریخت‌وپس ازانکه همهٔ‌اندوخته‌حاجی فیروز الدین وپسرش ضبط‌کشت‌شهزاده که‌بیرون گریخته‌بود بجنك پیش آمده چند جراحت یافته دست گیرشد وحاجی آقاخان وعبد الرشید خان‌بقتل رسیده‌بعد وزیر فتح خان بشهر در آمده حاجی‌فیروزالدین را بازنان وفرزندانش روانهٔ قندهارکرد وخود درهرات اقامه گزیده سردار کهندل خان‌را بتسخیر غوریان گماشت ومحمدخان قرائی‌را باابراهیم‌خان‌وبنیادخان هزاره وغیره‌رؤسای جمشیدی وخراسانی بذریعهٔ مکاتیب باخودمتحد ومتفق ساخت وبامحمدرحیم‌خان حکمران‌خوارزم‌نیز همد استان‌شده آوازهٔ تسخیر ایران را در افواه انداخت وازین سوی شاه محمود وشهزاده کامران خبرفتح هرات راشنیده از کابل راه هرات بر گرفتند وسردار دوست محمد خان ازسبب افراط تسلط وانتدار وزیر فتح خان برادرش که درسلطنت شاه محمود یافته بود بخوداند یشیده درآئینهٔ ضمیر جایداد که ازاین ارتفاع پایهٔ اعتبار اوشهزاده کامران حسدبرده پدرش‌رابدان سرخواهد آورد که‌رتبه‌وزیررا کاسته‌بل درغل وزنجیرش خواهد کشید پس‌صواب آنست که درکشمیر نزدسردار محمدعظیم خان برادر خود رفته‌باراستراحت درظل‌حمایت‌اوکشایم ویاازسبب اینکه‌دروقت داخل شدن درحرم سرای‌حاجی فیروزالدین وشهزاده ملك‌قاسم جهت ضبط مال ومنال ایشان زیورات ـ ادقات حرم ایشانرا غارت‌کرده بود ازخوف وزیر فتح خان که مباد اورا عتاب وعقاب نماید ویا شاه محمود وشهزاده کامرانش بپاس هتك حرمت بانوان حرم برادر ودامادش درشکنجهٔ عذاب‌اندازد ازهرات راه‌کشمیر برگرفته در عرض راه شاه محمود وشهزاده کامران را ملاقات کرد وقصهٔ فتح هرات‌را نزد ایشان بیان نموده‌درکشمیر رفت وسردارمحمد عظیم‌خانش ازجهت نامه‌وپیام وزیر باخود نداشتن اوبفراست دانست که مصدر امری‌شده خود سرروی بسوی کشمیر آورده است پس درکوه ماران محبوسش ساخت

(ذکر کشیدن شاه شجاع)

(زوجات خودرا از لاهور جانب لودهیانه وزحمات شاقه دیدن وگریختنش)

ذکر گریختن شاه‌شجاع از لاهور

در خلال وقائع مذکوره ومطابق آوان سوانح مزبوره شاه شجاع که منزل گزیدنش در مبارك حویلی لاهور ازپیش رقم گشت مدت پنجماه درآنجا برنج وتعب جانکاه بسر برده تا که خیر خویش را درقرار اندیشیده چند عرادهٔ سواری بتوسط چندتن اززنان اهل هنود که ازراه‌آشنائی بردن و آوردن جنس فروشی که دأب خانهای بزرگانست در حرم شاه شجاع رفت وآمد داشتند در خفا خریده خواست که بانوان حرمش را از لاهور در لودهیانه که ازدیگر بلاد نزدیکتر است وهم درآنجا خیلی ازهوا خواهان نیز میباشند روانه دارد وازین اندیشهٔ شاه رنجیت سنگهه بواسطه ملا جعفر آگاه گشته منعش نمود و همچنین چند دفعه ملای مذکور سدراه فرارشاه بیدستگاه شد تا که آن ملارا نزد خود خواسته بمژدهٔ دادن زرزبانش‌به‌بست که دیگر برنجیت سنگهه خبر ندهد وهم میر ابو الحسن خان را که ازساده لوحی نظر بعمامه وردای او مسلم موحد وباخود متحدش میدانست ازرازشاه درمظان (۱) خلوت ازواخفا نکرده ابراز میداد نزد خودخواسته ارانکشاف راز باملای مذکور منعش فرمود بعد خدام خویش را پیش خوانده امرکرد که چهار بار ده‌ده تن ازاهل حرم را بتغییر لباس که ازالبسهٔ اناثیهٔ اهل‌هنود درپرداشته باشند دفعهٔ بهانهٔ آب‌بازی دردریا که شیوهٔ‌زنان آن طائفه است و دفعهٔ بنام سیردشت وصحرا از شهر بیرون گرده جانب لودهیانه رهسپر گشتند وایشان برطبق امر شاه درچهار باراهالی حرم‌را بلودهیانه رسانیده نوبت‌نجم‌شهزاده محمد تیمور را باچندتن از کنیزان بیرون کشیده خواستند که راه لودهیانه بر گیرند رنجیت سنگهه خبر یافته شهزاده رانزد خود طلبیده او با وجود کوچکی حقیقت را ازدرصدق بوی باز داشته گفت بجزاز سه چهار تن جاریه که بازمانده دیگران همه رفته‌اند

(۱) بمعنی جاهای گمان نمودن

ورنجیت سنگهه را نظر بتاکید خودش که در حفاظت ایشان کرده بود سخن شهزاده باور نیامده چندتن زنراه در مبارك حویلی فرستاده سخن شهزاده بصدق انجامید آنگاه رنجیت سنگهه برآشفته در تشدید محافظهٔ شاه پرداخت وچهار هزار تن‌را بابواب شهر و اطراف بلدو جوانب نشیمن گاه اوبحر است گماشت حتی خوابگاهش را بدون پاسبان نگذاشت چنانچه بیست و هشت تن‌از عوانان (۱) بخانهٔ خواب وی بداشت که ساعت بساعت خبر بگیرند وبدانهم اکتفا نکرده چهار تن مشعل دار باچهار تن پیادهٔ مسلح ازنظام در بالای سروزیر پای جامهٔ خوابش بامشعلهای افروخته تعیین کرد که تابامداد حفاظت و نگهداریش کنند و چند ماه شب را بدینمنوال بروز رسانیده روزانه برسبیل استمرار روغن را درپیش رویش با آتش داغ کرده میگفتند که جواهر نفیسهٔ که داری بده ورنه بایندروغن تافته پشت وپهلو و سروروی ترا تمام خواهیم سوخت وهم قفسی از آهن ترتیب داد که شاه‌را دران انداخته بسفر وحضر باخود حمل دهد وشاه تن بمرك داده چارهٔ کارش را حوالهٔ لطف پروردگار نموده بختم (رب نجنی من القوم الظالمین) پرداخت و درعین ناامیدی خدایش لطف فرموده ازآنورطهٔ مهلکه‌اش خلاص ساخت چنانچه سقف زیر بستر خوابش را خادمش شکافته وازخانهٔ زیرین هفت دیوار توبرتوی دیگررا جانب بیرون بتدریج سوراخ کرد بعد شبی شاه حاجی‌رجب کاتری پیشخدمت خودرا درجای خویش خوابانیده دونفرپیشخدمت دیگررا امرکرد که بروش مستمرهٔ معتاده آب نزدحاجی حاضر ساخته وخوان وطعام‌رابرسم معمول شاه نزد اوبکشرانند تامحافظین امتیاز شاه وغیراورانتوانند نمایند آخرالامر بدنش‌را که‌ازبرك گل‌رنج کلفت کشیدی بخاکستر آلوده تغیرلباس کردورسن موئینی بسربربسته تسبیحی ازمهرهای سفید وسیاه درویشانه بگردن آویخته وعصائی بدست گرفته بامیر ابوالحسن خان ومیر ابوطالب خان مشرف راه فرار برداشت و از سوراخ آب رو قلعه بیرون شده درکنار آب راوی که رسید بکشتی که مأمور کرده بود از دریا عبور کرده براه سیالکوت وارد جموشد وتابش آفتاب حاشت را که درغایت حرارت بود درانجا بخانه رنك‌ریزی گذرانیده دروقت‌توقف طبیبیکه بلاهورملازم‌شاه‌بود ازراه‌اتفاق واقعه‌نزداو وارد گردیده از درنگش در آنجا بترسانید وگفت که اینجا از ولایات مقبوضهٔ رنجیت سنگهه است مبادا آسیبی بشاه برسد وشاه بعد ازادای نمازظهراز آنجاروبراه نهاده درکنار آب بیا رسیده‌تاساعت سه‌بعد اززوال مکث نمود ودر وقت توقف ناخدایان آنجارا زر عطا کرده جالهٔ ترتیب داد وهنگام عصر ازآب عبور کرده بفاصلهٔ فرسنگی قلعهٔ دید که رنجیت سنگهه از تصرف راجه بنیر کشیده مالك شده بود واینوقت مردم مسلمان تابع راجهٔ مذکور آنقلعه‌را درمحاصره داشتند خلاصه بگذر گاه چك رسیده از آب عبور کرده وارد گشتوارشد وراجه تیغ سنگهه حاکم آنجا مقدم شاه را گرامی‌داشته نیك‌اعزازکردوتعارف شاهانه ازهرچیزپیش کشید ومدت‌سه‌ماه نزد راجهٔ‌مذکور اقامه گزیده انواع ملاطفت وشفقت دید ودر اثنای توقف آنجا باراجهٔ مزبور درباب تسخیر کشمیر رأی زده تدبیر ایشان موافق گشت وشاه کس درلاهور فرستاده مبلغ یك لك وپنجاه هزار روپیه که‌نزد ساهو کاران شهر بعاریت نهاده بود طلب نمود و رنجیت سنگهه بعد ازحمل ونقل وجه مذکور خبر یافته ازبین راه برگردانیده تحویل خزانهٔ خویش‌کرد وشاه باوجود از دست رفتن وجه مزبور باراجهٔ مذکور قصد تسخیر کشمیر کرد وسردار محمد عظیم خان آگاه شده سنگرهای محکم در مواضع مستعده (۲) برافراشته بادلیران جنك مستحکم‌کرد و شاه شجاع بالشکر راجه تیغ سنگهه که‌بمعاونتش برخواسته بود وهمراهان خویش راه‌بسنگر افواج سردار محمد عظیم‌خان نزدیك کرده بسنگر اول یورش آورده بیك‌حمله متصرف شد وهمچنین سنگر دوم را مسخر کرده اکثر ازسنگریان را بحربهٔ تیغ ساخت وبقیهٔ سنگریها حالت سنگر اول ودوم را مشاهده کرده فرار کردند وسردار محمد عظیم خان ازوقوع این‌امر هراسناك شده باسپاه کینه‌خواه ازشهر کشمیر خود راه مدافعه برگرفت ودر موضع ساکام بفاصلهٔ شش کروه ازلشکر گاه شاه شجاع فرود آمده قرارگاه‌ساخت وشاه بفراز کوه برشده دوشبانه روزرا از کثرت باریدن برف وشدت سرما بتوقف صرف کرد

(۱) سخت گیرنده‌وستم کاروسرهنك دیوان

(۲) ساختن یکی واماده کی چیزی

وروزسوم نیروی مقابله دربازوی خودندیده بکشتوار مراجعت نمود وسه ماه در آنجا بسر برده بعد ازراه تبت‌ها عازم لودهیانه گردیده در آنجا اقامه گزید

ذکر مراجعت شاه شجاع از کشتوار بلودهیانه

(ذکر مراجعت شاه شجاع)

(از کشتوار بلودهیانه واقامه گزیدنش در آنجا)

چون شاه شجاع ازعزمیکه دردل داشت مایوس گشت ناچار از راه تبتها روی بسوی لودهیانه نهاد ویکتن از خدام بزرك راجه تیغ‌سنگهه رابا صد سوار همراه گرفته براه افتاد وبعد از قطع شش منزل خادم مذکور را خلعت عطا کرده رخصت معاودت داد و از جبال دشوار مسالك عبور نموده وارد تبتها گشت ودر موضع بلادل چون سواران وهمراهان شاه همه سرخ پوش بودند مردم آنجاقیاس (۱) فوج گورکه کرده بجنك پیش آمدند وازین سبب شاه چندروزاز پیودن راه باز مانده تاکه اسلحه آلات همراهانش را سپرده عوض آذوقه وعلوفه خریدن کرفت رئیس آن مردم نزدشاه حاضر آمده بشناخت ومردمش رامورد عتاب کرده بجرمانه کردارایشان بزیربار آذوقه انداخت که رایکان بدوش خودها برداشته بموضع کلوبرسانندوپس ازوصول شاه در آنجا راجهٔ کلو پنج رأس اسپ وپنجهزار روپیهٔ نقد وصددانه طلای اشرفی وچند عدد نافهٔ مشك وچند جلد چرم بلغاری بادیگر اقمشهٔ نفیسهٔ آنجائی برسم هدیه پیش کشید ومراسم اعزاز واکرام بجای آورده خودش بخطاب‌را جکی وپسرش بعطای دو طاقه شال کشمیری ویك قبضه شمشیر ایرانی سر افراز گشته رقمی بخاتم خاص مزین وپدیشان مفوض شد بعد ازانجا اسپ رانده واردلودهیانه گردیده باهل وعیال خویش دمساز گشت ومقارن ایحال جنرال لونی اختر انکلیس ازطریق ملاقات بحضور شاه رسیده رسوم ملاقات بلوکانه بتقدیم رسیده معاودت کرد وهمچنین پس ازچندی مری نام انکلیس راه ملاقات پیوده پس ازدرك صحبتی برگشت وشاه دوسال دیگر در آنجا مکث کرد

(۱) برابر کردن درفکر یك را با دیکری

ذکر لشکر کشیدن وزیر جانب مشهد

(ذکر لشکر کشیدن وزیر فتح خان)

(جانب مشهد بعزم تسخیر ایران)

تصمیم عزم وزیر فتح‌خان درباب تسخیر ایران وفرستادن سردار کهندل‌خانرا درغوریان ازپیش اشارت رفت واین خبر سمع کشته باعلیحضرت فتحعلی شاه رسید واوتهیه لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسانرا امرحفاظت وحراست سرحد صادر فرمود واو محمدامین خان ایزوکی کرد وقلیچ‌خان تیموری را پیشتر ازهمه بنگاهداری قلعهٔ غوریان ومحمود آباد مأمور نموده فوجی بتاخت وتاز محال باخرزو تربت نامزد کرد وازین سوی وزیر فتح خان بالشکر بزرکی ازمردم افغان وقزلباش کابل وقندهار ومردم هرات وبلوچستان وسیستان وقبائل جمشیدی وهزاره وفیروز کوهی ترتیب دادن کرفت تاکه شهزاده حسنعلی میرزا درروز هشتم مادرجب سنه ۱۲۳۳ هزارو دوصدو سی و سه هجری ازمشهد بانب هرات روی نهاده در منزل کل‌یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله باذوالفقار خان ومطلب خان برکابش پیوستند وازدیکر طرف محمدرحیم خان حکمران خوارزم بهواخواهی وزیر فتح‌خان برخواسته ازطریق موافقت وی اسپ رانده تاشمال سرخس بتاخت ومحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره در هرات آمده باشکر وزیر فتح خان پیوستند و ازین شور و آشوب رضا قلیخان زعفران لوونجف علیخان شاه لوو بیکار خان جا پشلو وسعادت قلیخان بغایرو در قلاع خویش در آمده وهمین خوف ورجا نشستند تاکه شهزاده اطراف وجوانب را نظم ونسق داده وارد منزل کافر قلعه شد لشکر وزیر فتح خان آراسته کشته در روزبیست وهشتم ذی حجهٔ سال ۱۲۳۳ هزارودویست وسی وسه هجری بامی هزار مرد پیکار از هرات بیرون شده درکهسان رسیده هنکامه آرا شد وشهزادهٔ ایران نیز باده هزار پیاده وسوار آهنك کارزار کرده بقرب کهسان فرود آمد ووزیر فتح خان کس نزد او فرستاده پیام داد که غوریانرا بشاه محمود واکذار شده محال تربت وباخرزرا بمحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره سپارد

تا کار به تیغ وسنان نکشد والازمین ایرانرا پایمال دلیران افغان بداند و شهزادهٔ فرستادهٔ وزیررا رخصت معاودت داده پیام فرستادکه اکر ایمنی خواهی چندتن قرائی وهزاره را که ازدولت ایران روبرتافته جانب شما شتافته اند بادست بسته روانه دارورنه ساخته جنك باش واز رسیدن این پیام کار از مکالمه بمقابله کشید چنانچه وزیرفتح خان صفوف صنوف سپاه خویش را بیاراست وسردار شیردلخان برادر خودرا باسواره وپیادهٔ سیستانی ودلیران فیروز کوهی وجمشیدی بمیمنه قرار داد وکهندل خان برادر دیکرش را بالشکر هراتی وتایمنی ودرزی بمیسره کماشت وبنیاد خان هزاره را باسوارانش در جناح میسره جای ایستادن فرمود ومحمد خان قرائی را بامردمش ومردم اسفزاری درپیش روی میمنه بداشت وخودباخیل افغانان قندهار وابراهیم خان هزاره وتوپخانه بقلبکاه جای کزید وازدیکر جانب شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله وفضعلی خان قوانلوی قاجاررا باسواران خواجه وندوعبدالملکی مقررمینمه فرمود وپیاده استرا بادی را بایك ضرب توپ مقدم میمنه کماشت وحسین قلیخان بیات نشاپوری را باپیادکان خراسانی بجناح میمنه تعیین کرد وذو الفقار خان حاکم سمنانرا باافواج پیادهٔ سمنانی وسوارهٔ قراچور لوجانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان وعلی اصغر خان اعجم بسطام وپیاده کان دامغانی را پیش روی میسره مقرر کرد وخود باسوران مانی(۱)وغلامان رکابی بقلبکاه اقامه نمود آنکاه نائره حرب شعله ور کشته جانبین بهم در آویختند دران میان سردار شیردلخان باجمعی ازدلیران افغان اسپ جلادت برانکیخته خونها بریخت وخودرا بشجاع السلطنه که در قلبکاه سپاه جای داشت رسانیده سوارانیکه بدور شهزاده بوده اند ازحربکاه روی برتافتند وشجاع السلطنه بواسطهٔ که سردار ذوالفقار خان پایداری کرد دران کیرودار استوار ایستاده پای پس نکشید تاکه سواران سردار شیردلخان پلنك آسا داخل پیادکان اوشده سلطان محمد خان کاکری بشهزاده رسیده تیغ حوالهٔ تارکش نمود وشهزاده سردزدیده دم شمشیر بدهن اسپش رسید ویکی ازخدمه اش تیزدستی نموده کار سلطان محمد خانرا تمام ساخته بروی خاکش انداخت وخود سردارشیر دلخان بتوپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ نشان نیك نامی بدهن توپ کذاشت وچهار زخم بتکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت بپای برده پنج نفر را ازضرب شمشیر هلاك ساخت وبقیهٔ لشکر ایران ازمشاهدهٔ حملهای دلیرانه ودست بردهای مردانه سپاه وزیر فتح خان پشت بجنك داده هزیمت یافت واز همکنان ذوالفقارخان راه فرار جانب کنار رودهرات اختیار کرد ودر چنین وقت از قضای مبرم الهی کلولهٔ تفنك برلب ودهان وزیرفتح خان رسیده مجروحش ساخت وبزرکان افغانرا نیز از صدور اینحادثهٔ مرغ دل از صندوق تن وروح از بدن رمیده با وجود فتح طریق هزیمت پیش کرفتند وازاعیان اردوی شهزاده میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله شتاب زده روی فرار جانب کهسان آورده دست کیر بنیاد خان هزاره که عنان از کریزباز کشیده درانجا قرار کرفته بودشد وشهزاده شب را درکافر قلعه بسر برد ومحمدخان قرائی که بابنیاد خان همعنان بوداورا ترغیب وتحریض(۲)بسیار نمود که میرزا عبدالوهاب خانرا درهرات بفرستد اما اواز عاقبت کار اندیشیده بواسطهٔ اسیر مذکور رویدل بسوی شهزاده حسنعلی میرزا آورده باستشفاع(۳)وی ازتقصیراتیکه نسبت بدولت ایران کرده بودمعفو کشت وحکومت غوریان وباخرز وکهسان یافت وبنیاد خان بازای این ملاطفت میرزا عبدالوهابخانرا بادیکر اسرائیکه دردستش بودندرهاداد وبوسطهٔ رها دادن اوخودرا خادم دولت ایران ظاهرداشته همهٔ انانیرا که باوزیر فتح خان همداستان شده بودندچون محمد خان قرائی وقلیچ خان تیموری وندرمحمد خان برادربنیاد خان هزاره ویلنکتوش خان برادر سعیدمحمدخان جمشیدی وغیره بکواهی وتصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده اعزاز واکرام یافتند واوعلاوه برالطاف خویش رجوع باقی امر ایشان را موقوف ومعطل بحضور شاه ایران داشت ومحمد رحیم خان حکمران خوارزم که ازراه یاری ومدر کاری وزیر فتح خان تاسر خس اسپ معاونت تاخته آن محالرا متصرف شده بود ازورود اعلیحضرت فتحعلی شاه درمشهد خبر کشته جانب خوارزم مراجعت کردوهم وزیر فتح خان بادهن خسته واردهرات شده دوباره بترتیب سامان سفر وفراهم کردن لشکر پرداخت که بوجه اتم واکمل راه تسخیر ایران برکرفته آن مملکت را بتصرف آردولی ازکج بازی ونیرنك فلك حقه ساز کارش دکر کون شد .

(۱) بروزن دانی بمعنی نادرباشد که ازندرت است که بیهمتا وبی مثل ویکه وتنها باشد ونام نقاشی بوده مشهور در زمان اردشیر برهان قاطع

(۲) بضاد معجمه تیز کردن و بر انکیزانیدن

(۳) استشفاع طلب شفاعت کردن

ذکر کور کردن شهزاده کامران وزیر فتح خانرا

(ذکر مکفوف(۱) البصر ساختن شهزاده کامران وزیر فتح خان را)

ازپیش اشارت رفت که شاه محمود باپسرش شهزاده کامران خبرفتح هرات راشنیده ازکابل جانب انولایت راه برگرفتند وانگاه که ازقندهار بیرون شدند شهزاده کامران بامر پدرش مأمور پیش رفتن شده خود شاه محمود از سبب نظم ونسق سیستان وقاین چندی درفراه درنك کرده بعدوارد هرات گشت وشهزاده قبل از ورود پدرش منصور خانرا ازراه معذرت نزد شاه زاده حسنعلی میرزا فرستاده پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان بامر دولت نبوده خود سرجیش بدانسو درجنبش آورده است وفرستادهٔ مذکور باخوانین مزبوریکه اجرای اموراستقبالیهٔ ایشان چنانچه آنفاً ذکرشد شرفیاب حضورفتحعلی شاه که بنزدیکی وارد مشهدشده بود گشتند وهمکنان بخلاع فاخره نوازش یافته ازجمله منصور خان فرستادهٔ شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده مصحوب او بشهزاده کامران مکتوب کردکه اگرسخن ازدرصدق گفته وپیام دادهٔ وزیرفتح خانرا روانهٔ مشهد کن ویا ازحلیهٔ بصرش عاری ساز وچون وزیر موصوف بقرار ذکر شاه شجاع میخواست که بحیله شاه محمود را برپسرش شهزاده کامران بد گمان ساخته در زندانش اندازد واو از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته پیام شاه ایرانرا تمسك کنیهٔ دیرینه‌اش که ازحسد باوزیر داشت ساخته درکمین کارواضرار وزیر فتح خان افتاد ووزیر بی نظیر ازروز ورود شهزاده در هرات تاسه ماه ازراه صداقت مؤدی خدمت بوده گاه وبیگاه بسلام شهزاده حاضرمیشد و درین حال هرچند دوستان ستوده امال وزیر سنجیده مآل را از بدبینی وکج خیالی شهزاده تخویف وتحذیر مینمودند او احتیاط و احترازرا ازهمگذز خدمت گذاری وصداقت شعاری لازم نشمرده اظهار واصرار اخلاص مندان خویش رادرضمیر جای نمیداد وحوالهٔ تقدیر مینمود تاکه روزی درمحفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام (۲) باغوا والقای امرای غرض جوی نکوهیده خوی وزیربی‌نظیر را گرفته فوراً ازحلیه بصر عاریش ساخت وبغل وزنجیرش انداخته بزندان فرستاد وازین معنی سردار شیردلخان و سردار کهندل خان برادران وزیر که ان‌وقت درحمام بودندخبرگشته شتاب زده ازگرما به بیرون شده طریق فرار برگرفتند ودوراس اسپ ازمتردین شهر وبازار بدست آورده روی بسوی قندهار نهادند ودرقلعه نادعلی نزدمادر خجسته سیر وزیر مکحول رسیدم درپیٔ قصاص‌چشم برادر افتادند وپس از صدور اینواقعه شاه محمود وشهزاده کامران نیز نظم ونسق در امور هرات نهاده‌ویکی ازخدامش را بحکومت انجا گماشته ازراه قندهار مراجعت کردند وهنوز درراه بودند که آتش فتنه افروخته گشت.

(۱) مکفوف البصر یعنی بینائی گرفته شده

(۲) آخر کار وانجام آن

ذکر کمر انتقام بستن سردار محمد عظیم خان

(ذکر کمربستن سردار محمد عظیم خان)

وبرادرانش بانتقام چشم وزیر

وانگاه که خبرکور کردن وزیر بسردار محمد عظیم خان درکشمیر رسید ازدرد بخود پیچیده کمرانتقام بربست ومکتوبی مشتمل بر اظهاعت وانقیاد وموکد بسوگند های غلاظ وشداد در لودهیانه نزد شاه شجاع که درانجا مسکن گزیده بود فرستاده پیام داد که بعد ازین ازصمیم دلراه اخلاص برگرفته باهمه برادران وطائفهٔ بارك زائی سردر کنداطاعت شاهی نهاده کمرخدمت می‌بندم بشرط آنکه شاه کردار سابقه‌ام راکه ازروی دولتخواهی شاه محمود نموده ام عفو کرده چیزی بدل راه ندهد وروی تسخیر جانب پشاور و کشمیر آرد البته طریق خدمت وصداقت خواهم پوئید و شاه شجاع پیام اورا ازسبب کور کردیدن وزیر راست دانسته درضمیر جایداد که پسران سردار پاینده خان بجان بازی وملازمت رکاب شاهی ازصدق دل‌خواهند کوشید وچشم ازحقوق نمك نخواهند پوشید پس مکتوب سردار محمدعظیم‌خان را نزد مری‌نام ودیکر افسران انکلیسیه که در دهلی بودند فرستاده صلاح کار جست وازانجمله مری نزد شاه شجاع حاضر آمده گفت که گفتار این مردم سراسر دروغ و چراغ عهد ایشان بیفروغ است از در صداقت خدمت نخواهند کرد واگرشاه اعتماد بسخن او کرده روی بجانب مملکت موروثی آرند مختارند وشاه رأی خودرا صائب تردیده

بتهیهٔ ساز و برك سفر پرداخت و بخط خویشتن برای سردار محمدعظیم خان نوشت که رایات عالیات ازراه بهاول پور و دیره جات جانب پشاور پرچم کشا میشود شما نیز از کشمیر راه پشاور برگیرید و بعداز فرستادن این نامه مبلغ چند هزار روپیه ازساهو کاران لودهیانه قرض گرفته رو براه نهاد و چون بانهاد حدود بهاول پور شد محمد صادق خان عباسی مقدم شاه را گرامی داشته مراسم پذیره (۱) بجای آورد و دوازده کیسه سیم سفید مسکوك و یکصد و یکدانه اشرفی بایك زنجیر پیل و چهار سر اسپ زین و یراق طلا و نقره و پنجاه نفر اشتر مهاری و چند بهله باز شکاری و چند توب کمخواب گجراتی و غیر اقمشهٔ نفیسه پیش کشیده شاهش نیز خلعت و یکراس اسپ بازین و یراق طلا عطا کرده دو هزار سوار از وی خواست و او دو هزار سوار مسلح بسالاری محمد یعقوب خان بملازمت رکاب شاه گماشت و درین اثنا حکم مجدد از حضور شاه محمود بنام سمندرخان بامیزائی که پس ازعزل نواب محمد زمان خان بحکومت دیرجات مأمور شده بود صدور یافته بوی رسید که نواب مذکور را محبوس نماید و او امر شاه را معمول داشته سر گرم حکومت خویش بود که شاه شجاع ازدریا عبور کرده قدم بسر زمین دیرجات نهاد و سمندر خان راه مدافعه پیش گرفته هنوز همراهان شاه بنصب خیام خویش اقدام داشتند که در رسیده آتش حرب شعله ور گشت و شاه پا بر کاب نهاده بسرعت و شتاب آهنك جنك کرد و همراهانش پای شجاعت فشرده چند نیزه سر از مردم سمندر خان بریده بپای شاه انداختند و بر توبخانه یورش برده توپچیانرا نیز ازدم تیغ گذرانیده اتواب را متصرف شدند و پای ثبات سمندر خان ازمشاهدهٔ اینحالت لغزیده از راه هزیمت در نزد حافظ محمد خان حاکم لهیه رفته پناه گزید و شاه شجاع داخل دیره شده بعد ازدرنك چند یوم همهٔ سواران محمد صادق خان بهاول پوری را که همرکابش آمده بودند خلعت مرحمت کرده خلعت گرانبهائی مصحوب آنها که رخصت مراجعت یافتند برای محمد صادق خان فرستاد و مدت چهل روز که شاه در دیره مکث داشت چهار عراده توب مهیا کرده بود که باز سمندرخان ازراه محاربه پیش آمده بفاصلهٔ یکمنزلی دیره تلاقی فئتین رخ داده اکثر از همراهان سمندر خان مقتول و خودش مغلوب گشته ازطریق هزیمت روی بسوی واجل آورد و شاه تعاقب اورا از دست نداده داخل واجل شده سمندر خان درانجا نیز ثبات نورزیده بامعدودی جانب قندهار گریخت و سواره و پیادهٔ لشکر بیصاحبش ازراه معذرت برکاب شاه پیوسته جبهه سای زمین ادب گردیده شرف ملازمت یافتند و اینوقت که آوازهٔ مکنت و اقتدار شاه شجاع سمر گشته در افواه مردم اطراف و اکناف افتاد اکثر هوا خواهانش که در گوشه های ناامیدی منزوی بودند ازقندهار وغیره ولایات جانب شاه راهسپر شدند و ازانجمله سردار مدد خان و سردار پردل خان و سردار سربلند خان بن وزیر فتح خان پیشتر ازدیگران بانهصد سوار ازقندهار در رسیده سعادت الحاق رکاب شاهی یافتند و از جانب دیگر شهزاده محمد هاشم و شهزاده سلطان اسد روی دل از شاه محمود برتافته بسردار شیر دلخان و کهندل خان که درنادعلی بودند پیوستند و هردو تن سردار درانجا حشر و ازدحامی از عالم و عامی گرد آورده روی تسخیر بسوی قندهار نهادند و شاه شجاع نواب محمد زمان خان را بحکومت دیرجات گماشته خود راه پشاور برگرفت و شهزاده محمد تیمور را ازالتماس میران سند بانهصد سوار بحکومت سند سرافرازی داده از حضور روانه شکارپور نموده وی درانجا رفته بکار ایالت پرداخت

(۱) استقبال کردن و پیش کسی رفتن و قبول کردن

(ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان)

(از کشمیر جانب پشاور و حرکت خودش)

ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان جانب پشاور

و از کشمیر سردار محمد عظیم خان که بذریعهٔ مکتوب شاه را از لودهیانه دعوت بر تسخیر پشاور کرده بود درهنگام ساز سفر نمودن شاه در لودهیانه چنانچه مذکور گشت سردار دوست محمد خان را که تا اینوقت در کوه ماران محبوس بود رها داده با سردار یار محمد خان و لشکر شایان که بچهار هزار مرد پیکار میرسید جانب پشاور و کنبل گسیل فرمود و ایشان پشاور را متصرف شده چون از شاه شجاع تا کنون اثری

معلوم نبود شهزاده ایوب را بپادشاهی برداشته در پشاور باریکهٔ سلطنت بر نشانیدند وخود جانب کابل راه بر گرفتند وسردار محمد عظیم خان که ازعقب ایشان راه پشاور بر گرفته واسپ رانده وارد چچ وپکلی گردیده بود که شاه شجاع وارد دیرهٔ اسمعیل خان شد ودرانجا فرستادهٔ حافظ احمد خان سدو زائی حاکم لهیه باتحف بسیار وهدایای شاه وار از قبیل اسپان ترکی واشتران مهاری بلوچی وغیره اجناس پشمین وابریشمین شرفیاب حضورش شده همه را پیش کشیده مطبوع طبع شاهی گشت وشاه فرستادهٔ موصوف را بخلعت فاخره تن بیاراست ورخصت انصراف داد وهم خلعتی برای حاکم لهیه فرستاد بعد از دیرهٔ اسمعیل خان رو بجانب پشاور نهاد وشاه ایوب که نیروی مدافعه در بازو نداشت شهر را گذاشته لوای فرار جانب الکای مردم یوسف زائی افراشت وشاه شجاع بیمانعی داخل پشاور شده رحل اقامت انداخت وشاه ایوب از آنجا درچچ وپکلی نزد سردار محمد عظیم خان رفتهٔ اظهار حال والتماس امر مکنونهٔ بال (۱) خویش کرد که بواسطهٔ برادرانت نام پادشاهی بر خود نهادم و اکنون که شاه شجاع در پشاور طرح اقامت انداخته ولوای حکومت برافرخته است امید آن دارم که به نیروی بازوی شما ازهمان نام نمانده بهمین قدر اکتفا کرده قناعت ورزم وسردار محمد عظیم خان اورا تسلی ودلجوئی داده باخود برداشته آهنگ پشاور کرد وچون درمنزل شاه آباد واقع پنج کروهی پشاور فرود آمد سه تن از معتمدین خویش را پیش شاه شجاع فرستاده پیام داد که ملازمان خاص را از حضور دور نموده محفلش را خلوت کنند تا بملاقات امده شرف دیدار حاصل نمایم زیرا که از بودن آنها بجان ایمن نمیباشم و شاه شجاع را ازین پیام او خطرات چند در خاطر خطور کرده درهمان شب لشکر از شهر پشاور بیرون فرستاده موضع تهکال را عسکرگاه قرار داد که نقد وجود سردار محمد عظیم خان را بمحک امتحان رساند تا اگر صادق العهد والوعد باشد راه اطاعت خواهد گرفت والا پیش نیامده بمخالفت خواهد گرائید آنوقت کار به پیکار قرار خواهد یافت وبدستخط خویش بسردار محمد عظیم خان نوشت که مادرهیچ هنگام اغراض نفسانی را ملحوظ نداشته همیشه اصلاح امور را بر وفق خیر ومرام خواص وعوام انجام میدهیم هرگاه از صمیم قلب قصد ملاقات دارید بدون واهمه وهراس راه ملاقاب بر گیرید زیرا که خود میدانید که مارا خلاف عادت موجب ملالت است که خدام را ازحضور برانم ودر خلوت باشما سخن رانم وسردار محمد عظیم خان جواب نگفته میر آخور ولی را باچند بیرق پیادهٔ ساخلو وسوار پیش فرستاد وشاه شجاع خود نیز بعداز فرستادن نامهٔ مذکو از پشاور رهسپر تهکال شده در باغ علی مردان با کماشتکان سردار محمد عظیم خان دوچار گشته بدون آنکه چیزی گفته وشنفته شود جنگ در پیوست ومیر آخور ولی از ضرب کلولهٔ توپ هلاک گشت و درعین اشتعال نائرهٔ قتال و جدال آتش بقورخانه (۲) شاه شجاع افتاده دوصدتن ازپیاده کانش را بیجان ساخت وازوقوع اینحادثه تابعان سردار محمد عظیم خان قوی دل گشته لشکر شاه شجاع هزیمت یافت چنانچه سوران محمدعظیم خانی یورش آورده اسباب وآلات اردوی شاهی را متصرف شدند وشاه بجنگ وگریز خودرا تادامنهٔ کوه خیبر رسانیده ازدست عقب تازان جان بسلامت برده داخل درهٔ خیبر شدوسردار محمد عظیم خان بشهر پشاور در آمده متصرف گشت وتادوماه که شاه شجاع دردرهٔ مذکوره اقامه داشت هرچند رسل ورسائل فرستاده شاه را دعوت پشاور ورفتن جانب دیرجات کرد بگفتار او اعتماد نکرده آخر الامر باستصواب رأی خویش ازراه کوهات وبنو بدیره اسمعیل خان رفت و درانجا تحف وافره از حافظ احمد خان حاکم لهیه بحضورش رسیده بعد حرکت کرده واردو اجل شدو درانجا ازسبب عدم توشه چند دست زین ویراق طلا که همراه داشت فروخته وبه قیمت آنهارا صرف مخارج راه کرده درشکارپور رفته طرح اقامت انداخت

(۱) بمعنی دل

(۲) سلاح و ادوات حرب که مراد کلوله وبارود باشد ۱۲

(ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را)

ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را

چنانچه ازپیش مذکور گشت که سردار دوست محمد خان بایار محمد خان برادرش بعد از برداشتن شهزاده ایوب را بپادشاهی از پشاور عزم تسخیر کابل کرده تااینوقت درجلاآباد توقف ورزید زیرا که درخلال وقایع مذکوره شاه محمود و شهزاده کامران که ازهرات براه قندهار جانب کابل رهسپر شده بودند وبعد ازرسیدن بقندهار نظر

بانقلابات مذکورهٔ پشاور وبراه انتقام افتادن برادران وزیر فتح خان شهزاده جهانگیر را باعطا محمد خان سابقه حاکم کشمیر که صندوقچهٔ مملواز آبگینه را که ازپیش بشرح رفت بوزیر فتح خان داده راه قندهار برگرفته نزد شاه محمود بواسطهٔ شهزاده کامران علی الرغم وزیرمذکور اعتبار یافته بود روانهٔ کابل نمود که باستحکام شهر کابل پرداخته دست تسلط پسران سردار پاینده خان مرحوم را از کابل بازدارند چنانچه سردار دوست محمد خان بایار محمد خان وپیر محمد خان برادرانش چون وارد جلال آباد شداز ورود شهزادهٔ مذکور وعطا محمد خان درکابل خبر گردیده درنك کرد تاکه عطا محمدخان که بسبب عزلش از حکومت کشمیر ازشاه محمود رنجیده خاطر ودل گیر بوداین هنگام را مقام انتقام دانسته ازراه خاکسی نزد سردار دوست محمد خان فرستاده پیام داد که بسرعت بادوشتاب سحاب جانب کابل رهسپارشود تاشهزاده جهانگیررا غل وزنجیر کرده بدست اوسپارد وباطمینان خاطر کابل را متصرف آید وبجهت استوار داشتن پیامش قرآن شریف را مهر نهاده نزد اوروانه ساخت بعد سردار دوست محمدخان ازجلال آباد جانب کابل راه برگرفت وعطا محمدخان که باطناً روی دل جانب سردار دوست محمد خان داشت ظاهرآلوای مدافعه افراخته خدیداد راعلمگرکاه ساخت تاکه سردار دوست محمد خان بقرب کابل رسید اوبدون مقابله ومحاربه بشهر معاودت نمودوشهزاده جهانگیر هراسناك شده باباقرخان کردمعروف بقرت وجمیعی از قزلباشیه در بالاحصارجای گزیده متحصن گشت وصورت حال را بشاه محمود وشهزاده کامران نوشته درقندهار فرستاد وسردار دوست محمدخان بیانی داخل کابل شده بالاحصار را بمحاصره انداخت ودر اثنای ایام محاصره عطا محمد خان را بمهمانی در جای خویش دعوت کرده پس از آمدنش چون او را محرك کور کردن وزیرفتح خان میدانست سردار پیر محمد خانرا امرکرد که بانتقام چشم او کورش ساخت وغل وزنجیرش نموده درزندان انداخت بعد کار را بمردم بالاحصار سخت گرفته بتوسط بلندنام نقب زن کوهستانی زیر شاه برج ضلع شرقی حصار راثقب زده از صدمهٔ آتش باروت رخنه در برج گشود وچون تمام پست نشده بود در یورش آنروز فتح روی ننمود تاکه شهزاده جهانگیر خودرا اسیر ودستگیر قیاس کرده شب هنگام باباقر خان قرت از بالاحصار مخفیاً بیرون شده درقریهٔ هندکی رفته ازانجا روی بسوی قندهار آورده بشاه محمود وشهزاده کامران ملحق شد وبعداز مدت چهل روز محاصرهٔ بالاحصار مفتوح شده بتصرف سردار دوست محمد خان درآمد

(ذکر لشکر کشیدن شاه محمود وشهزاده کامران)

(از قندهار جانب کابل ومغلوب شدن ایشان)

ذکر لشکر کشیدن شاه محمود ومغلوب شدنش

چون شهزاده جهانگیر نزد شاه محمود شده ماجرا باز داشت او باپرسش شهزاده کامران آهنگ دفع سردار دوست محمد خان کرده نائب کل محمد خان فوفل زائی را بحکومت قندهار گماشته بانی هزار مرد پیکار در سال ۱۲۳۴ هزار و دوصدو سی و چهار هجری وزیر فتح خان تابینا را که در برای مدد خان اسحق زائی ماوی داده بود با خود برداشته راه کابل پیش گرفتند ودر بلدهٔ غزنین وزیر فتح خان بمباحث (۱) قاضی ملا محمد سعید خان درحامیکه ازخیمه مرتب ساخت غبار سر وتن شسته تبدیل لباس کرده از حال قتلش درعرض راه یکیك را بملای مذکور بازداشت که گویا از ملهم غیبی شنیده بود بر زبان راند چنانچه در اخبر مطابق پیشین گوئیش بصدور پیوست

(۱) جوان مردی

الغرض شاه محمود وشهزاده کامران ازغزنین براه افتاده در منزل لوره سیدی از سادات درهٔ پیچ گز ازشهزاده کامران رهائی وزیر فتح خان مکحول البصر را التماس کرده بعرض قبول نیفتاده بلکه مورد عتاب ودشنام شد ودرمنزل سید آباد شهزاده کامران تمام سران وسرهنگان طوائف درانی را نزد خود خواسته امر بقتل وزیر فتح خان کرد تا دامن ودست همهٔ مردم درانی بخون آلوده شده بایسران سردار پاینده خان متحد وهم داستان نشوندوهمهٔ سرداران اگرچه اکثر رضا نبودند لیکن بامر شهزاده در قتلش اقدام کرده هریك ضربتی زده هلاکش ساختند واین واقعه در سال ۱۲۳۴ هزارو دو ویست و سی و چهار هجری بوقوع پیوسته در مزار علی لالارضی الدین علیه الرحمه مدفون گشت چنانچه شاعری تاریخ قتل اورابکاستن عددمیم مهر که چهل است از عدد مصرع اخیراین دو بیت نشان داده است

پیٔ تحریر تاریخ شهادت زقول هاتفم این گشت مشتق
سرازمهر خموشی گیرومیگو بسید آباد شدکشته بناحق

وهم مطابق این تاریخ درلوح مزارش درجنب مضجع علی‌لالا رضی الدین واقع غزنین منقر است

سال فوتش هاتفی غیبی بمد آه گفت شد بسان اب شهید اکبر آن والا مقام
آن امیر نادرو این نادره تاریخ او کس ندیدو کس نگوید در جهان ازخاص وعام

ذکر مقابله سردار دوست محمد خان وگریختن شاه محمود

(ذکر مقابل شدن سردار دوست محمدخان)

(بالشکر شاه محمود و گریختن شاه محمود)

پس ازقتل وزیر کشور کشای ملک کیر سردار دوست محمد خان برادرش بادو هزار مرد تنخواه خوار وسه هزار پیاده وسوار الوسی وچهار ضرب توپ ازکابل بعزم مدافعه بیرون شده درقلعه قاضی سرراه برگرفته استوار نشست وسنکری درکذرکاه بندر ارغنده برافراخته بدلیران جنك مستحکم ساخت وشاه محمود باشهزاده کامران وسی هزار سواریکه همراه داشت درمنزل میدان فرود آمده عبوررا ازکذر کاه مذکور دشوار دانسته روی برتافت وازراه آب بازك جانب قریهٔ چهار آسیاب شتافته در آنجا عسکر کاه ساخته قراریافت وسردار دوست محمد خان ازمشاهده اینحال باابطال رجال بعزم راه کیری ازقلعهٔ قاضی وسنکرارغنده روی استعجال جانب قریهٔ هندکی آورده سدراه شد وروز دیکر درتلال واقعهٔ بین هندکی وچهار آسیاب جانبین صف آرا کشته آئین جنك بیاراستندودراثنای تکاپوی دلیران هردوسپاه وحای محاربه کزیدن مردان رزم خواه ایشیك آقامی دلاور خان ادکوزائی بواسطهٔ نقار خاطریکه ازسؤ سلوك شهزاده کامران داشت روی اخلاص بسوی اردوی سردار دوست محمدخان نهاده برکاب وی ملحق شد وهردولشکربدون محاربه روزرا بسر برده شبانکاه مهیك بعسکر کاه خویش مقرجست ودرین شب سردار دوست محمدخان تدبیر اندیشیده عطامحمد خان را که شاه محمود از قندهار باشهزاده جهانکیرمأمورکابل نموده وسردار دوست محمد خانش کورکرده بودواینوقت باخود داشت نزد خویش خواسته کفت که یا بقتل خویشتن راضی شود ویامرچه من میکویم بکوش دل بشنووی ازمتاع کران بهای زندکی نکذشته اعتراف کرد که هرامریکه خداوند کار بفرماید صواب است پس علائم واموریکه دربین اووشاه محمود بود یکیك را ازوی پرسیده بخط غلام احمدخان برادر خودش نکار فرمود که باین رازهائیکه درمیان است ازدر راستی خبرداده میشود که قواد (۱) سپاه که باشاه همراه‌اند باسردار دوست محمدخان یکدل ویکجهت کشته بارسال رسائل وواسطه ووسائل باهم قرار داده‌اند که شاه وشهزاده را دروقت اشتعال نائرهٔ قتال کرفته بادست وپای بسته بسردار دوست محمدخان سپارند ونامه‌را بمهر عطامحمدخان مختوم وبرای شهزاده کامران مرسول داشت وقاصد درتاریکی شب راه برکرفته وقتی درنزد شهزاده رسید که برخوان نشسته ودست برای صرف طعام شسته بود نامه‌را بشهزاده داد واوکشوده سراسر مطالعه کرده ازخوف دست ازطعام باز کشید وپدرش را نیز خبرداده سراسیمه سان بیرون ازاینکه کسی را آکاه کنند راه فرار جانب قندهار پیش کرفتند واردوی ایشان بامددان آکاه کشته بکمال بی نظامی ازعقب ایشان هزیمت کرده درمنزل شش کاوراه بدیشان نزدیك کردند وشهزاده باپدرش خیال سوارهٔ تعاقبی سردار دوست محمدخان کرده بکریخت وتاقلات توخی عنان ازرفتن بازنکشیده درانجا فرود آمدندوشنیدند که سردار شیردل‌خان وپردل‌خان برادران سردار دوست محمدخان پس ازتوجه شاه وشهزاده جانب کابل قندهاررا متصرف کشته‌اند پس ناچار ازقلات راه دهراود برکرفته درانجا اقامه کزیدند تاکه سردار کهندل خان باشهزاده ملک قاسم که باحاجی فیروزالدین پدرش چنانچه ازپیش ذکر شد وعیال واطفال ازهرات بامر شاه محمود درکابل فرستاده شده واز آنجا درقندهار جاداده شده بودبعزم استیصال ایشان ازقندهار روی بسوی دهراود نهادند وشاه محمود باشهزادهٔ کامران ازتوجه ایشان دهراود را نیز واکذاشته ازراه فرار داخل هرات شده اقامه کزیدند وبای تردد بدامن حکومت آنجا پیچیدند وحاجی فروزالدین که در قید شاه محمود فرصت یافته باپسر وعیال وتعلقاتش

(۱) مجازا افسران

ازقندهار بیرون کشته روی التجا جانب ایران نهاد ودرمشهد مقدس رسیده ازشهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی آنجا کمال اعزازاوکرام واحترام یافت

ذکر تسخیر نمودن سردار دوست محمد خان قندهار را

(ذکر متصرف شدن سردارشیردل خان)

(و کهندل خان وپردلخان قند هار را)

مفصل این مجمل اینکه سرداران مذکوره که بعد از کور ونابینا شدن وزیر درقلعهٔ نادعلی اقامت ورزیده بودند وانتقام چشم برادر نامور را پیشنهاد خاطر داشتند ومترصدانه روزبسر می بردند تا که شاه محمود نائب کل محمد خان فوفل زائی را بحکومت وحراست قند هار گماشته خود باشهزاده کامران چنانچه آنفاً ذکرشد راه کابل برگرفت ازعقب اوسردار شیردلخان وسردار کهندل خان وسردار پردلخان بامردم طائفهٔ بارك زائی وغیره روی تسخیر بسوی قندهار نهادند ونائب کل محمد خان نخست متحصن شده بقلعه داری پرداخت وآخرالامر ثبات درپای اقامه خودندیده ازدر ضراعت بممانعت پرداخته پیام داد که تامعلوم شدن فتح و شکست سردار دوست محمد خان دست از تصرف شهر قندهار باز دارید تا اگر شاه محمود مغلوب گردد همانا شهررا بشما خواهم سپرد والا در مقابل پادشاهی تاب مقاومت نخواهید آورد وشهر را که بخون ریختن بسیار متصرف شوید هم انتزاع خواهد فرمود پس صواب آنست که درنك را برجنك ترجیح داده آهنك ستیز ننمائید وایشان ظاهراً پیام اور ازراه قبول جواب فرستاده باطناً بمضمون الحرب خدعة درپئ کار قلعه کشائی افتاده اورا بهمان پیام خودش غافل ساخته نردبانها ترتیب دادند وشبی غفلةً یورش برده نردبانهارا برباره وبروج حصار نهاده دلیران را امرفرازشدن کردند واول کسیکه بزبرحصار صعود کرده پای تصرف دراندرون شهر گذاشت میردادخان بن ملا بازار بارك زائی بود برشاه برج نورزائی عروج کرده درمیان شهر فرودشد ودیگران ازقفای اوداخل شهرشده دست بتاراج مال وتلف جان کسانیکه هوا خواه شاه محمود بودند کشودند ونائب کل محمد خان گریخته در عرض راه بمنزل خورزانه بشاه محمود وشهزاده کامران رسیده ما جرا باز داشت وایشان چنانچه گذشت از راه درهٔ بوری ودهله وتیرین ودهراود وکتل کهندلان وغورات داخل هرات شدند وسردار شیر دلخان پس ازنهب وغارت قند هار وتصرف آن دیار هر که را تبسخیر قلعه جلادتی کرده بود بعطای خلعت وزر نقد ممتاز گردانیده میردادخان را بمنصب ایشیك آقاسی گری سرافرازی داد وپشاور ودیرجات وکابل وقندهار بدون ازهرات همه درتصرف برادران وزیرفتح خان درامده هر یك حاکم بلدی شد

ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند

(ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند)

وشاه شجاع که ازپشاورهزیمت یافته چنانچه مذکورشد در شکارپور رفت دراحیان وقائع مزبوره طرح معاهده بامیران سنداندا خته نخست بانجاه تن از نوکران خاص خویش از آب سندعبور کرده درخیرپور میر سهراب خان را بدیدواو مقدمش را کرامی داشته مراسم اعزاز واحترام بجای آورد وتحفه وهدیهٔ شایان ازنقد وجنس پیش کشید وشاه شجاع اورا تکلیف اطاعت ومعاونت نموده وی اعتراف کرده قرارداد که هر امری را که میران حیدر آباد بپذیرند وبعهده گیرند اونیز برطبق آنها طریق اخلاص سپارد وشاه اورا باپسران ومنسوبانش بعطای خلاع شاهانه واسپها وتفنگ ها وشمشیرهای ایرانی نوازش فرموده بعزم حیدر آباد ازدریا گذشته فرود آمدومیران حیدر آباد که پیش ازورود شاه ازقصدش آگاه نبودند متحیر گشته ازراه مهمان علوفه و آذوقه همدست بسر میرغلام علی خان فرستاده پیام دادند که میر کرمعلی خان ومیر مراد علیخان التماس شرفیابی حضوررا دارند ومترصد اجازتند وشاه فرستادهٔ ایشانرا نیك نواخته فردای آنروزرا وعدهٔ ملاقات گذاشت چنانچه ایشان برطبق واجازهٔ شاه سعادت اندوز

حضور شاهی شده مبلغ پنجصد دانه اشرفی وبیست هزار روپیه نقد از حضور گذارانیده خلعت عزت یافتند وابراز مطلب وبیان رازرا بملاقات دوم وعده گذاشته، مرخص گردیدند وانگاه که فیضیاب ملاقات دوم شدند التماس انکشاف امر مکنونهٔ خاطر شاهی نموده شاه نظر بگفتار صداقت آثار ایشان نوازش ورخصت فرموده وعدهٔ فرداداد وروز دیگر همه امیران سند شرف بار یافته مخاطب شدند که موکب همایونی باوجود طغیان آب وشدت تابش آفتاب وارد اینمملکت گردیده محض آنست که شما در اطاعت وانقیاد امر پادشاهی متحد شده باتفاق از راه وفاق عهد نامهٔ نگار داده بکار کنان ماسپارید که طریق خدمت وراستی برگرفته، از شاه محمود وسردار محمد عظیم خان و غیره پسران سردار پاینده خان مرحوم استبعاد جوئید وایشان جواب شاه را معطل بصلاح وصوابدید خوانین بلوچیه گذاشته معاودت کردند وآنان را دیده متفق الکلم شده حاضر بار آمدند وبعرض رسانیدند که ازدل وجان عهد درمیان نهاده طریق خدمت واطاعت می پوئیم وجز از امرونهی پادشاهی چیزی نمیجوئیم ومطابق این اظهار عهدنامهٔ بحاشیهٔ قرآن مجید نوشته مؤکد بحضرات انبیاء و اولیا وعلی مرتضی وغیره ائمهٔ اثنا عشر وحضرت عباس داشته خاتم برنهاده بشاه دادند که اگر شاه محمود وسردار محمد عظیم خان و برادرانش عزم تسخیر سند و شکارپور کنند ایشان ومردم بلوچ بمدافعه برخواسته، ازمال وجان مضائقه نکنند وهم اگر شاه بعزم تسخیر واسترداد قندهار راه برگیرد ازدادن زر وفرستادن لشکر دریغ ننمایند وسه دیگر دیرهٔ غازی خانرا بدست آورده سپردکار کنان پادشاهی کنند وهم در وقت تشریف فرما شدن سر ادقات حرم محترم شاهی بقدر استعداد تحفه وهدیه پیش کشند و در ازای شروط مذکوره التماس کردند که هروقت اریکهٔ سلطنت موروثی بتصرف بندگان شاهی درآید مالیات محالات سند وشکارپور ازان ایشان بوده ازجانب کارکنان دولت مرفوع القلم باشند وشاه این مسؤل ایشانرا بسمع قبول اصغا فرموده رقمی عنایت نمود وپس ازانقطاع مکالمه وانعقاد معاهده طلاونقرهٔ مسکوکهٔ بسیار واقمشه نفیسهٔ ابریشمین وپشمین وزرین ودوربین وساعت وظروف بلورین وامتعهٔ چین واسلحهٔ آلات مرصع ومصاحف ووظائف مذهب ودوزبخیر پیل وخیمه‌ها وفروش ودوضرب توپ جلوی یعنی اسپی وغیره اشیاء پیش کشیده مورد تفقد (۱) شاهانه شدند بعد صاحب کاران ایشان رابامیر اسمعیل خان بملازمت رکاب شاهی تعیین کرده رخصت مساکن خویش شدند که تاشکارپور رهسپر خدمت شاه باشند وشاه بعداز معاودت میران بامیر اسمعیل خان مرحله پیمای شکارپور گردیده درعرض راه میرسهراب خان نیز بفیض رکاب بوس رسیده برعهدنامهٔ دیگران مهر اعتراف نهاده متعهد گشت وشاه واردشکارپور شده رحل اقامت انداخت

(۱) تفقد مجازاً بمعنی دلجوئی ومهربانی وغمخواری

﴿ذکر توجه سردار محمد عظیم خان﴾

ذکر توجه سردار محمد عظیم خان جانب سند

(جانب سند بالتماس میران عهد نشناس آنجا)

چون تمام مملکت افغانستان بدون از هرات درتصرف برادران وزیر فتح خان درآمد سردار محمد عظیم خان که پس از وزیر رکن اشد دیگران بود حکومت کشمیر وپشاور را بدوتن از برادرانش مفوض داشته شهزاده ایوب را که بپاد شاهی برداشته بود باخود درکابل آورده محبوس کرده شهزاده محمد اسمعیل پسرش را بقتل رسانید وسردار دوست محمد خان را بپاداشیکه شاه محمود را هزیمت داده کابل را متصرف شده بود بحکومت غزنین وعطای توپ زربزنك امتیاز داد ومقارن ایخال مکتوبات میران سند بسردار محمد عظیم خان رسیده دعوت سندش نمودند بباعث اینکه شاه شجاع بعد از معاهده کردن بامیران آنجا سال ۱۲۳۵ هزارو دویست وسی وپنج هجری راتمام درشکارپور بسر برده درهنگام توقفش پنجهزار سوار واندک از پیاده درتحت رایت خود قرارداده با دو ضرب توپ ارادهٔ استرداد افغانستان نمود وهنوز براه نیفتاده مشغول سامان سفر بود که انقلاب واضطرابی ازدزدان درمحال سندرخ نمود ومستر افستین انکلیس ازجائیکه اقامه داشت بنام دفع شورش دزدان بالشکرداخل ولایت سند شد ودرینوقت میران سند نیز جمع ازمردم بلوچ را بدفع دزدان لجوج گماشته بودند که لشکرانکلیس بانهاد ملك ایشان گردیده ازاینمعنی دراضطراب افتادند ومیر اسمعیل خان را بسبیل وکالت نزدمستر

انفستین فرستاده پیام دادند که مراجعت نموده بهانهٔ دفع دزدمداخات درولایت نکنند ونیز ورود انکلیس ازسو مظنهٔ نسبت به شاه شجاع کرده داستانها راندند وآخر الامر رأی ایشان بدان قرار گرفته گفتند که شاه سالیانه یك لك وسی هزار روپیه ازمالیات سند گرفته، ضرف مؤنهٔ خود مینماید وبدان قناعت نورزیده محتمل که بادولت انکلیس درساخته قرارداده باشد که متفقانه مملکت سندرا متملك ومتصرف شوند وماراذلیل وزبون سازند پس باین اندیشها نقض عهد کرده قاصد ونامه چنانچه اشارت رفت نزد سردار محمد عظیم خان فرستاده بسندش دعوت کردند که اگربسرعت باد وشتاب سحاب مرحله پیمای دیار سند نشوید هرآینه بواسطهٔ شاه شجاع همهٔ مملکت بتصرف دولت انکلیس خواهد رفت واو با سردار دوست محمد خان ولشکر شایان از کابل براه قندهار عزم رفتن سند کرد وسردار امیر محمد خان برادر اعیانی سردار دوست محمد خان را بجای او قائم مقام حکومت غزنین ساخته واردقندهار شد وسه‌ماه درانجا درنك کرده بعد درسال ۱۲۳٦ هزارو دوصدو سی‌و شش هجری باسردارشیردلخان برادر دیگر خویش ازطریق درهٔ بولان راه‌سند پیش گرفت وازبین راه سردار شیردلخان راباره درهٔ مستنك جهت استمالت مردم بلوچیه که سر از جیب تمرد کشیده بودند گسیل کرد ومردم بلوچ درهٔ مذکوره را از چوب وخاك وسنك مسدودنموده یاجوج صفت درعقب آن سد سدید جای گزیده بودند که سردار شیردل خان از کردراه دررسیده لشکررا از دوطرف دره امر بالا شدن کرد وخود بادستهٔ از نوکران خاصش برقلهٔ جبل فرازوجنك را آغاز کرد وبه‌یك حمله مردم بلوچ منهزم گشته سنگررا ازدست دادند و سردار شیردل‌خان بسیارتن ازایشان را کشته وگوشمالی بسزا داده راه شکارپور برگرفته برکاب سردار محمد عظیم خان پیوست ومیران‌سند از وصول لشکر سردار محمد عظیم خان خبر یافته در بلوچستان باافواج خودها ازحیدرآباد بعزم استقبال بیرون‌شدند وازنهر سند عبور کرده درقصبهٔ لارکانه درنك کردند ومیر سهراب خان نیزباجمعیتش بدیشان ملحق گشت وهمگنان در ظاهر با شاه شجاع همعنان ودرباطن با سردار محمد عظیم خان همداستان بوده قاصد ونامه یك بدیگر میفرستادند تا که سردار محمد عظیم خان داخل محال کچی شد شاه شجاع نیز از شکارپوربقصد مدافعه خیمه بیرون زد واز حرکت موکب شاهی مردم اطراف ونواحی آگاهی یافته، همه روزه ده‌ده وبیست‌نفراز سپاه سردار محمد عظیم خان روبرتافته جانب شاه می‌شتافتند وازینمعنی سردار محمد عظیم خان راه شکارپوررا فرو گذاشته روی بسوی لارکانه که محل اجتماع سندیان بود نهاد که مبادا لشکرش‌از هم بپاشد ویا جانب‌شاه شجاع شتابد وشاه نیز از توجه سردار محمد عظیم خان بجانب لارکانه خبر یافته‌بدانسو حرکت‌کرده بفاصلهٔ بیست کروه از لارکانه فرود آمد ودرنجا نیز دسته دسته از سواران سردار محمد عظیم خان باردوی شاهی ملحق میشدند وهم میران سند از استغنا وعدم اعتنای سردار که جانب ایشان نگاه نمیکرد ازوی سرگران ودل گران شده مهرهای خودراهمدست شخص امینی نزد شاه شجاع فرستاده پیام دادند که راه آمدن مابسوی شاه مسدود است و بدینمعنی شاهد مدعا از چشم تمنا مفقود بنابران میباید که فردا خودرا بلشکر گاه سردار محمد عظیم خان رسانیده ماجاکران را درخدمت خویش همعنان دانند وشاه این پیام سندیان را مفتاح فتح غیبی دانسته بایوار وشب گیرراه نور دیده بامداد بلشکر گاه مردم بلوچیه رسید وسردار محمد عظیم خان‌از خلاف کاری سندیان هراسناك شده عجالةً حبیب‌الله خان پسر ونواب عبدالجبار خان برادر خودرا از راه معذرت نزد میران سند فرستاده پیام داد که هرامریکه پسند خاطر شما است مرانیز همان مدعا است چه بالتماس شما زربسیار صرف کرده وار دایند یارشدم ورنه ازخود چیزی درخاطر نداشتم بدون اینکه ثواب راه خدا حاصل‌نمایم ودست تصرف انکلیس را ازملك مسلمانان کوتاه‌سازم دیگرامری پیشنهاد ضمیر نداشته ونداریم حالا که دو دل ودوزبان شده‌اید اختیار دارید که رعایت عهد خود هارا نموده حمایتم مینمائید ویادست بسته بشاهم میسپارید وسندیان ازین پیام سردار محمدعظیم خان ولی محمد نامی را نزدشاه شجاع فرستاده آگهی دادند که اکنون که پسر وبرادر سردار محمدعظیم خان نزدما آمده وچنین پیام آورده‌اند جوابش را باستصواب رای‌والا گذاشته استشاره میجوئیم که بچه طریق بااومواضعه نهیم وشاه که ازمناقشت عهدومنافقت

سندیان آگاه بود فرستاده ایشان را بدون جواب رخصت مراجعت داد وروز دیگر باز فرستادهٔ مذکور حاضر حضور شاه شده اززبان سندیان بعرض رسانید که ازننك بلوچی که بگردن ما افتاده است ملتمس آنیم که شاه چندی درموضع درازه واقع کنار دریای سند توقف فرماشوند تاسردار محمد عظیم خان را عذر خواسته جانب افغانستان مراجعت دهیم بشریعت عقل پسندیده خواهد بود که بعدازان شاه وارد شکارپور شده استراحت گزین کردند وباجرای امور مکنونهٔ ضمیر بوجه خاطر خواه پردازند وشاه به پیام ایشان التفات نکرده نظر بحیله وری آن مردم راه نجات خویش پیش گرفته روی بسوی لودهیانه آورد وآنگاه که ازآب سند عبور کرد میران سند از مراجعتش آگاه شده چندهزار روپیه همدست شخصی نزدشاه فرستاده پیام دادند که کوت سبزل راکه محصولش یك لك روپیه میشود برسم پیش بشاه سپردیم که درانجا فرود آمده اقامه گزینند ودروقت فرصت [illegible] ازتصرف کردن شکارپور رانده حسب المرام آن مقام را ازما بخواهند وشاه پیام ایشان را ازراه کذب وتدلیس دانسته بگوش قبول جای نداد وازانجا بعزم لودهیانه راه برگرفته چون وارد جشیلیمر شد راجهٔ آنجامقدم شاهی را گرامی داشته دراعزاز واکرام وپیش کش مضائقه رو انداشته مورد عطای خلعت وانعام یك زنجیرپیل گشت وازانجا حرکت کرده انگاه که وارد پوکران شد دوروز برای وصول عقب ماندگان درنك فرمود وراجهٔ آنجا اعتنا بشاه نکرده بلکه درشب دزد گماشته دوسراسپ ازاسپان شاهی بدزدید وبعداز چندی ازراه عاقبت پس فرستاد ودرمنزل جودپور راجهٔ آنجا شیوهٔ آدمیت بتقدیم رسانیده ازانجا راه مزار فیض آثار خواجه معین الدین چشتی رح برگرفته وارد اجمیر شریف گشت وفیضیاب زیارت آن مضجع سعادت مآب گردیده هزارروپیه برسم خیرات بخادمان آن عتبهٔ علیا عنایت کرد وازانجا براه جاینگر اسپ رانده از راجهٔ آنجااعزاز واکرام دیده چون بفاصلهٔ شش کروهی شاهجهان آباد رسید چندی مکث کرده اکبر پادشاه دهلی ورودش را گرامی داشته نیك اعزاز واحترام کرد وازانجا یك عنان طی طریق نموده بلودهیانه رسیده رحل اقامت چند ساله انداخت وسردار محمد عظیم خان مملکت سند را متصرف شده سردار رحمدل خان برادرش را بحکومت آنجا گماشته رایت مراجعت برافراخت وسردار شیردل خانرا همچنان که بود بایالت قندهار گذاشته باسردار دوست محمد خان راه کابل برداشت و داخل کابل شده بحکومت مستقل پرداخت ولشکر انگلیس که به بهانهٔ دفع دزدان داخل سند شده بود باز گشت وهمدرین اوان شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که از مشهد مقدس بعزم گوشمالی خوانین خراسان که از راه تمرد سر برداشته بودند بیرون شد وهمه جا کاررا راست کرده چون وارد تربت حیدریه شد میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله بالتماس خودش ازنزد شجاع السلطنه مأمور گشت که بنیاد خان هزاره را که بمحاصرهٔ قلعهٔ نو اشتغال داشت از راه اطاعت نزداو آرد وبنیاد خان از رسیدن معتمد الدوله بنزدش دست از محاصرهٔ قلعهٔ نو برداشت امانزد شهزاده نرفته بقلعهٔ کاریز باخرز در آمد وشهزاده با سه هزار مرد نبرد بعزم استیصال اوجانب کاریز راه برگرفته روزجمعه بیست وچهارم ماه رمضان سال ۱۲۳۶ هزارودو صدو سی وشش بابنیاد خان هزاره که باسواره وپیادهٔ جمشیدی وهزاره وفیروز کوهی از راه محاربه پیش رفت از بامداد تانصف روز باهم نبرد کرده بنیاد خان هزیمت یافت وشهزاده از عقب اوتا کوهسان تاخته وی درانجا نیز درنك نتوانسته درمیان مردم جمشیدی درآمد وشهزاده مال ومنال او را متصرف شده اسیران مردم ایرن را که بدست او درکوهسان بودند رهانیده ابراهیم خان هزاره راه بحکومت قلعهٔ نو وباخرز تعیین کرده راه هرات پیش گرفت وچون درمنزل برنی فرود آمد شاه محمود کس فرستاده از مداخلت هراتش ممانعت کرد وشهزاده میرزا موسی گیلانی را برسالت نزد شاه محمود فرستاده حجت پنجاه هزار روپیه از درك مالیات هرات که حاجی فیروزالدین برذمه گرفته بود باصد طاقه شال کشمیری برسم هدیه ازشاه محمود که هنوز نام سلطنت داشت برگرفته نزد شهزاده برد وشهزاده بهمین قدر اکتفا کرده از منزل برنی جانب مشهد مراجعت کرد

ذکر توجه شهزاده حسن علی میرزا جانب هرات ومراجعتش بی نیل مراد

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

﴿ ذکر فوت سردار محمد عظیم خان ﴾

﴿ ووقائعیکه بعد ازوی بصدور پیوست ﴾

در سال ۱۲۳۸ هزار و دویست وسی وهشت هجری بعد از انکه سردار شیردل خان لشکر جانب هرات کشیده شاه محمود را بمحاصره انداخته، آخر الامر ازسبب واقعهٔ هایله که ذکری میشود بی نیلی مرام مراجعت کرد سردار محمد عظیم خانرا درعمرسی وهشت سالگی ایام حکومت وملك گیری سپری شده درجنب غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گردیده درزیر پردهٔ تیرهٔ تراب متواری گشت واین بیت تاریخ وفات او درلوح مزارش منقراست

چو پرسند از سال فوتش بگو بخلد برین ایزدش جادهاد ۱۲۳۸

وپس ازوی سردار حبیب الله خان پسرش بجای پدر برمسند حکومت کابل قرار یافت وسردار دوست محمد خان که بعداز مراجعت قندهار باسردار محمد عظیم خان چنانچه از پیش رقم گشت از نزد سردار مرحوم مذکور بحکومت کوهستان کابل مامور شده درانجا بود که تب مرك عائد حال سردار محمد عظیم خان گردیده اوازکوهستان بعزم عیادت راه کابل برگرفت ودر مزار سید مهدی رسیده ازفوت برادرش آگاه گشته از راه افشار نانك چی بغزنین نزد سردار امیر محمد خان که بعوض وی حکومت آنجاداشت رفت وازانجا ترتیب لشکر کرده بقصد تصرف کابل راه برداشت وسردار حبیب الله خان بمدافعه برخواسته درموضع سیدآباد باهم دوچار شده غالب آمدوسردار دوست محمدخان هزیمت یافته بغزنین باز گشت ودوباره سامان تسخیرکابل ساز کرده روی بسوی منزل مقصود نهادودرموضع قریهٔ آغه معروف بقرغه تلاقی فئتین رخ داده سردار حبیب الله خان مغلوب گشت وشهرکابل بتصرف سردار دوست محمدخان در آمد ومقارن ایحال سردارشیردل خان که هرات را درمحاصره داشت ازشنیدن حوادث مذکوره دست از تسخیرومحاصرهٔ هرات بازداشت وباندیشهٔ انیکه نه صدهزار روپیه نقد درخزانه کابل موجودبود وهم سردار حبیب الله خان خبط دماغ داشت از هرات راه کابل برداشت که مبادا مبالغ مذکوره بهدر رودوسردار مهردل خان را از راه سرعت وشتاب پیشتر ازخود روانهٔ کابل کرد که تارسیدن وی مواظب ومحافظ احوال سردارحبیب الله خان بوده نگذارد که وجوه خزانه رارایکان تلف کنند وخودازراه قندهار درحرکت شد ووارد آن دیار گشته پس ازسامان اسباب سفر وتهیهٔ لشکر راه منزل مقصود برگرفت ودیگر برادرانش ازتوجه اوبجانب کابل خبریافته، بروی رشك برده باهم گفتند که این عزم او برای آنست که سردار حبیب الله خان را عزل کرده خودش مستقر مسند ایالت شود وچون کابل را بقرار یکه مرقوم شد سردار دوست محمد خان متصرف گردیده بود دیگرانی که در اطراف مشغول حکومت بودند روی بکابل نهادند وازجمله سردار عطامحمد خان ازپشاور سردار یارمحمد خان وسردارسلطان محمد خان راباالشکر روانهٔ کابل کرد وهمگنان ظاهراً بمعاونت سردارحبیب الله خان وباطناً بطمع زراندوختهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم در کابل انجمن شدند وباسردار دوست محمد خان که قبل ازهمه کابل را متصرف شده بود همدست وهمداستان گشته درباب توجه سردار شیردل خان سخنهارانده دلیلها می آوردند تاکه سردار یارمحمد خان وسردار سلطان محمدخان باسردار حبیب الله خان معاضد و همعنان گردیده نیز امررا موکول برای صواب نمای سردار دوست محمد خان گردند آنگاه قرار دادند که باسردار شیردل خان ازدر ممانعت بستیزند چنانچه سردار دوست محمدخان وهمهٔ برادرانش که درکابل بودند بامردم تزلباشیه وکابلی از شهربیرون شده در حدود چهاردهی سرراه برسردارشیردل خان تنك گرفتند وسردار شیردل خان که ازقندهار روی بسوی کابل نهاده بودوارد قلعهٔ قاضی شده راه عبوررا مسدود دیده جانب قلعهٔ فاضل بیگ عطف عنان کرد که ازراه قریهٔ افشار نانك چی داخل کابل شودوسردار دوست محمدخان نیز بعزم راه گیری روی بدانسوی نهاده درد شت مابین قلعهٔ قاضی وقلعه فاضل بیك باهم ملاقی گشته جنك درپیوست وپس از کشش وکوشش بسیار سردار دوست محمد خان ودیگر برادرانش که بااوهمراه بودند مغلوب گشته بکابل در آمدند وسردار شیردل خان مظفرومنصور بقلعهٔ فاضل بیك فرود آمده روزدیگر اززاه قریه افشار کوچ داده درحدودقریهٔ نانك چی بازنائرهٔ حرب شعله ورشده سردارشیردل خان غالب آمدواسپ رانده درقریهٔ پوستین دوزها لشکرگاه ساخت وسردار دوست محمد خان جانب شرقی شهرکابل را که طرف عسکرگاه خصم بودازمرادخانی تادروازهٔ لاهوری

از مردم قزلباش وکابلی پشت بعمارات شهر استحکام داد و سردار شیردل خان از استواری اعداد دلیران جنگ تصرف شهررا دشوار دیده از موضع پوستین دوزها بر خواسته رو بجانب بالاحصار نهاد ولشکر خویش را اززیر دیوار بالاحصار وکنار چمن قلعهٔ هوشمند خان دورداده از دروازهٔ خونی داخل بالاحصار شده وبتوسط مردم بالاحصاری که در داروی او کشودند سردار حبیب الله خان را گرفته محبوس کرد وسردار دوست محمدخان باتفاق دیگر برادران کوی وبرزن شهر وکوه شیر دروازه را بابرج عقابین معروف ببرج یك لاغو استحکام داده مدتی شب وروز را بجنك خالکی بسر بردند تا که کار مقاتله بطول انجامیده علوفه وانباشتهٔ جانبین کم یکی ازدست دیگری متحصن ودرمحاصره بودند تمام گشت انگاه تیهٔ مرنجان را حربگاه قراردادهٔ طرفین ازشهروبالاحصار بآهنك جنك برز برتل مذکور برشدند تامرکه غالب آید دیگران اطاعت اونماید چنانچه باهم درآویخته خونها ریخته گشت ولعل محمدخان میرآخور ازنوکران معتمد سردار شیردل خان بضرب شمشیر سردار سلطان محمدخان ازپادر آمد واسپ سواری سردار مهردل خان زخمدار گشته راکبش بزمین پیاده مانده دستگیر شد وروزرا هردوجانب بقتال وجدال بسر رسانیده شب هنگام هریك بمقام خویش در آمدند وسحرگاه این شب سردار شیردل خان بایکسوار ازراه دوربینی وعاقبت اندیشی بعزم صلح درخانهٔ نواب عبدالجبار خان که پسر وسالار بزرگ ازدیگر برادران بوددر آمد واورا واسطهٔ مصالحه ساخته دیگر برادران را نیزدرخانهٔ اوفراهم کرد وانجمن صلح آراسته شده هنوز شکوهٔ ازیکدیگر درمیان وسخن گله برزبان بود که سردار شیردل خان ایندو بیت را برخوانده اظهار برتری کرد .

ماپنج برادران که ازیك پشتیم دردست زمانه همچو پنج انگشتیم
چون فردشویم درنظرها علمیم چون جمع شویم بردهانها مشتیم

واین دوبیت را بناران برخواند که اوبا کهندل خان وپردل خان ورحمدل خان و مهردل خان پسران سردار بانده خان مرحوم ازیکمادر بودند اقتدارش را بدیگر برادران بازداشت خلاصه ازانجاليکه همرکاب همهٔ ایشان بود کار مقاتله را بمصالحه انجام وقرار دادند که سردار شیردل خان را بزرك خودها دانسته بمشاوره وصوابدید همدیگر همهٔ امور را فیصله نمایند وازدر نفاق باهم نکرایند ومتفق بوده خلاف رای هریك که اصوب باشدطریق نه پیمایند وبنابرانکه سردار دوست محمد خان چنانچه رقم گشت باسردار حبیب الله خان دوسه مرتبه محاربه کرده کابل را بغلبه متصرف شده بود خواهر اورا بسردار محمد اکبر خان بن سردار دوست محمد خان وخواهر محمد اکبر خانرا بسردار سلطان احمد خان بن سردار محمدعظیم خان مرحوم برای رفع کدورت برسم زناشوئی عقد مناکحت بستند ورشتهٔ عهدرا انعقاد داده ازدر اتفاق بامور مهمه پرداختند .

ذکر جور وستم خدای نظر خان و غیاث الدین خان برمردم کابل

﴿ ذکر جور وستم خدای نظر خان ﴾

(وغیاث الدین خان بر مردم کابل)

پس از توثیق رشتهٔ مصالحه وتطنیهٔ نائرهٔ مقاتله سردار شیردل خان خدای نظر خان قوم سهماك غلجائی خالوی خودرا باغیاث الدین خان آخوند زادهٔ الکوزائی باسم نیابت خویش بدر یفت وتحصیل نقد و جنس تلف شدهٔ سردار محمد عظیم خان مغفور مأمور نموده تاکید فرمود که بدون سند وثبوت چیزی وپیشی ازکسی نستانند اما آن دوتن که ثمرهٔ شجرهٔ جور وستم بودند ابواب بحسابی را بروی مردم کابل بازودست تعدی بگرفتن مال ومنال ایشان دراز کردند ومتاع هر که را فی الجمله هستی داشت بمصادره اخذ وقبض کردند وازتمکنی مردم کابل ازسردار شیردل خان آزرده دل ورنجیده خاطرشده درمجالس ومحافل ازحیف ومیل اوباهم سخنان رانده ستمکارش میخواندند تا که رفته رفته آهنك شورش وبلوادرافواه انداختند وسردار شیردل خان ازماجرا آگاه گشته خودرا بتغافل زده ناشنیده انگاشت زیرا که بازپرس نکرد وعلاوه برآنکه میبایست مرهم گذار جراحات قلوب ستم دیدگان شود عزم زجر وتوبیخ نمود اماسردار یارمحمد خان اورا مانع آمده

از قصدی که داشت بازداشت و نظر باز دجام مردم کابل وقلت ادوات حرب معطل بوقت فرصت و حصول قوت و قدرت گذاشت وباستصواب آری همهٔ برادران سردار دوست محمدخان در کوهستان کابل وسردار امیر محمد خان بغزنین ونواب عبدالجبار خان در لمغان ونواب محمد زمان در جلال آباد وسردار عطا محمدخان ونواب اسد خان و سردار رحمدل خان همچنان که بودند درپشاور ودیر جات وسندماً مورایالت وحکومت کشتند وهرکدام راه مقام حکومت خویش برگرفته رفتند

ذکر مراجعت سردار شیردل خان وفوت سردار عطا محمد خان

(ذکر مراجعت سردار شیردل خان)

(جانب قندهار وفوت سردار عطا محمدخان)

پس ازمأمورشدن سرداران مذکور بحکومت ولایات مزبوره سردار شیردل خان خبر مراجعت خودرا جانب قندهار سمرساخته مردم کابل ازین سخن شادخاطر گشتند وخودرا پس ازمعاودت اومأمون تصور کرده ازعزیمه داشتند بازماندند وسردار شیردل خان دراوائل سال ۱۲۳۹ هزارودوصد وسی ونه هجری سردار یارمحمدخان را که ازدیگر برادران نسبت بوی میل خاطرداشت بحکومت کابل گذاشت ولوای بازگشت جانب قندهار افراشته از کابل برفت وپس ازوی سردار یارمحمدخان ازمکتوب سردار عطامحمد خان که ازپشاور فرستاده ونوشته بود که ازعود جراحتیکه درمحاربهٔ موضع بده بیراز لشکریان شاه شجاع یافته بود موادش باعضار یسه ریخته احوال او ذکر کونست راه پشاور برگرفته سردار سلطان محمد خان را بجای خویش بحکومت کابل گذاشت وانگاه که وارد پشاور شده هرچند بمعالجه ومداوا کوشش نمودچون اجل موعود او بسر رسیده بود بهتری درناصیهٔ حال وی مشاهده نکرد تا که درعمر سی ونه سالگی بسال ۱۲۳۹ هزارودویست وسی ونه هجری پدرودجهان فانی کرده درمزار حضرت شیخ حبیب واقع جنب شهر پشاور مدفون شده سردار یارمحمد خان بمسند حکومت پشاور نشست

ذکر شورش سندیان وفوت سردار شیر دلخان

(ذکر شورش مردم سند وفوت سردار شیردل خان)

دراواخر سال ۱۲٤۱ هزار ودویست وچهل ویك هجری میران سندسر ازجیب تمرد کشیده رایت خلاف برافراشتند ولشکر انبوهی ازهر کروه فراهم آمده بسردار رحمدلخان حاکم آنجا بشوریدند وسردار شیر دل خان خبر یافته باهنك تنبیه وتهدید آنها از قندهار بالشکر بسیار روی بدان دیارنهاد و سردار رحمدل خان از اردحام سندیان هراسناك گردیده نائب سلطان خان بن الهداد خان انکی زائی (۱) رابه نیابت خویش گماشته راه قندهار پیش گرفت که از سردار شیردل خان لشکری بمعاونت برگیرد و درعرض راه منزل ذا گرد بشرف ملاقات او که رهسپر مملکت سند شده بود رسیده موردعتاب گشت که چراولایت را گذاشته اقامت وثبات نورزیدی واو معذرت نموده چون کاراز دست وتیر ازشست رفته بود سردار شیردل خان خشم خودرا فرو خورده باهم وارد منزل مذکور شدند وازقضای مبرم آلهی درین منزل تب شدیدی بسردار شیردل خان عارض گشته اورا باتن تب دار درقندهار مراجعت داده درروز جمعه بیست وپنجم محرم سنه هزارودوصد وچهل ودوی هجری بسن چهل ویك سالگی ایام عمرش سپری شده درمزار حضرت جی صاحب واقع قرب شاه برج دروازهٔ بردرانیٔ شهر احمد شاهی مدفون گردید و ازفوت او کشتیٔ مراد سندیان بساحل نجات رسیده نائب سلطان خان را نیز ازملك سند بیرون کشیدند

انکی زائی یك شعبه ازشعب بارکزائی میباشد

ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را

(ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را)

پس از فوت سردار محمد عظیم خان ورفتن سردار یارمحمد خان در پشاور چنانچه رقم گشت سردار دوست محمد خان که بحکومت کوهستان کابل اقامه داشت وازستم خدای نظرخان ورنجیدگی خاطر مردم کابل آگاه بود باندیشهٔ انکه مردم مذکور مبادا ازشنیدن خبرفوت سردار شیردل خان فتنه برانگیزند وازدردیکه بدل دارند باسردار سلطان محمدخان بستیزند ازکوهستان روی بسوی کابل نهاد وسردار سلطان محمد خان از آمدن او جانب کابل رشك برده بالشکر بمدافعه وممانعت وی برخواست وسردار دوست محمد خان ازین راه خلاف پیمودن او برآشفته، اول مردم

قزلباشیهٔ کابل را باخود یارساخته بعد بمعاونت آنان ومردم کوهستانی که همراه داشت بمقابله پرداخت وبقهر وغلبه داخل کابل شد وباوجود مخالفت سردارسلطان محمد خان بعد از متصرف شدن کابل ازراه برداری اورا پیش‌خوانده نوازش نمود وگفت‌باهم‌کارحکومت کابل‌رانظم ونسق‌داده بوضع برادرانه زیست میکنیم واو چون خود را گرفتار میدید اینوقت سخن سردار دوست محمد خان‌را بگوش قبول شنیده وقتیکه فرصت‌یافت فرارآ درپشاور نزد سردار یارمحمد خان شتافت چنانچه، بیاید.

ذکر فتنهٔ سید احمد ومولوی اسمعیل

ذکر فتنهٔ سیداحمد ومولوی اسمعیل هندی

مقارن ایحال سید احمد نامی که در کشور هند بسلک سوارهٔ نظام دولت انکلیس ملازمت داشت وچندی پیشتر ازین هنگام مولوی اسمعیل نامی باچند تن دیگر از علمای دهلی اورا مهدی موعود خوانده حشر وازد حام نامی فراهم کردند وکار گذاران دولت انکلیس ازیم آنکه جم غفیری جمع شده مبادا شورشی در مملکت حادث گشته تشویشی بدولت روی دهد هردو تن را اخراج المملکت نمودند وایشان ازراه‌بحرجانب مکهٔ معظمه رهسپر گردیدند وبعد از ادای مناسك حج از راه مسقط (۱) وبلوچستان وارد قند هارشدند وازانجا درین اوقات که اشارت رفت بکابل آمده درباغ سردارسلطان احمد خان بن سردار محمدعظیم خان ازجانب ایالت مسکن برای ایشان معین گشت وسردار دوست محمدخان باسردار سلطان محمدخان بواسطهٔ نام‌سیادت وفضیلت‌علم‌مقدم هردوتن‌را گرامی‌داشته بغایت احترام کردند وایشان‌درایام توقف‌هردو سردارازراجهادسکهان که پنجاب وکشمیررا متصرف شده‌بودند تحریض وترغیب زیاد نموده برمرام فائز نگشتند باعث آن‌بود که هردو سرداران قوت مقابله‌سپاه‌سکهان‌رانداشتند چرا که نودولت بودند هرگاه این خیال‌را میکردند البته ضرورتاً غیرازشکست وبکشتن دادن مسلمانها دیگری ثمرهٔ حاصل نمی کردند پس‌ناچار از کابل بی‌نیل‌مقصود در پشاور رفته سردارسردارمحمد خان‌راترغیب جهاد کرده ومردم صوات وقبائل‌یوسف‌زائی وختك ومهمندومتوطنین کوهات ودیرجات‌را بامرسردار مذکور بنام غزاوجهاد سکهان گرد آوردند وباهری سنگهه سپهسالار رنجیت سنگهه طرح مقاتله انداخته دروقت تسویهٔ صفوف سید احمد برپشت‌پیلی نشته هرچهارپای آنرا بزنجیر محکم بست وهرگه ازپای بستن‌پیلش‌سوال‌میکرد‌میگفت‌که چون‌پشت بجهاد دادن حرام‌است‌پایهای‌پیل‌را می‌بندم‌تا اگرانکساری بلشکر اسلام روی دهد ازهواجس نفسانی ووساوس شیطانی که‌تادم مرگ دامن‌گیر ضمیر انسانی اندرو بگریز ننهم‌وازین‌گفتار او زیاده تردل‌بجنگ‌دادندتا که بازارقتال‌رواج گرفته متاع جدال‌بکارافتادوهنوزغالب‌ازمغلوب‌امتیاز نیافته‌بود که سیدمذکورخودرا اززیرپیل برزمین انداخته برمادیانی که ازیکی ازهمراهانش بود سوارورو بفرار شده در کوهات رفت وازین کاراو هزیمت بلشکر اسلام روی داده بسیار تن ازضرب تیغ مخالف بخاك هلاك افتادند وپس ازمشاهدهٔ اینحالت هرکه شعور داشت قدم‌به پیرامون اونگذاشت وسرداریارمحمد خان نیز روی دل ازوی برتافته آخرالامر ازدست وی کشته‌شد چنانچه، بیاید وهمدرین هنگام سردار سلطان‌محمد خان که ازتعرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل‌را خاطر گران گشته بود ازکابل فرار کرده درپشاور نزد سردار یارمحمد خان‌رفت

(۱) مسکت بکاف وقاف هردو صحیح ودار الملك عمان‌واز بلاد بزرك آن مکان است

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

(بکین خواهی سردار سلطان محمد خان)

چون سردارپردل خان ازتصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل راوفرار کردن سردارسلطان‌محمد خان آگاه گشت بنابرمعاهدهٔ که سردار شیردل خان دربین همهٔ برادران انعقاد داده بود ازقند هار باآهنك‌جنك سردار دوست محمد خان جیش جانب کابل در جنبش آورد وسردار دوست محمد خان نیز از توجه اوخبر یافته از کابل بالشکرراه مدافعه برگرفت ومقارن کوچ کردن اومرض وبادر کابل حادث شده اندك اندك تامنزل سرچشمهٔ مقر همعنانی ورکاب داری اردوی اورا کرده در انجا اشتداد یافت وسردار پردل خان نیز در منزل مذکور رسیده مقابل هم فرود آمدند وبعوض آنکه بایکدیگر درآویزند وخونها بریزند سموم مهلکهٔ وباچنان وزیدن گرفت

که هردو لشکر بدفن مردگان خویشتن نمیرسیدند وپنج پنج وده ده میت را دریك حفره انداخته خاك براجساد ایشان میریختند تاکه شدت مرض وباو حمایت اخوت کار محاربه را بمصالحه ومدارا انجام داده هردو برادر از در صلح سخن رانده وثیقهٔ عهد برنگاشتند وشروط وقیود ذیل را درج عهدنامه ساختند که سردار پردل خان بایالت قندهار قناعت کرده چشم طمع بغزنین وکابل بازننماید وهمچنین سردار دوست محمدخان بحکومت کابل وغزنین اکتفانموده ازقلات توخی فراتردست تصرف درازنکند وهم صدمردهٔ میدان کابل را جایگیر سیدال خان پیار وخیل وبیك سمندرا باخورد کابل جایداد مواجب خدای نظر خان ومولاداد خان ماماوکوده راعوض تنخواه ملاموژ من وتره خیل را سیورغال ایشیك آقاسی خانکل خان وقریهٔ ثانی غزنین را عوض مستمری حاجی زلا خان شناسد که مالیات قرای مذکوره رااسامی مزبوره که هرکدام ازهمان مقام ونوکران سردار پردل خانند صرف مؤنت ومعیشت نمایند وهمچنین چندقریه ازمضافات قندهاررا جایگیر نوکران سردار دوست محمدخان که ازان دیار بودند قرارونکار دادند وجانبین خاتم برنهاده یك بدیگری سپردند که قلات توخی نقطهٔ فاصله بین جانبین بوده هریك ازان تجاوزنکنند بعد هرکدام بمقام خویش مراجعت کرده کارایالت پیش گرفتند

ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود پدرش

(ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود)

(پدرش ولشکر کشیدن والی مشهد بمعاونت شهزاده)

درخلال واقعات مذکوره شاه محموداز ناصیهٔ حال شهزاده کامران پسرش آثار مخالفت ومخاصمت مشاهده کرده ازخوف اینکه مبادا محبوسش کنداز شهر هرات بیرون شد وازمردم محال ونواحی فراه واسفزار جمعیتی فراهم آورده آهنك قلع پسر کرد وشهزاده کامران که ازپدر روی فرزندی برتافته بود ازشجاع السلطنه حسن علی میرزاوالی مشهد جهت دفع پدر کمك خواست واومحمد امین خان بازوکی را باپنجصد سوار از مشهد بمعاونت شهزاده روانهٔ هرات کرد وکامران ازورود اوکامراوکشته شاه محمودباحشریکه همراه داشت روی بسوی ولایات میمنه ومرغاب وباد غیس وغرجستان نهاد وازمتوطنین محالات مذکوره چهار هزار سوار بدست آورده عازم هرات شد وشهزاده کامران شهزاده جهانگیر پسرخود را بمدافعه گماشت ومحمدامین خان بازوکی را که ازمشهد بمددش راه برگرفته بود درباغ شاه اقامتگاه داد وشاه محمود ازمنزل سرچشمهٔ بادغیس راه برداشته ازدامنهٔ معروف بکمر کلاغ روبنشیب اسپ رانده بکنار هرات رسید وازکردراه جمعی رابدفع محمدامین خان امرتاختن کرد واوباپنجصد سوار خراسانی که همراه داشت لوای محاربه افراشته باهم درآویختند وهنوز منصور از مغلوب معلوم نگشته بود که شاه محمودبرشهزاده جهانگیر فرزندزادهٔ خود حمله کرده اورازپیش برداشت اینوقت محمدامین خان بازوکی نیزپشت بجنك داده بهمعنانی شهزاده داخل هرات شد وشاه محمودایشانرا تعاقب کرده هرات را بمحاصره انداخت وشهزاده کامران ازبیم اینکه مبادا شهریان بروی شوریده پدرش رابشهر درآرند صورت کاررا بذریعهٔ مکتوب بشجاع السلطنه حسن علی میرزا آگهی داده اورا بمعاونت خویش دعوت کرد واو که درینوقت بنشابور بوددراوائل ماه ذی الحجه سنه ۱۲٤۱ هزارودو صد وچهل ویك مطابق ایام شورش سند یان وآهنك سردار شیر دل خان بتدمیرایشان چنانچه گذشت ازنشابور روبهرات نهاده بکنار غوریان فرود آمدوشهزاده کامران ازورود اودرانجا قوی دل گشته ازهرات بیرون شده ازراه قتال بایدرش مقابل گردیدوپس ازکشش وکوشش بسیارشاه محمود هزیمت یافته راه فرار برگرفت وشجاع السلطنه درچین سنك بست فرود گشته لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران بااعیان واشراف شهروارکان دربارخویش درچین مذکور حاضر محفل شجاع السلطنه گردیده نیك نوازش یافت واورا بازای یاری ونوازشش ازراه مهمانی بشهر درآورده کلیدهای شهرو خزینه را بنزدش گذاشت واوازهمه انکشتر عقیق را برداشته ارغون میرزا فرزند خورا باپنجهزار سوار درهرات گذاشته دردهاول محرم سال ۱۲٤۲ هزارو دویست وچهل ودوی هجری که درده اخیر اینماه چنانچه بشرح رفت سردار شیردل خان فوت شد ازهرات جانب مشهد مقدس مراجعت نمود

ذکر نامه و رسول فرستادن قزلباشیه کابل درایران

(ذکر رسول ونامه فرستادن قزلباشیهٔ کابل)

(نزد فتحعلی شاه وشورش سیداحمد)

ازرو داداغتشاشات وانقلابات داخلهٔ مملکت افغانستان که مذکور شده آمد که اینفتور ازسال هزار ودویست وسی وچهار هجری ازسبب مکحول ومقتول شدن وزیرفتح خان اجرایافته، تا اینوقت وبعدازین نیزبرقرار بودچنانچه مرقوم شده میآید انشاءالله مردم قزلباشیهٔ کابل نیز پسران سردار پاینده خان را درحکومت هربلدی جدا گانه باهم متحدودرامر سلطنت استبداد مختلف دیده واقامه شهزاده ارغون میرزارادرهرات شنیده عرضهٔ مرقوم ودرسال هزار ودوصدوچهل وسه هجری همدست حسین قلیخان جوانشیرنزد اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار ارسال داشتند که هرگاه یکتن ازشهزادگان را بالشکر مأمور افغانستان نماید هرآینه تا که راه بدینمقام نزدیك کنند ایشان دامن خدمت برمیان زده پسران سردار پاینده خانرا دستگیر کرده سپرد او مینمایند وشاه موصوف از جهت آنکه بادولت انکلیس پیشتر طریق موالات برگرفته، بنابشورش هندوستان ازلشکر کشیدنش جانب افغانستان ممنوع گشته بود دراسعاف حاجت قزلباشیهٔ کابل تقاعد ورزیده بالتماس حسینقلی خان مذکور نامهٔ به میرانسند مسطور نموده رخصت مراجعت ازراه سندداد که شرح ورود اودرانجا ومعاودتش بکابل رقم شده میآید انشاءالله تعالی وهم درانثنای واقعات مذکوره رنجیت سنگهه لوای استیلارا اعتلاداده ولایات پنجاب وکشمیررا بالتمام متصرف شد. وسیداحمد که ریختنش ازپیش رقم گشت بعدازهزیمت یافتن داخل علاقهٔ پنیرشده مردم آنجارا برانگیخت که بقوت بازوی ایشان قلعهٔ اتك را از تصرف رنجیت سنگهه باز کشد وشادیخان مهمند که درینوقت ازطرف رنجیت سگهه قلعه دار آنجا بود بدفع سیداحمد برخواست واو باتفاق میربابو وغیره باشادیخان در آویخته، کاری ازپیش نبرد تا که شادیخان را بواسطهٔ ملا عبد الغفور نام ببهانهٔ صلح خواسته هلاکش ساخت بعداز پنیرراه جیال خد وخیل پیش گرفته بصوابدیدفتح خان پنجتار بحکومت قوم یوسف زائی قراریافت ولیکن مردم آنجا ازصمیم قلب بحکومت اورضا نبودند زیرا که دختران مردم یوسف زائی را زجراً وکرهاً بجدیدالاسلامان اهل هنود ومردم مسلمان هندی که باوی همراه بود بزناشوئی همیداد وازین کردارسیداحمد سردار یارمحمد خان برآشفته باسه هزارتن مرد پیکار وشش عراده توپهای آتشبار بعزم رزم سیداحمد ازپشاور جانب علاقهٔ یوسف زائی راهی شد وازانسو مولوی اسمعیل که مشیر ومریدسیداحمدبود باششصد تن ازمردم هند وستانی آهنك مدافعه کرده چون اعداد لشکرش کمتر ازسپاه سردار یارمحمد خان بود توان مقابله را درخودندیده حیلت انگیخته شب هنگام عزم مقام دلیران خون آشام سپاه سردار یارمحمدخان فرمودو ریسمان درازی را قطعه قطعه کرده باندك اندك فاصله قرارداده امرنمود که سرآن رشتهارا آتش زده جانب لشکرگاه سردار رهسپارشوند وهمراهان او همچنانکه مأمور شدند فتیله های آتش زده بدست گرفته روی بسوی اردوی سردار یارمحمد خان نهادندوافواج او ازمشاهدهٔ شعلهٔ فتیلهاهراسناك گشته سراسیمهٔ سان دست بآلات جنك بردند ودران ظلمت شب که راه ازچاه مفهوم نمیشد بکشاد دادن توپ وتفنك پرداخته ازخود وبیگانه را بزیر زدن گرفتند ودرعین کیرودار سردار یارمحمد خان بگلولهٔ جانستان مرگ دوچار شده ترك زندگی کردولشکریانش ازدیدن اوهزیمت یافته، جسدش رابرداشته بکمال بی نظامی راه فرارجانب پشاور برگرفتندواکثر کشته، گشته، اندکی جان بسلامت بردند واینواقعه، دراوائل سال ۱۲۴۴ هزارو دوصدو چهل وچهار هجری بوقوع پیوسته سردار موصوف بعمرسی و نه سالگی دست ازجان شسته درمزار شیخ حبیب بجنب مضجع سردار عطامحمد خان برادرش مدفون گردید

ذکرحکومت سردارسلطان محمد خان در پشاور

(ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان)

(درپشاور ونامه فرستادن سید احمد نزداو)

وپس از کشته شدن سرداریارمحمد خان مرحوم سردار سلطان محمدخان برادرش که از کابل چنانچه مذکورشد درپشاور رفته بود بمسند حکومت آنجا نشسته حکم روا کشت وکمر کین بخون خواهی برادرش بربسته باسید احمد طریق مقاتله پیش گرفت وعبدالرسول خان بن عبدالواحد خان بن سردار رحیمداد خان شوهر همشیرهٔ سردار

دوست محمد خان را بالشکر بمدافعهٔ اوفرستادواو نیز بقتل رسیده سپاهش ازراه هزیمت وفرار داخل پشاور شد وازحصول این فتوح مکنت سید احمد قوی کشته جمعیتش انبوه گردید ومظفر انه درعلاقهٔ تنول در آمد وسردار سلطان محمد خان دوباره باسپاه کینه خواه وسردار حبیب‌الله خان بن سردار محمد عظیم خان مغفور آهنك جنك او کرده شکست یافتند وسید احمد منصورانه ازانجا حرکت کرده داخل علاقهٔ هشت نگرشده نامهٔ ذیل‌را بانشاء واملاء وخط مولوی اسمعیل درروز بیست وچهارم‌ماه شوال‌سال ۱۲۴۴ هزارودوصدوچهل وچهار هجری برای سردار سلطان محمد خان مرقوم ومرسول‌داشت که نقل آن اینست بخدمت سرا پاعظمت سردار سلطان محمدخان بعد از سلام مسنونه واضح آنکه چون پاسداری خاطر سردار یار محمد خان باعث تکدر خاطر عاطر گردیده بناءً علیه راه رسل ورسائل مسدود شده بمجرد دعای غائبانه اکتفا کرده میشود اماالحال که بمنصب سرداری پشاور رسیده برمسند ریاست نشست‌لابد بحکم آیه کریمهٔ (کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر) وکریمهٔ (المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) تجدید دعوت دیرینه لازم آمد که ای برادر عزیز این نصیحت بگوش هوش بشنو وبغور تمام دریاب که دنیاوکار دنیاهمه گذشتنیست واین جاه وجلال وعزواقبال همه برباد شدنی هوشیار تجربه کار همان ست که خیال خود پرستی باینتاع قلیل الانتفاع دردلش ننشست وجان خودرا باین زندگانی فانی نبست

مجو درستی عهد ازجهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است

دیدید که سردار یار محمدخان‌راچه‌قدر غروروتخوت برسر وخیال عزت وعظمت دردل نشسته هوای خود پرستی کاخ دماغ شانرا گرفت که‌باچندین شورش بکمال جدو تعب بمخالفت رب‌العالمین محض پاسداری خاطر کافر لعین کمرفته وفساد وعداوت وعناد بربسته بسر چندروز فقرائی مهاجرین وغربای مجاهدین که‌تارك دنیاوطالب‌دین وتابع‌حکم‌رب‌العالمین وسنت سیدالمرسلین‌اند چه‌لشکر کشیهانمودند وراه‌عداوت وبدخواهی پیمودند ایشان بشمشیر وتوپخانه‌وشاهین خود مغرور بودند وما بتائید مالك‌خود مسرور تاکه قهر سبحانی بجوش آمد و تائید یزدانی درخروش بچشم‌انصاف ببین‌که‌چه‌سان‌درلحهٔ‌شعبدهٔ تقدیر آسمانی بظهور رسید وروز اقبال اودر طرفةالعینی بشب ادبار بدل گردیده آخر الامر تنها بحضور مالك علی الاطلاق راه درنور دید وآنجا نه‌آن کافرلعین یار بود ونه کسی ازمنسوبان‌خودش غمخوار پس‌شمارا لازم کافی الحال هوشیار شوید وازخواب غفات‌بیدار که‌آخر روزی پیك اجل بشماهم خواهدرسید ودر محکمه حساب بحضور رب‌الارباب حاضر خواهید گردید درانجا دوستی کافرلعین وخوشامدمنافقین بیدین‌وسخن سازی اشرار بدراه وتوجیهات ملایان گمراه منفعتی بشما نخواهد بخشید وهرچند اکثرعمر خودرا درمخالفت رب العالمین وتملق منافقین بیدین ودوستیٔ کافرلعین صرف‌نمودید وعهد و میثاقیکه بربار گاه‌اطاعت مالك علی الاطلاق بر بستید اکنون بپاس خاطر برادر خود بشکستید اما منکه نائب حضرت رسولم و بدعوت بندگان آلهی بسوی راه راست شب وروز مشغول بزبان حال وقال این آیهٔ کریمه میخوانم (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یأتیکم العذاب بغتةً و انتم لا تشعرون) بایدبخلاف برادر خویش دربندگی‌خداوند بامن‌همدست وهمداستان شده‌راه جهاد پیش‌گیرید وبسلام من فائزشوید که گناه شمارا خداعفو کند زیرا که درگاه‌او تعالی درگاه ناامیدی نیست (صدبار اگر توبه‌شکستی‌باز آ) انتهی‌وپس ازارسال این‌نامه ازمحال هشت نگر کوچیده داخل علاقهٔ‌میچنی شدواز ورودو درانجا ووصول نامه‌اش سردار سلطان‌محمدخان را دل از دست رفته ازکثرت خوف ورعب پشاور رافرو گذاشت وسیداحمد داخل پشاور گردیده شهرواطرافش‌را متصرف شد ودوآبه وهشت نگررا باسم جایگیر بسردار سلطان محمدخان سپرده بنظم ونسق شهر ومضافات پشاور پرداخت ورحل اقامت وطرح حکومت انداخت وبعد ازاندك زمانی ملامظهر علی

نقل نامه سید احمد اخباری

نامی‌را درپشاور بنیابت خویش گماشته، خود درجبال مهابن رفته اقامه کزید ومالیات کوهات‌را نیزوصول نموده در موضع تنول عمی برد تاکه مردم پشاور وهند که‌درانجا بودند ازجور وستم اوبجان رسیده بشوریدند وبسر کردگی سردار سلطان محمد خان که‌در علاقهٔ دوآبه اقامه داشت بقهروغلبه شهر پشاوررا متصرف گردیده ملا مظهر علی را بادیگر منسوبان سید احمد بقتل رسانیده سردار سلطان محمد خان را بحکومت برداشتند واز شنیدن این خبرسید احمدرا دوباره هوای شور وشر بسر افتاده لوای محاربه برافراشت ومدتی درموضع بالاکوت هزاره‌چچ درقتل وقتال روزبسر بردتاکه‌درسال ۱۸۴۹هزار وهشتصد وچهل‌ونه عیسوی‌لشکربسیار فراهم آورده درموضع آستانه واقع دامن کوه مهابن اقامه‌کزید وکنار غربی دریای سندرا محل کارزار قرار داده باعساکر رنجیت سنکهه‌وسردارسلطان محمدخان جنکها کرده آخرالامردرموضع بالاکوت‌ضلع هزارهٔ‌چچ‌ازدست کروه‌سکهه بقتل رسید وپس از کشته شدن اوحصهٔ مشرقی افغانستان بغیراز پشاور همه درتصرف غاصبانهٔ سکهه در آمد وآخرالامر باسردار سلطان محمد خان‌نیز راه مخالفت پیش کرفته موضع هشت نکر ودوآبه‌را ازمضافات پشاور اخذوقبض کرده کوهات را بمصالحه عوض آن دوموضع بسردار مذکور واکذار شدندوهمه‌جالشکر اقامه دادند وسردار سلطان محمد خان سردار دوست محمدخان‌را ازکابل دعوت‌جهاد کرد که انشاءالله درموقعش ذکر میشود

ذکر فوت شاه محمود

(ذکر فوت شاه محمود وسردار پردل خان)

(ومراجعت فرستادهٔ قزلباشیه کابل از ایران)

درانثناء وقائع مذکوره شاه پسندخان که ازمشاهیر بزرکان افغان ودولت شاه‌محمود رانیك خواه وپاسبان بود ازهرات درمشهد رفت که‌باحکمران خراسان قرار دادی کرده شهزاده کامران‌را بمعاونت اوازایالت هرات خلع وشاه‌محمودرا نصب نماید وپس ازرفتن‌او درمشهد شاه محمود که‌از جبورپسرش شهزاده کامران ایام عمرش‌را درزاویهٔ‌خمول‌میکاست ومرك رابأورادووظائف‌خویش ازخدامیخواست‌درسال۱۲۴۴هزارو دویست‌وچهل وچهار هجری بمرض هیضه، بدرود جهان کردودرهرات مدفون شدوهم چنین عطامحمدخان الکوزائی‌بمرض مذکورفوت شده شهزاده کامران یارمحمدخان پسرعبدالله‌خان سابقه، حاکم کشمیر برادرعطا محمدخان راعوض عمش‌وزیرخویش قرار داده مطمئن خاطر بحکومت هرات پرداخت وسردار پردل خان را نیز از مرض ربو و ضیق‌النفس اجل موعود دررسیده روزشنبه سلخ‌ذیقعده‌الحرام سال ۱۲۴۵هزارودوصد وچهل‌وپنج هجری ازجهان درکذشته درمزار حضرت جی واقع قندهار مدفون کردید وپس ازوی حکومت قندهار بسردار کهندل‌خان وسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان‌قرار کرفت وهم درین هنکام عبدالصمد خان تبریزی که ازنو کران خاص محمدعلی میرزاابن اعلیحضرت‌فتحعلی شاه‌قاجار بودبعدازفوت‌شهزاده مذکور ازایران‌انتقال کرده‌درهندوستان‌وازانجا درلاهور نزدرنجیت سنکهه شده خدمت وملازمت‌بائسته نیافت وازانجا در کابل‌نزد سردار دوست محمدخان آمده مرحمت وملازمت شائسته یافت وفوج نظام‌را اودرافغانستان بنانهاده رواج داد زیرا که یك‌فوج پیاده هزاری ترتیب داده بقواعد نظام تعلیم حرب نمود وتا اینوقت سپاه فرمان فرمایان وحکم روایان افغانستان سوارهٔ کشاده وپیادهٔ ساخلو بوده کویا که عساکرنظامیه را سردار دوست محمدخان آغاز نهاد ومحمدرین احیان حسین‌قلی‌خان جوانشیر چنانچه، ازپیش رقم کشت که بانامهٔ فتحعلی شاه قاجارراه سندبرکرفت ودرنزد میرمراد علیخان سندی خودرا سفیر دولت ایران قرار داده اظهار کرد که کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت ایران تصمیم عزم تسخیر افغانستان کرده زوداست که جانب مملکت افغانستان یورش آرند وازین حمله مملکت سندنیز مصون ومأمون نخواهد ماندومیرمرادعلیخان ازبیان‌اوخوفناك کشته،میرزامیرمحمد علی‌نام‌شیرازی را باچند تن‌دیکر ازاعیان بسفارت ایران کماشت و ایشان نزد شاه ایران رفته مکشوف داشتند که حسین قلی خان بکذب سخن رانده است وخود حسین قلی خان ازراه‌بندر بمبئ دوباره‌وارد طهران‌شده‌بی‌نیل‌مرام درسال۱۲۴۶هزارو دوصدوچهل وشش هجری بکابل برکشت وبخانه‌اش رسید

بنیاد فوج نظام در افغانستان

مراجعت فرستاده قزلباشیهٔ‌کابل ازایران

ذکر شورش یلنك توش خان

﴿ ذکر شورش یلنك توش خان جمشیدی ﴾

﴿ وقتل حاجی فیروز الدین ﴾

وهمدرین اوقات یلنك توش خان جمشیدی ومحمد خان قرائی که کاهی جانب دار ایالت هرات میشدند چنانچه جایجا رقم کردیده است وهنکامی که حکومت خراسان را کردن اطاعت می نهادند درخفاء بالله قلی توره حکمران خوارزم طرح اتفاق انداخته یلنك توشحان نزد وی شد و سردار سرحد ترکستان کشت بعدتر کمانان ساروق را بغارت وتاراج مضافات مشهد مقدس برانکیخت واحمدعلی میرزای والی مشهد بالشکر راه مدافعه بر کرفته درپل خاتون واقع قرب سرخس باهم ملاقی کشته کروه ترکمانیه هزیمت یافت وجمعی ازایشان قتیل ودستکیر شده ازجملهٔ اسیران یکتن فرستادهٔ خان خوارزم بود که ازجانب او بسوی محمد خان قرائی طریق رسالت می‌پیمود وشهزاده احمدعلی میرزا اورا رخصت خوارزم داده الله‌قلی توره ازینمعنی شرمسار کشته باشهزاده راه موالفت اختیار نمود وبزرکان ترکمان تکه وساروق را برسم سلام نزد شهزاده فرستاده ایشان وارد اردوی شهزاده کردیده اظهار اطاعت کردند وشهزاده اسرای شانرارها داده یلنك توش خان و محمدخان قرائی نیزجبین اطاعت بزمین ضراعت سوده فرمان پذیر شدند ودرخلال این‌احوال حاجی فیروز الدین که ازدیر باز درتربت حیدریه اقامه داشت درین وقت که شاه پسندخان چنانچه آنفاً اشارت رفت روانهٔ مشهد شده بود درآنجا که رسید خبر فوت شاه‌محمود را شنیده بدون آنکه باوالی خراسان اظهاری کند بعد ازچندی راه تربت حیدریه برکرفته نزد حاجی فیروز الدین شد واورا ازانجا باخود برداشته درترشیز برد تااز نائب السلطنه عباس میرزا که بآهنك تسخیر ممالك ترکستان وافغانستان وارد مشهد شده بود معاونت جسته شهزاده کامران را از هرات بیرون کنند بعدرهسپار خدمت نائب السلطنه کشته، حکومت هرات را ازنزد او برای حاجی فیروز الدین حاصل نماید ودرین ایام خسرو میرزانیز بامر نائب السلطنه بالشکر راه ترشیز برکرفته بود که محمدتقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز راکه از رفتن درنزد نائب السلطنه تقاعد ورزیده بود کوشمالی بسزا دعد قضا را درشبیکه خسرو میرزا داخل قلعهٔ سلطان آباد شد بتاریکی شب یکتن از نوکران حاجی فیروزالدین بطلب آب ازمنزل برآمده چون‌بیوقت بود کرفتار قراولان سپاه خسرومیرزا شد وحاجی فیروزالدین خبریافته ازشجاعت افغانی باشمشیر آخته برقراولان‌تاخته ایشانش نشناخته مقتولش ساختند واین واقعه درماه رمضان سنه ۱۲٤٦ هزار ودوصد وچهل وشش بوقوع پیوست .

قتل حاجی فیروز الدین

(وقائع سال هزار ودویست وچهل وهفت هجری)

ذکر توجه شاه شجاع جانب‌افغانستان

درین سال شاه شجاع راکه ازدیر کاه‌درلود هیانه‌اقامه داشت داعیهٔ تسخیر افغانستان درسر افتاده‌مکتوبی بمیر مرادعلی خان والی سندفرستاد وازوی معاونت خواسته اوبمعاضدتش برخواسته پیام‌قبولیت یاری کردن داد وشاه شجاع درروز ششم رمضان سنه ۱۲٤۷ هزار ودوصد وچهل وهفت هجری از لودهیانه بیرون‌شده موضع موسوم بجودی را اقامت کاه ساخته باوجود تهی دستی بفراهم نمودن سپاه پرداخت وازین عزم اورنجیت سنکهه والی نجاب آکاه کشته ازراه تلافی مافات قاضی ملا محمدحسن خان خانعلوم را نزد شاه شجاع فرستاده پیام‌داد که درینوقت که تسخیر مملکت موروثی پیشنهاد خاطر شاهیست اکر از طریق الفت کردار کذشته اورا قلم نسیان درکشند ووثیقهٔ دوستی مرقوم فرمایند هرآینه یك‌لك وبیست هزار روپیه نقد برسم مدد نثار قدم شاهی خواهد کرد وشاه پیام اورا پذیرفته بعد میان عبدالصمد جوی کشمیری ومحمد شریف خان ضبط بیکی که ازجانب شاه شجاع درلاهور وامرت سر جهت انجام‌دادن بعض‌امور مأمور بودند ازطرف رنجیت سنکهه‌راه درکاه شاه شجاع برکرفتند وپس ازانکه تجدید عهد درمیان آمده رشتهٔ میثاق انعقاد یافت هردوتن رخصت شده ازجانب شاه عبدالشکور خان اسحق زایی باایشان همعنان وهمراه کشته نزد رنجیت سنکهه رفت وهمچنین دیکررایان وراجکان نیز باشاه شجاع طریق موالات پیش کرفته رایت معاونت برافراختند انکاه‌شاه ازانجاراه برکرفته وارد مالیرکوتله شد ومردم آنسر زمین که همه افغانند ازطریق ایلی وقومی ملازمت رکاب شاهی اختیار کردند وچون وارد

فیروزپور شد میان عبدالصمد خان فرستاده رنجیت سنگه، که آنفاً اشارت رفت برای کشن چند وعبدالشکور خان فرستاده شاه شجاع حاضر آمده درباب مبلغ موعوده رنجیت سنگه، بعرض رسانیدند که بعداز عبور ازنهر سندواصل خزانهٔ رکاب شاهی خواهد شد وهردوتن فرستادکان رنجیت سنگه، رخصت مراجعت یافته شاه جاده پیمای صحرای ممروت کشت ودران سرزمین نواب جمال الدینخان قصوری باپیر ابراهیم خان حاضر رکاب آمده موردالطاف شاهانه شدند ودرینجا کپطان کلادمارتین دید پلتیکل اجنت لودهیانه وکپطان میکشن انکلیس نیز شرفیاب موکب شاهی گردیده شاه را تسلی بسیار دادند ودرموضع را تادتو ملاعبدالشکور شرف اندوز حضور گردیده جهت اهتمام بعض امور رخصت ازاعراف لودهیانه یافت ودرمنزل بهاولپور بهاول خان ازسبب خورد سالی خائف گردیده التماس ملاقات منفردانه کرد وشاه التماس اورا پذیرفته بفاصله دوسه کروه از اردوگاه دوررفته باوی وهمراهانش ملاقات فرمود واونحنه وهدیهٔ بسیار ازقبیل اسپ واشتر وسیم وزرمسکوك وغیره اقشهٔ نفیسه ویکضرب توپ پیش کشیده مخلع گشت وتاکه موکب شاهی رهسپار مضافات بهاولپوربود درعلوفه وآزوقه قصور ننمود وانگاه که موضع کوت که محل مشترك میران سند وخیرپوراست فرودگاه لشکر شاه گشت میران سند ازراه اطاعت پیش آمده مراسم پذیره بتقدیم رسانیده عرض پرداز شده التماس کردند که ازپرتو وصول کوکبهٔ شاهی درشکارپور ودرنك ورزیدن درانجا مبادا مردم باوچیه وغیره نزدیك ودورخائف گشته شر وشوری درمملکت اندازند پس احوط آنست که شاه اقامهٔ دائمی شکارپور را مقرون بصواب وصلاح ندانسته دردیگر جا اقامت گاه قرار داده هرچه ازنقد وجنس که برعهدهٔ مامیگذارند درهمانجا رسیده انگارند .

ذکر اطاعت کردن وسر باززدن میران سند

(ذکر اطاعت نمودن میران سند وسرباز زدن ایشان)

از قبول اطاعت به تحریك انکلیسیان

وشاه که درین وقت مکنت واقتداری نداشت ناچار ملتمس سندیان را پذیرفته قبول اقامهٔ پانزده روز را درشکارپور نمود وایشان چهل وهشت هزار روپیه برذمه، گرفته قرار دادند که بدو قسط واصل خزانهٔ رکاب شاهی نمایند ومقارن ایحال دیك نام انکلیس بانو کران واردوی کمپنی که همراه داشت بر طبق تسلی که کپطان کلاد مارتین دید و کپطان میکشن نامان انکلیس در صحرای ممروت چنانچه آنفاً مرقوم گشت بشاه داده ونیز گفته بودند که اردوی اندکی از دولت انکلیس ظاهراً باسم کمپنی اصلاح وباطناً بمعاونت شاه میرسد واردشده انگاه شاه بااو وسپاه خویش از آب عبور کرده درباغ شاه واقع شکارپور نزول فرمود وازانجا نیز برخواسته در باغ شهزاده سلیمان فروکش کرد ومدتی از موعد قسط قرار داد اول سندیان گذشته پیشی بخزانهٔ خالی از همه چیز شاهی نرسید تا که شاه و کیلان ایشان را در لشکر گاه طلبیده مطالبهٔ وجه موعودرا فرموده درجواب سخنان درشت ناصواب شنید واین درشت گوئی وسر باز زدن سندیان از اغوا والقای فرنگیان بود که میران سند را بفریفتند چنانچه از مخالفت ظاهری دیك و کپتن نامان انکلیسی که یکی افسر فوج ونیك خواه شاه و دیگری بامیران سند معاون وهمراه گشتند ومذکور شده میآید بوضوح میپیوندد خلاصه میر مراد علی خان که مرد عاقبت اندیش وهنوز گرفتار دام حیلهٔ کسی نشده مستقل رأی خویش بود از راه اصلاح بزبان عجز والحاح پیش آمده بتوسط قاضی ملا محمد حسن خان عرض وانعاس کرد که من طریق خدمت میسپارم ومنحرف از راه اطاعت قدم نمیگذارم اما شاه را درین حرارت تابش آفتاب جانب افغانستان بسرعت وشتاب رفتن جائز نمیشمارم وهم اینرا صواب می پندارم که شاه از زشت خوئی ودرشت گوئی وکلاءبخاطر چیزی راه نداده ناشنیده انگارند ودر علاقهٔ متعلقهٔ نیازمند فروکش کرده طرح اقامت انداخته ترك توقف زمین متعلقهٔ میر خیرپور که رو از گفتهٔ خود برتافته است فرمایند وشاه عرض اورا بگوش قبول شنیده دیگر چیزی نگفت تااینکه موعد قسط دوم نیز بسر رسیده پیشی واصل نگشت وبر علاوهٔ آن عمال وضباط میر خیرپور طریق (۱) اعتساف برگرفته راه انصاف را بروی شاه ببستند چنانچه بار کیر بکرایه بوی نمیدادند وبهزار زحمت ومشقت ووسائط ووسائل وجه هردو قسط را بوصول رسانیده هرچه می شنید

(۱) اعتساف بیراه رفتن وبیداد کردن

ومیدید تغافل کرده هیچ نمیگفت وهم شمار سپاه شاه افزونی گرفته بحدی رسید که تنخواه ماهواره لشکرش بصد هزار روپیه انجامید واز عدم وجه ایفای تنخواه دلتنك گشته ناچار بتوسط سردار سمندر خان ومحمد شریفخان ضبط بیکی نود هزار روپیه از ساهو کاران شکارپور قرض گرفت ونود هزار روپیهٔ دیگر از وجه موعدهٔ رنجیت سنگهه نیز رسیده فی‌الجمله مطمئن خاطر گشت واین وجه را به تنخواه سپاه داده بعد تحریض وترغیب میران سند وخیرپور نفاق در لشکر شاه افتاده بادیك‌نام انکلیس عهد بستند که شاه را از میان بردارند واو خواست که کبل نام انکلیس افسر حصهٔ دیگر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نگرفته بودند با خود یار کند واو نظر بیکدل بودن افواج ماتحت خویش که جانب دارشاه بودند رأی اورا نه‌پسندیده بلکه ضرر دولت خود دانست زیرا که هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دران ولایات نفوذ نیافته وامور پلیتکل ایشان سرایت نکرده بود وجوته نام انکلیس شریك اندیشهٔ دیك شده رائی کبل‌را استوار نداشت ودر اثنای این‌ماجرا میرمراد علیخان که خیر خواه شاه بود بدرود جهان کرد وانگاه که بعض فرنگیان که افسران افواج شاه بودند باخیرپوریان یکجهت وهمراه گردیدند جرأت وجسارت خیرپوریان مزیت گرفته طبل مغائرت بکوبتند وهر که‌را که‌ازراه ملازمت وطریق معاونت‌روی بسوی اردوی شاه می‌نهاد عریان ویجان میکردند وازین جسارت خیرپوریان شاه برآشفته حکم کرد که مردم سندی راهر که باشداز عرض‌راه شکارپور ونواحی آن گرفته درسیاست گاه‌حضر سازند ومامورین شاه کا کثرباایشان چنانچه اشارت رفت متفق ودرخفیه متعهد شده بودند ایشان را بحضور نیاورده بلکه نظربخشم شاه از مواقع هلاك ومساکن خوفناك ایشان‌را دورگردند کهایمن باشند تا که الهداد خان پیشخدمت بادوصد سوار مامور حفاظت کوبرمی گردیده از التماس اوحاجی هدایت‌الله خان لهو کردی پیشخدمت نیز باپنجصد سوار وگل‌محمد خان‌رساله دار باهزارتن پیادهٔ جرار بهمراه اومقرر گشتند ودر روزرسیدن ایشان فوج‌اول ودوم سندیان بمدافعه ومقاتله پرداخته اکثر ایشان کشته، کشتند وبقیة السیف هزیمت یافته حاجی هدایت‌الله خان از لشکر شاهو بقتل رسید وشاه پس‌ازشنیدن این‌ماجرا سردار سمندر خان بامیزائی را باهزار سوار کشادهٔ خودش وچند رساله وچندفوج پیاده بکوشمالی سندیان تعین کرد وسندیان حشروازد حام تمام فراهم گشته بقرب بکهرستکر سدید استوار کردند وسردار مذکور کاری از پیش نه برده همچنان مدتی بیکار پیکار روز بسر برد تا که سید کاظم شاه بالشکرحیدر آباد ازراه امداد سندیان بکمك ایشان رسیده، شاه بلشکرخویش امربورش فرمود چنانچه حمله کرده جنك سخت درپیوست وبسیار کس‌را بخاك‌هلاك انداخته آخرالامر سید کاظم شاه مقتول وسندیان مغلوب گشته عدد کشتکان سندیان زیاده برهزار تن بشمار آمده از لشکر شاه قلیلی قتیل‌شد وچهار ضرب توپ از اتواب سابقهٔ پادشاهی که درسند وبتصرف آنها بود وکار میفرمودند باتمام احمال وانقال سندیان بتصرف افواج شاهی درآمده مظفر ومنصور بعسکرگاه مراجعت کردند وهریك ازسران ودلیران سپاه که خدمتی بسزا کرده بود از عطای خلعت وانعام زرمفتخر گشت وازجمله سندیان پسران میرمراد علیخان مرحوم که اخلاص پدرایشان بشاه معلوم بود مورد الطاف شاهانه گردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

فوت میرمراد علیخان

(ذکرآهنك کردن عباس میرزای نائب السلطنه)

(تسخیر هرات وافغانستان را)

ذکر عزم نائب السلطنه به تسخیر هرات وافغانستان

در خلال وقائع مذکوره و احوال مزبورهٔ سند چنانچه از پیش بشرح رفت که عباس میرزا نائب السلطنهٔ ایران بعزم تسخیر افغانستان وترکستان وارد خراسان شده سرخس را غارتیده اسیران ایران را از دست‌ترکمانان استخلاص نمود ودر سر زمین ترکمانیه شور و غوغا انداخت و شهزاده کامران حکمران هرات خواست که نائب السلطنه را بخود دوست گرداند مکتوبات محمد خان قزائی را که برایش فرستاده ونوشته بود که این شورش نائب السلطنه در ولایت ترکمانیه محض دفع فتنهٔ ترکمانان وخوانین

خراسان یافتح قلاع قرائیان نیست بلکه غایت مافی الباب آن فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر بتوانی لشکری ترتیب داده روانهٔ تربت داری تامحافظت قلاع قرائی نمایند ومن نیز جمعی را که باخود موافق ومتفق نمیدانم از خود رانده بحفظ وحراست هرات فرستم وحامل این مکتوبات وزیر یارمحمد خان بود که چون نزد نائب السلطنه رسید واز مطالعهٔ اوگذرانید در حال محمد خان را که آگاه گشته عزم فرار کرده بود بابرادرانش محبوس کرد وحکومت تربت حیدریه را بسهراب خان نامی از پیشخدمتان خود تفویض کرد وابراهیم خان هزاره را بنیابت او گماشت ومحمد خان را با خود برداشته درمشهد برد ومحبوسش نگاه داشت ووزیر یارمحمدخان فرستادهٔ شهزاده کامران را نیز درتحت حفاظت پنجاه تن از پیادهٔ نظام گذاشت که تا یکسره شدن کار هرات مراجعت نکنند وهمدرینوقت شاه پسند خان که بعد از قتل حاجی فیروزالدین از راه معاندت شهزاده کامران درنشا بور بعزم ملاقات نائب السلطنه رفته بود ازانجا نزد نائب السلطنه حاضر آمده درحبس وزیر یار محمد خان جهت فتح هرات مبالغت نمود ومقارن ایحال شهزاده کامران برای استخلاص وزیر یارمحمد خان ازراه حیله کس بنزد نائب السلطنه فرستاده مکتوب کرد که مردم هرات نسبت بوزیر یارمحمد خان اعتماد واعتبارکلی دارند چنانچه باستظهار او مرا از عمل ودخل حکومت باز داشته اند هرگاه اورا محبوس دارند ممنون احسان خواهم شد وهمچنین وزیر یار محمد خان نیز از درکید وشیدکه ازراه خفا ازنوشتهٔ شهزاده کامران برای نائب السلطنه آگاه بود عرضداشت نمود که شهزاده کامران بامن معاندت دارد اگر رخصتم دهید درهرات رفته شهر وحصار آن را بدون پیکار بکارگذاران دولت ایران سپارم ونائب السلطنه بفراست از مکائدهٔ هردوتن دریافته وزیر یارمحمد خان را زیاده تر بحفاظت بداشت وفرستادهٔ شهزاده کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر یارمحمد خان را نزد خود طلبیده بوی گفت که مملکت افغانستان درزمان سابق ضمیمهٔ ممالك ایران بوده وپس از قتل نادرشاه احمد شاه سدوزائی دران مملکت اساس سلطنت مستقل نهاده تاکنون هرات بتصرف شهزاده کامرانست وباقی مملکت بحیطهٔ ربط وضبط پسران سردار پاینده خان درآمده است پس میباید که شهزاده کامران هرات را تخلیه کرده خود نزد شاه ایران آید ویا اینکه خطبه وسکه را بنام شاه ایران اجرا دهد ومالیات را بعهده گیرد که برساند وپسرش را برسم گروکان روانه داشته آسوده حال شود والا بقهر وغلبه هرات را بتصرف خواهیم آورد ویار محمد خان بواسطهٔ یکتن از ملازمانش شهزاده کامران را ازین کفتار نائب السلطنه آگاه کرد واو دراواخر سال هزارو دوصدو چهل و هفت هجری باز نامه ورسول نزد نائب السلطنه فرستاد که باوی چنان مدارا کنند که با اعمامش درایران موا ساهمی کرده ومیکنند تادرآینده هفتاد وپنجهزار روپیه که معادل پانزده هزار تومان ایران باشد باسم پیشکش روانهٔ مشهد مقدس نمایم بشرط آنکه دست از تسخیرهرات باز دارد والا ساختهٔ رزم شود ونائب السلطنهٔ ایران ازین پیام شهزاده کامران برآشفته تسخیر هرات را تصمیم عزم کرده حکم داد که افواج آذربایجان ومازندران واسترآباد حاضر مشهد مقدس شوند تا راه هرات برگیرند امادرینوقت نائب السلطنه بفرمان طلب درطهران رفته شهزاده محمد میرزا باپانزده هزار پیاده وسوار مأمور باقامهٔ مشهد وتهیهٔ اسباب سفر هرات شده میرزا موسی خان رشتی بوزارت ونیابتش معین گشت ونائب السلطنه خوانین فتنه جوی خراسان را بامرشاه درطهران برده از جمله محمد خان قرائی بادوتن فرزندان خورد سالش باقامهٔ آذربایجان مأمورگردیده دیگران درطهران مقیم وهریك باندازهٔ خطای خویش گرفتار عتاب الیم آمد وبعضی معفو شده نائب السلطنه بعد از درك سعادت ملاقات شاه رخصت انصراف حاصل کرده روز نوزدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۴۸ هزارو دویست وچهل وهشت هجری از طهران راه مشهد برگرفت .

ذکر لشکر کشیدن محمد میرزا جانب هرات

﴿ ذکر وقائع سال هزارو دوصدو چهل و هشت هجری ﴾

(ومأمور شدن لشکر ایران جانب هرات)

و نائب السلطنه از عرض راه خبوشان شهزاده محمد میرزا را فرمان کرد که رایت تسخیر هرات برافرازد چنانچه شهزاده محمد میرزا باشهزاده خسرو میرزا ولشکر آذربایجان ونجف علیخان شادلو وامیر علی‌نقی خان عرب

واميراسدالله خان وغيره بامر نائب السلطنه که هنوز خودش درراه بود ازمشهد روی بسوی هرات نهادند وشهزاده ملك قاسم بن حاجی فیروزالدین مرحوم وشاه پسند خان که باشهزاده کامران طریق مغایرت می‌پیودند بااین اردو همراه شدند وپس ازحرکت شهزاده محمد میرزا نائب السلطنه وارد مشهد شده میرزا ابوالقاسم خان را باسواره و پیادهٔ رکاب خویش ازعقب شهزاده محمد میرزا روانه داشت و شهزاده اول وارد کهسان گردیده باآنکه وزیر یارمحمد خان درمشهد محبوس بودکسانش بحفاظت قلعهٔ کهسان پرداخته شهزاده را ممانعت نمودند وشهزاده بقهر وعنف قلعه را متصرف شده جمعی ازپیادهٔ خراسانی را بحراست آن گماشته راه هرات برگرفت وفتح قلعهٔ غوریان را متحمل نشده درپل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده فروکش کرد وشهزاده کامران باپنج هزار سوار ازدلیران کارزار افغان ازراه مدافعه روی محاربه بسوی اردوی شهزاده نهاد وجانبین درکنارپل مذکور باهم در آویخته فراوان خون یکدیگر ریختند وروزرا بحرب وضرب بسر برده شب هنگام هرکدام بمقام خود شدند وروز دیگر شهزاده محمد میرزا ازپل نقره کوچیده درنیم فرسنگی شهر هرات لشکرگاه ساخت ومیرزا ابوالقاسم خان که ازقفای شهزاده راه برگرفته بود دوهزار پیاده وسوار بقلعهٔ غوریان بازداشته خود باقیهٔ لشکریکه همراه داشت بمعسکر شهزاده محمد میرزا پیوست وشهزاده کامران چون شیرژیان باوجود فئهٔ قلیله حمله ورگشته ترددات مردانه نموده چون خصم قوی وبسیار بودکاری ازپیش نبرده پس داخل هرات شد ومتحصن گشته بقلعه داری پرداخت ودرین اثنا عباس میرزای نائب السلطنه را درمشهد ایام عمر سپری شده ازجهان درگذشت وسران سپاه ایران آگاه گشته باشهزاده کامران راه صلح پیش گرفته میرزا موسی خان ونجف علیخان را درشهر نزد اوفرستادند وایشان رفته کارمحاربه رابمصالحه انجام داده میرزا موسی بلشکرگاه مراجعت کرد ونجف علیخان جهت (۱) اهتمام قیود مصالحه و معاهده درشهر هرات توقف کرد بعد شهزاده محمد میرزا ازدور هرات برخواسته راه معاودت بجانب مشهد برگرفت واميراسدالله خان راامرکرد که دوصد خانه وار متوطن کهسان را کوچ داده باخود ببرد وخودش دراواخر ماه جمادی‌الثانی سنه ۱۲۴۸ هزارو دویست‌وچهل‌وهشت هجری وارد مشهد مقدس شدوپس ازوی نجف علیخان که در هرات درنك کرده بود بایك تنیکه از طرف شهزاده کامران مأمور سفارت گشت داخل مشهد گردیده پیام شهزاده کامران بگذرانیدند که از هرقراریکه وزیر یارمحمد خان شروط مصالحه و قیود معاهده را منعقد گرداند مقبول است و شهزاده محمد میرزا برطبق پیام اووزیر یار محمد خان اززندان نزد خود طلبیده اولاً از حبسیکه شده بود عذر خواسته بعد بااوچنین قرار داد که شهزاده کامران خطبه و سکه را بنام شاه ایران کرده هفتادو پنجهزار روپیه باپنجاه طاقه شال نسیج کشمیر برسم پیشکش بفرستد واو قبول کرده کس نزد شهزاده فرستاده ازقرار داد وقبولیت خویش آگهی داد واوبدون مساهلت نقد وجنس مذکوره را ازهرات در مهشد فرستاد وکار مجادله ومنازعه فیصل یافته جانبین مطمئن خاطر شدند

اهتمام غمخواری کردن وهمت درکاری گماشتن وتوجه دلی کردن

(ذکر بغی پسران میر مراد علیخان مرحوم)

(وشورش لشکر شاه شجاع درسند)

ذکر بغی پسران میرمراد علی خان وشورش لشکر شاه شجاع

درسال ۱۲۴۹ هزارو دوصد وچهل ونه هجری چنانچه تمردنمودن پسران میرمرادعلی ازپیش اشارت رفت‌باوجود مراحم ملوکانه شاه شجاع باناظم حیدر آباد وغیره میران که سلسله جنبان فتنه وفساد بودند متفق وهمداستان شده بالشکر بسیار آهنك پیکار شاه شجاع کرده چون وارد منزل لارکانه شدند شاه از عزم ایشان آگاه گشته در روز چهاردهم‌ماه رمضان سنه۱۲۴۹هزارو دوصد وچهل‌ونه بعزم‌مدافعه از جائیکه‌بود بااردوروبجانب لارکانه‌نهاده‌بیك منزلی شکارپور فرودآمد ونور محمد خان ومحمد نصیر خان ولدان میرمراد علیخان که ازراه ایلیت بامیر خیرپور وغیره معاون شده بودند ازراه عاقبت اندیشی صاحبزاد کان سرهندی را که مرجع ومآب وضیع‌و شریف بودند نزد شاه‌فرستاده عفوتقصیر وعذرگناه خواستند والتماس شان بمعرض قبول نیفتاده باردیگر استدعانمو دند که‌محمد شریف خان ضبط بیگی‌را ازحضور نزدایشان گسیل‌دارد تابروفق مرام کاررا انجام دهد ودرین امرسردار

سمندر خان‌را نیز واسطهٔ بین ومصلح طرفین قرار دادند چنانچه اومربی حال‌شان گشته شاه را بفرستادن محمد شریف خان‌درنزد آنهاراضی ساخت ومشارالیه بامرشاه جانب لشکرگاه اوشان‌راه برگرفته صاحبزادگان سرهندی‌را باخودهمراه بردوامرمکنون خاطر آنان‌رامعلوم کرده بانواب بهادرخان که معتمد میران حیدر آبادومردم‌بلوچیه‌بود مراجعت کرد واوپس از شرفیابیٔ حضور شاه‌تمهیدات نیك بکار برده آتش غضب شاه‌را فرونشانید چنانچه عذر پسران میرمراد علیخان را پذیرفته چهار صدهزار روپیه بعهدهٔ آنهاوغیره میران سند گذاشته امرکرد که‌بخزانه شاهی‌برسانند تاسرزمین سند لگدکوب سپاه ودست خوش تاراج نشده رایات عالیات جانب قندهار دراهتزاز آید وازین امرشاه‌لشکر یانش که بطمع غنیمت مال ومتاع سندیان کمر معاونت بسته‌بودند آزرده دل ورنجیده خاطر شده افواج روهیله وهندی شورش آغازکردند ونزدیك‌بودکه لشکر ازهم بپاشد ولیکن‌شاه بتدابیر حسنه ومساعی جمیله اطفای آن‌نائره نموده بعدتاکیدکرد که احدی ازمردم روهیله وهندی‌را درفوج نگذارند

ذکر توجه شاه‌شجاع ازسندجانب قندهار

ذکر توجه شاه شجاع جانب‌قندهار

چون ازلشکر فرستادن عباس میرزای نائب‌السلطنه درهرات چنانچه مذکورشد دولت انکلیس را درخاطر ناگوار آمد که مبادا ازمسخر نمودن شاه ایران افغانستان را خللی درهندروی دهد پس مستر مکنیل ایلچی دولت‌شان که در طهران بود حان مکنیل نائب اول خودرا روانهٔ مشهد نمود که نائب السلطنه را ازقصدش بازدارد امااورا حجتی‌که مطابق عهد نامهٔ‌دولت ایران وانکلیس باشد دردست نبودلاجرم بی‌نیل مقصودمراجعت کرد وکار هرات ازسبب فوت نائب‌السلطنه بقراریکه رقم گشت فیصله شد وکار گذاران انکلیس ازجواب نائب السلطنهٔ مرحوم اندیشهٔ دیگر ورزیده شاه شجاع را که بعزم استرداد مملکت موروثی خود آهنك قندهار کرده ازلودهیانه ناسند آمده بود زیاده‌تر ترغیب وتحریض (۱) جانب قندهارش کردند واوباسی هزار مرد بیکار دراوائل ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۹ هزارو دوصدو چهل‌و نه‌هجری ازسند رو بجانب قندهار نهاد ودرعلاقهٔ متعلقهٔ محراب خان بلوچ رسیده وی‌بپذیره‌برخواسته خواستهٔ (۲) وافر پیش کشیده درعلوفه و آذوقهٔ لشکر تفاعدنورزید وازسمر شدن خبراین سفر شاه هواخوهانش شاد خاطر گشته فوج فوج ودسته دسته برکاب او حاضر میشدند چنانچه کثرت سپاهش بجائی رسید که خودش می‌نویسد که ازانبوهی لشکر بخاطر میگذشت که آیا کدام صاحب تخت وتاج چنین بحر مواج درتحت رایت خود خواهد داشت و اگر داشته باشد چگونه دیگری درمقابله‌اش علم مقابله خواهد افراشت وبااین چون همهٔ‌آن لشکر (۳) ایلجاری وازقواعد نظام عاری بودند افسوس دست میداد الغرض محراب خان بلوچ کسان وخویشان خودرا ازراهیکه پدرانش رفته بودند کسیل درگاه شاه نموده التماس کرد که بزرگان بلوچیه ازلجوجیت دست باز نکشیده سردرقید اطاعت من درنمیاورند اگر درینوقت نخست تنبیه وتهدید آنها فرموده شود نیکو خواهد بود که بعد باطمینان خاطر بملازمت رکاب حاضر آیم وشاه امرکرد که خود شما حاضر حضور شده زهسپر خدمت شوید تامردم بلوچیه قرابت ملازمت شمارا برکاب شاهی دیده ازسطوت قهرمانهٔ خسروانه مطیع ومنقادریاست شوند والا هرچه دردل داری بجزای آن گرفتار خواهی آمد ومحراب‌خان بفریب دادمحمدخان غلجائی‌مختار کارخود که بامرداران‌قندهار قرابت داشت از آمدن سرباز زدوشاه درموضع شالومستنك‌جهت استمالت محراب‌خان‌چندروز درنك‌فرموده‌شهزاده محمدتیموررابالشکرامرحرکت‌فرمود وانگاه که محراب‌خان‌راه اطاعت نه‌پیمودازقفای‌شهزاده راه‌برگرفته سرزنش‌اورامعطل بوقت‌فرصت گذاشت ودرعین راه‌نوردی ازرسیدن‌عرضهٔ شهزاده محمدتیمور مفهوم‌خاطر شاهی شد که‌مردم روهیله وهندوستانی که‌بااردورهسپارند بازطریق خلاف اختیارکرده نزدیك است که تیغ‌فتنه ازغلاف برکشند وشاه بسرعت باد وشتاب سحاب بایوار وشبگیر راه درنور دیده باردوی شهزاده رسید و آتش فساد آن دوجماعه اززبانه زدن بازماند ومکشوف گشت که برانگیزندهٔ این‌نائرهٔ‌خلاف جهانداد‌خان بامیزائی بود که‌ازتقرب سردار سمندر خان بامیزائی بدربار شاهی حسدبرده کج‌روی اختیار کرده خواست که فتنهٔ استوار نماید امااز سطوت وهیبت پادشاهی چیزی نتوانست وهمچنین دیگران که‌سلسله‌جنبان شور وفغان‌بودند جرأت‌نمی‌توانستند وشاه اگرچه‌از حال‌همگنان آگاه‌بود بحوصلهٔ عظیمهٔ

(۱) تحریض بضاد معجمه یعنی برانگیزانیده

(۲) خواسته متاع‌واسباب

[۳] ایلجاری باصطلاح‌مردم افغانستان فوج ملکی یعنی لشکر غیرنظام وبی تنخواه را گویند ۱۲

سلطنت وتقاضای وقت مدارا فرموده هیچ نمیگفت واگر کسی علناًپاس ولحاظ حکم پادشاهی رانکرده جسارت وجنایتی می‌نمود بضرب‌چوب ادب‌میشد وازان جمله پاینده خان بن‌سردار مددخان اسحق‌زائی روزی بقرب بارگاه شاهی بایکی ازخوانین کفتکو کرده‌بلاتحاشی دست بقائمهٔ شمشیر برد وشاه آگاه‌شده نخست حکم قتلش‌داد بعدبشفاعت خوانین درانی ازخون اودر گذشته محبوسش‌فرمود وپس ازچندی اخراج البلدش نمود خلاصه شاه‌شجاع ازانجا کهاین ماجرا بوقوع پیوست اسپ عزم رانده در آخرذی الحجهٔ سال ۱۲۴۹ هزارو دویست‌و چهل‌ونه هجری دربند ذاکردواقع دو کروهی قندهار فرود آمد

(ذکر محاربهٔ شاه شجاع)

باسرداران قندهار ومحاصره حصار آن

ذکر محاربه شاه شجاع باسر داران قند هار

درظهرروز وزفرود آمدن‌شاه‌شجاع درموضع مذکورجمعی ازپیش تازان سرداران‌قندهار تا کنارلشکرگاه شاه اسپ رشادت رانده وسیاهی‌نشانداده افواج شاهی بعزم پیکار ودفاع‌ایشان برخواسته ایشان از جنبش سپاه شاه بدون ستیز وآویز راه مراجعت جانب شهربر گرفتند وروز دیگر که غرهٔ محرم سال ۱۲۵۰ هزارو دوصدو پنجاه هجری بود شاه‌شجاع ازبند ذاکرد کوچیده متصل حصار نادرآباد فرود آمد تا اگرسرداران قندهار عزم‌کارزار کنند لشکرشاهی باستظهار دیوارقلعهٔ مذکوراستوار وپایدارباشد ولی قندهاریان عزم‌رزم‌نکردند وشاه بعداززوال آفتاب بارکاب نهاده تافاصلهٔ کلوله رس توپ‌نزدیک شهرشده باصفوف آراسته بایستاد وقدری درنك کرده لشکر یانش

(۱) ستی کردن وسست‌شدن

آهنك یورش کردند وشاه نظربااینکه خصم پشت برحصارند مبادا (۱) وهنی بروی کار آید سپاهش‌را ازیورش بازداشت‌وباوجود آنهم اینطرف آنطرف دست‌بردی کرده اکثرازاسپ وآدم قندهار یانراتلف نمودند تاکه سرداران قندهاررا غیرت کریبان‌گیر شده‌عزم‌پیکار کردندوهنکام عصرتاثرهٔ کارزار شعله‌ورگشته سردار سمندر خان بمیسره وخانزادکان‌درانیه درمیمنهٔ‌سپاه جای گزیده بمحاربه گرائیدند وبسیارتن ازیکدیگررا بخاك هلاك انداخته درهرحمله قندهار یانراپس میساختند وبازهجوم آورده بجنك می‌پرداختند تاکه‌روز بیکاه گشت وتاریکی شب حائل گردیده هرکدام بمقامش برگشته سرداران قندهار پس‌از درامدن بشهردیگر برنیامده متحصن شدند وافواج شاه اطواف شهر راگرفته بمحاصره پرداخته خودش همه روزه براسپ نشسته تاچن نزدیك شهر گردش وسپاه‌را تاکیدی‌فرموده بعسکرگاه معاودت می‌نمود ولشکریانش سلامت کوچها آراسته خودرا بنزدیك شهررسانیده سنگرها برافراختند وچنان‌بقرب قلعه‌جای گرفتند که‌جانبین‌سخن همدیگرراشنیده باهم‌مبارزت ومناظرت‌مینمودند تاکه‌راه آمدورفت قلعه کیان‌مسدودشده دواب ومواشی‌شان ازعدم‌علوفه‌کاه دیوارهارا خوردن گرفتند وازعسرت ساکنین بلد وحرفه وران‌را ازشهر بیرون کشیدند ومال ومنال صاحب ثروتان‌را صرف نمودن آغاز کردند وبااینهمه مضایقت ومعاسرت کاه کاهی ازشهر بیرون شده وحملهٔ کرده بازمیکشتند چنانچه روزی بعداز زوال آفتاب ازباب هرات خارج کشته چون تیر شهاب بسنگر محمدشریف خان مهمند که خالی ازذهن وآسوده نشسته بودند باشمشیرهای آخته بتاختند وشریف خان بدون آنکه سراسیمه شود ودست ازپاکم کند بمدافعه پرداخته چندتن ازایشان‌را بخاك هلاك انداختند وشهریان‌ازباره وبروج سنگریانرا بزیرتوب وتفنك گرفته نگذاشتند که ازسنگر سربرآورند وازین آوای توب وتفنك وهیاهوی مردان جنك شاه‌نیز بربارکی رزم نشسته تمامت سپاه‌را امربتیاری وخود داری کرده چند دسته ازسوارهٔ نظام‌را بمدد ویاری محمد شریف خان فرستاد وخود تاچن قرب سنگرها اسپ رانده دلیران سپاه‌را تاکیدخود داری وترغیب‌استواری همی‌نمود که‌چشم‌شهریان برروایت هیبت آیت‌شاهی افتاده کسانیکه ازشهر بیرون شده سرگرم مقاتله بودند دست‌ازجنك بازداشته لوای هزیمت جانب شهر افراشتند وبعضی از ایشان درعین گریختن قتیل وبرخی جریح گشته نبذی بشهر درآمدند وجمعی ازسواران ایشان طبل اطاعت نواخته علم‌انقیاد جانب‌شاه افراختند وشاه‌ایشان‌را بادلیران سپاه خویش که‌پای شجاعت فشرده کاررشادت پیش‌برده بودند همه‌را ازعطای خلعت سرافراز وممتاز ساخت وکشتکان رزم‌کاه‌را امردفن فرموده زخم یافتکان را بمراهم مراحم ملوکانه التیام‌دادن آغاز نمود وبعدازان ازسبب مقتولین ومجروحین‌سپاه که‌لشکریان شان خشم‌ناك‌واندوه کین

گردیده بودند همه‌را حکم یورش داد که روضهٔ حضرت جی‌وباغ سردار رحمدلخان را که بازشهریان هجوم آورده متصرف شده بودند بتصرف آرند وتمامت سپاه بامرشاه برهر دوجا حمله کرده باآنکه کلولهٔ توپ وتفنك ازبروج وبارهٔ حصار چون تگرگ مرك بر سرایشان میبارید روبرنتافته هردو موضع رامتصرف کشتند وسواره وپیادهٔ که درهردو مقام اقامه داشتند بعضی بادیگر انیکه ازشهر برای مدافعه برآمده بودنداز درهزیمت بشهردر آمدند وبرخی سلام کرده بارهٔ دستگیرشدند وسلامیان نوازش یافته رهسپرخدمت شدند وپس ازحصول این فتح سرداران قندهار رادست ازکارزار بازمانده باپراه فرستادن رسل ورسائل نهادندوباب ارسال مکتوب راباملا محمد حسن خان خانعلوم که رابطهٔ سابقیت بااو داشتند کشادند ودرین اثناهمهٔ لشکر شاه شجاع ازدرانی وغلجائی وروهیله وهندوستانی که خود را چیره دست پنداشته بودند بعرض رسانیده التماس کردند که شب هنگام یورش برده شهررا مسخر نمایند وشاه ازفهم معانی حال واستقبال مسئول ایشانرا بگوش قبول جانداد چه باخود اندیشید که ضرب کلولهٔ لشکرش بدیوار و از خصم بجان وتن مردان کار زار نشسته کاری ازپیش نخواهد رفت اما دلیران سپاه ازعزم خود باز نگشته استوار شدند واصرار همی کردند تا که اجازت یورش حاصل نموده شبی باآهنك یورش پیش خزیده اطراف قلعه را فرا گرفتند وبعد ازتوپ اول ودوم مقررهٔ مستمره که هرکدام بمقامی مترقب و گوش باآواز هم بودند وصمت وسکوت بروی کار آمد و خاموشی رواج گرفت تمام سپاه خود را بکنار حصار رسانیده پای همت بنرد بانها گذاشتند و شهریان که بواسطهٔ بعضی از غمازان عساکر شاهی ازین یورش آگاهی یافته خودرا بکمین کین آرام گرفته بودند بمجرد صعود دادن و برفراز حصار برآمدن پیش تازان لشکر شاه شجاع بزدن توپ وتفنك پرداخته بضرب شمشیر امتناع همه را بزیر دیوار انداختند وبسیار کس را از مراتب نرد بانها که بمثابهٔ مور ازپی هم رو ببالا بودند بضرب کلوخ وسنك وریختن آب جوش داده نگونسار ساختند وباو جودآن که سپاه شاه هرگز راه پیش بردن نداشتند ازغیرت آنکه خودخواستار یورش شده بودند تاروشنی صبح دست ازهجوم آوردن وبازپس نشستن نکشیده بامدادان خائب وخاسر بسنگرهای خویش مراجعت کردند وازجملهٔ کشتگان بسیار ودلیران نامدار یکی محمد رضا خان برادر زادهٔ سردار سمندر خان بود که همه باعث آه وافسوس شاه شدند و چون زمان محاصره ومحاربه طول کشیده بچهل ونه روز کشید خوانین غلجائی بگوش هوش شاه رسانیدند که سردار دوست محمد خان از مکتوب برادرانش که باو رسیده کلام مجیدرا ذریعهٔ مدد خویش ساخته باسران مردم قزلباش وکابلی سوگند درمیان نهاده که بمال وجان معاون وی باشند چنانچه بالشکر آراسته ازهردو گروه از کابل راه‌قندهار بر گرفته وزود است که وارد قندهار شود بنابران لازم ومتحتم است که شاه یکی ازشهزادگان‌را باچیزی ازسپاه بانسداد راه او گارد تا از آمدنش بقندهار باز دارد که باطمینان خاطر بقیهٔ فوج همت بر تسخیر قندهار مصروف نماید وشاه که کیسهٔ آرزویش اززر نقدتهی بود قوت لشکر فرستادن‌را باوجودیکه پنجاه‌هزار تن‌سواره وپیاده دررکابش حاضر بود درخود ندیده رضا بتقدیر داد

ذکر ورود سردار دوست محمدخان در قندهار

﴿ رسیدن سردار دوست محمد خان درقندهار ﴾

(وهزیمت یافتن شاه شجاع)

چون خبر آمد آمد سردار دوست محمد خان سمر گشته درافواه لشکریان شاه افتاد شاه از راه حزم(۱) و احتیاط لشکرش را از چمن شیر سرخ واقع کنار نادر آباد کوچ داده نخست موضع قوشخانه و چشمهٔ سدو زائی را عسکر گاه قرار داد و از انجا نیز باندیشهٔ اینکه مبادا افواج سردار دوست محمد خان که رهسپار دیار قندها رند در رسیده از قفا وقند هاریان ازپیش رو حملهور گشته از دو جانب کار را بروی دشوار سازند و رخنه در استواری حصار روزگارش اندازند برخواسته خود درباغ عباس آباد و سپاهش ازسر پوزهٔ ده مؤسس تاچهل دختران فرود گشته ازوسط بیکسو شدند وبازنرد بانها ترتیب داده عزم یورش کرد ودرسحرشب پنجاهم محاصره دوباره برشهر حمله فرموده لشکریانش نرد بانها بیروج وبارهٔ دیوار نهاده بالا شدن آغاز کردند وازهمه پیشتر شخصی بر فرازشاه برج نورزائی برشده از جملهٔ پاسبانانیکه درانجا وبخواب بود یکی

(۱) استواری وهوشیاری

ازقبیلهٔ بارك زائی ازخواب بیدار گردیده دست بکوزهٔ پر آبی که نزدیکش بودبرده سبك برسر اوزده اززبردیوار نگون سارش ساخت واو درحین غلطیدن بدیگریکه بفرار شدن بود خورده باخود سرازیر کرد و همچنین یك بدیگری خورده همهٔ انانیکه دریك نرد بان پی‌هم با گذاشته بودند فرو ریختند بعد صدای شور وغوغا بالاشده جانبین بگلوله اندازی پرداختند ودران میان گلولهٔ ازجانب لشکریان شاه بایشیك آقاسی حاضر خان فو فلزائی که دراندرون شهر وروی دلش بسوی شاه بود رسیده ازپا درآمد وسرداران قندهار ازنگون سارگشتن‌او شادخاطرشده برزبان راندند که تیرقضا دوست را ازدشمن جدانمیسازد خلاصه اکثر ازپورشیان مقتول ومجروح گشته خائبانه(۱)مراجعت کردند ودر روز این شب سردار مهردلخان بامربرادرش کهندل خان‌بااندکی ازدلیران باازتنگنای محاصره بیرون گذاشته سنگرهائی افواج شاه را که درحدود باغ سرداران افراشته بودند برشکست و تابیگاه روز مذکور حمله های مردانه ودست بردهای دلیرانه کرده شب هنگام بشهر درشد وچون سرداران ازسبب محاصره وعلم بنزدیك رسیدن سردار دوست محمد خان نداشتند بمشورت پرداخته قرار دادند که همگنان ازشهر برآمده برخصم حمله و رشوند تاهر که را خدا یار گردد اختر طالع مدد کار آید پس در روز پنجاه ویکم محاصره برای نیروآزمائی جمعی ازسواران‌را بیرون‌فرستاده‌درحینیکه سواری شاه ازکنارشهرجانب باغ عباس آباد میگذشت حمله کرده جنك درپیوست وزدوخوردی واقع گشته قندهاریان ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بی‌ثبات گشته پس نشستند وباآن سپاه شاه‌را زبون پنداشته روز سه شنبه بیست ودوم صفرسال۱۲۵۰هزارو دوصدو پنجاه هجری که روزپنجاه ودوم‌محاصره‌بود سردار رحمدل‌خان‌باسواره وپیادهٔ‌متعلقهٔ خویش‌ازشهربیرون شده‌راه کتل باباولی(رح) پیش گرفت واز کتل گذشته ازراه جلیران بمرغان وگندکان درعقب اردوی خصم رسیده بکمین کین نشست وهمچنین سردار مهردل خان بامتابعانش ازدروازهٔ شکارپور برآمده ببرج علی وباغ بالا جانب شرقی‌لشکرغنیم‌را گرفته استوار بایستاد وسردار میرافضل خان باملازمان خویش اسپ رانده جانب تل سرخ وپوزهٔ پیرپای مال‌را که طرف شمالی عساکر شاهی بوداقامتگاه قرار داد وسردارمحمد صدیق خان بن سردار کهندل خان بادستهٔ‌دوم ازفوج رکابی پدرش ازاثر سردار میر افضل خان راه برگرفت وسیدال خان پیارو خیل باخانجی خان ودیگر پیارو خیلان که اکثر افسر توپ خانه بودند باتوپها کوه سرخ را محل ایستادن قرار دادند وخدای نظر خان ماما بادو ضرب توپ بکوه نگار برشده مقام گزید وهمدر یحال سردار دوست محمد خان بقرار نوشتهٔ شاه‌شجاع که‌درج روزنامهٔ خویش نموده بالشکر شایان دررسیده باغ‌سردار رحمدل خان را فرودگاه ساخت وقبل ازانکه فرودشود باسردار کهندل خان که همراه تمامت سران قبائل‌درانی واحشام سیستانی ودوازده عراده‌توپ ازراه زیارت کاه کابل شاه‌طریق ساقه‌روی سردار میرافضل خان‌را برگرفته بود دربن‌کاه برج دروازهٔ توپخانه ملاقات وباهم مصافحه ومعانقه کردند وچون وقت تنك بود درنك نکرده بمجرد وصول وفرود آمدن سردار دوست محمد خان درباغ مذکور ازهمهٔ مامورین مواضع مستعدهٔ مذکوره بالمرهٔناثرهٔ جنك شعله‌ور گشت وسردار دوست‌محمد خان لشکرخویش را ترغیب جنك کرده بزدن‌توپ وتفنك کرائیدند ودرعین کیرودار باآنکه توپی از اتواپ شاه شجاع بصدمهٔ باروت ترقید افواج سردار دوست محمد خان عقب نشستند وشاه درسرا پردهٔ خویش شده اعیان‌سپاه از درانی وغلجائی وبلوچی وسیستانی انجمن گشته شاه‌ایشان را خطاب نموده فرمود که درینجا که اعداد سپاه‌باندازهٔ یك فرسنك پراکنده ومنتشر اقامه گزیده اند باخصم جنگیدن ازراه حزم دوراست وایشان سکوت کرده چیزی بزبان نراندند پس‌شاه باندیشهٔ خویش شبیخون اختیار کرده امرنمود که تمامت سپاه شبانگاه برخصم بتازند وسردار سمندر خان بااکثر ازسران سپاه یکجهت شده لب بپاسخ گشوده بعرض‌رسانیدند که ازشبیخون زدن بروزحمله‌نمودن نیکوتراست‌چه‌لشکر ازخستکی وکشاکش روز درشب استراحت‌حاصل‌می‌نمایند وبرای رفع‌خستکی شب‌فرصت‌نمییابند پس‌شاه عرض ایشانرا پذیرفته عزم‌رزم‌روز کردودرروز مذکور باوجودیکه نحسش‌می پنداشت وهم‌لشکرش ازشهر کهنه شاه حسین وچهل‌زینه تاکتل‌مورچه منتشراًاقامه‌داشت لوای محاربه برافراشته همت برمقاتله گماشت وازسبب‌پراکندگی‌سپاه خود دروسط‌اقامتگاه گزید تابهرجانب فتوری روی‌دهدازراه

(۱) خائب تا امید و بی بهره

معاونت ومعاضدت بدانسوی شود وجانبین بهم در آویخته فراوان خون یکدیگر بریختند وچند دفعه یك بدیگر حمله ور گشته درهر مرتبه سپاه سرداران را سستی روی داده پای پس می نهادند وبازهجوم آورده بجنك می گرائیدند تا که دراخیر چنان هزیمت یافتند که مغلوباً از شهرومنزل باغ در گذشته سردار دوست محمد خان لشکریان را هرقدر ترغیب بایستادن کردکسی گوش بسخنان اونداده بپای فرار میدویدند وافواج شاهی از راه غلبه بقرب حصار قندهار رسیده چهار ضرب توپ را متصرف شدند وچند مهار اشتر شهینك را باشهینك چیان زنده وسر بریده بدست آورده باچندسر دیگر که ازاعیان سپاه سرداران بریده بودند از حضور شاه گذرانیدند وبنظر همهٔ حاضران فتح شاه را حاصل وکار برمراد دل شد چنانچه خودش می نویسد که سردار دوست محمد خان رشتهٔ آمالش را بار یك وقندهاریان روز اقبال شان را تاریك دیده اواز کنار قلعه دورشد وایشان عیال خودرا سوار اسپ فرار کرده عزم گریز کردند ودر چنین حالت سرداران واعیانیکه مواضع مستعدهٔ واقعهٔ اطراف سپاه شاه را چنانچه گذشت گرفته بودند دست بشمشیر برلشکر شاه حمله کردند وازان میان سردار میر افضل خان برسر خود شاه شجاع که اینوقت از حریکاه برگشته درباغ عباس آباد ببار گاهش نشسته بود تاخته اورا مغلوباً ازباغ بیرون ساخت و شاه ازواهمهٔ اینکه مبادا دست گیر شود ازراه ادبار رودر بادیهٔ فرار نهاد ولشکرش چون اورا روی بگریز مشاهده کردند لاجرم دست از ستیز کشیده بانجادهٔ هزیمت نهادند وهر کدام جانب موطن و مسکن خود راه پر گرفتند واز جملهٔ افسران نامیٔ افواج نظامیٔ شاه جنرال کمبل نام انگلیس که خودرا حامی شاه میشمرد دست گیرواسیر سردار محمد افضل خان بن سردار دوست محمد خان گشت وتمام اسباب ومواشی و دواب وخیمه واتواب شاهی بتصرف سرداران قندهار وسردار دوست محمد خان در آمده شاه بیدستگاه باصدسوار بشبگیر وایوار روی بسوی هرات نهاد که شاید ازانجا مکنتی حاصل کرده دوباره آهنگ تسخیر قندهار کند وبدین امید ازرود هیرمندعبور کرده بکاریز اسحق زائیان عطف عنان نموده درسایهٔ درختان فرود آمد و استراحتی حاصل کرده روز دیکر وارد منزل دوسنک شد ودرقلعهٔ مددخان اسحق زائی روزرا بسر برده هنکام شام راه برگرفته جائی درنك نکرد تا که بقلعهٔ واشیر رسید وازانجا علوفه و آذوقهٔ ضروریه برداشته داخل علاقهٔ متعلقهٔ علیخان بلوچ واقع سرحد سیستان شده ازانجا بدستیاری کد خدایان بلوچیه تاقلعهٔ لاش رسیده پنجروز درنك کرد بعد ازانجا حرکت کرده در عرض راه منزل اول علیخان بلوچ والیٔ سیستان وغلام رسول خان بن صالو(۱) خان اسحق زائی حاکم لاش وجوین نزد شاه حاضر آمده تاموضع کده بملازمت رکابش راه درنور دیدند ودرانجا خود علیخان حاضر گشته درك ملاقات کردوپس ازسه چهار روز صالوخان نیز حاضر شده شاه راتکلیف رفتن بلاش وجوین کرد وشاه علیخان را بخلعت کران بهانواخته رخصت مراجعت سیستان داده خودش بالتماس وتکلیفیکه صالوخان کرد واردلاش وجوین شد وازانجا اللهداد خان پیشخدمت را با مکتوب مشتمل برروییداد واقعهٔ قندهار نزد شهزاده کامران در هرات فرستاد واوازماجرای گذشته اندوهگین گشته حاجی فیروز خواجه سرارا که ازدیکر اعیان نظر بمحرمیت درنزدش فوقیت داشت باتحف وهدایا همراه فرستادهٔ شاه گسیل کردهٔ مکتوب نموده پیام داد که چون خط جدائی درین متصور نیست وهمه رعایا فرمان براطاعتند میباید دردارالرفاه فراه شده اقامه گزینندوا گر حاضر آمدن خوده را مدنظر داشته باشند نیز مضائقه نخواهم کرد وشاه دوماه درلاش وجوین روز بیکاه کرده درایام توقفش اکثر از بزرك زادکان درانی چون علیم خان بن میر علم خان نور زائی باعم و برادر زادکانش و محمد عظیم خان بن زر محمد خان فوفل زائی وسیف الدین خان بن یحیی خان بامیزائی و آقا جانخان بن میر آخور مهر علیخان اسحق زائی وغلام نبی خان بن علم خان علیزائی و غیره بزرك و کوچك ازراه اطاعت حاضر درکاه شاه شدند وپس ازانکه مکتوبات متوالیه و متتابعهٔ شهزاده کامران در باب اقامه گزیدن شاه بفراه بمطالعه اش پیوست از اصرار اولاش و جوین را ترك کرده وارد فراه شد و در انجا تصمیم عزم کرد که جمعیتی فراهم آورده بخلاف آنانیکه درنزع هراتش از تصرف شهزاده کامران ترغیب وتحریض میکردند قصد قندهار نماید ومقارن اینحال مکتوب خسرو میرزا والی خراسان نیز از مشهد متتابعاً بصالو خان همیرسید که شاه را باخود

(۱) صالح بلفظ افغانی صالو تصغیر صالح است

در مشهد آرد تا کار برمراد کند واو شاه را ترغیب بسیار برفتن مشهد کرده پذیرفته نگشت زیرا که مکاتیب خوانین درانیه واو یماقیه نیز ازراه خفا بشاه رسیده ومیرسید که عزم هرات کند وآنولایت را متصرف شود وشاه بخود اندیشید که مبادا بغرض جوئی خوانین درانی و هراتی بساط دیگر گسترده شود که باعث خرابی کار شاهزاده کامران باشد وهم بدل جایداد که جهانیان خواهند گفت که شاه شجاع از ستیزیدن باخصم عاجز آمده بخرابی خانهٔ خویش پرداخت باری باین اندیشها ترك رفتن مشهدو هرات کرده ازراه ریگستان طریق کیج وبلوچستان برگرفت که در انجا مکنت و اقتداری بدست آورده بعد قصد قندهار وعزم کارزار کند واز جادهٔ بکوا قطع بیابان ومنازل کرده بعداز چهارده روزوارد موضع منکوچرواقع قرب کلات نصیر تعلق محراب خان بلوچ شدوازانجا حرکت کرده تابش آفتاب چاشت را درمنتهای موضع مذکور گذرانیده تمام شب منزل زده چاشتگاه روز دیگر درنخلستان واقع فاصلهٔ یکمیل بکلات فرود آمد ومحراب خان بلوچ خبریافته حاضر حضورش شدودرمنزل خویش دعوتش کرد وشاه بالتماس اودر جائیکه تمناکرد نزول فرمود وسرداران قندهار ازراه نوردی اوبجانب بلوچستان آگاهی یافته سردار رحمدل خان را باپانصد سوار بتعاقب گماشتند چنانچه، مقارن وصول ونزول شاه شجاع درنزد محراب خان بلوچ وی در موضع گرگ واقع شش کروهی کلات رسیده باعث اضطراب خاطر شاه ومحراب خان شد وشاه سواران همراهش را امر مهیاشدن بدفاع کرده بدل گفت که محراب خان چیزی دانسته که ازانجا مرابخانه اش دعوت کرده است ومحراب خان سواران شاه را از مقاتله بازداشته، گفت که ازانجا همچنان که آمده است اگر مراجعت کرد فهوالمطلوب والا اورا به نیروی بازو معاودت خواهم داد اینرا گفته راه شفاعت برگرفته نزد سردار رحمدل خان شد وازدر ضراعت سخن رانده اورا ازدست گیر کردن شاه شجاع باز داشت مشروط باینکه اورا درخانهٔ خویش دیگر درنك نداده بگذارد که آهنك دیگرولایت کند وسردار رحمدل خان شش روز درآنجاتوقف ورزیده کمال آدمیت ومهمان نوازی از محراب خان دیده تحفه و هدیهٔ شایان گرفته مراجعت کرد و محراب خان شاد خاطر بمنزلش معاودت نموده بازای این خدمت ازشاه التماس کرد که شهنواز خان وفتح خان در نزدم محبوس بودند وهم دوتن از زندان گریخته داخل ایل والوس علاقهٔ کیج شده باتفاق و اعانت سردار سمندر خان لوای شورش افراخته اند امید آنکه بتوجه شاهانه اطفای این نائرهٔ فتنه شود وشاه عذربیدستگاهی پیش آورده بتسلیات زبانی مطمئن خواطرش ساخت وبعد از چند روز براه درهٔ موله رایت حرکت افراخته پس ازنه روز درموضع کوترو فرود آمد وسردار سمندر خان را که باشهنواز خان وفتح خان درشورش همدستان شده ومحراب خان دفع آنرا التماس کرده بود بذریعهٔ مکتوب نزدخود خواسته آندوتن دیگررا که دربهاك سرگرم مقاتله ومجادله بودند پیام داد که تاورود موکب شاهی دست ازمحاربه بازدارند وسردارسمندر خان حسب الخواهش شاه حاضر آمده آندوتن دست از جنك بازنکشیده پیام شاه را وقعی نگذاشتند تا که شاه وارد بهاك گشته بپاس خاطر محراب خان که اورازبانی تسلی داده بود آندوتن را بادیگر بلوچان که داخل غمار(۱) فتنه بودند بتدابیر شاهانه مستمال ساخته خود بفراهم کردن لشکر پرداخت وسمندر خان نقیض عزم شاه شده گفت که درچنین حالت بی استعدادی جمع آوردن لشکر نزدخرد متعسراست زیرا که قبائل واحشام (۲) ایشقام را داب آنست که امروز انبوهی پیش آمده فردا گروهی پس میروند و مبالغ کثیر بمصرف شان رسیده معاون وغم شریك کس نشوند وخصم آگاه گشته درپی مافتد ومانکوه نشین وبادیه گزین شویم وهم وقت آنقدر وفا نکنند که افواج نظام شکست یافتهٔ قندهار خبریافته فراهم آیند پس بامردم الوسی درمقابل خصم چیره دست ایستادن جزاز شکست یافتن چیزی دیگرحاصل نخواهد گشت وشاه ازدلائل اوفسخ عزم کرده سردار سمندرخان را که درحالت این گفتارش تب عارض شده بود رخصت فرموده در سیوی نزداهل وعیالش رفته قالب از روح تهی کرد وشاه ملازمین رکابش راامر بدفن اوکرده تاسف وحسرت بسیارنمود وعیالش را باقامهٔ بهاك امرکرده خود بادل پرآرزواز آنجا جانب لودهیانه رو نهاده وارد لارکانه شدوچند روز جهت رفع خستگی وحصول استراحت درانجا درنگ کرده درایام توقفش میران خیرپور وبزرگان حیدرآباد حاضرحضور شاه شده هریکش دعوت منزل وخانهٔ خویش کردوشاه بنابرزیارت

(۱) غمار بضم اول بمعنی انبوهی و بسیاری آب وبسیاری مردم

(۲) احشام خادمان ولشکریان

فوت سردار سمندر خان

مزار لعل‌شهباز حیدر آبادرا بر گزیده روی بدانسوی آورد ودرروز بیست‌ونهم ماه‌رمضان سال ۱۲۵۰ هزارو دوصد وپنجاه هجری درباغ میرزین العابدین بکنار نهری فرود آمد وپس از حصول استراحت وادای وظائف زیارت واخذ تحفه وهدیه از میران آنولایت از جادهٔ جلمیر و بیکانیر رهسپار لودعیانه گشت ودر روز هفدهم ماه ذی‌القعدهٔ سنه ۱۲۵۰ هزارو دویست وپنجاه وارد آنجا شده بفکر فراهم نمودن سپاه پرداخت .

ذکر ازدست شدن پشاور

ذکر متصرف شدن رنجیت سنگهه

شهرپشاور ومضافات آنرا

وهمدرین سال بخلال احوال مذکوره رنجیت سنگهه که باشاه شجاع معاهد ودرتسخیر ملك موروثی اورا معاضد گشته و بسردار سلطان محمد خان چنانچه ازپیش رقم گشت معاند بود لشکر جانب پشاور کاشته بسردار موصوف طرح مقاتله انداخت وجنگها کرده پشاور را بقهر وغلبه متصرف شد وسردار سلطان‌محمد خان‌ازراه هزیمت درعلاقهٔ باجور رفته اقامه گزید وهری سنگهه سپهسالار رنجیت سنگهه بایالت پشاور پرداخته بقیهٔ ولایات مشرقی افغانستان را که تااینوقت بدست غاصبانهٔ سکهان درنیامده بودند همه را درتحت تصرف آورد و سردار دوست محمد خان پس از انهزام شاه شجاع دوماه در قندهار توقف کرده نائب عبدالصمد خان تبریزیرا که ذکر اساس نهادنش لشکر نظام‌را درکابل ازپیش بشرح رفت بسبب آنکه یکنفر ازسپاهیان نظام درمحاربهٔ شاه‌شجاع ازپیش روی اوفرار کرده واوخود سربتویش پرانیده بود اخراج البلدش فرموده‌بعد برادرانش راوداع نموده بکابل مراجعت فرمود واز ماجرای پشاور بسی متألم گشته عزم استرداد کرد وبتهیهٔ سامان جهاد پرداخته آوازهٔ لشکر کشیدنش را جانب پشاور درافواه انداخت ودرینحال سردار امیرمحمد خان برادرنیکوسیرش رااجل‌موعود دررسیده بعمرچهل ویك‌سالگی بدرود جهان فانی‌کرد ودرکنار غربی‌مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت واین یك بیت که‌تاریخ انتقال اوست درذیل ابیات‌چند بلوح مرقدش منقروحکك کردید بیت

۱۲۷۰

کفتا که دل زحکم بگیر آنکهی بکو رفت ازجهان امیر محمد سوی جنان

مجموع عدد مصرع اخیر (۱۲۷۰) عدد کاف که‌بیست است ازاول کاسته‌شدباقی (۱۲۵۰) ماند

وفوت او باعث سوگواری سردار دوست محمد خان شده ازعزمیکه پیشنهاد خاطرش بود بازمانده بمهام داری مشغول گردیدوتاسال هزارو دوصدوپنجاه‌وسه بابدامن اصطبار پیچیده لشکر کشی‌اختیار نکردتا که بادغرور بکاخ دماغ هری سنگهه سپهسالار رنجیت سنگهه که برعلاوهٔ منصب سپهسالاری حکومت پشاورنیزداشت وزیده آهنگ تسخیرکابل کرد وبسردار دوست محمد خان نامه وپیام فرستاد که درکتاب اهل هنود مرقوم ومندرجست که درین تاریخ لشکر سکهه برکابل حمله کرده آن ملك را مسخر مینمایند وهرکه سرازربقهٔ اطاعت ایشان باز زده رقبهٔ انقیاد فرونیارد باتش قهرکونهٔ احوالش تافته کردد پس سزاوارت آنست که روز کارت رابمثابهٔ سردار سلطان محمد خان برادرخویش تباه وسیاه نساخته ازراه متابعت پیش آئی و کابل را بمباسپاری والا پرده اعتبار خودرا دریده وپشت دستت را بدندان حسرت‌کزیده مشاهده خواهی کرد وآنوقت نزد ماوقاری نخواهی داشت واز مطالعهٔ این ومسامعهٔ این سردار دوست محمد خان بسی برآشفت .

ذکر لشکر کشیدن سردار دوست محمد خان جانب پشاور

ذکر لشکر فرستادن سردار دوست محمد خان

بسالاری برادر و پسرانش جانب پشاور

درسال ۱۲۵۳ هزارو دوصدو پنجاه وسه سردار دوست محمد خان در جواب نامه وپیام هری سنگهه اعلام فرموده اعلان جنك‌داد وسردارمحمدافضل خان‌ومحمد اکبرخان پسران‌ونواب عبدالجبار خان برادر خودرا بالشکر شایان از کابل‌جانب پشاور کسیل نمود وازانسوی هری‌سنگهه اعلام‌سردار دوست محمد خان‌را خوانده بعزم‌رزم ازپشاور جانب کابل راه برگرفت و انکاه که‌با لشکرش درموضع جمرود واقع یکمنزلی پشاور فرودآمد ازینطرف سردار محمد افضل خان بابرادر وعم وسپاهش بمنزل لوارك واقع اندرون درهٔ خیبر رسیده فرو کش

کرد ومقارن ایخال حاجی خان کاکری روی دل بسوی هری سنگهه کرده بواسطهٔ یکی ازافغانان خیبری ازراه خفا پیام داد که دروقت استوار شدن هنگامهٔ پیکار بهر جانب ازمعرکهٔ کارزار که باشد رو ازلشکراسلام برتافته بسوی هری سنگهه شتابد تارخنهٔ دردیوارثبات سرداران افتاده رواز جنك برتابند وروز دیگر سردار محمدافضل خان باعمد اکبر خان وجمعی ازدلیران طرف دست راست جای گزیده سردار شمس الدین خان باگروهی بساقهٔ لشکر قرار گرفت ونواب عبدالجبار خان باانبوهی درقلبگاه ایستاده میسره را بابسیارتن ازمردان کار بحاجی خان کاکری گذاشته قراردادند که چون هری سنگهه ولشکرش حمله ورشوند حاجی خان ازجانب چپ وسرداران ازطرف راست باشمشیر آخته برقلبگاه لشکر هری سنگهه تاخته تاکشته نشوند ویاخصم را ازپیش برندارند روی برنتابند انگاه جانبین بجنگ پرداخته نائرهٔقتال شعله ورگشت ودرنخالت حاجی خان کس نزد هری سنگهه فرستاده ازبودنش درمیسره اورا آگاهی داده ازجانب خود مطمئنش ساخت که دلیرآنه حمله کندوبدل هراسناك نگردد وهری سنگهه این پیام اورا برونق مرامش دیده بیباکانه یورش آورد وسردار محمدافضل خان ومحمد اکبر خان وسردار شمس الدینخان ونواب عبدالجبارخان که هرکدام درمقامی بعزم رزم جای گزیده بودند دست بشمشیر حمله ور گشتند وحاجی خان کاکری مطابق پیامیکه بهری سنگهه داده وترغیب بیورش آوردنش کرده بود همچنان ایستاده بجنك اقدام نکرد وایشان باخصم درآویخته خونهاریختند ودر عین کشش وکوشش پای ثبات نواب عبدا لجبار خان لغزشی کرده قدری ازمعرکهٔ کارزار برکنار خزیدوسردار محمداکبر خان اورادیده ازدر معاضدت جانب او تاخته پایدار واستوارش ساخت وتایازده روزهمه روزه ازبام تاشام بمقاتله ومحاربه بسررفته غالب ازمغلوب امتیاز نگشت تاکه روز دوازدهم جنك سخت در پیوسته لختی بلشکراسلام شکست افتاد وهری سنگهه بایش تازان سپاهش دلیرانه تاخته گروه اسلام را ازپیش برداشت ودر چنین حالت که سپاه سرداران رودر هزیمت بودند سردار محمد افضل خان نظردر قفاء انداخته لشکر غنیم رادر بین افواج سواره وپیادهٔ اسلام سر کرم تاخت وتازواز لشکر گاه ایشان جدا مشاهده نموده از غیرت ترك هزیمت کرده چپ وراست تاخته وبهر سوی مرد ومرکب بخاك هلاك انداخته سردار محمدا کبرخان نیز برادرش را گرفتار ستیز و آویز دیده عنان از گریز باز کشیده برخصم حمله ور گشت ودر عین کیر ودار باهری سنگهه دوچار شده ویکدیگررانشناخته باهم درآویختند وتیغ حواله یکدیگر کرده پس ازردو بدل بسیار سردار محمد اکبرخان چیره دست شده بضرب شمشیرش ازپادر آورده فتحیاب گشت ودرنخالت سردار شمس الدینخان را که رودر گریز داشت ملا اسمعیل نامی ازسر گردکان پیادهٔ ساخلو آوازداد که ای سردار اسلام راغرق گردی عنان نگاهدار وسردار محمدا کبر خان بعوض او جواب داد که بکوشید و دست ازجنك مکشید که دلیران پایدارند و آواز توپ وتفنك برقرار چنانچه سردار محمدافضل خان پای ثبات فشرده واکثر هزیمتیان بدو پیوسته باستظهار اوسر گرم پیکار بودند وسردار محمد اکبرخان بعد ازقتل هری سنگهه بقیهٔ سپاه اوتاخته همه راهزیمت داد وسکهان سالار خودهارا مقتول ولشکر اسلام را چون سیل روی بسوی ایشان دیده مخذ ولانه راه فرار برگرفتند وسرداران تعاقب نموده ایشان را زده وکشته تاقلعه جمرود رسانیده بمحاصره انداختند وچندفرد کاورا ذبح کرده درتالا بیکه بقرب قلعه بود وسکهان آب ازان برمیدا شتند انداختند که سکهان آب برنداشته از تشنکی قلعه را فرو گذارند ودر عصرا یروز ازکرم بیغایت آلهی که سیاه و سفید را روی امید بسوی اوتعالی است بارانشدیدی باریده کولی راکه دران نزدیکی بودپر آب کرد وسکهان ازفضل قادر کار ساز از آب بی نیاز شده درقلعه داری محکم واستوار گشتند وروز دیگر که هردو لشکر از کشته شدن هری سنگهه خبر یافتند سکهان قلعه را گذاشته داخل پشاور شدند وسرداران که از حصول فتح خورسند وشاد مان گشته بودند عزم کردند که برسر پشاور تبازند اما نواب عبد الجبار خان ایشان را ازین عزم باز داشته گفت که صواب آنست که درهمین جا که متصرف شده ایم درنگ کرده ماجرا را خدمت سردار دوست محمد خان مکتوب نموده اجازت حمله بردن پر پشاور ویا مراجعت کردن جانب کابل را التماس کرده هرامریکه صدور یابد بعمل آریم تا اگر نقصی روی دهد موردعتاب نشویم ودیگران سخن اورا پذیرفته نامه فتح فرستاده

نقل دست خط اعلیحضرت (سراج الملة والدین) اینکه اززبان بعضی مردم کهن سال شنیده ام که هری سنگهه بر پشت پیل سوار بود وتماشای جنك را میکرد که ناگاه گلوله بر مقتل او رسیده فوت شد وقاتل معلوم نشد

اجازت یکی ازپیش رفتن ویامراجعت نمودن خواستند وازوصول مژده نامهٔفتح سردار دوست محمد خان نخست نامهٔ که مشعر برالزام رنجیت سنکهه ومشتمل بر برهان لشکر کاشتن وحجت بگوشمالی دادنش بود از کابل نزداو فرستاد که نظر بسؤ کردار ورفتارت که بروی کار آوردی لازم آمد که مکافات افعالت درکنارت نهاده آید وساخته جنك باش که متعاقب این مکتوب سپاه دیگر از کابل راه منکوب نمودنت برگرفته وارد آنسر زمین خواهد شد ورنجیت سنکهه ازدر معذرت پیش آمده ازروی ضراعت نسبت خطاکار را بهری سنکهه نموده خودرا ازماجرای گذشته بیخبر مکتوب کردوهم اشعاردوستی نموده اظهارفروتنی درمیان آورد وازنیکه پشاور را باولایات پنجاب و کشمیر ودیره جات تغلباً متصرف شده بود تغافل زد وسردار دوست محمد خان از معذرت خواستن وضراعت نمودن او درینوقت بهمان قدرا کتفا کرده سرداران راباالشکر طلب کابل فرمود وحاجی خان را ازخیانتی که کرده وباهری سنکهه طرح موافقت انداخته بود اخراج البلد نموده نزد سردار کهندلخان رفت

(ذکر جلوس سردار دوست محمد خان برتخت امارت کابل)

ذکر امارت امیر دوست محمد خان

درسال ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه وچهار هجری سردارسلطان محمدخان که ازتغلب رنجیت سنکهه برپشاور چنانچه گذشت فرار ودر باجور قرار گرفته بود از فتحیاب شدن سردا ران ونامه عذر خواهی فرستادن رنجیت سنکهه نزد سردار دوست محمد خان آگاه وامیدوار گشته ازباجور بعزم استمداد جستن از سردار دوست محمد خان دراسترداد پشاور راه رجا بسوی کابل برگرفت وبشرف دیدار برادرمذ کورش رسیده ازین آمدنش غبار کدورتی که سردار دوست محمدخان رابسبب گریختن اواز کابل در آئینه خاطر نشسته بود زدوده گشت چنانچه ازدر لطف باوی سخن رانده وباهم مشاوره کرده کمربا عانت او واسترداد پشاور بربست ومردم اطراف را بشهر خواسته اعلان جهاد واظهار استرداد پنجاب وپشاور وغیره کرد وعلمای ملت که جهادرا بوظائف شباروزی ازحضرت عزت جل اسمه خواستارند وکشتن وکشته شدن را درراه دین مایهٔ پیروزی وحاصل زندگانی خود میدانند ازراه شوق وشغف انجمن گشته بعرض رسانیدند که امرجهاد منوط بوجود امیرونصب لوای امارت است آنگاه چنین شخص را سزاوار است که سکه وخطبه بنام خود کرده علم جهاد برافرازد تا هر که ازامر ونهی او عدول کند گویا خلاف امر خدا ورسول کرده است ودیگرانرا لازم ومتحتم است که اطاعت وانقیاد نموده مخالفین را که پذیرای امرونهی او نشوند تنبیه ورزش کنند وبمدلول کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سر از اطاعت اوباز نزده خود را در ورطهٔ خزی وخواری نیندازند واینك کسیکه این رتبت را شایانست شمائید زیرا که رای صائب وفکر ثاقب شعار است پس سردار دوست محمدخان ازبیان علماء وصوابدید جمعی ازشرفاء که خیرخواه اهل اسلام ورؤسای قبائل خواص وعوام بودند بسامان اسباب امارت پرداخته درانوك زمان کار امارت را پیراسته ساخته وبرتخت امارت جلوس فرموده رؤس منابر ووجوه دراهم را بنام نامی واسم گرامی خویش مزین ومروج نموده سجع سکهٔ زرابدین بیت منقرو منقش ساخت

امیر دوست محمد بعزم جنك جهاد کمر ببست وبزد سکه ناصرش حق باد

وپس از جلوس برتخت امارت آهنك جهاد کرده باشصت هزار کس از سواره وپیادهٔ پادشاهی ومردم ایلجاری الوسی لوای سعادت انتمارا بعزم جهادوغزا از کابل جانب پشاور شقه کشافرمودوازانسوی رنجیت سنکهه ازکاهی حال آگاهی یافته ازلاهور وامرت سرو کشمیر ودیگر توابع خویش قرب صدهزار مرد پیکار باچهار صد عراده توپ درزیر رایتش قرارداده ازلاهور جانب پشاور راه برگرفت وامیر کبیر در موضع شیخان ازمضافات پشاور رسیده لشکرگاه ساخت ورنجیت سنکهه نیزدر رسیده بمقابل اردوی امیری فرود آمد وچنین چندروزدرنك کرده آخر الامر امیر کبیر ازمشاهدهٔ انبوهی سپاه وآراستگی آلات حرب و کثرت انواب رنجیت سنکهه بخود اندیشیده بدل قرارداد که دراول امارت که سامان درستی بدست ندارد اگرکاری ازپیش برود فهوالموصول بالمطلوب والامغلوب گشته تا کابل لشکراهل هنود تعاقبش خواهند نمود پس نیکو آنست که بکابل مراجعت کرده بوجه دلخواه

و آراستکی آلات حرب و سپاه راه جهاد و غزا پیش گیرم و بدین اندیشها از انجا بکابل مراجعت فرمود و سردار سلطان محمد خان با سردار سعید محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران اعیانی خود از استرداد پشاور بنا بمراجعت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مایوس شده ناچار طریق دوستی با رنجیت سنگه پیش گرفتند و بتوسط و میانه روی ابوطویله نام فرانسوی چنانچه قصهٔ او گذشت باوی طرح مصالحه انداختند و هرچه رنجیت سنگه بر ذمهٔ ایشان نهاد از قلت بضاعت و عدم استطاعت مجبورا برعهده گرفته محتمل که بمثابهٔ شاه شجاع که در لاهور زجراً باو خط داد خطوا گذاری پشاور و دیره جات را هم کرهاً بدو داده باشند زیرا که رنجیت سنگه باوجود استیلا و تغلب محال(۱) اشنغر و دو آبهٔ و نوشهره و کوهات را تا تل بلند باسم جایگیر بدیشان مفوض داشته ایشانرا باخود برده در شاه درهٔ لاهور جای نشیمن داد و هفتاد هزار روپیه نانك شاهی نیز برسم جو خوره برای ایشان مقرر و معین کرد و خلاصه تا سال هزار و دوصد و شصت و شش در انجا روزبسر برده بکابل آمدند که انشاءالله مرقوم میگردد

(۱) یاهشت نکر

﴿ ذکر لشکر کشیدن اعلیحضرت محمدشاه قاجار جانب هرات ﴾

ذکر لشکر کشیدن شاه ایران جانب هرات

درخلال احوال مذکورهٔ سال ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه و چهار هجری محمدشاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده مقارن ارادهٔ او اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که استرداد پشاور و پنجاب و کشمیر و سند پیشنهاد خاطرش بود ازکابل و سردار کهندل خان ازقندهار و سردار شمس الدین خان از هرات که اینوقت نزد شهزاده کامران بود هر کدام برطبق مرام خویش نامه و رسولی پیش شاه ایران فرستاده خواستار شدند که در تسخیر هرات و تدمیر شهزاده کامران کار بتأخیر نیندازد و شاه ایران فرستادکان ایشان را نوازش کرده هریك را باجواب مرقومه رخصت مراجعت داد و درضمن اینماجرا شهزاده کامران آهنك تسخیر سیستان کرده حاکم آنجا ازخوف وهراس او نزد شاه ایران رفت و اوهمهٔ رو داد مسطوره را معین و یاور امر مکنونهٔ خاطر خویش دانسته نخست قنبرعلی خان مانی را بایك قبضهٔ شمشیریکه قبضه اش مرصع بالماس بود ازعقب فرستادکان امیرکبیر و سرداران قندهار نزد سردار کهندل خان برسالت فرستاد و خود درروز چهاردهم ماه صفر سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه و چهار بعزم هرات ازطهران بیرون شده درباغ نگارستان بارگاه نصب کرد و حاجی میرزا آقاسی مشیر دولتش باتمامت شهزادگان و بزرگان ایران تهیه سفر نموده درپیرامون آن باغ خیمه زدند و میرزا آقا خان وزیر لشکرش بترتیب سپاه آذربایجانی و افواج عراقی و مازندرانی پرداخته بتهیهٔ علوفه و آزوقه مشغول گشت و شهزاده کامران حکمران هرات از عزم شاه ایران آگاه گشته فتح محمد خان نامی را با پنجاه طاقه شال نسج کشمیر و بانزده راس اسپ برسالت نزد او گماشته درباغ مذکور شرف باریافت و تحائفیکه باخویش برده بود پیش کشید و ملتمسات شهزاده کامران را بعرض رسانید که شاه اورا یکی از دولتخواهان دانسته عصیانی را که از درکذب نسبت باو نزد شاه باز داشته، اند صدق ندانسته هرآئینه وجوه دنانیر ورؤس منابر را بنام شاه رواج دهد و بیرون ازطریق اطاعت راهی نه پیماید بشرط انکه شاه زحمت سفررا برخود و سپاه جانب هرات جائز نشمارد و محمد شاه مسئول اورا بگوش قبول جانداده مصحوب رسولش پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن رانده است همانا چون سپاه بوی نزدیك شود از راه سلام پیش آمده بحکومت هرات بازداشته خواهد شد و شاه پس از رخصت دادن فرستادهٔ شهزاده کامران درروز یکشنبه نوزدهم ماه ربیع الثانی ازباغ نگارستان کوچیده روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور وارد سمنان شده هفت روز درنك کرده بعد راه برگرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی دربسطام فرود آمده بیست روز توقف نمود تا که اعیان مملکت باسواره و پیادهٔ خود ها حاضرخدمت شدند و همدرانجا آصف الدوله والی مشهد حاضرحضور شاه گردیده بدلائل و براهین اورا ازین سفر مانع آمد اماچون اینخبرسمر گردیده درافواه افتاده بود گفتار اورا نپذیرفته ازانجا اسپ رانده بمنزل خیرآباد نزول فرمود وچون وارد نشاپور گشت بیست روز توقف کرده بعد بارکاب نهاده ازمنزل تربت شیخ جام رح الله یارخان آصف الدوله را بادوازده هزار پیاده وسوار نظام و نه عرادهٔ توپ جانب بادغیس مأمور نمود و اسکندر خان قاجار را باسواران قرائی نیز بااو همراه ساخت وخود درموضع سرجام فروکش نموده هفت روز مکث فرمود بعد وارد غوریان شده در وقت ورودش جمی

از دلیران افغان که بحفاظت وحراست قلعهٔ آن قیام داشتند از راه جنك پیش رفته باعباس قلیخان ایروانی که پیش روسپاه شاه ایران بود درآویخته زد وخوردی کرده چون اندك بودند مغلوب گشته بقلعه درآمده متحصن شدند وعباس قلیخان چند تن را از ایشان دست گیرنموده باچند سرکه ازکشتگان ایشان بریده بود برداشته از نظرشاه گذرانید وشاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه وچهار بکنار قلعهٔ غوریان فرود شده شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان که باجمعی از دلیران افغان بحراست قلعهٔ غوریان اقامت داشت درب قلعه را بربسته بقلعه داری پرداخت ومحمد شاه خواست که قلعهٔ غوریانرا همچنان گذاشته آهنگ هرات کند لکن بالتماس افسران سپاه که فتح قلعه را خواستار شده بعرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد سدی درپیش سپاه شاهی وواردینیکه ازمشهدبیایند خواهد شد پس همت برگشودن قلعهٔ غوریان گماشته اتواب صاعقه بار را بگلوله افشانی درآورد وقلعه گیان از کثرت وشدت گلوله باریٔ اتواب درقلق واضطراب افتاده امان خواستند ومسؤل شان شرف قبول یافته روز سه شنبه چهاردهم ماه مزبور شیر محمد خان باعمدحلیم خان و محمد طاهر خان ازقلعه بیرون گردیده شرف باریافته مورد عفو شدند ومحمد شاه قلعهٔ غوریان را متصرف گشته اسدالله خان قائینی را بایك فوج خرا سانی مامور نگاهبانی آن نموده روز بیست وسوم ماه شعبان وارد هرات شده بقرب مصلی ومزار ابوالولید فرودآمده لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران ابواب شهررا بربسته استوار نشست .

ذکر تدابیر دولتین روس وانکلیس

﴿ ذکر تدابیر دولت انکلیس وروس ﴾

(ومآل اندیشی ایشان ورسول فرستادن ایشان نزدامیرکبیر)

مفصل این مجمل اینکه مستر مکنیل نام وکیل دولت انکلیس محرك توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس را دانسته ازنامه ورسول فرستادن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار نزدشاه قاجار کشور هندرا در معرض خطر ملاحظه کرد که مبادا افغان باایرانیان متحد شده ازراه آنکه کشمیر ولاهور و پنجاب وپشاور را ازدست تغلب رنجیت سنگهه برکشند داخل هند نیزشده بمثابهٔ نادرشاه واحمد شاه نادهلی بتازند پس دروقت حرکت شاه‌ایران جانب هرات باایس نام‌ایلچی دولت انکلیس که برای رفع خطرات مذکوره جدیدوارد طهران شده بود شاه ایران را دیده از حرکتش جانب هرات منع کردند و درظاهر اغتشاش هندرا بزبان آورده باطناً سعی‌شان بدان بود که دولت ایران باافغان متفق نشوند وسخنها رانده دلیلها گفتند اماشاه ایران نظر بنامه وقاصد فرستادن امیر کبیر وسرداران قندهار ایشان را درباب هند که داخل عهدنامه ایشان بود اطمینان خاطر داده محض تسخیر هرات باعث حرکتش را اظهار وبیان کرده چنانچه مذکور گشت راه هرات برگرفته وارد آنجاشد ومستر مکنیل درچارهٔ کارشده پی‌هم مکتوب بکارگذاران دولت انکلیس فرستاده خود همراه شاه‌قاجار جانب هرات راه برگرفت وارباب پلتیکل دولت انکلیس بنابرمکاتیب مستر مکنیل الکسندربارنس نامی‌را بسفارت نزد امیرکبیر فرستادند که بهر حیله وواسطهٔ که بتواند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را ازاتحاد بادولت ایران بازآرد وروی دلش را جانب دولت برطانیه کند و همچنین مسترلیج نامی را نزد سرداران قندهار فرستادند وازدیگر جانب شاه شجاع را که درلودهیانه بود دیده وعدها دادند که مملکت افغانستانرا که ارثاً حق اوست ازتصرف امیرکبیر وسرداران قندهار کشیده درین باب‌اورا یاری دهند که شرح حال‌او عنقریب مذکور میشود انشاءالله وچندی پیشتر ازین مستر پاتنجرنامی را بلباس ملای اسلامی روانهٔ هرات نموده بودند چنانچه اوخودرا درانجا مولوی هندی گفته حجرهٔ درس برگشوده بتدریس وتعلیم طلاب پرداخت و چنان دردل شهزاده کامران ووزیر یارمحمد خان جای کرد که هرچه میگفت ایشان بگوش قبول می‌شنیدند وهرچه امر میکرد ایشان ازامراو عدول نکرده بجامیاوردند وعلاوه برمحفل درس مقتدای مسجد جامع هرات نیز شده خلق درنماز بدو اقتدا مینمود واظهار کرامات ازمکتوباتیکه مخفیاً بدو میرسید نیز درنظر مردم میکرد چنانچه ازروز خروج شاه‌ایران ازطهران تاورودش بهرات یك‌یك منزل‌را خبرمیداد وشهزاده کامران را تخویف وتحذیر نموده‌امر برتهیهٔ اسباب قلعه‌داری میکرد ونیز چون دولت برطانیه‌را دردفع شاه ایران محکم واستوار دانسته بود تسلی تسلط واستیلا

نیافتن بدیشان میداد وایشان بتعمیل امراو پرداخته آزوقه وعلوفهٔ بسیار فراهم ساخته ملافیض الله بن ملا شمس الدین مفتی وباقرخان میرآخور وایشیك آقاسی‌را باشهزاده نادرمیرزا نزدالله قلیخان توره حکمران خوارزم ومضرابه خان والی میمنه وشیر محمدخان هزاره فرستاده التماس معاونت کرد که ازمردم آنمواضع والوس تایمنی وجمشیدی لشکری فراهم ساخته‌ازراه مدافعهٔ شاه ایران درهرات فرستندومقارن انحال ویت کویچ نامی ازدولت روس باتحف وهدا یاوارد کابل شده شرفیاب حضور اعلیحضرت امیر کبیر گشته تحفه‌اش پذیرفته آمد وهنوز سخن درباب دوستی ومواحدت جانبین درمیان نرفته بود که نامه ورسول محمد شاه نیز رسیده شرف باریافت و چون شاه ایران شرحی ازحیله وری الکسندر بارنس مرقوم داشته وصریح نگاشته بود که ازفریبش ایمن نباشد تابدام تزویرش گرفتار نیاید وامیرکبیر قطع نظرازهمه اتحاد را بادولت روس اولی دانسته رشتهٔ یکجهتی را انعقاد داده الکسندر بارنس را بی‌نیل مرامش ازکابل بیرون کرده درهند فرستاد وفرستادکان روس وایران را نیز بعدازعقد موالات بادولت روس رخصت مراجعت داده سپس دختر غلام احمد خان رابحبالهٔ ازدواج سردار محمد اکبرخان فرزند ارجمند خویش دراورده مراسم سور وسرور بپای برد

ذکر محاربات شهزاده کامران بااعلیحضرت محمد شاه قاچار

ذکر محاربات شهزاده کامران باشاه ایران

درروز ورود شاه ایران چنانچه آنفاًاشارت رفت شهزاده کامران شش هزار تن ازدلیران‌را بعزم رزم لشکر شاه ایران از شهر بیرون فرستاده قبل ازانکه درمزار ابوالولید رسیده فرود شود بموضع پوزهٔ کبوتر خان بامحمد ولیخان تنکابنی سرتیپ وفتح‌الله خان مانی که‌هر دو تن باهمرا ها نش طلیعهٔ سپاه شاه ایران بودند درحین عبور ایشان دوچارشدند وبکار زار پردا خته بسیار تن‌را بخاك هلاك افکندا ختند وباقر خان را ازنام داران سپاه ایران مجروح ساختند امادر پایان کار زار کثرت عسا کرشاه قاجار که از دنبال رو بکار زارنهادند ثبات نتوا نسته بشهر معاودت کردند ودر خلال این‌حال چندتن ازابطال رجال ازقفای اردوی قاجار تاخته یك زنجیربیل را پابیل باش هلاك ساخته بشهر درآمدند وهمچنین در شب اول جمی از شجعان افغان بعزم شبیخون از شهر بیرون شده زدو خوردی نموده مراجعت کردند وروز دیگرشاه قاجار چون سنك سفیدرا محل فرودآوردن لشکر اختیار کرده چون درانجا قرار گرفت دلیران افغان باآهنك جنك ازشهر بیرون تاخته باحاجی خان امیر بهادر وهمراهان اودر آویخته خونها بریختند وبشهر برگشته روز شنبه بیست وهفتم ماه شعبان از از دحام لشکر ایران بیرون شدن‌را درنیروی بازوی خودندیده بکلی حصاری گردیده بقلعه داری گرائیدند وافواج شاه ایران چون بحر مواج ازچهار طرف روبشهر نهاده محمدخان ماکوئی امیر تومان جانب‌شرقی درمقابل دروازهٔ قندهار جای گزیده قرار گرفت وموسی سیمنوف مهندس فرانسوی بکار فرما ئی فوجیکه درتحت رایت اوبود مأمور گشت واوسنگر سدیدی برافرا شته‌سپاهیان نظام‌را کندن نقب وپیش آوردن‌سنگرتعلیم کرده بکارقلعه کشائی پرداخت وهمچنین محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی باافواج قزوینی وجنرال پروسکی مهندس جانب دیگر شهرجای گرفته حاجی‌خان امیربهادر جنك بامیرزا رضای‌مهندس‌باشی تبریزی زمین‌مقابل برج خاکستری‌را باجمی فرا گرفت ودرانحال ازتقدیرات حی‌متعال‌بسرپیش بردن‌نقب دربین پیادکان قزوینی وفوج شقاقی بی‌اتفاقی روی‌داده جانبین‌دست بچوب وسنگ برده مشت وگریبان شدند وپیاد کان قزوینی باآهنك انجنك سرازسنگربالا کرده شهریان که‌دربرج خاکستر جای داشتند سی تن از ایشانرا بضرب کلولهٔ تفنك هلاك کردند و باقی از خوف خودرا درعقب سنگر انداختند وصمصام‌خان سرتیپ باپیروان خویش‌دربرابردروازهٔ عراق سنگر استوارکرد وحبیب الله‌خان امیرتوپخانه بضرب کلولهٔ توپ توپی‌را که برزبرج خاکستر بودپست نمودخلاصه ازاطراف مار پیچ ها پیش آورده از همه مقدمتر فوج‌محبعلی خان خودرا بدیوار شهر نزدیك کرده یکصد وبیستن در مسجد خرابهٔ که بقرب دروازهٔ قندهار بود جای گرفتندوشهریان شب هنگام پنجصد تن باراده شبیخون ازشهر بیرون تاخته‌سه بار برجای گزینان مسجد حمله‌نمودند ودرهربارقتل وجرحی‌بروی کار آورده بشهر درشدند وبهمین منوال هرشب یورش برده ایرا نیانرا برنج وتعب میاندا ختند تا که شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان بامید کمك رسیدن ازخوا رزم ومیمنه

وغیره‌مواضع که پسرش‌را چنانچه ازپیش‌رقم کشت فرستاده مددخواسته بود طریق صلح پیش گرفتند که بهانهٔ صلح شاه ایران‌را ازتضییق‌دادن شهرباز دارند وانگاه که تمکین دررسید ایشان ازپیش و آنان ازپس‌لشکر ایران را در میان گرفته بقتال وجدال پردازند پس‌کس نزد اعلیحضرت محمدشاه فرستاده طالب صلح شدند وشاه پاسخ نمود که شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان همین قدر اقرار واعتراف کنند که هرات خاك ایران است درازای آن ولایت خواف را نیز بدیشان سپرده راه مراجعت برگیرم بشرط آنکه شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان یکی بپاس حرمت سلطنت ازشهر حاضر آمده بامن ملاقات کنند وهم میرعبدالرحمن خوش نویس راکه درهرات بعسرت روزمیگذراند بدولت ایران سپارند که باعزاز واکرام کمالش‌درایران باستراحت‌حال بگذارند وایشان این سخنان شاه ایران راکه ازخوف دولت انکلیس که عزم مدافعه کرده‌بود کفت پذیرفتند وقرار دادند که‌شاه‌زاده کامران‌نزدشاه ایران شود ومیر عبدالرحمن خودش قبول‌رفتن ایران نکرده سرباززد واینوقت پاتنجر انکلیس که‌از دیربار بلباس ملائی وتدریس درهرات روز بسرمی برداز پذیرفته، گشتن خواهش شاه‌ایران آگاه‌شده لباس‌اسلامی را ازخود دور کرده بلباس رسمی کیش خویش پیش شهزاده کامران ویارمحمد خان شد وایشان که تااینوقت اورااملا ومسلمان دانسته احترامش مینمودند متعجبانه استفسار حال کردند واوخودرا پاتنجر انکلیس گفته ازرفتن شهزاده کامران نزدشاه ایران وادای متمنیات آن‌مانع گردیده گفت که زینهار نرود وهم استعداد قلعه داری را ازایشان علم‌حاصل کرد که تاچند وتاکی پایداری خواهند توانست که بعداو بعلاج مدافعه، پردازد ایشان بدواظهار کردند که هفت ماه استواری وپایداری کرده زیاده‌بران نیرودرباز و نداریم وثبات ورزیدن نتوانیم پاتنجر این را شنیده ایشانرا تاکید برتشیید قلعه‌داری کرد وبرزبان راند که‌تاهفت ماه شاه ایران‌را از کنار هرات کنار کنم وبرای کواه کفتارش اظهار کرد که‌فردا تاسه‌مرتبه علم سفیدی دربین لشکر شاه ایران بلند وپست کشته اکر برقرار واستوارماند هماناشاه قاجار بی‌نیل مرام رهسپار دیار خویش شود والا دست از جنك بازنکشد روزدیکر برطبق اظهاراوجنرال مکنیل که‌ازعزم شاه ایران واقف بود سه‌دفعه علم سفیدی‌را برافراشته وفرود کرده دیکر بلند نساخت و شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان کفتار پاتنجررا ازدرصدق دانسته از قراریکه باشاه داده بودند سرباززده دل‌بجنك دادندومعطل بتصوریکه ازرسیدن کمک خوارزم ومیمنه نمودند نکردند وپاتنجر دست‌بخرج‌زر کشوده ازتجار یهودیهٔ هرات مبالغ زیادی قرض گرفت وجنرال مکنیل که ازطهران بااردوی شاه‌ایران همراه آمده بود راه‌هند برگرفت وشاه حسین خان نامی‌را مأمور سفارت لندن کرده ازراه تهنیت جلوس علیاحضرت وکتوریا بتخت سلطنت روانه ساخت تاشبهات مکنیل‌را که مرقوم ومرسول داشته‌بود رفع کند ودولت انکلیس را بادولت ایران بهمان عهدیکه درمیان انعقاد یافته‌بود متحد ساخته دفع مناقضه نماید واو ازلندن بی‌نیل‌مقصود مراجعت‌نموده کاردولتین بمعادات کشیدکه‌انشاءالله درموقعش‌مسطور میکردد وشاه‌ایران ازابانمودن‌شهزاده کامران که‌اشارت رفت برآشفته‌تشدیدمحاصره کرد وهمت برفتح‌هرات‌کماشت وازصدورحکم‌شاه که‌درباب‌سخت‌نمودن محاصره کردامیربهادرجنك‌اجازت‌یورش‌خواست‌وشاه‌درجواب اولاونعمی نکفته سکوت کردواوسکوتش‌را حمل‌برضانموده آهنك‌یورش کردوسوراخ‌نقبی‌را که‌برذمهٔاوو پیروانش بودپیش اورده بخندق‌وصل کردودرتاریکی‌شب خندق‌را بتعلیمیکه میرزارضای مهندس‌بدونمود ازخاك‌انباشته کرده‌لوای‌یورش برافراشت وخودش جلووپیروانش ازقفاحمله ورشده ازخندق درگذشته زخمدار کردید وهمراهانش باتن‌زخمدار اوبرداشته پس‌نشستند وهمچنین جماعهٔ دیکر که‌سوراخ نقب‌را تاخندق رسانیده بودند محب علیخان جراحت یافته‌خائبانه معاودت کردند ودرین اثناروزی جمعی‌ازدلیران افغان ازشهربیرون‌شده درجائی‌بکنار دیوارشهرکمین کزیدند تاحاملین علوفهٔ اردورا غارت کنندولیکن مهدی‌خان قراباباق (۱) خبریافته برایشان بتاخت‌وبیست‌تن‌رامقتول‌ودستکیرساخت ومقارن اینحال‌بیست وپنجهزار روپیه‌ازمالیات طون‌وطبس که‌دراردوی محمد شاه‌می آوردند وهم‌چیزی ازفیوس قور خانه‌وغیره اسباب باخود داشتند شهریان‌خبریافته جمعی ازدلیران‌را کماشته‌سی تن‌ازمحافظین را کشته نقدوجنس رابرکرفته مراجعت کردند وپس‌ازین سانحه‌میرزاجان مستوفی وسردار شمس الدینخان که‌قبل ازین چنانچه مذکورشد بشاه‌نامه ورسول فرستاده خواستاررروی آوردنش

(۱) قراباباق اسم طائفه ایست (۱۲) ومعنی قراباباق سیاه کلاه می‌باشد شاید نشان طائفه‌مذکور کلاه سیاه باشدویابهمین اسم موسوم باشند

بجانب هرات شده بود باوجودیکه خواهرش زوجهٔ شهزاده کامران بود از راه فرار نزد شاه قاجار شدند و شاه هردوتن را امر کرد که ازقری ومزارع جلگای هرات آزوقه بلشکر رسانیده از بابت مال دیوانی رسید برعایا بدهند وتاشب پانزدهم ماه رمضان سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه‌وچهار بطریق‌مذکور مرورمیافته درشب‌مزبور هنگامیکه آوازتوپ وتفنك بالابود وزیریار محمدخان برفرازبرج حصار برشده خواستارا مان‌گشت وخواهش کرد که یکتن ازایرانیان بشهر درشده مارا ازاتلاف سر ومال اطمینان خاطر دهد تااز دراطاعت نزدشاه‌آئیم وشاه جنك‌را درنك داده عزیزخان سردار کل سپاه را ازراه التماس اوبشهر فرستادواو دوروز درشهر توقف کرده روزسوم باجمعی ازاعیان شهر ونامه شهزاده کامران‌ووزیر یارمحمد خان که مشتمل بررشته‌دوستی واتحاد وفرستادن زرنقد زیاد والتماس مراجعت لشکر ازهرات‌بودنزدشاه شده‌پیام هرویان ونامهٔ شهزاده کامران ووزیر یارمحمدخان‌را بگذرانید وشاه همه‌را ازکیدوشید دانستهٔ هرویان‌را که باعزیزخان‌رفته بود ندبی‌نیل مطلوب رخصت‌معاودت داده حکم محاربه ومحاصره صادرفرمود ودرین دفعه بصوابدیدرأی و اشارهٔ حاجی آقاسی نصف شهر را حصار داده نیمهٔ دیگررا فروگذاشته تمام احاطه نکردند که اگرشهریان ازقلعه داری ستوهیده شده باشندراه فرارشان مسدود نباشد ودلیران افغان بخلاف پندار حاجی آقاسی‌شب هنگام ازجانبیکه لشکراحاطه نکرده بود بعزم شبیخون‌بیرون شده دست وتیغ‌ازخون ایرانیان‌گلگون‌کردندوهمچنین هرشب ایرانیان را برنج وتعب میاندا ختند تا که لشکر شاه قاجار ازدست برد دلیران شجاعت دثار افغان بفغان آمده میرزا آقاخان وزیر لشکر حاجی آقاسی‌را ازتمام فرانگرفتن اطراف شهر بستی رای منسوب کرده ازطریق اعتراض باوی سخن آغاز نموده گفت که سه دروازهٔ شهر را ازاسیب لشکر معاف داشته خاتمهٔ امررا تاقیامت گذاشته اید زیرا که علوفه وآزوقه درشهر برده متعسر نمیکردند وهم اگر معاونی ازدیگر جابیاید بیمانعی بشهریان ملحق شود واکثرازسران سپاه نیز درین سخن شریك وزیر لشکر شده حاجی آقاسی نخست گفتارهمه را مسلم نداشته ازتصور خویش برنگشته حجت آورد که هرگاه تمام‌اطراف شهر درتنگنای محاصره انداخته شده راه‌آمد شد شهریان بسته شود هرآئینه تن بمرك داده درحراست خویش وحفاظت شهر بکوشند خصوص افغان که تانمیرد دست اززدن وکشتن برنگیرد واز این معنی فتح میسر نگشته کار بطول انجامد پس راه فرار میباید باز باشد که چون کاربرایشان سخت شود ناچار شهررا واگذار شده فرار شوند ودراخیر بعد ازین دلائل اونیز بادیگران موافقت کرده اطراف شهررا تمام فرا گرفته روبتسخیرنهادند وجانبین سرگرم ستیز وآویز بودند که دوهزار پیاده وسوار ازمردم تایمنی بواسطه شهزاده نادرمیرزابن شهزاده کامران که برای استمداد رفتنش ازپیش‌مرقوم گشت روی‌بسوی هرات‌نهاده درعرض راه بانصرالله‌خان سرکشکچی باشی که باجمعی ازسپاهیان‌علوفه بلشکرگاه شاه ایران می بردند دوچار شده باهم درآویختند وزد وخوردی روی داده آخرالامر مردم‌تایمنیه که چندتن ایشان کشته و اسیرشد هزیمت یافته بمساکن خویش رفتند وهم درخلال این احوال پنجصد سوار گزیده که خان خوارزم بالتماس شهزاده نادرمیرزا بسالاری خلیفه عبدالرحمن ترکمان بااو همراه کرده بود وارد میمنه شدند

(ذکر مقاتله شهزاده نادر میرزا وخلیفه عبدالرحمن ترکمان)

ذکر مقاتلهٔ آصف‌الدوله بامردم میمنه وغیره

ومضرابخان با آصف الدوله

چون شهزاده نادر میرزا باسوار وخلیفه عبدالرحمن ترکمان داخل میمنه شد مضراب خان والی میمنه نیزازاند خود وشبرغان ومیمنه وغیره ششهزار سوار کردکرده باشهزاده همعنان گشت وهمچنین شیرمحمدخان هزاره چهار هزارپیاده وسوار جرارا زمردم درزی وفیروز کوهی وجمشیدی‌نزد خلیفه عبدالرحمن فرستاد بعد شهزاده باساز وبرك شایسته ولشکرباینده طریق رزم ایرانیان پیش گرفت واز آنسوی الله یار خان آصف الدوله که بادوازده هزار سوار ونه عراده توپ چنانچه ازپیش رقم گشت بامرشاه‌قاجار ازتربت شیخ جام رح راه بادغیس برگرفته بوداز جادهٔ کاریز وکهسان وقوش رباط داخل بادغیسات ویورت قبائل جمشیدی شده درقرائیه خیمه زدودروقت

ورودش بدانجامردم آن محال‌فرار کردند بجزاز زمان خان جمشیدی که باششهزار مرد جنگی بمحاربه برخواسته دوصدتن‌ازهمراهانش کشته کشته هزیمت یافته، رفقایش‌را کنده شدند و آصف الدوله سه روز درانجا درنك کرده بعد قصد قلعهٔ نونموده ده‌روز درانجا توقف ورزیده روبسوی بالامرغاب نهاد وقبل ازانکه درموضع پده کج برسد زمان خان مذکور وشیر محمد خان هزاره وشاه پسند خان فیروز کوهی باجمع انبوهی برلشکر آصف الدوله حمله‌ور کشتند وچهار ساعت پای ثبات فشرده چنان کشش وکوشش کردند که چشم کسی در آنسر زمین ندیده وگوش احدی ازمردم الوسی درمقابل‌لشکر پادشاهی چنین دست بردی نشنیده‌است چنانچه صاحب ناسخ‌التواریخ ازروی اعتراف می نویسدکه افغانان مردانه بکوشیدند وچهارساعت دادرزم دادندولیکن باکشش‌وکوشش دلیرانه دراخیرکارهزیمت اختیارکردند ودوصدونجاه تن ازایشان وبسیارکس‌ازلشکرآصف الدوله دران کیرو دار طعمهٔ شمشیر آبدار کشتند و آصف الدوله پس‌ازمغلوب شدن‌ایشان‌وارد پده کج شده اسکندر خان‌برادر زادهٔ خود را بادوفوج ازپیادهٔ نظام مراغه وقرائی وسوارهٔقرائی‌پیشرولشکرش قرارداده واوازنابلدی راهی‌راکه‌میبائست برگیرد فروگذاشته طریق دیکر پیش گرفت ودرمیان درهٔ صعب در آمده مردم هزاره وجمشیدی راه رفتن ایشان‌را گرفته ومردم فیروز کوهی آب‌را ازایشان بازداشته دردو جانب‌دره بکوه برشدند واز فراز کوه آهنك جنك کرده دست بقتل ایرانیان دراز نمودند وکاررا بدیشان تنك ساخته بزدن وکشتن پرداختند وفراوان تن‌از ایرانیان‌را بخاك هلاك انداخته‌لوای مردانکی برافراختندوخود اسکندر خان‌را جراحت‌رسانیدند واسپان بسیارازضرب کلوله تفنك سقط نمودند واسکندر خان باتن زخمدار ازاسپان کشته ومردان بخون آغشته بدور اردو پش سنکری بر افراشت وچون راه گریزش مسدود بود ناچار بکارزار پرداخت و آصف الدوله ازقفای اسکندر خان کوچیده بمنزلیکه معین نموده بود فرود کشت‌وازاسکندر خان اثری در فرودکاه ندیده آواز شلیك تفنك بشنید ودانست که او ازراه راست منحرف کردیده گرفتار حادثه شده است وباآنکه‌میبایست که‌راه یاری ومددکاری اوبر گیرد وازدست خصم برهاند ازسبب آنکه ظلمت شب‌نزدیك رسیده بود نیروی معاونت اورادربازوی خود ندیده‌شب‌را بتشویش واضطراب بسربرده بامدادان جعفر قلی خان قراچه داغی ونبی خان قرا کوزلو و کابعلی خان افشار وجعفر قلیخان شادلو را بافوج پیاده وسواره بمعاونت اسکندر خان کماشت وایشان خودرا بسروقت اورسانیده روح بلب‌رسیده اش‌راپس بقالب‌دراوردند بعد باتفاق‌هم بمقاتله پرداخته‌وگروه هزاره وجمشیدی وفیروز کوهی‌را ازاطراف وقلهٔ کوه‌را کنده‌ساختندودر اثنای مغلوب شدن ایشان ازقضا سه هزار سوار خون خوار دررسیده ایشانرا که رو بفرار نهاده بودندمدد کار کشتندچنانچه رواز گریزبر تافته آهنك ستیز کردند وبیك حمله‌بیست تن ازسواران خراسان وشادلورا بقتل رسانیدند ودر عین قتال وجدال رحیمداد سلطان هزاره‌زخم منکر برداشته باعث هزیمت دیکران شد وایرانیان چندی از ایشان‌را اسیر ودست گیرساخته بعضی‌را بکشتند واز عدم جرأت ترك‌تعاقب کرده بلشکر کاه‌مراجعت نمودند بعد آصف الدوله براه‌بلدی حاجی بیك‌نامی که‌بتعلیم ازنزد شیر محمدخان هزاره فرار کرده در اردوی آصف الدوله قرار کرفته بود ازانجا جانب بالا مرغاب‌راه برگرفت وآن مرد که مترصد هنکام نبرد ورسیدن‌دلیران کارزارراه می‌پیمود لشکرآصف‌الدوله‌را ازمیان درهٔراه عبورنمود که‌ازدوجانب جبال شامخهٔ سربفلك افراشته داشت وترکمانان دران کمین کرده بودند وچون لشکر آصف الدوله دروسط دره رسید هدف کلولهٔ مرك گردیده از ضرب دست‌برد ترکان دل ازحیات برید وفوج کابعلی خان افشاررا که‌رو بفراز کوه‌نهاده‌بود ازپیش برداشته زده وکشته داخل دره کردند وکاررا بایرانیان بغایت‌صعب ودشوار نمودند که نه دست ستیز داشتند و نه پای گریز چنانچه ازناچاری اسپان سواری و دواب باربرداری خودهارا بدور اردو سنکر ساخته بسیاری از آدم ومال ومواشی از ضرب کلوله جان در باختند وحاجی راه بلد که ایشان را در چهار موجهٔ هلاکت وتاراج انداخت راه خویش پیش گرفته از نظر ایرانیان مفقود گشت و آصف الدوله‌روز دیگر بحال ابتر بکمال دشواری وبی نظامی راه برگرفت ودرین منزل نیز اسکندر خان را باوجودیکه جراحت داشت به‌پیش روی کماشت وآنکاه که وارد منزل خواجه کندو شد ترکان براسکندر خان‌تاخته مغلوبش‌ساختند وچند تن را اسیر ودستگیر نمودند و آصف الدوله بعد از فرود آمدن در منزل از دست برد ترکان خبر یافته لشکررا امر معاونت وی کرد واز همه پیشتر دو صد سوار بمدد اسکندر خان رسیده ترکان ایشانرا دیده چون

شیر ژیان حمله ور گشتند وایشانرا در میان گرفته راه چاره بروی شان ببستند وایرانیان خود را گرفتار ورطهٔ هلاکت یافته از اسپ فرود آمده اسپان شانرا سنگر ساختند وبمدافعه پرداخته تارسیدن آصف‌الدوله وبقیهٔ لشکرخود داری کردند وچون لشکر برسید هزار کان از سبب قلت قوت مقاتلت در خود ندیده پشت بجنك دادند وایرانیان ازانجا اسپ رانده بکنار آب بالا مرغاب فرود شدند ودرانجا دست وپای شان قدری باز شده ترکتاز آغاز نهاده پنجهزار راس گوسفند را از راه غارت باردو بردند وبیست تن چوپانرا که آن رمه هارا راعی بودند دست گیر کردند ودرخلال حوادث مذکوره سی وهفت هزار خانه وار از مردم جمشیدی وفیروز کوهی ازبیم پایمالی خودهارا کنار نموده وازرودمرو عبور کرده درزمین بالامرغاب ییلاق گزین شدندوشیرمحمدخان هزاره وزمان خان جمشیدی وشاه پسندخان فیروز کوهی باجمعیت خودها راه میمنه پیش گرفته بمضراب‌خان والی میمنه وخلیفه عبدالرحمن ترکمان وشهزاده نادر میرزا که درانجا بعزم رزم شاه ایران چنانچه رقم شد انجمن شده طریق مدافعه برگرفته بودند پیوستند ودر چهارجا سنگر استوار نمودند وآصف الدوله بکنار رود بالا مرغاب رهنورد گشته درنحال یکتن از پیشخدمتان شیر محمد خان هزاره شمشیر اورا گرفته از راه فرار نزد آصف الدوله رفته او را آگاه کرد که مردم اوزبکیه سرپل واندخود وشبرغان وترکمانان سالور وساروق وچار اویماق تقریباً بیست‌هزار سوار بفاصلهٔ دو فرسنك ازین لشکر گاه سنگر افراشته آمادهٔ پیکار نشسته اند وآصف الدوله از شنیدن این خبر چون جلادت وشجاعت ایشانرا دیده وآزموده بود هراسناك گشته با وجود خوف بپاس مکنت ونیروی سلطنت شاه خویش خودرا از دست نداده محمد ابراهیم خان قاجاررا بادوازده هزار پیاده وسوار وده عراده‌توپ ساعقه بار بحفاظت بنه وآغروق گذاشته خود با بقیهٔ لشکر وهفت عراده توپ که این زیادتی اتواب وسپاه نظر بدست برد های ترکمان از عقب بیاری او رسیده بودند روی محاربه بسوی سنگریان نهاد ورنه از منزل تربت شیخ جام که محمدشاهش جانب بادغیس مأمور کرد دوازده هزارپیاده وسوار ونه عراده‌توپ درتحت رایتش چنانچه‌ازپیش مسطور گشت قرار داده بود که اکثر تااینوقت کشته شده بودند باری (۱) چون بسنگر نزدیك‌شددلیران هزاره واوزبکیه وجمشیدی واویماقیه شیرانه حمله کرده وچهاربار یورش برده درهر مرتبه بسیارتن‌را ازدم شمشیر گذرانیده پس میکشتند تاکه ازصدمهٔ کلولهٔ توپ بکلی سنگری شدند وایرانیان چیره دست گردیده بسنگر یورش آوردند وهفتصد تن‌از ایشانرا اسیروطعمهٔ شمشیر نمودند وایشان ازحملهٔ ایرانیان‌ثبات نورزیده بنه‌وسنگر رافرو گذاشته هزیمت یافتند وآصف‌الدوله سنگرهارا متصرف گشته سه‌روز درنك کردومژده ونویداین فتحرا که پس از چند شکست حاصل نمود باقرخان میرآخور شهزاده کامران که بانادرمیرزا پسراو بطلب معاونت رفته‌بود از راه کافر نعمتی درهرات بمحمدشاه قاجار رسانید ومورد احسان گردیده مقیم‌درگاه وی‌شد وآصف‌الدوله بعد ازسه‌روزاز سنگرگاه‌مذکور کوچیده واردمنزل‌چهارشنبه(۲)واز آنجادرچیچك تووواز آنجادرالتین‌خواجه‌وازانجادرقیصار رهسپار شده فرود آمدودرانجابزرکان میمنه‌واعیان سرپل‌واندخودوشبرغان‌وچهار اویماق‌ازدراطاعت نزد آصف الدوله‌شدند ورشتهٔ‌متابعت بگردن انقیادنهادند آنگاه آصف‌الدوله‌جعفر قلیخان‌کردشادلو را بمیمنه‌فرستاده درموضع قرب‌منزل المارشیر محمدخان هزاره وزمن‌خان جمشیدی باهزار سوار استقبال اورا کرده درقلعهٔ المار یکشب ازراه ضیافتش بردند ونیکوخدمت نموده روزدیگر ازراه توقوز کتل کهنه‌جبل میباشند ونادرشاه همه‌را بریده وهموار ساخته است روبسوی میمنه نهاد ودرحین ورودش دران بلده همه‌مردم شهر ونواحی آن پذیره‌اش کرده باهم داخل میمنه‌شدند ومضراب خان والی‌میمنه شانزده روز آصف الدوله را مهمان واعزاز واکرام کرده بعدعهد وپیمان درمیان نهاده‌حکومت خان پسرخودرا برسم گروکان بدوسپرد که همواره‌نزدشاه‌ایران‌باشدوهمچنین‌رستم‌خان‌شبرغانی وشاه ولیخان اندخودی وذوالفقار خان سرپلی وشیرمحمد خان هزاره وزمانخان جمشیدی وغیره بزرکان هرقبیله باپسران خود حاضر شده فرزندان شانرا از راه گروکان نزدشاه ایران فرستادند واز انجمله زمانخان جمشیدی میراحمدخان عمزادهٔ خودرا نیزباپسران دیکر اعیان ویکصدراس اسپ‌برسم پیشکش همراه کرده عرائض اطاعت وانقیاد نکار دادند وهمه‌را بواسطهٔ جعفرقلیخان نزد آصف‌الدوله روانه داشته او کسیل هرات نمود وپس ازان دروازهٔ خریدوفروش اجناس بازشده طریق وسعت بروی ایرانیان کشاده کشت وبعد از دیکران عبدالله خان قبچاق برادرشاه پسند خان ازراه اطاعت نزد آصف‌الدوله شتافت ومورد اشفاق کردیده دوازده هزار خانه‌وار ازمردم قبچاق ومودودی وفیروز کوهی‌را که درزیر امرش بودند از قیصار کوچ داده هشت فرسنك پس برده

(۱) باری نام‌خداوند ودرفارسی برای اندك آید و بجای علی‌الجمله عربی آورده سخن‌رابدان مختصر کنند

(۲) نسخه چارشنبه

درمسا کن‌شان جایداد ومضراب خان والی‌میمنه برادرزاده‌خودرا باعرضه وپیشکش علیحده نزدمحمدشاه فرستاده درخواست آن نمود که‌الله‌یار خان آصف الدوله‌را ازمیمنه طلب‌هرات فرموده مردم‌را از لگد کوبی‌بازدارد —

ترغیب علماء مردم‌رابجهاد امیرایشان

ترغیب وتحریض علماء هرات مردم را

(بجنگ ایرانیان بنام جهاد)

بقراربیان صاحب ناسخ التواریخ چون خبرفتح میمنه واطاعت قبایل جمشیدی وفیروز کوهی وهزاره وچهار اویماق واوزبك وانقیادمردم شبرغان واندخود وسرپل وگریختن شهزاده نادرمیرزا بگوش شهزاده کامران رسید از درچاره جوئی باوزیر یارمحمد خان مشورت کرده بصوابدید اوملاعبدالحق که ازفحول علماء هرات بود کتابی مشتمل برکفر ایرانیان وسفك دماءوحل متاع ایشان تالیف وبدلائل ترتیب داده سادات قریهٔ پشتکی را بشهر طلبیده درمسجد جامع مردم شهر را انجمن ساخت وپس‌ازادای نمازجمعه ملاعبدالحق مذکور برزبرمنبر صعود داده بقرار نوشته صاحب کتاب مذکور رسالهٔ مؤلفه‌اش را قرائت کرده بعدندا نمود که ای مردم این‌بود امر خدا ورسول که شنیدید واینك سپاه قاجار که حاضر وآماده پیکارند اگربرشما دست یابد وشهر را متصرف‌شود جان ومال وناموس شمامهدر(۱)رودوحفظ جان‌ومال وناموس فرض‌است‌وقتال بالشکر قاجار جهادراه خداست که اگر کشته شوید شهید وداخل بهشت جاویدمیشوید واگر ازایشان بکشید غازی‌شده بهشت را ازان خود کنید ومردم ازشنیدن سخنان او ودانستن مضامین رساله‌اش سروتن شسته وناخن چیده کفن درپوشیدند وسادات پشتکی ازپیش علمها برافراشته شهریان ازقفای ایشان از دروازهٔ خشك بیرون شدند واول هراولان محمدخان امیر تومان دوچار گشته نائرهٔ حرب شعله‌ورشد ودر آغاز پیکار کلولهٔ تفنك برعلی‌محمد نامی ازلشکر قاجار رسیده مقتول گردید ویکی ازدلیران غازیان تاخت که سرش را برگیرد علی نقی خان نامی ازایرانیان سد راه او شده پنج‌تن را زخم رسانیده مانع آمد وخودش نیززخم برداشته بهمان حالت زخمنا کی جسدعلی‌محمد را دربرد وایرانیان ازمشاهدهٔ این‌حادثه درولوله ولرزه افتاده محمدولی خان سرتیپ ومحبعلی‌خان وجنرال پروسکی فرانسوی باقر اولان افواج تبعهٔ خودها بمدافعه برخواستند و جانبین بمحاربه ومقاتله گرائیده بسیار تن از ایرانیان را مقتول ومجروح کردند وسی وهشت نفر ازشهریان وچهارتن ازسادات پشتکی وعم زادهٔ وزیر یارمحمد خان مجموع چهل وسه‌نفر کشته پنجاه وشش تن زخمدار کشتند وبعضی ازمجروحین دست‌گیر نیزشدند وآخرالامر هزیمت یافته بشهر درآمدند وازلشکرایران جنرال‌پروسکی زخم برداشته پس‌بعسکرگاه‌شدند وبعدازین محاربه وزیر یارمحمد خان سنگریان حاجی خان را ازلشکریان ایران اواز داده طالب امان شد ومحمدشاه یکتن ازمنصبداران سپاه را بشهر فرستاده پس از مکالمات بسیار شهزاده کامران ووزیر یارمحمد خان اطاعت نورزیده ازمتمنیات شاه ایران سرباز زدند وبقلعه داری استواری گزیدند ومقارن این‌حال شهزاده نادرمیرزا باهمان پنجصد سوارالله‌قلی تورهٔ خوارزم که ازپیش بشرح رفت‌وارد کشته باحبیب‌الله‌خان امیر توپخانه که باستقبال خزانه که ازطهران میآوردند ازلشکرگاه بیرون شده بوددوچار شده بهم درآویختند وکشش وکوشش بسیار کرده چون ایرانیان درعدت وعدت کثرت داشتند سی وچهار تن ازایشان را کشته وپنجاه وشش نفررا باپنجاه راس اسب دست گیر کردند وروز دیگر همه‌را بحکم‌شاه قاجار سربریدند وچون‌مدت محاصره طول کشیده زمستان نزدیك‌شد محمدشاه مصطفی‌قلیخان نامی را ازاعیان سپاه امر کرد که پنج هزار خروار غله از بادغیسات درلشکرگاه دور هرات آردوهم تمام افواجش ازجهت دفع سرماخانها بنا کردند وکارخانهٔ باروت‌سازی نیزاجرا نمودند وتوپهای بزرك‌ریخته کاولهها ازسنك تراشیدندواینوقت ازعرض والتماس مضراب خان والی میمنه‌که ازپیش اشارت رفت آصف الدوله‌بالشکریکه همراه داشت بفرمان طلب ازمیمنه روانهٔ هرات شده دراوائل ماه ذی‌الحجهٔ سال ۱۲۵۴ هزارو دویست وپنجاه وچهار وارد لشکرگاه شاه قاجار گشت وبزرك زاد کانیرا که ازراه‌کروکان باخودداشت ازحضور شاه گذرانیده خودش بااینان مورد الطاف شدندبعد آصف الدوله رخصت‌مراجعت‌مشهد یافته قبل‌ازانکه راه برگیرد باجازت‌محمد شاه درپای دیوار شهر آمده باوزیر یارمحمد خان سخنان موعظت آمیز گفته بتحریك باتجر انگلیس که ایشانرا باستواری تحریض کرده‌بودجوابی برطبق‌مرامش‌نشنیده بازگردید ودرمشهد مقدس رفت‌که امور آنجاخلل‌نپذیرد

(۱) هدر مباح شدن ریختن خون کسی وباطل وضایع وناچیز شدن

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

﴿ ذکر توجه شاه شجاع بمعاونت دولت انکلیس ﴾

(جانب افغانستان)

درخلال احوال مذکورهٔ سال مزبور اعلیحضرت امیر دوست محمد خان نامه ورسول نزدشاه قاجار درهرات فرستاده تحریض بتسخیرش نموده ازجانب خود مطمئن خاطرش ساخت که بااواز درستیز درنیاویزد واو فرستاده اش را اعزاز واکرام کرده رخصت مراجعت داد ودولت انکلیس ازین مراودهٔ امیرکبیر باشاه قاجار وبیرون کردن الکسندر بارنس را ازکابل چنانچه ازپیش بشرح رفت درتمهید کارافتاده پس ازورود الکسندر بارنس درهند لارد اکلند کورنر جنرال هند بامیرکبیر مکتوب فرستاد که بنا بصلحیکه دربین دولت انکلیس ورنجیت سنگهه منعقد گردیده است ودولت مذکوره یاری ومدد کاری اورا لازم میشمارند پس مناسب حال شما آنست که امصاروولایات متصرفهٔ خویش را حفاظت نموده درولایت مغربی افغانستان که هرات وجنوبی آن که قندهار ومشرقیش که پشاور وغیره تاکنار نهرسند است مداخلت نمائی وامیرکبیر که استرداد جانب شرقی افغانستان را تالاهور وکشمیر درضمیر داشت درجواب اولا ونعمی نگار نفرمود واین امرمادهٔ دیگر برای تصدیق مکتوبات مکنیل که ازعزم شاه ایران جانب افغانستان بقصد تزلزل هندوستان ومتحد گردیدن سرداران قندهار وامیرکبیر بااوبکار گذاران دولت انکلیس نوشته بودشده ایشان دراندیشهٔ آن افتادند که اگرهرات درتصرف شاه ایران در آید تمام ولایات مغربی افغانستان پذیرای اطاعت دولت روس خواهندشد آنوقت احتمال مزاحمت کشور هنداست که در تزلزل خواهدافتاد ونیز اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را ازمعاداتیکه بارنجیت سنگهه درمیان است پیشنهاد خاطر چنان است که بیاری شاه ایران آهنك استرداد پشاور ولاهور وکشمیر کرده هندرادر تزلزل خواهدانداخت پس کارپردازان دولت انکلیس علاج مواد ثلاثهٔ مذکوره رادراتحادبارنجیت سنگهه وشاه شجاع دیده دربیست وششم ماه جون سنه ۱۸۳۸م هزارو هشتصدوسی وهشت میلادی مطابق بیست وسوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدوپنجاه وچهار هجری وموافق بانزدهم ماه هار سمت سال ۱۸۹۵ هندی هزارو هشت صدونودوپنج بکرماجیت درلاهور مابین مستر ولیم حی مکناتن وشاه شجاع ورنجیت سنگهه رشتهٔ پیمان منعقد کشته نامهٔ عهدنامه قلمیافت که سابق ازین فی مابین سرکارین یعنی سرکار والامقدار (۱) خالصه جی وسرکار گردون وقار شاه شجاع الملک عهدنامهٔ مشتمل برچهار دفعه سوای تمهید وخاتمه مقرر شده بود وبسببی از اسباب ملتوی (۲) مانده اکنون صاحب والا مناقب مستر ولیم حی مکناتن بهادر بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد آکلند کورنر جنرال صاحب بهادر باختیار کل جهت توثیق وتکمیل عهد نامهٔ مسطورازراه دوستی موثقهٔ قدیمهٔ معهودهٔ هردو سرکارعالیمقدار اعنی خالصه جی (۳) وکمپانی انکلیس بهادر درحضور خالصه جی تشریف آوردند وعهد نامهٔ مذکوررا ازسرنو باضافهٔ چند فقرهٔ دوستی آیات وچهار دفعه شرائط جدیده که جمله مجدده دفعه باشد باتفاق وصلاح دوستانهٔ سرکار یکرنگی آثار کمپانی انکلیس بهادر مقرر وسند گردیده که بموجب دفعات و شرائط مرقومة الذیل در مابین مغائرت وجدائی متصور نیست و نخواهد شد اول آنچه ممالك متعلقهٔ اینروی آب سندیه وآن روی آب مذکوره که درتحت تصرف وداخل علاقهٔ سرکار خالصه جیست چون صوبهٔ کشمیر باحدود شرقی وغربی وجنوبی وشمالی اتك وچچه و هزاره و کهنیل وآنت و غیره توابع آن وپشاور بایوسف زائی وغیره وختك و هشتنگر ومچنی وکوهات وهنگو وسائر توابع پشاور تاحد خیبر وبنو ووزیر وتانك وگرانك وکاله باغ وخوشحال کده وغیره توابع آن ودیرهٔ اسمعیل خان باتوابع آن ودیرهٔ غازیخان وکوت متهن وعمرکوت وغیره باجمیع توابع آن وسنهکر واروات مند واجل وحاجی پوروروح پور و هرسه کیچی ملك میسنکره باتمام حدود آن وصوبهٔ ماتان باتمام ملك آن سرکارشاه موصوف وسائر خاندان سدوزائی را درممالك مرقومة الصدر هیچ دعوی وسروکار نسلاً بعد نسلٍ وبطناً بعد بطنٍ نیست ونخواهد شد وبهمین عنوان ملك مذکور مال خالصه جی نسلاً بعد نسلٍ وبطناً بعد بطن هست و خواهد بود (۲) دوم شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و رهزنی ودانکهٔ وشور وفساد باینطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد واگر احیاناً کارداران سرکارین که معاملهٔ خورد وبرد نموده روبقرار نهاده غیر حاضرباشند

(۱) نقل عهدنامه دولت انکلیس باشاه شجاع ورنجیت سنگهه

(۲) ملتوی پیچیده وپیچ در پیچ شونده

(۳) تقریر اعلیحضرت سراج الملة والدین خالصه جی خالصه دولت سکهه رامیگفتند وجی بمعنی صاحب کاه بخود مها راجه رنجیت سنگهه هم خالصه جی گفته می شود یعنی صاحب دولت اگر چه صاحب در لغت عربی معنی رفیق ویار میباشد اما در اصطلاح فرس بمعنی مالك می اید چنانچه صاحب است وغیره

از جانبین واپس داده شوند و آنچه آب نالهٔ خیبر برای مصارف قلعهٔ فتح گده وغیره بموجب قدیم میرسد احدی مسدود نسازد (۳) سوم عبور کسانیکه مطابق آئین موثقهٔ دوستی سرکارین عالیین خالصه جی وصاحبان کمپانی انکلیس بهادر از دریای ستلج متعلق بچتی واجازت سرکار خالصه جی است همان قسم از دریای سندیه که دریای ستلج بآن آمیخته عبور اقوام معطل برچتی و اجازت سرکار خالصه جی خواهد بود وشاه موصوف بغیر اجازت و چتی سرکار خالصه جی عبور نخواهد داد (٤) چهارم در مقدمهٔ شکار پور و ملك سندیه که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق رویهٔ بهیهٔ دوستی ویکرنگی قدیمه و آئین موثقهٔ سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر آنچه معرفت کپطان کلاد مارتین دید صاحب بهادر پلتیکل اجنت دوست صمیمی وجواهرسنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آئین موثقهٔ معهوده قراریابد بسرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظورخواهد بود پنجم شاه موصوف بظهور انتظام کابل وقندهار اسپان نوعمر عمده واعلی وخوش رنك وخوش خرام پنجاه رأس ویازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده وهفت قبضه پیش قبض اصیل ایرانی وبیست وپنج رأس قاطر عمدهٔ بالاقد ومیوهٔ ولایت چه خشك وچه تر درتمام موسم ازراه جالها وغیره درالکای پشاور ازانگور وانار بیدانه وناك وسیب وبه وبادام و کشمش مقدار وافرسال بسال میرسانیده باشند ونیز اجناس اطلس هرنك (۱) وبکرس وچوخهای سمور وکمخواب وزربفت وقالین ایرانی جمله یکصد و یکپارچه سال بسال علی الدوام بسرکار خالصه جی میرسانیده باشند ٦ ششم القاب مراسلات بموجب مراتب مساوات فیمابین سرکارین عالیین ممدوحین جاری خواهد ماند ۷ هفتم آنچه سوداگران اسپ وغیره بیوپاران طرف ولایت عازم سرای امرت سرحیو ولاهور وتمام ممالك محروسه تعلق سرکار خالصه جی خواهد بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید تمام وتائید تام بعمل خواهد آمد وازجانب سرکار خالصه جی هم بهمین نهج درین باب بظهور خواهد رسید ۸ هشتم سرکار خالصه جی تحائف بطریق دوستی از قسم پشمینه وغیره بقرار تفصیل ذیل سال بسال بپادشاه موصوف خواهد فرستاد پشمینه پنجاه وپنج پارچه ململ بیست وپنج تهان کمخواب پنجتهان دوپتهٔ بنارسی بیست ویك تهان کیش سهار نپوری وپشاوری پنجتهان دستارسفید پنجتهان برنج باره پنجاه وپنج سیر ۹ نهم انچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خریداری اسپان وغیره ویابرای کار دیگر بطرف ولایت ویا از طرف شاه موصوف بملك پنجاب و غیره ممالك محروسه برای خرید و فروش بقدر یازده هزار روپیه از قسم سبفیدی وپشمینه وغیره اجناس مأمور شوند سرکار خالصه جی وسرکار شاه موصوف درنوازش باآنها وسرانجامی کار آنها متوجه خواهند بود ۱۰ دهم هرگاه فوج سرکار خالصه جی وفوج شاه موصوف باتفاق حسنه یکجاشوند شاه موصوف کاربد درحق کاوان هرگز واصلاً ومطلقاً شدن نخواهد داد ۱۱ یازدهم هرگاه سرکار شاه موصوف خرج سرکار خالصه جی را بنا براماد همراه برد آنچه ازخاندان بارگزائی وغیره مال واسباب و جواهر و اسپان و اصلحه واضربهٔ خورد و کلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن ازسرکار خالصه جی ونصف آن از سرکار شاه موصوف باشد واگر سوای فوج چیزی بدست شاه موصوف آید اسپان عمده واشیاء زبده ازاسلحهٔ خورد وکلان وجواهرات وغیره بطریق تحفه مصحوب وکیل معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند ۱۲ دوازدهم معتبران شاه موصوف وسرکار خالصه جی مع رسائل وتحائف بحضور جانبین جریده طور حاضر ومأمور خواهند بود ۱۳ سیزدهم هرگاه سرکار خالصه جی طالب فوج سرکار شاه موصوف را بمد نظر تکمیل مذکورات عهدنامهٔ هذا باشد شاه موصوف فوج باسرداران کلان ارسال دارند وسرکار خالصه جی نیز حسب ضرورت شاه موصوف بمد نظر تکمیل مزبورات عهد نامهٔ هذا افواج مسلمان با سرداران کلان تا کابل مأمور خواهد نمود وهنگامیکه سرکار خالصه جی رونق افزای پشاور شوند ازطرف شاه موصوف یك شهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه جی بیاید تعظیم وتکریم اوبوجه احسن ازسرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید چهاردهم دوست ودشمن هرسه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر وسرکار شاه موصوف واحداست پانزدهم دولك روپیه ضرب نانك شاهی یاکله دارسال بسال بالضرور ازابتدای مأموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه موصوف درکابل جهت تعین فوج خالصه جی

(۱) بکرس درلغات دیده نشد بکتر دیده شد که جامه ایست که بروزجنك پوشند و آن تابهای آهنی باشد که بران مخمل یا بنات کشیده استعمال نمایند

اندرون علاقهٔ الکای پشاور بقدر پنج هزار پیاده وسوار ازقوم مسلمان بنا بریشت کرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای کمك شاه موصوف هرگاه که درصوابدید سرکار دولت مدار کمپانی انکلیس بهادر باتفاق وصلاح سرکار خالصه‌جی همچو کمك ضرور متصور شود خواهند رفت درسرکار خالصه‌جی‌مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمهٔ کلان ازجانب مغرب رونمایدپس تدارك آن باتفاق صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکارخالصه جی وسرکار کمپانی انکلیس بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید ودرصورتیکه سرکار خالصه‌جی طلب افواج شاه موصوف نماید هرقدرمدت که فوج مذکوردرسرکار خالصه‌جی حاضرباشد منجملهٔ‌مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد وسرکار کمپانی انکلیس مادامیکه امرخلاف شرائط عهد نامهٔهذا ازروی‌تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصهٔ مذکوره سال‌بسال بلاناغه بسرکار خالصه‌جی خواهد بود شانزدهم آنچه ممالك وتوابع آن درتصرف میران سندیه الحال هست شاه شجاع الملك وسائر خاندان سدوزائی رانسلاً بعدنسل وبطناً بعدبطن بابت فرمان برداری یاباقیات معاملهٔ‌مال گذاری درحال‌واستقبال بآن ممالك هیچ دعوی وسروکاری‌نیست ونخواهد بود ملك ومال‌میران سندیه نسلاً بعدنسل است وخواهد ماندبشرطیکه میران موصوف مبلغ سی‌لك روپیه نانك شاهی‌امرت سریه یاکله‌دار بموجب مجوزهٔ سرکار کمپانی انکلیس‌بشاه موصوف ادانمایندوشاه موصوف ازجملهٔ آن‌مبلغ پانزده لك‌روپیه خودبگیرد وپانزده لك روپیه‌نقد بسرکار والا مقدارخالصه‌جی رسانیده بدهد هرگاه مبلغ مذکور همکی وتمامی اداشده باشد پس آنوقت‌دفعهٔ چهارم عهدنامهٔ شاه موصوف مرقوم دوم ماه جیت سنبت سال هزارو هشتصد ونود که شرح آن مطابق اصل درصدر مندرج است منسوخ خواهد گردید ومراسم رسل ورسائل وتحائف فاخرهٔ عمدهٔ اعلی‌فیمابین سرکار خالصه‌جی ومیران سندیه بعادت قدیمه جاری خواهدبود هفدهم هرگاه شاه شجاع‌الملك درملك کابل وقند هارعنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه درمملکت محروسهٔ‌والی‌هرات برادرزادهٔ شاه موصوف هیچ جهت متعرض‌ودست‌اندازنخواهدشد هژدهم‌شاه شجاع‌الملك وسائر خاندان سدوزائی‌بدون استمزاج واستصواب سرکارین‌عالیین خالصه‌جی وسرکارکمپانی انکلیس معامله‌وسروکارباحدی ازسرکارین یعنی‌بادشاهان غیرنخواهدکردوا گراحیاناً کدام سرکارغیرعزم‌لشکرکشی برملك سرکار خالصه‌جی‌یاصاحبان انکلیس نماید بقدرمقدورخود بمقابلهٔ آن پردازد آنچه دفعات مرقومة الصدرمسطورشد سرکارخالصه‌جی وسرکار انکلیس‌وسرکار شاه‌شجاع‌الملك‌رابخوشی ورضا مندی تمام‌منظوراست وعهدنامهٔ هذابشرط ثبات دفعات مسطوره مدام برحال‌وبرقرارخواهدماندوبعدازثبت‌ودستخط‌ومهرهرسه‌سرکاروالااقتدارشرائط‌عهدنامهٔهذابعمل خواهد آمد تحریربانزدهم ماه‌هارسنبت۱۸۹۵هزاروهشتصدونودپنج‌درلاهورفقط(۱)وقبل‌ازتحریر این‌عهد نامه‌درروز سیزدهم‌ماه ربیع‌الثانی مذکور مکناتن‌صاحب وکیل دولت‌انکلیس کلمات ذیل‌را اظهارکرده‌گفت اگرشاه شجاع‌الملك برای رفتن پسر بزرك خودشهزاده محمدتیموررا درلشکر مهاراجه صاحب اجازت‌دهد البته شهزادهٔ موصوف‌ازطرف مهاراجه صاحب مورد تعظیم وتکریم مطابق شأن جلیل خود خواهد گردید وشهزادهٔ موصوف را اختیارخواهد بود که منجملهٔ صاحبان عالیشان‌انکلیس‌همراه لشکرمهاراجه صاحب یکی‌را همرکاب گرفته باجمعیت لشکرمهاراجه‌صاحب که مسلمین باشند بطرف کابل‌قدم پیش‌نهند ودرصورتیکه جمعیت‌قوم افاغنه رجوع بشاه‌شجاع الملك نمایند بوجوهات دیگرپیش رفتن شهزادهٔ موصوف درنظر صاحبان همراهی لشکر بااهل کاران مهاراجه صاحب که حسب الحکم مهاراجه صاحب مشیروشریك این‌امر باآنها باشند انسب واولی متصور باشد اگرشاه شجاع الملك بمدنظر رجوع کنا نیدن بسوی خود سرداران افغانستان برای انجام مهام خود وحصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد که سردار سلطان محمدخان‌را هم‌همرکاب خودبطرف قندهاربرد پس‌مهاراجه صاحب اجازت رفتن بخدمت شاه ازسردار موصوف دریغ نخواهند داشت وشاه شجاع الملك عزت وآبروی سردار سلطان محمدخانرا نگاهدارد اگررفتن افواج مهاراجه صاحب وعبورحدود ممالك محروسهٔ خود باتفاق وصلاح صاحبان عالیشان که درلشکر مهاراجه صاحب موجود باشند مناسب ومنظور گردد دران تقدیر اتفاق وصلاح صاحبان همراهی لشکر

سمت

(۱) گفتار مکناتن در باب شرائط عهدنامه

که باصاحبان همرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب ومنظور خواهدشد هرچند که اینمراتب پیش‌ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب رسیده است تاهم برای رفع شك وشبههٔ آئنده انسب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر وترقیم درآید بجناب فیض مآب اشرف سری مهاراجه صاحب گذارش شد وهم شاه شجاع‌الملک خواهشات چندازمکناتن نموده واوهمهٔ مقتضیاتش‌را نوشته باخود برداشت و آن اینست اول آنکه از اولاد شاه دران وفرزند ان ومتعلقان بندکان ماهرکس که باشد ورعیت وسپاه وافسروسران درانی از که ومه که درولایت باشنددر پرداخت وعدم آن ودرخیروشرایشان مالك ومختاربندکان ماست ودرین امرازصاحبان وغیره هیچکس متعرض نخواهد شد دوم هرگاه بندکان ما درکابل وقندهار متمکن باشند وبسبب تنگی‌بسمت بلخ یاسیستان و بلوچستان و نواحی وتوابع کابل وقندهار وشکارپور لشکر کشی نمایند ویاتحت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود سوم هرگاه کابل وقندهار وشکارپور بتصرف بندکان ماباشد بایدکه توابع آنها در زمان سلطنت قلمبند می‌بودند تعلق بندکان ماداشته باشند چهارم زمانیکه بندکان مادرکابل‌متمکن شود وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت بوده اگرچند نفر دیگررا هم بجهة تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود پنجم درمیان صاحبان ومردم ولایت چه‌ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندکان ماامری بوقوع نخواهد آمد ششم درخصوص دولك روپیه وچیزی دادن ازشکارپور به بندکان ما بسیار سخت وشاق معلوم میشود چرا که اول ازملك کنجایش ندارد که خرج واخراجات بندکان ما وسپاه بعمل آید ودیگر اینمعنی مال گذاری ومالیه‌دهی بنظر جهانیان میآید مختار صاحبان‌است هرگاه کنجایش دران‌ملك می‌بینند ویامناسب وصلاح میدانند چه مضائقه اهتمام امور بندکان ما تعلق بصاحبان عالیشان است هفتم چونکه سلطنت رو بخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش‌شده ملك ولایت را غصب نموده‌اند سندیان‌نیز درشکارپور آدمان خودرا نشانیده اند الحال که بندکان ما درملك ولایت متمکن شوند باید که میران سند شکارپور را واگذار شوند که ملك پادشاهیست وبتصرف بندکان‌ما باشد هشتم درخصوص کنیزان که بدر میشوند اگرچه بدست دادن آنها درآئین دولت معطل‌باشد چونکه امر ناچاراست که ارباب عزت ووقار را بدون خدمتکاری ممکن‌نیست باید اگر بدیگر مردم این آئین جاری میشود باری اجرای این‌امر دربارهٔ مهمان لازم نیست کنیزانیکه از مردم ولایتی متعلقان سرکار ما فرار شوند بعد بسرکارما واپس داده شوند نهم اینکه بعدمطالعهٔ شرایط فصل دوم عهد نامه واستماع عرایض صاحبان عالیشان‌ما بدولت راچنان مناسب نمود که ذکر شکارپور درمطالب مرقومة الصدر مندرج شود آنچه عذراست درمادهٔ دادن دولك روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگهه بعوض معاونت فوج نوشته شده‌است چونکه مضرعزت ما بدولت مستورنیست ذکر آن نیز گذاشته شودحالاما بدولت را برضاورغبت ثبت نمودن دستخط ومهر خود منظور وقبول است دفعه هذا بتجویزمکناتن بدفعات فوق درج شده درثانی مطالبات مرقومة الصدر بدین‌نهج نوشته تسلیم‌دید صاحب بهادر نموده‌شد اول آنکه ازاولادشاه دران وفرزندان ومتعلقان بندکان ما هرکس‌که باشد ازرعیت وسپاه وافسر وسران درانی وکه‌ومه که درولایت باشد در پرداخت وعدم آن ودرخیر وشر ایشان مالك ومختار بندکان‌ما است. دراین‌امر از صاحبان وغیره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آن‌مردم بیفکراند وعاقبت اندیش نیستند هرگاه بندکان‌ما درکابل وقندهار متمکن باشند بسبب تنگی بسمت بلخ یاسیستان وبلوچستان ونواحیات وتوابع کابل وقندهار الی سرحدشکارپور لشکرکشی نمایند ویاتحت تصرف آرند درین امرممانعت نخواهدبود وهرگاه کابل وقندهار بتصرف بندکان‌ما درآیند باید که توابع آنها که درزمان سلطنت‌قلم بندبودند بدستور سابق‌باشند دوم‌درزمانیکه بندکان‌ما درکابل متمکن‌شوند وصاحبان عالیشان‌عزم‌مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت واگر چندنفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندکان‌ما خواهش نمایندصاحبان مضائقه نخواهند نمود سوم درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه‌ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندکان‌ما بوقوع نخواهد آمد چهارم چون سلطنت روبخرابی آورده همچنان که غلامان سرکش‌شده ملك ولایت راغصب نمودند سندیان درشکار پور آدمان ازخود نشانیدند ایمعنی به‌بندکان‌ما نهایت سخت وشاق می‌نمود که سندیان نیز

مستد عیات شاه ازمکنا تن

چون عهد نامهٔ مندرج متن‌از کتاب شاه شجاع مرحوم نقلاً نوشته شده عبارات آن بحال خود گذاشته‌شده حك‌واصلاح نشد فقط

ضبط ملک پادشاهی را نموده‌اند بخاطر بندگان‌ما مدام همین بود که هرزمان‌باشد ملک را ازدست ایشان خارج‌سازیم الحال که صاحبان عالیشان بنابرمصلحت ازروی خیرخواهی آوردن ذکرشکار پوررادردفعات مطلوبه جائز نداشته ودرخصوص دولک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگهه هم به‌بندگان ماشاق بود صاحبان‌عالیشان (۱)عذرات آن را نیز بالفعل جائزنداشتند بندگان‌ما نظربه‌یکانگی که صاحبان عالیشان دارند ذکراین دومطلب را موقوف داشتند باقی پنج‌دفعه مطلوبه مرقومة الصدر بمهر ودستخط مزین گردد ازانجا که فیمابین بندگان‌ما وصاحبان عالیشان اتحاد ویک‌وجودکی میباشد وسرموئی جدائی متصورنیست باری ازثبت گردیدن مهرودستخط دردفعه مطلوبهٔ مرقومة الصدر تشفی وتسلی بندگان‌ما می‌گردد سوا ازین مبادا چیزی درمیان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد .

﴿ ذکر جوابهای کورنر جنرال ﴾

(سئوالهای مذکوره شاه شجاع الملک را)

چون‌سوالات مسطوره فوق‌بواسطهٔ دید صاحب‌جنرال کور نرهند رسید اودرششم ماه‌اگست‌سنه۱۸۳۸هزارو هشتصدوسی‌وهشت میلادی مطابق پانزدهم شهر جمادی‌الاول سال ۱۲۵٤ هزارو دوصد و پنجاه و چهار هجری هرفقره را جوابی رقم کرد که نقلش بعینه اینست جواب از فقرهٔ اول دفعهٔ ثانی که تسلیم دید صاحب گردیده بود درین ماده خاطر مبارك جمع باشد زیرا که اصلاً ارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس نیست که در پرداخت وعدم آن وخیر وشر فرزندان ومتعلقان آن خلاصهٔ خاندان مجد واعتلاء مداخلت نمایند درهمچو امر آن سلاله دودمان عز وعلی مختارند جواب فقرهٔ دوم از دفعهٔ مذکوره اینکه لفظ شکارپور از فقرهٔ اول‌محوشد و درباقی یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت وارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس مصروف تأسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که از دوستان قدیم ومحبان صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهدبود وهر وجوه وطریق که درین ماده مقتضای رأی نصفت اقتضا باشد حسب تقاضای وقت و مشوره و کنکاش هردو سرکار بعمل آورده خواهد شد وهمچنین لفظ شکار پور را ازدفعهٔ سوم مستدعیات شاه شجاع‌الملک که مکناتن‌باخود نوشته برداشته بود محو کرده مرقوم داشت که سرکار دولت مدار انکلیسیه را حسب تحریر صدر بجز قوت‌تمام ورونق مالا کلام در کرفتن سلطنت برای آن خلاصهٔ خاندان عزوعلی خواهش دیکر نیست فاما مبرهن خاطرخاطر باشد که بانقلاب روز کار درامور سلطنتها کمی وبیشی ظاهر وآشکارا میکردد ودر بعضی احیان ممالك یك‌سلطان وسعت میپذیرد ووقت من‌الاوقات برخی ازمملکت ومضافات وسلطنت وی‌بدست وتصرف اهل حکومت دیکرمیآید هانا آن سلالهٔ دودمان مجد واعتلاء روا داشته وپذیرا فرموده‌اند که والیان پنجاب وسند برملکهائیکه سابقابدخل وتصرف سلاطین افاغنه بوده‌اند ودرینزمان بید تصرف والیان موصوفین اند ایشان قابض ومتصرف خواهندبود ودرجواب فقرهٔ دوم ازدفعهٔ محولهٔ دید صاحب مذکور مسطور نمود که اخلاص مندرا بتمامتر خوشی و رغبت وخیلی خورمی ومسرت ماندن یکصاحب بطریق‌وکالت وچندنفر دیکربجهت‌تمشیت امورلشکر قبول ومنظوراست وجواب مادهٔ سوم ازدفعهٔ مزبوره‌را رقم کرد که‌اخلاص گزین‌را بخوشی تمام ورغبت مالا کلام ایضمنی‌منظوراست که درمیان صاحبان ومردم ولایت افغانستان چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح آن خلاصهٔ خاندان عز وعلی امری بوقوع نیاید ودرجواب مادهٔ ششم ازمستدعیات شاه شجاع الملک رقم‌نمود که یقین خاطر عاطر باشد که هرگز وهرآینه ارادهٔ سرکار رفعت مدار انکلیس نبوده که بآن سلالهٔ دودمان مجد واعتلاء تکلیف درامر غیر واجب دهد یاباعث امری شود که برخاطر عاطر شاهی گران وشاق باشد وآنچه ذکر عدم گنجایش ریخته خامهٔ آن‌والاتبار گردیده است بپاسخ آن حالی خاطرصفا مظاهر نموده میآید که سرکار دولت مدار انکلیسیه درتعمیل وتکمیل مراتب عهودلابدیه ومستلزمهٔ ذات ستوده صفات هرگز در ضیق وتنکی افتادن آن والا تبار روا وگوارا نخواهد داشت وهرچه دربارهٔ دادن زر بمها راجه رنجیت سنگهه مال‌گذاری و مالیه دهی بنظر جهانیان درآمدن رقمزد کلك گهر سلك شده بجواب آن همین قدر کافیست که درادای مال گذاری ومالیه‌دهی واجرت‌سپاه بعهدیکه هست‌نمایان بل‌تفاوت زمین وآسمان وظاهر وعیان‌است چه‌اکثر اعیان اتفاق میافتد که سرکار

(۱) احتمال میرود که عذرات را اگرچه بمعنی عذرها نمی آید وجمع عذر نمی‌باشد بمعنی اعذار که جمع‌عذر است گرفته باشد چون داخل عهد نامه درج‌می باشدتغییرداده نشد فقط

ذکر اجوبهٔ کورنر جنرال

توانگر وقوی خرج برای افواج سرکار دیگرمیدهد بل سرکار اعلی بسرکارا دنی این‌قسم معامله ورویه‌را بروی کار میآورد پس تطویل کلام درین مرام بیحاصل محض‌است چرا که آن‌خلاصهٔ خاندان عظمت‌اینمعنی را روانداشته بمنظوری جمیع شرائط عهد نامه را ثبت ومهر ودستخط خود نموده برغبت ورضا پذیرا فرموده اند ودرجواب مادهٔ هفتم از فقرات مستدعیهٔ شاه شجاع مسطور داشت که شکار پور اینقدر کافی وبسنده است که مقدمهٔ آن درعهدنامهٔ موثقهٔ حال طی‌شده وانفصال یافته، وآن والا تبار آنرا متلقی بقبول داشته اینواقعه، که در خصوص شکارپور است محو گردیده چرا که درعهد نامه تجویزی نوع دیگر وانموده ودرجواب مادهٔ هشتم از مستدعیات شاه رقم‌نمود که مقدمهٔ ناز کیست اینقدر جواب اجمالی آنرا کافیست که حتی الامکان شرائط مستفاد وقوانین پاس مروت وآئین بهین مرعی داشته درانجاح مرام وانصرام خواهش ومرکوزات خاطر آن برگزیده صفات جهد وسعی و کوشش وپیروی برروی کار آید چنانچه درین ماده با اهل کاران این سرکار مقیم لودهیانه ایماء و اشعار رود ودر مادهٔ نهم از مقتضیات شاه شجاع المالک نوشت‌که آنچه درتتمهٔ‌دفعات رقمزد کلك متانت‌سلك گردیده است بجزاینکه تحسین وآفرین بعقل سلیم ورای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود وبهبود حقیقی وفائده ومنفعت تحقیق ووثوق اعتماد برصفا طینتی ونیکوسگالی این‌سرکارابدبنیاد که‌فرموده‌اند نموده‌اید دیگر ضرورت ندارد انتهی هماناین‌عهدنامه باعهدنامهٔ که‌دولت‌انکلیس بادولت‌ایران درروزبیست‌وپنجم ماه‌نومبرسنه۱۸۱٤هزاروهشتصدوچهاردهٔ میلادی مطابق‌دوازدهم شهر ذیحجة الحرام‌سال ۱۲۲۹ هزارودویست‌وبیست‌ونه‌هجری‌مشتمل برپانزده فصل درطهران مرقوم‌وموثق داشته اند مناقضتی بروی کار دولتین مذکورتین آورد چنانچه ازفصل هشتم‌ونهم عهدنامهٔ مذکوره بوضوح می‌پیوندد‌و آن اینست فصل هشتم هرگاه طائفهٔ افاغنه را بادولت بهیه انکلیس نزاع و جدالی باشد اولیاء دولت علیهٔ ایران لشکر تعین کرده بقسمیکه مصلحت دولتین‌باشد بدولت بهیهٔ انکلیس امداد واعانت نمایند ووجه اخراجات آنرا ازدولت بهیهٔ انکلیس بگیرند ازقراریکه اولیا دولتین قطع وفصل نمایند فصل نهم اگر جنك و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیاء دولت بهیهٔ انکلیس را دران میانه کاری نیست وهیچ طرف کمك وامدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه، صلح کردند

ذکر توجه شاه شجاع از لودهیانه

بالشکر انکلیس جانب شکار پور

ذکر توجه شاه شجاع جانب شکار پور

چون رشتهٔ‌عهددربین‌شاه‌شجاع‌الملك ودولت انکلیس ورنجیت سنگهه منعقدگشت شاه‌شجاع درروز بیست‌ودوم ماه شعبان سنه ۱۲۵٤ هزارو دویست‌و پنجاه‌و چهار مطابق‌ایام حصار دادن محمد شاه قاجار هرات‌را باافواج انکلیسیه از لودهیانه راه‌شکار پور برگرفت ودرهنگام جاده پیمائی از مهاراجهٔ پتیاله تحفهٔ وهدیهٔ شایان باعریضه‌اش ومکتوب مهاراجه رنجیت سنگهه باتحائف ظرائف که هریك بصحابت وکیل خویش فرستاده بودند در حدود متعلقهٔ هریك بمشاهده وملاحظهٔ شاهی رسیدوهمچنین محمد بهاول‌خان‌عباسی‌دربهاول‌پورحاضر حضورشاه شجاع شده اقسام پیشکشی از اسپ واشتر باسازوبرك طلاونقره ونقود واجناس زری واپریشمی وپشمی وسی ضرب شهینك بااشتران جل‌وافسار زری وبناتی ودوضرب توپ پیش‌کشیده همه‌خوانین اردوی شاهی وافسران سپاه انکلیسی‌را ضیافت نموده هریك‌را بقدرحال ازالبسه نفیسه واقمشهٔ ظریفه برسم هدیهٔ دل‌خوش ساخت وهم شاه شجاع همه وکلای‌حاضره‌ونواب مذکوررا بعطای خلاع فاخره نواخته باجوابهای عرائض ومکاتیب ایشان رخصت مراجعت داده درماه ذی الحجه سنه ۱۲۵٤ هزارو دوصدو پنجاه‌و چهار واردشکارپورشد وصاحبان انکلیسه که ازکلکته وبمبئی مأمور همرکابی شاهی گردیده بودند از شاه شجاع اجازت اسلحه دادن بسپاه کلکته وبمبئی خواسته بآرایش لشکر پرداختند وبقوانین نظامیه تمامت سپاه‌را آراسته شاه‌را خورسند ساختند چنانچه درازای انتظامیکه درلشکر دادند مورد عطیه وانعام گشته همه افسران شان بخلاع البسه پشمینه مفتخر وسپاهیان بعطای زرنقد بهرور شدند وپنج پلتن پیاده ودوفوج سواره‌را که جدید بملازمت سپاه شاه قیام ورزیده بودند نیز باآراستگی از حضور شاه‌گذرانیده مطبوع افتادند بعد صاحبان انکلیسیه بنظم ونسق دادن‌ولایت بندهمت گماشته خواستند

که میران سند را بروفق امور مرکوزهٔ خاطر خودها داخل معاهده کرده شرائط عهد را باایشان موثق نموده بعد برطبق معاهدهٔ کهباشاه شجاع ومهاراجه رنجیت سنکهه نهاده‌اند مبلغی ازمیران سندبرای هردوسرکار از ایشان بگیرند ومیران سندیه نخست سربازززده بتهیهٔ اسباب جنك پرداخته آهنك عصیان کردند که شاید افسران وصاحبان انکلیس از ازدحام ایشان خائف وهراسناك کشته از امریکه پیشنهاد ضمیر دارند بازکردند ولیکن بخلاف پندار آنان افواج انکلیسیه درجنبش آمده از بحروبر رهسپر میدان حرب شدند ومیران سند از مشاهدهٔ ایحالت ناچار طریق اطاعت برگرفته ربقهٔ انقیاد بگردن نهادند وشروط معاهدهٔ دولت انکلیس وشاه شجاع ورنجیت سنکهه‌را برعهده نهاده بیست‌و هشت لك روپیه ادانموده دیگر امری‌را مکلف نشدند وشاه شجاع برطبق پیمانیکه کرده بود ازمبلغ مذکور پانزده لك روپیه‌را بکار گذاران رنجیت سنکهه سپرده سیزده لك را تحویل خزانهٔ خود فرمود

ذکر توجه شاه شجاع از شکار پور جانب قندهار

ذکر توجه شاه شجاع ازشکار پور
بمعاونت لشکر انکلیس جانب قندهار

در سال ۱۲۵۵ هزار ودو صدوپنجاه وپنج هجری مطابق روزبیست ودوم ماه فروری سنه ۱۸۳۹ هزارو هشتصدو سی‌ونه میلادی بذریعهٔ آکلندکورنرکشورهندسرولیم حی‌مکناتن بوزارت‌شاه‌شجاع مأمورکشته‌ازراه معاونت چند فوج پیاده‌و سوار ازدولت انکلیس که پنه هزاروسه صد وپنجاه تن‌سپاهی میرسیدباشاه‌همراه‌شدوشاه‌بصوابدید او چند دسته فوج سواره وپیاده بسالاری شهزاده محمد تیمور از راه پنجاب وپشاور جانب کابل گماشته خود باسپاه انکلیس وشش هزار تن‌لشکر خویش که جمله پانزده هزاروسه صدوپنجاه مرد نبردمیشدند ازشکار پورراه قندهار پیش گرفت واز عرض راه درهٔ بولان محراب خان بلوچ‌را بذریعهٔ فرمان طلب حضور کرد و آن سر مست بادهٔ غرور سربازززده ازشرفیابی رکاب شاهی تقاعد ورزید بلکه دزدان بلوچیه‌را گماشته مال‌ومواشی‌وبازماند کان‌ار دورا بسرقت همی بردند وآخرالامر مردم بلوچیهٔ متعلقهٔ افغانستان بمکافات شرارت خود شان گرفتار گونه‌گونه عقاب شدند که انشاء الله درمو قعش مذکور می‌شود وشاه شجاع ازراه درهٔ بولان اسپ‌عزم رانده چون‌وارد موضع کدنی واقع‌فاصلهٔ‌سی‌کروهی قندهارشد سردارکهندل خان‌سردار رحمدل خان‌وسردارمهردل‌خان برادران خودرا بادیگر سران‌واعیان قندهار ولشکر جرار بمدافعه فرستاده خود بحفاظت شهرواطراف پرداخت وایشان اسپ رانده بقلعهٔ فتح‌الله خان واقع سه کروهی اردوی شاه شجاع رسیده اقامه گزین شدند ودست بکار برده اول آب‌رااز لشکرانکلیس که باشاه شجاع بودند بازداشته‌چندروزدرهمان‌فرود کاهش ازحرکت مانع گردیده نگذاشتند که قدم‌پیش گذارند چنانچه هرروزبرایشان تاخته بسامرد ومرکب بخاك هلاك‌انداخته باشکر گاه‌خویش مراجعت میکردند ومال‌ومواشی ایشان‌را که ازعسکرگاه بیرون‌می بودبغنیمت میآوردند وازجمله کدو خان مهمند درروز ورود منزل مذکور ازدیگران پیشتر تاخته یك‌زنجیر پیل‌خود سرولیم حی مکنا تن‌را غنیمت بدست آورد وآخرالامر سرداران‌از حمله‌های پی‌درپی که کردند وانکلیسان رابستوه آورده جرأتی از ایشان ندیدند اهنك شبیخون کردند که درتار یکی‌شب یورش برده همه‌را مستاصل سازند وافسران لشکر انکلیس ازعزم شان آگاه گشته بحفاظت اردوگاه خویش پرداختند وکسانیرا که بکنار ارد وخیمه برافراشته بودند درعسکر گاه درآورده مترصد حملهٔ سرداران نشستند وسرداران نظر بپاس‌داری وحفاظت واستواری لشکریان انکلیس وهم بواسطهٔ اینکه حاجی‌خان کاکری‌همچنان‌که باهری سنکهه درمحاربهٔ‌درهٔ‌خیبر طرح‌موالفت وموافقت چنانچه رقم شد انداخته بمکافات‌کردارش اخراج البلدگشت درینجانیز روی دل بسوی شاه شجاع نهاده باپیروانش گریخته باردوی انکلیس ملحق شدوسرداران ازعزم‌رزمیگداشتند بازمانده بلکه ازراه هزیمت‌بقندهارمراجعت کردند وهمچنین‌تاج‌محمد خان کاکری‌ازسرداران روی برتافته شباشب باسوارانش‌جانب‌لشکرانکلیس‌راه برگرفت وبنزدیك اردوی شان رسیده شب‌رابسربرده بامدادان‌باردوی‌مذکورپیوسته‌باریاب‌حضورشاه شجاع‌شد واوبخطاب نصیرالدوله کیش مخاطب نموده ازانجا کوچیده درقلعهٔ فتح‌الله خان بجای سرداران فروکش کرد وازین سوی سردار کهندل‌خان بعداز رسیدن براد رانش‌عیال وتعلقات خودهارا ازقندهار برداشته باپانصد سوار روی امیدبسوی شاه‌قاجار که بمحاصرهٔ هرات

قیام داشت آورده موردالطاف اوشدند وشاه شجاع درروز یکشنبه دوازدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری بدون مانع درخارج شهر قندهار فرود آمده روز دیگر بامکناتن وهمراهان نش بارك درشده تمامت سپاه انکلیس وافواج شاهی را جهت جلوس برتخت سلطنت باآئین اراستن فرمود

ذکر سلطنت دومی شاه شجاع

(ذکر سلطنت دومی شاه شجاع الملك بن تیمور شاه)

چون سپاه اراسته گشت در روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری درمیدان عید گاه قندهار برتخت سلطنت موروثی جلوس نموده بالتیام جراحات قلوب ستمدیدگان وجانب داران خویش پرداخت وهریك ازاعیان را که هواخواه او واز سرداران قندهار زجردیده بودند بمناصب عالیه نوازش فرموده سکه وخطبه رابنام خویش اجرا داد وازجملهٔ بزرگان حاجی دوست محمد خان اسحق زائی را که درکرم سیربذلت وعسرت روز بسرمی برد طلب حضور کرده نیك بنواخت ومقارن ایحال مکناتن انکلیس که خودرا کفیل احوال شاه شجاع می پنداشت عهدنامهٔ مجدد برطبق مقتضای خویش نگاشته بدستخط ومهر شاه شجاع رسانید که نقل آن بعینه اینست اول روشن ومبرهن باشد که جمیع شرائط عهدنامهٔ که بتاریخ بیست وششم ماه جون سنه ع ۱۸۳۹ هزارو هشتصدو سی ونه میلادی فیمابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه ذیجاه شاه شجاع الملك ومهاراجه رنجیت سنکهه زیب نفاذ یافته بحسال وبرقرار خواهد بود وسرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهد نامهٔ مذکوره کاربند خواهندشد دوم بمدنظر ارتباط واستدامت اتحاد واقع فیمابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه مفتخر الیه یك صاحب ایلچی انکلیس ازطرف سرکار انکلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند ودر صورت مناسب ومصلحت متصور ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی ازطرف خود جهت اقامت بخدمت کورنر جنرال بهادر معین و مأمور خواهند فرمود سوم بعوض وبدل معاونت معاهدت دیرینه ونظر براتحاد ومحبت کاملهٔ مستقیمه که ازجانب سرکار دولت مدار انکلیسیه وکیفیت شاه ذیجاه شاه شجاع روبظهور آورده است وبلحاظ یکانکی ویکجهتی هردو سرکار شاه محتشم الیه کاهی احدی را ازقوم واهل فرنك درزمرهٔ نوکران منتظم ومنسلك نخواهند کرد وکسی از اهل فرنك را اجازت استقامت بملك افغانستان بدون اطلاع واسترضای سرکارانکلیس عطا نخواهند فرمود چهارم فوج منتظم ومرتب که صاحبان انکلیس سرکرده وسردار آن باشند برای حفاظت ملك وذات پادشاه مفخرالیه وهم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام درملك افغانستان مقرر ومعین خواهدشدوهرخدمتیکه بصوابدیدشاه وایلچی مذکور مناسب وضرورمتصور گردد ازفوج مزبور گرفته آید پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده بهمان اسلوب خواهد ماند وتعداد سرداران انکلیسیه معینهٔ لشکر مذکوره زیاده ازپنجاه نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه مفخر الیه خواهش ازدیاد آن وازدیاد فوج مذکور نکنند ششم شاه شجاع الملك مفتخر الیه مشاهرهٔ فوج مذکور راحتی الوسع والامکان ازخزانهٔ خودمؤدی سازند هفتم در خصوص امرتجارت شاه ممدوح درصورت پیش آمدن موانع بجا انسداد وار تفاع آن فرمایند وهرتدبیر یکه دررای صواب انتمای شاه مفخر الیه بصلاح ایلچی انکلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیردجلوهٔ ظهور خواهد گرفت هشتم مضامین دفعات هفت گانهٔ مرقومهٔ بالاابداً ودایماً تابقای حکومت وسلطنت خاندان سدوزائی بحال وبرقرار ومستقل وپایدار خواهد ماندتحریر هفتم ماه می سنه ۱۸۳۹ هزاروهشتصدو سی ونه عیسوی مطابق بیست ودوم شهر صفرسال هزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری دردارالقرار قندهارفقط و جانبین یك بدیگری عهد نامهٔ مزبوره را سپردند .

نقل عهدنامهٔ مجدد مکناتن باشاه شجاع

ذکر سخت نمودن محاصره هرات

﴿ ذکر تشدید نمودن محمدشاه قاجار ﴾

(محاصرهٔ هرات را و گفتگوی مستر مکنیل)

مقارن احوال شاه شجاع درشکار پور وخلال وقائع مزبور اعلیحضرت محمد شاه قاجار که بمحاصرهٔ هرات چنانچه ازپیش رقم گشت گرفتار بود سران سپاه را بصعب نمودن محاصرهٔ هرات ترغیب کرده مردم سکنه شهررا

بعسرت هرچه تمامتر انداخت ودرینوقت مسترمکنیل وزیرمختار دولت انکلیس که بقرارذکرصاحب ناسخ‌التواریخ بخلاف ذکرثقات هرات که‌ازپیش ذکرورود اوهمرکاب شاه‌ایران مرقوم گشت چندی‌متوقف طهران بوده‌هرقدر که توانست بکارداران دولت انکلیس شکایت‌نوشت وایشان را ازخلل درامر هندوستان خوف وبیم داد چنانچه دولت‌موصوفه شاه‌شجاع الملک‌رابپیش رومرادات خویش‌ساخته‌جانب افغانستان تاختند ومستر مکنیل روزسیزدهم ماه‌ذی‌الحجه سال گذشته ازطهران راه‌هرات برگرفت وازقفای اوسیمونیچ وزیرمختار دولت روس درروزبیست وچهارم ماه‌مذکور روی بسوی‌هرات نهادوپس ازروز نوروز تنکوزئیل که‌درروز پنجم‌محرم سنه‌هزارودوصد وپنجاه وپنج‌بود مستر مکنیل واردهرات شده ده‌روز بعداز ورود‌او وزیرمختار دولت روس داخل اردوی شاه ایران گشت‌ومستر مکنیل شرفیاب بار گردیده‌التماس نمود که‌بشهر درشده شهزاده کامران را ازراه اطاعت پیش آردو شاهش اجازت داده چون داخل شهرشد بخود اندیشید که هنوز هرات بتصرف شاه ایران درنیامده وامرمقاتله انجام‌نپذیرفته است‌بااین‌همه یحتمل که امیردوست محمدخان‌وسرداران باشاه‌ایران متفق وهمداستان گردیده وقلعهٔ‌هرات نیزمسخر ومفتوح شده ایرانیان وافغانان یکدل ویکجهت شوند وازضمنی مردم اسلام کشور هندنیز از درانحاد ملت پذیرای اطاعت ایشان گردند انوقت دولت انکلیس رازبون واز کشور هندبیرون خواهند کرد پس‌دل بران‌نهاد که‌شاه‌ایران رابهر حیله که‌باشد بی‌فتح هرات مراجعت دهد چنانچه شهزاده کامران را که‌میبایست بقرار گفته‌اش مستمال (۱) ساخته باخودنزدمحمدشاه میبرد مژده امداد ازدولت انکلیس‌داده گفت که لشکردولت برطانیه باشاه شجاع ازشکارپورجانب قندهار رهسپار است که‌فردا بگاه‌وارد آن‌دیار خواهدشد وهمچنین‌شهزاده محمدتیمور بالشکر دیگرازراه پشاورجانب کابل ره‌نورداست میباید که‌چند روزخودداری کرده استواری ودرقلعه داری پایداری نموده‌نزدشاه ایران‌نشوی وشهزاده کامران ازین‌نویدو گفتاراوقوی‌دل واستوار شده‌ومسترمکنیل ازشهر بلشکر گاه‌شاه قاجار معاودت کرده بشاه‌بیان‌نمود که‌هرچند شهزاده کامران‌رابیم وامیددادم فائده‌پذیرنگشت وهرگزازحصار هرات‌بیرون نشودوقبول اطاعت نکندو‌محمدشاه ازین‌اظهار اوبرآشفته محاصره راسخت ترفرمود ونیزامرکرد که آلات وادوات‌مسینه را از لشکریان برگرفته چندضرب توپ‌قلعه کوب که کودک‌مراهق دراندرون آنها باسانی درمیتوان شد بریختند ودرخور اتواب کلوله بروی کارآورده درسه جاقرار گاه‌برای انهابپا راسته بواسطهٔ جرثقیل اتواب را بدان مواضع برآوردند وبروج و بارهٔ شهررا هدف کلوله توپ ساخته شور وآشوب بشهر دراندختند تا که دراوائل ماه‌صفر سنه هزارو دوویست وپنجاه‌و پنج هجری مطابق ایام ورود شاه شجاع درقندهار کاربرقلعه گیان بغایت دشوار گشته همگنان درنزد وزیر یارمحمد خان انجمن شده التماس کردند که‌قوتی بقدر لایموتی بدیشان دهد که‌قوت برمقاتلت حاصل‌آرد ویارخصت بیرون شدن نماید تا اگر اسیرودستگیر عساکر شاه‌ایران شوند هم‌نانی بیابند وجان بسلامت برند ووزیریارمحمد خان ازسبب آنکه ناچارشده بود اجازت بیرون شدن داده بعرصهٔ چهار روز دوازده هزارنفر ازمردوزن وپسر ودختر ازشدت جوع بیرون‌شده بلشکر گاه‌شاه ایران درآمدند ونان وآبی‌یافته مامور باقامهٔ مشهد ونواحی آن گشتند ودرخلال این‌احوال حاجی‌خان امیربهادر جنگ که‌سابق زخمدار گشته‌بود ازکثرت نوشیدن شراب‌مست وازحال سپاه‌بیخبرشده دوفوج شقاقی که‌درتحت‌لوای اوبودند باهم‌راه شقاق‌ونفاق پیش گرفتندوباجمعی ازدلیران افغان‌باب‌موانست ومصاحبت گشودند وافغانان باآنکه ازرسم می گساری عاری‌بودند باایشان هم‌پیاله ومشغول لهو وملاعبه شدندوباوجود مجالست ومصاحبت شبی باهم قرار دادند که یمی درنزم شراب باایرانیان می‌گسار شده نیم‌دیگر شبیخون زده صفحهٔ خاک‌را ازلوث وجود آن بیباکان شراب خوار پاک سازند وازین اندیشه وقرارداد باصواب یکصدو پنجاه‌تن از فوج شقاقی‌را سربریده یک ضرب توپ ایشان‌را باخود بشهر درآوردند ودراثنای این‌معاملات وزیریار محمد خان‌مورد عتاب شهزاده‌کامران شده مقهور گشت که‌تاچند وتا کی مملکت‌را خراب ساخته مردم سکنه شهررا دراضطراب انداز یم‌صواب آنست که باشاه ایران امری‌را ازدرصلح‌بمیان آریم ووزیر یار محمد خان بزبان ضراعت پاسخ گفت که‌نخست کسی را نزد شاه ایران فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمائیم بعدازراه مصالحه درلشکر گاه رفته باوطرح معاهده‌اندازیم

(۱) مستمال‌ساخته یعنی اورا میل خاطر داده

وشهزاده کامران از کفتهٔ اوشاد خاطر شده مکتوبی بشاه ایران نوشته درعنوان آن این بیت را رقم کرد —

ای باغبان چوباغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

ودرذیل آن خواستار کردید که یکی‌را ازکار پردازان خویش درشهر پیش‌او فرستد تابااو سخن ازدر صلح رانده بعد بخاطر آسوده بملاقات شاه آید ونامه را بصحابت یکی از اعیان شهر نزد شاه قاجار فرستاد واو کهچنین امررا ازخدا میخواست فوراً حاجی عبدالمحمد نامی‌را درشهر نزد شهزاده کامران روان کرد وشهزاده کامران ازملاقات حاجی مذکور شکفته خاطر ومسرور شده خواست کهراه لشکرگاه شاه‌برگیرد امامستر مکنیل آگاه کشته ازراه خفاء یکنفر نوکر خودرا درشهر نزدشهزاده کامران فرستاده پیام‌داد که‌هرگز ازشهر بیرون‌میا وچندی ثبات ورزیده استوار باش تا کاررا بروفق مرادت ساخته نمایم وخودش نزد محمدشاه شده کفت که فتح وتسخیر هرات کلیدقفل مملکت افغانستان وباعث آشفتکی هندوستان است میباید کهاز سبب اتحاد دولتین انکلیس وقاجار دست ازفتح هرات بازداشته راه طهران برگیرید والا کار بمشاجره خواهد کشید و شاه بسخن او اعتنا نکرده ازامریکه پیشنهاد خاطرداشت پای‌پس نکشید وشهزاده کامران بهمان‌پیام مکنیل وترغیب وزیر یارمحمد خان کهاورادلیل‌بود ازکفته‌ونوشته خویش پشیمان‌شده‌فرستادهٔ شاه‌ایران رابی‌نیل‌مرام معاودت داد ودرروز پنجم‌ماه صفر مذکور مودود خان وابراهیم خان فیروز کوهی‌رو ازولینعمش برتافته نادربیك وصاحب نظر بیك واسدالله بیك نامارا باتحف وهدایا نزدشاه‌ایران روان کرده قلعهٔ نوو بادغیس بتیول ایشان مقررومعین کشت وفرستادکان شان کامروا مراجعت نمودند واینوقت چون کلولهٔ توپ درقور خانهٔ شاه‌ایران نمانده تمام‌شده‌بود وحمل ونقلش ازایران در هرات صعوبت داشت لاجرم شهزاده سلطان محمد سیف الدوله سنکی‌را ازالواح قبور مردکان کلولهٔ توپ تراشیده شایسته توپ‌زدن افتاد وصدنفر سنگ تراش مأمور کلوله تراشی ازسنك شدند ودر روز هشتم ماه صفر حبیب‌الله خان امیر توپخانه وجعفر قلیخان سرتیپ وباقرخان کردباجی ازسواره وپیاده بنواحی کرخ تاخته مال ومواشی مردم آنجارا تاراج کرده شصت نفر از مردم هرات را که درآنجا جهت خریدن اسپ رفته بودند دستگیر نموده درارودی خود بردند ودر خلال احوال مذکوره ششصد تن ازمردم افغان قندهار ازراه محاربه بالشکر شاه‌قاجار رهسپار هرات شدند وچون بنواحی هرات رسیده ابواب شهررا ازمحاصرین مسدود دیده‌بقلعهٔ ازقلاع قریبه‌شهرهرات جای گزیدند تاا گر فرصت یابند بتاخت وتاز کرایند وامیر توپخانهٔ شاه قاجار آگاه‌کشته باصد سوازه وسه صد پیاده وده ضرب‌توپ آهنك جنك ایشان کرده قلعه‌را محاصره نموده محاربهٔ شدید رویداد وآخر الامر ایرانیان دیوار قلعه‌را بضرب توپ‌پست کرده یورش آوردند ونجصد ونودونه تن‌را کشته یکتن را زنده گرفته باسرهای کشتکان نزدشاه ایران بردند واو اسیر مذکوررا رخصت قندهار داد که خبر کشتکانرا بیاز ماندکان ایشان برساند تادیگران جراءت جنك‌نمایند وازره‌وس مقتولین‌منارها افراشت ومطابق‌این‌ایام قنبرعلیخان والله‌داد خان فرستادکان سردار کهندل خان کهازتوجه شاه‌شجاع بالشکر انکلیس جانب قندهار خبریافته، برای کمك نزدشاه قاجار فرستاده واو بی‌نیل مقصود رخصت مراجعت داده بود درقند هار رسیده شاه شجاع را متصرف آن‌دیار دیده پس بهرات رونهادند ودرقلعهٔ لاش کهوارد شدند شاه پسند خان اسحق‌زائی وشاه پسندخان برادر علیخان خچانسوری نیزبدیشان پیوسته نزدمحمد شاه رفتند وهمچنین خداداد خان فرستادهٔ دیگر سردار کهندل خان کهقبل ازورود شاه شجاع در قندهار نزدشاه قاجار روانه داشته پیام‌داده بود کهبالشکر قندهار ازراه‌امداد ایرانیان رهسپار هرات شوم در روز دوازدهم ماه صفر مطابق روز ورود شاه شجاع در قندهار او در هرات نزدشاه قاجار رسیده پیام سردارکهندل‌خان را بگذرانید واو امر کرد که سردار موصوف بالشکرش عزم‌فراه واسفزارکرده آن محال‌را از تصرف شهزاده جلال‌الدین بن شهزاده کامران بیرون‌کنند چنانچه سردارکهندل‌خان قبل ازلشکر فرستادنش بجلو گیری افواج انکلیس محمد عمر خان پسر خود را از راه یاری باچهار هزار سوار نزدشاه قاجار فرستاده بود که‌خداداد خان فرستادهٔ مذکورش از هرات مراجعت کرده در عرض راه باسردار کهندل خان کهاز قندهار باعیال و تعلقاتش چنانچه از پیش اشارت رفت که روی امید بسوی ایران نهاده بود

پیوست ومقارن ایحال شهزاده کامران ازپیام مذکور شاه ایران آگاه گشته سه صد سوار ازهرات بمعاونت جلال الدینخان پسرش گماشت وقضا را پیشتر ازین خودش معاونت ازپسر مذکور خود خواسته واو اینوقت پنجصد سوار ازجهت یاری پدرش رهسپار هرات ساخته وهردو جانب ازیکدیگر بیخبر راه می پیمودندتا که شب هنگامی درعرض طریق باهم دوچار گشته همدیگررا لشکر قندهار وسوارهٔ شاه قاجار پنداشته تیغ برفرق هم افرا شتند وتا روشنی صبح بسیاری ازطرفین مقتول ومجروح شده بعد که همدیگررا شناختند کاراز دست وتیر ازشست‌رفته بودکه جزازتأسف چیزی بتصرف درنمیآمد وسردار محمدعمر خان دراوا خرماه صفر مذکور با چهار هزار سواریکه همراه داشت وارد هرات شده بامر محمد شاه قاجار راه فراه و اسفزار برگرفت و آن دوولایت را ازتصرف شهزاده جلال الدین کشیده متصرف گشت وسردار کهندل خان پدرش نیز که ازقندهار بیرون شده‌بود درفراه اقامه گزیده درحین مراجعت شاه‌ایران ازهرات‌بااو همعنان در طهران رفته‌سالیانه یك‌لك روپیه که معادل بیست هزار تومان ایرانیست برای‌او مقرر ومعین گردید وشهزاده جلال الدین ازمتصرف شدن سردار محمد عمرخان فراه و اسفزار را ناچار گشته باکلانتر اسمعیل خان روی امید بسوی شاه قاجار نهاد واو شهزاده محمد رضا را باستقبال فرستاده در لشکر گاه بمحل لایقش فرود کرده اعزاز واکرامش فرموده تسلی ودلجوئی نموده مطمئنش ساخت

ذکر ترغیب نمودن محمدشاه سپاه خویش‌را بیورش آوردن بهرات

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه‌سپاه‌خود را بیورش

چون‌کار محاصرهٔ هرات‌طول کشیده شهزاده کامران‌بقلعه داری همیکوشید محمدشاه‌را ازکثرت‌درنك وامتداد جنك‌ملال خاطر روی‌داده براسپش سواروبرتل بتکیان‌فرازشد وبرمواضعی ازبارهٔشهر که‌مناسب دانست امرتوپ زدن کرد وراه یورش‌را بلشکرش تعلیم داده پس بسرا پردهٔ خویش شدوتاده روز سپاه او ازکلولهٔ‌توپ رخنها بدیوارشهرانداخته شهزاده محمدرضابسنگراسکندرخان‌وشهزاده سلطان‌محمدسیف الدوله‌بسنگر محمدولیخان‌تنکانی وشهزاده علیقلی‌میرزا بسنگر احمدخان سردار افواج عراق‌وحمزه میرزا برادر محمد شاه بسنگر کابلی‌خان افشار جای گزیدند و هریك لشکریان سنگر متعلقهٔ خویشتن‌را ترغیب پیشرفتن کرده شهریان را باضطراب انداختند وباهم قرار دادند که دوساعت قبل از طلوع یکدست یورش آورده قلعه‌را مفتوح نمایند ومستر مکنیل ازعزم وقرار داد ایرانیان آگاه شده سراسیمه نزدشاه ایران‌شده التماس نمود که‌سه‌روز دیگرلشکر را ازجنك باز دارد تابشهر در آمده شهزاده کامران را باوزیر یار محمد خان ازراه امان نزدوی برد وشاه مسئول او را قبول نموده شهزاده محمد رضارا خبرداد که مستر مکنیل و مهدیخان قرا باباق را باچهار سوار ازدروازهٔ خشك راه درشدن بشهر دهد ومستر مکنیل بشهر در آمده کاررا بخلاف چیزیکه بشاه قاجار گفته بود استوار کرد چنانچه شهزاده کامران ووزیر یارمحمدخان رابقلعه داری واستواری تحریض نموده‌گفت که تاسه روز که راه جنك مسدود است رخنهای دیوارشهررا ازسنك وچوب وگلوخ وغیره راست‌کنند ونجاه هزار روپیه ازخودبدیشان دادکه صرف مرمت شهرنمایند وتادوماه ثبات ورزیده خودداری کنندتاجهازهای جنگی‌دولت‌بهیه‌برطانیه ازدریای عمان‌داخل مملکت ایران شوند آن زمان البته شاه ایران ازمحاصره هرات دست باز کشیده‌برای مدافعه وممانعهٔ لشکر انکلیس روی بسوی فارس خواهد نهاد این کلمات راگفته ازشهربیرون‌رفت ومهدیخان قراباباق ازکیداوشاه‌را آگاه‌کرده حکم بیرون شدن وی‌از اردوی شاهی اصدار یافته از هرات براه طهران روبجانب‌لندن نهاد وبایمای کار پردازن دولت برطانیه استدرك نائب دوم خود را از طهران روانهٔ هرات نموده‌خود در لندن رفت وپس از رفتن او بامر محمدشاه سپاهش‌دوتپه ازخاك وسنك ازدوطرف برج‌خواجه عبدالمصر بجانب‌دروازه قندهار ودروازه‌خشك بر افراشته ده ضرب توپ بزرك که وزن کلوله هریك هفتاد ودو پوند وهر پوندی نودوشش مثقال بود که‌معادل شش‌سیر کابل باشد برهردو تپه صعود دادند وشهر را هدف کلولهٔ آنها ساخته خرابی بسیار در عمارات‌انداختند ودر اثنای گیر ودار محب علی خان سرتیپ ماکوئی بایك فوج پیاده از راه امداد وارد گشته در سنگر نبی خان قراکوز لو جای گرفت ودرین وقت شیر محمد خان هزاره فرصت یافته باهزار سوار تاخته ششصد سر اسپ از

اسپان ایرانیان که در چراگاه بودند بغنیمت آوردند وسلیمان خان افشار که باهزار سوار محافظ بود ازقفای شیر محمد خان تاخته واز لشکرگاه نیز سوارهٔ کردستان بیرون شده تعاقب نمودند وبزحمات شاقه پنجاه راس اسپ بدست کرده باقیرا شیر محمد خان بجای خویش رسانید وهم درین هنگام شهزادهٔ طهماسب میرزای مؤید الدوله باچیزی‌ازمنال‌دیوانی وغیره اشیاء بتربت شیخ جام رسیده جانب اردوی شاهی رهنورد بود که بواسطهٔ مردم‌قریهٔ شکیبان دلیران افغان ازحال او آگاهی یافته ششصد سوار بعزم‌راه گیری او شتافتند که اورا آسیبی رسانیده مال ومنال همراهش‌را غارت‌نمایند ومحمدشاه از آهنك آنها آگاه گردیده حبیب‌الله خان امیر توپخانه ومحمد تقی خان بیات ومهدی خان قراباباق وجهانگیر خان سرکردهٔ نظام‌را باپنجصد سوار ودو عراده توپ بمدد شهزادهٔ مذکور فرستاد و در حدود شکیبان باسواران مزبوره افغان رسیده باهم درآویختند وچون ایرانیان را توپخانه همراه بود افغانان مغلوب گردیده دویست وپنجاه تن از ایشان قتیل ویکصد وپنجاه تن دستگیر شدند وباقی هزیمت یافته جانب وادی حسرت وفرار شتافتند وایرانیان گرفتاران را نزد شاه قاجار برده بامر او همه را رهسپار آخرت ساختند ودوتن از ایشان بتوسط شیرمحمد خان برادر وزیر یارمحمد خان که از روز فتح غوریان درنزد شاه ایران طریق خدمت می سپرد طالب امان جان شده گفتند که هریکی پنج هزار تومان که بیست‌و پنجهزار روپیه باشد بخزانه میسپاریم‌تا از کشتن معاف باشیم وشاه‌نپذیرفته ایشانرانیز بیاسا رسانید ویکی از جملهٔ گرفتاران ازراه داد خواهی خود را به محمد شاه نزدیك کرده خواست که بضرب خنجر هلاکش سازد اما حاجیان درگاه او را باخنجریکه دردست داشت گرفته ازدم تیغ گذرانیدند وپس از وقوع سانحهٔ مذکوره محمد شاه از سران سپاه خواستکار یورش شده گفت که آیاکدام یکی باشد که حمله بشهربرده کار را بانجام رساند واز جمله سرخوش خان افشار کلام شاه را بجان خریدار گردیده دیگران همه سکوت‌کردند وشاه سرخوش خان راتحسین وآفرین نموده اسکندر خان سرهنك فوج خمسه ومصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی را بهمعنانی اوامرنموده هرسه تن‌سالار بزدن توپ وتفنگ پرداخته جنگ کنان باپیروان شان بتاختند وازخندق وسه فصیل وشیرحاجی درگذشته‌چهل شمخال‌وپنجاه تفنگ‌ازپیادگانیکه درشیرحاجی بودندورزم‌می نمودند بربودند وسی‌تن ازایشانرابکشتند ویورشیان از کثرت‌گلوله باری شهریان درعقب دیوارفصیل سوم‌خودهارا پنهان داشته سرفرودکردندو آخرالامر که کاری‌ازپیش نتوانستند برد بامرشاه معاودت کردندودرباز کشتن اسکندرخان‌را درمیان خندق‌جراحت رسیده بعد از دوروز هلاك گردیده آرزو بخاك برد .

(ذکر یورش آوردن ایرانیان بقلعهٔ هرات)

ذکر یورش ایرانیان

پس ازیورش آوردن وبرگشتن سرخوش خان چون‌نام اودرافواه لشکریان ایرانیان بآفرین افتاد دیگران‌را نیز غیرت دامنگیر شده شاه بفراست دریافت که تمامت سپاهش راغب حصول نامند پس همه‌را امرکرد که اسباب یورش آماده ساخته باآراستگی تمام روبشهر نهند وایشان بترتیب نردبان‌پرداخته بتعلیم بعضی ازافغانان که‌درارد وی شاه ایران بودند درخور ارتفاع دیوار شهرزینه های چوبین شش‌پله (۱) بساختندو آنگاه که آلات یورش آراسته گشت ایرانیان قصدیورش کرده بروسکی پسر پادشاه له که نزد محمد شاه راه ملازمت می پیمود درسنگر صمصام خان جای گزید وافسران دیگرهریك بسنگرخویش درآمد ونیز درهرسنگریکیك ازشهزادگان جهت برانگیختن وترغیب نمودن سپاهیانرا بجنك وبردن وآوردن احوال نزدشاه مأمور گشت چنانچه شهزاده محمد رضا درسنگر اسکندرخان قاجاروشهزاده علیقلی میرزا درسنگرمحمد خان وشهزاده سلطان‌محمد سیف‌الدوله درپهلوی محمدولیخان تنکابنی قرارگرفتندوازدر وازهٔ قندهارتادروازهٔ خشك چهارده ضرب‌توپ‌بداشتند ودهضرب خمپاره دراطراف قرار داده همچنین ده ضرب توپ دیگر در مواضع متعددهٔ پراکنده بکار نمودند وفرخ خان غفاری پیشخدمت ازنزد محمدشاه مأمورشد که چپ وراست تکاپو نموده سپاه‌را بیورش ترغیب نماید وهر که‌را که‌سبقت‌ویا کهالت ورزد ازدر صدق بشاه بگوید بعد اسکندر خان قاجار باپسرش جعفر قلیخان سرهنك وفوج مراغه ازهمه پیشتر اهنك‌جنك کردند وازپی ایشان جعفر قلیخان سرتیپ وشیرخان واحدبیك سرهنك بافواج قراچه داغی‌وهمچنین

(۱) پله بتشدید لام وفتح باء فارسی هر مرتبه از نردبان

نبی‌خان قرا کوزلوی سرهنك وعبدالله‌خان پاور ازجایگاه‌خویش تکاورجنك برجهانیدند وازجای دیکر محبعلی‌خان سرتیپ فوج‌خوی (۱)ورشید خان سرهنك فوج مخبران وفوج کروس وفوج سوم مراغه همکنان در کار یورش سبك‌عنان شدند ودربامداد روز شنبه هشتم ماه جمادی‌الاول سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری دست بآلات حرب یورشانه برده چهل هزار کلولهٔ توپ بشهر وعمارات آن زدند ورخنه‌ها باز نموده هنکام ظهرجانب شهر هجوم آوردند وقلعه کیان نیز بمدافعه پرداخته، بسیار تن‌ازایرانیانرا بخاك هلاك انداختند تا که محمد و لیخان ازخندق وخاکریز کذشته علم‌برفراز شیرحاجی‌سوم نصب‌کرد وصدتن ازپیادهٔ‌نظام‌را بدور علم کذاشته،مراجعت کرد ودربین‌راه‌معاودت‌سرش‌ازضرب کلولهٔ‌توپ‌برفت‌وبروسکی نیزازضرب‌کلوله مقتول کشت‌ودرچنین‌حالت‌سرخوشخان افشارجسدمحمدولیخانرادرمعرکه‌کارزاردیده‌پیروان‌خویشرا امربیرداشتن‌جسدوی کرداز کثرت‌کلوله‌باری جرأت‌نمودند تا که خودش برخواسته وچوب برداشته خواست که بلطمهٔ چوب پیروانش را بیرداشتن جسد او برانکیزد ولی کلوله بجانب راستش رسیده جان بداد وافواج هردو سرتیپ وسالار از دیدن کشتار آن کارزار راه فرار برکرفته،پس‌نشستند وهمچنین کلبعلی خان افشار نیزراه‌ستیزتاشیر حاجی سوم پیموده بسیاری ازهمراهانش از ضرب کلوله بجان شده هریك که بخاك میافتاد غلطان غلطان بته خندق میرفت وخودش نیز تاب مقاومت نیاورده از راه کریزمراجعت کرد وبمثابهٔ او امیر بهادر جنك درتنگ را درمقابل دلیران افغان دشوار دیده اززیردیوار فرار کردواز جمله اسکندرخان قاجار که فرار راعارمیدانست بادو فوج قراچه، داغی ازخندق وخاك ریز وهرسه شیرحاجی کذشته پیروانش از عطش ناتوان شدند وشیر خان سرهنك خواست که آب بدم ایشان رساند چون بکنار خندق رسید از ضرب کلوله بخاك افتاده یکتن از شهریان تاخته سراورا ازتن جدا ساخته باخود آورد آنکاه پیادکان هردو فوج ازعطش دراضطراب افتاده روبفرارنهادند وجعفرقلیخان سرتیپ نیزدرحین فرارزخم دارکشت وپس ازهزیمت این دوفوج لشکر اسکندرخان قاجار که از دیکر جانب رو بحصار شهر نهاده بودند نیز تاب مبارزت درخود ندیده هزیمت یافتند واز جای دیکر که نبی خان قرا کوز لوو محبعلی خان ومحمد علیخان ماکوئی که هرسه تن منصب سرتیپی داشتند از طرف برج خواجه عبد المصر راه یورش برکرفته چون درمیان خندق رسیدند دلیران افغان سد راه ایشان شده باهم بدست وکریبان بیاویختند وبسیار تن از ایرانیان مجروح ومقتول کشته، واز نامداران ایشان محب علی خان زخم شمشیر یافته، بقیةالسیف رو از جنك تافته بکریختند واز تمامت یورشیان نبی خان از فصیل های سه کانه شیرحاجیها کذشته نردبان دربرج خواجه، عبدالمصرنهاده بادویست تن بیاده برفراز برج مذکور برآمده طبل فتح بنواخت وبشاه قاجار نوید داد که فتح حاصل کشت اما چه‌فتح که تاغروب آفتاب درهمان برج خودداری کرده دیکر کاری نتوانست تا که دلیران افغان حمله‌نموده نبی‌خان را بضرب کلوله ازپا درانداختند وپیروانش جسد او را برداشته لوای هزیمت افراشتند و همچنین محمد خان سردار که باسپاه عراق دروازهٔ قندهار را درزیر نظر کشودن کرفته بود خودرا تاشیرحاجی سوم رسانیده بسیاری‌از پیروانش بادوتن ازصاحب منصبان بزرك عراق ازضرب دست برد شهریان بسوی آخرت روان شده پشت‌بجنك داد وجعفرقلیخان قراچورلو ازفوج قراچه، داغی برشکم کلوله خورده رواززندکی بدرانید وعبدالله‌خان پاور زخم شمشیر برداشته دوتن پاور (۲) ازفوج مراغه بقتل رسید ورشید خان‌سرهنك فوج مخبران بپازخم یافت‌وبر سینهٔ‌اسمعیل خان‌کلوله خورده ازپشتش بیرون‌جست‌وخانلرخان سرهنك فوج‌افشار واسکندرخان‌قاجارسرهنك فوج‌خمسه ومحمد ولیخان سرهنك فوج سربندی هرسه‌تن مقتول شدند وبسروشکم عبدالحسین خان بیك‌پاورزخم کلوله‌رسید وهمچنین علیمراد خان‌سر هنك فوج کروس دوزخم یافت ومهدی قلیخان سرهنك آهنك‌فرازقلعه‌کرده باپسرش کشته کشته باقرخان سرکردهٔ سواران‌نیزعرضهٔ دمار(۳) شد وباهمهٔ انحادئات آتش نیزبقورخانهٔ شاه ایران افتاده تزلزل درارکان اقتدارش انداخت وتا غروب آفتاب هفتصدتن ازایرانیان بقتل رسیده مابقی خسته جان وکسسهٔ عنان بسنکرهای که افراشته بودند مراجعت کرده قرین (٤)بدحالی شدند وباندمال (٥)مجروحین شان که صدتن بودند پرداختندوبقرار ذکرصاحب‌ناسخ التواریخ هزاروچهار صد وپنجاه‌تن ازشهریان مقتول‌ومجروح شدند

(۱)نام‌موضعی است

(۲) کبطان

(۳) بمعنی هلاك وبوار یعی خرابی

(٤) قرین مصاحب وهم نشین ویار

(٥) اندمال به شدن‌زخم وجراحت

واینقول او مبالغه است زیراکه زیاده برصدتن قتیل ومجروح نبود ومقارن اینحال از مردم کرخ که بعضی اشیای خوردنی بشهر میآوردند شاه ایران خبریافته محمد خان را باپنجهزار سوار وپنج ضرب توپ فرستاده ایشان را تنبیه وتهدیدی نموده نقد وجنسی ازایشان برسبیل جرم گرفته مراجعت کرد ودرینوقت ازشیراز وکرمان خبربشاه ایران رسید که جهازات جنگی دولت انکلیس ازبحرعمان تاکنار جزیرهٔ خارك رسیده ومردم آنجارا ببذل‌وانعام زرجانب خود رهسپر کرده دران جزیره اقامت کردند وبرای اندوختن علوفه وآزوقه غلات وحبوبات‌را یك برچهاربهاداده شری میکنند وذخیره مینمایند ومحمدشاه ازشنیدن‌اینخبر سراسیمه‌ومضطر(۱)شده دانست که این‌امر بواسطه مسترمکنیل بروی کارآمد پس‌بخود اندیشید که اکنون ازمبارزت ومعاودت کدام یك اختیار نماید زیراکه هم ازدست برد دلیران افغان نیرو دربازویش نمانده بود وهم ازاستماع اینخبر پارا ازسرکم نمود تاکه‌استدرت امور مکنونهٔ خاطر خویش راکه تااین‌زمان نهان میداشت درطهران بکار گذاران دولت ایران اظهار نموده گفت که دولت انکلیس ناچار است که اگرلشکر ایران دست ازهرات باز نداشته مراجعت نکنند بمحاربت برخیزد زیراکه ازامر هرات تزلزل درمملکت هندروی میدهد پس‌بنابرین جهازات حربیهٔ‌دولت انکلیس تاجزیرهٔ خارك طی مسافت کرده‌اند وهم اعلان جنك‌داد که اگر شاه ایران ازهرات دست بازندارد ازطرف فارس آمادهٔ حرب‌شود وکار پردازان دولت ایران این‌مقولهٔ اورا مکتوب ونزد محمدشاه مرسول نموده ازعزم دولت انکلیس آگاهش کردند ومحمد شاه ناچار شده درشب شانزدهم ماه‌جمادی الآخر ۱۲۵۵ سنه هزارودوصد وپنجاه وپنج هجری طبل کوچ نواخته ازهرات‌روی مراجعت جانب ایران‌نهاد وبعداز محاصرهٔ ده ماه وشش روز راه برگرفته بی‌نیل مقصود وارد منزل سحر خیزان شده ازانجا شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان راکه نظربند بود رها نموده روانهٔ هرات کرد وسردار محمدعمر خان بن سردار کهندل خان وسردار شمس‌الدین وخود سردارکهندل خان وبرادرانش راکه ازدست شاه‌شجاع فرار وتاکنون درفراه قرار داشتند وغیره اعیان قندهار باخود همراه درطهران برده چنانچه درسابق اشارت رفت درماه رمضان سال مذکور واردبلدهٔ مزبور شده یك لك روپیه سالیانه برای مصارف شان معین فرمود .

(۱) ضرر رسیده شده ومجازاً بمعنی بی اختیار وبیچاره

ذکر توجه شاه شجاع جانب کابل

(ذکر پیدا کی نمودن انکلیسان در قندهار)

(وبیان توجه شاه شجاع جانب کابل)

چون شاه شجاع بقراریکه درما سبق ذکر یافت در قندهار بر تخت سلطنت جلوس کرده عهد مجدد بامستر ولیم‌حی مکناتن بربسته، برطبق استرضای صاحبان انکلیس بکار حکومت پرداخته چندی جهت نظم ونسق ولایت قندهار طرح اقامت انداخت ودرهنگام توقف او در قندهار روزی‌یکتن ازسپاهیان فوج کوره دوشیزه ازاعیان شهررا که براهی‌عبورمیکرد گرفته واز راه کناره کرده جبراً بکارتش رادر ربوده از داد وفریادآن‌عاجزهٔ مجبوره رهروان آنسوی شنیده وآن امرقبیحه را بچشم سر دیده بجستجوی اقارب وی دویده ایشانرا بیاگاهانیدواقوام آن دختر باجمی از سادات وعلماء ازراه داد خواهی راه دربار شاهی برگرفته استغاثت نمودند وشاه شجاع با افسران وصاحب منصبان سپاه انکلیس هرچند معذرت نموده حیلت در اطفای آن نائره بکار بردند عارضین که از غیرت دین آن امررا بغایت مذموم میدانستند ساکت نشده جزع کنان داد همیخواستند تا که بحیل‌بسیار وتسلیات بیشمار آن فتنهٔ بیدار را خوابانیدند ولیکن تخم کینه در مزرع قلوب حمایت اسلوب کروه شجاعت‌پژوه افغانان پاشیده شده کشت حفاظت ناموس بار آورد چنانچه مذکور شده میآید انشاء الله تعالی واز رویداد این واقعه سران وسرخیلان افاغنه بخیالات دیگر افتاده اندیشهٔ آن کردند که در اول ورود پادشاه وسپاه چنین امر ناسزا نسبت بناموس شرفاء رخ داد هرآینه در صورت استدامت واستقلال سوانح وحوادث بیرون از وهم وخیال پیش خواهد آمد چه پادشاه را بجز نام بادهٔ از جام سلطنت بکام نیست یاری عموم خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکری وحاجی دوست محمد خان اسحق زائی بسبب این امر از شاه‌شجاع ناامید ورنجیده خاطر شدند لیکن از سطوت سلطنت وهیبت لشکر انکلیس در ظاهر چیزی نگفته در باطن این درد را

بپردهٔ هنکام فرصت پچیده صبر ورزیدند وشاه شجاع پس از طی بساط این ماجرا ورسیدن شهزاده محمد تیمور بالشکر انکلیس ومهاراجه رنجیت سنکهه از راه پشاور در جلال آباد در روز یازدهم ماه ربیع الثانی که افواج انکلیس چنانچه مذکور شد داخل جزیرهٔ خارك کشت واگرچه هنوز شاه ایران بمحاصره هرات قیام داشت بصوابدید افسران انکلیس که از جانب هرات مطمئن خاطر کشتند که لامحاله محمد شاه مراجعت میکند از قندهار روی بسوی کابل نهاد وشهزاده فتح جنك را بنائب الحکومتی قندهار بالیچ نام فرنکی گماشته براه افتاد واز خوانین حاجی خان کاکری ودوست محمد خان اسحق زائی ومحمد نقی خان وکیل ونور الدین خان ولد یحیی خان بامیزائی وغیره که ازسبب امر دختر مذکوره آزرده خاطر شده بودند وهم حاجی خان علاوه بر امرمذکور ادعای وزارت در دل داشت و کامیاب نکشت همکنان بهانهٔ ساز نمودن سامان سفر از همرکابی شاه شجاع تهاون ورزیده خود را باز داشتند وشاه درعرض راه ازمکمن خواطر ایشان آگاه کشته وهیچ در خاطرراه نداده روز هفدهم ماه ربیع الثانی سنهٔ ۱۲۵۵ هزارودویست وپنجاه وپنج هجری واردغزنین کشت ودرزیرهردومنار که ازسلاطین آل ناصر بیاد کار است فرود آمده لشکرگاه ساخت وسردارغلام حیدر خان بن امیردوست محمدخان که از طرف پدر نیکوسیرش بحکومت غزنین مأمور بود ابواب شهر را ببسته بقعله داری پرداخت وافسران افواج انکلیس در روز ورود باطراف شهر گردش کرده بروج وبارهٔ حصاررا مشاهده نموده چون قلعه را محکم واستوار دیدند ازنیاوردن توپ قلعه کوب که درقندهار گذاشته بودند متاسف شدند وروز دیکر که صاحب منصبان سپاه انکلیس درقصد تسخیر قلعه بودند ناگهان مهترموسی خان غلجائی متوطن علاقهٔ زرمت بادوازده هزار مردپیکار ازراه جهاد دررسیده بجبال قریبهٔ غزنین جای گزیدند وازین سوی اعلیحضرت امیردوست محمد خان بعزم مدافعه از کابل بیرون شده درموضع ارغنده سنگر محکمی افراشته استوار نشست وسردار محمد افضل خان پسر خجسته اختر خود را بادو هزار سوار جهت راه گیری شاه شجاع ولشکر انکلیس جانب غزنین گماشت تا شاید خوانین درانیه که از شاه شجاع آزرده شده ترك همعنانی اونموده اند ازقفای شاه شجاع براه افتاده باوی همداستان شوند ومعزی الیه بفاصلهٔ دو کروهی غزنین رسیده چشم براه امر مذکور نشست تا که پیادکان مهتر موسی خان غلجائی چنانچه آنفا ذکرشد بکوههای واقعهٔ شرقی وشمالی غزنین برشده شاه شجاع پیاده و سوارهٔ رکابی خویش را پیش از انکه سپاه انکلیس بمحاربه برخیزد بدفع مجاهدین کماشت وخانین باهم در آویخته خونها ریخته شد وهمچنان سرگرم پیکار بودند که چیزی از افواج انکلیس بسرکردکی کبطان نکلسین بکمك افواج شاهی برخواسته باتفاق هم غازیان را ازپیش برداشته هزیمت دادند وشاه شجاع لشکریان خودرا امر تعاقب نموده فرمود که هرکه سری واسیری ازمردم مذکور آرد یك اشرفی جائزه دارد چنانچه سپاهش سرو اسیر بسیار بحضور شاه آورده از هریکی یك اشرفی یافته اسیرانرا که هشتادتن بودند بامرشاه سرازتن جدا نمودند ودرنصف شب دیکر سرولیم مکناتن ازشاه شجاع اجازت یورش خواسته کفت بعرصهٔ چهار ساعت قلعه را مسخرکنم واینرا کفته از شاه مذکور التماس کرد که بتل مزار حضرت بهلول تشریف فرما شده مشاهده یورش لشکر انکلیس نماید و شاه اورا اذن یورش داده خودبه تپهٔ مذکوره برشدبعد توپهای آتش بار بغرش درامده نقب چیان بکندن بیخ دیوار حصار پرداخته دروازهٔ جانب مرقد بهلولرا ازصدمهٔ باروت برکنده رخنه درشهر انداخته چهلتن از محافظین برج کنار دروازه را مجروح ومقتول ساختند آنکاه یورش آورده شهررا مسخر کرده دست بتاراج مال واسیر کردن اهل وعیال وقتل نمودن رجال کشودند وهمهٔ شهررا غارت نموده سردار غلام حیدر خان را نیز باعیال وتعلقات و اطفالش دستگیر کردند وافسران سپاه انکلیس بعداز تاراج شهر او را نزد شاه شجاع حاضر کرده التماس عفو تقصیرش نمودند وشاه شجاع بخاطر داری انکلیسان از کشتنش در کذشته بدست انکلیسانش سپرده یاقوت خان خواجه سرا را بحفاظت و پاسداری زنان وفرزندان او مأمور نموده چندتن دیکر ازخواجه سرایان رانیز بایاقوت خان همراه کرد که بوجه اتم حفاظت ناموس سردار عالی تبار را بنمایند وسردار محمد افضل خان ازجائیکه وارد شده واقامه کزیده بود جانب کابل مراجعت کرده خبر ازدست رفتن غزنین و کرفتار شدن سردار

غلام حیدر خان را بوالد ماجدش امیر دوست محمد خان پرسنگر ارغنده رسانیده او نواب عبدالجبار خان برادر خویش را که درسال پیش مهماندار الکسند بارنس سفیر انکلیس ازجانب امیر کبیر مأمور شده واو را اعزاز واکرام کرده بود ظاهراً جهت بند وبست رها دادن سردار غلام حیدر خان وعیال ومنسوبان او وباطناً برای دریافت احوال مکنونهٔ خاطر شاه‌شجاع وانکلیسان درغزنین فرستاد چنانچه، مشارالیه درانجا رفته، باافسران لشکر انکلیس گفت وشنیدی کرده اینقدر ازراز ایشان مکشوف ساخت که میباید امیر دوست محمد خان باعیال ومنسوبان خویش در کشور هند رفته سالیانه یك لك روپیه چهره شاهی ازدولت انکلیس گرفته صرف مؤنتش نماید دیگر سخنی نشنیده مراجعت کرده امیر دوست محمد خانرا از گفتار انکلیسان خبر داد

(ذکر شورش میر معصوم معروف بحافظ جی)

ذکر شورش حافظ جی و مردم کوهستانی

(پسر میرواعظ مرحوم بامردم کوهستانی وفرار کردن اعلیحضرت امیردوست محمدخان)

مقارن ایحال مردم کوهستان کابل بتحریك میرمعصوم معروف بحافظ جی مرحوم پسرمیر واعظ مرحوم که هواخواه شاه شجاع بود ازورود لشکر انکلیس درغزنین وتسخیر آن آگاه گشته بشورش دیدند و حافظ جی یکتن ازسدوزائیان را بنام شهزادگی بسالاری برافراشته هنگامه آرای بلواشد وبامردم کوهستانی پسر سردار شیرعلیخان بن امیر کبیر که ازطرف قبلهٔ امجدش بحکومت چاریکار قیام‌داشت تاخته‌اورا درمحاصره انداختند وامیرکبیر باوجود تنگی وقت سردار محمد افضل خان پسرخودرا که از کردراه غزنین دررسیده بود باسه‌صد سوازراه معاونت سردار شیرعلی خان روانه چاریکار فرمودواودر آنجارفته برادر مذکور خویش‌را از تنگنای محاصرهٔ حافظ جی وکوهستانیان بیرون کشیده باخودنزد پدرنیکو سیرش آورد بعدامیرکبیر که‌ازهرطرف خودرا گرفتار سرپنجهٔ تقدیر دید لاجرم خانشیر یخان را بامردم قزلباشیه که همراه داشت درسنگریکه بموضع ارغنده‌افراشته بود گذاشته خود بایسران وبرادران خویش داخل کابل‌شد که اهالی‌حرم محترم رابرداشته‌فرارنمایدواز طرف دیگر حافظ جی بامردم کوهستانی از عقب‌سردار محمدافضل‌خان وسردارشیرعلیخان ازچاریکارروی‌بسوی شهرکابل نهاده‌دست بتاراج مال ومنال امیرکبیر وهوا خواهانش کشادند وامیرکبیر باسردار محمد اکبر خان پسر ارشدش که درموقت نزدیك شدن شهزاده محمدتیمور ازراه پشاور بجلال آباد دست‌از حکومت شسته، بفرمان طالب باتن‌تب داراز جلال آباد در محفه نشسته بکابل رسیده بود همچنان باتحفه‌اش برداشته نواب عبدالجبارخان را که پیشتر از خود از ارغنده جهت حمل ونقل عیال واطفال واثقال خویش فرستاده بود امر بیرداشتن آنها کرده خود بیتابانه بافرزندان دلش ازراه‌ارغنده روبفرار نهاد که ازراه هزاره جات بایران که مهمان خانهٔ سران افغانستان است برود وازین عزمش نواب عبدالجبار خان بازداشته برفتن بخارا ترغیبش کرد وگفت اولاً ازهرات بواسطهٔ شهزاده‌کامران که‌باایشان معاندت دارد عبورمحال است ثانیاً سردار کهندل خان درآنجا رفته اگر شاه ایران معاونتی باونماید هم کمك ویاری امیر خواهد بود واگرامیر بخارا امدادی کند گویااز هردو بادشاه نصرت یارسیده کامروا خواهیم شد ودرصورت عدم مدد کاری هردوی شان‌هم دربخارا بهتر ازایران روز برماخواهد گذشت وامیرکبیر ازسخنان نواب‌عبدالجبار خان دودل‌شده ازمثنوی شریف فال‌گشوده این‌بیت باستخاره‌اش برآمد .

(گربخارا میروی دیوانهٔ — لایق زنجیر وزندان خانهٔ)

وباوجود آن از اصرار گفتار نواب مذکور عزم رفتن بخارا کرده روبراه نهاد واین وقت خان شیرین خان جوانشیر ازقصد امیرکبیر آگاه گشته‌باجازت خوداو آتش درقورخانهٔ سنگرارغنده‌زده‌قبل‌ازانکه‌امیرکبیرازراه‌فرارورارد ارغنده‌شودسواران‌خانشیرخان‌مذکوربمجردسوختن‌قورخانه بنه وآغروقرا نیز تاراج کرده روبخانهای خویش نهاده داخل شهرشدند واین امر منعکس نتیجه بخشیده باعث سرافرازی اودرنزد شاه شجاع گردید چنانچه بیاید انشاءالله‌تعالی وامیر باجمعغفیر ازعیال واطفال وبرادر وفرزندان وخدمتکاران راه‌ترکستان پیش گرفته وارد تاشقرغان شد ومیرمحمد امین‌بیك والی آنجا مقدمش راگرامی داشته نیکومهمان‌نوازی نمود وشاه دروقت راه

برگرفتن امیر کبیر جانب ترکستان خبریافته بصوابدید افسران افواج انکلیسیه کبطان اوترم نامی را از انکلیسان باحاجی خان کاکری که باخوانین قندهار دراول ترك همعنانی شاه کرده وبعد ازفتح غزنین ملحق اردوی شاهی شده بود باهمه خوانین وسواران کشاده که بااوهمراه آمده بودند بتعاقب امیر کبیر گماشته ایشان ایلغار کرده چون راه بامیر کبیر نزدیك کردند که دست گیرش نمایند حاجی خان کاکری عمداً سستی نموده بی نیل مرام مراجعت کردند وشاه شجاع باسپاه انکلیس ازغزنین برخواسته درروز غره ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۵۵ هزارو دویست و پنجاه و پنج هجری یازده روز قبل از مراجعت شاه ایران ازهرات که ازپیش رقم گشت وارد کابل شد وبنظم و نسق مملکت داری وفرمان روائی پرداخته بتجویز کرنیل کلاد مارتین دید صاحب انکلیس که همرکاب شهزاده محمد تیمور از راه پشاور وجلال آباد وارد کابل شد میرزا حیدر علی خان لشکرنویس را جهت راز داری ووکالت ورفت و آمد درین خود وسران سپاه انکلیس مقرر فرمود وحاجی خان کاکری را بادوست محمدخان اسحق زائی که از خوانین قندهار وچنانچه رقم شد مفسدت شعار بودند ونائب امیر وملارشید بارك زائی وآقا حسین قزلباش که هرسه تن متعمد وندیم وهمراز ومشیر امیر کبیر بودند باچندتن دیگر ازخوانین کابل بزندان محبوسیت انداخت ودوللك روپیه را از بدعات مالیات کابل ونواحی آن قلم نسخ کشیده خانشیرین خان را که تاراج نمودن بنه و آغروق امیر کبیر بنامش سمرگشته بود نسبت بخویش خدمتی پنداشته بمنصب هفتصد سواری سرافرزی داد

﴿ ذکر رفتن امیر کبیر ازتاشقرغان ﴾

ذکر سرگذشت امیر کبیر در بخارا

(دربخارا وسرگذشت اودر آنجا)

امیر کبیر اهل وعیال واطفال خوردسال خویش را درتاشقرغان گذاشته سردار محمدا کرم خان سومین فرزند ارجمندش را با نواب عبدالجبار خان وجمعی دیگر از خدمتکاران که قریب پهزارو پنجصد تن میرسیدند بحفاظت ایشان گماشته خود بادیگر شهزادگان چون سردار محمدافضل خان وسردار محمدا کبر خان وسردار محمداعظم خان وسردار شیر علیخان و سردار ولی محمد خان وسردار محمدامین خان وسردار محمد شریف خان وبرادر زاده گان چون سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عمر خان وسردار سمندر خان پسران سردار محمد عظیم خان مرحوم وسردار شیرمحمد خان ولد سردار پیر محمد خان وعبدالغنی خان نبیرهٔ سردار رحیمداد خان مبرور وسردار مدد خان و عبد الرءوف خان خواهر زادهٔ خود و غیره اشراف و اعیان که همکنان باخدمه و تعلقه بتخمین دو هزار نفر میشدند از تاشقرغان راه بخا را بر گرفت وچون وارد آنجا شد امیر نصرالله خان والی بخارا بی آنکه پذیرهٔ رسمی بجای آرد امیر کبیر را جهت ملاقات طلب دربار خویش نموده چنانچه میبایست اعزاز واحترامش نکرد و درجائیکه شایان پاسبانان بارگاه چنین پادشاه نبود جای اقامت وزیستن داد وخرجیکه درخور کفایت نوکرانش نبود برایش معین نمود چنانچه بعداز چندی که بعسرت روز بسر برداسباب ویراق خود وهمراهانش را فروخته روز همی گذرانید تا که امرش چنان بسختی انجامید که روزها بفاقه میگذرانید پس ناچارشده بواسطهٔ کارپردازان پایهٔ سریرامیر موصوف استدعای رخصت ورفتن بدیگر مملکت نمود وپس ازدیری اجازت بیرون شدن ازبخا را برایش حاصل واین حکم صادر گشت که باختیار خود ازراهیکه آمده اند نرفته ازجادهٔ که مامورین وی ایشانرابرد ازمملکت بخارابیرون شوندوبدین نیز اکتفانکرده مردم نواحی واطراف راهی راکه امررفتن ازان کرده بود قدغن فرمود که ازخوردنی وغیره مایحتاج ضروری حتی نعل بایشان نفروشند الغرض بچنین حالت از بخارا باتمامت شهزادگان ومنسوبان بیرون شده هفت هزار پیاده وسوار مأمور گردید که بحفاظت ایشان را ازمملکت بیرون کشند وعلاوه برهمه محافظین را درخفاتلقین کرد که درحین عبورازرودجیحون بهرحیلهٔ که بتوانند زورقی را که امیر کبیر بافرزندانش دران می نشیند بشکافند تاغرق لجهٔ فنا شوند چنانچه ایشان را تحت الحفظ درکنار جیحون رسانیده بکشتیها نشانیدند وزورقی راکه امیر کبیر بافرزندانش جای گزیدند درخفا سوراخ کرده درحین راندن کشتی یکی ازگماشتگان امیر بخارا که ازکید آگاه نبودنیز بمشایعت امیر کبیربادی دریك زورق نشست که اورا ازنهرعبور داده مراجعت نماید ودیگریکه ازحقیقت کار آگاه بود بزبان ترکی اورا

خبرداد که ازکشتی فرودکشته با امیرکبیردرغرق شدن همعنانی نکنند وامیرکبیر بواسطهٔ که مادرش ازبزرك زادکان قزلباشیهٔ کابل وترك بودزبان ترکی میدانست سخن اورا شنیده بافرزندانش ازکشتی فرودآمده ازعبور کردن باز ایستاد وکماشتکان امیر بخارا هرچند اورا درسوار شدن بکشتی وگذشتن ازدریا سعی کردند امیرکبیر نشنیده بیاران خویش فرمود که هرآینه ازغرق کردیدن بخون خویش غلطیدن اولی است زیرا که بکشته‌شدن ازضرب تیغ‌ستم بیدریغ امیربخارا درروزکاریادکارمیماند ودرغرق شدن ازین جور که نسبت بمهمان خویش نموده است کسی‌زبان نمیراند پس باهمراهان وفرزندانش جانب بخارا مراجعت کرده همچنان تحت‌الحفظ راه می‌پمود که برف بسیار باریده همه را مشرف بهلاکت ساخت چنانچه بعضی ازشهزادکان نوجوان ازشدت سرما ازتکلم بازماندند وامیر کبیر هریك ازخدمهٔ رکاب را امرکرد که یکیك از شهزادکانرا درکنار خویش گرفته بتف آه گرم بدارند تاازرودت هلاك نشوند خلاصه بکمال زحمت ومشقت وارد بخارا شدند وامیر بخارا خرجی‌را که‌درورود اول‌بار مقرر کرده بود وبا وجودیکه کفایت قوت لایموت ایشان راهم نمیکرد ایندفعه موقوف نموده امرکرد که امیر کبیر را بقسم نظربند بافرزندانش نگاهداشته دیکران را رخصت رفتن دهند که بهرجا بخواهند رفته باامیرکبیر نباشند وایشان پاازجادهٔ نمکخوارکی نکشیده از بخارا بیرون نشدند تا که سردار محمد افضل خان وسردار محمدا کبرخان وسردار محمداعظم‌خان وسردارشیرعلی‌خان پسران امیرکبیر وسردارسلطان‌احمدخان وسردارمحمدعمرخان وغیره برادر زادکان او وبابعضی از خدمتکاران که مجموع هفتاد تن میشدند بخبر از بخارا راه فرار جانب موضع چراغچی پیش‌گرفتند واز خوانین میرزا عبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا عبدالسمیع خان قزلباش وغیره چندتن باامیرکبیرهمچنان در بخارا ماندند وامیر نصرالله خان از کریختن سرداران آکاه کشته‌هفت‌هزار سوار بتعاقب ایشان کماشت که از راه برکردانند واکربستیزند خون ایشان‌را بریزند والا دستکیر کرده بازنجیر آورند وایشان در موضع چراغچی بسرداران رسیده دائره سان اطراف ایشانرا گرفته باهم در آویختند وتا که کلوله وباروت داشتند بخارائیانرا ازخود باز داشته خون بسیار کس از ایشانرا بریختند وآخرالامر که سامان محاربه تمام‌کشت بخارائیان هجوم آورشده همه‌را دستکیر کردند واز سرداران سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبر خان وسردار سلطان‌احمد خان جراحت یافته سردار سمندر خان وجهان کل خان ناصری مقتول واکثر از همراهان ایشان زخمدار کشتند وبخارائیان سردارانرا بازخم یافتکان در بخارا برده بامر امیر آنجا همه‌را محبوس کردند —

ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع

(ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع)

(در کابل بعد از فرار کردن امیر کبیر)

چون شاه شجاع برمسندحکومت کابل وقندهار وغزنین وجلال آباد متمکن کشت ملاعبدالشکورخان‌را که از سی‌سال مختارکارش بودوهمرکاب‌شهزاده محمدتیموردرك سعادت حضور حاصل کردبنائب الحکومتی‌کابل‌سر افرازی‌داد واوباوجودمرض لازمهٔ ضیق النفس‌صعب العلاج‌بدادرسی وبازپرسی‌امور هرمسکین‌ومحتاج پرداخته‌رعایا راازشنیدن عرض‌ایشان‌مرفه الحال‌همی ساخت ودر خلال این احوال مردم‌علاقهٔ زرمت‌ازدادن‌مال‌دیوانی‌سرباززده‌کارکذاران سلطانی را جواب دادند وعلاوه بران بامردم غلجائی آن نواحی که درحین ورود موکب شاهی‌بغزنین و کابل جبهه سای سدهٔ علیای سلطنت نشده بودند اتفاق کرده طریق رهزنی پیش گرفتند وشاه بصوابدید سران سپاه انکلیس کپطان اوترم‌نامی را بافوج وتوپخانه وخوانین قندهار که باسواران ملکی آن دیار رخصت مراجعت حاصل کرده بودند از کابل بهلاکت آن کروه شریر کماشت وخوانین قندهار را فرمود که پس ازانجام خدمت آنمقام بموطن‌ومسکن خویش روند وایشان داخل کوهستان زرمت شده مردم فتنه جوی مفسده خوی آنجارا کوشمالی بسزا داده بسیاری از اشرار را ازدم تیغ کذرانیده قلاع ایشانرا خراب ساختند بعد خوانین قندهار را دیار خویش پیش کرفته کپطان اوترم بافوج انکلیسیه که از بمبئی همرکاب شاه مامور شده بود واین وقت درزرمت رفته کار آنجارا راست کرده از راه شالکوت‌بلوچ‌راه کشور هندبرداشت وچون وارد خاك بلوچستان شد محراب خان‌بلوچ‌را که‌درهنکام عبورموکب شاهی جانب قندهار چنانچه ازپیش رقم کشت سر کشی نموده‌بودپیش نیامده سرزنش و کوشمالی نموده‌درمملکتش‌خرابیها آوردوازین روزبعد تا که اولاد واحفادش درحمایت دولت انکلیس

درنیامدند بوی آسایش نشمیدند وشاه شجاع بعدازاطاعت طوائف اطراف چوندست نشانیده دولت انکلیس بود مواظب باوصاف دولت مذکوره گشته مدام درنزد خاص وعام زبان رضامندی ازمعاونت دولت مزبوره کشوده همی ستود وایخبردرافواه سمر گردیده مردم افغان نسبت باوبد گمان شدند که چرا اینقدر ستایش دولت انکلیس را می نماید ودر ضمن ایحالات که شاه شجاع ازحمایت دولت انکلیس فخرومباهات میکرد بسوابدید افسران سپاهٔ دولت موصوفه اراضی واملاك مردم بار گرانی را که معاند سلطنتش بود ضبط نکرده ازیمنی فراریان طائفه جلیلهٔ محمد زائی خصوص برادران وبرادر زادگان امیر کبیر که هریك درسر هوای شاهی داشتند امیدوارامن وامان گشته ازجمله نواب محمدزمان خان باپسران وبرادرزادگان خویش چون سردار محمدعثمانخان بن نواب عبدالصمد خان وپسران سردار امیر محمد خان بدون بیم واندیش باز آمده باعزاز واکرام سابقه شان قراریافتند وامور خودرا بواسطهٔ کارگزاران دولت انکلیس که باایشان ملاطفت پلیتکلی داشتند اجرا میکردند وشاه شجاع ازسبب آنکه خواطر صاحبان انکلیس آزرده نشوند ازرفتار ومدار ایشان باخاندان سردار پاینده خان مرحوم چیزی برزبان نمیراند اگرچه هواخواهان شاه موصوف در محافل ومجالس سخن ازپسران سردار مغفور مذکور برزبان آورده شکوها میکردند وباهم میگفتند که عنقریب لوای بلوا اعتلاخواهند داد وشاه غافل گرده چیزی نمیگفت وهمچنین ابوتبیله نام فرانسوی که شرح نوکرشدنش نزدمهاراجه رنجیت سنگهه بقلم خجسته رقم خود اعلیحضرت سراج الملة والدین ازپیش رقم گشت واینوقت ازطرف مهاراجهٔ مذکورحکومت پشاور داشت روزی ازطرح حکومت وسلوك شاه شجاع بامسران ملك وسپاه از کسیکه باخبراوضاع روز کاراهالی کابل بود ونزداوراه داشت جویاشده این کلمات را شنید که محمدزائیان وغیره بارك زائیان اقصی الغایت باشاه شجاع وصاحب منصبان سپاه انکلیس مخالطت ومراودت بهمرسانیده درهرمجلس ومحفل قرین وجلیس ایشان میباشند وابوتبیله ازشنیدن این سخنان برزبان راند که شاه شجاع را خداوندش بیامرزد وحاضرین در تعجب افتاده ازوی پرسیدند که شاه شجاع تا کنون حیاتست چگونه دعای مردکان دربارهٔ او برزبان راندید باسخ داد که شخص ناموریکه خصمش درپهلوجای گزیند وعزت واحترام بیندبنابراین گفته فردوسی زندکی اواز تصور عقل بیرونست

پدر کشتی و تخم کین کاشتی — پدر کشته را کی بود آشتی

توافی کشی بچه اش پروری — خود ازمحض جهل است این داوری

همانا قتل سردار پاینده خان ووزیر فتح خان وفرار کردن امیر دوست محمد خان از کابل وسردار کهندل خان ازقندهار کاهی ازآینه خواطر پسران ونبیرگان سردار پاینده خان زدوده نخواهد گشت وثمرهٔ همهٔ دشمنی که درین اتفاق افتاده ظاهر خواهد شد .

ذکر توجه شاه شجاع ازکابل بعزم قشلاق جانب جلال آباد

ذکر توجه شاه شجاع جانب جلال آباد

چون از روز ورود شاه شجاع در کابل چهار ماه سپری شده زمان دی بادم سردی وی درسید درروز بیست وچهارم ماه شعبان سنه ۱۲۵۵ هزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری بعزم قشلاق از کابل نهضت فرمای جلال آباد گشت وبعضی ازانکلیسان مانند الکسندر بارنس وغیره همکیشانش در کابل مانده ملا عبدالشکور را همچنان بنائب الحکومتی برحال داشته شهزاده محمد تیمور را بخطاب نائب السلطنت ممتاز فرموده خود راه جلال آباد برگرفت ودرباغ منزل نمله که ازیاد کارهای شاهجهان است شهزاده محمدا کبر که از بطن مخدرهٔ محترمه خواهر امیردوست محمدخان بود ازعارضهٔ مرضی راه آخرت پیمود ونعش اورا ازانجادرلمقان حمل ونقل فرموده بمزار فیض آثار حضرت مهترلمك مدفون ساخت وشاه شجاع وارد جلال آباد شده بارقشلاق کشوده درهنگام توقف خویش سیدهاشم کنری را که دست نشانیدهٔ امیر کبیربود طلب حضور نمود واو ازآمدن سرباز زده شاه را ازنیامدنش آشفته خاطر ساخت چنانچه چیزی ازسپاه انکلیس را باچندضرب توپ وصدسوار ازسواران افغانیه

بسرکرد کی عبد الله خان اچکزائی وسالاری جارج مکریکر انکلیس ازجلال آباد درکنر فرستاد که آ نولایت را ازتصرف خا کمانهٔ سیدهاشم کشیده سپرد سیدبهاوالدینخان که اونیز ازسادات آن مکان است نمایند وسیدهاشم ازتوجه لشکرجانب کنر خبریافته دراستحکام قلعه‌داری پرداخت وفوج انکلیس کهبامرشاه شجاع روبدانجانهاده بود داخل جلکای کنرشده اطراف قلعه‌را گرفته سیدهاشم‌را بمحاصره انداخت وچند روز بمحاربه ومقاتلهبسر رفته چون فیروز نگشت بهنقب‌زدن پرداخته عزم آن نمود که دیوار قلعه را بصدمهٔ باروت ازبن برانداخته بعد یورش برده قلعه‌را مسخر سازد ولیکن درشب اول‌از کثرت باریدن‌باران ووزیدن‌باد بغایت تاریکی‌ودراهی نیافتند که‌ازجائی نقب‌زده زمین‌را بشکافند ناچار مراجعت کردند وسید هاشم درمقابل لشکربادشاهی‌د رنك‌رادرتوانائی خود ندیده بمجرد آنکه راه‌فرار برویش کشوده گشت ازقلعه‌بیرون‌شده بذریعه‌جاله ازشهر کنر گذشته راه‌فرار پیش گرفت‌وجارج مکریکر علاقهٔ کنر را تفویض سیدبها والدینخان کرده خودباسپاه کینه‌خواهش درجلال آباد مراجعت کرد وهم درخلال‌احوال عبدالعزیز خان جبار خیل خسرزادهٔ امیرکبیر که‌نخست شرفیاب‌حضور شاه شده موردالطاف گشته پس‌ازچندی بخودخائف گردیده گوشه‌نشینی اختیار کرد وشاهش هرچندطلب‌حضور نمود ازبیم جانب‌بارگاه شاهی‌راه آمدن نه‌پیمود پس‌شاه باسران سپاه‌انکلیس چیزی‌از فوج نظامی‌زامامور کرده‌قلعهٔ‌اورا خراب ساختند ومقارن‌احوال مردم‌خوگیانی طریق‌نافرمانی‌پیش گرفته ازمالیه‌رسانی سرباز زدند وشاه کانلی‌نام انکلیس را بافوج نظام بکوشمالی مردم‌خوگیانی ازجلال آباد‌فرستاد ومردم مذکور بی آنکه بجنك کرایند طریق‌اطاعت برداشته ازحضور شاه التماس تخفیف کردند وشاه‌مسئول شان‌را بگوش قبول شنیده هزارودوصد روپیه بمالیات ایشان تخفیف‌عطا کرد وهم‌پس ازقضایای مذکوره‌راه‌پشاور وکابل‌را که‌پیوسته ازدست‌برد غلجائیان دزد وسرقت‌پیشه درخطربودمحافظ‌درمواضع لازمه مقرر کرده قوافل وتجار را مأمون ساخت واز ملکان ورؤسائی هر قبیله خط التزام گرفت که درحدود هریك‌از ایشان دزدی وراهزنی واقع شود از غرامت مال‌التجاره وغیره که تلف‌شود ایشان برایند وتاوان‌دهند سپس از جلال آباد بعزم زیارت مزار مهترلمك آهنك لمقان فرمود واین مهترلمك که در لمقان مدفون ودرنزد مردم بپدر (حضرت نوح) علیه‌السلام مشهور است بقرار تحریر خود اعلیحضرت سراج الملة والدین که بعینه ثبت کتاب شد پدر (حضرت نوح) علیه‌السلام نیست زیرا که پدر حضرت نوح علیه‌السلام قبل ازطوفان فوت شده بودند وبغیر ازجسد مبارك (حضرت آدم) علیه‌السلام دیگر جسدی در کشتی‌نوح برداشته نشده بود البته مرقدمهترلمك زیر آب‌طوفان شده‌بود پس این مرقد ازلمك نامی‌خواهد بود که سرسلسله خاندان لمکان‌است وبخود اسم لمقان هم‌دراصل بباعث اسم لمك لمکان‌شده بمرور ایام‌لمقان گردیده چنانچه الحال چند موضع درلمقان موجود است بنام نورلمك وپورلمك ولوگرلمك وشترلمك این‌اسامی‌شاید ازاولاده مهترلمك‌مذکور باشند الغیب عندالله تعالی انتهی ودرانجا میرزا ابراهیم خان منشی باشی که حاکم‌بودتمامت اردوی شاهی را خرج رسانی نموده از رضا مندی خاطر اشرف مباهی گشت وشاه پس ازملاحظه‌لمقان بجلال آبادمراجعت کرده درروز هفدهم ماه صفرسنه ۱۲۵۶ هزارو دویست وپنجاه وشش هجری بامران‌سپاه انکلیس وافواج‌ایشان رامعاودت جانب کابل پر گرفته واردکابل‌شد

ذکرامور یکه باعث اختلال کارشاه شجاع شد

(ذکرامور یکه باعث اختلال کار ومورث زوال)

(روز کار شاه شجاع شد)

چون‌شاه‌شجاع ازجلال آبادباز گشت فرموده وارد کابل‌شد باستصواب رای صاحبان‌انکلیس شهزاده محمدتیمور را بافوجی از سپاه انکلیس مأمورنمود که درموضع اولنك رباط واقع راه غزنین وقندهار رفته قلعهٔ استواری احداث و آباد نماید چنانچه شهزاده در موضع مذکور پرتو نزول افگنده درمدت چند ماه از شهور سنه ۱۲۵۶ هزار ودویست وپنجاه‌وشش هجری‌قلعهٔ متینی برافراشته وچیزی ازفوج نظامی دران گذاشته خود بکابل مراجعت کرد ودرین هنگام که راه زنان فاحشه بسوی لشکر گاه انکلیس بازشده بعضی ازبیغیرتان دلالات زنان زانیه را کرده خود پراسپ سوار نموده نزد فرنگیان می‌برد خیر خواهان دولت ورهروان آئین شریعت حضرت ختمی رتبت این‌امر قبیح را که درنفس الامر دریدن پردهٔ ناموس دیندار یست ورخنه انداختن بدیوار استوار حصار

مناهی حضرت باری بعرض شهریاری رسانیده گفتندکه زنان فاحشه خویش‌را آرایش کرده دراردوی انگلیس میروند ومفهوم نمیشود که ازخانه وادهٔ شرفاء اندویا ازجماعهٔ فسقاء ومبا شرین این امرکه نزد انگلیسان بواسطهٔ دلالی اعتبار یافته‌اند اگرچه ازگروه بی‌باکان وخدا ناشناسانند امابدنامی وبی انتظامی‌را منسوب بسلطنت میسازند که عاقبت این‌کار نامیزا مردم غیور رابمحل حمایت آورده فتنهٔ عظیمی برپاخواهند ساخت وشاه این‌ماجرارازبان کنایه وایما بسر ولیم حی مکناتن بگفت که سپاه انگلیس را ازین کارباز دارد واو که ازعاقبت کار وحمیت وشجاعت مردم ایندیار آگاه نبود در جواب گفت که همگاه سپاهیان ازمبا شرت بازنان بازداشته شوند گرفتار چندین امراض خواهند شد وشاه فرمود که همچنین است ولیکن شیوع ورواج این کار درحوصلهٔ ناموس پرستان افغان گنجیدن بغایت دشوار است پس میباید که بخوب سیاست منع خریداران متاع این بازار نموده آیدورنه این شجرهٔ خبیثه فتنه بارخواهد آورد وسر ولیم حی مکناتن گوش بسخنان شاه نداده درزاویهٔ نسیان نهاد امانازمانیکه ملاعبدالشکورخان‌بکار حکومت کابل مواظب ومیرزا حیدرعلیخان‌بوکالت دولتین همهٔ امورراً مراقب بودپردهٔ بی‌اختیاری شاه دریده نشد ومکشوف نگشت که شاه درکار سلطنت واجرای امور سپاه ورعیت بی دخل است مگرمردم بارکزائی ومنسوبان‌ومتعلقان ایشان که مصاحب وپهلونشین صاحبان انگلیس گردیده‌بودند ازحقیقت کارنزدمردم اظهار میکردند که شاه رابجزنام درکار سلطنت هیچ انتظامی نیست وعلاوه برآن‌بروفق مدعای شان وصف دولت انگلیس‌را کرده مردم‌را ازمکنت وسطوتش بیم‌میدادند وهم دامن باتش فتنه زده میگفتند که زنان شما ازشما نیستند واین خلل اندازی را نیز ملاعبدالشکور مذکور پرده داری نموده چنان پاسداری وهوشیاری میکرد که از محکومی وبی اختیار بودن شاه کسی آگاه نمیشدچنانچه اگردرباب تسعیرغله ونرخ علوفه منادی درشهرندامیداد که فلان مقدار جنس‌را بفلان مبلغ‌نقدداده کم وکاست نکنند وکسیکه بواسطهٔ آشنائی الکسندر بارنس عدول ازحکم کرده دروزن مبیع ویابهای ان‌کسر مینمود گرفتار شحنهٔ بازخواست شده جرم میکرد ومردم ازینمعنی بخود میگفتند که اگرشاه‌را اختیاری نباشد چگونه ملا عبدالشکورخان لحاظ خاطر الکسندر بارنس را نمیکنند واوکه واقف میگشت کس نزدملا عبدالشکورخان فرستاده پیام‌میداد که شخص مجرم ازآشنایان مفست چرازجرش کردید وی جواب خبرنداشتم گفته واگذار میشد وبدین نهج پرده داری وشکست وریخت حصار سلطنت را مرمت کاری می نمودتا که مکناتن والکسندر بارنس ازعدم عاقبت اندیشی بکردار ملای موصوف رشك برده خاطر آزرده شدند وامورمملکت داریرا بفساد آلودند چنانچه محمدعثمانخان که ازدست طمع روی دل ازشاه برتافته پای درمیدان جانب داری انگلیسان نهاده‌برغم ملاعبدالشکور خان مطابق خواهش فرنگیان کاررا اجرا کردن‌گرفت ومقارن این احوال میرزا امام ویردیخان قزلباش که بقرار ذکرخود شاه‌شجاع معتمد امیردوست محمد خان وبااو دربخارا رفته‌بود بصلاح وصوابدید امیر مذکور خودرادیوانه قرارداده‌بواسطهٔ دیوانگی ازگرفتاری پادشاه‌بخارا خلاصی یافته ازراه جاسوسی ومایل‌گردانیدن اعیان کابل‌را جانب امیر کبیروارد کابل شد ونخست هرچه سعی کرد که نزد ملا عبدالشکور راهی برای خویشتن باز کرده همرازش شود کامیاب نگشت بعد نزد محمد عثمان خان که جدید مأمور ثالثات یعنی سه کوتی خالصجات شده بود رفته باوی دمساز گردیده در اندك زمان کار را بجائی رسانید که تمامت مردم درانی وغیره رعایازبان ببدگوئی ملاعبدالشکورخان کشوده ببدسلوکیش در افواه مشتهر ساختند تا که مکناتن والکسندر بارنس بشاه شجاع اظهار کردند که ملاعبدالشکورخان ازعهدهٔ امرحکومت چنانچه آئین سلطنت است برآمده نمیتواند پس‌باید که دیگری‌بجای او منصوب گردد که درطبائع مردم مرغوب باشد وشاه هرچند وصف حال اورا کرده ازگفتار هردوتن انگلیس سرباززد ردقول خویش را ازایشان شنیده فائدهٔ حاصل نکردتا که محمد عثمانخان مزبور بن وفادار خان سدوزائی بروفق خواهش انگلیسان بخطاب نظام‌الدوله کی مخاطب گشته ملا عبدالشکور خان راعزل فرمود ونظام الدوله کام‌رواشده بایماء واشارهٔ انگلیسان وخواهش‌نفس‌خویش‌همهٔ مردم راقدغن کرده ازرفتن‌پیش ملاعبدالشکورخان بازداشت وسواره وپیادهٔ که جهت خدمت باومقرر بود بگرفت

ذکر ورود میرزا امام ویردیخان‌در کابل

ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا

﴿ ذکر گریختن امیر کبیر ازبخارا ﴾

(جانب قطغن وتاشقرغان وسوانح سر گذشت آن)

چون امیر کبیر بقراریکه ازپیش تحریر شد در بخارا بعسرت مبتلا گشت بعد ازچندی بوسائط و وسائل از پادشاه بخارا رخصت بسران خورد سالش‌را که سردار محمد اعظم‌خان وسردار شیرعلی خان و غیره بودند حاصل کرده بادیگر شهزادگان خورد سال‌چون سردار ولی محمد خان وسردار محمد شریف‌خان وسردار محمدامین خان در تاشقرغان نزد مادران ایشان وسردار محمد اکرم خان که در آنجابود فرستاد وامر کرد که ازآنجا اکرچه شاه شجاع معاند است درکابل روند زیرا که نظر بحمایت و حفاظت او که نسبت بعیال سردار غلام حیدر خان درغزنین نموده است هرآینه باایشان نیز مدارا خواهد کرد چنانچه نواب عبدالجبار خان وسردار محمد اکرم‌خان ایشانرا از تاشقرغان برداشته روی بسوی کابل نهادند و چون وارد میدان کابل شدند صاحبان انکلیس آکاه گشته جنرال گرافت چمرلین‌را بانول مکر چمرلین باستقبال ایشان فرستاده باعزاز واکرام در غزنین برده باعیال و اطفال سردار غلام حیدر خان که خود اورا در بمبائی فرستاده بودند یکجا منزل دادند وامیر کبیر از طرف عیال وفرزندان خورد سالش مطمئن خاطر کشته باهمراهان وندیمانش بمشاوره پرداخته صلاح کاررا بدان قرار دادند که طریق فرار برگیرد وتنها رهسپار دیکر دیار شود واکر باز ماندکان درشکنجهٔ عقاب امیر بخا را زیادتر کرفتار آیند هم اضطراب نکنند که‌مقصد اصلی نجات ذات بابرکات اعلیحضرت است تاشاید آبی بروی کار آید وامیر کبیر مشاوره یاران را پذیرفته یك راس اسپی را دستیاب کرده بتغیر لباس در ویشانه راه فرار برگرفت وپاد شاه بخارا آکاه شده سوار بسیاری بتعاقبش کماشت وسردار محمد اکبر خان را باهمهٔ انانیکه باز مانده بودند محبوس سیاه چاه بداشت وامیر کبیر شب وروز رانده خود را از دست کیر شدن بیرون کشیده کماشتکان پاد شاه بخارا بی‌نیل مرام مراجعت کردند وامیر کبیر بشهر سبز رسیده درکلبهٔ محقرهٔ درویشان که‌چندتن ازایشان باهم نشسته شیرچای میخوردند چون بسیار کرسنه شده‌بود بطمع‌نانی فرودشده چشم بجانب آنان که‌شاید پیالهٔ‌ازچای بوی دهند بدرب‌حجره بنشست وآن بی‌حمایتان که اسم قلندری‌را برخود کذاشته صفتش‌را نداشتند هیچ نکفتند ونیدادند وهمچنان باشکم کرسنه بشهر درآمده دربازار بدم دکانی بارادهٔ جستجوی ملا کبیر نام تاجر ده افغانان کابل که‌درانجا عیال‌دار بود متحیرانه لجام‌اسپ بدست بنشست وازشخصی نام ومقام ملاکبیررا پرسیده چون‌اورا می شناخت آنشخص برعهده کرفته ملارا بنزد امیر کبیر آورد وملا کبیر اعلیحضرت امیر را دیده و دستش را بوسیده باخود درخانه برد وآنکاه که بخانه داخل‌شد ملاکبیررا ازوضع درویشانهٔ امیرقت دست داده بی‌اختیار بکریست وپس از کریهٔ شدیدی بخدمت دست‌برده آنچه میبایست ومیشایست اعزاز واحترام نمودوبعد ازحصول استراحت ورفع خستکی ملا کبیررا که باحکمران شهرسبز معرفت داشت نزداو فرستاده ازورودش درشهر سبز آکهی‌داد واوبمجرد شنیدن خود درخانه ملا کبیرآمده مقدم امیررا کرامی داشت وباعزاز واکرام هرچه تمامتر بمهمان خانهٔ‌پادشاهی برده پس از ادای مراسم مهمان نوازی ملوکانه در باب بحمیتی پادشاه بخارا سخن در میان آورده خواستار آن‌شد که‌لشکر جانب بخارا کماشته انتقام بکیرد وامیر کبیر منت پذیراو شده از عزمیکه او کرد منعش نموده هفتصد سوار خواست که او را از جیحون همراهی کرده بکذرانند و در سرحد قطغن رسانیده مراجعت کنند وحکمران شهرسبز انکشت قبول بردیده نهاده وآلات وادواتیکه لازم داشت آماده کرده هفتصد سوار بهمرکابش تعین کرد وامیر کبیر ازرود جیحون عبورنموده ازسرحد قطغن سواران شهرسبزی را رخصت مراجعت‌داده خود وارد قندز کشت وازمیر مراد بیك اتالیق خواهش نمود که هرقدر ازلشکر که بتواند فراهم کند تا ازدیکر محال نیز سپاهی ترتیب داده راه پیکار جانب کابل پیش کیریم و او پنج هزار سوار کرد آورده بملازمت رکاب امیر ازقندز روی بسوی آی بیك نهادند که‌مردم آنجارا نیز باخودیار ومددکار سازند ودرآنجا میروالی حکمران تاشقرغان نیز باپنج هزار سوار برکاب امیر کبیر ملحق کشته ازانجا باهم‌راه سرباغ و خورم را

بعزم بامیان پیش گرفتند ودرانجا بادا کترلات انکلیس که باچندی ازپیاده وسوار نظام وچند ضرب توپ مقام گزیده بود در آویخته سه‌چهار مرتبه دلیرانه حمله کرده بسیار تن‌را ازفرنگیان خون بریختند و آخرالامر امیرکبیر که لشکرش مردم ملکی بود درمحاربهٔ فوج نظام ثبات نتوانست ورزید پس ناچار هزیمت اختیار کرد واز راه فرارداخل تاشقرغان‌شده جمعیتش پرا کنده گشت وچندی درتاشقرغان درنك نمود تا که‌خدمهٔ خودش که ازجور پادشاه بخارا درهرجا پرا کنده شده بودند ازتوقفش در تاشقرغان خبریافته یکیك ودودو بنزدش شتافته سه‌صدتن فراهم گشت‌ازراه خنجان‌بنابرآنکه غزاوجهادمردم کوهستان‌بافرنگیان سمرکشته برزبانها افتاده‌بود روی‌بسوی کوهستان کابل نهادو آنگاه که‌وارد گل‌بهار ابتدای کوهستان شدمیر مسجدی خان‌بن‌خواجه اسحق ازوصولش درانجا آگاه شده بذریعهٔ مکتوب دعوت کوهستانش نموده خود هنگامه ارای قتال گشت وشاه‌شجاع شهزاده محمد تیموررا باجنرال شیل والکسندر بارنس وافواج انکلیسیه وسواران طائفهٔ‌فوفل‌زائی ازکابل‌جانب کوهستان گسیل کرد که میرمسجدی‌وغیره کوهستانیان‌را کوشمالی‌بسزادهند‌چنانچه‌درموضع‌خواجه خضری‌بقلعهٔ میرمسجدی خان‌محاربه رخ‌داده‌میرمذکور باپنجاه‌تن‌پیاده ازدلیران کوهستانی دست‌باآلات حرب‌برده‌بمدافعه پرداخت وانکلیسان یکجانب‌قلعه‌را بضرب‌کلولهٔ توپ‌پست ساخته ازراه‌یورش بتاختند ومیرمسجدی خان باهمراهان خویش پای‌مردی فشرده چنان باانکلیسان درآویخت که جانبین بکاردوخنجر وسرنیزهٔ تفنگ بسروسینه وشکم هم‌دیگر زده‌خونها بریختند وانکلیسان ازدست بردلیران‌کوهستان استقامت راهلاك جان دانسته،هزیمت‌یافتند وازضرب تیغ پنجاه‌ویکتن باوجودیکه‌یکفوج سواره‌ویکفوج‌پیاده‌نظام‌باتوپخانه بودندپشت بجنگ داده‌روبگریزنهادندوازافسران کانلی‌نام‌باچندتن ازاحادسپاه کشته شدند وازکوهستانیان نیزمیر مسجدی خان زخمدار شده چندتن دیگر مجروح ومقتول گردیدند بعدمیرمسجدی خان اقامت‌را درمقابل پادشاهی عین‌تباهی دانسته شب هنگام‌ترك مقام خویش‌کرده بریزه کوهستان وازانجا درنجراب رفت ومقارن ایحال امیرکبیر ازگل‌بهار راه‌کوهستان برگرفته درموضع پروان که درزمان حال موسوم بجبل‌السراج است بالشکر انکلیس که هشتصد سوار ومأمور بدفع وپیکار امیر کبیر والاتبار شده بودند دوچار گشته، نائرهٔ کیرودار شعله ورگردید وسردار محمد افضل خان وسردار محمد عمرخان که قبل ازفرار کردن امیرکبیر ازبخارا درتاشقرغان آمده واینوقت ملازم رکاب والا بودند حمله های مردانه کرده انکلیسانرا از پیش برداشته هزیمت دادند وتعاقب ایشانرا ازدست نداده همچنان زده ومیراندند وامیرکبیر خودش بانائب سلطان محمد خان انکی زائی وقادرخان مسیح زائی ازعقب‌تازی عنان بازکشیده دیگران همچنان اسپ تعاقب تاخته ازامیرکبیر دور افتادند تا که فوج دیگر از افواج انکلیس بمعاونت شکستیان رسیده سرداران را از عقب تازی باز داشتند وحایل بین‌امیرکبیر وپسرانش شدند وامیرکبیر کثرت مدعی‌را نظرکرده باهردوتن همراهش قبل ازانکه سرداران برکابش ملحق شوند روی بسوی نجراب که میرمسجدی خان نیز درانجا رفته بود نهاده این امرباعث تنهائی او وتفرقهٔ سرداران ازوی شد چنانچه نزدمیر مذکور شده واومقدمش را گرامی داشته پس ازادای مراسم عزت واحترام التماس کرد که سرکاروالا درنجراب درنك فرمایند تامردم‌کوهستان را فراهم‌نموده بعد بمحاربهٔ خصم گرائید وامیرکبیرنظربقلت مردم‌کوهستان مسئول‌اورا قبول نکرده آهنگ‌زرمت کرده گفت‌که چون‌شاه‌شجاع برمسند حکومت قراردارد مبادا درصورتیکه کارازپیش‌نرود خرابی بشما ومردم‌کوهستان روی دهد ومال وجان مسلمانان بهدررودپس ازانجاراه برگرفته چون بنزدیك شهرکابل رسید چیزی وجه نقد بقادرخان ومحمد اسلم‌خان بارکزائی پیشخدمت خویش داده ازخود پیش فرستادکه بشهر درشده اسباب نعل بندی بادوسه سوارنعل‌خریده درمقبرهٔ بابرشاه که وعده‌گاه قرارداد بروند که درانجا یکجا شده جانب زرمت رهسپار شود وخود بانائب سلطان خان انکی‌زائی دردشت قلعه حاجی صاحب پای مناری ازاسپ فرود آمده قدری درنك کرد که هردوتن مأمور چیزی از ایشان دور شوند ودرینجا امیرکبیر باخود اندیشیده بصوابدید رای رزین وخرد دوربین امررا چنین قرار داد که عیال و اطفالم در غزنین نظربند ومحفوظ وشاه شجاع ازبادهٔ حکومت کامرواو محظوظ است اگر چنانچه قبایل وزیری وترکی واندری وغیره مردم طوائف غلجائی فراهم شده لوای جهاد وغزابر افرازند نیز چون مردم الوسیست مقاومت نتوانسته رشتهٔ جمعیت شان گسسته خواهد شد وآنوقت تن‌تنها باهزار گونه

رنج وتعب مبتلا کشته توان نشستن زاویهٔ گمنامی وتاب کشتن بادیهٔ ناکامی را نخواهم داشت پس اقرب بصواب آنست که نزد سرولیم حی مکناتن رفته هرچه بودی که اوبنیدیشد پذیرفته بابدامن اضطبار پیچم واین امررا ازنائب سلطان خان نیزمشورت جسته پسندیدهٔاووخاطراشرف کشته، عازم شهرکابل شد ودرحدود قلعهٔ محمود خان بیات که حال بامر اعلیحضرت سراج الملة والدین بجای آن عمارت نیکو نظارت قومی باغ سرباوج تفاخر برافراخته است رسیده ازپل واقع موضع مذکور عبور کرده بقرب بالاحصار بسواران نظامی که ازقفا وپیش رو ویمین ویسار سرولیم حی مکناتن که بتفرج وگردش بیرون شده جانب بالاحصار معاودت کرده بود پیوسته همچنان آهسته آهسته ازعقب ایشان اسپ رانده چون از دروازهٔ شاهشهید داخل بالاحصار شد نائب سلطان خان بامر امیرکبیر ازسواران دنباله رو پرسش نام آنرا که بهتختر اسپ میراند نموده ومکشوف داشت که سرولیم حی مکناتن است بعدبایمای امیرکبیر خبررسیدنش را پیش شده بمکناتن اظهار داشت واو چون سرداران که هزیمتیان لشکرانکلیس را چنانچه آنفاً مذکور کشت تعاقب نموده تا کنون درکوهستان بازار کارزار گرم بود سراسیمه سان ازنائب سلطان خان پرسیدکه بالشکر (۱)وهنوزنائب سلطان خان جواب نگفته بودکه امیرکبیردررسیده وسرولیم حی مکناتن بفراست اورا شناخته هردوتن ازاسپان خویش فرودآمدند وپس ازاحوال پرسی مرسوم دست امیرکبیررا گرفته درباغیکه امیرکبیر ساخته وازاشجار ورياحين پرداخته، بود برده باهم داخل منزل شدند ودرصدر اوطاق چوکی برای امیرکبیرگذاشته برنشانید وچوکی خودرا فروترگذاشته برنشست وزبان اعزاز واکرام کشود .

(۱) یعنی بالشکر آمده

ذکر مکالمهٔ مکناتن باامیر کبیر

ذکر مکالمهٔ سرولیم حی مکناتن باامیرکبیر

ومأمور شدن وی باقامهٔ هند

قبل ازانکه سخن در میان رانده شود امیرکبیر برسم شاهانه که در وقت تسلیم شمشیر میسپارند شمشیرش را ازکمر کشوده پیش سر ولیم حی مکناتن نهاد ووی به تعظیم شمشیر ازجابرخواسته، وآنرا بدست گرفته بزبان راند که امیر صاحب شما درهندوستان میروید وامیر کبیر پاسخ داد که حالا که نزد شما آمده ام هرچه بگوئید پذیرا است بعد التماس کرد که سردار محمد افضل خان تاحال بالشاه ما سر کرم قتال وجدال است برایش بنویسید که دست از جنك کشیده نزد شما آید وامیر کبیر چاقو وعینك خود را بدست سواری بطریق نشانی فرستاده وی نزد والدماجدش آمد وقبل از ورود او درشب اول که امیر کبیر بعد ازملاقات سرولیم حی مکناتن بخیمهٔ که درصحن باغ برایش افراشتند تشریف برده روزدیگر مکناتن ازامیر کبیرالتماس نمود که باشاه شجاع ملاقات نماید اماامیر کبیراین مسئول اورا قبول نفرموده گفت مارا باشاه شجاع کاری نیست نزد شما آمده ام نه به بیعت واطاعت اووسر ولیم حی مکناتن گفت که نظر بپاس سلطنت که اورا است سزاوار است که نزدوی روید امیر کبیر جواب داد که شما اورا بیاد شاهی برداشته اید نه جمعی ازاهل حل وعقد اگر نه چنین است شمادست ازاعانتش باز دارید تامفهوم شما وبخردان جهان شود که کدام کس سزاوار پادشاهی است واعیان مملکت باتمام رعیت گرویدهٔ احسان کیست واگر حرفی داشته باشد حاضر آمده خودش بحضور شما بالمشافهه ادا نماید وسر ولیم حی مکناتن ظاهرآسکوت کرده دیگر چیزی نگفت لکن باطنا ازسخنان امیر کبیر غنچهٔ خاطرش ازهوای خرمی بشکفت که وی بجز از نزاع دیگر کاری باشاه شجاع ندارد وپس ازسخنان مذکوره سردار محمد افضل خان جهت آوردن حرم محترم مامور غزنین شده خود امیر کبیر با یکتن از زوجاتش که دختر ناظر خیرالله خان عرب ودر کابل بود معطل برسیدن سرادقات حرم بااحترام نکرده باستصواب انکلیسان راه کشور هندبرگرفت ویکفوج سواره با یکفوج پیاده از سپاه انکلیس بهمراهی وپاسداری اومأمور شدودر خلال احوال مذکوره سردار شیرعلیخان وسردار محمد اعظم خان وسردار محمد اکرم خان که باحرم محترم چنانچه از پیش رقم شد از تاشقرغان آمده مأمورباقامهٔ غزنین شده بودند قبل از ورود امیر کبیر در کوهستان بوقت محاربهٔ بامیان هر سه تن احرام جهاد بسته باهم قرار دادند که سردار محمد اکرم خان متوقف غزنین بوده دوتن دیگر درین طوائف اندری وترکی وسلیمان خیل

ذکر تکاپو نمودن سردار شیرعلی خان وسردار محمد اکرم خان بعزم جهاد

ووزیری وغیره قبائل غلجائی رفته باتاجکیهٔ رباط ورامك وتاسن ومردم چرخ همه را بنام غزا برانگیزند وبمحاربهٔ خصم گرائیده خونها بریزند ونیز سردار محمد اکرم خان باایشان قرار داد که درقرنجات رباط ورامك وغیره نواحی متوقف ومشغول فراهم نمودن لشکر باشند تاوی نیز از غزنین بیرون شده بایشان ملحق شود وهر دوتن شهزاده راه مقصود برگرفته درموضع مذکور درنك کرده مردم را ترغیب بغزا همی نمودند که انکلیسان مقیمهٔ غزنین از عزم ایشان آگاه کشته سردار محمد اکرم خان را نظربند نمودند وهر دوتن برادر دیگر ازین ماجرا خبر یافته از جائیکه درنك داشتند برخواسته آهنك زرمت کردند ودرآنجا رفته هرچند مردمش را تکلیف وترغیب برجهاد کرده مددطلبیدند جرأت از ایشان ندیده بی‌نیل‌مرام راه خوست برگرفتند وازمردم آنجانیز مرادایشان حاصل نگشته درهنکو(۱) نزدسردار خواجه‌محمدخان وسردار نورمحمدخان وسردار یحیی‌خان وسردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان که آنموضع را مهارا جه رنجیت سنگهه جایگیر شان معین کرده بود رفته چندی نزدآنان اقامت گزیدند تاکه امیرکبیر وارد لاهورشده بذریعهٔ مکتوب ایشان را طلبیده شرف دست‌بوس حاصل کردند وسردار محمد افضل خان که درغزنین جهت حمل‌ونقل پرده نشینان حرم محترم رفته بودنیز باسردار محمد اکرم خان و بانوان پردهٔ عفت‌از غزنین براه کابل وپشاور کوچ داده وارد لاهور شدند بعد امیر کبیر باز وجات محترمات وشهزادگان باسعادات ازلاهور درلودهیانه رفته‌درعمارتیکه‌بانوان‌حرم محترم‌شاه‌شجاع منزل‌داشتند وازانجا روانهٔ کابل شده بودند جای گزید وسالیانه دولك روپیه چهره شاهی ازدولت انکلیس برای مصارفش مشخص ومقرر گردید وبعد از چندروز که ذلت و خستگی راه ذایل ورفع‌شد امیر کبیر بانوان حرم محترم را بادیگر شهزادگان سعادت توام در لودهیانه گذاشته سردار محمد اکرم خان و سردار عبدالغنی خان نبیرهٔ سردار رحیمدادخان ومیرزا محمدحسین خان مهربردار وغیره‌چندتن ازخدمتکارا نرا باخود برداشته فرامرز خان وناظر سهراب خان‌جدید الاسلام ورازمحمدخان وبازمحمد خان وطره‌باز خیاط کشمیری وبابا کرم سقاء باشی وناظر خانجان ومحمد نبی‌خان کشمیری وشیر محمد خان فراش باشی وغیره را که بصد تن‌میرسیدند نیزهمراه گرفته باستصواب رائی انکلیسان از لودهیانه درکلکته تشریف برده اقامه گزین شد ودرتا بستان بکوه منصوری واقع دیره دون ییلاق‌نموده درزمستان بکلکته روز بر همی برده‌زیست همیکرد

(۱) نام موضعی

(ذکرعزل شهزاده فتح جنك ازحکومت قندهار)

ذکر عزل شهزاده فتح جنك ازحکومت قندهار

وخلل یافتن روزکار شاه شجاع از کردار محمد عثمان نظام‌الدوله

در خلال وقائع واحوال مذکورهٔ سال ۱۲۵۶ هزارو دویست وپنجاه وشش هجری شاه شجاع شهزاده فتح جنك‌را که حکومت قندهار داشت بسبب رنجش خاطر میجیرلیج انکلیس مقیم‌قندهار بکابل طلبیده شهزاده‌صمدر جنك‌برادر اورا بحکومت قندهار مأمورنمود وشهزاده محمدتیمور را بکابل گذاشته خودبعزم قشلاق راه‌جلال آباد برگرفت وچون وارد جلال آباد شد طائفهٔ سنکوخیل که بواسطهٔ عداوت خانکی چند رمه کوسفند از مردم شنواری‌بتاراج آورده وسراز جیب‌تمرد کشیده بودند یکدسته از فوج پیادهٔ انکلیس رابا یکفوج‌از سواران‌سپاه شاهی وتوپخانه بدانسو راهی کرد واتان ازتوجه لشکر خبرکشته قلاع ومساکن شان‌را فروگذاشته بکوه‌برشدند وباوجود دشوار گذری جبل کوشمالی بسزا یافته افواج مأموره مراجعت کردند ومقارن ایحال سه‌طغرا فرامین جعلی بمهرودستخط شاه شجاع بدست مکریکر انکلیس افتاده‌بشاه شجاع نشان‌داده مضمونش بنام‌مردم کوهستان مرقوم‌بود که‌لوای بلوا ورایت غزابر افرازند وشاه از مشاهدهٔ آن خطها که‌هیچ اشتباه درمهر ودستخطش نبود منفعل وخجل گردید تا که‌میرزا ابراهیم خان منشی‌باشی حاضر کشته نیك‌ملاحظه وبغور مشاهده نموده‌ظاهرکشت که‌دستخط ومهرشاه صحیح‌وبرجاست لکن‌سطور اصل را که مرقوم بوده برداشته این کلمات را بجایش نکاشته‌اند چنانچه‌اثربعضی حروفات وکلمات محوشده ظاهر می‌نمود پس‌شاه خورسند گردیده‌درحال مکریکر انکلیس‌رابحضور خواسته ازکید دشمنان خویش آگاه هش کرد واز خطوط مذکوره مفهومش ساخت چنانکه اعتراف کرد که جعلیست بعدملتان هردو خط رابهمه افسران نظامی نموده ازحقیقت آگاه کرد که‌اکراه درخوا طرراه ندهند

آنکاه‌شاه مقام‌سخن یافته بصاحبان انکلیس گفت که این‌فتنها از احسانات دولت انکلیس است که نسبت بطائفهٔ بارك‌زائی بظهور رسانیده وایشان گستاخ شده بروی کار میآورندوازین قسم اموربسی بظهور خواهند آورد چنانچه شنیده میشود که سران طائفهٔ بارك زائی چون نواب عبدالجبار خان ومحمد عثمان خان ونواب محمد زمانخان وغیره امثال ایشان شب وروز دامن‌زن و آتش افروز فتنه‌اند خصوصاً درین هنگام که محمد عثمان نظام‌الدوله هواخواهان واخلاص کیشان امیردوست محمد خان راچون میرزا امام‌وردی خان ومیرزا عبدالرزاق خان‌مستوفی که ازینجا را بتقریب وارد کابل‌شده است ومیرزا احدخان ونائب امیربارکزائی وغیره را مختار کارخود قرارداده است وایشان شهرت نموده بزبانها نهاده اند که شاه شجاع را از سلطنت بجزنامی بادهٔ مرام بکام نیست واختیار برك کاهی را درامور سلطنت وپادشاهی ندارد وحالا آنکه درلودهیانه بدفعات عهدنامهٔ موثقهٔ بین دولتین مرقوم داشته‌ایم که کارگذاران دولت انکلیس رادرهیچ امری‌از امورداخلهٔ مملکت افغانستان‌مدخلیتی نباشد وصاحبان این‌نوشته راپذیرفته وممضی داشته‌اند که‌غرض اصلی‌ازنوشته ایندفعه درعهدنامه همین‌طائفهٔ بارك زائی‌بوده که‌مدعی سلطنت‌اند وا کنون که‌نتیجه منعکس گردیده است میبایدقبل ازحدوث فتنه‌تدارکش کرده‌شود وچون انکلیسان زامیل‌خاطر جانب منسوبان امیردوست محمد خان‌بود سخنان شاه‌شجاع رانشنوده تدارك کارنمودند وشاه نیزبپاس خاطر انکلیسان دیگرچیزی بزبان‌نیاورده ازجلال‌آباد بعزم‌زیارت مرقدمهترلمك درلمقان رفته‌وبمقبرهٔ مادرمرحومهٔ خویش دعای امرزش خوانده میرزا ابراهیم خان مشی‌باشی حاکم لمقان از حسن کاردانی و آزوقه رسانی بسپاه رکابی وضیافت ایشان شاه‌را از خود خورسند ورضامند ساخت واین خورمی شاه‌ازوی باعث حسدور شك محمد عثمان‌خان نظام‌الدوله شده خالصه‌جات لمقان‌را که‌دراجارهٔ میرزای مذکوربود ضبط‌نموده عامل‌وضابط دیگراز جانب خود مقررفرمود وهرچند میرزای‌مزبور سنداجاره‌داری خودرا بازداشت کسی‌عرض اورا نشنیده‌وقعی نگذاشت ومثل‌ملاعبدالشکور که ازحکومت کابل عزل‌نمود دست اورا نیز ازحکومت لمقان کوتاه‌ساخت وهمه‌این‌اموررا نظام الدوله مذکور ازسبب آنکه مکناتن جانب دارش‌بود بظهور میآورد خلاصه شاه شجاع ازلمقان درجلال آباد مراجعت کرده باصاحبان انکلیس راه معاودت جانب کابل برگرفت

ذکر اموریکه نظام الدوله بروی کار آورده باعث زوال سلطنت شاه شجاع شد

﴿ ذکر اموریکه نظام‌الدوله بروی کارآورده ﴾

(باعث اختلال روزکار شاه شجاع شد)

آنکاه‌که شاه شجاع وارد کابل‌شد بصوابدید مکناتن‌انکلیس شهزاده محمد تیمور را درسال ۱۲۵۷ هزارودو صد وپنجاه وهفت هجری بحکومت قندهارمأمورفرموده‌مقارن ایحال پرده نشینان حرم محترم شاهی که بپاسداری وحفاظت وهمراهی میجیر برات فوت انکلیس از لودهیانه عازم کابل شده و عمارات نشیمن کاه‌ایشان ببانوان مشکوی عصمت وعفاف امیر دوست محمد خان چنانچه مذکورکشت سپرده شد درماه ربیع‌الثانی سنه مزبور بکابل رسیدند وپس ازوصول بانوان حرم شاهی درکابل چون مکناتن جانب دارنظام الدوله شده بایهٔ اقتدارش چنان ارتقاء گرفت که چند تنی را که بدربار شاه اسم ورسمی داشتند همه رانزد مکناتن مذمت کرده اورا از ایشان سرکران ساخت وبدان هم اکتفاء نکرده بنای کاستن تنخواه خوانین درانی را گذاشت و ازین امر خوانینیکه هوا خواه شاه شجاع واز حکومت امیردوست محمد خان‌وبرادرانش نارضا بودند عرض پرداز حضور شاه‌شجاع شده التماس آن کردند که مواجب خوانین را ازکاستن بازدارد تاموجب فتنهٔ نشود وشاه ازعرض آنها نظام الدوله را مانع گردیده فرمود که دست از تنقیص تنخواه سران قبائل بازداشته مرتکب ایذاء احدی نکردد واو امر شاه‌را بگوش قبول جانداده از امریکه پیشنهاد خاطر داشت دست بازنداشت چنانکه روزی صمد خان نبیرهٔ زال بیك خان بادوزائی فوفلزائی بدربار عام ازترسیدن مواجبش بعرض شاه رسانیده شاهش جواب را بنظام الدوله راجع کرد واو گفت که صمد خان دروغ میگوید وطریق خلاف می پوید وصمد خان که ازکردار نظام الدوله دل‌تنك شده‌بود برآشفته که تودروغ میگوئی که تمام خدام دولت را جگر خون ساخته باگروه بارکزائی که خصم سلطنتند نرد محبت باخته‌وشاه ازدرشت خوئی وزشت گوئی هردوتن ملول ومتألم گشته بدون آنکه چیزی بفرماید

خشم آلود ازبار گاه برخواسته بدولتسرا درشد ونظام الدوله این ماجرارا بزبان شکوه نزدمکناتن بازداشته التماس عزل صمد خانرا ازوی نموده اویشاه نوشت وشاه بقرار نوشتهٔ مکناتن صمد خانرا ازبار یابی حضور منع فرمود واین امر حجت ودلیل دیگر بر اقوال بارك زائیان شد که بمردم میگفتند که شاه بیرون ازنام دیگر بادهٔ از امور سلطنت بکام ندارد خلاصه هرچه بارك زائیان بنظام الدوله تعلیم می نمودند بمحل اجرا میرسید وهم خود شاه نیکومی فهمید که ایشان شب وروز درصدد آنند که اعتبار ویرا ازدلهای مردم دورکرده درمملکت شروشور اندازند ونظام الدوله نیز برطبق مرام آنان رفتار همی نمود تاکار را بجائی رسانید که زمام اختیار داد وستد مالیات را ازکف شاه شجاع بربود حتی اوقاف مزار عاشقان وعارفان را که ازعهد سلاطین ماضیه مسجل بود ضبط کرده شاه شجاع نتوانست که برحال کند وهمچنین اگرعزم نوکر گرفتن سواری رانموده ازتربورا نکلیس نیز اجازت حاصل میکرد بدون رضای خاطر نظام الدوله تمنای شاه بهدر میرفت واگرستمدیده وجور رسیدهٔ ازرعیت وسپاه نزدشاه داد خواه میشد جزاینکه میگفت امر میشود دیگر چیزی نمی شنید وهم درین هنگام از جانب کارپردازان دولت انکلیس حکم تبدیل مکناتن صادر گردیده اوتهیهٔ سامان سفر هند پرداخته شاه را ازین امرملول گیر ساخت وشاه خواست که اسرار ضمیر خویش را نزد او مکشوف دارد اما ازسبب آنکه پردهٔ ناموس سلطنت دریده نشود چیزی بزبان نیاورد چنانچه خودش درروزنامهٔ خویش می نویسد که ازرفتن مکناتن وقائم مقام کشتن الکسندر پارنس ملالتم رویداد که اگر همچنین بی پردگی وبدنامی حوالتم شود بهتر آنست که راه بیت الله الحرام برگیرم وازاین راز بکار کنان دولت انکلیس ابراز ندادم که مبادا آزرده شوند وعلاوه برهمهٔ تصرفات نظام الدوله که مذکور گشت دست بولایات بعیده نیز دراز کرد چنانچه در وقت مأمور شدن شهزاده محمد تیمور بحکومت قندهار سردارعباس خان نام پسرخودرا بدون اجازت وآگاهی شاه باشهزاده همراه کرده درقندهار فرستاد وبمیجیر لاردنس مقیم آنجا نوشت که نظم ونسق حکومت قندهاررا بسردار عباس خان سپرده زیاده برسه هزار روپیه مصارف ماهواره چیزی بشهزاده محمدتیمور ندهد ومطابق این مکتوب خود روزی منشوری مرقوم نموده نزد میرزاابراهیم خان منشی فرستاد که بمهر پادشاهی رساند وشاه ازمطالعهٔ این منشور ناصبورگشته فرمود که هرگاه همهٔ حکومت قندهار مفوض بعباس خان شود رفتن وبودن شهزاده محمدتیمور در آنجا چه ضرور بود وازین امر مکناتن را نیز آگاه کرده چون اوجانب دار نظام الدوله بود دلیلها درجواب شاه گفته ساکتش ساخت

کاستن نظام الدوله مواجب خدمهٔ شاهی را

﴿ کاستن نظام الدوله مواجب خوانین غلجائی وخدام شاهی را ﴾

چون نظام الدوله انکلیسانرا بقراریکه مرقوم گشت جانب دارو پذیرندهٔ کردار و گفتار خویش دید بمکناتن اظهار کرد که خوانین ملکی هزاران روپیه‌را بموجب بنام مواجب می برند که هرگاه از ایشان باز داشته‌شود هم باعث خلل وزلل نخواهد شد ومکناتن که از فتنهٔ باطنی مردم آگاه نبود سخن غرض آلود اورا شنیده اختیارش داد واو از اجازت مکناتن کام روا گشته ابتداءً مبلغ چهل هزار روپیه از مواجب خوانین غلجائی را باز گشت وبنام هر کدام حواله نمود که بخزانه تحویل کرده رسید حاصل کنند وایشان هرچه داد خواسته گفتند که اینمواجب بموجب محافظت طرق وبندرات که مال قوافل وتجار تلف نشود برای ما معین ومشخص گردیده است ودر عهد هیچیك از سلاطین این تنخواه کم وموقوف وباز گشت نشده نظام الدوله سخن شان را نشنید ودست از باز گشت تنخواه شان باز نکشید وایشان مأیوسانه از راه فرار در مساکن خود رفته ابواب فتنه برگشوده براه گیری وسرقت وتاراج اموال تاجران ورهگذاران پرداختند وازانجمله در تنگی خورد کابل واقع نه کروهی شهرراه افواج انکلیس را که بسر کردگی جارج مکریکر از کابل مرحله پیمای جلال آباد شده بودند گرفته محاربهٔ سخت رو داده اخرالامر انکلیسان چیره دست گشته آن مردم را باصلاح آورده بعد وارد جلال آباد شدند ودرخلال اینحال کار دیگر از دست نظام الدوله بصدورپیوست که زیاده‌تر موجب کدورت خواطر غلجائیان گردید وآن این بود که حاکم ایشانرا معزول کرده محمد اکبر نام پسر هفت ساله خود را

بجایش مأمور حکومت کرد وبدین نیز اکتفا نکرده مکتوبی از طرف مکناتن مرتوم نموده بمطالعهٔ شاه‌شجاع رسانید که چند تن ازخوانین درانی‌را که منشأ فسادند چون غلام احمدخان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله وعبدالله‌خان اچکزائی ومحمد عطاخان بن سردار سمندر خان بامیزائی وسکندر خان عم او وسردار عبد السلام خان بن محمد اکرم‌خان امین الملك میباید که اخراج شوند تا بهر جانب که خواسته باشند بروند وشاه شجاع که ازناصیهٔ حال ایشان بجز خدمتکذاری دیکر چیزی مشاهده نمیکرد مشوش وغمناك شده بپاس خاطرداری انکلیسان هیچ نگفته امر باخراج خوانین موصوفه کرد وایشان ازصدور این حکم سراسیمه گشته بعرض شاه رسانیدند که هریك را فراخور حال مال ومنال وعیال واطفال است همه را گذاشته چه سان راه دیکر مملکت تواند گرفت وشاه از سبب رضا جوئی انکلیسان چیزی بر زبان نرانده ماجرا رابمکناتن باز داشت واوبتصور اینکه شاه بشفاعت ایشان برخواسته است آشفته نالش پیام داد که ضرور اخراج شوند وزیاده از سه روزجهت فروختن ویابرداشتن مال ومتاع خود در کابل درنك نکرده بدون از پشاور بدیکر جانب آهنك رفتن نکنند وایشان ازین امر مکناتن زیاده‌تر قرین رنج ومحن شده باهم گفتند که مارا اسیرانه بهندوستان روانه میکنند پس ناچیز بادوستان خود مشورت کرده چون از حمایت پادشاهی ناامید شده بودند صلاح وبهبود کار را در شورش دیدند وباهم قرار دادند که از دم شمشیر سخن رانند وبطعن نیزه جواب دشمن گویند

ذکر بلوای مردم کابل

(ذکر شورش عام مردم سکنهٔ کابل)

(وحادثاتیکه برلشکر انکلیس وارد گشت)

چون امر برشورش قرار گرفت شخصی در چنین وقت فرصت یافته چندقطعه خط بیك مضمون نوشته وهریارچهٔ را بدروازهٔ خانهٔ یکی‌ازاعیان شهر چون میرحاجی وحافظ‌جی پسران میرواعظ وامین‌الله‌خان لهو کردی وغیره که نام ونشانی ازخود داشت درتاریکی شب بینداخت ورقش این بود که ای مردم فکری بحال خود کنید که امروز وفردا همه شما اسیر آسا روانهٔ هندوستان خواهیدشد وبانی این امر مفهوم ومعلوم نشدکه که بود مکرشاه شجاع در روزنامه اش ذکر کرده است که شخصی بتعلیم بارك زائیان مرتکب این کارشد بهرحال چون صاحب هرخانه بامداد نوشته مذکور را دیده مضطربانه یك نزد دیکری شده تمامت مردم آکاه کشتند ودرشب باهم عهد بسته بسوکند های سخت موثق نمودند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشند دست از ستیزو آویز نکشند ومردانه بدفع دشمن بکوشند ونواب محمدزمان خان بن سردار پاینده خان مرحوم را سالار خودها قرار دادند ونظام الدوله که محرك اخراج چنین خوانین عظام بود بخبرنشست که باوجود رفت‌وآمد هنکامه آرایان نزدیکدیکر وهمداستان شدن ایشان هرکز فکری نکرده تدبیری نجست وباآنکه درشب هفدهم رمضان این سال که ۱۲۵۷ هزارودوصدوپنجاه‌وهفت هجری بود اورا خبردادند که فردا آتش‌فتنه افروخته وخامان دولت سوخته خواهدشد هیچ متحمل نکشته شاه را نیز آکاه نساخت که بتدبیر اطفای آن‌نائره می‌پرداخت خلاصه دربامداد روز هفدهم ماه رمضان مذکور ابواب حرب بازشده دلیران رزم جوی دست بقتل جان وغنیمت مال انکلیسان دراز کردند وباشمشیر های آخته جانب منزل کاه السکندر بارنس که درین شهربود بتاختند ودرنحال شاه‌شجاع ازبالاحصار آکاه شده جارچیان را امرکرده هرچند آوازمنع درداد کسی‌نشنود تاکه تمامت مردم شهر وبازار انجمن کشته اطراف‌منزل السکندر بارنس را بکرفتند شاه شجاع فوج تلنکهٔ هندی رکابی را باشهزاده فتح‌جنك وچندضرب توپ بدفع غازیان وبیرون کشیدن السکندر بارنس مأمور کرد وهم اورا پیام‌داد که ازشهر بیرون شده یاداخل بالاحصار شود ویادرلشکر کاه انکلیس رود ولیکن ازتنکی مجال وهجوم وازدحام رجال که مشغول قتال‌شده بودند فرصت میسر نکشت که السکندر بارنس جان بسلامت برد چنانچه شهزاده فتح جنك باسپاه مذکور وتوپخانه درزسیده دلاوران میدان‌جنك که دورالسکندر بارنس را تنك کرفته بودنددست ازمحاصرهٔ اوبازنداشته دربین خانهای شهر وکوچه وبازار آهنك پیکار شهزاده نیز کردند وباهم در آویخته، خونها ریخته کشت وهفتصد تن ازسپاه شهزاده کشته‌گشته بقیة السیف باشهزاده پشت بجنك داده نیم‌جان داخل بالاحصار شدند وشاه‌شجاع حالت

الکسندربارنس را ازشکست یافتن شهزاده تباه دانسته میرزا ابراهیم خان منشی را درعسکرگاه انگلیس نزد مکناتن فرستاده پیام داد که افواج دولتی را ازچار جانب بسرعت داخل شهر نماید که هنوز چنانچه باید اساس حصار شورشیان استوار نگردیده ورشتهٔ حیات الکسندر بارنس را نبریده اند شاید که این آتش افروخته خاموش گردد وازهیبت حملهٔ سپاه مردم شهر ازجوش وخروش بنشینند ومکناتن بخیال آنکه واهمه برشاه مستولی شده است فوج دیگر تلنگه را باهشت ضرب توپ روانهٔ بالاحصار نمود که شاه را دل بجای آرند وبالاحصار را محافظت کنند وازین سوی دلیران رزم جوی درمنزل الکسندر بارنس ریخته خود اورا مقتول واموالش غارت کرده منزل کاهش را آتش زده بسوختند وخزانهٔ دولتی راکه بخانه نزدیک جای الکسندر بارنس وخزانه دارش جان سین نام انگلیس بود تاراج کرده یک لک وپانزده هزار روپیه چهره شاهی بغنیمت گرفتند وازین ماجرا مردم اطراف نیز آگاه شده دسته دسته وفوج فوج بیرقها افراشته دهلزنان بعزم غزا وبشهر نهادند ودر اندک زمان که هنوز شاه شجاع وافسران انگلیس تدبیر نیندیشیده وکاری پیش نگرفته بودند مردم بسیار درشهر فراهم گشته بزرگان ایشان بقرآن مجید عهدنامه نگاشته نزد شاه شجاع فرستادند که اینک کلام مجید گواه عهداست که دست ازحمایت انگلیس باز داشته همچنان خویش را پادشاه مستقل پنداشته دردفع لشکر انگلیس وبیرون کشیدنش ازمملکت بامانشریک وانباز شده کمرهمت برکتف زنند والا ازقتل خودت نیزدست نخواهیم کشید وشاه شجاع بنابر عهدیکه بادولت انگلیس کرده بودعهدوخواهش ایشانرا نپذیرفته ایشان ناچار گشته چون بی سردار ورئیس جهاد صحت نمییافت نواب محمدزمان خان برادرزادهٔ امیرکبیررا بسرداری وریاست خود برداشتند وباطاعت او گردن نهاده همه روزه بدورلشکر گاه انگلیس رفته زدوخوردی کرده شب هنگام بمقام خویش برمیگشتند تا که برقاعهٔ نشان خان واقع بین شهر وده افغانان که علوفه وآزوقهٔ سپاه انگلیس دران بود تاخته بعزم تاراج نمودن غله باحافظین قلعه بجنگ پرداختند وقلعه داران تاب درنگ نیاورده بمعاونت مردم چند اول که شاه شجاع منصب هفتصد سواری بخانشیرخان چنانچه رقم گشت عطا کرده بود واوطریق خدمت شاه می پیمود ازقلعه برآمده داخل عسکرگاه انگلیس شدند وغازیان قلعه را متصرف گردیده غله واندوختهٔ انگلیسان را تمام بربودند وهمچنین دورتیورانگلیس را که دربرج وزیرفتح خان واقع ضلع شمالی چهارباغ ومتصل کنار جنوبی نهرکابل بود بگرفتند که اورانیز بمثابهٔ الکسندر بارنس هلاک سازند اماو بیاری ومدد کاری مردم اندرابی ازبرج مذکورفرود گشته خودرا بلشکرگاه انگلیس کشیده جان بسلامت برد ومال واسبابش بتاراج رفته دیگرکسی ازافسر وسپاه انگلیس در اندرون شهر نمانده همه درلشکر گاه جمع شده باچیزی که دربالا حصار نزدشاه شجاع جای گزیده بود همه محصور شدند وروز دیگر غازیان پرخاشجو بقاعهٔ جعفرخان واقع قرب اردو گاه انگلیس یورش برده بیک حمله قلعه را متصرف شدند وذخیره واندوختهٔ انگلیسان را که دراندرون قلعهٔ مذکوره بودهمه رابغنیمت آوردندودرروز سه شنبه بیست وچهارم رمضان که روزهشتم شورش بودچیزی ازسواره نظام انگلیس هنگام عصر بقدم جرات برپشته مشرف برقریه بی بی ماه رو که نزدیک لشکرگاه ایشان بودبرشده برسم قراولی گردش همیکردند وغازیان ایشانرا اندک ازبنگاه دوردیده بتاختند وزدوخوردی کرده چون افواج انگلیس قریب بود وجنبش نمود هرنمیت یافته پس بشهر شدند وهمچنین بار دیگردرخیابان باغ شاه که آبادکردهٔ شاهجهان مغولیه بود وحال اثرازان نیست وکشت زار گردیده بهمان نام زبان زدخاص وعام است حمله کرده دربین دیوار باغ ودرختان اطراف بیرون آن چند مرتبه کشش وکوشش نموده درهر بارازکثرت اشجار وحایل بودن دیوارکاری ازپیش نبرده پس می نشستند تادر حملهٔ اخیر که مردم غلجائی ازکردراه بعزم غزاداخل شهر شده بدون آنکه درنگ نمایند وبارسفر کشانید همچنان ایستاده پاکه پیاده را کیسهٔ آزوقه بپشت وسواره راخر جین علوفه بفتراک بسته بود آهنگ جنگ کرده باتفاق غازیانیکه سرگرم ستیز وآویز بودند حمله کرده اطراف لشکرگاه انگلیس را بغایت تنگ گرفته همه را بمحاصره انداختند بعد افسران انگلیس از غیرت اینکه نام دولت شان پست نشود افواج نظامی را باچند ضرب توپ از چهاونی بیرون کشیدند وایشان که خودرا بهرصورت کشته تصور کرده بودندنام مرگ برخود نهاده پای محاربه بفشردند ودست بسلاح جنگ برده

امارت نواب محمد زمانخان

بهرجانب که روی آوردند غازیان را از پیش برداشته مغلوب همی ساختند تا که مردم غلجائی داخل قلعهٔ ریکاباشی واقع جنب شرق چهاونی لشکر انکلیس شده خودرا مستحکم کردند وسپاه انکلیس نقبها درزیر دیوارقلعه آورده از صدمه باروت وکلولهٔ توپ یك بارهٔ قلعه را پست ساخته یورش نمودند وقلعه‌را بقهر وغلبه متصرف گشته بسیاری ازغزاة‌را که دراندرون قلعه بودند بکشتندوبقیة القتل ازراه فراربشهر درامدند وروزدیگر مردم کوهستان کابل‌باهم قرارداده‌شب‌هنگام مخفی‌ازهمه درقریهٔ بی‌بی‌ماهرو واقع قرب شمالی لشکرگاه انکلیس رفته‌بقصد کین کمین گزیدند چنانچه بامدادان برچهاونی انکلیس حمله کرده افواج پیاده انکلیس ایشان رادیده فوراً در خارج چهاونی پشت بدیوار وروبجانب دایران کارزار صف بیاراستند وسوارهٔ ایشان باچند ضرب توپ برتل مشرف بقریه بی‌بی‌ماهرو فرازشده باغازیانیکه درجانب شمال‌تل مذکور جای گزیده‌بودند محاربه آغاز کردند وغازیان را از ضرب توپ همچنان برجای داشته نگذاشتند که قدم‌بمیدان جنك گذارند تا که از طرف شرقی تپه مزبوره دیگر غازیان اقدام درمقا تله کرده جانب غربی نیز جمعی از غزاة فراهم گشته تپه را بالشکر انکلیس که برزبرآن باتوپخانه جای گرفته بودند از چارطرف درمیان گرفتند ودرنحال جمعی از مجاهدین ازجائیکه بانکلیسان نمودار نمیشدند آهسته آهسته خودرا بگریوهٔ که نزدیك توپ انکلیسان بود رسانیدند ودفعةً توپچیان رابزیر کلولهٔ تفنگ گرفته ازدور توپ را کنده ساختند بعدسوارهٔ غازیان دست بشمشیر تاخته یکضرب توپ‌را بدست آوردند وسوارهٔ انکلیس ازین حملهٔ مردانهٔ غازیان تاب مقاومت درخود ندیده بادیگر اتواپ وتوپچیان ازراه‌هزیمت داخل چهاونی شدند وغازیان تانزدیك چهاونی ایشانرا تعاقب‌نموده چون‌پیاده نظام‌پشت بدیوار صف بسته‌ایستاده بودندمراجعت کرده جرأت‌نتوانستند که‌داخل چهاونی‌شوند

ذکر سر گذشت امیر کبیر درهندوستان

(ذکر سر گذشت امیرکبیر درهندوستان)

دراوقات حدوث واقعات مذکوره هنگامیکه امیر کبیر چنانچه‌مذکور شد از لودهیانه راه‌کلکته برگرفته‌درمنازل عرض‌راه‌مردم مسلمانان هندوستان از حمیت وطریقت اسلامی دسته دسته باستقبال اوبر خواسته مراسم پذیره بتقدیم میرسانیدند واز انجمله در حدودسهارنپور چشم امیر کبیر دربین مردم مستقبلین برملا عزیزالله‌قندهاری افتاده‌ازلباس‌واوضاع‌اوبقیاس‌افغانش دانسته‌پیش خواند وازاظهارش‌معلوم ومفهوم گشت که‌پسرملا دوست‌محمداست وبرای‌تحصیل‌غرایب علوم غربت سفرا اختیار کرده‌نزدملا غلام‌حسین مؤلف کتاب جامع‌بهادر خانی‌استفادهٔ علم‌نجوم نموده وبهره‌ور گردیده است‌پس اوراباسترضای خودش از انکلیسانیکه همراه ومحافظ امیرکبیر بودند درخواست ملازمت خویش کرد وانکلیسان ازوپرسیده بعدازانکه اورا بنوکر شدن درنزد امیر کبیر راضی یافتند بامیر کبیر اجازت نگاهداشتن اورا دادند وامیر کبیر اورا باخود برداشته چون وارد کلکته‌شد ازملاعزیزالله سعادت واقبال ونحوست ووبال اختر طالع خویش را سوال فرمود واواز اوضاع کواکب استخراج نموده نوشته بامیر کبیر داد که بعدازانقضای مدت یکسال ودهماه عقده ازکارت کشوده شده‌از قیدرها وکامروا خواهی شد والله اعلم انتهی وامیر کبیر بقراریکه سابقاً تحریر یافت ایام زمستان را درکلکته وتا بستان‌را درکوه منصوری بسرهمی برد وهم دروقت ورودش بکلکته سردار غلام حیدر خان فرزندارجمند خویش‌را که انکلیسان ازغزنین دست گیر کرده دربمبئی فرستاده‌بودند ازکارپردازان‌دولت انکلیس خواسته پس‌ازوصول‌اوو حصول‌شرف‌دست‌بوسی پدرنیکوسیرش درنزدمادر خجسته منظرش مأمور باقامهٔ لودهیانه گشت وازامیر کبیررخصت یافته‌بخدمت‌والدهٔ ماجده‌اش تقرر جست

ذکر ورود سردار محمد اکبر خان در کابل

(ذکر رهائی یافتن سردار محمد اکبرخان ازقید پادشاه بخارا)

ورسیدنش بسر وقت غزاة کابل

درضمن وقائع مذکورهٔ سال ۱۲۵۷ هزارو دوصدو پنجاه‌وهفت هجری سردار محمد اکبر خان بن امیر کبیر باسردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم‌خان مرحوم که گرفتار سیاه چاه عتاب امیر نصرالله پادشاه بخارا بودندبشفاعت عم‌مکرم‌جناب شریعت‌ایاب عبدالشکور حضرت‌صاحب‌تخاکی که دربخارا بودوامیربخارا بوی‌ارادت‌تامه داشت‌ازقیدوبند خلاصی‌یافته‌بامنسوبان وخدمتکاران مقیدایشان‌ازبخارا روبجانب کابل‌نهادند وازراه‌بامیان وهزارهٔ

شیخعلی وغوربند داخل کوهستان کابل شده چون نائرهٔ شورش شعله‌ور وهنگامهٔ غوغا برپا بود ازانجا بدون درنگ وارد کابل گردیدند واز رسیدن سردار محمد اکبر خان بازوی شور شیان نیروئی یافته همگنان محمد زمانخانرا که ازعدم سرداری ریاست برداشته بودند همچنان باسم نوابی که داشت گذاشته نزد محمد اکبر خان انجمن گشته رشتهٔ اطاعت اورا بگردن نهادند وازانسوی انکلیسان که سر کرم تهیهٔ اسباب دفاع غازیان بودند وچنانچه آنفاً مذکور گشت تردد کرده برای امان جان دست وپای میزدند درروز بیست‌و هفتم ماه رمضان مذکور که روز یازدهم شورش بود جهت تحصیل علوفه وتکمیل ازوقه کمر بتسخیر قریهٔ بی‌بی ماهرو بستند واین امررا بتدبیر محمد عثمان‌خان نظام‌الدوله ومکناتن پیش گرفتند زیرا که ایندوتن شلطان‌نام انکلیس را ترغیب بگرفتن قلعهٔ بی‌بی ماهرو کرده بوی گفتند که ازتصرف نمودن قلعه‌مذکوره دونفع متصور است یکی علوفه‌بدست میآید ودیگرتپهٔ که بالادست ومشرف برسنگر ماست داخل مواضع متصرفهٔ ماشده اززیرآن بضرب کلولهٔ توپ خصم‌را ازچیره شدن باز میدارد خلاصه‌دربین پیشین‌وعصرروزمذکور پنج‌دسته‌ازفوج هندی وصدتن ازمهندسان ودونیم دسته از سواران نظامی ویکضرب توپ ازچهاونی بیرون فرستادند و ایشان برپشتهٔ قریهٔ بی بی ماهرو برشده باآنکه دراندرون قلعه بدون از ساکنین خود آن وچهل‌تن از دلیران کوهستانی دیکر کسی نبود قلعه را بزیر کلولهٔ توپ وشلیك تفنك کرفته چون‌بسیار نزدیك بودقلعه ازدود توپ انکلیسان وتفنك جانبین بمثابهٔ کلخن تیره‌وتاریشد چنانچه میجیر کرشاد ومیجیر سوین که مأمور بکرفتن‌قلعه بودند ازتاریکی دودتوپ وتفنك دروازهٔ قلعه‌را ازتخته های چوبین که دربرابر دروازه برپا داشته بودندتمیز وفرق نکرده باهمراهان شان یورش کرده آن تخته هارا که بفاصلهٔ چند کام از دروازه دوربود آتش زدند وقلعه‌گیان که از رسیدن سردار محمد اکبر خان شنیده قوی دل شده بودند تکیه بتائید یزدان کرده بمدافعه پرداختند واکثر ازیورشیان رابضرب کلوله ازپادر انداخته باقی را منهزم ساختند ومیجیر سوین زخمدار شده رو بفرار نهاد ودرینحالت میجیر کرشاد سه‌دسته ازپیادکان فوج هندی را که‌بعزم قلعه کیری باخودداشت بانفری مهندس که ازضرب کلولهٔ مجاهدین‌باقی مانده بودند بعقب داری هزیمتیان کاشت‌تاا کرغازیان ایشان‌راتعاقب نمایندضرربسنکر ولشکرانکلیس نتوانندرسانندوایشان‌هنوزبعقب‌داری استواری‌نورزیده بودندکه دفعةً ده‌هزارتن ازغازیان که‌دربیغوله دیکرکمین کرده‌بودند باشمشیرهای آخته‌روبجانب هزیمتیان وچهاونی انکلیس‌بتاختند وکرنیل کلادمارتین دیدازمشاهده ایحالت‌سراسیمه شده‌افواج‌نظام رابدمیدن شیپورحکم‌صف‌بستن وبدم غازیان‌ایستادن‌فرمودچنانچه‌فورآصف آراسته دربرابر غازیان‌استوارایستادندوسوراهٔ نظام درقفای صف پیادکان صف برکشیدندوسواران‌غزاة ازجانب‌دست راست‌دلیرانه حمله‌کرده لفتنت انکلیس را که مامور آن سمت بودباهمراهانش‌ازپیش برداشته‌بچهاونی‌در آوردندودرین حملهٔ‌روزبیست وهفتم‌ماه‌رمضان‌مذکورعبدالله خان‌اچك‌زائی ازضرب کلولهٔ‌تفنك شیل‌نام‌انکلیس چنانچه‌درلوح مزارش‌مرقوم است‌جراحت یافته‌روز چهاردهم ماه‌شوال‌سنه ۱۲۵۷ هزارودوصدونجاه‌وهفت‌مزبورودیعت‌حیات‌سپرد وهمچنین‌پیردوست خان‌برادر زاده‌اش‌درین جنك کشته کشت خلاصه درحین حمله سواران دست راست غازیان که اینك مسطور شد سواران میانه ودست چپ نیز حمله ور کشته ازسه جانب اشکر انکلیس را در میان کرفته بسیار تن‌را ازایشان هلاك ساخته باقی را درهزیمت انداختند وهمچنین سوارهٔ نظام که‌بدفع غازیان خون آشام مأمور شده بودند ثبات نورزیده کریختند وقور خانهٔ دولتی که درحرب کاه باخود آورده بودند بتصرف غازیان درآمده بعد غازیان ازسبب زخمدار شدن عبدالله‌خان وکشته کشتن‌برادر زاده‌اش وبیکاه کردیدن روزقرین حزن وافسوس کردیده ترك یورش شب کرده مظفر وفیروز روبشهر نهادند وازین معاودت غازیان انکلیسان که‌ناامید ازجان‌شده بودند دوباره نیرو وتوان‌یافته اتواب خودرا که درحرب کاه گذاشته وکریخته بودند متصرف شده دیکر قور خانه از چهاونی برداشته ازعقب غازیان آهنك جنك کردند وایشان چون شیر خشمناك برکردیده بهیك حمله توپ خانه را کرفته همهٔ توپچیان را بقتل رسانیدند وروبسوی فوج پیادهٔ نظام نهاده ایشان رانیز هزیمت دادند وچنان روبکریز نهادند که دو نفرشان بوقت کریختن نتوانستند که بقانون نظام‌کام بردارند وبکذارند واینهمه نیز جباخانه برزیادت اتواب

بدست غازیان افتاد وانکلیسان بکمال خواری ودشواری باتن خسته وعنان‌گسسته درتاریکی شب داخل چهاونی وسنگر خویش‌شده گرفتاررنج‌وتعب گشتندوسوارهٔ غازیان که بتعاقب ایشان‌اسپ‌جلادت می‌تاختند بنزدیك‌چهاونی رسیده میجر کرشاد سدراه شده ایشان را ازدرآمدن بچهاونی بازداشت ومحمد عثمان خان نظام الدوله بایارانش درینروز کردش وکوشش بسیار بدفع غازیان کرده وکاری ازپیش نبرده خائب وخاسر باز گشت وهمدرین محاربه هروی من ووالکر نامان انکلیس وکرنیل اول پور که ازسنگر دربیرون مانده بودند در وقت مرا جعت غازیان از ضرب‌تیغ جان بقابض ارواح‌سپردند وهمچنان اکثر ازبازماندکان وگریخته کان ایشان که ازهول جان‌راه سنگررا گم کرده درتاریکی شب بمغاکها وبیغوله‌ها پناه‌گزیده بودند یکیك راغازیان جستجو ودستگیر نموده ازدم تیغ گذرانیدندوانکلیسان رااز محاربه وتلفات اینروز بکلی دست ازکاررفته‌زبون‌شدند

ذکر طرح مصالحه انداختن انکلیسان

طرح مصالحه انداختن انکلیسان وبمشقت وزحمت گرفتار شدن‌ایشان

چون انکلیسان ازمقابله باغازیان عاجز گردیده خودرا درچار موجهٔ هلاکت گرفتار دیدند باخود اندیشیده بقرار نوشته وصوابدیدشاه شجاع وکپطان کانلی وغیره افسران شان که ازبالاحصار درچهاونی فرستاده پیام دادند که چهاونی وسنگر را فرو گذاشته داخل بالاحصار شوند تااز طریق مصالحه باغازیان سخن‌راند ه امان جان‌یابند همهٔ افسرانیکه درچهاونی بودندشگفته‌خاطر گشته درامرمصالحه وترك سنگر یکدل ویکجهت شدند. الاشلطان که از گذاشتن چهاونی ورفتن در بالاحصار سرباز زده نپذیرفت تاکه دیگر انکلیسان ازهیبت غازیان‌بجستجوی مصالحه برآمده اورا نیزراضی ساختند که شاید بواسطهٔ صلح امان‌جان یافته نام دولت شان پست نکردد ومقارن اینحال محمد عثمان خان نظام الدوله نیز بدیشان پیام فرستاد که نواب محمدزمانخان برادرزاده اعلیحضرت امیردوست‌محمد خان که قبل‌از رسیدن سردار محمد اکبر خان همه‌مردم اورا بریاست برداشته بسالاری اولوای شورش افراشتند اکنون ازرسیدن سردار محمد اکبر خان وگرویدن مردم بدور نجیده خاطر شده ازرشك ورغم اوهوا خواه دولت انکلیس است زیرا که میکوید که مردم افغان یکدل ویکجهت بدانند وبرزبان میرانند که سپاه انکلیس از مملکت بیرون شده مارا بخود ماگذارند که بحال وکار خویش داناتریم هرکه رابیاد شاهی برداشته اطاعت اوکنیم وحاجت بدولت انکلیس نداریم باری نظربراین گفتار نواب مذکور میباید که از دوجانب اشخاصیکه‌رای صائب داشته باشند درجائی انجمن گشته رشته صلاحیت را انعقاد دهند تادیگر خونهاریخته نشود وجانبین از دردوستی باهم آمیخته گردد انتهی وانکلیسان که ازضرب تیغ غازیان بجان رسیده طالب امان بودند پیام نظام الدوله‌را مژده غیبی دانسته‌راه صلح برگرفتند چنانچه سرولیم مکناتن دوتن ازافغانان رادیده باایشان ازدر دوستی ونفع مصالحه سخن رانده ایشان سخنان اورا متکبرانه جواب گفته خواهش های بیرون ازطاقت کردند وچون مکناتن حل بارگران خواهشات انهارا نتوانست که برعهده بگیرد هردو تن ازجای جسته بگفتندکاردرمیدان جنك یکطرفه خواهدشد ومکناتن گفت که قیامت نزدیك است وزود باشد که همگی‌یکدیگرا دیده زشت وزیبا ازهم ممتاز گردد پس ازیکدیگرجداشده‌دروقت‌سپیده‌صبح‌روزغره‌شوال‌سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاه‌وهفت هجری جمعی‌ازغازیان‌بخیال اینکه انکلیسان بهانه صلح جوئی کارخودرا درست نموده بعدآهنك جنك کنندبالا حصار یورش بردند که نگذارند کارشانرا راست نمایند ومیجیر ایوارت که در بالاحصار وکارفرمای نظام بودلشکر رابدفع غازیان برانگیخته ایشانرا ازتصرف نمودن بالاحصار بازداشته بی‌نیل‌مرام‌مراجعت دادوروز چهارم شوال غازیان شیرخصال برپشتهٔ بی‌بی ماه رو فرازشده چندتوب جانب‌چهاونی انکلیسان رها دادند وروز رابستیزوآویز بسربرده شب‌هنگام برانکلیسانیکه درقلعهٔ محمد شریف بودند تاخته بدون آنکه کاری ازپیش برند باز گشتند ودرهنگام سپیده‌دم روزپنجم ماه شوال پلی‌را که انکلیسان‌در برابر چهاونی لشکرشان برنهر کابل بسته بودند برداشتند وروز ششم ماه‌مذکور قلعهٔ‌محمدشریف‌را بقهر وغلبه متصرف کشته‌فوج چهل وچهارم‌انکلیس‌را بتندی ازقلعه براندند چنانچه ازراه کریز درچهاونی بدیگر سپاه ملحق شدند ودر روز هفتم‌ماه مزبور همه‌سران وافسران سپاه‌انکلیس که خودرا تباه‌دانسته بودند مکناتن‌را تحریض بمصالحه کردند وباهم قرار دادند که کاری

کنند که نفاق در بین سرداران افغان انداخته از مخالفت ایشان کامیاب شوند چنانچه مخفی از سردار محمد اکبرخان بانواب محمد زمانخان بن نواب اسدخان وسردار محمد عثمان خان بن نواب عبدالصمدخان ونائب امین الله خان لهو کردی راه مراوده کشوده پیام فرستادند که باشما مصالحه کرده هرچه خواستار شوید پذیرفتاریم وهمچنین بسردار محمد اکبرخان مخفی از آنان پیام دادند وپس ازوصول پیام انکلیسان بسرداران نائب امیرخان بارکزائی که گاه وبیگاه ازطرف نواب محمد زمان خان نزد انکلیسان رفت وآمدداشت زیاده تر راه رفت وآمد پیش گرفت وباآنکه حرف مصالحه وگفتگوی قطع رشتهٔ مقاتله در بین بود باز هم اندك اندك محاربه از کوشه و کنار رخ مینمود تاکه سردار محمد اکبر خان را تپ عارض شده دربستر بیماری افتاد وانکلیسان در روز مذکور سجلی نگاشته شاطسان ود مکنتل وچمر لین نامان انکلیس دستخط کرده مهر برنهادند مضمون اینکه سپاه انکلیس از قندهار و غزنین و کابل وجلال آباد و غیره خاك افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکنفر از سرداران نزد ایشان بکروکان باشد تاخور دنی و بار گیر از انکلیسان باز نگیرند وبتوانند بسلامت ازین اراضی بیرون شوند و بعد از بیرون شدن ازافغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملك را خواه در کابل و خواه درلودهیانه که بماند سالیانه یك الك روپیه افغانان از بهر معاش او تسلیم کنند واگر شاه شجاع در لودهیانه رود افغانان بارگیر وعلوفهٔ اورا نیز برسانند ودیگر هرکه درایام مقاتله ومقابله گناهی کرده معفوباشد وازین پس سپاه انکلیس باافغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشانرا بخواهند چه درمیانه بنای دوستیست وایندوستی برزیادت خواهدبود انتهی واین عهدنامه رادوزیازدهم شوال کپطان لاردنس بعداز آنکه جای باهم نشستن جانبین معین کشت باخود گرفته باتفاق تریور ومکریکر ومعدودی ازسپاهیان ازچهاونی بیرون شده دربرابر پشتهٔ سیاه سنك که قدری از چهاونی دور بود رفته بایستاد وچندتن ازبزرگان اسلام نیز حاضر شده باهم بنشستند وکپطان لاردنس عهد نامه مذکوره را که باخود آورده بود نزدسران اسلام خوانده سخنهای بسیار دربین گفته شده آخرالامرکاربدان قرار گرفت که چون سردار محمد اکبر خان تب‌دار وبیمار است عهدنامه را نزد او فرستاده پس از منظوری او امضانمایند وعهدنامه را بصوابدیدجانبین مصحوب امام الدینخان نام منشی که مخفی از دیگران نزد سردار محمد اکبر خان رفت وآمدداشت نزدوی فرستادند وانکلیسان پیام نیز دادند که دولت انکلیس باامیر دوست محمد خان بطریق دوستی راه روندو درهرجا اورا منزلتی بزرك دهند وچون امام الدینخان مذکور روبشهر نهاد ودرخال سردار سلطان احمدخان باجمعی که درتکاپوی محاربه وبیرون از مجلس مصالحه بود ازدر مرا جعت راه شهربر گرفته باامام الدینخان رسیده چون مسلمان بود واظهار کرد که نزد سردار محمد اکبر خان میروم اورا باخود گرفته همچنان از کردراه بدون آنکه درجای خود رفته‌تن ازاسلحهٔ حرب سبك سازد بعزم عیادت نزد سردار محمد اکبرخان شد وسردار سلطان احمد خان پس ازپژو هش حال واحوال سردار محمد اکبرخان درجای خودرفته آنگاه منشی امام الدینخان عهدنامهٔ انکلیسان را باوداده پیام شان را نیز ادانمودوهمچنان باهم سرگرم مکالمه بودند وآهسته سخن میراندندکه بازسردار سلطان احمد خان کمرخویش را کشوده وآلات پیکاررا دورنموده واردمنزل سردار محمد اکبرخان شد وازسخنا نیکه دربین ایشان گفته شده بود پرسیده مکشوف داشت که وی برای طلب مصالحه ازنزد انکلیسان آمده وعهدنامهٔ که نوشته اند باخود آورده است بعد هردوتن محمدشاه خان بابکر خیل غلجائی را ازراه مشورت خواسته صورت عهدنامه راپارهٔ حك واصلاح کرده امام الدینخان منشی را شبانه شب رخصت مراجعت دادند وبوزیرمختار انکلیس پیام فرستادند که انعقا درشته اتحادرا بادولت انکلیس درآنچه خیر وبهبود جانبین باشدپذیرائیم وبعد ازاستحکام عهد تا کار پردازان دولت انکلیس مخالفت نکنند ماهرگز بمحاربه ومجادله نگرائیم وهم منشی مذکوررا تاکید کردند که هرچه وزیر مختار بگوید بازرساند تااز مکنون ضمیر او آگاهی حاصل کرده باطمینان خاطر بمحفل صلح برنشینیم وهم باو گفتند که درباز گشت خویش راه‌خفاء پیش گرفته موضعی رانشان دادند که درآنجا آمده بایستد تا کسان ایشان اورا برساند واو رفته عهدنامه وپیام رارسانیده برطبق فرمایش اینان مراجعت کرده ازجانب مکناتن این‌سخن راند که چون باد یکر سران افغان سخن صلح

نقل عهدنامه انکلیسان که خودنوشته بودند

گفته وپذیرفته‌شده است الاسردار محمد اکبر خان که تبدار و بمحفل مصالحه نشستن وسخن گفتنش دشوار است وبدون او انعقاد رشته معاهده قرار نمی گیرد پس میباید سردار سلطان احمدخان بوکالت او حاضر مجلس شده رشتهٔ عهد منعقد گردد وسردار محمد اکبر خان پیام داد که من از فضل خداوند صحت دارم شما وسران وسردا رانیکه سخن درباب صلح باهم گفته وشنفته وسخنان یکدیگررا پذیر فته‌اید درموضع معینی انجمن شوید تا من نیز حاضر شده دشمنی‌را بدوستی مبدل وشرائط عهدرا مسجل سازیم خلاصه مجلس آراسته شده سخن بدان قرار گرفت که دوستی دولت انکلیس بامردم افغانستان و حکمران ایشان دولتی باشد نه شخصی تا اگر احدی که خود را دوست دولت انکلیس گوید وباافاغنه راه عداوت وخصمی پوید دولت انکلیس حمایت و معاونتش نکند مثل شاه شجاع که بادولت انکلیس دوست است وباافاغنه دشمن میباید که اوازین مملکت رشته تعلق بریده بهند رود واگر ازرفتن درهند سرباز زند از خطرمالی وجانی هرچه بوی رسد دولت انکلیس را مداخلت وممانعتی نباشد وسپاه انکلیس از افغانستان بیرون‌شده بدون خواهش افغانان که آنهم برای دفع‌دشمن بیرون ازمملکت باشدبانهاد خاك افغانستان نشود ودرصورت خواستن و آمدن فوج انکلیس درافغانستان هرگاه ضرورشود چون درحقیقت ونفس الامر حمایت افغانستان محافظت هندوستان است تنخواه ومواجب اینچنین سپاه‌را ازخودداده بدون ازعلوفه وخوردنی تکلیفی برافغان نباشد وآنراهم بواسطهٔ اشخاصیکه‌مأمور غله‌رسانی ازمردم افغان‌میشوند نقد بهاداده‌واو ازمردم افغانستان خریده بسپاه انکلیس بدهد دیگربجز آنرا یکان بخواهش هیچ چیز اقدام وشتاب نکندوراه تجارت انکلیس نیزدر مملکت افغانستان مسدود بوده بدون اجازت سرخیل مردم افاغنه ازمال التجاره چیزی نفرستد دیگرهرگه ازمردم افغانستان ازراه مخالفت بانهاد مملکت دولت انکلیس‌شود ویابرود انکلیسان باو چیزی جهت کفایت امرمعاشش ندهند واگرباز ارادهٔ مراجعت افغانستان نماید نگذارند که‌بیاید واگر دولت روس وغیره بخواهند ازمملکت افغانستان بعزم هندوستان عبور کنند دولت انکلیس وجه نقد واسلحه بقدر کفاف مدافعه ازخود باقاغنه‌داده واقاغنه بممانعت پرداخته راه‌عبور ندهند واکنون تا که‌لشکر انکلیس در افغانستان است همه‌روزه آزوقهٔ انکلیسان‌را مردم‌افغان رسانیده نقدانقد بهای آنرا ازایشان بستانند وانکلیسان تاسه‌روز چهاونی وسنگررا پرداخته باقاغنه بسپارند فقط واین عهدنامه‌را مکناتن وتریور ومیجیربارنس ومکنجی وغیره که‌حاضر مجلس بودند پذیرفته بمواجههٔ سردار محمد اکبرخان وسردار سلطان احمد خان و سردار محمد عثمانخان ونائب امین‌الله خان لهو کردی ومحمدشاه خان با بکر خیل وملا مؤمن غلجائی وغیره‌بدون ازنواب محمد زمانخان که حاضر نبود مکناتن بخط خود ولفظ فارسی نوشته مهرخود و دیگرانرا کرده بسردار محمد اکبرخان سپرد والتماس کردکه سردارسلطان احمدخان‌نخست افواج‌مقیمهٔ بالاحصاررا بدون آسیب بچهاونی رسانیده‌بعد چهاونی‌را خالی کرده واگذار شویم واین ملتمس‌او باجابت مقرون شده سردار سلطان احمدخان مأمور گشته روز دیگر سردار موصوف باپنجهزار سوار افواج انکلیس‌را ازبالاحصار براه‌دروازهٔ شاه‌شهید بیرون کشیده راه چهاونی برگرفت و درنحال زیاده بربیست هزار غازی بهردو جانب راه به تردد و اسپ تازی پرداختند و سردار سلطان احمد خان سبب گردش وازدحام را ازایشان پرسیده گفتند تماشا میکنیم ودیگر کاری نداریم خلاصه چون روز بیگاه شده بود بچهاونی رسیدن نتوانسته، شب را در بیرون بالا حصار بسر راه بپاس وهراس گذرانیده بوقت سپیده دم روز دیگر راه‌برگرفتند وسردار سلطان احمد خان پهلو بپهلوی شان اسپ رانده چون بقرب چهاونی رسید دفعةً شور وغوغا از عقب بالا شده فوراً معاودت کرده دید که گروه غازیان بسافهٔ لشکرحمله‌ور گشته توپ‌را بازخدارانیکه برعرادهٔ آن بسته بودندکشیده ومی‌کشند وسردار سلطان احمدخان ازمشاهدهٔ اینحال برآشفته دوتن ازغازیان رابضرب شمشیر ازپادرآورده همه‌را ازترکتاز بازداشت وبکمال زحمت انکلیسان را بچهاونی رسانیده خودنیز داخل چهاونی شده مکناتن راملاقات نمود واوچند تن دیگر ازافسران افواج انکلیس‌راخواسته‌درمجلس ملاقات باسردارسلطان احمد خان خلوت گزید ودروازهٔ حجرهٔ راکه‌دران نشسته بودند بربسته محافظ گماشت

ذکر نقض عهد نمودن سر ولیم جی مکناتن
و بمکافات عمل خویش رسیدن او

ذکر نقض عهد سر ولیم جی مکناتن

چون مکناتن جای نشیمنش را پرداخته ازوجود اغیار تهی ساخت بخلاف عهدیکه دوروز قبل ازین بربسته عهدنامهٔ بمهر ودستخطش سپرد سخن آغاز کرده بسردار سلطان احمد خان گفت که ما را ازشما چند خواهش است واو اجازت اظهار خواهشات اورا داده وی کلمات ذیل را در معرض بیان آورد که از بودن افواج مادر افغانستان فوائد بسیار عائد حال مردم ایندیار میشود بنابران باید دست ازایذاء وآزارما بازداشته بگذارید که درین مملکت درنك کرده شمارا ازچنك وصدمهٔ جنك دشمنان ایمن داریم وا گردیگر دولتی آهنك این مملکت نماید دست تصرفش را کوتاه سازیم دیگراینکه جمعیت شما از دورما پرا کنده شوند ونائب امین الله خان لهو گردی را محبوس نموده بکارگذاران دولت انکلیس سپارید تادیگر شورشی بروی کار نیارد واز پذیرفتن این شروط انعام واحسان بسیاراز دولت انکلیس بشمارسد اگرخواهی یکیك رانام برده بشمارم وسردار سلطان احمد خان گفت اکنون ازجواب این سوالها بگذرید تاباسردار محمداکبر خان مشورت کرده بعد جواب متین ونیکو بشما گفته شود اینرا بزبان رانده ازجا برخواست ونزد سردار محمد اکبرخان شده صورت حال بازداشت واوگفت چرانگذاشتی که انعام واحسان خود را که دربهرما پیشنهاد خاطرداشت میشمردونام می برد تااز روی معلوم ردوقبول مسئول اومیشد وسردار سلطان احمدخان گفت ازان ترسیدم که مرابمواعید راست ودروغ بفریبد وازینمعنی نقصی درامور دینم روی داده مسئول اورا قبول کنم الغرض این سخن اومطبوع سردار محمد اکبرخان افتاده درحال محمد شاه خان بابکر خیل رااز ین احوال خبرداد واوخودش حاضر شده هرسه تن باهم مشورت کرده قرار دادند که چون مکناتن عهدیرا که دوروز پیشتر ازین بامابسته وحالا عدول کرده است مانیز مطالب اورا بنابنقض عهدش ظاهراً قبول کرده باطناهمت براستیصال شان گماریم وهم تااینوقت آزوقه رسانی را که درعهد نامه چنانچه مرقوم گشت سردار محمد اکبر خان ازانکلیسان بازداشته گفته بود که تاتمام قلاع وسنگرها را که درتصرف دارندفرونگذارند وبماتسلیم نکنند دل ما گواهی نمید هد که انکلیسان را خورش وخور دنی فرستیم یابار گیر ازبرای احمال شان حاضر کنیم وانکلیسان باوجو دیکه نقض عهد سابقه را پیشنهاد خاطرکرده چنانچه آنفاذ گرشد باسر دار محمد اکبر خان طرح جدید انداختند چون درروزهجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۷ هزارو دوصدو پنجاه و هفت هجری برف بسیار باریده کار انکلیسان یکباره پریشان شده روزنوزدهم شوال درغزنین بسپاه شان احوال فرستادند که آن بلده راتسلیم کرده راه کابل برگیرند واین پیام شان درغزنین از سبب آن بود که شاید سردار محمد اکبرخان آزوقه برای شان روان کند خلاصه سردار محمد اکبرخان بصوابدید سردار سلطان احمدخان ومحمد شاه مکناتن راپیام داده درروز بیستم شوال باچند تن ازسران افغان اورا در جائیکه باهم معین کردند دیده گفت که نیمهٔ توپخانه وقور خانه را که در لشکرگاه دارید بما بسپارید و مکناتن ازکمال عجز وناچاری پذیرفتار شده استورت مهندس برپای خواسته گفت تاچند این ذلت را برخود گذاریم باید همگروه جانب جلال آباد راه بسپاریم تاهرچه مقدر شده است بظهور رسد وسخن اورا کسی نشنید ودرینروز همین قدرگفته وشنیده شده باردیگر مکناتن سردار محمد اکبر خان وسردار محمد عثمان خان را دیدار نمود وکپطان کانلی وکپطان اینری را بگروگان نزد سردار محمد اکبر خان فرستاده کالسکه یعنی بگی کپطان گرانت را بااسپان کالسکه واسپ عربی اوکه سه هزار روپیه بهایش بود ویکمیل تفنگچه خود وغیره اشیاء بخواهش خود محمد اکبر خان بوی داد وروز بیست ودوم شوال سردار محمد اکبر خان مستر اسکندر نام انکلیس را که درمحاربات مذکورهٔ سابقه اسیر شده نزد اومی بود باسردار سلطان احمدخان پیش مکناتن در چهاونی فرستاده پیام داد که فردا باجمعی از سران سپاه انکلیس ما راملاقات کنند وجماعتی ازمردم غلجائی نیز حاضر خواهد شد تاعهد جدید منعقد گردد وهم بمکناتن بگوید که مطالب شمارا معمول میداریم وشما انعام واحسان خودرا که پیشتر بسردار سلطان احمد خان گفته بودید وتاکنون حرفی ازان درمیان نیامده که درحق ما بخاطر دارید برشمارید ومکناتن جواب فرستاد که از درهٔ بولان تادرهٔ خیبر ازجانب شرق و تاهرجا از جانب

غرب که داخل افغانستانست درزیر فرمان شاه شجاع بوده امر وزارتش بعهدهٔ سردار محمد اکبر خان باشد ودولت انکلیس امیر دوست محمد خان رابعزت واحترام درکابل رساندبعد هریك ازپدر وپسرکه بشراکت یکدیگر یاتنها کاروزرات را بکنند مختار بوده کسی دیگررا حق مداخلت نباشد ودوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی ازدولت انکلیس بالفعل تسلیم شده بعد ازین سالی دولك روپیه برسبیل استمرار از دولت برای خود سال بسال رسیده انکارد وسردار سلطان احمد خان ازبیانات اوبفراست دانست که هرچه ازوی بخواهد چون بجان رسیده است خواهد داد سخنان اورا پذیرفته گفت درازای آن که سردار محمد اکبر خان متحمل باروزارت میشود حال سی لك روپیه را دولت انکلیس داده بعدازین چهار لك روپیه در هرسال ارسال دارد و صاحب ناسخ‌التواریخ نسبت خواهش اینوجه را بسردار محمد صدیق خان کرده همچنین تمامت احوال مذکوره را بعوض ماه شوال درایام ماه رمضان نوشته است وحال آنکه عبدالله خان اچك زائی در روز بیست وهفتم ماه رمضان زخم یافته که بندهٔ نگارنده قصهٔمحاربهٔ روز مذکور را باتاریخ فوت‌او از لوح مزارش که بسنك کنده‌اند از پیش ثبت کتاب نمودم وصاحب تاریخ مذکور نیز همهٔ وقایع را چون از نوشتهٔ لیفتنت اینری منصبدار توپخانه وقورخانه انکلیس که‌درکابل حاضر بوده وبخط خودمرقوم نموده ترجمه وذکر کرده است مطابق واقع پس ازجراحت‌یافتن عبدالله خان رقم کرده‌است که گویا ماه شوال را سهوا سراسر رمضان نگارداده‌است‌بهرحال مکناتن ازعدم‌قدرت ازخواهش کایه سردارسلطان احمدخان‌سرباززده گفت اکنون اینقدر وجه مقدورنیست‌اما دولك‌روپیه برخزانه حواله دادواوازعدم بار گیروعدهٔ حمل‌ونقل آنرابشب دیگر گذاشته‌مراجعت کردومکناتن‌این سخنان‌را درکمال‌یجارکی کوش کرده هرشرطیکه‌باسرداران‌افغان‌مینهادهم‌ازبیم‌وهم‌ازخجلت‌ازانکلیسان‌پوشیده‌میداشت وبااینکه‌تریورولارنس وجمعی دیگر بفراست دانستند که‌افغانان‌بازتر کتازخواهند کرد سرازسخنان‌سردار محمدا کبرخان برنافتن نمی‌توانستند وشب‌دیگر سردار سلطان‌احمد خان باسردار محمدصدیق خان برادرش بصوابدید سردار محمدا کبر خان بیست نفر اشترا آرد وکندم بار کرده در چهاوئی انکلیسان برده عوض‌آن دولك روپیه‌را بار کرده بشهر فرستادند وخود بابرادرش مکناتن رادیده وثیقهٔعهدیرا که‌جدید در بین‌اظهاروقرار داده‌شده‌بود ازوی در خواست کردند واوبقباحت‌نرسیده چند سطری بعهدنامهٔ جدید نوشته ومهر برنهاده بدیشان سپردوایشان خطرا گرفته‌بعد گفتند که‌همچنین ملاقاتیکه درمیان‌ماوشما دست دادمیباید باسردار محمدا کبر خان‌نیز یکدفعه ملاقات کنیدتارشتهٔ عهدمحکمتر شود وبنیاد دوستی استوارتر گردد ومکناتن پاسخ‌داد که ظاهرا ملاقات ماباسردار محمدا کبر خان که شما ونواب محمدزمان خان ودیگربزرگان حاضر نباشند چون نامهای شان در عهدنامهٔ اول در جست ازراه حزم دور است بلکه باعث کینه وعناد دیگران خواهد شد زیرا که ازین سخنان که دربین ماوشما وسردار محمدا کبر خان گفتهٔ وپذیرفته شده است آنان خبرندارند پس‌باید که‌شما رفته‌ازدیگران مکتوبی بنام‌من گرفته روانه دارید که‌ملاقات شما باسردار محمدا کبرخان مورث قطع رشته منازعه وباعث وصل طریقه‌مصالحه است بااوملاقات کنید تااز ملاقات اوبامن دیگران رشك‌نبرده‌ایمن شوند وسردارسلطان‌احمدخان‌بابرادرش بشهرباز گشته سخنان مکناتن‌را نزدسردار محمدا کبر خان یکیك‌بگفت وچون مکشوف داشتن این‌سر مطبوع دیگران نبود هردوتن باهم قراردادند که اول در سراین مطلب بادیگران سو کنند در میان نهاده بعدبنائب امین‌الله خان ابراز کنند وازو نوشتهٔ بنام‌مکناتن حاصل‌نموده مهر دیگران‌را نیزبران نهاده‌نزد مکناتن‌بفرستند چنانچه پس‌ازانجام نمودن این قراردادبنائب مذکور اظهار کرده خواهشات مکناتن‌را درباب‌او که یامحبوس نمایند ویابدست انکلیسانش دهند که هلاکش سازندبوی بگفتندوعهدنامهٔ مکناتن‌را که مشتمل اینگونه فقرات وجدید نوشته بسردار سلطان‌احمد خان داده‌بود برآورده بهمکنان نشان دادند که اینك‌عهدنامهٔ اوتادل شماباما راست آیدوگمان نکنید که مابرخلاف شمائیم وازمیان نائب امین‌الله خان ازدیدن حالت خود در عهدنامهٔ مجددهٔ مکناتن سرا سیمه گشته سرخویش‌را برهنه کرده همچنان باسربرهنه ازسرداران چارهٔ کاربجست که ایشان چه‌عزم‌دارند ووی چه کند وایشان اظهارمافی‌الضمیر که دستگیر نمودن مکناتن وآوردن امیر کبیر بود کرده اوراتسلی داده مطمئن خاطر ساختند بعد مکتوبی برطبق خواهش

مکناتن نوشته ومهر برنهاده نزداو فرستادند که فردا بحوالی چهاونی برآمده باسردار محمدا کبر خان ملاقات کند وبعد ازارسال مکتوب باهم کنکاش کرده قرار دادند که وزیرمختار مکناتن رابا کسانیکه حاضر میشوند ازمجلس ملاقات دست کبر کرده در شهرآریم وتادولت انکلیس امیر کبیررا بافرزندان ومنسوبانش بمانسپارد ایشان را نگاه داریم ومحمدشاه خان گفت اگرچنانکه عزم کرده اید کار نشدوتیرمدعا برهدف تمنا راست نیامدامرامیر کبیر که بدست انکلیس اسیر است سخت ترخواهد کشت وسردار محمدا کبر خان بجواب وی گفت بالفرض اگرقضیه چنانچه تومیگوئی برعکس شودوبدنامی دشوار شدن کارجمیعه از مابدست انکلیسان است برماعائد گردد هزاربار بهتر است ازینکه مردم اسلام مغلوب ومحکوم نصرانیان شوند وناموس شریعت برباد کشته قانون کیش نصرانیت در مملکت اجرایابد ومسلمانان در اطاعت اینچنین مردم که در دوروز عهدبرخلاف عهد بربندد کردن نهند پس بهر حال نظر بنقض عهدیکه مکناتن بروی کار آورد وبچشم سرنوشته اورا دیدید باید باایشان در آویخت وخون خود وایشان ریخت تانتیجهٔ نقض عهد مفهوم جهانیان شود .

(ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکناتن)

ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکناتن

وهمراهانش که حاضر مجلس بودند

واز آنسوی چون نوشته بزرکان افغان بمکناتن رسید انکلیسان سخن برین نهادند که جنرال الفیستون بافوج پنجاه وچهارم که درزیر امر ونهی میجیر ایوارت میباشد تن بسلاح آراسته آماده جنك شود وفوج ششم شاهی بادوضرب توپ مترصد پیکار بایستد وسرولیم جی مکناتن باسپاه قراول که پنجصد ذرع ازچهاونی دور اقامه داشت صف کشیده منتظرورود سردار محمدا کبر خان باشد تااگر کار بروفق مرام نشود همکنان بجنك پرداخته سردار محمدا کبر خان وکسانیرا که بااو همراه اند هلاك سازند وسردار محمدا کبر خان برطبق وعدهٔ که داده ورقعهٔ که فرستاده بود باسردارسلطان احمد خان ومحمد شاهٔخان ومحی الدینخان وغیره ودوصد سوار ازشهر بیرون شده نزدیك اقامت کاه مکناتن رسیده بایستاد تاکه مکناتن بالیفتنت ایزی وتریور ومکنجی ولارنس وغیره چندتن ازلشکر جداشده روبجانب سردار محمدا کبر خان نهاد وسردار سلطان احمد خان پیشتر ازدیکران نزد اوشده اطمینان خاطر داده بگفت که تهیهٔ کارنیکو قرار یافته است که انشاءالله تعالی حسب المرام انجام خواهد کشت واورا بسخن مشغول کرده وکام برداشته نزد سردار محمدا کبر خان آورد وباهم پرسش رسمی کرده بعد سردارمحمدا کبر خان اورا بصحبت اندك اندك ازلشکر کاهش دور ساخت وهرچندمکناتن خواهش نشستن وسخن باهم گفتن میکرد سردار محمدا کبرخان رطوبت زمین وبرف را عذر آورده میگفت جای مناسب نشستن نیست تاکه بفاصلهٔ دوصد کام ازلشکرش دور کرد آنکاه در موضعیکه برف ورطوبت نداشت ردای پشمینهٔ که در عرف افغانستان پتو مینامند گسترده برروی آن نشستند واز انکلیسان مکناتن وتریور ومکنجی هرسه تن نشسته لارنس تفنکچه دردست بقفای مکناتن بایستاد وچهار تن از سپاهیان نظام باتفنك کلنك بالا کشیده وعنان اسپ بدست کرفته استوار ایستادند وهمچنین بفاصلهٔ اندکی دوتن دیکر وبفاصلهٔ بیست کام شانزده تن دیکر جای ایستادن کزیدند واز اینان سردار محمد اکبرخان وسردار سلطان احمدخان ومحمد شاه خان نشسته دوست محمدخان برادر محمد شاه خان وخدابخش خان وغلام محی الدینخان غلجائی عقب سر سرداران بایستادند وچند تن تفنك دست دیکر عنان اسپان ایشانرا بدست کرفته اقامت ورزیدند بعد سردار محمد اکبر خان مکناتن را مخاطب نموده کفت که عهد های شما سراسر ازچه خلاف یکدیکر بصدور میرسد وبرای چه این امررا پیشنهاد خاطر خود کرده اید واین کفتکو پانزده دقیقه طول کشیده آواز قیل وقال جانبین بلند کشت ودرعین مکالمه ومکابره محمدشاه خان سردار محمدا کبرخانرا بلفظ افغانی فهمانیده کفت که وقت تنك است وسردار محمد اکبرخان از سخن او مطلب را دریافته خود اورا اشارت کرد که دست کرفتن دراز کند واو بلا تحاشی برخواسته مکناتن را معاتب کرده بزبان افغانی کفت که دینجا جای کفت وشنید نیست در شهر بانجام میرسد ومکناتن ازین درشت کوئی او متحیر کشته محمدشاه خان ازواهمهٔ اینکه مبادا لارنس باتفنکچهٔ که در دست دارد سردار محمد اکبر خانرا آسیبی رساند اورا همچنان که برخواست در بغل کرفت و هردو تن باهم

در کشش و کوشش افتاده هر چند محمد شاه خان سعی کرد که تفنگچه را از دست او برباید نتوانست ربود تاکه لارنس تفنگچه را از کلوله خالی ساخت ومحمد شاه خان دیگر فرصت نداده سیلاوهٔرا که بکمرداشت ازغلاف کشیده نوك آنرا بپهلوی او گذاشت که فرو بردلارنس ازبیم جان گفت بس ومحمد شاه خان گفت پس روانه شو وهمچنان نوك سیلاوه را بپهلویش گذاشته راه شهر برداشت واورا از پیش رانده همی برد وهمچنین دوست محمدخان باتربور وغلام محی الدینخان بالفتنت انیری مشغول کشته روبجانب شهر ایشان را براندند وپیادکان هرچارتن جلوداران انکلیسان را که عنان اسپان شان را بدست داشتند بضرب کلوله ازپا درآوردند واسپانرا نیز گرفته روبشهر نهادند وسردار محمد اکبر خان که بامکناتن درآویخته سرگرم کار بود واورا جانب خود وشهر میکشیدواو دست وپا میزد که خودرا ازچنك او برهاند ولی نیرو درخود نمیدید تاکه آن شانزده تن که دورتر ایستاده بودند برپیادکانیکه اسپان انکلیسانرا ربوده می بردند حمله نمودند وسردار سلطان احمد خان حایل ومانع گردیده دوتن ازایشان را بضرب کلوله بخاك هلاك انداخت وازپس آن بدیشان تاخته پیش خدمت مکناتن را نیز که دران جمع بتاختن بود هلاك ساخت وسیزده تن دیگر رو برتافته گریختند ودرینوقت که سردار سلطان احمد خان که ازمکناتن وسردار محمد اکبر خان دور شده مشغول دفع پیادکان مذکوره کشت مکناتن فرصت یافته حربهٔ را که درمیان چوب داشت برآورده خواست که درپهلوی سردار محمد اکبر خان فروبرد امااو چالاکی نموده حربه را از دستش ربوده درزود خانه انداخت ودرین اثنا سردار سلطان آحمد خان ازدفع آنانیکه مذکورگشت فارغ شده بسر وقت سردار محمد اکبرخان رسید ومکناتن ازهول جان روباو وپشت بسردار محمد اکبر خان کرد وسردار محمد اکبرخان زنده آوردن اورا بشهر دشوار ملاحظه کرده باتفنگچهٔ که خود او پیشترباك عراده کالسکه وغیره بسردار محمد اکبرخان چنانچه ازپیش رقم کشت داده بود بپشت اوزده سردار سلطان احمد خان نیزشمشیر حوالهٔ او کرد روبهمراهان خود نهادند وبدیشان رسیده تربور را که دوست محمدخان دستگیر وبردیفش سوار کرده بود سردار سلطان احمدخان بضرب شمشیر ازپادر آورد ولارنس را هم سربریدند ولیفتنت که اسیرغلام محی الدینخان وردیف اوبود نگذاشت که اورا بکشند وچون اورا درشهر نزد محمد اکبر خان برداوبچشم خشم بدو نگریسته گفت شما بودید که طمع درمملکت ماکردید اکنون ازمکافات کار خود پاداش بیابید امادست ازقتل اوباز داشته بملامؤ منش سپرد واسکنبر ولفتنت رامحبوس داشته بسیارتن دیگررا ازانکلیسان که درمحاربات دستگیر شده بودند بکشتند وازاعیان وبزرگان مسلمانان سردار محمد صدیق خان ونصرالله خان برادر نواب محمد زمان خان ونائب امیر بارکزائی ازافغان ومستوفی عبد الرزاق خان ومحمد عالم خان (۱) عرض بیگی جوانشیر وغیره ازمردم قزلباش که بعضی قبل ازو رود سردار محمد اکبر خان درکابل طریق خدمت شاه شجاع می پیمودند وبرخی چنانچه ازپیش رقم کشت نوای هوا خواهی امیر کبیر می سرودند ودر وقت وصول سردار مذکورهمه یکجهت شده روی دلباونهاده باغزاة همدست وهمداستان گشته برای گفتگوی مصالحه درلشکر گاه انکلیس رفته بودند درانجا بازماندند

(۱) معروف بمیر علم خان

ذکر آشتی جستن وخواهش عهد بستن انکلیسان

﴿ ذکر تمهید آشتی جستن انکلیسان ﴾

(وخواهش عهد جدید بستن ایشان)

پس از صدوراین حادثهٔ دهشتناك سران سپاه انکلیس از چهاونی بآنانیکه درنزد سردار محمداکبر خان محبوس بودند پیام دادندوازسبب این واقعه جویاشدند وسردار محمدا کبرخان ازپیام انکلیسان خبریافته فوراً سردارسلطان احمدخان را باچندتن دیگر از بزرگان نزد لفتنت وجان کانلی نامان انکلیس که درشهر بودند فرستاده گفت که بمواجههٔ اینان صورت حالرا بفرستادهٔ انکلیسان مطابق واقع در معرض بیان آرند چنانچه سردار سلطان احمدخان نزدایشان شده هردوعهد نامه را که مخالف هم وبخط ومهر مکناتن وچند دیگر بودند بلفتنت اینری نشان داده مکشوف داشت که باعث این فساد وبانی این عناد مکناتن بوده نه سران افغان بعد لفتنت وجان کانلی ماجرارا بخط خویش درالزام مکناتن نوشته درعسکرگاه فرستادند وانکلیسان برخطای وزیرمختارشان معترف گردیده

بسردار محمد اکبر خان پیام داده التماس عهد جدید کردند که درین جانبین منعقد وموثق گردد وسردار محمد اکبر خان شرائط عهدرا نوشته برای پاتنجر که بجای مکناتن صاحب اختیار شده بود فرستاد که مطابق این مسوده مرقوم نموده ومهر برنهاده مرسول دارند تارشتهٔ عهدمنعقد گردد وطناب عداوت قطع شودو آن اینست که اضافه از شروط مندرجهٔ عهدنامهٔ سابقه پذیرفته آید اول باید توپخانهٔ خود را بمابسپارید وافزون از شش عراده توپ باخود برندارید دوم آنچه از احمال واثقال که دربنه وزروسیم که درخزانه دارید بمابگذارید وبگذرید سوم جمعی از بزرگان خودرا بازنان وفرزندان ایشان بکروکان نزدما گذارید چهارم چهارده لك روپیه که بخواهش مامکناتن بذمه نهاده بودچون اوکشته شد شما ادانمائید فقط واگرچه پذیرفتن این شروط بغایت پاتنجر را دشوار مینمود اما مجال سر برتافتن نیزنداشت پس ناچار باجنرال الفیستون نشسته ازوی مشورة خواست واوگفت چون افغانان ازبدعهدی مکناتن برعهد اعتماد ندارند عهد ایشان را وثوقی نباشد اگرچنانچه بعد ازقبول کردن این تکلیف شاق برمیثاق استوار شوند ومارا امان دهند آسان باشد اماچون بدلیل مذکور درپیمان محکم نشوند چراچندین بار گران را برگردن دولت گذاریم پس باید که درهمین بالاحصار کابل که هنوز درتصرف شاه شجاع وگویا که در دست ماست درشده اقامت گزینیم ورزم نمائیم یاراه جلال آباد برگیریم وهرچه پیش آید کردن نهیم ونام دولت را پست نکنیم وپاتنجردرجواب گفت مارا درین سرمای زمستان توان جنك باافغانان نیست خلاصهٔ شروط مذکوره را بکردن گرفته ونوشته از راه قبول نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند بعد درروز بیست ونهم شوال سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاه وهفت هجری کبطان وانس وکبطان ورم مندوکبطان واربرتن و کبطان دب نامان را بازنان وفرزندان شان بگرو کان نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند واودوتن از محبوسان را که درشهر بودند بالتماس انکلیسان جهت اطمینان خاطر ایشان رهاداده درلشکر گاه فرستاده گرو کانرا درخانهٔ نواب محمدزمان خان پهلوی کبطان کانلی وکبطان ایری جای داد ولیفتنت باکتان مریضان وزخمداران را بشهردرآوردکه معالجه ومداوا کند وداکتران فوجی را نیزنزد مریضان گذاشته پنج عراده توپ شاهی را تسلیم سردارمحمد اکبرخان کردند آنگاه ازلشکرگاه عزم کوچ نموده ازقضا درروز پنجم ماه ذی القعده برف بسیار باریده انکلیسان رازیاده تر زحمت وسختی دچار ساخت چنانچه درروز ششم ماه مذکورروبراه جلال آباد نهادند وافغانان ازسبب اینکه درعهد نامهٔ اخیره برعهدهٔ انکلیسان گذاشته وایشان قبول کرده بودند که تمامت توپخانه وقورخانه راسپرده ازمملکت بیرون شوندوانکلیسان بدون از انواب مذکورهٔ شاهی دیگر انواب را نسپردند درکوچ دادن ایشان دست درمعذرت ها زدند خلاصه باقلت علوفه وآزوقه چهار هزاروپنجصدتن ازسپاه نظام رابانه عراده توپ براه انداخته چون پل درمحل عبورشان نبود تاشام گاه بگذشتن ازنهر کابل مشغول بودند وافغانان ایشان را دشنام داده سخره همی کردند ودرینروز که فوج مذکور عبور کرد نقصانی بافواج انکلیسان نرسیده تاشبانگاه پنجاه تن ازسپاه زیردست هوی من بروی برف ازسرما بمردالغرض تمامت سپاه ازنظم نظام بیرون شده بسیار کس ازلشکر هندی هلاك شدند وبه بسیار زحمت ومشقت درمنزل بکرامی واقع سه کروهی کابل رسیده درقلعهٔ خرابهٔ تاج خان فرود گردیده درینجا نیزجمعی ازسرما هلاك شدند .

ذکر تلف شدن لشکر انکلیس در راه جلال آباد

﴿ ذکر واقعات تمام تلف شدن لشکرانکلیس ﴾

(در عرض راه جلال آباد)

وازینسوی سردار محمد اکبر خان باتمامت غازیان ازوقت براه افتادن لشکر انکلیس تامنزل بکرامی در اطراف راه چپ وراست را گرفته قوت وهیبت خودرانشان داده شب هنگام بشهرمراجعت کردو روزهفتم ماه ذی القعدهٔ سال ۱۲۵۷ هزارودوصد وپنجاه وهفت هجری انکلیسان ازمنزل بکرامی راه منزل بتخاك برگرفته نیمهٔ سپاه هندی از شدت سرما نتوانستند که بالشکر طی مسافت کنند وسردار محمد اکبر خان از عقب ایشان راه برداشته غازیان درعرض راه بتخاك ازقفای انکلیسان رانده تامیان صف میدر آمدند و احمال واثقال شان رامی ربودند ویك عراده توپ شانرا نیز گرفته نزدسردار محمد اکبرخان آوردند وانکلیسان پس ازوصول درمنزل بتخاك بسردار

محمد اکبرخان پیام دادند که سخت عهد شماست وشکستن آن درست بوده وسردار محمد اکبر خان جواب داد که یکی ازشیوهٔ مرضیهٔ ملت اسلام بمدلول این کلام خداوندعلام (والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون) رعایت واستوار داشتن عهداست ومن داخل عهد نامهٔ جدیده نبوده ام وعهداول را شماشکستانده همچنان عهد سومین رانیز رعایت نکرده برخلاف گفته ونوشتهٔ خودها که میبایست توپخانه وقور خانه را تمام میگذاشتید نگذاشته باخود برداشتید واز شروط چهار گانهٔ اخیره یکدفعه را معمول نموده گروگان بماسپر دید واز سه دفعهٔ دیگر بکلی عدول کردید وحال نیزما بر عهد خود استواریم بشرط آنکه شما شش تن دیگر ازبزرگان انکلیس را نیزبما گروگان سپاریدوپس ازرسیدن امیرکبیربکابل گروگانان خودرا ازمابازگیرید ودیگرتفنك جانب ماکشاندهید وانکلیسان که خود را تباه یافته بودند باتحیررا بادوتن محبوسانیکه رها شده بودند وسه تن دیگر بگروگان سپردند وروز هشتم ماه ذی‌القعده چون انکلیسان از تخاك جانب خورد کابل راه برگرفتند بازغازیان ترکتاز آغاز کرده ببارین کولهٔ تفنك پرداختند ومیجیرتین افسر فوج چهل وچهارم باپیاده‌کانش آهنك مدافعه کرده کاری‌ازپیش نبرد وسردار محمداکبر خان همچنان چندتن دیگررا از عرض راه نیزبگروگان بگرفت چه عهدکرده وقرار داده بودند که جانب غازیان تفنك کشادند هند ومیجیرتین چنانچه گذشت نقض آن نمود وکاربدینگونه بسر رفت تا که انکلیسان داخل درهٔ خورد کابل که پنج میل طول آنست شدند و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان که پس ازگروگان گرفتن اخیره پیش روی لشکر انکلیس برسم قراولی راه می‌پیمودند هردوجیل کنار دره را جابجا پراز غازیانیکه از هیچ کار آگاه نبودند مشاهده کردند وازایشان پرسیده مکشوف داشتند که برای تماشا آمده‌اند چون ایشان این را شنیده ساکت شدند یکدفعه حمله ورشده بکشاد دادن تفنك پرداختند وراه مسدود ساخته یك عراده‌توپ رانیزماًخوذ داشته توپچیانش را بکشتند وتاکه‌انکلیسان ازدرهٔ مذکوره برآمده‌درچهاونی واقع دهن خورد کابل رسیدند سه هزارتن ازایشان کشته شده وبنه وآغروق‌همه تلف‌گشته بود چنانچه درینمنزل نیز برف سخت باریده انکلیسان زیاده از چهار خیمه دیگر نداشتند که یکی از آنها مال جنرال الفیستون ودوی دیگر برای زنان واطفال وچهارمین اززخمداران بودوبسیاری اززخمداران درینجابمردند وروزنهم ماه‌ذی‌القعده‌دروقت کوچ‌دادن‌انکلیسان سردار محمداکبرخان بجنرال سیل‌پیام‌داد که‌زنان‌را باخودبرداشته کوچ‌دهد وزخمداران‌را بماند ویکروز برای این‌کار درنك کنند واواین پیام سردارمحمد اکبرخان را بزندکانیکه آرزو بمردکان می‌نمودند گفته لشکررا از کوچیدن بازداشت وچون زنان ازکابل تاآنجا خوردنی کم میافتند وبسیاری ازایشان اطفال شیرخوار در کنار داشت ونیز بسیاری بیکس بودند زیرا که شوهران وچاکران ایشان کشته شده بودند وکرنه میگریختند و جزجامهٔ که دربرداشتند دیگر تمام مال ومنال شان بتاراج رفته بود وبااینهمه بسخنان سردار محمد اکبر خان دلخوش بودند که شاید زنده بمانند ودرینحالت سردار محمد اکبر خان جهت‌گواه گفتار خویش واطمینان‌خواطر انکلیسان یك‌تن اززنان اسیر شده را بایکدختر ویك پسر که از دست غازیان بگرفت نزد انکلیسان فرستاده پیام داد که اینك ناموس شمارا خلاص کرده فرستادم که باخود ببرید وانکلیسان چون توان برداشتن نداشتند ازین کردار سردار محمداکبر خان خرسند شده همهٔ زنان واطفال راباز‌خمداران بدوسپرده بدون ازیك‌زن‌دیگردراردو نگاه‌نداشتند وروزدهم‌ماه‌ذیقعده لشکرانکلیس ازدرنك کردن‌همان‌یکروزدرطپش وطلب‌بودند که کوچ‌دهندواینوقت سپاه‌یوروپ‌اندك‌توانابودند ومردم هندرابیشتر ازسرماوبرف دست‌وپاازکارمانده بود وافغانان برکوهسار برآمده‌راه‌را مسدود ساخته بزدن تفنك پرداخته بودند ومردم هندی از دست‌بردغا زیان تفنگها را انداخته فرار میکردند که لشکر انکلیس براه افتاده‌افغانان برایشان‌بتاختند و درینجا سپاه هندتمام کشته گشته خزانه‌واکثربنه‌بدست‌افغانان افتادوچون لشکر انکلیس بخاك جبار رسید ازتمام سپاه پنجاه سوارتوپخانه ویکعراده توپ دوازده‌پونده وهفتادتن پیاده ازفوج چهل وچهارم‌بادشاهی ویکصدو پنجاه سوار نظام ومعتمدی ازپیروان وغیره ملازمان ایشان بمانده دیگرهمه مقتول‌ومجروح‌گشت خلاصه‌ازروزحرکت‌ازکابل تاخاك جبارکه پانزده‌کروه مسافتست‌پنجاه‌تن ازسرکردکان بزرگ انکلیس ودوهزار تن‌مرد لشکری بقرارذکرصاحب ناسخ‌التواریخ که اززوزنامهٔ لفتنت‌ایری یااین‌ری ترجمه

نموده است‌ازفوج انکلیس نابود شد وبانحال شکایت نبزد سردار محمدا کبر خان فرستاده امان طلبیدند واو چون مردم غلجائی‌را درتحت فرمان نداشت وایشان خودسر رهسپر قتال‌شده بودندازمنع سردار مذکور بازنه‌ایستاده لاجرم پاسخ داد که منع‌مردم‌غلجائی درنیروی بازویم نیست و انکلیسان بااینکه افغانان دست از زدن تفنك نکشیدندوتاریکی شب حایل حرکت بود درخاك جبار درنك نتوانسته خودرا بآب تیزین رسانیدند وبواسطه ظلمت شب‌از خاك جبار تاانجا کمتزیان دیدند و درسرآب تیزین از شدت سرما اسبابی را که از قبیل لباس وصندوق‌وغیره باخود داشتند آتش زده قدری دست وپای خودرا گرم نمودند وباهم قرار دادند که‌تمامت آنچه را باخوددارند جابجا گذاشته راه برگیرندتاافاغنه بارو‌بنه را دیده قیاس کنند که اردو بر جاست سدراه نشوند پس شباشب‌راه‌برگرفتند وازین حرکت شان پنجصد تن از شب روان افغان که در اطراف قریهٔ اردو رسیده کمین گزیده بودند آگاه‌گشته مصحوب دوسه تن از همراهان شان سردار محمداکبر خان وسردار سلطان احمد خان ومحمدشاخان را که درقریهٔ تیزین رسیده بودند خبرداده دیگران برسر انکلیسان بتاختند که مبادا سردار محمداکبرخان‌ایشان‌را ازقتل وتاراج چنانچه‌دیروز غلجا ئیان را مانع‌شد بازدارد وسردار محمد اکبرخان‌برخواسته ازعقب راه‌برگرفت وتا که بقرب انکلیسان رسید ایشان یکمراده توپی را که باانکلیسان بود گرفته‌وهمه‌راازپیش رانده وداکترکروپو ودا کتردف را دستگیر کرده بودند تا که انکلیسان درمنزل کته سنك واقع‌عرض راه منزل باریکاب وجگدلك‌رسیده خسته‌وناتوان فرودشدند وروزیازدهم ماه‌ذی‌القعدهٔ مذکور ازموضع کته سنك کوچ داده روانهٔ جگدلك‌شدندوشلطان بارخی از سواره وپیادهٔ‌نظام درقلبگاه‌راه برگرفته تاجگدلك بستیزو آویزوجنك وگریزبراندوالفیستون بپایش زخم‌یافت ودرجگدلك برپشتهٔ بلندی‌فرودشده‌از همهٔ آزوقه سه‌کوساله‌که باخودداشتند کشته گوشت آنهارا خام بخوردند اما افغانان برپشتهای افراخته تاخته‌ایشان رانشان گلوله‌همی ساختندودرینوقت انکلیسان‌تین‌نامی‌را نزد سردار محمدا کبر خان فرساده امان‌جان خواستند وهم‌پیام دادند که‌هرچه بخواهیدو آنچه بفرمائید اگرچندازحوصلهٔ طاقت بیرون‌باشد بپذیریم بشرط آنکه دیگر دست افغانان بقتل وغارت درازنشود تادرجلال آباد رسیده‌ادای آنچه بخواهند وبرذمهٔ دولت بگذارند نموده‌اید ومحمد اکبر خان التماس انکلیسان را پذیرفته‌اسکنبر را(۱) طلب داشت‌وگفت که‌بجنرال بگویدکه میباید شلطان وجان سن را بگرو کان گذاشته اسلحه آلات‌را تمام سپرده وبعد از ورود بجلال آباد دولك روپیه بقوم جبارخیل که در نواحی جگدلك توطن دارند بدهندتابدیشان گفته شود که اسیبی نرسانند تابجلال آباد در شوید و چون اسکنبر مراجعت کرده پیام سردار محمدا کبر خانرا نزد جنرال بگذارد همه شرائط مذکوره‌را پذیرفته الاسپردن اسلحه‌را که سربازده بازمصحوب اسکنبر پیام فرستادکه اسلحه را بنا برانکه نام دولت انکلیس پست‌میشود نداده مگر قور خانه وباروت را که اسباب‌کار آمدتفنك است‌خود آتش‌زده اسلحه خالی ازاسباب‌را باخودبرمیداریم باقی‌همهٔ شروطرا پذیرفتاریم‌وبعد ازقبول کردن‌سردار محمد اکبر خان اسکنبر جنرال الفیستون وجنرال شلطان یکدست وجان‌سن را نزد سردار محمدا کبر خان بگرو دولك روپیه گذاشته خود مراجعت کرد ودروقت برگشتن یکی از افغانان که از قرار داد مذکوره بیخبربود اورابضرب گلوله ازپا درآورد وانکلیسان ازمشاهد انحالت هراسان‌شده مریضان وزخمدارن را برجاماندهبیفرمان راه برگرفتندوبدرهٔ کتل چشنك که‌مردم جبارخیل از سنك وچوب وخار آنرا مسدود ساخته بودند رسیده حیران وپریشان ایستادند وناچار بپاك‌کردن راه پرداختند وافغانان که برفراز ونشیب جبل مترصد رسیدن‌انکلیسان نشسته بودند دست بقتل ایشان دراز کردند و انکلیسان گریخته از بلندی وپستی کوه رو به بی‌راهی نهادند وازتمام آنچه باخود داشتند بجاه راس اسپ عربی را عنان بدست گرفته یدك‌همی کشیدند ودیگر را تمام‌بگذاشتندودرینجا افزون ازشش خورد کابل کشته شدند ودوازده تن از سر کردگان نامور بقتل رسیده بقیةالسیف‌راه همی پیمودند و افغانان یکیک ودو دو را گرفته همی کشتند وعلاوه برهمه هرگاه افسری ازدیگران‌در گریختن سبقت میکرد هدف گلولهٔ پیاد گان خویش میشد وتا که وارد منزل سرخ‌پل شدند سوتر انکلیس باسه چهارتن دیگر که‌زخم دار بودند زنده گرفتار گردیدند و درمنزل سرخ‌پل که ابتدای خاك متعلقهٔ

(۱) یااسکنیر

مردم خوکیانی وانتهای موطن قوم جبارخیل است مردم خوکیانی که فراهم شده پل را گرفته بودند برانکلیسان حمله کردند وایشان صبح روزسیزدهم ماه ذی القعده ازبیم جان خودرا ازسرخ رود باآب زده عبور کردندوافغانان ازعقب وانکلیسان ازجلو رو بمنزل کندمك نهادند وازانجا سواران پیاده را ازمردکان ثمرده همچنان گذاشته روبفرار نهادند وپیادکان راه راست را گذاشته جانب چپ بکوهیکه طرف شرقی کندمك واقع است برشده همی گریختند وافغانان ازتعاقب بازنکشیده زده وکشته ازپیش همی راندند تاکار بجائی رسیدکه خود انکلیسان یکدیگررا هدف گلوله نموده هلاك میساختند تاکه همگنان بالتمام طعمهٔ تیغ خون آشام شدند و ازانسو سوارنیکه از کندمك گریخته وچهل تن بودند چون واردمنزل نمله شدندچندتن ایشان ازدست دهقانان آنجا بقتل رسیده مابقی ازراه کریز خودرا دربالا باغ واقع نه کروهی شهر جلال آباد رسانیدند ودرآنجا سردار خیرالله خان وفتح محمد خان پسر سعادت خان مهمند که باچند سوار بتفرج وسیربیرون شده بودند باایشان دچار گشته تمام را کشته چار تن بازماندند وازراه کریز روبجلال آبادنهادند وآنگاه که هرچهارتن بفاصلهٔ سه صد گام نزدیك شهر شدند پسر آقاجان مکری که بادوتن سوار بزیارت شاه مردان واقع جنوبی شهر جلال آباد رفته و مراجعت کرده بودند باایشان دوچار گشته سه تن از انکلیسان را بکشتند ویکتن که داکتر پریدون نامی بود زخمدار داخل شهر جلال آباد شد وخبر بفرنگیان رسانیدوپسر آقاجان نیزمقتول گردید وتمامت کشتکان لشکر انکلیس وخسارت ایشان بقرارنوشته لیفتنت اینری که صاحب ناسخ التواریخ آنرا ازلفظ انکلیسی ترجمه وثبت کتاب نموده است اینست که لفتنت اینری میکوید این ننك که درافغانستان دولت انکلیس را افتاده هرگز درمملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیادهٔ نظام وسه دسته قدر(۱) اندازوجماعتی ازتوپچیان یوروپ ویکفوج سواره نظام وچهار فوج سوارهٔ بی نظام ودوازده هزار تن تبعهٔ سپاه نظام تمام از دست افغانان مقتول کشت وبیست کرور روپیه که هرکروری صدلك باشد خزانهٔ دولت غارت شد ویکصدو چهارتن ازبزرکان دولت انکلیس عرضهٔ تیغ ابدار غازیان افغانان گردید وهمدرین باب شاعری قصیدهٔ در مدح سردار محمد اکبر خان کفته است که ازتمام آن این یك بیت ثبت کتاب شد

بهما از سر سران فرنك قرن در قرن استخوان بخشی

(۱) قدر . انداز آنکه تیر راست اندازدوخطا نکند

﴿ ذکر محاربهٔ جلال آباد وغیره ﴾

ذکر محاربهٔ جلال آباد

(حوادث معاندت بنیاد)

چون داکتر پریدون باتن زخمدار نزد انکلیسان مقیمهٔ جلال آباد شده ماجرا بازداشت تمامت سپاه وافسران را لرزه دراندام افتاده ازدهشت ووحشت روز شان شب رنك وعرصهٔ جهان بدیشان تنك کردید وهنوز تدبیری نیندیشیده وکاری از پیش نکرفته بودند که سردار محمد اکبر خان باکروه غازیان دررسیده در دیهات قریبهٔ شهر جلال آبادفروکش کردوچون انکلیسان قطع رشته قرارداد ومعاهداتیکه کرده ونتیجهٔ آنرا دیده وشنیده بودند بقلعه داری واستواری پرداخته بروج و بارهٔ شهر را استحکام دادند و سردار محمد اکبر خان زنان و فرزندان وکروکانانیرا که ازعرض راه چنانچه مرقوم کشت کرفته وباخود داشت برداشته درلغمان برد که ایشان را درقلعهٔ محمدشاه خان ابابکرخیل که معروف ببدیع آباداست جاداده بعدسازرزم سازکندچنانچه آنان را در آنجا گذاشته ومحافظ وخادم برای شان کماشته خود باده هزار مرد جنکی از لغمان رو بجلال آباد نهاد وچون وارد نیم فرسنکی شهر جلال آباد شد جنرال سیل ومکریکر که قبل ازین از کابل مأمور جلال آباد شده بودند وباپنج هزارتن ازسپاه نظام دراندرون شهرجای داشتندمردم سکنه شهررا ازهندو ومسلمان بیرون کشیده سنکر آسا بدور دیوار شهربداشتند وشهر را پرداخته بسردار محمد اکبر خان پیام دادند که از شجاعت وجوان مردی خویش فتوح بزرك حاصل کردی ودر هر حربکاه عنان ظفر بدست آورده آخر الامر بیرق دولتی را که صورت علیاحضرت ملکهٔ معظمهٔ وکتور یابدان نقش است کرفتی اکنون اکر دل شیر وچنك پلنك داری آن بیرق را در حربکاه برپای دارتالشکر دولت انکلیس را چشم مشاهده بتمثال علیا حضرت وکتوریا افتاده دل بجنك نهند آنوقت کار زار مردان نام ونك

فرنگ‌را خواهید دید تاروشن شود که شجاع کیست ومردانگی چیست وسردار محمد اکبر خان که همیشه آرزوی پیکار را در میدان کار زار بدل داشت فوراً بیرق مذکور را در ریگ زار جانب غربی شهر نصب فرمود که سپاه انکلیس را غیرت کریبان گیر شود وبهرچه تمامتر کشش و کوشش کند خلاصه پس از افراختن بیرق موصوف جانبین رزم آرا گشته فراوان تن از یکدیگر بکشتند وسردار سلطان احمدخان نیز بدست جراحت یافته آخرالامر سپاه انکلیس بر شکست وپشت بجنك داده از راه هزیمت بشهر در آمدند و کرنیل وئی و کرنیل نیلتس درین حرب کشته شده برات فوت افسر بزرك افواج جلال آبادزخم یافت‌وانکلیسان پس‌ازدرامدن‌بشهر دیگر جرأت بیرون شدن نتوانسته محصور شدند واز کمك رسیدن مأیوس گردیده بقرار مکتوب شاه شجاع که بتعلیم ایشان برای پاینده خان نام کارگری پیشخدمت سردار محمد اکبر خان که بابیست وپنجهزار روپیه از راه خفاء فرستاده وانکلیسان را نیز ازین کارش خبر داد وایشان وجه را بامکتوب شاه به پاینده خان مذکور سپرده‌بیست وپنجهزار روپیهٔ دیگر از خود وعده داده اورا بقتل‌سردار محمد اکبر خان بر انگیختند وآن بی حیا چشم از حقوق نمك خوارگی پوشیده قتل ولی نعمش را برعهده گرفته در کمین کار افتاد ومنتظر فرصت همی بود تا که روزی سردار محمد اکبر خان بر دیوار کهنهٔ شهر جلال آباد که قریباً هزار گز از قلعهٔ که افواج انکلیس ها محصوربودند دور تراست بر شده تماشای محصورین میکرد ورخنهٔ‌یورش می‌جست تفنك دومیلهٔ که باخود داشت جانب او کشادداد و کلولهٔ آن از موضع که درنظرگرفته بود بحکم‌تقدیر انحراف یافته بدست ظفرپیوستش رسیده مجروح ساخت وحاضران آن‌شرمندهٔ نمك واحسان‌سردار والاشانرا مأخوذداشته‌نخست زخم سردار محمداکبرخان‌را بربسته بعدآن‌نمك حرام‌ناسعادت فرجام‌را حاضر کرده سردارش معاتب ساخته پرسید واولب بتوبه کشوده زمین ببوسید وخط شاه شجاع‌را بسردار محمد اکبرخان داده مکشوف شد که‌بیست وپنجهزار روپیه‌شاه شجاع وبزرگان انکلیس باوداده وبیست وپنجهزارروپیهٔ دیگررا بعد ازقتل سردار موصوف وعده‌داده‌اندو سردار محمد اکبرخان رقیمهٔ‌شاه‌شجاع‌را نگاهداشته پاینده خانراازسبب راست گفتنش عفوکرد واماغزاة وسردار سلطان احمدخان اورا بایکتن دیگرکه شریك‌اوبود ازراه‌نزدخود خواسته هلاك ساختند وچون مدت محاصره طول کشیده خبر آمد آمد جنرال پالك انکلیس بابیست هزارتن ازسواره وپیادهٔ نظام وتوپخانه بسردار محمد اکبر خان رسید فوراً سردار سلطان احمد خان را باجمعیت شایان ازغازیان بعزم راه گیری وبازداشتن جنرال پالك بدرهٔ خیبر فرستاد واوبا آنکه دردست زخم یافته وخوب صحت هم نیافته بود درآنجا رفته استوار نشست وازانسوی جنرال پالك نزدیك درهٔ خیبر رسیده سردار سلطان احمد خان توان ممانعت را در خود ندیده مراجعت کرد ومقارن ایخال جنرال سیل و مکریکر ازتوجهٔ جنرال پالك جانب جلال آباد قوی دل شده اززیر دروازهٔ سمت شمالی وزیر دروازهٔ جنوبی شهرزمین راشکافته ودروازه هارا همچنان بسته گذاشته شب هنگام ازهریك هردو سوراخ چهار صدتن ازپیادهٔ نظام وچهار عراده توپ بیرون کشیده دروقت طلوع فجربرسنگر سردار محمد اکبر خان بتاختند ومحاربهٔ‌سخت رویداده آخرالامر اردوی سردار محمد اکبر خان مغلوب کشته روبهزیمت نهادند وسردار محمداکبر خان همچنان زخمدار باهمراهانش در لمقان رفته واز انجا زنان و فرزندان انکلیسان را باآنانیکه بگروکان گرفته بود باخود برداشته درتیزین اقامت گزید که لشکر بزرگی ترتیب داده بمقابله ومقاتله پردازد وازانسوی جنرال پالك بالشکریکه همراه داشت بیمانعی وارد جلال آباد شده دروازهٔ ایمینی بروی محاصرین برکشوده ازبودن سردار محمد اکبرخان درتیزین جرأت در حرکت کردن نتوانسته در جلال آباد اقامه گزید وجنرال الفیستون که در عرض راه کابل وجلال آباد چنانچه رقم گشت زخمدار شده ودرمنزل چکدلك بگرو دولك روپیه‌نزد سردار محمد اکبر خان قرار گرفته بود درموضع تیزین جان بقابض ارواح سپرد و درحالت احتضار بسردار محمد اکبر خان وصیت کرد که جسداورا بجلال آباد نزد جنرال پالك روانه دارد واوبحسب وصیت جسداورا صندوق‌کرده براشتری نهاده‌روانهٔ جلال آباد فرمود

ذکر شورش مردم کابل بروی شاه شجاع

﴿ ذکر شورش مردم کابل بسالاری نواب محمد زمانخان ﴾

(ازسبب جراحت سردار محمد اکبر خان)

چون نواب محمد زمانخان واعیان کابل ازجراحت دست سردار محمد اکبر خان ونوشتهٔ شاه وماجرای پاینده خان کاکری خبر شدند متأسفانه انجمن کشته باهم قرار دادند که شاه شجاع را که حامی انکلیس و ماحی قوت اسلام است بایدازمیان برداشت چنانچه بهیئت اجتماعی روی تاراج بسوی بالاحصار نهادند ومردم سکنهٔ بالاحصار بابعضی ازهواخواهان شاه شجاع مشورت کرده قرار دادند که تاشاه نائب امین‌الله خان لهو کردی را باخود متفق وهمراه نسازد آتش فتنه خاموش نخواهد کشت زیرا که تمامت مردم بجوش وخروش میکویند که شاه شجاع دست نشانیده انکلیس وبا مسلمانان در خدع وتلبیس است وحل این عقدهٔ مشکله بدون او برمراد دل نخواهد شد وشاه شجاع بکفتهٔ آنها چون هراسناك کردیده بود راه دوستی جانب نائب امین‌الله خان لهو کردی پیش کرفت وشهزاده شاه پور پسر خودرا درخانهٔ او فرساده بوعده ونوید جائزهٔ بسیار امیدوارش ساخته مطیع ومنقاد کردانید بعد بواسطهٔ او اعیان وبزرکان کابلی و قزلباش را که ازدر عداوت باوی درامده بودند باخود متفق کرد ومطابق خواهش ایشان متعهد شده برعهده کرفت که مبلغ دولك روپیه ازخزانه برسم انعام بنواب محمد زمانخان دهد و سردار محمدا کبر خانرا ازخطائیکه نسبت بدو کرده‌است عذرخواسته ازخود خورسندش سازد ودرغزا باانکلیسان همدست وانباز مسلمانان باشد وشاه شجاع که جزپذیرفتن دیکر راه نداشت همهٔ شرائط مذکوره را قبول کرد امانواب محمد زمانخان از کرفتن دولك روپیه سرباززده کفت من داعی امرا مارتم نه ساعی برکرفتن رشوت تاشاه شجاع را ازبالاحصار بیرون نکنم بهیچ درسخن نرانم ونائب امین‌الله خان که‌روی‌دل بواسطهٔ شهزاده بسوی شاه شجاع نهاده بود بنواب محمد زمانخان کفت که امارت شما درصورتی مسلم وموجب اطاعت جمی ازانم بود که‌پادشاه‌دست از حمایت عرض وناموس رعیت وسپاه باز کشیده بود اکنون که پادشاه رعایت رعیت وسپاه را برذمت خویش کرفته همهٔ اموررا پذیرفته است جزاومارا امیری بکار نیست واکر هوای بزرکی درسرداری وطریق خدمت دین ودولت می‌سپاری وزارت نیز منصب ستر کیست آنرا ازحضور شاه برایت حاصل می توانیم والافلا واکثر خوانین دیکر نیز که ازسبب عطای خلعت ووعدهٔ ارتفاع رتبت باشاه شجاع وشهزاده شاپور یکدل ویکجهت‌شده بودندمؤید قول امین‌الله خان‌شده امر وزارت‌را برای‌نواب محمد زمانخان پسندیده رجوعش‌را مشروط بمنظوری شاه کردند بعدهمهٔ خوانین درانی وقزلباش وغلجائی و کوهستانی و کابلی وغیره باتفاق شهزاده شاپور ونواب محمد زمانخان ونائب امین‌الله خان که حاضر مجلس قرارداد مذکور بودند دربالا حصار نزد شاه‌شجاع‌شده ماجرا بازداشته مورد تحسین وآفرین کشتند وامر وزارت بنواب محمد زمانخان مفوض کردیده سپس او وهمهٔ خوانین هرروزه باریاب حضور شاه همی شدند وخوانین ملکی که سوارکشاده وطبل وعلم داشتند یومیه عرض سواران شانرا همی دادند تا که شاه شجاع همهٔ رعیت وسپاه را مطیع ومنقاد مشاهده کرده مطمئن خاطر شد و تمامت بزرکان را ازعطای منصب وزرد رتحت فرمان آورده مرهون احسان ساخت آنکاه دراجرای اموریکه پیشنهاد خاطرداشت پرداخته‌برای جارج‌مکریکر که درجلال‌آباد بود نکاشت که حالا خاطر آسوده باید داشت که قلع‌مادهٔ فساد بخوبی خواهدشد وازانسوی‌سردار محمد اکبر خان که بعزم رزم درتیزین اقامه کزین شده بود از کرائیدن مردم بشاه واطاعت کردن ایشان آکاه کردیده نیروی بازویش باضعف هم تراز و کشته تدبیر دیکر اندیشید و مردم نواحی و اطراف را پیام داده خطها فرستاد و ترغیب کرد که اکر شاه از در صدق بامردم اسلام راه برکرفته‌و روی دل‌جانب دولت انکلیس ندارد وباشما یکدل ویکجهت درپرداخت ملك وملت وجههٔ همت‌میکمارد بجهادش دعوت کنید تاباتفاق ودستیاری هم‌بالشکر انکلیس درآویخته مملکت‌را از وجودش بپردازیم وهم‌خودش مردم را صلای جهاد داده پیش میخواند تا که علماء و طلاب بایماء و اشارهٔ او قرآن شریف را برسر کرفته در میان مردم اطراف ونواحی درآمده ده‌بده وقریه‌بقریه صلواة خوانان وتکبیر کویان مردم‌رابجهاد برانکیختند

چنانچه دسته دسته وفوج‌فوج بدرب سرای شاهی حاضر آمده بشوروغوغا شاه‌را دعوت غزامیکردند ومیگفتند که انگلیسانرا ازمملکت بیرون کنیم وشاه‌چون میل خاطرش جانب انگلیسان بود ونقض عهد در نظرش بسیار دشوار مینمود بدل میگفت که‌ازدولت انگلیس چنانچه‌باید درجلال‌آباد لشکری ازراه معاونت نرسیده که بالکها نفوس در آویزد و بیست سی هزار فوج هرگز نتواند که مقابل شده بستیزد اگر چنانچه از راه ظاهر محض اطمینان خاطر غزاة که‌بدانند باایشان همداستانم روی بسوی جلال‌آباد آرم‌مبادا هم‌نقض عهد بادولت انگلیس در میان آید وهم‌بنیاد آنان برآب واساس سلطنت من خراب گردد پس‌عذر آورده در جواب غازیان میگفت که اگر سردار محمد اکبرخان فسخ عزم رزم کرده بکابل آید هرآینه تخلیه‌شهرجلال‌آباد ازلشکر انگلیس آسانتر میسر خواهد گشت واگربیرون نشوند آنگاه بازدحام‌تام رویدان مقام‌نهیم وازین عذر وگفتار شاه هواخواهان سردار محمد اکبرخان سرگران شده بصلاح وقت‌امرزا باشاه چنان اظهار وقرار دادند که‌سردار محمداکبرخان همچنان‌درجائیکه هست‌بوده شاه ازراه آشکارا وخفاءبرای انگلیسان‌مکتوب کند که‌جلال‌آبادرا گذاشته جانب‌هند مراجعت نمایند و اوچون بدین امر راضی نبود تعطیل می نمود که شاید انگلیسان مقیمهٔ جلال آباد از طرف هندوستان قوت و مکنتی یافته با سردار محمد اکبر خان بستیزند وباشد که‌خون اورا بریزند اما کابلیان و غازیان ازاصرار گفتار شاه‌را امان و فرصت نمیدادند وهرروزه خواهش مکتوب فرستادنش برای انگلیسان میکردند تا که مجبورشده اول سردار عنایت الله‌خان بامیزائی‌را روانهٔ جلال‌آباد نمود وازقفای اودین محمدخان پیشخدمت خاص حضور خودرا ظاهراً بوکالت اینکه‌انگلیسانرا کوچ‌دهند وباطناً بانگلیسان بگویند که‌ازکید سردار محمداکبر خان ایمن نباشند وعهدش‌را استوار ندانند در جلال آباد فرستاد وایشان نزد انگلیسان شده ایشانرا باستواری و استحکام و قلعه داری راغب تر ساختند و شاه که تمامت مردم را هنگامه جووبهانه طلب میدانست وروز را بلیت ولعل بشب میرسانید باز مکتوبی برای جارج مکریکر فرستاده سررشتهٔ کار خویش را از وی طلبید که چه کند واو جواب فرستاد که خود را تا پانزده روز بهر عنوان که بتواند وبداند بایدار واستوار بدارد وجانب جلال آباد باغزاة راه برنگیرد بعد سپاه بادستگاه انگلیس وارد جلال آباد شده کامروائی دست خواهد داد وشاه شجاع ازجواب مکریکرقوی دل‌گشته تادوماه بدروغ وفریب رفتنش را باغازیان درجلال آباد درنك داد وازین توقیف وتعطیل اوبار گرانیان بمردم‌اظهار وبیان همی کردند که شاه‌شجاع دل‌دادهٔ مهروونای‌انگلیسان است زنهار فریفته گفتار مخالف کردارش نشوید واگرنه چنین است چرا جانب جلال آباد جیش درجنبش نمیآرد وچرا لشکرانگلیس بکاغذیکه او فرستاده عمل‌کرده نمیرود وبااین شاه‌مبالغ گزافی بصغیر وکبیر عطای‌جبری نموده رفتنش را جانب جلال آباد معطل میداشت تا که تمام وضیع وشریف را واضح‌وروشن گشت که شاه‌شجاع هرگز احرام بند جهاد نمیشود پس‌همگنان بتحریك وترغیب بار گرانیان لوای جهاد برافراشته وکلام الله‌های‌مجید را که در مزارات عرفاء بودند برسر گرفته میردرویش معروف بمیرحاجی بن میرواعظ را مقتدای علماء قرار داده ازکابل روبجلال آباد نهادند ومقارن ایحال مکتوب سردار سلطان‌محمد خان ازلاهور بنواب محمدزمان خان رسید که پسرامیر دوستمحمدخان مکناتن را بکشت اگرشما دستار غیرت برسرولباس شجاعت‌دربردارید‌مکناتن خودراکه شاه‌شجاع است زنده نگذارید ونام‌نیك درجهان بیادکار گذارید خلاصهٔ شاه شجاع از حشروازدحام مردم ورونهادن ایشان جانب جلال آباد راه خردش راکم کرده خائف گشت که اگر اکنون باغازیان همعنان نشوم وراه جلال آباد برنگیرم باآرامی روز بسرنخواهم برد پس ناچار شهزاده فتح جنك را قراول قرار داده از بالاحصار بعزم وآوازهٔ جلال آباد دردة خدایداد فرستاده طبل کوچ نواخت .

ذکر قتل شاه شجاع

ذکر توجه شاه‌شجاع از کابل

جانب جلال آباد و کشته شدنش

ومقارن ایحال که شهزاده فتح جنك دردة خدایداد بعزم جلال آباد وآوازهٔ جهاد خیمه‌زد سردارمحمدعثمان خان بن نواب عبدالصمد خان بقرار مکتوب سردار سلطان‌محمد خان که درباب قتل شاه‌شجاع از لاهور رسیده

بود باشجاع الدوله خان بن نواب محمد زمان خان کنکاش کرده کشتن اورا شجاع الدوله خان برذمت همت خود نهاده درپی کار افتاد وشاه شجاع در روز سه‌شنبه بیست ودوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هزار ودو صد وپنجاه وهشت هجری ازبالاحصار کابل بالشکر بیرون شده درموضع سیاه‌سنك سراپرده‌راست کرده بعرض دیدن سپاه پرداخت وسان همی‌دید وباندیمان ومحرمانش همیگفت که تایکماه درجلال آباد خواهیم رسید واگر درین مدت کمك دولت انکلیس بجلال آباد نرسید میباید ازین‌مردم کناره‌جسته خودرا جانب‌لشکر انکلیس کشیدوازپیوستن بسپاه انکلیس این‌مردم پرا کنده شده بکام دل خواهیم رسید وازین گونه سخنان همی راند تا که نوبت سان دادن بشجاع الدوله خان وسوار انش رسید واز میان لشکر سبك عنان رو بموضع دیدن سان نهاد وچشم شاه قبل از انکه اونزدیك شود بدو افتاده از نام ونشانش پرسیده چون بشناخت که شجاع الدوله خانست درطبیعتش دیداراوناگوارافتاده امرکرد که دامن خیمه فرود انداخته اورا نگذارند که داخل بارشود چنانچه قابوچی اورا مانع آمده نگذاشت که باریاب شود وشجاع الدوله خان ازین امر زیاده‌تر خشمگین گشته ماجرا نزد سردار محمد عثمانخان باز داشته گفت مبادا ازرازیکه ما وشما درقتل شاه گفته و قرار داده ایم آگاه شده باشد وآسیبی بمن‌رساند پس‌میباید که پیشتر ازانکه اوامر بزجرم کند دست‌بکاربرده‌مقتولش سازم وسردار محمد عثمانخان باآنکه درین‌امر بااو همداستان بود منعش نمود که‌درینوقت اجرای این کارسزاوار نیست وشجاع الدوله خان ازمنع او سرکران شده بدل تصمیم داد که بکار قتل شاه اقدام نموده دیگر بکسی حتی پیدرم اظهار نکنم که مرا ازین امر بازدارند وعاقبت گرفتار وخامت شوم وشاه که از کین شجاع الدوله آگاه نبود هنگام ظهر درهمان بارگاه که بجنب کریوهٔ سیاه‌سنك افراشته بود دربار عام کرده شهزاده شاه‌پوررا بنائب الحکومتی کابل‌مامور فرموده نصرالله خان‌بن‌نائب امین‌الله خان‌را بنیابتش گماشت وازدربار برخواسته بخیمهٔ خلوت درآمد وبعد ازادای نمازشام درمحفه نشسته شهزاده شاه پوررا پیش‌روی خود نشانیده برای کاری پنهان ازهمه روانهٔ بالاحصار شد وچون دربانان را آگاه فرموده بود که شب هنگام شهزاده شاه‌پور جهت‌امری ببالاحصار درشده بامداد جانب اردو باز میگردد دروازه را نبسته منتظر ورود شهزاده نشسته بودند که پدر و پسر باهم دررسیده داخل بالاحصار شده بحرمسرا درامدند وشاه شجاع که دست قضا گریبانگیر حیاتش شده‌بود آن‌شب را تاسحرنغنود وتردد نموده دم‌بدم وساعت بساعت ازخواجه سرایان مقدار شب را استفسار میفرمود تاآنچه ازجواهر ثمینهٔ که‌داشت عمده ونخبه‌اش‌را باندازهٔ چهل پنجاه‌لك روپیه منتخب کرده درکیسهٔ خاص نهاد ودرطلوع فجر نماز سنت‌را ادا کرده بعزم اینکه صلوة فرض‌را در لشکر گاه بگذارد درمحفه نشسته روی بسوی اردو نهاد وبراه افتاده مکرراً کهارانرا بسراشارت‌سرعت رفتن همیکرد و درین شب شجاع الدوله خان از رفتن شاه شجاع دربالاحصار بواسطهٔ مخبری آگاه‌شده باایشیك آقاسی جعفرخان قزلباش نوکر اخلاص کیش وزیرفتح‌خان مرحوم که اینوقت بااوملازمت داشت‌وچندتن‌دیگرازنوکران دربیرون بالاحصاربقصد قتل شاه والانبار کمین گزیده‌مترصد نشسته بودند که شاه شجاع در برابر شان رسیده ایشان تفنگهارا جانب محفهٔاو کشاد دادند وشاه جراحت خفیف برداشته سراسیمه خودرا بزمین انداخته روبفرار نهاد و کهاران نیز پراکنده شده شجاع‌الدوله ازهول وهراس پاپس کشیده خواست که بگریزد اما جعفر خان قزلباش ویرا گفت چگونه ازصید زخم یافته رو برتافته آهنك شتافتن داری برگردو کارش تمام کن وشجاع الدوله ازین‌سخن او بغیرت افتاده برگشت و باتفاق هم رو درمحفه نهاده شاه‌را ندیده چپ‌وراست بتجسس همیدویدند تاکه‌اورا باتن زخمدار در کنار نهریکه درنزدیك سیاه سنگست بزمین غلطانیده یافتند وبدم شمشیرپاره‌پاره‌اش کردند وتاج‌مرصع را که برسرداشت‌باخودبرداشته باز گشت نمودندواز پس ایشان شهنواز خان پیشخدمت که ازواهمهٔ جان وحملهٔ دزدان گریخته‌بود سرنعش‌شاه حاضرشده کیسه‌اش‌را که آکنده ازجواهرآبدارثمینه بودگرفته چون حوصلهٔ نگاه داشتن آنرا نداشت‌درچاه‌دیواری گذاشت که آنهم‌بتصرف نواب‌محمد زمانخان در آمد وجسدشاه رادروسط چار باغ کابل‌درروزچهارشنبه‌بیست و سوم ماه صفر سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری بمقبرهٔ تیمورشاه پدرش مدفون‌ساختند وابیات ذیل را که‌غلام محمدنام درویش ملقب بشاه‌جی‌نوادهٔ باقرشاه فقیه درتاریخ قتل‌او ازطبع گهربار برآورده است مناسب دیده ثبت کتاب شد

طرفه ترنقشهٔ بکابل شد خارج از مرکز تعقل شد
سطلنت زیب شه شجاع الملك متوکل علی التوکل شد
بامدادان پئ غزا بیرون باتن چند بی تأمل شد
در رهش از قضای ربانی قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش فلاطون عقل بند در مطرح تغافل شد
از قضا و قدر بسمع همه چونکه پنهان خطاب اقتل شد
پس چنان دست جور بکشودند که برون از حد تحمل شد
تن سیمین وجسم نازك شاه از دم تیغ باره چون گل شد
رفت زینملك دون بخلد برین صاحب حشمت و تجمل شد
موی سر بسکه کند اهل حرم پر سراسر سراز سنبل شد
از پئ جمع مادهٔ تاریخ صورت عقل محو بالکل شد
هاتفم گفت آه وناله برار شمع(۱)دولت بصبحدم گل شد
۱۳۵۰ ۸۶ ۶

(۱) چنانچه عدد مصرع شمع دولت بصبح دم گل شد بحساب جمل هزار ودوصدو پنجاه میشود وعدد آه وناله که نودودو میشود ازان کم بر آورده شود باقی هزار و دوصدو پنجاه وهشت که تاریخ قتل اوست میباشد

واین پادشاه که سراسر احوال روز کارش رقمزد کلك بیان گشت طبع شعر نیز داشت چنانچه دیوانی ازو بیادگار مانده وطبع گردیده است

﴿ ذکر وقائع واختلالیکه بعدازقتل شاه شجاع ﴾
(مرحوم بصدور رسیده است)

ذکر واقعات بعد از قتل شاه شجاع

وشهزاده شاه پور ازمشاهدهٔ احوال هراسناك گشته بروج وبارهٔ بالاحصاررا استحکام داده بقلعه‌داری پرداخت ومیر درویش معروف بمیرحاجی بامردمیکه لوای جهاد بر افراخته، در میدان سیاه سنك فرود شده بودند بشهر مراجعت کرده بآوازبلند همی گفتند که لارد بزرك بلارد کوچك ملحق گشت حالا ریشهٔ نهال تمنای انگلیس ازین مملکت کنده‌شدنیست میکوشیم تاازین برگشیم وشهزاده فتح جنك که بعزم جلال آباد درده خدیدادخیمه‌زده بود ازیم جان برهنمونی غلام حیدرخان بن محمود خان بیات ازانجا گریخته بقلعهٔ محمود خان در آمده پناه جست وآن پدرو پسر خواستند که بقصاص خون امیراصلان خان جوانشیرش مقتول سازندویانواب محمدزمان خانش سپارند که اورا عوض خون سردار پاینده خان مرحوم که شاه‌زمان بقتل رسانیده بودقربان کنند اما نائب امین الله خان نگذاشت که کامیاب شوند چنانچه بیاید انشاء الله تعالی ومقارن ایحال شاه‌زمان مکحول وشهزاده حیدر وغیره خاندان شاهی که درمعرض تباهی بودند نزدشهزاده شاه پور محصور فراهم گشته اورا صلای آن دادند که برتخت سلطنت جلوس نموده رخنهٔ را که حادث گشته است بربسته باصلاح کار پردازد تا که شهزاده فتح جنك از چنك محمود خان بیات نجات یابد وامورسلطنت راست کند آنگاه اومسندنشین ووساده گزین سلطنت خواهد شد وشهزاده شاه پور در جواب ایشاان گفت که من جویای انتقام که انتقام خون پدر گیرم نه‌خواهان کلاه ونطاق(۱) که برسریر سلطنت جای گزینم وپس ازین جواب نائب امین الله خان‌را امرکرد که در خلاص کردن شهزاده فتح جنك بشتاب که کارصواب است ومطابق رأی اولی الالباب ونائب امین الله خان باخواجه خانجی وخوانین فوفل زائی جمعی از سوار را گماشته شهزاده فتح جنك را بقهر وغلبه‌ازچنك محمودخان بیات وپسرش کشیده ببالا حصار در آوردندوروز دیگر امین الله خان باهمهٔ اعیان درانی وکابلی ومیر درویش بن میر واعظ مرحوم وبزرگان قزلباش که باهم‌یار ومدد کار بودند دربالاحصار انجمن‌شده بعد از گفت‌وشنید بسیار شهزاده فتح جنك را بادشاه قرار دادند

(۱) نطاق کمربند

ذکرسلطنت فتح جنك

﴿ ذکر جلوس فتح جنك ووافعات روز کار سلطنت باملالت او ﴾

چون مردم اعزه واشراف اورا برارکهٔ پادشاهی جلوس داده دعای سلطنت شاه پاینده بادخوانده بخانهای شان رفتند بعدازچندی شاه فتح جنك ازتمام خوانین ورعیت وسپاه چون اعیان درانی وغلجائی وقزلباش وکوهستانی

خواهش‌عهد وپیمان کرده ایشان مطابق بیعتیکه کرده بودند عهد نامهٔ نگاشته بایمان موثق ساخته مهر بر نهاده بوی سپردند الاچند تن از هواخواهان نواب محمد زمان خان که از اطاعت فتح جنك شاه سر باز زدند دیگران بالتمام سلطنت‌او را کردن نهادند واز عطای خلاع فاخره سر افرازی یافتند بعد همکنان راه تنبیه وتهدید نواب محمد زمان خان که ازبیعت فتح جنك روی برتافته‌بود بسالاری‌نائب امین‌الله خان پیش گرفتند ونواب‌مذکوررا امر کردند که بامنسوبانش‌ازمملکت بیرون شود واو میر درویش معروف بمیر حاجی‌را نزد امین الله خان فرستاد که دو روز او را مهلت دهد تااحمال واثقال وعیال واطفـال خود را بفراغ بال حمـل داده راه دیکر مملکت بر کیرد ونائب امین‌الله خان شفاعت میردرویش را که مقتدای انام بود نپذیرفته بلکه از سبب استشفاع کەسخت گفته اصرار نمود نائب امین الله خان روی او را از ضرب سیلی بخست وازینمعنی همهٔ مردم شوریده خانهٔ نائب امین الله خان را تاراج کردندواو خود را هدف تیر ملامت ملت مشاهده نموده از راه فرار در بالاحصار نزد شاه فتح جنك رفت وقضیهٔ منعکس شده مردمیکه بااو دراخراج نواب محمد زمان خان همداستان بودند از راه عداوت او رو ببالاحصـار نهـادند واو باشاه فتح جنك ابواب بالا حصار را بربسته محصور کشتند وشهزاده شاه‌پوررا باچیزی ازپیاده وسوار در قریهٔ بینی حصار فرسـتادند تا علوفه وآزوقه ازانجا در بالا حصاررسا ند که در قلعه داری پایداری نموده بسختی دوچار نشوند ونواب محمد زمان خان باهمراهانش ازراه هندکی وچار آسیاب بعزم استیصال‌شهزاده پابرکاب نهاد واز جانب موسئی لهو کرد در بینی حصار برسر شهزاده شـاه پور تاخته باهم درآویختند وجانبین سر کرم پیکار و کرفتار کار زار بودند که ناکهان سردار عبد السلام خان بن سردار اکرم خان‌بامیزائی باسوارانش از شهزاده رو برتافته بنواب محمد زمان خان پیوست وازینمعنی هزیمت در همراهان‌شهزاده افتاده رو بکریز نهادند وسراسیمه سان داخل بالا حصار شدند وشاه فتح جنك همهٔ ابواب بالا حصار را بربسته بقلعه داری پرداخت ویکدروازه را خاکریز نکرده برای آمد شد همچنان قفل برنهاده کذاشته چندی ازاسلحه داران را بحفاظت آن کماشت ونواب محمد زمانخان عنان ظفر در دست از عقب شهزاده داخـل شهرشد وشاه فتح جنك باشهزادکان ونائب امین‌الله خان ومردم‌لهو کردی که بکمك ویاری نائب مذکور آمده بودندومردم بالا حصاری‌شب را بپاسداری بروز رسانیده وروزانه در بین بالا حصار وشهر و کوچه وبازاراز پشت بارهٔ حصاربجنك وپیکار همی کرائیدند تا که شاه فتح جنك از کثرت کار زار دلتنك شده بانائب امین الله خان مشورت نموده قراردادند که در میدان محاربه بیرون کشته کاررا یکسره کنند چنانچه‌بنواب محمد زمانخان پیام دادندکه تاکی در میان کوچه وبازار هنکامهٔ کیر ودار برپا واستوار بوده مردم سکنهٔ شهر وبالا حصـار کرفتار ایذا وآزارباشند میباید که‌جانبین درحربکاه رونهاده کار را یکطرفه سازیم ونواب محمدزمان خان‌پاسخ‌داد که فردا درتپهٔ مرنجان فرازشده باهم محاربه را استوار داشته کار را فیصله کنیم وجانبین روز دیکر بزیر پشتهٔ مرنجان برشده بمقاتله کرائیدند ودرعین کیرو دار پای‌ثبات شجاع الدوله بن نواب محمد زمانخان وشاه دوله خان وسردار محمدعثمان خان که‌درقلبکاه جای‌داشتند لغزیده خواستند که عنان بازکشیده راه‌هزیمت بسپرند که‌ناکهان سردار محمدا کبرخان‌باسردار سلطان احمد خان که‌تااینوقت بعزم جهاد درتبزین اقامت داشتند وازواقعات مذکورهٔ کابل آکاه‌شده روبکابل نهاده بودند از کردراه در رسیده دخل حربکاه شدند وباسه‌صد سواریکه همراه داشتند برلشکرشاه فتح جنك تاخته سراسیمه اش ساختند ونواب محمد زمانخان وهمراهانش که درحالت هزیمت یافتن بودند قوی‌دل کردیده پای جلادت فشرده باتفاق همدکر شاه‌فتح جنك وسپاهش را مغلوب ساختند وشـاه بانائب امین‌الله خان دربالاحصار درآمده دوباره حصاری کشتند ودرین جنك زیاده برسه چهار صدتن ازطرفین مقتول ومجروح کردیدندوسردار محمدا کبر خان بانواب محمد زمانخان ودیکر سرداران تادوازدهٔ بالاحصار تعاقب نموده اتواب شاهی را متصرف کشته بعد داخل شهر کابل شدند ونائب امین‌الله خان از رسیدن سردار محمد اکبر خان خوفناك کردیده بتوسط ومیانه‌روی‌محمدشاه خان ابابکر خیل باوی طرح مراوده انداخت ودختر خود را برسم زناشوئی باووعده داده اطمینان خاطرحاصل کرد بعد از بالاحصار بیرون شده دخترش را نزد سردار محمد اکبر

خان فرستاده بدینواسطه رشتهٔ اتحاد ودوستی راباسردارموصوف استوار نمود وازینمعنی شاه‌فتح جنك بغایت ناتوان ودلتنك گردیده جهان را بدیدهٔ اعتبار تیره‌وتنك مشاهده همی‌نمود اما بدلجوئی وچاپلوسی چندتن که‌اورا بآمدن لشکر انکلیس ازراه خون خواهی مقتولین شان‌مژدهٔ احتمالی میدادند دلش قوت‌یافته استوار میکشت چنانچه دست ازقلعه‌داری بازنداشته مکتوبات عدیده‌از پی‌هم درجلال آباد نزدجنرال بالك فرستاده بآمدن کابلش‌دعوت همیکرد تا که‌اسباب وآلات قلعه‌داری اوتمام‌شده هیچ‌نماند ودرچنین حالت نیز میرزا ابراهیم خان منشی باشی‌ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس وخوانین درانی وفوج هندی ومردم بالاحصاری از عرب وغلام خانه وحبشی که مشغول قلعه‌داری بودند شاه فتح‌جنك را دلداری مینمودند چنانچه درویش محمدخان بن‌حاجی خان ومحمد هاشم خان‌عرب وغیره خوانین بالاحصاری یومیه حاضر دربار شاهی شده خاطر جمعی میدادند واو از گفتار ایشان نیرومند شده باتفاق سردار عنایت‌الله خان وعظیم گل خان عرض‌بیگی وسردار سکندرخان وصمد خان بادوزائی ومحمد عمرخان بامیزائی وخواجه خانجی معروف بشیخ مزاریعنی‌مزارعاشقان‌وعارفان‌کابل‌وپسران‌اوومیر آفتاب‌وسپاه هندی‌ومردم بالاحصار در عالم نیستی پای هستی همی فشردند تا که مدت محاصره بچهل روز کشید ودرینمدت هر روزه سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان بربالاحصار حمله‌کرده بامردم قزلباش وکابلی وکوهستانی وغیره برج عقابین معروف ببالا برج وحال موسوم ببرج یکلاغو را که بربالاحصار مشرف است گرفته ناشب هنگام مقاتله مینمودند وهم هفته‌وار بواسطه ومیانجی گری نائب امین‌الله خان ومحمد شاه خان وکالتاً ازراه صلح انگیزی دربالا حصار آمد شدنموده ازجانب شاه فتح جنك میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس سوال وجوابی باایشان کرده بعد از قرار داد امری معاودت میکردند تا که از طرف انکلیسان اثری‌ظاهر نگشته قورخانه بکلی معدوم الاثر گردید وازینمعنی شهریان نیز آگاه شده سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان قدغن کردند که کسی مثقالی ازباروت وسرب دربالاحصار نبردوازین‌امر یکنفرمنشی ازاهل‌هنودتخلف ورزیده اندك‌اندك‌باروت در بالاحصار میرسانید وسردار محمد اکبر خان خبریافته ویرا ماخوذ ومقید ساخت و بعداز حبس منشی مذکور مذهب اعلام را برضای خود قبول کرده بعد ازاسلام آوردن رها داده شد وبعد ازان نواب شجاعت علیخان دیوان بیکی ازنیرکان نواب نجیب‌الدوله بباروت ساختن پرداخته دراندرون بالاحصار شوره وزغال بهم رسانیده اندك اندك اجرای کار همیکرد ودرپی آن همی‌بود که کارخانهٔ فیوز سازی احداث نماید ولی هنوز دست بکار نبرده بود که سردار محمد اکبر خان بتوسط حاجی علیخان نقب زن پنجشیری اساس برج بجنجورا شکافته از صدمهٔ باروت رخنه دردیوارش انداخت و بایاران ویاوران خویش یورش برده چون شاه فتح جنك فوراً رخنه گیری پرداخته از چوب وکاوخ رخنهٔ برج مذکوررا ببست کاری ازپیش نبرده بازگشت‌نمود و محاصرهٔ قلعه کیان را ازشدت خشم سخت ترفرمود وشاه فتح جنك عرصه رابغایت تنك دیده ناچار طریق صلح‌اختیار کرد وبتوسط نائب امین‌الله خان ومحمد شاه خان و قاضی سید احمد خان بالاحصاری امر را چنان قرار داد که خودش بادشاه وسردار محمد اکبر خان وزیرش بوده بصلاح وصوابدید هم کار سلطنت را منظم دارند وسردار محمد اکبر خان قرارداد اورا قبول کرده درحاشیهٔ قرآن مجید این‌عهد نامه‌را (۱) نگار داده نزد فتح جنك فرستاد که درینوقت خجسته بخت که‌بندکان سپهرمکان سلطان ابن‌السلطان والخاقان ابن‌الخاقان سلطان فتح جنك شاه‌من بندهٔ درگاه آله محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان را برتبهٔ وزارت خود سرافراز فرمودند بپاس تسکین خاطر او وتسلی باطن و ظاهر خویش عهد کردم وآنرا موثق نمودم بخدای واحد لاشریك عزوجل و محمد رسول اوتعالی وهمه پیغمبران وچهار یارکباروائمهٔ اطهار رضوان‌الله علیهم که‌سلطان ممدوح راازدل وجان بپادشاهی شناسم واطاعت اورا لازم شمارم و بدون از وی دیگری را پادشاه نه پندارم و بجز طریق خدمت دین و دولت راهی نسپارم وسروجان ومال‌خویش‌را ازخدمت سلطان ممدوح مضائقه‌ندارم وبکاریکه شایسته وشایان‌پادشاهی نباشداقدام‌نکنم و محکوم حکم سلطان ممدوح بوده امرش را برخود و ملك ولشکر نافذ دانسته بل‌واجب ولازم شمارم وهر که سلطان ممدوح را بپادشاهی نشناسد و ازحکمش سرباز زند منکه محمد اکبر بن امیر دوست محمد خانم دشمن سر

(۱) نقل‌عهدنامهٔ وزیر محمد اکبر خان

ومال وجان وناموس او باشم وهرکاه بمال وجان وناموس سلطنت ارادهٔ عداوت و خصمی کنم وظاهراً و باطناً واشارةً وکنایتهً بایماء والقای دیکری مخالفت از امرش نمایم وباطریق غدر وخیانت پیمایم بغضب ولعنت خدای عزوجل وملائکهٔ مقربین ونفرین پیغمبر آخرالزمان واصحاب کبار وامامان دین ومجتهدین شرع متین گرفتار باشم وهرکاه درین اقرار خود ثابت قدم وراسخ دم نباشم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم بی‌بهره وبی‌نصیب باشم فقط ومهر برنهاده دستخط کرد وهم چنین امین‌الله خان ومحمد شاه خان ضمانت نامهٔ جداکانه نوشته بشاه سپردند بعد دروازهای بالاحصاررا بروی هم کشوده وزیر محمد اکبر خان داخل بالاحصار شد وجماعهٔ یساولان وچوب داران و پاسبانانیکه بدور شاه ومسلح بودند همه را دور کرده نزد خود آورد وهراسیکه از آنان دردل داشت رفع کرده افواج هندی وغیره سپاه شاهی‌را ازسواره وپیاده وتوپخانه درزیرفرمان کرد ومبلغ دولك روپیه بنام مواجب سپاه ودیکر مصارف کاه وبیکاه که اضافه ازان درخزانه شاه نبود بتصرف خود آورد وبدینموال بکار وزارت پرداخته امور سلطنت شاه فتح جنك‌را راست همی نمود تاکه مکتوب شاه فتح جنك را که بجنرال بالك در جلال آباد فرستاده دعوت آمدن بکابلش نموده بود از عرض راه بدست یکی از هواخواهان وزیر محمد اکبر خان افتاده بوی رسانید واواین مکتوب شاه فتح جنك را خلاف اسلوب نام ونننك دیده ناقض عهدش شمرد وشاه‌را محبوس فرموده هرچه ازجواهر ثمینه واجناس نفیسه که در اندوخته داشت همه راضبط نمود وبدان نیز اکتفاء نکرده خواست که شاه رابضرب چوب عقاب وعذاب کرده هرچه دارد بتصرف آرد بعد هلاکش سازد وشاه ازین عزم او آکاه کشته شب هنکامی بواسطهٔ محمد زمان خان عرب بالاحصاری سقف زندان را شکافته بیاری اووچندی دیکر ازراه‌بام بکریخت وازدروازهٔ خونی بیرون‌شده خودرا بچنداول کشیده درخانهٔ یکی از قزلباشیهٔ چنداول متواری کشت وصاحب آنخانه را که از اقرباء میرزا ابراهیم خان منشی باشی بودنزد او ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس فرستاده ازحالت خویش آکاهی داد وآن دوتن چون درنزد نائب امین‌الله خان نظربند بودند از کریختن شاه خورسند شده تدبیری اندیشیده برشوت سرافراز خان برادر امین الله خان وخواجه خانجی را کرفتار دام نفس ساخته اسپ و سلاح شاه را ازاسته ازچنداول باچند نفر درلهو کرد بردند و ازانجا براه مزکین وسرخاب در جلال آباد بنزد جنرال بالك انکلیس رسانیدند وشاه بی دستکاه باجنرال مذکور سخن ازعهد پدرش شاه شجاع که بادولت انکلیس کرده بود درمیان آورده کفت که‌لشکر کشیدن دولت انکلیس جانب افغانستان‌بیرون ازعاقبت اندیشی وخیر دولت خودش چیزی دیکر نبوده که پدرم شاه مقتول را که از دیرکاه درلودهیانه اقامت داشت هرکزش امداد بلکه یادنکرد تاکه شاه ایران هرات را در محاصره انداخت و الکسندر بارنس فرستادهٔ دولت مذکوره ازامیر دوست محمد خان نسبت بخود استخفاف دیده ازراه حقارت بهند مراجعت کرد آنکاه دولت انکلیس تحقیر اورا درنزد پدرم باعث دشمنی دولتش باامیر دوست محمد خان ابراز داده واسطهٔ دوستی آن مرحوم را باخود اظهار کردند چنانچه بپاس حفاظت کشور هند بااو معاهده نموده جیش بجانب افغانستان در جنبش آوردند وباآنکه تمامت سپاهش هلاك شد چون شاه ایران هرات را فرو کذاشت دیکرنه راه خون خواهی خویش پیمودند ونه‌از عهدیکه کرده بودند یاد نمودند اکرنه چنان است من بهمان عهدیکه از دولت انکلیس وپدرم درمیان است تاکنونش استوار دانسته روی بسوی شما آوردم تااکر برعهد خود استوار باشید ازراه معاونت بامن جانب کابل روی خواهید آورد والامنتی ازدولت انکلیس برذمت من نخواهدبود وهم درنزد تمام جهانیان مدعا جوئی وطریق خلاف پوئی شما منکشف خواهد کشت وجنرال بالك را کفتار شاه فتح جنك بغایت کران نموده ازراه ننك آهنك یاری وی کرد تااین‌نام بدرا که اومنسوب بدولت انکلیس نمود از افواه دور نماید

ذکر توجه نمودن لشکر انکلیس جانب کابل

(ذکر توجه نمودن لشکر انکلیس)

(از راه معاونت شاه فتح جنك بجانب کابل)

چون وزیر محمد اکبر خان ازورود شاه‌فتح‌جنك درجلال آباد ومعاونت خواستنش ازجنرال بالك آکاه کشت

باجمعی از ابطال رجال طریق استعجال جانب جلال آباد بر گرفت و درموضع تیزین رسیده بآهنك جنك وعزم راه گیری افواج انکلیس درنك کرد وازانسوی جنرال پالك سپاه انکلیس‌را که درقندهار اقامه داشت بتوسط کار گذاران دولت متبوعهٔ خویش ازراه کشورهند خبرداد که شهزاده محمد تیمور را بحکومت قندهار همچنانکه هست گذاشته راه کابل پیش گیرند وخود نیز باتفاق شاه فتح جنك ولشکریکه درتحت رایت داشت از جلال آباد راه کابل بر گرفت ووزیر محمد اکبرخان ازدوسو عساکر خصم‌را روبکابل‌دیده پای‌ثباتش بلغزید وهم ازمکتوب امیر کبیر که بدورسید چنانچه مذکور میشود ترك مقاتله کرده ازتیزین باجماعهٔ که همراه داشت راه فرار بجانب ترکستان برداشت وبدون آنکه داخل کابل‌شود بکوهستان درآمد ونائب امین‌الله خانرا باجمعیت غزاة دراستالف گذاشته خود راه تاشقرغان پیش گرفت وشاه فتح جنك باجنرال پالك وسپاه کینه خواه انکلیس درروز هجدهم ماه شعبان سال هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری بیمانهی داخل کابل شده دو باره برسریر سلطنت قرار گرفت وپس ازسه روز جنرال پالك ومکریکر انکلیس بواسطهٔ میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاه‌را تکلیف کردند که یکی ازخوانین درانی را بوزارت خویش نصب کرده بنظم ونسق مملکت پردازد واوباستصواب آرای ارکان دولت خود مثل خان شیرین خان جوانشیر که دروقت فرار کردن وزیر محمد اکبرخان جانب تاشقرغان مصلحة ازهمعنانی وی بازایستاده برای دانستن مکنونات خواطر انکلیسان طریق خدمت شاه فتح‌جنك اختیار کرده‌بود و غیره غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را خلعت وزارت پوشانید بعد چند دسته از افواج سواره وپیاده وتوپخانهٔ انکلیس‌را بسر کردگی شهزاده شاه‌پور وهمعنانی خوانین درانی وقزلباش جهت کوشمالی وسرزنش نائب امین‌الله خان و گروه غازیان مأمور استالف نمود وایشان درآنجارفته زمین استالف‌را ازوجود غازیان رفته تمام عمارات وخانهایش را آتش زده بسوختند وپس ازسوختن استالف وپراکنده‌شدن غازیان باتجر وماکتری نامان انکلیس وغیره از روی صلاح وراه صواب شهزاده شاه پور را گفتند که بحکومت کوهدامن و کوهستان اقامت نماید ومردم آنجا را ازفتنه انگیزی بازدارد واو بنابرانکه شاه فتح‌جنك درینوقت ازشنیدن خبر مراجعت لشکر انکلیس جانب هندوستان دلتنك گشته از سلطنت استعفا نمود وآهنك رفتن هند کرد قبولنه درنك نمودن و حکومت کوهستان را ننموده باتفاق انکلیسان ازاستالف درکابل معاودت کرد وانکلیسان باهوا خواهان شاه فتح جنك که ازسلطنت استعفاء نموده عازم هندشده بود اورامانع گردیده هرچند باقامهٔ کابل وفرو نگذاشتن اریکهٔ سلطنت و ترك نکردن مسند حکومت تحریض کردند نپذیرفته در جواب ایشان گفت که سپاه دولت انکلیس‌را حکم مراجعت بسوی کشور هند صادر گردیده وازین‌مملکت خواهندرفت‌پس‌مرابدون ایشان توقف‌نمودن درکابل دشوار است واگر رأی شمارا مسلم دارم ضرور است که چهار فوج ازافواج دولتی جهة معاونت من در کابل گذاشته شود یاپنج‌لك روپیه باسم معاونت ویارسم قرض ازدولت انکلیس بمن عنایت گردد تاشکست اساس حکومتم مرمت شود والا مجال درنك را درحوصلهٔ خویش محال میدانم وجنرال پالك ومکریکر که جوان مردی وزیر محمد اکبر خانرا درباب فرستادن نعش‌الفرشتین که از پیش رقم کشت وحمایت و حفاظت طفلان وزنان انکلیسانرا که در نزد او بگروکان‌بودندبخاطر داشتند گفتند که هیچیك از گذاشتن لشکر و دادن زررا مأذون نیستیم وشاه فتح جنك عهدوبیعت نامهٔرا که ازوزیر محمداکبر خان وبزرگان قزلباش وافغان‌واعیان کابل گرفته بودبدیشان‌نشان‌داده‌همه‌رابه‌بدعهدی منسوب ساخت وازمکتوبیکه ازراه نقض عهدخودش بانکلیسان نگاشته وازجلال آباد بکابل خواسته وبدست وزیر محمد اکبرخان چنانچه مذکورشد افتاده‌بود هیچ زبان نیاورد وایشان گفتند که حالا خود شما زبان کارنیستید که بکابل باشید ویادرهند بروید زیرا که‌حال مردم اینولایت‌ونیك وبد امر خویش را بهتر میدانید وشاه فتح‌جنك ترك حکومت کرده باپرده نشینان حرم محترم شاهی ازبالا حصار بیرون‌شده بآهنك رفتن‌هند درلشکرگاه انکلیس درآمد وانکلیسان بجای‌اوشهزاده شاه‌پوررابرمسند حکومت کابل متمکن گردانیده منت پذیرش ساختند

ذکر حکومت شهزاده شاه پور

﴿ ذکر حکومت شهزاده شاه پور ﴾

(ومراجعت کردن سردار کهندل خان با برادرانش از ایران)

تفصیل این اجمال انکه چون شهزاده شاه‌پور شاه‌فتح‌جنك برادرش رامستعفی ازسلطنت ورهسپار شدن بخارج مملکت مشاهده کرد بخود اندیشیده ترك کردن تاج وتخت موروثی را ننك پنداشته بدل گفت که از استراحت طلبی وگوشه گزینی نکوتر آنست که چون پدرم شاه‌شجاع مقتول سردرپی تحصیل سلطنت دهم وزمان حکومت رارایکان ازدست نگذارم ودرانثنای این اندیشه جارج مکریکر نزدوی آمده اظهار کرد که اگر درمملکت افغانستان اقامه جسته دست ازفرمان روائی بازنداری بهتروهم صاحبان انکلیس ازشما خورسندوخوشتر خواهند بودوالاقلعهٔ بالاحصاررا خراب کرده راه خویش بجانب هند پیش گیریم وشهزاده شاه‌پوراین اظهار اورا موافق ومؤید اندیشهٔ خویش یافته شگفته خاطر گشت وگفت اگرچه مردم اینولایت اعتمادرا نشاید اما رعایت خاطر امنای دولت انکلیس را ترك نمیباید کرد وازصوابدید شان نباید گذشت لهذا بپاس میل خاطرکار گذاران دولت مذکوره ولحاظ استحقاق موروثه این امررا پذیرام واقامهٔ کابل‌را درخاطر گوارا میدانم وجارج مکریکر ایخبر را بپالك رسانیده اونیز خورسندشده روز دیگر سکس پیرنام نائب خودرا دربالاحصار فرستاده شهزاده شاه‌پوررا برمسند حکومت کابل جای‌داد وتمامت مردم‌را صلای بارعام نموده شلك توپ شادیانی بتقدیم رسانید بعد خانشیرین خان جوانشیررا مدارالمهام امور حکومتش قرارداده غلام‌احمد خانرا بمنصب وزارتش برحال داشت وهمهٔ اعیان‌درانی وبزرکان قزلباش وکابلی وغیره که اکثر روی دل جانب امیر دوست محمد خان ووزیر محمد اکبر خان داشتند از واهمهٔ انکلیسان که جانب داری شهزاده شاه‌پور رابصلاح وقت مینمودند عهد نامهٔ ذیل را نگار داده وخاتم برنهاده هریك جدا جدا دست بقرآن مجید گذاشته عهد ایشانرا بکلام حمید مؤکد ومؤثق ساخته ازبارعام بیرون شدند ونقل (۱) آن بعینه اینست

(۱) نقل بیعت وعهد نامهٔ بزرکان کابل وغیره

درین زمان فرحت بنیان که بندکان سپهر مکان السلطان ابن‌السطان والخاقان ابن‌الخاقان سلطان شاه پور شاه پادشاه مایان میباشد اقرار مینمائیم بخدای عزوجل واحدلاشریك ورسول او وجمیع پیغمبران وچهار یارکبارو کل مهاجر وانصار وخاندان آل اطهار صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم که بدون سلطان ممدوح مادام‌الحیوة احدی‌را بپاد شاهی اختیار ننمائیم وبسر وجان در خدمت کاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم ونفاذ حکم سلطان ممدوح را برخود وبرملت ولشکر واجب ولازم دانیم وهر کس که سلطان ممدوح را بپادشاهی وفرمان روائی قبول ننماید مایان جمیع خوانین که‌حاضر هستیم دشمن ومخالف مال‌وجان وناموس اوباشیم وهر گاه بمال‌وجان وسلطنت‌وعزت پادشاه ممدوح بدنیت وبدخواه باشیم وباظاهراً وباطناً واشارةً وکنایةً ودلالةً مخالفت وخیانت در سلطنت ننمائیم بغضب ولعنت‌خدای عزوجل وپیغمبران واصحاب کبار ومهاجر وانصار وامامان دین ومجتهدان شرع متین گرفتار باشیم فقط اینچند کلمه‌برسبیل اقرارنامچه قلمی‌گردیدتحریر روز۲۷ بیست‌وهفتم ماه‌شعبان سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصد وپنجاه وهشت هجری وازجملهٔ خوانین که عهدرا موثق داشته مؤکد بایمان نمودند یکتن غلام‌جان نام بن‌محمداعظم خان عهدنکرده‌گفت من همراه لشکر انکلیس درهند میروم و ازین سخن او سکس پیر انکلیس رنجیده گفت سرکار ماترانان نخواهد داد بعد رو بجانب شاه کرده گفت تعجب است ازینکه شهزاده محمد تیمور برادر شمانیز دروقت حرکت سپاه ما از قندهار بجانب کابل روانهٔ هند شد وکار گذاران دولت هرچند بربودنش درقندهار ساعی شدند نپذیرفته راه هند برگرفت و همچنان شاه فتح جنك برادر دیگر شما ترك سلطنت و حشمت کرده رهسپار دیار هند شد و شاه پور چیزی نگفته یك راس اسپ ترکی بدو بخشیده رخصتش نمود بعدافواج انکلیس بنابرعهدیکه المبرا یا آکلند گورنرجنرل کشور هندباامیرکبیر درمیان نهاد آهنك مراجعت(۲) هند کردند چنانچه رقم شده میآید ومقارن ایحال سردار کهندل‌خان که‌باسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان برادران وسردار محمد صدیق خان وسردار محمد عمرخان وغیره پسران وبرادر زادکانش درحین ورود لشکر انکلیس بقندهار چنانچه ازپیش مرقوم گشت روی امید بانجصد تن ازنوکرانش بسوی درکاه اعلیحضرت محمد شاه قاجار نهاده واویك لك روپیه بابلوك موضع مروس برایش بعنوان تیول مقرر داشته در شهر با یکش جای

(۲) مراجعت سردار کهندل خان ازایران در قندهار

نشستن داده‌بود وچند دفعه خواهش آمدن قندهار راازشاه قاجار نموده قصدکرد که درآنجا آمده باسپاه‌انکلیس مصاف دهد بنا برحفاوت (۱) دیرینهٔ دولت انکلیس که بادولت ایران درمیان بود کامیاب نگشته رخصت مراجعت نیافت‌تااین هنکام که سپاه انکلیس راه‌هند ومقام خویش برگرفت وباوزیر محمداکبر خان بعدازمنصوب شدن شهزاده شاه‌پور بحکومت کابل چنانچه بیایدطرح معاهده انداخته ومحبوسین وگروکانان خودرا گرفته عازم هند شدند عباس قلیخان والی شهرکرمان خواست که برطبق مرام سردار کهندل خان رفتار نماید ونیز سردار معزی الیه اجازت مراجعت افغانستانرا از کارداران دولت ایران حاصل کرد پس سردار رحمدل خان برادر خودرا درکرمان فرستاده ازاجازت یافتن معاودتش بافغانستان عباس قلیخان راآگاه‌کرد واواول‌آدم مقررکرد که در منازل فرودگاه سردار کهندل خان از موضع نرماشیر تاسرحد افغانستان وسیستان آزوقهٔ وعلوفه مهیا وآماده‌نمود واسمعیل‌خان‌سرکرده جازه (۲) سواران ونائب‌الحکومهٔ بم ونرماشیررا نیزامرکرد که صد نفر اشتر علوفه حمل کرده منزل بمنزل باسرداران نقل وتحویل دهند وچند تن کاریزکن نیز باخود بردارند تادرهرجا که محتاج بآب شوند زمین‌راکنده آب برآورند وهم محمد رضاخان حاکم سیستان‌را مکتوب فرستاد که لشکر شایان باایشان همراه سازد تادرقندهار رسیده متمکن شوند آنگاه مراجعت کند بعد سردار کهندل خان ازشهربابك راه قندهار برگرفته چون وارد سیستان شد محمد رضاخان حاکم آنجا لطف علیخان پسر خود را باسه هزار سوار ملازم رکاب سردار والا تبارساخت واوتاقندهار طریق خدمت وملازمت پیموده از سردار کهندل خان رقم رضا مندی گرفته نزد عباس قلیخان والی کرمان فرستاد که حسب‌الامر کارگذاران دولت مرا درقندهار رسانیده برمسند حکومت قندهار قرار گرفتم ولطف علیخان بن محمد رضاخان حاکم سیستان را که بامن همراه وخادم راه‌بود بحفاظت ارك قندهار مأمور داشته ام وعباس قلیخان بجائزهٔ این خدمت‌خنجروکارد مرصع‌بادیگر اشیاءنفیسه برای محمد رضاخان پدر لطف علیخان فرستاد

(۱) حفاوت بمعنی مهربانی وشفقت ۱۲

(۲) جازه اشتر مهاری

﴿ذکرمعاهدهٔ انکلیسان بااعلیحضرت امیر دوست محمد خان﴾

ذکرمعاهدهٔ انکلیسان با امیر کبیر

(ومراجعت وزیر محمد اکبر خان‌از تاشقرغان)

در خلال احوال مذکوره که وزیرمحمد اکبر خان بعزم جهاد در موضع تیزین باغازیان شجاعت نهاد اقامه گزیده سردارسلطان‌احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم زاراه کبری لشکر انکلیس که ازجانب‌قندهار روبطرف کابل‌نهاده بودند فرستادلازد آکلند یاالمبرا گورنرجنرل‌کشورهند برعایت خلاص ساختن اسراءوگروکانان انکلیسان که دردست وزیر محمد اکبرخان‌ودر کابل وبدیع آباد لقمان بودند باامیر کبیر طرح معاهده انداخته‌قرار داد که بوزیر محمد اکبر خان پسرش مکتوب فرستاده او را از محاربه باسپاه انکلیس باز دارد وهم اسیران وگروکانانرا که در نزد خود دارد واگذاشته بسرکردکان فوجیکه در افغانستانند سپارد تاسپاه انکلیس ازمملکت افغانستان‌بیرون شده بامیر کبیروا گذارد بعد امیر کبیر ازهند بکابل مراجعت نموده بکار امارت پردازد ویاوزیر مذکور ترك قتال وجدال کرده جانب خلم یعنی تاشقرغان برود تاافواج دولتی از دست برد او ایمن شده از جلال آباد وقندهار جانب کابل راه پیموده نامی برای دولت حاصل نموده پس از توقف اندك زمانی اسیران وگروکانان را باخود گرفته در مملکت هند آیند وافغانستان را بامیر کبیر گذارند وامیر کبیر این قرار داد گورنر جنرال را پذیرفته برای وزیر محمد اکبر خان نوشت ومکتوب او در موضع تیزین بوزیر محمد اکبر خان رسیده چنانچه ازپیش رقم شد راه تاشقرغان‌برگرفت وبسردار سلطان احمد خان نیز بذریعهٔ نامه خبر داد که‌دست از محاربهٔ انکلیسان کشیده سد راه ایشان نشود چنانچه از جانب قندهار وجلال آباد لشکر انکلیس بیمانعی داخل کابل شده فتح جنك را بقراریکه مذکور شد بمسند حکومت برنشانیدند واو از مکتوبیکه گورنر جنرال برطبق قرار داد ومعاهده اش که بامیر کبیر کرده بجنرال پالك فرستاده امرمراجعت سپاه انکلیس را از افغانستان صادر فرمود چنانچه مرقوم گشت خبر یافته از سلطنت استعفاء کرد وعازم هند شد وشهزاده شاه پور برتخت حکومت

جای گزیدهٔ شهزاده حیدر بن شاهزمان را باهزار سوار مأمور حکومت بامیان نمود که درانجا رفته سدراه وزیر محمد اکبر خان باشد وانکلیسان اسیران و گرو گانان خود را بروفق معاهده وقرار داد کورنر جنرل وامیر کبیر بر گرفته روی مراجعت بهند نهادند وشهزاده فتح جنك را بامنسوبانش در پنجاب مسکن وجای گیر تعین کردند وآنگاه که انکلیسان در ماه نومبر سنه هزار وهشتصد وچهل ودوی میلادی مطابق ماه رمضان سال هزار ودو صد وپنجاه وهشت هجری افغانستان را تخلیه کردند غلام احمد خان وزیر شاه پور بواسطهٔ هوا خواهان امیر کبیر ووزیر محمد اکبر خان که همکنان چند روز پیشترچنانچه مسطور شد باوی عهد وبیعت کرده بودند چون محمد رضاخان بن باقر خان مراد خانی وخانشیرین خان جوان شیر وقربان علیخان باغ علی مردانی ومیرزا امام وردی خان خوافی ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی وآقا حسین که همه ازقوم قزلباش بودند ازشاه پور رو برتافته خوانین درانی وغیره خوانین فارسی وقزلباش را دیده باخود متفق ساختند وبرای وزیر محمد اکبر خان نامه فرستاده از تاشقرغان طلب کابلش نمودند وپیام دادند که لشکر انکلیس درپنجاب رسیده غنچهٔ آرزوی هواخواهان ازنسیم هوای سعادت انتهای امیر کبیر بشکفید میباید که در کابل مراجعت کرده عروس ملك را دربر گرفته خادمان وهواخواهان را کردن افراز افتخار سازند واو چون درنامهٔ ایشان مهر وزیر غلام احمد خان را دید وهم ازبیعت وعهد همکنان باشاه پور واقف بود بنوشتهٔ ایشان اعتماد نکرده راه معاودت جانب کابل پیش نگرفت تاکه چندتن سواره بنزدش فرستاده ازهمهٔ جهات خاطر جمعی برایش دادند آنگاه از تاشقرغان براه بامیان روبجانب کابل نهاد وبامعدودی از سواره بدون علوفه وآزوقه راه مراجعت برگرفت ومنزل بمنزل که فرود میگشت صد ودوصد سوار ازمردم درانی وغلجایی وقزلباش وغیره برکابش ملحق میشدتا که نزدیك بامیان رسیده فروکش کرد سوارانیکه همراه شهزاده حیدر بودند بایما واشارهٔ غلام احمد خان وزیر ازورو برتافته تحت رأیت وزیر محمد اکبر خان قرار گرفتند وشهزاده حیدر ازمشاهدهٔ اینحالت توان اقامت را درخود ندیده ازراه فرار داخل کابل شد وپس ازوصول اوبکابل شاه پور نیز بارادهٔ آنکه در کابل استعداد مقابله را باوزیر محمد اکبر خان نداشت باتفاق نائب سرفراز خان و عظیم گل خان وعبدالمجید خان نامان وغیره منسوبان واطفال وزنان خویش راه جلال آباد پیش گرفت ودرمنزل کرچه که ازراه راست منحرف بود سواران وزیر محمد اکبر خان که درعقب او کماشته بودبوی رسیده مردم جبارخیل غلجائی آن نواحی را بشورش آورده تمام مال ومنال اورا غارت کردند ودورش را فرا گرفته ازراه پیمودن باز داشتند که هرچه وزیر محمد اکبر خان دربارهٔ اوامر کند ازکشتن واسیر کردن بجای آرند اما عظیم گل خان که باشاه پور همراه وهمعنان بود وابستگان خودرا ازبین مردم مذکور زود خود خواسته بیاری ایشان ازمهلکه نجات یافته باشاه پور وارد جلال آباد شدند ومحمد عثمانخان نظام الدوله که هنوز حکومت جلال آباد ودوهزار تن سواره وپیادهٔ سلاحدار داشت نتوانست خود وشاه پور را نگاهداشت چنانچه اونیز بامیان عبدالرحمن خان نامی که ندیمش بود درفرار باشاه پور یاروهمبار گردیده همه ایشان درپشاور رفتند وعبدالعزیز خان قوم جبار خیل غلجائی ازشیوهٔ جوان مردی بامردم قوم خود عیال و اطفال شاه پور را عزت و احترام نموده همه را باعزاز واکرام بجاله نشانیده ازراه آب سالماً در پشاور رسانید وازینروز بعد اولاد واحفاد احمد شاه که داخل هند شدند دیکر نام وجاهی نیافته همچنان ماندند

ذکر سرگذشت شهزاده کامران

﴿ ذکر سرگذشت شهزاده کامران حکمران هرات ﴾

چون اعلیحضرت محمدشاه قاجار بنهجیکه ازپیش مرقوم گشت ازهرات مراجعت کرد شهزاده کامران آموده خاطر گشته بکار حکومت و ترمیم شکست وریخت شهر هرات که ازصدمهٔ کاوله باری شاه قاجار درحصارش رخ داده بودپرداخت وهرچند میجر باتجر انکلیس را که در آنجا بود ودروقت محاصره ترغیب بقلعه داری واستواری مینمود تکلیف بمرمت کاری خرابیهای هرات کرد سرباززده امر شهزاده کامران را بگوش قبول نشنوده علاوه برآن روزی شیرمحمد خان برادر وزیر یارمحمد خانرا عتاب نموده دشنام نیزداد ووزیر باشهزاده کامران ازسؤسلوك

او شکایت نامهٔ بکار کنان دولت انکلیس که در قند هار بودند فرستاده خواهش تبدیل اورا نمودندو ایشان تات نامی را درهرات فرستاده باتجررا طلب قند هار نموده در اواخر اوقات بالشکر روانهٔ کابلش نمودند وچون انکلیسان بتات اجازت مرمت کاری هرات را داده بودند وزیر یار محمد خان اورا محکوم خود دانسته باو گفت که هر که از رعایای هرات خواهش وجه برای مرمت کاری مخروبهٔ زمین وعمارت خود نماید حجت گرفته وجه نقد بدو دهد تابزودی خرابیٔ که در آبادانی واراضی او رسیده است مرمت شود ودرینصورت که حجت گرفته شود حبه ودیناری ازوجه دولت تلف وضائع نشود واو بدستوریکه وزیر یار محمدخانش فرمود هر که حجت مبلغی نزد او میبرد وجه نقد گرفته جای خویش میبرد تا که پنج شش لک روپیه از وی بگرفتند وصرف مؤنت ومعیشت خود کردند و آنگاه که شهزاده کامران زمام مهام حکومت را بقبضهٔ اقتدار وزیریار محمد خان سپرده خودش بعیش وعشرت پرداخته اززحمت حکومت باستراحت ملاهی ومباشرت مناهی در ساخت وزیر یار محمد خان بودن تات انکلیس را درهرات باعث اختلال کار خویش ومورث اغوای شهزاده کامران وحدوث فتنه دانسته بهرواسطه ووسیلهٔ که میدانست وتوانست اورا از هرات برون کرده روانهٔ هند ساخت وخوددرپی اضرار کار شهزاده کامران افتاد که اورا ازمیان برداشته مستقلاً ومستبداً بحکومت پردازد واواز تسلط واستیلای وزیریار محمد خان دلتنك گشته در ۱۲۵۶ سال هزار ودوصدو پنجاه وشش هجری مطابق ایام فرمان روائی شاه شجاع در کابل حینیکه وزیر یارمحمد خان در باغ کارته اقامه داشت بقلعهٔ اختیار الدین (۱) در آمده تخته پل را از روی خندق آن برداشته عزم رزم باوزیر یار محمد خان کرد ووزیر با لشکریکه همراه داشت داخل شهر هرات شده نخست طالب صلح گشته نجوخان بارگزائی را نزد شهزاده فرستاده خواستار شرایط بهانه جویانه گشت وشهزاده خواهشات اورا قبول نکرده کار بمقاتله کشید ووزیر اطراف قلعه را گرفته شهزاده را در تنگنای محاصره انداخت وبعد ازپنجاه روز برج شرقی قلعه را نقب زده ازصدمهٔ آتش باروت پست ساخت وبورش برده قلعه را مسخر کرد وپسران شهزاده کامران را باسم یرغمال گرفته محبوس کرد وخودش را بهانهٔ اینکه قریهٔ کهسان جایگیرش باشد درانجا روانه نموده مسکن ومقام داد ودر خفیه سردار تاجو خان وداود خان الکوزائی رابقتل شهزاده کامران گماشته ایشان در کهسان رفته اورا در سال مذکورسنه ۱۲۵۶ هزارودوصدو پنجاه وشش مقتول نموده جسدش را نقل داده درروضهٔ باغ واقع جنب شهر هرات مدفون گردند

(۱) قلعهٔ اختیار الدین داخل شهر هرات میباشدوحال موسوم بارك هرات است

الکوزائی هم یك شعبه از شعب درانی میباشد

﴿ ذکر حکمرانی مستقلهٔ وزیر یار محمد خان الکوزائی در هرات ﴾

چون سلطنت بادشاهان طائفهٔ سدوزائی از طوائف عظیمهٔ درانی منقرض ومنقضی گشته بطریقیکه مذکور وسراسر درین جلد سراج التواریخ مسطور شدبآخر رسید در هرات وزیر یار محمد خان مستقل بلامعاند برمسند حکومت نشسته اکثر مردم الکوزائی که بااو اتحاد قومی داشتند از قندهار رو بهرات نهاده اشخاص فرومایه پست پایه بمناصب ارجمند سربلند گشتند ودرسال ۱۲۵۷ هزارودوصدو پنجاه وهفت که موافق بود بزمان شورش وباوای مردم کابل وکشش وکوشش ایشان دراستیصال سپاه انکلیس وزیر یارمحمد خان لشکر بغور فرستاده تاحدود کرزو نیزلی متصرف شده لشکرش بهرات مراجعت کرد ودرسال ۱۲۵۸ هزارود وصدو پنجاه وهشت هجری صلح به تنبیه وتهدید کریم داد خان هزاره که دم ازخود سری میزد نقارهٔ جنك نواخته اورا مطیع ومنقاد ساخت و مالیات دیوانی را ازوی وصول کرده خودش را بحکومت سابقه اش برقرار داشت و دربهار اینسال جانب میمنه لشکر کشیده حکمت خان والی میمنه را گوشمالی داده رسانیدن مالیات انجارا در خزانهٔ هرات برذمه اونهاده پسرش را گروکان باخود درهرات آورده باعزاز واحترام نگاهداشت

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر ازهند ومتمکن شدنش ﴾

(برتخت امارت افغانستان)

ذکر مراجعت امیر کبیر از هندوجلوس او برتخت امارت افغانستان

وچون سپاه انکلیس برطبق قرارداد گورنر جنرل از مملکت افغانستان بیرون شده راه کشور هند برگرفت درماه رمضان سال ۱۲۵۸ هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری مطابق سنه ۱۸۴۲ هزارو هشتصدو چهل ودوی

میلادی که اعلیحضرت امیر کبیر وشهزادگان وغیره منسوبانش از دیره دون درکوه منصوری رفته اقامهٔ ییلاق گزیده بود تمامت افسران وصاحب منصبان واعیان انکلیسیه که درکوه مذکور اقامهٔ ییلاق داشتند وازمعاهدهٔ گورنرجنرل باامیر کبیر آگاه بودند ازراه تهنیت نزدامیر کبیر حاضرشده کلاه سلامی ازسر برگرفته مبارکباد مرجعتش را بمجانب کابل گفته نوید امارت افغانستانش دادند وبعرض رسانیدند که اکنون مختارید که شب را درکوه میگذارید یافرود گشته راه دیره دون وازانجا طریق کلکته می سپارید ودرانجا باگورنرجنرل ملاقات ووداع فرموده عازم دارالسلطنه کابل میشوید وامیر کبیر فرود گشتن را اختیار کرده انکلیسان فوراً چهل پانجاه تحفه حاضر آورده امیر کبیر باشهزادگان وغیره منسوبانش درآنها نشسته از کوه منصوری درشهر دیره دون نزول فرموده پس ازسه روز ازانجا روانهٔ کلکته شدوچون وارد کلکته گشت لارد آکلند یالمبرا وگورنر جنرل کشور هند ازراه ملاقات نزدامیر کبیرشده بعدازادای مراسم پذیره وتقدیم لوازم مضافحه درمجلس ملاقات کرسی نهاده باهم نشستند وگورنرجنرل زبان گشوده گفت که دولت انکلیس دوستی اعلیحضرت امیر کبیر را بردوام و استوار میخواهد که سالهای درازبلکه ابدی بوده ممتاز جمیع دول باشد واز دولت برطانیه مفارقت و مباینت ننکرده یادیگر دول راه موافقت ومواصلت نه پیماید وامیر کبیر گفتار اورا مسلم داشته بدوستی دولت ایشان اعتراف نموده بعد هردوتن برخواسته باهم وداع کرده چند قدمی گذاشته هنوز ازهم جدانشده بودند که دوجلد تفسیر حسینی باپوش مخواب آورده پیش کشیدند وامیر کبیر آنرا بفال نیك شمرده بخورسندی گرفته ببوسید وبرچشم نهاده بعد بملازم خویش داد که بتعظیم نگاه دارد وهمچنین بعدازچند گام برداشتن دیگردوزنجیر پیل حوزه زده واسپان یراق طلاء برای نشستن وسواری امیر کبیر پیش کشیدند و امیر کبیر از گورنر جنرل جداشده مکتوبی برای عیال واطفالش که اینوقت درگرنال بودند فرستاده خبرداد که ایشان ازراه اودهیانه روی مراجعت بکابل نهند وخود برپیل نشسته رهسپار مملکت افغانستان شد وچند دسته فوج دولتی جهت محافظت وپاسداری مأمور گشت که تاپنجاب ملازم رکاب شهریاری بوده ازانجا مراجعت کنند زیرا که حدود پنجاب متعلق بمهاراجه شیر سنگهه بن مهاراجه رنجیت سنگهه بودوچون واردلودهیانه شد عیال واطفالش نیزازگرنال دررسیده بهم پیوستند وافواج انکلیس که ملازم رکاب بودند رخصت حاصل کرده جانب کلکته مراجعت کردند وازآنجا امیر کبیرباسرادقات حرم محترم وفرزندان سعادت توام وملازمان محترم وهمدم راه مقصود برگرفته ازشیر سنگهه بن مهاراجه رنجیت سنگهه در دل تشویش همی داشت که مبادا بکینهٔ دیرینهٔ که ازسبب کشته شدن همری سنگهه وغیره دشمنی ها ولشکر کشیها در دل دارد سرراه گرفته آسیبی رساند اما مها راجه شیر سنگهه از جوان مردی که داشت بارعایای متعلقه اش از روزیکه امیر کبیربانجاك پنجاب گذاشت تفقد شاهانه بتقدیم رسانید چنانچه از منزل اول که بانهاد اراضی متعلقه مها راجهٔ مذکورشد جمیع مایحتاج بل زیاده بر اسباب احتیاج از قبیل کیسه های زر سرخ وسیم سفید مسکوك ومأکول ومشروب وحلویات وشربتیات برسم ماحضر خوان پادشاهی برای خود اعلیحضرت امیر کبیروشهزادگان واعیان رکاب وافسروسپاهی منزل بمنزل موجود وآماده همی نمود ودر هر منزل از وفور مأکولات وحلویات بوقت کوچیدن بزمین میریختند ومردم تماشائیان بمن وسیر اززمین برداشته می بردند و آنگاه که بیك منزلی لاهور نزول فرمود خود مهاراجه شیرسنگهه بامعدودی از سواره وپیاده که دور از بیناك شدن امیر کبیر بود بپذیره برخواسته بانحف وهدایای شایسته ازراه استقبال داخل منزل گاه امیر کبیر شد ومراسم پذیره بجای آورده تحف وهدایای خویش را پیش کشیده اعلیحضرت امیر کبیر را از کثرت نوازش شاد خاطر ساخت وشب را باامیر کبیر بروزرسانیده بامدادان باهم روانهٔ لاهور شدند وبنزدیك شهر لاهور افواج سواره وپیادهٔ نظام که یا اتواپ وزنبورك خانه وموزیکان ومباجه نوازان بامر شیر سنگهه جهت تبریك مقدم امیر کبیر صف کشیده ایستاده بودند موزیك چیان ومباجه نوازان بمجرد ورود بایستادن گاه ایشان ساز سلامی نواخته سر بیرقها فرود کرده بعد شلیك توپ وتفنك شادمانی نموده باعزاز واکرام هرچه تمامتر بشهر لاهورش فرود آوردند ودر منزلگاه پادشاهی که بکمال لطافت وصفائی برای امیر کبیر آراسته بودند جای دادند وجمیع اشیای خوردنی وپوشیدنی واسباب خواب

ازقبیل خیمه های ماهوتی وزردوزی وچپرکت هاوکرسیهای پایه‌طلاء ونقره مهیاو آماده کرده بودند که درهیچ چیز تکلیف خواستن برای آن مهمان عزیز وتعلقانش نبود وتا بیست روز امیر کبیر را بعزت هرچه تمامتر درلاهور نگاه داشته هربام (۱) تحفه وهرشام هدیهٔ پیش میکشیدند وهرشب یازده صد روپیهٔ نانك شاهی بنام صدقه ودفع رنج وتعب در زیر بالین خوابگاهش نهاده صبح بفقراء وایتام میدادند ودر هنگام وداع شصت هزار مرد شجاع مسلح از سواره وپیادهٔ سپاه خویش را که در لاهور ونواحی داشت بفرمان طلب حاضر عرض گاه ساخته تمامت سپاهیانرا بالبسهٔ زرباف‌ودیبا وافسرانرا بکمر های مرصع بجواهر ثمینه وحمایل‌های مکلل بدرهای‌یتیمه آراسته بپرداخت وهمه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنگهه بالباس رسمی که داب ملوك بزرك بود نزد امیر کبیر شده تکلیف تشریف بردن عرض گاهش نمود وامیر کبیر باشهزادگان وخادمان خاص خویش راه میدان مشق سپاه وعرض گاه پیش گرفته در وقت سواری شیر سنگهه برسم جنیبت داران خود زیر بغل امیر کبیر را گرفته در حوزه که برزبر پیلی نهاده حاضر آورده بودند برنشانیده خود نیز بپهلوی امیر کبیر نشست وهمچنین هردوتن از شهزادگان در یك حوزهٔ از پیلان حاضره برنشسته داخل میدان عرض گاه شدند وتمامت سپاه بقانون دلخواه که رسم سلامی گرفتن برای صاحبان تاج‌و گاه است موزیك‌نواخته شلك توپ وتفنك شادیانه کردند وایزروزرا امیر کبیر ازیکساعتی نصف النهار تانمازخفتن بیرون ازینکه نمازهای چارگانهٔ‌ظهر وعصر ومغرب وعشارا ازحوزه فرود گشته ادا نمود دیگر سراسر بسان‌پنی لشکر بسر برده ترتیب وآرایش سپاه شیر سنگهه را تحسین فرموده بعدهر کدام بمنزل ومقام خویش برگشتند ودرروز وداع شیرسنگهه باعزاز واکرامیکه نسبت بامیرکبیر کرده‌بود اکتفاء نکرده چهار زنجیر پیل باحوز های طلاء وحوزهٔ خاصهٔ مهاراجه رنجیت سنگهه پدرش‌را باخیمه های بسیار که درخور مکنت شاهان باوقار بود بادولك روپیه نقد بامیرکبیر وشش دست لباس سراپااز کمخواب وابرهٔ نسج کشمیر وغیره اقمشهٔ‌نفیسه باعقده‌های مروارید وخلخالها ودست برنجنهای مرصع وحمایلهای زرسرخ مسکوك وانگشترهای زرین نگین‌الماس وفیروزج ولعل وآویزهای مرصع وکوشوارهای یاقوت وزمردبهریکی‌ازبانوان‌حرم محترم وشهزادگان جلالت توام بذل وایثار نمود وملازمین رکاب حتی خدمهٔ اسپان وخاك روبندهٔ سرای وباب‌را بی‌بهره نگذاشته ازعطا کامیاب ساخت وهمهٔ‌عطایای‌او ازنجاه الی‌شصت لك روپیه بحساب آمد وامیر کبیر شیرسنگهه را وداع کرده ازلاهور راه کابل برگرفت وجاده بپای منزل مقصود شد

(۱) بام مختلف بامداد

(ذکر آهنك فتنه کردن نواب محمد زمانخان و سردار سلطان احمد خان)

ذکر فتنه جوئی نواب محمدزمانخان وسردار سلطان احمد خان

پس از رفتن سپاه انکلیس وشاه پور در هند وانجام و اختتام یافتن سلطنت خاندان اعلیحضرت احمد شاه سدوزائی وبیصاحب وحامی ماندن چندروزهٔ مملکت‌افغانستان درخلال راه‌مراجعت پیمودن اعلیحضرت امیر کبیر ازهند جانب کابل وتوقفاتش درعرض راه هرشهری سرداری وهردری درباری شده ازانجمله نواب محمدزمانخان وسردار سلطان احمد خان برادر زادگان امیر کبیر جمعی ازخوانین فتنه‌جوی مفسده خوی‌را برغم وزیرمحمد اکبر خان باخود یارساخته ازراه‌طلب ریاست بمنازعت برخواستند وازمردم ناعاقبت اندیش انجمنی بدورخویش آراسته لوای شورش برپای ساختند ووزیر محمد اکبر خان ازروی فرزانه کی وتدبیر آبی جهت خاموش ساختن آتش‌فتنه بروی کار آورده سردار سلطان احمد خانرا درخفا نزدخود خواسته باوی‌عهد بربسته قرارداد وگفت که‌چون شما دردفع خصم بیرونی بامن یار ودرهرکار مدد کار بوده ترددات مردانه نموده‌اید البته حق مشارکتی درامور ریاست مملکت دارید وآن مشروط وموقوف بورود اعلیحضرت امیر کبیر است که حصهٔ ازولایات‌را بشماتفویض نموده خورسند سازد زیرا که‌پادشاه وصاحب مملکت اوست ومصدق ومظهر خدمت‌شما من که‌درباب حصه‌وحق‌شما سعی نمایم و سردار سلطان احمد خان قرار داد و شرائط وزیر محمد اکبر خانرا پذیرفته از دیگران کناره جسته دیگر چیزی‌نگفته ساکت گشت وهمچنین پس‌ازوی نواب‌محمدزمانخانرا نیزبواسطهٔ سردار محمدعثمانخان دیده بگفتن

اینکه جلال آباد ازوی باشد خورسندش ساخت وازفتنه جوئی بازش داشته بکفتار بنواخت ودیگران ازمشاهدهٔ ساکت شدن آن دوتن ترک فتنه کرده بوزیر محمد اکبرخان کرائیدند و آرزو در دل مخفی داشته بجز خاموشی چارهٔ دیگر ندیدند ومقارن ایحال سردار محمد افضل خان وسردار غلام حیدرخان وسردار شیرعلیخان وسردار محمد اکرم خان که امیر کبیر ازعرض والتماس وزیر محمد اکبر خان برای دفع فتنه انگیختن نواب محمد زمانخان وسردار سلطان احمدخان ازعرض راه بچاپاری روانهٔ کابل نموده بود از کرد راه دررسیده فتنه جویان را از حسن تدبیر وزیر محمد اکبر خان چنانچه بشرح رفت آرمیده دیدند ووزیر محمد اکبرخان ازشورش مفسده خویان ورسیدن برادرانش مطمئن خاطر گشته بعزم استقبال پدرنیکو سیرش از کابل رهسپار جلال آبادشده نواب محمدزمانخانرا جهت تسکین خاطرش ازقراریکه بااو نهاده بود بانتظام مهام کابل گذاشته خود وارد جلال آباد گشت ودرین ایام امیر کبیر که ازلاهور براه افتاده روبکابل نهاده بود درشاه دره که مدفن جهانگیر واینوقت مسکن وجا یگیر سردار سلطان محمد خان بود نزول اجلال فرموده وی از مهر و حفاوت و شفقت برادری مقدمش را گرامی داشته نیك نوازش نمود و رنجشیکه ازپیش درخاطر جانبین بود بکلی از آینهٔ ضمیر طرفین بزدود چنانچه ازخرمی وشادمانی امیر کبیر دوتن ازدختران ودوتن ازنوادگان خودرا که یکی ازسردار محمد اکرم خان ودیگری ازوزیر محمد اکبر خان بودند بسرداریحی خان وسردار خواجه محمدخان وغلام محی الدینخان ودلاور خان معروف بدلوخان پسران سردارسلطان محمد خان نامزد زناشوئی فرموده وسه تن ازدختران اورا بسردار غلام حیدرخان وسردار ولی محمد خان وسردار محمدحسین خان پسران خویش عقد مزاوجت درپیش نهاد وسردار سلطان محمدخان تحفه وهدیهٔ شایان بامیر کبیر وهریك سرداران وپرده نشینان حجلهٔ عفت توامان داده بعد ازهمدیگر وداع کرده امیر کبیر وارد پشاور شد ودر آنجا تب محرقه عارض حالش گردیده بیست روز از راه پیمودنش باز داشت تااز لطف شافی حقیقی صحت یافته رهسپار منزل مقصود گشت وسران وسرداران کابل وجلال آباد را باوزیر محمد اکبر خان وهمه خدمتگاران وهوا خواهانش ازحرکتش بجانب جلال آباد مژده و آگاهی داده بهریك نامهٔ جداگانه فرستاد چنانچه وزیر محمد اکبر خان ونواب محمد زمانخان ونواب عبدالجبار خان وغیره اعیان طوائف درانی وغلجائی ومردان فرقهٔ جلیلهٔ محمدزائی وقزلباش وکابلی وغیره باتحف وهدایای شایان از کابل وجلال آباد وغیره مواضع طریق پذیره برگرفته ازشهر جلال آباد تادرهٔ خیبر یکی ازپی دیگر جاده پیمای استقبال خدیو فرخنده اقبال بودند که امیر کبیر درمنزل لوارك واقع درهٔ خیبر پرتو وصول افکنده فروکش فرمود واستقبالیان دسته دسته یکی ازدیگر سبقت جسته پی هم درك سعادت رکاب بوسی نموده هریك تحفه وهدیهٔ خویش پیش کشیده مورد لطف پادشاهانه گردید وهمچنان ازمنزل مذکور تاجلال آباد چه درین راه وچه درفرود گاه استقبالیان شرف دست بوس وعز ملاقات حاصل کرده همگنان باامیر کبیر همعنان داخل جلال آباد شدند ومردم شهر واطراف جلال آباد ازاقاصی وادانی وجه نقد وکاووکوسفند برسم شکرانه واسم صدقه حاضر آورده همه بذل فقراء وصرف مساکین وایتام شد ودرجلال آباد چندی درنك کرده بعدازرفع خستگی وبذل خیرات وصدقات ونوازش ودلجوئی مردم آنجا روانهٔ کابل گشت ومردم کابل ازشهر تا کتل یك لنگه مسافت دوکروه صف زده صغیرو کبیر بپا ایستاده مراسم استقبال راآماده بودند که امیر کبیر دررسیده ازدیدار مهر مثالش دیدهای رمددیدهٔ هوا خواهان وخادمان وعامهٔ مردم کابل رانور وسینه های هجران رسیده اخلاص کیشان را سرور برسرور افزوده همگنان الحمد گویان وشکرکنان لب بدعاوثنا کشوده بکمال شادمانی باهم داخل کابل شدند وهفت شبانه روز جشن خرمی برپاکشته شب بچراغان وروز بالحان غزل خوانان وخوش نوایان وعشرت ومسرت بسررفت تمت بالخیروالعافیه —

نحمد الله علی حسن توفیقه ونشکره تعالی بوصول تائیده که بیمن توجه پادشاه ترقی خواه معارف آگاه یعنی اعلیحضرت سراج الملة والدین جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بروقائع سلطنت پادشاهان سدوزائی باختتام رسید واز آغاز تاانجام از مطالعهٔ ساطعهٔ اعلیحضرت ذی درایت شرف گذارش یافته کسوت قبولیت پوشید وچنان نظر تحقیق نموده بدستخط مبارك اصلاحات مدققانه فرموده امر چاپ کرد که گویا مؤلف این کتاب ومؤسس این خجسته خطاب ذات فرخنده صفات اعلیحضرت ایشانست نه مأمور هیچمدان زیرا که بموجب امر

جلیل القدر پس از تحریر بندهٔ ثنا گستر فیض محمد کاتب جناب مستطاب عوارف آداب مولوی عبدالرءوف خان مدرس مدرسهٔ شاهی وعالیحضرت ستوده خصلت میرزا عبداللطیف خان منشی حضور اعلیحضرت ظل اللهی که هردوتن صحیح را از سقیم و علیل را ازسلیم نیك میدانند و دربین امثال ورجال ازفحول علمآء افغانستان وسر آمد منشیانند ازنظر دقت گذرانیده دستخط ومهر صحت دراخیر هرجزو کرده ونهاده پس ازملاحظهٔ خاص اعلیحضرت اقدس شهریاری باوجود کثرت گرفتاری درامور مهمهٔ سلطنت و جهانداری گذارش یافته ورق ورق وجزو جزو بخط آفتاب نمط حك و اصلاح پذیرفته بچاپ رفته است بهرحال از صاحبان دانش ومطالعه کنندکان باعقل وبینش ملتمس آنست که از خلل کلمات وزلل عبارات این کتاب چشم عیب گیری پوشیده محرر حقیر را معذور ومغفور دارند زیرا که بدون املای عالمانه وانشای منشیانه خالی ازقواعد ترصیع وتسجیع وعاری ازلغات وقوانین معانی وبیان بدیع وغیره نگارش یافته که عوام بفهمند وخواص خورده نگیرند

فقط تحریر یوم سه شنبه ۲۹
جمادی الاول
سنه ۱۳۳۱

﴿ حسب الامر جليل القدر ﴾

﴿ اعليحضرت سراج الملة والدين ﴾

﴿ بادشاه باعدل ودين ﴾

﴿ جلد دوم ﴾

﴿ كتاب مستطاب سراج التواريخ ﴾

﴿ كه بتوجه ذات اقدس همايونى شان ﴾

﴿ تسويد وقائع كرديده بود ﴾

﴿ در مطبعهٔ حروفى دار السلطنهٔ كابل طبع كرديد ﴾

سنه ١٣٣١

﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾

نحمدك اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء ونصلی علی حبیبك خیر الوری سیدنا محمد المصطفی وعلی آله الاطهار النجباء الشرفاء واصحابه الابرار الاتقیاء الازکیاء (اما بعد) چون بمعاونت خداوند بیمانند واعانت و معاضدت شهریار برومند اعنی امیر ابن الامیر ابن الامیر سرکار عدالت گزین اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان دام دولته از ترقیم سوانح سلاطین طائفهٔ شریفهٔ سدوزائی و تحریر جلد اول سراج التواریخ نگارندهٔ حقیر فیض محمد کاتب را فراغ حاصل شد بتألیف و تسطیر جلد دوم پرداخته وقائع فرمان روایان طائفهٔ جلیلهٔ محمدزائی شعبهٔ بارکزائی را از بدو سلطنت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان تا ابتدای سلطنت اعلحضرت ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان درین جلد می نگارد ودر نوشتن توفیق از خداوند ولطف ومرحمت قبول از اعلیحضرت بادشاه ممدوح که بانی این کتاب است خواسته خویش را مورد احسان می پندارد

ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی

﴿ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی شعبهٔ بارکزائی﴾

سرایندفرقه ومصدر این ذریه محمد خان بن عمر خان است وبدیمعنی منسوب بمحمد زائی اندو عمر خان والد آنجناب بن خضرخان بن اسمعیل بن نیك بن دارو بن سیفل بن نورالدین بن بارك است وازینجا منسوب ببارك زائی اند واو بن سلیمان معروف بزیرك بن عیسی بن دزر بن ابدال است که نسبت بدو تمام اقوام درانی قبل از سلطنت اعلیحضرت احمد شاه معروف بابدالی بوده ازتغیراو چنانچه در تضاعیف واقعاتش مذکور گشت موسوم بدرانی شده‌اند وابدال بن ترین بن شرخبون المسمی بشرف الدین بن سره بن بن قیس عبدالرشید ملقب به پتانست وفراتر ازوی راچون علی اختلاف الرویات تابحضرت آدم علیه السلام نام بنام درکتاب مخزن افغانی ذکر کرده‌اند درینجا مرقوم نگشت زیرا که این کتاب گنجینهٔ وقائع سلطنت است نه مجمع انساب ملت خلاصه محمد خان را که رأس سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائیست چهار فرزند بازماند که حاجی خدایداد خان واختیار خان وگنگی خان ومزار خان باشند واختیار خان ازیك فرزند مخلف گشت محمد یعقوب خان نام واونیزیك خلف گذاشت موسوم بمحمد سرور خان وازو نیزیك فرزند بازماند حاجی محمد یوسف خان نام بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او حاجی محمدیوسف خان را ابن یارو بن محمد مذکور الصدررقم کرده است بالجمله ازحاجی محمد یوسف خان دوپسر بازماندند حاجی جمال خان وزبیر خان واین حاجی جمال خان یکی از چهارده تن سرداران طوائف درانی بود که نزد نادر شاه افشار پایهٔ برتری ورتبهٔ سروری داشتند واول کسی که احمد شاه‌را بپادشاهی برداشته اطاعت وبیعت کرد او بود ودیگران بپیروی او که نظر بکثرت قوم ومکنت ازهمه برتری داشت پذیرای سلطنت احمد شاه شدندواحمد شاهش بجزای این احسان اوراخطاب سرداری دادوچون بطواف بیت الله مشرف گشته بودمعروف بحاجی جمال خان شده باسم سرداری یادنگشت ودرسال هزارویکصدو هشتادو چهار هجری ایام عمرش سپری گردیده بسن هشتادو شش سالگی بدرود جهان فانی کرد و ازوی چهار فرزند باز ماند که هریك حاجی (۱) عبدالحبیب خان مشهور بسخی که درسخاوت یگانهٔ زمانهٔ خویش وسالك مسلك اهل عرفان نیزبود (۲) و حاجی درویش خان که این دوبرادر یکصدف را گوهرند وبرادر اعیانی یکدیگر (۳) وسردار رحیمداد خان (٤) و سردار پاینده خان که این دو گوهر یك درج واختریك برجند و سردار پاینده خان بسن هشت سالگی ازپدربازمانده درجنب تربیت سردار رحیمداد خان برادر بزرگش قرار گرفت وچون قدم بمرحلهٔ شانزده سالگی نهاد بخواهش والتماس قومش چنانچه درجلد اول بشرح رفت بخطاب سرداری ازحضور تیمورشاه سرافراز گشته بعد ازچندی بواسطهٔ خدمات شایسته لقب سرفراز خانی یافت ودر سال ۱۲۰۷ هزار و دو صد وهفت امیر دوست محمد خان را خداوند بیمانند

بوی عطا کرده درسال ۱۲۱٤ هزارو دوویست وچهارده هجری درقندهار باامیر اصلان خان جوانشیروغیره چند تن چنانچه درجلداول مذکور گشت بعمرسی وهشت سالگی ازدست شاه زمان کشته گشته بیست ویك فرزندازوی بازماند واز آنجمله اسلام خان درزمان حیات پدرش بسن دوازده سالگی فوت شده دیگران بقرار جدول هذا حکومت وزیست

	نام هریك سرداران	تاریخ تولد	مدت عمر	مدت حکومت	تاریخ وفات	مواضع مدفن هریك ایشان
۱	وزیر فتح خان	محرم سنه ۱۱۹۲	٤۲سال		۱۲۳٤	مزار علی لالای غزنین
۲	نواب اسدخان	ربیع الثانی ۱۱۹۲ سنه				
۳	نائب تیمور قلیخان	سنه ۱۱۹۵	٤۳سال		محرم سنه ۱۲۳۸	مزار مهتر لمك لمقان
٤	نواب عبد الجبار خان	سنه ۱۱۹۷	۷۳سال		سنه ۱۲۷۰	مزار عاشقان وعارفان کابل
٥	سردار محمد عظیم خان	سنه ۱۲۰۰	۳۸سال	٤ سال	سنه ۱۲۳۸	جنب مزار عاشقان وعارفان کابل
٦	سردار پردل خان	سنه ۱۲۰۰	٤٥سال	۳ سال	یوم ثنیه سلخ ذیقعده سنه ۱۲٤٥	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۷	نواب عبد الصمد خان	سنه ۱۲۰۰	٤٤سال		سنه ۱۲٤٤	کندمك واقع عرض راه کابل وجلال آباد
۸	سردار عطا محمد خان	سنه ۱۲۰۰	۳۹سال	یك سال وچند ماه	سنه ۱۲۳۹	مزار شیخ حبیب صاحب پشاور
۹	سردار شیردل خان	سنه ۱۲۰۱	٤۱	۸ سال	روز جمعه ۲٥ محرم سنه ۱۲٤۲	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۰	سردار یار محمد خان	سنه ۱۲۰٥	۳۹سال	٤ سال	سنه ۱۲٤٤	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	امیر دوست محمد خان	روز جمعه ۸ جمادی الاول سنه ۱۲۰۷	۷۲ سال وهفت ماه و ۲۲ روز	دفعه ۱٤ سال دفعه ۲۱ سال مجموع ۳٥	روز سه شنبه ۲۱ ذی الحجه سنه ۱۲۷۹	مزار خواجه عبد الله انصاری رح در هرات
۱۲	سردار کهندل خان	سنه ۱۲۰۸	٦۳سال	۲٦ سال	سه شنبه ۷ ذی الحجه سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۳	سردار امیر محمد خان	سنه ۱۲۰۹	٤۲سال		سنه ۱۲٥۰	جنب غرب شمالی مزار عاشقان وعارفان
۱٤	سردار طره باز خان	صفر المظفر سنه ۱۲۱۰				مزار مهتر لمك لمقان
۱٥	سردار سلطان محمد خان	ربیع الاول سنه ۱۲۱۰	٦۸سال	٥ سال	پنج شنبه ۱۸ ربیع الثانی سنه ۱۲۷۸	بوزه سیاه سنك در تپه مرنجان
۱٦	سردار رحمدل خان	سنه ۱۲۱۱	٦٤سال	۲ ماه	رجب سنه ۱۲۷٥	وادی السلام نجف اشرف
۱۷	سردار سعید محمد خان	سنه ۱۲۱۲	٦٥سال		سنه ۱۲۷۷	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۸	سردار مهر دل خان	محرم سنه ۱۲۱۲	٥۹سال		جمعه ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب
۱۹	سردار جمعه خان	ماه ذیقعده سنه ۱۲۱٤	۷٤سال		سنه ۱۲۸۸	مزار خواجه حسن میمندی
۲۰	سردار پیر محمد خان	ذی حجه سنه ۱۲۱٤	٦٤سال		ربیع الاول سه ۱۲۸۸	جانب جنوب قلعهٔ ملافیروز کابل

وزندگی کردند وروزبسر بردند. واز جمله امیر دوست محمدخان که در روز هشتم ماه جمادی‌الاول سال۱۲۰۷هزارو دوصدوهفت‌هجری ولادت باسعادتش‌واقع گردیده‌درسال۱۲۵٤هزارودوصد وپنجاه چهارهجری چنانچه درجلد اول بتضاعیف واقعات سال‌مذکور رقم کشت بعمر چهل وهفت سالگی رونق افزای تخت امارت افغانستان شده‌از استیلای‌دولت انکلیس‌بقراریکه در جلد مزبور مسطور گردید بکشور هند رفته در اواخر سال ۱۲۵۸ هزارو دوصدوپنجاه وهشت‌هجری‌واردکابل گردیده دوباره جالس سریر امارت شد

ذکرجلوس امیر کبیر بر تخت امارت

﴿ ذکر جلوس امیر کبیر برتخت امارت افغانستان﴾

پس ازجشن وچراغان هفت شبانه روزکه برای شادیانه وصول‌اعلیحضرت امیر کبیر در کابل آراسته‌شده‌بپای رفت بزم دیگرترتیب‌یافته بساعت‌فرخنده وشهامت‌برازنده دراوایل سال۱۲۵۹هزار ودویست وپنجاه ونه هجری مطابق سنهٔ ۱۸٤۳هزار وهشتصدوچهل‌وسه میلادی‌راریکهٔ امارت‌افغانستان جلوس‌فرموده‌ازنوزیبندهٔ تخت‌سلطنت ورواج دهندهٔ احکام شریعت ختمی مرتبت‌گردیده سکهٔ درهم ودینار را بدین بیت مسجع ومروج فرمود

بزد زفضل‌و عنایات خالق اکبر امیر دوست محمد دوباره سکه بزر

وانگاه که امر جلوس بپای رفته کار امارت رونق گرفت بزرگان ملت واعیان مملکت از افغان وهزاره وقزلباش وترك وتاجیك باتحف وهدایای شایان از راه اطاعت پیش آمده هریك بسر کردگی قومش سرافرازی یافته مخلع وشادمان رخصت مراجعت اوطان خویش همی شدند وغبار کدورتیکه از بدخواهان در آئینهٔ ضمیرامیر کبیر جای گرفته وخاطر اقدسش از ایشان آزرده بود همه را عفو فرموده مکافات کردار شان را حواله بقادر سبحان نمود وسینهٔ بی کینه‌اش را از انتقام گرفتن باآب عفو پاك ساخت الا امین الله خان لهو کردی که طریق لهو کردی وراه لعب نوردی پیشه‌اش بود وگاهی بایکی یارشده غبار فتنه می‌یخت وهنگامی مدد کار دیگری گشته خاك نفاق برسر اهل صلح ووفاق میریخت بهرهٔ عفو نیافته محبوس عمری شد واز مرض لقوه در زندان پدرود جهان کرد دیگر هیچ یك گرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی نشد

وقائع سنه ۱۲۵۹هجری

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وپنجاه ونه هجری ﴾

در سال اول جلوس امیر کبیر را خیال تسخیر باجاوردامن گیر ضمیر شده سردار محمد افضل خان ووزیرمحمد اکبر خان پسران خویش را بالشکری از سواره وپیاده طوایف درانی وغلجائی و کوهستانی وقزلباش وغیره وچند ضرب توپ قاطری جانب باجاور گماشت ومردم آنجا بمدافعه برخواسته قتال وجدال سخت روی داده بسیار کس از جانبین کشته کشته در پایان کار لشکر هردوتن سردار از سختی جبال وچستی ابطال رجال آنجا از کار زاربازمانده بی‌نیل مرام جانب کابل باز گشتند

ذکر تسخیر بامیان وهزاره‌جات

﴿ ذکر تسخیر بامیان وهزاره‌جات بهسود ﴾

(ودای زنکی ودای کندی تاسرحد هرات)

پس از رسیدن سرداران‌مأمورهٔ باجاور امیر کبیر ازاطاعت نکردن وراه مقاتله پیمودن افغانان آن کوهستان هیچ در دل جای نداده عزم تسخیر بامیان وهزاره جات نمود وسردار محمد افضل خان ووزیر محمد اکبر خان را جهت رفع خستگی امر استراحت فرموده سردار محمد اکرم خان پسر دیگر خود را مأمور هزاره جات که در هنگام اختلال احوال شاه فتح جنك وشاه پورواستیلای‌سپاه انکلیس سرازقیداطاعت کشیده مرحله پیمای‌بطالت شده طریق خود سری گرفته بودند فرمود ولشکری تحت رایت وی قرار داد واو از کابل رو بهزاره جات نهاده باندك زمان هزارهٔ بهسود ودای زنکی ودای کندی ومردم بامیانرا تاسرحد هرات وترکستان مطیع‌ومنقاد ساخته تحف وهدایای بسیار از روغن وکلیم وبرك واسپ و کاو و کوسفند بانقد وجنس مالیات گرفته وحصول نموده گران بار بکابل مراجعت کرد وهمه را تقدیم حضور اعلیحضرت امیر کبیر نموده سعادت رضامندی حاصل کرده مشمول الطاف شاهانه وعواطف پدرانه گشت

ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان درامر حکومت

﴿ ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان درامر حکومت ﴾

(وبیرون شدنش از کابل)

ودر خلال احوال مذکوره سردار سلطان احمد خان که هوای سروری درسر وتمنای حکم روائی در دل داشت از پیمان وزیر محمد اکبر خان که بااو در میان نهاده چنانچه از پیش رقم گشت وعدهٔ شراکت در حکومت مملکت داده بود سربتنخواه وافریکه اعلیحضرت امیرکبیر برایش مقرر ومشخص فرمود فرود نیاورده بااز جادهٔ قناعت بیرون گذاشت وغافل ازینکه دهدرویش در کلیبی نخسبند ودو امیر شرعاً وعرفاً وعقلاً دراقلیمی نگنجند زبان گفتار گشوده باهربیگانه وآشنا اظهار مافی الضمیر خویش همی نمود وامیر کبیر از ادعاوگفتاراو آگاه گردیده هرچند نصیحت واندرزش نمود که زبان ازینگونه گفتار بربسته خاموش نشیند او نپذیرفته بخیال بیرون شدن از کشوریکه درحوزهٔ تصرف امیر کبیر بود از کابل بااهل وعیال بیرون شده سه کروه طرف غربی شهر منزل نموده جهت تهیهٔ اسباب سفر درنك کرد وامیر کبیر فرزندان ارجمندان خود سردار شیر علیخان وسردار محمد امین خان را که خواهر اعیانی ایشان در عقد مزاوجت سردار سلطان احمد خان بود از راه نصیحت فرستاد که خواهر خود ها را دیده بواسطهٔ او سردار سلطان احمد خان را از اراده اش باز دارند اما او قبول نکرده در قندهار نزد سردار کهندل خان رفت واو بپاس آنکه برادرزاده اش بودمقدم اورا گرامی داشته بعزت واحترام نگاهداشته در هیچ چیز نسبت بدو مضائقه نکرد تا که او را مشفق ومهربان خویش وصاحب مکنت واقتدار پیش دیده نزدش بزبان تظلم اظهار حال خود نموده التماس کرد که در حشمت واستطاعت از برادرت امیر دوست محمد خان چنان برتری داری که امارت را سزاواری اگر لشکری بامن جانب کابل بکماری هر آئینه عروس ملك را در کنار خویش آری واگراودست یابد تا قندهار را متصرف نشود هرگز روی پرخاش برنتابد وسردار کهندل خان بگفتار او تصمیم عزم تسخیر کابل کرد

ذکر لشکر کاشتن سردار کهندل خان جانب کابل

﴿ ذکر لشکر کاشتن سردار کهندل خان جانب کابل ﴾

(وصلح کردن برادرانش باپسران امیر کبیر)

چون سردار کهندل خان بتحریض وترغیب سردار سلطان احمد خان سامان سفرساز کرد چهار پنج هزار سوار گزیده باسردار مهردل خان وسرداز رحمدل خان وسردار سلطان احمد خان جانب کابل کسیل نمود وازین سوی امیر کبیر خبر یافته فرمان کرد که سردار غلام حیدر خان ازغزنین ووزیر محمد اکبر خان ازکابل باسوار وپیاده تنخواه خوار مردم درانی وغلجائی وغیره بدون آنکه فراهم شوند از پی هم راه مدافعه بر گرفته سپاه قندهار را که عازم کابل شده است بازدارند تاوارد کابل نشود وفتنهٔ حادث نگردد چنانچه هردو برادر از کابل و غزنین بسرعت تمام وپی هم رهسپار شدند ودرمنزل سرچشمهٔ مقر رسیده مقرجستند وازانسوی سرداران قندهار نیز راه نزدیك کرده در مقابل ایشان خیمه زدند وچند روز چنین بعزم مقاتله بسربرده آخرالامر پی آنکه بستیزند قندهاریان راه صلح پیش گرفته هرچند سردار سلطان احمد خان ایشانرا از صلح مانع شد و دلالت برمحاربت کرد قبول نموده ترك مجادله کردند وباسردار غلام حیدر خان ووزیر محمد اکبر خان قرار دادند که ایشان و سردار کهندل خان بحکومت قندهار ومضافات آن قناعت ورزیده پیرامون امر دیگر نگردند وامیر کبیر نیز مزاحم ایشان نشوند بعد هریك جانب مقام خویش راه مراجعت بر گرفته سردار سلطان احمد خان بی نیل مقصود باسردار رحمدل خان درقندهار رفت وسردار مهردل خان ازطریق عذر تقصیرورفع کدورت خاطر امیر کبیر باسردار غلام حیدر خان ووزیر محمد اکبر خان درکابل آمده بشفاعت ایشان شرف بار حاصل کرد وعفو تقصیر خویش وبرادرانش را خواسته بعرض رسانید که باعث این جسارت سردار سلطان احمد خان شده باغوای او آینهٔ ضمیر منیر اعلیحضرت امیر کبیر ازین حرکت ما ملال پذیر گشت والا مارا راهی بیرون از طریق اطاعت پیمودن دیگر امری پیشنهاد خاطر هر گز نبوده ونیست چنانچه سرتسلیم فرود کرده بعزم تلثیم (۱) پایهٔ سریر سلطنت روبسدهٔ علیه نهاده فیضیاب حضور شدم وامیر کبیر عذر

(۱) تلثیم بوسیدن

اورا پذیرفته خس وخاشاك کدورت‌را ازمکمن ضمیر خویش‌رفته جبینش‌را بوسه‌داده بتسلیات برادرانه وتفقدات شاهانه خاطرش راتسکین فرمود ونوازش نیکو نموده‌بانامهٔ لطف ومرحمت رخصت‌مراجعت قندهارش‌داد بعدهریك ازشهزادکانرا بحکومت ولایتی‌ازمملکت‌سرافرازی داده سردار محمدافضل‌خانرا درزرمت‌وکتوازوسردار محمداعظم خانرا باسردار شیر علیخان اول بالشکر جهت استمالت مردم علاقهٔ کرم مأمور فرموده پس ازمطیع ومنقاد شدن مردم مذکور سردار شیرعلیخان بحکومت علاقهٔ مزبوره سرافراز گشت وسردار محمد اکبر خان بحکومت هزاره‌جات دای زنگی ودای کندی وبهسود مفتخر گردید وسردار محمد اعظم‌خان بحکومت لهو گرد مأمورشد وغزنین را بسردار غلام حیدر خان وکوهستان کابل را بسردار محمد امین خان تفویض فرمود وجلال آباد ولمقانرا بوزیر محمد اکبر خان مرحمت نموده مالیات هر موضع را جایگیر هر شهزادهٔ که بحکومت آن مقرر گشت قرار داد ووزیر محمد اکبر خان ازنزد خود درجلال آباد ولمقان چندتن حاکم گماشت وخود ترك ملازمت حضور پدروالا گهرش‌نمود مگرباغیکه تاکنون برقرار وازدست‌کاری اعلیحضرت سراج‌الملةوالدین آرایش وتزئین زیاد یافته‌است که انشاءالله تعالی درجلد سوانح عمری اعلیحضرتش مرقوم خواهدشد برای قشلاق گزینی ایام زمستان احداث فرموده درهمهٔ خیابانهایش درخت نارنج‌وغیره‌که شایان زیب وزینت باغ‌است غرس‌نمود خلاصه هریکی ازشهزاده‌ها بمحل حکومتش رفته بکار وبار خویش پرداخت آنگاه اعلیحضرت امیر کبیر عزم‌ترتیب سپاه نظام کرده دوفوج پیادهٔ هشتصدی بنام وزیر محمد اکبر خان ویکفوج پیادهٔ هشتصدی باسم سردار شیرعلیخان وهمچنین بنام سردار محمدامین‌خان وسردار محمد شریف خان که مجموع پنج‌فوج پیاده یعنی پنج کندك شود منظم ومرتب ساخته تنخواه ایشانرا بالای جایگیرات شهزادکان گذاشت که هریك مواجب فوج متعلقه خویش را ادانماید

﴿ وقائع سال هزارو دویست وشصت الی شصت وسه هجری ﴾

سنه ۱۲۶۰ و ۶۱ و ۶۲

درین سال فرخ فال ولادت باسعادت پادشاه خجسته اقبال اعلیحضرت ضیاءالملةوالدین مرحوم امیرعبدالرحمن خان اتفاق‌افتاده ازتولد آن‌مولود مسعود امیرکبیر وتمامت خاندان شاهی‌را مسرت وشادمانی رخ‌داده جشن‌میلادی وبزم شادی بپای رفت ودرین سال بیرون از کامروائی دیگر ملالی رخ‌نداده بحکم روائی‌وفرمان فرمائی‌بسررفت ودرسال ۱۲۶۱ هزارو دوصدو شصت یك هجری سردارمحمد یوسف خان متولد گشته باعث فرحناکی خاطرخطیر امیر کبیرشد ودرسال ۱۲۶۲ هزارودوصدو شصت‌و دوی هجری مردم رعایای تکاب باغوای معاذالله‌خان معروف بماذوخان وصاحبزاده جانان ازامر پادشاهی سرباز زده ازراه ادای مالیات دیوانی انحراف جستند زیرا که‌درچند سال بواسطهٔ شور وغوغا ئیکه بالشکر انکلیس و شاه شجاع چنانچه درجلد اول رقم گشت برپا بود کسی متحمل فراهمی وحوالهٔ مالیات نشده هر علاقهٔ برئیس طائفهٔ اندکی ازمواشی ودواب عوض مالیاتش داده از جمله مردم علاقهٔ تکاب بزو کوسفند بماذوخان رسانیده به ندادن مالیه خو کرفتند درینوقت که امیر کبیر رونق افزای‌سریر شده کار گذاران دیوان اعلی خواستار باج وخراج گردیدند ماذوخان وصاحبزاده جانان که از گرفتن بز ومیش شیرین کام گردیده بودند طریق خلاف پیش گرفته مردم مذکوررا اغوا کرده بغی‌ورزیدند وامیر کبیر اول‌نواب عبدالجبار خان برادر خودرا مأمور سرزنش و گوشمالی آنان فرموده وایشان شبیخون‌زده نواب‌عبدالجبارخانرا مغلوب ساختند بعدوزیر محمد اکبر خان وسردار شیر علیخان وسه‌فوج پیاده که درتحت رایت‌داشتند وچندضرب توپ وسوارهٔ کشاده مأمور گردیده مردم مزبور رایشان نیز شبیخون زده صاحبزاده جانان بقتل رسیده کاری ازپیش نبردند وهردو برادر تکاب را مسخر کرده صاحبزاده فتح را بزیر پای پیل هلاك ساختند ومعاذالله خانرا نیز گوشمالی بسزا داده مالیات دیوانی را بوصول رسانیده حاکمی ازملازمان معتمد که‌هر کاب ایشان‌بود گماشته مظفر ومنصور بکابل مراجعت کردند

﴿ وقائع سال ۱۲۶۳ هزارو دوصد وشصت وسه‌هجری ﴾

درین سال طائفهٔ ملکی خیل متوطنهٔ ماماخیل واشپان جلال آباد سرازحکم پادشاهی برتافته طریق بغی اختیار کردند وازحضور امیرکبیر وزیرمحمد اکبرخان درحالت‌تبناکی مأمور تنبیه وتهدید آن گروه شریرشده مقارن ایحال

عید سعید فطر پیش آمد امیر کبیر در میدان سیاسنگ با وضع و شریف مرده شهر برای ادای نماز عید تشریف برده در حین مراجعت و شلیک توپ شادیانهٔ روز مذکور مرض وباحادث کشته چندتن از سپاهیانرا که صف سلامی آراسته بپا ایستاده بودند اثر وبا رسیده به بستر بیماری مرگ انداخت و امیر کبیر بلادرنگ با شهزادگان و پرده نشینان حرم عفت توام و همهٔ خدمهٔ از التهاب نائرهٔ وباء خود را بیرون کشیده در قریهٔ چهار آسیا رحل ییلاق گسترانید و درین ایام نواب محمد زمان خانرا از سموم مرض مذکور بساط زندگی طی گشته در جنب مزار عاشقان و عارفان کابل دفن کرده شد چنانچه تاریخ فوت آن مغفور از لوح مزارش که در سنگ مرمر سفید کنده‌اند مسطور شد

عقلم کشید آه ودل از صبر کندو گفت دردا کزین زمانه محمد زمان برفت

۶ ۲

وباندک زمان مرض وباء از فیض دعای صالحان و رحمت کاملهٔ حضرت یزدان دفع و رفع گشت و امیر کبیر بشهر مراجعت فرموده بفاتحهٔ اکثر از فوت شدگان خادمان از واه نوازش و دلجوئی خود تشریف برده ایشانرا مفتخر و مباهی ساخت و از انسوی وزیر محمد اکبر خان وارد ماما خیل و اشپان شده کروه بغاة را تنبیه و تادیب فرموده چون ایام زمستان نزدیک شده بود در جلال آباد رفته بعمارت اندرون باغیکه بفرموده اش ساخته بودند طرح قشلاق انداخت و هنوز ایام زمستان منقضی نگشته بود که از همان تب سابقه که در وقت حرکتش از کابل جانب ماما خیل عارض حالش شده و رفع نگردیده بود مزاجش بکلی تغیر یافته اثر مرگ از ناصیهٔ احوالش هویدا گشت و کار پردازان رکابش عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده امیر کبیر را از شدت بیماری او آگاهی دادند و امیر کبیر والدهٔ ماجدهٔ وزیر کشور گیر را باسردار شیر علی خان از راه تیار داری روانهٔ جلال آباد فرموده واز عقب ایشان سردار غلام حیدر خان را نیز از غزنین در جلال آباد فرستاد تا اگر واقعهٔ روی دهد بطریق شایسته بانجام آن پردازد و پس از ورود سردار غلام حیدر خان در جلال آباد وزیر محمد اکبر خان قالب ازروح تهی کرده بعمر سی و یک سالگی بدرود جهان فانی نمود و بموجب وصیتش که در هنگام ارتحال فرموده میتش را برپشت پیل حمل و نقل داده درمزار شریف ترکستان بروضهٔ امیر المؤمنین علی کرم‌الله وجهه دفنش کردند و چون قضیهٔ فوت آن وزیر(۱) کشور گیر در سال ۱۲۶۳ هزار و دویست و شصت و سه اتفاق افتاد یکی از نکته سنجان کابل تاریخ آنرا غم اکبر یافته است و میران ترکستان که از دفن او درانجا آگاه گشتند بایکدیگر همی گفتند و نوشتند که مملکت ترکستان در تصرف امیر افغان خواهد رفت خلاصه امیر کبیر پس از پیچیدن و بیکسو نهادن بساط هم و غم سردار غلام حیدر خانرا ولیعهد(۲) سلطنت خویش قرارداده هردو فوج پیادهٔ وزیر مرحوم را باجلال آباد و لمقان که در تیولش بود بوی سپرد و بعوض او سردار شیر علی خان را بحکومت غزنین نامزد فرمود و اینوقت محمدشاه خان بابکر خیل غلجائی(۳) صاحب قلعهٔ بدیع آباد لمقان که دخترش ازراه زن و شوهری در خانهٔ وزیر محمد اکبر خان مغفور بود وگاه گاهی مصدر خیانتی شده امیر کبیر بپاس خاطر وزیر جنت مسیر از کردار او تغافل نموده عقوبت نمیفرمود از کردار سابقه اش خائف گردیده تمرد و سرکشی اختیار کرد و در قلعهٔ بدیع آباد مذکور استوار نشسته باغوا کردن طوائف غلجائی پرداخت واز قطاع الطریق غلجائی انجمنی نموده بدیشان همیگفت که امر زیست مردم غلجائی در سلطنت طائفهٔ محمدزائی دشوار است بنا بران ایشانرا سزاوار است که ازراه عاقبت اندیشی فکری بحال خود نموده دست تسلط امیر کبیر را از حکومت کوتاه سازیم و اساس سلطنتش را به نیروی بازوی اتفاق قومی براندازیم و اریکهٔ سلطنت را متصرف شویم و مردم فسادپیشهٔ غلجائی گفتار اورا پذیرفته راه غارت و تاراج نمودن اموال تاجران و رهسپاران برگرفته ترکتاز آغاز نمودند و امیر کبیر بعزم خاموش ساختن آتش جوش و خروش غلجائیان بالشکر شایان از کابل رو بجلال آباد نهاد و تا نزول اجلال نمودن موکب همایونی درمنزل باریکاب عزمش بدان جزم بود که ازراه کتل ادرگ بدرگ و کج محمد علیخان داخل اولکای لمقان شده دمار از روز کار اشرار غلجائی برآرد اما درمنزل مذکور ازعرض بعضی ازمردم آن نواحی که طریق هواخواهی می پیمودند بسمع اقدس امیر کبیر رسید که محمد شاه خان باجمعی از دلیران غلجائی راه کتل مزبور را که بغایت صعب‌المرور است سد وار

فوت نواب محمدزمانخان

عدد آه که بحساب جمل گفتش است با عدد با که دوست که جمله هشت شود از عدد مصرع که هزار و دو صد و هفتاد و یک میشود گفته و گفته ودور انداخته شود هزار و دویصد و شصت و سه که مادهٔ تاریخ فوت اوست میباشد

(۱) فوت وزیر محمد اکبر خان

(۲) ولیعهد شدن سردار غلام حیدر خان

(۳) ذکر بنی محمدشاه خان غلجائی

برگرفته وهم قرار داده اند که درمنزل باریکاب شبیخون برارد وی معلی زنند ازشنیدن این سخن امیرکبیر توقف منزل باریکاب را دور از صواب دانسته بدون آنکه فرود شود راه جکدلك برگرفته اردو را از فرود آمدن درمنزل باریکاب بازداشت ودرمنزل جکدلك نیز فروکش نکرده درمنزل سرخ پل نزول فرمود وازجملهٔ شبیخون غلجائیان بیکسوی شده از انجا روی بجلال آباد نهاده منزل بمنزل طی مسافت کرده وارد آنجا گشت و سردار غلام حیدر خان که در آنجا بود مراسم پذیره ولوازم دست بوسی بجای آورد وغلجائیان ازامریکه اندیشیده بودند ناامید گردیده بقلعهٔ بدیع آباد مراجعت کردند ودر خلال این احوال والدهٔ ماجدهٔ سردار محمد یوسف خان بعزیزالله خان جبارخیل برادر خویش که ازیم کردارش نسبت بوزیر محمدا کبر خان مرحوم که اطاعت امراو را نکرده وگریخته درعلاقهٔ کاشمون پناه گزیده و بامحمد شاه خان همعنان گردیده بودنامه فرستاد که طریق اطاعت اختیارکرده ازمحمدشاه خان خویش را کنارکند والا بااوگرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی شده آنوقت شفاعت من نیزدرحقت شنیده نخواهد شد واوقبل ازرسیدن این مکتوب خواهرش محمد شاه خان را ازحصاری شدن وقلعه داری کردن مانع شده دلالت وراه نمونی کرد که دوست محمد خان برادر خودرا بقلعه داری گماشته در اطراف لشکر امیرکبیر بتاخت وتازپردازد تالشکرش ازتنگی علوفه وآزوقه درتنگی نکرده دست ازجنك بازدارد چنانچه محمد شاه خان بتعلیم وهدایت اوازقلعهٔ بدیع آباد که عقل تمامش نام بود بیرون خرامیده دراطراف ونواحی اردوی امیرکبیر سازتاختن ساز کرد وترکتاز آغازنهاد وامیرکبیر برادرمحمد شاه خان را درتنگنای محاصره انداخته کاررا بروی دشوار کرد وانگاه که نامهٔ حرم محترم امیر کبیر ببرادرش عزیزالله خان رسید شگفته خاطر شده نخست عریضهٔ عفو تقصیر نگار داده نزد امیرکبیر فرستاد ودرضمن عرضش ازین نیز آگهی داد که فتح قلعه ازمتانتیکه دارد دشوار است بنابران میباید که سردار غلام حیدر خانرا بمحاصرهٔ قلعه گماشته خود امیر کبیر رایت تدمیر(۱) محمدشاه خان بر افراشته در هرجا که اورا بیابد گرفتارش سازد و امیر کبیر تسلی نامهٔ در جواب عریضهٔ او فرستاده طلب حضورش فرمود واو روی اطاعت بسوی بارگاه سلطنت نهاده جبین ضراعت بخاك آستان علیه مالیده مورد الطاف شاهانه گشت و امیر کبیر برطبق عرض او آهنك تشدید محاصرهٔ قلعه و دستگیر کردن محمد شاه خان فرموده او از مطیع و منقاد شدن عزیزالله خان و عزم امیر کبیر آگاه گردیده از راه فرار بکوه کاشمن پرشد وامیر کبیر سردار غلام حیدر خان را بمحاصرهٔ قلعهٔ او گماشته خود باسواره وپیاده از قفای محمد شاه خان راه برگرفته بدامن کوه مذکور فرود گشت وتمامت سپاه را امر کرد که سه شبه نان پخته باخود برداشته بفراز کوه شوند وتا محمد شاه خانرا دستگیر نسازند فرود نشوندو محمد شاه خان خود را گرفتار دست دلیران دیده طالب امان جان شد وامیر کبیر امانش داده مشروط بدان گذاشت که قلعهٔ بدیع آباد را بکارگذاران سلطنت سپارد واوکه از کردار خویش سرخجالت درپیش داشت قبول کرده بزبان عجز ونیاز خواستار شد که قلعه سپرده میشود بشرطیکه از خراب کردن مأمون باشد وامیر کبیر خواهش اورا پذیرفته بعد محمد شاه خان دوست محمد خان برادرش را که در اندرون قلعه بود بذریعهٔ مکتوب خبر داد که قلعه رابسردارغلام حیدرخان سپرده خود نزد او آید چنانچه دوست محمد خان قلعه‌را فرو گذاشته نزدبرادرش محمد شاه خان رفت وهردو برادر باعیال واطفال خویش از کوه کاشمن راه فراجغان پیش گرفته در کوهیکه بمابین کافرستان حال موسوم بنورستان ولغمان ونجراب وتگاب واقع است مسکن گزیدندواز خوف کردار خود مدتی درانجا بسربردند وامیر کبیر چون امان جان بدیشان داده بود دیگر متصدی نشده بجلال آباد مراجعت فرموده زمستان‌را بسر برد

(۱) تدمیر هلاك ساختن

﴿ذکر واقعاتیکه بعدازفوت مهاراجه رنجیت سنگهه﴾

ذکر استیلای دولت انکلیس در مملکت پنجاب وغیره

(بوقوع پیوسته باعث استیلای دولت انکلیس در مملکت متصرفهٔ او شد)

چون مهاراجه رنجیت سنگهه در سال ۱۸۳۹ هزار وهشتصد وسی ونه میلادی بمرد ازجملهٔ سه تن فرزندانش کرك سنگهه وشیر سنگهه ودلیپ سنگهه اولین فرزندش برمسند حکومت نشست واینوقت شیر سنگهه پسر دویمش

در وتاله از قصبات پنجاب واقع قرب لاهور اقامت داشت واز سببیکه کرك سنکهه سلیم الحواس وصحیح المزاج نبود پسرش نونهال سنکهه که فهم وفراست کافی داشت وبزیور خرد و کیاست آراسته بود ورنجیت سنکهه نیزدر حیات خویش میل خاطر جانب او داشته نوازش وتربیت میفرمود واز فرزندانش دوست‌تر میداشت دانست که پدرش کرك سنکهه نمیتواند کار سلطنت راست کند پس اندك اندك دست پدر را از کار سلطنت کوتاه کرده جالس تخت‌و کاه‌شده بحکومت پرداخت تا که در ماه نومبر سال ۱۸٤۰ هزار وهشتصد وچهل میلادی کرك‌سنکهه پدرود جهان کرده نونهال سنکهه پسرش باوزیر خویش جسد اورا برسم و کیش اهل هنود باآتش سوخته در وقت مراجعت باوزیر دست بدست کرفته پیاده رو بارك نهاد وچون بدروازهٔ قلعهٔ سمن برج نزدیك شده پایش کذاشت از قضای مبرم آلهی روز اوبتباهی رسیده دفعةً دو کنکره از کنکرهای زبر دروازه برسر شاهووزیر افتاده هردو را هلاك ساخت وهنوز آتشیکه برای سوختن جسد پدرش افروخته وخاموش نکشته بود او را نیز سوختنکاه برده بسوختند وآن دو کنکره بیاد کار همچنان خراب وتا کنون از مرمت بکنار است وپس از فوت او مادرش رانی چند رکور (۱) بصواب دید اعیان مملکت برمسند حکومت پسر نشسته چهار ماه بامضای مجلس شوری فرمان روائی کرد ودر اثنای حکم رانی او راجه دهیان سنکهه که از قوم دو کره ووزیرش بود بشیر سنکهه نوشت که کار سلطنت چنانچه باید ازدست رانی چندر کور برنمیآید میباید راه لاهوربر کرفته‌جالس سریر حکومت شوی وهمچنین تمامت اعیان دربار عرائض جدا کانه نکار ونزد او ارسال‌نموده درلاهور دعوتش کردند وشیر سنکهه بنوشتهٔ وزیر ودیکر بزرکان ازوتاله برخواسته باطمینان خاطر داخل لاهور شده مردم شهر وبزرکان دربار پذیره اش کرده در سمن برجش فرود آوردند وبمجرد وصول برمسند حکومت نشسته مادر نونهال سنکهه را که چهار ماه از حکومتش کذشته بود درسرائیکه نشیمن داشت نظر بند فرمود وپس از چندی خدمهٔ خودش را امر کرد که شب هنکامی در خفا بالش بر دهنش نهاده بحبس نفس هلا کش ساختند وپس ازان شیر سنکهه بعیش وعشرت حکومت میکرد تا که از دهیان سنکهٔ وزیر دلکیر شده خواست دیکررا در مقابل او بروی کار آورده دستش را از کار وزارت کوتاه کند چنانچه‌سردار لهنا سنکهه واجیت سنکهه والیان سند را بهمین اراده نوازش می‌نمود ودهیان سنکهٔوزیر بفراست از مافی‌الضمیر او در یافته خفیةً لهنا سنکهه واجیت سنکهه را اغوا کرده بدیشان اظهار والقا نمود که در مکنت واقتدار شما وشیر سنکهه فرقی پدیدار نیست میباید اورا عزل کرده بکار سلطنت پردازید وایشان از خیال خام کفتار اورا پخته‌دانسته درکمین کارشدند تا که درسال ۱۸٤٤ هزاروهشتصدوچهل وچهار میلادی شیر سنکهه از لاهور چندی برای سیر وتفرج بیرون شده در نواحی قریهٔ لاهور چند روزه ییلاق کزید ودر وقت بیرون شدن از شهر لهنا سنکهه واجیت سنکهه را تاکید کرد که هریك صد سوار نوکرکرفته درسیرکاه آورده سان بدهند وایشان پس‌از فراهم کردن سوار در شب بدهیان سنکهه اظهار کردند که فردا در وقت عرض دیدن سوار شیرسنکهه را خواهیم کشت‌چنانچه درروز موعود دهیان‌سنکهٔ وزیر درسمن برج توقف کرده نزدشیر سنکهه نرفت وآن‌دوتن که کمر بستهٔ قتل او بودند سواران خود را آراسته‌نزد شیر سنکهه بردند وسواران‌را از سراپرده دور داشته خود داخل سراپرده شدند وشیر سنکهه تفنك‌لهنا سنکهه‌را که جهت سان دادن بعزمیکه در دلش بود پر کرده در دست داشت وصف کرده طلبید که مشاهده کند وی دهن آنرا بدست شیر سنکهه نهاده آهسته کلنکش را بالا کشیده کشادداد و کلولهٔ آن برسینهٔ شیر سنکهه خورده هلا کش‌ساخت بعد لهنا سنکهه سرش را بریده واز موی آن کرفته بااجیت سنکهه از سراپرده بیرون شده باسواران خود داخل باغیکه نزدیك بار کاه شیر سنکهه که پرتاب سنکهه پسر ده ساله اش درانجا بود شده اورا نیز کشته سرش را اجیت سنکهه بریده واز مویش کرفته هردو تن باسواران شان رو بشهر نهادند وچون بدروازهٔ سمن برج رسیدند بنا بوعدهٔ که بدهیان سنکهه داده بودند او استقبال کرده خور سندی بسیار نمود وهردو تن قاتلان شیر سنکهه وپسرش از اسپ فرود کشته باهم روبدروازه نهادند وچون بنزدیك دروازه رسیدند لهنا سنکهه ودهیان سنکهه یکی‌مردیکررا تکلیف برسبقت‌دخول

(۱) کور بفتح کاف بکیش برهمنان نام‌ملك یعنی بادشاه

باب کرده آخر الامر دهیان سنکهه از الحاح واصرار لهنا سنکهه سبقت گزیده داخل دروازه شد ولهنا سنکهه بتفنگیکه شیر سنکهه‌را کشته‌بود دربشت اوزده اورانیزبکشت‌وهردوتن داخل‌قلعه گردیده این خبرفتنه اثردر افواه سمر کشته بهیراسنگهه پسر دهیان سنکهۀ مقتول رسید واو برهنه‌پا ریسمانی بگردن انداخته ازراه خون خواهی پدرش داخل چهاونی سپاه واقع موضع میان میرصاحب شد و افسران سپاه‌را جمع کرده ماجرا بازداشت وباچشم گریان استدعای‌انتقام خون پادشاه‌وپدرش وپدر خود کرد و تمامت افواج ازین قضیه دردناك کشته چون بحر مواج روی قتل وتاراج بسوی قلعۀ سمن برج نهاده دروازۀ آنرا که بسته بودند برشکسته داخل قلعه شدند وجنك خفیفی روی داده لهناسنکهه را بکشتند واحیت سنکهه که خودرا درکلخن حمام پنهان کرده بود بعد از تفحص واقف حال اوشده هیزم بدهن کلخن افروخته هلاکش ساخته جسدش را بیرون کشیده سرش‌را ببریدند ودرخانۀ‌نهاده هریك داخل آنخانه شده‌خیوهی‌انداخت‌ونفرین‌میکرده بلکدهی‌زدوحوادث‌مذکوره‌درسال۱۸۴۴ هزارو هشتصدو چهل‌و چهارمیلادی حادث‌گشته پس‌ازان هیراسنکهه دلیپ سنکهه بن مهاراجه رنجیت‌سنکهه‌را برمسند حکومت نشانیده خودش بار و زارت بردوش گرفت وهمچنان پس از چندی جواهر سنکهه نام خالوی دلیپ سنکهه فوج را برانگیخته هیراسنکهه را بکشت وخودش زمام وزارت‌برکف‌گرفت وبعد از چندی اونیز از دست فوج کشته شده لعل سنکهه نام توشه خانه دار یعنی صندوقدار لقب راجه و منصب وزارت یافت واو از واهمۀ اینکه مبادا بمثابۀ دیگران کشته شودبدربارعام اظهاروتجویز محاربه را بادولت انکلیس اشتهاردادوسپاه نظام‌را امرکرد که جانب فیروزپوررهسپرشود چنانچه‌درروزبیست‌و سوم ماه‌نومبرسنه۱۸۴۵هزاروهشتصدوچهل‌و پنج عیسوی لشکر سکهه جانب فیروز پور از سهل (۱) وصعب زمین مرور کرده ازدریای ستلج عبور نمودند ولاردهاردنك کورنرجنرال‌هندآگاه شده درروزسیزدهم ماه دسمبر سال‌مذکور اشتهارکرد که چون فوج سکهان ازمعاهدۀ سال۱۸۰۹ هزارو هشتصدونه میلادی‌عدول‌کرده ازدریای ستلج درگذشته‌بردولت انکلیس‌لازم ومتحتم گردانیده است که لشکرفرستاده ایشان رادفع‌کند وپس ازشیوع اشتهار مذکور افواج ضروریۀ‌هندرا بسرعت وتعجیل هرچه تمامترفراهم آورده حکم جنك داد وجانبین درروز هجدهم ماه دسمبر سنه هزارو هشتصدوچهل‌و پنج عیسوی لشکر سکهه جانب فیروز پور از سهل (۱) وصعب زمین مرور کرده ازدریای ستلج عبور نمودند ولاردهاردنك کورنرجنرال‌هندآگاه شده درروزسیزدهم ماه دسمبر سال‌مذکور اشتهارکرد که چون فوج سکهان ازمعاهدۀ سال۱۸۰۹ هزارو هشتصدونه میلادی‌عدول‌کرده ازدریای ستلج درگذشته‌بردولت انکلیس‌لازم ومتحتم گردانیده است که لشکرفرستاده ایشان رادفع‌کند وپس ازشیوع اشتهار مذکور افواج ضروریۀ‌هندرا بسرعت وتعجیل هرچه تمامترفراهم آورده حکم جنك داد وجانبین درروز هجدهم ماه دسمبر سنه هزارو هشتصدوچهل‌و پنج عیسوی در موضع مدکی باهم ملاقی شده هفده ضرب توپ سکهان بدست تصرف سپاه انکلیس افتاده خود ایشان مغلوب گشته روبهزیمت نهادند ودوباره گروه سکهان را غیرت گیربان گیرشده درموضع فیروز شهر باهم در آویخته فراوان خونها ریخته گشت و آخرالامر راجه لعل سنکهه باهفتادو سه ضرب توپ دست گیر وغنیمت انکلیسان شد وهمچنین روزبیست وهشتم ماه جنوری سنه ۱۸۴۶ هزارو هشتصدو چهل و شش میلادی مطابق سال ۱۲۶۲ هزارو دوصدو شصت ودوی هجری درموضع علی‌وال معروف به‌الی‌وال طرفین راقتال وجدال‌دست داده ایضاً لشکر سکهان پشت به‌جنك داده بارنجورسنکهه سالارایشان روبگریز نهادند وبسیارتن ازایشان غرق دریای فنا گشته پنجاه ضرب توپ بتصرف انکلیسان درآمد وپس ازان درروز دهم ماه فروری سنۀ مزبوره در موضع سراهون تلاقی فئتین رخ داده سردار شام سنکهه وجمعی از اعداد سپاهش بقتل رسیده مابقی شکست یافتند ودیگرروبجنك ننهاده ازبی‌اتفاقی سکهان فتوح عدیده حاصل انکلیسان شد والا هرگز فوج اندك انکلیس برلشکر بسیار سکها ظفر نمیافت بهرحال لاردها ردنك کورنر جنرال پس از حصول فتح داخل لاهور شده راجه دلیپ سنکهه بن مهاراجه رنجیت سنکهه شورش وسرکشی افواج را درنزداو باعث فساد اظهار کرده عفو تقصیر خواست و معفو شده درروزنهم ماه مارچ سنه۱۸۴۶هزاروهشتصدوچهل‌و شش عیسوی عهد نامۀ جدید دربین جانبین تحریر یافته بعوض اخراجات جنك و کستاخی سکهان ملك جالندر رود و آب و کشمیر وهزاره‌چچ ودیگر کوهستان بحکومت دولت انکلیس متعلق گشت وباقی ولایات پنجاب بمهاراجه دلیپ سنکهه واگذاشته شد ونیز بر طبق خواهش دلیپ سنکهه والی پنجاب یکتن رزیدنت یعنی وکیل امور سیاسیه درپنجاب مقرر گردید وچندتن اسستنت رزیدنت یعنی نائب وکیل امورسیاسیه در اضلاع وسطی پنجاب جهت انتظام مملکت ورفاه حال رعیت مأمور شدند واز جمله جارج لارنس در پشاور وهربرت ادواردس بمقام دیرجات و موضع

(۱) سهل زمین هموار و نرم وصعب زمین سخت

بنوناظم وحاکم معین شدند و هر کدام در مقام مأموریت خود رفته بر طبق قانون سیاسی بنظم ونسق پرداخته بتدبیر وصرف زر کثیر روی دل تمامت رعایارا جانب دولت متبوعهٔ خویش کرده سکهان را بجز نام دیگر بادهٔ مرامی از حکومت درکام نگذاشتند و چون بتقریب عهد کرده بودند راه مخالفت پیمودن نیز نمی توانستند تا که ازکارگذاری وحکم رانی انکلیسان بجان رسیده مصدر شورش شدند چنانچه ذکر میشود

وقایع سنه ۱۲٦٤ مطابقت هر دوسنه تخمینی است

﴿ وقائع سال ۱۲٦٤ هزار و دویست و شصت وچهار هجری ﴾

درینسال (۱) که مطابق بود باسنه ۱۸٤۸ هزار و هشتصد وچهل وهشت میلادی سکهان بلوای بزرگی ازنقار خاطریکه نسبت بدولت انکلیس داشتند درپنجاب برپای کردند وازهمه پیشتر دیوان مول راج نامی درملتان دست بفتنه برده دوتن ازانکلیسان را بکشت وازسمرکردیدن اینخبرچترسنکهه در چچ هزاره دامن زن آتش فساد گشته درپشاور سپاه سکهان برجنرال جارج لارنس بشوریدند و او بازوجهٔ خویش از پشاور جانب شاه درهٔ لاهور راه فرار پیش گرفته نزد سردار سلطان محمد خان که وقتی سر هنری لارنس برادرش بوی احسانی کرده بود رفت که بپاس احسان او حمایتش کند اما سردار سلطان محمد خان ننك افغانی خود ورفتار برادراورا دربرابر احسان رنجیت سنکهه وفرزندانش که بغایت تفقد نموده بودند بهیچ نشمرده درروز سوم ماه دسمبر سنه ۱۸٤۸ هزار وهشتصد وچهل وهشت میلادی مطابق سال ۱۲٦٤ هزار و دوصدو شصت و چهار هجری زن و شوهر هردوتن را بدست سکهان سپرد وازین کارسردار سلطان محمد خانرا زیاده تر درنزد سکهان پایهٔ اعتبار ارتقا یافته باعتماد و واسطهٔ او از امیر کبیر که باهم برادر ویك سپهر رادواختر بودند خواهش معاونت کرده بااو قرار دادند که اگر امیر کبیر درمحاربهٔ ما بادولت انکلیس معاون ودستگیر شده یاری دهد هرآینه پشاور ودیره جات را بابعضی ولایات پنجاب که ضمیمهٔ افغانستان ومضافات آن بوده اندباسم نعل بهاپس از فیصلهٔ دعوی سپرد کارگذاران وی کنیم تابقرار سابق بمملکت افغانستان منضم باشند وازین اظهار واقرار عرض پرداز حضور امیر کبیر شدند

ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر جانب پنجاب

﴿ ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر ﴾

(از راه یاری ومدد کاری سکهان جانب پنجاب)

چون عرائض سردار سلطان محمد خان از مطالعهٔ کارکنان پایهٔ سریر سلطنت شرف گذارش یافت امیر کبیر نظر باینکه تاکنون ولایات پنجاب درتصرف سکهان بود ودرمتصرف شدن آنها ومداخلت کردنش درعهد نامهٔ دوستی ختامهٔ دولتین افغانستان وانکلیس مندرج نبود تصمیم عزم کرده لشکرگران ترتیب داده بامردارغلام حیدرخان وسردار محمدا کرم خان که هردوتن ازترکستان وجلال آباد بفرمان طلب حاضرحضور شده بودند وسردار شمس الدینخان وسردار شاه دوله خان از کابل روبراه نهاده بسرعت سحاب وشتاب شهاب وارد پشاور شده از آنجا نیزدرنك نکرده آهنك قلعهٔ اتك فرمود وپس ازوصول درقلعهٔ اتك توقف گزیده ترك پیش رفتن نمود وازانسوی کرنیل سرهربرت ادوردس که درخلال احوال مذکور درتسخیر ملتان مشغول بود وتااینوقت سه دفعه بمحاربه پرداخته فتحیاب شده روی تسخیر جانب گجرات نهاده بود چترسنکهه وشیرسنکهه از امیر کبیر کمك درگجرات خواستند واو سردار محمد اکرم خانرا بامردار شمس الدینخان وسردار شاه دوله خان وپنجهزار سوار گزیده از قلعهٔ اتك روانهٔ گجرات نموده ایشان قبل ازانکه سرهربرت ادوردس راه بدانجا نزدیك کرده رزم آرا شود وارد گجرات شده شیرسنکهه وچترسنکهه ازراه اعزازوا کرام پذیره واستقبال کرده مقدم ایشانرا گرامی داشته نیك بنواخت واز سردار محمدا کرم خان التماس نمودند که همین قدرنام یاری ومدد کاری امیر کبیر کافیست که ازکابل تاقلعهٔ اتك تشریف آورده وشمارا باپنجهزار سوار روانهٔ ایندیار نموده دیگر تکلیف نامرعیست میباید باهمراهان وسواران خویش درهنگام کارزار بکنار حربگاه ایستاده نظارهٔ جنك نمائید وسردار محمد اکرم خانرا این سخن او از شجاعت درطبیعت ناگوار آمده دروقت تسویهٔ صفوف جانبین آهنك جنك کرده درنك را درحوصلهٔ خویش ننك شمرد

و هرچند چتر سنکهه از محاربه منع کرده اصرار برتقاعدش نمود سردار محمد اکرم خان بگوش قبول جانداده رو بمقاتله نهادودر روز بیست ویکم فروری سنه ۱۸۴۹ هزار وهشصدوچهل ونه میلادی مطابق اوائل سال ۱۲۶۵ هزار ودویست وشصت وپنج هجری باتفاق سکهان باانکلیسان در آویخته خون بسیار در معرکهٔ کارزار بریخت و کشش وکوشش بسیار کرده آخرالامر ازپی ثباتی همراهان وپیروانش پشت بدشمن داده روبهزیمت نهاد وازمغلوب شدن سردار محمد اکرم خان وپیروانش لشکر سکهان را نیزشکست روی داد وانکلیسان فتح حاصل کرده بمراد دل واصل شدند وچتر سنکهه باشیرسنکهه در راولپندی حلقهٔ اطاعت انکلیس را بگوش قبول نهادند وتمامت محالات وولایات محکومهٔ رؤسای سکهه را تقلبا متصرف شدند وازانروز تا کنون بمانهی بحکومت پنجاب وپشاور وغیره پرداخته کسی متعرض حال دولت انکلیس نگشت وامیرکبیر زمام مهام مملکت را بدست دولت مزبور مشاهده کرده بی آنکه چیزی بگوید یا طریق مجادله با دولت موصوف بپوید از اٹك در شاه درهٔ لاهور رفته سردار سلطان محمد خان وسردار پیر محمد خان وسردار سعید محمد خان برادرانش را با فرزندان را وعیال واطفال ایشان ازانجا برداشته راه مراجعت جانب کابل برگرفت وچون وارد جلال آباد شد باندیشهٔ اینکه مبادا انکلیسان امدادش را نسبت بسکهان بهانه ساخته متعاقباً داخل مملکت افغانستان شوند درنك فرمود وپس ازچندیکه حادثهٔ ازجانب انکلیسان رخ ننمود باطمینان خاطر ازجلال آباد حرکت کرده تشریف فرمای کابل شدوولایات شرقی افغانستان از تاریخ مذکور درتصرف دولت انکلیس درامدهتا کنون شصت وهفت سال است که رحل حکومت وطرح عمارت درپنجاب متعلقهٔ سابقهٔ افغانستان وکشمیر وپشاور ودیرجات انداخته کسی متصدی نکردیده است

واقعات سنه ۱۲۶۵ وفتح ترکستان

﴿ وقایع سال ۱۲۶۵ هزار ودویست وشصت وپنج هجری ﴾

(وتسخیر ترکستان صغیر)

درینسال پس از مراجعت قلعهٔ اٹك امیرکبیر را خیال فتح وتسخیر ترکستان صغیر در ضمیر جای گیرکشته سردار محمد اکرم‌خان سومین فرزند ارجمندش را بتسخیر ترکستان نامزد فرموده لشکر گرانی باهردو فوج پیادهٔ وزیر محمد اکبر خان میرور که متعلق بسردار غلام حیدر خان شده بودند برکابش تعین نمود وسردار محمدا کرم خان براه افتاده چون بانهاد خاك بامیان گشت میران ترکستان آگاه گشته ازبلخ ومزار شریف وشبرغان واندخود وتاشقرغان وغیره قصبات وایلات باجمعیت بسیاری روی مدافعه بسوی بامیان نهاده وارد سیقان شدند و قلعهٔ سرسنك را بمردان کار و دلیران کار زار محکم و استوار کرده بآهنك جنك درنك نمودند وازین سوی سردار محمد اکرم خان میرزا عبدالسمیع خان را ازیکطرف ونائب ذوالفقار خان را ازدیکر جانب باافواج پیاده امر صعودکردن بجبال شاهخهٔ که بهردوطرف راه واقعدداده خود باسوارکشادهٔ درانیه وغلجائیه وقزلباشیه طریق مقابل اختیار کرده رهنورد نبرد کشت چنانچه ابطال رجال از قلل جبال دهن توپ وتفنك قتال کشوده ازپیش رو سردار محمد اکرم خان حملهور شده کار را بر تراکمه (۱) واوزبکیه بغایت تنك ساختند واز کشش وکوشش دلیران جنك مجال درنك درترکان نمانده مغلوب وپراکنده کشته هرکدام راه مقام خویش برگرفتند وسردار محمد اکرم خان پس از حصول این فتح ازراه درهٔ صوف بیمانهی داخل ترکستان کردیده مژدهٔ فتح را معروض پایهٔ سریر سلطنت نموده توقیع ظفر از حضور اعلیحضرت امیرکبیر بنامش صادر کشت و درشهر بلخ فرود آمده رحل اقامت کشود بعد هریك از میران ترکستان بانحفه و هدیهٔ شایان حاضر حضور سردار محمد اکرم خان همی شده فرمان پذیر همی کردید و تمامت بزرکان چون ایشان اوراق میربلخ و نملك و ایشان صدور میرآچه ومیر حکیم‌خان والی شبرغان ومیربابابیك رئیس آی‌بیك وغضنفر خان سالاراند خود وگنجعلی بیك مهتر خلم یعنی تاشقرغان ومحمودخان داورسرپل وشاه مرادبیك مرزبان قطغن همه‌سر برخط فرمان نهاده مطیع ومنقاد کشتند وهمکنان پیش کشیها ازحضور سردار محمد اکرم‌خان کذرانیده مخلع وسرافراز بمساکن خویش مراجعت کردند وچون اول کار وابتدای تسخیر آن‌دیار بود مالیهٔ اندك اندك براراضی وعقار ایشان مقررشده پارهٔ از مالیات هر ولایت وشهری را بمیرآن برسم جایکیر معین داشته تمامت ایشانرا خورسند ورضامند ساخت وبوضع نیکو طرح حکومت

(۱) تراکمه جمع ترکمان

انداخته مطابق دستورالعمل امیر کبیرکه ازحضور اعلیحضرتش بنام‌اواصدار‌یافت بنظم ونسق ترکستان پرداخت

واقعات هرات وسرگذشت یارمحمد خان وزیر

﴿ ذکر واقعات هرات وسر گذشت وزیر یار محمد خان ﴾

در خلال احوال سال ۱۲٦٤ هزار ودو صد وشصت وچهار که بشرح رفت بماه شوال ایام عمر اعلیحضرت محمد شاه قاجار سپری شـده ولیعهد دولت ناصر الدین شاه بتخت سلطنت جلوس نمود وچون ختم فرمان روائی پادشاه مرحوم مذکور وبدو حکم فرمائی سلطان مزبور بود حسن‌خان سالاروجعفر قلیخان کرد که درزمان‌حیوة آن پادشاه خلد آرامگاه سر فتنه می‌جنبانیدند در مشهد مقدس رایت خود سری افراشته تیغ خلاف بروی حمزه میرزا والی خراسان از غلاف کشـیدند و آخر الامر توان مقاتلت را بااو که مأمور تنبیه وتهدید ایشان شد در خود ندیده از مشهد فرار کردند ودر سرخس نزد اراض خان رئیس آنجا پناه برده قرار گرفتند تا که از سبب فوت محمد شاه فرصت یافته مردم‌ترا کهٔ سرخس‌را در فتنه باخود یار ساخته برسر مشهد بتاختند وجعفرقلیخان دروقت روی ترکتاز نهادن سالار جانب مشهد بامر او درهرات نزد وزیر یار محمد خان آمد که او را نیزچون اراض خان باخود یار وانباز طغیان سازند وآنگاه که سالار بنزدیك مشهد رسید ازانسوی فوج پیادهٔ همـدانی وافشار نافرمانی کرده دست بتاراج شهر وبازار کشودند وازینمعنی علماء واعیان مشهد مکتوبی بحسن خان‌سالار فرستاده طلب مشهدش کردند که شاید او دست غارت افواج حمزه میرزا را از تاراج مال ومنال مردم شهر باز دارد چنانچه او نامهٔ مردم مشهدرا برطبق مرام خویش دیده بدون تشویش بااراض خان وقوشیدخان سرخسی ودوهزارسوارترکمان داخل شهرمشهد مقدس‌شد ومقارن ایحال وزیر یار محمدخان حکمران هرات بالتماس جعفر قلیخان که درنزدش برای طلب کمك وامداد آمده واو بالشکر شایان جانب مشهد براه افتاده‌بود باهم واردنواحی مشهد شدند اما وزیر یار محمد خان که در ظاهر لوای معاونت حسن خان سالار وجعفر قلیخان افراشته بود ودر باطن روی دل بسوی دولت داشت ازراه خفا میرزا بزرك خان‌را نزد حمزه میرزا که درارك مشهد محصورسالار بود فرستاده پیام داد که من از راه نصرت ویاری حسن خان سالار از هرات درین دیار نیامده بلـکه بامداد شما درین مرحله قدم نهاده ام که دست فتنهٔ اورا کوتاه سازم وهم برخلاف این پیام بقلم فریب مکتوبی نوشته بسالار روان کرد که فردا در شهر داخل میشوم میباید فرود گاهم معین باشد که درانجا نزول کنم وحسن خان سالار چهارباغ اندرون شهر مشهد را معین داشته یزدان بخش میرزا وعلماء وسادات وبزرگان شهر را باستقبال وزیر یار محمد خان گماشت وچون خبر یافته وآگاه شده بود که وزیر یار محمد خان را باحمزه میرزا راه موافقت درمیان است امر کردکه لشکرشایانی بایذیر گیان ازشهربیرون رود تاا گراو رو بشهرآرد مقدمش‌را گرامی داشته بعزت واحترام‌آورده در منزلگاهیکه برایش معین گردیده فرود آرند واگر طریق ارك گرفته راه موالفت جانب حمزه میرزا پیماید مانع کشته بازوی همت بردفعش کشوده نگذارند که بدو پیوندد ووزیر یار محمـد خان از حیلهٔ که اندیشیده بود بجعفر قلیخان گفت که من باید اول بارك در شده آن را متصرف شوم بعد باطمینان خاطر بشهر درایم واو که ازکیدوی آگاه نبود سخنش را پذیرفته مانع از اراده اش نشد وتا بموضع انفصال راه ارك وشهر باهم راه پیموده بعد راه شهررا فرو گذاشته طریق ارك بر گزیدند واز ارك نیز ابراهیم خلیل خان وعبدالعلیخان بافوج نظام وتوپخانه بامر حمزه میرزا باستقبال وزیر یارمحمدخان بیرون شدند ومردم شهر چون این بدیدندبدخن سالار که بدیشان گفته بود چنانچه آنفاً مرقوم گشت روی ستیز جانب وزیر یار محمد خان نهاده باهم در افتادند ووزیر یار محمد خان جنك کنان خودرا بجماعهٔ پذیره آیندگان ارك رسانیده باایشان داخل ارك شد وحسن‌خان سالار بامردم شهر از پیوستن وزیر یار محمد خان بحمزه میرزا شهد تمنای خود را بدل بزهر دیده مایوس شدند ووزیر یار محمدخان جعفر قلیخان‌را محبوس درنزد خودنگاهداشته بکنار لشکر گاه حمزه میرزا جدا گانه فرود گاه ساخت وپس از دوروز چون کار از تنگی علوفه بر لشکر حمزه میرزا دشوار شده بود سواران افغان را که از هرات باخود برده بود برداشته راه تحصیل آزوقه جانب قریهٔ گلستان بر گرفت وازانجا مقداری از غله در اردو رسانید واین کردار وزیر یار محمد خان زیاده ترباعث اعتماد حمزه میرزا بر اتحاد اوشد و همچنین پس ازچند روز

باز بارادهٔ رسانیدن غله از ارك بیرون شتافته وحسن خان سالارش دور از اردو یافته جمعی از مردم شهر را بمحاربه گماشته جنك سخت واقع گشت ودر آخر کار تابعان وزیر یار محمد خان مغلوب گشته پشت بکار زاردادند وحمزه میرزا از هزیمت او آگاه گردیده عجالةً فوج وتوپخانه از ارك بمعاونت او فرستاده سالماً بارگش در آورد وبعد ازین هزیمت اقامت وزیر یار محمدخان درجنب مشهد بصعوبت انجامیده باحمزه میرزا بمشورت پرداخته صلاح کار را بدان قرار دادند که از مشهد باهم راه هرات بر گرفته ایام زمستان را درینجا بسربرند تاناصرالدین شاه کار جلوس ونظم سلطنتش را راست نماید آنگاه بساز وبرك آراسته روی بسوی مشهد نهند چنانچه باهم از مشهد عازم هرات شدند ودرینوقت جعفر قلیخان که گرفتار بند ونکال بود بخود اندیشیده خلاصی خویش را از روی تدبیر چنین قرار داد که از زندان پیام بحمزه میرزا فرستاد وبسو گند های غلاظ وشداد عهد در میان نهاد تا از حبس رهائی اش داده بشهرش فرستد که پنج صد اشتر آزوقه با صدرأس اسپ وصد رأس قاطر بوی روانه دارد تا بآسانی رهسپار هرات شود وحمزه میرزا که از همه جهت عسرت وپریشانی برایش رخ داده بود پیمان وپیام اورا بگوش قبول شنیده اززندانش رهافرمود وبصوابدید وزیریارمحمد خان وابراهیم خلیل خانش خلعت فاخر عطا کرده بشهرش فرستاد واو بعهدیکه کرده بود وفانتوانسته بعد حمزه میرزا ووزیر یار محمد خان آنقدر که توانستند عمارات ارك را ویران کرده اتوابی را که حمل ونقل آنها دشوار می‌نمود از عراده فرود آورده چوب آلات آنها را تمام بسوختند که دست یارحسن خان سالار نشوند وراه برگرفتند وسالار باجعفر قلیخان تعاقبی‌نموده بی‌نیل مقصود برگشتند وازمشهد بارادهٔ اینکه هرگاه سپاهی‌ازطهران مأمور خراسان شود دفع کنند بالشکریکه داشتند راه رباط نشابور برداشته درانجا اقامت گزیدند و حمزه میرزا ووزیر یارمحمد خان بااردوئیکه‌همراه داشتند درنواحی جام رسیده بهادر خان را که دروقت راه پیمودن‌وزیر یار محمد خان جانب مشهد کسانش را اسیر ودستگیر کرده بود ازراه انتقام اورا درقلعهٔ فریمان محصور کرده تاپانزدهم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲٦٤ هزارو دوصد و شصت و چهار هجری بدور قلعهٔ موصوفه بسر بردند تا که بهادر خان طالب امان شده علوفهٔ لشکر را برذمه گرفت آنگاه حمزه میرزا امان داده عفوش کرد بعد از آنجاراه هرات درنور دیده چون وارد منزل شبش شدند بنابرآنکه درآنجا چوب وجنگل بسیار است اقامهٔ ایام زمستانرا حمزه میرزا از وزیر یار محمد خان درمنزل مذکور التماس کرده پس از پذیرفتن او درآنجا قشلاق گزید ووزیر یارمحمدخان درهرات آمده بیست وپنج‌هزارروپیه‌وهزارخروارغله‌برسم قرض نزدحمزه‌میرزا فرستاد واوازنیمهٔ محرم سال ۱۲٦۵ هزارو دوصد وشصت‌و پنج هجری تاآخر ماه ربیع الثانی مدت سه ماه وپانزده روز درشبش بسربرد تاکه سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران راه تنبیه وتهدید حسن خان سالار برگرفته خبر توجه‌اوجانب مشهد سمرگشت حمزه میرزا لشکر خویش را از آنجا جانب مشهد کوچ داد ووزیر یار محمد خان جیار خان الکوزائی را باهزار سوار افغان برکاب اوگماشت واین رفتار وزیر یار محمد خان مطبوع شاه ایران گشته ازدولت ایران چهار ضرب توپ و خطاب ظهیرالدوله‌گی یافته راه مودت و موالاتش بدانسو مفتوح شد

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وشصت وشش هجری ﴾

وقائع سال ۱۲٦٦ وشورش میران ترکستان

(وشورش میران ترکستان)

چون ازحسن حکومت سردار محمد اکرم خان ونظم ونسقش در مملکت ترکستان دست جور میران آنجا ازستم کوتاه گشته ازگرفتن مال ومنال مظلومان بازداشته شد همگنان دربلدهٔ آنچه جمع کردیده شورش آغازکردند و باسردار محمد اکرم خان و سردار محمد شریف خان که بامر امیر کبیر ازکابل جهت اقامت درنزد اورفته بود طرح محاربه انداختند وچنان حمله ها وترکتازهای پی درپی برایشان نمودند که ایشان بستوه آمده عرض پرداز حضور امیرکبیر شده کمك خواستند وامیر کبیر ازعرض والتماس هردوتن پسرانش سردار غلام حیدر خان را

باسردار محمدامین خان وسردار شجاع‌الدوله خان ولشکر شایان ازسواره وپیاده واتواپ آتش فشان ازکابل جانب ترکستان گسیل فرمود وچون ایشان وارد آی‌بیك‌شده فرود آمدند آقسقالان محال قطغن که هنوز چنانچه باید نزد سردار محمد اکرم خان نشده سر درخط فرمان ننهاده بودند اینوقت ازراه دوراندیشی و عاقبت بینی هدایا و تحف شایسته بصحابت اشخاص سالخوردهٔ ریش‌سپید نزد سردار غلام حیدر خان فرستاده از شرفیاب نشدن بحضور سردار محمد اکرم خان عذر و عفو تقصیر خواستند و سردار غلام حیدر خان تحائف ایشانرا پذیرفته وباآب تسلی غبار خوف را ازدامن ضمیر ایشان رفته وشسته فرستادگانرا مخلع ساخته بامنشور ملاطفت دستور رخصت مراجعت داد واز مشاهدهٔ اینحالت میران فتنه جوی مفسده خوی نیز هراسناك شده پراکنده شدند وهرکدام از مسکن ومقام خویش تحفه وهدیهٔ برداشته ازراه اطاعت پیش آمدند وازسردار غلام حیدر خان التماس عفو تقصیر نموده تسلی ودلجوئی همی یافت وبخلعت دیبا وجامهٔ زیبا سرافرازی یافته پس ازرخصت یافتن جانب مسکن خود همی شتافت وازجمله محمود خان والی سابقهٔ سرپل وایشان صدورحکمران آنچه وایشان اوراق میربلخ هرسه‌تن راکه زیاده ترباغی فساد ومبانی عناد بودند سردارغلام حیدر خان خواست که‌نزدخود نگاهداشته هنگام مراجعت ازترکستان ایشانرا برداشته بکابل آرداما سردار محمدا کرم خان دربارهٔ دوتن دیگر چیزی نگفته، از نگاهداشتن محمود خان سردار غلام حیدر خان را مانع گردیده گفت که هر چند محمود خان بخصمی ودشمنی پرداخته مارا مضطر ومضطرب ساخت بازهم ازبردنش درکابل بودنش بترکستان اولی است زیرا که ازدرمسالمت پیش آمده دیگر پیرامون مخالفت ومبانیت‌نخواهد گشت دیگر اینکه مردتجربه کار است میباید درین‌دیارباشدخلاصه هردو برادر عرض پرداز حضور امیرکبیر شده هریك استصواب رأی خویش بجستند وامیر کبیر منشوری بنام هردوفرزند ارجمندش مرقوم ومرسول فرمود که‌چون سردار غلام حیدرخان پس ازنظم ونسق ترکستان بکابل برمیگردد و سردار محمد اکرم خان درانجا برای حکومت میماند پس هرچه درچنین امورراًی او صواب پندارد بی‌شك وریب پسندیدهٔ شریعت سلطنت وحمایت اهل مملکت خواهدبود وپس ازوصول این حکم سعادت شمول سردار غلام حیدر خان متعرض نقل دادن مکان دیگرمیران ترکستان نشده ایشان اوراق وایشان صدوررا باعیال واطفال ومنسوبان ایشان باخود برداشته درکابل آورد وازحضور امیرکبیر منزل ومأوی وخرج مکفی برای‌شان معین ومقرر گشت وپس ازمراجعت سردار غلام حیدر خان مردم محال قطغن آتش بغی‌را دامن زن شدند

ذکر تمرد مردم قطغن ووفات سردار محمد اکرم خان

﴿ ذکر بغاوت مردم قطغن ﴾

(ورحلت سردار محمد اکرم خان)

چون سردار غلام‌حیدر خان از ترکستان بکابل باز گشت فرمودمردم محال قطغن که ازخوف اوتحفه وهدیه چنانچه رقم شد نزدش فرستاده سردر تحت فرمان نهاده بودند ایمن گردیده از دادن مال دیوانی و خراج سلطانی سرباز زده تمرد ورزیدند وسردار محمد اکرم خان بالشکر شایان از مزار شریف بعزم سرزنش آن‌مردم نکوهیده منش خیمه بیرون‌زده چون وارد تاشقرغان شد سردارمحمد شریف خان‌حکمران آنجاپذیره‌کرده مراسم مهمانی برادرانه بتقدیم رسانید وهم‌در آنجا امراض سه‌کانهٔ سل ودق وذات‌الجنب که‌بعضی ازامراض مذکوره ازدیرگاه لازم حالش بود بشدت رونهاده ایام‌عمر گرانمایه‌اش سپری‌شد وبعمر سی‌وسه سالگی بسال ۱۲۶۶ هزار ودوصدو شصت وشش هجری پدرود جهان‌فانی کرده درجنب مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی‌کرم‌الله وجهه واقع مزارشریف مدفون گشت وامر کوشمالی مردم‌قطغن ازسبب فوت آن‌مرحوم بتعویق‌افتاد وسردار شهسوار خان پسر دوازده سالهٔ مبرور مذکور درجای پدر مغفورش بمسند ایالت ترکستان برنشست وبتوسط سردار محمد شریف خان عم‌مکرمش اجرای کار حکومت نمودن گرفت تا که خبر کربت اثر فوت شهزاده کوش خراش امیرکبیر شده پس‌ازطی بساط سوگواری وخاموش کشتن جوش وخروش فاتحه خوانی وماتم‌داری سردار محمد افضل خان اولین فرزند برومند اعلیحضرت شهریاری که قدم بمرحلهٔ سی‌وشش سالگی نهاده بود ازحضور پدر نیکو سیرش بایالت ترکستان سرافرازی یافت وچون مالیات علاقهٔ‌زرمت که‌تااینوقت درتیول مؤنثش‌بود و کفایت

امر معیشتش نمی نمود بعض مالیات ترکستان جایگیر مخارجش معین گشت وسردار شهسوار خان بفرمان طلب در کابل آمده شرف دست بوس حاصل کرد وسردار محمد افضل خان وارد مزار شریف‌شده بحکومت پرداخت

ذکرفتنهٔ محمود خان سرپلی وباز گشت‌سردار محمد شریف خان

﴿ ذکر فتنهٔ محمود خان سرپلی ﴾

(ومراجعت سردار محمد شریف خان)

مقارن اینحال محمود خان سرپلی مردم قطغن را برحال بغاوتش استوار دیده وکار گذاران پایهٔ سریر سلطنت را از گرفتاری دردیگر امور مهمهٔ مملکت متوجه بگوشمالی مردم مذکور ندیده مکنت امارت درخیالش زبون آمده سرازجیب تمرد بر کشید وباتفاق فتنه جویان اوزبکیه آنچه را متصرف شد وسردار محمدافضل خان باسردار محمد شریف خان لوای مدافعه برافراشته باتفاق میرحکیم خان شبرغانی وغضنفر خان اندخودی وجه همت بقلع او گماشتند ومحاربات عدیدهٔ شدیده بوقوع‌پیوسته آخرالامر محمودخان دستگیر گشت وبمکافات کردارش بیاسارسیده فتنهٔ که‌برانگیخته‌بود بخوابید وامیرکبیر از عرض مژده رسانی فتح سردار محمد افضل‌خان که‌درذیل آن ازمعاونت ویاری وصداقت واخلاص شعاری میرحکیم خان شبرغانی ومیرغضنفرخان اندخودی نیزمعروض داشته بود خدمت ایشان را ضائع نساخته نیك بنواخت چنانچه خلعت وخطاب نظام الملکی ومنشور حکومت شبرغانرا بنام میرحکیم خان وخلعت‌ولقب امین‌الدوله وفرمان حکومت اندخودرا اسمی غضنفر خان بجائزهٔ خدمتیکه کرده‌بودند ازراه‌عطا درترکستان بدیشان فرستاد وهم ازحضور نگین خاتم غضنفر خانرا بدین سجع مزین ومنقر فرموده از طریق لطف روانه نمود

زالطاف امیر داد گستر امین‌الدوله شد میرغضنفر

وبعدازان سردار محمد شریف خان که‌سردار غلام حیدرخانش بسبیل‌تبدیل دوساله بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده قرار داده بود که پس‌ازدوسال سردار محمد امین‌خان بجایش دوسال‌دیگر اقامت وحکومت نموده همچنین هریك ازهردوتن پی‌هم دودوسال بحکومت بسر برند راه کابل برگرفته سردار محمد امین‌خان بعوض‌او ازحضور امیرکبیر درتاشقرغان رفته بکار حکومت پرداخت وسردار محمد شریف خان وارد کابل شده ازفیض دست بوسی امیر کبیر سعادت دارین حاصل کرد

ذکرمأمور شدن‌سرداران بحکومت وغیره

﴿ ذکر مامور شدن هریك ازشهزاد کان ﴾

(بحکومت دیاری ویار شدن مریکدیگر را بکاری)

وامیرکبیر سردار محمد شریف‌خانرا پس‌ازرفع خستگی راه‌ترکستان برخلاف قرارداد سردار غلام حیدر خان درباب حکومت تاشقرغان که‌مذکورشد بحکومت هزارهٔ بهسود ازحضورمأمور فرموده حکومت هزارهٔ دای‌زنکی ودای کندی را تادوآب شاه پسند که بامیان نیز داخل محال‌آن دوولایت بود بسردار محمد اسلم‌خان تفویض‌نمود وسردار ولی‌محمدخان وسردار محمدزمانخانرا ازعرض والتماس سردار محمدافضل‌خان حکمران ترکستان که‌معروض داشت که هردوتن مأمور ترکستان شوند تاگر میران ترکستان سلسله‌جنبان طغیان آیند ایشان درمدافعه ورفع فتنه معاونت ویاری وی نمایند هردوتن مأمور ترکستان شدند ودرآنجا سردار محمد افضل خان سردار ولی‌محمد خانرابحکومت آنچه وسردار محمد زمانخانرا نخست بایالت تملك (۱) وپس ازچندی ازانجابحکومت سرپل مقرر کرده همگنان از طریق برادری بحکمرانی پرداختند

(۱) نسخه بدل تملك

وقایع سال ۱۲۶۷ وسر گذشت‌وزیر یارمحمد خان

﴿ وقایع سال ۱۲۶۷ هزار ودویست وشصت وهفت هجری ﴾

(وسر گذشت وزیر یارمحمد خان وخاتمهٔ کار آن)

درخلال احوال مذکوره وتضاعیف سوانح واردهٔ این سال وزیر یار محمد خان که ذکر خطاب ظهیرالدوله یافتنش از کار گذاران دولت ایران سابقاً بشرح رفت مسموع گشت که احمد خان اسحق زائی باسردار کهندل خان حکمران قندهار متفق وهمداستان شده اووبرادرانش‌را ترغیب‌بتصرف‌لاش وجوین کرده سردارشیرعلیخان

بن سردار مهر دلخانرا بالشکر از قندهار آورده درلاش جاداده ودیگر سرداران قندهار بتحریك اوروی تسخیر بسوی هرات نهاده بکرشك رسیده اند وسردار محمد صدیق خان بن‌سردار کهندلخان بالشکر شایان داخل علاقهٔ چخانسور شده متصرفانه نشسته‌است ازشنیدن حوادث مذکوره درتشویش واضطراب‌افتاد ولشکری ترتیب‌داده روبرای‌مدافعه‌نهاد وازین راه‌نامهٔ بسرداران قندهار نوشته ارسال‌داشت که‌چون جانبین طریق مخالفت سدوزانی پیموده ومی‌پیمائیم گویا درمعنی دوست یکدیکر میباشیم که باهم درمخاصمه نکرائیم ومصدر این فتنه را که احمد خان اسحق زائیست ازفتنه جوئی باز داشته از میان برمائیم وخود ازعقب این نامه راه برگرفته از کردراه داخل‌لاش شد ووجود احمد خان را بجاروب عتاب ازانجا رفته دورش کرد ولاش‌را متصرف گشته سردار شیر علیخان را بی آنکه‌رنجیده خاطر سازد بملایمت ومدارا بیرون کشیده روانهٔ قندهارش نمود ومقارن ایحال وزیریارمحمد خانرا تب عارض کشته سپاه‌راباسعیدمحمدخان‌پسرخود درلاش گذاشته خود ازراه‌مراجعت روبهرات‌نهادو آنکاه که وارد منزل رباط میرشد درسلخ ماه شعبان سال ۱۲۶۷ هزار و دویست وشصت وهفت هجری ایام عمرش سپری کشت وهمراهانش نعش اورا برداشته درهرات بجنب مضجع پارکات جناب مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره‌السامی دفن کردند فقط

فوت وزیر یارمحمد خان

﴿ ذکر حکومت سعید محمد خان ﴾

ذکرحکومت سعید محمد خان

(بن وزیر یار محمد خان درهرات)

وپس از فوت ودفن او سعید محمد خان پسرش بالشکریکه همراه داشت از لاش روی مراجعت جانب هرات نهاد ومردم هرات باستقبالش بیرون شده اکرچه مایهٔ‌ازخرد نداشت باعزاز واکرام بشهرش در آورده حکمش را کردن نهادند وهم بذریعهٔ عریضه از اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار که وزیر یار محمد خان خود را بحمایت او حکمران هرات می‌پنداشت استدعاء حکومت پدرش را برای سعید محمد خان کرده خوداو نیزمیرزا بزرك‌خان نوادهٔ میرزا عبدالغفارخانرا باتحف وهدایا ونامهٔ مذکورهٔ رعایای‌هرات که بخط میرعبدالرحمن خوش نویس مرقوم داشته بودند درطهران نزد شاه ایران فرستاد واوهدایای سعید محمد خانرابذیرفته وعریضهٔ هرویان را بکوش‌قبول شنفته میرزا احمد خان ناظم دیوان را از راه تعزیت فوت یارمحمد خان مرحوم وتهنیت حکومت سعید محمد خان بااسپ زین ولجام زروکاردمکلل بجواهر از بهر تشریف او وفرستادکان خودش که رخصت مراجعت داد روانهٔ هرات فرمود و درخلال ایحال بعضی ازمردم هرات که بسبب بی‌خردی سعید محمد خان نسبت بوی ناراضی وسر کران بودند ازراه خفا بسردارکهندل خان مکتوب فرستاده دعوت تسخیر هراتش کردند چنانچه‌او بالتماس پارهٔ ازمردم هرات باسپاه آراسته ازقندهار روبهرات کرده فراه واسفزاررامتصرف کشت وسلطان مراد میرزای والی مشهد مقدس که ملقب بحسام‌السلطنه بود ازین امر واقف کردیده سام‌خان ایلخانی راباهفت صد سوار تعین‌کرد که باعباس قلیخان میرپنج وسه فوج خراسانی وشش عراده توپ وهزارسوار کشادهٔ مشهدی‌روی بسوی‌هرات نهند ودر نزدیك هرات فروکش کرده نکران باشند و بسام خان اجازت این نیزداد که هرکاه بخواهد باسواران خود ازعباس‌قلیخان جداشده درهرات رود واو درموقفیکه جای گزیند همچنان درنك کنان مترصدامرسام‌خان بوده هرچه اوفرماید‌عمل‌نماید چنانچه هردوتن باهم‌تادومنزلی شهر هرات اسپ رانده عباس قلیخان عنان‌باز کشیده فرود آمد و درهمانجا که ازهرات دومنزل دوربود اقامت گزید وسام خان باسوارانیکه همراه داشت داخل هرات شد وازین‌سو سردار کهندل خان پس ازفتح فراه واسفزار جمعی ازلشکر قندهار را بحفاظت آن‌دوموضع‌کذاشته خود باسپاه مکفی اسپ تسخیر رانده بفاصلهٔ چهار کروهی هرات رسیده لشکرکاه ساخت وطرح محاربه انداخته بامردم هراتی و سوارهٔ خراسانی بجنك هرروزه پرداخت ودرهرروز باهم درآویخته از جانبین خونها همی ریخت تاکه سام خان ازدست برد ونبرد سردار کهندل خان خسته وناتوان کشته بعباسقلی خان پیام داد که ازاقامتکاهش برخواسته دریکمنزلی هرات فروکش‌کند تاسردار کهندل خان لشکررا بقرب هرات مشاهده‌کرده نیروی بازویش ضعف پذیرد وآنکاه که عباس قلیخان دریکمنزلی هرات فرود کشت تدبیر سام خان باتقدیرموافقت کرده سردار

کهندل خان را درضمیر این اندیشه جایگیر شد که دولت ایران دست ازیاری سعید محمد خان باز نخواهد کشید چنانچه پی هم لشکر میفرستد پس مراجعتش را جانب قندهار سزاوار دانسته مکتوبی بکار گذاران دولت ایران فرستاد که من بالتماس وخواهش بعضی از مردم هرات پانهاد اینجا شده از عزم ورنجش خاطر شاه ایران آگاه نبودم که دست ازنصرت سعید محمد خان بازنمیدارد ودرامداد او وجههٔ همت میگمارد ومیل خاطرجانب حکومت او درهرات دارد وحال که ازکماهی احوال خبر شدم جانب قندهار رهسپر گشتم وطریق مراجعت درنوشتم (۱) وپس از بازگشتن او عباسقلیخان نیزجانب مشهد مقدس مراجعت کرده سام خان بامیرزا احمد خان که ازطهران منشور تهنیت حکومت هرات را چنانچه از پیش رقم گشت برای سعید محمد خان آورده بود چندی در هرات توقف کردند تاکه سعید محمد خان مبلغی از طلا و نقره را بنام ناصرالدین شاه سکه زده باچند بار از ابره وشال کشمیر برسم هدیه بایشان سپرده رخصت انصراف طهران داد

(۱) نوشت بفتح اول وکسر ثانی نوار دیدن وراه پیمودن

﴿وقایع سال هزار ودویست و شصت وهشت هجری﴾

وقایع سال ۱۲۶۸ هجری

چون مردم توخی و هوتکی متوطنهٔ نواحی قلات واقع عرض راه قند هار وغزنین همواره سلسله جنبان شوروشین بودندومردم تجارورهسپاررا اذیت و آزارمی نمودندچنانچه ازجوروتعدی آن دوطائفه راه آمدشدقوافل بدون کثرت وجمعیت عابرین سبیل مسدود بودوازین امرمردم تجارت پیشه عرض پرداز حضورامیرکبیرشده استدعاء کشودن راه ومأمون گذشتن گاه وبیگاه نمودند وامیرکبیرسردارشیرعلیخان ششمین فرزندارجمندش را که درغزنین حکمران بودفرمان کردکه بالشکروتوپخانه رهسپرقلات شده هردوطائفه را کوشمال نموده مستمال سازدوا وبایکفوج پیاده وچهار ضرب توپ وسوارهٔ رکابی وملکی رو بجانب قلات نهاد ومردم توخی در موضع اولنك رباط انجمن گشته باهم قراردادندکه تانفس آخرین دست ازمقاتلهٔ سردارشیرعلیخان نکشیده مردانه رزم دهند وقبول اطاعت نکنند واین قرار دادراموثق بایمان ومؤکد بعهدوپیمان ساخته بتهیهٔ اسباب مدافعه پرداختند وانگاه که سردار شیرعلیخان ازکردراه در رسید جانبین روبجنك نهاده بیدرنك باهم درافتادند وتاشب هنگام بستیز و آویز بسررفته غالب از مغلوب ممتاز نگشت واز هردوجانب بسیار تن مجروح ومقتول گردیده محمد افضل خان بن محمدعلم خان توخی از نامداران تبعهٔ سردارشیرعلیخان زخم منکر بیابرداشت وهردولشکر درتاریکی شب دست ازحرب کشیده سردارشیرعلیخان دراولنك رباط مقام گزیده شباشب بدورلشکرش سنگر متین برافراخت وبعدازان مدتی روزانه ازسنگر بیرون شده مصاف همیداده شبانه بسنگر همیشد تا که چیره دست گشته خصم را برشکست ومال دیوانی را باجریمهٔ سرکشی ایشان حصول نموده کوشمالی بسزا فرمود وهم ازایشان عهدنامهٔ موثق گرفت که اگر مال تاجران ورهروان وغیره ضائع وتلف شود درحدود هریك از رؤساء قری که باشد تلافی آنرا او بنماید ویادزد را بکار گذاران سلطنت بسپارد تاحکام وضباط ازو باز پرسند دیگر اینکه راه خلاف نپویند وبیرون ازاطاعت وانقیاد امر سلطنت دیگر امریرا نجویند سپس راه مراجعت برگرفته در کابل بشرف دست بوس امیرکبیر مشرف گشته بعداز رفع خستگی ازحضور مرخص غزنین شد

﴿ذکر فرستادن امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا﴾

ذکر رفتن سردار عبد الرحمن خان نزد پدرش

(بالتماس والد ماجدش در ترکستان)

مقارن احوال مذکوره اعلیحضرت امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا ازعرض والتماس پدرش سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان از کابل باملازمان وخدمتکارانش روانهٔ ترکستان فرمود وچون درینوقت میرحکیم خان شبرغانی ازراه نادانی سرازجیب طغیان برآورده سردار محمد افضل خانش درشبرغان بمحاصره انداخته بود سردار عبدالرحمن خان وارد بلخ شده مدت دوماه ازسبب گرفتاربودن پدرش بمحاصرهٔ شبرغان شرف دیدار پدررا حاصل نکرده همچنان در بلخ بسربرد وبعد از فتح شبرغان ومخذول شدن میر حکیم خان که سردار محمدافضل خان مظفر ومنصور جانب بلخ مراجعت کرده راه نزدیك نمود سردار عبدالرحمن خان باستقبال بیرون شده در دشت ارژنه

عزرکاب بوسی حاصل کرد وازانجا مسافت پنج کروه تابلخ بملازمت رکاب پدرش راه‌نوردیده باهم دربلخ نزول اجلال نموده بعد پدر نیکو سیرش اورا که قدم بمرحلهٔ نه‌سالکی نهاده بود بمعلم سپرد

وقائع سنه ۱۲۶۹ هجری

﴿ وقایع سال هزاروودوصد وشصت ونه‌هجری صلعم ﴾

درین سال سردارکهندل خان حکمران قندهار ازرشك آنکه سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم کشت مردم توخی وهوتکی نواحی قلات را که نقطهٔ معینه وحد فاصلهٔ حکومت غزنین وقندهار است تنبیه وتهدید نموده مالیات اراضی مردم مذکوررا باعهدنامهٔ اطاعت ایشان نزدامیرکبیربرد میادا که عزم‌تصرف قلات‌را که متصرف آن فشار دهندهٔ کلوی حکومت قندهار است نموده متصرف شود وبحکومت قندهار مداخلت نماید پس بدین اندیشه ورشك سردار مهردل خان برادر کهتر خودرا باچهارهزار مرد آزمودهٔ نبردازقندهار روانهٔ قلات‌نمود وچند ضرب توپ بااو همراه فرستاد که قلعهٔ قلات را استحکام داده استوار نشیند تاهنگاه امیر کبیر عزم تسخیر آن کند نگذارد که بافرا پیش گذارد وامیر کبیر ازینواقعه وپیشنهاد ضمیر سردار کهندل خان آگاه گشته باز سردار شیرعلیخان حکمران غزنین را فرمان کرد که بالشکر جانب قلات رهسپرشود ازعقب‌او سردارغلام‌حیدر خانرا نیز باسپاه از کابل کسیل فرمود وهردو برادر درعرض راه باهم پیوسته چون راه بقلات نزدیك کردند سواران سردار غلام حیدر خان بقرب قلعه شده سردار مهر دلخان بضرب توپ ایشانرا رانده از حصار قلات دورساخت وسردار غلام‌حیدرخان شاه‌مردخانرا درپای‌دیوار فرستاده ازسردار مهردلخان سبب‌کلوله‌انداختن‌توپ را استفسار نمود واو جواب داد که بامر برادرم سردار کهندلخان درین قلعه جای گزیده نخست از دهن توپ باشما سخن راندم که بدانید تازنده باشم بمیدان مدافعت و ممانعت شما (۱) تازنده باشم ونگذارم که پای تصرف دراندرون‌قلعهٔ‌قلات گذارید واین‌امرازعریضهٔ سردارغلام‌حیدرخان که‌بپایهٔ سریرسلطنت‌رسید خاطرنشان‌امیرکبیر شده دانست که تاهنگامیکه خود رفته آتش نفاق را خاموش نسازد جوش وخروش نزاع هرگز فرو ننشیند پس سردار محمد اعظم خان نجمین فرزند برومندش را بحکومت و حفاظت کابل گماشته خود بانواب عبد الجبار خان وسردار سلطان محمد خان وسردار پیرمحمد خان وسردار سعید محمد خان و سپاه شایان و اتواب آتش فشان از کابل روی بسوی قلات نهاد وچون بنزدیك قلات رسیده بلشکر پسرانش ملحق کشت سردار مهر دل خان زیاده‌تر باستحکام قلعه‌داری پرداخته دروازهٔ حصاررا خاك ریخته مسدودنمود وامیرکبیر بارادهٔ اینکه زیر کوه طبق سررا که مشرف برقلعه وجانب جنوب آن واقعست لشکرگاه قرارداده درهنگام اشتعال نائرهٔ جنك ازانجا بضرب توپ کاررا برقلعه گیان تنك سازد از حصار قلات در گذشت که درآنجا فرو کش کند وسردار مهر دل خان باهمراهانش درحین عبور لشکر امیرکبیر ازکنار قلات از فراز بارهٔ‌حصار دهن‌توپ‌را بزدن باز کرده‌تا که کلولهٔ توپ میرسید پی‌هم کلوله انداخته بعضی ازسواره وپیاده‌را ضائع ساخت وامیر کبیر درجائیکه کلوله نمیرسیدرسیده فرود آمد وزیر پشتهٔ طبق سررا نیزباعداد سپاه محکم واستوار فرموده چشم انتظار براه رسیدن سردار کهندل خان که ازقندهار بعزم معاونت سردارمهردلخان ومدافعت امیر کبیر براه افتاده بود نهاد تا که او نیز باسپاه کینه خواه وارد منزل جلدك شده لشکرگاه ساخت آنگاه نواب عبد الجبار خان که مصلح وخیر خواه همهٔ برادران بود پیش از آنکه محاربه روی دهد سردار غلام حیدر خان‌را بدون آنکه آگاهش کند با خود برداشته از راه نجاح و فلاح وطلب خیر وصلاح هر دو تن نزد سردار کهندل خان شده باوی سخن رانده تخم صلاحیت در مزرعهٔ ضمیرش افشاندند وخود او نیز نظر بمکنت وقوت واقتدار امیر کبیر خویش را در منازعه نظیرش ندیده بلکه زبون پنداشته رعایت خاطر سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیر کبیر بود حجت‌نهاده گفت که‌بپاس خاطر او ازقلعهٔ قلات در گذشتم واینك سردار مهردل خان‌را ازانجا طلب داشته، سرخویش وراه قندهار پیش گیرم ونواب عبدالجبار خان اینرا شنیده گفت که اگرچه از قلات گذشته رفع مناقشه کردی لیکن چون امیر کبیر از کابل وشما از قندهار بآهنك ستیز تاانجا آمده اید سزاوار است که باهم ملاقات کرده زیاده تر کدورات را بصافات‌مبدل سازید وسردار کهندل خان این مقولهٔ نواب عبد الجبار خان را نپذیرفته‌عذر

(۱) تازنده دوم‌مراد از تاخت‌وتازاست

در میان آورد که امیر کبیر مرادش حاصل شده از ملاقات من نه خورسند شود ونه خاطر نژند کردد ونواب عبد الجبار خان از جای جسته دست اورا کرفته کرهاً بر خیزانید وبا سردار غلام‌حیدر خان درحوضهٔ برزبر پیل نشانیده بعد روی بسوی لشکر امیر کبیر نهادند ونواب عبد الجبار خان بجلو افتاده هنکام شام پیش از ایشان نزد امیر کبیر رسیده از آوردن سردار کهندل خان عرض وآکاه نمود وچون تاریکی شب پردهٔ ظلمت انداخته بود امیر کبیر بامشعلهای افروخته واعیان سپاه از خیمه بعزم استقبال بیرون شده رو براه سردار کهندل خان نهاد واو رو شتی مشاعل را دیده از پشت پیل فرود کشته پیاده قدم برنهاد تا که هر دو برادر بهم در رسیده مراسم پذیره ولوازم مصافحه ومعانقه بپای رفت ودست بدست هم چند قدم کذاشته وبرداشته از یکدیکر جداشدند بعد سردار غلام حیدر خان سردار کهندل خان‌را در خیمه وسراپردهٔ خویش برده پیش اعزاز واحترام کرده‌باهم نشستند وامیر کبیر وهریك دیکران درسراپردهٔ خود رفتند وسردار کهندل‌خان درخاطر چنان داشت ومیپنداشت که برسم ونك افغانی همچنانکه او بپاس خاطر سردار غلام حیدر خان که در نزدش رفت از قلات در کذشت امیر کبیر از آمدن او در نزدش واکذار خواهد کشت اما امیر کبیر بخلاف پندار او رفتار کرده در وقت‌سخن نك افغانی در میان آمدن وانکشاف مکنون خاطر سردار کهندل خان شدن باندیمان وخاصانش کفت که هر که سر از قید اطاعت پادشاهی کشیده راه نافرمانی پیاید وخواستار ولایتی از مملکت شده پادشاه مسئولش را قبول کرده آن ولایت را بدو سپارد اندك زمانی برنیاید که زمام مهام سلطنت کسیخته خونهاریخته شود وهر فقیری امیری وهر حقیری وزیری کردد ومملکت خلل‌پذیر شود واکر سردار کهندل‌خان ازینخیال در نکذرد هر آینه کار بکار زار وپیکار بدم شمشیر آبدار ومصالحه بمجادله خواهد پیوست ونواب عبد الجبار خان از شنیدن این سخنان امیر کبیر امر را منجر بعداوت دایمی دانسته بسردار غلام حیدر خان کفت که من شمارا نزد او برد کار را نابدین مدار رسانیدم اکر نه قلات در دست اوبود که نمیکذاشت فتحش بسی صعوبت داشت واکر بر خلاف پندار سردار کهندل خان شود نقصی درحشمت شما روی داده کسی از راه ننك افغانی روی امید بسوی شما ننهاده هرکز اعتماد نخواهد کرد وسردار غلام حیدر خان سخنان نواب عبد الجبار خان را بکوش دل جای داده اکرچه وقت نیم شب بود سردار شیر علیخان را باخود برداشته نزد امیر کبیر شد وبعز عرض رسانید که چون سردار کهندل خان بااعلیحضرت نسبت برادری دارد وهم از روی اطاعت بدر کاه اسلام‌پناه حاضر کشته خود را مورد عفو واحسان می پندارد اکر قلعهٔ قلات خراب کردیده برای اصلاح ذات بین هیچیك از جانبین متصرف آن نشود نیکوست وامیر کبیر عرض سردار غلام حیدر خان را بسبب اینکه آزرده نشود ظاهراً قبول فرموده باطناً برطبق آئین سلطنت که‌دو امیر دریك مملکت نکنجند قلعه‌را امر خراب کردن نمود وآباد کردنش را مصلحةً بوقت فرصت دردل حواله فرمود چنانچه‌بیاید انشاء الله تعالی وروز دیکر سردار مهردل‌خان که‌لشکرش را بامر سردار کهندل خان از قلعه بیرون کشیده خودش هنوز در اندرون قلعه جای داشت بیرون شده باتفاق قلعه‌را خراب کردند بعد امیر کبیر سردار کهندل خان‌را بخلاع فاخره خورسند وسربلند ساخته‌باهم وداع کردند وجانبین بمقر حکومت خویشتن باز کشت نمودند

بنیاد شهر تخته پل ترکستان

﴿ بنیاد نهادن سردار محمد افضل خان شهر تخته پل‌را ﴾

چون شهر بلخ از مرور دهور خراب شده وآب وهوایش نیز ردی وناکوار بود وهم سردار محمد افضل خان زیارت مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را در روز های جمعه برخود لازم شمرده از روی ضراعت جبین استکانت بدان عتبهٔ علیا میسود بنا بر امور مذکور ودور بودن مزار از بلخ سردار موصوف تصمیم عزم براحداث شهری بقرب مزار شریف کرده در سال ۱۲٦۹ هزار ودویست وشصت ونه‌هجری صلع بلدهٔ تخته پل را احداث فرموده بمدت سه سال آباد ساخته عمارات وبیوت واسواقش را تمام پرداخت وباغ وبوستان نیکوی بانضارت وفضاترتیب‌نموده مکتبخانهٔ برای تعلیم وتعلم پسرش سردار عبدالرحمن خان بنیاد نهاده برافراخت ودر شهر جدید مسکن کزیده بکار حکومت پیش از پیش مشغول کشت

وقائع سنه ۱۲۷۰ هجری صلعم

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهفتاد هجری صلی علی هاجرها السلام ﴾

درین سال باز مردم توخی وهوتکی در فتنه باز کرده برك وساز تر کتاز بغارت مال قوافل وتجار ساز کرده راهزنی آغاز نمودند وامیر کبیر که تعمیر قلعهٔ قلات پیش نهاد ضمیرش بود اظهار فرموده در افواه انداخت که در علاقهٔ توخی بتعمیر قلعهٔ که در خور اقامهٔ لشکری باشد باید پرداخت وقوافل وتاجران وراهگذران را شاید ایمن ساخت بنا بران سردار شیر علیخان را ظاهراً برای سرزنش مردم توخی وباطناً جهت آباد کردن قلعهٔ که درسال گذشته چنانچه مرقوم شد خراب کرده بودند بالشکر شایسته ازکابل کسیل فرمود وباوامر مکنونهٔ خاطر خویش رامکشوف نمود که باآوازهٔ تهدید مردم توخی واحداث قلعه در آنجا رهسپار شده بعدازورود درحدود قلات بقلعهٔ مخروبهٔ آن لشکرگاه ساخته آبادش سازد تاسردار کهندل خان ازاصل مدعا قبل ازرسیدن سردار شیر علیخان آگاه شده بمدافعه ومنازعه برنخیزد واگر احیاناً خبر یافته طریق ممانعت اختیار کند بمضایقه باوی درآویزد واگراو چیره دست گردد پای ثبات افشرده منتظر موکب همایونی باشد خلاصه سردار شیر علیخان بالشکر و اتواپ آتش فشان براه افتاده پس ازورود بمنزل مقصود قلعهٔ قلات (۱) را که تاکنون آباد است براساس سابقش بنیاد نهاده بتعجیل هرچه تمامتر حصار استواری بابروج وبارهٔ محکم برافراشت و ازانسوی سردار کهندل خان خبر کشته بتهیهٔ لشکر پرداخت وتاکه سپاهی فراهم آورده خواست که روبسوی قلات نهد سردار شیر علیخان کارقلعه را تمام ساخته دراندرونش رحل اقامت انداخته استوار نشست وسردار کهندل خان شنیده بعزم آنکه توپ بزرگی ساخته بعد روبجانب قلات نهاده حصارش را ازضرب کلولهٔ آن ویران سازد ترك سفر کرده توپی ریخته برعراده سوار کرد که پسرچهارپنج ساله دراندرون آن رفته بسهولت برمیکشت ودروقت ساختن توپ مذکور ازغیظ برزبان رانده سوگند یادمیکرد که تاقلعهٔ جدید قلات را از صدمهٔ کلولهٔ این توپ ویران وباخاك یکسان نسازم دست ازمحاربت باز نداشته ترك استراحت کنم توپ مزبور در روز امتحان از صدمهٔ آتش باروت ترقیده بمقصد نرسید پنجاه نفر ازصدمه تکه های توپ مذکور مجروح ومقتول شدند دروقت ساختن توپ موصوف سردار شیر علیخان ازعزم وارادهٔ اوواقف شده عذرنامهٔ مرقوم ودر قندهار نزداو مرسول داشت که چون مردم توخی وراهزنان طائفهٔ هوتکی رهنوردان وتاجران را در عرض راه کابل وقندهار اذیت وآزار رسانیده مال ومنال ایشان را غارت میکردند بنابرفع این فتنه وخیر جانبین قلعهٔ قلات را بامر اعلیحضرت قبلهٔ امجدم از نوبنیاد وآباد کردم تادست جور وستم دزدان هردوطائفهٔ مذکوره ازتاراج اموال رعایای طرفین وغیره کوتاه شده حصار امن وامان استوار گردد ومن که باشما نسبت برادر زادگی دارم وخود را بمنزلهٔ فرزند میشمارم اگر بربودن واقامت نمودنم درقلات رضا باشند فهوالمطلوب والا اگر لشکر کاشته ازقلعه بیرونم کنند مختارند فقط وپس ازپیوستن این نامه بمطالعهٔ سردار کهندل خان چون توپش بقراریکه آنفاً ذکرشد کفیده ازغصه بمرض موت گرفتار شده چنانچه بیاید دست از ستیز کشیده بمرد بجواب نامهٔ سردار شیر علیخان نتوانست پرداخت بلکه تغافل زده خود را بیخبر انداخت —

ذکر دوباره آباد کردن قلعهٔ قلات

ذکر مأمور شدن فتح محمد خان بحکومت قلات وغیره

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت قلات ﴾

(وعهد کردن انکلیس باامیر کبیر وفوت نواب جبار خان)

سردار شیر علیخان ایام زمستان را بدون وقوع واقعهٔ درقلات بسربرده درموسم بهار سردارفتح محمد خان وزیر محمد اکبر خان مرحوم را سردارغلام حیدر خان بامر اعلیحضرت امیرکبیر بحکومت قلات مأمورنموده جنرال فرامرزخانرا بافوج نظامی باوی همراه فرستاد که درقلات بوده حفاظت قلعه ونواحی آنرا بنماید وسردار شیر علیخان پس از وصول ایشان در آنجا بفرمان طلب درکابل آمده بشرف دست بوس امیر کبیر واصل شد و درخلال احوال مسطوره چون دولت برطانیه عظمی درهندوستان تسلط کامل بهم رسانیده بودند معاندان دولت موصوف خبری که قابل قبول نمیباشد در افواه انداختند ومردم مسلمان وهندورا مخالف دولت مذکور

ساختند خبرمذکور این بود که کارطوس کاغذی که بارود وگلوله را در آن یکجا کرده وسر آن موم ریخته درروز جنك بدندان بریده در تفنك می اندازند عوض موم برای مردم مسلمان پیه خوك و برای هندو چربی گاو بکارطوس آلوده انداز شیوع این خبر هر دو طائفه باتفاق هم با انکلیسان در آویخته خونها ریختند واکثر از بلاد هندرا ازوجود ایشان خالی کرده متصرف شدند وانکلیسان ازخوف اینکه مبادا اعلیحضرت امیر کبیر نیز بامردم اسلام وهنود متفق گشته ازراه ستیز رو بجانب هند نهد تدبیری اندیشیده با امیر کبیر طرح معاهدهٔ جدید انداختند چنانچه مکتوبی بامیرکبیر فرستاده خواستار آن شدند که تاموضع جرودواقع شش کروهی پشاورتشریف فرماشده رشتهٔ مودت واتحادرا مجدداً بادولت انکلیس مرتبط سازند وامیر کبیر ازالتماس انکلیسان سردارغلام حیدر خان را که ولیعهدش بود باچندتن دیگر ازسرداران واعیان مملکت وتحف وهدایای گران قیمت از کابل روانهٔ جرود فرموده خودش تشریف نبرد وچون شهزادهٔ والاجاه واردمنزل جرود شد انکلیسان ازراه‌پذیره پیش آمده مقدمش را گرامی داشتند ونیك نواخته بعدازادای مراسم مهمان‌نوازی درتاریخ سنه ۱۸۵۵ هزارو هشتصدو پنجاه‌وپنج میلادی عهد نامهٔ جدید درین نکار دادند که دوست هریك ازدولتین دوست ودشمن ایشان دشمن درنزد دیگری ازجانبین محسوب بوده واینودوستی ابدی باشد که بهیچ واسطه ووسیله قطع ننمایند وبدیگری که باعث ضرریکی ازطرفین باشد نگرانید واین عهد نامهٔ مختصررا دستخط ومهر کرده یك بدیگری داده‌ازهم جدا شده هرکدام بمقام خویش رفت وبعوض هدایائیکه سردار غلام حیدر خان بدیشان داد چند سراسپ عربی ویك زنجیر پیل واوانی وظروف بلورین وغیره بنام ارمغان پیش کشیدند بعد سردار غلام حیدر خان مراجعت کرده سعادت دیدار اعلیحضرت امیرکبیر را حاصل کرد ومقارن اینحال نواب عبدالجبار خان را از قضای قادر متعال ایام‌عمر سپری شده بعمر هفتادو چهار سالگی وکسری پدرود جهان کرده درجنب قبرنواب محمد زمانخان در مزار عاشقان وعارفان مدفون‌گشت وماده تاریخ فوت اوکه طبعزاد میرزا عبدالواسع خان طبیب کابلیست ازلوح مزارش ثبت کتاب شد.

(۱) تعدادمصرع اخیرهزارو دوصد وهفتاد وسه میباشد عددجیم که سرجانست ازان حذف شدباقی‌هزار ودو صدو هفتاد که‌مادهٔ تاریخ فوت اوست میاند

برداشت ازمیانه سرجان(۱)نخست‌وگفت جبار خان نمود میان جنان مکان

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتاد ویك هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۷۱ هجری صلغم

درین‌سال میرمحب بیك هزارهٔ دای زنکی ساکن‌یکه‌اولنك تمرد ورزیده باسردار محمد اسلم خان حاکم هزارهٔ دای‌زنکی طریق‌خلاف وراه دورنکی پیش‌گرفته ازمالیات دیوانی سرباززد وباسردار مذکورطرح مقاتله‌انداخته بمحاربه پرداخت وچون سردار محمد اسلم‌خان بدون ازپیادهٔ ساخلو لشکریکه درخور سرزنش میرمذکور می‌بود باخود نداشت پس‌از کشش وکوشش بسیار توان جنك میدانرا در نیروی بازوی خود ندیده در قلعهٔ که مسکن داشت محصور گشته صورت حال را معروض حضور امیر کبیر نموده شرحی ازقلعه بندی خویش وتمرد وطغیان میرمحب‌بیك هزاره برنگاشت وامیرکبیر ازمطالعهٔ عریضهٔ دلگیر شده بحاضرین محفل بار فرمود که‌بروید وسردار محمد اسلم خانرا دریابید که دوچار پیکار ودرتنگنای محاصره گرفتاراست وحاضران بهمین قدریکه امیرکبیر گفت بلا درنك بر خاسته از پی هم بدون آنکه فراهم شوند راه یکه اولنك برگرفتند وپیشتر ازهمه سردار شاه دوله خان که بامیر محب‌بیك رشتهٔ الفت وآشنائی درمیان داشت رسیده میرمذکور را بپاس همان آشنائی بی گفتگوی باخود برداشته نزد سردار محمد اسلم خان آورد وادای مالیهٔ دیوانی را برذمه‌اش نهاده وتسلی ودلجوئی داده پس ازمطیع ومنقاد شدن اوراه مراجعت جانب‌کابل برگرفت ودرعرض راه‌باسردار محمد شریف‌خان کهروی معاونت سردار محمد اسلم خان بدانسو نهاده راه می پیمود ملاقی گشته بزیر عتاب او افتاد که چرا مر مسالمت و مصالحت میرمحب بیك را نارسیدن وی معطل نگذاشت که نیکنامی این‌امر بنام اوسمر ومشتهر میشد واوچیزی نگفته باهم مراجعت کردند

ذکر آمدن سردار محمد افضل خان از ترکستان

﴿ ذکر آمدن سردار محمد افضل خان ﴾

(از ترکستان بزیارت امیر کبیر)

ومقارن باز گشت ورود مأمورین یکه اولنك در کابل سردار محمد افضل خان که کار شهر تخته‌پل‌را احداث نموده از کارش بپرداخت سردار عبدالرحمن خان پسرش را که بامرحلهٔ دوازده سالگی نهاده‌بود قایم‌مقام خویش قرارداده بعزم‌زیارت وسلام اعلیحضرت امیرکبیر راه کابل بر گرفته باتحف وهدایای‌بسیار ازقبیل اسپان تیزرفتار واشتران کوه کوهان باربردار واجناس نفیسهٔ بخارائی وچینی‌وتاتار وطلای‌مسکوك شرفیاب‌حضور فیض کنجور پدرعدالت دستورش شده درك سعادت دست بوس کرده تمامت تحفه وهدیه‌اش پذیرفته گشت وپس ازرو نهادن بکابل سردار عبدالرحمن خان مطابق دستورالعمل پدر نیکو سیرش بکار حکومت پرداخته بدون پیشکاری لالا ومؤدب صبح هرروز را تاساعت نه ازساعات بیست و چهار کانهٔ یکشبانه روز که نیمهٔیوم ولیل‌را ساعت دوازده قرار داده‌اند بخلاف رواج طلوع وغروب که دربعض دیکرممالك ساعت‌دوازده درهردو وقت مذکورمروجست وقت‌درس‌خویش تعین‌کرده ازساعت‌نه‌تاساعت‌دوی بعداززوال آفتاب‌ونصف‌النهار بارعام‌کشوده بداددهی وبازپرسی تظلم ستم رسیدکان از ملکی ونظامی واجرای امور مهمهٔ حکومت ونظم ونسق مملکت قرار داده از ساعت سه پس ازصرف طعام وبستن بارعام زمان خواب معین نمود وازهنکام عصر تاشام که از خواب برخاسته دست‌ورو میشست برای سیر وگردش وتفریح دماغ مقرر فرمود که بسواری اسپ باخادمان وخاصان محفل خویش بتماشا وگل گشت باغ وبوستان وراغ وگلستان گردش وتفرج همی کند وتاشش‌ماه بدستور مذکور امور مزبور را اجرا نموده اعلیحضرت امیر کبیر از حسن کاردانی وقابلیت سیاست وحکمرانی اواز عرائض واقعه نکاران ترکستان مطلع گردیده حکومت تاشقرغانرا که‌تااینوقت سردار محمدامین خان حکمران آن‌بود بوی‌تفویض فرمود وسردار محمد افضل خان را امر نمود که منشور تهنیت دستور ولایت مذکور را برای او نکار وارسال دارد وسردار محمد امین خان را حکم شد که پس ازوصول سردار عبدالرحمن خان درتاشقرغان جانب کابل راه سپارد وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ توقیع رفیع قبلهٔ امجدش ودستوریکه بدو مسطور نموده بود باهزارسوار ودوهزار تن پیادهٔ خاصه‌دار وشش عراده توپ ازتخته‌پل براه افتاده وارد تاشقرغان شد وسردار محمد امین‌خان مراسم پذیرهٔ فرزندانه نسبت بوی بجا آورده بجای حکومتش معززانه فرود کرده بعد خودش روانهٔ کابل شده سعادت دست بوس امیر کبیر حاصل کرد ومقارن ایحال میمون فال سردار محمد افضل خان حیدر خان بن محمود خان بیات را که از دیکر خدام درنزدش باخلاص واعتماد مقدم وصاحب دویست سوار وطبل وعلم بود به نیابت وپیشکاری سردار عبدالرحمن‌خان نامزد وسرافراز فرموده از کابل درتاشقرغان نزداو فرستاد ومشارالیه‌ازسببیکه در کابل بامردم بسیار مودت وبستکی داشت زیاده‌تر درنزد سردار عبدالرحمن خان معزز ومحترم کشت وسردار والا تبار در تاشقرغان نیز بهمان روشیکه درتخته پل داشت بدرس وشنیدن عرض واستراحت وگردش کل کشت وجههٔ همت کماشت وعلاوه برعادت مستمره روز های‌جمعه وتعطیل را اکثر بشکار بسربرده شبانه درییرون‌نمانده بشهر معاودت همیکرد وبعد ازپنجماه که درتاشقرغان بنهج مذکور روز کذرانید قبلهٔ امجد ووالدهٔ ماجده اش ازحضور امیر کبیر رخصت یافته وارد تاشقرغان شدند وپس ازدیدار فرزند سعادت اطوار مادرش مأمور باقامهٔ تاشقرغان کشت که کار خانکی پسر خویش راست‌کند وپدرش راه‌تخته‌پل بر گرفته واردآنجاشده بکار حکمرانی پرداخت وسردار عبدالرحمن خان علاوه برادرسی وبازپرسی احوال دادخواهان وعرضچیان باب جودواحسان کشوده بدادن تخفیف اراضی وعقار آفت رسیدهٔ رعایا وعطای خلعت وانعام وافزونی تنخواه خدمه ورایا بیش ازپیش پرداخته همه را مشمول احسان ساخت

ذکر مامور شدن‌سردار عبد الرحمن خان‌بحکومت تاشقرغان

ذکر مامور شدن حیدر خان‌به‌نیابت سردار عبد الرحمن خان

ذکر فوت سردار مهر دل خان وسردار کهندل خان

﴿ ذکر فوت سردار مهر دل خان وسردار کهندل خان ﴾

(ونفاق سرداران قندهار)

درروز جمعه بیست وهفتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هزار ودویست وهفتادویك هجری ایام عمر سردار مهردلخان سپری شده بعمر پنجاه ونه سالگی پدرود جهان فانی کرد ودرمزار حضرت جی صاحب مدفون گشت وپس ازوی سردار کهندلخان ازمرض استسقاء درروز سه شنبه هفتم ماه ذیحجه سنهٔ مذکوره بعمر شصت وسه سالگی ازجهان درگذشته درمزار حضرت جی صاحب واقع بیرون شهر قندهار مدفون وازخاکدان دون بیرون شد وازمسند حکومت درلحد جای گزیدوبعد از دفن او در بین سردار رحمدلخان وپسران سردار کهندلخان چون سردار محمدصدیق خان وسردارسلطان علی خان وسردار عبدالله خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد عثمانخان درامر ایالت قندهار نزاع افتاده سردار رحمدلخان خودرا سزاوار حکومت قندهار دانسته، خواست که بمسند ایالت نشسته، کارحکومت راست کند وپسران سردار کهندل خان مرحوم برسبیل ارث عزم کردند که سردار محمد صدیق خان را بجای پدر برو سادهٔ حکومت تکیه داده دیگران در حمایت او مقر گیرند وازینمعنی باعث نفاق جانبین شده هریك درمقام خویش بارادهٔ کینه جوئی همدیگر راه تهیهٔ اسباب حرب پیش گرفتند

وقایع سنه ۱۲۷۲ هجری صلعم

﴿ وقایع سال هزار ودویست وهفتاد ودوی هجری صلعم ﴾

وچند روز ببد گوئی وستیزه جوئی یکدیگر بسر برده هیچیك از جانبین امر دیگری را کردن ننهادند تاکه آلات وادوات جنك وپرخاش آماده کشته کار مقاتله استوار گردید وسردار غلام محی الدین خان که در دهر اود تیرین بود از فوت پدرش آگاه شده از انجا در قندهار آمده ببرادرانش پیوست آنگاه نائرهٔ قتال شعله ورگشته پسران سردار کهندل خان دراندرون ارك بخانهٔ پدر شان جای گزیده باسردارانیکه هواخواه سردار رحمدلخان ونیز در ارك بخانهٔ او مقام گرفته بودند بمقاتله پرداخته ودر بیرون ارك نیز باجانب داران سردار رحمدل خان طرح محاربه انداختند ودو طرفه ساز کار زار ساز کرده اسباب پیکار بروی کار آوردند واز جانب دیگر سردار رحمدل خان باسردار محمد علم خان وسردار غلام محمد خان طرزی پسران خویش از اندرون ارك وسردار میر افضل خان وسردار عبدالرسول خان وسردار عبدالاحدخان پسران سردار پردل خان وسردار خوشدل خان وحاجی منوردل خان وسردار شیرعلی خان پسران سردار مهردل خان وسردار غلام محمد خان بن سردار میرافضل خان هواخواهان سردار رحمدل خان که خانهای شان دربین ارك وچارسوق واقع واز دیگر عمارات شهر بارك نزدیك دشمنان مقیمهٔ ارك را دافع بودند ازخارج ارك وپشت بام خانهای خود بگلوله اندازی تفنك پرداخته خانهای یکدیگر را هدف وآماج ساختند وچند روز خانه جنگی کرده سردار غلام محمد خان بن سردار میرافضل خان گشته گشته شهریان ازکج وراست جستن گلوله وافتادنش بخانهای ایشان دلتنك شده علماء وسادات داخلهٔ شهر چند جلد کلام آلهی را بسر برداشته از راه دفع فتنه وطلب صلح وخیر خواهی جانبین ورفع شور وشین درمیان شده درود خوانان والامان کویان قرآن رانزد طرفین شفیع ساخته آتش قتال راخاموش کردند وپس از اطفای نائرهٔ نفاق همه علماء طریق وفاق رابیش گرفته زبان صلح بیان را باتفاق هردوجانب چنین کشودند که چون سردار رحمدل خان شخص سالخوردهٔ موسفید وبرادر سردار کهندل خان مبرور است میباید کار حکومت بدو مفوض بوده پسران سردار کهندل خان را حق مداخلتی نباشد اما از مالیات ولایت بقدر کفایت مؤنت ومعیشت هریك تنخواه ومواجب داده شود وپسران سردار کهندل خان نخست ازین قرار داد سرباززده قبول نکردند وآخرالامر چون سردار رحمدل خان بتسلیات مناسبه روی دل سردار غلام محی الدین خان را از برادرانش گردانیده بسوی خود کرده بود ناچار شفاعت علماء ورعایت کلام آله را ظاهراً حجت قبول نمودن قرار داد مذکور ساخته دست از رشتهٔ مشاجره وبا ازصفحهٔ مکابره پس کشیده لب فرو بستند وباطناً چون بصلح راضی نبودند اینقدر سخن در میان آورده فیصلهٔ امر را محول وموکول بصوابدید امیر کبیر نموده جانبین عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده التماس کردند که اعلیحضرت

امیر کبیر از کابل در قندهار تشریف فرماشده هرچه رأی سعادت انتما در باب دفع نزاع اقتضا نماید معمول داشته اجرا وانفصال فرماید قبول جانبین باشد خلاصه پس از اطفای نائرهٔ نفاق وفرستادن عریضه بنزد کار کنان سدهٔ علیهٔ کردون رواق سردار محمد صدیق خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد عثمانخان از قندهار در علاقهٔ پشت رود که جای گیر ایشان بود رفتند که کار آنجا را راست کرده در وقت پرتو وصول افکندن امیر کبیر در قندهار مراجعت کنند

ذکر مرحله پیماشدن امیر کبیر جانب قندهار

﴿ توجه اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

(از کابل جانب قندهار)

وازین سوی پس ازرسیدن عریضهٔ مذکورهٔ سرداران قندهار بحضور سر کاروالا تبار اعلیحضرت امیر کبیر سردار شیرعلی خان حکمران غزنین بفرمان قبلهٔ امجدش مأمور قندهار شد چنانچه مشار الیه قبل از حرکت موکب همایونی بالشکر مرتب ومرغوب وچند عراده توپ از غزنین رهسپار دیار قندهار کشت وپس ازوی امیر کبیر سامان سفر ساز کرده از کابل رو بقندهار نهاد وچون سردار شیر علیخان نزدیک قندهار رسید سرداران قندهار پذیره کرده مقدمش را کرامی داشته باعزاز واکرام خود ولشکرش را درچهاونی انکلیسان واقع گوشهٔ غرب شمالی شهر قندهار فرود آورده خود ایشان در شهر بخانهای خود شدند وسردار شیرعلیخان بکارمدبرانه پرداخته هرروز که از لشکر کاهش بملاقات وبازدید قندهاریان داخل شهر میشد صدتن از پیادهٔ نظام را بروش ودأب بزرگان وشهزادگان برکاب خویش برداشته بشهر درمیآورد وروز را بملاقات وصحبت هریك ازسرداران بسر برده شب هنگام که در اردو مراجعت میکرد پنجاه تن پیاده را در جای سردار میر افضل خان گذاشته پنجاه تن دیگر را باخود در لشکر گاه میآورد تا که هشتصد تن پیادهٔ مسلح از نظام را داخل شهر کرده کسی آگاه نگشت وهمچنین شش ضرب توپ قاطری را نیز بکلیم ورخت خواب وغیره پیچیده بشهر دراورد وسرداران قندهار که قرار داد علماء را که بشرح رفت استوار نمیدانستند لاجرم منسوبان جانبین بکمین کین یکدیگر روز بسر برده مسلح در کوی وبازار همی گشتند واین امر زیاده تر باندیشه سردار شیرعلیخان موافقت کرده بسرداران قندهار اظهار نموده ملتمسانه برزبان راند که لشکرم را البدوض روراست که ازسبب خریدن اشیاء ضروریه که احتیاج شوند درشهر وبازار شده رفع احتیاج کنند وازین که شمارا یك بدیگری هنوز اعتماد واعتبار نیست کلید یکدروازهٔ شهر بملازمان ومنسوبان من تفویض شود تا کز ازراه عدم معرفت وشناسائی منسوبان هریك شما خیال دیگری کرده مناقشهٔ روی دهد دروازه را کشوده رو بلشکر گاه خویش نهند واز آسیب برکنار شوند وقندهاریان مسئول اورا قبول کرده کلید یك دروازه را بکار گذاران رکاب سردار شیر علیخان سپردند ومقارن ایحال خبر نزدیك شدن امیر کبیر بالشکرسمر گشته درافواه افتادوسرداران قندهاررا که چشم انتظار براه وصول سرکاروالاتبار بود ازقندهار تا کلات منزل بمنزل علوفه وآزوقه آماده کرده ازمأکولات وحلویات هرچه لذیذ وگواراتر وشایان ماحضر خوان پادشاهی بود در لیل ونهار بمحفل بزم حضور همی رسانیدند تا که قافلهٔ اعظم فرود گاه موکب شهریاری شد تمامت سرداران وخوانین واعیان شهرقندهار ازراه پذیره واستقبال بیرون گردیده درمنزل مذکور درك سعادت رکاب بوس نموده مراسم پذیره بجای آوردند وازانجا باهم رو بشهر نهاده امیر کبیر بکنار ده خواجه فرو کش فرموده استقبالیان بشهر وخانهای خود شدند وروز دیگر امیر کبیر قاضی محمد سعید خان خانعلوم را که بدین لقب از طرف شاه محمود سرافرازی یافته واینوقت از امر قضا معزول بود بتخت روان پیش خوانده پیش بنواخت وخلعت کمخواب وابره ازلباس خانهٔ خاص عطا فرموده بمنصب قضاوت قندهارش سرافرازساخت وبتخت روانش برنشانیده امر کرد که جارچی (۱) بجلوداخل شهرشده ندای عزل قاضی ملاغلام که تا کنون جالس مسند قضاوت بود ونصب قاضی محمد سعید خان درداده تمامت مردم شهررا آگاه کرد وهم درینحال امیر کبیرسردار رحمدل خان را پیام فرستاد که ازباب فاتحه خوانی سردار کهندلخان وسردار مهر دلخان مرحومان بشهردرشوم واواعداد پیادهٔ نظام را که سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت بشهردرآورده وتا اینوقت مخفی بوده بالباس غیر

(۱) جار لفظ ترکی است بمعنی منادی

نظامی درشهر گردش میکردند طلبداشته بقانون رسمی نظام صف آراسته امر بر پا ایستادن کردوامیر کبیر همهٔ شهزادگان وبرادر زاده ونوادگانی را که در اردو حاضر بودند چون سردار غلام حیدر خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد اعظم خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد حسین خان وسردار فیض محمد خان سالار توپخانه وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد یوسف خان وسردار سیف الله خان وکیل پسران شهریاری وسردار سلطان محمد خان وسردار سلطان احمد خان که پس از آزرده شدن ورفتنش بقندهار فاتحهٔ وزیر محمد اکبر خان را بهانه ساخته رو بدرگاه عالم پناه نهاده معفو شده وهمرکاب امیر کبیر درقندهار رفته بود وسردارفتح محمد خان وسردار جلال الدینخان پسران وزیر محمد اکبر خان مرحوم وسردار شهسوار خان بن سردار محمد اکرم خان مبرور وسردار شاه دوله خان که همه ازکابل همرکاب رفته شرف حضور داشتنددراردو گذاشته ازجمله سردار محمد یوسف خانرا با خود همراه گرفته داخل شهر شدودراندرون شهر سردارشیرعلیخان نیز شرف اندوز رکاب پدرستوده سیر گشته بعد امیر کبیر با هردوپسروارد منزل سردار رحم دل خان شد وپس از ادای دعای مغفرت هنگام عصر سردار شیر علیخان را همچنان در شهر گذاشته باسردار محمد یوسف خان باردو مراجعت فرمود وروز دیگر سرداران قندهار همهٔ کلیدهای ابواب شهر را سپردکار کنان امیر کبیر نموده برطبق خواهش اعلیحضرتش محافظ دروازهای شهر همه ازاحاد واعداد سپاه کابل مقرر گشت تادست تعدی سپاهیانرا از آزار واذیت شهریان وغیره بازدارند پس ازان جانبین شرفیاب محفل حضور امیر کبیر شده هرکدام بر وفق مرام خویش کلامی گفته چون هیچیك ازمدعائیکه دردل داشت نمیگذشت مشاجره بطول انجامیده خاطر امیر کبیرملول گشت وعلاوه بران ایام زمستان نزدیك شده امیر کبیر سرداران قندهار را مخاطب ساخته فرمود ازعرض والتماس شما برای قطع منازعه درانجا آمده باینقدر مدت که گذشت رد وقبول وعقد صلح جانبین معلوم ومفهوم نگشت وطرق وشوارع ازشدت سرما مسدود گردید که درهیچیك ازهر دو صورت راه مراجعت جانب کابل پیمودن درحوصلهٔ عقل نگنجد لهذا ارك را بباید جهت نشیمن ازهمه چیز تهی نموده بپردازید تا که دفع مناقشه شده کار مصالحه درمیان آید در ارك جای گزینم وجانب پاداش کاروصلاح روزکار شما بچشم خیر خواهی به بینم وایشان امر امیر کبیر را پذیرفته درارگش جای دادند وآخرالامر که رشتهٔ وفاق منعقد نشده جراحت نفاق بمراهم تدبیر امیرکبیر التیام پذیر نگشت لاجرم امیرکبیربایهٔ سخن راچنان نهاده قرارداد که زمام مهام نظم ونسق مملکت درقبضهٔ تصرف سلطنت بوده جهت حفاظت شهر وولایت هر قدر لشکر که ضرور وبکار باشد ازسپاه کابل که حاضر رکابست در قندهار جای اقامت برایش معین شده مواجبش از مالیات محالات قندهارداده شود وهرچه ازتنخواه سپاه افزون آیدباندازهٔ مرتبهٔ هریك ازسرداران قندهار تنخواه برایش معین ومشخص گردد وسرداران قندهار که بجز پذیرفتن دیگر زبان گفتن ازسبب نفاق خودنداشتند ناچار بامر اعلیحضرت امیر کبیرگردن نهاده پذیرای گفتارش شدند بعد امیر کبیر ازدفتر مالیات محالات قندهار رامعاینه وباتنخواه سپاهیکه درانجا اقامت داده میشدمعادله فرموده شانزده لك روپیه افزون گشت وازانجمله پنج لك رابسردار رحمدل خان مرحمت کرده دولك برای سردارمیر افضل خان ویکلك وهفتاد هزار جهت سردار خوشدل خان ویك لك ودوازده هزار بنام سردارغلام محی الدین خان ویك لك ودوازده هزار باسم سردار شیرعلی خان ویك لك حصهٔ سردار سلطان علی خان وهفتاد هزار بهرهٔ حاجی منور دل خان ثبت دیوان وتنخواه سالیانه هریك مشخص نموده دو لك وسی وشش هزار روپیهٔ دیگر را بسایر سرداران علی قدرمراتبهم مقرر داشت وپس ازان سردار محمدصدیق خان وسردار محمدعمر خان وسردار محمد عثمان خانرا که درپشت رود چنانچه ازپیش رقم گشت رفته وبقرار عزمیکه داشتند شرفیاب حضور امیرکبیر نشده بودند بذریعهٔ فرمان طلب حضور شدند تاازجایگیرایشان نیز اگر اضافه ازکفایت مؤنتشان باشدکاسته وازفاضلهٔ آن درپشت رود نوکر گرفته گذاشته شود وایشان ازسعادت یافتن بارسرباز زده بکاستن جایگیر خویش رضا نداده حاضر حضور نشدند وامیر کبیر ازنیامدن آنها هیچ در ضمیر نیاورده بهمان نظم ونسق مملکت که پیشنهاد خاطرش بود زیاده تر پرداخت وبعضی از سرداران قندهاررا ازشك وحسد دامن گیر گشته باهم گفتند که امیر کبیر بحیله مملکت متصرفهٔ مارا بضبط خویش در آورده زبان مارا

ازخواهش حقوق بمشخص کردن تنخواه بربست وهمچنان اگررفته رفته کارش نظام گیردوحکومتش درقندهار استحکام پذیرد ازتنخواه نیزمارا محروم خواهد ساخت چنانچه روزی سردارر حمدل خان بطریق گله و گستاخانه بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانید که کلاهیکه برسر داشتیم ببازیچهٔ طفلانه ازسر ما برزمین افتاده بشما عرض والتماس کردیم که ازکابل تشریف آورده باز برسرما گذارید وحال بخلاف خیالیکه داشتیم آن کلاه پاره‌پاره گشته هریازهٔ ازان بهرهٔ دیگری شده علاوه بران باعث اقامهٔ شما درقندهارنیز گردید وامیر کبیر بتبسم فرمود که کلاه شما ببازی طفلان خود شما پاره پاره شده اگرمن درقندهار درنك نکرده آهنك مراجعت کابل کنم البته شمارا نیز برادرزادگان چنانچه بود اطاعت نکرده بازدرفتنه بازخواهد گشت وازین فرمایش امیرکبیر سرداران قندهار زیاده ترخوفناك و دلگیر شده سردار رحمدل خان و سردار میر افضل خان و سردار غلام محی‌الدینخان بابدامن اضطرار پیچیده دیگران ازراه خوف جانب شورابك گریختند ودرانجا مقام گزیده تیغ خلاف ازنیام برکشیده دست غارت بمال مردم گشودند وسردارغلام حیدرخان ولیعهد بامر اعلیحضرت امیرکبیر سردارمحمد اعظم خان برادر خودرا بامردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم ولشکر رکابی خویش وسوارهٔ خود ایشان بتعاقب فراریان گماشت و چون هردو تن سردار نامدار بحدود شورآبك رسیدند فراریان تاب مقاومت وتوان مقاتلت را در خودها ندیده ازانجا راه گریز جانب ملخان واقع گرمسیر برگرفتند ودرانجا درنك کرده مصمم آهنك خویش شدند و سردار محمد اعظم خان بامردار سلطان احمد خان علاقهٔ شورآبك را از وجود فراریان تهی یافته ازراه مراجعت جانب قندهار شتافتند وقبل ازوصول ایشان درقندهار امیر کبیر ازمقام گزیدن سرداران فرار شده درموضع ملخان آگاه گشته فوراً سردار محمد شریف خان پسرخویش را بامردار جلال الدینخان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم ولشکرشایان ازراه پشت رود وکنارود هیرمند جانب ملخان گسیل فرمود که آنان را استمالت نموده ازراه بطالت جانب شاه راه هدایت دلالت کنندوانگاه که مأمورین امیرکبیر نزدیك ملخان شدند فراریان دروازهٔ قلعه را که دران جای داشتند بربسته محصور گشتند وسردار محمد شریف خان بامردار جلال الدینخان بمحاصره پرداخته کاررا برقلعه گیان دشوارساختند چنانچه ازعسرت وسختی امان‌خواسته سردار محمد شریف امان داده خاطرایشان‌را بسوگند نیزمطمئن ساخت که ازقلعه بیرون شده درمریك از آمدن قندهار ودیگردیار مختارباشند واگرهسپارقندهارشوند همان تنخواه راکه امیرکبیر مقررفرموده اندبرقراردانند وایشان بسوگند اعتماد کرده قلعه را فرو گذاشتند وازجمله سردارشیرعلیخان وسردار سلطان علیخان وسردار محمد علم خان هرسه تن روبدولت ایران نهاده دیگران باسردار محمد شریف خان درقندهار آمده شرف بار یافته بشفاعت او معفو شدند وبه تنخواهیکه برایشان مقرر ومشخص گردیده بود سرافراز گشتند

ذکرعریضه فرستادن سردار سلطان محمد خان وسردار سلطان احمد خان بشاه ایران

﴿ ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان احمد خان وسردار سلطان محمد خان ﴾

(بشاه ایران واخراج شدن سردار سلطان احمد خان)

وپس ازمراجعت سردارانیکه روازدولت برتافته بودند چون سردارسلطان احمد خانرادامن ضمیراز آلایش کینه وعنادپاك نبوده سردارسلطان محمد خان راباخود متفق ساخته هردوتن باهم‌عرض پردازحضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه‌قاجارشدند که اگرازدولت ایران‌نصرت ویاری‌بدیشان داده شودهرآینه مملکت افغانستانرا بمددکاری‌لشکرایران که برسد ازوجود امیرکبیرخالی نموده ضمیمهٔ مملکت ایران کرده بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت واین عریضهٔ ایشان ازعرض راه بدست یکی ازهواخواهان وخدمتکاران امیر کبیر افتاده بکار کنان حضور رسیده اعلیحضرت امیر کبیر از کید ایشان آگاه گشته فوراً سردار سلطان احمد خانرا جانب ایران اخراج فرمود وسردار سلطان محمد خان را معاتب ساخته گفت که مدتی درشاه درهٔ لاهور نیك خواه سکهان که برادر بزرگت را کشته پشاور ودیرجاترا از تصرف شما کشیدند بودی وبه تیولیکه برایت مقرر داشتند قناعت نموده طریق خیر خواهی ایشان را می پیمودی واکنون باانکه بامن برادری واز مملکتیکه خداوند بیمانند بمن تفویض فرموده حصهٔ بجایکبرت

مقرر داشته ازاحتیاج سکنهات رهانیدم باوجود آنراه دشمنی بامن میسپری واین را فرموده برکردارش الزام نموده عفو کردم وباز گفت که بااین کردار ورفتارت هرگز کینه وعنادت را بدل ندارم وخویش رابخدای تبارك وتعالی سپرده ومی‌سپارم وهمگاه اززحمت سفر مکدر شده باشی اینك راه کابل پیش گرفته مقدم ازرایات عالیات درآنجا رفته رفع خستگی نمای واوشرمندهٔ احسان شده راه‌کابل برگرفت ومقارن اینحال سردار شاه دوله خان نیز بدون اینکه چون‌بچین امیرکبیر نسبت بخود مشاهده نماید باغوای نفس خویش راه کابل پیش‌گرفت واز کابل درهزاره جات رفته ازآنجا براه هرات روبایران نهاد وهمدرین اوقات سردار شیرعلیخان ازقیکه عارض حالش شد ازحضور امیرکبیر رخصت غزنین یافته از قندهار درآنجا که محل حکومتش بود آمد

فرار کردن سردار شاه دوله خان

﴿ ذکر قتل سعید محمد خان ﴾

(بن وزیر یارمحمد خان حکمران هرات)

ذکر قتل سعید محمد خان

درخلال احوال مذکوره سعید محمد خان که پس از فوت پدرش چنانچه ازپیش رقم شد برومسادهٔ حکومت هرات متکی گشت وبنابرانکه مجذوب الحال بود بحمایت مادرش کارایالت را اجرامینمود وازضعف قوهٔ‌عاقله‌دست تبذیر کشوده نقد وجنس کثیر بهرمسکین وفقیر همیداد وعلاوه بران مرتکب افعال خارج ازعقل میشد چنانچه روزی مادر خویش را که در ارك هرات جای داشت معاتب ساخته ازآشفتگی دماغ توپ برحصار ارك بربسته رخنهاانداخت وازصدای توپ‌بشاشت وخرمیهامیکرد وهمچنین روزدیگر درمحضرعام نشسته گربهٔ رابرزبر دیواری درحالت رفتن مشاهده کرده بی‌اختیار لب‌بخندهٔ قهقهه کشوده گفت که اگر این گربه‌کاوی کردد چه‌سان‌برفراز دیوار راه رفتار خواهد پیمود خلاصه ازدیوانکی و بیخردی او خوانین درانی ومردم هراتی مایوس گشته سردار کهندل‌خان را چنانچه ازپیش رقم کشت دعوت برحکومت هرات کردند واولشکر جانب هرات کشیده ازنواحی قریبهٔ آن بنابر معاونت شاه ایران میرسعید محمدخانرا بقندهار مراجعت نمود وپس از آن نائب عیسی‌خان بردرانی درکمین کارافتاده تا که فرصت بدست آورده شهزاده محمدیوسف بن شهزاده ملك قاسم بن حاجی فیروزالدین ولد تیمور شاه را که مقیم مشهد مقدس بود ازراه خفا در هرات طلبید واو در شب سه‌شنبه سوم محرم سنه ۱۲۷۲ هزار ودوصد و هفتاد ودوی هجری باصد سوار داخل هرات شده طبل حکومت نواخت و خوانین طایفهٔ الکوزائی که ازبادهٔ خواب بیخود ومست افتاده وسربجای بانهاده بودند ازآواز نقاره بیدار واز خواب بیخودی هشیار شده بابوادی کسنامی نهادند وبا وجودیکه پروردهٔ نعمت وزیر یار محمد خان بودند چشم از حقوق احسان پوشیده ترك یاری سعید محمد خان نمودند الایکتن حاجی خیرالله نام که بمحاربه اقدام نموده زخم منکر برداشت وازان جراحت بدرود جهان کرده وداع جان نمود دیگرکسی بمعاونت برنخواست و بامدادان سعید محمد خان دستگیر کشته بقتل رسید واعیان الکوزائی گرفتار شکنجهٔ‌عتاب شهزاده‌محمدیوسف گردیده بسیرومن نقره‌وطلاء از ایشان گرفته‌شد وازین واقعه ناصر الدین شاه‌قاجار آگاه گشته بپاس معاونت وزیر یار محمد خان که درهنگام بنی حسن خان سالار چنانکه ازپیش مرقوم شد بحمزه میرزا نموده طریق خدمتگذاری پیموده رشتهٔ اطاعت دولت ایران بکردن نهاده بود بعزم انتقام حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم خود را که حکمران خراسان بود فرمان کرد که بالشکر و توپخانه از مشهد بجانب هرات راه برگیرد واو بامر شاه ایران وارد هرات شده شهزاده محمد یوسف وعیسی خان را بمحاصره انداخت ومدتی بدورحصار هرات افتاده کار را برشهزاده و هرویان بغایت دشوار ساخت و شهزاده بامردم هرات از تنگنای محاصره عرض برداز حضور امیر کبیر شده نصرت خواستند و امیر کبیر باآنکه عزم تسخیر هرات را در ضمیر داشت عرض ایشان را از گرفتاری درنظم ونسق امور مهمهٔ قندهار پذیرفتار نگشت و تسخیر هرات را که مکنون خاطر داشت موقوف بوقت فرصت گذاشت ونائب عیسی خان از کمك وامداد امیرکبیر که درضمیر داشت مأیوس گردیده از کردارو گفتار ناهنجارشهزاده محمد یوسف نیز دلتنك گشته اورا ازشهر بیرون کرده نزد حسام‌السلطنه فرستاد واوبکیفر (۱) خون سعیدمحمد خان هلاکش ساخت وپس ازان نائب عیسی خان نیز از شدت قحط وغلا خود را گرفتار بلا

(۱) کیفرمکافات وپاداش

دیده هرات را بحسام السلطنه سپرد وروز دیگر بعزم سلام داخل لشکرگاه حسام‌السلطنه شده شخصی ازلشکریان بتعلیم حسام‌السلطنه بهانهٔ پژوهش حال وپرسش احوال نزدیك او شده بضرب کاوله ازپا درآورد وشهر هرات بتصرف دولت ایران درآمد

وقایع سنه ۱۲۷۳ هجری صلعم

﴿وقائع سال هزار ودویست وهفتادو سه هجری صلعم﴾

چون دولت انکلیس هرات را در تصرف شاه ایران مشاهده کرد کشور هند را در معرض خطر دانسته لاجرم بتوسط وزیر مختار خود که مقیم دارالسلطنه طهران بود باناصرالدین شاه درباب هرات بگفتگوپرداخت وازقرار داد دول یوروپ در خصوص عدم مداخلت در مملکت افغانستان اورا منبه واگاه ساخت که هیچیك از دول حق تصرف ومداخلت در مملکت افغانستان نداشته باشد بنابران میباید که لشکر ایران از خاك هرات بیرون شده هرات را بافغانان واگذارد ناصرالدین شاه از گفتار وزیر مختار دولت انکلیس سرباز زده بگوش قبول جانداد وکارگذاران دولت مذکوره ازینمعنی برآشفته وزیر مختار خودراازطهران طلب هند نموده بادولت ایران اعلان جنك دادند وازراه سمندر چند جهاز حربی جانب بندر بوشهر فرستادند وطرح محاربه انداخته بندر مذکور را بادوسه قلعهٔ مستحکم دیگر متصرف شدند و ناصرالدین شاه از شنیدن اینخبر مملکت ایران را در خطر دیده دست تصرف از هرات بازداشته سردار سلطان احمد خان را که نزد اورفته بود بحکومت هرات گماشته زبان گفتگوی دولت انکلیس را بوی که افغان ونوادهٔ سردار پاینده خان مرحوم بود بربست

ماموشدن سرداران درهرات

﴿ذکر مامور شدن سرداران افغان﴾

(از حضور شاه ایران در هرات)

چون حکومت هرات بسردار سلطان احمد خان مفوض گشت سردار محمد علم خان بن سردار رحمدل خان وسردار سلطان علیخان بن سردار کهندل خان مرحوم که از قند هار چنانچه ازپیش رقم‌شد گریخته روی امید بدولت ایران نهاده بودند نیزشریك وانباز سردار سلطان احمد خان مقررشده ازطهران مرخص هرات گردیدند که وارد هرات شده در مالیات باهم شریك بوده زمام مهام حکومت بکف اقتدار سردار سلطان احمد خان‌باشد ودیگران درکار حکومت مداخلت نکنند وبهره‌وحصهٔ ازعمل ودخل محالات ولایت هرات بقدر کفایت معیشت اولاد واحفاد وزیر یار محمد خان مرحوم نیز داده از ادای آن مستمراً اهالی نورزند خلاصه سرداران مذکور شروط مقررهٔ ناصرالدین شاه‌را بگوش‌هوش جاداده از طهران راه هرات برگرفتند مگرسردار محمد علم خان که خود را شایان حکومت می پنداشت حکومت سردار سلطان احمد خانرا ناگوار طبیعت خویش‌دیده ازعرض راه ازدیگران جدا گشته بطهران مراجعت کرد وسردار سلطان احمدخان باسردار سلطان علیخان درسلخ ماه‌رمضان سنه ۱۲۷۳ هزار ودوصد وهفتاد وسه‌هجری وارد هرات شده بکارحکومت وغیره‌دستورالعملیکه داشتند پرداختند وپس ازرسیدن سرداران درهرات لشکر قاجاریه‌از آنجا راه‌مراجعت جانب‌مشهد برگرفته همچنین افواج‌دولت انکلیس بندر بوشهر را باقلاعیکه متصرف شده بودند برطبق شروط عهد نامهٔ که بادولت ایران درمیان داشتند واگذاشته جانب هند مراجعت کردند وسردار سلطان احمد خان سکه وخطبهٔ‌را بنام‌ناصرالدین شاه‌جاری ورایج گردانیده پس‌ازچندی سردار سلطان علیخانرا بااولاد واحفاد وزیر یار محمد خان ازقسمت ومشارکت مداخل هرات محروم ساخته ازهرات همه‌را بیرون کرده خود مستقلاً بنفس‌خود بکار ریاست واخذوقبض باج وخراج ولایت پرداخت وازجانب شاه ایران خوداو بلقب سرکار وشهنواز خان پسرش بمنصب امیرپنج سرافراز گشتند وسردار سلطان علیخان باعیال واطفال وزیر یار محمد خان وپسرش سعید محمد خان که بامر سردار سلطان احمد خان ازهرات بیرون‌شده بودند درقندهار شرف‌یاب‌حضور امیر کبیر گردیده مشمول الطاف امیرانه شدند وسردار محمدعلم خان که ازین‌راه‌مراجعت بجانب طهران‌پیش گرفته‌بود درروز هفدهم ماه‌شوال‌سال۱۲۷۳هزارودوصد

وهفتاد وسه هجری صلع بمنزل الهاك باجمی ازقطاع الطریق سفاك دوچار کشته ازضرب تیغ بیدریغ ان کروه بی باك هلاك گشت وراه بهشت وید برگرفت

ذکر مراجعت امیر کبیر از قندهار بکابل

﴿ ذکر مأمور شدن سردار غلام حیدر خان ﴾

(بحکومت قندهار و مراجعت امیر کبیر بکابل)

وهمدرین اوان امیر کبیر از نظم ونسق ولایت قندهار ومحالات آن فراغت حاصل کرده سردار غلام حیدر خانرا بحکومت آنجا مأمور فرموده سردار فتح محمد خانرا باسردار جلال الدینخان به پیشکاری او کماشت وخوانین رکاب واعیان ملك را به تنخواه مستمرهٔ کافیه نواخته رایات عالیاترا جانب کابل شقه کشاساخت وسرداران قندهار را باخود برداشته احدیرا نگذاشته درکابل آورد که مبادا مصدر فتنهٔ شوند وچون موکب همایونی درنواحی غزنین پرتونزول افگند سردار شیرعلیخان که چندی قبلبرین چنانچه مذکور کشت ازسبب عارضهٔ تب ازقندهار درغزنین آمده بود بااعیان واشراف شهر واطراف مراسم پذیره و لوازم رکاب بوس بتقدیم رسانیده شرف جبین بوس حاصل کرد واز آنجا همرکاب اعلیحضرت قبلهٔ امجدش درکابل آمد ودرروز ورود امیر کبیر بکابل سران وسرداران چون سردار محمد عثمانخان حاکم کابل وسردار محمد امین خان که هنکام توجه امیر کبیر جانب قندهار از ترکستان درکابل آمده بود وغیره باوضیع وشریف سکنهٔ شهر در میدان (۱) ده مزنك باستقبال بیرون شده تمامت ایشان از احوال پرسی امیر کبیر وفیض رکاب بوسی مفاخر ومباهی کشته ثنا خوان وشکر کنان داخل شهر شده امیر کبیر دربالاحصار فرود آمد

(۱) ده مزنك نام قریه ایست متصل شهر کابل

ذکر تشریف بردن امیر کبیر در جمرود

﴿ ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

(درجمرود بالتماس انکلیسان وتجدید عهد ایشان)

پس ازرفع خستکی سفر قندهار کارکنان دولت انکلیس که تمامت افغانستان وترکستان را ازحدبلوچستان تا کنار رود جیحون بتصرف امیر کبیردیده حشمت واقتدارش را نیك ملاحظه کردند بذریعهٔ مکتوب دعوت جمرودش نمودند زیرا که هنوز سررشته کشورهند بادولت برطانیه عظما چنانچه بایدنشده بود که سلطنت امیر کبیر مکنت وقوت کرفته باعث اضطراب خاطر انکلیسان شد که مبادا امیر کبیر موجب شورش کشورهند شود بنابران اورا در موضع مذکور دعوت کردند اتحاد امیر کبیر ملتمس انکلیسان را بکوش قبول شنیده باپسران کامکار وبرادر وبرادرزادکان والاتبار چون سردار محمد اعظم خان وسردار محمد حسین خان وسردار پیرمحمد خان وسردار محمد عثمان خان وسردار میرافضل خان وسردار شمس الدینخان وغلام محمد خان مختار وجمعی ازبزرکان کابل وغیره چون میردرویش معروف بحافظ جی پسرمیرواعظ مرحوم وسیدبهاء والدین خان کنری وقاضی محمد سعید خان بارکزائی ومیرزاعبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش ومیرزا سید حسین خان بن میرزا سید محسن خان ومیرزا عسکرخان وایشیك آقاسی شیردل خان ومحمد رفیق خان لودی وسپاه آراسته راه پشاور برکرفت وچون ازمنزل لوارکی واقع درهٔ خیبرایات عالیات جانب منزل جمرود شقه کشا کشت دربین راه بموضع (۲) خرمه واله چرلین ولمسدن وادوردس نامان انکلیس که ازپشاور طریق پذیره برکرفته بودند باسوارهٔ نظامی که همراه داشتنداز کوه دراه دررسیده ازاسپان خویش فرود کشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وامیر کبیر در ملاقات کاه پرتونزول افکنده سرا پرده ها وخیمه ها برافراشت وانکلیسان نیز برکنار اردوی امیر کبیر منزل کزین شده بعد امیر کبیر باسرداران وبزرکان رکاب درسرا پرده وتحت سایه بان شاهی بزم خسروی آراسته برکرسیها نشسته سرکرم محبت محرمانه بودند که جان لارنس جیف کمشنر باچندتن ازافسران انکلیس ازراه اعزاز واکرام اعلیحضرت امیر کبیر وارد اردوی معلی شده شرف باریافت وملاقات دوستانه بتقدیم رسیده بعدانکلیسان در خیمه کاه کسان خود رفتند ودو روز بموضع مذکور بسر رفته روز سوم ازانجاباهم روانهٔ جمرود شدند وانکلیسانیکه باسپاه درانجا حاضر وورود امیر کبیررا ناظر ومنتظر بودند تمامت افواج حاضره را باصفوف آراسته

(۲) خرمه واله بلفظ افغانی بمعنی جوی نزدیك ودر فارسی ج افغانی بحرف س تلفظ میشود

واتواب پیراسته برپای داشتند چنانچه در وقت ورود موکب همایونی بجمرود بیست ویك ضرب توپ رسمی کشاد داده پس از چند دقیقه چنان شلك توپ وتفنك شادیانه کردند که تا امیر کبیر ازاسپ فرود نیامد از کشودن توپ وتفنك دست باز نداشتند وپس از هبوط اعلیحضرت امیر کبیر وادای مراسم ملاقات متحدانه سخن از دوستی در میان آمده آخر الامر رشتهٔ اتحاد دولتین را در بین چنین قرار دادند که امیر کبیر بادولت انکلیس متحد بوده راهی بجز دوستی نه پیماید وبادیگر دولت که مخالف دولت انکلیس باشد رشتهٔ موالات مرتبط ننماید واز دولت انکلیس بازای مودت واتحاد سالیانه دوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی واصل خزانهٔ دارالسلطنهٔ کابل دانسته دوازده هزار میل تفنك در کابل وچهار هزار میل در قندهار رسیده انکارند وهم لمسدن‌ودا کتر بلو نامان را از امیر کبیر خواستار شدند که همرکاب اعلیحضرت تاکابل رفته بعد از توقف ودرنك چندی آهنك مراجعت هند کنند وامیر کبیر آمدن ایشان را در کابل بنا برسبك سری وسلحشوری مردم کوهستانات رضا نداده برفتن هردوتن در قندهار صلاح واجازت داد که مبادا در کابل آسیبی بدیشان برسد الغرض شروط وقیود مذکوره را در فصول عهد نامهٔ جانبین قرار دادند که روز دیگر دستخط ومهر برنهاده از هم وداع کنند چنانچه امیر کبیر بسرا پردهٔ خویش در شده روز دیگر از سبب نقرس که بپا داشت درد شدید بپایش عارض شده سردار محمد اعظم خان فرزند ارجمندش را وکیل معاهده قرار داده بامحمد رفیق خان ومیرزا محمد حسین خان قزلباش وغیره خدام معتمد کار آگاه از لشکر گاه روانهٔ جرود فرمود واو باخادمان در گاه و کار گذاران بارگاه اعلی رفته وثیقهٔ عهد را ارقام نموده مراجعت کرد وامیر کبیر عزم مراجعت کابل نموده انکلیسان دوباره تکلیف جرودش کردند وامیر کبیر از سبب درد پا عذر خواسته انکلیسان تحف وهدایای ایشان را از قبیل پیل وشمشیر مرصع وساعت وتوبهای کمخواب وتفنك وتفنکچه وغیره اشیاء نفیسه که شایان شان بادشاهی بودند خاص اعلیحضرت امیر کبیر وهمچنین برای هریك از سردارن واعیان رکاب وخوانین وافسران سپاه از منصب پنج سواری تا ارباب مناصب اعلی بقدر رتبه تحفهٔ جداگانه داده تحف وهدایای امیر کبیر را از جمرود روانهٔ حضور اقدس ساخته همهٔ اردورا کامیاب گردانیدند بعد امیر کبیر طریق مراجعت سپرده بادبدبهٔ شایان وارد دارالسلطنهٔ کابل شدوانکلیسان برطبق معاهده وقرار دادتفنك‌ها ووجه‌نقدرا بکار گذاران امارت سپرده ازانجمله چهار هزارمیل‌تفنك‌رابالمسدن‌نام انکلیس درقندهار فرستادند واو درانجا رفته چندی نزد سردار غلام حیدر خان حکمران قندهار مانده بعدها رخصت‌انصراف یافته مراجعت نمود

ذکر مراجعت سردار شیر علیخان از ایران

﴿ ذکر مراجعت سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان مرحوم از ایران ﴾

(وبرحال فرمودن سردار غلام حیدر خان تنخواه اورا که امیر کبیر مشخص فرموده بود)

وهمدرین سال سردار شیر علی خان بن سردار مهر دل خان مرحوم که رو از امیر کبیر برتافته از قندهار در مملکت ایران رفته واحسانی نسبت بشانش‌ندیده بود روی امید بسوی افغانستان‌نهاده در قندهار نزد سردار غلام حیدر خان آمد واو مقدمش را گرامی داشته کردارش را تا کرده انگاشته همان مبلغ یك لك ودوازده هزار روپیه سالیانهٔ مستمره اش‌را که امیر کبیر معین‌نموده بودبرحال کرده از کج خیالی او هیچ بزبان نیاورده اعزازش نمود

ذکر رفتن سردار محمد افضل خان ازتخته‌پل به تاشقرغان

﴿ ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته پل در تاشقرغان ﴾

(وباز پرس نمودن محاسبات آنجا)

وهمدرین سال سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان از تخته پل جهت باز پرسیدن محاسبات مالیات ولایت تاشقرغان وعزم دیدن فرزند برومندش سردار عبد الرحمن خان که قدم بمرحلهٔ سیزده سالگی نهاده بود روانه ووارد آنجاشد وسه ماه درتاشقرغان اقامت گزیده مبلغ یك لك روپیه ازدرکات‌بخشش وتخفیف که‌سردار عبد الرحمن خان نموده وبمردم داده بوددرحین بازپرس محاسبات کار گذاران او مجری‌نداده از راه استردادحواله

نمود که پس تحویل خزانه نمایند چنانچه باندك زمان بتوسط محصلان شدید مبلغ مذکور واصل وعاید خزانه گردیده بعد راه مراجعت جانب تخته پل در نور دید ودر وقت وداع سردار عبد الرحمن خان که از استرداد وجوه انعام وتخفیفش رنجیده خاطر گشته بود بعرش والد ماجدش رسانیده خواهش همعنان کشتن پدر نیکوسیر ورفتن تخته پل کرد وقبلهٔ امجدش باعث وسبب ترك کردن حکومت تاشقرغان وعزم تخته پل نمودنش را پرسیده پاسخ شنید که درجائیکه اختیار بخشش وداد ودهش را شخص نداشته باشد چگونه خواستار حکومت آن خواهد شد وپدر نیاك اخترش تسلی نموده گفت که باز گشت تخفیفات وموهبانت از راه عتاب وبیرون از قانون حساب نبوده که موجب افروختن چهره ات شود بلکه از سبب عدم کفایت مداخل برمخارجست که پرده از روی کار برداشته نشود وتنخواه لشکر بروجه مقرر برسد زیرا که اگر دخل مملکت صرف دیگر جهت شود نگاهداشتن سپاه بی تنخواه محال است وکفایت هردو امررا بوجه اندك نمودن حکومت را زوال ومملکت را اختلال است خلاصه بدینگونه سخنان اندرزش نموده‌از همعنانی خویش باز داشته از تاشقرغان رایت مراجعت جانب تخته پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان پس ازمعاودت پدرش چون فسخ عزم را باوجود صباوت ناکوار می پنداشت حیدر خان بن محمود خان بیات را بحکومت تاشقرغان گماشته خود از عقب پدر والا گهرش راه تخته پل برداشت وپدرش از مهر وحفاوت (۱) پدرانه چیزی نگفته وی در زیر حمایت وحضانت (۲) پدر رحل اقامت انداخته بقرارسابق بخواندن درس و آموختن مهمات رسمیه پرداخت

(۱) حفاوت شفقت ومهربانی
(۲) حضانت دربغل نگهداشتن

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وچهار هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۷٤ هجری صلعم

درین سال کربت اشتمال سردار غلام حیدرخان ولیعهد امارت که حکومت قندهار داشت سردار جلال‌الدین خان را بحکومت پشت رود وسردار فتح محمد خان را به نیابت خویش بحکومت قندهار مأمور ومفتخر ساخته بعزم زیارت اعلیحضرت امیر کبیر احرام بند کعبهٔ مقصود شده رایت سفر کابل‌افراخت وازقندهار باتحفه‌وهدیهٔ بسیار رهسپار گشته در روز ورودش بکابل تمامت اعیان وبزرگان ومردم سکنهٔ شهر بامر امیر کبیر استقبال نموده باجاه وجلال هرچه تمامتر بشهرش در آوردند واو همچنان از کرد راه داخل بارگاه گردیده شرف‌دست بوس حاصل کرده پس از درك سعادت دیدار پدر والا تبار در سرای خویش شد وبارسفر کشوده روز دیگر تحفه وار مغانیکه داشت‌تقدیم حضور امیر کبیرنموده همه مطبوع ودلپذیر افتاد وچندی‌باستراحت وعشرت‌بسر برده تا که از قضای مبرم الٰهی تب محرقهٔ دماغی عارض حالش گشته به‌بستر مرگش انداخت واز شدت درد چهرهٔ حیاتش زرد گردیده قالبش ازروح تهی شده رخت از تخت عزت بتخته کشید وبعمری ونه سالگی درعصر روز جمعه بیست ویکم ماه ذیقعده سال ۱۲۷٤ هزار ودو صد وهفتاد وچهار هجری روز کار زندگیش سپری شده در مقبرهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم واقع جنب غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت وامیر کبیر پس از طی بساط عزاداری وتبدیل لباس سوگواری سردار شیرعلی خان فرزند خردمند دیگر خود را که باوزیر محمد اکبرخان مبرور وسردار غلام حیدر خان مغفور یك صدف را گوهر ویك سپهررا اختر بود بپاس خدمات برادرش وزیر مذکور که‌تخت امارت‌را به‌نیروی بازویش چنانچه ازپیش رقم گشت او از وجود خاندان‌احمدشاه خلدآرامگاه بپرداخت وسپاه دولت انگلیس را بضرب تیغ بیدریغ از مملکت افغانستان بیرون ساخت‌پیش خوانده بجای برادرش بحکومت وایالت قندهار نامزد فرموده در اواخر ماه ذیحجهٔ سنهٔ مذکوره بقندهارش فرستاد

(وقایع سال هزار ودویست وهفتاد وپنج هجری صلعم)

وقائع سنه ۱۲۷۵ هجری صلعم

وسردار شیر علی خان پسر خود سردار محمد علی خان را مأمور حکومت غزنین که تاکنون جایگیر ومحل حکومتش بود نموده خود در قندهار رفته در روز ورودش بآن دیار سردار جلال الدینخان حاکم پشت رود که پس‌ازفوت سردار غلام‌حیدر خان درقندهار آمده دوتن (۳) ازسرای سردار غلام‌حیدر خانرا بدون اجازت واطلاع امیر کبیر درسرای خود برده بود که پس ازانقضای ایام عدهٔ ایشان متصرف شود

(۳) سرای جمع سریتی

خائف گردیده از قندهار جانب شال کوت فرار کرد وسردار شیرعلیخان داخل قندهار شده فوراً سردار محمد رفیق خان لودی راباایشیك آقاسی محمد اکبر خان تره خیل وجمعی از سواران رکاب خویش بتعاقب وی گماشت وامر کرد که بتعجیل راه نوردیده اورا دستیاب کرده بهروسیله وواسطه که بتوانند بقندهارش برگردانند اما ایشان درخارج ازادارهٔ حکومت بدورسیده هرچندحیلت انگیختندکه اورا باخود آرند وی از کثرت خوف از گفتار ایشان مطمئن نگشته بازنیامد وراه کراچی بندرپیش گرفت وفرستادگان سردارشیرعلیخان چون داخل علاقهٔ غیربود جبراً نیزاورا نتوانستند برگردانند چنانچه بی‌نیل مقصود مراجعت نمودند واو در کراچی رفته ازآنجا براه آب جانب بمبئی‌رهنوردشده ازبمبئی خود را بعربستان کشیده از آنجا جانب قسطنطنیه رهسپار گشته بار یاب حضور سلطان‌المعظم اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان شد وازوی نوازش نیکویافته دران مرزوبوم اقامه گزیده مصاحب ترکان روم گردید وسردار شیر علیخان بحکومت قندهار مواظب گشته بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخت

ذکر سرباز زدن میر اتالیق از فرمان سردار محمد افضل خان

﴿ ذکر سرباز زدن میر سلطان مراد خان اتالیق ازامر سردار محمد افضل خان ﴾

(ومأمور شدن سردار محمد اعظم خان بتنبیه وتادیب او)

ودرخلال احوال مذکوره سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان سلطان مراد خان اتالیق میرقطغن را دعوت اطاعت کرده فرمان داد که رءوس منابر قصبات قطغن را بنام اعلیحضرت امیرکبیردرخطبه مزین گرداند وهم‌ازراه انقیاد مالیات ولایت‌را بتوسط عمال‌وضباط پادشاهی از مردم رعیت ستاند واوازین‌امر سرباززده برادر خودرا باتحف وهدایا نزد سردار محمد افضل خان فرستاده پیام داد که بدین تحفه وهدیه قناعت ورزیده از دیگر هوائیکه درسر وسودائیکه دردل دارد بگذرد ورنه کرفتار صد گونه خطر خواهدشد واو برادر اتالیق را باآن پیام ناشایستیکه گذاشت اعزاز واکرام نموده بحسن‌تقریر وپنددلپذیر روی دلش‌را بسوی خودکرده برعهده‌اش نهاد که برادر بزرگش را از بادیه جهالت جانب شاه راه اطاعت راه نموده باخود نزداو آرد چنانچه وی پرذمهٔ خویش گرفته مراجعت کرد وآنگاه که نزد برادرش رسیده دلالت اطاعتش کرد وی برآشفته خواست که برادر خودرا بزندان اندازد ولیکن او ازعزم برادر آگاه شده راه فرار جانب تاشقرغان اختیار کرد که خود را نزد سردار محمدافضل خان رساند ومیراتالیق چندتن سوار بتعاقب او گماشته دردشت معروف بآبدان بدورسیده باهم درآویختند واو خودش باهمراهانیکه داشت بمدافعه پرداخته، سوارهٔ را نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مدد طلبید وسردار والاتبار علی‌العجاله سواران گزیده وجرار مأموردشت آبدان‌نمود وبرادر اتالیق قبل از رسیدن کمکیان بقتل‌رسیده بی آنکه یاری‌دادهشود بدرود زندگی کرده جانب‌سرای جاویدخزید وپس‌ازقتل‌او فرستادگان سردار محمدافضل خان باسواران میراتالیق دوچار گشته چندتن ازایشانرا کشته آخرالامر سوارهٔ میرقطغن مغلوب گردیده اوارهٔدشت کربت ومحن شدند وگماشتگان سردار باوقار نعش برادر اتالیق‌را باخود برداشته درتاشقرغان دفنش کردند وچون کار میراتالیق بدین مدار رسید سردار محمد افضل خان عرض پرداز حضور امیرکبیرشده سررشته ودستورالعمل طلبیدکه لوای تنبیه وتهدید میراتالیق وسرزنش مردم محال قطغن برافرازد یاامر کوشمالی اورا معطل بفرصت گذاشته باصبر وشکیبائی درسازد واین عریضهٔاو دروقتیکه امیرکبیر بارادهٔ قشلاق از کابل عازم جلال‌آباد بود بپایهٔ سریر سلطنت رسیده فرمان شد که بلادرنك اعلام‌جنك برافراشته بالشکر آهنك قطغن نماید وهم سردار محمد اعظم خان حکمران کرم وخوست را فرمان کرد که حاضر خصورشده رهسپار دیارترکستان شود وپس از صدور هردو فرمان خود اعلیحضرت امیرکبیر راه جلال آباد برگرفته چون درمنزل تنگی ترکی واقع عرض راه خورد کابل وخاك جبار پرتونزول افکند سردار محمد اعظم خان از کرم رسیده بعزر کاب‌بوس معزز گشت وتامنزل باریکاب همرکاب والا رفته ازآنجا مرخص وروانهٔ ترکستان‌شد ودر کابل آمده سامان‌سفر ساز کرده روبترکستان‌نهاد وامیرکبیر وارد جلال آباد گردیده درباغ سردار غلام‌حیدر خان مرحوم منزل گزید

وازدیکر سوی سردار محمداعظم خان که روی جانب ترکستان نهاده‌بود چون‌وارد آی‌بیك‌شد سردارعبدالرحمن خان که ازتاشقرغان چهار منزل بعزم استقبال عمش‌راه نوردیده‌بود درمنزل مذکور درك ملاقات کرده ازآنجا باهم‌راه بر گرفته بحضور سردار محمدافضل‌خان برادربزرگش وارد تخته‌پل شدند وهردوبرادر باهم‌مصافحه ومعانقه نموده‌از دیدار یکدیکر مبتهج وشاد مان شده امر لشکر کشی ودشمن کشی را تافصل بهار معطل داشته درکوشهٔ انتظار نهادند

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر ازجلال‌آباد بکابل ولشکر فرستادنش جانب قطغن ﴾

(ولشکر کشیدن سردار محمد افضل خان ازترکستان وتخته‌پل بدانسو)

(بسالاری سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان)

ذکر مراجعت امیر کبیر ولشکر فرستادن سردار محمد افضل خان در قطغن

چون ایام دی در گذشته موسم بهار رسید امیر کبیر ازجلال آباد مراجعت‌فرموده بدارالسلطنهٔ کابل مقام ییلاق گزید سردار محمد اسلم خان رابادو فوج پیاده وشش‌عراده توپ وسواره وپیادهٔ بسیار از راه چاریکار جانب قطغن رهسپار ساخت و از عقب او لشکر دیکر بسر کرده کی سردار شمس الدین خان بن سردار امیرمحمد خان‌مرحوم روانهٔ آن مرزوبوم نمود وهمچنین ازقفای او سردارمحمد شریف خان را با دیکر لشکر شایان ازپی هم بفاصلهٔ یکیك منزل کسیل فرمود واز جانب ترکستان سردار محمد افضل خان لشکر بزرکی مرتب و منظم ساخته بسالاری سردار عبدالرحمن خان در تحت رایت وفرمان سردار محمد اعظم خان قرار داده طرف قطغن رهسپار فرمود ودر هنکام کوچ دادن سپاه سردار محمد افضل خان ازتخته پل سوار شده بارادهٔ سان بینی داخل لشکر کاه شد وچون سردارعبد الرحمن خان تمامت سواره وپیاده وتوپخانه را بوجه اتم واکمل آراسته وپیراسته بود پس ازعرض دیدن افواج انتظامش مطبوع ومستحسن افتاده بعطای شمشیر مرصع واسپ زین ویراق طلاء از قبل پدر خجسته سیرش مفتخر وسربلند کشت وهم مأمور شد که بااردویش در تاشقرغان رفته درنك نماید تاسردارمحمد اعظم خان که بعض امور ضروریه سفرش ناتمام است انجام نموده ازعقب دررسد بعد باهم جاده پیمای منزل مقصود شوند وسردار عبدالرحمن خان بامر پدر والاشانش ازتخته پل جیش درجنبش آورده وارد تاشقرغان شد ومردم سکنهٔ شهر واطراف آنجا ازبزرگ وکوچك باستقبال برخواسته نظر بمحبت وموانستیکه ازوقت حکومت اودردل داشتند زبان بشکر خداوند تبارك وتعالی ودعا وثنای وی کشوده مقدمش را بغایت کرامی داشتندوتعظیم وتمجیدش نموده مراسم‌اعزازواکرام بجای آوردندواوبازای خوشی‌وخرمی نمودن وشکر گذاریدن ودعا وثنا خواندن ایشان بزبان لطف ونرم کوئی وبیان دلجوئی بازپرسی نموده همه را مرهون تفقدات بیکرانه ساخت ومیدان عیدکاه را که دشت بافضائیست لشکرکاه قرارداده فرود آمد وروز دیکر ازراه امتنان مردم سکنه تاشقرغان رؤسای شهررا دعوت مهمانی کرده بعزت واحترام همه را طعام داد وایشان نیز ازطریق وفا راه صدق‌وصفا پیموده بااوولشکرش سلوك‌ورفتار مخلصانه بتقدیم رسانیدند وروز یازدهم ورود او درتاشقرغان سردار محمد اعظم خان ازعقب دررسیده بوی ملحق کشت ودوروز دیکر باهم توقف کرده بعدبراه افتاده وارد آی بیك شدند وسه روز جهت تهیهٔ علوفه درانجا مکث نموده روز چهارم روبراه غوری نهادند وپس از قطع پنج منزل بقرب قلعهٔ غوری که میراتالیق بروج وباره اش را بمردان کار وسامان کارزار استوار داشته بود رسیده قلعه را مستحکم دیدند

﴿ ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری ﴾

ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری وشکست‌میر اتالیق

(ورسیدن میراتالیق بیاری قلعه کیان ومغلوب شدنش)

چون قلعه راامحکم وقلعه داران را استوار ومستحکم مشاهده کردند لاجرم سردار عبدالرحمن خان تدبیریکه درضمیر داشت بروی کار آورده قبل ازآنکه خیام وسرا پردهای اردو برپا و افراشته کردد تمامت سپاه را که بیست هزار مرد پیکار وچهل عراده توپ آتش بار بودند بمقابل قلعه باصفوف آراسته ساعتی برپای داشت تاقلعه

کیان مشاهده ومعاینه کرده بیدل وهراسناك شوند وبعد از نشاندادن صفوف سپاه‌را بقانون نظام درهم شکسته درلشکرگاه در آورد ونماز عصررا ادا کرده باچندتن ازافسران نظام وخدام خویش ازاردو بیرون شده اطراف قلعه، ومواضع ومواقع نقب زدن وتوپ نهادن را نیك نظر کرده مشخص و معین نمود ونقب زنان چابك دست خارا شکاف را درمواضع معینه مأمور نقب زدن کرده لشکررا حکم سنگر ساختن نفاذ فرمود وهمهٔ مأمورین بکار نقب و افراختن سنگر پرداخته از شام (۱) تابام کار کرده نقبها را بکنار خندق رسانیده سنگر سدیدی برافراشتند وپس ازانجام کار در خیمه گاه خودها قرار گرفته تاوقت ظهر استراحت ورفع خستگی نموده آرام وآسوده بودند که ناگهان میرآتالیق باچل هزار سوارازراه یاری ومددکاری قلعه کیان نزدیك رسیده بنظرلشکر پادشاهی ومردم‌قلعه جلوه‌گرشدند که قلعه کیان را قوی دل ساخته خصم را ازهراس پای درگل اندازند وسردار عبد الرحمن خان باندیشه اینکه اگر میرآتالیق برلشکرگاه تاختن کند میباید ازمعسکر دورتر شمشیرحملهٔ دشمن را سپرشدتا آسیبی به بنه وآغروق لشکر نرسد پس بتعجیل هرچه تمامتردو هزارسوارهٔ گزیده‌ازسواران نظام‌ودوازده‌عراده توپ‌اسپی‌وچهاردسته ازفوج‌پیادهٔ نظام راباخود برداشته راه مدافعه پیش گرفت ومخفیانه روی‌بسوی خصم نهاد چنانچه میرآتالیق‌وسوارانش که چشم‌حیرت بلشکرگاه وخیام‌سپاه دوخته‌سرگرم نگاه بودندازاردوبیرون‌شدن‌سردار عبد الرحمن خان‌وراه‌پیمودنش جانب ایشان آگاه نشدندتا که بخبربه پشت سرایشان‌رسیده توپچیان‌را امربکشاددادن توپ کرد وایشان‌دفعةً دهن‌توپهارا جانب دشمن‌گشوده موزیك‌چیان‌وباجه نوازان‌سازمخالف درنوا آورده‌میرآتالیق ولشکرش رادردشت بینوائی انداختندچنانچه ازعدم وقوف برقلت‌همراهان سردارعبدالرحمن‌خان‌وشدت‌غریدن‌توپ وتفنك‌حمل برکثرت کرده جهانرا برخود تیره‌وتنك دانسته آهنك فرارکرد وپشت‌بجنك‌داده روبگریزنهاد وقلعه‌کیان نیز ازمشاهدهٔ اینحالت صبروطاقت را ازدست داده درپس دیوار حسرت وناامیدی نشستند وسردار عبدالرحمن خان بافتح وظفر همعنان بلشکرگاه‌خویش‌مراجعت کرده تاساعت یازده ازشب تمام‌نقبها وسنگر راخبر گرفته تمامت سپاه را هشیار وبیدار وگرفتار کار مشاهده نموده همه‌را تحسین وآفرین فرموده باستراحت کاهش معاودت کرد ولشکرش شب‌را بهوشیاری وپاسداری بروز رسانیده وقت طلوع آفتاب سردار عبدالرحمن خان لشکررا ملاحظه کرده ازجمله دوهزار سوار را مأمور قراولی کرد که بفاصلهٔ هشت کروه ازلشکرگاه دوررفته محافظانه گردش نمایند تااگر سوار مخالف حمله ورشوند دواب ومواشی وافراد لشکر که در اطراف اردو منتشراند از خطر بی حذر باشند و نیز اگر برمعسکر سوارهٔ خصم بتازد ایشان (۲) ابطال رجال اردو را خبر سازند تابمدافعه پردازند ونگذارند که خصم چیره شده ظفر یابند

(۱) مخفف بامداد

(۲) ابطال دلاوران

﴿ ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر ﴾

(ومغلوب ومجروح ودستگیرشدن قطغنیان)

ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر وهزیمت‌یافتن قطغنیان

چون سواران مذکوره رفته بگردش وقراولی پرداختند سه روز بعد از رفتن ایشان آگاه شدند که هشت هزار سوار از مردم قطغن در چشمهٔ شیر واقع فاصلهٔ پنج فرسنگی عسکر گاه بادشاهی فراهم شده کمین کمین گزیده اند که دواب ومواشی اردورا تاخته بتاراج برند وازیمنی سردار عبدالرحمن خان را خبر داده او فوراً چهار هزار سواردوعراده توپ بسرکردگی غلام محمد خان فوفلزائی ومحمد علم‌خان محمد زائی بدفع ایشان گماشت چنانچه مامورین مذکورین خودرا بچشمهٔ شیررسانیده برخصم‌حمله کردند وباندك کشش و کوشش ایشانرا ازپیش برداشته دوصد تن را مقتول ومجروح و دستگیر ساختند وهزار سوار ازراه تعاقب تاخته ازقفای مغلوبین داخل علاقهٔ بغلان یابقلان شدند و درآنجا عنان از تاختن بازکشیده مراجعت کردند وسواران مغلوبه نزد میرآتالیق که دراول کار چنانچه رقم شد فرار اختیار کرده در بغلان قرار گرفته بود رفتند واو از ایشان کاهی حال ودست برد ابطال رجال افاغنه را شنیده توقفش را دربغلان که نه فرسنك از عسکر گاه بادشاهی دور بود محال پنداشته ازآنجا کوچا کوچ روی استعجال بسوی خان آباد وقندز نهاد وسواران سردار عبدالرحمن خان از چشمهٔ شیر اسیرانرا باخود برداشته بمعسکر مراجعت کردند و سردار عبدالرحمن خان اسیران را محبوس کرده سواران ظفر

یافته را نزد عم محترمش سردار محمد اعظم خان برده مجرائی خدمت برای ایشان حاصل کرده وانانیرا که درراه شجاعت سبقت ورزیده بودند بعطای خلعت سرافرازی دادبعد دست بکار برده پا درمیدان تسخیر قلعهٔ غوری نهاد

ذکر فتح قلعهٔ غوری

﴿ ذکر اتمام حجت نمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(برقلعه گیان وفتح آن)

درعصرروز نوازش دادن سواران منصوره عزم سردارعبدالرحمن خان مصمم تسخیر قلعه شده نخست عقب دیوار سنکر که نزدیك قلعه بودرفته لب باندرز قلعه کیان کشوده ازراه اسلامیت دعوت اطاعت کرد که خونهای جانبین ریخته نشود وخاك نبرد برسرو روی دلیران بیخته نکردد و کفت که اکر بیم جان دارید بهر قسمیکه اطمینان شما باشد امان خواهید یافت وازراه صلح وصلاح جانب منزل نجاح وفلاح خواهید شتافت والا درمقاتله طریق نجات نخواهید یافت وقلعه کیان پاسخ لاونعم نکفته سردار موصوف برآشفته معاودت کرد ودرهنکام شام عزم یورش جزم نموده دلاوران ملکی و نظام را تعلیم والقا فرمود که از شام تابام قلعه را بزیر کلولهٔ توپ کرفته قلعه کیانرا ارام نکذارند ودراخیر دست ازکشاد دادن توپ بازداشته خاموش شوند تامردم قلعه بدانند که ازرنج بیخوابی شب و زحمت وتعب استراحت طلب شده‌اند و ازینمعنی ایشان نیز از غفلت ترك مدافعت کرده باستراحت کرایند انکاه در اول شفق تمامت سپاه آواز یاچهار یاربلند کرده برقلعه بتازند که حصاریان مضطرب وحیران شده هرکدام بجانبی ازحصار دوچار دلیران پیکار کردیده ازهجوم آوردن بیکسو بازمانده ومحروم شوند چنانچه همهٔ لشکر شب را برطبق تعلیم سردار عبدالرحمن خان بسحر رسانیده هنکام سپیده دم قدم یورش پیش کذاشته از یکطرف برقلعه حمله کرده از جوانب سه کانهٔ دیکر صدای یاچهار یار و آواز الله اکبر بلند کرده قلعه کیانرا چنان واله و حیران نمودند که سر ازپا نشناخته حصار خارج از قلعهٔ اندرونیرا بپرداختند و به اندرون قلعهٔ بزرگ شدند و قلعهٔ خارج که بمثابهٔ شیر حاجی بدور حصار اندرونی افراخته بود بدست افواج پادشاهی آمده بلا درنك از قفای ایشان آهنك تسخیر قلعهٔ بزرك کردند واز پلیکه از چوبهای باریك بید بافته وبقدر یك ذرع از سطح آب خندق فروتر نهاده بودند که در وقت یورش لشکر پادشاهی آنرا درك نکرده از خندقیکه ده ذرع عمق وبیست وسه ذرع عرض داشت نتوانند عبور کنند اماایشان از صافی آب جسر مذکور را دیده از زبر آن در کذشته داخل قلعه شدند ودکاکین بازار را متصرف کشته دیوار آنهارا شکافته از سوراخهای آن بکشاد دادن تفنك و آئین جنك پرداختند ودرینحال سردار عبدالرحمن خان نیز ازعقب دلیران سپاه بقلعه درامده ازمیان دکانهای متصرفهٔ لشکرش نامهٔ امان واستمالت مرقوم فرموده مصحوب اسیریکه از چشمهٔ شیر چنانچه کذشت کرفته بودند نزد قلعه کیان فرستاد که شمارا باجان ومال امان دادم بشرط آنکه قبل ازتغلب سپاه ازراه اطاعت پیش آمده خویش را تسلیم کنید والا اسباب قتل وغارت آماده است ودلیران مترصد امر ایستاده پس هریك ازین دو امررا که بهتر میدانید مرا بالشکرم خبردهید تا کار انجام شود وتارسیدن جواب لشکررا ازمحاربه ومقاتله بازداشت وقلعه کیان نامهٔ خیرختامهٔ سردار والاتبار رابردیدهٔ قبول نهاده قلعه رابدست کار کذاران پادشاهی سپرده مورد عفو شدند وسردار عبدالرحمن خان همهٔ ایشان را که ده هزار تن بودند دسته دسته بدست کسان خویش داده درلشکر کاه پیش سردار محمداعظم خان فرستاده اونیز همه‌را تسلی داده بزرکان ایشانرا بعطای خلعت نواخته هر کدام را بانفری قومش رخصت منزل ومقام ایشان فرمود وازین سلوك وکردار نیك سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان مردمیکه از خوف وبیم لشکر افغان ترك منازل واوطان خویش کرده باعیال واطفال راه صحرای کمنامی پیش کرفته بودند باز کشته بمساکن ایشان قرار کرفتند وهمچنین کسانیکه بامیر اتالیق یار ورهسپار بودند نیز روی ازو برتافته جانب مأوایشان شتافتند واو باچند تن از فتنه جویان نکوهیده خویان بی یار ومدد کار مانده ناچار باهمراهان خود هزار خانوار از مردم پست وبی اعتبار را اغوا کرده ازخان آباد روی فرار جانب رستاق نهاد ودرانجا که از توابع ومضافات بدخشان است رفته بمیران بدخشان پناه جست واز ایشان التماس معاونت بردفع لشکر پادشاهی کرده بامید کمك اقامه کزید

ذکر ۴۴ پیوستن سپاه کابل و ترکستان

﴿ ذکر پیوستن افواج کابل باسپاه ترکستان ونظم ونسق سردار محمد اعظم خان ﴾

(وحاکم گماشتنش در محال قطغن وخراب ساختن قلعهٔ تالقان)

ومقارن احوال مذکوره سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان از فرار کردن میر اتالیق وپناه گزیدنش در رستاق آگاه گشته از غوری برخواسته وارد بغلان شدند ودرینجا سردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان که بالشکر چنانچه مرقوم گشت از کابل بدانسوی رهسپر شده بودند باایشان ملحق گردیدند واردوی بزرگی شده بعد سردار محمد اعظم‌خان مردمیرا که ازمساکن ومنازل ایشان فرار کرده بودندبخطوط استمالت هدایت نموده تمامت رعیت بغلان واندراب‌را مراجعت داده بزراعت وفلاحت مشغول شدند وامر ونهی پادشاهی را بکردن اطاعت نهادند وبهر محلی از محال قطغن حاکمی از حضور سردار محمد اعظم خان مأمور شده باهر حاکم معدودی ازسواران سپاه همراه گشتند وهمچنین درهرموضع ازحاکم نشین قاضی ومفتی جهت اجرای احکام الٰهی معین گردیده اشراف مرقوم بعطای خلعت سرافرازی یافتند وپس از نظم ونسق آنولایات از بغلان کوچ نموده داخل الکای خان آباد شدند ودر کنار رود خانهٔ آنجا فرو کش کرده لشکر گاه ساختند وازانجا دو فوج پیادهٔ نظام وهزار سوار کشادهٔ اوزبکیه وپنجصد سوار ازخوانین افاغنه وپنج دسته پیادهٔ ساخلو وشش عراده توپ بسالاری سردار محمد زمان خان بن امیر کبیر بامر سردار محمد اعظم خان راه تالقان بر گرفته خود سردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان وبقیهٔ لشکر در همان جا مقر گزیدند وسردار محمد زمان خان وارد تالقان شده قلعهٔ آنرا ویران ساخته بقرب قلعهٔ مخروبه اش در موضع بلندی لشکر گاه قرار داده در دور لشکر سنگر سدیدی بر افراخت واستوار نشست ودر خان آباد سردار محمد اعظم خان نظم ونسق نهاده نام اورا داخل خطبهٔ زیر منبر ساخت واعیان ملك را بعطای خلاع فاخره نواخته هر یك ازرؤساء قراء بزرگ‌راباقاضی وحاکمی روانه قریهٔ متعلقه اش نمود وهمچنین سر کرم انتظام مهام مملکت بود واجرای اوامر ونواهی حکومت می نمود که مردم خوست واندراب باغوای میراتالیق ومیران بدخشان سلسله جنبان فتنه وطغیان شده باحاکم خودهاراه عداوت وطریق مخالفت پیش گرفتند وسردار محمد اعظم خان فوراً رایت سرزنش آن مردم نکوهیده منش برافراشته چهار هزار پیاده وسوار را ازلشکر رکاب بسالاری سردار محمد عمر خان بار کزائی وچندتن ازصاحب منصبان نظامی از خان آباد تعین کرد که آن مردم را کوشمالی دهد

ذکر ملحق شدن سردار محمد شریف خان بلشکر اندراب

﴿ ذکر پیوستن لشکر سردار محمد شریف خان ﴾

(بلشکر مامورهٔ اندراب وظفر یافتن ایشان)

چون افواج مأمورهٔ مذکوره روی بسوی منزل مقصود نهادند سردار محمد شریف خان باسپاهیکه از کابل چنانچه ازپیش مرقوم گشت رهسپار آن دیار شده‌بود بادوفوج پیادهٔ نظام وهزار تن پیادهٔ ساخلو یعنی خاصه دار وهزار سوار کشاده وشش عراده توپ در موضع بزدره بلشکر مأمورهٔ اندراب ملحق گشت وهر دو سپاه باهم جاده پیمای مسکن ومأوای بغاة گردیده پس ازورود درمنزل مقصود فتح‌حاصل نمودند ودوهزارتن ازان‌مردم سرشور پرفتن‌را مقتول ومجروح ساختند وپس ازحصول فتح سردار محمد شریف خان بنابرعدم اعتنای سردار محمد اعظم خان‌نسبت بدو آزرده‌دل و آشفته خاطرشده ازاندراب راه‌مراجعت کابل‌بر گرفته چون وارد کابل گشت موردعتاب امیرکبیر گردیده حکم‌پادشاهی اقتضافرمود که‌افواج متعلقهٔ اورا بر گرفته تحقیرش نماید ولیکن سردار شیر علیخان که درین اوقات سردار محمد امین خانرا از کابل درقندهار طلبیده بنیابت خویش بحکومت آن دیار گماشته بکابل بزیارت ودست بوس اعلیحضرت امیرکبیر مشرف شده هنوز مراجعت نکرده بود شفاعت اورانزد امیرکبیر نموده معفو ومأمور حکومت پشت رود گردید وسردار محمد عمر خان بار کزائی نیز پس از مراجعت سردار محمد شریف خان نظم ونسق بامور خوست واندراب نهاده وپنجصدتن پیادهٔ ساخلو نزد حاکم آنجا گماشته

خود باقیه سپاه راه خان آباد برداشته پس بخدمت سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان پیوست

ذکر فرار کردن میر اتالیق از رستاق

(ذکر فرار کردن میراتالیق از رستاق)

(جانب کولاب وفتنه انگیزی او)

درخلال احوال مذکوره میر اتالیق ازویران کردن سردار محمد زمانخان قلعهٔ تالقانرا واقامه جستنش دران مکان خبریافته اقامت خویش را در رستاق دشوار پنداشته ازآنجا راه فرار برداشته ازنهر جیحون عبور کرد ودرموضع صیاد ازمضافات کولاب رسیده اقامه گزید ومیرسره بیك خان کولابی ازطریق قومی ووصلت وخویشی که بااوداشت اعزازوا کرامش کرده قدم درراه معاونتش گذاشت وده هزارسوار بوی سپرده همت براسترداد ولایتش گماشت واو بااین ده هزار سوار ودوهزار سوار خودش وده هزارسواردیگر ازمردم بدخشان که بااو همعنان شده ومجموع ۲۲۰۰۰ بیست ودو هزار سوار بودند شورش آغاز کرده روی ترك تاز جانب اطراف تالقان که سردار محمد زمانخان درآنجا بالشکرش اقامه داشت نهاد وهرروزه کسان لشکر اورا ازقبیل مهتر وقاطرچی (۱) وساربان که برای علوفه وغیره اموراردو دور میشدند اسیر ودستگیر ساخته هرچه داشتند بتاراج میگرفت وایشان را آزار واذیت مینمود وگاه گاهی قراول وپاسداران سپاه سردار محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بایغمائیان دوچارگشته رزم میدادندودرهربارصدودوصدتن ازطرفین مقتول ومجروح میشدندوهرچند که ازآنان دستگیرمیگشت سردار عبدالرحمن خان بدهن توپ بربسته پاره پاره اش میکرد دوسالدرا جانبین بدین منوال بسر برده لشکرپادشاهی شب وروز آرام نبوده خون دل میآشامید

(۱) قاطر لفظ ترکی است بمعنی استر ازغیاث اللغات

وقائع سنه ۱۲۷۶ هجری صلعم

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وشش هجری صلعم ﴾

چون سردار محمد زمانخان ازترکتازی ودست اندازی میراتالیق خسته خاطرشده عرصهٔ خودداری برویش تنك گشت ناچار مکتوبی بسردار محمد اعظم خان فرستاده کمك طلبید که چون بالشکراندك درمقابل پنجاه هزار خانه وار بدخشان وغیره افتاده وشب وروزرا بحفاظت وعسرت بسر میبرم بالشکری بقدر کفاف روز مصاف ونکاهبانی باطراف بفرستید یاخودم را اجازت دهید که اردو را همچنان در تنکنای اضطراب گذاشته، جریده روبدان سو آرم وپس از ارسال این نامه ازبس مجال را تنك دید تا برسیدن جواب درنك نتوانسته باخدمهٔ خاص خویش اردورا درتالقان گذاشته راه خان آباد پیش گرفت وسردار محمد اعظم خان از رسیدن نامه وبی ثباتی او فوراً سردار عبدالرحمن خان را نزد خود خواسته درباب محافظت تالقان وسالار فرستادن برای لشکر آنجا ازوی مشورت خواست واو تسخیر بدخشان ونکاهبانی تالقانرا باهمان لشکریکه درآنجا بود باشش عراده توپ قاطری وپنجصد سوار دیکر برذمت همت خویش نهاده سردار محمد اعظم خان سخن اورا پذیرفته اینقدر بوی گفت که مبادا از خورد سالی وناتجربه کاری بحوصله شده امر بیرون ازاندازه اختیار نمائی بعد شش عراده توپ وپنجصد سوار ازلشکریکه درخان آباد بود باخود برداشته روبجانب تالقان نهاد ودربین راه باسردار محمد زمانخان ملاقی شده بوی گفت افسوس که پسر امیرکبیر گفته میشوی دیکر ملتفت اونشده یك شب درمیان خود را در لشکر کاه تالقان بجای سردار محمد زمان خان رسانید وسردار محمد زمان خان وارد خان آباد کشته سردار محمد اعظم خان را نسبت بخویش بی اعتنا دیده راه سرپل که جای گیرش بود پیش گرفت ودرانجا رفته بکاریکه داشت مشغول کشت

ذکرفتوحات سردار عبد الرحمن خان در بدخشان

﴿ ذکر فتوحات سردار عبدالرحمن خان ﴾

(وغیره نظم ونسق او درمحال بدخشان)

دوروز پس ازورود سردارعبدالرحمن خان درتالقان سه هزارسوار که میرشاه خان حاکم فیض آباد بدخشان ومیر یوسف علیخان والی رستاق بترکتازی ودست اندازی مأمورنموده وایشان دردهن درهٔ رستاق کمین گزیده

بودند برساربانان ومهتران وقاطرچیانیکه ببدرقه کی‌دوصدتن پیادهٔ خاصه دار وپنجاه سوار جهت آوردن علوفه‌از لشکرگاه بیرون شده بودندبتاختند وخاصه داران‌وسواران بدرقه‌پای ثبات فشرده بمدافعه پرداختند ونیز کس‌نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده از ماجرا آگاهش ساختند واو فوراً چهار صد تن سواره وسه صد تن پیاده ازعسکرگاه بکمك فرستاده امرکردکه هرسواره پیادهٔرا ردیف خود برداشته بسرعت شتاب خویش‌را بسروقت گرفتاران میدان کارزار برسانند وآنگاه که ایشان راه نزدیك کردند سواران بدخشانیه ورستاقیه ایشانرا دیده بی درنك پشت بجنك داده روببادیهٔ فرار نهادند وازراه کریز وارد رستاق شدند ودوروز دیگربعد ازین قضیه بازسواران مذکوره ترکتاز آغاز کرده برچند قشلاق ازرعایای پادشاهی حمله کردند وسردارعبدالرحمن‌خان سوار کشاده و پیادهٔ خاصه دار از لشکرگاه بمدافعهٔ آن جماعهٔ شرارت شعار گسیل داشته ایشان غنیم را هزیمت داده ده‌تن اسیر باصد راس اسپ ازایشان گرفته مراجعت کردند وهم‌چنین تاسه ماه هنکامهٔ پیکاراستوار وبازار کارزار رایج وبرقرار بود تاروزی یکی از سادات که بمنزلهٔ مرشد میرانالیق بود واو ارادت و اخلاص بسیار بوی داشت واز منزلش فرار نکرده بود حیلت انگیخته مخالفان را تعلیم کرد که سوارهٔ بسیاری درنزد او فرستاده بقرب وجوار منزلش کمین کنند واو سردار عبدالرحمن خان راازراه مهمانی درجای خویش دعوت کرده چون وارد خانهٔ اوشده کمر استراحت بکشاید سواران از کمین‌گاه تاخته اورا باهمراهانش برباینـد چنانچه برطبق القای خویش سردار عبدالرحمن خان راازطریق ضیافت درشب دعوت کرد واو باسه صدتن سوارهٔ نظام ودوصدتن سوارهٔ کشاده ازاردو روبخانهٔ آن سید صیاد (۱) شیادنهاده ازین راه صد سواررا مخفی‌مأمور اطراف خانهٔ اوکرد تااگرکیدی اندیشیده باشد وحادثهٔ روی دهد سردار والاتبارراآگاه سازند وخودش باچهار صد سوار دیگرکه همراه داشت در منزل سید موصوف وارد شده آنقدر درنك فرمود که آش وطعام پخته گشت وخوان سالار سفره وطعام حاضر ساخته چون خوان کستریده وانواع طعام چیده شد وهنوز اهل مجلس دست بخوردن دراز نکرده بودند که سواری از نزد آن صد سوار که سردار عبد الرحمن خان بکمین داشته بود در رسیده سردار عالی تبار را آگاه ساخت که سوار بسیاری رو بطرف خانهٔ سید بعزم رزم میآیند چنانچه‌در کمین گاه باسواران مأمور سردار دو چار گردیده سر گرم پیکارند وایشـان بجنك و گریز رو بدشمن وپشت بدین انجمن نزدیك شده اند که وارد شوند و سردار عبد الرحمن خان از شنیدن این خبر دهشت اثر سید میزبان را بامنسوبانش محبوس و گرفتار ساخته بلا درنك آهنك جنك کرد وسوارهٔ در لشکر گاه نیز فرستاده بسردارمحمد اعظم خان پیام داد که یك فوج پیاده وهزار تن سواره بادو ضرب توپ روانهٔ معرکهٔ کار زار نماید وخودش بقرب گروه مخالف که ده هزار سوار بود رسیده باایشان در آویخت ودران تاریکی شب بسیارتن‌را خون بریخت وگروه اشرار که ازکم وبسیار دلیران کار زار آگاه نبودند از حمله های شیرانه ودست بردهای دلیرانهٔ سردار عبدالرحمن‌خان وهمراهانش چنان پنداشتند که حربکاه سراسر پر ازلشکر است که چنین رشادت بتقدیم میرسانند پس‌ناچار قبل ازانکه کمك از معسکر برسد سواران میر رستاق وبدخشان الامان گفته رو بفرار نهادند وسردار عبدالرحمن خان فتحیاب گردیده کس نزد کمکیان که درراه بودند فرستاده پیام داد که خصم مغلوب گشته راه فرار برگرفت ایشان درهرجا که رسیده باشند درنك کنند ودربازگشت وی همرکاب طریق مراجعت طی نمایند ودرین محاربه صدتن ازهمرهان سردار عبدالرحمن خان مجروح ومقتول گردیده پنج صد تن از دشمن راازخمدار نموده واز دم تیغ گذرانیده اجساد کشتکان همچنان مطروح در میدان ماندند وزخمداران ایشان‌را باچهار صد تن اسیر که دست گیر کرده بود از حربکاه برداشته شباشب در خانهٔ سید مذکور مراجعت فرمود وطعامیرا که بر سفره چیده وسرد شده بود تناول‌نمود وده دوازده‌تنیکه از آقسقالان در جمع اسیران دستگیر شده‌بودند زبان بدشنام سید مزبور کشوده رو برویش سخنان ناسزا گفتند وپردهٔ رازش را که تاکنون نهفته بود نزد سردار عبدالرحمن خان دریده معایبش‌را یکیك بروز دادند که بواسطهٔ این سید بدین بلیه مبتلا شده ایم زیرا که اومیران پیام داده ایشان‌را بدین امر دعوت نموده آماده ساخت که من‌سردار عبد الرحمن خان را بمهمانی دعوت نمایم‌شما

(۱) شیاد مکارو فریب‌دهنده

سوان بکمارید که اورا از خانه‌ام دست کیر نماید چنانچه بالقاء واغوای او آمده اکثر کشته وچنین که هستیم مبتلا کشته ایم وسردار عبد الرحمن خان سید را بادیکر اسیران بدخشان باخویش برداشته بلشکر کاه مراجعت کرد وبالتیام جراحات آنان پرداخته سید را بامکتوب شرح مکائده اش در خان آباد نزد سردار محمد اعظم خان مرسول داشت ودیکرانرا هرواحدی پنج تنکه خرج راه وارباب لیاقت‌را زیاده‌بران خلعت نیزعطا فرموده رخصت مواطن ومساکن ایشان داد تا دیکر مردم را هدایت واستمالت نمایند واسیران مردم تالقان وبدخشانرا که هنوز ولایت ایشان چنانچه باید بتصرف در نیامده بود رهائی نداده همچنان نکاه داشت ویکسان وخویشا نشان پیام داد که هرکاه از راه اطاعت جانب منازل واوطان خویش شوید هرآینه اسیران‌را که کرفتارند بچشم رهائی خواهیددید والا بیاسا خواهند رسید واسیران را نیز تعلیم والقا نمود که برطبق پیام‌او بذریعهٔ مکتوب خویشاوندان خودرا اعلام نمایند چنانچه دوهزار خانه وار ازپیام سردار عبدالرحمن‌خان ونامهٔ اسیران طریق فرمان پذیری پیش کرفته نخست علماء وسادات را نزد سردار عالی تبار فرستاده اطمینان خاطر حاصل کرده بعد بمساکن شان مراجعت کرده سر درخط فرمان نهادند الا امیر یوسف علی‌خان که سر باز زده قبول اطاعت نکرد وبامیر شاه خان برادر خود ومیر سره‌بیك خان بمشاوره پرداخته قرار دادند که در دوموضع جال‌وتالقان جنك سخت باافواج‌سرداران افغان انداخته کار را یکسره سازند چنانچه لشکر بزرکی فراهم کرده نصف آن بسپاه داری سلطان مراد خان‌بن میر اتالیق وبابابیك بن نصرالله خان جانب جال که سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان بالشکر درانجا بود رونهاده نصف دیکر بسالاری میر الله ویردی خان عم زادهٔ میر اتالیق بسوی تالقان که لشکر کاه سردار عبد الرحمن خان بود زه نورد شدند ولشکریکه رو بتالقان نهاده بود شباشب خود را بنزدیك عسکر کاه سردار ظفر همراه عبد الرحمن خان رسانیده در باغی کمین کزیدند ودر روز جمعه که اشتران بار بردار اردو روبچرا کاه نهادند صد سوار از کمین کزینان باغ مذکور تاخته همه را بتاراج بردند وساربانان سرکردهٔ سواران محافظ اطراف اردو را خبر داده او دو صد سوار فرستاد که اشتران را باز کردانند وازین امر سردارعبد الرحمن خان آکاه شده سر کردهٔ مزبور را معاتب ساخت که صد سوار در چنین امور کماشتن خود را در مهلکه انداختن است زیرا که حمله وتاختن صد سوار بدون آنکه لشکر انبوهی در عقب داشته باشند بر لشکر بادشاهی دشوار است ویحتمل که سپاه بزرکی پس پشت دارند که درین کار اقدام نموده اند اکر نه چنین جسارت نمیتوانستند کرد پس تمامت افواج را امر بسلاح آراستن و آماده ومترصد معلوم کشتن حقیقت کار کرد کاه کاهان سواران مأمورهٔ سر کردهٔ قراول بحالت شکسته وعنان کسسته نمودار شدند واز قفای ایشان تخمیناً سی هزار سوار رو بسوی اردو آشکار کردیدند وسردار عبد الرحمن خان فوراً چند عراده توپ را با دویست تن پیادهٔ ساخلو برپشتهٔ موسوم باور پتوز که جانب غنیم ومقرب لشکر کاه بود صعود داده خود باتمامت سپاه واتواب ازسنکر بیرون شده سد وار واستوار ایستاد تا که سواران مغلوبه دررسیده باردو پیوست وازجملهٔ صدسوار چهل تن بایکتن منصبدار که از نیائر ملامؤمن مرحوم بود عرضهٔ تیغ کروه اشرار شده شصت تن بسلامت داخل لشکر کردیده پیاپی تازندکان میدان تاراج در رسیده سینه های شانرا آماج کلولهٔ توپ و تفنك ساخته جنك سخت بامردار عبدالرحمن خان ولشکرش درانداختند واو درعین کارزارتدبیری بروی کار آورده یك‌فوج پیادهٔ نظام را باسه ضرب توپ ازراه خفابیك جانب وپنج صدتن پیادهٔ ساخلو از دیکر طرف خصم کماشته خود بادیکر سپاه روبرولوای قتال وجدال افراشت وسرکرم پیکار بود که دفعهٔ مأمورین هردو طرف بردشمن حمله ورکشته ایشان را از پیش برداشته هزیمت دادند وبدخشانیان چون پشت بمحاربه داده روبکریز نهادند سردار عبدالرحمن خان فتحیاب کردیده سواران ملکی افغان وقزلباش وغیره را بتعاقب کماشته از قفای سواران ملکی سوار نظامی را بنیزه تاختن کرد واین فتح پس ازمقاتلهٔ نه ساعت نصیب سردار نامدار کشت وسه هزار تن از دشمن بقتل رسیده همچنان در معرکهٔ کارزار ماندند وازرؤس‌شان مناری بیادکار افراشته شد و ششصد تن اسیر وزنده دستکیر کردیدند که اکثر آنها نیز زخمدار بودند و پنج هزار اسپ نیز بتصرف سپاه سردار

عبدالرحمن خان در آمده چون توپخانهٔ آتش بار ولشکر نظام داشت قلیلی ازدلیران لشکرش جریح وقتیل گردید وهمچنین سوارانیکه روی قتال جانب چال نهاده بودند درهمین روز جمعه برسردار محمد علم خان ولشکرش حمله کرده مغلوب شدند وصد تن ازضرب تیغ دلاوران سپاه اوکشته گشته اجساد کشتکان را باز گذاشته روبهزیمت نهادند وزخمداران شان دیده نشد که چند تن بودند وازپیروان سردار محمد علم خان دوتن مقتول وده تن مجروح گردیدند وسردار عبدالرحمن خان مژدهٔ فتح را نکار داده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد وهمچنین سردار محمد علم خانش نیز نوید داد

ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان صغیر

﴿ ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان ﴾

(صغیر جهت استمزاج سرداران)

وهمدرین هنکام امیر مظفر خان پادشاه ذیجاه بخارا بارادهٔ اینکه معلوم نماید و مفهوم شود که سرداران باشوکت وشان افغان بامردم قطغن وبدخشان ومیران ایشان چه درمیان دارند و کدام شیوه اختیار کرده کدام طریق میسپارند از بخارای شریف باسپاه آراسته بیرون شده درکرکی پرتونزول افگنند وازآنجا راه برگرفته براه چارجوی از نهر جیحون عبور کرده درچار جوی بامریکه پیش نهاد خاطر داشت درنك نمود وازورود او درآنجا سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان که دربلدهٔ تخته پل اقامت داشت باندیشهٔ اینکه مبادا امیربخارا دست تصرف بترکستان متعلقهٔ افغانستان دراز کند واکثر مردم ازجادهٔ قویمی وایلیت بوی کرویده شورش بزرکی برپا کردد مشوش ومضطرب شده بذریعهٔ مکتوب سردار محمد اعظم خان را خبرداد که از تمامت سپاهیکه درتحت رایت او وسردار عبدالرحمن خان در محال قطغن وغیره اند وبیست هزار تن میشوند هشت هزار مرد پیکار را باجنرال عبدالرحمن خان بلادرنك واهال روانهٔ تخته پل نماید زیرا که درتخته پل و اطراف ونواحی آن زیاده برده هزار ونجصدتن مرد پیکار نیست تاتوجه پادشاه بخارا بدین سوی واقامهٔاو درچارجوی باعث اختلال احوال ترکستان متعلقهٔ افغانستان نکردد وسردار محمد اعظم خان هراسناك کشته پی درپی نامه فرستاده سردارعبد الرحمن خان را که بقرار مکتوب قبلهٔ امجدش بمنصب جنرالی نام بردار شد ازتالقان درخان آباد طلبید واوا کرچه ولایت را جدید متصرف کشته وچنانچه بایددرتحت فرمان نکرده بود که مصدر فتنهٔ نشود ناچار بمضمون المأمور معذور از تالقان بار سفر جانب خان آباد بربست وازعدم کفاف بار کیر لشکرش را امر کرد که هریك مقدار توان خویش ازقور خانه برداشته روبراه نهد وصد تن مرد کزیده را از قشون بیرون فرستاد که پانزده هزار کوسپند که در حوالی قشلاقیکه بزیر تپهٔ اورتپوز چرادارد برداشته باردو رسانند که از خان آباد تاتخته پل بجز ازین کله دیکر آزوقهٔ برای لشکر میسر نخواهدشد پس ازان بارهٔ ازسوارانرا درزیر رایت سردار شمس الدینخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم قرار داده بقراولی کماشت وبقیهٔ سواران کشاده را باپیاده کان ساخلو و چهار عراده توپ در قلبکاه جای رفتن وراه پیمودن معین کرده خود باقیهٔ افواج سواره وپیاده بساقهٔ (۱) لشکرجای کزیده روی بسوی تخته پل نهاد وچون مردم تالقان ونواحی آن کوچ بموقع سردار عبدالرحمن خان جنرال را مشاهده کردند حمل برزبونی وبیطاقتی او کرده ازقفای اردویش جاده پیمای غارت وتاراج شدند اماقبل ازآنکه ایشان دررسیده بترکتاز پردازند ودست بتاراج مال ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان دراز کنند مأمورین سردار موصوف کلهٔ کوسپندان مزبوره را متصرف شده درموضع خواجه چنکال باردو پیوسته بودند که تالقانیان نیز درهمین مکان دررسیده بدون اینکه بازوبکین کشایند ازقفای اردو راه همی پیمودند وروی نیز برنمی تافتند تا که سردار عبدالرحمن خان ازدنباله نوردی ایشان برآشفته آهنك جنك کرد وبی درنك روی ستیز باآنان که تقریبا شش هزار سوار بودند نهاد ویکفوج پیاده را در مغاکی که در کنار معبر واقع بود واز دیکر موضع کنار راه سه ذرع پست وهزار ذرع طویل بود مخفی نشستن فرمود وتعلیم کرد که تاکروه متعاقبین از ایشان کذشته سبقت کنند واو ازتوپ از اردو بلند کردد آرام نشسته باشند بعد ازجا برخواسته ازعقب پیش رو تالقانیان را در میان کرفته از دو

(۱) ساقه فوج پسین وآخرین

جانب ایشانرا هدف کلولهٔ توپ وتفنك سازندچنانچه تالقانیان ازکمین گزینان درگذشته سر کرم ره‌نوردی بودند که جنرال عبد الرحمن خان ازاسپ فرود گشته دوسه‌کلولهٔ بم ورون از دهن خم‌باره وتوپ جانب ایشان‌انداخته شش‌تن را ازپا در آورد آنگاه فوج پیادهٔ که کمین گزیده بود از عقب رو بجنك نهاده دهن تفنك جانب‌تالقانیان گشاد داد واز پیش رو اردوی پرخاش جو حمله ور گشته پنجصد تن از تالقانیان را بخاك هلاك انداختند وبقیة السیف رو بفرار نهاده اکثر خود را در آب زده پارهٔ بکوه برشدند وسردار عبد الرحمن خان بالشکرش آسوده حال راه نورد منزل مقصود گشتند وراه خان آباد بر گرفته در حین عبور از نهریکه در عرض آن راه واقعست توپی از اتواپ سردار عبد الرحمن خان در آب فرو رفته سپاهیان هرقدر کوشیدند نتوانستند توپرا از آب کشید تا که خود سردار عبدالرحمن خان ازاسپ فرود گردیده در هنگام شام بآب در شده باچند تن دیگر بزحمت تمام توپ را از آب برآورده‌براه افتاد وشبا شب راه در نوردیده از سرما رنج بسیار دید وسحر گاه بقرب سپاه‌سردار محمد اعظم خان وارد گشته دفعةً آواز توپ از اردوی او بگوشش رسیده لشکر را امر توقف کرد وکس نزد عم مکرمش فرستاده جویای حال شد تا گر خصم شبیخون زده باشد دست بکار برده اسپ ستیز بتازد وعمش سردار محمد اعظم خان پیام داد که غلام علیخان پیش خدمت بند کان سردار محمد افضل خان قبلهٔ والا شانت باسه هزار سوار بکنار نهر جیحون مأمور حفاظت سرحد شده از قضای مبرم حضرت آله بانهاد حدودگرکی وبوساغه گردیده وباقراولان امیر بخارا دوچار گشته باهم در آویخته اند وسواران بخارائی را مغلوب ومنهزم ساخته وهزیمتیان فراراً داخل لشکر گاه پادشاه بخارا شده داستانی ازشجاعت سواران غلام علیخان بعرض‌وبیان حضور امیر ایشان رسانیده وداستان‌را بپای برده اورا متوهم ساخته اند چنانچه از خوف ودهشت اکثر آلات وادواتش‌را فرو گذاشته راه مراجعت جانب بخارا برداشته تمامت اسباب فرو گذاشتهٔ او بتصرف سواران غلام علیخان در آمده است وازان جمله خیمه وخر گاه خاص پادشاه‌بخارا بدست غلام علیخان افتاده روی‌مراجعت ازانجا جانب‌تخته پل‌نهاده وهمهٔ‌اسباب پادشاه مذکوررا تقدیم حضور والد ماجدت‌نموده‌است واوخیمه وخر گاه‌را بااسبابش که کار آمد سلطنت است گرفته مابقی‌را بسواران غلام علیخان وا گذاشته بعد مژده ونویداین فتح خدادادرا بمن فرستاده شلك شادیانه‌بپای رفت وجزاین‌قصهٔ غصه ربادیگرامری نصیب وحصهٔ عسکر گاه نگردیده است که موجب تشویش‌واضطراب شما واحبا گرددوسردار عبدالرحمن‌خان باسردار شمس‌الدین‌خان ازشنیدن این داستان‌خورسند وشادمان گشته ازجائیکه درنك کرده بودند آهنك لشکر گاه سردار محمداعظم خان نموده بکنار معسکر وسنگراو فرود شدند وپس ازادای مراسم ملاقات سردار عبدالرحمن خان ازعم معظمش اجازت خواست که لشکرتالقان همچنان که آمده‌اند مراجعت کرده درآنجا اقامت ورزند تا اگرمردم آن سرزمین ازشوریکه درسروکینیکه‌دردل دارند مصدر فتنهٔ شوند بدفع آن کرایند واومسئول سردار عبدالرحمن خان راقبول کرده رجوع امررا بخودش حواله نمود واو سپاهیرا که همرکابش ازتالقان راه برگرفته وارد خان آباد شده‌بود بنابر خستگی راه پیمودن نزد خویش نگاهداشته از افواج مقیمهٔ خان آباد دوفوج پیادهٔ نظام وپنجصد تن پیادهٔ ساخلو ودوازده عراده توپ بایکتن از افسران بزرگ جانب تالقان گسیل کرد وخود جهت مرمت اسلحه ویراق سپاه خان آباد که ازدیر بازندیده‌بود وترتیب وانتظام دیگر امور عسکریه توقف ورزیده افسرمأمور شده تالقان راتسلی ودلجوئی‌فرموده باوی قرار داد که هرگاه فتنهٔ حادث شود وباقضیهٔ نامرضیهٔ روی دهد اورا بسروقت خویش رسیده داند وبای ثبات فشرده همت بررفع غایلهٔ آن گمارد

ذکرمواصلت سردار محمد اعظم خان بامیر شاه

﴿ذکر نامزد فرمودن سردار محمد اعظم خان﴾
(دختر میرشاه را برای خویشتن)

چون لشکر پادشاهی دوباره وارد تالقان شده مقر گزید میران بدخشان وغیره مفسده خویان فتنه جویان آن مرزوبوم از هوائیکه درسر وتمنائیکه مدنظر داشتند محروم گردیده لاجرم ازراه اطاعت بدون اینکه از سردار محمد اعظم خان خواهشی درمیان آید عرض پرداز شده خواستار وصلت شدند وخواهش آن نمودند که‌سردار

علیشان محمد اعظم خان صبیهٔ مرضیهٔ نیکو سجیهٔ میرشاه خان‌را ازراه ازدواج بمشکوی خاص خویش در آورده روی امید بدخشانیان را ازین واسطه بسوی انقیاد هدایت فرمایند وسردار عبدالرحمن خان عم محترمش را ازقبول این اجابت مانع گردیده گفت که این خاندان شایان وصلت شهزادگان نیست واگر منظور ازین وصلت استمالت واطاعت میران‌بدخشان باشد نیز ازصواب دور است چه درهنگام تموز بالشکرظفر پیکردران محال رفته همه را مستمال ودرصورت سر کشیدن وطریق اطاعت نه پیمودن شان بایمال خواهم ساخت ولکن چون تقدیر رفته بود سخنان سردار عبدالرحمن خان کارگر نیفتاده رشتهٔ وصلت و ازدواج را انعقاد داد و مراسم ابتدایهٔ وصلت وازدواج بپای رفت بعد میران بدخشان را اطمینان خاطر حاصل گردیده ازجمله میریوسف علی خان که ازهمه حیلت انگیز تربود ازراه سلام نزد سردار محمد اعظم خان آمده بمداهنت وحیلت اورااز عزمیکه درتسخیر بدخشان داشت بازداشت وبوسیلهٔ همان وصلت زحماتیکه سردار عبدالرحمن خان کشیده ودر محاربات عدیده خون پانزده هزارتن را ریخته بود همه رابیفایده ساخته برمرام خویش کامیاب گشت وشادمان خاطرمراجعت نمود

ذکرورود سردار عبدالرحمن خان درتخته‌پل

﴿ ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(بفرمان طلب ازخان آباد درتخته‌پل)

پس ازاصدار وانجام امور مذکوره سردار محمد افضل خان بخواهش والدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب اورا ازخان آباد درتخته پل خواست واو بفرمان پدروالاشانش باچهارصد سوار نظامی ازخان آباد احرام دیدارپدر ومادر عفت سیرش بربسته روبتخته‌پل نهاد وواردتاشقرغان شده پنج‌روز توقف گزید ودرهنگام درنگش درآنجا تحفه وهدیهٔ بسیار ازاهل آندیار ازپیشکاه حضورش گذارش یافته بعداز آنجا حرکت کرده‌بعزم زیارت‌تربت حضرت‌شاه اولیا وارد شهرمزارشریف شدوپس ازادای آداب ودعای آن‌خاك پاك واردبلدهٔ تخته‌پل گردیده شرف اندوز دیدار پدر ومادرش گشت وایشان بشکرانهٔ صحت بدن این فرزند برومند خیرات وصدقات بسیار بدرویشان آندیار داده از احتیاج مصارف لیل‌ونهار شان بی‌نیاز ساختند وبعد ازرفع خستگی‌سفر بجباخانه وخزانه ومقر لشکر رفته همه را ازنظر گذرانیده چون منظم ومرتب بودند تنخواه منصبداران را باندازهٔ لیاقت افزون فرمود وخدمتکارانرا از هر صنف که بودند بعطای خلاع خوشدل وشاد خاطر ساخت سپس دراستکمال اسباب وآلات کمبود سپاه قطغن پرداخته مدت یکماه همه را مرتب وآماده کرده روانهٔ قطغن ساخت وخودش یکسال را تمام بخدمت ابوین بعیش واستراحت بسربرد

ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان

﴿ ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان ﴾

(وسرباز زدن سردار میرافضل خان ازامر اعلیحضرت او)

(ورفتنش در هرات نزد سردار سلطان احمد خان)

وهمدر خلال احوال این سال امیر کبیر ازراه احتیاط واستظهار لشکر مرتب ومنتظم دیکر جانب ترکستان کسیل فرمود که اگر امیربخارا ازسبب تاراج شدن خرکاه وسراپرده وبارگاه واحمال واثقال سپاهش چنانچه ازپیش بشرح رفت دردناك شده در ایام زمستان که طرق وشوارع عرض راه کابل وترکستان از برف وسرما مسدود شود عزم تسخیرترکستان متعلقهٔ افغانستان نمایدمیباید اشکری درخورمدافعهٔ اودر آنجا آماده وبپای‌رزم ایستاده باشد که اختلالی درمملکت روی ندهد پس سردار میرافضل خان بن سردار پردل خان را بسرکردگی این‌سپاه مأمور کرد واوعذر آورده ازرفتن ترکستان تقاعد ورزید وامیرکبیر دیگررا بعوض اوبسالاری افواج مأمورهٔ‌ترکستان نامزد فرموده سردار میر افضل خانرا ازسرباز زدن و اطاعت امر نکردنش چیزی نگفت اما اونظر بکار خویش متوهم وخوفناك گشته ببهانهٔ رفتن درمملکت ایران از امیر کبیر روی دل برتافته راه هرات پیش گرفت وامیرکبیر مکافات کردار خویش ورفتار اورا بکردکار حواله کرده خود باوجود حشمت واقتدار چیزی نسبت بدونفرمود واو بامردار غلام محی‌الدینخان پسرعمش سردار کهندلخان از کابل درهرات نزد سردار

سلطان احمد خان رفته اورا بدشمنی امیرکبیر برانگیخت چنانچه ماًثر اغوای او مر سردار مذکور را مشروحاً مسطور شده میآید

وقایع سنه ۱۲۷۷ هجری صلعم

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهفتاد وهفت هجری صلعم ﴾

درین سال سردار محمدشریف خان حکمران فراه وپشت‌رود و کرشك سردار سیف‌الله خان معروف بوکیل برادر خود را بنیابت حکومت خویش گماشته بامر پدر عدالت گسترش امیرکبیر راه تسخیر غور وساخر وتایوره پیش گرفت وباعث این لشکر کشیدن سردار مذکور آن بود که عبدالغفور خان سردار قوم تایمنی تا کنون رشتهٔ اطاعت بگردن ننهاده بلکه همواره تاخت وتاز کرده مردم نواحی واطراف را آزار واذیت مینمود واین رفتار اودرطبیعت امیرکبیر ناگوار افتاده سردار محمد شریف خانرا مأمور فرمود واوقبل ازسردار سلطان احمد خان حکمران هرات که اونیز عزم تسخیر مواضع مذکوره را درضمیر داشت غلام محمد خان ملك دین زائی‌رابایالت فراه وزیردستی سیف الله وکیل گذاشته راه‌غور وساخر برداشت که آن محال‌را بتائید قادر متعال متصرف گشته دست عبدالغفور خانرا ازریاست وتر کتاز باز دارد وسردار سلطان احمد خان ازین‌امر آگاه‌شده تصرف نمودن ومستولی شدن سردار محمدشریف خانرا دران سرزمین موجب‌اختلال‌کار هرات‌دانسته عیال‌ستوده افعال‌خویش‌را که‌بسردار محمد شریف خان خواهر اعیانی‌بود وپسرش سردار شهنواز خان ازراه معذرت نزد برادرش‌فرستاد که بپاس خاطر او سردار محمد شریف خان دست ازتسخیر مواضع مزبوره بازداشته عبدالغفور خان را بحالش گذارد ومادر وپسر درقریهٔ کرشك باسردار محمد شریف خان ملاقی گشته ازراه‌مهر وحفاوت برادروخواهری ازسردار محمد شریف خان خواهش فسخ عزم تسخیرغور وساخر وتایوره کرده برزبان راند که چون ازطریق رجا التجا آورده ام می‌باید ازتنك افغانی نگذشته مواضع مذکوره‌را بمافروهشته مسؤلم‌را قبول‌نمائی تابمضافات هرات منضم‌گردند واوظاهراً خواهش‌خواهرش‌را پذیرفته رخصت‌مراجعت جانب‌هرات‌داد وباطناً پس‌ازمعاودت خواهرش‌از کرشك بادوفوج پیادهٔ‌نظام وجنرال خیرمحمد خان بن‌شیرمحمد هزاره وسردار فتح‌محمد خان که‌درینوقت باسواران طوائف درانی ازقندهار رسیده بدوپیوسته بود وسردارجمعه‌خان برادر امیرکبیربراه‌کلستان روی‌بسوی تایوره نهاد وآنگاه که‌وارد موضع کلستان شد عبدالغفور خان توان اقامت وتاب مقاتلت درخود ندیده ازتایوره فرار کرده درهرات نزد سردار سلطان احمد خان قرار گرفت وسردار محمد شریف خان از کلستان حرکت کرده غور وساخر را متصرف گردیده جنرال خیر محمد خان در کلستان ازدست سپاه ماتحت خودش که‌باایشان درشت خوئی وبدسلوکی کرده ومیکرد کشته کشت

ذکرمراجعت سردار عبدالرحمن خان

﴿ ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان ازتخته پل ﴾

(جانب‌قطغن وگرفتار حادثه‌شدن وازفضل‌خداوند بعارضه مبتلا نشدنش)

وهمدرین اوقات سردار عبدالرحمن خان از نزد پدر نیك اختر ومادر عصمت سیرش رخصت یافته از تخته‌پل‌روی مراجعت جانب قطغن نهاد ودر منزل موسوم بقزیوی‌یز یعنی بازیکاه دختران دوچار واقعهٔ غریبی شد که درعصر روز ورود بمنزل مذکور بعزم سیر پیاده وتنها از اردو بیرون گردیده در دامنهٔ کوهیکه درانجا واقعست رفته بقصد تخلیه عقب سنگی نشست وچون برخواست اشترا از اشتران بارگیر سپاه که دران وادی چرا داشت دید که بخشم جانب وی نگاه میکند واو آواز داد تارو باز گردانیده مشغول چرا شود اما آن بختی بدبخت بمجرد شنیدن صدای سردار عبد الرحمن خان بروی حمله نمود واو درنحالت جز از خنجر کوچکی دیگر حربهٔ باخود نداشت که دفع آن میکرد ناچار بهمان سنك پناه جست وآن اشتر در رسیده خواست که حمله نموده سرش را برباید وسردار عبد الرحمن خان چارهٔ خویش را بدون از دویدن بدور آن سنك ندیده لاجرم بتك پرداخته همی تاخت واشتر از عقبش دهن همی انداخت تا که خسته گشته ازدویدن بازماند وسنگی را از هول جان‌برداشته حوالهٔ بنا گوش اشتر نموده از قضا کار گر افتاده اشتر برزمین بیفتاد وبچالاکی باخنجریکه داشت ذبحش کرده

نجات حاصل کرد ودست ورو ولباس او همه خون آلود کشت واز خستکی ساعتی بیخود مانده بعد که بهوش آمد اشتر را مرده وخود را خون آلوده دیده مسرور شد وتا اینوقت خدمهٔ خاصش ازین قضیه هنوز آگاه نشده بودند و آنگاه که خودش باز گشته نزد خادمانش رسید ایشان حالت اورا دیده مضطرب وحیران شدند واز حادثه جویا گردیده چون ماجرا بشنیدند معاتب گردیدند که درمدت طول درنك چرا ازقفا نرسیدند وبنابر آنکه درادای خدمت ملزم شدند ایشان که چهل تن بودند هریك بضرب سی سی چوب ادب یافتند وپس ازان همه‌را منبه‌فرموده امر کرد که درهرجا که‌پیاده راه پیاید دوسه‌تن‌ازمحرمان بااو باشند خلاصه ازانجا راه‌برگرفته وارد خان آباد کشت وافواج مقیمهٔ آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانیده واو نیز صفوف سپاه‌را بزبان لطف بازپرس احوال‌نموده ایشان‌لب بدعا وثنا کشودند بعدبشرف ملاقات‌عم‌محترمش مشرف شده درمنزل خویش‌رفت وسران‌سپاه بجهت احترام ورود اودرخان آباد جشنی‌ترتیب داده روزرا بصرف طعام وشب‌را بچراغان وآتش بازی‌وسرودنوازی بسربردند وروز دیکر اسلحه وبراق سپاه وآلات واسباب توبخانه وقور خانه‌را بچشم‌غور ملاحظه کرده‌همه‌را آراسته‌دیده خرسند کشت وبعد ازتوقف هفتهٔ درتالقان رفته سپاه آنجارانیزمرتب‌ومنظم‌یافت ودرنحال میرشاه ومیریوسف علیخان‌شش تن پسران سیم عذار وشش‌تن دختران ماه رخسار ونه‌راس اسپ‌بازین وبراق نقره کار ونه خیك شهدخوش‌کوار و پنج بهله (۱) باز عنقا شکار برسم هدیه نزد سردار عبد الرحمن خان فرستادند واو همه را پذیرفته بازای آن ازخود نیزتحفهٔ شایان شان میران بدخشان مصحوب فرستادکان ایشان ارسال داشت وهم بدیشان نامهٔ نکار داد که دروقت اقامهٔ سابقه‌ام بتالقان درباب معادن وکانهای بدخشان وعده داده بودید که کان لعل وپنج کان طلاء ومعدن لاجورد ومعدن یشب و غیره را بکار گذاران سلطنت می سپاریم وتا کنون ایفای وعده بعمل نیامده بعد ازمن بعم مکرم نیز اظهاری نکردید ووثیقهٔ درین خصوص بمیان مرتسم ومسجل نکشت سبب تعطیل را بنکارید وخلف وعدهٔ خویش را باز دارید تامفهوم کشته هرچه پیشنهاد خاطر است بظهور پیوندد و ایشان نسیان وعدم مذاکرهٔ این سخنان را ازجانب سردار محمد اعظم خان عذر آورده تملیك نامهٔ معادن بدخشان را بانامه عذر خواهی بسردار عبدالرحمن خان روان کردند واو تملیك نامچهٔ میران بدخشان را باتحفه وار مغان نزدوالد ماجدش فرستاد

(۱) بهله بمعنی دستکش

﴿ ذکر وقائع سال هزارودویست وهفتاد هشت هجری صلعم ﴾

ذکر وقایع سنه ۱۲۷۸ هجری صلعم فوت‌سردار پیرمحمد خان و سردار سلطان محمد خان

درین سال مرض اسهال درکابل پدید کشته مردم شهررا ازخوف وبا وانحادثهٔ آدم ربادل ازجارفت وبسیار تن از شهر واطراف کرفتار مرض مذکور کشته ودیعت حیات سپردند و ازانجمله سردار پیر محمد خان را از التهاب نائرهٔ وبارخت زندکی سوخته درروز یکشنبه بیست و دوم ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۷۸ هزارو دوصد وهفتادوهشت هجری بعمر شصت وچهار سالکی بدرود جهان فانی‌کرده جانب‌بهشت جاودانی خرامید ودرجنب جنوب قلعهٔ ملا فیروز کابل درزیر نقاب تیرهٔ تراب متواری کردید و همچنین سردار سلطان محمد خان برادر مرحوم مذکور نیز ازمرض مزبور درروز پنجشنبه هجدهم ماه ربیع الثانی سنه مسطور بعمر شصت و هشت سالکی از جهان فانی درکذشته جانب جنت النعیم جاودانی شتافت ودرپشتهٔ سیاه سنگ جنب شرقی شهر کابل مدفون کشت وروی ازاحباب پوشید

ذکر آمدن سردار محمد اعظم خان در کابل

﴿ ذکر آمدن امیرزاده محمد اعظم خان ﴾

(باجازت امیرکبیر درکابل)

درهنکام مذکور سردارمحمد اعظم خان ازعرض واستدعای خودش طلب کابل شده سردار عبدالغیاث خان بن نواب عبدالجبار خان را بجای خویش مأمور حکومت قطغن کرده نخست از خان آباد جهت باز دید ووداع برادرش سردار محمد افضل خان در تخته پل رفته وبااو ملاقات ووداع کرده از انجا احرام زیارت پدر عدالت سیرش اعلیحضرت امیرکبیر بربسته چون واردمنزل غوری شد سردارعبدالرحمن خان را که اینوقت درخان آباد

آمده اقامه کزیده بود بذریعهٔ مکتوب نزد خود خواسته پس از ملاقات باهم وداع کرده سردار عبد الرحمن خان بخان آباد باز گشته امور نظامیه را برعهدهٔ افسران سپاه گذاشته بعزم زیارت والد ماجدش جانب تخته پل رهسپار شد و آنگاه که وارد آی بیك کشت پدر ستوده سیرش نیز برای امری درانجا پرتو ورود افکنده بود بشرف دست بوس مشرف گردیده بعد از درك ملاقات باهم طی مسافت کرده وارد تاشقرغان کشتند وازانجا نیز راه برگرفته داخل تخته پل شده رحل استراحت انداختند وسردار محمد اعظم خان بانهاد قراباغ کوهدامن شده ازورودش درانجا بامیر کبیر خبرداد واو ازسبب اشتعال نائرهٔ وبا که درکابل برپابود امر توقفش اصدار فرمود که تارفع شدن مرض مذکور در آنجا درنك نماید چنانچه پس از دفع سموم مهلکهٔ وبا داخل کابل گردیده شرف دیدار خجسته اطوار پدرنیکو سیر حاصل کرد وبابرادرانیکه شرف حضور داشتند دمساز ودرمحافل انبازگشت وامیر کبیر اورا جهت امر عروسی پسرش سردار محمد سرور خان درکابل گذاشته خود ازسبب زمستان بادیگر سرداران چون سردار شیر علیخان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمرخان ازکابل بعزم قشلاق رهسپار جلال آباد شد وسردار محمد علیخان بن سردار شیر علیخان را بحکومت کابل مأمور فرمود وچون بجلال آباد رسید درباغ سردار غلام حیدر خان فرود کشته عمارت چهل ستون را که پیش روی باغ بنزدیکی بنیاد و آباد فرموده بود بارعام قرارداد

ذکر لشکر کشیدن سردار میرافضل خان جانب فراه

﴿ذکر لشکر کشیدن سردار سلطان احمد خان﴾

(جانب فراه باغوای سردار میر افضل خان)

همانا رفتن سردار میر افضل خان از کابل درهرات از پیش بشرح رفت که روی دل از امیر کبیر برتافته نزد سردار سلطان احمد خان شتافت واورا بتسخیر فراه تحریض وترغیب کرده برگفته اش حجت آورد که عیال وفرزند خویش را که نسبت خواهری وخواهرزادگی بسردار محمد شریف خان داشتند نزد او فرستاده التماس نمود که عنان از تسخیر غور وساخر بازکشیده عبد الغفور خان را در تایوره بحالش گذارد او بفرستادگانت وقعی نگذاشته بی نیل مقصود رخصت مراجعت داده محال مذکوره را که از مضافات هراتست تغلباً متصرف شد وعبد الغفور خان ازبیم جان گریخته اینك حاضر هرات است پس میباید درینوقت که سردار محمد شریف خان بالشکر درغور وساخر اقامه دارد لشکر کشیده فراهرا متصرف شوی وسردار سلطان احمد خان سخنان اورا بگوش دل جا داده باسردار شهنواز خان و سردار سکندر خان وسردار عبدالله خان پسران وسردار محمد عمر خان برادر خویش و سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان مرحوم ولشکر شایان از مرز وبوم هرات راه پیش گرفت و سردار محمد شریف خان نیز از عزم او آگاه شده حاکم وقلیلی از سپاه را درغور گذاشته خود باقیهٔ لشکر ازراه مدافعه روی بسوی فراه نهاد ولیکن سردار سلطان احمد خان پیش تر ازوی وارد نواحی فراه شده از کرد راه قلعهٔ فراهرا محاصره کرد وسردار سیف الله خان که باغلام محمد خان ملکدین زائی نائب خود وجنرال محمد سرور خان وچند تن ازصد باشیان دسته جات خاصه داران در اندرون قلعه جای داشت بقلعه داری پرداخته لوای مدافعه برپای ساخت اما سکندر خان از در حیلت جیار نام کوت حواله دار قوم علی زائی را که حارس وکلید دار دروازهٔ حصار بود بنوید عطای زراغوا کرده باوی قرار داد که در هنگام یورش دروازه را کشوده پس از حصول فتح جائزهٔ خدمت خویش بستاند چنانچه روز دیگر بوعدهٔ آن نمك حرام یورش آورده واو دروازهٔ حصار را کشوده قلعه بتصرف سردار سکندر خان درامد وسردار سیف الله خان طریق فرار اختیار کرده درکرشك باردوی سردار محمد شریف خان که ازغور راه مدافعه برگرفته اینوقت درانجا رسیده بود پیوست ودر حین حصول فتح قلعهٔ فراه سردار سلطان احمد خان این مصرع را از طبع خویش در بدیهه براورده خواند ـ بنای فریدون سکندر کرفت

ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان در جلال آباد

﴿ ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان درجلال آباد ﴾

(وخبر یافتن امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه ولشکر کاشتن)

(واز عقب آن راه فراه پر کرفتن امیر مذکور)

درخلال احوال مذکوره سردار محمد اعظم خان امر سوروسرورعروسی فرزندارجمندش سردار محمد سرورخان را بمراسم شایسته بپای برده از کابل در جلال آباد نزد قبلهٔ امجدش امیر کبیر رفت وپس از ورود او امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه آگاه گشته فوراً فرمان کرد که بدون درنك سردار ولی محمد خان باسردار محمد رفیق خان وسواران درانیه وغلجائیه وقزلباشیه وغیره از کابل براه قندهار آهنك فراه کنند وبسرعت شهاب وشتاب سحاب خود را در قندهار رسانند تاسردار سلطان احمد خان فتوری بروی کارسردار محمد امین خان حکمران قندهار وسردار محمد شریف خان حاکم پشت رود نیاورده شروشوری برپانسازد وسردار ولی محمد خان ازسبب امری تقاعد ورزیده ترك سفرقندهار وفراه گفت وسردار محمد رفیق خان باسردار نظر محمد خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم وغیره سران وسرکردکان که در کابل بودند باتبعه وسوارهٔ ایشان برطبق فرمان اعلیحضرت امیر کبیر جانب قندهار رهسپار شده بسردار محمد امین خان پیوستند ومنتظر ورود موکب امیر کبیر که درفرمانش نگارفرموده بود که متعاقباً رایات عالیات نیز دراهتزاز خواهد شد درقندهار توقف کردند وامیر کبیر ازعقب فرمانیکه مذکور ومعمول شددرماه رمضان سال ۱۲۷۸ هزارودوصد وهفتاد وهشت هجری ازجلال آباد بعزم قندهار وفراه وهرات رو براه نهاد ودر منزل کندمك فتح قلعهٔ فراهرا شنیده بسرعت هرچه تمامتر رهسپر منزل مقصود کشت ودر روزعید سعید فطر که باروز نوروز سال ایت ئیل ترکی یکی بود در کابل پرتو نزول افکند ودر حین ورود موکب مسعود سردار محمد علیخان حاکم کابل میدان سیاه سنك را نماز کاه عید قرار داده بود که امیر کبیر نمازرا در آنجا ادانماید اما اعلیحضرتش ازاستعجالیکه پیش نهاد خاطر داشت از آنجا وشهر در کذشته میدان کنار ده مزنك را لشکر کاه قرارداده بعذر مسافرت خودرا ازنماز عید معذور داشت وجهت تهیهٔ اسباب سفر هفده روز در آنجا مقر کزیده سردار ولی محمد خانرا که از رفتن قندهار تقاعد ورزیده بود مورد عتاب ساخته ازرفتن قندهارش باز داشت وفرمانی بنام سردار محمد امین خان حکمران قندهار صادر فرمود که بالشکر در کوشك نخود رفته تارسیدن سپاه کابل در آنجا درنك کند وهمچنین سردار محمد حسین خان را بهزاره جات که تیول وجایگیر سردار محمد اسلم خان برادرش بود مأمور فرمود ومیرزا عبدالعزیز خان نوادهٔ میرزا عبدالغفار خانرا که دردولت نادرشاه افشار منصب استیفای دیوان اعلی داشت بمکتوب نویسی او مقرر ومعین ساخت وامور دیوان آنجارا نیز برعهده وی کذاشت وامر کرد جناب معزی الیه بالشکردرموضع لعل که قریب مضافات هرات است رفته توقف ورزد تا اکر درهرات بکار شود از آنجا رهسپار آن دیار کردد وایشیك آقاسی شیر دلخان را روانهٔ قندهار نمود که رفته سردار محمد امین خانرا از کوشك نخود که مأمور بدرنك آنجا است جانب فراه کوچ دهد وازجملهٔ سرداران والا تبار سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان جهت ساز نمودن سامان سفرایشان در کابل باز مانده امرشد که بتعجیل از قفای سپاه امیر کبیر رهسپار قندهار شوند وخود اعلیحضرت امیر کبیر درروز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۷۸ هزار ودوصد وهفتادوهشت هجری ازمیدان کنار ده مزنك آهنك قندهار کرده جیش در جنبش آورد وسردار سلطان احمد خان ازرسیدن سردار محمدامین خان باسپاه شایان در کوشك نخود وشنیدن توجه امیر کبیر از کابل بدانسوی نیروی بازویش ضعف پذیر کشته بهمان قلعهٔ فراه که متصرف شده بود اکتفا کرده بدیکر نواحی ومحال نتوانست حمله کرد چنانچه سردار میرافضل خانرا که باعث این شور وفغان بود بادوفوج پیادهٔ هراتی ودیکر اعدادی ازسپاه درفراه کذاشت که سد راه امیر کبیر شده کرفتار پیکارش سازد تاخود کار هرات را استوار نموده بسامان درست بمدافعه پردازد خلاصه باین اراده خودش بهرات باز کشته بتهیه اسباب قلعه داری واستواری پرداخت وامیر کبیر روز پنجم ماه ذیقعدةالحرام سال مذکور وارد قندهار شده چندی

جهت انجام نمودن بعضی امور توقف فرمود بعد سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خانرا بحکومت قندهار مأمور فرموده سید نور محمد شاه فوشنجی را بنیابتش گماشت وسردار شیرعلیخان ولیعهدرا باسپاه گزیده دوروز قبل ازحرکت موکب همایونی امر رفتن جانب فراه کرد ومقارن اینحال سردار محمد امین خان که ایشیك آقاسی شیردل خان از حضور امیر کبیر مأمور کوچ دادن او ازکوشك نخود جانب فراه چنانچه مرقوم گشت شده بود چون سردار سلطان احمد خان ازفراه درهرات رفته بود ترك پیش رفتن کرده بعزم استقبال قبلهٔ امجدش راه قندهار برگرفته شرف دست بوس حاصل نمود وباسردار محمد شریف خان که اونیز ازآنجا آمده شرف باریافته بود مأمور رفتن جانب فراه شدند وهمدرینوقت قاضی عبد السلام خان بن قاضی محمدسعید خان خانعلوم بامر امیر کبیر ازقضاوت قندهار معزول گردیده ازتغیر اوقاضی سعدالدینخان بن قاضی عبد الرحمن خان برادر قاضی عبدالسلام خان بمنصب وخلعت قضاوت قندهار سرافراز گشت وامیر کبیر جانب فراه راه برگرفت امامردو سردار مذکوران رفته قبل از رسیدن امیر کبیر قلعهٔ فراه را که دردست کسان سردار سلطان احمد خان بود بمحاصره انداختند وکاررا برسردار میرافضل خان دشوار ساختند وهمچنان اورا گرفتار تنگنای محاصره داشتند که سردار شیرعلیخان که دوروز قبل ازحرکت امیر کبیر براه افتاده بودنیزدررسیده سردارمیرافضل خان که نسبت خسری بوی داشت رسیدن اورا مایهٔ نجات خویش دانسته بدیشان پیام داد که اکنونکه سردار شیر علیخان وارد گردیده است واز وی نسبت بخود اطمینان خاطر دارم اینك ازقلعه بیرون شده نزد شما آیم وقلعه را تسلیم نمایم چنانچه ازعقب پیامش ازقلعه برآمده گردن تسلیم نهاد وایشان قلعهٔ فراه را متصرف گشته سپاه مقیم آنجارا نیز درتحت رایت وفرمان خویش کردند ودرینوقت امیر کبیر که دوروز پس از حرکت سردار شیرعلیخان ره نورد منزل مقصود شده درمنزل سیه آب پرتو نزول افکنده وازانجا رهسپار منزل خرمالق گردیده بود که درعرض راه مژدهٔ فتح فراه را ازعرض سردار شیرعلیخان که همدست میرآخور مدد خان نگار وارسال داشته بود شنیده مسرور وشادمان گردید وهمچنان مشعوفانه طی طریق نموده چون بنزدیك فراه رسیده نزول اجلال فرمود سردار محمد امین خان بساط مهمانی گسترده سراپرده وبارگاه بزرك برپاساخت وبذریعهٔ عریضه امیر کبیررا دعوت مهمانی وخواهش فرودشدنش را دران بارگاه وسراپرده کردوامیر کبیر دعوت اورا پذیرفته دربارگاه وسراپردهٔ که اومرتب ساخته بساط مهمانی انداخته بود شرف نزول افکند ودرینوقت سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان چنانچه ازپیش مذکور شد که در کابل بازمانده بودند دررسیده سعادت دست بوس حاصل کردند وهر کدام درهریك ازخیامیکه برپانموده بودند فرود شدند الا سردار محمد یوسف خان که باامیر کبیر معاشر وهم مکان بود دیگران هریك بجائی شدند وپس از کشودن کمر وبند وبارسفر امیر کبیر تمامت سرداران وسران سپاه را اذن بارداده همهٔ سرداران چون سردار محمد شریف خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمر خان وسردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم وسردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان وسردار خوشدل خان بن سردار مهردل خان وسردار امین الدوله خان بن شجاع الدوله خان وسردار شاه دوله خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان مبرور تعلقدارسردار محمد امین خان وسردار نظر محمد خان وشاد محمد خان پسران سردار امیر محمد خان مغفور وسردار عبد الغنی خان بن نواب عبد الجبار خان مرحوم وسردار غلام محمد خان طرزی بن سردار رحمدل خان وسردار محمد صدیق خان بن سردار محمد عظیم خان خلد آشیان وسردار عطاؤالله خان برادر زادهٔ سردار سلطان احمد خان حکمران هرات وسردار یحیی خان وسردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان جنت آرامگاه وسردار شاد محمد خان وسردار شیرمحمد خان پسران سردار پیرمحمد خان بهشت جایگاه وسردار محمد یعقوب خان بن سردار شیر علیخان وسردار نورمحمد خان وسردار گل محمد خان پسران سردار محمد صدیق خان بن سردار کهندل خان وجمیع اعیان وخوانین رکاب چون غلام محمد خان مختار وقاضی عبد الرحمن خان خانعلوم ومیر درویش معروف بحافظ جی صاحب وایشیك آقاسی شیر دل خان ومیرزا عبد الرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبد السمیع خان وحبیب الله خان وامیر محمد خان وفتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر وعصمت الله خان جبار خیل حاضر بار گردیده

درمحفل حضورهر کدام بمقام خویشتن نشستند وازانجا که امیر کبیر متصف باخلاق حمیده ومواظب بافعال پسندیده بود باهیچیك از خویش وبیگانه اگرچه نسبت بوی بدی ودشمنی میکرد حواله اش را بخداوند تبارك وتعالی نموده مورد عتاب وعقاب نمیفرمود چنانچه سردار میر افضل خان که از کردارش خجل ومنفعل بود ودر دل خود را سزاوار هرگونه عذاب می پنداشت امیر کبیر فرزند ارجمندش سردار شیر علیخان را امر کرد که محفهٔ خاص اعلیحضرتش را برده اورا برنشانیده شرفیاب حضورش سازد تاپایهٔ احترامش کاسته نگردد ودر هنگام حاضر شدنش بعزم سلام از محفه فرود گردیده امیر کبیر نیز بجهت احترام او از جا برخاسته سه چهار گام باستقبال او در اندرون خیمه پیش نهاده مراسم پذیرهٔ عزیزانه بتقدیم رسانیده شد ودست اورا گرفته درپهلوی خویش جای نشستن داد وزبان برفع انفعال او که از ناصیهٔ حالش هویدا بود کشوده بآب تسلیت غبار خجلت را از چهره اش بشست آنگاه طعام حاضر آورده شده پس از صرف نهار هریك از بارمراجعت کرده درجای خویش قرار گرفت وچند روز در فراه سپاه را از خستگی راه استراحت ورفاه داده درنك فرموده ازحرکت باز ایستاد

ذکر شادیانهٔ فتح فراه ومامور شدن سردار عبدالرحمن خان بحکومت قطغن

﴿ ذکر شادیانهٔ استرداد فراه در ترکستان ﴾

(ومامور شدن سردار عبد الرحمن خان از حضور والد ماجدش بحکومت قطغن)

ومقارن احوال مذکوره خبرفتح واسترداد فراه درافواه سمرکردیده درترکستان بسردار محمد افضل خان رسیده وی شلك شادیانه کرده شیلانی از آب ونان نیز کشید و سردار عبد الرحمن خان پسر خود را بجای سردار عبدالغیاث خان حاکم قطغن که ازمرض طاعون فوت شده بود بحکومت قطغن وسالاری سپاه آنجا مأمورفرمود واو از تخته پل راه برگرفته چون وارد خان آباد شد سپاه مقیم آنجا مقدمش را کرامی داشته مراسم استقبال ولوازم اعزازواکرام بجای آوردواوپس ازرفع خستگی راه بنظم ونسق امور ملکی ونظامی پرداخته نخست تنخواه هشت ماه سپاه را که ازسال پیش مانده بود باچهار ماهه تنخواه این سال ادانمود بعد ضباط وعمال محال را بزیر بازپرس حساب آورده برذمهٔ هریك ازچهل تانجاه وصد هزار روپیه که از بیخبری سردار عبدالغیاث خان حیف ومیل کرده بودند ثابت ساخته بحواله ووصولش پرداخت ومشغولان ذمه ازدرد تحصیل وجوهیکه دزدیده بودند دوفوج پیاده وچهار صد سوارهٔ نظام را که ازخود سردار محمد اعظم خان ودرخان آباد بودند ودرتلف کردن مال ومنال سرکاری باحاکم سابقه و میرزایان اشتراك داشتند اغوا کرده ترغیب و تحریض همیکردند که لوای بلوا برافرازند وامرالله خان وعظیم خان منصبداران هردو فوج پیاده وباقرعلی شاه هندی افسرفوج سواره دروقت مشاوره درجواب میگفتند که ماازخود سالاری چون سردارمحمد اعظم خان داریم واینك که سردارعبدالرحمن خان روی بازخواست را بسوی مانهاده است ناچار سردارمحمد عزیز خان فرزند ارجمند ولینعم خود را که بسن یازده سالگی ست باخود برداشته درکابل میرویم وهرسه تن ازسران مذکورین باین امرکبطانان واجیدنان افواج نظام را که باایشان درستم وسرقت مال رعایا واموال دیوان انباز بودند باخود همدست وهمداستان ساخته لالا ومعلم سردار محمد عزیزخان را نیزباخود یکدل ویکجهت نموده شب وروزدرپی این کاربودند و سردار عبدالرحمن خان بپاس خاطر عم مکرمش سردار محمد اعظم خان که فوج متعلقهٔ اوبود چیزی بخاطر نیاورده بدیشان چیزی نمیگفت ومترصد وقت فرصت میبود تااگر حرکتی کنند باداش آن درهمان حال بینند

وقائع سنه ۱۲۷۹ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتادونه هجری ﴾

درماه محرم این سال امیر کبیر که چند روزه درفراه توقف کرده بود از آنجا کوچیده بعزم تسخیر هرات راه برگرفته وارد منزل ساج شد وازانجا درمنزل خشکابه وازانجا درمنزل خوسف وهمچنین درمنزل کله ماشوو منزل عمارت وازانجا وارد اسفزار گشت وپنج روز جهت تهیهٔ علوفه که ازانجا تاهرات وجود نداشت درانجا درنك کرد ودرهنگام توقف اینمنزل افواج سواره را از پنجصد الی هزار تن باآزوقه بمسافت سه وچهار کروه

دورتر ازفرودگاه دراطراف اردو بحفاظت وپاسبانی گماشت وآنگاه که سواران محافظ دراطراف اردو پراکنده شدند سه هزار سوار که سردار سلطان احمد خان بعزم شبیخون بسالاری سردار محمدیوسف خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم که وزیرومشیرش بود ومحمد اکرم خان بن عبدالله خان شهید اچکزائی وسرفرازخان اسحق زائی از هرات بیرون فرستاده بود وایشان درموضع گاه دانك واقع قرب اسفزار قرار داشتند با سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان و عصمت الله خان جبار خیل غلجائی که با پنجصد سوار از تبعهٔ خود ایشان مأمور حفاظت نواحی گاه دانك شده بودند درشب دوچار گشته پارهٔ گرفتار کارزار شدند ونیمهٔ دست تاراج بخرمنهائی که درصحرا بود دراز کرده تاراج نمودند وعصمت الله خان باسوارانش جائی را که ایستاده بود باخیمه واسبابش تمام فرو گذاشته ازبیم جان روی بدیگر سوی نهاد که از حملهٔ دشمن برکنار شود و درچنین حالت دوتن ازهمراهانش تفنك بجانب هرویان کشاد داده ازقضا گلولهٔ یکی بسردار محمد یوسف خان بن سردار محمد قلیخان ودیگری به محمد اکرم خان بن عبدالله خان رسیده هردوتن سالار ازپا درآمدند وسواران ایشان درتاریکی شب نعش هردورا برداشته بی‌نیل مرام روبهرات نهادند وباتن خسته وعنان گسسته داخل هرات شدند وامیرکبیر تهیهٔ علوفه نموده روز ششم ازاسفزار رایات منصوره را شقه کشا فرموده درمنزل مغلان فرودآمد وازانجا درمنزل ادرس کن وازانجا برود گز وارد گشته فروکش کرد وازین منزل سردار میرافضل خان باز احسان امیر کبیر را فراموش کرده بابعض دیگر از سرداران که نسبت بسردار شیر علیخان بدل حسد و عداوت داشتند یکجهت شده روی دل ازامیر کبیر برتافت واز هریك سرداران مخالف نامهٔ اتحاد برای سردار سلطان احمد خان حاصل کرده درهرات نزداو ازراه خفا فرستاد وهمچنین وثیقه نامهاازایشان گرفته ازراه فراردرهرات رفت وسردار سلطان احمد خان را بامردم شهرهرات ازمکتوبات سرداران که باخود برده بود قوی دل ساخته اطمینان خاطر داد که اکثر بزرگان لشکر از امیرکبیر بیزارند وباهر ویان یار ومددکار خلاصه ایشان را گفته چنان پایدار و استوار ساخت که باهم قرار دادند و سوگند درمیان نهادند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشند همت برمدافعت گمارند ودست ازمحاربت بازندارند وامیرکبیر ازگریختن اوهیچ درخاطر راه نداده روجانب منزل شاهبید نهاد و ازانجا وارد منزل میر داؤد واقع هشت کروهی هرات گردیده درینجا قراول سپاه سردار شهنواز خان وسردار سکندر خان و سردارمحمد عمرخان پسران وبرادرسرداران سلطان احمدخان که بالشکر شایان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند باقراولان سپاه امیر کبیر دوچار و گرفتار پیکار گشته قنبر علیخان و چند تن دیگر از هرویان مقتول و بعضی مجروح گردیده و چند راس اسپ نیز بدست قراولان امیر کبیر افتاده آخرالامر پشت بجنگ داده رو بگریز نهادند و بلشکریکه در عقب بود پیوستند و روز را بنوعی بشب رسانیدند که تمامت سپاه سرداران هرات با پیش نهاده سپاهی خویش را باشکر امیر کبیر نشان داده از ضرب توپ پراکنده میشدند وپس می نشستند تا که روز بیگاه گشته هریکی از هردو سپاه بجای خویش شده شب را بپاس وهراس بروز رسانیدند وبامدادان امیر کبیر سردار شیر علیخان فرزند ارجمندش را باجمعی از فوج پیش رو لشکر قرار داده سردار محمد امین خان برادر اعیانی اورا باگروهی از سپاه وچندضرب توپ جانب دست راست وسردار یحیی خان وسردار فتح محمد خان وسردار شمس الدین خان را باپارهٔ از دلیران طرف چپ امر راه پیمودن کرد وخودش سوار پیل شده بابنه وآغروق وتوپخانه وافواج پیاده در قلبگاه جای گزید وسردار محمد شریف خان را بابقیهٔ لشکر بساقه موضع رفتن مقرر کرده راه برگرفت وسواران هراتی که دوازده هزارمرد پیکار بودند تاب گلولهٔ اتواب سردار شیر علیخان را که از پیش روجانب ایشان می‌افکند نیاورده دوحصه شدند مناصفه درتحت رایت سردار شهنواز خان جای گزیده دریکطرف ونصف دیگر باسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان بدیگر جانب خزیدند ودرین حال آیشیك اقاسی شیردل خان وشاه پسند خان وقادر خان ومیر آخور قاسم خان وغیره خوانین رکاب چون غلام علیخان هزاره وحبیب الله خان وامیر محمد خان وفتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر وحسین خان شاهی سوند که حاضر رکاب سعادت انتساب

بودند بعرض اعلیحضرت امیرکبیر رسانیده خواستار آن شدند که باخوانین درانی وغلجائی برغنیم حمله ورشوند اما امیر کبیر بسبب آنکه از جلال آباد تا آنجا یکمنان اسپ رانده واسپان ایشان خسته وستوهیده شده بودنداجازت ترکتاز نداده همه را از تاختن بازداشت وبدیشان فرمود که پیش نهاد خاطر ما چنان است که هرویان را کبك آسا ازهرپیغوله(۱)پیش رانده درقلعهٔ هرات در آوریم بعد دلیران سپاه حمله ورگشته همه‌را چون صیدبدام افتاده گرفتار سازیم ومقارن این مقال صدای توپ وتفنك ازمیمنه ومیسرهٔ لشکرامیرکبیربلند شده‌چندتن‌ازسواران‌خصم هدف‌گلولهٔ مرك شدند ولشکرسرداران‌هرات ثبات نتوانسته ازپیش روی اردوی امیرکبیربیکسوی خزیدندوامیر کبیر در موضع روضه باغ شرف‌نزول افکنده از انسو سردار سلطان احمدخان تمامت‌ابطال رجال‌را که داشت‌در سنگر هائیکه ازدروازهٔ قندهار تا کنار هری رود افراشته‌بود تعین‌نمود که فراز ونشیب آن سرزمین را فرا گرفته سدوار واستوار بنشینند تا درهنگام عبور سپاه منصور امیرکبیرازنهرمذکورباایشان در آویخته نگذارند که‌پافرا پیش گذارند وامیر کبیر از تمهید وتدبیر او آگاه گشته ازمعبریکه اولشکر مقرر کرده راه برگرفته‌بودانحراف ورزیده مسافت پنج کروه دورتر ازفرود گاه لشکر سردار سلطان احمد خان ازراه سیاهوشان مرور وازنهر عبورنموده درموضع نوبادام شب را مقام گزیده وروز دیگر موضع غیزان واقع کنار شرقی شهر هرات را منزل ساخت وسردار سلطان احمد خان از تدبیریکه اندیشیده ومقامیکه گزیده‌بود مایوسانه باز گشته حیلهٔ دیگر بروی کار آورد که درروز حرکت موکب باحشمت امیرکبیر ازموضع‌غیزان ورونهادنش درچمن کاریزك وفروگش کردنش‌درانجا جمعی از علماء وسادات را از راه معذرت گسیل بارگاه سلطنت کرده خواستار شد که امیر کبیر یکروز درانجا که پرتو نزول افکنده اند درنك فرمایند تاسامان پذیره ساز کرده ازراه اطاعت پیش آمده جبین ضراعت بخاك آستانساید اما امیرکبیر این فرستاده وپیام اورا ملوث بآلایش حیله وتدبیر دانست که میخواهد درروز درنك سپاه بانام ونشان کار خویش راست‌نموده بعد آهنك جنك کند چنانچه مسئول اورا قبول‌نفرموده پیام‌داد که‌اگر سخنانت ازدر صدق‌است همانا نزدیك شدن‌سپاه بحصار هرات مانع ازپیمودن‌راه انقیاد نشده بلکه رافع کینه وعناد ومزیل زحمت قطع مسافت زیاد برای خودت خواهدبود پس‌فرستادگان سردار سلطان احمد خانرا بخلاع فاخره نواخته رخصت مراجعت داد وروزدیگر ازانجا حرکت کرده درپین راه سردار شهنواز خان باسپاه کینه خواه مانع ازعبور لشکر ظفرائر گشته طریق‌مقاتله پیش گرفت وباطلایهٔ افواج قاهرهٔ امیرکبیر که‌درتحت رایت سردار شیرعلیخان سرگرم‌ره نوردی بودند در آویخته بازار کارزار رواج گرفت وآخرالامر هرویان هزیمت یافته‌نخصدتن از ایشان اسیر ودست گیر لشکریان سردار شیر علیخان شدند چنانچه سردار مذکور مظفر ومنصور مراجعت کرده همهٔ‌اسیرانرا بادست‌بسته حاضر رکاب اعلیحضرت امیرکبیرنمود واوایشانرا همچنان برداشته بچمن کهدستان فرودشدودرینمنزل اسیر انیرا که لیاقت داشتند بعطای خلعت وبقیه را هرواحدی پنجروپیه بخشیده وعظونصیحت کرده رخصت داد وروز دوم ماه صفر سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری سردار شیرعلیخان باجمعی ازسپاه بآهنك‌جنك روی‌بسوی کازر گاه‌نهاد وسردار محمدامین خان باسردار محمدشریف خان وبسیاری ازدلیران افواج قاهره روی محاربه بجانب جنوب حصار هرات نهاده از دوسو بمقاتله پرداختند وسردار شیر علیخان پای جلادت فشرده هرویانرا ازپیش برداشته تل‌بنکیانرا نیز متصرف شد ورایت ظفر آیتش‌را برزبرتل مذکور نصب کرد وازطرف دیگرنیز هرویانرا هزیمت داده تادر وازهٔ قندهار ایشانرا رانده بدر وازهٔ مذکور شیر محمد خان ومحمد ایاز خان الکوزائی که هردو برادر وسردار سلطان احمد خان را نوکر معتمد وازطریق اخلاص رهسپر خدمت بودند ازدم تیغ گذرانیدند ودرینحالت سردار سلطان احمد خان آگاه گشته ازچار سوق هرات که برای امری‌گردش کرده درانجا رسیده‌بود روی مدافعت بسوی دروازهٔ قندهار وسرداران والاتبار نهاد وسرداران کابل که اندکی ازاندرون شهررا متصرف شده بودند ازروی آوردن اوتاب اقامت وتوان مقاتلت را در خود ندیده ازشهر رجعت قهقری کردند بعد هرویان ابواب شهر را بربسته حصاری شدند وسرداران بقرب دیوار شهر قرار گرفته تابامداد سنگر سدیدی برافراشته استوار نشستند ودروقت طلوع آفتاب سردار محمدشریف‌خان درسنگر باجمعی از لشکر اقامه گزیده سردار محمد امین خان بادیگر ابطال رجال از سنگر برخاسته جانب ضلع

(۱) پیغوله بمعنی کنج وکنار

عزبی شهر را فرا گرفت وسردار شیرعلیخان همچنان درضلع شمالی که متصرف شده بود جای گزید وامیر کبیر موضع کهدستان را لشکرگاه قرار داده تمامت اطراف هرات‌را دائره سان فرو گرفتند وراه آمدشد قلعه گیانرا سخت ببستند وبعزم قلعه کشائی استوار نشستند

ذکر مریض شدن وصحت یافتن امیر کبیر

﴿ ذکر شرف باریافتن سردار جلال الدینخان ﴾

(ومریض شدن و صحت یافتن امیر کبیر)

و درینحال که هرات درتشدید محاصره افتاد سردار جلال الدینخان که پس از فوت سردار غلام حیدر خان چنانچه ازپیش رقم کشت دوتن‌ازسریتیان مرحوم‌مذکوررا گرفته وازخوف‌این‌امر ازقندهار گریخته درقسطنطنیه رفته اقامه گزیده بود ازراه‌امید وارد لشکرگاه امیرکبیر شده شرف باریافت وامیرکبیر چنان تفقد وتلطفش فرمود که عطائیکه اعلیحضرت والا وشهزادها باو کردند ازنقدوجنس چون‌خیمه وفروش وظروف وغیره سه‌لك روپیه بمیزان حساب آمد وپس از ان در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مزاج امیرکبیر ازمرض ربو وضیق‌النفس تغیر یافته ضعف پذیر گشت اما ازفضل خداوند بیمانند صحت‌یافته رخوت وسستی دراعصاب واحشاء وارکان‌بدنش‌روی‌داده چنانچه‌باید سلیم‌المزاج نگشت تا که‌ازضعف وناتوانی درماه جمادی‌الثانی غشی برایش روی داده روز بروز نحیف ولاغر همی شد وصحت کامل نیافت

ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان

﴿ ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان ﴾

(ورسیدن نامهٔ استوبك انکلیس از طهران)

وامیرکبیر همچنان ازمرض مزمن مذکور گرفتار ناتوانی بود که‌درماه رجب‌المرجب زوجهٔ عفیفهٔ نیکوسجیهٔ سردار سلطان احمد خانرا ایام عمر سپری شده جنازهٔ او را بتوسط عبدالله خان پسر کوچك آن سرخیل بانوان عفت وحیا وملا رحیمداد وناظر محمود از شهر بیرون کشیدند وچون نسبت دختری بامیر کبیر داشت برادرانش وغیره چون سردار شیر علیخان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان وسردار فتح محمد خان وسردار جلال‌الدینخان وسردار سیف الله خان وسردار شهسوار خان و دیگر اعیان وبزرگان که دراردو بودند سراسر بمشایعت بر خاستند و تابوت اورا بعزت و احترام ملوکانه برداشته درکازرگاه بسردابهٔ که جهت شیراحمد جان پسرش ساخته بودند دفن کردند وپس ازدفن آن مرحومه جانبین از محاصمه بکاریکه داشتند مشغول شدند چنانچه هر ویان بقلعه داری و لشکریان امیرکبیر بمحاصره پرداختند و مقارن اینحال میرزا عبدالغفار نامی نامهٔ از استوبك انکلیس که درطهران بااعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار درباب قرار داد دولتین انکلیس وایران بخصوص مملکت افغانستان وعدم مداخلت جانبین دران‌وترك معاونت طرفین مرسران وسرداران افغانرا که مجادله ومناقشه در بین ایشان رخ دهد گفتگو کرده ناصرالدین شاه را که عزم کمك ویاری سردار سلطان احمد خان جزم کرده بود از امدادش باز داشت تا کافر قلعه آورده ازانجا مصحوب قاصدی نزد امیر کبیر فرستاد که مضمون آن نامه این بود که دولت قویه برطانیه دولت ایرانرا از یاری سردار سلطان احمد خان ممانعت کرده است باید که درتسخیر هرات ثبات ورزیده از نصرت شاه قاجار آسوده خاطرباشد ومیرزای مذکور ازانجا که درنك کرده نامهٔ مزبوررا فرستاده‌بود جانب مشهد مراجعت کرد ونیزنامهٔ ازحسینعلی خان نوکر سردارسلطان احمد خان که درمشهد اقامت داشت وبرطبق نامهٔ استوبك مذکور مسطور ومرسول نموده بود درحدود کهسان بدست کارگذاران امیرکبیرافتاده پس ازمطالعهٔ حضور نزدسردار سلطان احمد خان فرستاده پیام داد که اینك مکتوب خادم خویش را ملاحظه کرده چشم انتظار براه رسیدن کمك شاه قاجار ندارد وبا بجادهٔ انقیاد گذارد تاخونها ریخته نشود وخاك عداوت بیخته نگردد و سردار سلطان احمد خان از اندرون شهر همین یك بیت‌را نگار داده نزد امیرکبیر فرستاد

ناخدا در کشتی ما گرنباشد گومباش ماخدا داریم ما را ناخدا درکار نیست

ودر جواب این بیت میرزا محمد محسن خان دبیر از جانب امیر کبیر این یك بیت را برنگاشته ارسال داشت

درجبین (۱) این کشتی نوررستگاری نیست یاخطر ازو دور است یا کنار نزدیك است

وسردار سلطان احمد خان هیچ نگفته مردم سکنهٔ هرات را بمژدهٔ رسیدن کمك ازطرف شاه قاجار استوار همیکرد وبایشان همیگفت که دل قوی دارید وهمت براستحکام قلعه داری کمارید چنانچه بدینگونه گفتار خلاف واقع اهل هرات را برسیدن کمك طامع ساخته کار محاصره را تاهشت ماه کشانید ونسیم فتح برپرچم علم امیر کبیر نوزیده روز زندگی سردار سلطان احمد خان بآخر رسید در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۷۹ هزارو ودو صدو هفتاد ونه هجری مطابق روز ششم ماه اپریل سنه ۱۸۶۳ هزاروهشت صدوشصت وسه میلادی ایام عمرش سپری گشت

﴿ ذکر عزم پنهان نمودن سردار شهنواز خان ﴾

(فوت پدرش را وبروز یافتن آن ودفن فرمودن امیر کبیر اورا در پهلوی قبر زوجه اش)

وپس ازفوت سردار سلطان احمد خان سردار شهنوازخان پسرش اورا غسل داده وکفن پوشانیده خواست که مخفی دارد امانت در مسجد جامع نهاد تادر کار قلعه داری استواری ورزیده در نظر امیر کبیر ولشکرش استحکام قلعه وثبات قلعه گیانرا ازپدرش بنماید اما روز دیگربکی از سپاهیان نظام هرات بدست خدمهٔ سردار محمد شریف خان افتاده خبر فوت سردار سلطان احمد خانرا بدیشان گفت وایشان اورا نزد امیر کبیر حاضر کرده گفتار اورا حمل بران کرد که از خوف جان این بیان کرده ومیکند که بدین حیلت رهائی یابد پس اورا نزد فرزند ارجمندش سردارشیر علیخان فرستاده امر کرد که ازوی بهرعنوانیکه بداند این امر را پرسیده ببایهٔ تحقیق رساند اگر راست بود میت اورا از شهریان بخواهد تابمراسم شایسته مدفون شود والا دستگیر شدهٔ مذکور را بحفاظت نگهدارد که مبادا جاسوس باشد وسردار شیرعلیخان فرمایش اعلیحضرت قبلهٔ امجدش را بتقدیم رسانیده بعد کس بزیر دیوار حصار فرستاده تفرس حال کرد وقلعه گیان نخست سکوت کرده جواب ندادند تا که ازسردار شهنواز خان اجازت حاصل کرده بعد پاسخ نم دادند وآنگاه که رازاز پرده بآواز شد امیر کبیر تمامت شهزادگان وبزرگان حاضر اردو را امر کرد که در باغ مراد رفته جنازهٔ مرحوم مذکور را از شهر در بیرون خواسته دفنش کنند چنانچه ایشان بامر امیر کبیر جنازهٔ اورا طلبیده وشهریان بتوسط عبدالله خان پسر کوچك خودش وملا رحیمداد وناظر محمود وچند تن حامل جنازه بیرون فرستاده سردارانش در جنب قبر زوجه اش مدفون ساختند وبعد ازان امیر کبیر جنازهٔ برادران را باسردار عبد الله خان وملا رحیمداد وناظر محمود از راه تفقد خلعت وتسلیت داده رخصت معاودت شهر فرمود وسردار شهنواز خان بعد از چیدن بساط سوك والم از روی تدبیر راه مسالمت برگرفت

﴿ ذکر طرح مصالحت انداختن سردار شهنواز خان ﴾

(ونپذیرفتن خدمهٔ امیر کبیرشروط اورا)

چنانچه سردار موصوف کس نزد جد امجدش امیر کبیر فرستاده خواستار آن شد که سردار شیرعلی خان را باچند تن از بزرگان در شهر فرستد تابا ایشان امور مکنونه خاطر خویش را مکشوف داشته پس از حصول قبول طریق تقبیل سده سنیه علیه پیش گیرد وامیر کبیر مسئول اورا بسمع قبول شنیده پیام داد که جزاز سردار شیر علیخان و سردار محمد رفیق خان که ملاقات چون توئی را نسبت بشان ایشان شایان نیستند دیگر هرکه را خواهش کند فرستاده خواهد شد واو این امر را قبول کرده دروازهٔ عراق را بکشود وفصیل وسط شیرحاجی

(۱) معنی این بیت برسبیل استفهام انکاری درست میشود یعنی آیا از خطر دوراست یا کنار نزدیکست وهر آینهٔ این هردو نیست لهذا درجبین این کشتیٔ نوررستگاری نیست

ذکر پنهان نمودن سردار شهنوازخان فوت پدرش را

ذکر طالب صلح شدن سردار شهنوازخان

ودیوار شهر واقع قرب دروازهٔ مذکور را برای نشستن ترتیب داد وسایه بان بزرگی برپای کرده در زیر آن بساط صلح بگسترید ومترصد بنشست تا که امیرکبیر جمی ازبرادرزادگان خویش وخدام خلوصیت اندیش صداقت کیش چون سردار شمس‌الدین خان وسردار محمد عثمان‌خان وسردار خوشدل‌خان وسردار عبدالغنی‌خان‌وسردار یحیی خان وسردار غلام محمد خان طرزی وقاضی عبدالرحمن خان خالعلوم ومیرزا محمد حسین‌خان وصفدرعلیخان وچند تن دیگر از بزرگان درانی وغلجائی وفارسی روانه فرمود وایشان رفته باسردار شهنواز خان طرح مکالمه انداختند وبعد از گفتگوی بسیار سردار شهنواز خان اظهار کرد که خود را کهین چاکر درگاه میندارم وهرات را بکار کنان سلطنت می سپارم اما چون حکومت آن بیکی از خدام مفوض میشود من خودرا میشمارم وفرستادگان امیر کبیر اجابت این امررا بعدم اجازت عذر خواسته گفتند که این کار تاشرف بار حاصل نکنی وخود عرض واستدعا نمائی چاره پذیر نیست وسردار شهنواز خان از گفتار ایشان بر مرامیکه در دل داشت کامیاب نگشت لا جرم از شرف یاب شدن حضور امیر کبیر سرباز زده از مجلس برخاسته هر کدام جانب مقام خویش شده بکار خود پرداخت

ذکر بیرون کردن سردار شهنواز خان سردار میر افضل خانرا ازهرات

(ذکر بیرون کردن سردارشهنوازخان)

(سردار میر افضل خان را از هرات)

وسردار شهنواز خان پس از معاودتش در شهر باندیشهٔ اینکه مبادا سردار میر افضل خان راه خیانت پیش گرفته باامیر کبیر یکدل ویکجهت‌شده شهر هرات را بدو سپارد قصد بیرون کردنش کرده او وسردار غلام محی الدین خان بن سردار کهندل خان را امر کرد که از شهر بیرون شوند وسردار غلام محی الدین خان که روی دلش حقیقتاً جانب امیر کبیر بود ازین حکم سردار شهنواز خان شادمان کشت وسردار میر افضل خان از بیرون شدنش اباکرده اظهار صداقت نسبت باو کرده پیام داد که اورااز خود دانسته بیرونش نکند وسردار شهنواز خان این بیت‌را نوشته مصحوب عبد الله خان برادر خود نزد سردار میر افضل خان فرستاد قاسم‌سخن کوتاه کن برخیز وعزم راه کن شگر برطوطی فکن مردار پیش کرکسان واو پس ازخواندن این‌بیت‌باسردار غلام محی الدین خان از شهر بیرون شده امیر کبیر ازین امر خبر یافته سردار شیر علیخان را امر کرد که محفهٔ خاص اعلیحضرتش‌را برداشته باسردار محمد امین خان باستقبال ایشان رفته بعزت واحترام حاضربار سازند چنانچه برطبق امر امیرکبیرمراسم پذیره‌را بجای آورده سردار میر افضل خان را در محفهٔ اعلیحضرت امیر کبیربرنشانیده باعزاز واکرام تام حاضر بار عامش نمودند وامیر کبیر باب تفقد وتلطف برروی او کشوده غبار خجلت‌وانفعال‌را که ازکردارش نسبت بامیر کبیر برکونهٔ حال داشت بآب مرحمت بشست وجای نشیمن وفرش وبارگیر و فراش و پیشخدمت بااسباب وادوات وغیره مایحتاج بوی بذل فرموده و ازانکه ازامیرکبیر رو برتافته نزد سردارسلطان احمد خان رفته بود هیچ نگفته شرمندهٔ احسانش ساخت

ذکر فتح هرات

﴿ ذکر امر یورش کردن امیر کبیر ﴾

(تمامت سپاه را وفتح هرات)

چون امر محاصره طول کشیده از اندیشه وتدبیر کاربجائی نرسید لا جرم امیر کبیر عزم یورش کرده نخست کار را برقلعه کیان سخت نموده راه آمد شد ایشانرا بکلی مسدود ساخت و نقب زنان اردورا مأمور بشکافتن اطراف شهرکرده باندك زمان (۱) ثقوب‌نقوب را تاکنارخندق وبعضی مواضع را درین دیوار حصار رسانیدند

(۱) ثقوب‌نقوب یعنی سوراخ های‌نقبها

بعد ازصدمهٔ باروت رخنه (۱) درجدران وابواب حصار انداخته بسیارکس ازقلعه کیان را ازضرب پارچه‌های کلوخ وسنك هلاك ساختند ومردم سکنهٔ شهر راه امید را مسدود دیده ناچار روی‌دل بسوی امیر کبیر نهاده دسته دسته وفوج فوج از شهربیرون شده باردوی معلی‌همی پیوستند تا که درروزپنجشنبه هشتم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار ردوصدو هفتادونه هجری مطابق روز بیست وهفتم ماه می سنه ۱۸۶۳ هزارو هشتصد و شصت‌وسه میلادی امر یورش ازحضور امیرکبیر شرف صدور یافته تمامت سپاه حمله نموده شهررا ازدست رددلیرانهٔ خودها ودغا بازی شهریان متصرف کشته فتح حاصل نمودند وشهررا تاراج کرده غنیمت بسیار بدست آوردند وسردار شهنواز خان بابرادران ومنسوبانش از بیم جان بارك درشده درامید بروی خویش بربستند وپس ازاطفای نائرهٔ یغما وآرام شدن التهاب آتش شور وغوغا باسردار محمد عمر خان وسردار سکندر خان سردار شیر علیخان را که نسبت خواهر زادکی بوی داشت شفیع ساخته ازراه عجز وانکسار بتوسط اوشرف اندوز حضور امیر کبیر شدند وامیر کبیر نخست سردار محمد عمر خان را مخاطب ساخته احسانات خویش را که نسبت باومبذول فرموده بود یك یك برشمرده الزامش کرد وسردار محمد عمر خان زبان بتصدیق گفتار امیرکبیر کشوده تو ازشیکه دیده بود یك یك نام برده از تقصیرا تش عذر بدان خواست که برادرم سردار سلطان احمد خان را بمنزلهٔ چاکر بودم وپس ازوی پسرش را بمثابهٔ نوکرکه بهرحال میبایست طریق خدمت می سپردم وروزرا باخلاص واطاعت ایشان بسرمی بردم زیرا که سر از حکم ایشان باز زدن شیوهٔ نمك حرامی ومایهٔ بدنامی میشد پس ناچار بطبق خواهش آنان بکار کوشیدم وچشم ازحقوق نمك نپوشیدم تا اینك که گرفتار گشند حوادث روزگارشدم رهسپار خدمت بودم واکنون بیرون ازعفو تقصیر که امیر کبیرم عفو فرمایند و بچشم احسان جانب من‌نظر نمایند دیگر چاره وتدبیری درضمیر ندارم وامیرکبیر از گفتار دلپذیر او سکوت اختیار کرده اورا دیگر چیزی نگفت اما سردار شهنواز خانرا معاتب ساخته بلفظ تصغیر تحقیرش نموده فرمود که شهنوازك تو بودی که برزبان میراندی که تاچون پدرم جان نسپرم بجز محاربه ومقاتله بدیگر امری نگروم اینك ازچه گرفتار گشند ادبارشدی وسردار شهنواز خان لب‌بپاسخ گشوده درشت گوئی آغاز کرده مورد شتم‌ودشنام شد ودرنحالت سردار شیرعلیخان نظر بدرشت گوئی وزشت خوئی‌او که‌مبادا بگفتار ناهنجار پردازددوش اورا گرفته باسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان هرسه تن‌را بعنف ازمجلس بیرون کشیده بامر امیر کبیر همه را محبوس کرد ومقارن انحال سردار محمدامین خان ازحضورقبلهٔ امجدش‌امیرکبیررهسپارقندهارگردید وپس‌ازروانه‌شدن‌او ازهرات بجانب‌قندهارامراض مختلفهٔ‌متضاده عارض حال‌امیرکبیر گشته ارکان‌قلعهٔ‌بدنش رخوت پذیرشده آفتاب‌عمرش‌را وقت غروب رسید

(۱) جدران جمع جدار بمعنی دیوارها

﴿ ذکر انتقال امیر کبیر ازدار فانی ﴾

(بسوی جنت النعیم جاودانی بامر یزدانی)

ذکر انتقال امیر کبیراز دهردون جانب نعم‌المصیر

چون مرض اعلیحضرت امیر کبیر شدت گرفته زمان رحلتش رسید درروز سه شنبه بیست ویکم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ ﻫ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مصادف روز نهم ماه‌جون سنه ۱۸۶۳ م هزار وهشتصدوشصت وسه میلادی که مطابق بود باروز چهاردهم فتح هرات ایام عمرش سپری گشته درجنب مرقدمنور برگزیدهٔ ایزد باری حضرت خواجه عبدالله انصاری سقی‌الله ثراه وجعل الجنة مثواه مدفون شد وفر زندانش که حاضر بودند باسران وبزرگان سپاه بمراسم تعزیه داری ولوازم سوگواری پرداخته بطریق شایسته ایام فاتحه‌خوانی بپای بردند وهمچنین در کابل سردار محمد علیخان ودرترکستان سردار محمد افضل خان نخست‌جشن وچراغان فتح هرات‌را بپای برده بعد خبر فوت امیر کبیر سمر گشته بساط سوررا بسوك مبدل ساخت ودر کابل وقندهار وترکستان

وغزنین وجلال آباد وغیره بلدان وقصبات مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی بپای رفت خلاصه این پادشاه خلد آرامگاه متصف باوصاف حمیده ومتخلق باخلاق پسندیده بود وبرای بارعام روز معین جهت دادرسی امام نداشت وهرروزه پس ازادای نمازبام وتلاوت پارهٔ از کلام ملك‌علام بمحفل بارنشسته احوال هرضعیف وناتوان‌راپرسیده دادمیداد بلکه اکثر ازدادخواهان اناث وذکور بدرب حرمسرا وعرض راه عرض حال کرده دادمیخواستند جنابش تکیه‌برعصا کرده دادمیداد ومالیات محالات اکثر بجا یکبر شهزادکان وبزرکان طوایف معین کرده‌مجری میفرمود باری بعمر هفتاد و دو سالکی بدرود جهان فانی کرده میرزا محمد محسن خان دبیر حالات آن مبرور را بدون اغراق شاعرانه وصف‌الحال باتاریخ فوتش درسلك این ابیات در آورده است

مهر ی‌برج سلطنت ایدوستان کرفت — کزحسرت فروغ جمالش جهان کرفت
شمعی خموش کشت که دود مصیبتش — شد آتش غم‌و بهمه دودمان کرفت
شد خسروی زدهر که دایم بماتمش — پیرو جوان فرقهٔ افغان فغان کرفت
یعنی امیر دوست محمد که تیغ او — خورشیدسان کران جهان‌تاکران کرفت
از بسکه مهربان بعزیزان و خویش‌بود — نتوان بخامه معنی‌و تفسیر آن کرفت
ره آنچنان نرفت بخوردو بزرك خویش — کش‌یك‌بزرك خورده‌بکاری‌توان کرفت
هرکزبعمر خویش زکس‌دل‌کران‌نشد — باآنکه هرکه هرچه بروسرکران کرفت
در عهد او بمهد امانت غنوده خلق — زانسان که اززمانه‌زمین‌صد ضمان کرفت
ره را چنان زرهزن ناپاك پاك ساخت — کز دزد مزد بدرقهٔ کاروان کرفت
تسخیر کرد خلق جهان را بحسن‌خلق — آری‌بحسن خلق جهان میتوان کرفت
تا پای او نهاد قدم بر سریر حکم — دستش‌کلاه سروری ازسروران کرفت
نکرفت کس بدهر عنان عزیمتش — غیر ازاجل که آخر عمرش عنان‌کرفت
حکم آنچنان نمود که کلك فراستش — انکشت بر عدالت نوشیروان کرفت
کهسان وقار او بهری لنکراو فکند — از جنب ملك میمنه تا کوهسان کرفت
بنمود فتح شهر هرات وبداد جان — مردانه وار شهر هری را بجان کرفت
محسن سوال کرد زپیر خرد که آه — تاریخ فوت‌این شهٔ غازی چسان کرفت
حوری‌سر ازجنان بدر آورددرجواب — کفت از امیر جاهد غازی توان کرفت

چون عددامیر جاهدغازی بحساب جمل ۱۲۸۲میشود وعددجیم که سه‌است‌ازسر جنان بدر آورده‌شود ۱۲۷۹ باقی میماند که‌تاریخ فوت اوست

وازین پادشاه خلدآرامگاه بیست وهفت پسر وبیست وپنج دخترازشانزده تن‌زوجه باز مانده ودیکرپسر ودختر نیز تولد یافته درزمان حیاتش بکوچکی بدرود جهان کرده واز جمله نخست امیر شیر علی خان جالس سریرسلطنت شده ودر ضمن امارت او امیر محمد افضل خان وامیر محمد اعظم خان نیز برتخت امارت افغانستان جلوس نمودند چنانچه مرقوم شده می‌آید وامیر شیر علیخان بعمر چهل ویکسالکی پایراورنك جهانبانی نهاده تاریخ تولد ومدت زند کانی وتاریخ فوت وموضع دفن او ودیکر برادرانش ازین جدول مفهوم میکردد

تعداد	اسم	تاریخ ولادت	مدت عمر	تاریخ وفات	موضع دفن
۱	امیر محمد افضل خان	۱۲۳۰	۵٤	۱۲۸٤	قلعهٔ هوشمندخان کابل
۲	وزیر محمد اکبرخان	۱۲۳۲	۳۱	۱۲٦۳	مزار شریف ترکستان
۳	سردار محمد اکرم خان	۱۲۳۳	۳۳	۱۲٦٦	مزار شریف
٤	سردار غلام حیدر خان	۱۲۳۵	۳۹	روزجمعه ۲۱ ذیقعده ۱۲۷٤	مزار عاشقان عارفان کابل
۵	امیر محمد اعظم خان	۱۲۳٦	۵۰	۱۲۸٦	مزار بایزید بسطامی رح
٦	امیر شیر علیخان	۱۲۳۸	۵۸	۱۲۹٦	مزار شریف ترکستان
۷	سردار ولی محمد خان	۱۲٤۱	۷۲	درامر سرفوت شده ۱۳۱۳	مزار شاه محمد غوث لاهور
۸	سردار محمد امین خان	۱۲٤۲	٤۰	۱۲۸۲	خرقهٔ شریفهٔ قندهار
۹	سردار محمد شریف خان	۱۲٤۳	٦۵	۱۳۰۸	بغداد شریف
۱۰	سردار احمد خان	۱۲٤۵	۷۰	۱۳۱۵	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	سردار محمد زمانخان	۱۲٤۷	٤۲	۱۲۸۹	مزار شاه محمد غوث لاهور
۱۲	سردار محمد اسلم خان	۱۲٤۸	۳۹	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱۳	سردار محمد حسن خان	۱۲٤۹	٤۷	۱۲۹٦	باغ شاه کابل
۱٤	سردار محمد کریم خان	۱۲٤۹	٦٤	۱۳۱۳	مزار بری امام راولپندی
۱۵	سردار محمد حسین خان	۱۲۵٤	۳۳	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱٦	سردار فیض محمد خان	۱۲۵۵	۲۹	۱۲۸٤	مزار سید مهدی کابل
۱۷	سردار محمد عمر خان	۱۲۵٦	٦٦	۱۳۲۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۸	سردار سیف‌الله خان	۱۲۵۹	۲۳	۱۲۸۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۹	سردار محمد یوسف خان	۱۲٦۱			حیات است
۲۰	سردار محمد قاسم خان	۱۲٦۳	۲۸	۱۲۹۱	مزار عاشقان عارفان
۲۱	سردار محمد هاشم خان	۱۲٦۳	۳۷	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۲	سردار حبیب الله خان	۱۲٦۸	٤۷	۱۳۱۵	سرهند شریف
۲۳	سردار محمد رحیم خان	۱۲۷۰	۱۰	۱۲۸۰	مزار عاشقان عارفان
۲٤	سردار نیك محمد خان	۱۲۷۱	۲۹	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۵	سردار محمد صادق خان	۱۲۷۱	۱۸	۱۲۸۹	مزار بابا کادانی کابل
۲٦	سردار محمد شعیب خان	۱۲۷۲	۳۰	۱۳۰۲	مزار مهتر لمك لمغان
۲۷	سردار محمد عظیم خان	۱۲۷۳			حیات است

ذکر جلوس امیر شیر علیخان بر تخت سلطنت افغانستان

﴿ ذکر جلوس اعلیحضرت امیر شیر علیخان ﴾

(بر تخت سلطنت افغانستان)

الغرض سردار شیر علیخان همچنان در باغ میرزا جان که محل فوت امیر کبیر خلد آشیان بود گرفتار سوك

وماتم بود که درروز جمعه بیست و چهام ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار و دوصد و هفتاد و نه هجری که روز چهارم رحلت امیر کبیر بود سردار محمد اعظم خان درمسجد جامع شهر هرات داخل شده اعیان وبزرگان سپاه ورعیت را قبل ازادای نمازجمعه دعوت ببیعت واطاعت امیرشیر علیخان کرده وتمامت مردم اورا بامارت پذیرفته امرونهی حکمش راگردن نهادند بعد درهمین روز نام اورا داخل خطبه ساخته از مراسم تبریك وتهنیت امارت او پرداخت وسکهٔ زررا باسم او مروج نموده فص خاتمش را بدین بیت منقر فرمود

جمال دولت پاینده قسمت ازلیست وصی دوست محمد امیر شیر علیست

سپس ازباغ میرزا جان فرامین امارت اوبرسبیل اشتهار اصدار یافته بنام حکام وعمال وخوانین عظام هربلد ومقام جداگانه انتشار پذیرفت وازانجمله منشوریکه همدست بریدی برای سردارمحمد افضل خان حکمران ترکستان وبزرگان رعیت وافسران سپاه مقیم آن مملکت شرف‌نفاذ وعزار سال یافت وسردار محمد اعظم خان نیزنامهٔ ظاهراً بنام تهنیت و باطناً برای برادرش سردار محمد افضل خان نگاشته بقاصد مذکور سپرد بدین مضمون که هرگاه هوای سلطنت درسر دارد فرصتی بهتر ازین میسر نخواهد شد که سازسفر کرده از ترکستان روی بسوی کابل نهاده قبل ازانکه امیر شیر علیخان وارد شود کابل را از تصرف سردار محمد علی خان پسراو کشیده درتصرف خویش آرد وسردار محمد افضل خان ازین نامهٔ سردار محمد اعظم خان سرباززده ازامر مذکور نظر ببد نامی وتانیکو سرانجامی احتراز نمود وبهمان حکومت ترکستان اکتفا وقناعت کرده امارت امیر شیر علیخان را پذیرا شده نامهٔ اطاعت وانقیاد نگاروارسال داشت وامیر شیر علیخان پس ازانجام امر جلوس باهتمام کار سلطنت ونظم ونسق مملکت پرداخته وضع امارتش را بطرز سلاطین بزرك نهاد چنانچه از انتظامیکه در لشکر نظام کرد معلوم میگردد

وقایع سنه ۱۲۸۰ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد هجری ﴾

در ابتدای این سال افواج سواره وپیادهٔ نظام که درتحت رایت سردار محمد اعظم خان ودر خان آباد قیام داشتند وچنانچه از پیش بشرح رفت که باغوای لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان وافسران ایشان بنای شورش نهاده ومعطل بفرصت گذاشته بودند فوت امیرکبیر را وقت فتنه دانسته دوفوج پیاده ویك فوج سوارهٔ متعلقهٔ سردار محمد اعظم خان در فتنه بازو شورش آغاز کردند وروی بلواجانب ماوای سردار عبدالرحمن خان نهاده‌در ودیوارخانهٔ را که او دران سکنی داشت بزیرسنك انداختن گرفته بتاراج مال‌ومنال مردم آنجا پرداختند وافواج تبعهٔ سردار عبدالرحمن خان از حالت سالار شان آگاه گشته باتوپخانه راه مدافعه برگرفتند که بلوائیانرا از کار شکفت ایشان بازدارند وسردارعبدالرحمن خان باندیشهٔ اینکه مبادا فتنه بزرگ‌شود وقضیه سترك گردد ایشان را ازنزدیك شدن بمسکن خویش بازداشت وبلوائیان ازبرخواستن سپاه‌متعلقهٔ سردار عبدالرحمن خان باخوف همعنان گردیده ازپیرامون منزل سردار موصوف معاودت کرده درلشکر گاه که‌اقامت داشتند جای‌گزیدند وازانجااحمال واثقال خودرا فروگذاشته سبك دوش روی بسوی کابل نهادند ودر یکمنزل بامر لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان که عاقبت کاررا وخیم‌دانستند ازراه بمودن بازایستاده درنك کردند وپس‌ازتوقف سه‌روز سپاهیان مذکوره از کنه حیله واغوای لالا ومعلم مزبوران وافسران ایشان دانسته عریضهٔ ازراه معذرت وعفومقصریت خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده در گذشت گناه خواستند واو پاسخ داد که آنانیرا که مصدر فتنه شده وسپاه را بمفسده برانگیخته اند بادست بسته بسپارند البته مسئول ایشان قبول است والا هرجانب که عزم جزم کرده اند رهسپر شوند که عرض ایشان پذیرفته نیست وایشان که ازراه صدق عریضه فرستاده بودند هشت تن از کپطانان وحواله داران را که باغوای کمیدانان بنی وطغیان ور زیده بودند درغل وزنجیر انداخته نزد سردار عبدالرحمن خان روانه ساختند ونیز پیام دادند که اینان بودند که بواسطهٔ کمیدانان مارا ازراه فریب نزد لالاومعلم سردار محمد عزیز خان برده حلف کلام مجید درمیان نهادند بعد سردار عبدالرحمن خان چندتن از افسران سپاه

خویش‌را نزدسپاهیان‌مزبوره فرستاده ازطریق دلجوئی پیش خوانده بجهت الزام افسرانیکه مصدرفتنه‌بودند باایشان مواجهه فرموده بگواهی سپاهیان همه را که مقید ومحبوس بودند ملزم ساخته هرهشت تن‌را عبرةً امرباسا کرده هدف کلولهٔ تفنك سپاه نظام نمود وبقیه افسران فتنه‌جوی مفسده خوی راچون نسبت غلامی بسردارمحمد اعظم خان داشتند بپاس خاطر آقای ایشان‌جان بخشی فرموده ازمناصب‌شان عزل کرد وبعوض آنان ازپیاده وسوارهٔ سپاه خویش افسر تعیین‌نمود وهمچنین هریك ازسپاهیانرا که فی‌الجمله فتنه‌جو ونکوهیده خودانست نیزازنوکری موقوف کرد ولالا ومعلم‌را بنابموانست سردار محمدعزیز خان عفوکرده چیزی ازسرزنش دربارهٔ ایشان امرنکرد

ذکر فتنهٔ میرانالیق

﴿ ذکر فتنهٔ میرانالیق واغوا نمودن او مردم قطغن را ﴾

ومقارن ایحال که هنوز امیر شیر علیخان در هرات بود میرانالیق از فوت امیر کبیر خبریافته جانب صحرای غوایت شتافت وبامریکه همواره پیشنهاد خاطرش بود پرداخته بوسائط ووسائل وارسال‌رسائل مردم محال قطغن رابرانگیخته بغوایت انداخت وسلطان‌مراد خان پسرش را دربین مردم محال مذکوره فرستاد چنانچه اوتمامت مردم ایل والوس علاقه جات قطغن را دیده آتش بلوا برافروخت و سردار عبدالرحمن خان جهت اطفای آن نایرهٔ رایت تنبیه وتهدید مردم مذکور برافراخته سردار محمد علم خان وسردار غلام محمد خانرا که در اردویش بودند باسه فوج پیاده وهزار سوار ودوازده ضرب توپ آتش باروبیست دستهٔ یکصدی ازخاصه دار مقررمیدان کارزار فرموده امرکرد که ازراه بقلان روی بسوی خصم نهند وخود عزم کرد که ازراه شورآبك رهسپار عرصهٔ پیکار شده وارد نهرین که جای ازدحام خصم نکوهیده فرجام است شود امالشکر مأمورهٔ راه بقلان‌قبل از حرکت سردار عبدالرحمن خان وارد نهرین گردیده سردار محمد علم خان بی آنکه قراول بگمارد با دویست سوار پیش ازاردو رهسپار همی بود ولشکریانش ازپیش رفتن بدون قراول هرچند منع کردند نشنیده راه همی پیمود تا که دوهزار سوار مخالف از جائیکه کمین‌کرده بودند برخواسته باوی مقابل گشتند وبی باکانه حمله کرده همراهان سردار محمد علم خان را ازپیش برداشتند وخوداو پای‌ثبات فشرده باچند سوار استوار بایستاد وکشش وکوشش مردانه کرده آخرالامر باهمراهانش کشته گشت ولشکرش که ازقفا رهسپر بود ازین امر خبر یافته‌تمامت سواران حاضرهٔ اردو باشمشیر آخته سبك عنان تاخته خودرا برسرنعش سردار شجاعت دثاررسانیدند وباگروه مخالف که قصد سربریدن او وربودن آنرا داشتند در آویخته فراوان خون بریختند و سه صد تن را از ایشان مجروح ومقتول ساخته بقیة السیف را ازپیش برداشته ازبریدن سرسردار شهید سعید وربودنش محروم گذاشتند وهزیمتیان ازراه گریز وارد نهرین شده ازستیز وآویز بازماندند وروز دیگر سپاه سردار مقتول باآهنك هنگامه آرائی روی بسوی نهرین نهاده گروه مخالف که تقریباً چهل هزار تن مرد پیکار بودند سرراه برگرفته باهم در آویختند وتاوقت عصر کاررا بریکدیگر حصر ساخته آخرالامر سپاه افاغنه پراکنده پرا کنده کی را فرو گذاشته قلعه آسا چهار صف پشت بریشت هم ورو برخصم بربسته ازچهار جانب خودرا ایمن ازحملهٔ دشمن ساختند چنانچه ازهر طرف که خصم حمله میکرد تا که دوربود بکلولهٔ تفنك وتوپ وچون نزدیك میشد بشمشیر دفع مینمودند تا که‌تقریباً ده‌هزارتن ازلشکر غنیم مقتول ومجروح گردیده ازعسکر پادشاهی بسبب صف وقلعه بستن زیاده‌برده‌تن زخمدار نشدندوبجزاین‌ده‌تن زخمدار وسردارمحمدعلم‌خان وبیست‌تن همراهانش که مجموع سی‌ویکتن شونددیگر احدی مجروح ومقتول نگشت ودربایان کارقطغنیان پشت بجنك داده روبگریز نهادند و ازجمله سلطان مرادخان بادوهزار سوارازمردمیکه بااوفرار ودرین مرحله یار ومدد کارش‌بودند وسه هزار سوار دیگراز جملهٔ ششهزار سواریکه میران بدخشان از راه خفا بمعاونت او گماشته بودند طریق فرار برگرفت وسه هزار سوار بقیهٔ میران بدخشان بادیگر سواران‌تبعهٔ سلطان مراد خان پس ازده هزارتن مقتول ومجروح شدن همراهان‌ایشان‌چندی اسیر ودستگیر نیز شده دیگران فرار وادی ادبار گردیدند وخبر این فتح بزرك را که جمعی قابلی در مقابل چهل هزار سوار استوار ایستاده حاصل کردند غنم نام منکباشی که از طرف سردار عبد الرحمن خان مامور جاسوسی ودر اول این شورش گرفتار سلطان مراد خان شده در نزد او محبوس بود وبعد از هزیمت یافتن او چنانچه رقم گشت از

زندان بیرون کردیده اسپی بدست آورده شباشب راه سپرده وقت طلوع آفتاب خود را بسردار عبدالرحمن خان رسانیده چون از اسپ فرود کشت بیهوش شده پس ازانکه بهوش آمد سردار عبد الرحمن خان ازوی استفسار سبب بیهوشی کرده پاسخ شنید که هرروز چهارصد تازیانه بامر سلطان مرادش میزدند چنانچه جراحان اردو پشت وپهلو وغیره اعضای اورا دیده برصدق اظهارش کواهی دادند که بدون از رو دیکر اعضای او سراسر چون چهرهٔ بخت سلطان مراد قیرکون است پس سردار عبدالرحمن خان نیك واقف زحمات ومشقاتیکه او کشیده ودیده بود شد سپس آن مرد خردمند بعرض رسانید که همه مردم این بوم وبراز خوف شور وشر روی بسوی کوه وکمر (۱) نهاده مساکن ومواطن ایشانرا فرو خواهند کذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازشنیدن این سخن فوراً دوهزار سوار نظام باشش عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری بسرکردکی نائب غلام محمد خان بن نائب امیر بارکزائی مأمور کرده دستورالعمل داد که در آهن دره که معبر مردم فراریست رفته نکذارد که کسی پای فرار از انجا فراتر کذارد وهمچنین فوج سوارهٔ وپیادهٔ مقیم تالقاق را نیز امر کرد که بانائب غلام محمد خان مذکور درموضع مزبوز که نقطهٔ فاصلهٔ بدخشان وقطغن است برود واز راه شور آبك نیز قاضی قندز را بادو سه تن از میران بلخ چون بابابیك وغیره که اشخاص معتمد و معتبر بودند فرستاد که مردم را استمالت وهدایت کنند ومردم چون در آهن دره رسیده راه را ازسپاه مسدود یافتند ناچار دست ازجان ومال شسته از راه پیمودن باز مانده دل بقتل وتاراج نهادند ودر چنین حالت لشکریکه در نهرین با ایشان مقابله کرده بود در رسیده قفای ایشان را سدوار برکرفت تا که قاضی قندز ومیر بابا بیك وغیره در بین الوسات آنان در شده همه را تسلی داده مستمال ساختند چنانچه همهٔ آقسقالان ومنکباشیان که از دم تیغ دلیران افغان در محاربهٔ نهرین جان بسلامت برده بودند باعتبار واعتماد قاضی قندز وغیره علماء وسادات از راه اطاعت نزد سردار عبد الرحمن خان آمدند واو بمکافات کردار ایشان در کذشتن از خطائی را که کرده بودند مشروط برسانیدن ده لك روپیه کرده ایشان که از جان ومال ناامید بودند ازین شرط بسی خرسند کشته طوعاً دوازده لك روپیه برعهده کرفته معفو شدند سپس سردار والا تبار وثیقه نامهٔ درمیان نکار فرموده این شرط را درج آن کرد که پس ازین سخن میران شانرا که مخالفت باامیر افغانستان داشته باشند نشنیده تازمانیکه دولت افغان برقرارباشد ازو ونبایرش (۲) روی دل برنتافته بدیکری نکروند دیکر آنکه دوازده لك روپیه را که پذیرا شده‌اند بدون اهمال تحویل خزانهٔ رکاب وی نمایند واوایشانرا بمثابهٔ دیکر رعایا رعایت وحفاظت نماید ودست ستم جور کیشانرا ازاخذ مال ومنال ضعفاء ودرویشان بجوب سیاست بازدارد فقط وجانبین ختم برخاتمهٔ آن نهاده بعدهمهٔ آقسقالانرا بعطای خلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف داد وایشان رفته بایل والوس خودها از وصف سردار عبد الرحمن خان داستانها رانده وعهدنامهٔ اورا که باخود برده بودند نزد همکنان خوانده از کثرت سرور عهد نامهٔ دیکر از طرف تمام رعایا نیز باین مضمون مسطور نموده ارسال داشتند که مطیع ومنقاد امر ونهی سلطنت بوده نسبت بسردار عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان بجان ومال مضایقه روانداردند واولاد اوراهمیشه کرامی دارند ودوست اورادوست ودشمنش‌را دشمن پندارند وهم عریضهٔ جدا کانه باعهدنامهٔ مذکور مسطور ومرسول نمودند که چون جان ومال وعیال مارا ازخطر تلف ایمن فرموده‌اند هرآینه بپاس این احسان دررسانیدن دوازده لك روپیه اهمال نخواهد شد زیرا که دو کرور روپیه ازنقد وجنس ومال ومواشی مارا که درمعرض تلف میدانستیم واکذاشتند البته بشکر ومنت این عطیت وجه مذکور بزودی بوصول خواهد پیوست وهم پس ازین بفریب میران خودراه خلاف نخواهیم پیمود وسردار عبدالرحمن خان عهد نامه ومکتوب شانرا نزدیدر والا کهرش سردار محمد افضل خان فرستاده از تدابیر خویش که بکار برده بود آکاهی داد وهم جواب مردم مذکور را بعبارات معقول ومطبوع نوشته فرستاد وایشان دوازده لك روپیهٔ معهوده را تایکماه تحویل خزانهٔ رکاب سردار والا تبار نموده رسید نامه حاصل کردند و مقارن ایحال که سردار عبدالرحمن خان ازهمه جهت فارغ بال کشت ورق محاسبات دیوانرا بروی کار آورده پانزده لك روپیه ازبقایای مالیات محالات حاصل کرده مواجب باقیماندهٔ سال

(۱) کمر بمعنی تنکنای کوه وبلندی که بالارفتن بدان دشوار باشد

(۲) نبائرجمع نبیره نواسه رامی کویند

گذشته سپاه را باتنخواه چهارماه ازین سال ادافرموده رعیت ولشکر را از تشویش آسوده ساخت وبوجه نیکو بحکومت پرداخت

ذکر دزدان مردم بدخشان

﴿ذکر دزدان مردم بدخشان﴾

(که بلباس تاجر داخل اردوشده سپاه را اذیت مینمودند)

ودرخلال احوال مذکوره جمعی ازدزدان مردم بدخشان که ازدیرباز خودرا ملبس بلباس تاجران ساخته بامتاع نسج بدخشان داخل اردو بازار شده بیع وشرا می نمودند ودروقت بازگشت ازلشکر گاه اسلحه وآلات حرب شان را که درعرض راه بجای خفا مینهادند برداشته باهر که از سواره وپیادهٔ اردو دوچار میشدند او را کشته سلاح وجامه اش را بیغما می بردند ومردم سپاه ایشانرا تاجر پنداشته فاعل اینکار نمیدانستند ودرهربار که حادثهٔ رو میداد تجسس وتفحص کرده ایشانرا بخیال آنکه تاجرند مرتکب آن نمی شمردند واگرچه غیراز ایشان دیگررا درحین جستجو درراه مشاهده نمیکردند مزاحم حال ایشان نمی شدندودیگررا نیافته بلشکرگاه مراجعت مینمودند واز زمان حکومت سردارعبدالغیاث خان مرحوم تااین آوان بمنوال مذکور بپای رفت تا که بعد ازدوسال سردار عبدالرحمن خان سرکردهٔ سوارهٔ نظام را باسالار سوارهٔ ملکی اوزبکیه امر کرد که هرروز دروقت طلوع صبح هزار سوار مقرر کنند که ده وبیست تن بفاصلهٔ ششهزارگام ازعسکر دورتر درنشیبها کمین گزیده مخفیاً بایستند وهم تمامت سپاه را آگاه کرده قرار داد که هر که ازپی کاری بیرون رود اگر گرفتار و دوچار دزدان شود پارهٔ ازلباسش را پرچم آسا حرکت دهد تاسواران مامور دیده از کمین گاه بتازند ودزدانرا دفع کنند واگر بتوانند دست گیر کرده درلشکر گاه آرند ومدت بیست روز بطریق مذکور بسررفته ودوسه روز بازار نیز درین میان واقع گشته خبری از دزدان ظاهر نگشت وباآن سردار عبدالرحمن خان ازامریکه کرده بود فرونگذشت تا که روز دراخیر حدود تالقان آن ظاهر تاجران باطن فاجران باچهار تن ازمهتران اسپان که بتحصیل علوفه میرفتند ملاقی گشته حمله ورشدندویکی ازایشان که اسپ چالاك داشت بریشته فرازگردیده خرقهٔ را حرکت داده آوازنمود وسواران قراول که درانجا کمین داشتند بسرعت خودرا بسروقت ایشان رسانیده دیدند که پنجاه تن سوار ازمردم بدخشان وکولابند که بدان کارناصواب اقدام نموده ومهترانرا کشته اند پس ایشانرا درمیان گرفته بعداز کشش وکوشش بسیار همه را دستگیر نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند واو اسلحه واسباب شانرا از قبیل رخت وزین ولجام وده هزار روپیهٔ نقد برگرفته نقدینه را تحویل خزانه ودیگر را هرچه بود بسواران که آورده بودند قسمت فرمود واسپان شانرا تحویل کمند توپخانه نمود بعد ازخود آنان معلوم کرد که ایشان بوده اند که مرتکب دزدی میشده اند آنگاه که محقق گشت همه را حکم قتل کرد وایشان خودرا درمعرض فنادیده بعرض رسانیدند که اگر بجان امان یابند هریکی دوهزار روپیه کفارهٔ خطایش بخزانه رسانیده از کردار ناپسنجار ایشان نیزتوبه وبازگشت کنند وسردار عبدالرحمن خان عرض ایشانرا نپذیرفته درروز بازار همه را ازضرب توپ هلاك ساخت

ذکر قاصد فرستادن میر جهاندارشاه نزد سردار عبد الرحمن خان

﴿ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه﴾

(نزد سردار عبدالرحمن خان برای خلاصی اسیرانیکه بپاسا رسیدند)

وبیست روز پس ازکشته کشتن اسیران ودزدان مذکوره میر جهاندار شاه از گرفتاری ایشان آگاه گشته شخصی را که جهت استخلاص یکتن محبوس نزد سردارعبدالغیاث خان مرحوم حاکم سابقهٔ قطغن فرستاده وآن محبوس را تملق و چرب زبانی رها داده برده بود بامکتوبی نزد سردار عبدالرحمن خان ارسال نموده پیام داد که برسیدن این نامه اسیرانرا بدون بهانه و عذری رها کرده باحامل صحیفه روانه دارد والا عریضهٔ از جور وتعدی سردار والاتبار نکار ونزد قبلهٔ امجدش سردار محمد افضل خان دربلخ ارسال خواهد شد که فرزندش مردم بدخشانرا دل گزند وخاطر نژند ساخته از حکومت افغان بیزار خواهد کردوسردارعبدالرحمن خان نامهٔ میر جهاندار شاه را که عباراتش سراسر عتاب وپرپیچ وتاب بود مطالعه کرده علاوه بران فرستاده اش برگشت

خوئی ودرشت کوئی کرده سردار بااقتدار را بخشم آورد چنانچه ریش وبروت او را امر کندن کرده امردش ساخت وسرمه برچشم ووسمه بر ابرویش کشیده موی ریش وسبلت اورا در خریطهٔ زرینهٔ انداخته بدستش‌داد و کفت اینك جواب میر خویش بر کیر وبرو وهم قتلکاه کشتکان را بوی بنمود که اسیران دران بیاسا رسیده بودند وپس از رخصت مراجعت دادن قاصد مذکور فوراً دوفوج پیادهٔ هشت صدی ودو هزار سوارهٔ نظام وبیست بیرق یکصدی پیادهٔ ساخلووهزارسوار ملکی ازمردم اوزبك ودوازده ضرب توپ قاطری را بسرکردکی کمیدان محمد زمانخان و کمیدان سکندر خان و نائب غلام احمد خان از خان آباد جانب تالقان کسیل فرمود وامرکرد که فرستادهٔ ریش وبروت بباددادهٔ میرجهاندار شاه راباخود برده بوی سپارند ونیز فرمود که ازافواج مقیمهٔ تالقان فوج سواره و یکفوج پیادهٔ نظام را باپیادهٔ ساخلو و شش ضرب توپ قاطری باخود همراه گیرند چنانچه ایشان واردتالقان شده فرستادهٔ میرجهاندارشاه‌را رخصت‌رفتن نزد آقایش‌داده بعدافواج مذکوره‌راازانجا همراه کرفته کوچاکوچ واردفرخار شدند ودرینوقت فرستادهٔ‌مسطور نزدمیرمذکوررسیده خریطهٔ‌ریش‌وبروتش‌را نزدوی کذاشته ماجراباز داشت ومیرازتقریراو آشفتهٔ ودلکیر کردیده‌اسپ وسلاح‌خواسته‌با آهنك خان آبادسوارانش را آوازداد وهنوز سواره‌اش فراهم‌نشده‌بود که‌سوار چابار از کرد راه‌نزدش‌رسیده خبرداد که‌لشکر جرار افغان وارد فرخار شده مردم اطراف آنجا ازراه مسالمت پذیره اش کردندوامرونهی افسرانش را بکردن‌اطاعت‌نهادند واینك چون ابربهاروسیل کهساراز پی در خواهند رسید ومیرجهاندارشاه کفتار مردچابار رااعتبار نکرده‌سرگرم تهیهٔ سوار بود که نامهٔ سالار لشکر سردار عبد الرحمن خان برایش رسید واز راه طعن وطنز نکار داده بود که مژده باد ترا که باسیران رفته ازجان وارد شدیم ونزدیك است که داخل مهمان خانه ات شویم پس میر جهاندار شاه را علم برسیدن سپاه کینه خواه حاصل شده خوف ورعب در دلش جای کرفت و آقسقالانیکه نزدش حاضر بودند ملامتش کرده کفتند که پدرت بواسطهٔ دختر دادن خود را از حملهٔ لشکر افغان ایمن ساخته بود وتوپیام جسورانه بهمچو شخص بهانه جوفرستاده خودرا برباد تاراج دادی چنانچه بیك پیام درشت پشت برپشت لشکر کاشت که خود بچشم سر می‌بینی اکنون چارهٔ کار میبایدکرد ومیرجهاندار شاه که خود را کرفتار صد کونه‌عنا مشاهده میکرد از آقسقالان مشورهٔ تدبیر جست و کفت که شما بایدرم همراز بودید که حل مکاره می نمودید حال نیز تدبیر نمائید که ازین بلای نا کهان مأمون شویم وایشان صواب چنان دیده کفتند که برادرت‌رابایست تن ازبزرکان بدخشان ودو هزار اسپ وچهل تن کنیز وچهل تن غلام ودیکر اقمشهٔ نفیسه ازنسج چین‌وختای ازقبیل قالین های ابریشمین واطلس وظروف واوانی هرقدر که موجود شودبرسم هدیه وارمغان همدست‌برادر خویش‌پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده وعذر نامهٔ نیز نکار داده یکی ازخواهران ویادختران نبی اعمامت‌را اکر بپذیرد بزن وشوهری بوی دهی باشد که ولایت بدخشان از صدمهٔ لشکر افغان ایمن مانده باز کردند والا مانند میر انالیق آوارکی را رفیق خواهی شد واو بصوابدید آقسقالان برادرش را باتحف وهدایای مذکورهٔ فوق وسوارهٔ بسیار وخدمه و آقسقالان وپیادهٔ اسپ کیر که تقریباً بسه هزار تن میرسیدند از فیض آباد جانب خان آباد نزد سردار عبدالرحمن خان کسیل کرد ونیز مکتوبی به‌افسران سپاهیکه وارد فرخار شده بودند نوشته باتحفه وهدیه برای هریك جداکانه فرستاد که تارسیدن برادرش نزد سردار عبد الرحمن خان ومعلوم شدن آن در هر جا که وارد شده باشند درنك کرده آهنك راه پیمودن نکنند بعد هرامریکه سردار عبد الرحمن خان فرماید بجای آرند وبرادر او درمنزن کلفکان(۱)یا کاو کان که منزل سوم از منازل داخلهٔ خاك بدخشان‌است بااردوی ظفر شکوه ملاقی کشته برطبق استدعای میر جهاندار شاه لشکر بادشاهی درانجا توقف کرده از ایستادن وعنان باز کشیدن خویش ورسیدن برادر میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان عریضه فرستاده آکاهی دادند و مترصد امر او نشستند ونجاه سوار نظام جهت حفاظت واحترام برادر میرمذکور باوی همراه کردند وچون مشار الیه نزد سردار معظم الیه رسیده شرف باریافت وهدایای خویش پیش کشید مورد تلطف وتفقد کردیده بعد عذر نامهٔ برادرش را مؤدبانه بر کرسی نهاده زمین ادب بوسه داده برپای ایستاد واو نامه را کشوده یکی از

(۱) دراصل علفکان‌است

اعذارش‌را که نکار داده بود این بود که اگرچه از جهالت جسارتی کردم امید عفو دارم وسردار عبدالرحمن خان بهمین یك عذر عفوش فرموده برادر اورابا همراهانش بعطای خلعت خوشدل ساخته رخصت‌مراجعت داد وهم خلعتی بصحابت ایشان بمیر جهاندار شاه فرستاده لشکر را حکم باز گشت صادر فرمود ودر وقت مراجعت اردو چند تن از آقسقالان نزد نائب غلام احمد خان حاضر شده خواهش مواصلت وانعقاد عقد مناکحت سردار عبد الرحمن خان را بایکی از دوشیز کان برادر زاد کان میر جهاندار شاه کردند واو بذریعهٔ عریضه سردار والا تبار راآگهی داده مجاب گشت که همان مواصلت ومناکحت که بسردار محمد اعظم خان کرده اند در راه‌دوستی کافیست دیگر حاجت پیوند از طریق خویشی نیست که عقد مزاوجت منعقد گردد

ذکر تاراج کردن میرسره بیك رمهٔ مردم قطغن را

﴿ ذکر تاراج کردن سواران میر سره بیك کولابی ﴾

(کوسپندان مردم قطغن‌را واسترداد آن)

ومقارن ایحال میر سره بیك کولابی راه جور وتطاول پیش گرفته بتاراج مال مردم باج ده وخراج گذار پادشاهی وغیره پرداخت چنانچه دوهزاز سوارفراهم کرده امر کرد که رمه وکلهٔ مردم قطغن‌را ازکنارنهرجیحون بتاراج آورند چنانچه سی هزار سر کوسپند را تاخته بدست یغما متصرف شدند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر آگاه گشته دوهزار سوار گماشت که گوسپندانرا از تصرف یغمائیان باز گشند وتا که مأمورین راه بدیشان نزدیك گردند آنان کوسپندان را ازنهرجیحون عبور داده بودند چنانچه سواران گماشتهٔ سردار عبدالرحمن خان نیز ازکرد راه دررسیده بدون اندیشه اسپ بآب زدند وبدانسوی نهر باسواران میر سره بیك در آویخته پنجصد تن از دزدان را مقتول ومجروح ودستگیر ساخته گوسپندان راباز پس گرفتند ودو روز درنك کرده روز سوم اسیران وگوسپندان را از آب آهنك عبور دادن کرده بذریعهٔ عریضه تسخیر کولاب را نیزازسردارعبدالرحمن خان خواستار شدند واوبنا برعدم اجازت قبلهٔ امجدش مسئول ایشان را بگوش قبول نشنیده همه راپس طلبید وده‌تن ازایشان دروقت گذشتن ازآب غرق لجه فناگشته پس ازورود درنزد سردار عبدالرحمن خان بامراوتمامت گوسپندانرا بصاحبان آنها سپردند وصاحبان گوسپندان بعادت مستمرهٔ ایشان که ازمال استرداد تاراجی‌خویش را بحاکم ورئیس ملك بنام شکرانهٔ میدهند قیمت شش هزار از گوسپندان مذکوره را بسردار عبد الرحمن خان هشت هزار مثقال طلای مسکوك دادند واو سه هزار آن‌را حق‌السعی بسوارانیکه گوسپندرا بازپس آورده‌بودند عطا کرده پنجهزار را تحویل خزانهٔ خویش فرموده بعد نامهٔ نکار داده بمیرسره بیك فرستاد که اگرپس ازین مردمانت نسبت برعایای پادشاهی مصدر اینگونه حادثات شوند هرآینه علاقهٔ کولاب را لگد کوب ستور ودواب لشکرظفر انتساب مشاهده خواهی کرد واوجواب معذرت مرقوم داشته ازراه ضراعت فرستاد که‌دیگر مرتکب چنین امرناشایسته نشوم وهم تحفه وهدیهٔ بسیار باعذر نامه‌اش ارسال کرد وپس ازان گرفتار شدکان کولابی‌را ردکرده پنجهزار طلاء ازاقرباء ایشان بگرفت وپانجهزار طلای قیمت کوسپندان که مجموع ده هزار میشدبخزانه نهاد تا که امنیت حاصل ورونق کار برمراددل شد سه هزارسرپابو وچند نفراشتر که بااشتران سابقه دوهزارنفر میشدند از طلای مذکور خریده خاطرش را از بارکیر سپاه وقورخانه مطمئن ساخت ومقارن ایحال مکتوبی از سردار محمد افضل خان‌بفرزندش سردار عبدالرحمن خان‌رسیده از آمدنش درقطغن آگاهی داده نیزمرقوم‌نموده‌بود که هروقت ازتخته پل رهسپر شود یکماه قبل‌ازحرکتش اورا خبر دهد واوانکشت قبول بردیده نهاده معروض داشت که تشریف آورده بنده‌را خورسند فرمایند

ذکر حرکت کردن امیر شیرعلی خان‌ازهرات جانب کابل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان ازهرات جانب کابل ﴾

(وگریختن سردار محمد اعظم خان)

چون امیر شیرعلی خان بقراریکه مذکور شد کلاه سلطنت برسر نهاد چندی در هرات توقف ودرنك کرده نظم ونسق در امور ولایت گذاشته عزم مراجعت جانب کابل نمود وفرزند سومش سردار محمد یعقوب خان‌را

جنرال

که قدم بمرحله چهار ده سالگی نهاده بود بحکومت هرات گماشته جرنیل فرامرز خان وجنرال ولی محمد خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی ازافواج کابل وسه هزار سوار از مردم درانی وغلجائی وقزلباش وغیره ودوازده ضرب توپ کوچك ویکضرب توپ نه پنی وتوپ چهاریاری واتواپ سابقه هرات وهشت فوج پیاده نظام هراتی وخوانین ملکی و سوارانش که در تحت رایت سردار سلطان احمد خان واینوقت داخل سپاه او بودند نزد سردار محمد یعقوب خان گذاشت وقاضی عبد السلام خانرا بقضاوت وملا شاه محمدرا بافتای محکمهٔ شرعیهٔ آنجا نامزد فرمود وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خانرا باسردار عبد الله خان ناصری وناظر محمد نعیم خان وایشیك آقاسی محمد عطاؤ الله خان وایشیك آقاسی عطا محمد خان وعبد الظاهر خان بارکزائی بخدمتش تعین کرده میرزا غلام صدیق خانرا بسر دفتری سرافراز ساخته امور دیوانرا بدوتفویض فرمود وخود باهمهٔ برادران وبقیهٔ سپاه راه کابل بر گرفت واز جمله برادرانش سردار محمد اعظم خان باندیشهٔ معاندتیکه از امیر شیر علیخان دردل داشت بهانهٔ امری در شهر درنك کرد که از قفا جاده پیما شودوامیر شیر علیخان که ازاو چیزی در خاطر نداشت سه روز در پل مالان جهت رسیدن او توقف کرد که باهم رهسپار قندهار شوند چنانچه پس از وصول او باردو از پل مذکور طبل کوچ نواخت وبقراریکه حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم امیر عبد الرحمن خان در روزنامهٔ خود نگار داده است کهٔ سردارمحمد اعظم خان وسردار محمد امین خان وسردارمحمد اسلم خان ازحسدیکه امیر شیر علیخان بواسطه خدمات شایسته اش در محاصرهٔ هرات وغیره نزد والد ماجدش عزیز ومحترم بود هر سه تن از عناد او باسردار سلطان احمد خان طرح موافقت انداخته ازبیمنی امیر کبیررا از خود آزرده ساخته بودند وباامیر شیر علیخان سرگران بوده راه معاندت همی پیمودند فقط چنانچه سردار محمد اعظم خان پس از رسیدنش در پل مالان از امیر شیر علیخان رخصت حاصل کرده درروضهٔ باغ که دو کروه ازپل مزبورمسافت داشت فرود شد وهمچنان در وقت کوچیدن امیر موصوف از پل مذکورمعطل نکرده رهسپار منزل میر داود کشت و بامیر شیر علیخان پیام داد که من در منزل مسطور فرود گردیده حین وصول موکب پادشاهی بااردو همعنان شوم وامیر شیر علیخان پیام اورا صدق دانسته چیزی نفرمود واو وارد منزل میر داود شده بدون درنگ آهنگ منزل دیگر کرد وبرای امیر شیرعلیخان که از حال خویش غافلش سازد باز پیام فرستاد که چون ازاینجا تااسفزار آزوقه نیست ناچار بدون توقف رهسپار موقف دیگر شدم که علوفهٔ بدست آرم وپس ازفرستادن این پیام وقتیکه باسفزار رسید تمامت همراهانش راباسامان واسبابیکه داشت درانجافرو گذاشته ازجمله دویست وپنجاه سوار وبقدر کفاف علوفه برداشته براه بلدی محمد حسین نام هراتی که از نوکران سردار محمد عظیم خان مرحوم بود براهه طریق فرار اختیار کرد واز راه غورات و هزاره جات جانب کابل روی نهاد وچون وارد موضع کوده واقع علاقهٔ دای میرداد هزاره شد ازخوف سردار محمد علیخان بن امیر شیرعلیخان که حکومت کابل داشت جرأت داخل شدن در کابل نکرده ازراه شیخ آباد علاقهٔوردك وارد برکی راجان علاقهٔ لهوگرد گردید واینوقت سردار محمدعلیخان حاکم کابل آگاه گشته سواره وپیادهٔ بسیاری ازمردم ملکی علاقهٔ چهاردهی وغیره نواحی کابل وشهر وچنداول بسر کردگی ارسلان خان غلجائی و غیره بزرگان کوهستانی و کابلی وقزلباش در علاقهٔ لهوگرد فرستاد ولیکن سردار محمد اعظم خان قبل از رسیدن این لشکر ازخواهش خوانین وملکان لهوگرد که نزدش فراهم شده خواستار آن شدند که یاازعلاقهٔ لهوگرد بیرون شود تامردم آن علاقه موردعتاب وسیاست پادشاهی نگردند یابادست بسته بسردارمحمد علیخانش سپارند توقف واقامت را درلهوگرد دشوار دانسته روجانب خوست وزرمت وگرم که محال جایگیرش بودند نهاد ولشکریکه سردار محمد علیخان مأمور کرده بود پس ازبیرون رفتن سردار محمد اعظم خان داخل لهوگرد شده ازحزم و احتیاط درانجا اقامت گزید تا اگر سردار محمد اعظم خان مصدر فتنهٔ گشته شورشی برپای کند سد راه اوبوده نگذارد که پامیدان کارزار گذارد وامیر شیر علیخان که رهسپار دیار قندهار بود از گریختن اوهیچ در دل جای نداده بقیهٔ تبعهٔ اورا که فرو گذاشته گریخته بود باخود برداشته وهمه را تسلی ودلجوئی داده رو براه نهاد

ذکر محبوس شدن سردار محمداسلم خان و گریختنش

﴿ ذکر محبوس کردن تبعهٔ سردار محمداسلم خان ﴾

(اورا وفرار کردنش)

وهمچنان از قفای سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان نیز پیش رفتن اختیار کرده چون در منزل اسفزار رسید خواست که باهمراهانش ازراه غورات داخل هزاره جات که جایگیرش بود شده باامیر شیرعلیخان طرح معادات اندازد وهمراهان رکابش ازاندیشهٔ ناصواب او خبریافته روی ازوی بتافتند ومحبوسش ساخته‌بدو گفتند که هرگز مرتکب امرنمک‌حرامی نشویم وبابادشاه راهی‌خلاف اطاعت نپوئیم وپس ازقیدکردن اوماجرا را بحضور امیرشیر علیخان معروض داشتند واوایشیك آقاسی شیردلخان را باسه هزارسوارازاردو فرستادهٔ امرکرد که اورا محبوساًبه پیشگاه حضورحاضرسازد وهرگاه نوکرانش بممانعت پردازندهمه‌را ازدم تیغ گذراندواوسردار مذکور را از ده مغلان واقع قرب اسفزار باخود برداشته نزد امیر شیر علیخان حاضر کرد ونخست اورا مورد عتاب فرموده بعد از راه برادری دلجوئی داده بحالت اولش برقرار داشت اما او از عداوتیکه نسبت بامیر شیرعلیخان دردل داشت خصمی وهم چشمی‌را فرونگذاشت چنانچه ازاسفزارتامنزل عمارت همرکاب‌رهسپار شده درشب از آنجا باچهار سوار ازاردو بیرون گشته تمامت مال واسبابش را گذاشته ازراه مغالطه روی‌فرار جانب هرات نهاد وازراه اوبه وخواجه چست داخل هزاره جات گردیده بسردار محمد حسین خان برادر اعیانی خود پیوست وامیر شیر علیخان فوج متعلقهٔ اورا با اسباب وادواتش بسردار محمد عثمانخان سپرد که نگاهداری نماید وپس ازوی دیگر سرداران که حاضر رکاب امیرشیرعلیخان بودند بتحریك والتماس سردار محمد حسن‌خان بشفاعت سردار محمد اسلم خان برخاسته عرض واستدعا کردند که مشار الیه از جهالت یااز وحشت جاده پیمای بطالت شده است برادرش سردار محمد حسن خان را باحسان نواخته روانهٔ هزاره جات فرموده شود که اورا تاورود موکب والا درکابل هدایت کرده شرفیاب حضور سازد وامیر شیر علیخان مسئول شان را بگوش قبول شنیده سردارمحمد حسن خانرا ازراه قندهار رخصت هزاره جات داد ودرمنزل مزارملا عثمان واقع گرانی علاقه فراه سردارمحمد شریف خان‌حکمران فراه ازراه پذیره وارد اردوی معلی‌شده شرف باروعز دیدار اعلیحضرت والارا حاصل کرد وشب را در محفل حضور بسربرده بامدادان رخصت مراجعت یافته جانب فراه معاودت کرد وامیرشیر علیخان منزل بمنزل طی مراحل کرده چون وارد منزل واشیر گشت وازسبب فرار کردن سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان دردل تشویش داشت وهم سردار محمد امین خان حکمران قندهار را چنانچه از پیش رقم گشت باخویش مخالف می پنداشت پس باندیشهٔ آنکه مبادا سردار محمد امین خانش از درآمدن بقندهار مانع گردیده حادثهٔ روی دهد لاجرم سردار خوشدل خان و قاضی عبدالرحمن خانعلوم را پیشتر ازخود روانهٔ قندهار فرمود که سردار محمد امین خانرا اگر هوای مخالفت در سر داشته باشد باندرز و نصیحت بشاهراه هدایتش آرند چنانچه ایشان ازواشیر بایوار وشبگیر اسپ رانده وارد قندهار شده سردار محمد امین خان را همچنانکه امیرشیرعلیخان فهمیده بود برخلاف دیده بمواعظ دلپذیر ازخیالیکه دردل داشت باز گردانیده باستقبال نمودن امیرش برانگیختند چنانچه ازدرپذیره بیرون شده درمنزل عاشقه واقع هفت کروهی شهر قندهار وارد اردوی امیرشیر علیخان گردیده شرف باروعز دیدار حاصل کرده از انجا باهم رهسپر شدند وچون وارد قندهار گشتند امیر شیر علیخان درباغ سردار محمد امین خان شرف نزول افگنده سردار محمد امین خان بارك درشد ودر چاشتگاه روز دیگر که امیر شیر علیخان باسردار محمد رفیق خان و مستوفی میرزا عبدالرزاق خان در زیر خانه اندرون باغ خلوتانه صحبت داشت سردار محمد امین خان بارادهٔ سلام وملاقات حاضر شده خواست‌که بخلوتگاه درآید قابوچی مانع گردیده ازدرآمدنش بازداشت و گفت که لحظهٔ صبرودرنك کند تااذن دخول‌حاصل نماید. واو ازین امرآزرده دل وخسته خاطر شده مراجعت کرد وازینمعنی ورشکی که ازپیش در خاطر داشت‌بنای عداوت را باامیر شیرعلیخان گذاشت وعزم کرد که مکتوب فرستاده سردار محمد شریف خان برادر کهترخودرا ازفراه در قندهار خواسته ساز مخالفت باامیر شیر علیخان ساز کند واو ازین ارادهٔ سردارمحمد امین خان آگاه

شده باز قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم‌را از راه استمالت نزد اوفرستاد که نصیحت وهدایتش کند وخانعلوم درشب نزد او رفته نصیحت وموعظتش کرده ازفتنه وفساد بازداشت وسردار محمد امین خان ازغایت آزردگی اگرچه ظاهراً مرتکب فتنهٔ نشد اما باطناً رعایای کناره وجانب راه کابل وقندهار را اعلام فرمود که علوفه وآزوقه بلشکر امیر شیر علیخان ندهند چنانچه دروقت راه پیمودن امیر مذکور بالشکرش جانب کابل برطبق امر سردار محمد امین خان علوفه نداده بلکه از کناراه کوچیده خودرا دور کشیدند وامیر شیر علیخان نظر باینکه‌ابتدای سلطنتش بود وهم باندیشهٔ برادران خویش که مبادا اورا منسوب ببدنامی سازند سرزنش وکوشمالی سردارمحمد امین خانرا موقوف بوقت فرصت گذاشته واز علوفه ندادن مردم کنار راه وگریختن ایشان براشفت ولشکر را امر کرد که زراعت اطراف وجوانب راه را بتاراج آورده صرف نمایند تاکه از خاك قندهار گذشته وارد غزنین شد دست از تاراج باز داشتند

﴿ ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان بااعلیحضرت امیر شیر علیخان ﴾

ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان وامیرشیرعلی خان

ودرغزنین موسی‌خان نام‌شاهی‌سوند ازجانب‌سردارمحمد اعظم خان‌که‌این وقت در زرمت اقامت‌داشت‌بانامهٔ‌عذر خواهی وارد غزنین شده شرف بار یافت وچون فرستادهٔ مذکور با امیر کبیر شرف خاله زادگی داشت نسبت بشأنش بغایت مورد ملاطفت گشت ونائب سلطان خان انکی زائی باجواب نامهٔ سردار محمد اعظم خان همراه او مأمور گردیده نزد او رفته نامه وپیام بگذارد که تا خود او شرفیاب حضور نشود عذرش پذیرفته نگردد والا اگر ازآمدن بحضورسرباززند البته رایات عالیات جانب زرمت‌شقه کشا خواهد گشت وپس ازرسیدن این‌منشور سردار محمد اعظم خان ازمشرف گردیدن حضور سرباز زده امیرشیرعلیخان ازغزنین‌بالشکرجانب زرمت‌رهسپرشده چون درموضع کلال کو رسیده فرو کش کرد سردار محمد اعظم خان خائف وهراسناك گردیده کس‌نزد امیر شیر علیخان فرستاد وپیام داد که اگرسرداران حاضرهٔ رکاب مأمور گشته اورا اطمینان خاطردهند هرآئینه شرفیاب حضور خواهد گشت وامیر شیرعلیخان مسئول اورا قبول کرده جمعی ازسرداران‌را نزدوی فرستاد وخوددو روز در کلال کو درنك‌فرمود که‌اگر سردار محمداعظم خان از آمدن سرباززند راه‌برگیرد وروزسوم که‌ازعرض سرداران بآمدن سردار محمداعظم خان آگاه‌شد حرکت کرده درموضع یوسف‌خیل برتو نزول افکند وسردار محمد اعظم خان باسردارانیکه نزدش رفته بودند درنجا حاضر درگاه گشته شرف باریافتند وپس ازعرض ملاقات‌امیر شیرعلیخان زبان بتکلم گشوده گفت که درهنگام ارتحال امیرکبیر اول کسیکه دست بیعت داد وامارتم را کردن اطاعت نهاد توبودی وهمچنین نخست درمخالفت‌را تو گشودی واکنون که‌بواسطهٔ چندی ازخاندان شاهی‌طریق هدایت پیمودی‌از زبان صدق بیان همی‌گویم وهرچه درضمیر داری انکشاف آن جویم که اگر بامارت واطاعتم راضی نباشی اینك مسند امارت را کفیل‌شو تامن طریق خدمت پویم وبیرون ازسخن خیر چیزی نگویم والا درظاهر وباطن یکی بوده راه خلاف چنانچه برگرفتی پیش‌مگیر وسردار محمد اعظم خان لب بپاسخ گشوده گفت که خداوند پیمانند سلطنت را بتوتفویض فرموده ومارا طریق اطاعت نموده است اگر خطائی رفته است امید آنست که ازمهر وحفاوت بعفو پذیرفته گردد تابعدازین براه‌خلاف نرفته غبارکدورت بآب ملاطفت شسته‌شود وامیر شیر علیخان بیان اورا بامعانی اخوت یکسان دیده فرمود که میباید در کابل بامن بوده نظم‌ونسق سلطنت را بقبضهٔ اختیار خود گرفته کار مملکت راست کنی تاجهانیان بدانند که پسران امیر کبیر جنت مسیر در اتحاد بی‌کم و کاست متفق‌اند ودرامرحکومت موافق چنانچه مهتروبهتر برادران سردار محمدافضل‌خان حکمران‌ترکستان است وشمادر کابل بامن درکارسلطنت همدست‌باشید دیگر برادرانرا زهرهٔ آن نیست که سلسله‌جنبان تمرد وطغیان شوند وسردار محمداعظم خان ازهمرکاب وهمعنان آمدنش باامیر شیر علیخان درکابل عذر آورده سه ماه رخصت توقف در گردیز خواست وسردار محمد سرور خان پسرخودرا بملازمت رکاب سپرده قرارداد که‌پس‌ازانقضای موعد ومدت مذکورشرفیاب حضور شود وامیر شیر علیخان نخست التماس اورا قبول نفرموده بعد بشفاعت برادران خواهش اورا بگوش قبول شنیده عهدنامه دربین نگار داده تمامت سرداران وبزرگان اردومهر‌ونهاده

بعد امیر شیرعلیخان سردار محمد اعظم خانرا بخلعت شاهانه نواخته اسپ موسوم بجبدر خویش را باهشت هزار روپیه جهت زین ویراق آن عطافرموده باهم وداع کردند وسردار محمداعظم خان رهسپار کردیزشده امیرشیرعلیخان لوای سعادت همراه جانب کابل شقه کشا فرمود وسردار محمدسرور خانرا وطبق قرارداد پدرش همراه کرفته چون واردلهو کردشد ارسلان خان غلجائی وغیره که بامر سردار محمدعلیخان حاکم کابل چنانچه ازپیش رقم کشت جهت گرفتار کردن سردار محمد اعظم خان درلهوکرد رفته وپس از رفتن او جانب زرمت وکردیز درلهوکرد بعزم انسداد راه‌رو آوردنش جانب کابل اقامه کزیده بودند بپذیره برخاسته درزیر کتل التمور مستفیض رکاب بوس امیر شیر علیخان شدند وهمچنین درهر منزل فوج فوج ودسته دسته از مردم شهر واطراف ازراه پذیره ملحق رکاب سعادت انتساب کشته شرف ملاقات حاصل همی نمودند وازجملهٔ پذیرکیان سردار محمد علیخان که بفرمان خبر داده شده بود که شهر را فرو نگذاشته ترك استقبال کند در قریهٔ هندکی حال موسوم بچهل ستون بفیض رکاب بوس نائل کشته بعد موکب سعادت کوکب در شهر کابل نزول اجلال فرموده ابواب داد رسی وباز پرسی ستم دیدکان بارکشت وصیت عدالت آن بادشاه باوج سعادت فراز شد

ذکر فوت مادر نیکو سیر اعلیحضرت امیر شیر علیخان

ذکر وفات والدهٔ ماجدهٔ امیرشیر علی خان

ومقارن ایحال که کارسلطنت ورتق وفتق امورمملکت رونق تازه کرفته ملك وملت روبآبادی نهاد وخرابیها مرمت پذیرفت مام نیکونام خجسته فرجام امیرشیر علیخان رواز جهان برتافته دربهشت جاودان شتافت ودرجنب مزار عاشقان عارفان کابل مدفون شده مجلس سوك وماتمش بپای رفت بعد امیرشیر علیخان نظر بکریختن سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان وبیمالاتی سردار محمد امین خان برادرانش که ازپیش رقم کشت ودردل از عموم برادران خصوص سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان خوف زوال سلطنتش را داشت خواست که بتدبیر رشتهٔ وفاق برادر انرا ازهم کسیخته روی دل ایشان را ازسردار محمد افضل خان برکردانیده جانب خود کند چنانچه سردار محمد عمرخان را تعلیم وتلقین فرمود که بواسطهٔ میرزا محمد حسین خان ازوی التماس طلبیدن برادرانش را از ترکستان درکابل نماید واواستدعای امر مذکوررا از حضور نموده خودش را فرمان شد که بسردار احمد خان و سردار محمد زمانخان برادران اعیانی خویش که از جانب سردار محمد افضل خان بحکومت سرپل قیام داشتند مرقوم نموده در کابل بطلبد واوبامرامیر شیر علیخان هردوتن برادرانش را درکابل دعوت آمدن کرده ایشان باوجود احسان سردار محمد افضل خان که دربارهٔ شان مبذول فرموده بود وهم میتوانست که از آمدن شان بکابل باز دارد ترك پاس احسان اورا کرده بی رخصت واجازتش باسپاه متعلقهٔ خود راه کابل برکرفته سردار محمد افضل خان بسبب آنکه بپادشاهی امیرشیر علیخان کردن اطاعت نهاده بود چیزی بدیشان نکفت ونکرد که مبادا درنزد جهانیان و برادران ببدنامی نامزد کردد خلاصه ایشان وارد کابل شده شرف بار حاصل کرده بتعین تنخواه مکفی سرافرازی یافتند اما چون تنخواه شان از جایکیر ترکستان ایشان کمتر بود آزرده دل واز آمدن درکابل پشیمان وکرفته خاطر شدند

﴿ ذکر سرباززدن سردار محمد اعظم خان ﴾

(از آمدنش درکابل وغیره واقعات)

ذکر سرباززدن سردار محمد اعظم از آمدن در کابل

ودرخلال احوال مذکوره موعد سردار محمد اعظم خان که باامیر شیر علیخان قرار داده بود بسر رسیده احوالی از آمدن او درکابل بجلوه بروزنه پیوست وباوجود آن امیر شیر علیخان هنوز عهد اورا درست دانسته بخود همی کفت که چون وعده اش بسررسیده وهم والدهٔ ماجده‌ام رحلت نموده البته شرفیاب حضور خواهد شد اما او بخلاف پندار امیر شیر علیخان از عهدیکه کرده ووعدهٔ که داده بود عدول نموده از آمدنش درکابل نکول ورزید ومقارن ایحال سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که باامیر شیر علیخان چنانچه مرقوم کشت درکابل آمده بودباسردار جلال‌الدینخان درقتل امیرشیر علیخان متحد وهمداستان کردیده باهم قراردادند

که اورا دروقت فرصت هلاك سازند واوازین امر آگاه شده سردار محمدسرورخانرا نزدپدرش درکردیز فرستاده سردار جلال الدینخانرا نیزاخراج البلد فرمود وهمدرین هنگام سردار محمداسلم خان که ازراه هرات چنانچه بشرح رفت گریخته درهزاره جات رفته وسردار محمد حسن خان برادرش عهده برار آوردنش بحضور امیرشیرعلیخان شده بودوقبل از ورود او درهزاره جات یکفوج پیادهٔ هشت صدی متعلقه اش باتفاق کمیدان نجم الدینخان دربامیان دست تاراج کشوده کدام وجیا خانه راغارت کرده نزد سردار محمد علیخان آمدند وپس ازرسیدنش درهزاره جات سردار محمد حسن خان نیزوارد کشته باندرزش پرداخت که مطابق گفته اش اورا هدایت نموده نزدامیرشیرعلیخانش آردواو نظر بنصیحت برادر خویش ورفتن فوجش نزد سردار محمد علیخان درغصه وتشویش افتاده سردار محمد حسین خان برادر خودرا ازراه شفاعت نزد امیرشیر علیخان فرستاد واو شفاعت ویرا نپذیرفته جوابداد که تاجایکیر اورا بدیگری ندهم وبوجه دلخواه تنبیه وتهدیدش نکنم بشفاعت از کید اوایمن نشوم وسردار مذکور ازحضورباجواب مزبور مراجعت کرده ماجرا نزد سردار محمد اسلم خان بازداشت وازینمعنی دوفوج پیاده که درهزاره جات بودند آگاه گشته ازسردار محمد اسلم خان وبرادرانش روی دل برتافتندوازراه نافرمانی طریق کابل بر گرفته حاضربایهٔ سریرسلطنت شدند ودرسلك سپاه نظام منسلك گردیدند وازحدوث این فتنه مردم هزاره که باندك زمان از جور وتعدی سردار محمد اسلم خان درفغان بودند فرصت یافته بروی بشوریدند تا که ازهول جان بسردار محمدافضل خان پیام داده امداد خواست که بمعاونت او پردهٔ ناموسش دریده نشود چنانچه وی هزار سوار از طریق حمایت کسیل داشته دردشت سفید عیال واطفال سردار محمد اسلم خان را که ازکابل روبهزاره جات نهاده بودند ملاقی گشته همه را باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان و سردار محمد حسن خان وسردار محمد قاسم خان باخود برداشته نزد سردار محمد افضل خان رسانیدند و ازین حوادث سردار عبدالرحمن خان حکمران قطغن وبدخشان واقف شده عرض پرداز حضور پدر سعادت منظرش سردار محمد افضل خان گشت که سردار محمداسلم خانرا ازسبب فتنه جوئی ونکوهیده خوئی که درطینتش مخمراست میباید درنزد خود راه ندهد واوبپاسخ مرقوم فرمود که حالا ازراه امید نزدم آمده است ناچارم که باید اورا نگاه دارم وسردار عبدالرحمن خان دیکر چیزی نگفت ونتوشت وساکت شد

ذکرشورش سلطان محمد خان مهمند

﴿ ذکر درآویختن سلطان محمدخان ولد سعادت خان مهمند ﴾

(بادولت انکلیس وچاره جستن کار گذاران دولت موصوف ازامیر شیرعلیخان)

ودر خلال احوال مذکور سلطان محمد خان ولدسعادت خان مهمند ازنزدیك ودور حشرو ازدحامی فراهم کرده باانکلیسان مقیمی پشاور طرح کارزارانداخت وبتر کتاز وتاراج مال ومواشی انکلیسان پرداخته سازمخالفت وقانون محاربت نواخت وانکلیسان محرك این امر امیرشیرعلیخانرا پنداشته بوی نگاشتند که ازمعاهدهٔ که باامیرکبیر خلد مسیر درمیان ودرآن مندرجست دوست جانبین دوست وخصم طرفین دشمن دانسته شوند واکنون که پسر سعادت خان تیغ خلاف ازغلاف کشیده ورایت اعتساف بادولت انکلیس افراشته است مفهوم ومظنون کارگذران دولت موصوفه چنانست که بتحریك امیر کابل مشارالیه مرتکب جور وتطاول گردیده است واگر چنین نباشد اورا مانع ازفتنه وفساد شده از کینه وعناد باز دارد وامیر شیر علیخان جهت رفع اشتباه انکلیسان سردار محمد علیخانرا باسردار محمد رفیق خان وشش فوج پیاده وتوپخانه کسیل جلال آباد فرمود که پسر سعادت خانرا بامردم مهمند وغیره که سلسله جنبان شور وفغان شده بودند تنبیه وتهدید نموده کوشمالی بسزادهند چنانچه ایشان وارد جلال آباد گردیده پس ازرفع خستکی روانهٔ لعل پوره گشتند وبمجرد ورود درآنجا سلطان محمد خان باحشری از مردم مهمند بدانسوی دریای لعل پوره رزم آرا گشته استوار ایستاد وسردار محمد علیخان بمحاربه گرائیده خود بسر توپخانه قیام ورزیده ایشانرا آماج کلولهٔ توپ ساخت وازقضا کلولهٔ توبی دربین چهارپای اسپ سلطان محمد خان خورده ازهیبت صدمهٔ آن ازپشت زین برزمین افتاد وازهول جان خودرا ازمیان کشیده عقب درختی پنهان شد وپس ازساعتی سوار شده باهمرانش ازراه فرار جانب باجاور رفت بعد سردار محمدعلیخان مرتضی خان

مهمند را بخانی قومش سر بلند ساخته درجلال آباد باز گشته سردار محمد رفیق خان را جهت اطمینان خاطر انکلیسان درپشاور فرستاد که ایشان را خاطرجمعی دوستانه داده بجلال آباد معاودت نماید واو وارد پشاورشده با کار گذاران دولت انکلیس مکالمه نموده از طرف دولت افغانستان ایشانرا اطمینان خاطر داد که اگر بعضی ازجهال سکنهٔ جبال مرتکب امرخلافی شوند بایماواشارهٔ دولت نیست بلکه ازعدم واقفیت ایشان برانعقادرشتهٔ معاهده بود ورنه آنان نیز سراز اطاعت امیرملت ایشان بازنخواهند زدوهرگاه کسی ازیخبری سالك مسلك خود سری کردد ودولت از اقداماتش آگاه کردد فوراً بمثابهٔ سلطان محمد خان زجر و توبیخ فرموده خواهد شد تاامردوستی دولتین ثابت وبرقرار بماند وپس ازادای اینگونه گفتار تجدید انعقاد رشتهٔ اتحاد ووداد را بادولت انکلیس نموده بجلال آباد مراجعت کرده بسردار محمد علیخان پیوست

ذکرسرزنش عطا محمد خان نجیلی

﴿ ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی ﴾

(بتائید قادر یکتای لم یزلی)

وهمدریحال که سردار محمد علیخان متوقف جلال آباد بود جمعی از ابطال رجال را ازجلال آباد جهت تنبیه و تهدید عطا محمد خان نجیلی که سر ازجیب تمرد کشیده مرتکب فتنه وفساد شده بود جانب لغمان گسیل کرد چنانچه ایشان وارد نجیل شده باعطا محمد خان بمحاربه کرائیدند ودر پایان کارسه تن از پیادکان نظام بحیلهٔ مردم ایلجاری لغمان که ظاهراً باسپاه پادشاهی همعنان و باطناً با کروه بغاة همدست و همداستان بودند مجروح کشته عطا محمد خان ازقلعهٔ که داشت بیرون شده جنك کنان راه فرار جانب فراجغان برکرفت وپس از کریختن او ملکان لغمان که درخفا بااومتحد وهمداستان بودند درجلال آباد نزد سردار محمدعلی خان حاضر کشته ظاهراً ازطریق خدمت وباطناً بمکروحیلت استدعا کردند که هرگاه سپاه پادشاهی ازنجیل بجلال آباد طلبیده شود که رعایاازپایمالی لشکر بخطر شوند عطا محمد خان راخود ایشان حاضرحضور سازند واوازاستدعای ملکان عرض پرداز حضور اعلیحضرت قبلهٔ امجدش شده اجازت خواست وازپایهٔ سریر سلطنت جواب اصدار یافت که در طریقهٔ مملکت داری استوار داشتن قوائم سلطنت را در جائیکه لازم سیاست باشد بدون لشکر پادشاهی باعانت ارباب فلاحت استوارندانسته اند پس میباید بی درنك خودآهنك نجیل کرده عطا محمد خانرا خواه بصلح وخواه بجنك درجنك آرد واگر اهمال ورزد موکب همایونی بدانسورهسپر کرددوپس ازوصول ایحکم سردارمحمد علیخان ازجلال آباد عازم ورهسپار لغمان کردیده باندك زمان اورا بقهر وغلبه از قلعه بیرون کشیده کرفتار ساخت وقلعه را خراب کرده درعرصهٔ یکماه قلعهٔ دیکردرجنب آن احداث وآباد نموده چند دسته خاصه داردران کذاشته بعد عطا محمد خانرا باخود برداشته بجلال آباد بازکشت

وقائع سنه ۱۲۸۱ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهشتاد ویك هجری ﴾

درین سال سردار محمد افضل خان میرزا احد خان کشمیری را که مدارالمهامش بود باناظرحیدر ونامهٔ اطاعت وتحف وهدایای پیش قیمت ازترکستان کسیل درکاه پادشاهی کرد چنانچه هردوتن واردکابل شده هدایا وتحف ونامهٔ سردار محمدافضل خانرا ازحضور امیرشیرعلیخان کذرانیده همه مطبوع ودلپذیر افتاددرخلال ایحال نامهٔ ازسردار محمداعظم خان درعرض راه بدست کار کذاران امیرشیرعلیخان افتاده پس ازمطالعهٔ کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت مکشوف کشت که برای سردارمحمدافضل خان نوشته بود که ازهرات مکتوب فرستاده آکهی دادم که اکرت هوای سلطنت درسرباشد فرصتی بهترازین نیست میباید ازترکستان جیش جانب کابل درجنبش آورده کابل رامتصرف شوی رقیمه ام بهدررفت چنانچه سخنم را نشنفتی وبجز ازاطاعت امیرشیرعلیخان چیزی ننوشتی ونکفتی اکنون بازشمارا خبردادم که هنوزامارت امیرشیرعلیخان چنانچه بایدنظمی نکرفته واستحکامی نپذیرفته است وقت آنست که ازدوسوی بالشکر روی جانب کابل نهاده عروس مملکت را درکنار خویش آریم فقط وامیر شیرعلیخان پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره امرباحضارمیرزا احدخان وناظرحیدرخان فرستادکان سردار محمدافضل خان کرده ماجرابدیشان بازداشت

وفرمود که ازمرقوم سردار محمداعظم خان مفهوم میشود که شما دوتن را جهت جاسوسی وفتنه انگیزی روانهٔ کابل نموده است پس میباید که دیگر در کابل نبوده راه خویس جانب ترکستان پیش گیرید وچون هردوتن بسازوبرك سفر مراجعت ترکستان پرداختند امیر شیرعلیخان میرزا احد خان را از راه خفاء نزد خود خواسته وبعطای ملوکانه اش نواخته روی دلش را از سردارمحمد افضل خان برگردانیده بسوی خود کرد وبرعهده اش نهاد که درکار سردار محمد افضل خان خلل انداز بوده ازعزم وارادهٔ اومتوالیاً آگاهی دهد بعد هردوتن رهسپار ترکستان شده قطع منازل وطی مراحل همی نمودند .

ذکر لشکر فرستادن امیر شیرعلیخان وفرار کردن سردار محمد اعظم خان

﴿ ذکر لشکر کاشتن امیر شیرعلیخان جانب خوست وزرمت ﴾

(و فرار کردن سردار محمد اعظم خان)

چون میرزا احد خان وناظر حیدر خان جانب ترکستان راه برگرفتند امیر شیر علی خان فرزند ارجمندش سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمدرفیق خانرا که پس از مراجعت پشاور چنانچه ازپیش بشرح رفت درکابل آمده بود باجنرال داؤد شاه خان وجنرال میرحیدر خان وشش هزارتن مرد میدان وتوپخانه از راه تنبیه وتهدید سردارمحمداعظم خان جانب خوست وزرمت گسیل کرد واوتاب درنك وتوان جنك را درنیروی بازوی خویش ندیده بایکصد ونجاه سوار ازجائیکه اقامت داشت طریق فرار جانب کوهات پیش گرفت ودر آنجا بامهجر هوجس نام کمشنر پشاور ونواحی آن ملاقات کرده او ازورود سردار معظم الیه بکور تمنت پنجاب خبرداده بعدبامراو اعزاز واکرام بسزا کرده روانهٔ راولپندی ساخت کهتاتصفیهٔ مرافعه ومنازعهٔ خانکی در آنجاباشد ودرروزی صدروپیه چهرهٔ شاهی باسم مهمانی برایش تعین کرد وپس ازچندیکه اکثرهمراهانش پراکنده شدند پنجاه روپیهٔ آن کاسته شد وچندی بعسرت روز بسرهمی برده قرین حزن بود

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان

(ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان)

(از تخته پل جانب خان آباد)

وانگاه که میرزا احدخان وناظر حیدرخان جاده پیمای ترکستان شدند واز کابل لشکر مأمور خوست وزرمت کشته سردار محمد اعظم خان ازراه فرار وارد راولپندی گردیده اقامه گزید وسردار محمدافضل خان ازتخته پل ومزار شریف لشکر انبوهی باخود برداشته رهسپار خان آباد شد وباعث این لشکر کشی بقرار ایراد اعلیحضرت ضیاءالملة والدین مرحوم لشکر فرستادن امیر شیر علیخان وفرار کردن سردار محمداعظم خان ورسیدن میرزا احد خان وناظرحیدرخان بترکستان شد چنانچه سردار محمد افضل خان عزم لشکر راندن جانب خان آباد کرده مکتوبی فرستاده سردار عبدالرحمن خانرا آگاه کرد که قبلابرین خبرداده بودم که وارد خان آباد میشوم ویکماه قبل ازراه پیمودنم بدانسو آگهی میدهم اینك رهسپار آندیارشوم وازانجا رایت تسخیرکابل برافرازم انتهی وسردارعبدالرحمن خان بتدارك اسباب و علوفهٔ لشکر پدر نیکو سیرش پرداختهٔ تا که مایحتاج ضروریه آماده ساخت والد ماجدش وارد خان آباد شده میرزا احد خان از کماهی حال امیر شیرعلیخان را آگهی داد واوباوجود شدت سرمای دیماه سردار محمد علیخان را ازجلال آباد درکابل طلبید ومیدان سیاه سنك را که درزیر برف مستور بود امرخاك پاشیدن کرده تارسیدن سردار مذکور برف آب وازروی میدان مزبور دور کشت وچون سردار محمدعلیخان وارد موضع موصوف گردیده لشکرگاه ساخت خودش شرفیاب حضور پدر والا گهر شده عز دست بوس حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان سردار محمد رفیق خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی بسر کردگی جنرال میر حیدر خان وجنرال داؤد شاه خان در علاقهٔ کرم گذاشته خود باقیهٔ لشکر که همراه برده بود ودو فوج پیادهٔ سردار محمد اعظم خان وارد کابل شد بعد امیر شیر علیخان تهیهٔ سامان سفر ترکستان کرده سردار محمد علی خان را باکثر سپاه از میدان سیاه سنك براه چاریکار وغور بند پیشتر گسیل فرموده خود از قفای او جاده پیمای منزل مقصود شد ودرینوقت سردار مدد جان بانامه وپیام سردار محمد امین خان حکمران

قندهار بعزر کاب بوس معرز گشته، ازطرف سردارمذ کور بعرض رسانید که اواستدعا دارد که از راه خدمت بالشکر آراسته راه برگرفته‌روی بسوی ترکستان آرد وامیر شیرعلی خان بمحضرعام لب‌بدشنام‌او کشوده فرمود که در هنکام توجه‌را یات عالیات از هرات جانب قندهاروازانجا جانب کابل استخفافیکه(۱) ازوی دیدم ازخاطرم نرفته است که اکنون اورایار ودرامورخویش‌مددکارپندارم‌یاری‌مارابیاری‌واحتیاجی‌نیست‌اینرا گفته‌سردارمدد حانرارخصت مراجعت‌داده‌پیام فرستادکه اگروی نیزهوائی درسر وادعائی دردل داشته باشد فرصتی بهترازین که رایات عالیات جانب ترکستان رهسپرندمیسرش نخواهدگشت که از قندهار باسپاه رهسپار کابل گردیده مرادل حاصل کند والاپس از انجام مهم‌ترکستان جزای کردارش بکنارش نهاده ومکافات رفتارش داده خواهدشد وخودره نورد منزل‌مقصود گردیده در چاریکار فرود کشت واقامت گزید تاعلم باحوال سردار محمدافضل خان آورده بعد ازروی دانستکی بکار پردازد ومقارن ایخال سردار محمدشریف خان ازفراه بایکفوج پیاده وسه‌هزار سوار ازراه معاونت وارد کابل شده بامرامیر شیرعلی خان‌متوقف‌کشت وازان سوی سردارمحمدافضل خان‌ازروی نهادن امیر شیرعلی خان جانب‌ترکستان خبریافته باسردار محمداسلم خان وعبدالرؤف خان وامیر خان که آتش‌افروز شورو فغان بودند وچنین حادثات‌را ازخداوند میخواستند جهت مشورت خلوت گزیده صلاح کارجست وآن سه‌تن که جاذبین ضمیر اوبودند وچنان روی‌دل اورا بسوی خود کرده بودند که‌سردار عبدالرحمن خان باوجود نسبت‌فرزندی درمحفلیکه ایشان حاضرمی بودند نزد پدرش‌راه نداشت خلاصه هرچه، آنها از کینه‌وعداوت برزبان راندند وبمقاتلهٔ امیر شیرعلی خان ترغیب وتحریض کردند میرزا احد خان کشمیری تصدیق گفتار ایشانرا نموده حجت ودلیل‌آورده میگفت که تمامت مردم کابل باشمایار وازامیرشیرعلی خان بیزارند چنانچه هنکامیکه بامر شما در کابل رفته بودم همه‌را دیده وآز موده‌ام که باشما متحد ومتفقند وبرصدق مقال‌حویش چند قطعه مکتوبیکه از سرداران کابل باخودبرده‌بود برآورده کواه‌میساخت ودروغ خودرا بکرسی صدق می‌نشاند تا که‌از گفتارغرض آلود کاررا بدانجا رسانیدند که سردار محمدافضل خان میراتالیق رئیس سابقه قطغن‌را که‌سردار عبدالرحمن خان بزحمت ومشقت بسیار ولایت قطغن‌را از قبضهٔاو کشیده متصرف شده بودپیش خوانده آنولایت‌را بوی‌رد کرده سردار عبدالرحمن حانرا مأمور تخته‌پل فرمود واو هرچند از رفتنش در تخته‌پل ومحاربه نکردن باامیر شیرعلی خان سرباز زده دلیل وبرهان آورد بمحل قبول نیفتاده بگفتهٔ آنانیکه آنفاً مذکور شدند روانهٔ تخته پلش کرد بعد آنقدر درنك کرد که برای حمل ونقل چهارده لك روپیه که سردار عبدالرحمن خان فراهم کردهٔ بود صندوقها ساخته ازخان‌آباد بآهنك مدافعهٔ امیرشیر علیخان راه برگرفت ونائب غلام احمد خان ونیاز محمد خان وجنرال محمد زمانخان وکرنیل سهراب خان وکرنیل ولی محمد خان وجمعی از دلیران سپاه را امر پیش رفتن کرد و خود یکمنزل بعد از قفای ایشان راه برگرفت وامیر شیر علیخان قبل از حرکت اوچهار پنج هزار پیادهٔ خاصه دار بسرکردکی میرآخور احمد خان و سرافراز خان بابکر خیل ومیر اعظم شاه کوهستانی مأمور درهٔ باجکاه کرده سنکر برافراشته بود

(۱) استخفاف سبکی کردن

ذکر محاربهٔ باجکاه‌ومغلوب شدن سپاه سردار محمد افضل‌خان

(ذکر محاربهٔ باجکاه)

(وهزیمت یافتن سپاه سردار محمد افضل خان)

وآنکاه که سپاه پیش تاز سردار محمد افضل خان درموضع مدر فرود کشته لشکرکاه ساخت نیاز محمد خان بابکرخیل بامرسرافراز خان که در باجکاه جای گزیده وبااو نسبت هم قبیله‌کی وقومی داشت راه‌ارسال رسایل‌باز کرده روی دلش را ازامیرشیر علیخان بگردانید چنانچه مشارالیه دست ازجنك کشیده وچشم از حقوق نمك پوشیده بالشکر سردار محمد افضل خان طرح مراوده انداخت وازین امر خاصه داران که دردرهٔ باجکاه سنکر برافراشته استوار نشسته بودند منتشر وپراگنده شدند و ازمشاهدهٔ ایخال میر آخور احمد خان باجکاه را فرو گذاشته ازراه فرار وارد سبقان شد ودرروز ورود بدانجا سردارمحمد علیخان وارد منزل کهمرد گردیده ازدست رفتن

باجگاه ومتصرف شدن لشکریان سردار محمد افضل خان مرآنجارا آگاه گشته بسوابدید سران سپاه شب درموضع پایان باغ درمیان باغیکه سه کروه از باجگاه فاصله داشت فروکش کرد وبامدادان سازرزم ساز کرده ازراه ستیز رو بسوی باجگاه نهاد ولشکریان سردار محمد افضل خان بنابرتا کیدیکه او کرده بود ازدرهٔ باجگاه گذشته دهن دره وقلل جبل را تمام گرفته بمردان کار استحکام داده مترصد رسیدن وی نشسته بودند وشب را از تکاهل نائب غلام احمد خان بدون پاس وهراس به‌بستر غفلت غنوده بسر بردند وسردار محمد علیخان که راه رزم‌برگرفته بود یکفوج پیاده را جهت حفاظت جبل واقع سمت شمالی درهٔ باجگاه مأمور کرد که آن کوه را در تصرف داشته حفاظت نمایند و خود باقیهٔ دلیران سپاه رو بفراز کوه نهاده قبل از طلوع آفتاب که هنوز نائب غلام احمد خان سر بربالین خواب داشت برلشکرش تاخته بزدن توپ و تفنگ پرداخت و نائب غلام احمد خان از غریدن و نالیدن توپ و غلغله و آشوب دلیران کارزار از خواب غفلت بیدار و ازبادهٔ مساهلت هوشیار گشته خود را گرفتار چار موجهٔ دمار دیده براسپ فرار سوار و داخل صحرای ادبار شد و همرا هانش نیز تاب ستیز نیاورده پشت به‌پیکار وروبوادی فرار نهادند وسردار محمدافضل خان که ازقفا جاده پیابود آواز توپ وتفنك را شنیده بشتاب شهاب وسرعت سحاب کرنیل سهراب‌خان را باسوارهٔ بسیاری‌ازنظام بمعاونت فرستاد وایشان ایلغارکرده درعرض راه باشکستیان ملاقی شده ازفرط رشادت روبرنتافته همچنان از کنار آب کهمرد اسپ جلادت همی‌تاختند تا که ازتیزی وتندی ازمطابعان سردار محمد علیخان درگذشته ایشان‌را درقفا یافتند وسردار محمدعلیخان ازعقب توپچیان وپیادکان نظامرا امر کشاد دادن توپ وتفنك کرده اکثر را هدف کلولهٔ جان ستان ساختندوبعضی ازهول‌جان خودرا درآب انداختند وبارهٔ باحالت شکسته وعنان گسسته‌بزیر قرهٔ کتل پس باردوی سردار محمدافضل‌خان‌ملحق شدندودرین جنك بسیارتن ازافراد واحاد سپاه سردار محمدافضل خان مطروح ومقتول ومجروح گردیده سهراب‌خان کرنیل نیز زخم خفیف یافته سردارمحمدعلیخان فتح‌یاب گشت وسردار محمد افضل خان باشکست یافته‌کان سپاه خویش اززیر قره‌کتل رجعت قهقری کرده ازلشکرگاه سابقه‌اش یکمنزل پس‌تر درموضع روئی وبقولی بدوآب فرود گشته سنگر برافراشته استوار نشست وسردار محمد علیخان مظفر ومنصور ازپایان‌باغ کوچیده درباجگاه فروکش کرد ومژدهٔفتح‌را معروض حضور پدرعدالت گسترش کرده درموضع برج کل‌جان عریضه‌اش شرف وصول حضور یافته‌موردتحسین‌شد وازانجا امیرشیرعلیخان بادل‌شادمان‌طی مراحل‌وقطع‌منازل فرموده واردباجگاه گردیده ازآنجابافرزند برومندش سردار محمدعلیخان حرکت کرده ازقره کتل‌عبور ودرموضع دوآب‌شاه‌پسندفرودگشت ودرینجامکتوب‌سردار محمداسلم‌خان وعبدالرؤف‌خان ونائب‌امیرخان که باسردار محمدافضل خان همعنان بودندو دل جانب امیر شیر علیخان داشتند بمطالعهٔ حضور پیوست مضمون اینکه سپاه شما تاب محاربت وتوان مقابلت لشکر سردار محمدافضل خانرا نخواهند کرد میباید اورا بحلف کلام مجید وقرآن حمید فریب داده گرفتارش سازی وگرنه بایهٔ اقتدارت انکسار خواهد یافت وامیر شیرعلیخان گفته ونوشتهٔ آنان‌را بگوش قبول شنیده ازبدنامی نه‌هراسید

﴿ ذکر فریب دادن امیرشیرعلیخان ﴾

ذکر فریب دادن امیر شیرعلیخان سردار محمد افضل خانرا

سردار محمدافضل خانرا بقرآن شریف

وبحاشیهٔ قرآن مجید نوشت که‌شمارا بمنزلهٔ پدر دانسته خودرا کوچك وبه‌مثابهٔ فرزندت میشمارم وهم التماس دارم که‌برعایت احترام‌کلام‌مجید یك مردیگر خودرا دشمن نبوده پدر نیکو سیررا بناخلف بودن خویش‌منسوب نسازیم‌وباهم درکار سلطنت واجرای‌مهام‌مملکت‌متفق‌ومتحد باشیم‌تاجهانیان نسبت‌بهوده‌کی بمابسران‌نکنند واینرا بر سبیل وثیقه عهد رقم کرده ختم برنهاد وهمدست سردار سلطان علیخان وصفدر علیخان قزلباش نزد سردار محمد افضل خان فرستاد واوقرآن شریف را بتعظیم برداشته برسرنهاد وبوسه داده بعد بکشاد ونوشتهٔ امیرشیر علیخان را خوانده تکیه بقرآن کرده ازصمیم قلب عزم رفتن نزدامیر شیر علیخان نمود وسپاه از ارادهٔ او آگاه

کشته نزدش حاضر گردیده ازامر مذکور مانع شدند وگفتند تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشیم پشت بجنك ندهیم واوبپاس حرمت قرآن سخنان لشکررا نپذیرفته فرمود که جنك نکنم وخاك ازخون مسلمانان کلرنك نسازم پس سپاه همه عمناك شده داخل خیام خویش گشتند وسردار محمد افضل خان ازراه اخوت واتحاد با سوارهٔ اندکی روبجانب اردوی امیرشیر علیخان نهاد وچون بنزدیك عسکرگاه اورسید بامراوتمامت افواج نظام وتوپخانه باسردار محمد علیخان وتمامت افسران وسرداران وخوانین رکاب پذیره اش نموده بقانون نظام سلامی گرفته شلك توپ نمودند وپس از ادای مراسم استقبال امیرشیر علیخان ازسرا پردهٔ خویش بیرون شده پیاده تابیرون لشکرگاه رفته پذیره‌اش گردوپس ازدرك مصافحه ومعانقه دست بدست هم داخل سراپرده شدند وامیر شیرعلیخان اورابرجای خود نشانیده خادم آسا بپاایستاد وهردو برادر شکر گذارحی داورشده بیکدیگر گفتند که حمدخدایرا که سفك دماء نشد ودراخیر سردار محمد افضل خان این‌فرد برخواند

کرمیل وفاداری اینك‌دل وجان ورقصد جفا داری اینك سرو طشت

اینرا گفته باردوی خود مراجعت کرد وهفت‌هزار کوسپندودو هزار خروار آردوجوباسم مهمانی باروغن‌وچوب وکاه وغیره درلشکرگاه امیر شیرعلیخان فرستاد که اگر این علوفه نمیرسید بدون مناقشه ومجادله لشکر امیر شیر علیخان ازهم می‌گسیخت وروز دیگر امیر شیر علیخان‌ازراه باز دید نزد سردار محمد افضل خان رفته ملاقات ومحبتی بااو کرده معاودت فرمود سپس سردار محمد افضل خان دوباره نزد امیر شیر علیخان شده درلشکر او اقامت گزیده کارخانه طعام وغیره آلات واسباب کار آمد صبح وشام خودرا طلبید ولشکرش را از منزل روئی براه دره‌صوف جانب تخته‌پل رخصت مرا جعت داده سه‌صد تن‌سواره وپیاده دررکاب خویش نگاهداشته باامیر شیر علیخان همرکاب کوچ نمود ولشکر رخصت یافته وارد تخته‌پل شده درتحت رأیت سردار عبدالرحمن خان قرار گرفتند وسردار عبد الرحمن خان برای پدرش مکتوب فرستاد که اشتباه بزرگی کردید در اینکه لشکر را از خود جدا نمودید ومقارن اینحال سردار محمد رفیق خان که در کرم اقامت گزیده بود بایکفوج پیاده بسرعت باد وشتاب سحاب وارد وشرفیاب حضور امیر شیرعلیخان شده مورد لطف وتحسین گشت وامیرش نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مشورت جست که اگر ازنجا باهم وداع کرده راه‌مراجعت جانب کابل برگیرم هرآینه ازسبب نارسیدن فصل زراعت کار لشکر ازعدم علوفه بعسرت میگراید پس‌صلاح وصواب آنست که‌درتاشقرغان رفته سپاه‌را درآنجا گذاشته باچندتن ازخدمهٔ خاص بزیارت مزارحضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه مشرف شده بعد درآی‌بیك برگردم وازانجا براه‌غوری وارد کابل شوم وسردار محمد افضل خان این‌صلاح جستن‌اورا ازدر صدق دانسته پیامش را بگوش قبول جاداده هردو برادر باهم از دوآب شاه پسند رهسپر آی بیك شدند ودرآنجا چون بارگیر سپاه امیرشیرعلیخان از کثرت راه نوردی سوده وستوهیده شده بودند سردار محمدافضل خان هزار راس‌یابو جهت حمل اثقال اردوی‌او فرا هم ساخته ازانجا راه برگرفته واردتاشقرغان گشتندواینوقت سردار عبد الرحمن خان جهت ابراز وانکشاف‌مکنون خاطر امیرشیرعلیخان که‌چه دردل دارد بعضی ازسپاهیان لشکر اورا بدراه کرده داخل نظام خویش مینمود وامیرشیرعلیخان که اگاه میگشت تغافل‌نموده چیزی نمیگفت اما یکیك را دردل جای میداد ومعطل بوقت فرصت میگذاشت چنانچه بیاید انشاءالله

ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمدعلیخان

﴿ ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمد علیخان ﴾

(وزیارت نمودن خود امیر شیرعلیخان پس‌ازمراجعت او ازمزار شریف)

ودرهنگام توقف امیرشیرعلیخان بتاشقرغان سردار محمدعلیخان رخصت زیارت حضرت شاه مردان حاصل کرده وارد مزار شریف شد ودرخاطرش چنان بود که‌سردار عبدالرحمن خان ازتخته‌پل بعزم استقبال اوبیرون شده ملاقاتش خواهد کرد ولکن اوپذیره‌اش نکرده نامه فرستاد که‌پس‌ازادای اداب زیارت دروقت مراجعت تشریف فرمای تخته‌پل‌شود تاباهم ملاقات‌نموده بعدرهسپار تاشقرغان گردد وسردار محمدعلیخان که خودرا بزرك

می پنداشت درجواب سردارعبد الرحمن خان همین قدر نگاشت که انشاءالله تعالی باهم ملاقات خواهیم کردوا کنون بیرون ازاجازت زیارت رخصت ازحضرت قبلهٔ امجدم حاصل نکرده ام که واردتخته پل شوم وپس ازفرستادن این جواب وزیارت مزار حضرت ابوتراب بتاشقرغان معاودت کرد وبعدازورود اودرتاشقرغان امیرشیرعلیخان نیز آهنك زیارت نموده یك روز قبل ازحرکت اوجانب مزارسردار محمدافضل خان هم برای زیارت وهم جهت سامان مهمانی امیرشیرعلیخان وارد مزار شریف گشت وسردار عبدالرحمن خان ازتخته پل نزدپدرش شده شرف دست بوس حاصل کرد ودر وقتیکه پدرش مشغول تلاوت قرآن مجید بودبعرضش رسانید که اگراجازت دهدامیرشیر علیخان رادرحین داخل شدنش بمزارشریف دستگیرکرده محبوسش سازد وسردارمحمدافضل خان قرآنی را که قرائت میکرد نزدفرزند ارجمندش شفیع ساخته ازعزمش بازداشت وروزدیگرامیر شیرعلیخان داخل شهر مزار شریف گردیده پس اززیارت مرقدمنور حضرت امیرالمؤمنین علی بتاشقرغان معاودت فرمود وسردارمحمدافضل خان بافرزند خردمندش سردارعبدالرحمن خان درتخته پل رفته تحفه وهدیهٔ شایان درتاشقرغان نزد امیرشیر علیخان فرستادند ودور وزپس از ارسال تحفه وهدیه سردار محمدافضل خان ازسبب آنکه امیرشیرعلیخان چنانچه گذشت گفته بود که بعداز ادای مراسم زیارت جانب کابل مراجعت کنم بعزم وداع روانهٔ تاشقرغان شد وهرچند سردار عبدالرحمن خانش ازرفتن درنزد امیر شیرعلیخان منع کرده گفت که من نزد اورفتهٔ تا کابلش همعنان رهسپارم پذیرفته نگشت تا که ازتخته پل بکمال تجمل بیرون شده درتاشقرغان نزد امیرشیر علیخان رفت

ذکر گرفتار شدن سردار محمد افضل خان

﴿ ذکر گرفتار کردن امیر شیر علیخان ﴾

(سردار محمد افضل خانرا)

چون سردار محمد افضل خان وارد تاشقرغان شد امیرشیرعلیخان مکتوب سردار عبدالرحمن خان را که نزد پدرش فرستاده ازمعاهدهٔ امیرشیر علیخانش پیم داده ونیز سردار محمد علیخان را دروقت ورودش بمزار شریف تحقیر واخفاف کرده وسپاهیان روبرتافته ازامیر شیرعلیخان را تو گرنگاهداشته بود باملاك واموال ضبط وتلف شدهٔ میرحکیم خان که امیر مذکور حکم استرداد کرده وسردار محمد افضل خان ردنکرده بود همه را عذر نهاده ازعهدیکه کرده بودعدول نموده سردارمحمدافضل خان را امرنطربند فرمود امابعزت نگاهش داشته چشم طمع وآز بمال ومنالش بازنکرده بخودش وا گذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازماجرا آگاه گشته باتمامت سپاه آهنك محاربه کرده ازتخته پل جانب تاشقرغان خیمه بیرون زد وسردار محمد افضل خان خبریافته بذریعهٔ مکتوب پسرش را ازمقاتله باامیرشیر علیخان باز داشت زیرا که نوشته بود که اگر درفتنه باز کرده کارزار آغاز کند عاق خواهد بود واوازامرپدر تمام لشکررا خبرداده ایشان که اطاعت امیرشیر علیخانرا ناگوا میدانستند پراکنده شده راه کابل برگرفتند واز پنجصدالی ششصدتن بدورا وانده دیگرهمه پراکنده شدندوبیکبار کی دل ازخدمت وملازمت برکندند

ذکر فرار کردن سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا ﴾

وازهمهٔ افسران سپاه عبدالرحیم خان توخی بانائب غلام احمدخان ازسردار عبدالرحمن خان جدانگشته اورا دلالت رفتن بخارا کردند واو ازین گفته ایشانرا با کرده هردوتن را بافرستادهٔ پادشاه بخارا که درین روزها نزد سردار محمدافضل خان آمده ودر تخته پل بودهمراه دربخارا فرستاد که اورا سالماً بمسکنش رسانند وخود همچنان در تخته پل درنك کرد تا که نیم شب نامهٔ پدروالاگهرش بدینمضمون رسید که باهرکه ازخدام درنزدش باشد توقف نکرده جانب بخارارهسپار شودچنانچه درهمان نیم شب راه برگرفته درین راه دولت آباد آفتاب نجاتش طلوع نموده چون قدری بلند گشت بسبب آنکه ایام اخیراسدماه شمسی بود تابش آفتاب سخت زحمتش دادتا که وارد دولت آباد گشته از شدت حرارت برهید ودرنحال سوارچند برفراز تلیکه درانجا واقعست دیده قریب دوهزار سوار دیگرمشاهده کرد که درپیرامون آن تل برخی آرام نشسته وبعضی گردش میکنند کس فرستاده مکشوف داشت که سواران اوز بکیهٔ بلخند وجهت عروسی شخصی انجمن گردیده اندبعد سردار عبدالرحمن خان که ایشانرا سوار متعاقب

خویش پنداشته خوفناك گشته بود آسوده خاطر شده جانب ایشان راه برگرفت وازسواران فراز پشته پرسید که کیستید وایستاده ازبرای چیستید جواب دادند که سواران افغانیم ودرین بادیه حیران وسرگردان وسردار عبدالرحمن خان ازجواب آنان خیال کرد که عبدالرحیم خان و کسانی خواهند بود که پیشتر از خود روانهٔ بخارا کرده است پس یکی ازملا زمان رکابش را فرستاده محقق داشت که ایشانند مگراز آمدن درنزد سردار والاشان بدون دستخط ایشان ازعدم اعتماد سرباززدند وپس ازرقعه فرستادن سردار سعادت اطوار برکابش ملحق شدندوبدون از عبدالرحیم خان که درشب ازایشان جدا افتاده بود دیگران فیض رکاب بوس حاصل کردند وباهم راه کنار جیحون برگرفتند واینوقت عبدالرحیم خان نیزاز قفا رسیده فیض الحاق حاصل کرد وسواران اوزبکیه که جهت عروسی فراهم شده بودند نیز همعنان گشته بعز عرض رسانیدند که اینك باشاهراه خدمت می سپاریم وسردار عبدالرحمن خان ازناصیهٔ حال ایشان اثرنفاق مشاهده کرده کرهاً از همعنان بود نشان بازداشت چنانچه بعدشقاوت ایشان ظاهر گشت و سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش اسپ رانده دراخیر علاقهٔ مجده نهرواقع متصل ریگستان بفالیزی رسیده هریك ازسواران ملتزمهٔ رکابش را امر کرده دودودانه هندوانه ودودو دانه خربزه باخود برداشتند که دروقت حاجت رفع تشنگی نمایند وخودش نیز چهار دانه بمثابهٔ دیگران بفتراك بربسته داخل ریگستان شدند ودربین ریگستان همراهانش همه برای خوردن هندوانه فرود گشته هرچندسردار عبدالرحمن خان مانع گشت نپذیرفتند وازجمله نائب غلام احمد خان که همواره سهل کار بود لب بپاسخ کشوده گفت که شما بروید وماچاشت را گذرانیده از قفامیآئیم خلاصه قطیفه وچادرهاوغیره که باخود داشتند بربالای جنگلها انداخته هریك برای خود سایه ساخته باستراحت پرداختند وسردار عبد الرحمن خان باسی تن سوار ووجه نقدیکه باخود داشت درنك نکرده راه برداشت ودیگران چون غلام احمد خان وناظر حیدر خان وعبد الرحیم خان و کرنیل سهراب خان و کرنیل نصیرخان وکمیدان سکندر خان چرخی وکمیدان حیدر خان بن سکندر خان ارگزائی وغیره رساله داران وکپتانان با دویست سوار توقف کرده ما بقی را کنده شدند وازتمامت منصبداران نظامی وخوانین ملکی که درزیر فرمان سردار محمد افضل خان بودند یکتن سکندر خان ارگ زائی وغلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان بامر سردار عبد الرحمن خان درتخته پل جهت حفاظت وحمایت عیال واطفال او وسردار محمد افضل خان مانده دیگران چون علی عسکر خان قرت که صاحب طبل وعلم وسر کردهٔ یکصدو بیست سوار قزلباشیه بود که کله منار تملك از رءوس باغیان ترکمان منسوب باوست وغیره خوانین که اطاعت امیر شیر علیخان را ناگوار می پنداشتند راه کابل برگرفتند ویك پسر سه ساله عبدالله جان نام از سردار عبدالرحمن خان نیز درتخته پل بادیگر منسوبانش بازماندالغرض چون سردار عبدالرحمن خان ازهمراهانش سبقت گزیده سه فرسنك از ایشان دورشد سواری ازعقب رسیده بوی آگهی دادکه همان سواران اوزبکیه برباز ماندکانیکه سایه نشین واستراحت گزین شده بودند حمله ورگشته اندمیباید بازگشته ایشان را از ترکتاز اوزبکان ایمن سازیدواوزهر خندی کرده فرمود که ایشان راهرچند از بازایستادن واستراحت گزیدن منع کردم نپذیرفتندوخود را گرفتار ساختند اکنون مرا نیزمیخواهند که گرفتار معرکهٔ کار زار کنندهرگز درچنین حالت بدون گریز با کسی نستیزم زیرا که هرگاه شخص ازچنك دشمن خلاصی یابد میتواندکه دروقت فرصت کاری ازپیش برد واگر در عجز نکریخته گرفتار شود هیچ نتوان کردلهذا پشت دادن بامور فوق الطاقه درهر چیزوهر جا حفظ قلعهٔ بدنست لاجرم باز نگشته باهمان سی سوار رهسپار شده باخود گفت که باسی هزارتن مرد پیکار آمادهٔ کار زار نشده بامر پدرم فرار کردم پس چگونه باسی سوار برگشتهٔ خویش را دو چار گیر ودار سازم واز منصبدارانیکه در عقب و گرفتار رنج وتعب بودند ناظر حیدر خان و کرنیل نصیر خان درنك نکرده از قفا خود را بسردار عبد الرحمن خان رسانیده همعنانش بودند که فرستادهٔ مذکور باخبر مزبورشرف وصول نزدسردار عبدالرحمن خان حاصل کرد کرنیل نصیر خان بنا برآنکه کرنیل سهراب خان در عقب بودباز گشته ناظر حیدرخان رکاب سردار عبدالرحمن خان را فرو نگذاشت وباسی سوارهٔ دیگر ملازمت اورا ازهمه چیز بهتر شمرده راه همی پیمود تا که بکنارجیحون رسیده سردار عبدالرحمن خان دیگران را باز داشته

خود بایك سوار اوزبکی جانب کشتی بان شد که مبادا از کثرت سوار ناخدا خوفناك کشته کشتی بدآنسوی آب کشد چنانچه باهمان یکسوار بقایق کوچکی که آنراهم تاجران ترکمان ازکشمش وبادام آگنده از بلخ جانب بخارا می‌بردند رسیده عنان هردو اسپ را گرفته داخل قایق شدند وغیر ازایشان دوتن کشتی بان وسه تن‌تاجر ترکمان باده‌نفر اشتر وده‌بار کشمش وبادام دران قایق بودند ویکی از آنان از سردار عبدالرحمن خان تفحص حال کرده وی درجواب فرمود که تاجریم اوسوال کرد که مال التجارهٔ شما کجاست وی پاسخ داد که درقفا است واینك میرسد واین مکالمه را سواریکه ازترکمان وباسردارعبدالرحمن خان ملازم بود درین جانبین ترجمانی‌مینمود وپس ازین گفت وشنود سردارعبدالرحمن خان بترکمانان فرمود که چیزی ازبارهای خودرا بیرون کشند تاا گر مال التجاره اش برسد قدری ازمال اونیز در قایق انداخته شودکه باتفاق از آب عبورداده آید وایشان سرباززده نپذیرفتند وسردارعبدالرحمن خان سوارهٔ همراهش را ببهانهٔ آوردن مال‌التجاره فرستاده سوارانیرا که بازداشته بود حاضر کرد وایشان هراسیده هر دوتن ناخدا خواستند که زورق رانده بگریزند اما سردار عبدالرحمن خان تفنك بدست گرفته گفت بمجرد رهادادن طناب ازضرب گلوله هلاك خواهید شد لاجرم حیرت زده ازان مرد بلخی پرسیدند که این مرد کیست ونام اوچیست وی پاسخ داد که جنرال عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان است ایشان اینرا شنیده لب بعذر خواهی کشوده گفتند که از ناشناسی چنین گستاخی بروی کار آمد ورنه شمارا بنده‌ایم وازکار خویش شرمنده وامید عفو داریم واوعذر شانرا پذیرفته اشتران وبار ایشانرا امر کشیدن کرد وایشان از کشتی بیرون شده سردار عبدالرحمن خان بایست سوار واحمال خود در زورق نشسته ده تن دیگررا که نگنجیدند امر کرد که شب درکنار نهرتوقف کنند وبیل و غیره اسباب ازترکمانانیکه ازکشتی بیرون شده بودند .گرفته دردور خود سنگری از خاك برافرازند وبامدان که زورق مراجعت کند از آب عبور نمایند چنانچه ایشان بافراشتن سنگر پرداخته سردار عبدالرحمن خان کشتی در آب انداخته نزدیك در وسط نهر رسیده از پیش رو زورقی دیگر دید که بشتاب همیرود یکی از ملازمانش را که درفن شنا آشنا بود امر کرد که رفته خبر باز آرد که زورقیان کیانند وی رفته با یکتن شناور دیگر که از همراهان فرستادهٔ پادشاه بخارا بود باز گشته خبر آورد که کشتی نشته کان فرستادهٔ پادشاه بخارا وعبد الرحیم خان است هردوتن سلام گفتند وسردار عبد الرحمن خان شادمان شده زورق همیراند ودوساعت قبل ازنصف شب ازنهر عبورکرده بساحل رسید وبشش ساعت ازینسو بدانسو وارد گردید ودر کنار دریا ناخدا یان سردار عبد الرحمن خان وهمرا هانش را تکلیف تشریف بردن بمنزل خویش کرده پذیرفته نگشت که تاباز ماندکان ازانسو نیایند جائی نشوم وده دانه طلا بیکی از ناخدایان داد که علوفه حاضر کند وچون عبد الرحیم خان بافرستادهٔ پادشاه بخارا درجای کشتی بانان رفته بودند دوصد تنکه برای اوفرستاد که ده راس گوسپند خریده غذائی مهیاسازد وسه صد قرص نان پخته بانان خورش آماده داشته باشد وحاکم شیرآباد را بذریعهٔ مکتوب آگهی‌داده ازورود خویش وهمرا هان عقب مانده اش اعلام فرمود که سوار مقرر کند که بازماند کان را بسهولت ازنهر عبور دهد واو ازراه مهمان نوازی چهار صد سوار باچندکشتی ازمعبر شیرآباد فرستاد وتاگه‌شب باآخررسیده سپیدهٔ صبح بدمید سردار والا تبار جهت پاسداری بیدار بود ودیگران درمستی‌خواب گرفتار که نا گهان آواز تفنك از کنار دیگر دریا بالاشده شرارهٔ باروت هویدا گشت‌پس ناظر حیدر خان را ازخواب بیدار کرده ازآواز تفنك ودیدن برق آن باو گفت که سواران عقب مانده بکنار نهر وارد شده خواهند بود پس رئیس ناخدا یان را نزد خود طلبیده اوبایست تن کشتی بان حاضر شده هریکی پنجاه دانه طلا اجوره خواستند و گفتند که بدانسوی نهرنوای شور وغوغای جنك بالا ست بالفعل نتوانیم که زورق برانیم وبازماند کانرا ازمعر که کار زار برهانیم وسردار عبد الرحمن خان چیزی بکشتی بانان نگفته حسن نام غلام‌بچه را ازخواب بیدار کرده فرمود که هرقدر ازطلا که باقی باخود دارد حاضر کندواو خریطهٔ پیش آورده شمهی برافر وخته طلا برشمرده هزار دانه بحساب آمد وسردارعبد الرحمن خان رئیس کشتی بانان را گفت که اگر کشتی‌ها حاضرمی‌نمودی همه‌این طلا ازان توبودی

وی عرض کرد که هر گاه حاضر کنم نخواهی داد پس سردار والاتبار به پشت دست طلا هارا جانب او رانده فرمود که اینك بردار وکشتی حاضر کن واو بسرعت هرچه تمامتر سی کشتی فراهم آورده روبدا نسوی نهرنهاد وآنگاه که دروسط آب رسیدند روشنی فجر زیاده تر آشکار شد وازا نطرف سوارا نیکه بااوزبکان جنك وگریز کرده خودرا بساحل رسا نیدند شب را او زبکان بدون جنك بدین عزم بسر بردند که بامدا دان دریا ازپیش رو وایشان ازقفا همه را دستگیر نمایند چنانچه بامدا دان باوجود نمودار شدن کشتی هابرده تنیکه در کشتی‌سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش مذکور شدنگنجیده‌وباز مانده بامراو سنکری بردور خود افراخته بودند حمله نموده چون نزدیك شدند سنکریان دفعةً فیرتفنك کرده اوز بکان رو برنتافته خواستند که‌بسنگرریخته ایشانرا دستگیر سازند ولکن ایشان پای همت فشرده دودفعه اوزبکان‌را عقب نشانیده چندتن‌را شربت مرك چشانیدند تا که‌سی‌سوار بازماندهٔ دیکرنیز از عقب رسیده باسنکریان پیوستند بعدهر چهل‌تن باهم‌پیاده شده روی‌مقابله بسوی اوزبکان نهادند ومردانه کوشیده بسیارتن از اوزبکان‌را مقتول ومجروح ساختند ودرین اثناسوار حاکم‌شیرآباد که ازراه امداد روبسوی سردار عبدالرحمن خان نهاده بودند نیز وارد گشته آهنك جنك سواران اوزبکیهٔ بلخ کردند وایشانرا باتفاق ازپیش برداشته داخل‌صحرای‌افتراق‌نمودند بعدپیروان سردار عبدالرحمن خان باطمینان خاطرنوبت بنوبت در کشتی‌ها نشسته از جیحون گذشته وهر دسته چون دوروز ویکشب کرسنه بسربرده‌بودند تارسیدن دستهٔ دیکردرنك نکرده ازانیکه عبدالرحیم‌خان بامرسردار عبدالرحمن خان پخته‌بود شکم‌سیرهمی‌خورد وتاعصر همهٔ ایشان از آب عبور کرده ونان خورده بعدازساحل روبجانب منزل زور بچیان نهاده باسرداروالاتبارپیوستند وروزدیکر از آنجاروانهٔ شیرآباد شده درعرض‌راه حاکم آنجا پذیره کرده مراسم اعزاز واحترام بتقدیم رسانیده مقدم سردار سعادت دثار را کرامی داشت ودوازده روزش درشیرآباد بمنزلیکه فرودش آورده بود بمهمانی نکاهداشته درهیچ چیز از مایحتاج صرف نظر ننمود

طلب نمودن بادشاه بخارا سردار عبد الرحمن‌خانرا نزد خود

﴿ رسیدن مکتوب پادشاه بخارا ﴾

(بسردارعبدالرحمن خان وطلبیدنش دربخارا)

چون سردار عالیتبار دوازده روز درشیر آباد بمهمانی بسر برده از خستکی راه بیاسود مکتوب امیر بخارا رسیده ازراه اعزاز وا کرام از انجا در بخارا دعوتش نمود واو از شیرآباد رو بسوی بخارا نهاده طی منازل (۱) شورآب (۲) وسیرآب (۳) و بلاق (٤) و چکچك بزغاله (٥) وچشمه حافظان نموده وارد منزل بی بی قره ساخ کشت واز انجا وارد خراز شده بعد ازتوقف دوروز از انجا وارد قدقلی شده از انجا داخل قرشی کشت وپس از درنك پنج روز ازانجا اسپ رانده درمنزل کاسان فرود کردیده چون ازانجا وارد بخارا میشد بفاصلهٔ اندکی از شهر وزیر و قاضی و میر شب باچند تن از بزرکان در موضع کاکان ازراه پذیره پیش آمده مراسم استقبال بجای آوردند ودر جائیکه میبایست فرودش کرده بعد قوش بیکی باپذیرکیان رفته مهماندار نزدش آمده نه روز باسم ورسم مهمان اکرام و احترامش کرده بعد یکیك دست خلعت از کمخواب ختائی وابرهٔ کشمیری ومخمل واطلس روسی ونه ثوب جامهٔ ادرس وچهار طاقه، شال بخارائی وسه دست پیرهن وزیر جامه جهت سردار عبدالرحمن خان وملازمانش حاضر آورده وهم ده‌هزار تنکه نقد برای خوداو وهزار هزار تنکه برای هرواحدی از منصبداران بزرك ونجصد تاششصد تنکه جهت منصبداران کوچك وفروتر ازان هریکی را چهار صد وسایر خدمه را بهریك دوصد تنکه تعارف پیش نهاده ودودست زین ویراق طلاکار نیزنزد سردار عالیمقدار گذاشتند واو درروز ورود خویش یکقبضه شمشیر باربند طلا بوزن نجصد مثقال و یکدست یراق اسپ از طلا بوزن هزار ونجصد مثقال ویکقبضه، خنجر غلاف طلا بوزن دوصد مثقال و کمربند مرصع ومکلل بلآلی شهوار وجواهر آبدار که بچهار هزار طلا انجام یافته‌بود بادوراس اسپ‌عربی وزین قربوس (۱) طلای دوصد مثقاله انکلیسی ونه‌توپ کمخواب ونه طاقه ابرهٔ کشمیری ونه‌تخته رضائی دوشاله ونه‌طاقه شال خلیل

(۱) قربوس بندپیش‌زین که درعرف قاش زین میکویند

خانی ونه توپ صحن سفید ونه طاقه کلاه زری برسم ارمغان پیشکشیده بود خلاصه چون سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش خلاع‌خویش بپوشیدند فرستادهٔ امیربخارا حاضرشده‌پیام گذارید که‌ازراه‌درك ملاقات‌بارك‌نزدامیرشود

طرح دربار پادشاه بخارا

﴿ طرح دربار پاد شاه بخارا ﴾

چون پیام امیر بسردار والاتبار رسیده بملاقات‌خویشتن طلبید اوازجای بر خاسته داخل ارك‌شده دراندرون ارك قوش بیکی پذیره‌اش کرده باخود بدرب بار گاه امیر برده دید که امیر بادوتن ازمحرم بچه کان خورد درسرای بزرگی نشسته وبزرکان وافسران باربرصفهٔ طولانی کم‌عرض که‌بپای دیوار بارگاه ساخته‌اند نشسته‌اند ونیزمشاهده کرد که دوتن حاجب بدروازهٔ سرای بزرك که پادشاه دران نشسته است بپا ایستاده ولحظه لحظه سردر اندرون دربرده نگاه میکنند که اگر پادشاه جهت کاری بدیشان اشارت نماید نزدش رفته امر پادشاه را بدست و کوش گرفته نزدبدیجی یعنی‌ایشیك آقاسی رسانند وهمچنین سوال وجواب مکتوبی‌را بامنشیان حضور پادشاه که‌درخانهٔ سوم جای نشستن دارند نیزهمان دوتن حاجب برده ومیآورند پس‌سردار عبدالرحمن خان بدأب آنها نزد حاجب شده حال بازداشت وحاجب نزد پادشاه رفته ازامر پادشاه مراجعت کرده بدیجی‌را آگاه کرد واونزد سردارشده بوی بیاموخت که عنان هر دواسپ پیشکش راکه ابندفعه آورده است بدست خویش گرفته ومبلغی از تنکه را که نیز برسم هدیه باخود دارد بر کمربسته پیش کشد وچون نزدیك شود قلق کفته سرفرود کند وسردار از تعلیم او سرباززده فرمود که دوتن جهت‌پیش کشیدن اسپان ویکتن برای بدوش برداشتن تنکهای هدیه‌بکاراست زیرا که هردو کار برمن دشوار است وهم قلق کفتن وسرفرود کردن درنزد بنده ناسزاوار ومرد حاجب ازین کفتهٔ سردار عبدالرحمن خان درشگفت مانده ساکت‌شد اماسردارش‌امر کردکه زودنزد امیر شده احوال کفته حال باز آرد وقوش بیکی وبدیجی نیزبزبان ترکی بدربان چیزی کفتند چنانچه اوفوراً نزد پادشاه رفته‌زود برگشته بسردار گفت که برسم وشیوهٔ افغانی که داری نزد امیر شو و سردار عبدالرحمن خان در اندرون سرای شده سلام کفته دست‌امیررا بمصافحه برگرفت وامیرش نیزاعزاز واکرام‌نموده بپهلوی خویشتن جای‌نشستن‌دادوسردار پس ازیکساعت صحبت بمنزل خود مراجعت کرده باهمراهان وملازمانش بکاریکه درغربت سفرداشت پرداخت

ذکر سر کذشت سردار عبد الرحمن خان در بخارا

(ذکرسرکذشت سردار عبدالرحمن‌خان دربخارا)

(وسرباز زدن او ازنوکری امیرآنجا)

وپس ازدوماه بتعلیم پادشاه شخصی نزداو حاضر شده رأفت وملاطفت پاد شاه را که نسبت بوی کرده بود برشمرده آخرالامر بسردار اظهار کرد که اگرشما نیزمبلغ یك لك طلا وسه‌تن غلام ماه سیما که باخود دارید نزد امیر برده تحفه کذارید بدنخواهد بود وسردار عبدالرحمن خان پاسخ داده فرمودکه اینغلامان بمثابهٔ فرزندان منند وعطای یك لك طلانیز ازعطیت پاد شاه است نه‌عادت غرباء ومن باندازه وتوان خویش هدیهٔ پیش کشیده اکنون امیدوار عنایت امیرهستم آن مرد خاموش کردیده راه مراجعت برکرفت وده روز پس ازوی حاجب پادشاه نزدسردارعبدالرحمن‌خان حاضر آمده سلامی‌ازجانب‌اوادا کرده بعد کفت که امیرهرروزشمارا اجازت بارداده خواستار آنست که نوکرشوید واوازنوکرشدن سرباززده مرد حاجبش امرارکرد که اگرنوکرشوید پول‌وتیول ازامیر خواهی یافت وسردار نپذیرفته دوباره حاجبش ازراه خیرخواهی کفت که اگرقبول نوکری نکنی کارت دشوارخواهدکشت ووی چون مصدر امریکه باعث وحجت حقارتش شود نکردیده بود هیچ درخاطر راه‌نداده اینقدر فرمود که بدون ازنوکر شدن هم هرخدمتیکه مأمور شود بتقدیم خواهد رسانید ومردحاجب درجواب کفتار سرداروالاتبار کفت که اگرنوکری اختیارنکنی محبوس خواهی‌شد وازین‌کفته شخص مذکورسردار عبدالرحمن خان برآشفته فرمود که کسیکه ازخدمت‌عمش که بادشاه افغانستان‌باشد سرباتابدچکونه ملازمت دیکری راکردن خواهدنهاد باری درصورت‌پذیرفتن نیزازدووجه بیرون‌نخواهدبود یاطریق صدق خواهم‌پیمودویا کفران نعمت خواهم نمودکه دروجه اخیرمثل دیکرخدام خواهم بود وبوجه اول تمامت سران وسرکردکان نقیض من

خواهندشد زیرا که ازصداقت من خیانت ایشان درنزد پادشاه ظاهر گشته ازحسدمرا متهم ساخته جانبین درمحل خطر خواهیم بود دیگر آنکه بامیدواری بسیار وارد ایندیار شدم که درظل حمایت عالی جا گزیده بامردم افغانستان‌راه مراوده بگشایم تادروقت فرصت ازجناب عالی رخصت حاصل‌کرده رهسپار دیارخویش شوم وچون نوکرشوم باید راه ارسال ومرسول را ازجانب افغانستان بربندم زیرا که نسبت بشأن عالی باعث بدنامیست که جهانیان خواهندگفت‌نوکرعالی باجازت واشارت خودش درمملکت غیرخلل‌اندازی می‌نماید وازین گفتارسردار والا تبار گماشته امیر بخارا رنجیده خاطر گشته گفت که امرخاطر خواه عالی را بدرشتی جواب نگوئید بلکه ازطوع ورغبت بگردن قبول نهید واو مناسب حال این بیت رابرسبیل مثال درجواب برخواند

نه بر اشتری سوارم نه‌چوخربزیر بارم نه خلیفهٔ رعیت نه غلام شهریارم

الغرض فرستادهٔ امیر بخارا همهٔ مذاکراتیرا که بپای رفت نوشته راه خویش برگرفت ومقارن ایحال نائب غلام احمد خان باسی‌تن وکیدان سکندر خان بادوازده تن همراهان خود از سردار عبدالرحمن خان بدون سببی روی برتافته ملازمت امیر مظفر اختیار کردند وهم ماه رمضان پیش‌آمده سردار خجسته اطوار روزرا بروزه وشب را ازسبب آنکه نوکری امیر بخارارا نپذیرفت بمثابه نظربند درزیر حفاظت میرشب بسربرده بدل هیچ‌راه نمیداد و نوکرانش را نیز آگاه نمیکرد که مبادا دلگیر شوند تا که ماه رمضان آخر شده روز عید سعید فطر رسید درشب عید دودست لباس ویك دستارویك دستمال ازلباس خانهٔ امیر برای سردار سعادت شعاربرسم‌خلعت عید آورده خبرش نیز دادند که طلوع آفتاب جهت تهنیت وتبریك عید حاضر بارعام شود وسردار رفیع مقدار بوقت موعودحاضر شده دیدکه چهل تن ازبزرگان درتالار وسیعی نشسته ومحمد خان سرپلی که از لشکر سردار عبد الرحمن خان چنانچه در موقعش مذکور شد هزیمت یافته جانب بخارا شتافته بود نیزدرین مجمع حاضر بود و بیست تن فروتر ازوی جای‌نشستن برای سردار عبدالرحمن خان قرار داده بودندچنانچه رفته درانجا بنشست بعد امیر تشریف آورده بمسند خویش برنشسته حاضرین مجلس وسردار مذکور دست اورا بوسیده چون اهل مجلس برجای خود قرارگرفتند امیربیرون شده شیرینی وحلویات حاضرآورده مجلس بپای رفت وسردارعالیمقدار در عیدگاه رفته ازنوکران خودش که نزد پادشاه بخارا ملازم وره نورد خدمت شده بودند استخفاف زیاد دیده درجائیکه برایش معین کرده بودند نشست تا که امیر مظفر واردنماز گاه شده بنماز ایستاد وازنماز عید فارغ‌شده باتمام رعیت وسپاه مراجعت کرد سردار والا تبار نیزوارد منزل خویش گشته قرین ذلت روز بسرهمی برد چنانچه پادشاه میر شب‌را ازسبب همان قبول نوکری ناکردن سردار عبدالرحمن خان تعلیم والقا کرد که اورا بتهمت زنای زنان فاحشه مأخوذ دارد ومیرشب عرض نمود که این‌امر بغایت دشوار است زیرا که همیشه شصت هفتادتن باوی یکجااند پس امیر ازین تدبیرش مأیوس گردیده تدبیر دیگر بروی کار آورده فرمود که کاررا برنوکرانش بهانه وحیله سخت گیرد تاازوی دست بازداشته اورا تنها گذاشته بروندکه مضطر شود چنانچه میرشب همه روزه نوکران اورا تخویف وتحذیر کرده خودش را مضطرب ومتحیر میساخت تا که دولت روس تاشکند را متصرف شده درافواه سمر گشت که آهنك تسخیر بخارا دارد وامیر بخارا از اشتهار این اخبار راه مدافعه جانب سمرقند برگرفت سردار عبدالرحمن خان ازایذا واضرار اوایمن گشت

ذکر توجه امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تختهپل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تختهپل ﴾

(وازانجا مراجعت نمودنش بدارالسلطنه کابل)

وامیر شیر علیخان شش روز پس از رونهادن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا سردار محمد افضل خان را همچنان نظربند ازتاشقرغان باخود برداشته وارد تختهپل‌شد وبقیهٔافواج‌سردار محمدافضل خان‌وسردار عبدالرحمن خانرا که درانجا مانده بجائی نرفته بودند همه را پیش خوانده بنواخت وتسلی داده بسپاه خویش ملحق ساخت وسردار جلال‌الدینخان را باستدعای خودش رخصت مراجعت کابل داد زیرا که اودرکابل باسردارمحمدسرورخان

بن سردار محمداعظم خان درقتل امیرمو صوف متحد وهمداستان شده درترکستان باسردارمحمدافضل خان‌نیزراه مراوده پیش گرفته بخلاف امیرشیر علیخان بااوسخن میراند واوازین رفتار وکردار کابلش رنجیده خاطر گردیده روانه کابل فرمود که دراردوی معلی‌نباشد وسردار فتح‌محمدخان‌بن وزیرمحمد اکبرخان مرحوم‌رابحکومت‌تخته‌پل سرافرازی داده میرزا محمدحسین خان بن میرزا عبداسمیع خان قزلباش را بسردفتری آنجا گماشت وحکومت آقچه را بسردار فیض محمدخان تفویض فرموده همچنین درهر محال وهربلدی حاکم ونویسندهٔ ازخدام اخلاص کیش صداقت اندیش تعین نموده بعد عیال واطفال سردار محمد افضل خان وسردار عبدالرحمن خان پسرش را ازراه جبل هندوکش روانهٔ کابل کرده سردار محمدافضل خانرا تحت‌الحفظ باخود برداشته ازراه بامیان مرحله پیمای دارالسلطنه کابل شد وقبل از ورود موکب همایونی سردار جلال‌الدینخان که ازکردار خودش شرمسار بود از کابل گریخته درقندهار نزد سردار محمدامین خان که باامیر شیرعلیخان سرگران‌بود رفت وپس ازوی سردار محمد شریف خان نیز سواران مواجب خوارش را اندك اندك از شهر کابل کشیده خود ازقفای ایشان بیرون شده ازراه فرار درقندهار رفت وآنگاه که اعلیحضرت امیرشیر علیخان درکابل پرتونزول افکنده بارسفرکشود امر عروسی سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان باصبیهٔ سردار محمد اسلم‌خان اتفاق افتاده سردار محمد اسلم‌خان وسردار محمد حسین خان درقتل امیر شیرعلیخان دل یکی کرده باهم قرار دادند که درشب زفاف بوقت سپردن عروس را بدامادامیر شیرعلیخان را که حاضر محفل میشود بکشند ویادر زندان مقیدش ساخته زمام‌مهام امارت را بقبضهٔ اقتدار خویش آرند وازینمعنی امیر شیر علیخان بواسطهٔ مخبرآگاه گشته هردو تن را محبوساً بهند فرستاد وپس ازان از برادرانش بدگمان شده بهانهٔ اینکه سردار محمدعمرخان سردار احمدخان وسردار محمدزمان خانرابذریعهٔ مکتوب ازترکستان درکابل‌طلبیده وایشان ترك‌رعایت احسانات سردار محمدافضل خانرا کرده درکابل آمده بودند فوج متعلقهٔ ایشانرا داخل افواج پادشاهی کرد وایشانرا از فوج تهی‌دست وناتوان ساخته فرمود که شما پاس احسان سردار محمد افضل خان را نکردید هم چنان رعایت حقوق سلطنت را نیز نخواهید کرد وایشان ازین‌تحقیرواخفاف اگرچه سرکران ودلگیرشدندامااز هیبت‌وحشمت‌سلطنت‌چیزی‌نتوانستند گفته خاموش نشستند

(ذکرفتنهٔ سردار محمد امین خان)

ذکر فتنهٔ سردار محمد امین خان

(حکران قندهار)

چون سردار محمد شریف خان وسردار جلاالدینخان بقراریکه مذکور شداز کابل گریخته وارد قندهار شدند سردار محمد امین خان‌را که از امیر شیر علیخان بواسطهٔ دشنام دادن وپیام فرستادن بصحابت سردار مدد خان دروقت حرکتش بجانب ترکستان چنانچه ازپیش رقم کشت رنجیده خاطر وسرکران بود اغوانموده بمخالفت‌امیر شیر علیخانش برانگیختند چنانچه سردار جلال‌الدینخان وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار مددخان‌را باشش هزارپیاده وسوار وچند ضرب‌توپ ازقندهاربتسخیر قلعهٔ قلات‌گماشت وخود بالشکر بسیار ازقفای ایشان‌رهسپار شد وامیر شیر علیخان ازنحال آگاه گشته درحال حکام ورعایای عرض‌راه رافرمان کرد که بجهت فرستادن لشکر برف‌را ازراه پاك نمایند واز انسو لشکر سردار محمد امین خان وارد نواحی‌قلات شده سردار فتح محمد خان را که باعیال ومیرزا حبیب الله خان وردك وخواجه محمد خان قوم مذکور وسرتیب عزم الدینخان قوم ابراهیم خیل باچند بیرق خاصه‌دار وچند ضرب توپ در اندرون قلعه بود بمحاصره انداخت وتافصل بهار بدور قلات افتاده کاری ازپیش نبرده بی‌نیل مرام‌جانب قندهار مراجعت کرد وامیر شیر علیخان که‌ازاین‌امرآشفته خاطرگشته بود عصمت‌الله خان وارسلاح خان جبارخیل غلجائی‌را بحفاظت کابل گماشته سردار ولی محمد خان را بحکومت آن تعین فرمودوچند تن ازخدام معتمدرا بخدمتش بداشت وخود باسردار محمد علیخان‌فرزند ارجمند خویش‌ولشکر گزیده طریق سرزنش سردار محمدامین خان‌پیش‌گرفت ودرماه‌ذی‌الحجه سال ۱۲۸۱ هزارودویست وهشتادویك هجری‌ازکابل راه‌قندهار برگرفت ودرموضع چشمه‌چنغر واقع قرب‌قلعه‌قاضی پرتونزول افکند وازجملهٔ سرداران

رفیع مکان رکاب شهریار عدالت توامان سردار محمد یوسف خان احمال وانقال خودرا بااردوی معلی کوچ داده خودش بجهت وداع والدهٔ ماجده وسائر منسو بانش درلمك کرده روز دیگر رهسپر گشته درده مزنك منشوری از امیرشیر علیخان بوی رسید که باسردار ولی محمد خان در کابل بوده درکار حکومت باوی اشتغال داشته باشد که مباداغدری اندیشیده امرسلطنت‌را پریشیده (۱)سازد واوبتصور اینکه ازخدمت‌سفرش بازداشته باخودنمی‌برد باز نگشته نزد امیر شیر علیخان شد وعرض کرد که چگونه ازامثال واقر انیکه ملتزم رکابند باز مانده ازثواب خدمت محروم گردد وامیر شیر علیخان هیچ باسخ نداد تا که شب رسیده مجلس ازوجود اغیار خالی گشت امیر شیر علیخان بسردار محمدیوسف خان فرمود که عصمت اللهخان وارسلاح خان هردوتن خالوی شمارا بواسطهٔ شما دوست پند اشته بحفاظت کابل گماشته‌ام که هرگاه سردار ولی‌محمد خان مصدر امر خلافی شود باتفاق ایشان اورا ازفتنه باز داری وا گرطریق صلاح وصواب پیاید اورا برادر بزرك خویش دانسته راه مروت پیش گیری وهم حراست وحمایت‌بانوان‌حرم‌محترم‌را بجزتوشایان شأن دیگری نمیدانم که بهرحال بودنت‌درکابل بهترازرفتن قندهاراست وسردار محمد یوسف خان ازمژدهٔ انخدمت مباهی گشته یکمنزل دیگر همعنان رفته بعد رخصت مراجعت واقامت کابل یافته بارگیرهای خودرا بامر امیر شیر علیخان سپرد کار کنان اصطبل شاهی نموده وجه بهای همه رابنام خزانه دار کابل فرمان حاصل کرده مراجعت نمودوازخزانه دارثمن بارگیرش‌را باز یافت فرمود وامیرشیر علیخان وارد غزنین شده ناظر ولی‌محمد خان حاکم آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانید واز آنجا کوچ داده در عرض راه سرچشمه مقرومنزل چشمهٔ پنگك سردارمحمد اسمعیل خان بن‌سردارمحمد امین خان که بواسطهٔ امری ازپدرش روی برتافته نزد امیرشیر علیخان قرار یافته‌بود گریخته نزد پدرش رفت وهمچنین سردار محمد ز مانخان وسردار محمد سرور خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم هریك ازمنزلی جانب قندهارفرار کردند وازاقتدارومکنت امیرشیر علیخان بسردار محمد امین خان آگهی دادند واوسردار محمدشریف خان وسردار جلال الدینخان‌رابالشکر آراسته وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که پدرش اورا ازراه وزیری در قندهار فرستاده بود ازقندهار بعزم مدافعه جانب قلات کسیل کرد وایشان واردمنزل جلدك شده اقامت گزیدند وامیر شیرعلیخان از قلات عبور کرده موضع کج بازرا لشکر گاه قرار داده جانبین بآراستن صفوف لشکر پردا ختند

(۱) پریشیده لغت فارسی است بمعنی پریشان

وقایع سنه ۱۲۸۲ هجری

(وقایع سال هزار ودویست هشتاد ودوی هجری)

وطرفین تاروزهشتم محرم سنه۱۲۸۲هزارودو صدوهشتادودوی هجری هرروزه‌صف آرائی کرده‌یك‌مردیکری را سیاهی نشان همیدادندودرخلال این‌احوال‌سردارشمس‌الدینخان‌بن سردار عبدالغفورخان‌ازمنزل سراسپ‌پانصد سوار خویش‌بامر امیر شیر علی خان راه قراولی پیش گرفته ودرمنزل باغ‌بیرو بخواب‌استراحت غنوده بود باتمامت سوارانش‌دستگیرلشکر قندهار شدومقارن حالتیکه صفوف جنك آراسته گشت سردارمحمدافضل خان که اینوقتش امیرشیرعلیخان درزندان قلات نگاه داشته‌بودازمحبس برای اونوشت که‌اگرچه باماطریق نزاع‌پیش‌گرفته قطع‌رشته مواخات کردی کس‌را چون وچرائی نیست اما با برادران اعیانی‌راه خلاف‌پیمودن خودرامورد ملامت جهانیان گردانست میباید که‌خون مسلمانان نریزی وبا برادران ستیزی وامیر شیرعلیخان برقیمهٔ‌او اعتنا نکرده هنگامه آرای قتال شد وازخیمه بیرون گشته بریشته که اطواپ پیلی‌را گذاشته بودند برشده مواضع محاربه را بدوربین مشاهده کرد که تدبیر امر مقاتله نماید و درشب نهم ماه محرم سردار محمد شریف خان برلشکر امیر شیر علی خان شبخون زده واردوی اوبمدافعه برخواسته در حدود کج باز باهم در آویختند وتابامداد فراوان خون همدیکر ریخته بعد هرکدام جانب‌مقام خویش اسپ مراجعت برانگیختند و آنگاه که آفتاب طلوع کرد سردار محمد علیخان تن بسلاح آراسته چارآینه دربرکشیده خودآهنین برسرنهاد وشمشیر حمایل انداخته درزبریشتهٔ مذکور نزدپدرشد وامیر شیرعلیخانش دیده کفت که‌چنان تن‌بآلات حرب آراستهٔ که‌گویا خودرا اماج کاوله خصم‌ساختهٔ میبایدتغیر لباس کرده داخل میدان کارزار شوی تاخصمت نشناسد واو فورا تبدیل لباس کرده از حضور پدر دورتر بپا ایستاد وچون منظورش مساحه‌وترك مقاتله‌بود کس‌نزد سردار محمدعثمانخان که‌بحضور پدرش‌بود فرستاده نزدخود

طلبید وخواب خویش را که دیده بود بوی بازداشت که دو کلب گرنده حمله کرده هرکدام ازیك پایم گرفته میامیدرند ونیز گفت که تمامت سپاه ازشدت محاربهٔ شب خسته اند اگر ترك مقاتلهٔ امروز را ازامیر استدعا نمائی اقرب بصواب وابعد ازاضطراب است واو بازگشته از هردر سخن آغاز کرد تا که بموقع مناسب ازطرف خود سخنان سردار محمد علیخانرا بمعرض بیان آورد وامیر شیر علیخان برآشفته فرمود که یقین است محمدعلی را آهنك جنك نیست پس او امروز درینجا نشسته تماشا ونظاره کند که من محاربه کنم وسردار محمدعلیخان ازین سخن بخود پیچیده پیش دوید وزمین ادب بوسیده عرض کرد که اینك آمادهٔ کار زارم وبجان منت دارم که اجازت یافته جان بقدمت سپارم اینرا گفته ودست دعا برداشته اذن جنك خواست وآهنك پیکار کرده سردار محمدابراهیم خان وسردار محمدرفیق خان راباشش فوج ازپیادهٔ نظام واکثرازسواران کشاده وچند عراده توپ جانب میسره درمقابل سردار محمد شریف خان جای ایستادن فرمود وخود با گروهی ازسوار وپیاده طرف میمنه بمقابل سردار محمدامین خان جای گزیدوقلبگاه را باعلیحضرت پدر والا گهر گذاشت وروز عاشورا نائرهٔ قتال شعله ورگشته تاشام آلات حرب بروی کار بودوروز یازدهم ماه مذکور بنهج مزبورصفوف جنك آراسته شده سردار محمد علیخان روبجانب سنگرسردار محمدامین خان نهاده چون رك جانش ازسحن طعن آمیز پدرش خراشیده بود بی باکانه باسردار محمدامین خان در آویخت وازدوسو نائرهٔ جنك شعله ورگشته سپاه جانبین فراوان خون هم دیگر بریخت ودرائنای گیرودار هردوسردار باهم مقابل ودوچار شده ناگهان کلولهٔ تفنگچه بشقیقه وضرب شمشیر ازطرف داران سردار محمدامین خان بدست سردار محمدعلیخان رسیده اززین برزمین افتاد وجان داد وهمچنین سردار محمدامین خان را ازفیروکشاد دادن تفنك فوج لعل کرتی کلولهٔ دربالای ناف رسیده ازپشتش بیرون جسته بخاك نشست واززین سرنگون گشته هلاك شد وسپاهش نیزازحمله جنرال شیخ میروفوج مذکور پشت بجنك داده روبهزیمت نهاد و درینحال اسب سردار محمد علیخان کسیخته عنان وآویخته دوال (۱) بازین واژون ویال پرخون در درون وبیرون حربگاه چپ وراست دویده بچشم امیرشیرعلیخان افتاد وآه حسرت آمیز ازنهادش برآمده گفت این اسب محمدعلیست البته گزندی بدورسیده که مرکبش چنین در دویدنست وحاضرین زبان تسلی کشوده عرض کردند که یحتمل درتکاپو سستی کرده اورا فروهشته سوارجنیبه اش شده باشد بعدامیر شیرعلیخان بالای توپ بزرك سردار محمد امین خان که بفراز پشته مشرف بآسیاب هراره بالا کرده بود حمله کرده توپ مذکوررا متصرف شده خودش باتوپ مذکور لشکرسردار مزبور را بزدن گرفت تا که تمامت سپاه قندهار ازراه هزیمت روبفرار نهاده خبرقتل سردار محمد امین خان را شنید دست ازتوپ زدن بازکشیده ازسبب بی صاحب دویدن اسپ سردار محمد علیخان زیاده تر مضطرب گشت وبتفحص حال وتجسس احوال اوافتاده ازحاضرین همی پرسید تا که شنید که وی جراحت خفیفی بدست یافته ازسواری اسپ روبر تافته است وازین خبربغایت مشوش گشته سوار ازقفای سوار فرستاده تفرس احوال همیکرد وازهرکس همی شنید که او جراحت سبك یافته روازصحت برنتافته است پس ازان امرکرد که محفهٔ خاصهٔ شاهی رابرده اورابحضورآرندوخود مترصد رسیدن اونشسته بود که حاضرین ازکشته کشتن او آگاه کشته بعرض رسانیدند که آوردن جسم مجروح اورا درینجاوکشودن جراحتش وبازبستن آن ازسبب حرارت هواباعث عسروحرج وی میشود هرگاه اعلیحضرت والادر خیمگاه تشریف برده درانجاجراحت اورامشاهده فرمایند اولی خواهد بودواو عرض ایشانرابگوش قبول شنیده وارد لشکرگاه شدودرخیمه سردار محمد علیخان ازاسپ فرودآمده بسترخواب خاصهٔ خویش را طلبیده بدست خود بگسترید واسباب جراحی خودرا که تاکنون بجراحتی نرسیده بود خواسته وآماده کردوچشم بانتظاررسیدن جگربندش نشست تا که محفهٔ که نعش سردار مقتول دران ورویش پوشیده بود هویداشده بی تابانه سوال کرد که چراپردهای محفه را فرود آویخته اند وهنوز جوابی نشنیده بود که محفه نزد دیکتر رسیده پاهای سردار مقتول را بیرون دیده بی اختیار برخاسته راه استقبال برگرفت ودرینحال جنرال ولی محمد المشهور به ولو که باجنازه بود بناله وفغان زبان کشوده گریه کنان گفت که خانهٔ خودوبیکانه را خراب کردی وازین گفتار اوتمامت سپاه وحاضران درگاه فریاد وفغان نموده خصوصاً میرزا عبدالرزاق خان مستوفی دست بسروصورت خویش زده ریش بکندوبه

(۱) دوال دوتسمه لگام که بدست سوار میباشد

پنجه چهره‌اش را رنجه وریش کرد وچون نعش سردار مرحوم را بدرب خیمه فرود آوردند ایشیك آقاسی شیر دل‌خان‌بامرامیرشیر علیخان دیگرانرا از خیمه بیرون کشیده خوداودرجنب نعش‌فرزند رشیدش نشسته گریه وزاری وناله وبیقراری بسیاری کرد تا که آوازش گرفته وسینه سوخته‌اش خسته‌شد بعد میرزا عبدالرزاق خان مستوفی زانوزده بعرض رسانید که اکنون بجز صبر دیگر چارهٔ نیست میباید بحمل ونقل تابوتش پرداخت که‌از گرمی هوا متعفن نگردد وامیر شیرعلیخان ازین عرض او خاموش گشته جنازهٔ اورا بصحابت سردارنورمحمد خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم ومحمدامین خان خالوی خویش وششصد سوار روانهٔ کابل فرمود که درجنب غربی مزار عاشقان وعارفان امانت بخاك سپرده دروقت فرصت جانب هرات نقل داده درپهلوی مضجع جد امجدش امیر کبیر بمزار حضرت خواجه عبدالله انصاری دفنش کنند ونعش سردار محمدامین خان را برزیر پیل نهاده‌روانهٔ قندهار فرمود که برطبق وصیت خودش درزیر ناودان خرقهٔ شریف دفنش نمایند اما دروقت دفن کردنش کسانیکه حاضربودند چون ازوصیتش آگاه نبودند درصحن حایط خرقهٔ مبارکه اش دفن کردند وهمچنین جسد سردار محمد علیخان را درموضعیکه پدرش فرموده بود دفن کرده بنا بحرمت نبش قبروعدم وصیت که خودش نکرده بود درهرات نقل ندادند وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که‌دست گیر شده‌بود محبوس کشت وپس ازفرستادن جنازهٔ هردوسردار والا تبار آتش حرب منطفی کشته اعلیحضرت امیرشیر علیخان‌باول سوکوار رایات‌عالیاترا جانب‌قندهارشقه کشا فرمود ودرمنزل قلعهٔ اعظم سردارمحمدشریفخان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان که ازراه هزیمت داخل قندهار شده بودند باسردار جلال‌الدینخان وسردار مدد خان ازطریق پذیره پیش آمده شرف رکاب بوس حاصل کردند وازتقصیریکه کرده بودند معفو گشته مورد تسلیات شاهانه شدند

ذکر ترك نمودن امیر شیر علیخان سلطنت را

﴿ ذکر ترك کردن اعلیحضرت امیر شیر علیخان سلطنت را ﴾

(ازمرك سردار محمد علیخان)

وامیر شیر علیخان ازقلعهٔ اعظم کوچ کرده درباغ سردار محمد امین خان مرحوم واقع خارج شهراحمد شاهی نزول اجلال فرمود و سلطنت را فرو گذاشته بریاضت عبادت و تلاوت قرآن مواظب کشت چنانچه هفت ماه درزاویهٔ صومعه کوشت‌نخورد وبربسترنرم نخوابید وهشت جزوازکلام مجید وفرقان حمید درکنجینهٔ ضمیرحفظ کرد وخبرترك سلطنت کردن او دراطراف واکناف سمر کشته باعث فتنه وآشوب کشت چنانچه سردار محمد اعظم خان که در راولپندی بسرای غربت وجلای مملکت اقامت داشت باهمراهانش ازراه طلب ریاست داخل کوهستان خوست وزرمت که محل جایگیرش بود شده بسردار ولی محمد خان که از جانب امیر شیر علیخان بحکومت کابل مأمور بود مکتوب فرستاد که باوی متحد شده در کابلش راه دهد تابسریر سلطنت جای گزیند واین نامه را نزد دختر خودش که نامزد سردار عبدالرحمن‌خان ودرکابل بود روانه داشته پیام داد که مکتوب اورا باقرآن شریف نزد عم خود سردار ولی محمد خان رسانیده زبانی نیز بااوبگوید که کابل را بزحمت تفویض وی کند واونامهٔ پدرش را شب هنگامی باکلام ملك لاینام نزد سردار ولی محمد خان رسانیده اظهار مطلب کرد واوبنا برالتفات واتحاد سابقه که باسردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشت بکوش قبول جادادہ مشروط بمشورت احباب کرد چنانچه بامعتمدانش کنکاش نموده قرار دادند که سردار محمد یوسف خان را بالشکرازراه حیله جانب خوست وزرمت‌کاشته سران سپاه راآگاه سازندکه ظاهراً تالهوکرد بعزم‌مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان رفته درآنجا درنك کنند ودروقت ورود سردار محمد اعظم خان پذیره‌اش کرده بدو کرایند وسردارمحمد یوسف خان نیز ازمشاهدهٔ ایخالت طوعاً وکرهاً اطاعت نموده بعد باهم داخل‌کابل‌شوند وازین مواضعه وقرارداد بواسطهٔ محمد مهدیخان شاهی سوند حامل مکتوب سردارمحمد اعظم خان‌بوی آگاهی‌دادند اماسردارمحمد یوسف‌خان قبل ازانکه نقشی بروی‌کار آرندازینمعنی‌خبریافته آشفته سان‌برزبان جهربراندکه تاجان‌درتن ورمق دربدنم باشد هرگز ازحرم محترم‌شاهی دورنگشته راه‌تباهی سلطنت امیر شیر علیخان نخواهم پیمود ونخست

بمعاضدت عصمت‌الله‌خان وارسلاح خان خالوان‌خود سردار ولی‌محمد خانرا دفع کرده بعدبحا فظت شهر ومدافعت سردار محمد اعظم خان پردازم وازین کفتارسردار محمد یوسف خان تمامی بسردار ولی‌محمدخان خبرداده‌اوازفتنهٔ که اندیشیده‌بود دست‌بازکشیده بسردار محمد اعظم خان‌برخلاف احوالیکه فرستاده بودند پیام‌دادکه تدبیریکه اندیشیده بودیم تقدیر مساعد ومعاضدآن نکشت زیرا که سردار محمد یوسف خان آکاه کشته طریق مخالفت برداشته است اکنون میباید فسخ‌عزم کرده از داعیهٔ که‌درسردا ری درکذ شته طریق معا ودت سپاری چنانچه او از پیام سردار ولی محمد خان خوست وزر متررا فرو کذاشته داخل علاقه تیرا شد

(رسیدن نامهٔ سردار عبدالرحمن خان ازبخارا بسردار محمد اعظم خان)

وسیدن نامهٔ سردار عبد الرحمن خان بسردار محمد اعظم خان

ومقارن ایحال نامهٔ سردار عبدالرحمن خان از بخارای شریف بسردارمحمد اعظم خان‌رسید که ازراه سواد که مشهور بصوات است وچترار وبدخشان جانب بلخ‌مرحله پیاشود وهمچنین طریق ارسال رسائل‌را باافواج مقیمهٔ ترکستان کشوده روی دل‌همه‌را بسوی خود کرد وسردار محمد اعظم خان‌بروفق نامهٔسردار عبد الرحمن خان‌ازتیراراه صوات (۱) برکرفته وارد منزل آخوند بیکی‌صاحب شدواز وی دعای خیرحاصل کرده ازراه باجاور وکتل نقصان وارد صفحهٔ بدخشان شد وهمدرین اوقات سردارعبد الرحمن خان‌را نیزهوای مراجعت از بخارا درسر افتاده خواست که‌داخل ترکستان متعلقهٔ افغانستان وازانجا عازم کابل‌شود

(۱) نسخه بدل سواد مشهوربصوات

(رخصت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان ازامیرمظفرخان)

رخصت مراجعت خواستن‌سر دارعبدالرحمن خان

تفصیل‌این اجمال‌اینکه سردارعبدالرحمن‌خان ازغربت‌سفر وندیدن روی‌پدرومادرش بغایت‌متعسر ومتحسر کشته عریضهٔ مرقوم ومصحوب‌ناظرحیدر خان وکیدان‌نصیر خان درسمرقند نزدامیر مظفر مرسول داشت که رخصت مراجعت حاصل نمایند ومیر شب وقاضی ورئیس شهر بخارا ازعرض واستدعای‌او آکاه کشته پیام عتابانه بسردار عبدالرحمن‌خان فرستادند که‌چرابدون‌اجازت‌ایشان‌عرض پردازحضور بادشاه‌شد واوجواب‌داد که جزازخود بادشاه بکسی ازنوکرانش اعتناندارم که درامر خویش پیش اورفته مشورت واجا زت طلبم وفرستادهٔ ایشان درجواب سردارسعادت اطوارکفت شما که‌اعتنابکار پردازان پایهٔ سریرامارت‌ندارید ایشان‌درحال کس‌فرستاده‌فرستادکان شمارا ازبین‌راه‌باز آرند واوبرآشفته فرمود که‌اکر فرستادکان مرامراجعت دهند هرآینه‌بدون امر واجازهٔ بادشاه روبراه خوا هم نهاد وآن وقت جواب پیام درشت خودرا میرشب وقاضی ورئیس شهر خواهند داد وفرستادهٔ مذکور این کفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را نزد آقایانش کذرانیده ایشان که فرستادکان سردار باوقار را ازعرض راه بخارا برکردانیده بدرب شهر رسانیده بودند ازخوف واکذاشتند که عریضهٔ اورا درسمرقند رسانند وبادشاه جواب عریضهٔ اورا نداده حاملانش را معطل داشت تاکه عریضهٔ دیکر مصحوب سارجن میجرعلی عسکرخان بیات فرستاده رخصت حاصل کرد وامیر بخارا پس ازاجازت دادن مراجعت سردار عبدالرحمن خان منشوری بنام قوش بیکی اصدار فرمود که ازنوکران سردار موصوف بپرسد که باآقای خود میروند یاقبول‌ملازمت بادشاه کرده دربخارا اقامت میکزینند وقوش بیکی بنابرآنکه منشی حضور بادشاه جنس ونوع نوکران سردارموصوف راتمیز نکرده فرمان نکار داده بود کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده تمامت نوکرانش راکه ازورو برتافته نزد بادشاه بخارا نوکر شده ومنظور ازصدور فرمان مزبور ایشان بودند ودیکر انراکه نزدخود سردارموصوف بودند طلبید که ابلاغ امرنماید وسردار رفیع مقدار ازین پیام‌قوش بیکی هراسناك شد که تبعهٔ اورا کنار کرده خودش را محبوس خواهند کرد بنابران بفرستادهٔ محمدشاه خان قوش‌بیکی فرمود که امر عالی را میباید درهمین جابنو کرانم ابلاغ نماید واو نپذیرفته درجواب کفت حکم‌قطعی آنست که سه‌تن غلام ویکتن طباخ ویکتن مهتر نزد شما بوده دیکران همه رفته امرعالی را بکوش دل بشنوند وسردار عبد الرحمن خان بنابتصوریکه کرده بود یکفتهٔ خویش محکم واستوار شده سخن بمشاجره کشید وتبعهٔ سردار والابتار ازمناقشهٔ جانبین برآشفته هرکدام

جانب مقام خویش دویده تن بسلاح آراسته نزداقای شان باز آمدند وزبان بدرشت گوئی کشوده گفتند که قوش بیکی مارازن پنداشته که چنین جاهلی را درعقب ما گماشته است وهرگز نزد او نخواهیم شد وفرستادهٔ قوش بیکی از آشفتن ایشان کاررا دگرگون مشاهده کرده تنها مراجعت نمود وماجرا نزداو بازداشته بعدیکتن نویسنده‌مامور گشته ابلاغ امر پادشاه نمود وخدمهٔ سردار سعادت مدار ازامر پادشاه وملازمتش سرباز زده ازسردار روی اخلاص برنتافتند بعد نویسندهٔ قوش‌بیکی خجل ومنفعل باز گشته سردار والا تبار بتهیهٔ سامان سفر پرداخت ومقارن اینحال نائب غلام‌احمد خان وکمیدان سکندر خان که از سردار بلند مقدار روبرنافته ملازمت امیر بخارا اختیار کرده بودند باهمراهان شان بستربدوش حاضر شده اظهار کردند که کار کنان امیربخارا رقم بندگی از مابرای‌اوخواستند ومااابا کرده باز آمدیم وهنوز سخن بپای نرفته بود که جمعی‌ازقرض‌خواهان ازقفای‌ایشان‌دررسیده مطالبهٔ وجه کردند وچون برشمردند تقریباً دوهزار مثقال‌طلای‌مسکوك‌بحساب آمده‌همه‌راسردار نیکو اطوارادانموده ازکمیدان‌سکندرخان‌استمزا جاسوال‌کرد که جانب بلخ میشوی‌یاخیروی که‌دل‌دربند دوتن‌پسران سیمین تن‌داشت باآن احسان سردار عبدالرحمن خان که تمام دینش‌را ادافرمود روی اخلاص ازو برنافته باقامهٔ بخارا تن درداد وسردار خجسته، کردار اسلحهٔ آلات وغیره ادوات نائب غلام احمد خان‌را که فروخته خورده بود ساز کرده آهنك حرکت کرد

﴿ذکر مراجعت سردار عبد الرحمن خان﴾

ذکر مراجعت سردار عبد الرحمن خان از بخارا

(ازبخارا وبرمرام واصل‌شدن‌او)

الغرض سردار شجاعت دثار پنج روز پسیج سفرساز کرده ازبخارا روی بسوی بلخ نهادواز منزل شیر آباد مکتوب استمالت بسپاه بلخ ومضافات آن فرستاده ازعزم خود آگهی داد وسپاه بلخ از وصول این مکتوب مشعوف وشادمان گشته پیام دادند که از جائیکه شرف ورود افگنده باشند عازم آقچه شده همه‌را در تحت رایت خود ورهسپار خدمت دانند واومکتوب دیگربرای سردار فیض‌محمد خان حاکم‌آقچه نیز بصحابت ناظر حیدر خان وسارجن میجر علی‌عسکر خان فرستاده از حقوق احسانات سابقه وارادهٔ حالیهٔ خویش خبرداد ومقارن اینحال کرنیل ولی‌محمد خان بادویست سوار ازمردم افغان مقیم بلخ وارد شیرآباد شده‌برکاب ظفرانتساب سردار عبدالرحمن خان پیوست وهمچنین بزرگان‌مردم ترکمان‌را که‌مواظب سرقت بودند نزدخود طلبیده بعطای خلعت نواخت وازایشان معاونت خواسته دو هزار سوار ازمردم مذکور حاضرر کابش‌شد وهمدرین وقت که سردار عالی تبارسرکرم تهیهٔ کار وبارش‌بود فرمان امیربخارا از سمرقند بحاکم شیرآباد رسید که اورا زیاده از سه روز مهلت درنك نداده مجبورش سازد که جانب‌بخارا مراجعت نماید ویااز جیحون عبور کرده هرطرف که میخواهد برود وحاکم مذکور باصدسوار واردمنزل سردار رشادت شعار شده از امر پادشاهش آگاه کرد اما از سبب قلت سواران خویش و کثرت همراهان سردار مآل‌اندیش چیزی گفته نتوانسته ازخودش صلاح کارجست‌واوتعلیم وتلقینش کرد که احوال‌را مطابق واقع معروض حضور پادشاه نموده مصحوب مرد هوشیاری روانه کرده باوبگوید که باآهستگی‌راه پیموده اگرپادشاهش از دیررسیدن مسئول نماید عذرش بمریض شدن عرض‌راه‌بخواهد وحاکم شیرآباد ازین‌القای اوشادمان گشته مراجعت کرد ودوروز بعدعرض پرداز پایهٔ سریرامارت‌شد وسردار عبدالرحمن خان ازامرمزبور امیربخارا ورسیدن جواب مکتوبش ازسردار فیض‌محمدخان دلگیر شده عبد الرحمن برادر آخوندزاده عبدالرحیم ونائب غلام‌احمد خان‌را امر تفاول از دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه کرده این بیت بفال‌برآمد

ای چنك فرو برده بخون دل حافظ — باکت مکراز غیرت قرآن خدا نیست

وازین فرد استنباط قرآن کردن امیر شیرعلیخان را بامردار محمد افضل خان ومخالفت نمودن‌او ازان کرده آهنك تسخیر ترکستان‌کرد ودرخلال این‌احوال افواج مقیمهٔ سرپل شوریده افسرانیرا که‌جدید امیرشیرعلیخان

برایشان کماشته بود تماماً کشته بامید ورود سردار عبدالرحمن خان رو بآنچه نهادند واو ازحدوث این امر آگاه گشته کشایش دیگر بکار خویش پنداشت وبی‌تأنی هنکام عصر حرکت کرده وارد وزیرآبادشد وپس ازتوقف سه‌ساعت ازانجاراه برگرفته بساحل جیحون فرود کشت وپس‌ازرفع‌حرارت تابش آفتاب دروقت اعتدال‌هوای روز دو کشتی کوچك بدست آورده خودش بانائب غلام احمد خان و کرنیل نصیر خان و کرنیل ولی محمد خان وفرامرز خان وفرهاد خان غلام بچه وچندتن ازسپاهیان که‌مجموع سی‌تن میشدند درهردو کشتی‌نشسته ازجیحون عبور کردند وبدون درنك براه افتاده دیگران ازقفای هم عبور کرده بایوار وشبگیر راه‌نوردیده دروقت طلوع آفتاب بقریهٔ چلك سردابه ازمضافات آنچه رسیده فرود شدند وسردار نیکو کردار بذریعهٔ مکتوب ازورودش درآنجا بهردو فوج پیاده که افسران شانرا کشته باتوپخانه ازسرپل درآنچه رفته بودند وبخاصه دارانیکه درزیر لوای سردار فیض محمد خان بودند آگهی داد وخود بامتابعانش چون دوشب وسه روز راه پیموده خسته شده بودند غنودند ودرینوقت هزارتن ازفوجیکه خبر ورودش را بدیشان داده‌بود از آنچه راه پذیره برگرفته تا که سردار والا مقدار از خواب بیدار شد بشرف دست بوس واصل شدند و سردار عبدالرحمن خان همه را تسلی داده باهم وارد آنچه شدند وسردار فیض محمد خان پذیره اش کرده دروقت ملاقات چون مجذوب الحال بود بسردار عبدالرحمن خان گفت که بآمدنت راضی نبودم که درنجا بیائید ولیکن مردم سپاه خواهشمند بودند که‌تشریف بیاورید من‌چیزی نگفتم واو پاسخ داد که خیرهوش‌شما بیجاست وچون سردار فتح‌محمدخان‌ازورود اودرآنچه خبر یافت فوراً دوهزارتن خاصه‌دار وپنج هزار سوار ازمردم اوزبك که سابق درتحت رایت سردار عبدالرحمن خان قرار داشتند وسه‌هزار سوار ازدرانیهٔ قندهار بسالاری شهاب‌الدینخان بن عبدالمجید خان بارك زائی ازراه مدافعه روانه تملك کرده امرنمود که‌پیاده دراندرون وسواره دربیرون قلعه آنجا جای گزیده‌استوار بنشینند واین شهاب‌الدینخان که‌نمك خوار قدیمی سردار محمدافضل خان‌بود چنانچه درایام حکومت خویش همیشه پدر اورا درمحالات بلخ مأمور حکومت میفرمود وعلاوه بران وقتی ازوحساب گرفته دولك روپیه برذمه اش قرار یافته چیزی نگفت وپیشیزی ازوی نگرفت واینوقت پسرش یاد آن احسان نکرده بعزم مدافعهٔ پسر ولی نعمش درقلعهٔ تملك جای گزید وسردار عبد الرحمن خان از آنچه روبراه نهاده بآبکاه واقع قرب قلعهٔ مذکوره فروکش کرد وبشهاب الدینخان وتمامت خاصه داران‌نامه فرستاده پیام‌داد که ای‌نمك حرامان هزاران لقمهٔ چرب وشیرین وحلال ازخوان نوال مافرو بردید هیچ درخاطر نیاور ده اینك از آشا میدن چند جرعه شراب حرام که ازجام سردار فتح محمد خان چشیدید چشم از احسانات ما که دیده بودید یکسره پوشیدید ودر نامهٔ خاصه داران اینقدر افزود که چون درسوابق ایام تحت رایت من بودید جنك را باشما نك دانسته فردا درزیر دیوار قلعه میآیم که بمکافات احساناتم بضرب کلوله ازپا درآورید وخاصه داران ازخواندن وشنیدن کلام مؤثر اومتنبه گشته صدتن را بحفاظت قلعه گذاشته دیگران همه ازراه اطاعت روبسردار والاتبار نهادند

(ذکر ممانعت شهاب الدینخان خاصه‌دارانرا)

ذکر ممانعت شهاب‌الدین خان خاصه دارانرا

(وباز نگشتن ایشان وفرار کردن او)

وشهاب الدینخان باهمه سوارانیکه همراه داشت بممانعت خاصه داران برخاسته ایشان باز نگشته دست بآلات حرب بردندوهم کس فرستاده سردار عبدالرحمن خان را ازحقیقت کار آگاه کردند واوسواران حاضر رکابش‌را بسرعت وشتاب بمعاونت فرستاد وسواران شهاب الدینخان از رسیدن سواران مذکوره دل بباد داده رو بفرار نهادند وچهارصد سراسپ ازایشان بدست سواران سردار رفیع مکان وخاصه داران افتاد وخود شهاب الدینخان ازراه فرارداخل تخته‌پل‌شد ولشکر آنجا که‌بامر سردار فتح‌محمدخان جاده‌پیمای صحرای مدافعهٔ سردار عبدالرحمن‌خان بودند حال‌را دیگر گون دیده پراکنده شدند وسواران نظامی آن باردوی سردار عبد الرحمن خان پیوستند وپیادکان‌راه فرار جانب ده‌دادی ودشت ارژنه برگرفتند وازجمله چهار فوج پیادهٔ کابلی که‌حیران بودندچه‌کنند باسرتیپ نور محمدخان حاکم سرپل وغیره کار گذاران امیر شیر علیخان یکجا شده راه کابل برگرفتند وسردار

فتح محمد خان احمال واثقالش را فروگذاشته باچهار صدسوار ازراه فرار درتاشقرغان رفت وهرج ومرج شدید درترکستان حادث شد

(ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان)

(بلخ وتخته پل وسرپل را)

ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان بلخ وغیره را

وسردار عبد الرحمن خان ازتملك حرکت کرده درعرض راه تمامت سپاه پرا کنده شدهٔ سردار فتح محمدخان دسته دسته باردوی او پیوسته شرف رکاب بوس مییا فتند چنانچه بیمانعی داخل بلخ شده نائب غلام احمد خان را پیشتر از خود درتخته پل فرستاد وخود مردم‌را اطمینان خاطر داده‌پس ازدو روز وارد تخته‌پل‌شد ودرانجاعلی عسکر خان را بمنصب جنرالی توپخانه ونصیر خان را بجنرالی افواج پیاده سرافراز فرموده دیگرانرا که دربخا را بااو همراه رفته بودند ازعطای منصب کرنیلی ورساله داری وغیره مفتخر ساخته دفعهٔ سایرسپاهی‌را بمنصب‌بزرك ارتقا داد وتاده‌روز نظم ونسق درکار آنجا نهاده بعد روانهٔ تاشقرغان شده ناظر حیدر خانرا بحکومت تخته‌پل نامزد فرمود وجنرال علی‌عسکرخانرا بسرپرستی توپخانه وافواج‌پیادهٔ آنجا مأمور کرد وهمچنین درهرمحل حاکمی تعین نمود وخود کوچا کوچ راه بتاشقرغان نزدیك کرد ومردم آنجا چهل‌نفر اشتر وچهل فردکاو درپذیره گاه حاضر آورده ذبح‌ونحر کردند وسردار فتح‌محمدخان باشهاب‌الدینخان ودوصد سواره‌درانی وغیره فوج‌پیاده وسواره که همراه داشت ازراه‌کتل هندوکش‌لوای فرار جانب کابل افراشت وسردار عبدالرحمن‌خان‌پس ازدوروز یکی ازنوکران معتمدش‌را درتاشقرغان پهلوی سردار فیض‌محمد خان گذاشته خود راه ای‌بیك برداشته وارد آنجاشد وازانسوی مردم هزارهٔ شیخعلی دست‌تاراج بمال‌ومواشی سردار فتح‌محمد خان دراز کرده اکثررا غارت کردند وخودش باهمراهان خویش‌برخی باسلاح وبعضی بی‌سلاح واسباب داخل کابل شد وسردارعبدالرحمن‌خان‌از قفای اواسپ رانده وارد غوری گشت ودرآنجا سلطان مرادخان بن‌میرانالیق رئیس قطغن که‌پدرش قبل‌ازین چنانچه مرقوم گشت از استیلای سردار عبدالرحمن خان درآنولایت فرار بخارا گشته در آنجا فوت شده بود پانجصد سراسپ ودوصدنفر اشتر ودو هزار رأس گوسفند ونجصد خروار گندم وجو وچهل هزار روپیهٔ نقد وغیره اجناس نفیسه ویکجلد پوستین سمور حاضر آمده شرف باریافت وهمه‌را باسم‌مهمانی ورسم هدیه‌پیش کشید واو فاتحهٔ فوت پدرش‌را خوانده بعدازپژوهش وپرسش احوال ولایت قطغن فرمود که درزمان حکومت والدماجدم غیر از قبائل عرب وافغان وتاجیك دیگر تمام مردم قطغن درتحت امر ونهی شمابود حالا چگونه است اگر تغیر یافته باشد بهمان منوال که بود برقرار فرموده شود وسلطان مراد خان بزبان عرض پاسخ داد که برطبق سابق زمام مهام ولایت درتصرف ماست مگر امیر شیرعلیخان سالیانه یك‌لك روپیه برذمهٔ ماگذاشته ودریکسال زیاده ازسه لك روپیه کرفته است وهنوز میل پول گرفتن داشت که شمابرتو نزول افگندید وسردار عبدالرحمن خان طریقهٔ سابق را برقرار داشته نیك بنواخت ودعای دوام عمر ودولت ازرعایای آنولایت حاصل کرد

﴿ رسیدن مکتوب سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان ﴾

ذکروصول نامهٔ سردار محمد اعظم خان‌بسردار عبدالرحمن خان

ومقارن اینحال نامهٔ سردار محمداعظم خان که ازراه باجاور واردفیض آباد بدخشان شده‌بود رسیده نوشته‌بود که تا آنجام کردن امر نکاح زوجهٔ خود دختر میر جهاندار شاه که از پیش نامزدش کرده بودم درنك کرده بعد آهنك اردوی شما خواهم کرد وسردار عبدالرحمن خان پس‌از مطالعهٔ نامهٔ‌عمش اسباب سفر زمستان آماده کرده ازغوری روی عزیمت بسوی بامیان نهاد واز راه شلوك تووقره‌کتل وبادقاق وباجکاه وارد بامیان شد ودرانجا میران هزارهٔ دای زنکی ودای کندی ودای میرداد را بابزرکان دیکر قبائل نواحی بامیان نزد خود طلبیده ازعطای خلعت همه را خوشدل ساخته رسانیدن علوفهٔ اردو را برعهدهٔ شان نهاد چنانچه درانندك زمانی دوهزار خروار کندم وجو وصدخروار روغن وسه‌هزار راس کوسپند درلشکرکاه حاضر کردند وپس‌ازیکماه سردار محمداعظم خان نیز ازفیض آباد رسیده باردوی اوپیوست وداستانی اززحمت ومشقت راه باجاور وچترار

که کشیده وبیمهریکه ازدولت انکلیس دیده بود بپای برد وسردار عبدالرحمن خانش بمنزلهٔ پدر شمرده خدا را بسی شکر وثنا کفت وپس ازده روز باهم ابواب ارسال رسائل را بازکان مملکت کشوده از بامیان برخواسته وارد غوربند شدند ومرد مرا استمالت همی نمودند —

ذکر فتنهٔ سردار ولی محمد خان

(ذکر مخالفت نمودن سردار ولی محمدخان)

باامیر شیرعلی خان وفتنه او

ودرخلال احوال مذکوره سردار ولی محمدخان که ازطرف امیر شیرعلی خان بحکومت مأمور بود از ترك سلطنت کردن امیرشیرعلی خان وورود سردارعبدالرحمن خان درترکستان واطاعت کردن سردار فیض محمد خان بااو وبیرون شدن سردار فتح محمد خان از ترکستان خائف گشته از سبب مخالفت سردار فیض محمد خان برادرش اونیز روی دل از امیرشیرعلی خان برتافته بهوای ریاست افتادوبزرکان کابل واطراف رادر خفادیده هزاران روپیه بذل کرد تا که خبر کردار اوسمر گشته در قندهاربامیر شیرعلی خان رسیده غیرت سلطنت کریبان کیرش شده زمام مهام امارت را که وا کذشته بودبازدر کف کرفته بترتیب سپاه پرداخت وبکمال سرعت هشت فوج پیادهٔ هشتصدی نظام مرتب ساخته باتوپخانه بسالاری صفدرعلی خان برادرناظر حسین علی خان قزلباش جانب کابل کسیل فرموده امر کرد که اکر سردار ولی محمد خان مرتکب امر خلافی شود باتفاق سردار محمدیوسف خان که در کابلست وعصمت الله خان وارسلاح خان جزای کاراورا درکنارش نهندوشهرواطراف را نیك محافظت کنند وانکاه که اوبالشکر واردکابل شدسردار ولی محمدخان از تدبیریکه اندیشیده بود بازمانده دربالاحصار بامن اصطبار پیچید وسردار محمدیوسف خان باصفدرعلی خان وعصمت الله خان وارسلاح خان بحفاظت شهروبالاحصاروحراست سردار ولی محمدخان پرداخته نیك پاسداری همیکردند که جائی نرود وفتنه نینکیزد واوراخوف مستولی شده ازبالاحصار برآمده در باغ علیمردان بجای سردار زکریا خان اقامه کزید وششصد تن ازمردم کابل را نوکر کرفته بخود داری و پاسداری خویش مواظب کشت وکه ومه را روپیه داده درخفا باخود یارومددکار همی ساخت تا که سردار عبدالرحمن خان وارد غوری وبامیان وغوربند کشته امیرشیر علیخان آکهی یافته سردارمحمد رفیق خان وجنرال شیخ میررا باا کثر از سرداران که درقندهار بودند وچهارده فوج پیادهٔ هشتصدی و هشت رجمت رسالهٔ چهار صدی بسالاری سردار محمد ابراهیم خان پسر خویش بعزم مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ازقند هار جانب کابل کسیل فرمود واز انجمله سردار محمد رفیق خان که امیر شیر علیخانش باعث قتل سردار محمد امین خان وسردار محمد علیخان میدانست چنانچه بارها میکفتش که اینعداوت خانکی واسباب خانه خرابی همه از تست از خود خایف بود که وقتی کیفر کارش بکنارش نهاده خواهد شد خلاصه چون وارد کابل شدند سردار ولی محمد خان که باسردار محمد رفیق خان ازپیش دوست وچون دومغز دریك پوست بود اورا از امیرشیر علیخان خائف یافته درخفا باخود متفق ساخت وبواسطهٔ اوتمامت بزرکان کوهستان وبعضی از اعیان طوائف غلجائی را دیده و افسران سه فوج پیاده را نیز اغوا کرده همه را در فتنه باخود شریك وانباز نمود و بمخالفت سردار محمد ابراهیم خان برخواسته باهمکنان عهد بربست وپنج لك روپیه از خود بمردم ملکی ونظامی که اغوا کرده بود بتوسط سردار محمد رفیق خان عطا کرد وازنعمتی سردارمحمد ابراهیم خان وجنرال شیخ میرآکاه کشته بادیکرهواخواهان امیرشیرعلخان کنکاش کرده قراردادند که سردار ولی محمد خان را ببهانهٔ امری طلبیده محبوس کنند چنانچه اورا درزندان انداخته سردار محمد رفیق خان بشفاعتش برخواست وچون اورا درمخالفت باسردار ولی محمد خان متحد دانسته بودند جنرال شیخ میرش ازکریبان کرفته بخانهٔ دیکرزندانش انداخت وسردارفتح محمدخان که اورا مجرم نمیدانست زندان انداختنش را حمل برمناقضت وعداوت جنرال شیخ میرکرده نزد سردارمحمد ابراهیم خان شده باووجنرال مذکور کفت که چنین خادم راست کارراازجرنمودن باعث ناامیدی دیکرخدم خواهد شد وشفاعتش کرده ایشان اورا رها داده درخانهٔ خودش فرستادند وسردارفتح محمد خان ازقضای اورفته تسلی بسیارش دادواسپ عربی سواری خودرا باوبخشیده معاودت کرد وروز دیکر سردارمحمد رفیق خان باتفاق سرفرازخان بابکرخیل خال سردار محمد سرور

خان وخسر سردار محمدعلیخان پسر امیرشیرعلیخان وخداویردیخان ویکتن غلام‌بچهٔ احمد علیخان‌بن سردار محمد قلیخان‌مرحوم وخان محمدخان بابکرخیل ومنسوبان‌ایشان وملك شیرکل خان واکثری ازدیگر الوسات‌حبس‌سردار محمد رفیق خان را بهانهٔ شرارت ساخته از راه کوه صافی درعلاقهٔ تکاب رفتند ومردم فتنه جوی آنجاوغیره مفسده خویانرا بدورشان انجمن کرده سلسله جنبان شورش وآشوب شدند ومقارن انحال امیر شیر علیخان سپاه دیگر ترتیب داده بسالاری سردار محمد شریف خان وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار جلال‌الدینخان وسردار محمداسمعیل خان وهمهٔسوارانیکه درقندهار بودند ومجموع شش هزارتن میشدند امورات ملکی ونظامی کابل‌را نیز بسردار محمد شریف خان تفویض کرده روانهٔ کابل‌فرمود

ذکر لشکر کشیدن‌سردار محمد ابراهیم خان

﴿ لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان ﴾

(از کابل بعزم تقابل سردار عبد الرحمن خان)

وچون سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان بقراریکه ذکر شد وارد غوربند شدند سردارمحمد ابراهیم خان از جملهٔ بیست ودو فوج پیادهٔ هشتصدی که حاضر دار السلطنه کابل بودند یازده فوج را با چند ضرب طوپ وجمعی از سواران درانی وغلجائی وقزلباش بسالاری سردار فتح محمد خان وجنرال میر حیدرخان از راه کوهستان‌مامورتم دره وکتل چرتك ساخت که درآنجا رفته بعزم سدراه سردار عبدالرحمن خان وعمش اقامه گزینندوخودباجمعی‌دیگر ازخوانین چون حافظ‌جی صاحب وسردارشاه‌دوله‌خان وغیره ویازده فوج‌پیاده‌وچند عراده توپ بافسری جنرال شیخ میروانبوهی ازسوران ملکی ازشهر بیرون شده قلعهٔ قاضی‌را لشکرگاه ساخت که اگرسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان از راه سرچشمه روی بسوی کابل نهند بمدافعه پردازد ومقارن انحال سردار محمد شریف خان که از قندهار روبکابل نهاده بود در رسیده سردار محمد ابراهیم خان وتمامت‌بزرگان ومنصبداران اردودر ارغنده بپذیره رفته باغرازوا کرام درلشکر گاه فرودش آوردند وشب‌را بضیافت نگاهداشته روز دیگر سردار محمد شریف خان داخل کابل شده درجای سردار سلطان احمد خان واقع خواب‌گاه که مملوك زوجه‌اش بود فرود کشت وروز دیگر سردار محمد ابراهیم خان واعیان اردو از راه بازدید درشهر آمده مراسم ملاقات بپای رفت ولشکررا بامر سردار محمد شریف خان ازقلعهٔ قاضی مراجعت داده در باغ شاه فرود آورد وخود سردار محمد ابراهیم خان درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم جای‌گزید وپس از سه‌روز سردار محمد شریف خان باسردار جلال‌الدینخان جهت دیدن آرایش سپاه مقیمهٔ تمدره وکتل چرتك از کابل راه برگرفته وارد چاریکار شد اما بعزم وارادهٔ اینکه اگرتواند جانبین را از محاربه باز داشته کار را بمصالحه فیصله نماید تاخونها بهدرریخته نگردد وچون وارد تمدره شد نامه از سردار محمد اعظم خان نیز بروفق اندیشه وارادهٔ او رسیده لشکر را باسردار فتح محمد خان بعزم صلح از انجا جانب کابل کوچ داد وخود ازراه مصالحه درغوربند نزد سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان شد وازانجا باتفاق هم جانب کابل کوچ داده وارد چاریکار شدند وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان که از قفای سردار محمد شریف خان بهانه همراهی او ازکابل بیرون شده درنجراب نزد سردار محمد رفیق خان که طریق مخالفت امیر شیر علیخان برگرفته بود رفته بودند بااووجمعیتی ازقوم صافی‌وغیره آمده‌باردوی سردارعبدالرحمن خان‌پیوستندبعدباوجود کثرت برف‌از چاریکارروبراه نهاده وارد تره خیل شده درانجا اقامه گزیدند ودرانجا ملا عزیز ده افغانی وملا میر آفتاب کابلی ازراه اطاعت شرفیاب حضور سردار محمد اعظم خان شده با آنکه حرف صلح درمیان بود تسخیر کابل‌را بعهده گرفته درازای آن قاضی القضاتی وتولیت اوقاف‌را برای‌خود وعده گرفتند وپس ازان سردار عبدالرحمن خان باهزار سواربقراز تلیکه بقرب لشکر کاهش بود برشده سپاه کابل را که درباغ‌شاه وخواجه رواش فروکش کرده بود بدوربین مشاهده کرده همه را آرام وآسوده دیده فراول برزبرتل گذاشته مطمئن خاطر بعسکرکاهش

باز گشت وبامداد روز دیگر باز بریشتهٔ مذکوره فرازشده اثری از اسباب محاربه ندیده فرود شد و آسوده خاطر بمواظبت امور مهمه سپاه و کاروبار خویش پرداخت — کنکاش کردن کارگذاران وهواخواهان امیر شیرعلیخان باینکه سردار محمد افضل خانرا ببرادر وپسرش سپرده کاررا بمصالحه انجام کنند ودوروز پس از صعود وهبوط سردارعبدالرحمن خان بریشتهٔ مزبوره ودولتخواهان امیر شیر علیخان خود را مغلوب دیده باهم مشورت کرده قرار دادند که سردار ولی محمد خان را اززندان کشیده وعذر حبس اورا خواسته ازراه‌طلب صلح نزدسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بفرستند چنانچه از محبس کشیده عذر محبوسیتش را سردار محمدابراهیم خان بمقصر گفتن خویش خواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خانش فرستاده پیام دادند که باسپاه درجلال آباد رفته زمستان درانجا بسر برند تااز امیر شیرعلیخان کس فرستاده مسئلت نمائیم که‌سردارمحمد افضل خانرا روانهٔ کابل نماید که‌باشمادرترکستان‌رفته آن مملکت بقرارسابق ازان‌اوباشد وکابل وهرات‌وقندهار وغزنین وجلال آبادرا او امیر بوده قناعت ورزدوایشان رهاشدن سردار محمد افضل خان و رفتن ترکستان را پذیرفته ازرفتن درجلال آباد ابا کردند زیرا که‌بخود اندیشیدند که‌ا گردرجلال آبادرویم ازترکستان دور میشویم‌و استظهار مابترکستانست پس‌ا گردرجلال آباد باشیم‌وامیرشیرعلیخان‌رأی‌هواخواهانش‌رامسلم‌نداردالبته مستاصل‌شده بهیچ جانب دست ستیز وپای گریز نخواهیم داشت پس‌پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز درکوهستان اقامت کزینم‌تا که احوال امیر شیر علیخان ازقندهار برسد واقامت کوهستان را ازبهرآن اختیار کردند که در صورت‌عدم قبولیت امیرشیر علیخان صوابدید هواخواهانش راومغلوبیت ایشان مانع درمراجعت جانب ترکستان نداشته باشندوکابلیان قبول‌ایمنی کرده‌مجالهٔ ایشیك آقاسی‌شیردل خانرادرقندهار نزدامیرشیرعلیخان فرستادند که‌سردار محمد افضل خانرا باخود درکابل آرد وسردار محمداعظم خان باسردارعبدالرحمن خان ازتره خیل جانب کوهدامن کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکارو سردار عبد الرحمن خان درقریهٔ قلمچاق کوهدامن فرود کشته اردورا بدهات تقسیم کردند که ازسرما آسیب وزیانی نبینند ومترصد رسیدن احوال ازقندهار نشستند .

ذکر کنکاش هواخواهان امیر شیرعلی خان

﴿ ذکر رفتن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان مرحوم درجلا آباد)

وپس ازاحوال مذکوروقرارداد مزبور سردار فتح‌محمدخان وسردارییحیی‌خان‌باچهارفوج‌پیاده‌ویکفوج‌سواره وشش ضرب‌توپ‌وسوارهٔ کشاده‌وجنرال‌میرحیدرخان وجنرال ولیمحمد خان آهنك رفتن‌جلال آباد کرده سردار محمد یوسف خان‌رانیزتکلیف همراهی کرد واوقبول کرده لیکن‌همعنانش نرفت وپس‌ازانکه اووارد جلال آبادشده درباغ سردار غلام‌حیدر خان مرحوم منزل‌گزیند وی ازعقب اورفته‌چندی بااوبسربرده بعد درموضح کج بجای عصمت الله خان خالوی خودرفته گاه گاهی نزدسردارفتح محمد خان‌میشدوانگاه‌که ماه رمضان‌بسررسید وایشیك آقاسی‌شیردل خان نزد امیرشیر علیخان شرف بارحاصل کرده ازسبب وعده وقراریکه باسردار محمد اعظم‌خان وسردارعبدالرحمن خان داده بودند موردعتاب کشت وبامراوبغزنین مراجعت‌کرده خود امیرشیرعلیخان بتهیهٔ لشکروپسیج سفرکابل پرداخت وازسمرکشتن اینخبر خلاف قرارداد یکه خیرخواهان امیر شیر علیخان کرده بودند ظاهر گشته سردار محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن خان‌دراو اخرماه حوت که دم‌سردی هوافرونشست جانب‌کابل‌جیش درجنبش آوردند وسردار محمد رفیق خان را بامردم الوسی تکاب ونجراب ازراه تره خیل مأمور کرده خود باتمامت سپاه وسردار محمد شریف خان راه کاریز میربر گرفتند که از جانب پغمان وارد شهر کابل شده متصرف شوند

ذکر رفتن سردار فتح محمدخان در جلال آباد

﴿ ذکر محابهٔ سردار عبد الرحمن خان ﴾

(وفتح قلعهٔ دوده مست)

وپس ازورود درکاریز میرنخست‌سردارعبدالرحمن خان بادوهزارسوار ودوبیرق خاصه دار وشش ضرب توپ صاعقه بارقاطری بالای سرتیب عزم‌الدینخان که باده بیرق خاصه داردرقلعهٔ دوده مست قرار داشت حمله‌نموده‌دیوار

ذکرفتح‌قلعهٔ دوده مست

قلعه‌را هدف گلولهٔ توپ کرده سرتیپ مذکوررا باخاصه‌دارانش بقهروغلبه ازقلعه کشیده متصرف شد واوباهمراهانش ازراه هزیمت بکابل درشده سردارعبدالرحمن خان هردوبیرق خاصه دارا که همراه داشت باصد سوار ودوضرب توپ بحفاظت قلعه گماشته خودبکاریز میرمراجعت کرد وروز دیگر ازانجا باعمش وتمامت سپاه کوچیده از راهیکه سهل‌تر بود وارد قریهٔ افشار نانك چی‌شد وروز دیگر ازانجا حرکت کرده درمیدان کنار ده‌مزنك فرودکشت وسردار محمداعظم خان داخل‌کابل‌شده درجای سردار عبدالغنی خان واقع‌اندرابی منزل گزید وسردار محمدابراهیم خان بن‌ا میر شیرعلیخان دربالاحصار متحصن گشته بقلعداری پرداخت وسردار عبدالرحمن‌خان اطراف بالاحصار را تنك گرفته علم محاصره افراخت واعیان کابل کفهٔ میزان سردارعبدالرحمن خانرا گران دیده ازطریق اطاعت نزد سردار محمد اعظم خان شتافته ازسردار محمد ابراهیم خان روی دل برتافتند

(ذکر فتح قلعهٔ بالا حصار)

ذکرفتح‌بالا حصار

وچون نه‌روز از محاصره گذشت از جملهٔ بزرگان کابل که نزد سردار محمد اعظم خان شده بودند حافظ جی وسردار شاه‌دوله‌خان ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی دربالا حصار نزدسردار محمد ابراهیم خان‌رفته اوراباجنرال شیخ‌میریم نشان داده دروازهٔ بالاحصاررا بکشودند وجنرال شیخ‌میر نزدسردار محمد اعظم خان شده قبول‌اطاعت کرده سردار محمد ابراهیم خان درحرمسرای پدرش امیر شیرعلیخان درامده بازنان نشست وبالا حصار مفتوح شده سردار محمد اعظم خان ازجای سردار عبدالغنی خان برخواسته داخل بالاحصار گشت وبدرب حرمسرارفته سردار محمد ابراهیم خانرا تسلی و دلجوئی داده بیرون کشید بعد سردار عبدالرحمن خان سرتیپ سکندر خان را باپنج بیرق خاصه دار نزد عمش بحفاظت بالاحصار گماشته خود باتمامت سپاه از کنار ده‌مزنك کوچ داده درمیدان سپاه سنك فرود گردیده اقامه گزید وصدتن جدید نوکر نگاهداشته بزیر دست عبدالرحیم خان مقرر کرده تمام اموررا بوی سپرد ومیر محمد حسین‌خانرا نیزنوکر گرفته بنویسندگی‌او تعین‌کرد وچهل وپنج‌روز درانجابسربرد

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیرعلیخان ﴾

(از قندهار جانب کابل)

ذکر توجه امیر شیرعلی خان جانب کابل

واز جانب قندهار امیر شیر علیخان باهشت فوج پیادهٔ هشتصدی وتوپخانه وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار میر افضل خان وسردار خوشدل خان و سوارهٔ ملکی روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد افضل خان را همچنان نظر بند باخود برداشته راه برگرفت و سردار عبد الرحمن خان پس از توقف چهل وپنج روز درمیدان سپاه‌سنك ازتوجه امیرشیر علیخان واقف گشته ثلث لشکرش را درکابل نزدعمش گذاشته خود بادوثلث دیگر وسردار محمد رفیق خان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار محمد عزیز خان جرنیل شیخ میررا در کابل گذاشته راه مدافعه برگرفت وبانه هزار تن مرد پیکار وسی ضرب توپ جلوی وقاطری رهسپار غزنین شد وخدای نظرخان وردك حاکم انجارا باایشیك اقاسی شیردل خان که از قندهار مراجعت کرده وخبر فتح کابل را شنیده درغزنین توقف کرده بود بمحاصره انداخت ویازده روز بعزم تسخیر غزنین بسربرده چون توپ بزرك نداشت کاری نتوانست از پیش‌برد تا که امیر شیرعلیخان وارد قرا باغ شده سردار عبدالرحمن خان آگاه گشت که امیر موصوف بالشکر بزرگی از پیادهٔ نظام وتوپخانه وسوار کشادهٔ قندهار وپشت رود وفراه وهرات که بچهل هزارتن منتهی میشود در قرا باغ رسیده است وسردار عبدالرحمن خان نظربقلت سپاه خویش هراسناك گشته باسردار محمدرفیق خان مشورت کرده ازعدم توانائی صلاح کارجست که ازدور غزنین برخیزد واورأی داد که اگر لشکر خائف گشته حمل برهزیمت نکنند صواب آن‌است که اطراف شهررا فرو گذاشته درموضع مستعدی امادهٔ جنك شویم واوکه برلشکرش اعتماد داشت پاسخ‌داد که فوجی‌تربیت وترتیب نکرده‌ام که بدل شده بخلاف من راهی برگیرند پس ازدور غزنین دراوائل ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۸۲ هزارو دوصدو هشتادو دوی هجری برخواسته ششصد سوار بسرراه اردوی امیرشیرعلیخان که واردمنزل (۱) اسپین ده شده‌بود گماشت که قفای لشکر

(۱) بلفظ افغانی سپید ده یعنی دهه سفید

را مستحکم داشته باشند تاباآرامی راه برگرفته ازحملهٔ خصم ایمن باشند چنانچه درشب رهسپر شده از دهنهٔ شیر عبورنکرده بودند که ده‌هزارتن‌ازسواران قندهاری‌وهراتی وپشت رودی که امیرشیرعلیخان بعزم عقب‌گیری‌اردوی سردار عبدالرحمن خان که از کوچیدنش خبر نداشت گماشته بود که ازراه خفا اسپ‌رانده درقفای لشکر سردار موصوف کمین گزینند تاخودش باتمامت سپاه ازپیش وایشان ازقفا اردوی اورا در میان گرفته (۱) مستاصلش سازند باششصد سوارهٔ مأموره‌سردار عبدالرحمن خان که آنفاً مذکورشددوچار گشته‌درتاریکی شب‌باهم در آویختند وهم مأمورین سردار عبدالرحمن خان از کثرت سوار خصم وشعله ورشدن آتش حرب بوی خبرداده‌پای همت فشردند واو دوفوج پیاده ازراه معاونت سوارانش رجعت داد چنانچه درعین گیرودار بسروقت آنان رسیده دست بآلات جنك بردند و سواران امیر شیر علیخان را هزیمت داده ده بیرق وسه نقاره بدست آورده اسلحهٔ کشتگانرا بغنیمت گرفته مظفر ومنصور ازعقب اردو راه برداشتند وبلشکر پیوسته بعد ازدهنهٔشیر عبور کرده چون وارد منزل شش‌کاو شدند امیر شیر علیخان ده هزار سوار دیگر فرستاده ایشان ازسپاه سردار عبدالرحمن خان اثری ندیده مژده دادند که اوبالشکرش هزیمت یافته جانب کابل رفته است وامیرشیرعلیخان بنوید اینخبرشاك شادیانه کرده سوار بسیاری بتعاقب گماشت که سردار عبدالرحمن خان را در هرجا که بیابند دستگیر کنند واو از منزل شش کاوبرخواسته جنرال نصیرخانرا باعبدالرحیم خان پیش روشکر قرار داده سردار محمد رفیق خان‌را باجمعی ازسپاه جانب دست راست گماشته خود باچهار فوج پیاده ودوازده عراده توپ از(۲) ساقه راه برگرفته بود که سواران امیرشیر علیخان در رسید وسردار عبد الرحمن خان تنها اسپ شجاعت تاخته شش تن از ایشان را بضرب کلوله ازپا درآورد ولشکرش از مشاهدهٔ این جرأت آواز یاچهاریار بلندکرده روبجنك نهادند ودرچنین حالت سردار شجاعت دثار یکفوج پیاده را در مغاکی امر ایستادن کرده فرمود که هروقت صدای توپ بالا شود ایشان نیز برخصم حمله کرده شلك تفنك نمایند وخود بتأنی راه برگرفت تاکه سواران امیر شیر علیخان بمغاك مذکور راه نزدیك کردند انگاه سردار عبدالرحمن خان هردوازده توپی را که همراه داشت بروی کار آورده ایشانرا هدف کلولهٔ توپ ساخت وفوج پیادهٔ مزبورنیز از کمین گاه برخواسته دست بآلات حرب بردند وبیك حمله قریب هزار تن آدم واسپ‌را بخاك هلاك‌انداخته بقیةالسیف پشت بجنك‌دادند وازکلوله‌رس توپ‌دورتر رفته چپ وراست تردد همیکردند تاکه بازفرصت یافته سه صد سوارازدیگران جدا شده بردنبالهٔ اردوی‌سردار عبدالرحمن خان تاختند واو ایشانرا هدف کلولهٔ توپ ساخته هزار سوار برگماشت که تاخته همه را دست گیر سازند وهم یکفوج پیاده را صف بسته امر ایستادن کرد که مبادا همه سواران خصم ازراه معاونت آن سه‌صد سوار پیش بافوج پیاده بمدافعه گرایند و سواران سردار عالی تبار یکصد و پنجاه تن از سواران مذکوره را دستگیر کرده نزد او آوردند ومابقی ازراه فرار بیارانشان پیوستند واواسیرانرا منت اطلاق برذمت‌نهاده رخصت داد وایشان بهمراهان خود پیوسته‌داستانی ازرشادت سپاه ومدارای سردارعبدالرحمن خان بپای بردند بعد همهٔ ایشان ازترکتاز بازمانده روی بسوی قلاع مردم وردك نهادند ومردم مذکور ازدرآمدن بقلاع خود ایشانرا مانع گردیده باهم در آویختند وصد تن از مردم ورد‌ك را بکشتند و سرهای کشتگان را باخود نزد امیر شیر علیخان برده منسوب بلشکر سردار عبدالرحمن خان نمودند واز قفای ایشان اقربای کشتگان از راه داد خواهی نزد امیر شیر علیخان رفته همه را از اظهاریکه کرده بودند خجل ومنفعل ساختند و سرهای کشتگانرا بازپس آورده دیکرباز خواستی‌نشد بعد امیر شیرعلیخان از اسپین‌ده کوچیده درغزنین وسردار عبدالرحمن خان درهفت آسیا فرودآمده بعد سردارنیکو اطوار واردسید آباد شده درمواضع مستعده سنگرهای سدید برافراخته باآهنك جنك استوار نشست وامیر شیر علیخان چهار روز درغزنین درنك کرده سردار فتح‌محمد خان وسردار یحیی‌خان را که در جلال آباد بودند فرمان فرستاده آگهی‌دادکه باچهارفوج پیاده که همراه دارند وعصمت‌الله خان وارسلاح‌خان ومردم الوسی جلال آباد ونواحی آن روی بسوی کابل نهند تااز دو جانب خصم‌را در میان گرفته برمرام فائق آیندوروز پنجم سردار محمد افضل خانرا بامیر دار محمد سرور خان‌بن سردار محمد اعظم‌خان

(۱) مستاصل از پیخ برکنده

(۲) ساقه فوج پسینه وآخرین

درغزنین نزد سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان وسردار شهنواز خان وسردار سکندر خان پسران سردار سلطان احمد خان که سابق‌از هرات آورده ودر آنجا محبوس بودند گذاشته خود باسپاه راه‌کابل برگرفت ودر وقت حرکتش سردار محمد افضلخان کس‌نزداو فرستاده پیام‌داد که سردار میر افضل خان ونائب سلطان خان انگلی زائی را باچند دیگر که مجرب ومعتمد باشند نزد اوفرستد تاسخنی‌بدیشان گفته ودرنزد او بازداشته شود واوایشانرا روانه داشته وی‌در معرض بیان آورد که اگرچه امیر شیر علیخان سخن مراحل برغرض کرده بگوش قبول‌جا نخواهد داد باری ازطریق اتمام حجت‌باوبگوئید که روا ندارد که خون مسلمانان ریخته شود ودشمنی دربین خاندان شاهی پایدار وجاوید ماند زیرا که سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چندی آوارهٔ وطن شده یکی‌در راولپندی ودیگری دربخارا گرفتار محن بوده که گویا تن‌بمرگ داده‌یادوطن کرده اندوهزاربار مرگ‌را برزندگی ترجیح داده دادرزم خواهندداد پس‌صواب آنست که مرارها ورخصت‌دهد که رفته ایشانرا جانب ترکستان رجعت دهم وبدانجا رفته بقرار سابق روز بسر برم وراه اطاعت بسپرم وامیر شیر علیخان سخنان اورا نپذیرفته فرمود که اگرقبول این امر کنم تمامت مردم حمل برهراسم کرده اطاعت وسپاسم نکنند وتاآنوقت دست ازجنگ باز ندارم که ایشانرا از رود جیحون نگذرانم بعد اریکهٔ امارت را تفویضت کرده خودراه کعنا می‌برگیرم وحالا همچنانکه هستید نظربند باشید

ذکر توجه سردار فتح محمد خان جانب کابل

﴿ ذکر حرکت کردن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان ازجلال آباد جانب‌کابل)

وسردار فتح محمد خان بمجرد وصول فرمان امیر شیر علیخان از جلال آبادباسردار یحیی‌خان وسردار زکریا خان ومیر آخور احمد خان وعصمت الله خان وار سلاح خان وشاه مرد خان حاکم‌آنجا وسید محمود خان کنری ولشکر شایان وجنرال میر حیدر خان وجنرال ولوخان روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد اعظم خان‌که درکابل بود ازتوجه او آگاه گشته سرفراز خان بابکر خیل‌را امر کرد که درموضع دوآبه رفته مردم الوسی‌را بمدافعه برانگیزد تاسردار فتح‌محمد خان را گرفتار پیکار نموده‌از آمدن کابلش بازدارند واز قفای او سردار محمدیوسف خان را نیز که ازجلال آباد آمده مورد اشفاق‌سردار محمداعظم خان شده بود بادویست پیاده ساخلو وملك شیرگل‌خان‌مأمور کرده‌ازطرف سردار فتح محمدخان‌خودرا آسوده‌خاطر ساخت وبخواهش سردارعبدالرحمن‌خان که مکتوب فرستاده اورا بامداد خویش طلبید ازکابل روی باردوی او نهاد وقبل ازپیوستن‌بلشکرگاه سردار عبدالرحمن خان چون مردم وردك را روی دل جانب امیر شیرعلی خان بود علوفه را ازسپاه سردار والا تبار بازداشته اوقریه انخی را در روزیکه امیرمذکور درمنزل هفت آسیا فروکش کرد تاخته علوفهٔ‌بیست روزه برای سپاه‌خویش آماده کرده باستحکام سنگرومواضع‌مستعده پرداخت .

سید آباد

﴿ ذکر محاربه سید آباد ﴾

(و مغلوب شدن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان)

واز انسوی امیر شیرعلی خان درروز سوم حرکت کردنش از غزنین بمقابل لشکرگاه وسنگر های سردار عبدالرحمن خان فرود آمده روز را جانبین بکشاد دادن توپ بشام رسانیدند وامیر شیرعلی‌خان درشب نیاسوده سردار شیرعلی خان قندهاری را باهشت فوج پیاده وچند ضرب توپ جانب راست‌لشکرگاه سردارعبدالرحمن‌خان تعیین کرده با او قرار داد که دراول طلوع صبح خودرا درحریگاه رسانیده مترصد حمله اوباشد که بمجردیورش آوردن خودش ازپیش روی سنگر های سردار عبدالرحمن خان واو ازجانب راست حمله کرده کاررا یکسره کنند چنانچه خود امیر شیرعلی خان ازجانب مقابل بالشکرراه برگرفته دروقت سپیدهٔ‌صبح بنزدیك سنگر سردار شجاعت دثار رسیده وباحتمال اینکه سردار شیرعلی‌خان درجانب راست سنگر رسیده خواهدبودبدون درنك آهنك

یورش کرده حمله نمود اما هنوز سردار شیرعلی خان وارد نکشته بلکه در خواب بود که نائرهٔ حرب شعله‌ور گردیده ازکثرت باریدن کلوله توپ وتفنك وگرمی هنگامهٔ جنك دوهزارتن ازسپاه سردار عبدالرحمن‌خان وهفت هزار ازلشکر امیرشیرعلی خان کشته وزخمدار شده ازنامداران ایشیك آقاسی امیر جان برادر ایشیك آقاسی شیردلخان مقتول وسردار سیف‌الله خان بن امیرکبیر مجروح وازان زخم بیروح گردیده غلام‌حسن خان افشار وایشیك آقاسی شیردلخان زخم برداشته دستگیر نیز گشت وسردار میرافضل خان زخم خفیف یافته رو از جنك برتافتند وامیر شیرعلی خان باتمامت سپاهش پشت به پیکار داده روبفرار نهاد واین وقت سردار شیرعلی خان که شب را بخواب بسر برده بود وارد موضعیکه امیر شیرعلی خانش فرموده بود شده حال را دیگر گون مشاهده گرد ومتحیرانه بایستاد وهمدرین حال سردار محمداعظم خان که ازکابل راه معاونت برگرفته بوقت اشتعال نائرهٔ قتال نزدیك سنگر شده ازپشتهٔ نظارهٔ محاربه میکرد داخل اردوی منصورهٔ سردار عبدالرحمن‌خان‌شده ازحصول فتح باهم ملاقات خوش بخنانه کردند بعد چندتن ازبزرگان اردو را نزد سردار شیرعلی خان که حیرت زده ایستاده بود فرستاده اورا باسردار مدد خان وغیره اعیان نظامی وملکی که‌همراهش بودند پیام دادند که ازعزم واراده خود ایشان را آگاه نمایند زیرا که امیر شیرعلیخان را منهزم دیده اگر ازراه اطاعت پیش آیند همانا مورد الطاف خواهند بود واگر مصاف دهند ویاراه خویش پیش گیرند هم مختارند وایشان اطمینان خاطر خواسته وتسلی یافته حاضر خدمت شدند وسردار محمداعظم خان باسردار عبدالرحمن خان همه را دلجوئی داده ازسپاهیکه همراه داشتند پرسیدند که طریق ملازمت سپارند یار وبجانب دیار خویش آرند وایشان چون همه ازقندهار بودند رفتن را اختیار کرده اسلحه بگذاشتند وهر واحدی پنجروپیه نقد از خوان احسان سردار عبدالرحمن خان خرج راه یافته جانب قندهار شتافتند واز قفای آنان بزرگانیرا که ازراه اطاعت آمده بودند نیز رخصت قندهار گردند واز انجمله میرعلم خان هوتکی و مردان خان نور زائی وحاجی اختیار خان شیر زائی بار گزائی ومحمد سرور خان شیر زائی ملازمت سردار عبد الرحمن خان اختیار کردند ودو هزار سوار که بامر سردار عبدالرحمن خان از عقب امیر شیر علی خان ایلغار کرده بودند وهنوز ایشان بدوواو بعزنین نرسیده بودند که خبر فتح سردار عبدالرحمن خان سمر کشته زندان بانان باسردار شهنواز خان وسردار سکندرخان وسردارمحمد عمرخان وسردارمحمدسرورخان که محبوس بودند خبر یافته بسردار محمد افضل‌خان‌مژده وتبریك فتح دادند واززندانش بیرون کشیده درمحکمهٔ غزنین برنشانیدند وخدای نظر خان وردك حاکم آنجابادیکر خدمهٔ امیر شیر علی‌خان که درغزنین بودند نزداو بپای‌خدمت‌ایستادند بعد امیرشیرعلیخان‌باسوارن‌هزیمت یافته‌اش بعزم داخل شدن واقامت‌جستن درغزنین دررسیده شهربانش‌مانع کشته بضرب‌کاوله تفنك براندند واومایوسانه در قندهاررفت وغزنین وکابل وترکستان ازضرب تیغ‌سردار عبدالرحمن خان‌بتصرف سردارمحمدافضل خان پدرنیکو اخترش درامده سواران متعاقبه‌وارد غزنین گردیده شرف‌دست‌بوس ازسردارمحمدافضل خان‌حاصل کردندودرخلال فتح وبست وکشودمذکورسردار محمد یوسف خان که‌براه انسداد راه سردارفتح محمدخان‌از کابل بامرسردار محمد اعظم‌خان‌درموضع دوآبه رفته بودتاب مقاومت درخودندیده بصواب دیدملك شیرگل‌خان از تیزین‌بکابل مراجعت کرد وپس ازمعاودت او سرداراحمد خان‌وسردارمحمد عمر خان وسردارمحمدحسن‌خان‌پسران امیرکبیرخلد آشیان باسه‌فوج پیاده نظام وچند بیرق خاصه دار بعوض او از کابل راه مدافعهٔ سردار فتح محمد خان بر گرفتند ودر کنار پل بکرامی واقع سه کروهی شهر فرو کش کرده استوار نشستند تاکه سردار فتح محمد خان وارد خورد کابل شده از شکست امیر شیر علیخان آگاه گشت وافواج نظام را از خوف اینکه مبادا اورا گرفته بادست‌بسته بسردار احمدخان سپارند مامور تنگی خورد کابل کرده خود باسردار یحیی خان وسردار زکریا خان وعصمت‌الله خان وارسلاح خان ومیرآخور احمدخان وسوار وپیادهٔ مردم الوسی جلال آباد مراجعت کرده در موضع حصارك اقامه گزید وازانجا نیزتاب نیاورده درجلال آباد رفت ومقارن‌انحال سردار ولی محمد خان وسردارمحمد اسلم‌خان وسردار محمد یوسف خان ازکابل بعزم همراهی برادران ایشان که در بکرامی اقامت داشتند بیرون شده درکنل

یك لنکه خبر یافتند که سردار فتح محمد خان ازراه فراز در جلال آباد رفته لشکر نظامش زا بی صاحب وسالار در تنگی خورد کابل گذاشته است وانگاه که وارد بکرامی شدند باتفاق هم کس نزد سپاه بازماندهٔ اوفرستاده نزد خویش طلبیدند وایشان پس از تسلی یافتن حاضر آمده دوازده ضرب توپیرا که باخود داشتند سپردند وباهم داخل کابل شدند وسردار عبد الرحمن خان مژدهٔ فتح را بوالد ماجدش معروض داشته در طی آن استدعای شرفیابی حضور پدرش را نموده او ازجر کتش منع فرموده فرمان کرد که سر کرم مهام لشکر وفظامش بوده اورا نزد خویش رسیده داند چنانچه چهار روز اردوی او مشغول تاراج نمودن بنه وآغروق لشکر شکست یافتهٔ امیر شیر علیخان بودند وروز پنجم سردار محمد افضل خان احمد جان آخندزادهٔ اندررا بحکومت غزنین گماشته خود باسردارانیکه باوی محبوس بودند وغیره از غزنین رو بکابل نهاد ودر عرض راه سردار شیر علیخان قندهاری وسردار مدد خان وغیره اعیان وبزرکان سپاه امیر شیر علیخان که ازسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چنانچه مرقوم کشت رخصت قندهار یافته رهسپار آندیار بودند بعز رکاب بوس معزز کشته او همه را باز کردانیده بقسم نظر بند باخود برداشته وارد سید آباد شد و سردار محمد اعظم خان باسردار عبد الرحمن خان وتمامت سپاه پذیره اش کرده در معسکر فرود آوردندوبعد از احوال پرسی ودست بوسی سردارعبدالرحمن خان از پدر نیکو اخترش اجازت طلبید که باسپاه کینه خواه از قفای امیر شیر علیخان راه بر کرفته تا از قندهار وهرات بیرون نکشد وخارج از مملکتش ننماید باز نایستد وپدرش قبول این معنی کرده سردار محمد اعظم خان مانع کردیده معطل بوقت دیکر کذاشت بعد از سید آباد رو بکابل نهاده چون وارد چشمهٔ چنغر شدند سردار ولیمحمد خان وسردار محمد حسن خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان بازرکان شهر کابل ازراه پذیره وارد آنجا شده شرف دست بوس وملاقات حاصل کردند وروز دیکر تمامت سپاه ومردم سکنهٔ شهر در میدان کنار ده مزنك صفوف پذیره آراسته شکر پرتو وصول ومراسم استقبال بتقدیم رسانیده دربالا حصارش فرود آوردندوهم دربدو اینسال میان سردار فیض محمد خان وناظر حیدر خان وجنرال علی عسکر خان در باب حکومت تخته پل مناقشه روی داده ایشان از بدسلوکی سردار مذکور بعرض سردار عبدالرحمن خان که هنوز در بامیان بود رسانیده او بتصور اینکه مبادا فتنهٔ در ترکستان حادث شود هردوتن را نزد خود طلبید چنانچه در موضع مذکور بعز رکاب بوس رسیده در همهٔ حوادث مسطور حاضر خدمت بودند

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وسه هجری ﴾

ذکر جلوس اعلیحضرت امیرمحمدافضل خان برتخت امارت افغانستان وقائع سنه ۱۲۸۳ هجری

(وذکر جلوس اعلیحضرت امیر محمد افضل خان برتخت امارت افغانستان)

چون تمامت سرداران فیروزی نشان بقراریکه آنفاً رقمزد کلك بیان کشت داخل بالاحصار شدند سامان جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت امیرمحمد افضل خانرا ساز کرده درروز جمعه اوایل ماه محرم سال ۱۲۸۳ هزار ودویست و هشتاد وسه هجری او را برتخت امارت جلوس دادند و اعیان واشراف شهر واطراف در مسجد جامع انجمن شده عقد بیعت واطاعت بستند واسمش را برزبر منبر تالی نام طبع تابعین در خطبه قراءت کرده درهم ودینار را باسم سعادت رسمش منقش ومروج ساختند بعد خودش بنظم ونسق امور مملکت وباز پرس احوال نزدیك ودور سپاه ورعیت پرداخته بزرکان را علی قدر مراتبهم بنواخت وازانجمله سردار محمد اسحق خان بن سردار محمد اعظم خان را بحکومت کوهستان وسردار نصر الله خان برادر نواب محمد زمانخان را بحکومت جلال آباد وسردار محمد یوسف خان را بحکومت کابل سرافراز ساخت وحکومت هزاره جات را بسردار سکندر خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم تفویض فرموده سعدالدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان قاضی القضاة را از عطای منصب خانعلومی مفتخر کردانید وامور دفتر ودیوان را بمیرزا احد خان کشمیری مرجوع ومحول نموده خود بمهام سلطنت مواظب کشت واینوقت ملاعزیز ده افغانی وملامیر آفتاب کابلی رقمی را که درباب منصب خانعلومی وتولیت اوقاف چنانچه از پیش رقم کشت از سردار محمد اعظم خان برای خود حاصل کرده بودند شبی شرفیاب

حضور شده از ملاحظهٔ اعلیحضرتش گذرانیده استدعای هردو امر مذکور را کردند واو فرمود که هر کز قوم خودرا از منصب قضا معزول ودیگریرا منصوب نخواهم فرمود ورقمرا از هرکه حاصل کرده اید نزداو برده استدعای مطلب کنید ومقارن ایحال منشور استمالت بنام سردار فتح محمدخان شرف صدور یافته طلب حضور شد واو آمدنش رابلیت ولعل معطل کرده ازراه حیله عذرها بپایه سریرسلطنت معروض داشت وامیرمحمد افضل خان ازعرض او بفراست دانست که ازراه اطاعت پیش نمیآید لاجرم تصمیم عزم کرد که لشکرجانب جلال آباد کسیل فرموده اورا تنبیه وتهدید نماید واو ازین عزم وارادهٔ امیر محمدافضل خان آگاه کشته راه اطاعت جانب کابل برگرفت و ازحدود حصارك ازراه انقیاد منحرف شده درقندهار نزدعمش امیرشیر علیخان رفت ودر آنجا مقدم خدمت او کشت .

ذکر محبوس شدن سردار ولی محمد خان

﴿ ذکرفتنه جوئی سردار ولی محمد خان ﴾

﴿ و محبوس شدن او ﴾

ومقارن ایحال سردار ولی محمد خان که خودرا درامور سلطنت شریك وانباز میپنداشت بفوج وتخواهیکه از جانب سلطنت برای اومقرر ومشخص کشت قناعت نکرده خواست که فتنه برانگیخته شورش آغاز کند چنانچه باسردار محمداسلم خان وسردار شهنواز خان وسردار جلال الدین خان وسردار محمدرفیق خان که باهم سردوستی می جنبانیدند کنکاش کرده بصوابدید آنان روزی همه را درقلعهٔ خود در بیرون شهر بمهمانی دعوت کرد ودرقلعهٔ خود انجمنی آراسته باایشان قرار داد که بعضی جانب جلال آباد وبرخی طرف دیگربلاد رفته مردم را بروی امیرمحمد افضل خان برانگیزانند بعد سردار فیض محمد خان را خبردهند که اوازسوی ترکستان وایشان ازدیگرجوانب روی بکابل نهاده امیر محمدافضل خان را ازتخت سلطنت فرود کرده زمام مهام امارت را خود متصرف شویم وازین مواضعه (۱) سردار شهنواز خان بامیر محمدافضل خان خبرداده او سردار ولی محمد خان را محبوس فرمود وسردار جلال الدین خان جانب شنوار فرار کرده ازدیکر اینکه بااو همداستان بودند تغافل نموده هیچیك را چیزی نگفت تا که ازجمله سردار محمدرفیق خان را نیز بخطاهای دیکر بکشت چنانچه وی ظاهر و آشکارا مصدر اوضاع خلاف شده ازسرداران وبزرکان کابل عهدنامه ها کرفته درقندهار نزدامیرشیرعلی خان پی درپی ارسال میداشت وباسیدمحمود خان کنری که نمك پروردهٔ قدیمی وزیر محمدا کبر خان مرحوم وداماداو بود وروی دل جانب امیرشیرعلی خان داشت شب وروز مصاحب ودرصدد مخالفت میبود وعلاوه برهمه مکتوبی برای شهزاده شاه پور بن شاه شجاع الملك مرحوم مرقوم ومرسول کرد که اکر بامن متحد شوی پادشاه کابلت کنم واو عظیم کل نام را از راه خفا جهت انعقاد رشتهٔ اتحاد نزد سردار محمد رفیق خان فرستاد وازهمهٔ این خطاهای اوسردار محمداعظم خان خبر یافته چون عظیم کل مذکور وارد ماماخیل جلال آباد شده بود کس فرستاد که اورا کرفته درکابل آرد واو آکاه کشته فرار کرد وبدست نیفتاد وامیرمحمدافضل خان بمکافات کردارهای مذکورهٔ اودربالاحصارش نزد خویش طلبیده امربرقتلش کرد وریسمان ابریشمین بکردنش انداخته بافشردن کلو هلاك ساخت وجسدش را بخندق بالاحصار انداخته بعد کسانش اورا دفن کردند وپس ازقتل او سردار محمداسلم خانرا نیز محبوس فرموده خودرا ازفتنه ایمن کرد —

(۱) مواضعه باهم دیکردر امری قرار نهادن

ذکر لشکر کشیدن امیر شیر علیخان

(ذکر لشکر کشیدن امیرشیرعلیخان)

(بعزم استرداد کابل و هزیمتش ازقلات)

ودرخلال احوال مذکوره امیر شیرعلیخان ازراه هزیمت که داخل قندهار شده بود تهیهٔ لشکر وساز سفر کرده عازم کابل شد وامیر محمدافضل خان پیشتر ازراه برکرفتن او ازعزمش آکاه کشته سردار عبدالرحمن خانرا بادوازده هزار مرد پیکار ازکابل برای سدراه امیر شیرعلیخان مأمور باقامهٔ سرچشمهٔ مقرر کرد ونیز امر کرد که یکماه درغزنین درنك کند تاسردار محمداعظم خان اسباب سفر آماده کرده ازقفا دررسد بعد باهم رهسپار کشته سرچشمهٔ مقررا لشکر کاه قرار دهند چنانچه وی بالشکرش درغزنین توقف کرده امیر محمدافضل خان پس

ازراه برگرفتن او سردار محمد یوسف خانرا ازعرض وخواهش خودش به کارخانه جات ومیگزین مقرر فرموده سردار احمدخانرا بعوض او بحاکمی کابل مأمور نمود وفرمان طلب بسردار فیض محمدخان فرستاده به کابلش طلبید واو ازحکم بادشاهی سرباز زده سردار محمدسرورخان بن سردار محمداعظم خان باسردار محمدسلیمان خان بن شاه دوله خان وسردار نظرمحمدخا ن بن سردار امیرمحمد خان وسردار محمدسرورخان بن سردار محمدعثمانخان ونائب غلام احمدخان وجنرال امرالله خان وغلام علیخان بن ناظرعبدالوهاب خان وهفت فوج پیاده وسه هزارسوار کشاده که بمجموع هشت هزار تن مرد پیکار میشدند مأمور ترکستان گردیده ازکابل راه تنبیه وتهدید سردار فیض محمد خان که درینوقت بمحال قطغن بامیرجهاندار شاه مشغول کارزار بود برگرفتند وسردار فیض محمد خان آگاه گشته روی مدافعه بسر راه سردار محمد سرور خان نهاد ولشکر کابل از راه بامیان وارد دو آب شاه پسند شده سه فوج پیاده وچند ضرب توپ بسالاری جنرال امرالله خان وغلام علی خان بامر سردار محمد سرور خان از انجا پیشتر از دیگر لشکر مأمور منزل آب کلی شدند ودر انجا جای گزیدند وسردار فیض محمد خان ازگردراه دررسیده باهم درآویختند وسپاه کابل ناتوان شده خودرا بسردار فیض محمد خان تسلیم کردند ودرین جنگ غلام علی خان مقتول ونائب غلام احمد خان نخست دستگیر بعد بامر سردار فیض محمد خان کشته گشت بعد سردار فیض محمد خان سپاه سالم کردکی سردار محمد سرور خان را باخود برداشته جانب بلخ مراجعت کرد وازوی هیچ اندیشهٔ بدل راه نداد وازصدوراینواقعه سردارمحمد سرور خان خوفناک گردیده ازدو آب شاه پسند باقیهٔ لشکرش مراجعت کرده در موضع مدر اقامه گزید وامیر محمد افضل خان آگاه گشته یکفوج پیادهٔ دیگر بسر کردگی جنرال شیخ میر از کابل بمعاونت او روانهٔ مدر فرمود واز جانب دیگر سردار عبدالرحمن خان بعد ازتوقف بیست روز درغزنین از عرض سردار محمد عمر خان حاکم مقر وسردار محمد اسمعیل خان که بادوفوج پیادهٔ وچهار ضرب توپ و سوارهٔ خودش مقدمة الجیش مأمور شده درآنجا اقامت داشت آگاه گشت که امیر شیر علیخان بالشکر شایان وارد قلات شد وازین معامله پدرخجسته اخترش را آگهی داده معروض داشت که اگر سردار محمد اعظم خان سامان سفرش را سازنکرده معطلی داشته باشد چون زیاده برسه هزار سوار همراه ندارد باکی ازحرکت نکردنش نیست اماسواران قزلباشیه وغیره را که ازرهسپردن بازداشته است میباید روانهٔ غزنین شوند زیراکه سوار بسیار بکار است واز سوارهٔ ملکی ونظامی زیاده برچهار هزار باامن نیست اینرا مرقوم و مرسول داشته خود از غزنین رهسپار سر چشمهٔ مقر شد که مبادا امیر شیر علیخان از قلات تجاوز کند ودوازده روز درسر چشمهٔ مقر توقف کرده امیر شیر علیخان بروج وبارهٔ قلعهٔ قلات را از خوف حملهٔ او استحکام داد وسنگر های بسیار دراطراف حصار برافراخت بعد سردار فتح محمد خانرا باشاه پسند خان وده هزار سوار مأمور کرد که دواب ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان را از اطراف لشکر کاهش تاخته اورا در اضطراب اندازند وایشان بفاصلهٔ سه فرسنگی چشمهٔ بنگ رسیده کمین گزیدند وسردار عبدالرحمن خان نیزازسرچشمهٔ مقربرخواسته یکمنزل پیشترفروکش کرد وبعضی ازسواران سردارفتح محمدخانرا که دراطراف کمینگاه تردد داشتند دیده جاسوس برگماشت که کمین گاه ایشانرامعلوم نماید تا گوشمالی بسزاداده شوند وپس ازمعلوم کردن جای ایشان عبدالرحیم خان وجنرال نصیرخان راباهزارسوار نظامی وهزارسوار کشادهٔ درانی ودوفوج پیاده وشش عراده توپ جلوی در هنگام نماز شام بعزم شبیخون از لشکر گاه بیرون فرستاد چنانچه در حالتیکه سردار فتح محمد خان باسوارانش بخواب غفلت بودند ایشان حمله کرده بضرب کلولهٔ توپ وتفنگ از کمین گاه همه را برداشته هزیمت دادند وسه صد تن رابخاك هلاك افگنده هزار تن را دستگیر کردندوازگماشتگان سردارعبدالرحمن خان یکتن جابکسوار که ازهمه پیشترداخل قرارگاه سواران خصم شده بود کشته کشته دیگر هیچیك را آسیب نرسیده بااسیران مظفر ومنصور مراجعت کردندوسردارعبدالرحمن خان اسیر انرا روانهٔ غزنین فرموده یازده روز درآنجا درنك نمود واز جانب امیر شیر علیخان دیگر خدشهٔ ندیده پس ازوصول سردار محمد اعظم خان که ازعقب راه برگرفته بود بصوابدید اوقلات را فروگذاشته راه ارغستان را جانب قندهار اختیار کردند ودر روز دوم از حرکت بمحاذی

قلات در دامنهٔ کوهیکه مابین ایشان وقلات حائل بود فرود شدند وامیر شیر علیخان آگاه گشته سردار فتح محمد خانرا باسردار سکندر خان که از حضور امیر محمد افضل خان مأمور حکومت هزاره جات شده وازراه کافرنعمتی درقند هار نزد اورفته بود بایازده هزار سوار ازقفای ایشان تعیین کرد وسردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان روز دیگر ازجائیکه فرود شده بودند کوچ کرده روبمنزل دیوارك نهادند ودروقت راه پیمودن سردار عبدالرحمن خان ازراه بیرون درجنب اردوجای راه نوردیدن اختیار کرد وعبدالرحیم خان وجنرال نه پر خانرا باچند تن دیگر ازافسران وجمعی از پیاده وسوار پیشرو لشکر قرار داده امر کرد که بفاصلهٔ هزار وپنجصد گام پیش رفته بایستند وتا که خودش ازپهلووارد وازمیان بدیشان نزدیك نشوندرامنه پیمایند وتافرودگاه پهمین منوال ره نورد باشند تاا گرسواران امیر شیر علیخان در رسیده حمله کنند خودش ازپهلووایشان ازپیش روساز مدافعهٔ نمایند وچون نزدیك منزل شدند سردار عبدالرحمن خان بادویست سوار ودوضرب توپ عنان باز کشیده درعقب اردو در آمد ودیگرانرا امرپیش رفتن فرمود وتا که تمامت سپاه وارد منزل شده فرو کش کرد سردار عبدالرحمن خان درعقب از اسپ فرود شده جای همی نوشید که ناگهان چند سوار ازدور پدیدار گشت واو دویست سواریرا که همراه داشت پنج پنج بهریشته ومواضع مستعده مأمور کرده فرمود که ازهرپنج سوار یکی فراز شده پس از لحظه فرود ودیگری برشده هبوط نماید وچهار دیگر درخنا ایستاده باشند که سوان مخالف گان سوار بسیار کرده حملهرا دشواردانندوهم درارد وسواری را فرستاده کمك طلبید وعبدالرحیم خان وجنرال نصیر خانرا خبرداده امر کرد که سواران خودم برزیر پشتها درنظر شما ازاردوی امیرشیر علیخان می نماید زنهار دردل اندیشهٔ راه نداده باسواره وپیاده وتوپخانه آسوده حال جانب من آئید که گروه مخالف از آمدن شماواقف نشوند که قبل ازوصول شما ندانند که درین وادی کسی درنزد من نیست واینوقت تمامت سواران مخالف نمودار گشته راه بسردار عبدالرحمن خان نزدیك کردند وهمراهان او خائف گشته عرض و استدعا نمودند که میباید سوار شده جانب ار دو راه برگرفت که ضائع نشویم امااودرنك را بهترازحرکت دانسته خواهش همراهانش را رد کرد وسواران خصم بفاصلهٔ کاوله رس توپ رسیده ایستادندتا که کمك ازاردورسیده گروه مخالف رایقین حاصل شد که لشکری تا کنون درنجا نبوده پس برمردو توپیکه یار دار عبدالرحمن خان ومقدار هزارکام ازخودش دور بودند حمله کردند واو بعزم مدافعه سوار اسپ شده دایرانه بایستاد وتوپچیان سه چهار کاولهٔ توپ جانب یورشیان رها داده ایشان روی برنتافتند تا که توپچیان خودرا زبون پنداشته هردوتوپ را بگذاشتند وسوار اسپان توپ شده خودرا بسردار عبدالرحمن خان رسانیدند وآنان بتوپ رسیده دونن توپچی را که درزیر توپ در آمده بودند یکی را کشته ویکی را مجروح نموده هردوتوپرا متصرف شدند وبکش کردن آنها پرداختند ودرنجان عبدالرحیم خان وجنرال نصیر خان که باهمراهان ایشان ازراه امداد رسیده وازسرعت راه پیمودن بسی تشنه شده بودند سردار عبدالرحمن خان همه را ازراویها که باخود داشتند امر آشامیدن آب کرده پس ازسیراب کشتن دوفوج پیادهرا ازافواج ماتحت عبدالرحیم خان بایکتن کرنیل ودوفوج پیاده دیگر ازغیره افواج ازراه خفا جانب سواران خصم که بکش کردن هردوتوپ مشغول بودند گماشت چنانچه نزدیك آنان شده دفعهٔ ایشانرا هدف کاولهٔ توپ وتفنك ساختند وبسه فیر ششصدتن آدم وهزار راس اسپ دراطراف توپ بخاك هلاك انداختند ومابقی توپهارا که متصرف شده بودند فرو گذاشته راه فرار جانب قلات برداشتند وسردار عبدالرحمن خان باسپاه خویش راه تعاقب پیش گرفته تافراز کوه طبق سر وقلعهٔ خالا ایلغار کرد وبرزیر پشتها صفها آراسته سواد لشکر وتوپخانه اش را بسپاه امیر شیرعلیخان که دراندرون وبیرون قلعهٔ قلات جایداشتند نشان داده ایشان نیزازخوف اینکه برقلعه وسنگر یورش خواهد برد بسنگرها پس ازرسیدن شکست یافته کان استوارایستادندوسردارعبدالرحمن خان بادوازده فوج پیاده ودوهزار سوار نظام وهزار سوار کشاده ازمردم درانی تاوقت تاریکی شب همچنان صفوف آراسته بایستاد بعد جانب لشکر گاهش مراجعت کرده سوار رادوحصه نموده بساقه بداشت وامر کرد که حصهٔ ایستاده حصهٔ دیگر بقدر هزار گام راه پیموده باز ایستد تاحصهٔ اولین راه برگرفته هزار گام بیشتر رفته، بدینمنوال رهسپار باشند و افواج پیاده را باتوپخانه پیش رو راه رفتن فرمود ودرهنگام سحروارد معسکرشد وچون از کثرت باران همهٔ احوال

والبسهٔ ایشان ترکشته بود دوروز مکث کرده بعد ره نورد دیار قندهار گردید وامیر شیرعلیخان نیز ازقلات روی مراجعت بسوی قندهار نهاده جانبین کاهی چهارهزار وکاهی ششهزارکام ازهم دور پهلوبپهلو راه پیموده یکدیگررا گزند نمیرسانیدند تا که روز پنجم هرکدام بمقامی فرودشده سپاه امیرشیرعلیخان نشانهای تمام رسیدن اردورا نصب نموده سردار عبدالرحمن خان بنه و آغروقرا فرودشدن نگذاشته امرراه پیمودن کرد واندکی ازلشکرش را درمحل ایراز بداشت وباقی تمامت سپاه را عقب جیال وتلال حکم کمین کزیدن کرد وعبدالرحیم خانرا باسه فوج پیادهٔ نظام وده بیرق خاصه دار درمغا کهای مقابل اردوی امیرشیرعلیخان مخفی بداشت ودروقت ظهر این روز با آنکه امیرشیرعلیخان ارادهٔ جنك نداشت از تخت سردار عبدالرحمن خان وسپاهش دلتنك شده آهنك محاربه کرد وهمهٔ لشکرش را امر یورش نمود که باجمعی اندك ازسپاه سردار عبدالرحمن خان که صف آراسته ایستاده بودند درآویزند چنانچه بمجرد حمله کردن آتش حرب شعله ورگشته آلات ضرب بکار افتاد ودرعین گیرودار سپاهیکه ازسردار عبدالرحمن خان کمین گزیده بودند بامراو بر خواسته بمحاربه گرائیدند وازطرف راست عبدالرحیم خان وجنرال نصیرخان که دربشت پشتها پنهان بود بتاختند واز مشاهدهٔ اینحالت سپاه امیرشیر علیخان خودرا گرفتارچهارموجهٔ بحرهلاکت دیده پشت بحرب داده روبهزیمت نهادند وبا امیرشیر علیخان ازراه فرار داخل قندهار شدند وهمهٔ احمال واثقال اردو باخیام وسی وپنج ضرب توپ همه بدست سردار عبدالرحمن خان ولشکرش افتاد واین فتح درروز بیم ماه رمضان سال ۱۲۸۳ هزار ودویست وهشتاد وسه هجری نصیب وی گشت واز حربگاه مظفراً رو بلشکرگاه که سه فرسنك مسافت داشت نهاد وپس ازنصف شب بمعسکرخویش رسیده امیرشیرعلیخان درقندهار نیزاقامت نتوانسته در هرات نزد سردار محمد یعقوب خان پسرش رفت وسردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان بیانی داخل قندهار شده بارسفر بکشودند وزمستانرا درانجا رحل اقامت انداخته بسر بردند ودربهار سردار محمد اعظم خان خواست که سردار عبدالرحمن خان رابحکومت قندهار گذاشته خود بکابل مراجعت کند اما او سرباز زده نپذیرفت

ذکر شورش سردار فیض محمد خان

(ذکر شورش سردار فیض محمد خان)

(بن امیر کبیر خلد مسیر)

ومقارن اینحال سردار فیض محمد خان را هوای قتال درسر افتاده ازبلخ بعزم رزم سردار محمد سرور خان لشکر جانب مدر کشید وامیر محمد افضل خان آگاه گشته سردار عبدالرحمن خانرا برای دفع او طلب کابل فرمود واوهنوز ازقندهار رهسپار نشده بود که سردار محمدسرور خان ازمدر بمدافعهٔ سردار فیض محمدخان برخواسته درحوضم باجگاه تلاقی جانبین رخداده جنك سخت درپیوست وسردار محمدسرورخان مغلوب گشته بامعدودی ازراه فرار داخل کابل شدوسردارفیض محمدخان فتحیاب گردیده تمامت سرداران محمدزائی وافسران نظام وخوانین ملکی را که بامردار محمدسرورخان بودندبالشکر وتوپخانه وتورخانهٔ اومتصرف شده منصورا جانب بلخ مراجعت کرده واز انجاروی تسخیر جانب قطغن وبدخشان نهاده اند وولایت را ازدست میرجهاندارشاه وسلطان مراد کشیده درهر جا حاکمی از طرف خود گماشته لوای معاودت جانب بلخ افراشت وپس ازبازگشتن او میرجهاندارشاه بواسطه که خواهرش را بحبالهٔ نکاح سردار محمداعظم خان درآورده بود ازراه صوات فرارکرده وارد کابل شد وازانسوی چون فرمان امیر محمدافضل خان بسردار عبدالرحمن خان رسید باآنکه بدرد کرده گرفتار بود از قندهار روی بسوی کابل نهاد ودومنزل یکی اسب رانده روزهفتم واردقراباغ شده روزهشتم درغزنین برتو وصول افکند ودرانجا فرمان دیگر ازپدر ولاکهرش شرف وصول بخشید که سردار فیض محمد خان جانب بلخ مراجعت کرده است بتانی جاده پیمای کابل شود تاستوهیده وخسته نگردد واو آسوده خاطرشده بخجروزدرغزنین توقف کرده اززحمت ره نوردی بیاسائید وپس ازان وارد کابل گشته اعیان واشراف شهر واطراف باتمامت سپاه نظام درمیدان کنار ده مزنك پذیره اش کرده بعد شرف دست بوس حاصل کرد

وقائع سنه ۱۲۸٤ هجری

﴿وقائع سال هزار و دویست وهشتاد وچهار هجری﴾

درین سال امیر شیر علیخان که ازضرب دست سردار عبدالرحمن خان چنانچه ازپیش رقم کشت شکست یافته واردهرات شده درانجا اوازهٔ فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد علم خان ازهرات نزداوفرستاد که اگردرخاطر آن برادر چیزی نرسد واورا یارومدد کارش پندارد هرآینه راه بلخ برگرفته وارد آنولاخواهم شد واومشعوفانه معروض داشت

بیا که گوشهٔ چشم من آشیانهٔ تست کرم نما وفرودآ که خانه خانه توست

— وامیر شیر علیخان پس از وصول این نامه باسردار فتح محمد خان وسردار محمدابراهیم خان وسردار یحیی خان وسردار سکندر خان وچهار هزار سوار کشادهٔ هراتی ازراه میمنه وارد بلخ شد وسردار فیض محمد خان مقدمش را کرامی داشته مراسم پذیره ولوازم مهمانی بتقدیم رسانیده بیست لك روپیه از طلاو نقرهٔ مسکوك پیش کشید واو ازتمام آن مبلغ تنکهٔ را برداشته همه را پس بدوعطا کرده فرمود که امروز هرچه خودم داشته باشم صرف راه تنك ونام کنم نه اینکه ازشما گرفته اند وخته تمام خلاصه پس ازرفع خستکی راه بتهیه آلات حرب وفراهم نمودن سپاه پرداخته سامان تسخیر کابل ساز کردن نمود وامیر محمدافضل خان ازورود اوبترکستان وعزمش برتسخیر کابل آگاه گشته سردار محمدیوسف خان را بادوفوج پیادهٔ نظام وچهارده ضرب توپ وچهار صد سوار نظام وپنجصد پیاده خاصه دار وپنجصد سوار کشاده از کابل بعزم انسداد راه جانب چار یکار کسیل فرمود که نزدسردار محمداسحق خان حاکم آنجا اقامه گزیده بااو درحفاظت راه ترکستان مواظب باشند که اگر امیرشیرعلی خان وسردارفیض محمدخان ازان راه روی بسوی کابل آرند بمدافعه برخواسته نگذارند که پایش گذارند تاسپاه دیگر ازکابل رسیده دمار ازروزگار ایشان برآرند وپس ازرفتن او درچاریکار مرض وبا درکابل حادث شده مردم سکنهٔ شهر واطراف رادل ازجای ببرد وازسموم مرض مذکورامیرمحمد افضل خان نیزجرعه نوش بادهٔ اجل گشته بهبستر ناتوانی افتاد ودرچنین حالت خبر حرکت امیرشیر علیخان وسردار فیض محمد خان ازترکستان بجانب کابل گوش خراشش شده سردار عبدالرحمن خان درقندهار مکتوب فرستاده سردار محمد اعظم خان را از حال پدر خویش و احوال رهسپر شدن امیر شیر علیخان آگهی داد که بسرعت وشتاب وارد کابل شده بمحافظت شهر واطراف مواظبت نماید تااو رایت مدافعهٔ امیرشیر علیخان برافراخته جانب ترکستان راه برگیرد واو درآمدنش اهمال نمود زیرا که سردار محمد سرور خان پسر خودرا ازکابل درقندهار طلبیده وبجای خویش درآنجا گذاشته بعد عازم کابل شده ورودش بطول انجامید وسردار عبدالرحمن خان نیزازسبب گرفتاری درتیمار داری پدرنیکو سیرش که بربستر بیماری افتاده بود فرصت حرکت نیافت مگوجاسوس تعین فرمود که لشکرمخالف را مراقب (۱) بوده ازهر راه که وارد شود اورا آگاه نماید تاراه مدافعه برگیرد خلاصه سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده فوج پیاده که در تحت لوای سردار محمد یوسف خان وازنوکران جان فشان سابقهٔ امیر شیرعلیخان بودند باهم مشورت کرده قرار دادند که درشب آتش بقور خانه زده همه را بسوزند وسردار محمد یوسف خان آگاه گشته محافظین قور خانه را تغیر داده دیگر محافظ گماشت ومقارن اینحال سپاه امیر شیرعلی خان درنجشیر راه نزدیك کرده سردار محمدیوسف خان آگاه شده عرض پردازپایه سریرسلطنت گشت وهم برطبق عرض اوجاسوس سردار عبدالرحمن خان خبرآورد ودرینحال مردم کوهستان که ابواب مکاتیب را باامیرشیر علیخان گشوده هرکدام نامهٔ متضمن برخدمت گذاری واخلاص شعاری ارسال داشتند وخودرا فرمان پذیراو بحساب آوردند —

(۱) مراقب نگهبان

﴿ذکر مأمور شدن سردار عبدالرحمن خان﴾

(بمدافعهٔ امیرشیر علیخان و کشته گشتن سردار فیض محمد خان)

ذکر محاربه نجشیر و کشته شدن سردار فیض محمدخان

وازین سوی امیرمحمد افضل خان باوجود علیل بودنش سردارعبدالرحمن خانرا باپنج فوج پیادهٔ نظام وتوپخانه ازراه کمك سردار محمد یوسف خان کسیل فرموده جنرال نصیر خان را باپنج فوج پیادهٔ نظام و توپخانهٔ دیگر

(۱) متتابعا بهم پیوستن

ازقفای اوامررفتن نمود وهردوتن متتابعاً (۱) اسپ رانده باردوی سردار محمد یوسف خان پیوستند ومقارن اینحال سردار محمد اعظم خان نیز ازقندهار راه برگرفته وارد غزنین شد وتامعلوم شدن احوال فتح و شکست یکی ازجانبین در آنجا درنگ کرد وچون سردارعبدالرحمن خان درقلعهٔ اللهداد وکل‌بهارنجشیر خیمه زدازانسوی امیر شیر علیخان در موضع بازارك پنجشیر فروکش نموده سردار فیض محمد خان برفراز کوهیکه مشرف برقلعهٔ اللهداد است برشده قلل (۲) جبل را بمردان کار استحکام داد وروز دیکر سردار عبدالرحمن خان آهنك جنك کرده سردار محمد یوسف خان را با یکفوج پیاده وهفت بیرق خاصه دار ونجصد سوار و دوضرب توپ بدرهٔ پدم کماشت ودوفوج پیادهٔ دیکر باشش ضرب توپ بسالاری جنرال محمد زمانخان امرکرد کهاز کنار دریاودامنهٔ کوهیکه سردار فیض محمد خان برفراز آن جای کزیده بود رهنورد شده در عقب آن جای کیرد وخودش باجنرال نصیرخان وبقیهٔ سپاه راه مقابل برداشت وچون جنرال محمد زمانخان بآن سوی کوه رسیده هنوزوارد موضع مقصود نکشته بود که بچشم سردار فیض محمد خان افتاده هدف کلولهٔ توپش ساخت وآلات جنك ازدوسو بکارشده آواز توپ وتفنك بالا کشت وسردار محمد یوسف خان ازدرهٔ پدم بکشاد دادن توپ پرداخت وجنرال محمد زمانخان باهردو فوج پیاده وتوپ که همراه داشت راه فراز کوه برداشت وچند جارا که دردست دسته های سپاه سردار فیض محمد خان بودند متصرف شده سردار فیض محمد خان ازاقامت کاهش روی بسوی اوکرده خواست که مواضع مستعده را بازپس متصرف شود وسپاه را ترغیب حرب کند که ناکهان کلولهٔ توپی برزمین خورده وبرجسته بشکم او رسیده هلاکش کرد وسپاه سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالرحمن خان ازکشته کشتن او آکاه کردیده ازچهار جانب حمله نموده همهٔ همراهانش را که سه هزارتن بودند دست کیرکردند واسلحه وتوپخانه اش را تمام بکرفتند ونعش اورا برداشته بلشکر کاه خویش مراجعت نمودند و جنازهٔ اورا درمحل نهاده بکابل نزد مادرش فرستادند و جسدش را در مزار سید مهدی کابل دفن کردند واین بیت ازلوح مزارش که مادهٔ تاریخ قتل اوست مرقوم شد ..

یك کولهٔ توپ آتش فشان شد تن برك نسرین او ار غوانی
بعین جوانی چوشد کشته ناکه بتاریخ کفتم دریغ جوانی

۱۲۸٤

وچون‌وی کشته کشته سردار عبدالرحمن خان‌فتحیاب شدامیر شیر علیخان از موضع بازارك پنجشیر باسواران همراهی که همراه داشت ازراه فرار لوای ناکامی جانب بلخ وتخته‌پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان‌سردار محمد یوسف خان‌را بادو فوج پیاده نظام درانجا کذاشته بکابل مراجعت کرد وسردار محمد اعظم خان‌نیز که درغزنین توقف کرده بود وارد کابل شد وسه روز پس از وصول سردار عبدالرحمن خان در سحر کاه شب جمعهٔ از ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸٤ هزارو دوصد وهشتاد وچهار هجری اعلیحضرت امیر محمد افضل خان‌را ایام عمر سپری شده پس از سلطنت یکسال وپنج‌ماه وچند روز بعمر پنجاه وچهار سالکی پدر ودجهان کرد

ذکر دفن امیر محمد افضل‌خان وجلوس‌امیر محمد اعظم خان

(ذکر تجهیز ودفن اعلیحضرت امیر محمد افضل خان)

(مرحوم وجلوس اعلیحضرت محمد اعظم خان)

ودر روز جمعه جسد اورا غسل داده بکفن در پیچیده در باغ قلعهٔ هوشمند خانش دفن کردند وپس از چیدن بساط سوکواری در روز جمعهٔ دیکر اعیان واشراف شهر واطراف را باصر سردارعبدالرحمن خان‌دعوت بیعت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نموده همه در مسجد جامع انجمن شدند بعد خود سردار عبدالرحمن‌خان شمشیر وعصای پدرش را نزد عم مکرمش نهاده از تمامت بزرکان بیعت امارت اورا کرفته بر تخت سلطنتش جلوس داد وخطبهٔ زر منبر وسکهزر رابنام او خوانده رایج کردانیدواو پس از ادای مراسم‌جلوس همهٔ‌بزرکان رابعطای خلعت ومنصب نواخته برتبول وتنخواه هرکدام بیفزود وسردار محمد اسمعیل‌خان‌بن سردار محمدامین‌خانرا بحکومت هزاره جات مأمورفرموده دوفوج پیاده ونجصد سوارنظام بااوهمراه‌نمود وسهراب خان‌را باچهارصد سوارنظام وچهارضرب توپ قاطری‌مأموراقامهٔ باجکاه کرد کهاکر امیرشیر علیخان عازم کابل شود بمدافعه کراید

ذکرتفویض نمودن امیر شیرعلی خان ترکستان را بمیران سابقهٔ آنجا

(ذکر تفویض نمودن امیر شیر علیخان)

(مملکت ترکستان را بمیران سابقه آنجا)

چون مکنت امیر شیر علیخان در محاربات عدیدهٔ که مذکور گشت بتاراج رفته از حشمت واقتدار باز مانده تهی‌دست شدتدبیری برای حصول وجه‌نقد اندیشیده میران سابقهٔ بلخ‌وسرپل و آقچه‌وشبرغان واندخود وتاشقرغانرا که ازدست سردار عبدالرحمن خان در وقت اقامه‌اش بترکستان از راه عدم اطاعت فرار کولاب وبخارا وغیره ولایات خارجه شده بودند پیش‌خوانده پشت ایشانرا بانکشت تدبیربخارید وهمهٔ ولایات‌را باانواپیکه در بلدان آنجا بود بایشان سپرده از مردم سکنهٔ هرشهر واطرافش بواسطهٔ میرسابقه اش مبلغ گزافی باسم بهای مملکت واتواب بگرفت وسه‌ماه درتحصیل وجه بسربرد و درخلال امر مذکوربزرگان بارجون سرفرازخان غلجائی وصاحبزاده غلام جان اندرابی وملك شیرگل خان غلجائی ونواب‌خان استرغچی وصوفی خان بایانی ومحمدا کبرخان ترەخیل ومیر اکبر خان کوهستانی ومیرزا عبد الخالق خان کشمیری که در پیرامون پایهٔ سریر سلطنت قیام داشتند بوسایل ووسایط حیله هاانگیخته روی دل امیر محمد اعظم خان‌را ازسردار عبدالرحمن خان بگر دانیدند واورا از وی بیم وخوف نشان داده ترغیب کردند که بترکستانش فرستد وبعوض او پسران خویش را بنظم ونسق امور سپاه ورعیت گماشته خاطر آسوده دارد واین امر را بنابر اغراض نفسانی خودها بروی کار آوردند که دراقامه داشتن سردار عبدالرحمن خان بکابل چون زیرك وبزیور عقل آراسته بود بحیف ومیل نمودن مال ومنال دولت وآزا رواذیت رعیت کامر وا نتوانند شد وامیر معظم الیه را گفته گفته چنان ازوی آشفته خاطر ساختند که روزی بعزم سلام عام گرامش حاضر شده خواست که دراندرون بارگاه شود دربان بفرمودهٔ خود امیرمحمداعظم خان که اورا گفته‌بود هرزمان‌که سردارعبدالرحمن‌خان‌حاضر آید ازشرفیاب شدن حضورش بازدارد مانع‌ازدخول گشته گفت امیر بخوابست رفتن بنزدش ناصواب پس سردار عبدالرحمن خان برای معلوم کردن صدق وکذب گفته حاجب تانصف روز بدرب بارگاه مترصد بنشست تا که خوانسالار طعام حاضر آورده داخل بارگاه‌گرد وقبل ازطعام نیز خدمه را درآمد شد دیده یقین برکذب حاجب حاصل کرد وچون طعام را دراندرون بردند اذن دخول برای او نیز صادر گشت ودرآمده همهٔ خوانین مذکوره را باملك جبارخان دم رد (۱) وغلام جان حاضر محفل دیده تند درگوشهٔ نشسته طعام نخورد تادیگران باامیر طعام خورده بساط خوردنی چیده شد ایشان بمکالمهٔ سر پنهانی پرداخته سردار عبدالرحمن خان کره برجبین ازمجلس بیرون شد وپس از سه روز امیر محمد اعظم خانش طلب حضور کرده تکلیف رفتن ترکستان نمود واوعرض والتماس کرد که سردار عبدالله خان پسر اورا باجنرال نصیر خان وعبدالرحیم خان وافواجیکه خانه دار ترکستانند وبیست وچهار ضرب توپ‌کسیل آنجافرمایند تاخودش برای تمشیت امور بحضور باشد وامیرمحمداعظم‌خان ازین عرض وخواهش اورضا نبودنش را برفتن ترکستان فهمیده بتدبیر در احسان برویش کشود که برفتن ترکستانش راضی سازد چنانچه هردفعه که امر رفتن آن مملکت میکرد واو اهمال می‌نمود یك‌لك ودولك روپیه عطامیفرمود تا که برفتن ترکستان راضیش ساخت وعیال ومنسوبان خودرا درکابل گذاشته عازم آنولاشد .

(۱) دم‌ردانسته نشداز کتاب پندنامهٔ دنیا ودین نقل شده

ذکرتوجه سردار عبد الرحمن خان جانب ترکستان

ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب ترکستان

(وفرارکردن امیرشیرعلیخان)

چون سردار عبدالرحمن خان باسپاه شایان از کابل روی بسوی ترکستان نهاد امیر شیرعلیخان ازتوجه اواگاه گشته وجه نقدیرا که ازبهای مملکت ترکستان واتواب آنجا فراهم کرده بود باعیال واطفال سردار فیض‌محمد خان ازتخته‌پل باخود برداشته ازراه میمنه جانب هرات گریخت وسردار عبدالرحمن خان ازکثرت برف وشدت سرما بصعوبت وزحمت بسیار وارد منزل باجگاه شده قریب سه‌صدتن ازاردویش را دست وپا ازسرما بیکار گشت وهمدرین اوقات سردار محمدیوسف خان بفرمان طلب ازنجشیر بکابل مراجعت کرد ودرمنزل باجگاه سردار محمد

اسمعیل خان از بامیان بپذیره آمده باسهراب خان که در آنجا بود شرف ملاقات حاصل کرد واو هر دوتن را تکلیف همراهی کرد که باتفاق ایشان مردم اوزبکیهٔ بلخ را که پس ازفرار کردن امیر شیر علیخان اقاغنهٔ مقیم آنجارا خرید کی خویش پنداشته اذیت وآزارمی دادند سرزنش باید نمود بعدایشان بقرارگاه خود آیندچنانچه هردوتن را باسواره وپیاده که باخود داشتند همراه برداشت ومقارن اینحال منشوری ازامیر محمد اعظم خان بسهراب خان رسید که اگربتواند برخصت والا ازنزد سردار عبدالرحمن خان بفرار خودرا کنار کرده رهسپار کابل شود واوازنزدوی فرار کرده بکابل آمد وپس ازوی عریضهٔ ازحاکم هزارهٔ بهسود که یکی از نوکران سردار عبدالرحمن خان بود بوی رسید که اورا باسم حساب دادن درکابل خواسته دیگررابعوض اومأمورحکومت آنجا نموده اند واو ارقام فرمود که نیکو کرده اند بعداز فیصلهٔ حساب خویش راه ترکستان پیش گیردوانجواب را فرستاده وارد آی بیك شد ودرانجا میرسلطان مراد ازقطغن بشرف رکاب بوس رسیده هزار سراسپ وچهار صدنفراشترباديگراشیاء برسم تحفه پیش کشیده مورد نوازش گشت وازانجا راه برگرفته واردتاشقرغان شدوچون میرانیکه وجه داده ترکستان واتواپ سلطنتی رامتصرف شده دست تعدی برمردم افغان کشوده قلعه مملك را استحکام داده خودشان درآنجه وشبرغان وسرپل واندخود ومیمنه جهت تهیهٔ اسباب کارزارفته بودند سردار عبدالرحمن خان واردمزار گردیده ازانجادرتخته پل پرتونزول افگنده رحل اقامت کشود ومقارن اینحال افسران سپاه سردار محمداسمعیل خان بعزعرض سردارعبدالرحمن خان رسانیدند که وی خیال فتنه دردل وهوای مفسده درسردارد میخواهیم که ازورو برتافته درتحت رایت عالی طریق خدمت سپاریم واوازخود جواب نفرموده چون امیر محمداعظم خان ایشانرادرزیرلوای سردار محمداسمعیل خان جای داده بود عرض پرداز پایهٔ سیرسلطنت شده آگهی داد واوتوقیع منیع صادر فرمود که درباب نورچشمی سردار محمداسمعیل خان هرچه شنیده اند بهتان ودروغست واوحکم عمش را بافسرانیکه عرض کرده بودند نشان داده ایشانرا ساکت ساخت وسردار محمداسمعیل خان بنور چشمی زبانزد روز کار شد

ذکر فتح قلعهٔ مملك

(ذکر فتح کردن سردار عبدالرحمن خان قلعهٔ مملك را)

پس ازان سردار عبدالرحمن خان از تخته پل حرکت کرده راه تسخیر مملك برگرفته وارد آنجاشد ونخست کس فرستاده قلعه گیان را دعوت اطاعت کرد وایشان سرباز زده دوباره قرآن روانه کرده پاس قرآن نیز ندانسته از جهالت وضلالت نگذشتند بعدسردار والا تبار مواضع توپ نهادنرا معین فرموده روزدیگر دیوار حصار را هدف کلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وبچهار ساعت دروازهٔ قلعه را بادوبرج هردوطرف آن از ضرب کلولهٔ توپ پست نموده قرب یك لك جوال برکاه درخندق انداخته راه یورش آماده ساخت ولشکررا امر یورش کرده قلعه گیان بارهای نی را آتش زده برسر یورشیان همی انداختند وایشان از آتش باك نکرده داخل قلعه شدند ودست بقتل عام دراز کرده تا که فتح میسر گردید هفتصد تن ازدلیران سپاه مقتول ومجروح شده هزارتن ازقلعهٔ گیان عرضهٔ تیغ هلاك ودمار گشت وازجمله یکتن درچاهی پناه گزیده زنده دست گیرشد واز شرارت میران فتنه جوی مفسده خوی داستانی نزد سردار عبدالرحمن خان بپای برد که ازورود لشکر پادشاهی میران سال خودرا درتباهی دیده دست از آزار افاغنه باز کشیده ازراه بیم وهراس بایازده هزار سوار وپیاده درین قلعه آمده دوهزارو پنجصدتن را باستحکام قلعه گذاشته خودبابقیه سواران جانب میمنه واندخود وسرپل وآنجه وشبرغان راه برداشتند که تهیهٔ کارنموده اسباب کارزار آماده کنند وهنوز توفیق رفیق ایشان نگشته بود که اینحادثه رخ نموده قراخان بن ایشان صدور که سالار قلعه گیان بود بااین جمع راه آخرت پیمود وسردار عبدالرحمن خان مکتوبی بدست اوداده نزدمیرانش فرستاد که راه غوایت فروهشته طریق اطاعت اختیار نمایند والا گرفتار خسارت واد بارشده سودی وبهبودی نمی بینند وآن مرد مکتوب را رسانیده قصهٔ ازشجاعت دلیران افاغنه نیزبپای برده میرانرا دل ازجای بکند وسردار والاتبار محافظ درقلعهٔ مفتوحهٔ مملك کماشته باسپاه منصوررایت حرکت افراشته وارد آنجه شد ومردم آنجا بپذیره اش کرده مورد الطاف بیکرانه گردیده عذرشرارت واغوای شانرا خودسردار عبدالرحمن خان حواله بخطای امیرشیرعلیخان نموده فرمود که اگر اوملکت را باتواپ دولتی بمیران نمیسپرد ووجه نمیگرفت ایشان هرگز سلسله

جنبان‌شور وفغان‌نمیشدند وتمامت رعایا ازین‌تقریر دلپذیراو ازتقصیرخویش آسوده‌خاطرشدندومیران‌که‌نظربه‌کردار خود هراسان‌بودند جانب‌میمنه طریق فرار پیمودند الامیرحکیم‌خان شبرغانی که‌رهنمونی بخت‌شرفیاب حضورسردار رفیع‌مقدار گردیده‌عفوشده بحکومت‌شبرغان سرافرازگشت ومیرمحمدخان سرپلی نیزتحفه وهدیه‌فرستاده‌چون‌خودش نیامد ارمغانش را نپذیرفته احکام فرمود که‌سرپل‌را فروگذاشته ازولایت بیرون شود وایلچی‌را مصحوب حاکم جدید روانه کرده امرنمود که اورا کشیده بکار حکومت پردازد وپس ازان ازآنچه راه‌برگرفته درشبرغان‌شرف نزول افکنند وازانجا یکی ازخدامش را بحکومت اندخود مأمور کرد

﴿ ذکر نامزد فرمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(دختر میرحکیم خانرا بخواهش پدرش)

ذکر نامزد شدن دختر میرحکیم‌خان بامیرزاده عبدالرحمن خان

وپس ازورود سردار عبدالرحمن خان درشبرغان میرحکیم خان بازای احسان‌او که‌عفوتقصیرش کرده‌حکومت آنجارا تفویض او فرمود نزد عبدالرحیم خان شده اظهار واستدعا کرد که‌دخترش‌را سردارعبدالرحمن‌خان بزنی قبول کرده منت برعهده اش گذارد و او بعرض رسانیده نخست پذیرفته نگشت وبعد از الحاح بنکاح دخترش سرافراز شده شرف صهریت سردار والا تبارراازین فرخنده شادی ومبارك نامزدی وخجسته دامادی حاصل کرده بمراد خویش واصل گشت ومقارن اینحال نیکوفال بازچندی ازرجال فوج‌ماتحت سردار محمداسمعیل خان بعرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی بدخواه ومحرك شور وغوغااست که‌آخرالامر مصدر کینه‌وعناد خواهد شد واو از اظهار ایشان عریضهٔ بمهر خود ایشان گرفته وعریضهٔ ازجانب خود نیزنگاشته بپایهٔ سریر سلطنت ارسال داشت وامیر محمد اعظم خان عرایض ایشانرا حمل برغرض وبهتان کرده نگار فرمود که همهٔ این سخنان نسبت بنور چشمی سردار محمداسمعیل خان ازمزخرفات است وهم حکم‌دیگر بنام‌سردار عبدالرحمن خان اصدار فرمود که راه تسخیر جانب میمنه بر گیرد

﴿ وقایع سال هزار ودو صد وهشتاد وپنج هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۸۵ هجری

چون نامهٔ امیر محمد اعظم خان درباب لشکر کشیدن جانب میمنه بسردار عبدالرحمن خان رسید وی سرباز زده عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شد که لشکر هنوز اززحمت سفر وقتال بغاة این بوم وبرنیارا میده و امور مملکت چنانچه باید نظام نگرفته است چگونه جانب میمنه رهسپر شوم و کاری را انجام نکرده باهتمام امر دیگر پردازم وازپیشگاه حضور درجواب عرض او شرف صدور یافت که‌اگربالشکر جانب میمنه رهسپر نشود هرآینه امیر شیرعلیخان ازطرف ترکستان مطمئن خاطر شده ازهرات قصد قندهار خواهد کرد وخلل بکار سردارمحمد عزیزخان وسردار عبدالرسول خان وسردار محمد سرور خان حاکمان فراه وپشت‌رود وقندهار خواهدانداخت واین‌خلل ازنارفتن جانب میمنه ولیت ولعل شما خواهد بود واوهرچند عذر معقول آورده معروض داشت که دروقت عازم‌شدن امیرشیرعلیخان جانب قندهار چون‌تخته‌پل نزدیکست زودتر بسروقت حاکمان مذکوره‌خواهم رسید واگر درمیمنه رفته گرفتار محاربه ومحاصره شوم امیر شیر علیخان از گرفتار شدن من درمیمنه زیاده تر آسوده خاطرگشته راه قندهار پیش خواهد گرفت وامیر محمد اعظم خان که طبیعتش بواسطهٔ اهل غرض از سردار عبدالرحمن خان منحرف گشته بود سخنان اورا نشنود وپیاپی فرمان اصدار فرمود که بهر صورت که باشد راه میمنه بر گیرد

(ذکرتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه وحرکت سردار محمد یعقوب خان)

(جانب قندهار ودست گیرشدن سردارمحمد عمرخان وسردار محمد عزیزخان)

ذکرتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه

خلاصه سردارعبدالرحمن خان ازکثرت فرمان فرستادن امیرمحمد اعظم خان ناچار راه تسخیر میمنه برگرفت ومقارن اینحال سردار محمد یعقوب خان بامرپدرش امیر شیرعلیخان بالشکر شایان ازهرات روبجانب قندهار نهاد وامیرمحمد اعظم خان آگاه گشته سردارمحمد عزیزخان را فرمان کرد که ازشهرمیرمند بدینسوی عبور کرده اقامه

گزیند زیرا که تا آب بسیار است گذشتن سردار محمد یعقوب خان ازنهر مذکور دشوار وتاهنگامیکه آب کم شود لشکر ازکابل بمعاونت اوخواهد رسید وفرمان دیگر بنام سردارعبدالرحمن خان اصدارفرموده ازحرکت سردار محمد یعقوب خانش آگهی داده امرکرد که نیم لشکررا نزد خود نگاهداشته نصف دیگررا باسردار محمداسمعیل خان وفوج خود اوروانه کابل نماید وازانسو سردار محمدعزیز خان عمل بحکم پدرش نکرده ازرودهیرمندعبورنکرد تا که سردار محمدیعقوب خان دررسیده باهم در آویختند ودرعین کیرودار سردارمحمدعمرخان وسردار محمدعزیزخان دست کیرسپاه سردارمحمد یعقوب خان شده اوهردوتن رابرپشت پیل برنشانیده نزدقبلهٔ امجدش درهرات فرستاد واو سردارمحمدعزیزخان رامحبوس کرده سردارمحمدعمرخان رااز راه برادری عفوکرده باسردارمحمداسلم خان مقررفرمود ودرخلال این احوال منشور مذکورامیرمحمداعظم خان بیک منزلی میمنه نزدسردارعبدالرحمن خان رسیده وی درجواب معروض داشت که ازپیش بصدوراینواقعه آگاهی داده بودم حسن قبول نپذیرفت اکنون نمیتوانم که نصف لشکررا فرستاده بانصف دیگرقلعهٔ میمنه را محاصره نمایم وانجواب رااارسال داشته بعدلشکرش را کوچداده بمقابل میمنه فرود آمد وجای سنگر افراشتن واقامه گزیدن را معین کرده در شب اطراف قلعه را گرفته بمحاصره انداخت وخیمهٔ خویش برتل عاشقان افراخته قلعه گیان را از تشدید محاصره بغایت مضطر ساخت ودرینوقت فرمان دیگر امیر محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان رسید که سردار محمد یعقوب خان سردار محمد عزیز خان رادستگیر کرده درهرات فرستاده است میباید که نور چشمی سردار محمد اسمعیل خان بانصف لشکر روانه کابل شود واو در جواب عریضه فرستاد که کار ازین گذشته که محاصرهٔ میمنه را گذاشته لشکر بکابل کاشته آید زیراکه تمامت سپاه شب وروز مشغول محاصره اند بجز اینکه جانبین از حال یکدیگر آگاه بوده در مخاطره نباشیم دیگر امریرا اختیار نمیتوان کرد واینرا فرستاده زیاده تر بمحاصرهٔ میمنه مواظب گشت وسردار محمد یعقوبخان پس ازفرستادن هردو سردار در هرات سردار فتح محمد خان را از نهر هیرمند امر عبور وتسخیر قندهار کرده سردار محمد سرور خان حاکم قندهار از گرفتار شدن برادرش سردار محمد عزیز خان وتوجه سردار فتح محمد خان جانب قندهار آگاه شده از راه فرار رو بجانب کابل نهاده چون وارد غزنین شد ازبیم عتاب پدرش امیر محمد اعظم خان نزد سردار محمد حسن خان بن سردار خوشدل خان حاکم آنجا توقف کرد وسردار فتح محمد خان بیمانعی داخل قندهار شده از قفای او سردار محمد یعقوب خان نیز بقندهار وارد گردیده مژدهٔ فتح قندهاررا خدمت والد ماجدش نگار داد واو شاد خاطر شده عزم سفر قندهار جزم کرد

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب قندهار

﴿ ذکر توجه امیر شیرعلیخان از هرات جانب قندهار ﴾

چون امیر شیر علیخان ازعرض سردار محمد یعقوبخان برفتح قندهار آگهی حاصل کرد سردارمحمد ابراهیم خان فرزند ارجمند خویش را بحکومت هرات گماشته خود باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان وسردار محمد عمر خان وسردار شیر علیخان قندهاری وغیره ولشکر آراسته راه قندهار پیش گرفت ومقارن ایحال امیر محمد اعظم خان ازدست رفتن قندهار وفرار کردن سردارمحمد سرور خان آگاه گردیده سردار محمد شریف خان برادر اعیانی امیر شیرعلیخانرا محبوس فرموده بعد از سه روز محبوساً روانهٔ ترکستانش نمود که سردار عبدالرحمن خان حفاظتش نماید ومقارن ایحال قاضی عبدالرحمن خان خالعلوم بعرض امیر محمد اعظم خان رسانیده از راه دولت خواهی اظهار کرد که میباید بنجاه تن مرد هوشمند از راه جاسوسی در قندهار رفته از خیال امیر شیرعلیخان عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شوند تابرطبق عزم وارادهٔ اوتهیهٔ کار شود ولشکریکه در کابل است جهت انسدادراه او ومدافعه اش باقامهٔ سرچشمهٔ مقر مامور گردد ونیز سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب جریده ازمیمنه راه کابل برگیرد که شکست امیر شیر علیخان برقبضهٔ تیغ اوبسته است واو جاسوس گماشتن رابکوش قبول نشنیده از فرستادن لشکر بسبب عدم تکمیل اسباب وآلات حرب عذر آورده فرمود که تاکی بشجاعت سردار عبدالرحمن خان امارت کنم اینرا گفته خواستن اورا نیزنپذیرفت و سردار محمد یوسف خانرا بادوفوج پیاده و پنجصد سوار مامور غزنین کرد وپس ازورود او درآنجا چون سردار شیر علیخان جاغوری بامردم

ایلجاری قوم خویش ازراه هوا خواهی امیرشیر علیخان وارد قراباغ شده سیف‌الله خان وجلندر خان بارکزائی عمر خان زائی را که از غزنین بادو بیرق خاصه دار جهت قراولی درانجا رفته بقلعهٔ سفید خواجه حسین خان هزاره جای گزیده بودند محاصره کرده بود سردار محمد یوسف خان وسردار محمد حسن خان حاکم غزنین آگاه گشته ایشان وسردار محمد سرور خان بادوفوج پیاده وچهار صد سوار نظامی و پنجصد سوار کشاده وهفت بیرق خاصه دار و چهار ضرب توپ نصف شبی از غزنین براه واغذ روی بسوی قراباغ نهادند وایلغار نموده هنگام ظهرازجیل معروف بکیچهٔ غلامان که مشرف بنوده کلستان خان است بدشت قراباغ فرود شدند وازقلاع کلستان خان سوارهٔ نظام را امر تاختن کرده هرسه تن سردار باتوپها وفوج پیادهٔ نظام ودسته های خاصه دار ازقفای سوار بسرعت راه برگرفتند ونزدیك قلعهٔ سفید خواجه رسیده باهم درآویختند وبیك حمله مردم جاغوری را ازپیش برداشته دست بقتل ایشان کشودند وازجانب دیگر مردم ناصری کوچی که باتمام هزاره معاند واینوقت قبائل شان در قراباغ بودند درقتل هزاره شریك لشکر بادشاهی شده بسیار تن از مردم قراباغ را نیز بامردم جاغوری بکشتند ودوصدتن ازکشتکانرا سربریده سرهای ایشانرا بکابل فرستادند واینسال تاکنون بسال سربریده نامزد وزبان زدانام است وپس از انجام کار هزاره علوفه وآزوقهٔ سیف الله خان و جلندر خان را آماده نموده درقلعهٔ مذکوره گذاشته خود شان ازراه موشکی بغزنین مراجعت کردند ودرخلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان که ازهرات روی بسوی قندهار نهاده و حکومت فراه را بسردار میرافضل خان داده وارد قندهار شده بود آهنك کابل کرد

﴿ذکر توجه امیرشیر علیخان﴾

(ازقندهار جانب کابل)

ذکر توجه امیر شیرعلی خان ازقندهار جانب کابل

چون امیر شیر علیخان وارد قندهار کردیده مکنت واقتدارش را استوار مشاهده کرد سردار محمد هاشم خان‌را بحکومت قندهار کاشته خود باسپاه آراسته راه کابل برگرفت وامیر محمد اعظم خان ازتوجه اوآگاه کشته سردارشمس‌الدینخان‌بن‌سردار امیرمحمدخان مرحوم رابحکومت کابل‌مأمورفرموده منشوری‌بنام سردارمحمداسمعیل خان اصدار نمود که پنج طغرافرمان بنام‌شما اصدار یافته که ره‌نوردکابل شوید وتاکنون احوالیکی ظاهرنکشت حالا میباید که بلادرنك آهنك کابل نمائی وپس ازارسال این فرمان مستوفی عبدالرزاق خان را که ازسبب هوا خواه بودنش بامیر شیر علیخان محبوس کرده ونجاه هزار روپیه ازوجریمه کرفته بود بزندانش هلاك ساخته بعد باسپاهیکه درکابل بود بعزم دفع امیرشیرعلیخان راه غزنین برگرفت وفرمانی‌بنام سردارعبدالرحمن خان‌اصدار فرمود که کارمیمنه را فرو کذاشته بتعجیل هرچه تمامتر جانب غزنین رهسپر شود وسردار محمداسمعیل خان را ازخود پیشتر روانه دارد واحکام او درهنکامیکه میرمحمد حسین خان والی میمنه اطاعت کرده بود بسردار عبدالرحمن خان رسید ومیرمذکور که قرآن فرستاده طالب امان شده وچهل هزار مثقال طلای مسکوك برزمه کرفته بودکه درهرسال مبلغ مزبوررا بکارکذاران بادشاهی برساند چنانچه یکساله را بادیکر تحف وهدایا رسانیده وپیش کشیده بود که منشور مستور امیر محمد اعظم خان برتو وصول افکنده سردار عبدالرحمن خان بشفاعت والی میمنه ازتقصیرات میران ترکستان که درانجا پناه کزیده بودند درکذشته شش‌عراده اتواپ والی میمنه رانیز برگرفت ومقارن ایحال منشور مذکور ازپایهٔ سریر سلطنت بسردار محمداسمعیل خان رسیده ازملاحظهٔ سردار عبدالرحمن خان کذارش داده چون‌فرامین سابقه‌راباو نشان نداده وامیرمحمد اعظم خان چنانچه کذشت مرقوم فرموده بود ازسردار عبدالرحمن خان کلهٔ کرده راه کابل برگرفت وازقفای او سردار عبدالرحمن خان نیز بامر امیرمحمد اعظم‌خان ازمیمنه دربلخ مراجعت کرد وسردارمحمد اسمعیل خان بارادهٔ اینکه دست بردی بمنال رعایای‌ترکستان نماید دومنزل یکی راه‌بریده خواست که خودرا ازسردارعبدالرحمن خان دور کند امااوبفراست‌عزم اورا دانسته ازدنبال اوعنان سرعت باز نکشید تا که هردوتن باهم وارد شبرغان شدند ودرانجا عریضهٔ کرنیل سهراب خان وفرمانیکه امیرمحمد اعظم خان باسردارمحمد شریف خان که محبوس‌نموده بترکستان فرستاده بود ازتخته پل بسردار

عبدالرحمن خان رسید واوچون سردار محمد شریف خان را درانجا بحفاظت نگاهداشته فرمان وعریضهٔ خودرا فرستاده بوه درحال دوفوج پیاده وشش عراده توپ ازسپاهیکه همراه داشت پنهان ازسردار محمد اسمعیل خان جانب تختهٔ پل گماشت که درشب راه نوردیده وارد تختهٔ پل شوند تاسردار محمد اسمعیل خان دروقت ورودش بدانجا سردار محمدشریف خان عمو یش را اززندان کشیده فتنهٔ نانگیزد بعد درشبرغان ازهم جدا گشته سردار محمداسمعیل خان راه تختهٔ پل برگرفت وسردار عبدالرحمن خان که ازفرستادن لشکردر تختهٔ پل چنانچه انفاً مرقوم گشت مطمئن خاطر بود از قفای اوبتانی رهسپر شد وسردار محمداسمعیل خان بقرب تختهٔ پل رسیده کس دراندرون شهر فرستاد که بخود معلوم نماید که اگر فوج نباشد سردار محمد شریف خانرا اززندان کشیده باخود درکابل ببرد وچون هردو فوج پیاده وتوپخانهٔ که سردار عبد الرحمن خان فرستاده وپیشتر رسیده درتختهٔ پل جای گزیده بودند بر مقصدش کامیاب نگردیده داخل مزار شریف شد وسی هزار تنکه بستم ازحاکم آنجا گرفته روی بسوی تاشقرغان نهاد که درانجانیز همین معامله کند امامردم انجادر برویش بربسته بشهر راهش ندادند چنانچه ازانجا مایوسانه راه برگرفته رعایای عرض طریق را تاخته وتاراج کرده وارد بامیان گردید ودرانجا فرمان امیرمحمداعظم خان بوی رسید که همچنان ازبامیان رهسپار غزنین شود که موکب پادشاهی نیز بعزم مدافعهٔ امیر شیر علیخان که وارد قلات شده مرحله پیمای آنصوب است واوعذرخواسته پیام داد که افواج نظامی وسواران کشاده ازهمراهی من عنان باز کشیده خواهان یکساله تخواهند که بدون آن بامن ره نورد نشوند وامیر محمد اعظم خان ازین امر سردار عبد الرحمن خان را بذریعهٔ فرمان خبر داده مرقوم نمود که عرائض شما درباب حیله وری اواز در صدق بوده چنانچه ثمره اش بروز کرد وچون ازبامیان وارد غوربند شد کرنیل سهراب خان را که سردار عبدالرحمن خان از تختهٔ پل پانصد راس اسپ وغیره تحف وهدایا روانه پایه سریر سلطنت نموده واو درجنب اردوی سردار محمد اسمعیل خان فرودشده بود کرنیل سهراب خانرا دستگیر کرده اسپان وهدایا را که باو بودند متصرف شده اورا محبوس کرد و مقارن اینحال سردارذوالفقارخان وسردار صالح محمدَ خان برادران کوچك سردار محمداسمعیل خان که بحکومت چاریکار و کوهستان مأمور بودند روی ازدولت امیرمحمد اعظم خان برتافته ببرادرایشان پیوستند وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ فرمان مذکورامیرمحمد اعظم خان دوهزار سوار بسالاری غلام محمد خان ازراه امداد عمش بایلغار فرستاده پیام داد که صداقت نور چشمی خوبتر ظاهر خواهد شد ومیباید که تا وصول من وارد غزنین نشوید وچون امیر شیرعلیخان نزدیك رسیده بود امیرمحمد اعظم خان قبل از رسیدن سوار وپیام سردار عبدالرحمن خان وارد غزنین گشت وازانجا درموضع چهل دختران وازانجا درمنزل اسپین ده فرودشد وامیرشیر علیخان ازمنزل موشکی راه منحرف ازسپاه وفرود گاه امیرمحمد اعظم خان اختیار کرده درکیچهٔ مرسل فروکش کرد وامیر محمد اعظم خان نیز باسپاه خویش وسواران ایلجاری طوائف اندری وهزاره و وردك وتاجکیهٔ غزنین ازراه موضع ارزو ومنکر روبجانب کیچهٔ مرسل نهاده بمقابل اردوی امیرشیر علیخان فرودگاه قرارداد وبیست روزهرکدام بمقام خویش بسربرده یکی مزاحم دیگری نشد

ذکر تصرف نمودن سردار محمداسمعیل خان کابل را

﴿ذکر تصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را﴾

وسردار محمداسمعیل خان در خلال احوال مذکوره از غوربند داخل کوهستان کابل شده مردم هنکامه جوی مفسده خوی آنجانزداوانجمن گشته باایشان واردکابل شد وسردار شمس الدینخان را که باندکی ازسپاه دربالاحصار بود بمحاصره انداخت وپس ازشش روز مردم سکنهٔ بالاحصار باب مسالمت بروی سردار محمد اسمعیل خان کشوده سردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکرخان قرت که بامرامیر محمداعظم خان بحفاظت کابل قیام داشتند ازمدافعت سردار محمداسمعیل خان وممانعت بزرکان بالاحصار عاجزشده دست وپائی میزدند تاکه شبی میر اعظم شاه خان کوهستانی بادیکر کوهستانیان برج عقابین معروف بیك لاغورا که حفاظتش برعهدهٔ محمدرحیم خان بابکرخیل بودیورش نموده اورا باخاصه دارانش بقهر وغلبه ازبرج فرود آورده متصرف شد وازین امرسردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکر خان واله وحیران شده دست ازجنك کشیده تن بحبس دردادند چنانچه سردار

محمداسمعیل خان باسپاهش داخل بالاحصار شده ایشان را بزندان فرستاد وعیال واطفال امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را بیرون کشیده سکه وخطبه‌را دوباره بنام‌اعلیحضرت امیرشیر علیخان رواج‌دادوبنظم ونسق امو رمهمهٔ کابل پرداخت

ذکر قاصد فرستادن مادرسردار عبدالرحمن خان

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان

نزدپسرش وشکست امیرمحمداعظم خان

ووالدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان حاجیش را که ربقهٔ بندگی بگردن داشت‌ازراه اطلاع‌دهی واخفا نزدپسرش فرستاد که اورا ازقصهٔ سردار محمداسمعیل خان وازدست رفتن کابل آگاه کند ومقارن‌احوال سپاه‌امیرمحمداعظم خان ازواقعهٔ کابل خبریافته دسته دسته روی ازوبرتافته راه شتافتن جانب‌امیرشیر علیخان برگرفته باردوی اوهمی پیوستند وامیرمحمد اعظم‌خان مضطرب وهراسان گشته باسران‌سپاه وبرادران خویش کنکاش‌کرده صلاح‌کارجست وازعدم علوفه که زیاده برچهار روزه دربنه چیزی نداشت بصوابدید ایشان پنج‌فوج پیاده نظام راازجملهٔ‌هشت فوج که همراه داشت ازلشکر گاه بعزم درآمدن بغزنین بیرون کشید که درانجا تاورود سردار عبدالرحمن خان خودداری کند وبقیهٔ سپاهش ازبیرون شدن افواج مذکوره اندیشه ناك گشته باهم گفتند که ازسبب رفتن بعضی سپاهیان نزد امیرشیر علیخان امیرصاحب مارا مخالف وازراه خدمتش منحرف پنداشته درینجا گذاشته‌راه هزیمت پیش‌خواهدگرفت‌پس درساعت هشت شب‌بیست‌و هشتم‌ماه جمادی‌الثانی سال۱۲۸۵هزارودوصدوهشتادوپنج‌هجری که‌یکسال وچندروز ازامارتش گذشته‌بود دفعةً ازتصویریکه کرده‌بودند توپ‌وتفنك‌کشاددادن آغازکردندونوای شوروغوغای مخالف سازنمودند وامیرمحمداعظم‌خان سراسیمه ازخیمه‌بیرون‌شده براسپ فرارسوار گشت‌ودرچنین حالت سردار محمد یوسف خان که اسپش نرسیده بود خواهش اسپ سواری کرده امیرش یکی از اسپان یدك خویش مرحمت فرموده باهم از اردو بیرون گردیده روبفرار نهادند و از تمامت سپاه قرب هزار سوار باایشان همراه شده وارد دشت تلخك زار گشتند واز انجا طریق مغالطه اختیار کرده دربید مشك وازانجاراه کردن مسجد داخل خوات وردك گردیدند واز قلاع کوده عبور کرده بعلاقهٔ هزاره بورجکی وجرغی ومرك درآمده ازانجا وارد ورث هزارهٔ دای‌زنکی شدند ومیرناصربیك مقدم ایشانرا کرامی داشته‌چند راس‌اسپ برسم هدیه پیش کشیده رقم صداقت واخلاص حاصل کرد بعد ازانجا دراخضرات رفته وازکرمان وسرجنگل وقوم آبه وبلخاب عبور کرده درمزار شریف عنان‌باز کشیدند وتا که وارد آنجا شدنداز همه‌همراهان ایشان سردار محمد یوسف خان وسردار محمد اسحق خان وجنرال صالح محمد خان وکرنیل محراب خان وایشیك آقاسی محمد اکبر خان وبرکت‌الله خان کمیدان سوارهٔ نظام‌ومیرزا عبدالخالق خان مستوفی ومیرزا عبدالصمد خان وغیره سپاهیان نظام وخدمهٔ حضور که مجموع یکصد وسی‌تن سوار بودند همرکابی کرده دیگران همه‌از ملازمتش روی برتافته رفته بودند وپس ازفرار کردن امیر محمد اعظم خان اردویش بنه‌وآغروق را تاراج کرده بسیار تن از دست هم‌دیگر کشته وزخمدارشدند وازجمله محمد افضل خان‌بن‌علی عسکر خان قرت دست گیرمردم قریهٔ رامك شده نزد امیر شیر علیخانش بردند واونخست امربرقتلش نموده ثانیاً بشفاعت سردار محمد علیخان بن سردار پیرمحمد خان مرحوم ازقتل خلاصی یافته بیرق ونقاره وسوار از وی باز داشته موقوف خدمتش ساخت وسردار فتح محمد خان که راه تعاقب امیر محمد اعظم خان برگرفته بود بااو دوچار نشده غلام محمد خان را از همراهانش درعلاقهٔ سوختهٔ علاوالدینی هزاره‌دستگیرنموده بقتل رسانید دیگر برمرام فائز نگشته مراجعت کرده سردار احمد خان وسردارمحمد زمانخان‌را که از همعنانی امیر محمد اعظم خان در قعلهٔ شاه علی‌اکبربازمانده بودند باخود برداشته شرفیاب حضور امیر شیر علیخان کرد واوایشانرا عفو نموده دیگر چیزی نفرمود وپس‌از اطفای نائرهٔ شور وغو غابقیهٔ سپاه امیر محمد اعظم خان را از طریق تسلی داخل لشکر خویش فرموده راه غزنین پیش گرفت وازانجا روانه شده بامکنت وحشمت پادشاهی وارد کابل گردید

ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل وشکست امیر محمد اعظم خان

﴿ ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل ﴾

(و شکست امیر محمد اعظم خان)

چون سردار عبد الرحمن خان ناظر حیدررا درتخته پل وناظر جهاندادرا بمزار شریف ونائك هند ورا بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده ازقفای سردار محمد اسمعیل خان چنانچه ازپیش رقم کشت بفرمان امیر محمد اعظم خان راه غزنین بر گرفته ودر عرض راه بیمار شده ازحرکت بازمانده بود وپس ازبیست روز صحت یافته ره نورد منزل مقصود شده در عرض راه آی بیك فتح کابل را ازقاصدیکه مادرش فرستاده بود شنیده در آی بیك از نامهٔ سردار محمد سرور خان که ازراه فرار واردغوری گردیده نامه فرستاده بود برشکست امیر محمد اعظم خان ومعلوم نبودن او که کدام جا رفته است آگاه گشته مهموم شد وبذریعهٔ نامهٔ ناظر حیدر خان حاکم تخته پل را اعلام فرمود که تفرس حال وتجسس احوال امیر هزیمت یافته را نموده باو اطلاع دهد واو ازورودش بمزار شریف خبرداده دوباره سردار والا تبار حاکم مزبوررا فرمان کرد که یك تنکه باوبدهد وهم هرچه از اسب واسلحه نقص داشته باشد آماده وتمام نماید وخود سردار نیکواطوار از جانب کابل وغزنین صرف عنان کرده وارد غوری شده با سردار محمد سرور خان بابدامن صبوری پیچید وجنرال نصیر خانرا که بادوهزار سوارهٔ نظام مقدمة الجیش قرارداده واینوقت درقره کتل رسیده بود نامه فرستاده از کماهی حال آگاهی داده امرفرمود که ازانجا که وارد گردیده است تاباجگاه وزیر کتل دندان شکن همه را درزیر حفاظت داشته مترصد احوال بوده اقامه کرینند ومقارن انحال میرمحمود شاه که سردار فیض محمد خان مرحومش پس از گریختن میرجهاندارشاه و آمدنش بکابل بحکومت بدخشان مأمور کرده بود تحف وهدایای شایان نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پذیرفته نکشت وبپاس خاطر میر جهاندار شاه که همراهش بود وهم دختراورا گرفته بود هدایای میرمحمود شاه را رد کرده فرمان فرستاد که حکومت بدخشانرا بمیر جهاندار شاه فرو گذاشته ازراه اطاعت حاضر درگاه شود والا هرطرف که خواهد برود وشهاب الدین خان اباد وصد سوار همراه میرجهاندار شاه روانهٔ بدخشان فرموده بنظم ونسق محال قطغن پرداخت و نامهٔ بخدمت امیر محمد اعظم خان ارسال داشته استدعای آمدنش را درغوری کرده مرقوم نمود که پس از ملاقات به تخته پل مراجعت فرماید واوعازم غوری نشده سردار عبد الرحمن خانرا طلب تخته پل فرمود اونیز ازسبب امیرشیرعلیخان که مبادا آهنك ترکستان کند ازرفتن تخته پل ابا کرد بعد امیرمحمد اعظم خان سردار محمد اسحق خانرا در تخته پل گذاشته خود بادیگر سرداران راه غوری بر گرفته باردوی سردار عبدالرحمن خان پیوست

ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان

﴿ ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان وتوجه ایشان جانب غزنین)

چون امیرمحمد اعظم خان وارد غوری شده استراحت حاصل کرد باسردار عبدالرحمن خان مشورت کرده صلاح کاردران دید که جانب کابل جیش درجنبش آورده باامیر شیرعلیخان در آویزند وسردار عبد الرحمن خان شدت سرمای زمستانرا عذرنهاده رای عمش را پسندیده بهتری ایام بهاررا برای پیکار اظهار کردواوالزامش باین نمود که هرگاه (۱) مماطلت درحرکت شود هرآینه سرخویش گیرم وراه بخارا پیش وسردار عبدالرحمن خان ازین گفتهٔ او ناچار سفر زمستان اختیار نمود بجنرال نصیرخان که بادو هزار سوار بحفاظت قره کتل وباجگاه اقامت داشت برنگاشت که راهٔ کهمرد وسیقان برگیرد وخود باامیرمحمد اعظم خان ولشکریکه همراه داشت از غوری راه بامیان برداشت واز منازل شلوکتو وبادقاق عبور کرده در کهمرد وسیقان باجنرال نصیر خان و سوارانش یکجا شده همگنان وارد بامیان گردیدند ومجده روز در انجا درنك کرده بعد از انجا رهسپار کشته وارد کردن دیوار شدند و امیر شیر علیخان سه هزارسوار هزاقی را مأمور باقامهٔ منزل مذکورفرموده بود که سد راه باشند اماایشان از نزدیك شدن سردار عبدالرحمن خان تاب اقامت وتوان مدافعت را درخود ندیده قبل از ورود سردار بااقتدار راه فرار برگرفته بکتل اونی عنان باز کشیده اقامت گزیدند و مقارن انحال امیر شیر علیخان مضطرب احوال گردیده

(۱) مماطلت دفع الوقت و فرصت نمودن وپس افگندن کار

سردار محمد اسلم خانرا بالشکر شایان مأمور غوربند فرموده خود باسپاه آراسته ازکابل بیرون شده درقلعهٔ قاضی عسکرگاه ساخت وامیر محمد اعظم خان فرزندش سردارمحمد سرور خان را ازکردن دیوار بادوصد سوار درتیزین نزد سرفرازخان‌غلجائی خلش فرستادکه باتفاق اومردم غلجائی نواحی کابل وجلال آباد را بعناد امیرشیر علیخان برانگیزد و خود باسردار عبدالرحمن خان محاربه را درکابل باامیر شیر علیخان بنیروی بازویش ندیده از راه سر تالاب وباد آسیاب وقرغه وارد ناهور شدند واز انجا براه آبدره وسوخته اسپ رانده دربید مشك غزنین فرود کشتند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین دروازهای شهررا بربسته‌بعزم قلعه داری استوارنشست وسردار عبدالرحمن خان باعمش از بید مشك کوچیده درروضهٔ سلطان محمود انارالله برهانه فروکش کردند وسردار محمد سرور خان که ازکردن دیواره نورد تیزین شده بود ازطریق خفا وارد بیکتوت کشته ازانجاراه کتل خرس خانه حال موسوم بخیرخانه وارد ده‌سبز شده ازانجا درتیزین رفت وامیرشیر علیخان ازورود اودر آنجا اکاه‌کشته سردار محمد اسلم خانرا که مأمورغوربند کرده واینوقت‌هنوز درکوهستان کابل بود فرمان کرد که باچهار فوج پیاده وسه فوج سوارهٔ نظام و توپخانه وسوارهٔ کشاده که همراه دارد راه تعاقب سردار محمد سرور خان بردارد تااگر بتواند اورا بدست آرد که فتنهٔ حادث نکند واو وارد تیزین شده سردار محمد سرور خانرا در قلعهٔ سرفراز خان محاصره نمود وسرفراز خان ازراه حیله طریق صلح برگرفته با سردار محمد اسلم خان قرار داد که سردار محمد سرور خانرا از قلعهٔ خویش بیرون کشد بشرط آنکه او یکمنزل پس کوچ دهد آنگاه اورا ازقلعه خارج نماید تاسالماً هرطرف که خواهد راه پماید واواین قرار داد سر فراز خانرا بفراست آلوده بحیلت دانسته ظاهراً قبول کرده یکمنزل مراجعت نمود وباطناً ازین کوچیدنش سردار محمد سرور خان وسرفراز خانرا غافل ساخته درعقب هر سواری یکتن ازپیادهٔ نظام ردیف سوار نموده شباشب باچند ضرب‌توپ قاطری برقلاع تیزین تاخته بامدادان ازکرد راه در رسیدند ودست بقتل وتاراج کشوده سردار محمد سرور خان وسرفرازخان ازبیم آنکه مبادا دستگیرشوند بگریختند وسردارمحمد اسلم خان مال‌ومنال مردم تیزین‌را غارت‌کرده از راهیکه رفته بود بکوهستان مراجعت نمود وازانجا چون امیر محمد اعظم خان و سردارعبد الرحمن خان وارد غزنین شده بودند از جانب ترکستان آسوده خاطر کشته راه قلعهٔ قاضی برگرفته باردوی امیر شیر علیخان پیوسته معاضدش شد واینوقت امیرشیر علیخان نائب محمد علم خان توکراورا باقلیلی ازسپاه وغیره خدام کارآگاه مأمور بامیان کرد که درآنجا رفته نوای شور وآوای مخالف ساز کرده درترکستان شورش اندازد تاامیرمحمد اعظم خان وسردارعبدالرحمن خان را ازانصوب دل ازجای شده پای حیرت درگل شوندوازقتال وجدال‌بازمانند واو دربامیان رفته نخست مردم هزاره را مستمال ساخته بعد باتفاق میران هزاره درخلل انداختن کار ترکستان پرداخت

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب غزنین ومحاربهٔ منزل شش‌کاو

(ذکر توجه امیرشیر علیخان جانب غزنین)

(ومحاربه منزل شش کاو)

(۱) خفتان نوعی‌ازجامهٔ سپاهیان(۲) خیل سوران وگروه مردم وکله اسپان (۳) برکستوان قسمی‌ازلحاف که برسراسپ اندازند (٤) زمهریرسرمای سخت

وامیر شیر علیخان پس‌ازفرستادن نائب محمد علم‌خان دربامیان ازقلعهٔ قاضی باسپاه کینه خواه‌جاده پیمای‌غزنین شده چون رونق افزای منزل لوره‌کشت یکذرع برف‌درانوادی از آسمان ریخته کوه وکمررا خفتان(۱)یخ‌در برنموده خیل (۲) صحرا را برکستوان(۳) زمهریر(٤) برسر انداخت که گویا ازدم سردی هوا زنده راجان ومرده را استخوان‌یخ میشد ودر چنین‌حالت امیرشیرعلیخان قرب ده هزار سوار جهت تاراج‌نمودن مال‌ومواشی‌اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان که بادوفوج پیاده وشش ضرب توپ قاطری درقلاع مردم وردك برای‌علوفه رفته وآزوقه بارکرده روی مراجعت بلشکرگاه نهاده بودند گماشت چنانچه‌بدیشان نزدیك شده‌درینوقت سردار عبد الرحمن خان بفراز کوهیکه جانب شمال شهر غزنین واقع ومشرف بروضه است نشسته‌آنسر زمین را بدوربین میدید که سواران امیرشیر علیخان راه نزدیك نمودندپس دوهزار سوار که نزدش حاضر بود ازطریق ایلغار بمعاونت حاملین علوفه گماشت چنانچه ایشان بسرعت وشتاب اسپ رانده درمقابل سواران امیرشیرعلیخان

رسیده استوار ایستادند وسوارهٔ امیرمذکور باچهار ضرب توپ قاطری که همراه‌داشتند ایشانرا آماج گلوله‌توپ ساخته جانبین بکشاد دادن توپ پردا ختند وفوج پیاده ازپهلوی بار گیرهای خود فیر کرده جمعیت سواران امیر شیرعلیخان‌را درحدود منزل شش‌کاو پراکنده ساختند ودراثنای گیرودار وکشاد دادن تفنگها وانواب آتشبار دوهزار سواریکه سردار عبدالرحمن خان کمك فرستاده بود باشمشیر های آخته بتاختند وبسیار تن رابخاك هلاك انداخته بسیار سراسپ بغنیمت گرفتند وبقیته السیف‌را مغلوب نموده بساتن‌را دست گیر کرده مظفر ومنصور ازراه مراجعت‌داخل لشکرگاه‌خویش شدند وسردار عبدالرحمن خان اسیرانرا درسرائی بجوار روضهٔ سلطان محمود اطاب الله‌ثراه محبوس فرمود ودوروزپس‌ازواقعهٔ مذکوره سردار فتح محمدخان ازحضور امیرشیر علیخان‌مأمور ترکستان گشته بایازده هزار سوار ازمنزل شش کاو درشب راه برگرفته ازراه خفاازلشکرگاه امیر محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان گذشته در نواحی اسپین‌ده ونانی‌کمین گزیدند. وسردارعبد الرحمن خان آگاه گشته چند تن‌را ازراه جاسوسی بفرستادوکمین گاه‌ایشان‌را بخودمعلوم نموده دوهزار ازسوران نظام باشش‌عراده توپ جاوی وشش ضرب توپ قاطری ودوفوج پیاده نظام وپنج بیرق خاصه دار تعیین فرمود چنانچه بوقت سپیده صبح راه بکمین گاه نزدیك کرده بیخبرحمله نمودند وسردار فتح محمدخان ازهیاهوی دلیران سراسیمه ازخواب غفلت بیدار شده خودرا دوچار تیغ آبدار وتوپ وتفنك آتشبار دیده باهمراهانش بعضی پیاده وبرخی سواره‌روبوادی فرار نهاد وچون قدری ازدم تیغ دورشد بادوصد سوار ازطریق ادبار وارد مقر گردیده مأمن گزید وسواران سردار عبدالرحمن خان مظفر ومنصور جانب عسکرگاه خویش باز گشته مورد تحسین وآفرین شدند

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای لشکریان امیر شیر علی خان

(ذکر نامه‌فرستادن سردار عبدالرحمن خان بلشکر امیرشیرعلیخان)

(وفتح نائب محمد علم خان ترکستان متعلقهٔ افغانستان را)

پس از گریختن سردار فتح محمد خان سردار عبدالرحمن خان تدبیری اندیشیده خواست که نفاق در میان لشکر امیر شیر علیخان اندازد پس نامهٔ نگار داده بلشکریان امیر شیر علیخان فرستاد که روی ازو بر تافته سوی اردوی اوشتابند تاهر کدام بقدر مقام خویش جائزه ورتبهٔ یابند وایشان مرقوماً پیام دادند که ماازامیرمحمداعظم خان ناخوشنودیم که راه خدمت باامیر شیر علیخان می‌پیائیم اگراوباشمانمی‌بود هرآینه رهسپار خدمت شمامیشدیم واوتوشتهٔ آنانرا بامیر محمد اعظم خان نشان داده برسلو کش متنبه ساخت ویازده روز دیکر پس از امر مذکور هریك‌ازجانبین درلشکرگاه خویش بسر برده مزاحم‌یکدیکر نشدند ودر خلال سوانح وحوادث‌مذکوره نائب‌محمد علم خان که وارد بامیان‌شده چنانچه از پیش رقم کشت باختلال کارترکستان پرداخته بود بامردم ایلجاری‌ومیران هزاره از بامیان برخاسته واردغوری کشت ومردم آنجارا مطیع ومنقاد ساخته راه بلخ برگرفت وسردار محمد اسحق خان با ناظر حیدر خان ازتوجه او آگاه گشته لشکر بدفعش گماشت ودر حدود تاشقرغان باهم ملاقی شده جنك در پیوست ودر اثنای اشتعال نائرهٔ پیکار سپاه سردار محمد اسحق خان خودرا تسلیم نائب محمد علم خان نموده سربیرق فرود کرده بلشکر او ملحق شدند واز مشاهدهٔ انحالت سردار محمد اسحق خان ازراه هزیمت داخل تخته‌پل گردید وازانجا نیز تاب‌اقامت درخود ندیده‌در بخارا رفت‌وپسران خدای نظرخان‌وردك که ایشانرا سردار عبد الرحمن خان در زندان تخته‌پل انداخته مقید ساخته بود از گریختن سردار مذکورفرصت یافته از زندان بیرون شتافتند وداخل خانهٔ ناظر حیدر گشته بقتلش رسانیدند وناظر جانداد خان ازین کار واقف شده وارد تخته‌پل گشت وپسران خدای نظر خان را بمکافات قتل ناظر حیدر خان بکشت وبعد ازآنکه نائب محمد علم خان شهر تخته پل‌را متصرف شد جانداد خان را باززنجیر روانه‌کابل نموده کارترکستان را یکسره ساخته بتمشیت امور مملکت پرداخت

ذکر محاربهٔ زنه‌خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان)

ومقارن مسخر نمودن نائب محمد علم خان ترکستان را امیر محمد اعظم خان که بالشکر درروضهٔ اعلیحضرت سلطان محمود نورالله مضجعه اقامت داشت باسردار عبدالرحمن خان سخن ازمحاربه درمیان آورده فرمود که میباید قلعهٔ زنه خانرا که خاصه داران امیرشیرعلیخان دران اقامه دارند غارت نمود تا خلل درکار امیرشیرعلیخان افتاده متزلزل شود وسردار عبد الرحمن خان ازسبب کثرت برف وشدت سرما وبعد مسافت وقرب اردوی امیر شیرعلیخان نخست رای عمش را نپسندیده بعدازاصرار وترغیب اوراه برگرفته هنگام عصر نزدیك قلعه رسیده خاصه دارانرا بمحاصره انداخت و هرچند ازجهالت بسوی اطاعتشان هدایت کرد قلعه گیان نپذیرفته قلعه‌را هدف گلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وتا که شب شده جهان تاریك گشت کاری ازپیش نبرده شبرا همچنان درمیان برف بدون آتش بسر برده جنرال نصیر خانرا باپنج فوج پیاده وبیست وچهار ضرب توپ وبیست بیرق خاصه‌دار وچهار هزار سوارهٔ نظام بشعب (۱) جیل ومواضع مستعده بپاسداری گماشت وجاهای جنك فردا را بلوح خاطر نقش بسته کس درلشکر گاه فرستاده امیرمحمد اعظم خانرا باهزار سوارهٔ نظام وپنجصد سوار کشاده ازسواران قطغن که سالار ایشان میر سلطان مراد خان بود وسه‌فوج پیاده وهجده ضرب توپ جلوی ازلشکر گاه بمعاونت طلبیده پیام داد که بتعجیل وشتاب خودرا تاطلوع آفتاب بزنه خان برساند واو ازشدت سرما درشب حرکت نکرده تصمیم عزم نمود که در وقت طلوع آفتاب راه معاضدت برگیرد وجنرال نصیرخان نیز در تکاپوی حفاظت وپاسداری طریقهٔ نااستواری اختیار کرده مواضع نهادن اتواپ را که سردار عبدالرحمن خان معین فرموده بود ترك کرده از کمالت حفاظت وهوشداری ننمود چنانچه بامدادان که امیر شیرعلیخان بآهنك جنك ازمنزل شش کاو روی بسوی زنه‌خان نهاد هنوز جنرال نصیر خان ازخواب غفلت بیدار وازبادهٔ بیخبری هوشیار نشده بود که سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده آگاه گشت وسواری نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده آگاهش کرد واوباچهل سواریکه حاضررکابش بود بسرعت راه فراز شدن برگرفته بکوه برشد واتواپ وجیاخانه‌را بدون محافظ واسپ وتوپچی بروی هم ریخته مشاهده کرده ازجنرال نصیرخان جویای حال شد وجواب شنید که آحاد وافراد پیادهٔ نظام وتوپچیانرا از شدت سرما رخصت لشکر گاه داده است وهردو باهم سرگرم این گفتگو بودند وهنوز اتواپرا آماده نساخته ملازمان آنها تکاپوی مینمودند که بروی کار آرند که سپاه امیر شیرعلیخان دررسیده سرهای کوه را تمام فرا گرفته سه هزار سواران نظام را که دردامنهٔ کوه قیام داشتند هدف گلولهٔ توپ وتفنك ساخته تمام سپاه سردار عبدالرحمن خانرا درتزلزل واضطراب انداخت واز کثرت گلوله‌باری توپ وتفنك سواران مذکوره تاب درنك نیاورده راه هزیمت برگرفتند وازمشاهدهٔ ایحال سوارانیکه حاضررکاب سردار عبدالرحمن خان بودند نیز فرار اختیار کرده بجز ده‌سوار دیگران همه‌رفتند وسه‌صدسوار ازسپاه امیرشیرعلیخان راه تعاقب برگرفته بتاختن ازسردار عبدالرحمن خان درگذشته اونیز باایشان همعنان شد وایشان گه‌گرم‌تاخت وتازبودند امتیاز ان نکردند که سردار عبدالرحمن خان همعنان ایشانست یاسالار خود ایشان وسردار مذکور همچنان اسپ میراند تا که ازسواران متعاقبین امیر شیرعلیخان جدا گشته بسوا ران هزیمت یافتهٔ خویش که یکجا شده درجستجوی اوبودند پیوست وپس از ملحق شدن او سواران شکست خورده اش ازهر گوشه وکنار فراهم گردیده جمعی زیاد شده سواران امیرشیرعلیخان ازجرأت وجسارت بازمانده مراجعت کردند وسردار والاتبار پس ازباز گشتن سواران امیرشیرعلیخان باهمراهانش بتأنی ره نوردگشته بامیرمحمد اعظم خان که ازینواقعه بیخبربود پیوسته آگاهش کرد وازسرگشتن ایخبر سوارانیکه دررکاب امیرمحمد اعظم خان بودنیزفرارکرده ازتمامت سپاه سه‌صدسوار باایشان همراه‌مانده دیگران همه‌سرخویش وطریق هزیمت پیش گرفتند وسردار عبدالرحمن خان درچنین حالت از عمش ازچهل صندوق طلای مسکوك که دربنه داشت پرسیده جواب واقف نبودنش را ازو شنیده ساکت شد ومقارن ایحال سوار بسیاری نمودار گشت که ازعقب ایشان راه برگرفته بودند پس امیرمحمداعظم خان باسوارانیکه حاضر بودند طریق فرار اختیار

(۱) شعب بکسر شین را هیکه در کوه رفته

کرده سردار عبدالرحمن خان باچهارسوار ازنهریغ بستهٔ گذشته بآرامی رهسپر گردید وسواران امیرشیرعلیخان ازعقب امیرمحمداعظم‌خان وغیره هزیمتیان که چپ‌وراست راه‌فرار برگرفته بودند تاخته وبسیارتن رابخاك هلاك انداخته خودرا ازمال واسباب اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان گران بارساختند وبعضی ازهزیمتیان که ازدم تیغ جسته وازقتل رسته بود سردارعبدالرحمن خان رادیده ازهرکنار برکاب اوفراهم شده امیرمحمداعظم خان نیزبااو درپیوست وهردوتن باپنجصد سوار نظام وسوارکشاده وغیره خدمه وعبدالرحیم‌خان رودربادیهٔ کمنامی نهاده‌ازراه‌زرمت واردسرروضه شدندومردم آنجا ایشانراخصم خویش‌پنداشته ازراه‌مدافعه پیش آمدند وپس‌ازانکه ایشانرا شناختند عذرخواسته طعام ویکعدد آفتابهٔ مسین ویکعدد جام را یکان بایشان داده یکعدد قلیان نیزبه بیع فروختند ونقدوجنسیکه ازایشان بازمانده درتصرف امیرشیرعلیخان در آمدهشتادهزارمثقال طلای‌سکهٔ‌بخاراوبیست هزارطلای‌راتسکه وبیست هزارمثقال طلای‌بی‌سکه ویازده لك روپیهٔ کابلی‌وپنج لك روپیهٔ قندزی که معادل‌روپیه کله دار انگلیس است وده هزار دست خلعت ازاقسام اقمشهٔ نفیسه وهزار نفراشتر وخیام وغیره اسباب واسلحه واتواپ وتفنك‌بسیار وچند هزار سراسپ وقاطر وقور خانه بحساب آمد وغیراز انکه تحویل دیوان سلطنت شد تاراج نیزرفته بحساب درنیامد وازاحاد وافراد سپاه ایشان بسیارتن مقتول ومجرح ودستگیر گشته دراواخرماه رمضان‌سال ۱۲۸۵ هزارودوصد وهشتادوپنج‌هجری فتح‌برای‌امیرشیرعلیخان حاصل وکارش برمرادشده اسیرنرا که یکی ازایشان میرزاعبدالرحمن خان طبیب ومجروح بودنزد امیرشیر علیخان حاضر کرده دیگرانرا محبوس ومیرزا عبدالرحمن خانرا امرمعالجه نمودوازسرداران سردارمحمدیوسف خان تاکیجهٔ مرسل‌ازانرامیرمحمداعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان رفته ایشانرا نیافته باجنرال نصیرخان دوچار گشت وازعزم وارادهٔ اوپرسیده جواب شنید که ازراه نمك خوارکی طریق‌مواصلت می‌پیایم که باقای خودرسیده درغربت سفرخدمتش نمایم واگرازرفتن عنان بازکشم هرآینه مقتول دست امیرشیرعلیخان آیم وشما که بااورشته اخوت درمیان دارید‌ازچه بیم‌زیاندارید که ازقفای گرفتار ان‌وادی حرمان راه‌ناکامی سپاریدواوباین گفتهٔ جنرال‌نصیرخان اعتنانکرده ازخان‌جلال زائی‌خواهش سواری‌برای راه نمائی کرد که تاکتواز ازقفای امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان رهسپار شده شاید که ایشان را دریافته همراهی کند واو ازبیم امیر شیرعلیخان عذر خواسته سوار همراهش نکرد و سردار محمد یوسف خان ازعدم توشه وراه نما ناچار راه قریه کندر برگرفت ودرخانه آخوند مشکین معروف بمشك عالم اندری فرود شده عرض‌پرداز‌حضور امیرشیرعلیخان گردیده‌عفو تقصیر خواست‌واو عصمت‌الله خان خالویش‌را مامور نمود که اورا تسلی داده ازراه اطمینان خاطر بحضور حاضر کند وخود درروز سوم فتح رایات عالیات فیروزی سمات را جانب کابل شقه کشا فرموده ازمنزل شش کاوراه مراجعت برگرفت وسردار محمدیوسف‌خان ازعقب‌عریضه‌اش آخند مذکور را جهت شفاعت باخود همراه گرفته بلا درنك آهنك اردوی امیر شیرعلیخان کرد واز دشت تلخك زار اورا ازسبب ضعف پیری باز گردانیده بدون شفیع رهسپار ودر دهنهٔ شیرباعصمت الله خان که امیر شیرعلیخانش نزد اومامور کرده بود دوچار شده آسوده خاطر گشت ودرمنزل حیدر خیل شرف بار حاصل نموده تسلی یافت وامیر شیرعلیخان بامکنت وحشمت شاهی داخل کابل شده نمازعید فطر را بدارالسلطنه اداکرد واعیان واشراف شهر واطراف را نیك نواخته ناظر جهانداد خانرا که ازسبب قتل پسران خدای نظر خان چنانچه ازپیش رقم گشت نائب محمدعلم خانش محبوس واز ترکستان روانهٔ کابل نموده‌بود بخدای نظرخانش‌سپرد واو بقصاص خون فرزندانش اورا بکشت .

ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان وسردارعبد الرحمن خان

﴿ ذکر سرگذشت امیر محمداعظم خان ﴾

وسردارعبدالرحمن خان درعرض راه سر روضه وداور

وامیر محمداعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان ازسر روضه امیرمحمد نامیرا راه شناس برداشته واردفرمل شدند ومردم آنجا بطمع اسپان واسلحهٔ ایشان بکشاد دادن‌تفنك پرداخته همه‌را بهزیمت رهسپر ساختند وازجمله‌سردار عبدالرحمن‌خان که ازدود قلیان فتوری دراعضایش روی‌داده بود ازهمراهانش بازمانده‌چون بخود آمد دیگرانرا

ندیده متحیرانه سوار اسپ شد و بدیشان پیوسته همکنان درمغاکی فرود شدند و آتش افروخته خواستند که دست وپا واعضای خودرا گرم کنند ومردم آنجا که مشغول کشاددادن تفنك بودند ازدیدن شعله آتش آرام گشته دست ازتفنك زدن باز داشتند ودرینوقت چهل تن ازمردم خروتی سرروضه که از آواز تفنك فرملیان برخواسته راه برگرفته بودند بروشنی آتش نزد ایشان وارد گردیده درقلاع خود بردند واز شیوهٔ مهمان نوازی آنان شب را نیك بسربرده بامدادان راه نمائی ازایشان گرفته بقلعهٔ موسوم بهپرکتی فردو گشتندوجای آشامیده رهسپار شدند واز بسیاری راههای باریك که بایکدیگر تقاطع کرده بهرجانب رفته طریق مستقیمی معین نبود متحیرانه راه می پیمودند تا که شخصی از کوهی فرود گشته بدیشان پیوسته معلوم گشت که در وقتی خادم والد ماجد سردار عبد الرحمن خان بوده است وآنمرد بپاس حقوق نمك خوار کی سابقهراه نمائی ایشان را اختیارکرد ودر بین راه سه تن از بازماندگان خدمه ایشان از طریق شتاب اسپ رانده بدیشان پیوستند واینرا گفته بتاخت از ایشان در گذشتند که لشکر از قفا در رسید وازین گفتهٔ آنان امیر محمد اعظم خان و دیگران را دل ازجای شده روبفرار نهادند وسردار عبد الرحمن خان باچندتن چون عبد الرحیم خان وپروانه خان وسردار عبدالله خان وجان محمد خان وفرامرز خان وسید مؤمن خان ومحمد بشیر خان واحمد خان رساله دار ومحمدالله خان رساله‌دار وحیدر خان توخی ومیر علم خان جماعه دار ونجیب الله خان کیدان نواده سردار جهان خان وناصر علی خان ومحراب خان کرنیل وبیست وشش‌تن از سپاهیان که مجموع چهل سوار میشدند عنان از فرار باز کشیده آسوده خاطر راه همی پیمود تا که ده‌تن پیاده بطمع گرفتن چیزی در رسیده ایشان عطف عنان کرده هرده تن راهدف گلولهٔ تفنك ساختند وپنجنفررا بخاك هلاك انداخته پنجنفر دیگر ازراه فراربکوه برشدندوایشان قدری درنك کرده دیگر کسی‌را درقفاندیده رهسپار گشتند وبدیگران که فرار نموده در آبگاهی فرودشده بودندرسیده ماجرابازداشتندوپس ازان برفراز کوهی برشده دوصد تن ازکسان پنج نفر مقتولین سرراه برایشان تنك گرفته سردار عبدالرحمن خان باسه صدتن ازهمراهانش ازاسپ فرود گشته بمدافعه کوشید ودویست‌تن را ازدوجانب کوه امر فرازشدن کرده خود باصد تن دیگر راه مقابل برگرفته ازسه طرف بکشاد دادن تفنك پرداختند وایشانرا هزیمت داده‌راه خویش پیش گرفتند وقدری اسپ رانده قلاع مردم وزیری واقع مرغه‌را دیده امیر محمداعظم خان که باملکان آنجا از پیش معرفت وشناسائی داشت چند نامه نوشته بصحابت آن مرد راه‌نما فرستاده ازورودش درآنجا خبرداد وبزرگان علاقه مرغه باصد سوار ازراه پذیره پیش آمده مراسم اعزاز واکرام بجای اوردند وازقفای‌پذیرکیان هزارتن دیگر پیاده دهل زنان وخیر مقدم کویان بشرف ملاقات مشرف گردیده بعد باهم وارد علاقهٔ‌مرغه‌شدند ودو روزرا درانجا بمهمانی بسربرده نظر بشفقت آنان ازدوصد دانه طلائیکه عبدالله‌خان باخود داشت خواستند که بایشان دربهای علوفه چیزی بدهند وایشان که خرج بمهمانی داده بودند هیچ نگرفته ازانجا وارد منزل دیگرشدندوازطلاهای مذکوره که جزازان چیزی وپشیزی‌باخود نداشتند چنددانه‌داده ازمردم آن‌منزل‌خواهش علوفه کردند وایشان ازعدم معرفت طلارا ردکرده روپیه بهای علوفه خواستند وچون روپیه نداشتند دیری معطل ماندند تا که دانستند که هزار روپیه نزد شیرجان نامی ازسپاهیان میباشد بعدسردار عبدالرحمن خان اورا تکلیف مبادله طلا بروپیه کرده اوابا نموده گفت که درچنین جائیکه طلا رابپول نستانند هرگز روپیه‌را داده طلا نستانم واو برآشفته جبراً هزار روپیهٔ اورا گرفته صددانه طلاعوض داد وآزوقه خریده شبرا بسر برده ازآنجا در خانهٔ آدم خان‌وزیری فرود شدند واو اعزاز واکرام شان‌نموده ازانجا خود نیزباایشان همراه گشته درخانهٔ کد خدای قومیکه باآدم خان بودند نزول کردند واو نیز مقدم ایشانرا گرامی داشته بپاس خاطر ایشان آدم خانرا نیز چیزی نگفتند وازانجا براه افتاده ازبین راه هردو تن میزبان را که نقیض هم بودند رخصت مراجعت داده‌وارد علاقهٔ داورکه درسرحد افغانستان واقع است شدندودرانجا که قریب اضلاع بنووداماں است بقلعه‌جای گزیده چند روز توقف کردند وسردار محمد سرور خان که ازتبزین چنانچه سابقاً مذکور گشت فرار کرده بود بدیشان پیوست .

این وقت لقب‌سرداری نداشته‌است

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان در بنو و دامان

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان

دربنو ودامان برای خریدن بعضی اشیاء ضروریه

چون سردار محمدسرور خان باجنرال‌علی عسکر خان ومعاذالله خان بارك زائی وچهل سوار بدیشان پیوست عید سعید فطررا گذرانیده وبمردم آنجا شیرینی روز عیدولنکی خلعت داده بعد سردار عبدالرحمن خان صدرانه طلارا که بجز ازان هیچ نداشتند بمحراب خان کرنیل ونجیب‌الله خان کمیدان سپرده برای خریداری بعض‌اشیای ضروریه دربنو ودامان فرستاد ومقارن ایحال هردو تن سردار وامیر که ششصد سوار همراه داشتند واز توشه هیچ باقی نگذاشته پشیزی نداشتند ازاتفاقات‌حسنه رضا کل‌نام نوکر عبدالرحیم خان که‌دوهزار دانه طلای‌مسکوك ازاندوختهٔ آقایش برداشته از کابل راه‌خدمت بر گرفته‌بود پیاده وپای‌پرآبله دررسیده طلاهابسپرد واسپ‌سواری قبول نکرده همچنان پیاده راه خدمت خانهٔ آقایش جانب کابل گرفته مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان طلارا دربازار داور فروخته بیست‌هزار روپیه بگرفت وسامان رهسپردن ساز کرد ودرنحال دونامه از حاکمان پشاور وبنو بایشان رسید که‌ازجائیکه وارد شده‌اند روانهٔ بنو پشاور شوند وامیر محمد اعظم خان بجواب هردو مکتوب فرمود که‌اگرمارا ازآب‌سند مجبور نموده عبورندهند البته خواهیم آمد والا نتوانیم که‌روی بدانسوی نهیم ومهر کرده سردار عبدالرحمن خانرا نیز تکلیف کرد که‌خاتم‌ننهد واوسربازنزده ازاستخفاف وبیمهری دولت انکلیس که درسال ۱۲۸۱ هزار ودویست وهشتاد ویك هجری مطابق سنه ۱۸۶۵ هزار وهشتصد وشصت‌وپنج میلادی که نسبت بخود امیر محمد اعظم خان نموده بودند بیاد آورده کفت بنویسد که چون مارا امیدی‌بدولت شما نیست نبایست آمد وعمش بمهرنهادن اصرار کرده آخرالامر برآشفته نکین خاتم خودرا برشکسته زبانی پیام فرستاد که دولت برطانیه عظمی ازسبب دوست بودنش بادشمن‌ما دشمن ماست زیرا که‌دوست دشمن دشمن‌است فقط و پس از فرستادن این‌نامه وپیام هشت روز درنك کرده از داور آهنك کان کورم نمودند ودرانجا هردو تنیکه‌دربنو ودامان جهت‌خرید اشیای ضروریه‌رفته‌بودند مراجعت کرده بدیشان پیوستند وپس‌ازتوقف پنج‌روز درموضع‌مذکور سردار عبدالرحمن خان راتب شدید عارض کشته هفده روز دیکر ازراه بمودن بازماندند وپس ازان همچنان تبدار رهسپار شده وارد وانه کردیدند ودرانجا سردار والاتبار را نعمت صحت حاصل کشته پس ازتوقف سه‌روز ازآب کومل عبور کرده بکنار آب برای آشامیدن جای فرود شدند ودرانجا دوشیزهٔ ازقوم ترکی متوطنهٔ مقر که درصغارتش مردم وزیری باسیری برده بودند بعزم همراهی نزد ایشان رسیده حکایت اسیر شدنش را بسربرد وسردار سعادت اطوارش اطمینان خاطر برسانیدن قوم ودیارش داده باخود برداشته داخل علاقهٔ قوم‌سریانی شدند ودرکوه کانسی نزول کرده تاانجا ازعمهٔ همراهان شان سه‌صدتن بازمانده دیکران‌هر کدام ازمقامی رخصت حاصل‌کرده جانب‌بنو ودامان‌رفتند ودرنجا یکراس کوسپند وچهارسربز وسه‌قطعه مرغ‌باقدری برنج ازدو خانهٔ که متوطن آنجا بودند خریده شبرا بعسرت وزحمت بروز رسانیدند -

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در علاقهٔ کاکر

﴿ ذکر سر کذشت امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(در میان قوم کاکر)

وبامدادان از کوه کانسی راه برگرفته در علاقهٔ کاکر بموضع ژوب فرود شدند واز سبب عسرت و سختی منزل‌کذشته نان‌روغنین بسیار پخته باخود واجب شمردند که‌همیشه دوروزه‌نان‌پخته همراه‌داشته باشند وازنجا وارد علاقهٔ بریچ‌شده مردم‌آنجا بقسم سیورسات علوفه حاضر آوردند وچون‌ایشان بار کیرنداشتند چیزی نخریده صاحبان علوفه بار های خود را بنظر نشانی کرده شب درخانه های خویش رفتند وسردار عبد الرحمن خان همهٔ همرا هانش را قدغن‌فرمود که‌بارهای انان دست‌نزنند که‌مبادا مناقشهٔ روی دهد وبامدادان صاحبان آزوقه حاضر کشته بار های خود را سالم‌دیده سقط کفته مراجعت کردند وعلوفهٔ خود را باز پس بردند واز انجا راه

برگرفته بقدر فرسنکی راه‌رفته دو هزار تن مشاهده کردند که سر راه تنك گرفته نشسته اند واز جمله یکتن عنان اسپ امیر محمد اعظم‌خان را چنك زده از رفتن باز داشت وسردار عبدالرحمن خان دهن تفنك برسینهٔ او نهاده وی ازخوف جان عنان فرو گذاشت وچون‌سبب‌راه گرفتن‌پرسیدند مکشوف گشت که برسم خویش ازهربکی بیست روپیه انکلیزی خراج میخواهند وباایشان طریق‌مقاتله پیش گرفته هرچند امیر محمداعظم خان بدادن‌هزار روپیه راضی شد که بدهد سردار عبدالرحمن خان از جهت آنکه ایخبر سمر کشته در هرمنزل چنین معامله روی خواهد داد مانع گردیده آهنك جنك کرد وآنان کار را دیکر کون دیده از راه کناره گزیدند وایشان سالماً گذشته نزول نمودند ودرین منزل شیخی بالباس اهل صلاح کشکول بدست حاضر آمده بادو زانوی ادب نزد امیر محمد اعظم خان بنشست ودوتن از همراهانش که بنام بزرك قوم پیشتر وارد شده ودر مجلس نشسته بودند اورا تعظیم کردند وده تن دیکر ازپیروانش بکنار مجلس بپا ایستادند وپس از پرسش بازداشتند که مشار الیه سید است وامیر محمد اعظم خان اسم سیادت را شنیده دست اورا بوسیده درپهلوی خویش جای نشستن داد وسردار عبدالرحمن خان که در هرمنزل یکی از مردم فرودکاه‌را ازیك تاده روپیه داده از حالت مردم منزل‌ازو پرسیده خودرا آکاه میکرد درینجا نیز بعادت مستمره یکی‌را روپیه عطا کرده از احوال شیخ جویا شده‌مکشوف نمود که او دزدیست معروف ودوصدتن ازدزدان زیردست دارد که ازجمله چهل‌تن‌را همراه آورده است‌وسردار هوشیار این امررا بعمش اظهار کرده ویرا باور نیامد چنانچه سردار محمد سرور خان پسرخودرا امر کرد که شیخ‌را کرامی داشته درشب مهمان نموده اعزاز واحترامش کند وهنکام شام که اسپان را بآب دادن درسرچاه بردند همراهان شیخ جمع کشته از آب کشیدن مانع آمدند ونوکران سردار عبدالرحمن خان صد راس اسپ را که از خود ایشان بود بحیله سیرآب کرده بقدر کفاف خود شان نیز آب برداشته بفرودکاه باز کشتند ونجاه راس اسپ امیر محمد اعظم خان وپسرش از آب آشامیدن باز ماندند تا که خود شیخ بر خواسته از امیر اجازت آب دادن اسپانش را حاصل کرد وبانوکران او هریك دوراس اسپ‌را عنان بر کرفته سرچاه شد وایشان‌بعضی عنان اسپانرا کرفته ایستادند وبرخی مشغول آب کشیدن شده شیخ فرصت یافته باهمراهانش حمله کرده پنج‌تن‌از نوکران امیر را زخمدار ساختند وسی راس اسپ را بر کرفته از راه غارت بیردند وسردار عبدالرحمن خان از کفتهٔ خویش دربارهٔ شیخ ونپذیرفتن عمش اورا متنبه ساخته‌شب را بسر بردند وبامدادان هردوتن از نوکران امیر محمد اعظم خان که اسپان ایشان را برده بودند بریك اسپ سوار شده زهسپار کشتند وپس از ده روزبقلعهٔ ازقلاع مردم فرود کردیده بیست راس کوسفند وعلوفه خریده برهٔ فربهی‌را سردار عبدالرحمن خان از صاحبش بده روپیه خریداری نموده امر ذبحش کرد وچون نوکرانش آن بره‌را بسوی مسلخ کشیدند صاحبش‌بازکشته بهائیکه کرفته بود بسردار عبدالرحمن خان رد کرده رفت که بره را باز پس ستاند اما قبل از رسیدن اوردبح کاه بره‌را کشته بودند پس نزد سردار شده بتندی ودرشتی ازوی خواستار کشت که بره را زنده کند واودر جوابش کفت که بجز قادر دانا کسی بجان دادن توانا نیست که بره ات را زنده کند وبهای آنرا داده فرمود که برهٔ خودرا نیز ببرد واو ازجهالتش باز نکردیده بکفتهٔ خویش‌محکم شد وسردار عبد الرحمن خان خواست که خود را از چنك نادان خلاص نماید پس حیلت انکیخته کفت که کفتکو بامن داری آخند را چراغش‌و ناسزا میکوئی وملائی از مردم ده که دران نزدیکی نشسته بود این‌را شنیده اورا دشنام داده باهم در آویختند وبمشت وسلی بسر وروی یکدیکر زدن آغاز کردند ومردم ده آکاه کردیده نیمی جانبدار آخندونصفی مددکار صاحب بره شده کار به پیکار انجامید تا که موسفیدان ده باصلاح برخواسته جانبین را ازهم کنار ساختند وسردار عبد الرحمن خان در اثنای قیل وقال وپرخاش وجدال مردم ده فرصت یافته بانو کرانش بره وبهای آنرا که بزمین انداخته بود برداشته در کوشهٔ مشغول کار خویش کشت بعد صاحب‌بره کوسفندی بادو ظرف ماست ودو سفره نان ویك برهٔ بریان نزد سردار عبدالرحمن خان آورده از کاریکه کرده بود عفو تقصیرخواست

(۱) تجاهل خود را نادان وانمودن

وبعرض رسانید که باعث این تجاهل (۱) آزار واذیتیکه ازسردار محمد سرور خان دروقت حکومتش بقندهار ازوی دیده بودم بود اگر نه اینقدر لایعقل وجاهل نیستم که بندهٔ را تکلیف کارخدائی کنم خلاصه روز دیگر ازانجا رهسپر گشته درعرض راه ازوزیدن باد زحمت زیاددیدند وبنزدیك منزل رسیده شخصی ازجانب شاهجهان ودوست محمد نامان که رئیس قوم وباهم پسر عم بودند حاضر رکاب ایشان شده خبر داد که سردار امیر خان ملقب بشاهجهان ازراه پذیره پیش می آید میباید که دروقت رسیدن اوازاسپ فرود گشته باهم مصافحه نمائید وپس ازخبر دادن فرستادهٔ مذکور خود شاهجهان بشکل عجیب وهیکل غریبی برمادیانی سوار دررسید واز آواز درای که برزانوهای مادیانش بسته بود اسپ امیرمحمد اعظم خان رمیده درچوشی (۲) افتاده بسردارعبدالرحمن خان گفت که کاری کند که اسپ او ازچوشی بازماند واوبمزاح جوابداد که دربین دوامیر قدرت سخن گفتنم نیست باری اگر انعامی عطا شود کاری خواهم کرد واو شمشیری باوبخشیده بعد سردار والا تبار بهانهٔ اینکه بااوپیشتر رفته غذا وطعامی آماده نمایند شاهجهانرا ازعمش کنار کرده جانب قلعه بااو رهسپار شد وقدری اورا دور کرده جانب خانه‌اش فرستاده بوی گفت که من برگشته چیزی اسباب وقند گرفته ازقفا دررسم وشاهجهان نام قند را شنیده مشعوفانه تنها راه برگرفت وسردار عبدالرحمن خان باعمش باهستگی از عقب اووارد قلعه شده ازاسپ فرود گشت واورا جستجو کرده درخانهٔ خس پوشی یافته گفت از چه نزد امیر حاضر گردیده تهیهٔ مهمانی نمیکنی او درجواب گفت که اسباب مهمانی را آماده کرده گفته ام که بزی را از صحرا آورده ظرفی برای پختن آن ازدیهی گرفته هیزم از کوه فرود آرند وفردا نصف روزحاضرخواهند شد پس ایشان علوفه از دیگر قلعه خریده شب را بسربردند واز حال شاهجهان جویا گردیده مکشوف داشتند که اوپادشاه وصاحب اختیار آنمردم است ودر وقت کوچیدن شاهجهان حاضرشده ایشانرا تسلی واطمینان خاطر داد که درمنزل دیگر دوست محمد نام پسرعم اوست نزداو فرود شوند وایشان راه خانهٔ دوست محمد را فروگذاشته طریق دیگراختیار کردند وشاهجهان را راه نما باخود برداشتند ویکمنزل درمیان بدامنهٔ کوهی رسیده روزدیگر داخل درهٔ آن کوه شدند وبخرابهٔ نزول کردند ودرینجا دوست محمد مذکور بادوهزار تن بعزم آزار شان بدهن دره رسیده اقامه گزید وکس نزد ایشان فرستاده پیام داد که چرا دشمن اورا راه نما باخود همراه گرفته اند میباید اورا بدست دهید و بخانه‌ام بروید والا هرچه خواهم بکنم ونیز چند تن را امرکرد که هرقدر بتوانند ازمال و اسباب ایشان بدزدند چنانچه دست سرقت دراز کرده دوتن از ضرب کلولهٔ تفنك هلاك شدند و مابقی گریخته شاهجهان ازبیم آنکه مبادا اورا بدست دوست محمد بدهند گریخته بکوه بالاشد وایشان که علوفهٔ زیاده برکفاف همین شب را باخود نداشتند وآنراهم تمام کردند خواستند که شب درآنجا نبوده راه برگیرند پس شاهجهان را ازکوه فرود آورده برهنمائی او رهسپار گردیده بامدادان بقلهٔ کوه رسیده از آنجا بدون توقف باوجود شدت سرما عنان بازنکشیده عصر دردیهی خالی ازمقیم نزول کردند وشاهجهان را که بامردم ده که اینوقت بقشلامیشی رفته بودند معاندت ودشمنی درمیان بود بخواهش خودش که مبادا کشته شود رخصت مراجعت داده روبقشلاق اهل ده نهادند وهنگام غروب آفتاب راه نزدیك کرده مردم قشلاق بخیال اینکه خصم ایشانند دوهزارتن ازراه مدافعه درهای کوه را گرفته استوار بسرراه ایستادند وتفنك جانب ایشان کشاد دادند وچون بعد از پرسیدن ایشانرا بشناختند وازراه پذیره پیش آمده باعزاز واکرام درقشلاق خود بردند ودوروزدر آنجا بمهمانی بسربرده واردفوشنج شدند ودرانجاشنیدند که حاکم فوشنج چهل هزار روپیه ازوجوه مالیات تحصیل کرده وهنوز درقندهار نفرستاده وبجزپنج نفر نوکردیگرکسی باخود ندارد پس سردار عبدالرحمن خان بصوابدید عمش بعزم تاراج رو بمحکمهٔ حاکم نهاد واو از چند تن نوکران امیرمحمداعظم خان که گریخته نزد حاکم مذکور رفتند برعزم سردار عبدالرحمن خان آگاه شده درشب چهار صدتن ازمردم آنجا نزد خود خواسته بمحافظت وخود داری پرداخت وسردار والا تبار بی‌نیل مرام بازگشت واز آنجاوارد کاریز وزیر گردیده دوروز درنك نموده سادات فوشنج از راه سلام حاضر شده ایشانرا ملاقات کرده بخانهای خود رفتند وایشان راه برگرفته در منزل اغبرك وازانجا دو منزل قطع نموده

(۲) چوشی اسپ واستر لگدزدن

درنوشکی واقع سرحد بلوچستان فرود شدند ودرین منازل ازکثرت باران زحمت بسیار کشیدند چنانچه ازتری لباس وسردی هوازبان ایشان کلالت یافته دستهای همکنان ازحس رفته بودو آتش افروخته خودرا بحال آورده بعد ازدوروز سه صدنفر اشتر برای برداشتن علوفه و آب کرایه کرفته آهنك ره نوردیدن کردند

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه نوشکی وسیستان

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درنوشکی وچاه کی وسیستان)

وروز سوم ازنوشکی براه ریك روبسوی چاه کی نهاده پس ازطی ده‌منزل راه بچاه کی نزدیك کردندودرمنازل ریکستان ازسبب بسیار باریدن باران همه‌جاآب شیرین آشامیده محتاج بآب نشدند ودرمنزل آخرین چون سیل راه‌را ازکل آکنده بود ازاسپ فرود شده تازانو درکل فرورفته قطع مسافت کرده زحمت بسیارکشیدندچنانچه درفرودکاه بعد ازدیریکه اسپانرا کاه بینداختند بجز ازاسپ سواری سردار عبدالرحمن خان که عربی واز اسپان خانه زاد امیر کبیر بود دیکران همه خوابیده کاه‌میخوردند ودر چنین خستکی- سر دارر فیع مقدار بدشواری قدری کباب نموده چیزی بسه‌تن‌از همراهانش داده اندکی خود خورد ودو روز ازعدم توانائی بحرکت درآنجا درنك کرده آب بوناك سیل که درآب گیر ایستاده بود آشامیده روزسوم واردچاه کی‌شدند ومخانهای خس پوش مردم آنجا فرود گشته تاپانزده روزرئیس آن علاقه ازسبب آنکه بجز پنج نفر کسی‌نزدش نبوده همه درییلاق بودند نزد ایشان نیامده بعد ایشانرا برآمدنش‌آگهی داده‌پانجصدتن‌که ازییلاق خواسته نزدش فراهم شده بودند ودوپسر رقاص ویکدست ساز مروجهٔ آنسرزمین حاضر آمده ملاقات وحشیانه بجای آوردند وپس‌ازان ده‌روز دیکر نیز از جهت تواناشدن اسپان که آنجا علف خوب داشت توقف نموده بعد دویست نفراشتر جهت برداشتن آردوجو کرایه کرفته راه پلالك برداشتند وشش‌روز بکنار رودهیرمند قطع مسافت کرده درقبیلهٔ سردار شاه کل خان بلوچ فرود کشتند ومردم‌او ازبیم آنکه ایشان ازسواران امیرعلم خان قاینی‌اند که‌اودرینوقت بترکتاز مأمور کرده وایشان خبرشده بودند تمام کریخته درجای ایمنی رفته پنهان شدند وایشان دوتن پیرضعیف‌را که باز مانده بودند درمأوای کریخته کان یافته بواسطهٔ آن دوتن در پناه کاه مردم شاه کل خان رفته واو پذیره کرده‌از ایشان تسلی معاونت یافته مطمئن خاطر کشت و بمراسم مهمان نوازی و کمك پروری پرداخته نصف شب دوتن از جاسوسان او که برای معلوم کردن سواران کماشتهٔ امیر قاین فرستاده بود خبرآوردند که سواران سیستان‌راه نزدیك کرده فردا وارد اینجا خواهند شد وازشنیدن این‌خبر شاه کل خان نزد امیر محمد اعظم خان اظهار کرده صلاح رفتن ازانجا درمأمن دیکر جست واو بسردار عبدالرحمن خان کفته وی صلاح داد و کفت که هر کس بکار خویش داناتر است پس شاه کل‌خان بامال ومواشی ومردم خویش دروقت سپیده صبح‌راه ملجای دیکرپیش کرفته راه شناسی نزد سردار عبدالرحمن خان بخواهش خودش کذاشت وایشان هنکام عشای شب‌آینده برهنمائی آن مرد که شاه کل خانش بازداشته بود ازقفای او ره‌نورد شدند ودروقت پیوستن بشاه کل‌خان ومردمش کرد سواران امیرقاین نمودار کردیده امیر محمد اعظم خان بانو کرانش نزد شاه کل خان فرود شده سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش راه‌مدافعه بر کرفت وبمسافت کلوله رس توپ نزدیك سیستانیان شده استواربایستاد تا که‌هزار سوار پیشتر وازقفای آن‌ششصد سوار دیکر دررسیده چون‌میدانستند که‌مردم شاه کل خان سوارندارند‌سواران سردار رفیع مکانرا دیده عنان‌باز کشیدند و کس‌فرستاده چون بخود معلوم کردند که‌سواران افغانست سر کردهٔ ایشان پیش آمده باسردار والاتبار ازاسپ فرود شده پس‌ازمصافحه بروی فرشی که‌ازفتراك کشوده بکستردنشستند وامیر محمد اعظم خان نیز باشارهٔ برادر زاده اش پیش آمده جلیس ایشان شد وپس از ملاقات سواران سیستان بخواهش ایندو تن مهمان عطف عنان کرده امیر محمد اعظم خان نیز باایشان همراه کشته در جائیکه شب کذشته منزل داشت باایشان فرود کشت و سردار عبدالرحمن خان معاودت کرده ازمردم قبیلهٔ شاه کل خان علوفه برای ایشان فرستاده شب را هر کدام بمقامیکه بودند بسر بردند

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان وعمش در سیستان

﴿ ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درسیستان وورود ایشان در برجند)

وروز دیکر سالار سواران کس نزد سردار عبدالرحمن‌خان فرستاده پیام داد که چون شاه کل‌خان ومردمش بسعادت ومیمنت مقدم شما ازتاراج ایمن شدند وماجانب دو کوهه که ماست مراجعت میکنیم میباید که شاه کل خان تاآنجا باما رفته بعد مراجعت کند تاعذر تهی دست باز کشتن ما درنزد امیر قاین و سردار محمد شریف خان شود و او قبول ایمنی کرده خواست که شاه کل خان را روان کند خواهرش کریه وندبه (۱) آغاز کرده برفتن‌او نزد سیستانیان رضا نمیداد تا که سردار عبدالرحمن خان ضامن باز کشت او شده نزد مردم قبیله بضمانت بنشست آنکاه شاه کل خان را بضمانت پنجروزه در دو کوهه فرستاده بامیر محمد اعظم خان پیام داد که پس‌از موعد مذکور اورا نزد خواهر ومردمش معاودت دهد واو هفت روز نزد سیستانیان متوقف کردیده خواهر ومردمش سراسیمه شدند واز سردار عبدالرحمن خان که ضامن شده‌بود خواهش حاضر آوردن اورا نمودند واوهم چند کفت که مرا واکذارید تارفته شاه کل خانرا آورده بشما بسپارم نپذیرفتند تا کار منجر به پیکار کشت وسردار عبدالرحمن‌خان دویست سواریرا که همراه داشت نیمی‌را بکشاد دادن تفنك‌امر کرده نصف دیکر را حکم تاختن نمود واز مردم قبیله نیز سه صد تن آهنك جنك نموده از مشاهدهٔ این حال زنان ایشان مواشی واموال را فرو کذاشته بااطفال روی فرار جانب کهسار نهادند ومردان نیز تاب درنك نیاورده از قفای ایشان بکریختند وسردار عبدالرحمن خان دوصد نفر اشترا ازان مردم بزیر بار خویش آورده رهسپار کردید ومردم قبیله ازدیدن اینحالت بپای خجالت پیش آمده عذر وعفو تقصیرخواستند وبرعهده کرفتند که احمال سردار ستوده خصال را تاسیستان رسانیده بعد اشتران خود را باز ستانند چنانچه سردار خجسته اطواریاچند تن از صاحبان اشتران راه برگرفته دردو کوهه وارد فرود کاه سیستانیان شد واز حال شاه کل خان پرسیده بخود معلوم کرد که نزد خان بابا خان بن ملا یوسف خان سرتیپ هزاره سالار سواران قاین وسوارهٔ هزاره مقید ومحبوس است پس از راه تنك افغانی نزد او شده وی از خیمه بیرون کشته مراسم‌پذیره بجای آورد وسردار نیکو کردار همچنان سواره مصافحه کرده شاه کل خانرا از وی جویاشده شنید که‌درخیمه است بعد اورا بیرون طلبیده خان‌بابا خانرامخاطب ساخته ازسبب حبس اوپرسیده جواب شنید که نزدامیرعلم‌خانش میرم پس سردار سعادت‌دثار برآشفته فرمود که اوبضمانت من نزد شما آمده‌است نه‌اینکه بزور بازوی خویشش اسیر کرده اید دیکر اینکه او از رعایای متعلقه افغانستانست نه‌مال ده وخراج کذار دولت ایران که بنام بغیش منسوب ومأخوذ نموده ازراه تنبیه وتهدید نزد امیرقاینش برید وباین سخنان خان بابا خان را الزام کرده واوبپاس خاطر سردار باوقار که مهمانش میپنداشت هیچ‌نکفته شاه کل‌خان رارها داد وسردار بلندمقدار اورادرهنکام عصر باده تن از سواران خویش نزد خواهر ومردمش فرستاده حق ضمانت ادا کرد وعهده تن سوار مذکور پس ازسه روز مراجعت کرده برکاب سعادت انتساب سردار خجسته کردار پیوست بعد باسواران سیستان رهسپار کشته روز دوم حرکت ازانجا بکنار رود هیرمند فرود آمدند ودر وقت حرکت از دو کوهه خان بابا خان هفتصد سوار ازراه خفا مامور غارت قوم بریچی متعلقه قندهار که متوطن پلالك بودند کرد چنانچه بوقت سپیده صبح درقلعه که بازده خانه وارد ران مسکن داشتند ریخته قلعه کیان بمدافعه برخواسته پنجاه تن را مقتول وزیاده ازصدتن را مجروح ساختند ودرینحالت دیکر مردم بریچی که چهار هزار خانه واردر کنار رودهیرمند سکنی وقرار دارند ازآواز تفنك علم بجنك رسانیده راه محاربه پیش کرفتند ودرین اثنا سردار عبدالرحمن خان که ازتمامت سواران درعقب مانده آهسته راه میرید واز همه پیشتر وارد فرود کاه شده سواران سیستان را مشاهده کرد که دسته دسته نشسته باهم بطریق مشورت سخن‌میرانند وخیام خودرا نیز نیفراشته‌اند وازینحالت متفکر کشته رأی همیزد تا که امیرمحمد اعظم خانش نزد خود طلبیده چون وارد مجلس شد بزرکان سیستانرا که درمجلس نشسته بودند مهموم ومغموم دیده سبب حزن واندوه شان را پرسیده واقعهٔ مذکوره را

(۱) ندبه بمعنی ماتم

بشنید وآشفته کشته خان بابا خان را که بانی آن فتنه بودوهم ازسبب محبوس کردن شاه‌گل‌خان ازوی دل آزرده بود امرزدن کرده نوکرانش ازپای او کرفته، ازمجلس بیرونش کشیدند بعد خود سردار والا تبار رفته کشتکان وزخمداران را دیده بقیةالسیف را که دل ازجان بریده بودند تسلی بانتقام کرفتن داده هنکام عصر بانو کران خویش وتمامت سواران سیستان پیاده وبی‌توپ وتوپخانه روی انتقام بقلعه مذکوره نهاد و چون بقرب قلعه رسیده خندق عمیق وشکرفی (۱) دیده درشکفت (۲) ماند وازراه جاره جوئی نخست کس نزد قلعه کیان فرستاده دعوت اطاعت کرد وایشان چون دانستند که فرستادهٔ سردار عبد الرحمن خانست اورا در اندرون قلعه برده بخود معلوم نمودند که این سانحه (۳) ازسوء تدبیر خان بابا خان بروی کار آمده دیکر حادثه نیست پس سه تن از قلعه بیرون کشته نزد سردار عبد الرحمن خان شدند واز آمدن آن سه تن عذر لشکر سیستان خواسته شده باستصواب رای و اشارهٔ صواب نمای سردار عبدالرحمن خان قلعه وقلعه کیان را بحالش کذاشته باز کشتند وازآنجا راه برکرفته دردومنزلیکه ازمیان آنقوم عبور کردند سواران سیستان را که نزدیك آبادانی میشدند بضرب کلولهٔ تفنك میراندند وعلوفه نیز نمیدادند تاکه امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بنام خود علوفه خریده مهم سازی می نمودند وچون وارد منزل بنجار شدند بدون از سواران رکابی امیر علم خان سواران کشادهٔ ملکی همه جانب خانهای خود رفته پراکنده کشتند وسواران رکابی که جزایشان دیکر سوارهٔ نزد امیر علم خان نبود در ناصر آباد رفته امیر مذکور باهمین سواران مراسم پذیره بجای آورد واز عرض راه سردار محمد شریف خان امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را از باب مهمان درخانه خود بشریف آباد فرود کرده دوروز باعزاز هرچه‌تمامتر احترام شان نمود وازانجا درناصر آباد شده‌امیرعلم‌خان‌ایشانرا در خیمه های بزرکیکه برای ایشان افراشته بود جای داده خدمهٔ ایشانرا بخیام کوچك فرود کرد ودوازده روز بمهمانی نکاهداشته بعد باهم وداع کرده هر چند استدعای برداشتن خیام بزرك را نمود ایشان نپذیرفته به باب خیمه کوچك را بانجهزار روپیه از همهٔ نقد وجنسیکه امیر علم خان تعارف کرد برداشته دیکر چیزی نکرفتند و این راهم ازسبب آنکه زیاده بردوصد دانه طلا که نزد سردار عبدالرحمن خان مانده بود دیکر هیچ‌نداشتند که برای مصارف راه برجند برکرفتند اکر نه پیشیزرا نمی پذیرفتند خلاصه در روز بیست ونهم ماه ذیحجهٔ سال هزارو دوصدو هشتاد وپنج هجری ازناصر آباد راه برکرفته روز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸٦ وارد برجند شدند

(۱) شکرف بزرك وعجیب
(۲) شگفت حیرت وتفکر
(۳) سانحه واقعه، ظهور یافته

وقائع سنه ۱۲۸٦ هجری

﴿وقائع سال هزارو دویست وهشتادو شش هجری﴾

ودرخلال احوال سرکذشت مذکور امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان دوازده لك‌رو پیهٔ کله‌دار و دوازده هزار میل تفنك که درهنکام توجه اعلیحضرت امیرشیر علیخان جانب غزنین دولت انکلیس از راه تمنای دوستی برای امیر معظم الیه فرستاده ودروقت محاربهٔ غزنین درجلال آباد واصل کشته بود در کابل رسیده تحویل میکزین وقور خانهٔ سلطنت شد وچون دولت موصوف ایشوجه وتفنك را بدون خواهش امیرشیرعلیخان فرستاده دراوایل سلطنتش که از هرات وارد کابل شده خواهش اسلحه کرده ونداده بود امر کرد که امانت نکاهدارند —

ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان درانباله

﴿ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیرشیر علیخان﴾

(در انباله بخواهش امنای دولت انکلیس)

ومقارن ایحال نامهٔ از ویسرای کشور هند از راه التماس تجدید دوستی وتوثیق رشتهٔ اتحاد بپایهٔ سریر سلطنت رسیده چون مبنی بتشریف بردن اعلیحضرت والا درانباله بود پذیرفته آمد چنانچه سامان سفرساز کرده سردار محمد یعقوب خان را بامسردار ولی محمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان و سردار فتح محمد خان وغیره خدمتکاران درکابل کذاشته خود باشهزاده عبدالله جان که قدم بمرحلهٔ هفت سالکی نهاده بود وسید نور محمد شاه خان وناظر حسین علیخان وصفدر علیخان سپاه منصور وایشیك آقاسی شیر دل خان

ومیرزا محمد حسن خان دبیر وسردار خان سرعسکر وخوشدل خان بن ایشیك آقاسی شیردل خان وغیره بزرکان وپنج هزار سواره و پیادهٔ نظام و یکهزار سوار کشاده وارمغان شاهانه راه پشاور برکرفته در منزل جمرود افسران نظام مقیمهٔ پشاور با کمشنر آنجا و تمامت افواج نظام پذیرهاش کرده بیست و یکضرب توپ برای تبریك ورود مسعودش کشاد دادند ومراسم پذیرهٔ شاهانه بجای آورده درپشاور فرودش کردند خلاصه سپاه نظام را درآنجا کذاشته خود با یکصدو یك سوار راه برکرفته باعزاز واکرام هرچه تمامتر درنباله شرف نزول افکند ودر روزورود مسعودش بدانجا تمامت راجکان ونوابان وبزرکان کشورهندوسند ونجاب باصاحب منصبان وحکام و ضباط و لایات از راه استقبال پیش آمده ملاقات رسمی بجای آوردند ودر منزلیکه فراخور شان اعلیحضرتش ترتیب داده بودند فرود آوردند وبعد از ان محفل مکالمه را زیب و آرایش داده اعلیحضرت امیر شیر علیخان را تکلیف برتشریف بردن مجلس کرده باهم بکرسی کفتکو نشستند وقبل از آنکه باب مکالمه بازشود وسخن آغاز کردد لارد ارل میو حکمران کشور هند از اعلیحضرت امیر شیر علیخان رخصت واجازت حاضر شدن لارد نیپر کاندرجیف ولارد مکلوت وستین کارت ترجمان را خواسته باجازت وامر اعلیحضرت او هرسه تن حاضر مجلس شده بعد امیرشیر علیخان زبان مقصد بیان کشوده فرمود که هرکاه سخن بلباس وملوس بوسواس کفته شود بسیاراست اما کلامیکه خالی از کذب وریب وعاری ازعیب باشداینست که ازراه تجدید معاهده وتوثیق مواضعه (۱) وارد اینولا نکشته ام که پیمانی را که والد ماجدم امیر کبیر باجانس لارنس درجمرود درمیان نهاده وشروط وقیود چند درعهد نامه نکارداده‌اند که یکی از آنجمله اینست که هرکه حکمران افغانستان باشد بادوست دولت برطانیه متحد وبادشمنش معاند بوده دولت برطانیه بمخالفت و موالفت داخلهٔ مملکت افغانستان که افاغنه دربین خود داشته باشند در معاونت ومدافعت هیچیك مداخلت ننماید وباهر که جالس سریر امارت افغانستان شود وازبزکان افغان باشد طریق دوستی وموالات پیماید وباخصمش از راه وداد واتحاد نکراید فقط وازینجاست که بسا کسانرا هوای سلطنت افغانستان درسرافتاده مرتکب فتنه وشر شده مفسدهٔ بزرك برمی انکیزند زیرا که میدانند که اکر خاتم امارت بانکشت وکلید فتح مملکت درمشت آرند دولت برطانیه دوست شان کردد وازینمعنی خوورا مستظهردانند چنانچه ازهنکام انعقاد عهدنامهٔ مذکوره تاکنون تخم نفاق در مزرعهٔ قلوب فرزندان امیرکبیرکشته نکشته نائرهٔ قتال وجدال برپاست ونیزدراختلال حوادث روزکار که کارپیکار استوار بود آلات وادوات حرب ووجه نقد برای مصارف جنك خانکی ازدولت برطانیه خواهش کردم نظر بقرار داد پدرنیکو سیرم ولارد جانس لارنس داده نشد تا که درمحاربات سیدآباد وقلات وغیره هزیمت یافته سر خویش کرفتم وحال آنکه جای نشین پدر بودم وبرامارتم تصدیق کرده بودید چون محاربات خانکی بود بهمان پیمان معاونتم نکردید وهنوز معاهدهٔ مذکوره باقیست پس چکونه تجدید عهد نمایم وعهدیرا که باعث شوروآشوب دائمی‌در افغانستان باشد ازنوموثق دارم واینك که ازلطف خداوندبیمانند وزور بازوی ظفر پیوند خویش جالس سریر امارت شده‌ام درینجا آمدم که قطع آن‌معاهده کنم ووجه نقد وتفنك که بدون خواهش من طوعاً فرستاده‌اید امانت نکاهداشته شده که مسترد شود وازانجمله دولك روپیه رادرمحاربهٔ زنه خان بمصرف رسانیده و یك لك دیکر را تحفه وار مغان خریده جهته شما آورده‌ام که این سه لك روپیه را می توانم که ادانمایم فقط ولارد میوزبان باسخ کشوده کفت که ازسخن کذشته باید درکذشته عهد جدید موثق منعقد کرده شود وامیر شیر علیخان درجواب او فرمود که اکر دولت برطانیه دوستی امیر و مردم افغانستان را مکفی و بسنده بده وبیست لك ویك کرور روپیه وبیست و سی هزار تفنك دانسته باشد که بدان دفع خصم بیرونی کرده شود بسی دشوار بلکه نا اعتبار است زیرا که باینقدر وجه وسلاح از عدم استطاعت مردم افغانستان با کسی مخاصمت نتوانند کرد تا مالیات پنجساله از ایشان معاف وبقدر مالیات پنجساله واندازهٔ کفایت نظام و حفاظت سر حدات ازدولت برطانیه داده نشود مردم افغانستان توان مقاتلت ومدافعت خصم خارجه را هرکز ندارند وهرکاه دولت برطانیه‌بقدر کفایت امور مذکوره اعانت وامداد نمایدالبته مردم افغانستان معاونت

(۱) مواضعه باهم قرارداد وقرارنهادن

دولت برطانیه را در مهمات خود مکفی وبسنده دیده بتوسط من که پادشاه ایشانم دولت برطانیه را دوست دانسته بجان ودل دردفع خصم بیرونی خواهندکوشید وچشم ازحقوق‌دوستی‌نخواهندپوشید وا کراعانت وامدادرا وعده بوقت حرکت دولت روس بجانب کشور هند گذارد بکار یکی از جانبین انکلیس وافغان نخواهد آمد زیرا که خیال دولت برطانیه در دوستی باسلطنت افغانستان در مدافعت دولت روس است که در وقت توجه او جانب هند مردم افغانستان سد راه شده دولت روس را مانع گردد واین امر بدون اینکه از امروز پنجساله مالیات عفو شود وبقدر آن واندازهٔ مواجب نظام وکفایهٔ سرحدات وثغور وجه نقد واسلحه ازدولت برطانیه داده شود که تاوقت اقدام دولت روس تمام اسباب وآلات مدافعه آماده گردد صورت پذیر نیست ولارد میو خواهش امیرشیرعلیخان‌راازامورشاقه‌ومهمات فوق‌الطاقه دانسته وعدهٔ جواب خواست که‌درموقع گفته‌میشود اما حال امنای دولت برطانیه دوستی‌را منوط بدان داشته‌اند که وثیقهٔ عهد جدید نگارش یافته دوازده لك‌روپیه چهره شاهی همه ساله برسبیل استمرار ودوازده هزار میل تفنك بالفعل باشش ضرب اتواپ قاطری وشش‌ضرب اتواپ پیلی مکمل اسباب باقور خانه از دولت اعانهٔ قبول فرموده شود وزیاده برین سه‌تن را از کماشتکان دولت برطانیه که ازمردم مسلمان باشند ودرکابل وقندهار وهرات جای اقامت ازجانب امیر افغانستان داده آیدومحافظت ایشانرا نیز نماید تا ایشان از احوال دول خارجه آگاهی حاصل کرده بکارگذاران دولت برطانیه خبر دهند البته برطبق آگاهی دادن امنای دولت برطانیه بتهیهٔ کار پرداخته وجه نقد واسلحه وجیاخانه بقدر کفایت داده ابا نخواهند کرد وامیر شیر علیخان از وعده که لارد میو درباب سررشتهٔ کلیه چنانچه مرقوم گشت داده و گفت که در موقع گفته میشود واین‌را نیز گفت مطمئن خاطر گشت که کار پردازان دولت برطانیه ازکذب سخن نکنند قبول کرده اقامت دائمی سه‌تن را از خدمهٔ دولت مذکوره در افغانستان نپذیرفته فرمود که‌این امررا بدون استرضا واستصواب مردم نظامی وملکی طوائف افغان نمی توان برعهده گرفت زیراکه پاس داشتن ومحافظت کردن نوکران دولت برطانیه را میباید بمردم قومی افغان کرد وایشان از سبب مغائرت درملت وعدم مشاورت ازقرار دادواقف نبوده آدمان دولتی را ضایع خواهند کرد واگر از حقیقت آگاه کردند هم‌بتحریك بزرگان که از ایشان ناپرسیده متعهد این امر شوم آسیبی رسانیده حمل برنیخبری خود کنند وآنوقت ملوم همهٔ دول من بشوم اما آدمیرا که اقامت نگزینند وباسم مهمان داخل افغانستان شده پس از چندی مراجعت کنند میتوان حفاظت‌نمود فقط ولارد میوسخن اخیررا پذیرفته وثیقهٔ عهد را برطبق فصول وشروط مذکوره که در بین جانبین گفته وشنفته شد نگار داده ولیعهدی شهزاده عبد الله جانرا نیز درج عهد نامه کرده جانبین مهربر نهاده بیکدیگر سپردند ودرینحال زنان بزرگان وافسران انکلیسان که دران مجمع حاضر بودند اجازت خواسته شهزاده عبدالله جان ولیعهد را در کنار گرفته ویکی بعزت از دیگری ربوده وبوسه داده باخود بردند وهرکدام ساعت وچاقو وآئینه وغیره بوی داده چون پدر والا گهرش فرموده بود که نگیرد از هیچیك را قبول نکرد تا که همهٔ زنان عرض پرداز شده از اعلیحضرت امیر شیر علیخان استدعای پذیرفتن کردند واو شهزاده را امر کرد که تحفه وهدیهٔ ایشانرا بپذیرد بعد شهزاده هرچه را که دادند رد نکرد بعدها در منزل تشریف برد وروز دیگر وجه‌نقد وتفنك واتواپیرا که بشرح رفت با هجده زنجیر پیل مکمل اسباب وقور خانه پیش کشیده روز دیگر پیست ودوفوج پیادهٔ مقیم انباله راباسوارهٔ نظام وتوپخانه صفها بربسته امیر شیر علیخانرا بنظارهٔ سپاه در لشکر گاه بردند ودر وقت تشریف بردنش در عسکر گاه اسپ سواری پیش کشیدند واو سوار اسپ نشده پیل خواهش کرد وانکلیسان پیل خاصه حکمران کشور هند را حاضر آوردند وبدان برنشسته چون نزدیك لشکر گاه‌شدتمامت سپاه دوحصه گشته راه عبور برای مرور اعلیحضرت امیرشیرعلیخان گشودند واو داخل‌فوج شده افسر وسپاهی مراسم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانیدند ولارد میو که دراخیر صفوف سپاه ایستاده بود تکریم کرده بعدمراجعت کرد ودوازده هزار میل تفنك دیگرباسه لك روپیه‌برسم هدیه که باتفنك های قراردادی بیست وچهار هزار میل شود ودیگر تحف وهدایا پیش کشیده وداع کردند و امیر شیر علیخان آهنك مراجعت کرده

درحین حرکتش جانب پشاورشاهمرد خان رابفرمان طلب از جلال آباد در پشاور خواسته پس از رسیدن او ونزول موکب والا در پشاورعقد نکاح دختر محمد عثمان خان وزیر باذات اقدس والا انعقاد یافته حرم محترمش را به حفاظت شاهمردخان در جلال آباد فرستاد وآنگاه که اعلیحضرت والا از پشاور وارد جلال آباد شده راه کابل برگرفت حرم محترم از قفای اردوی معلی رهسپار کابل گشت وخود او وارد کابل شده بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخته بلشکر کرفتن نظام مواظب کشت

ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت هرات

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان ﴾

(بالتماس سردار محمد یعقوب خان بحکومت هرات)

و مقارن اینحال که امیر شیر علیخان بکرفتن فوج نظام ورعایت انام اشتغال داشت سردار محمد یعقوب خان که هرات و سردار فتح محمد خان را از خود وسردار محمد ابراهیم خان حاکم آنجا را اکر چه برادرش بود بیکانه می پنداشت عرض پرداز حضور قبلهٔ امجدش شده استدعا نمود که سردار محمد ابراهیم خان ازحکومت هرات معزول وسردار فتح محمد خان منصوب فرموده شود وعرض اورتبهٔ منظوری یافته سردار محمد ابراهیم خان بفرمان طلب درکابل آمده سردارفتح محمد خان ازراه حکومت درهرات رفت وباوجود اینکونه ملاطفات که هیچ خواهش سردار محمد یعقوب خان ردنمیشد وی باغوای اهل غرض بل بهواجس (۱) نفسانی ووسواس شیطانی ازسبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان بابدر سرکران شده تخم زوال نعمت در مزرعهٔ دل کاشته از آب حسد درنشوونما همی آورد وظاهراً ازهیت سلطنت چیزی نکفته باطناً بمثقب (۲) فکر نکوهیده دانهٔ نفاق می‌سفت ومترصد فرصت مخالفت پدر روز بسر می‌برد تا که امیر شیر علیخان از خلاف جوئی وهرزه کوئی اونسبت بخود آکاه کشته دفعةً از اوج اعتبارش فرود آورده اسبابیکه باعث مکنت وحشمت ورفعت او بودند همه ضبط وازوی بامر پدرش بازداشته شد وبجز از چهارصد سوار نظام که درزیر امر کرنیل فقیر احمد خان ریکا و تنخواه خوار خود او بودند درنزدش مانده دیکر چیزی از آلات تجمل وجلال برایش نکذاشت واو از مشاهدهٔ اینحال زیاده تر مضطرب احوال کشته از افعال واعمال خویش که نسبت ببدرش دردل داشت هیچ درخاطر نیاورده پدررا دربارهٔ خود بدسکال می‌پنداشت وجویای فرصت کریزبوده روز بسر می‌برد

(۱) هواجس خطرات (۲) مثقب برمه

ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان واخراج او

﴿ ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان ﴾

(واخراج شدنش جانب هندوستان)

ودرخلال احوال مذکوره سردارمحمد اسمعیل‌خان پسرسردار محمد امین خان که ازسبب فتح کابل که ذکرش درتضاعیف (۳) وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وپنج هجری کذشت وباعث هزیمت امیرمحمداعظم‌خان واستقلال سلطنت امیرشیرعلیخان همین تسخیر کابل‌شد خودرا درامارت شریک امیرشیرعلیخان می‌پنداشت وامیرشیرعلیخانش نخست بحکومت ترکستان نامزد فرموده درثانی باندیشهٔ اینکه مبادا مصدر فتنه‌شود ازرفتن ترکستانش باز داشت واو ازینمعنی آزرده کشته ازشهر درقلعهٔ مادر وزیر واقع چهار دهی رفته سواره وپیادهٔرا تبه خوار خویش‌را باخود برده با امیر شیرعلیخان هنکامه آرای قتال کشت وامیر شیرعلیخانش هرچند هدایت واستمالت نمود نشنود تا که منشی بختیار خان سفیردولت انکلیس مأمور استمالت اوشده بدلاسائی ووعده نوازش درچند اولش آورد وچون اکثرازنوکران‌اوازقزلباشیهٔ چنداول بودند دروازهای‌چنداول را ربسته آهنک‌جنک کرد وامیرشیرعلی خان ازبالا حصار افواج نظام را با انواب آتشبار بردامنهٔ کوه شیر دروازه که مشرف برچنداول است فرستاده امر کرد که اکر مردم چنداول طریق‌معاونت سردار محمداسمعیل خان بر کرفته اورابیرون نکنند مردم‌سکنهٔ آنرا باعمارانش هدف کلولهٔ توپ وتفنك ساخته باخاك یکسان نمایند و خوانین قزلباشیهٔ مراد خانی ووزیر آباد وافشار وغیره ازین امر پادشاهی آکاه کشته ازهرجانب نزد امیرشیرعلیخان شده تنبیه‌وتهدید سردار محمد اسمعیل خانرا بعهده کرفتند که بدون مقاتله ومحاربهٔ سپاه پادشاهی او را بادست بسته حاضر بارکاه سلطنت کنند اما قبل

(۳) تضاعیف قاتها ومیانه‌ها

ازدیگران ناظر حسین علیخان باصفدرعلیخان برادرش که ازپدر نجشیری وازطرف مادر ازمردم سپاه منصور چنداول وخادم اخلاص کیش ونمك خوار صداقت اندیش امیر شیرعلیخان بودند باندیشهٔ اینکه قوم شان گرفتار عتاب پادشاهی نشوند وخراب وبیاب (۱) نکردند داخل چنداول شده سردار محمد اسمعیل خانرا کشیده باخود در بالا حصار بردند وشب اورابقسم محبوس نگاهداشته بامدادان امراخراج او وسردار صالح محمد خان وسردار ذوالفقارخان برادرانش ازحضور امیر شیرعلیخان صادر گردیده ایشیك آقاسی شیردلخان مأمور گشت که ایشانراجانب هندبرده بسرحد داران دولت انگلیس سپرده مراجعت کند واوهرسه تن‌را بعد از توقف نوزده شب در چنداول ویکشب دربالاحصار برداشته بسرحد هند رسانیده برگشت وسردار محمد اسمعیل خان ازانجا گریخته براه‌صوات داخل ولایت بدخشان‌شد وازانجا در کولاب رفته ازانجا واردبلخ‌شد ودرانجا ازتهی دستی روزگارش تلخ گشته ازطریق اناپه شرفیاب حضور امیرشیرعلیخان گردید واو دوباره از کابلش اخراج‌هند کرده درلاهورش فرستاد ودرآنجامی‌بود تا که از اجل موعود فوت نمود

(۱) بیاب بروزن شتاب بمعنی خراب

ذکر احداث شیر پور

﴿ ذکر احداث شهر جدید موسوم بشیر پور ﴾

وپس از اخراج فرمودن سردار محمد اسمعیل خان سردار شیر علیخان را بایالت قندهار سرافرازی داده شهر جدید بزرگی در جنب شمالی شهر کابل بدورپشتهٔ بی بی ماهرو بنا نهاده موسوم بشیر پورش کرده بتعمیر آن پرداخت وموازیٔ پنجاه قلبه زمین که مساوی از دو هزار جریب باشد برای عمارات سکنهٔ شهر برگزیده پشتهٔ مذکوره را محل عمارات پادشاهی قرار داد ونخست صرف خیرات وصدقات فرموده اساس حائط شهر را آغاز نهاد ودیوار سطبری که توپ وفوج برفراز آن گردش کند مشتمل بربروج متعدده ودروب وسیعه‌مرتفعه امر افراشتن کرد ودرطرف اندرون دیوار حصار بفاصلهٔ گردش فوج وتوپخانه دیوار جدا کانه و جای اقامهٔ افواج متضمن ببیوت کثیره معین فرموده ناظر حسین علیخان‌را مهتمم این کار مقرر کرد وچندتن ازافسران نظامی وبزرگان ملکی را برای تهیهٔ اسباب تعمیر از قبیل سنك وچوب وخشت‌خام وپخته وآهك وآهن وغیره بزیر دست او گماشت وتمامت سپاه نظام را بزیر دست بنایان ومعماران ونجاران وغیره مأمور کار کرده در ماه پنجروپیه اضافه از تنخواه ماهوارهٔ سپاهیان که هفت‌روپیهٔ کابل بود اجوره قرار داد وتاپنجسال هزاران معمار ونجار وکلکار وآهنگر واجوره‌کار دیوار سمت جنوب شهر ونصف از ضلع مغربی وقدری از ضلع مشرقی افراخته کشت وچاه بزرگی بفرازتلیکه برای عمارات شاهی اختیار کرده جهت آبادان عمارات وباغ وبوستان حفر کرده وهنوز به‌آب نرسیده بود که باز ماند

ذکر سر کذشت امیرمحمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان درعرض راه برجند ومشهد

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه برجند و مشهد)

ودر خلال احوال مذکوره چنانچه از پیش بشرح رفت امیر محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان از راه غربت وجلای وطن درروز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ هزار ودوصد وهشتاد شش هجری وارد برجندشدند ودرانجا پسران امیر علم خان مقدم ایشانرا کرامی داشته اقصی الغایت مهمان نوازی کردند وروز دوم ورود ایشان مادر امیرعلم خان ایشانرا ازراه مهمانی دعوت کرده مراسم اعزاز واکرام بتقدیم رسانید درروزدوازده ماه‌محرم از برجند راه برگرفته‌چون‌وارد شهر مخروبه سرایان شده آثارعمارات عظیمه دیده ازناپایداری وبی‌ثباتی دنیا متأسف گشته ازانجا در موضع یونسی که منزل بدهوائیست فرود شدند ومردم آنجا ازردائت‌وشوری آب وهوا هریك ذخیرهٔ (۲) جدا کانه ازآجر وحجرواهك‌برای خود ساخته آب باران دران فراهم شده آشامیدن شان ازان است وقبل از نزول کردن درین منزل امیر محمد اعظم خان را تب عارض گردیده یکماه ازراه سپردن باز ماندند تا که افاقه یافته عزم راه نوردیدن کردند وهنگام شام رهسپار گشته وچند منزل در شب قطع مسافت وروز استراحت کرده وارد کاریز شهزاده شده در عمارتیکه شهزاده مخصوص خویش پرداخته بود فرود گشتند

(۲) ذخیره درینجا بمعنی حوض‌انبار است

وسردار عبدالرحمن خان که‌درد واوغذ او تیمار داری بیمار مهارت تامه داشت باعدم التفات عمش نسبت بدو او عمش را دوست میداشت چنانچه دوا وغذای اورا بدست خود ترتیب داده بدیگری وا نمیگذاشت وسردار محمد سرور خان که نسبت فرزندی بامیر محمد اعظم خان داشت در عمهٔ ایام بیماری او دو بار بعیادتش رفته دیگردر جائیکه فرود می شد مشغول کار خود می بود ودرین منزل یکی ازخدمه قدری زرد آلو حاضر کرده امیرمحمداعظم‌خان‌میل خوردن ان‌نمودوچون چهار روز بودکه تب اورا فروهشته‌بودسردارعبدالرحمن‌خان باطبیبیکه همراه شان بود هر چند منعش نمود نپذیرفته چند دانه فروبرد و سردار عبدالرحمن خان از ناپذیرفتن کفتهٔ خویش آشفته کشته نزد نوکران خودرفت وازتهی دستی اسلحه خودرافروخته صرف می‌نمود ودرهنگام عصر این روز باوجود آشفتگی از راه عیادت نزد عمش شده اجازت رفتن تربت عیسی خان حاصل کرد وبراه افتاده عمش باوی قرار داد که پس ازنجروز ازقفاره تورد شوم واو که ازمصارف دویست سوار وعدم درهم ودینار متعسروناچار شده بود وارد تربت عیسی خان کشته درباغیکه حاکم آنجا ساخته وازیکسال عزل کردیده بطهران رفته بودنزول کرد وعمارت جانب دیکرباغ‌رابرای عمش‌پرداخته خود درعمارت جانب دیکر جای کزید

ذکر احسان حاجی حسن علی بامیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر اعزاز وا کرام کردن حاجی حسن علی تاجر ﴾

(ووجه دادن بامیر وسردار)

ودرباغ مذکورحاجی حسن علی نام تاجر داخل شده سردار عبد الرحمن خانرا ملاقات کرده ازحقیقت حال وعسرت وپریشانی احوالش بخود معلوم نموده عرض پرداز شد که هر قدر وجه برای مصارف خویش بکار دارد پیش کشیده میشود واو که از ادای احسان آن مرد کریم بواسطهٔ تهی دستی عاجز بود بجز ازعلوفهٔ آدم واسپ دیکر چیزی خواهش ننمود تا که روز ششم امیرمحمد اعظم خان نیز رسیده درباغ فرود شد ومخارج او وپسرش را نیز برعهده کرفته درهیچ چیز ازالبسهٔ انسانی وجل وافسار وتوبرهٔ حیوانی وزین وبراق مضائقه نکرد وآنقدر مهربانی وزر افشانی ومهمان نوازی نمود که از تاجران دیکر بلاد امکان بجای آوردن نبود چنانچه خود سردار موصوف درروزنامهٔ خویش می فکارد که‌تازنده باشم منت باراحسان اوبوده نمیدانم که‌چه طور ادای آن خواهم کرد که شخص تاجر ناشناس اززر خویش در کذشتن وبه بیکانه از وطن انفاق کردن مقدور کسی نیست خلاصه ده‌روز درانجا بسر برده امیر محمد اعظم خانرا ازراه نکس (۱) مرض فواق (۲) عارض کشت وده روز دیکر ازراه پیمودن بازمانده تا که اوشفا یافت وپسر حمزه میرزای حکمران خراسان که پدرش بغارت کردن ایل ترکمان رفته بودازورود ایشان درتربت عیسی خان وبیمار وناتوان بودن امیر محمد اعظم خان آکاه کشته بذریعهٔ تلکراف بپایهٔ سریر سلطنت خبر داده بعد بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه یك تخت روان وبیست وچهار راس استرجهت سواری امیرمعزی‌الیه ازمشهد فرستاده یکماه دیکرنیزدرتربت عیسی خان توقف کردند ودر وقت حرکت ازآنجا مخارج ایشان را باحاجی حسن علی‌خان محاسبه کرده‌سی‌وپنجهزار روپیه که معادلست باهفت هزار تومان ایران بمیزان رفت وپس از قطع حساب حاجی موصوف را باخود همراه کرفته جانب مشهد ره نورد شدند وروز ششم وارد تپه سلام شده تعظیم قبهٔ منورهٔ امام رضا رضی‌الله عنه را بتقدیم رسانیده چون‌نزدیك شهر مشهد رسیدندصد سوار زرین‌کمرازفراشان‌حضرت امام‌رضا (رض) باشش رأس اسپ عربی زین وبراق مرصع ودوکالسکه که یکی خاصهٔ جلال‌الدوله پسرناصرالدین شاه ودیکری مال حشمة‌الدوله حمزه میرزای حکمران‌خراسان بودازراه مهمان نوازی وپذیره‌پیش آمده باعزازوا کرام تام بشهر درآوردند وبقرب شهربسرحشمة الدوله باهزارسوار باستقبال بیرون‌شده مراسم‌پذیره بجای آورد وچون داخل‌شهر کردیدندیکدسته فوج پیادهٔ نظام بادوموزیك خانه در خیابان مقابل ارك دولتی سلام رسمی ادا کردند وداخل ارك کشته سه روز مهمان حضرتی بوده بعد ازطرف دولتی مخارج شاهانه برای ایشان میدادند وپس ازده روز حمزه میرزای حشمة‌الدوله عم ناصرالدین شاه از ترکستان ترکمان بازکشته امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد سرور خان وچند تن ازبزرکان همراهان ایشانرا بمهمانی درجای خویش دعوت کرده بعد ازصحبت دوستانه

(۱) نکس بضم‌میم‌عود کردن‌مرض بار دوم

(۲) فواق بادی که از قعر معده وسینه‌بیرون آیدوبفارسی هك هك گویند

وصرف طعام بمنزل خود بازگشتند وروز دیگرحمزه میرزای حشمة‌الملك ببازدید ایشان آمده وملاقات مشفقانه کرده مراجعت نمود وسردارعبدالرحمن‌خان که ازروزورودش درمشهد یومیه بزیارت امام رضا (رض) مشرف میشد امروز پس ازمعاودت حشمة الملك بزیارت رفته چون بازگشت دبیرالملك که متولی باشی روضهٔ مقدسه بود اورا درخانهٔ خود بمهمانی برده مراسم احترام بجای آورد وبعد ازتوقف پانزده روز درمشهد سردار عبدالرحمن‌خان را تب عارض شده بعد ازسه روز شفایافت وازراه بازدید نزد حشمة الدوله شتافت وبااو مشورةً اظهار کردکه عزم دارم براه درهٔ گزوطژن واورکنج جانب بخاراشوم‌واوجوابش‌را موقوف بامرواجازهٔ‌ناصرالدین شاه‌داشته بذریعهٔ تلگراف ازحضور اواجازت طلبید وپس ازمراجعت ازنزد حشمة الدوله وگذشتن سه روز حشمة‌الدوله اورا نزد خود خواسته ازامر ناصرالدین شاه آگاهش کرد که میباید درطهران رفته پس ازملاقات ودیدار شاه اگر خواسته باشید رهسپار ترکستان شوید واو درجواب گفت که ازمشهد جانب بخارا رفتنم نیکوتراست زیرا که اگر از طهران رهسپار مملکت ترکستان شوم روشن میگردد که از چنان پادشاه بزرگ مرادش حاصل نشد که راه مملکت دیگر برگرفت واگر ازدیگر بلاد امیدم برنیاید وازراه التجا روی بطهران نهم وبمقصد نرسم نام دولت ایران پست نشود زیراکه درافواه سمرگردد که دولت ایران نیز مثل دیگران اعانت نکردواین کلمات را گفته بمنزل خویش مراجعت نمود وپس ازدو روز دیگر باز حشمة‌الدوله اش خواسته ازامر شاهش آگاه کرد که اگر وارد طهران شوند یانشونداورا بمنزلهٔ فرزند خویش میدانم وهروقت‌که بیایند دولت ایران خانهٔ خود ایشانست وسردار عبدالرحمن خان سفارش عذر خواستن خودرا ازناصرالدین شاه بحشمة‌الدوله‌کرده یکتن راه بلدازنزد اوباخود گرفته باعمش امیر محمد اعظم خان وداع نمود

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان درراه‌بخارا

(درعرض راه مشهد وبخارا)

چون سردار والا تبار از مشهد بیرون شده بعد از شش روز وارد درهٔ گز گشت اللهیار خان دره گزی باهزارسوارپذیره اش کرده مقدمش را بغایت‌گرامی داشته نیك بنواخت‌ونامهٔ حشمة‌الدوله را که جهت‌سفارش او بآن شخص راه شناس داده بود باللهیار خان سپرد واو پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره سردار رفیع مقدار را بیرون قلعهٔ دره گزد رباغ خوش آب وهوائی فرودآورد وازآدمیت خویش وسفارش حشمة‌الدوله بسیارا گرام واحترامش نموده یکماه بهمانی اورا نگاهداشته هرقدر زحمتیکه ازدست عمش امیر شیر علیخان وپیمودن کوهها وبیابان‌کشیده بود عوض‌آن ازوی عزت وراحت دید وبعد ازانکه قافلهٔ تاجران ترکمانیه که درسالی دودفعه مال التجاره آورده بدرهٔ گز میفروختند وازانجا متاع ایرانی بار کرده می بردند وارد شدند سردار عبدالرحمن خان که درمدت مذکوره ازهمین سبب نگاهداشته بودکه باایشان همراه کند تاازسارقین ترکمان آزار واذیت نه‌بیند با تاجران همراه کرده اوزبك سردار و عزیزسردار وآرتق سردار را از تاجران طژن سفارش نمود که اورا دراورکنج برسانند وخودنیز باهزاروپانصد سوارتامنزل ابیورد باسردارعبدالرحمن‌خان همراهی‌نموده ازراه‌لطف آبادوقلعهٔ خسروواردابیوردش‌کردودرشالی زارهای مردم آنجا که همه را آفت رسیده مرغهای بسیار فراهم شده‌بودندصیدزیادی افکنده چون ازابیوردگذشتند بااللهیارخان‌وداع کرده‌پنج سواربخواهش‌خوداوازهمراهانش تاطژن باخود گرفته رهنورد شد وتمام شب باهم قطع مسافت کرده بامدادان بجنگل کنار رودخانهٔ طژن رسیده فرود شدند وچون مردم آنجا در موسم خربزه وهندوانه بفالیزها سکونت اختیار کرده بجز خربزه وهندوانه چیزی دیگر ندارند که بخورند واینوقت موسم رسیدن فالیز بود که ایشان وارد گشته مانند همان مردم گذرانی کرده روزی دیگر بطژن نزول کردند ونجروز از سبب آنکه اسپ بپای سردار عبد الرحمن خان لگد زده بود درانجا توقف نمودند ودر ایام درنك برای مصارف راه ریگستان کندم از جاهای دور خریده روز ششم طریق اورکنج برگرفت وارتق سردار ترکمان از جملهٔ سه‌تن سردارانیکه اللهیار خان بااو همراه کرده بود در خانهٔ

خود رفته دو تن دیگر بهمراهی او بازماندند وشب را تاظهر روز دیگر راه سپرده بسر چاهیکه آبش تلخ وناکوار بود وارد گشتند ودو روز درانجا مکث کرده ظهر روز سوم براه افتاده وهنگام شام اسپان خودرا کندم داده رهسپار شدند وبرسم ایلغار اسپ رانده طلوع آفتاب بسر چاه بدبو وتلخ آب دیگر رسیدندواز سبب خسته وستوهیده شدن اسپان ایشان شش روز بدانجا درنك کرده ظهر روز اخیر رو براه نهادند وبایوار وشبگیر اسپ رانده نصف شب یکتن از نوکران سردار والا تبار که بستر خواب واسباب چای وچراغ نزدش بود بازمانده گرفتار ورطهٔ حیرت وسرگردانی شد وخود سردار ستوده کردار بادیگر همراهانش بقافلهٔ از مردم ترکمان که ششصد تن اسیرازمرد وزن مردم ایران باخود داشت دوچار گشته از ایشان تفحص چاه آب کرد وترکمانان باندیشهٔ اینکه ایشان سوار قزاق ایرانند بمغالطه جواب دادند که باینقسم رفتار وقت سحربآب خواهید رسید پس بگفتهٔ آنان بسرعت وشتاب اسپ رانده تا که آفتاب بلند گشت بآب نرسیدند واز عطش بیتاب شده سردار عبدالرحمن خان زبان اسپی را سه چهار جاك زده خون بیرون نشد واز جوهر لیمو که باخود داشت در دهن اسپ وقدری بکام خود بریخت واز ترشی آن نیز اثر تری پدید نگشت ناچار دل بمرگ نهاده پرا کنده وسراسیمه هنگام شام بچاهی واصل شدند وبعضی از عطش براه ماندند وسردار عبدالرحمن خان از آشامیدن آب قدری بحال آمده چندقرابه که همراه داشت پرآب نموده براسپیکه در ابیورد بدو هزار روپیه خریده ونیرو مند بود بار کرده بصحابت یکی ازنوکرانش برای باز ماندگان فرستاده قطب نمائی نیز بوی داد که اگر سرگردان شود بواسطهٔ آن راه جوید واو بفاصلهٔ کروهی رفته بباز ماندگان که از عطش غشی کرده افتاده بودند رسید واندك اندك آب بحلق ایشان ریخته بعد از دیری بحال آورده باهم وارد سر چاه شدند ویکتن دیگر که بااسباب چای وچراغ در اول مرحله باز مانده بود نیز بهمان قافلهٔ ترکمان که جمعی از اسیران ایران را باخود داشتند دو چار گشته چون پس ازمعرفی او را بشناختند که نوکر سردار عبدالرحمن خان است آب ونانش داده بارش را براشتران خود نهاده تاسف بسیار نمودند که سردار نکوکردار را باهمراهانش بخیال اینکه سواران ایرانیانند واز عقب اسیران خود آمده اند که باز بگردانند ببادیهٔ هلاکت رهنمونی کردیم خلاصه قافلهٔ مذکور در روز چهارم ورود سردار باوقار که در سرچاه توقف وقرار داشت وارد گردیده سه روز دیگر باهم درنك کردند وچهار شبه علوفه اهل قافله بسرزار عبدالرحمن خان وهمراهانش بمهمانی داده سه شبهٔ دیگر را خودش ازآنها خریده ازآنجا راه خیوه بر گرفت وروز پنجم وارد آنجا شده درزیر درختان خارج شهر فرود گشته چند تن از نوکرانش بامر او جهت خرید بعضی اشیاء داخل شهر خیوه شدند وشهریان از ایشان پژوهش حال وپرسش احوال کرده چون دانستند که نوکران سردار عبدالرحمن خان نوادهٔ امیر کبیر خلد آشیانند بخان خیوه آگهی دادند واو یکی ازندیمانش رانزدسردار رفیع مقدار فرستاده اززیردرختان باهمراهانش دراندرون برده در عمارات عالیه جای داده مقدمش را گرامی داشته روز سوم شخصی از جانب خان وارد منزل سردار خجسته اطوار گردیده پیام رسانیدکه خان از راه ملاقات وارد میگردد واو نظر باوضاع خویش خودرا مسافر دانسته قبل از آمدن خان سوار اسپ شده ازراه ملاقات طریق ارك بر گرفت وبنزدیك دروازهٔ ارك رسیده شصت ضرب توپ مکمل اسباب باتوپچیان حبشی نژاد آماده وبرعراده مشاهده کرد وبنجاه ضرب توپ تبریك کشاد داده خود خان بدروازهٔ ارك پذیره نموده از محبت دست هم را گرفته داخل دیوانخانه شدند وچون سخن یکدیگر را نمیدانستند ترجمانی بامر خان پیش آمده ترکی وبارسی جانبین را ترجمه میکرد ودو ساعت باهم صحبت نموده درین مذاکره خان سردار را خطاب کرده گفت که شما بمنزلهٔ برادر بزرك منید زیرا که پدرم محمد امین خان باامیر محمد افضل خان مرحوم درحین حکومتش بترکستان اقصی الغایت مراوده ودوستی ومکاتبه داشت واکنون بسی شکر گذارم که مشغول ملاقات وصحبت وديدارم واينك دوشهر از جملهٔ هفت شهریکه در تحت حکومت دارم برای زیست خود قبول کرده در حکومت بامن شراکت کنید وهر وقت که عزم تسخیر بلخ نمائید یك لك سوار وپیاده که از ایل والوس خود در زیر فرمان دارم ملازم رکاب سازم که بلخ را متصرف شده بایکدیگر جوار ومدد کار شویم

وسردار عبد الرحمن خان وعدهٔ جواب این ملاطفت خانرا با گفتن چند سخن دیگر ازخود بروز سوم گذاشته ازجای برخواست وخانش تادرب بار گاه همراهی نموده باز گشت وسردار عبدالرحمن خان جانب منزل خودشده ازعرض راه یکی ازنوکران خان اورا بر گردانیده اظهار کرد که خان درباغ شاهی جای برای شما تعین فرموده وهمهٔ همراهان شما در آنجا رفته‌اند ومن جهت راه بلدی مأمورشده‌ام که شمارا درباغ مذکور برسانم چنانچه باهم بقدر دوصد گام ازشهر بیرون گردیده داخل باغ شدند وسردار والا تبار دران باغ شاهانه منزل گزیده رحل استراحت انداخت وبعد ازدوساعت خزانه دار خان نزداو آمده مژده داد که خان مرا امر کرده است که تادولك طلا اگر بکار باشد بشما بدهم ومقارن اینحال فرستادهٔ ازجانب وزیر حاضر آمده همین نوید داد وسردار عبدالرحمن خان تشکر وامتنان کرده گفت که درروزی پانزده روپیه کفایت مؤنتم کند ژیاه برآنرا کار ندارم وخزانه‌دار بافرستادهٔ وزیر گفتهٔ اورا نزد خان تقریر کردند وخان درروزی هزار دانه‌طلا مقرر فرموده امر کرد که هرروزه‌درنزد او گذارند چنانچه روزدیگر خزانه‌دار هزاردانه طلای مسکوك آورده پیش سردار سعادت‌اطوار نهاد وهرچند گرفتن آن درطبیعتش ناگوار بود اما از کثرت الحاح خزانه دار که اظهارواصرار کرد که اگر این‌طلاپذیرفته نشود خان آزرده گردد پس ناچار یکی ازخدام را امرنموده برداشت وهمچنین یومیه هزار دانه‌طلا بهمان خادم می‌سپرد وچون سردار باوقار درباب ملاقات دویمین سه‌روز وعده‌داده وتاپنجروز بملاقات نرفت وزیر خان حاضر آمده ازسخنانیکه بخان بعد ازسه‌روز وعدهٔ گفتن داده بود بخاطرش آورد وسردار عبدالرحمن خان لب‌بگفتار گشوده گفت که آنچه رامن اندیشیده ام اینست که‌باچندتن ازبزرگان ایمملکت ازراه صوابدید خان ومعتمدانش دربطرز بورغ نزد امپراطور روس رفته دیوارمواضعه ومعاهدهٔ سدید برافرازم زیرا که امور حکومت‌شما مغائر انتظامات سلطنتی اند وبر سوم الوسی اجرای کاررا منوط داشته اید میشود که بعد ازیك یادوسال دولت روس عزم تسخیر این مملکت جزم کند وملك را متصرف شود واورفته همهٔ این کلمات‌را بانتایجش نزدخان بیان کرد واواعیان وبزرگانراطلبیده اظهاراین‌مدعا نمودوایشان که ازخود بزرگتری را ندیده بودند گفتند که‌دولت روس را باما کاری نیست و اگر چنانچه سردار افغان بیان کرده است آهنگ این ملك کند آلات جنك آماده اند ومردان نام ونشك ایستاده دولت روس را زبون واز ملك بیرون کنند وروز دیگر وزیر رضای خان وخودرا باستبعاد واباى دیگران نزد سردار عبدالرحمن خان بازداشته اینانیز ابراز (۱) داد که خانرا عزم آن درضمیراست که خواهرش را باشما عقدمزاوجت‌بسته ودوشهررا ازهفت شهریکه دارد بشما سپارد بعدبآهستگی امریرا که شما اندیشیده‌اید بادولت روس بروی کار آرد واو جوابداد که‌ازین ارادهٔ خان میباید تیرهای حسدبزرگان این ملك را نشان شوم اینرا گفته نیزبرزبان راند که‌حال ناچارم که ازین مملکت بیرون‌شده دربخارا روم زیرا که بدانسو امور ضروریهٔ بسیاردارم ووزیر درجواب اینکلام او گفت که این‌عم‌شما سردار محمد اسحق خان که دربخارا رفته نظربند گشته‌است ونیز جمعی ازخدمهٔ‌شما که ازدست نائب محمدعلم‌خان ازبلخ دربخارا پناه برده‌اند نان‌خشکی نمییابند پس شماچرا آهنك آنجا کنید میبایدخدمهٔ خودراازانجا درینولا بطلبید واو که‌فسخ‌عزم درنهادش‌نبود لب‌بتکلم گشوده درجواب وزیر گفت که بهر عنوان که بتوانید رخصت حرکتم حاصل کنید و خان بکراهت پذیرفتار گفتار سردار والا تبارشده یکصد ونجاه اشتر مایه‌را آرد وجو ونان روغنین وخیمه وفرش وظرف وچهل‌تخته قالین برای توشهٔ راه وتحفه بار کرده بیست‌تن بنده جهت خدمت بسردار رفیع‌مقدار بخشید ودوصد رأس گوسپند بابرنج و روغن زیاد همراهش مقرر فرموده بعد باهم وداع کرده راه بخارا برگرفت

(۱) ابراز بمعنی اظهار

﴿ ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان دربخارا را ﴾

ذکر ورود سردار عبد الرحمن خان دربخارا

(و سر گذشت او در آنجا)

وازخیوه بعد ازطی پنج‌منزل وارد کنار رود جیحون‌شده عبور کرد ودرمنزل‌غور وشورآب خان فرود گشته ازآنجا بهفت روز درمنزل قره کول نزول نموده درآنجا تبریك نامه‌های وصولش از جانب سردار محمد اسحق خان وخادمان خودش که دربخارا بودند بمطالعه اش پیوسته ازآنجا روز سوم وارد بخارا گشت وچون

درینوقت امیربخارا باشارهٔ کورنر دولت روس رایت سرزنش میرصره بیك خان جانب حصار وکولاب بر افراشته بود از ورود خویش دربخارا بذریعهٔ مکتوب امیر را آگاه کرده اجازت خواست که تامراجعت رایات عالیات در بخارا درنك کند ویا از راه ملاقات آهنك شرفیابی حضور نماید واو در کولابش نزد خویش دعوت نموده سردار والاتبار بعزم رفتن آنجا از طلاهائیکه خان خیوه عطا کرده بود اسپ و یراق ولباس آماده نمود واشتر نیرا که خان مزبور داده بود نیز فروخته عبیدیرا که از مواهب اونزد خود داشت همه را آزاد فرموده تابیست روز اسباب سفر کولاب را ساز کرد وپانجصد سوار ازبخارا روجانب حصار نهاد ودربین راه موضع بلندیرا که ازخاك جهت خیمه وبارگاه پادشاه برافراشته بودند مشاهده کرده در حوالی آن خون بسیار ریخته دیدواز مردم آنجا جویا شده گفت که این خونها از کاوانیکه برای تبریك فتح حصار کشته اند خواهند بود ایشان آنجگر سوز جزن اندوز ازنهاد بر کشیده گفتند که این خون اسیران حصاراست که پانزده روز پیش ازین بارگاه پادشاه بر زبر این تل خاك افراخته بود که حصار را فتح کرده هزار تن اسیر حاضر حضور کردند واو همه را بقرب بارگاهش امر سر بریدن کرد وسردار استفها مآفرمود که مگرتقصیر زیاد داشته اند وگرنه اسیر را کسی نکشته است وایشان گریه کنان گفتند که این پادشاه هزاران تن را بدون تقصیر کوسپند آسا ازدم شمشیر گذرانیده است چه جای آنکه درجنك دستگیر شود واسیرش گفته نکشد وسردار والاتبار ستم و کشتار پادشاه بخارا را حمل براستیلا وتغلب دولت روس نموده بدل گفت که بزرگان این مملکت بامید جاه روی ازحق برتافته وشرع شریف را خوار شمرده اند که نه از علماء پرسش راه وچاه کنند ونه ایشان بامر معروف ونهی منکر مردم را آگاه نمایند وخواص وعوام شب وروز گرفتار کبروحسد وبخل وعداوتند چنانچه خودسردار نیکو کفتار در روزنامهٔ خویش نگار داده است که در بخارا باوجودیکه اهالی آن دراقامهٔ اوامر ونواهی شرع شریف طاق ودردینداری شهرهٔ آفاقند آنقدر ارتکاب منهیات دیدم که درهیچ مملکتی ندیدم خلاصه خادمانش را امرکرده خاك بروی خونهاریخته صورت چند قبری آراستند وازانجا رهسپار گشته روز یازدهم حرکت از بخارا وارد حصار شد و چند تن ازافسران سپاه باهزارسوار پذیره اش کرده بامرپادشاه درسرائیکه تعیین فرموده بود فرودش آوردند وروز چهارم ورود پادشاه بملاقات خویش دعوتش نمود وپس ازادای مراسم ملاقات خادمان پادشاه ده هزار تنکه وشش توپ کمخواب برسم هدیه آورده پیش سردار سعادت شعار نهادند ودیگر اعتنائی نکردند بنابران سردارعبدالرحمن خان ازپادشاه بخارا ناامیدشده باپنجصدسواریکه همراه داشت ازشهر بیرون شده درکناری جای گزید وباوجودیکه زمستان بود داخل شهر نشده دربیرون بخیمه روزبسر میبرد تا که پادشاه بخارا ازعدم علوفه راه مراجعت برگرفت وسردارعبدالرحمن خان نیز ازقفای اورهسپار شده چون وارد بخارا گشت پس ازده روز بذریعهٔ مکتوب ازپادشاه بخارا اجازت رفتن سمرقند خواست ونوشت که درچهارماه چهل هزار طلا که باخود داشتم تمام بمصرف پنجصدسواریکه بامن گرفتار خدمت عالی بودند رسیده دیگر هیچ ندارم که مایهٔ صرف خویش گذارم واو دراقامت بخارا ورفتن سمرقندش مخیر ساخته اینقدر پیام داد که اگر زود بهتراست وسردار والا تبار رفتن سمرقند اختیار کرده رو براه نهاد وروز چهارم وارد کته قرغان شده چون چیزی نداشت اسباب نخبه وعمده اش را قبل از ورود درشهر فرستاده که فروخته علوفه آماده کنند ویکتن کرنیل دولت روس که در اندرون شهر بود آگاه گشته از فروختن اسباب مانع آمده مأکول ومشروب از جانب دولت آماده کرده قاضی شهر را بامیر شب وصد سوار از راه پذیره بیرون فرستاده سردار والا تبار را باعزاز وا کرام بشهردر آوردند وبجائیکه برایش قرار داده وخوردنی و آشامیدنی مخصوص اودران نهاده بودند فرودش آوردند و کرنیل مذکور که در آنجا منتظرورود نشسته بود از جابرخواسته پس از پرسش رسمی وپژوهش احوال جنرال و کبورناتر تاشکند وسمرقند که از کرنیل نمود بصرف طعام مشغول گشته وچون طعام برداشته شد کرنیل بمنزلگاه خویش رفته بعد ازساعتی هزار تنکه نقد بااشیای خوردنی و آشامیدنی برای همراهان سردار باوقار فرستاد وروز دیگر سردار نیکو اطوار از طریقه باز دید نزد کرنیل شده با هم صحبتی نموده باز گشت وسه روز برسبیل مهمانی وجه نقد وخوردنی و آشامیدنی

بیك منوال از جانب دولت صرف شده روز چهارم با کرنیل وداع کرده ازانجا روی بسوی سمرقند نهاد ودر سه منزلیکه ازانجا تاسمرقند بود همان هزار تنکه باعلوفه از دولت داده میشد ودر روز ورودش حاکم وقاضی شهر سمرقند باصد سوار نظامی وبزرگان ملکی پذیره کرده در سرای قاضی که برای او وسرای دیگر در پهلوی آن جهت نوکرانش معین کرده بودند فرود اوردندومخارج شب‌وروز ایشان ازطرف‌دولت‌بمهمانی میدادند وروز سوم جنرال ابراموف ترجمانش را نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده در جای خویش دعوتش کرد واوباسردار محمد اسحق خان‌عمزاده‌اش نزد اورفته واو تادرب نشیمن گاه خویش که مسجدی بود وچند خانهٔ دیگر از همسایگان آن عبادت گاه حی داوررا نیز غصباً در تصرف داشت پذیره نموده باایشان در اندرون مسجد باز گشت وباهم بکرسیها نشسته ویکساعت صحبتی کرده هر دوتن سردار بمنزلگاه خویش معاودت نمودند واز قفای ایشان سه دست لباس سراپا برسم هدیه خادمان جنرال ابراموف آورده نزد سردار عبد الرحمن خان گذاشتند وروز دیگر جنرال مذکور از راه بازدید نزدسردار عبدالرحمن‌خان شده بعد ازصحبت یکساعت‌مراجعت کرد وروز یازدهم ملاقات اینجنرال دونامه از کوفمان کبور ناتر مقیم تاشکند بسردارعبد الرحمن خان وجنرال ابراموف رسیده نگاشته بود که اشتیاق شمارا دارم وجنرال رافرمایش تهیهٔ سامان‌سفرکرده مرقوم داشته بود که باعزاز واکرام رهسپار تاشکندش سازد چنانچه تاچهار روز اسباب سفر اورا آماده کرده بعد باصد سوار روانهٔ تاشکند شده خود سردار والاتبار در کالسکهٔ شاهانه برنشسته رهسپار گشت ومنزل بمنزل کالسکه اش را تبدیل نموده چهل سوارهٔ نظام که مأمور همراهی اوشده بودند نیز عوض میشدند تا که در تاشکند نزول کرد

سر گذشت سردار عبد الرحمن خان درتاشکند

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در تاشکند ﴾

(وملاقاتش باکبور ناتر)

ودرروز ورودش بتاشکند کلوچوف نام سپهسالار ترکستان باچهار صدتن ازسواران نظام پذیره اش کرده بعزت‌واحترام در عمارتیکه برایش معین کرده بود فرود آورد وروز سوم سکرتر کبور ناتر کالسکهٔ خاصهٔ اورا نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آورده خبر ملاقات کبور ناترا داده وی درکالسکه نشسته راه جای کبورناتر برگرفت وبقرب منزل او یکفوج هزاری از پیادهٔ نظام ویکدست موزیکخانه باهمهٔ منصبدارانیکه ازدرجهٔ کرنیلی پست تربودند پذیره نموده دردالان اول جنرالها استقبالش کرده بعد باهم داخل ازول یعنی تالار بزرگ شدند وباکبور ناتر وندیمان او ملاقی شده دست هم را گرفته سردار والاتبار وکبورناتر داخل خانهٔ دیگر که کرسی ومیز بسیار دران چیده بود شده هر دوتن باهم بریك کرسی نشستند وپس از صرف چای کبور ناتر سردار عبدالرحمن خان را تکلیف آن نمود که اکنون که مهمان دولت میباشید ابواب مکاتبه را بامردم افغانستان مسدود نمائید واواین امر را پذیرفته قرار داد که هرگاه نامهٔ بخط خودش از عرض راه افغانستان بدست کارگذاران روس افتد ملزم بوده درالزامش تن دردهد ونامهٔ که بمهراو وخط دیگری‌باشد دولت‌اورا ملزم نداند زیرا که دشمنانش مهرسازی کرده اورا ملوم امنای دولت خواهند نمود واین مواضعه را نوشته برمیز کبورناتر نهادتادروقت‌مقابلهٔ خطوط جعلی‌معیارامتحان‌باشد بعد بمنزل خویش مراجعت کرد ودرشب بازش کبورناتر بمهمانی دعوت نمود ودرین مجلس زن کبورناتر باهمهٔ زنان افسران حاضر بودند و چون سردار عبدالرحمن خان داخل بزم مهمانی شد باجه‌نوازان باموزیك دستی حاضر آمده بودند چنانچه دروقت ورودش کبور ناتر تادالان سوم پذیره کرده ودست سردار سعادت اطوار را گرفته ورفته درپهلوی خود جای نشستن‌دادباجه‌نوازان برسم سلامی سرکرم نواختن بودندو آنگاه که‌نشستندخاموش گشته کبورناتر تمامت افسرانرا که برکرسیهانشسته بودند بسردار معرفی کرده بعدبساط چای آورده‌چون‌صرف شدباجه‌نواختن‌پرداخته‌سازخوشنودی‌آواز آوردندوماکول ومشروب‌را بااقسام حلویات‌وفواکه درخانه دیگرچیده‌بودند وهرکه میل میکردبی قیدداخل آن خانه شده‌خورده و آشامیده وباز گشته‌بجای‌خود مینشست وتاسحر بساز وطرب بسر برده بعدهرکدام‌بمقام‌خویش رفته سردارعبدالرحمن‌خان‌نیزمراجعت کرد وهنگام ظهرروز دیگر کبورناتراز راه بازدیدنزد سردارووالاتبار شده اودوراس‌اسپ عربی‌بازین ویراق طلا

ونفره ویکقبضه شمشیر مرصع وپنج توپ ابرهٔ کشمیری ودو تخته رضائی ودو توپ کمخواب برسم ارمغان پیش کبورناتر نهاده واوپس ازصرف چای بجای خود باز گشته روزدیگر جنرال کلوچوف سردار را بمهمانی دعوت کرده احترامش نمود واو وقت عصر بمنزل خویش معاودت کرده همچنین تمامت جنرالانش دعوت مهمانی کرده اعزاز واکرامش مینمودند وپس از گذشتن عید نصرانیان کبورناتر سردار نیکو کردار را بقواعد گاه سپاه نظام طلبیده شلك توپ وتفنك وقواعد جنك رانشان داده باهم باز گشتند وپس از معاودت تمامت لشکر نقبی را که بزیر تپهٔ زده بودند آتش زده پرانیدند واین صنعت ایشان خیلی مطبوع وپسند سردار راست رفتار افتاد وروز دیگر نیز کبورناتر طلبیده اظهار کرد که امپراطور بزرك تلگرافاً پرسش حال وپژوهش احوال کرده وفرموده است که در بطرز بورغ آمده تلطفات امپراطورانه را مشافههً دیده وشنیده خود را آسوده خاطر دارد که دولت خانهٔ خود اینانست وسردار عبد الرحمن خان امتنان نموده پاسخ داد که البته زحمت قطع مسافت را کشیده ایندولت را خانهٔ خود دیده پناه گزیدم ورفتنش را درپایتخت وعدهٔ جواب گفتن بفرداداده مراجعت کرد وباخدمه وهمراهان مشورت کرده صلاح کار جست وایشان رفتنش را در بطرزبورغ رأی نداده گفتند که در غیاب شما خیرت بمارخ داده در کار وبار خویش مضطر وسرگردان شویم واو هرچند حجت آورده گفت که دعوت چنین پادشاه بزرك را نپذیرفتن چون منیکه هزاران مهمان مثل من در مهمان خانه‌اش افتاده باشد نزد عقل مستحسن نیست ایشان رضا ندادند پس روز دیگر بنا بوعدهٔ که داده بود نزد کبورناتر شده ازرأی ندادن نو کران وهمراهانش اظهاری نکرده ازخیال خود در باب رفتنش در بطرزبورغ گفت که چون نووارد شده ونجصد سوار باخود دارم وسامان درستی میسرم نیست مدتی میباید که سامان سفر پایتخت آماده شود تا آنوقت اگر فرایاد خاطرامپراطور اعظم آمده طلب فرمایند رهسپارشوم نیکو خواهد بود و کبورناتر این گفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را پذیرفته رخصت مراجعت منزلش داده وعده خواست که تلگرافاً بامپراطور اعظم خبر داده هر امریکه صادر گردد اجرا خواهدشد چنانچه بواسطهٔ وزیر اعظم بپادشاه خبر داده عذر سردار باوقار پذیرفتهٔ خاطراعلیحضرت امپراطوری نیز گشته این امر بنام کبورناتر شرف نفاذ یافت که سردارعبدالرحمن‌خان سخن معقول گفته‌است اما در هریك ازتاشکند وسمرقند که اقامت اختیار کند ومقامیرا که پسندد از طرف دولت خریده تفویضش کند ودر ماهی یکهزار ودوصد ونجاه سم که معادلست باسه هزار وهفتصد ونجاه روپیهٔ کابل برای مصارفش مستمراً داده عکس او وهمراهان پزرگش را گرفته ارسال پایتخت بدارد و کبورناتر سردار عبدالرحمن خان را نزدخودخواسته‌ازامر اعلیحضرت امپراطور آگاهش گردواوخرسند گشته وعدهٔ عکس گرفتن‌رابروزدیگر گذاشت چنانچه روز دیگر نو کرانش‌را تکلیف رفتن بعکاس‌خانه کرده ایشان سرباز زده بعکس گرفتن‌خودهارضانداندند پس‌سرداروالاتبارتنها بعکاسخانه رفته سکرتر ازحاضرنشدن‌همراهانش پرسیده اوپاسخ داد که اشخاص صاحب قوم نیستند واعتباریکه یافته اند از خدمت است وگرنه هر گدام ازمقامی‌اند که قوم ونام ندارند لهذا باخودنیاوردم وسکرتر گفت نه خوب کردید زیرا که اگر امپراطور عکس ایشانرا دیده از اقوام وقبائل ایشان جویا میشد که بزرگان کدام طوائفند انفعال روی میداد خلاصه داخل عکاس خانه‌شده وعکسش راگرفته بمنزلش مراجعت کرد وچند روز دیگر ازتأسف اینکه نو کران وهمراهانش از رفتن در پایتخت مانع گردیده وازعکس گرفتن ابا نموده بودندقرین حزن واندوه‌بسرمی برد بعد ازچندی‌ملاقات‌وداعی کبورناتررا کرده رخصت مراجعت سمرقند خواست وباجازت‌او ازتاشکند راه بر گرفته وارد سمرقندشد وجنرال ابرامو ف مقیم سمرقند خواست که‌بقرار امر امپراطور تامبلغ یك‌لك روپیه را جای‌اقامت برایش خریده تفویض کند اماسردار عبدالرحمن خان نپذیرفته سرائی را برای سردار محمد اسحق خان گرو گرفته خودش درباغ واقع دروازهٔ قلندرخانه که مال‌رعیتی وضبط پادشاهی بود جای گزید وبرای نو کرانش دراطراف‌باغ چندجارا ازمردم رعایا عاریت گرفته رحل اقامت‌انداخت. ودرهنگام توقف جشن سمرقند اکثر نو کرانش برخصت وبیرخصت از وی روی برتافته هر گدام راه مقامی بر گرفت مگر کسانیکه سپاه‌پیشه بودند روی‌دل برنتافته مردانه‌وار بدون اندیشه استقامت کردند وهمدرین سال امیرمحمداعظم خان ازمشهد روی‌امید بسوی‌طهران نهاده بقرب‌شاهرود بسطام از کسوت حیات عاری ودرمزار بنده مقبول بارگاه ایزد باری حضرت بایزید بسطامی بعمر پنجاه سالگی درزیرنقاب تیرهٔ تراب بمتواری گشت

وقائع سنه ۱۲۸۷

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت هجری ﴾

درین سال سردار محمد یعقوبخان که ازسبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان وبی مهری اعلیحضرت امیرشیرعلیخان چنانچه درتضاعیف سوانح سال هزارودویست وهشتادو شش بشرح رفت آتش حسددرکانون دلش افروخته گشته بودومترصد فرصت روزبسر میبرد اسباب فرار وادوات روی برتافتن ازپدرتاجدارش آماده کرده وازرازیکه درخاطرداشت هیچکس راآگاه ننموده روزی ببهانهٔ تفرج سواران نظام رکابی خودرابا کارخانهٔ طباخی ازشهردرباغیکه مقبرهٔ بابرشاه مرحوم است فرستاده خود سوارشده ازراه مغالطه درقلعهٔ مادر وزیر رفت وازانجا براه غزنین روی جانب قلات وقندهار نهاده امیرشیرعلیخان آگاه گشته ازروی آشفتگی خواست که خود تعاقبش نماید اماقبل ازان عریضهٔ سردار محمد یعقوب خان که ازعرض راه مصحوب لالا حیدر فرستاده بودبشرف مطالعهٔ کارکنان پایهٔ سریرسلطنت پیوسته مرقوم داشته بود که مردم کابل همه بامن یکدل ویکجهت بودند اگر اعلیحضرت والا را گرفتار میساختم میتوانستم لکن حق پدری وحیای فرزندی حائل ومانع گشته مرتکب آن نشدم وخدارا که دست ازمن بدارید وبحال خودم گذارید اگر نه ازکشته پشتهٔ خواهم ساخت وامیر شیرعلیخان ازین عرض جسورانهٔ اوزیاده تر عتاب ناك شده سردار یحی خان خسراورا باسردار زکریاخان وشاه مردخان وجمعی ازسواران بتعاقب او گماشته میرآخور اخترمحمد خان وشاه محمد خان پیشخدمت را بچاپاری وایلغار جانب هرات وقندهار رهسپار فرمود که حاکمان هردوبلده راآگاه کنند تااورا بشهر نگذارند ودربرویش ببندند وسرداران متعاقب تامیدان اسپ ازقفای اوتاخته واورا نیافته معاودت نمودند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین دربروی سردار محمد یعقوب خان ببسته بضرب کلولهٔ تفنك ازپیش براند واو چندرأس ازاسپان سرکاری را ازبیرون شهربتاراج گرفته رهسپار شد وهمچنین حاکم قلاتش نیز ازدرآمدن قلعه بازداشت وسردار شیرعلیخان حاکم قندهار باصفدر علیخان قزلباش افسر نظام ازوصول اختر محمد خان وشاه محمد خان که بچاپاری رهسپر شده بودند برگاهی حال آگاهی یافته اسباب قلعه داری آماده واستوار کرده مترصد رسیدن سردار محمد یعقوب خان نشستند تا که مشارالیه ازدرآمدن بقلعهٔ قلات مایوس گشته یکفوج پیادهٔ نظام قندهاری که مقیم آنجا و کرنیل محمد کبیر خان اچکزائی افسر آن طلب کابل شده بود سردر موصوف را پذیره کرده بااو رهسپار قندهار شد و سردار محمد یعقوب خان باجمعی از فتنه جویان چون ایشیك آقاسی عطاء الله خان وعبدالظاهر خان بارك زائی انگیزائی و آخند زاده شهاب الدینخان و سردار شاه پسند خان ملك دین زائی وایشیك آقاسی عطا محمد خان برادرزادهٔ ایشیك آقاسی شیردل خان ومیرآخور آقاجان خان قزلباش وبهادرخان خواهرزادهٔ ناظر نعیم خان وغیره وارد نواحی قندهار شده بواسطهٔ خوانین مذکوره تمامت طوائف درانی را اغوا کرده باخود در تسخیر قندهار یکدل ویکجهت ساخت وهم سردار محمد هاشم خان بن سردار محمد شریف خان بدو گرانیده سامان ضروریه اش را ازوجه نقد وخیمه وفرش وظرف ازخود داده اسباب مکنتش را راست نمود بعد باهم روی تسخیر جانب شهر قندهارنهاده سردار شیرعلیخان وصفدر علیخان را بمحاصره انداخت وامیر شیرعلیخان از التهاب این آتش مشوش گردیده سپهسالار فرامرز خان را که ازراه استحکام سرحد وثغور وعلم آوردن باحوال مردم نزدیك ودور وانسداد راه دخول سردار عبدالرحمن خان در ترکستان فرستاده بود طلب کابل فرمود وهمچنین سردار محمد اسلم خان را ازخوست خواست وسپهسالار فرامرزخان شرفیاب حضور گشته قرب چهارلك روپیه ازطرائف تحائف که بزرگان ترکستان برسم هدیه بوی داده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع مملکت آرا گشت

﴿ ذکر مأمور شدن سپهسالار فرامرز خان ﴾

ذکرمامور شدن سپهسالار فرامرزخان جانب قندهار

(به تنبیه وتهدید سردار محمد یعقوب خان)

واعلیحضرت امیرشیرعلیخان پس از پذیرفتن تحف و هدایای سپهسالار فرامرز خان اورا باهجده فوج پیاده وده فوج سوارهٔ نظام وچهل ضرب توپ وسه هزارسوارر رکابی ازکابل برای تنبیه وتهدیدسردار محمد یعقوب خان

خان جانب قند هار گسیل فرمود واز قفای او سردار محمد اسلم خان را نیز که از خوست رسیده بود بالشکر دیگر رهسپر ساخت وچون سپهسالار فرامرز خان دومنزل از قلات گذشته فروکش کرد سردار محمد یعقوب خان بامردم طوائف درانی که چهل هزارتن بودندتاب مقابلت باسپاه نظام وتوپخانه درخود ندیده دست ازمحاصرهٔ قند هار بازداشته راه مواطن ومساکن خویش برگرفته پرا کنده شدند و سردار محمد یعقوب خان باخوانینیکه محرکش بودند وهفت هزار تن روی بسوی گرشك نهاد وحاکم گرشك ازدرآمدنش درآنجامانع گردیدهبضرب کلولهتفنك براند بناران ازکنار رود هیرمند ره نورد گشته داخل قبائل قوم بارکزائی شده ازمیان طائفهٔ نور زائی عبور کرده بعلاقهٔ گرمسیر درآمد وازآنجا براه ملخان از خاك افغانستان بیرون گردیده داخل سیستان متعلقهٔ دولت ایران شد وازآنجا بعزم ترکتاز وارد انار دره گشته دست بتاراج مال ومواشی مردم آنجاگشود وازینسوی سپهسالار فرامرزخان وارد قندهار شده بلاتوقف راه تعاقب سردار محمد یعقوب خان برگرفته چون وارد گرشك گردید ازرسیدن اودراناردره واقف گشته درپشت رود بازگردیده سردار میرافضل خان حکمران فراه ازراه اندرز ونصیحت درانار دره نزد سردار محمد یعقوب خان شده موعظت وهدایتش نمود واز ستیزهٔ باپدرش بازداشته باوی قرار داد که زمستان درپشت رود بسربرده بمالیات آنجا قناعت ورزد تادربهار اوازراه شفاعت درکابل رفته ازپدر والاگهرش عفو تقصیر خواسته حکومت هرات را برای او حاصل نماید وسردار محمد یعقوب خان سخنان سردار میر افضل خان را بگوش قبول جایداده التماس کرد که اوپیشتر رفته سپهسالار فرامرز خان را بالشکرش ازجائیکه فرود شده باشد جانب قندهار مراجعت دهد وخودش ازقفای اووارد پشت رود شود و سردار میر افضل خان ازراه قبولیت التماس اوبعزم معاودت دادن سپهسالار فرامرز خان پیشتر روان شده سردار محمد یعقوب خان ازعقب اوراه پشت رود برگرفت و مقارن انحال سپهسالار فرامرز خان از پشت رود روی بسوی اناردره نهاده درمنزل بیابانك باسردار میرافضل خان ملاقی گشت وازقرار دادیکه او باسردار محمد یعقوب خان کرده بود سرباز زده سوار بسیار تعیین کرد که بایلغار رفته درهرجا که رسیده باشد گرفتارش سازند وسردار میر افضل خان قرار داد خودرا بهدر دیده شاطر خودرا پیشتر از سواران مأمورهٔ سپهسالار نزد سردار محمد یعقوب خان فرستاده ازعزم سپهسالارش خبرداد که ابنای زمانش منسوببدان نگکنند که او بحیله سردار محمد یعقوب خانرا از انار دره آورده دستگیر ساخت وشاطراو درمنزل واشیر بسردار محمد یعقوب خان رسیده ازسواران کاشتهٔسپهسالار آگاهش کردواو ازراه فرار دوباره داخل سیستان شده همراهانش پرا کنده گشتند وزیاده ازدوهزار سوار برکابش باقی نماندند وسواران سپهسالار بی نیل مرام درارد و بازگشته بعد سپهسالار بقندهار مراجعت نموده رحل اقامت انداخت تا که سردار محمدیعقوب خان ازسیستان براه قائنات روی امید بعزم تسخیر هرات جانب ایلات ترا کمه که دروقت حکومت هرات راه مولات باایشان سپرده بودنهاد وچون وارد کهسان شد بعوابدیدهمراهانش ازدرامدن بقبائل ترکمان عطف عنان کرده روی تاراج بسوی غوریان آورده آنسر زمین را متصرف گشت و سپهسالار فرامرز خان ازترك تازاو آگاه گشته از قندهار رهسپارهرات شد ودر منزل اسفزار بفرمان امیرشیر علیخان کهمرقوم فرموده بود که درهرجا رسیده باشد تا وصول موکب همایونی که عنقریب رایات عالیات شقه کشای آنصوب خواهند شد توقف کنند شرف وصول یافته بمنزل مذکور درنك کرده عنان باز کشید

(ذکر محاصره هرات)

ذکر محاصرهٔ هرات

(وکشته شدن سردار فتح محمد خان)

واز آنسوی سردارفتح محمدخان حاکم هرات ازورودسردار محمدیعقوب خان درغوریان خبریافته سردار محمدعزیز خان پسرخودرا باچهارفوج پیادهنظام وچندضرب توپوسواران کشادههرات بغوریان فرستادوایشانوارد آنجا شده باسردار محمدیعقوبخان هنگامه آرای پیکار گردیدند ودرحین تسویهٔ صفوف جنك افواج پیادهٔ نظامسردار محمدعزیزخان

خان نظرباحسان وسلوك سابقهٔ سردار محمدیعقوب خان که باایشان کرده بودبیرق فرود کرده خودرابوی تسلیم نمودند وسردار محمدعزیزخان ازمشاهدهٔ‌ایحالت روبهزیمت‌نهاده ازراه فرارباسواران کشاده داخل هرات‌شد وسردار محمد یعقوب خان مالك افواج واتواب وقورخانهٔ اوشده مکنتی بدست آورد وازغوریان بعزم تسخیر شهر هرات‌راه بر گرفته سردار فتح محمد خان باسه فوج پیادهٔ نظام وسوارانیکه درتحت رایتش مقام‌داشتند بقلعه‌داری پرداخته حصاری کشت وسردار محمدیعقوب خان از کردراه دررسیده هرات‌را بمحاصره انداخت وشهر یاران که‌درهنگام حکومتش ازوی حمایت ومروت واحسان دیده‌بودند باب اطاعت برروی وی کشوده پیام دادند که بی اندیشه ممانعت روی یورش بشهر نهد تاکلید فتح‌را شهر یان بمشتش دهند چنانچه بتحریك مردم‌شهر حمله کرده‌فتحیاب کشت وسردار فتح محمد خان از کاولهٔ تفنك‌زخدار گردیده پس‌ازدوساعت‌بدرود جهان کرد وهمچنین‌سردار محمد عزیز خان نیز بدروازهٔ کشك معروف بخشك زخم برداشته پس‌از نه روز فوت‌شد وهرات بتصرف سردار محمد یعقوب خان در آمده بخلاف پدرش بکار حکومت پرداخت

ذکر محاربهٔ قراولان جانبین

﴿ ذکر محاربهٔ قراولان سردار محمد یعقوب خان ﴾

(باقراولان سپه سالار فرامرز خان)

وسردار محمداسلم خان کهاز کابل بقفای سپه‌سالار فرامرز خان رهسپار شده‌بود روز چهارشنبه بیست‌وششم ماه صفر سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت‌هجری درمنزل اسفزار بافرمان درنك‌نمودن سپه‌سالار درانجا تاورود موکب همایونی باردوی سپهسالار پیوسته وی‌درمنزل مذکور توقف کرده جنرال خواجه فقیر خان بادیگرسپاه آراسته نیزروز پنجشنبه بیست‌وهفتم ماه مذکور باردوی او ملحق کشت وسردار محمدیعقوب خان بعزم دفع‌سپه سالار ازهرات بالشکر بسیاری بیرون‌شده درپل‌مالان لشکرگاه قرارداد وسه‌هزار سواررا ازراه قراولی‌درمنزل میرداؤد فرستاده امر کرد که ازانجا تامنزل شاه‌بید ومنزل ادرس کن درتحت حفاظت داشته‌باشند وازاین سوی سپه‌سالار فرامرزخان نیزسردار خان سرعسکررا باجنرال فتحعلی‌شاه‌خان بمقابی بمسافت دوکروه دورتراز معسکر مامور قراولی کرد وهردوتن باسواران همراه خود ازموضع مقرره تجاوز کرده بمسافت سیزده کروه از لشکر دور رفته درنواحی ادرس کن باسواران سردار محمد یعقوب خان دوچار شدند وباهم درآویخته هردوتن بضرب کلوله ازپا در امدند ونعش هردوتن را همراهان ایشان برداشته بلشکر کاه مراجعت کردند وروز سه‌شنبه‌سوم ماه ربیع‌الاول سال مذبور نامهٔ سردار محمد یعقوب خان مورخهٔ روز جمعه بیست‌وهشتم ماه صفر بصحابت سید آقا وسید احمد نامان هراتی بمطالعهٔ سپه سالار فرامرز خان رسید که تاصدور امر اشرف اعلی دراسفزار درنك نموده آهنك هرات نکنند زیرا که هرات را که متصرف شده‌ام تغییر خطبه وسکه را نموده‌ام همچنان بنام قبله ارفع امجدم برحال است چنانچه سردار عبدالله خان ناصریرا بامیر کازرکاه وچندتن ازعلماء وسادات باکلام مجید ازراه هزاره جات بشفاعت ارسال پایهٔ سریر سلطنت داشته یکی ازسه امر را ازحضور اقدس خواهش کرده‌ام که‌عفو تقصیرم فرموده طلب‌حضور نمایند یاآوارهٔ مملکت وجلای ولایتم فرمایند یااگر بشفاعت سادات وعلماء ورعایت قرآن عفو شوم ازلطف پدرانه ومرحمت شاهانه ام بایالت هرات برقرار دارند فقط و سردار محمد اسلم خان باسپه سالار فرامرز خان نامهٔ او را باعریضهٔ ازخود ارسال حضور امیر شیر علیخان نمودندوبرطبق عرض ایشان نامهٔ برای سردار محمد یعقوب خان فرستادند که اگر بواقعی از کردار خود نادم شده‌اید وبپدر مخالفت ندارید سردار محمدایوب‌خان‌را درهرات گذاشته خودراه اطاعت برداشته وارد لشکرگاه بادشاهی شده بعدرعسپار کابل‌شویدویاسردار محمدایوب خانرا فرستاده خودجهت‌تهیهٔ مهام‌خویش چندی توقف کرده بعدراه کابل برگیرید وپاردوی بادشاهی را مانع‌نشوید که درنواحی هرات فروکش کرده شمابجائی وما بجائی اقامت نموده بخاطر کلام مجید که‌در کابل فرستاده اید تاصدور امر اعلیحضرت والا دست بمحاربت درازنکنیم فقط وسردارمحمد یعقوب خان تاروز سه‌شنبه بیست وچهارم ربیع الاول ببهانه آمدن بکابل روز گذرانیده بلیت‌ولعل کاررامعطل‌داشت

تا که امیرشیرعلیخان برآشفته تصمیم عزم کرد که خود جیش جانب هرات درجنبش آرد ودرخلال این احوال سردار محمدسرور خان که پس ازفوت پدرش امیر محمداعظم خان درمملکت ایران چندی بذلت وخواری بسر برده آخر الامر ازراه ناچاری روی امید بسوی هرات نهاد که سردار محمدیعقوب خان ازسبب مخالفت ومعاندت باپدر خویش اورا گرامی خواهد داشت وچون وارد هرات شد سردار محمدیعقوب خانش محبوس کرده فرستادن اورا در کابل خدمتی بپدر خویش پنداشته محبوساً روانهٔ کابلش نمود که شایدامیرشیرعلیخان اورافرزند ومطیع داند وعفوش کرده لشکر را بکابل طلبیده هرات راباو وا گذارد .

ذکر قتل سپهسالار فرامرزخان

﴿ ذکر قتل سپهسالار فرامرز خان ﴾

(و محبوس شدن سردار محمد اسلم خان)

پس ازنامه فرستادن سپهسالار فرامرز خان وسردار محمد اسلم خان بسردار محمد یعقوب خان چنانچه مذکور شد در وقت خفتن شب جمعه بیست وهفتم ماه ربیع الاول سپه سالار موصوف جای نمازی در پیش روی خیمه سردار محمد اسلم خان گسترده نماز عشاء وسنت ووتر واجب ادا کرده مشغول تعقیب (۱) نشسته بود که ناگهان حاجی نام ایرانی نوکر سردار محمد اسلم خان باعبد الغفور خان خاله زادهٔ او که در اندرون خیمه بامای سردار مزبور کمین گزیده بودند بضرب گلولهٔ تفنگ سپه سالار را ازپا درآوردند وسردار محمد اسلم خان که درینوقت باچندتن قدری دورتر ازنماز گاه او مشغول بازی نرد بود چون خبر داشت باآوازتفنگ سراسیمه از جای برجسته سپه سالار را غرق خون دیده فریاد زد واز فریاد او تمامت اعیان وبزرگان سپاه حاضر گشته تاسف کنان بجستجوی قاتل افتادند وسردار محمد اسلم خان که باعث این امر بود بی تابانه برزبان همیراند که این کار را برای خجالت وشرمساری من کردند وسپه سالاررا باتن زخمدار درخیمه برده حاضران برسبیل وصیت اینقدرازوی شنیدند که سردار محمد اسلم خان را گرفتار سازند واگر من نبودم غلامی ازعبید شهریار والا گوباش وشما که خوانین اخلاص شعار وآدمان کار میباشید براه خدمت وصداقت فرو مگذاریداین را گفته ودیعت حیات سپرد وحاضران سردار محمد اسلم خان وسردار محمد قاسم خان برادرش را گرفتار وبازنجیر برپشت یابو سوار کرده از راه قندهار بکابل فرستادند وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را بجای او وجنرال فقیر خانرا بجای سپه سالار لشکرکش وسپه دار مقرر داشتند وخیمه واسباب سردار محمد اسلم خان را بطریق ضبط محافظ گماشتند واین خبر بتوسط سوار چاپار در میدان ده مزنك بامیر شیر علیخان که بعزم هرات از شهر بیرون شده درانجا خیمه زده بود رسیده از سوار چاپار شنید که فاعل این کار سردار محمد اسلم خان است وامیر شیر علیخان از گفتهٔ سوار چاپار انکار آورده فرمود که مباشراین امر اونخواهد بود زیرا که بجزاحسان چیزی از بادشاهی در بارهٔ او صدور نیافته که مرتکب قتل سپه سالار شده طریق مخالفت پوید وسردار محمد حسن خان برادر اعیانی سردار محمد اسلم خان که شرفیاب محفل حضور بود تصدیق گفتار چاپاررانموده بعرض رسانید که مصدر این فعل غیراز سردار محمد اسلم خان دیگر کسی نیست اما چه چاره وسود که ببدی گردار او مانیز گرفتاریم ودر وقت احسان پادشاهی ازوی بیگانه وبکنار بودیم وبجواب این گفتهٔ او سردار محمد حسین خان برادر دیگرش پاسخ داد که هرگز برادرم مرتکب این امر نخواهد بود دیگری از حسد اورا تهمت کرده خواهد بود چنانچه اگر بپایهٔ تحقیق برسد دامن او از آلایش خون سپه سالار پاك ظاهر خواهد گشت وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان سردار محمد اسلم خان را قاتل دانسته بعرض رسانید که ازینقدر تصدیق وتکذیب یکدیگر سر کار والا در گذشته هرچه رأی صواب نما اقتضا فرماید عمل نماید ودرین مکالمه بودند که دیگر سوار چاپار رسیده ایصدق انجامید که باعث قتل سپه سالار سردار محمد اسلم خان بوده وبس چون سخن بدینجا رسیده قطع شد امیرشیر علیخان جنرال داؤد شاه خانرا غوش سپه سالار از حضور روانهٔ اسفزار فرموده از رفتن هرات صرف توجه کرد زیرا که حرف اطاعت وخبر آمد آمد سردار محمد یعقوب خان دراقواه سمع بود ومقارن اینحال جمیع علیخان

(۱) تعقیب اورادیکه در عقب نماز خوانده میشود

نائب سالار را در خانهٔ سردار محمد حسین خان فرستاده او را محبوس فرمود و آنگاه که سردار محمد اسلم خان رسیده تحویل زندان بان‌شد سردار محمد حسن خان برادرش عرض پرداز گردیده خواستار قتل برادرانش گشت که شاید از کشتن آنان امیر شیر علیخان‌را نسبت بخود مطمئن خاطر سازد وامیر شیر علیخان اگرچه عرض او را جواب لا ونعم نفرمود اما او سکوت امیر را عین رضا پنداشته داخل زندان شد وسردار محمد قاسم خان را که نیزمحبوس بود باخود یار ساخته سردار محمد اسلم خان را بعمرسی ونه‌سالگی وسردار محمد حسین خان را بعمر سی وسه سالگی بقتل رسانیده در باغ شاه که حالا در پیش روی چهاونی نظام واقعند دفن کردند واز بهر دنیا خود را قاتل برادران خویش ساختند

﴿ ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان ﴾

(ازراه ندامت وانابت در کابل)

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل

پس از حادثات مذکوره سردار محمد یعقوب خان که از مطالبهٔ حقوق خدمت آنانیکه اورا بدشمنی پدرش بر انگیخته واز راه غوایت در هرات برده بودند وهرروزه در خواست خدمت ازوی مینمودند دلتنك گشته بخود اندیشید که از چه بابدر در آویزم وخاك ندامت دنیا وعقبی بر تارك آمال خویش بریزم پس باین اندیشهٔ صواب عزم اطاعت کرده هرچند آنانیکه بسوی بادیه غوایتش رهنمونی کرده بودند حیلت انگیختند که ازراه انقیاد پدرش باز دارند او نپذیرفته عرض‌پرداز پایهٔ‌سریرسلطنت شده مصحوب چاپار ارسال‌داشت‌واز شرفیاب شدن حضورش آگهی داد وامیر شیر علیخان عرض اورا ملوث بغرض دانسته فرمود که مارا از راه احتیال بارسال عرایض فارغ بال ساخته‌خود اسباب قتال آماده میسازد چنانچه بهمین مضمون عریضهٔ درروز جمعه سیزد هم‌ماه ربیع الاول مصحوب شیر محمد خان پیش خدمت خود ارسال حضور نموده تاکنون از آمدنش اثری بظهور نه پیوست اما او بخلاف پندار پدر تاج دارش سردار محمد ایوب خان برادر کوچك خود را با کسانیکه معتمدش بودند در هرات گذاشته باایشان قرار داد که هرگاه سپاه پادشاهی ازاسفزار آهنك هرات کند از آنجا که تمامت شما خادم دولت وسالك طریقهٔ خدمت سلطنت والد ماجدم هستید زنهارمانع نگردیده سد راه نشوید وخودش ازراه ندامت روی انابت بسوی پایه سریر سلطنت نهاده شرف دست بوس حاصل کرد ومعفو گشته بایه عزت ورفعت اولش برحال شده تادوماه هر روزه شرف باروعن دیدار پدر بزرگوارش را درمیافت بعد مورد الطاف پدرانه و اعطاف پادشا هانه گردیده حکومت هرات بوی مفوض گشت مشروط باینکه ایشیك آقاسی عطا محمد خان وسردار شاه پسند خان بارکزائی ملك دین زائی وایشیك آقاسی عطاءالله خان وبهادر خان وغیره را که محرك فتنه ومرتکب کینه وباعث عناد فرزند وپدر وموروث راندن لشکر اند درهرات نهشته روانهٔ کابل نماید تادیگر آتش فساد نیفروزند و سردار محمد یعقوب خان این شرط را مسلم داشته در حین وداع التماس دعا کرد وپدر نیکوسیرش مخاطب ساخته فرمود که دعا موقوف است باعمال شایسته وافعال خجسته که رضامندی من بآن بسته است چه اگرشته، مباشرت مدایح مذکوره گسسته نگردد بدون دعابندهٔ‌پرستش کنندهٔ خدا خواهی بود والا دعا سود وبهبودی نخواهد بخشود بعد زمین ادب بوسیده بامیر اخور احمد خان که بنیابتش مامور شداز کابل راه هرات برگرفته چون وارد انجا شد خوانین مذکوره را روانهٔ پایتخت نموده از جمله ایشیك آقاسی عطامحمدخان رانفرستاده‌بذریعه عریضه استدعای بودن اورا درهرات‌کرده پذیرفته‌آمد ودر وقت رهسپار شدن سردار محمدیعقوب خان ازهرات جانب‌کابل که بشرح رفت سپاه متوقفه اسفزارداخل هرات شده همچنان درانجا مقیم گشت ودر اینوقت فوج پیادهٔ نظام از پسران کوچك‌که ازنه تاپانزده سال عمرداشتند بنام ولی عهد خجسته مهد مرتب ومنتظم گشت

ذکرسرگذشت سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکرسرگذشت سردار عبدالرحمن خان درسمرقند ﴾

بقراریکه ازپیش مسطور گشت سردار عبدالرحمن خان ازتاشکند مراجعت نموده درسمرقند اقامت ورزید

(۱) باشق باشه را گویند

وازسبب غربت ومسافرتش بشکار چرغ وباز وباشق (۱) مواظب گشته چون میل سواری وشکار بسیار داشت بیست رأس اسب ختلی نژاد وپانزده رأس یابو برای سواری وبار برداری خویش باپانزده میل تفنگ دنباله پر دولوله ویك لولهٔ شکاری برگزیده ازهمان هزارو دویست وپنجاه سم نقدینهٔ که درهرماه ازدولت روس باوداده میشد نوکران کهترش رادرماهی پنجروپیه وبزرگ ومهتررا بقدر شان هریك زیاده تعیین فرمود واگر چه از عدم کفایت ماهوارهٔ مذکوره بعسرت میزیست هیچ اندوهی بجزفراق فرزندش سردار عبد الله جان وپردگیان حرم محترم خویش که در افغانستان بودند بخاطر نداشت چنانچه خودش درروز نامهٔ خود نگار داده است که جنرال ابراموف بامن بوضع رفاقت رفتار میکرد ودرعید ها ومهمانیها دعوتم مینمودودروقت حاجت وضرورتی عبدالله خان بن عبدالرحیم خان توخی خزانه دار خودرا نزد او میفرستادم واو وقت را معین کرده نزدش میرفتم ومقصدم را حاصل کرده اعزاز واکرام ازوی میدیدم ودرآمد ورفت دربارایالتی تکلیفی برمن نبود ومخیربودم که دررفتن ونارفتن ممانعت ومعارضتم نبود وبعزت واطمینان خاطر روز بسر میبردم وغیر ازغم افغانستان والم عیال ووالدهٔ ماجدهٔ وفرزندم که محبوس بودند دیگر اکراه واجباری ازدولت روس برمن نبود .

وقائع سنه ۱۲۸۸ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهشتادو هشت هجری ﴾

دراوایل اینسال فرخفال سردارعبدالرحمن خانرا خیال مزاوجت دردل وهوای مناکحت بملك غربت درسر افتاده یکی ازدوشیزگان بزرگ ازاعیان بدخشانرا عقدنکاح بربسته بارعیالداری بردوش نهاده با آن کوهر بحرعفت وحیاهم آغوش گشت ومطابق این ایام امیرشیرعلیخان که اعلان ولیعهدی فرزند برومندش شهزاده عبدالله جانرا مدنظرداشت همت براتمام آن گماشته وهنوزدرانجام ان نپرداخته بود که سیدنور محمدشاه خان فوشنجی را باپالك انگلیس ازراه تحدید حدود وتعیین ثغور مأمورسیستان کرده خودش بعزم ییلاق ازشهردرپمقان تشریف برد ودرانجا سخت بیمار گشته باز گشت فرمود وسه ماه بروی بستر ناتوانی خفته تا که ازلطف یزدانی شفایافت ودرخلال اینحال سید نور محمد شاه خان تعیین حدود سیستان وبلوچستان را بادولت ایران کرده وجهت تنکارش توثیق آن در طهران رفته ازانجا براه آب وارد بمبئی گشته خبربیماری بلکه مرگ امیر شیرعلیخانرا شنیده بسرعت وشتاب ازانجا راه برگرفته چون وارد کابل شد بامردار شیرعلیخان قندهاری وعصمت الله خان وارسلاح خان غلجائی ومستوفی حبیب الله خان وردك وحسین علیخان نائب سالارسپاه منصور ومیرزامحمدحسن خان دبیر وغیره بزرگان واعیان پایهٔ سریرسلطنت درباب اشتهار ولیعهدی شهزاده عبدالله جان کنکاش ومشورت کرده باتفاق عرض پرداز حضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان شده استدعای اعلان ولایت عهدش کردند واو باوجودیکه شهزاده عبدالله جانرا از پیش ولیعهد قرار داده روی دل جانب اوداشت تعیین هریك ازفرزندانش را بصوابدید آنان وبزرگان قوم گذاشت وایشان پانزده روز وعدهٔ جواب صلاح وصواب خواسته چون میل خاطر امیر شیر علیخانرا جانب عبدالله جان دیده ودانسته بودند ممضی داشته بعرض رسانیدند که شایان این رتبهٔ علیا ودرجهٔ عظمی اوست وبس بعدامیر شیرعلیخان بجمیع بلدان وتمامت بزرگان اعلان فرموده مشتهر ساخت که درشب دوم ماه شوال سال ۱۲۸۸ هزار ودوصدوهشتاد وهشت هجری همهٔشهرهای مملکت افغانستانرا آئین بربندند وبکمال زیب وآرایش مراسم چراغان ولوازم جشن بزرك ولیعهدی بپای برند وبزرگان ولایت غزنینرا تامقرواعیان جلال آباد را تالعل پوره وهمچنین اشراف مضافات هرولایت را دعوت دارالسلطنهٔ کابل فرمود وادوات وآلات جشن شاهانهٔ بزرك مرتب ساخته تپهٔ مرنجانرا جشن گاه سپاه قرار داد ودر روز عید سعید فطرشهررا آئین بربسته قرب چهارلك تن که دردارالسلطنه انجمن شده بودند دروقت نماز گذاردن عید ازتنگی جا چهل وشش فوج پیادهٔ نظام مقیم کابل را باشصت ضرب توپ جهت شلك برتل مرنجان امرصعود فرموده شانزده فوج سوارهٔ نظام را بکنار چمن هندو سوزان حال موسوم بچمن حضوری تانصف تل مذکور حکم ایستادن کرد وانگاه خطیب درخطبه نماز عید نام سردار عبدالله جان را تالی نام پدرش خوانده چون نماز گذارده شد امیر شیرعلیخان فرزند ارجمندش را درآغوش کشیده مردم ایستاده بارا آگاه کرد که اینك شهزاده عبدالله را ولیعهد خود قرار داده شمارا خبرداده ومیدهم که بعدازمن بشرط حیات وبقای سلطنت واستقلال

دولت اریکهٔ امارت افغانستان ازان او ومفوض بدوست که اطاعتش کنید واز امر ونهیش که مطابق امرونهی خدا ورسول باشد سرنه پیچید وبعد از ختم کلام توپ وتفنك شادمانه بشلك در آورده تا که دربالا حصاروارد بارگاه شد تمامت آن سرزمین ازدود توپ وتفنك چون ظلمت شب سیاه بود ودرین روز تمامت مردم راازبزرك و کوچك وادانی واقاصی طعام وشربت وشیرینی داده هیچیك محروم نیامد وتاهفت روز اسباب طرب وسرور برپای داشته درشب دوم شوال شش فوج پیاده را که چهار هزار وهشتصد تن بودند چراغها بکف دست نهاده باچراغ در ظلمت شب امر قواعد کرده نظارهٔ عجیب وتماشای غریبی بروی کار آورد واز جملهٔ حکمرانان بلدان سردار محمد یعقوب خان که خودرافرزند بزرك امیر شیر علیخان وباعث سلطنت او از فتح فراه وقندهارچنانچه در ضمن وقائع سال ۱۲۸۵ هزار ودو صد وهشتاد وپنج مذکور شد و شایان ولیعهدی می پنداشت از رشك در هرات چراغان نکرده بزم سرور نیاراست وامیر شیر علیخان ازین امر بذریعهٔ عرایض نیکخواهانش آگاه گشته نسبت بسردار محمد یعقوب خان آزرده دل و گرفته خاطر شد وهم از قفای جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان نائب سالار حسین علیخان‌را بمنصب سپه سالاری سرافراز فرموده جشن وچراغان دیگر بپای برده سید نور محمد خان را بخطاب صدر اعظمی ومیرزا محمد حسن خان بلقب دبیری مخاطب وممتاز گردانیده همچنین اکثر خدام دولت را بارتقای جاه ومنصب نواخته اعزاز نمود وهمه را از کثرت نوازش مواظب به نیایش خویش ساخت

(ذکر وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری صلعم)

وقائع سنه ۱۲۸۹

در ابتدای این سال امیر شیر علیخان بنا برنقار خاطریکه از سردار محمد یعقوب خان بسبب ترك چراغان ولیعهدی شهزاده عبدالله جان داشت ایشیك آقاسی شیردل خان‌را از حضور مأمور هرات فرمود که سردار محمدیعقوب خان‌را ازراه تنبیه وتهدید باخود در کابل آرد واواعتماد بایشیك آقاسی شیردل خان نکرده جوابش‌داد که‌چون از باعث عطاءالله خان برادر وعطامحمد خان برادر زادهٔ خود که بامن فراری بودند روی شفاعت نزد پدرم نداری آسوده خاطر نیستم که باتورهسپار کابل شوم واگرعصمت‌الله خان یاارسلاح خان آمده مرامطمئن سازد در کابل خواهم رفت وایشیك آقاسی شیردل خان بی‌نیل مقصود ازهرات در کابل مراجعت نمودو گفته سردار محمدیعقوب خان‌را بسمع فیض مجمع امیرشیرعلیخان رسانید واوعصمت‌الله خان وارسلاح خان هردوتن‌را بروفق خواهش سردار محمدیعقوب خان درهرات فرستاد وایشان وارد آنجاشده تسلی واطمینان خاطر بسردار مذکوردادند که شرفیاب حضور والد ماجدش شده بعد بضمانت وشفاعت ایشان در هرات مراجعت کند واو معاودتش‌را برعهده آن دوتن نهاده پذیرای آمدن کابل شد

(ذکرآمدن سردار محمد یعقوب خان)

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل و محبوس‌شدن او

از هرات بکابل ومحبوس شدنش

چون سردار محمد یعقوب خان بسو گند های مؤ کدهٔ عصمت الله خان وارسلاح خان ووعدهٔ باز گشت خود جانب هرات ازهر دوتن اطمینان خاطر حاصل کرد مبلغ یك لك روپیه را از اقمشهٔ نفیسه برای تحفه وهدیهٔ حضور پدر والا گهرش خریده بایکصد رأس‌اسپ از خود ودو صد رأس از متعلقانش بطریق ارمغان فراهم وآماده کرده از هرات راه کابل برگرفت وچون بنزدیك کابل رسید امیر شیر علیخان سردار محمد یوسف خان‌را امرپذیره کرد اوراه استقبال‌برگرفته درقلعهٔ سردارولی‌محمدخان حال معروف بماهتاب قلعه‌باسردار محمد یعقوب خان ملاقی شده مراسم پذیره بجای آورده باهم داخل کابل شدند ودر وقت شرف بار یافتنش نیز امیر شیر علی خان سوارهٔ نظام را که برسم مستمره بحضورش صف آراسته ایستاده بودند از سلامی گرفتنیکه قانون خدام نظام است منع فرموده کسی بوی اعتنا والتفات نکرد واز زیر دیوار بارگاه همچنان ایستاده‌با شرف دست بوس حاصل نمود وامیرشیرعلی خان پژوهش احوال فرموده پس ازان‌پرسید که اسپان ار

مغانات کجایند چون همهٔ اسپان بادیگر تحف وهدایا وارمغان حاضر بودند پیش کشیده همه مقبول گردیده مطبوع افتاد وپس ازان هرروزه حاضر حضور پدر نیکو سیرش شده وسلامی کرده بمنزلش باز میگشت تا که روز عید سعید فطر سال هزار ودویست وهشتاد ونه هجری پیش آمده سردار محمد یعقوب خان حاضر بزم گاه عید گشته از بیرون محفل بزم سلام گفته امیر شیرعلیخانش فرمود که چون شما در هرات میروید در اندرون بارگاه آمده وسخن چند شنیده بعد رهسپار هرات شوید ودر وقت در آمدن اوبعضی ازحضار چون سردار محمد یوسف خان وسردار محمدعمر خان وغیره بخیال اینکه امیرشیر علیخان بااو ازدرخفا سخن خواهدراند برخواستند که ازمجلس بیرون شوند امیرشیرعلیخان امر نشستن کرده فرمود که بمواجههٔ شما بااومکالمه کنم چنانچه سردار محمدیعقوب خان داخل بار گاه شده بدوزانوی ادب نشست آنگاه امیرشیرعلیخانش معاتب ساخته فرمود که اکنون حق پدری ورتبهٔ فرزندی من و توساقط شد زیرا که بمن اعتماد نکرده عصمت‌الله خان وار سلاح خانرا معتمد دانسته بتوسط ایشان راه اطاعت پیمودی و کرنه همچنان رهسپار بادیهٔ جهالت بودی وبمصداق این گفتهٔ خویش عریضهٔ اورا که درهنگام گریختن خود ازعرض راه فرستاده بود ازمیرزا محمدحسن خان دبیرخواسته بجهر قرائت کرده سردار محمد یعقوب خانرا ملزم ساخته لب بدشنامش کشوده فرمود که خدام خودرا که نزدت فرستاده‌ام وترا بعهد وسو گند ازهرات آورده اند تا کث عهد وخائث سو گند نمیسازم برخیز وامروز روانهٔ هرات شو تالشکر گاشته آنولایت‌را قهراً بتصرف آرم واگر بخواهش خود درهرات نروی محبوست نگاه میدارم ازین دوامر یکی را اختیار کن واو بجز از گفتن اینکه اختیار بحضرت والاست چیزی عرض نمی کرد تا که بهادرخان ازجای برخواسته دیگرانرا ترغیب کرد که برخیزید ودربین پدر وپسر صلحی برانگیزید وامیر شیر علیخان روی عتاب بدو نموده فرمود که اورا اغوا کردم ازراه راست منحرف ساختید بازمیخواهید که دام حیله دراز کنید هرگز بخلاف یکی ازبندوامر که اوبپذیرد دیگرچیزی نپذیرم که یادرحال جانب هرات شود ویاراه زندان برگیرد چون سخن بدینجارسید عبدالظاهر خان بار گرانی انکی زائی قدم جسارت پیشنهاده زبان عرض بگشاد که یکشب مهلت حرکتش جانب هرات مرحمت گردد فردا رهسپار شود ویازندان وغل وزنجیر را بار گردد اونیز معاتب گشت پس سردار محمد یعقوب خان راه چاره را مسدود دیده قبول زندان نمود وامیر شیر علیخان سپهسالار حسین علیخانرا امر برحبس او کرده او ازمجلس حضورش بیرون کشیده بدست کرنیل یارمحمد خان هزاره که کرنیل سواران اردل بود سپرد واو درسراچهٔ حضور برده بحفاظتش پرداخت وروز دیگر امیر شیر علیخان عبدالظاهر خانرا که مهلت یکشبه برای سردار محمدیعقوب خان خواسته ومعاتب گشته بود پیش خوانده بنواخت ودلبجای آورده دین محمد خان پسراورا مأمورهرات ساخت که درآنجارفته سردارمحمد ایوب خان را ازطرف پدر دادگسترش تسلیت داده مطمئن خاطر سازد ومنشوری نیز مصحوب او بسردارمحمد ایوب خان ارسال نمود که خاطرما ازتوآزرده نیست زیرا که محدث فتنه ومورث مفسده سردار محمد یعقوب خان بود که کرفتار کردار خویش کشت و ناصیهٔ حال و دامن احوال شما از آلایش فساد پاك بوده واگر مرتکب امر خلافی شده باشی باغوا واغفای او بوده است واکنون خود را حاکم هرات دانسته دین محمد خانرا بحکومت غوریان مامور نمائی فقط واز قفای او میرزا حبیب‌الله خان مستوفی وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را باسردار عطاءالله خان برادر زادهٔ اووحفیظ‌الله خان نائب سالار وجنرال داؤدشاه خان ودوازده فوج پیادهٔ هشت صدی وهشت فوج سوارهٔ چهار صدی وچهل وهشت ضرب توپ ازراه حزم ودوربینی کسیل هرات فرمود وهم ایشیك آقاسی شیردل‌خان ومیراخور احمد خان اسحق زائی را بچابکاری ازراه هزاره جات روانهٔ آنجا نمود که مبادا سردار محمد ایوب خان ازراه طغیان مرتکب مخالفت گردد واگر طریق غوایت برگیرد تنبیه وتهدیدش نمایند

ذکر بغاوت سردار محمد ایوب خان

﴿ ذکر سرکشیدن وبغی ورزیدن سردار محمد ایوب خان از پدرش ﴾

وسردار محمد ایوب خان نامه وپیام پدر نیکو سیرش را که دین محمد خان بوی رسانیده واندرزش نموده درغوریان رفت درزاویهٔ نسیان گذاشته لوای طغیان افراشت ودین محمد خان را ازحکومت غوریان عزل کرده

بعد از حکم معزولیت اوسوار تعیین کرد که اورا باعیالش که ازدرباز درغوریان بود اسیروار بابزنجیر درهرات آرند واو بپاس حرز ناموسش باسواران سردار محمد ایوب خان در آویخته خود اوکشته وعیالش اسیر گشت وامیر شیر علیخان از قتل او آگاه شده سپهسالار حسین علیخان را نیز بادوفوج پیادهٔ اردل وشش ضرب توپ دنباله‌پر ویك فوج سواره از عقب دیگر سپاه مامورهٔ هرات که ذکر شد از کابل بدانسو رهسپار ساخت وامر کرد که بسرعت وشتاب خود را بجلو رفتگان برساند چنانچه درکرشك باردوی اولین پیوست وایشیك آقاسی شیردل خان که از راه هزاره جات رهسپار شده بود ازحدود خواجهٔ چشت از میر اخور احمد خان پیش شده او بازماند وچون ایشیك آقاسی شیردل خان‌وارد سیاووشان شد سردار محمد ایوب خان آگاه کشته سردار محمد حسن‌خان وعبدالسلام‌خان‌برادر زادهٔ سردارمیرافضل‌خان‌را باسوار بسیاری‌فرستاده اورا ازسیاووشان دستگیر کرده محبوساً در هرات برده وتوقف نداده همچنان بامر سردار محمد ایوب خانش محبوساً در کوهسان فرستادند ومیر اخور احمد خان که باز مانده بود ازحال رفیقش آگاه گردیده روی جانب غورات نهاد وازآنجا راه برگرفته درنواحی فراه وپشت رود باردوی پادشاهی ملحق گشت وسردار محمد ایوب خان باافواج سواره وپیادهٔ مقیمه هرات وتوپخانه وسوار کشاده روبراه مخالفت پدروالا گهرش نهاده کنار پل مالان را لشکر گاه قرارداده‌بعزم دفع سپاهیکه از کابل مرحله پیمای انصوب شده بود استوار نشست وسردارمحمد حسن خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم‌را باسه‌هزارسوارمامورتر کتازمحالات‌فراه‌واناردره واسفزارنموده امرکرد که‌خودراپیش‌رو سپاه‌نیزدانسته ازحال لشکر کابل آگاه باشد چنانچه‌او مواضع مذکوره‌را غارت کرده مال‌ومواشی‌ایشانرا ازچراگاه بتاراج برده ومردم آن‌نواحی ابواب قلاع خودرابربسته ازراه‌دفاع زدوخوردی‌همیکردند تا که‌افواج کابل‌وارد فراه‌شده‌دست تاراج اوکوتاه گشت وازاسفزار مراجعت‌کرده ازراه‌فرار درپل‌مالان داخل اردوی سردار محمد ایوب خان شد واوپس از ورود لشکر پادشاهی دراسفزار توان پیکار را درخود ندیده باسردار محمدحسن مذکور وغیره مفسده جویان ونجصد سوار ازپل مزبور روی‌فرار جانب مشهدنهاد ورکن‌الدوله حاکم مقدمش‌را گرامی داشته ازورورداو درمشهد ببرادر خود اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه بذریعهٔ تلگراف خبرداد و وهفتاد هزارروپیه نقد که معادلست باچهارده هزار تومان ایران وهفتصد خروارغله جهت مصارف سردار عالی تبار معین ومقرر نموده در پاسخ پیام داد که دولت ایران خانهٔ خود شهزادهٔ افغانست وتا که باقامهٔ خراسان وولایات دیکر ایران خرسند باشد شاه اورا بمنزلهٔ فرزند خویش دانسته سد ابواب ملاطفت دربارهٔاو نخواهند فرمود وپس ازفرار کردن ورفتن سردار محمد ایوب خان درمشهد هواخواهان‌او که‌بازمانده بودند قصد قتل ایشیك آقاسی شیردلخان نمودند که‌اورا درزندان غوریان کس فرستاده هلاك سازند تاازحال کسانیکه سردار محمد ایوب خانرا اغوانمودند واو همه‌رامی شناسد امیر شیرعلیخانرا آگاه کرده تمام‌را تباه‌نسازد امامهدی قلیخان معروف بخان آقای جمشیدی ازعزم وارادهٔ ایشان خبریافته اللهقلیخان برادر ویلنك توشخان پسرخودرا باهفتصد سوار در کوهسان‌فرستاده ایشیك آقاسی شیردلخان وهمراهانش راکه محبوس بودند از زندان کشیده در کشك بردو ازآنجا باایل و الوس مردم جمشیدی درتحت رایت او فراهم کشته روی‌تسخیر بهرات نهادند وقبل ازرسیدن سپهسالار حسین علیخان هرات را ایشیك آقاسی شیردلخان بمعاونت خان آقای جمشیدی ومردمش متصرت‌شده بعدسپهسالار باافواج قاهره داخل شهر گردیده رحل اقامت انداخت ودرمرمت شکست وریخت مملکت وتربیت سپاه ورعیت پرداخت وبعد از چندی ایشیك آقاسی شیردلخان بفرمان طلب در کابل آمده بخدمتیکه داشت مواظب گشت

﴿ ذکرولادت باسعادت اعلیحضرت سراج الملة والدین ﴾

ذکر ولادت اعلیحضرت سراج الملت والدین

درین سال فرج فال مهین اختر برج کمال وبهین کوهر درج‌جلال پادشاه معارف آگاه اعلیحضرت سراج‌الملة والدین امیرحبیب‌الله خان که حال جالس سریر سلطنت مستقلهٔ افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن وبانی اینفرخنده کتاب ومؤسس این خجسته خطابست از کتم عدم بعرصهٔ وجود قدم‌نهاده ولادت باسعادتش درروز دو شنبه بیست وپنجم ماه ربیع‌الثانی سال مذکور هزار ودویست وهشتادونه هجری دربلدهٔ ارم‌مانند سمرقند اتفاق‌افتاده

ازین بعدتاروز جلوس میمنت مانوسش باسم شهزاده یاسردار درج کتاب شده‌می آید انشاءالله‌تعالی ومقارن ایحال امیر شیر علیخان بتوسط نائب محمد علم خان ابواب مکاتبه را بادولت روس کشوده درباب مقید ساختن سردار عبدالرحمن خان ازپی هم نامها فرستاده بنوید ومژده انعقاد رشتهٔ دوستی واتحاد دولت افغانستان بادولت روس خواستار آنشد که سردار عبدالرحمن خانرا ازراه تحقیر واخفاف مقید سازند واین مکتوبات او بذریعهٔ قاصد بامیر مظفر پادشاه بخارا میرسید واو بجنرال ابراموف وکبور ناتر حکم ران تاشکند وسمرقند فرستاده جواب آنان را بنائب محمدعلم خان روانه میکرد واو ارسال پایهٔ سریر سلطنت میداشت تا که ازاخفا بابر ازانجا میده دراخبارات باسمه ونشرشد وباآن کار پردازان دولت روس سردارعبدالرحمن‌خان را که مهمانش‌بود بایماواشارهٔ امیرشیر علیخان عمل‌نکرده اورا باعزاز واحترام بچشم مهمانی میدیدند

وقایع سنهٔ ۱۶۹۰ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونود هجری ﴾

درین سال ازحضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان منشور تسخیر میمنه بنام نائب محمدعلم خان شرف صدور یافته سپهسالار حسین علیخان ومتسوفی حبیب‌الله خانرا نیز فرمان شد که سردار عبدالله خان ناصری را بالشکر وتوپخانه از هرات جانب میمنه رهسپار سازند تااو ونائب محمدعلم خان ازدوسو روبمیمنه نهاده مسخرش کنند چنانچه نائب مذکور بعداز وصول این‌منشور ازمزار شریف باپانزده فوج‌پیاده وهفت فوج سوارهٔ نظام‌وسوار کشادهٔ اوزبکیه وغیره واتواب بانتظام راه میمنه برگرفت و همچنین سردار عبدالله خان از هرات باچهار فوج پیاده وچهار فوج سوارهٔ نظام وشش ضرب توپ وسوار کشادهٔ هرات روبمیمنه نهاد واز دوجانب وارد میمنه شده شهر را بمحاصره انداختند وپس ازسه‌ماه یورش برده بقهر وغلبه فتحیاب گردیده میرحسین خان والی را باعیال واطفال ومنسوبانش گرفتار ساخته همه را تحت‌الحفظ بدارالسلطنهٔ کابل فرستادند ونائب محمدعلم خان نظم ونسق بامور نزدیك ودور آنولایت نهاده میرآخور غلام رضا خان بن میرآخور باباخان مراد خانی را بحکومت آنجا گماشته وباندازهٔ کفایت فوج درمیمنه گذاشته سردار عبدالله خانرا باسپاه‌هرات رخصت مراجعت دادوخود باقیهٔ لشکر وحاصل نقد وجنس آن بوم وبرلوای باز گشت افراشته وارد مزار شریف شد وچون دریکسال ویا دوسال یك‌مرتبه باهزار راس اسپ وچهل هزار دانه طلای یك‌مثقالهٔ مسکوك ودیگر تحف وهدایا از ترکستان باخود برداشته‌احرام بندعتبهٔ‌علیا میشد وشرف‌بار وعزدیدار شهریار تاجدار حاصل کرده‌وهمه‌تحف‌وهدایارا پیش کشیده وچندی بحضور درنك کرده بعدرخصت یافته درترکستان میرفت وبحکومت آنجامی‌پرداخت ودرهردفعه میرحکیم خان شیرغانی وغضنفر خان اندخودی ومحمد خان بیکلربیکی سرپلی ومیر سلطان مراد خان قطغنی را که همکنان ازطرف پادشاهی برزدستی او دربلدان وولایات مذکوره حکومت کرده مالیات دیوانی ولایات ومحالاتش را باو میسپردند باخود درکابل آورده شرفیاب بار وکامیاب دیدار پادشاه باوقار میساخت ودرغیاب ایشان ازهمه درنزد امیر شیر علیخان‌شکایت کرده استدعای عزل ایشانرا می‌نمود واقامت ایشان را درکابل ازحضور خواهش میکرد که شاید عرض واستدعایش منظوری یافته معاندین دولت شریك حکومت نبوده مملکت ترکستان مستقلاً درزیر امرونهی اوباشد اماامیرشیرعلیخان تمناو آرزوی اورا بگوش قبول نمی‌شنود تاکه درهنگام محاصرهٔ میمنه‌خطوط ایشان که ازروی دوستی بسوی میرحسین خان والی میمنه فرستاده واو را ترغیب باستواری وتحریض باستحکام قلعه داری کرده نوید یاری ومدد کاری ازخود باوداده بودند بدست نائب محمد علم خان افتاده پس از مراجعت و ورود در مزار شریف میران مذکوره رابانقد وجنس مستمره وتحائف مقرره باخود برداشته شرف اندوز تقبیل‌عتبهٔ علیا گشت ومکتوبات میران ترکستانرا ازحضور امیر شیر علیخان گذارش داده سخنان خود را که درباب آنها بارها بعرض رسانیده عزمنظوری نمی‌یافت بکرسی‌ثبوت برنشاندچنانچه امیرشیرعلیخان‌میران‌مزبورهٔ ترکستانرا بخطوط خود ایشان ملزم ساخته همه را بدون ضبط کردن مال ومنال ایشان امر اقامت کابل فرمود

وعیال واطفال همه‌را طلب کابل نموده باندازهٔ کفاف وشایان حال هر کدام تنخواه ومقام زیست معین کرد ونائب محمد علم خان این سال را در کابل بسر برده همه روزه درك سعادت محفل حضور حاصل می‌نمود

وقایع سنه ۱۲۹۱ هجری وفوت نائب محمد علم خان

(وقایع سال هزار ودوصد ونود ویك هجری)

(وفوت نائب محمد علم خان)

درین سال نائب محمد علم خان سامان مراجعت ترکستان ساز کرده هنوز رخصت راه پیمودن واجازت روی بسوی ترکستان نهادن حاصل نکرده بود ویومیه بارادهٔ رخصت کرفتن حاضر بارشده موقع عرض نمی‌یافت تاکه روزی بعزمیکه داشت ازخانهٔ خویش سوار اسپ شده براه دربار پیش کرفت واسپ یزکش (۱) را که امیرشیرعلیخان بخشیده بود شاطرش پیش همیکشید چون بقرب دردروازهٔ بار کاه رسید اسپ یزکش چموشی کرده ازضرب لکد استخان پای اورا درهم شکسته از آنجا بخانهٔ خویش باز کشت وبیست روز بر بستر ناتوانی خفته هنوز پای شکسته اش درست نکشته بود که تب محرقه عارض حالش کردیده ایام عمرش را سیری ساخت و کسانش جسد اورا بمقابل دروازهٔ خونی بالا حصار دفن کرده حایطی ازخشت خام بردور تربتش برافراشته امروز قبرش زیر خاك دیوار آن حائط نامعلوم است واز نظرها معدوم

(۱) یزك یدك مشهور است

ذکر مامور شدن ایشیك آقاسی شیردل خان بحکومت ترکستان

﴿ ذکر مأمور شدن ایشیك آقاسی شیر دل خان ﴾

(بحکومت ترکستان)

وپس ازفوت نائب محمد علم خان ایشیك آقاسی شیردل خان ازحضور امیرشیر علیخان بلقب لوی ناب وپسرش خوشدل خان بلقب کمکی ناب ومیرزا محمد حسن خان دبیر بلقب کتاب ملقب وسرافراز کشته هر سه تن مأمور ترکستان شدند که لوی ناب شیردل خان بکار حکومت پرداخته پسرش خوشدل خان بزیر دستی او ساخته خدمت بوده میرزا محمد حسن خان امور دیوان را راست بدارد و کاریکه بحضور در عهدهٔ شیر دل خان لوی ناب بود به محمد یوسف خان دویمین فرزند خودش سپرده شده میرزا محمد نبی خان بجای میرزا محمد حسن خان کتاب منصوب وبعد ازچندی بمنصب دبیرالملك مفتخر کشت ومقارن ایحال سردار شیرعلی خان هزاره که طریق خدمت دولت وامارت امیر شیر علیخان میسپرد بدرود جهان کرد وچون در سال هزار ودوصد ونود ودوی هجری بدون ازرفاه حال سپاه ورعیت و آرامی ومعموری مملکت دیکر امری حادث نشد که رقم میکشت مکرر سمرقنداز طلوع اختر سعادت مند سردار فطانت پیوند سردار نصرالله خان که از افق سپهر جلال طالع کردیده دیده ودل دوستانرا روشن وخرسند کردانید زیرا که ولادت ذی میمنت آن سلالهٔ دودمان طایفهٔ عظیمهٔ درانی ونقاوهٔ فرقهٔ جلیلهٔ محمد زائی ونور (۲) حدیقهٔ یاینده خانی ونورحدقهٔ سلطنت افغانی که اکنون بخطاب نائب السلطنه ازپیشکاه حضوروافرالسرور اعلیحضرت سراج الملة والدین شرف امتیاز دارد درروزچهار شنبه سلخ ماه صفرسال مذکور هزار ودویست ونود ودوی هجری اتفاق افتاده قدم بصفحهٔ وجود نهاد ودرروز ششم ماه رمضان اینسال زلزلهٔ شدید در کابل واطراف آن اتفاق افتاده اکثر باغات وقریجات کوهستان تبدیل یافته یکی بجای دیکری قرار کرفتند

(۲) نور شکوفه را کویند

وقایع سنه ۱۲۹۳ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونود وسه هجری صلعم ﴾

چون اوراق دیوان ودفتر از حیف ومیل نویسند کان دزد باطن ظاهر الصلاح پراکنده ومنتشر کشته کار مملکت ازدست عمال ناشایست خلل پزیر شده در وجوه مالیات وغیره کسر ونقصان پدید آمد ناچار امیر شیر علیخان متوجه بدرستی کار شده درین سال میرزا حبیب الله خان مستوفی را از هرات جهت باز پرسیدن حساب عمال وضباط وانتظام دادن دفتر وارتباط آن طلب کابل فرمود وبجای او سردار محمد عمر خان بن سردار محمدعظیم خان مبرور را مامور حکومت آنجا نمود وپس از وصول میرزا حبیب الله خان بکابل مکتوب لارد لیتن حکمران کشور هندبپایهٔ سریر سلطنت رسیده ازمطالعهٔ اعلیحضرت امیر شیرعلیخان کذارش یافت که بنابرانعقاد رشتهٔ دوستی دولتین بهیتین انکلیس وافغانستان میباید کسان دولت انکلیس بمثابه کابل در ترکستان وهرات وقندهار

نیز باشند تا ازعزم وارادهٔ دولت روس که از راه افغانستان جانب کشور هند دارد ایشان کار کنان دولت برطانیه را ازروی دانستکی آگاه کنند تابرطبق آنچه بروی کاراید کار کرده بخیر جانبین اسباب مدافعه آماده شود و ازین مکتوب نواب عطا محمد خان مقیم کابل را که سفیر دولت متبوعهٔ او بود نیز خبر داده مرقوم نموده بود که جواب رقیمهٔ اورا از امیر شیر علیخان حاصل نموده ارسال دارد چنانچه امیر موصوف دروقت عرض واستدعای سفیر مذکور که خواهش جواب نامهٔ لارد لیتین کرد نگارش فرمود که هنگام ملاقات بالارد ارل میو درآباله ذکراین مقاله بپای رفته است که تاما اقوام افغان مشورت کرده به صواب دید ایشان مطمئن خاطرنشوم نمی‌توانم پذیرای این امر شوم زیرا که اگرآدمان دولت برطانیه رابدون رضای قوم درداخلهٔ مملکت راه دهم وآسیبی بدیشان برسد البته موالات بمعادات کرایدوهم خودم بنقض میثاق شهرهٔ آفاق کردم وپس از وصول این جواب امیر شیر علیخان عطا محمد خان سفیر را درهند طلبیده دلایل وبراهین خواهش خود ونمرهٔ آنرا باو تعلیم وتلقین کرده دوباره ازراه تمنای مزبور بکابلش فرستاد وامیر شیر علیخان بروفق جواب اولش پاسخ داده اولارد لیتین را آگاه کرد واوسفیرمذکور را درخفیه مکتوب نمود که ببهانهٔ امری راه هند برگرفته بامیرشیرعلیخان وعدهٔ مراجعت خود را داده رهسپارشود چنانچه ببهانهٔ اینکه اسباب خویش را درکابل گذاشته دردیرهٔ اسمعیل خان رفته سررشتهٔ زمینداری و کشت کاری خود را نموده بکابل باز کردم رخصت خواست وچون اجازت رفتن یافت تمامت اسبابش را برداشته در کابل هیچ نگذاشته رهسپار شد وامیر شیر علیخان پس ازوی برکاهی حال آگاه گشته بخود اندیشید که کار کنان دولت انکلیس ازسبب انتشار اخبار نمودن دولت روس که بواسطهٔ اقامت سردار عبدالرحمن خان در سمرقند اخبار اتحاد خودرا باافغانستان نشرکرده ومیکنند آزرده گشته سفیرایشانرا ازراه ترك موالات طلب هند کرده خواهندبود الحق که چنین بود که امیر شیر علیخان تصور فرمود چنانچه از لشکر کشیدن دولت مذکوره که مرقوم شده می آید معلوم میگردد خلاصه امیر شیر علیخان سراسیمه گشته سید نور محمد شاه خان صدر اعظم را بامیر آخوز احمد خان و میرزا محمد باقر خان بن میرزا علی اکبر خان ازراه رسالت روانهٔ پشاور ساخت که با انکلیسان ازعهد دوستی واتحاد جانبین که دربین موثق ومرتبط است درمیان آورده وبیاد داده رشتهٔ میثاق را بیش از پیش وثوق دهند وایشان وارد پشاور شده نخست باانکلیسان ازامور ماضیه سخن رانده هنوز زبان ردوقبول باز ورشتهٔ گفتگودرشروط عهد سابقه دراز بود که صدر اعظم پدرود جهان گفته کوهر مراد جانبین ناسفته ماند وهمراهان اوجسدش را ازراه مراجعت جانب کابل نقل داده درکتل یکلنگه شهزاده عبدالله جان ولیعهد باتمامت اعیان وبزرگان بامرپدروالا گهرخویش طریق مشایعت پیش گرفته مراسم پذیرهٔ جنازهٔ اورا بجای آورده درقبرستان موضع موسوم بهجبه مدفونش ساخت وباز ماند کانش را بصبر وشکیبائی تسلی داده بنواخت

ذکررسالت میرزا حبیب الله خان مستوفی

﴿ذکر مامور شدن میرزا حبیب‌الله خان برسالت جانب پشاور﴾

وپس ازچیدن بساط سوك سید نور محمد شاه خان صدر اعظم مرحوم امیر شیر علیخان میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی را برسالت‌نامزد فرموده ملاشاه محمد خان وتاج محمد خان فوفل زائی ومیرزا محمد طاهر خان بن میرزا محمد زمان خان را باو همراه نموده جانب پشاوررهسپارساخت واین ملاشاه محمد درزمان قضاوت ملاعبدالسلام خان بقندهار جلده ودره احتساب دردست داشت وانگاه که ملا عبدالسلام خان بامر پادشاهی از قندهار درهرات رفته بضبط وربط مالیات ووجوهات آنجا پرداخت ملاشاه محمد را ازجانب خود بکار وجوهات گماشت وپس از آنکه قاضی عبدالسلام خان درسال ۱۲۸۰ هزار و دویست وهشتاد هجری همرکاب امیر شیر علیخان وارد کابل شده بمنصب قاضی القضاتی مفتخر گشت ملا شاه محمد را کاتب دیوان قضا مقرر نمود و آخرالامر ازسبب آنکه اوبامردم دربار مراوده ورابطهٔ تامه حاصل کرد قاضی عبدالسلام خان ازحسد ورشك باو بماند کشت چنانچه درهنگام فرار کردن سردار محمد یعقوب خان از کابل ومحاصره نمودن قندهار وفرار کردنش

جانب سیستان قاضی عبد السلام خان ملا شاه محمد را بنوشته جعلی از اغوا کنندکان سردار مذکور قرارداده بتوسط نیاز محمد خان بارك زائی بمطالعه کارکنان حضور امیر شیر علیخان رسانیده محبوس ساخت وبعد از تحقیق چون بتهمت مغلول شده بود رها شده نزدارسلاح خان غلجائی قرارگرفت ودرین وقت بامیرزاحبیب الله خان چنانچه مذکورشد برسالت مأمور پشاورکشت وآخرالامر بوزارت دول خارجه سرافرازی یافت چنانکه بیاید انشاء الله تعالی القصه چون میرزا حبیب الله خان با همراهانش از راه رسالت وارد منزل جمرود گردید انکلیسان که ازرابطهٔ موهومی امیرشیر علیخان بادولت روس‌هراسان شده بودند کس درجمرودفرستاده بدیشان پیام دادند که اگر اموریرا که خواهش دولت برطانیه دراجرای آنست وگفته ونوشته فرستاده است‌میپذیرند وارد پشاور شوند والا ازراهیکه آمده‌اند جانب کابل روند وایشان پیام انکلیسان را مشعر برنقض پیمان دیده بدون مذاکره ومکالمه ازجمرود بکابل مراجعت کرده ماجرا بامیر شیرعلیخان باز داشتند

ذکر طلبیدن امیرشیر علی خان بزرکان کوهستانات را درکابل

﴿ ذکر طلبیدن امیر شیر علی خان ﴾

(بزرکان کوهستانات را وخلعت وانعام دادن بایشان)

وامیر شیر علی خان از شنیدن گذارش مذکوره بربهانه جوئی ونقض عهد نمودن انکلیسان متیقن گشته تمامت اعیان وبزرکان باجاور ومردم مهمند وغیره کوهستانات را بفرمان طلب از راه ایلیت وقومی واتحاد ملت اسلامی دعوت کابل فرموده مردم باجاور را که از دیکران پیشتر حاضر آمده شرف بار یافتند هریك از بزرکان ایشان را بمناصب عالیه ومراتب رفیعه ازقبیل خطاب سرداری ونوابی سرافرازی داده بمواجب وافره از بیست الی سی هزار روپیه بی‌نیازی بخشیده روی دل همه را سوی خودکردوایشان بازای‌این‌احسان برعهده نهادند که دروقت حاجت وهنکام محاربت هریك ازدول خارجه جواریه بمعاونت بر خواسته بمقاتلت ومدافعت کرایند ودر صرف مال وجان دریغ ومضایقه ننمایند وهمچنین دیکر طوایف کوهستانات را از عطای مواجب واسلحه وخلاع فاخره سرافراز وبی نیاز کردانیده همه را معاضد دولت ساخت

ذکر سر کذشت سنه ۱۲۹۳ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکر سر کذشت سال هزارو دویست ونودو سه هجری ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

وهمدرین سال دولت روس رایت تسخیر شهر سبز برافراشته جنرال ابراموف سردار عبدالرحمن خان را تکلیف همعنانی وهمراهی کرد واو سرباز زده کفت که از پیش اظهارنموده‌ام‌که عهده برار خدمتی نشوم واکر مأمور شوم مردم شهر سبزرا بدون محاربه ازراه اطاعت حاضر میسازم که خواهشهای دولت را هر چه باشد پذیرا شوند وچون کار به پیکارانجامیده بود این ادعای اوبهدر رفته از جنرال ابراموف خواهش اسلحه نمود که سه صد تن همراه دارم اکرمردم سمرقند مرتکب شورش شوند ازقورخانه آلات حرب‌بدیشان داده شود که باطفای نائرهٔ بلوا کرایند واواین امر را پذیرفته سه صد میل تفنك وپانزده‌لك کارطوس‌یعنی فشنك اورا بنام قورباشی حواله داده خودش بالشکر رو بشهر سبز نهاده بمحاصره‌اش انداخت وپادشاه بخارا نیزبامردولت‌روس لشکر جانب شهر سبز کشیده پیش ازرسیدن‌او چهارمرتبه سپاه روس یورش کرده کاری ازپیش نبردند وجنرال ابراموف زخم برداشته هزارتن ازفوج پیاده اش نیزمجروح ومقتول شدند تا که شش روزترك پیکاررا باشهریان قرار داده ایشانرا ازپاسداری‌واستواری بفریب غافل ساخت چنانچه ازدوازده هزارتن مردکارزارکه درشهراقامه وقرار داشتند هزارتن که عیالشان درشهر بودند بحفاظت باره وبروج حصار پرداخته یازده هزار دیکر که عیال واطفال خودرا کشیده درجای ایمن برده بودند وپادشاه بخارا لشکر بتاراج آنها کماشته بود از بزرکان خویش پنجروزه رخصت حاصل کرده ازشهر بیرون شدند که ازعیال خود خبری کرفته روزششم که لشکر روس وعدهٔ جنك قرار داده است بشهر مراجعت کنند وپس ازبیرونشدن یازده هزارمرد جنکی لشکرروس بفسون وفسوس خود کامیاب شده وحمله کرده شهررا متصرف شدند وبکار کذاران پادشاه بخارا سپرده میران سکنهٔ شهر باسه

صد سوار از راه فرار در خوقند رفتند وجنرال ابراموف بسمرقند باز گشته سردار عبدالرحمن خان پرسیدن زخمیکه بدورسیده بود نزدش شده پس ازتبریك فتح شهر سبزوپرسش جراحت اووی یکعدد نصوار دان مینا کار طلا ویك میل تفنك دولوله ویك میل دوربین بزرك اعلی ازمال تاراجی شهر سبز برسم ارمغان نزد سردار والاتبار نهاده او مال غارت شدهٔ مسلمان را حرام دانسته نپذیرفت ویك ساعت صحبت کرده بمنزل خویش مراجعت نمود ودرخلال احوال مذکوره فراریان شهر سبز ازراه امید وپناه وارد خوقندشده خدایار خان رئیس آنجا همه را بطمع جاه محبوس کرده در تاشکند نزد کبور ناتر فرستاده خدمه واموال ایشان راخود متصرف شد وکبورناتر همه را مدتی درزندان انداخته بعد رها داده برای هریك تنخواهی معین کردوعیال واطفال ایشانرا که پادشاه بخارا اسیر کرده بودبامرکبورناتر درتاشکند نزد شوهران ومحرمان ایشان فرستاد وازطرف دولت روس قدغن شد که در تاشکند اقامهٔ عمری گزیده باوطان خود مراجعت نکنند

وقائع سنه ۱۲۹۴ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست و نودوچهار هجری صلعم ﴾

درین سال امیرشیر علیخان سردار محمد علم خان حاکم پشت رود را ازعرض رعایا که بغایت ستم میکرد معزول فرمود واو باوجود عزلش بفرمان طلب درکابل نیامده احکام بادشاهی را درزاویهٔ نسیان گذاشت تا که امیر شیر علیخان برآشفته سلطان محمد خان قزلباش حاکم وجوهات قندهار را فرمان کرد که باسوارهٔ نظام درپشت رود رفته اورا محبوساً روانهٔ کابل نماید واوبرطبق امر بادشاهی محبوسش کرده روانهٔ حضور نمود وعوض اوسردار محمد یوسف خان بن امیرکبیر مأمور حکومت پشت رود شده ازکابل درآنجا رفت ومقارن ایتحال ارسلاح خان غلجائی ازمرض استسقا اجابت حق را لبیك گفته بدرود جهان فانی کرد وبجای اوملا شاه محمد خان کتی خیل که ذکرحالش ازپیش مذکورشد بمنصب جلیلهٔ وزیردول خارجه سرافرازوممتازگشت وهمدرین وقت فرستادهٔ دولت علیهٔ عثمانیه ازجانب سلطان معظم اعلیحضرت عبدالحمید خان بتحریك دولت انکلیس بانامه وتحفهٔ سلطانی وارد کابل گشته شرف باریافت وداستانی از نتائج و منافع دوستی واتحاد دولت انکلیس و افغانستان بپای برده نقائص واضرار دولت روس را نسبت بدولت افغانستان یکیك برشمرد که ازدوستی دولت برطانیه اعراض نکرده فریفتهٔ اغراض دولت روس نشود بعد رخصت مراجعت حاصل کرده درقسطنطنیه رفت

ذکر ورود فرستادهٔ دولت روس

﴿ ذکر ورود استلاتوف فرستادهٔ دولت روس در کابل ﴾

چون بواسطهٔ نشر اخبارات ازتوقف سردار عبدالرحمن خان درسمرقند که موالات واتحاد امیرشیر علیخان را بادولت روس انتشار داده گفتگوی نزاع انگیزرا دربین امیرشیر علیخان ودولت انکریز درانداخته هنوز بستیز وآویز نیانجامیده بود که استلاتوف روسی با یکتن نائب ویکتن داکتر وپنجاه سوارهٔ نظام ازراه رسالت وارد کابل شده رشتهٔ مودت وموالات را با امیرشیرعلیخان انعقاد داده خود استلاتوف مراجعت کرده نائبش را بادیگران که همراه اوآمده بودندبصوابدید امیرشیرعلیخان درکابل گذاشت که دولت انکلیس خائف گشته ازپیمان گذشته که بااو درانباله موثق داشته استعدول نکند وبصلح راضی شده ازخواهشیکه مدنظردارد درگذرد اما بسیاق (التقدیر یضحك علی التدبیر) نتیجه منعکس گردید چنانچه مرقوم شده می آید انشاءالله تعالی وامیر شیرعلیخان بتهیهٔ اسباب استواری پرداخته جهت مصارف افواج نظام وانجام آلات حرب برهرواحدی ازمردان سکنهٔ تمام مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن چهارروپیهٔ کابلی بنام معاونت ملت حوالت فرمودورعایا که بیرون ازوجه مالیات اراضی وعقار ایشان که بکار کنان دیوان سلطنت میرسانیدند وهرگز اینگونه تکالیف را ندیده ونکشیده بودند این حواله را شاق دانسته در ظاهر از بیم سیاست سلطنت ازین امر سرباز نزده درباطن دست تضرع بدرگاه پادشاه علی الاطلاق برداشته استدعای زوال سلطنت اورانموده صباح ومساء نفرینش همیکردند

ذکر سر گذشت سنه ۱۲۹٤ سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر سر گذشت سال هزارو دویست ونودو چهار ﴾

(سردارعبد الرحمن خان در سمرقند)

ومقارن احوال مذکوره دولت روس اعلان تسخیر اورکنج کرده حکمران تاشکند را امرنمود که باسپاه کینه خواه راه مملکت مذکور برگیرد چنانچه او بالشکر آراسته وارد موضع جزق گردیده سردار عبد الرحمن خانرا ازسمرقند برای ملاقات نزد خود طلبیده تکلیف همراهی سفراورکنجش نیزکرد اما اوبی اوضاعی نوکران خودرا عذرنهاده ازهمعنانی اوابا کرد ونیز گفت که معاونت غیرملت اسلام درمحاربت بامسلمانان دردین محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم حرامست بعد سردار عبدالرحمن خان درخرکاهیکه بفاصلهٔ سی‌کام از خرکاه خواهرزادهٔ پادشاه روس وچهل کام ازخرکاه حمکران تاشکند برای اوافراشته بودند رفته کمراستراحت کشود وتاهفت روز ازسبب سرما وباریدن برف درجزق درنك کرده بعد افواج روس راه اورکنج برگرفت وسردار عبد الرحمن خان وداع کرده در سمرقند بازگشت وبعد از فتح اورکنج ومراجعت روسیان از آنجا ووارد شدن ایشان درموضع جزق که مسافت چهار منزل ازسمرقند دور است سردار عبدالرحمن خان ازراه پذیره درآنجا رفته وتبریك فتح گفته بسمرقند مراجعت کردودرخلال ایحال خبرمنازعهٔ دولت عظیمهٔ عثمانیه بادولت روس درافواه سمر گشته موجب هراس روسیان گردید زیرا که گمان کردندکه ازسبب مواحدت باافغانستان سلطان معظم تحریك انکلیسان ازراه محاربت جانب دولت روس بیقین لشکر خواهد کشید تاگرفتارش ساخته ازحرکت کردن براه افغانستان جانب هند بازدارد وروسیان مقیمه سمرقند که ازغصه چون نی‌قند ازین امرکرهها درکاردولت خود میدیدند ازسردار عبدالرحمن خان حالت مردم سمرقند را می پرسیدند که باهم چه میگویند وچه عزم دارند که یعنی مبادا ازسبب حرکت سپاه دولت‌ترك عثمانی جانب دولت روس مردم سمرقند ازراه اتحاد ملت مرتکب‌شور وغوغا شده لوای بلوا برافرازند وسردار عبدالرحمن خان ایشانرا خیریت گفته تسکین میداد تا که لشکر دولت روس ازدریای نیوه عبورکرده کاردولتین بصلح انجام یافت انگاه روسیانرا اطمینان خاطرروی داده ازاضطراب بازماندند وباآن درانثنای انتشارخبرمنازعه دولتین روزی سردار عبدالرحمن خان بعزم سیروشکار از شهر بیرون شده درروزجمعه سیرکنان وارد موضع وارکت واقع دوازده کروهی سمرقند شده مسموع گشت که مردم‌موضع مذکور شورش آغازکرده حاکم وقاضی خودرا کشته اندپس‌بامی تن سواریکه همراه داشت داخل حصاروارکت شده مشاهده کرد که‌قرب سه هزارتن مردمسلح درکنار بازار ودریا خشمناك نشسته واو سواره ازایشان در گذشته بدروازهٔ خانهٔ قاضی که بااو طریق آشنائی داشت رفته ازپرسش شنید که قاضی را در مدرسه کشته اند وسردار عبدالرحمن خان مردم وارکت را بر کردار شان تشنیع کرده پرسید که چرا مباشر چنین فعل شدید ایشان‌پاسخ دادند که افواه همه مردم گویا اند که مردم سمرقند فتنه انگیخته وبرسر روسیان ریخته اند مانیز آتش شورش بر افروختیم واو همه را بردروغ الزام کرده پنج تن از نوکران خودرا درمدرسه فرستاد که نعش قاضی را بیرون کشند وایشان قاضی را زنده و گرفتار شکنجهٔ عذاب چندتن دیدند که بستم وضرب چوب‌ازوی طلا میخواهند واورا ازچنك آن جور پیشه کان خلاص نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند وبتعلیم اوصورت ماجرا را نگار داده سردار باوقار بتصدیق سر گذشت قاضی خاتم برنهاده ومردم وارکت از کردار خود نادم وپشیمان شده از سردار والاتبار علاج وچارهٔ کار جستند واو صلاح داد که اشخاص فتنه انگیز را که خود میشناسید گرفتار ساخته همه را نزد قاضی حاضر کنید که باز پرس حکومتی از آنان شده دیگران ایمن شوند وایشان بفرمودهٔ سردار نیکو کردار مردم فتنه جوی مفسده خوی را محبوساً نزد قاضی حاضر کردند بعد سردار والا تبار بسمرقند باز گشته روسیان بعد از تحقیقات برطبق گواهی او بامردم وارکت رفتار کرد

ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن روس

﴿ ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن ﴾

(دولت روس جانب افغانستان)

وچون شرائط صلح در بین دولت عثمانی وروس قرار گرفته جانبین از همدیگر آسوده خاطر گشتنددولت

روس از طریق پاتیکلی مشتهر ساخته در افواه انداخت که سپاه روس را سفر افغانستان درپیش است چنانچه مطابق این آوازه سامان لشکر کشی ساز کرده کبور ناتر کوف مان باسپاه مقیم تاشکند بآوازهٔ افغانستان وارد سمرقند شده سردار عبد الرحمن خانش مقدار دو میل از شهر بیرون در کنار دریا پذیره کرده بمنزل خویش باز گشت و همچنین از هر بلده وقصبهٔ افواج دولت روس بهم وارد سمرقند همی شدند تا که هنگام تموز پیش آمده هوا بسیار گرم گشت وهنوز وقت حرکت سپاه ازسمرقند جانب افغانستان معین نبود که روزی کبورناتر سردار عبدالرحمن خان‌را نزد خود طلبیده باوی اظهار کرد که افواج دولت ما جانب افغانستان ره‌نوردمیشوند میباید که شما نیزهمراه باشید اوپاسخ داد که اگر پیش نهاد خاطر کارکنان دولت تسخیر آن مملکت باشدحاجت رفتن من نیست واگر ملحوظ استردادش بمن‌است که تفویضم مینمائید احتیاج بسپاه دولت نیست هزارتن‌سواره وهزارتن پیاده خودم نوکر گرفته وسلاح آنرا باشش عراده توپ دولت عنایت کنند تارفته افغانستان‌رامتصرف شوم واگر عزم دولت بچیزی دیگر مصمم باشد توقف سمرقند را مایلم که بسیر وشکار روز بسر برم واینرا هم نمیدانم که بمصلحت امری اینگونه اظهارات را کرده در اخبارات نشر میدهید یابواقعی جانب افغانستان میروید واگر رفتنی باشید با این سپاه اندك تسخیر افغانستان صعب و دشوار است زیرا که مردمش همه دلیر وجنگجو وخون خوارند نه‌بمثل مردم اورکنج میباشند که بده هزارتن فتح حاصل کرد دو کبورناتر بجواب این گفتار سردار والا تبار اظهار کرد که لشکر بسیار مأمورند که جانب افغانستان رهسپار شوند وبعد ازین گفت‌وشنود سردار عبدالرحمن‌خان بمنزل خود باز گشته تاهنگام خریف خبرحرکت‌لشکرروس‌جانب‌افغانستان‌سمربودتاکه‌مرض اسهال درلشکرایشان‌حادث‌گشته سمرقندرافروگذاشته راه‌پرا کنده شدن جانب تاشکندبرگرفتندوهزارودوصدتن از گرفتار شدگان مرض اسهال‌رابرعرادها حمل‌ونقل دادند وبسیاری ازسپاه بمرض‌مذکور هلاك شدند ودروقت مراجعت ووداع سردار عبدالرحمن خان از گفته خویش که‌درباب لشکر نکشیدن دولت‌روس جانب افغانستان وبرای مصلحتی آوازه انداختن ایشان باکبورناتر اظهار کرده بود بخاطرش آورد واو گفتهٔ سردار با وقار را تسلیم کرده راه تاشکند برگرفت ومقارن ایحال ایشیك آقاسی شیر دلخان لوی ناب را ایام زندگانی طی‌شده راه جنت‌النعیم جاودانی پیش‌گرفت وبصحن قبهٔ‌منورهٔ مزار فیض آثار حضرت امیرالمؤمنین علی‌کرم‌الله وجهه مدفون گشت وپس‌ازوی‌خوشدلخان کتاب بمنصب‌لوی‌نابی پدر مرحومش ازجانب امیرشیرعلیخان سرافراز وممتاز گشت

وقایع سنه ۱۲۹۵ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودوصدونودوپنج هجری ﴾

درین سال طریق مودت وموالات امیر شیر علیخان ازسبب تکالیف شاقهٔ دولت انکلیس که امیر موصوف چنانچه ازپیش مذکور گشت نپذیرفت مبدل بمخالفت ومعادات شد چنانچه بادولت روس رشتهٔ دوستی‌را انعقاد داده شرائط ذیل را دربین جانبین نهاد که لشکر دولت روس را ازمیان مملکت افغانستان بجانب هند راه‌عبور داده تلگرافش را حفاظت نماید وسه راه آهن که از مملکت افغانستان بسوی هند بکشندمانع نیاید وبا دولت روس متفق شده بادولت انکلیس محاربه کنند ومصارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تا وقت فیصلهٔ مجادله با سلاح دولت روس بدهد وعلوفه وآذوقه از مملکت خود حمل ونقل داده از مردم افغانستان چیزی مطالبه نکنند واگر عسرت بلشکر روس روی دهد مردم افغانستان در فروختن ونا فروختن علوفه بایشان وافزونی وکمی نرخ مختار بوده روسیان بجبر واکراه مطالبه علوفه نکنند ودر قیمت آن که مردم افغانستان معین‌نمایند پول نقد داده بخرند وبعد از فتح هند ممالك جنوبی وشرقی افغانستان را که در عهد احمد شاه وتیمور شاه سدوزائی ضمیمه افغانستان بوده اند چون کشمیر وپنجاب وسند وبلوچستان همه را بامیر شیر علیخان سپرده در امور ممالك مذکوره ومملکت افغانستان وترکستان نارود جیحون هیچ مداخلت روا ندارد فقط وانکلیسان ازشروط وقرار داد ومعاهدهٔ امیرشیر علیخان بادولت روس آگاه گشته نامهٔ اعلان جنك باعلیحضرت امیرشیر علیخان فرستادند که افواج جنگی ایشان باصفوف آراسته بعزم افغانستان استوار ایستاده اند که اگر تافلان تاریخ جواب کافی که استحکام دوستی را باخواهشات مجدده شامل ووافی باشد از کابل برسد فهو المطلوب والاآز

راه قندهار وکرم ودرهٔ خیبر رهسپر افغانستان شوند تا از تسخیر مملکت افغانان سد راه دولت روس شوند ودرینوقت امیر شیرعلیخان سردار محمد عزیز خانرا که درمحاربهٔ گرشك گرفتار دست سردار محمد یعقوب خان شده محبوس گشته بود بعد از حبس ده‌سال باسردار محمد سرور خان برادرش که او را نیز سردار محمد یعقوب خان درسال ۱۲۸۷ هزارو دوصدو هشتادو هفت چنانچه مرقوم شد از هرات محبوساً درکابل فرستاده بود پس از هفت سال محمد محسن خان برادر او شان را از زندان کشیده از راه اخراج در سمرقند نزد سردار عبد الرحمن خان کسیل فرمود وخودرا از ایشان آسوده خاطر ساخت

ذکر فوت ولیعهد امیر شیر علیخان

﴿ذکر فوت شهزاده عبدالله‌جان ولیعهد﴾

(وداخل شدن‌سپاه انکلیس درافغانستان)

ودر خلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان شهزاده عبدالله جان ولیعهدش را که گرفتار تب مزمن شده بود ازراه‌تفریح مزاج وتبدیل‌هوا بعزم ییلاق‌از کابل دراستالف فرستاد ودرانجا تبش‌شدید گشته بشهر مراجعت کرد ودرشب هفدهم ماه شعبان سال هزار ودویست ونودوپنج هجری بعمر شانزده سالگی پدرود جهان کرده درباغ امیر شیر علیخان پدرش حال موسوم بحرم باغ مدفون گشت و نامهٔ مذکورهٔ انکلیسان در روز فوت او رسیده ازسبب‌سوك وعزای‌او کارداران حضور بتقدیم آن جرات نتوانستند اما چون ضرور ووعدهٔ جنك را نزدیك نگار داده بودند ناجار میرزاحبیب الله خان مستو فی قدم جسارت پیش‌نهاده حضار مجلس فاتحه را ببهانهٔ کاری کنار کرده نامهٔ انکلیسانرا ازملاحظهٔ امیرشیر علیخان گذرانیده جواب حاصل نمود که خوداو بادیکر امنای دولت از طرف خود بنویسند که اکنون قضیهٔ مکروبهٔ رحلت و لیعهد رخ داده انشاءالله تعالی پس از پیچیدن بساط ماتم اوخود امیر جواب باصواب نوشته ملتمسات دولت برطانیه رارروا دانسته اجرا خواهند فرمود وایشان برطبق امر امیرشیر علیخان صحیفهٔ نگار داده وخاتم برنهاده مصحوب محمد عثمان خان قابوچی در پشاور فرستادند و چون اووارد لعل پوره‌شد تاریخ وعدهٔ انکلیسان بسر رسیده جنرال شام بورن بالشکر بسیاری از راه درهٔ خیبر وجنرال سر فریدرك رابرتس باسپاه جراری از جادهٔ کرم و خوست وجنرال دانلد استوارت باعسکر استواری ازراه شالکوت روی بسوی قندهاروکابل نهادند وافواج مقیمهٔ سرحد افغانستان بمدافعه برخواسته درعرض راه منزل دکه والوارك واقع درهٔ خیبروکتل پیوارمعروف باشترگردن باسپاه‌انکلیس در آویختند وبیك حمله درهردوجا ازهردو راه هزیمت یافته پشت بجنك داده روبگریز نهادند وشکستیان درهٔ خیبر درلعل پوره به محمد عثمانخان قابوچی حامل‌نامهٔ بزرکان پایهٔ‌سریر سلطنت ملاقی‌گشته نامهٔ مزبوره رانزد انکلیسان فرستادند وچون کارازدست رفته بود ازنامهٔ مذکورسود وبهبودی‌حاصل نکشت وامیرشیر علیخان را ازشکست یافتن سپاهش وداخل شدن افواج انکلیس دل ازجای شده بامید دوستی دولت روس وتوید وعده‌وقراریکه باو داده ونهاده بود سرا سیمه سان والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم را باهمه پردکیان حرم محترم وسران و سرداران طایفهٔ جلیلهٔ محمد زائی بهمراهی سه فوج پیاده ویك فوج سواره بترکستان فرستاد وسرداد میرافضل خان حاکم قندهار وسردارمحمد یوسف خان حاکم پشت رود را فرمان کرد که سپاه دولت انکلیس ازراه کرم وجلال آباد درمملکت افغانستان بانهاد عناد شده از راه قندهار نیز وارد خواهند کردید ورایات عالیات جانب ترکستان‌شقه کشا وجاده پیما خواهد کشت شمارا حکم است که دروقت ورود افواج انکلیس در قندهار از مدافعه وپیکار برکنار بوده دست بجنك نیازید (۱) واکر ازقندهار نیز تجاوز کند وروی بسوی فراه وپشت رود آردشماراه هرات برکرفته درانجا رفته اقامت کنید وپس از صدور این امر سردار محمد یعقوب خان پسر بزرك خود را که از سال ۱۲۸۹ هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری تااینوقت بزندان عتاب انداخته محبوس سخت نکاهداشته بود از محبس بصوابدید ارکان سلطنت برآورده بحکومت کابلش سربلند ساخت

(۱) یا زیدن بمعنی دست دراز کردن

وقایع سنه ۱۲۹۶ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودو صد ونود وشش هجری صلعم ﴾

درین سال امیر شیر علیخان سردار محمد یعقوب خان را بحکومت کابل گماشته خودش در ماه محرم بایکفوج پیاده ویك فوج سواره رایت مقصود جانب بلخ شقه کشا فرمود که بمعاونت دولت روس دولت انکلیس را از حرکتش قرین حسرت وافسوس کند وپس از پرتو وصول در مزار شریف عزم رفتن سمرقند جزم کرده سامان سفر ساز نمود وجنرال فیض محمد خان آگاه گشته از رفتن سمرقندش مانع آمده عرض نمود که مردم سپاه نمیگذارند که راه سمرقند بر گیرید ومیگویند که لوای غزا برافراشته ازراه جهاد بادولت انکلیس در آویزیم وامیر شیرعلیخان ازین عرض واظهار او اگرچه غصه ناك گشت امانظر بعاقبت کار که مبادا افواج نظام ترکستان وقت را نازك دیده فتنهٔ بروی کار آرند فسخ عزم رفتن سمرقند فرمود وخود در مزار شریف تقاعد ورزیده سردار شیر علیخان قندهاری وقاضی ملا عبد القادر پشاوری وملا شاه محمد وزیر دول خارجه ومیرزا محمد حسن خان کمتاب وکرنیل غلام حسن خان را باغیره بزرگان از راه رسالت مأمور سمرقند کرد که لشکر دولت روس بنا برمواعد واظهاراتیکه داده وکرده وقرار نهاده اند واورا بحیله از دولت انکلیس رو گردان ساخته بمجادله ومقاتله انداخته اند در افغانستان بیاورند وکارکنان دولت روس بخیال اینکه خود امیر شیر علیخان بنا بر خبریکه درافواه سمرکشته بودوارد سمرقند خواهند شد قبل ازوصول فرستادگان مذکوره‌اش باغهای باخضارت برفضارت را جهت فرود گاه او ازاسباب وآلات شاهانه بیاراستند ومترصد پرتو نزولش نشستند

ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس جلال آباد وکرم را ومحاربهٔ عرض راه تخته پل

﴿ ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس ﴾

(جلال آباد وکرم را ومحاربهٔ عرض راه میل وتخته پل)

وافواج دولت انکلیس پس از کسته شدن انتظام سپاه نظام امیر شیر علیخان در کتل پیوارودهن درهٔ خیبر چنانچه از پیش رقم کشت بیمانعی داخل جلال آباد وعلاقهٔ کرم شده درهردو جا زحل تصرف غاصبانه انداخت ومقارن یل مطابق روز مقابلهٔ سپاه انکلیس باسپاه سرحدیهٔ امیر شیر علیخان در دهن خیبر وکتل پیوار سپاه مأمورهٔ قندهار دولت مزبوره از جیل کوژك عبور کرده وارد منزل کدنی شد وسردار میر افضل خان حاکم قندهار بمامهٔ طلب سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رودرا دعوت قندهار نمود که بامردم الوسی فراه وپشت رود ونواحی قندهار باتفاق رایت جهاد افرازند واو بنا بمشوریکه امیر شیر علیخان قبل از حرکتش بجانب ترکستان فرستاده چنانچه مذکور شد از مقاتله باسپاه دولت انکلیس منع فرموده بود نخست از نوشتهٔ سردار میر افضل خان سرباز زده ثانیاً از اصرار وکثرت تحریض وترغیب وکفتار او از پشت رود باهفت صد سوار وارد قندهار شد بعد سردار میر افضل خان خواست که سردار عبد الوهاب خان پسر خود را باچهار صد سوار از راه شبیخون وترکتاز مال ومواشی اردوی انکلیس مامور کدنی نماید امامسردار محمد یوسف خانش مانع گردیده گفت که از کرائیدن بچنین امور کاری برنیاید بلکه نشاید زیرا که جز ازبیدار وهوشیارساختن خصم ثمری حاصل نکردد واو گفتهٔ سردار محمد یوسف خان را نپذیرفته از عزمش باز نگشته ناچار سردار محمد یوسف خان نیز تنها رفتن سردار عبد الوهاب خان را ننك وعار شمرده همراهی او را اختیار کرد که مبادا او را بجبن وبد دلی منسوب کنند چنانچه باسردار عبد الوهاب خان ودو هزار سوار از نظامی ورکابی جانب لشکرگاه انکلیس رهسپار کشت ووارد منزل تخته پل گردیده چون مردم آنجا از بیم سپاه انکلیس که مبادا پامال شوند مساکن خود را فرو گذاشته جای کناره گزیده بودند سردار محمد یوسف خان نور محمد خان بن محمد ناصر خان اچکزائی بزرگ مردم آنجارا نزد خود طلبیده سه روزه علوفه از قبیل آردوجو وروغن وغیره ازوی گرفته وسه وقته نان پخته باخود برداشته چهارصد سوار را ازراه رباط وچهارصد دیگررا ازجادهٔ غلو کتل (۱) بسرکرده کی عبد المجید خان علیزائی امرر هسپردن کرد وخود باسردار عبد الوهاب خان وسلطان محمد خان وبقیه سوار درمنزل تخته پل توقف نمود وآنکاه که سواران ماموره دربین جبال واقعهٔ عرض راه تخته پل ومیل رسیدند جنرال دانلد استوارت آگاه کشته توپخانه را بجلو انداخته بکشاد دادن توپ

(۱) غلو کتل بلفظ افغانی کتل دزدان را کویند

پرداخته از کثرت کلوله اندازی سواران اسلام را منهزم ساخت وچند تن شربت شهادت چشیده مابقی از راه هزیمت درتخته‌پل مراجعت کرده سواران مأمورهٔ راه رباط نیز معاودت نموده ازجادهٔ کنار وارد قندهارشدند وسردار محمد یوسف خان پس از وصول هزیمتیان ازمنزل تخته‌پل راه مراجعت جانب قندهار بر گرفته شب را درده‌حاجی بسربرده ازانجا درشوراندام وارد گردیده بسردار میرافضل خان که‌بااردوی قندهار درانجافروکش کرده بود پیوست وازانجا باهم اسپ رانده در کوه نکار قرار گزید واز تمامت سوارانیکه همراه داشتند هزار ودوصد تن پایداری نموده دیگران پرا کنده شدند وازین هزیمت یکفوج پیادهٔ قندهاری که‌درقندهار وازمردم آندیار بود افرا دش یکیك ودودو ازراه فرار روبجانب مسا کن خویش نهاده سردار محمد یوسف خان از حال ایشان آ گاه شده اسلحهٔ پادشاهی را گرفته همه‌را رخصت دادو خودش باسردار میرافضل‌خان اسلحهٔ مذ کوره‌را حمل داده از کوه نکار روبجانب کرشك نهادوازانجا وارد فراه گشته هشت روز باهم درانجا درنك کرده بعد بصوابدید سردار میرافضل خان که رعایای آنجا توان کفایت علوفهٔ هردوتن‌را نداشتند سردار محمد یوسف خان با وجودیکه از طرف امیرشیر علیخان مأمور باقامهٔ پشت رود بود از سردار میرافضل خان سندیکه امیر موصوف ازو رنجیده خاطر نشود مکتوباً حاصل کرده درهرات رفت

(ذکر مراجعت سردار محمد ایوب خان)

(از مشهد در هرات)

ذکرمراجعت سردار محمد ایوبخان از مشهد بهرات

در خلال حوادث مذ کوره سردار محمد ایوب خان که در مشهد رفته بود از رها شدن ومأمور حکومت کابل گشتن برادرش سردار محمد یعقوب خان و رفتن پدرش امیر شیر علی خان درترکستان وتوجه لشکر انکلیس جانب افغانستان خبر یافته از مشهد مقدس راه هرات بر گرفته شیر محمد خان پیش خدمت سردار محمد یعقوب خان را که همراهش رفته‌بود پیشتر ازخود نزد سردار محمدعمر خان وسپهسالار حسین علیخان فرستاده از آمدنش درهرات خبر داد و سردار محمد عمر خان خواست که مانع شده از داخل شدن هراتش باز دارد اما سردار محمد یوسف خان منع کرده گفت که پدرش امیر شیرعلی خان برادر بزرگ او را از زندان کشیده بحکومت کابل گماشته خود بترکستان رفت سردار محمد ایوب خان نیز پسر امیر وبرادر همان سردار معفو(۱) از تقصیر استازچه اورا ازدر آمدن بهرات بازمیدارید وسردار محمد عمر خان گفتهٔ اورا پذیرفته باتفاق‌هم مکتوبی متضمن بر تبریك حرکت او از مشهد وتهنیت مقدمش در هرات نگار داده مصحوب شیر محمد خان فرستادهٔ خود او ارسال داشتند واو در عرض راه با سردار محمد ایوب خان ملاقی گشته نامهٔ سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان را گذارش داد سردار محمد یوسف خان با سردار محمد عمر خان وسپهسالار حسین علی خان و تمامت سپاه نظام از قفای او راه پذیره بر گرفته مسافت دو کروه رفته باسردار محمد ایوب خان ملاقی گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وباهم داخل هرات شده بعد سردار محمد ایوب خان تحائفیکه از مشهد مقدس با خود آورده بود همه را با عریضهٔ مشتمل بر استدعای عفو تقصیر خویش مصحوب یارگل خان بن میر آخور مدد خان ریکا بترکستان نزد پدرش امیر شیر علیخان فرستاد

(۱) معفو عفو کرده شده

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علیخان خلد آشیان

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علی خان

چون لشکر انکلیس از قفای سردار محمد یوسف خان وسردار میر افضل خان بیمانی داخل قندهار شده متصرف گشت مقارن این حال امیر شیر علیخان از مرض نقرس بدرد با گرفتار گشته از ناصیهٔ حالش اثرمرك ظاهر شد وسردار محمد ابراهیم خان پسرش باسردار احمد علیخان بن سردار محمد علیخان مرحوم احوال‌اورا منقلب دیده بهوای بزرگی از مزار شریف راه تخته پل بر گرفتند که مردم سکنهٔ شهر وسپاه نظام مقیم آنجارا باخود یار ومدد کار ساخته پس از فوت پدرش بر مسند امارت مقر جوید اما لشکر تخته پل اول بر خلاف پندار اوبشوریدند واورا ازدر آمدن بشهرمانع شده براندند بعد جنرال فیض محمد خان وبرکد عطا محمد خان

لهو کردی و برکد یوسف علیخان عرب را گرفتار ساخته خانهای ایشان را بتاختند وصد تن ازسواران نظامی را از راه ندامت نزد سردار محمد ابراهیم خان فرستادند که اورا در تخته پل مراجعت داده مطیع امر ومنقاد نهی او شوند اما او از دست رفته مهر علی نام غلام بچه اش را که باز مانده بود ازعرض راه گرفته درتخته پل برده بمنصب جنرالی برافراشتند وسردار محمد ابراهیم خان که ازدرآمدن تخته پل مأیوس گشته راه کابل برگرفته از جادهٔ درهٔ صوف وارد هزاره جات شده از راه پیمودن باز ایستاده درآنجا متوقف گشت ودرین وقت امیرشیر علیخان اجابت حق را لبیك گفته درروز پنجشنبه بیست ونهم ماه صفرسال ۱۲۹۶ هزارو دویست ونود وشش هجری پدرود سلطنت کرده رخت ازتخت تخته کشید ودر روضهٔ مزار حضرت شاه اولیاء بجنب قبر وزیر محمد اکبر خان برادر مرحومش بعمر پنجاه وهشت سالگی مدفون گشت

ذکر وقایع وقت فوت امیر شیرعلی خان مرحوم

﴿ ذکر وقائع وقت فوت امیرشیر علیخان خلد آشیان ﴾

پس از دفن آن بادشاه بهشت آرامگاه میرزا حبیب الله خان مستوفی افسران سپاه مقیم مزار شریف رانزد خود طلبیده درباب نائب استلاتوف ویکتن دا کتر روسی که از کابل با امیر شیر علیخان رفته ودر مزار بودند مشورت نموده ازایشان خواستار شد که کدام یك از افسران هردوتن روسی را باهمراهان ایشان می تواند که بسلامت ازرود جیحون عبور داده بکارکنان دولت روس رساند که دولت افغانستان ازرسیدن گزند بآنها بدنام نگردد دیگران سکوت کرده ازمیان محمد محسن خان قزلباش که منصب اجیدنی داشت این امررا برعهدهٔ خود گذاشت وبادوصد سوارهٔ نظام ازقوم خود وچندی دیگر که سردار نیك محمد خان بااوهمراه کرد درشب سوم فوت امیر خلد مسیر روسیان را از شهر مزار بیرون کشیده صحیح وسالم درنزد کارکنان روس بمملکت خود ایشان رسانیده وسپرده سند رسیدن آنان را حاصل نموده مراجعت کرد ودرخلال ایحال افواج مقیمه تخته پل که شورش آغاز کرده بودند خانهٔ خوشدل خانرا که پس از فوت پدرش بمنصب لوی نایبی سر افراز گشته بود تاراج کرده خودش را باایشیك آقاسی محمد شاه خان محبوس کردند ومیرزا حبیب الله خان مستوفی بعزم اطفای نائرهٔ شورش افواج تخته پل خواهر کوچك عبدالله جان ولیعهد مبرور را که تخمیناً ده ساله بود بریشت پیل نشانیده ازمزار شریف اورا باچندتن ازبزرکان درتخته پل بردند وافواج مقیمهٔ تخته پل دربرویش بربسته وسقط وناسزا گفته ازپیش براندند بعد میرزا حبیب الله خان مستوفی باخواهر ولیعهد درمزار مراجعت کرده بصوابدید سردار نیك محمد خان بن امیرکبیر خلد مسیر وافسران فوج مقیم مزار شریف محمد موسی خان بن سردار محمد یعقوب خان را ولیعهد خوانده وبرزیر پیل نشانده باسپاه نظام وازدحام جمی ازخواص وعوام رهسپارتخته پل شده چون راه بدانجا نزدیك کردند افواج مقیمهٔ تخته پل که لوای شورش افراشته ومهرعلیخان غلام بچه سردار محمد ابراهیم خان را بجنرالی برداشته بودند ازتوجه سردار محمد موسی خان آگاه گشته ازدریذیره بیرون شدند ودروقت ملاقات برسم نظامی شلیك توپ سلامی بپای برده بعزت واحترام بشهرش در آوردند ولقب ولیعهدی اورا تهنیت وتبریك گفته هر یك از بزرکان شهر وافسران فوج بقدر استطاعت خویش تحفهٔ پیش کشیده دو شب اورا با تمامت همراهانش مهمان کرده روز سوم صد تن پیاده از فوج تخته پل جهت اردلی او منتخب کرده از راه اتفاق باهم وارد مزار شریف شده آتش فتنه خاموش گشت

ذکر آگاهی دادن بزرکان دربار اعیان مملکت را ازفوت امیر تاجدار

﴿ ذکر آگاهی دادن بزرکان دربار سردار محمد یعقوبخان ﴾

(وغیره را از فوت امیر شیر علیخان وشورش سپاه مقیم هرات)

چون نائرهٔ شورش افواج مقیمهٔ تخته پل افسرده گشت سردار محمد هاشم خان وسردار نیك محمد خان وسردار زکریا خان ومیرزا حبیب الله خان وغیره دولتخواهان بذریعهٔ عریضه ازفوت امیرشیرعلیخان مغفور وماجرای مذکور سردار محمد یعقوبخانرا آگاهی داده همچنین نامهٔ بصحابت میرآخور عبدالواحد بسردار محمد عمرخان وسپهسالار حسین علیخان در هرات فرستادند زیرا که ازورود سردار محمد ایوبخان در آنجا هنوز خبر نداشتند که برای اومی نکاشتند ویارکل خان

فرستادهٔ سردار محمد ایوبخان که مأمور شدنش ازهرات جانب ترکستان ازپیش ذکرشد درمیمنه ازرحلت امیرجنت مصیر (۱) آگاه گردیده بذریعه عریضه بسردار محمدایوبخان خبرداد واوازمکتوب سرداران واقف نشده ازعرض یار کل خان برفوت پدر داد کترش مطلع شده سردار محمد یوسف خانرا نزدخود طلبیده اوراخبرداده مشورت خواست که در یکی از کتمان‌وابراز فوت پدرنیکو سیرش بگفتهٔ او عمل نماید واو اختیار کردن یکی ازامرین را موقوف بصوابدید سپهسالار حسین علیخان داشته سردار محمد ایوبخان ازمشاورت بااو سرباز زده اعتراض کرد که مبادا سپهسالار ازخوف کردارش که درزندان باسردار محمد یعقوبخان بپای برده‌است مرتکب امرخلاف شده بعزم شورش تیغ فتنه ازغلاف کشد وسردار محمد یوسف خان نظربحسن خدمت وصداقت سپهسالار اورااازوی مطمئن خاطر ساخته بعدش درنزدخود طلبیده درخلوت پرده ازروی‌راز برداشته صلاح‌کار جستند واومکتوبرا که ازترکستان برایش فرستاده ازقضیه رحلت امیر شیرعلیخانش خبرداده بودند ظاهر کرده سردار محمد ایوب خانرا ازخود مطمئن خاطر ساخت که یعنی من آگاه شده بودم ولیکن قبل ازفهمیدن شمااظهار نکردم که مبادا امری‌روی دهد ومن متهم شوم وپس ازان‌اواعلان فوت‌امیررا نیکوتر از کتمان کفته ازشورش افواج‌همچنانکه خودش مطمئن‌بود هردو سردار آسوده خاطرساخت که‌هر کز راه‌خلاف نگیرند وانشاءالله تیغ اعتساف ازغلاف نکشند چنانچه بصوابدید او بساط تعزیه وفرش فاتحه کسترده سه‌روز مراسم عزاداری وفاتحه‌خوانی‌ملوکانه بپای بردند و بعد ازان سردار محمد ایوبخان بدون آنکه نامهٔ ازکابل برایش برسد وبرجلوس برادرش بتخت امارت علم حاصل کند خطبه وسکه را بنام امارت سردار محمد یعقوب‌خان خوانده ورواج داده سپهسالار حسین علیخان ونائب حفیظ‌الله خان وجنرال تاج محمد خان بن ارسلاح خان وجنرال میرسعید خان استالفی وپرویزشاه خان برکد وجنرال‌تاج‌محمدخان بن‌میراخورعلی‌محمدخان‌ومحمد افضل‌خان ریکا وغیره‌را بعطای خلاع‌فاخره نوازش فرموده محمد افضل خان مذکور را بجنرالی توپخانه نیزممتاز نمود ودوروزپس ازنواختن آنان فرمانی بنام میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی صادر فرمود که از خزانهٔ ترکستان وجه‌نقد درهرات بفرستد که اجرای تنخواه سپاه‌نظام کرده‌وداده شود وخود باسپهسالار حسین علیخان و سردار محمد یوسف خان درکازرگاه رفته شش فوج پیادهٔ که درآنجا بودند ازطریق تنخواه دادن پیش خواسته شروع بمواجب دادن ملازمان توپخانه نموده یکماهه وجه همیدادند که‌ناگهان افواج‌پیاده که‌صف‌بسته ایستاده‌بودند بتحریک‌خود سردار محمد ایوب‌خان که‌فقیراحمد خان ریکارا برغم سپه سالار حسین علیخان تعلیم کرده بود که سپاه نظام را بفتنه بر انگیزد واوهمه را اغوا کرده بود وتحریض‌نائب حفیظ الله خان وتاج محمد خان وشهاب الدین خان خواهر زادهٔ داؤد شاه خان که باسپه سالارهمچشمی‌داشتند آواز یاجاریار بلندکرده خانهٔ‌را که سردارمحمدایوب خان‌وسردارمحمدیوسف خان‌وسپه سالاردران‌نشسته شروع بطلب‌دادن کرده بودند هدف سنك وچوب وکلوخ انداختن کردند وایشان از مشاهدهٔ انحالت سراسیمه کشته سردار محمد ایوب خان که محرك این امر بود از راه ظاهر داری که سردار محمد یوسف خان وسپه سالار از وی ندانند سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را در بیرون نزد سپاه فرستاد که نصیحت وموعظت کرده آتش بلوارا فرو نشاند وسپاهیان که بتعلیم وتلقین خود سردار محمد ایوب خان مرتکب شور وفغان شده بودند فرستاده اش را وقعی نکذاشته فحش و ناسزا کفته بضرب سنك وچوب پس بخانهٔ مذکوره در آوردند بعد خود سردار محمد ایوب خان وسردار محمد یوسف خان در بین شورشیان درآمده کفتندکه اکرمدعا از قتل ما باشد اینك بکشید واکر مدعا چیزی دیکر باشد بکوئید تادر انجاح آن بکوشیم وچون ایشان بتعلیم شورش آغاز کرده بودند پاسخ دادند که خدا نکند که بقتل شما اقدام کرده خود را در نزد خالق ومخلوق روسیاه وبدنام سازیم اما شور وغوغای ما از دست سپه سالار است که مدتها در زیر امر او بوده بمرارت وعسرت روز بسر برده ایم بنابران قصد قتل او کرده ایم که جزای کردار ورفتارش را بکنارش نهیم وسردار محمد یوسف خان از راه مصلحت کفتار بلوائیان را تصدیق کرده سپه سالار را دشنام مصلحتی داده رو بسپاه کرده فرموده که نیکو اندیشیده اید لیکن ازدولت وسپاه مبلغ خطیری دردست وتصرف اوست که اکر کشته کردد همه هباوهدر شود پس میباید که اول نقد وجنس دولت وسپاه را ازو باز پرسیده وبحصول رسانیده بعد هلاك کرده شود

(۱) مصیر جای‌باز کشت

وسپه سالار که تمامت افواج نظام را از خود رضامند وبمنزلهٔ فرزند میدانست از شنیدن این سخن در تعجب وحیرت افتاده خویش‌را گرفتار ورطهٔ گزند دیده از غرفهٔ که در عقب خانه بود بیرون شده از راه فرارداخل فوج سوارهٔ نظام شد وبنواشیان از سخنان سردار محمد یوسف خان ساکت گشته وسرها برهنه کرده دعای بقای دولت نموده عفو تقصیر خواستند وبسردار محمد ایوب‌خان عرض کردند که فردا باسردار محمد یوسف خان‌وارد لشکر گاه شوند تا کفارت این جسارت را عذر خواسته بعد بگرفتن تنخواه اقدام کنند واو عرض ایشان را پذیرفته باسردارمحمدیوسف‌خان از کازر گاه بشهرمراجعت کرد و کس نزد سپه سالار فرستاده تخویف وتحذیرش نمود که از میان فوج سواره نیز خود را کناره کشد ونزد حضرت صاحب حوض کرباسی رفته پناه گزیند تا افواج پیاده از بودن او در میان فوج سواره خبر یافته فتنه برنینگیزند چنانچه او در حوض کرباس نزد حضرت حاجی صاحب شده پناه گزید وروزدیگرسردارمحمد ایوب خان باسردارمحمد یوسف خان درکازرگاه درمیان سپاه رفته وهریك ازهفده فوج پیاده ازپانزده نایبست فردکاو باسم خیرات ذبح‌کرده گوشت همه رابرفقراء ومساکین قسمت نمودند وفردای این روز شروع بدادن تنخواه دوماهه کرده دراواخر ایام مواجب دادن هفده فوج پیاده وچند فوج سواره دولك روپیه از ترکستان که میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را فرمان شده بود نیز رسیده بتمامت سپاه دوماهه تنخواه داده شد و درأثنای طلب دادن فوج سپهسالار حسین علیخان را از حوض کرباس محبوساً آورده درصند وقخانهٔ سردار محمد ایوب خان مقیدش فرمودند که مبادا سپاه لوای شورش برافرازندوهمدرخلال احوال مذکوره سه فوج پیاده که ازمردم هرات ودرمیمنه بودند ازشورش افواج‌تخته‌پل وهرات آگاه کشته خود سرانه از میمنه روبجانب هرات نهادند که عیال واطفال ومال ومنال خود را از تاراج سپاه که سربرداشته اند نگاه دارند وسردار محمد ایوب خان باسردارمحمد یوسف خان خبرشده محمود خان هزاره را فرستادند که ایشان را دلالت وهدایت‌نموده جانب میمنه مراجعت دهد واورفته چون افواج تخته‌پل وهرات ساکت شده اطاعت ورزیده بودند همه را ازعرض راه برگردانیده باخود درمیمنه برده ساکت ساخت

ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان

﴿ ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان ﴾

(برتخت امارت افغانستان)

چون نامهٔ فوت امیر شیر علیخان مرحوم بکابل رسیده از عرض خدمهٔ حضور او امیر محمد یعقوب خان برحلت آن بادشاه خلد مکان علم حاصل کرد پس ازادای مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی درماه ربیع‌الثانی سال۱۲۹۶ هزارودوصدونودوشش هجری براریکهٔ امارت‌وحکمرانی جلوس‌فرموده خطبهٔ‌زرمنبروسکهٔ زرا بنامش خوانده ورائج نمود وسردار محمد ابراهیم خان برادر اندر خود را باسردار احمد علیخان که از مزار شریف دروقت فوت پدرش چنانچه ازپیش مرقوم شد در هزارهٔ دای زنگی آمده متوقف گردیده وتااین وقت درآنجا بود بکابل طلبیده محبوسش کرد وبسردار محمد حسن خان بن سردار محمد قلی خان که بحکومت غزنین مأمور فرموده بود سپرد واو محبوساً باخود درغزنین برد سید محمد سعید خان فوشنجی که از طرف امیر شیر علیخان بحکومت آنجا قیام داشت ازراه معزولیت درکابل آمده شرف بار حاصل کرد ومقارن این حال جنرال غلام حیدر خان وردك ازسبب شورشیکه سپاه ترکستان کرده وآرام شده بود از حضور امیر محمد یعقوب خان بنائب الحکومگی آنجا مأمور گردیده پس ازرسیدن اودرمزار شریف سردارمحمد هاشم خان وسردارمحمد طاهر خان برادرش وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی‌خان دبیر ومیرزا حبیب‌الله خان مستوفی وخوشدل خان لوی‌ناب که باامیرشیر علیخان بجزازخوشدل خان لوی ناب که ازپیش درترکستان بوددیگران درآنجا رفته بودند بفرمان طلب ازترکستان درکابل آمده هریك بهمان خدمتیکه درزمان حیات امیرشیر علیخان داشت برحال گشت وهرکدام بکار خویش مشغول شد

ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند

﴿ ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند ﴾

چون امیر محمد یعقوب خان جالس سریر سلطنت شد ازراه مودت وموالاتیکه پدرش بادولت روس درپیش گرفته بود نامهٔ بحکمران تاشکند نگار فرموده ازفوت پدر وامارت خود آگهی داده همان عهدی‌را که‌پدرش منعقد کرده بود بادولت روس اقرار برقرار نمود ودرخلال ایحال مهرعلیخان غلام‌بچهٔ سردار محمدابراهیم‌خانرا که افواج تخته‌پل دروقت شورش خود بجنرالی برداشته بودند باپزنجیر در کابل طلبیده بیاسا رسانید وآنگاه که نامهٔ امیر محمد یعقوب خان بحکمران تاشکند رسید چون درذیل آن مرقوم داشته‌بود که‌سردار عبد الرحمن‌خانرا ازسمرقند که باتر کستان متعلقهٔ افغان قرب مسافت دارد دربلدان بعیده اقامتش دهند که‌مبادا ازراه فرار وارد تر کستان گشته فتنهٔ برانگیزد واونیز درینوقت ازسمرقند برای استحضار احوال درتاشکند رفته‌بود وحکمران آنجا از نامهٔ امیر محمد یعقوب خان که مشعر بر دوستی روس بود مشعوف گشته برطبق نوشتهٔ او راه معاندت باسردار عبدالرحمن خان پیش گرفت چنانچه خود سردار نامدار درروزنامهٔ خویش نگار داده است که‌بفراست دانستم که‌روسیان بامن خیال دوستانه ندارند وبخلاف حالتیکه بامن‌داشتند رفتار میکنند ومن تغافل کرده‌تفحص کج خیالی ایشان را نمیکردم وچنان زیست ورفتار می‌نمودم که گویا خبر ندارم ومشغول صید وشکارم اما درخفا ازجهت فرستادکان امیر شیرعلیخان که تااین وقت در تاشکند بودند چند تن‌را مامور کرده بود م که از گفتار آنها بمن خبر دهند چنانچه مکشوف گشت که ایشان باحکمران تاشکند معاهده‌کرده وقرار داده اندکه بازای امداد دولت روس که دست تصرف دولت انکلیس را ازافغانستان باز داشته خود متصرف شود سردار شیر علیخان قندهاری طوائف درانی را از مجادله بادولت روس بازدارد وقند هار را بکار کنان آن دولت سپارد ومیر زا محمد حسن خان کتاب قزلباشیهٔ کابل وطوایف هزاره را رشتهٔ اطاعت بکردن نهد وملا شاه محمد وزیر دول خارجه قبائل افغان غلجائی را بذیرای امر ونهی دولت موصوفه سازد وملا عبد القادر معروف بقاضی پشاوری مردم خلیل ومهمند واقوام سرحدیه ونواحی پشاوررا مطیع ومنقاد گرداند انتهی وسردارعبدالرحمن خان پس‌ازین قرارداد آنان بادولت‌روس ازتاشکند بسمرقند مراجعت کرد وحکمران تاشکندباآنکه درعهدیکه باامیر شیرعلیخان درمیان نهاده وقرار داده‌بود که کشمیر وسند ونجاب را تاسر هند ازراه استرداد سپرد او نمایندفراموش کرده باین اظهارات فرستادکانش خرسند ورجامند گشته ایشان را رخصت مراجعت داده‌ازراه باز گشت وارد سمرقند شدند .

ذکر سر گذشت سنه ۱۲۹٦ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکر سر گذشت سال هزارودویست ونودوشش ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمر قند)

چون فرستادکان امیر شیر علیخان مرحوم وارد سمرقند شدند سردارمحمد سرور خان که امیر شیرعلیخانش چنانچه ازپیش رقم گشت بابرادرش سردار محمد عزیز خان از زندان کابل رهاداده نزد سردار عبد الرحمن خان فرستاده بود ملاطفت نامهٔ از طرف او برای سردار شیر علیخان قندهاری نگاشته جهت خاتم نهادن به‌پیشش گذاشت واو از مهر کردن سرباز زده گفت که او با همراهانش در دشمنی وعداوتم بادولت روس عهد بربسته چگونه نامهٔ الفت ختامه برایش روانه کنم وسردار محمد سرور خان پاسخ داد که او از زمان محبوسیتم در کابل بامن حلف (۱) کلام مجید درمیان دارد اینرا گفته واصرار کرده مهر سردار عبد الرحمن خانرا بدان نهاد واو گفت که ازوخامت این نامه در خاتمه بیاد خواهمداد چنانچه سردار شیر علیخان آنرا ازدست حاجی جان محمد حاملش گرفته فوراً بجنرال سپاه روس فرستاده او بکافان درتاشکند روان کرد وبعد ازپنج روز که حامل‌نامه باز نگشت سردار عبد الرحمن خان سردار محمد سرور خانرا از فرستادن نامه منت خطا کاری برذمت نهاده بعد هردوتن باهم از راه تفرج وسیر بیرون شده سر کرم گردش بودند که یکتن از خدمهٔ سردار عبد الرحمن خان نزدایشان شده ازورود حکمران سمرقند بایکتن ترجمان جنرال ایوانوف بمنزل ایشان‌را خبر دادوسردار

(۱) حلف یمنی‌سوگند

محمد سرورخان ازباز کشت تقاعد ورزیده سردار عبد الرحمن خان مراجعت کرده بعد از صرف چای حکمران سمرقندش گفت که حکمران تاشکند شمارا ازراه ملاقات نزد خود طلبیده است که باید فوراً بروی واووعدهٔ حرکتش را بدو ساعت قبل از ظهر فردا گذاشته حکمران سمرقند مراجعت کرد وسردار عبد الرحمن خان پس از باز کشتن او سردار محمد اسحق خان وسردار محمد سرور خان عمزاد کان خود را طلبیده بدیشان گفت که مرا در تاشکند مقید خواهند ساخت میباید شما جانب بلخ فرار اختیار کنید وپس ازورود درانجا بامردم ملکی ونظامی سازش کرده ازراه مراوده باایشان طرح مکاتبه ومذاکره بیندازید تاشاید کاری بروفق مدعا رایدونیز نامهٔ چند برای عموم مردم ترکستان از رعیت وسپاه مرقوم فرموده بایشان سپرد که خدمت کردن بایشان منت نهادن احسان بمن است وایشان امر اورا پذیرفته بعد خاتم خود را نیز بایشان داده امر کرد که در وقت حاجت بمکاتیب برنهند وچهار هزارروپیه باشصت میل‌تفنك دنباله‌پر ودوازده هزار دانه فشنك‌عنایت کرده فرمود که هروقت فرصت یابند راه فرار جانب بلخ اختیار کنند وخود درحرمسرا شده بهبستر خواب درامد ونصف شب حکمران سمرقند بایکصد مترجم وسه صد سوار نظامی ودویست تن پیادهٔ پولیس یعنی کوتوالی بدرب سرا حاضر شده سردار عبد الرحمن خانرا که حکم فوری برفتن تاشکندش صادر شده واووعدهٔ فردا داده وفورا نرفته بود از اندرون حرمسرا که غنوده بود بیرون طلبیده گفت که برخیز وبامن شو واو باسخ داد که اگرازاسیربودنم میدانستم دراول بارر هسپارتاشکند شده یکشب را درتك نمیکردم اینرا گفته کمربست وبافرامرز خان وجان محمد خان پردکان خویش وروسیان راه جای جنرال ایوانوف پیش گرفت ودرنزد اوزبان بتکلم کشوده گفت که اگر مراد از رفتن درتاشکند است باعث شب خواستن وتحقیر نمودن چیست وجنرال ایوانوف ازین گفتهٔ او حاکم سمرقند را عتاب کرده گفت که چرا بااودرشتی کردی واو عذر کردار خویش را بدین سخن خواست که چون نوکران این سردار افغان همیشه تن بسلاح آراسته دارند ازراه احتیاط آدم زیاد باخود درطلب اوبردم که اگر از آمدن درنزد شما سرباززنند بعنفش بیاورم وجنرال باسخش دادکه درمجبور آوردنش نیکو نیندیشیدهٔ واو جنرالرا باسخ داد که این اندیشهٔ نانیکو ازخود شماست که مرادریم شب مأمور بحاضر ساختن او کردید ودرین مقاولهٔ آن دوتن سردارعبدالرحمن خان لب بسخن نکشوده ساکت بودتا که جنرال ایوانوف وعدهٔ حرکت اروا جانب تاشکند بیك ساعت قبل از ظهر فردا قرار داده رخصت باز کشت منزلش نمود واو وارد منزلکاه خود شده عموزادکانش را با همدمان ایشان سرمست بادهٔ خواب دیده متاسف کشت که غم اورا بدل ندارند که بخبرانه بهبستر خوابند و ازتمامت منسوبان عیال و اطفالش را باپروانه خان وقربانعلیخان بیدار وباچشم اشکبار مشاهده کرده دیکرانرا خفته یافته متحسر شد وباخود گفت که ایشان را چون جان‌پرورش داده وازسالها بارمؤنت ومعیشت همه را برذمت خویش‌نهاده وزحمت ومرارت کشیده‌ام‌اینك همه‌را ازخودم فراموش وباغفلت هم آغوش می‌بینم وقدری ازینکونه فکرها بپای برده بعد عیال واطفالش را تسلی داده وصیت ونصیحت چند فرمود که اگر خودش کرفتار کردد برطبق وصایایش رفتار کنند وپس‌ازان سامان سفرساز کرده بوقت موعود عرادهٔ اسپی حاضر آمده باپروانه خان ونجم‌الدین خان درکالسکه نشسته اول نزد نائب جنرال ایوانوف رفته اورا مشغول نوشتن یافته از بخوابی بشب اجازت استراحت طلبیده باوجود هجوم لشکر خواب از کثرت اندوه زیاده بردونیم ساعت نغنودو برخواسته آهنك راه پیمودن نموده کالسکه اش را از پیش روی منزل سردار شیر علیخان قند هاری ورفیقانش عبور دادند که باونمایند که سردار عبدالرحمن خانرا بروفق قرار داد ایشان محبوس در تاشکند میبوند اما سردار والاتبار از دیدار آنان چنان برآشفته موبر اندامش راست کشت که میخواست حمله کرده همه را ازدم تیغ بکشد ولیکن خود داری نموده نظر بفراز ونشیب جهان حرکت بجا نکرده خود را تسلی داد که شاید هنکامی بادهٔ مرام بکام وصید آرزو بدام آید وتادو ساعت کرفتار اینکونه افسوس و حسرت ره نورد بود تا که باندیشه‌های صواب خاطرش را از اضطراب آسوده ساخت وچون وارد تاشکند شد در منزلیکه بیك لك منات تعمیر و پرداخته شده وجای

کالسکه واصطبل نیزداشت ودرسابق برای فرود شدنش معین گردیده بود فرود گشت وپس از سه روز نائب حاکم تاشکند بمنزلش وارد گشته اورا باخود در کالسکه نشانیده نزد حاکش برد ودروقت احوال پرسی اینقدر بحاکم گفت که نمیدانم باعث این سفرم چیست واو زهر خندی نموده گفت مردم سمرقند شمارا منسوب بفتنه ومفسده کرده میگویند که مرتکب ومواظب امورشر وضرر انگیز میباشید وسردار والا تبار پاسخ داد که شما مرا بدین امور واداشته اید وحاکم از شنیدن اینسخن متغیر گشته مکتوبی را بسردار رشادت دثار داده بزبان الزام گفت این چیست واو مکتوب را گشوده دید که همان نامه ایست که سردار محمد سرور خان برای سردار شیر علیخان نگار داده وخاتم اورا بران نهاده بود پس گفت خاتم ازمن وخط از دیگریست حاکم گفت چرا مباشر چنین امر شدید وی جواب داد که اگر این مکتوب مخالف قانون دولت باشد البته مورد الزام خواهم بود والا در ارسال و مرسول نامه ورسول مخصوص خویش از چه ممنوع ومسؤل باشم واو قدری خاموش ومتفکر شده بعد گفت میبایست درین مکتوب هم اجازت میخواستید او جواب داد که از سبب بعد مسافت تاحصول اجازت فرستادگان امیر شیر علیخان از راه مراجعت جانب بلخ میرفتند اینرا گفته نامهٔ مذکوره را پاره کرد وحاکم نگاهی جانب او کرده رخصت مراجعت سمرقندش داده گفت که بازمانند گان شماافسرده خاطرند میباید رهسپار معاودت شوی او جواب داد که چون از سمرقند محبوس آسا درانجا آمدم درانجا باز نروم اگر مسکنی درینجا برایم معین شود سکونت ورزم وحاکم این خواهش او را پذیرفته محل لائقی را برطبق پسند او انتخاب نمود بعد سردار والا تبار یکشب درنك کرده راه سمرقند بر گرفت وعیال ومنسوبانش را ازانجا برداشته در تاشکند اقامت ورزید تادرجای مستعدی بوده در وقت فرصت روی مراجعت بسهولت جانب افغانستان نهاده برمرام فائز گردد

﴿ ذکر باز گشت فرستادگان امیر شیر علی خان مرحوم ﴾

(ازسمرقند ورسیدن فرستادهٔ دولت انگلیس نزدامیرمحمد یعقوبخان)

ذکرباز گشت رسولان امیر شیر علیخان وورود فرستادهٔ انگلیس درکابل

ودر خلال حال اقامت گزیدن سردار عبدالرحمن خان درتاشکند رسولان امیرشیرعلیخان مرحوم ازسمرقند راه بلخ برگرفته ازانجا بفرمان طلب وارد کابل شدند ومقارن اینحال سردار یحی خان خسرامیر محمد یعقوب خان که ازسبب گریختن دامادش کهازپیش بشرح رفت ازامیر شیرعلیخان گران خاطرشده فرار کشمیر شده بودجنرال شامبرون وغیره سران سپاه انگلیس درباب انعقاد رشتهٔ اتحاد وموالات باامیر محمد یعقوبخان با او مذاکره کرده بصوابدید وی منشی بختیار خانرا باخود او ازجلال آباد نزدامیر محمدیعقوب خان فرستادند وپس ازوصول ایشان در کابل سردار یحی خان مامور ترکستان گشت که بانوان حرم محترم شاهی را باشهزادگان ازانجا در کابل آرد وهم سردار محمد ایوب خانرا ازپیشگاه سریر سلطنت فرمان رفت که سپهسالار حسین علیخانرا از هرات محبوساً بکابل روانه دارد وخود امیر محمد یعقوب خان بامنشی بختیار خان فرستادهٔ دولت انگلیس درباب توثیق معاهده وکشودن طریق مواحده مذاکره کرده باهم قراردادندکه برطبق التماس انگلیسان امیر محمدیعقوب خان از کابل در منزل کندمك رفته وسران سپاه انگلیس از جلال آباد درانجا آمده باهم سخن رانند وقرار دادی بروی کار دوستی و اتحاد دولتین گذارند چنانچه امیر محمد یعقوب خان بتهیه وترتیب سامان سفر کندمك پرداخته کار وبار خویش ساخته کرد ومقارن اینحال سپهسالار حسین علیخان بازنجیر ازهرات رسیده بامرا میرمحمد یعقوبخان درمحبس انداخته شده سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان بفرمان بادشاهی ازهرات طلب کابل گشته حکم اعلی اصدار یافت که هردوتن ازپی هم جداگانه رهسپار کابل شوند وخود امیرمحمد یعقوبخان داؤدشاه خانرا که پس ازرسیدن حسین علیخان بعوض او منصب سپهسالاری یافت باسردار محمد هاشم خان وسردار محمد طاهر خان وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی خان دبیر ومنشی بختیار وغیره اعیان وبزرگان باخود همرکاب برداشته سردار شیرعلیخان قندهاری را بحکومت کابل گماشته از کابل رهسپار منزل کندمك شد وافسران دولت بهیهٔ برطانیه چیزی ازسواره وپیاده نظام باتوپخانه ازراه پذیره در کندمك فرستاده دروقت ورود امیر محمدیعقوب

خان بیست ویك ضرب توپ سلامی کشاد داده مراسم پذیره بجای آوردند وپس ازادای لوازم استقبال جنرال شام برون وسر لیوی کیو ناری باچندتن دیکر ازسران وافسران سپاه ازراه ملاقات درخیمهٔ که برای امیر محمد یعقوب خان افراشته بودند فرود شده در مجلس ملاقات اظهار مطلب کردند وباامیر محمد یعقوب خان ازهردر سخن رانده طریق دوستی سابقه وعهد سالفهٔ امیرشیر علیخان مرحوم را استوار داشتند وشروط چندبرفصول عهد نامهٔ سابقه که امیر شیر علیخان ازعدم قبول آن رو از دوستی دولت برطانیه برتافته ازراه اتحاد وموالات دولت روس جانب ترکستان شتافت افزودند که ولایت (۱) شالکوت وعلاقهٔ فوشنج تاجیل گوژ ك وعلاقهٔ کرم تاابتدای اراضی وجبال مردم جاجی ودرهٔ خیبر تابکنارشرقی هفت چاه ولندی کتل که جدید سپاه دولت انکلیس داخل مواضع مذکوره شده‌اند از مملکت افغانستان جدا و ضمیمهٔ ابدی خاك مقبوضهٔ سابقهٔ دولت موصوفه باشد (۲) وعوض مالیات محال مسطوره اضافه ازدوازده لك روپیهٔ متعهدهٔ سابقه سالیانه شش‌لك‌روپیهٔ چهرهٔ شاهی که مجموع هجده لك روپیه شود همه ساله دولت برطانیه بامیر افغانستان بدهد (۳) ودرقند هار وهرات نیز یکیك تن مسلمان از جانب دولت اقامت داده (٤) سیم تلگراف ازراه کرم تادار السلطنه کابل نصب واستوار شود وامیرافغانستان حفاظت ملازم دولتی مقیم کابل وقند هار وهرات را باحراست تلگراف مواظب باشد (٥) وراه تجارت دولتین دربین رعایای جانبین همیشه بازبوده مسدود نکردد (٦) ویکتن صاحب منصب ازخود مردم انکلیس بخلاف سابق که مسلمان بود باچند تن همراه وملازمش درکابل مقیم‌باشدوا کنون آن شخص سرلیوی کیوناری خواهد بود که درکابل رود (۷) وبزرکان افغان وغیره چون سردار ولی محمد خان که امیر محمد یعقوب خانش باسپاه نظامی وملکی وتوپخانه ازراه مدافعهٔ سپاه انکلیس درلهوکرد فرستاده واو ازانجا فرار کرده در کرم نزد انکلیسان رفته وازآنجا در پشاور وازآنجا در جلال‌آباد آمده این وقت در اردوی کندمك حاضر بود وغیره برقرار واز سیاست پادشاهی بر کنار بوده تنخواه ومواجب ایشان برحال باشد (۸) ودست دولت‌بضبط مال‌وکسرجاه ایشان دراز نکردد (۹) وا کرافغانستان اقامه‌کزینند ویادرهند روند مختاروم‌طاق‌العنان‌باشند (۱۰) وبزرکانیرا که بدون رابطهٔ دولت انکلیس امیرافغانستان‌ازسبب خیانت یادیکر امری ازراه سیاست جانب هند اخراج فرماید واشخاصیکه از طریق مخالفت ومعاندت دولت افغانستان فرار کرده درکشور هند وغیره ولایات متصرفهٔ دولت انکلیس قرار کیرند همه را معاونت درمؤنت ومعیشت ننموده بدون ملازمت وخدمت دولت ا کر اختیار کنند ومواجب بکیرند دیکرچیزی وپیشی بایشان ندهند وهمهٔ شروطرا برعهد نامهٔ سابقهٔ امیر افغانستان ودولت انکلیس افزوده وجانبین خاتم برنهاده یك بدیکری نوشته داده ازهم وداع کردند ودروقت مفارقت تمام علوفه وازوقهٔ دولتی را که درچهاونی جلال‌آباد وعرض راه کندمك بود بامیر محمد یعقوب خان وا کذار شدند وهم از منزل کندمك سید محمد سعید خان حاکم سابق غزنین بحکومت آنجا برحال کردیده سردار محمد حسن خان حاکم غزنین بفرمان طلب شرف رکاب بوس حاصل کرده بحکومت جلال‌آباد مأمور کشت وسردار محمد آصف خان که حال بلقب مصاحب خاص اعلیحضرت سراج الملت والدین شرف اختصاص دارد بحکومت لمقان نامزد شد وخود نهضت فرمای کابل کردیده قبل ازپرتونزول افکندنش سردار محمد یوسف خان بفرمان طلب ازهرات وسردار یحی خان باپردکیان حرم محترم امیرشیر علیخان مرحوم از ترکستان وارد کابل شدند بعد امیر محمد یعقوب خان شرف وصول بخشیده در روز ورودش تمامت وضیع وشریف شهرواطراف واعیان باردرمیدان سپاه سنك پذیره اش کرده بوضع وشان شاهان بزرگ در بالاحصار بعمارات شاهی فرود کشت وسردار محمد ابراهیم خانرا باسردار احمد علیخان که چندی قبل ازین چنانچه کذشت محبوس نموده بود از غزنین طلبیده رها فرمود وسردار شیر علیخان را بایالت قندهار سر افرازی داده سردار محمد یوسف خان را بحکومت پشت رود مأمور فرموده سردار محمد طاهر خان را در کلات بحکومت کماشت

ذکر تنبیه باز علی خان جاغوری

﴿ ذکر تنبیه وسرزنش بازعلیخان هزارهٔ جاغوری ﴾

چون سرداری چهاردستهٔ هزارهٔ جاغوری پس ازفوت سردار شیرعلیخان ازحضور امیرشیرعلیخان مرحوم بایك توپخانهٔ قاطری وفوج پیادهٔ که در سنگماشه بود بصفدر علیخان پسرش مفوض کشته احمد علیخان پسر دیگرش بمنصب کرنیلی وباز علیخان برادرش بمنصب جنرالی فوج وتوپخانهٔ مذکوره سرافرازی یافت عمو وبرادر زاده مریکدیگررا دربزرگی وریاست قوم اطاعت نکرده بازعلیخان تمرد ورزید وامیرمحمد یعقوبخان ازعرض سردار صفدر علیخان سیدمحمد سعیدخان حاکم غزنین‌را فرمان کرد که لشکر وتوپخانهٔ غزنین‌را مأمورداشته بازعلیخانرا تنبیه وتهدید نماید واوچند بیرق پیادهٔ ساخلو مقیم غزنین را باچهار ضرب توپ قاطری وسواره وپیادهٔ طوائف وردك وتاجیك ومحمد خواجه وچهاردسته وجیغتوی غزنین وخوانین طوائف مذکوره بسر کردگی میرزا احمد علیخان مأمور کرده درکوه میلور لشکر پادشاهی باباز علیخان وهمراهانش که سد راه شده بود دوچار کشته ویك‌روزوشب آلات قتال بروی کاربوده‌چندتن ازجانبین مقتول ومجروح شدند ودرپایان‌کارباز‌علیخان باهمراهانش پشت بجنك داده ازراه هزیمت داخل قلعهٔ خودش که باندازهٔ کوله‌رس توپ ازسنگماشه دور بود شده قلعه بند کشت ولشکر پادشاهی اطراف قلعهٔ‌اورا گرفته پای‌تردد ودست تمرد اووهمراهانش را بضرب کولهٔ توپ وتفنك بربست تاکه نجفعلیخان برادر بازعلیخان برزبرج از ضرب کوله تفنك کشته کشت نامبرده امان جان خواسته خود را بازنان و فرزندان وبرادر زادکان ونوکران تسلیم میرزا احمد علیخان کرد واو همه را حمل ونقل داده درقلعهٔ جنکلك کلستانخان جایداد وخود بازعلیخانرا درغزنین اورده حاکم آنجا محبوسش نگاهداشت

ذکر ورود کیونای‌در کابل‌وکشته شدنش

﴿ ذکر ورود سرلیوی کیونای در کابل وکشته شدنش ﴾

ودرخلال احوال‌مذکوره مرض‌وبا درکابل‌حادث‌شده جم‌غفیری ازبرنا وپیرهلاك گردیده چون‌مرض‌مذکور تخفیف‌کرد سرلیوی کیونای‌بقرار معاهدهٔ که‌درمنزل کندمك‌توثیق‌یافت ازراه‌کرم درماه‌رجب‌سال۱۲۹۶ هزار ودوصدو نودوشش وارد کابل کشته سردارعبدالله‌خان بن‌سردار سلطان‌احمدخان مرحوم‌بامر امیر محمد یعقوبخان پذیره‌اش کرده دربالاحصار بسرای امیرمحمد اعظم خان مرحوم فرود آورده منزل داد واو درانجا اقامت گزیده درروزهای بارعام شرف سلام حاصل‌میکرد ودرباقی‌ایام بگردش عادی خویش روزبسرمیبرد تاکه روزشانزدهم‌ماه رمضان سال‌مذکورامیرمحمدیعقوبخان داؤدشاه‌خان سپهسالاررا که درینوقت‌بازپرس‌حساب‌اوبامرپادشاهی حوالهٔ‌نائب نورمحمد خان ومحمد رحیم‌خان برادر اوبود امرکرد که‌سپاه‌نظام‌را دوماهه‌تنخواه بدهدواوازدرد حسابدادن خویش ویاتحریك والدهٔ ماجدهٔ شهزاده عبدالله جان ولیعهد مرحوم که سه هزار طلای مسکوك باوداده وترغیب کرده بود که برغم امیر محمد یعقوب خان سپاه را بفتنه بر انگیزد بهر حال افسران سپاه‌را تعلیم برنگرفتن دوماهه تنخواه واستدعای زیادت آنرا از کیو ناری القا کرده بدادن مواجب دوماهه پرداخت وچون خود او فوج را اغوا کرده بود سپاهیان نظام از گرفتن تنخواه دوماهه سرباز زده خواهش زیادت کردند وسپه سالار از دادن وجه اضافه بردوماهه انکار نموده سپاهیان باآواز بلند گفتند که از کیونای برطبق استدعای خودتنخواه‌خواهیم گرفت‌این‌را گفته‌روی بسوی‌منزل کیونای نهادند واوازولوله وآشوب سپاهیان ورونهادن‌ایشان بجانب‌منزلش بدون اینکه تحقیق وتفتیش حال نماید خایفانه بکشاد دادن تفنك پرداخته چند تن‌را بضرب کوله هلاك ساخت‌واز مشاهدهٔ این حالت چشم سپاهیان‌را از خشم خون گرفته بیباکانه بقور خانه بادشاهی ریخته آلات حرب برداشته بمنزل کیونای تاختند وامیر محمد یعقوب خان آگاه کشته داؤدشاه خان سپه سالار را کس فرستاده امر کرد که رفع فتنه کند واو که محرك این امر بود از راه دفع تهمت ظاهری داخل فوج شده لت و کوب خورده از میان بلوائیان بیرون شد وسپاهیان رو بمنزل کیونای نهاده میر اخور آقاجانخان از باز نکشتن وبورش بردن ایشان بالای کیونای امیرمحمد یعقوب خان‌را که در اندرون حرمسرا بود خبر داد واو خواست که برخاسته

شورشیانرا ازفتنه‌باز دارد اماسردار یحیی‌خان باپسرش سردار محمد یوسف‌خان چون کاررا ازاصلاح گذشته دیدند مانع گشته نگذاشتند که بممانعت فوج گراید تاآسیبی ازبلوائیان نبیند خلاصه کیوناری ازهجوم وازدحام سپاهیان هراسان گردیده بکشاد دادن تفنك پرداخت وبسیار تن‌را بخاك هلاك انداخته آخرالامر نفت بخانهٔ نشیمنش ریخته خود وخانه وهمراهانش را آتش زده بسوخت واز تمامت همراهانش یکتن بحمام آن خانه درامده بسیار تن‌از سپاهیان را بضرب گلولهٔ تفنك ازپا دراوردتا که دستگیر شده کشته گشت وازین حادثهٔ پرهائله جلال‌الدین خان بن سمندر خان توخی در کرم رفته بفرنگیان خبر داد وجنرال سرفرید رك را برتس باافواجیکه در کرم بود بیتابانه راه کابل بر گرفته واردموضع خوشی شد

ذکررسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان از راه عذرخواهی نزدانکلیسان

﴿ ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان ﴾

(نزد انکلیسان وعذر خواستن ورفتن خود او و گرفتار شدنش)

وامیر محمد یعقوب خان ازصدور این واقعه دل خراش جان گزا مضطرب گشته، داؤد شاه خان سپهسالار را که هنوز خبر نداشت که این آتش افروختهٔ اوست بامیرزا حبیب الله خان مستوفی وملاشاه‌محمد وزیر دول خارجه از راه عذر خواهی در خوشی نزد انکلیسان فرستاده پیام داد که حادثهٔ قتل کیوناری از بلوای فوج بوده که آتش افروختهٔ‌سپاه بسی امارت و کارپردازان پایهٔ سریر سلطنت منطفی نگردیده شد هرچه شد اکنون بواسطهٔ رشتهٔ دوستی ووثاق معاهدهٔ که در بین است میباید حمل این قضیه را بر دولت نکرده راه نقض میثاق نه پیمایند ودر همانجا توقف نموده بمعادات نگرایند تا بانی فتنه وباعث مفسده معلوم ومحقق گردد بعد برضای جانبین مطابق قانون سیاسی محرك‌را سزا وجزا داده آید وانکلیسان ازین پیام امیرمحمد یعقوب‌خان ازراه پیمودن بسوی کابل عنان باز کشیده درخوشی درنك کردند نابروفق پیام امیرمحمد یعقوب خان بوجه صواب کاررا انجام دهند که نقصی بروی کار نیاید ومقارن اینحال سردار ولی محمدخان بتمنای امارت جمع کثیری ازسر داران وبزرگان کابل را درقلعهٔ خود که‌حال موسوم بماهتاب باغست انجمن ساخته ازراه پذیرائی اردوی انکلیس وارد خوشی شد که‌قتل کیوناری را منسوب بامیرمحمد یعقوب خان کرده روی دل انکلیسانرا در خصوص امارت افغانستان جانب خود کندچنانچه هرچه خواست بانکلیسان گفته ایشانرا ازامیر محمدیعقوب خان تخویف وتحذیر زیاد کرد وامیر محمد یعقوب خان ازرفتن او درلشکرگاه انکلیس در وسواس افتاده معطل بمراجعت فرستا دکانش نکرده ازراه بی‌تأملی بنام‌وبهانه مهمانی درباغ‌بینی حصار امیرشیرعلی خان‌مرحوم رفته‌ازانجا درشب راه‌عسکر گاه‌انکلیس برگرفته چون نزدیك اردو رسید فرستادگان خودش خبریافته پیام‌دادند که‌ازین آمدن بیرون ازتدبیر گرفتار غل وزنجیر خواهی شد واگر می توانی راه مراجعت برگیر که مبادا گرفتار ادبار شوی واو چون نزدیك رسیده وانکلیسان آگاه شده‌بودند نتوانست که‌باز گردد چنانچه‌سپاه انکلیس بامر جنرال سرفریدرك رابرتس پذیره‌اش کرده باعزاز واکرام در میان فوج نظام فرود نمودند وچون سردار ولی محمد خان روی دل افسران دولت برطانیه را ازو گردانیده بودفوراً ازپیادگان نظام‌محافظ بدورش گماشته ازخوشی اورا نظربند آساباخود برداشته رایت کوچ جانب کابل افراشتند ومردم کابل واطراف قریبهٔ‌آن ازگرفتار شدن امیرمحمد یعقوب خان آگاه‌گشته احرام جهاد بربستند .

ذکرمحاربهٔ چهار اسیا

﴿ ذکر محاربه چهار آسیا ومغلوب شدن غازیان ﴾

وغازیان فوج‌فوج ودسته‌دسته بیرقهای سرخ‌وسفید بربسته ازپی‌هم‌راه لهوگرد برگرفتند ودرتلال جبل‌سنك نوشته باسپاه انکلیس ملاقی گشته نائرهٔ‌حرب شعله‌ورشده بازارکارزار رواج گرفت ودلیران هردوگروه بنشیب‌وفراز کوه‌یکدیگررا هدف‌گلوله جان‌ستان ساخته‌فراوان تن‌بخاك هلاك انداختند وآخرالامر گروه اسلام‌را ازکثرت‌بم باری‌اتواپ انکلیسان‌بای ثبات‌واستواری لغزیده‌ازراه‌هزیمت‌داخل کابل‌شدندوسپاه‌انکلیس منصورانه‌دربینی‌حصار فروکش کرده درین‌رو زجنرال محمد جانخان باسه‌فوج‌پیاده وتوپخانه‌ازچاریکار که‌بامر امیرمحمدیعقوب خان جهت‌سدفتنهٔ

اشرار کوهستان در آنجا اقامت وقرارداشت وارد شیرپور گردید وروز دیگر بزبر کوه آسمائی برشده انکلیسان نیزاز راه قلعهٔ هوشمندخان بفراز کوه شیر دروازه برامده جانبین ازفراز هردو جبل یکدیگررا هدف‌گلولهٔ توپ ساخته روزرا بکشاد دادن وگلوله انداختن‌توپ بسر بردند وجنرال محمد جان خان باافواج واتوابیکه درزیر فرمان داشت کوه آسمائی را فرو گذاشته درشب راه غزنین برداشته در موضع مرغ کیران فرود کشت وانکلیسان چیزی از پیادهٔ نظام را باتوپخانه بفراز جبل شیر دروازه که مشرف برعمارات شهر وبالا حصار است گذاشته اوردورا از بینی حصار کوچداده بزبر تل مرنجان فرود گاه قرار دادند وخیمهٔ امیرمحمد یعقوب خانرا دردامنهٔ تل مذکور بکنار هندو سوزان برپای داشته محافظ بدورش گماشتند وصبح روزدیگر نصف سواره وپیادهٔ نظام را بحفاظت لشکر گاه درتل مرنجان گذاشته نیم دیگرراه تعاقب جنرال محمد جان خان را برداشته بدامنهٔ کوه قرق باهم در آویخته ازجانبین خونها ریخته کشت وتاغروب آفتاب هنگامهٔ پیکار برقرار واستوار مانده درپایان کارسپاه انکلیس پشت بجنك داده رو بلشکر گاه خویش نهادند وجنرال محمد جان خان بعزم انجمن کردن غزاة داخل قوم وردك شد ودرنحال بعضی ازدوستان سپهسالار حسین علیخان که امیرمحمد یعقوب خانش در زندان انداخته بود نزد او شده تکلیف بیرون شدن از زندانش کرد واو بدون امر واجازهٔ امیر محمد یعقوب خان از زندان برنیامد تا که اقوام خودش بامر والدهٔ امیر محمد یعقوب خان اورا از محبس بیرون کشیدند وبااو بدرب حرمسرای امیر محمد یعقوب خان رفته بحفاظت و کشك حرم محترم شاهی که درین وقت بجز او که اززندان برامده وبخانهٔ خویش نشده بدروازهٔ سرای اهل بیت شاهی رفت دیگراحدی نبود باقومش بپاسداری پرداخت وبحراست حرم محترم ولینعمش روز بسر میبرد تا که امیرمحمد یعقوب خان امر کرده پردگیان مشکوی سلطنت را از بالاحصار در باغ علیمردان خان بخانهٔ سردار یحی خان نقل داد بعد ازان نیز ترك خانه وعیال ومال ومنال خویش کرده خیمهٔ خود را پهلوی خیمهٔ امیر محمد یعقوب خان برپای نموده بااو دریك زورق دریای ابتلا نشست وروزدیگر چندتن ازمساحان انکلیس داخل بالاحصار شده قتلگاه کیوناری را بانشستن گاه امیر محمد یعقوب خان مساحت وپیمایش کرده بلشکر گاه باز گشتند وامیر محمد یعقوبخان را پیام دادند که درفلان روز افسران انکلیسیه داخل بالا حصار میشوند شما نیز درانجا حاضر شوید که در باب بالا حصار چیزی گفته وقرار داده خواهد شد واو ازین امر متوهم گشت که مبادا آسیبی عائد حالش سازند چنانچه یکروز قبل از روز موعود با محمد موسی خان پسرش از کنار هندو سوزان که خیمه وسرا پردهش بود بفرازتل مرنجان نزد انکلیسان شده خود اواز امارت وپسرش ازولایت عهد استعفاء کردند وانکلیسان ازانجا کوچ داده خود اورا باخود برداشته درشیرپور درامده لشکرگاه قراردادند ومحبوس عمری‌اش ساخته محکم نگاهداشتند وپسرش‌را ازسبب‌خوردسالی وا گذاشته باسرادق حرم محترمش درحرمسرا جای زیستن دادند

ذکر متحد شدن‌سردار شیرعلیخان باانکلیسان

﴿ ذکر متحد ومتعهد شدن سردار شیرعلیخان باانکلیسان ﴾

وسپاه انکلیس که وارد قندهار شده بودند در خلال احوال مذکوره تاحدود شاه جوی تکاپوی نموده افاغنهٔ آن حدود باایشان دراویخته بسیارتن را خون بریخته درپایان کار صاحب جان خان بن میراحمد خان ترکی بایکصدو نود ودو تن دلیران افغان باشمشیر آخته بقلب گاه سپاه انکلیس تاخته جان بتمنای وصال جانان باختند وازآنجمله پیر محمد خان بن‌معاذالله خان نبیرهٔ مرتضی خان دست راستش ازضرب‌تیغ سوارهٔ نظام انکلیس قطع گردیده سیزده زخم‌منکر(۱)نیزبرداشت وازلشکرانکلیس نیزبسیارتن کشته گشته جانب‌قندهار بازگشته‌ونتوانست که طرف غزنین رهسپار شود وچون وارد قندهار شدند سردار شیرعلیخان قندهاری که ازحضور امیر محمد یعقوبخان مامور حکومت آنجا گردیده‌بود نیز وارد گشته بااستیو ارت وغیره‌سران سپاه‌انکلیس طریق مراوده وراه معاهده پیش‌گرفته باانکلیسان قرار داد که قندهاررا فرو نگذاشته اقامهٔ دائمی ورزند وحکومتش‌را بمثابهٔ سند وغیره ولایات هند که‌تفویض نواب هرولایتست باومفوض دارند وانکلیسان اورا بخطاب والی زبان‌زدنموده

(۱) منکر بمعنی نایاب

پشت بدشمن نداده بسیار تن رابکشتند تا که کشته گشته درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافتند ودرین روز چندتن ازشکست یافتگان ازدست مردم مرادخانی که گرفته سپردانکلیسان می نمودند درجهٔ شهادت یافتند چنانچه موضع شهادت ومدفن ایشان طرف شمالی باغ ارک مبارکهٔ کابل واقع است وقبهٔ بر آن حسب الفرمان حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم بناشده ومقارن ایحال که هنوز نائرهٔ قتال وجدال خاموش نگشته ومردان کارگرفتار پیکار بودند جنرال محمد جانخان که باانبوهی ازغازیان درقلاع چهاردهی جای گزیده بود ازصدای توپ وتفنك جنك ازراه مدافعه درمیدان میان مزار شاه مردان وقلعهٔ علی آباد انجمن کشته روبمیدان کارزار نهادند وباآنکه تمامت مواضع مستعده چون قلهٔ کوه آسمائی وفراز جبل شیردروازه وغیره درتصرف سپاه دولت انکلیس بود وقورخانه واساحهٔ دولتی نیزباخود داشت غزاة شجاعت سمات باآنکه آلات حرب چنانچه باید ودرمقابل سپاه دولت بکار آید نداشتند بیاری صاحب دین وتائید حضرت جهان آفرین دلیرانه حمله کرده انکلیسانرا ازپیش برداشتند واتواپ دولتی را متصرف شده الا کوه شیردروازه دیگر همهٔ مواضع را ازوجود ایشان تهی ساخته همه را داخل شیرپور نموده محصور ساختند ودرین جنك زنان سال خوردهٔ اسلام نیز حاضر وبیرق جهاد بدوش بودند وکوششهای مردانه کرده بعضی زخمدار وبرخی کشته شدند وفوجیکه از انکلیسان بقلهٔ کوه شیر دروازه اقامه داشتند درنزدیکی شب احمال واثقال وبار کیر خود را گذاشته از کوه فرود شدند ودرباغ عالم کنج ودامنهٔ کوه آسمائی رسیده ازحملهٔ غازیان که درفراز ونشیب کوه بودند رنج و تعب بسیار دیده ومقتول ومجروح شده اندکی جان بسلامت کشیده در شیرپور بمحصورین پیوستند بعد تمامت سپاه انکلیس در شیرپور گرفتار تنگنای انحصار شده شب را از بیم جان نخفته درختان باغهای را که در قرب وجوار شیر پور بودند قطع کرده جانب شمال آنرا که دیوار نداشت ازچوب وخاك سنگرسدید(۱) افراشتند وبدان نیزاکتفا نکرده تمام اطراف بیرون دیوار حصار وسنگررا از سیم آهنین خاردار بقدردو گز عریض ومشبك بافته نیم ذرع بلندتر اززمین استوار ساختند که اگر غزاة شبیخون زنند پایهای ایشان درشبکهای سیم خاردار رفته گرفتار واز خارهای آهنین زخمدار گردیده کاری ازپیش نبرند

(۱) سدید راست ودرست ومحکم واستوار

(ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را)

ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را

وغازیان باوجود حصول این فتح بزرك مراوده واتحادبعضی ازسرداران چون سردار ولی محمدخان وسردار محمد حسن خان وغیره بزرکانرا بهانه ساخته ازراه تاراج داخل شهر شده اکثر خانهای سرداران وبزرکانرا غارت کردند ودر هیچ چیز صرفه ننموده حتی لباس زنانرا بیغما بردند ومردم سکنهٔ شهر ازهندو ومسلمان که از خوف تاراج کردن غازیان وبیم اینکه در روز کشته شدن محمد عثمان خان وشکست یافتن غزاة تکاب ونجراب هلس نام انکلیس که حاکم شهر بود اعلان کرده بود که هر که احاد وافراد غازیانرادرخانهٔ خود پنهان نماید وظاهر شود ضبط و تاراج و گرفتار زنجیر عتاب میکردد همکنان در چنداول درامده بخانهای مردم قزلباش پناه گزیده بودند ازدست برد وتاراج غازیان ایمن مانده اکثرآنانیکه درشهر بود تاراج شدند وازین امر سپاه انکلیس را آسودکی وفرصت دست داده باجنرال محمد جان خان ابواب مراوده بکشودند وهمدرعصر روز فتح جنرال غلام حیدرخان چرخی باغازیانیکه همراه داشت دررسیده باندرون بالاحصار جای گزید وازینمعنی انکلیسان زیاده تر خائف کشته بنجالاکی جنرال محمد جان خانرا فریب داده درشب نهم ماه محرم سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت هجری کهاز غرهٔ آن تااین شب بازار قتال رواج داشت شصت هزار روپیهٔ کلدار باوداده قرار دادند که غازیان را ازکابل پراکنده کند واو این امررا ازدیکر بزرکان نهان داشته بامدادان باتفاق همهٔ غازیان روی بورش بشیرپور نهاد ودرظاهر کشش و کوششی کرده درپایان کار راه فرارپیش کرفت واز روبرتافتن او وهمراهانش دیکرغازیان نیز پشت بجنك داده رو بپرا کنده شدن نهادند وانکلیسان دست یافته بسیاری از باز ماندکان ایشان را دستکیر کرده بقتل رسانیدند واکر این دوروئی درمیان غزاة واقع نمیشد سپاه انکلیس بمثابهٔ واقعهٔ سال ۱۲۵۷ هزار ودویست وپنجاه وهفت هجری همه هلاك وبرباد ونیست ونابود میشدند امّاافسوس که واقعهٔ مذکوره بغازیان روی داده لشکر انکلیس فتح یاب کردیده وآسوده خاطرشده سردار ولی محمد خانرا که درمعارك ومهالك باانکلیسان یار ومدد کار بود بحکومت کابل کماشته خود ایشان بامور مملکت داری پرداخته کار سرك وخیابانهای اطراف شهر

وافشار تپه رهسپار گشته درهندکی حال موسوم بچهل ستون وده دانا وجنکلك وواصل آباد وغیره بجنرال محمد جانخان وهمراهان اوپیوستند وروزدیگر تمامت مردم جاردهی باغازیان شجاعت نشان بکوه تخت شاه برشده انکلیسان دوصد تن ازپیادکان نظام را بادوضرب توپ باقامهٔ پوزهٔ وسط مقبرهٔ بابرشاه وواصل آباد مأمور کردند که اگر بقیهٔ غازیان از راه گذرگاه روی بسوی شهر نهند ایشان سنگر برافراشته بمدافعه کرایند چنانچه اینان از آنجا ومحافظین اقامه گزین قلهٔ کوه شیردروازه که بادوضرب توپ درنجا جای داشتند از طلوع آفتاب تاوقت عصر غازیان فراز جبل تخت شاه ودامنه آن را هدف کلولهٔ انواپ ساخته کاری ازپیش نبردند وغزاة را از فراز کوه فرود کردن نتوانستند چنانچه هرآنیکه فرنکیان از راه کردنهٔ مشهور بمزار حضرت خضر علیه السلام روی یورش بسوی تخت شاه مینهادند ازضرب کلولهٔ تفنك غازیان یکیك ازپادر آمده مابقی جانب اقامت کاه خود مراجعت میکردند وفردای اینروز غازیان علاقهٔ لهوکرد ازراه موسیٔ وارد بینی حصار کشته تمام کوه راازآنجا تاقلهٔ جبل تخت شاه فرا گرفتند وانکلیسان ازشیرپور باآهنك جنك راه بینی حصار برگرفتند وازکنار چمن قلعهٔ هوشمند خان وقلعهٔ هندو وجنب دیوار بالاحصار تا حد بینی حصار تمام فرو گرفته غازیانرا آماج کلولهٔ تفنك وتوپ وخمپاره ساخته از فراز کوه پرا کنده نمودند وسیزده تن از غازیانرا که در قلعهٔ هندو برای امری در شده بودند دستگیر نموده همه را یکجا از دم تیغ گذرانیدند که اکنون درجنب شرقی قلعهٔ هندو ودر زیر یك قبه مدفون وغریق بحر رحمت حی بیچونند

ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی

﴿ ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی ﴾

(وشهید شدن محمد عثمان خان)

چون انکلیسان غازیانرا پراکنده ساخته وبر کشتکان هم سیزده تن شهدا خاك ستم انداخته وقلعهٔ هندورا آتش زده بسوختند راه مراجعت جانب شیرپور برگرفتند ودر قرب تپهٔ مرنجان جمعی ازمردم تره خیل وغیره که بعزم غزا راه برگرفته بفراز تپهٔ مرنجان رسیده بودند بسپاه انکلیس دلیرانه حمله کرده شورش بزرك درتمام لشکر انداخته بسیار تن را ازانکلیسان بضرب شمشیر وکلولهٔ تفنك هلاك ساختند ودرپایان کارچون اندك بودند ازراه فرار داخل قلعهٔ احمد خان شدند وسپاه انکلیس وارد شیرپور شده رفع خستکی کردند وروز دیگر محمد عثمانخان قوم صافی بامردم تکاب ونجراب بسرعت وشتاب ازکرد راه وارد کابل شده دروقت طلوع آفتاب روی جهاد بفراز کوه آسمائی نهاده پیادهٔ نظام را که بادوضرب توپ بقلهٔ کوه اقامه داشت ازپیش برداشته پراکنده ساخت وچندتن ازپیادکان نظام را که بفراز کوه اقامت داشتند مقتول ومجروح نموده تمامت فراز ونشیب وقلهٔ کوه را متصرف کشته مردانه وار واستوار بعزم رزم جای گزید و مقارن ایحال درافواه سمر گشت که جنرال غلام حیدرخان چرخی بادلیران رجال محال چرخ وخوست وکردیز وغیره راه تزدیك کرده است که وارد کابل شود و انکلیسان ازبیم جان پارهٔ ازسپاه نظام را باتوپخانه جهت انسداد راه او که نگذارند داخل شهر وشیرپور شود ازحد مرادخانی تاریکاخانه ودروازهٔ لاهوری وزندان بانان وتل مرنجان مأمور کرده باصفوف آراسته ایستادند وهمچنین جمعی دیگررا ازباغ امیرشیر علی خان مرحوم حال موسوم بحرمباغ تاباغ محمد عثمانخان وکنار ده افغانان وباغ عالم گنج ودروازهٔ خرج کیری بدور کوه آسمائی کاشتند وبرخی دیگررا بادو ضرب توپ بقلعهٔ بلند واقع کلوله پشته که حال قور خانهٔ دولتی در آنجاست امر ایستادن کردند و انکاه که مواضع مستعده را تمام گرفته کار محاربه راست نمودند دست بآلات حرب برده از فراز و قلهٔ کوه شیر دروازه و قلعهٔ بلند محمد عثمانخان و همراهانش را که در کوه آسمائی جای گزیده بودند هدف کلولهٔ توپ ساخته افواج مأمورهٔ اطراف ودامنهٔ کوه را امر بالاشدن نمودند چنانچه بازار حرب رواج گرفته شهرو کوه وکمراز دود توپ وتفنك تاریك وسیاه رنك کشت وبسیارتن ازجانبین مقتول ومجروح شده آخرالامر اسلامیان پشت بجنك داده روبگریز نهادند وازانجمله خود محمد عثمانخان باهشت تن ازغازیان که خوشنودی خدا ورسول را بنقد جان خریدار بودند مردانه بکوشید واز قلهٔ کوه رو برنتافته همچنان استوار ایستاده تاآنوقت که جان درتن ورمق دربدن داشتند

شد ودرانجا باتفاق ملادین محمد معروف به محمد مشکین مشك‌عالم‌اندری وملاعبدالغفور لنگری وغیره علماء وفضلاء وبزرگان خلق انبوهی ازطوائف وردك واندری وترکی وسلیمان‌خیل ووزیری وجدران وخواجك وتاجیك انجمن کرده درماه محرم‌الحرام سنه ۱۲۹۷ ازغزنین احرام جهاد بربسته چون وارد منزل شیخ آباد شدند افسران لشکرانکلیس آگاه گشته سرفریدرك رابرتس نصف سپاه را بسر کردگی جنرال مکفرسن وسردار محمد حسن خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مرحوم در کاریز میر فرستاد که در وقت داخل شدن غازیان بچاردهی از راه دوده مست وموضع چهل تن برایشان بتازند وبارهٔ از نصف دیگر را بسالاری جنرال بیکر وسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مغفورمامور چهار آسیا کرد که ازراه آب بازك‌قفای غازیان‌راه بر گرفته وارد میدان شوند تا در هنگام ورود غازیان در چهار دهی ایشان از قفا وسپاه مأمورهٔ کاریز میر از پهلو وخودش با بقیهٔ سپاه از پیش رو برغازیان تاخته شاهد مقصود بکنار آرند چنانچه خودش باجنرال هلس واندکی‌از سوارهٔ نظام ودو ضرب توپ درقریهٔ انجی باغبانان رفته ومعدودی از سپاه را در شیر پور بمحافظت بنه ولشکرگاه گذاشت واز انجی باغبانان تادامن کوه قرق ومرغ کیران راه پیموده هریك ازقلهٔ کوه آسمائی وشیر دروازه را بصد تن از پیادهٔ نظام وتوپ امر استحکام کرده در همهٔ مواضع مستعد وآمادهٔ پیکار نشستند تا که جنرال محمد جان خان باجمعیت خویش بیشتر از ملا مشك عالم وارد قلعهٔ قاضی شده بامرفریدرك رابرتس وهمراهانش در آویخت واو بامید افواج مأمورهٔ کاریز میر وچهار آسیا که از راه آب بازك وموضع دوده مست مأمور میدان شده بود دلیرانه درجنك اقدام کرده بازار کار زار را رواج داد ودر عین کیر ودار سپاه مأمورهٔ کاریز میر که میبایست برطبق اندیشه وتدبیر او بسروقتش میرسید از قضا باغزاة فرزه ویمقان که بسر کردگی برادر پرویز شاه خان رهسپار کمك غازیان بودند دوچار گشته و گرفتار پیکار شده از رسیدن بسروقت سرفریدرك را برتس باز ماندند وهمچنین سپاه راه آب بازك نیز از سبب بعد مسافت نتوانست که در وقت کیر ودار رسیده باو یاز ومدد کار شود بنابران تاب دست غازیان نیاورده پشت بمحاربه نهاده از راه شکست روی بسوی شهر وشیر پور نهاد وغازیان عنان از تعاقبش باز نکشیده بسیاری از همراهانش را از دم تیغ گذرانیدند چنانچه از تمام سوارهٔ نظام که بااوهمعنان بودندتادهمزنك چهل سوار باخودش باقیمانده دیگران همه کشته‌شدند وباهمان چهل سوارهٔ نظام از هیبت غازیان که در عقبش سر گرم تاخت وتاز بودند سراسیمه داخل ده مزنك شد ودر نوقت که دست از جان‌شسته بود چهار صدتن ازفوج پیاده که‌از جملهٔ محافظین بنه‌وآغروق‌ازشیرپوررهنوردمعاونت‌اوشده بودنددرده‌مزنك باورسیده روح به‌قالبش‌دمیدوپیادگان‌مذکوره‌برامهای خانهای‌مردم ده‌مزبور برشده‌بتفنك غازیانرا ازدر آمدن بده مزنك بازداشتند ومقارن ایخال سردار ولی محمد خان که باجمعی ازسوار وپیادهٔ خاصه دار ودو ضرب توپ بعزم رفتن ترکستان باامر انکلیسان درمیدان کنار ده‌مزنك خیمه زده بود ازراه یاری انکلیسان غازیانرا ازپشتهٔ کنار شمالی ده مذکور هدف کاولهٔ توپ آتشبار ساخته ازکشت زار وسط ده‌مزنك وقلعهٔ حاجی یوسف‌بضرب کاولهٔ توپ براند وخاصه داران خود سردار ولی محمد خان از مشاهدهٔ یاری دادن او انکلیسانرا برآشفته خیمه وسامان سفر ترکستان اورا تاراج کرده بغازیان ملحق شدند وغازیان که ازضرب کاوله اندازی هردو توپ سرداروالی محمد خان روی ازده مزنك برتافته بودند جانب واصل آباد وجنگلك راه‌برگرفتندوپیادگان فوج نظام ازده مزنك بیرون شده از کنار رود خانه بجانب غازیان تفنك کشاد داده همچنان حرب کنان جانب شهر وشیرپور بازگشتند ودرخلال این قتال وجدال سپاهیکه بادلیران فرزه ویمقان وبرادر پرویز شاه خان گرفتار پیکار شده بودند جنك کنان از چنك غازیان برجسته در حدود قلعهٔ قاضی وقلعهٔ سلطان احمد خان دوچار غازیانیکه باملا(مشك عالم) همراه بودند شده باهم در آویختند وفراوان خونها ریخته دربیان کار انکلیسان پشت بجنك داده‌ازراه قرغه روبده‌مزنك نهادند وبامر سرفریدرك را برتس ازیم حمله ویورش غازیان یکشبانه روز را درده مزنك بسر برده بعدوارد شیرپور شدند ولشکر مأمورهٔ‌راه آب بازك نیز واردمیدان گردیده غازیانرا چیره دست دیده ازقفای دیگران شباشب درشیرپور فرود گشتند وملا مشك عالم باغزاة ظفرتوام ازراه قلعهٔ میرغضب

بصوابدیدش دراجرای کار پرداختند واو بایالت قندهار قناعت نورزیده بطمع پشت رود وفراه نیز افتاد چنانچه عموم سران سپاه انکلیس خصوص استیوارت را ازسردار محمدیوسف خان حاکم پشت رود تخویف وتحذیر کرده بطلبیدن قندهارش تحریض وترغیب نمود که اگر درانجا باشد باتفاق سردار محمد ایوب خان که درهراتست فتنه برانگیزند واو گفتار سردار شیرعلیخان را وقعی نگذاشته خارج ازدرجهٔ اعتبار دانست تا که خودش صحائف ونامهای پی‌درپی برای ملکان ورعایای پشت رود فرستاده اغوا نمودن آغاز نهاد که برسردار محمد یوسف خان بشورند وآخرالامر بنامه اکتفا نکرده تاج محمد خان بن یحی خان فوفل زائی را ازقندهار درپشت رود نزد سردار محمد یوسف خان فرستاده تعلیمش کرد که اورا تکلیف آمدن قندهار کند وهرگاه سرباززده نیاید مردم آنجا رابحیله بمخالفتش برانگیزد وسردار محمد یوسف خان از کیداوآگاه گشته قبل ازانکه ثائرهٔ فساد شعله‌ور گردد ازپشت رود برخواسته وارد قندهار شد واز ورود او چون سردار شیر علیخان انکلیسانرا ازوی بیم وخوف نشان داده‌بود گفتار اورا نسبت بسردار محمد یوسف خان آلوده بغرض دانسته تکلیف مراجعت‌پشت رودش نمودند واو ازباز گشتن درپشت رود سرباززده گفت که اگرچه سردارشیرعلیخان‌بایلیت وقومی قرابت نامه بخاندان شاهی دارد امادرامور سلطنت اورا حق‌مداخلت ومشارکتی نبوده‌ونیست بلکه‌همیشه خادم دولت ورهسپار ملازمت بوده‌است واکنونکه شهابزرگان سپاه انکلیس اورا بزرك وازخاندان سلطنت پنداشته بایالت قندهار برحال داشته اید وبصلاح وصوابدید او کار مملکت راست میکنید بودن خودرا در قندهار وپشت رود دشوار وناسزاوار میدانم وازین قبیل سخنان گفته انکلیسان را ساکت ساخته باسی سوارازقندهار رهسپار شده وارد دارالسلطنهٔ کابل شد

﴿ ذکر خراب کردن انکلیسان بالاحصار را ﴾

(وفرستادن امیر محمد یعقوب خان‌را درهند)

ذکرخراب کردن انکلیسان بالاحصار کابل را

ودر خلال احوال مذکوره از سبب قتل کیوناری که دربالاحصار وقوع یافته بود انکلیسان عزم خراب نمودن آنرا جزم کرده مردم سکنهٔ آنرا که اکثر از قوم‌عرب بودند جهت حمل‌ونقل مال واسباب‌ومتاع ایشان دو روز مهلت دادند ودر عرصهٔ ایندوروز قلیل وکثیری از اموال منقولی خودرا کشیده واکثرهمچنان برجا مانده بود که انکلیسان دست تخریب کشوده تمام عمارات آنراخراب کرده چوبهایش‌را درشیرپور برده بمصرف چهاونی نظام که جدید دروسط شیرپوراحداث‌کرده بودندرسانیدند وامیرمحمدیعقوب خانزادرماه‌ذیحجه‌سال۱۲۹۶ هزار ودویست ونود وشش هجری بحفاظت هرچه تمامتر از شیرپور کشیده یکفوج پیاده ویکفوج سوارهٔ نظام بااو مامورکرده روانهٔ دیره دوئش نمودند وهردوفوج محافظ اومنزل‌بمنزل تبدیل یافته تا که درپشاورش رسانیده ازانجا درموضع مذکورش برده نظربند نگاهداشتند وهمدرین هنگام بلکه ازروز ورود سپاه انکلیس درشیرپور حکم‌قتل فوج‌پیادهٔاردل‌وغیره‌را که درقتل کیوناری اقدام‌نموده بودند اصدار فرموده قرار دادند که هرکه یکتن ازمردم بلوائیان وقاتلان کیوناری را گرفته نزد بزرگان انکلیس آورد پنجاه روپیهٔ چهره شاهی ازجانب دولت انعام باو عنایت میشود چنانچه بعضی مردم جاهل بطمع پنجاه روپیه بسیار کس را بانکلیسان نشان داده بشهادت رسانیدند واز جمله جنرال خسرو خان کافری الاصل جدید الاسلام ومحمد اسلم خان کوتوال وسلطان عزیز خان بن نواب محمد زمان خان بکشیدن طناب درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافتند و مقارن انحال آتش بقور خانهٔ بادشاهی که در بالاحصار بود افتاده تمام بسوخت ومردم شهر بسیار اسلحهٔ سلطنتی را از قبیل تفنك وتفنگچه وغیره بتاراج مالك شدند وازصدمهٔ آتش افتادن دربارووفیوز سنگی برجسته به بیرق نشان دولت انکلیس که‌بفراز دروازهٔ شاه شهید نصب کرده بودند رسیده برشکست

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونودو هفت هجری ﴾

وقایع سنه ۱۲۹۷ هجری

جنرال محمد جان خان که چندی قبل ازین چنانچه مذکور گشت پس از محاربهٔ موضع مرغ‌گیران بعزم فرا هم نمودن لشکر الوسی داخل قوم وردك شده بود مردم‌را تحریض وترغیب غزاوجهاد کرده وارد غزنین

وشیر پور را جاری ساخته بفرازوقلهٔ کوه شیر در وازه و کوه آسمائی وتل مرنجان قلاع محکم وبمواضع مستعده بروج جدا کانه مستحکم بنیادنهاده آباد کردند وخزانهٔ امیرشیر علیخان را تمام صرف اینگونه کارها نموده طلای مسکوك یکمثقالهٔ خزانه را عوض پنج وهفت روپیهٔ کابلی وروپیهٔ کابلی را معادل روپیهٔ کله دار خود ایشان بمزدوران وکار یکران میدادند

ذکر فتنهٔ غزنین

﴿ ذکر فتنه انکیختن کرنیل ولی الله خان ﴾

(درغزنین بتعلیم انکلیسان)

وانکلیسان دراوایل ورود ایشان بکابل کرنیل ولی‌الله خان قوم تاجیك‌را بمژده ونوید عطای زر درغزنین فرستادند که بهرحیلهٔ ووسیلهٔ که بتواند مخالفت وعداوت دربین افغان وهزارهٔ غزنین اندازد تامردم افغان گرفتار پیکار شده ازراه غزا وجهاد وارد کابل نشوند چنانچه او وارد غزنین شده خواست که نخست مردم تاجیکیه را از راه قومی خویش که بانکلیسان نوید اطاعت آن قوم را داده وبذمهٔ خود نهاده بود اغوا کرده بعد باضلال مردم هزاره پردازد اما عبدالقادر خان بن محمود خان بزرك ورئیس قوم تاجیك که پس از آمدن سید محمد سعید خان حاکم در وقت گرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان بکابل داخل غزنین شده حکومت میکرد گرنیل ولی‌الله خان را مانع شده نگذاشت که داخل شهر غزنین شود پس ناچار درقلعهٔ شاه علی اکبر رفته اقامت گزید وسید محمد تقی شاه را ازطرف کارگذاران انکلیس نوید بزرگی داده مکتوبی را که از انکلیسان درباب آنچه که او بکند وهر که را تصدیق خدمت بدهد درنزد کارداران دولت انکلیس مربوط ومنظور باشد باو بازداشته اغوا کرد و بتوسط او بزرگان طوائف هزاره چون غلام حسین خان بن کلستان خان قوم محمد خواجه ونور محمد خان برادرزاده اوومرتضی خان بن غلام رضاخان وغلام محمد خان بن رجب علیخان قوم جیغتو و میرفتح خان هزارهٔ بهسود وملك غلام‌رضاولد ملك عباس قوم علاء الدینی هزاره وسید یعقوب علی ومحمد طاهر پسران سید احمد سرآبی وسید محمد تقی مارقولی وغیره را باالوسات ایشان درقلعهٔ نه‌برجه شاه علی اکبر انجمن ساخته وازطرف دولت انکلیس مکتوب مذکوررا نشان داده بوعدها ونویدها همه را اغوا کرده روی تسخیربشهرغزنین نهاد وعبدالقادر خان ایشانرا بضرب کلولهٔ توپ‌ازپیش‌رانده نگذاشت که بایه‌نزدیك حصار گذارند چنانچه‌ازحدود مغلان‌و آهنگران قدم نتوانستندپیش گذاشت‌وهزارگان چندروزچپ وراست‌تاخت‌وتازکرده کاری ازپیش نبرده راه اوطان خویش پیش گرفتند وازجمله غلام حسین خان ونورمحمد خان برادر زاده اش که باسواره وپیادهٔ مردم محمد خواجه شب را دروقت محاصرهٔ غزنین بدیهات مردم تاجیکیه وغیره بسرمیبردند قلعهٔ حاجی را غارت کرده آخوند زادهٔ(۱)را که صاحب آن‌بود کشته تمامت‌مال ومنالش را برداشته بخانهای خود رفتندومقارن این حال غازیانیکه از کابل مراجعت کرده وارد غزنین شدند از راه انتقام روی بسوی کل بوری وقیاق نهاده تاقلعهٔ سربید بتاختند ومردم هردوموضع دست عیال واطفال خودرا گرفته بدون مال ومنال واردسراب شدند وغازیان چندتن از مردان وزنان ایشانرا که بازمانده بودند کشته ازمال ومتاع ایشان گران بار معاودت کردند وهمچنین مردم رعناخیل قوم اندری بامردم هزارهٔ شاکی درآویخته فراوان خون یکدیگر بریختند واز بزرگان افغان ارسلاح خان اندری بواسطهٔ ضخامت‌بدنش دروقت گریختن ازدیگران بازمانده کشته گشت تاکه پس‌ازقتال وجدال بسیار گل محمد خان معروف بخان آکای جلال زائی قوم اندر از راه صلح خواهی وارد شاکی شده نزاع افغان وهزاره را بصلح فیصله نمود —

(۱) اسم این اخوند زاده معلوم نشد

ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان ﴾

از کابل وتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب افغانستان

ودرخلال واقعات مذکورهٔ صدر سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان‌محمد خان مرحوم از استیلای دولت انکلیس درکابل شکسته خاطرشده راه فرار جانب سمرقند اختیار کرد وازآنجا بامر سردار عبدالرحمن

خان باسردار محمد سرور خان وسردار محمداسحق خان پسران امیرمحمداعظم خان مرحوم که ذکر فرار اختیار نمودن ایشان جانب بلخ ازپیش بشرح رفت وچنانچه بیاید روی بسوی بلخ نهاد وهمدر اوقات مزبوره سردار عبدالرحمن خان درباب مراجعتش جانب افغانستان باامنای دولت‌روس گفتگوی زیاد کرده چون امیرمحمدیعقوب خان که بادولت روس عهدبربسته ودرخصوص راه ندادن اوجانب افغانستان قرارنهاده وگرفتار دولت‌انگلیس شده بود اجازت حاصل کرد بعداز راه خفازدتاجری که باو وعده قرض داده بود رفته دوهزار مثقال طلای مسکوك وام گرفته واینرا نیز درخفیه علم‌حاصل کرد که روسیان ازمراجعت اوجانب افغانستان سر گران نیستند بلکه باجازتیکه داده‌اند مشعوف وخرسندند پس‌باخاطر شادودلی ازقیدغم آزاد روبمنزل خویش نهاد وخدامش را مشاهده کرد که بحالت ناامیدی گرفتارتفرس وتجسس احوال‌اویند وازجمله عبدالله‌خان توخی را که بدروازهٔ منزل ایستاده بود پیش خوانده طلاها را باو داده داخل حرمسراشد وروز دیگرصد رأس اسپ گزیده خریده عبدالله خان را امر کرد که اسباب سفر ازقبیل زین ویراق واسلحه ساز کند واو درعرصه سه روزتهیهٔ سامان سفر سردار عبدالرحمن خان را نموده اودرروز چهارم بعداز ادای نمازجمعه باتمامت آشنایانش وداع کرده شهزادکان رفیع مکان سردار حبیب‌الله خان وسردار نصرالله خان واهل حرم محترم را باچندی ازخدمتکاران درتاشکند بامان خداوند بمانند گذاشته روبراه‌نهاد ودرکنار رودچلچیك فرودشده شب را بسربرد وبامدادان ازراه شهرنو که جدید دولت روس احداث وآباد کرده است ره نوردشده چون بقرب رودخانهٔ شهرمذکور رسید حاکم شهرش دعوت مهمانی کرده دروقت صرف طعام ازوی پرسید که دولت روس چه قدر وجه نقد برای مصارف راه عنایت کرده است وسردار والا تبار پاسخ داد که از دولت مزبوره باجازت دادن مراجعتم جانب افغانستان بسی خرسندم ودیگر توقعی نداشتم که بوقوع می انجامید وپس ازین مکالمه حاکم موصوف که منصب کرنیلی اعزازی نیز داشت ازمجلس بیرون رفته پنج هزار منات آورده پیش روی سردار رفیع مقدار نهاد واو نه‌پذیرفته از اصرار کرنیل موصوف یکمیل تفنگچهٔ شش لوله ویك میل تفنك دنباله‌پر برسم‌تحفه ازوی گرفته بامدادان باو وبعض رفقائیکه از تاشکند تاانجا همراه آمده بودند وداع کرده‌راه برگرفت ودر نصف اخیر شب وارد شهر اراتپه گردیده بعد ازتوقف دوروز ازانجا درپاسگت نزول فرمود وپس ازسه روز ازانجا رهسپار گشته چون وارد خجند شد شش روز درخانهٔ یکی ازدوستانش درنك کرده‌می‌راس اسپ‌ازنزد بزرگان خجند که بسبب استیلای دولت روس ازبزرگی افتاده بدکانداری وحرفهٔ تجارت پرداخته زیست‌می‌نمودند خریده نخست عزم خوقند کرد وازکثرت برف وشدت سرمافسخ عزم نموده بعد راه اورتپه پیش گرفته کس باچهار هزار روپیه نزد خسر زادکانش پسران میرجهاندار شاه خان درخوقند فرستاده‌پیام داد که من‌راه‌اورتپه برگرفته‌ام شماناوصول مرسول دوم من آرام وآسوده بوده حرکت نکنیدوپسران میرمذکور که امیرشیرعلی خان اخراجش کرده وایشان اورا کشته محبوس دولت روس شده‌وپس ازحبس سه‌سال بضمانت‌سردار عبدالرحمن‌خان اززندان رها گردیده درخوقند جای گزیده بودند ازنامه‌وفرستادهٔ سردار خجسته اطوار شادخاطر شدندوخود سردار نیکو کردار وارد منزل سیاب شده بدکانی فرود گشته اظهار کرد که‌یکی ازافسران اسلامیه‌ام ودکانداران آنجا ازسخن او انجمن گردیده هرکدام دوتن ازهمراهانش را ازراه مهمانی بمقام خود بردند ویکی ازآن جمله خود سردار والا تبار‌را بمنزل خویش برده بامدادان باهمراهانش ازآنجا رهسپار گشته پس ازطی‌دومنزل‌وارد اورتپه شد وبکاروان سرائی نزول نموده هریك ازمسلمانان وهندوان آنجا که منزل مناسبی داشت پیش آمده تکلیف رفتن‌جای خویش کرد واو خود عذر خواسته بعضی ازهمراهانش را بمنازل آنان فرستاد وآخرالامر شخصی تاجریکه بااورشتهٔ محبت درمیان داشت نزدش حاضر شده ازراه دوستی درمنزل خویشش‌بردوهم ازین‌جا سردار محمدسرورخان وسردار محمداسحق‌خان عم‌زادکان خودرامکتوب فرستاد که راه‌بلخ برگرفته برطبق دستور العملیکه درتاشکند بایشان داده شده است چنانچه ازپیش گذشت رفتار نمایند وخودش پس ازتوقف دوازده روز دراورتپه اجناس خلعتی وغیره اشیای ضروری خریده راه گذرگاه اوچی برگرفت واز

کوه پربرفیکه هرکه ازسمرقند ره نورد شود ازین جبل میباید عبور کند عزم قطع مسافت کرد وباوجودیکه آن جبل ازبسیاری برف وسختی سرمای دیماه چون سد یخین بودروی بسوی بدخشان نهاده چون بادامن آن کوه گذاشت تکیه برتائید پادشاه بی انباز کرده شروع بفراز شدن نمود ونزدیك قلهٔ کوه رسیده از وزیدن باد سردی هوا رخ بشدت نهاد وازکثرت برف که اسپ تازا نوفرو میرفت فرودکشته باهمراهانش اسپانرا پیش انداخته وهریك ازدم اسپ خویش گرفته وبقدر فرسنکی برف را بریده اثروحشت ازناصیهٔ حال همراهانش ظاهر کشت واوهمه را دلداری کرده راه می‌سپرد تاکه چندتن ضائع گردیده مؤذن رکاب خویش را امر آذان دادن کرد واو هفت نوبت کلمات اذانرا تکرار کرده ازلطف لطیف بیمانند باد از وزیدن بایستاد واز جملهٔ همراهانش که صد تن بودند ده تن ازدم اسپ گرفته باخودش که نیزدم اسپ بدست داشت بقلهٔ کوه برشده نود تن دیکر در میان برف بازماند وسردار شجاعت دثار پنج تن ازجملهٔ برشدکانرا پیشتر امرفرود کشتن ازکوه کرده خودش که از حرکت طبیعی بیاعاجز گردیده بود باپنج تن دیکر بروی برف نشسته از قفای آنان خزیده خزیده از کوه فرود کشت واین وقت مردم متوطن دامن کوه که از ورود پیشینکان بحال سردار عبدالرحمن خان علم حاصل کرده بودند سه صدتن باهیزم رسیده ایستاده بودند که اوفرودکشته وآتش برافروخته چون بحال آمد چند تن او وهمراهانش را برداشته رو بمنزل نهادند و دیکران راه فراز کوه برگرفتند که باز ماندکان را معاونت نموده بمنزل رسانند وسردار والا تبار وقت طلوع آفتاب وارد منزل شده درخانهٔ که مردم ده کرم کرده وبستر خواب کسترده بودندفرود کشته تاهنکام غروب بخوابید وبازماندکانش نیز واردکردیده چون‌او ازخواب بیدار شده تمام‌اعضای خودرا خسته ودردناك یافته وهمراهانش را سالم دید هریکی ازمردم قلعه را یك طلا وبزرکان ایشان راپنج پنج طلا داده همه را خرسند ساخت وده روز درانجا درنك کرده بعد ازرفع خستکی چون درراه حصار که عزم ورود انجارا دردل داشت چهار کوه بزرك دیکر واقع بودند ترك آنجارا کرده ازطرف سمرقند که بجزازجبل تلکار دکر کوهی درمیان نیست رهسپارشد ودرین راه نیز چند جای سخت ودشوار کذر چون فنوار (۱) و (۲) پل خشت (۳) وازری منار (٤) ولقلق (٥) و پسخنده (٦) و مومن (۷) وجنت وغیره بودند وباآنکه این جنت چون پل صراط خوفناك است وفرق وضدیتش بادوزخ بجزانیکه درآنجا آتش عدل ودراین جانخ منجمد ظلم دیکر چیزی نیست خلاصه بیاری حضرت باری از همه جاسالم درکذشته دوشب بدیهات علاقهٔ پنج کند بسربرده بعد وارد قرهداش ومغیان کشته دوروز درنك فرمود وبیرقیرا که ازمزار خواجه احرار برداشته از پیش باخود داشت وآنرا بسبب خوابیکه دیده و درعالم رویا از چند سال شنیده بود که بدو کفته بود که ای فرزند عزیز بیرق بزرك مرا بردار ودروقت مراجعت جانب افغانستان باخود ببر که فتح یاب خواهی شد کرامی میداشت بنابران درین منزل دوراس کوسپند برسم خیرات ذبح کرده وپرچم آن علم محترم را کشوده راه شهر سبز برکرفت ووارد قلعهٔ جوز شده حاکم آنجا پذیره اش نکرد زیرا که پادشاه بخارا قبل از ورود سردار والا تبار درآنجا بذریعهٔ فرمان اورا اعلام فرموده بود که کسی را نکذارد که علوفه بسردار فرخنده اطوار بدهد وچون این‌امر ازپیام دادن حاکم معلوم ومفهومش کشت پاسخ داد که خدایار وساز کار من‌است اندیشه ازمن نداشته باشید چنانچه اورا احدی ازمردم آنجاراه نداده درمسجدی فرودشد وهمراهانش را امرکرد که درکنار رودخانه جای کزینند وخودش برف را رفته اسپانش را ببسته فراز بام مسجد شد وبانك زد که ای مردم اکر علوفه ام داده بها بستانید منت پذیر خواهم شد والا بقهر و عنف آنوقه خواهم کرفت‌واکر آهنك جنك کنید درنك وصرفه نخواهم کرد چنانچه قلعه کیان ازدادن علوفه سرباز زده سردار شجاعت دثار خدامش را امر کرد که بقلعه ریخته بجور و دست انداز تحصیل علوفه نمایند و ایشان دست بغارت دراز کرده قلعه کیان از خوف و هراس قرآن مجید را شفیع ساختند واز در ضراعت (۱) بیرون شده استدعا کردند که دست از تاراج باز دارند تاعلوفه حاضر آورده بفروشند و اکر حاکم بزجر ما اقدام نمایدبهانهٔ خوبی داریم که بگوئیم که بجبروا کراه‌علوفه ازما کرفتند این‌را کفته علوفه حاضر آورده اظهار کردند

(۱) ضراعت زاری کردن

که‌ماخیرخواه جدسردار والا تباریعنی امیردوست‌محمد خانیم واینك بپاایستاده خدمت عالی‌را بجان‌ودل‌خواهانیم خلاصه شب‌را در آنجا باسوده حالی بسربرده بامدادان رهسپار شهر سبزشد

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان بپادشاه بخارا

﴿ ذکر نامه فرستادن سردارعبدالرحمن خان به پادشاه بخارا ﴾

ومانع‌شدن اوازدر آمدن سردار رفیع مقدار به‌شهر سبز

چون سردار سعادت شعار راه شهر شبز بر گرفته وارد مزار خواجه انخانه هادی المؤمنین گردید درنك فرموده نامهٔ بپادشاه بخارا که‌این‌وقت درشهرسبزبود فرستاده اجازت ملاقات ودر آمدن بشهرسبز خواست واو ازسبب آنکه چندتن ازنو کران سردار خجسته کردار درنزدش ملازمت اختیار کرده‌بودنداز‌دخولش درشهرسبز مانع گشت که مبادا نو کران سردار عالی تبارترك ملازمت اورا کرده بااورهسپار افغانستان شوند وسردار شایسته‌رفتار ازمزارمذ کور برخواسته خواست که داخل شهرسبز شود اماوارد یعقوب باغ گشته فسخ‌عزم‌کرد که مبادا ازسبب منع‌پادشاه بخارا حادثهٔ روی دهدپس‌راه‌عبور ازدامنهٔ کوه بر گرفته در بین‌راه قریب دوهزار کاو را که مشغول چرا بودند دیده همراهانش بخیال اینکه سواران پادشاه بخارا اند که مأمور گرفتار ساختن ایشان شده‌اندروی برتافتند وسردارپسندیده‌اطواربا‌وجودیکه ترك‌در آمدن بشهر کرده بود ازراه‌دیگرروبه‌شهر نهاد ویك فرسنك‌راه در نوشته‌دید که کاوان مذ کوره رو بجانب‌او وهمراهانش می آیند وهم ابواب شهررا که‌بسبب در آمدن‌اوبسته بودندمسدودمشاهده کرده‌درین‌حال یکتن‌ازنو کران سابقهٔ خودرا ملاقی گشته مکتوبی مصحوب اوبنو کران سابقه اش که دراندرون شهربودند فرستاده پیام‌داد که‌تاوقت‌نماز عصر بواسطهٔ آمدن شمادرنك‌دارم که آمده‌باهم‌رهسپار افغانستان‌شویم واونامهٔ سردارمیمنت دثاررابخزال نصیرخان وحاجی جان‌محمدخان‌وغیره‌رسانیده ایشان حامل‌نامه‌را محبوس کرده ازدیگران پنهان کردندوسردار سعادت‌اطوار تاعصر توقف‌نموده‌چون ازنو کرانش خبرواثری معلوم‌نگشت‌مایوسانه‌جانب‌یارتپه ره‌نوردشده‌سه‌روزدر آنجامکث‌فرمودوده‌تن‌ازخدامش ازشهرسبزاقتفانموده برکاب‌سعادت انتسابش پیوستند واز نامهٔ که‌اوبرای همهٔ‌ایشان فرستاده‌بود اظهاربیخبری کرده بعدباهم رهسپارکلته منار شدند وچون پادشاه بخارا صدسوار برای دانستن حرکات سردار والاتبار مأمور نموده بود در کنار رود خانهٔ این منزل بچشم سردار شجاعت دثار افتاده همراهانش‌را امرکشاد دادن تفنك کرده بانزده‌تن‌از اوزبکان را ازضرب کلوله مطروح ومجروح ساختند وباقی روبفرار نهاده سردار والاتبار‌را ازوقوع این‌واقعه خوف مستولی گشته باوجود شدت سرمابسرعت هرچه تمامتر جاده پیماشد وهرسه منازل قره چاه وچلك توراب ویانده را یکی کرده وقت خفتن فرود کشت واز انجا که منتهای خاك حصار است رهسپار گردیده وارد منزل بالیون وازانجا براه سر آسیا وپورچی وریکار اسپ رانده وارد حصار شده مسموع وی گشت که پسر پادشاه بخارا دراین‌شهر اقامت داشته واین‌وقت ازتوجه سردار نکو کردار خبر یافته پشت بملاقات او و روبه ییلاق قره داغ نهاده است پس سردار خجسته اطوار درجای پاکیزهٔ که قهوه خانهٔ غمزه کشها وعرق نوشان شهر حصار است فرود شده بمکافات کردار نکوهیدهٔ پادشاه بخارا وپسرش که نسبت بدوبتقدیم رسانیدند حیلتی بروی کار آورده شش راس اسپ ازافسران مقیمهٔ آنجارا گرفته روبراه نهاد چنانچه عبدالله خان توخی‌را تعلیم کرد که نامهٔ بسر کردکان شهربنویسد که امیرشما درنفس‌الامر باما دوستست واین اخفاف‌را ازراه توریه (۱) نسبت بمانموده که ازاقدامات دوستانه اش روسیان از وی بدکمان میشدند لهذا سردار مامیخواهد که چند کلمه‌محرمانه باشما گفته راه خویش پیش گیرد وپس‌ازفرستادن این نامه عبدالله خان را تعلیم کرد که خودش درپس پرده‌نشسته چون بزرکان حاضر آیند وبااو مصافحه وملاقات نمایند اوپرده را برداشته سردار رفیع مقدارراتعظیم نموده بایشان معرفی ویرا کرده بعداسپان ایشان‌را پیش کشیده بکوید که چون شماشهزاده اید اینان اسپان شان را تعارف نموده اندوبرطبق‌تعلیم وتعلم‌فوق اسپان آنانرا گرفته روبرود جیحون نهادونامهٔ مشتمل‌برامتنان ازپیش کشیدن افسران شهرحصاراسپان

(۱) توریه پنهان داشتن راز وغیره

خودرا انکارداده بامیر بخارا فرستاده پیام داد که هر گاه شمارا بادولت روس منازعه روی دهد راه کابل برگیرید که ادای جزای اسانات شما کرده شود ویک شب درحصار شادمان بسر برده شب دیگررا درتنگی قاق گذرانیده واردقوزقون تپه شدو شش روز در آنجا درنگ کرده بعد درخواجه کلکون فرود کشت ودرین منزل صداع عصبانی عارض حال سردار عبدالرحمن خان گردیده پس ازسه روز بدون علاج صحت یافت وهمدرینجا معلوم ومفهومش شد که شهزاده حسن بن میرشاه برادر میر جهاندار شاه خان خسرش باپسر عموهای خود میرمحمد عمرخان بن میر یوسف علی خان ومیربابه بیك بن میرنصرالله خان ولایات رستاق وقطغن وبدخشان را درین خود بالسویه تقسیم کرده شهزاده حسن درفیض آباد ومیر محمدعمر خان در رستاق ومیر بابه بیك در کشم اقامت حکومتی دارند بنابران نامهٔ از ورودش درخواجه کلکون همدست میرعلم نام بشهزاده حسن فرستاده خودش روبمنزل سوجه آب که از قلاع واقعهٔ کنار رودجیحون ودرمقابل قصبهٔ رستاق اتفاق افتاده است نهاد وروز دوم وارد آنجاشده روز سوم ازنهر جیحون عبور کرد ودرقلعهٔ ازمضافات رستاق فرود کشته درین حال جواب نامناسبی ازشهزاده حسن که مکتوبی ازورود مسعودش درخواجه کلکون باونکار وارسال داشته بود بمطالعهٔ ساطعه اوپیوسته از احساناتیکه نسبت بدو وبرادر وغیره خاندانش فرموده بود متأسف کشت وجواب عتاب آمیز برای اونکار داده بفرستاد وچون شهزادهٔ مذکور درشب اینروز هزار سوار مأمور کنار رود جیحون کرده بود که سردار عبدالرحمن خانرا ممانع ازعبور شده نگذارند که بابدینسو گذارد واوبخلاف پندار شهزاده حسن ازنهر گذشته ودرتاریکی شب باسواران اوازدور نمودار گشته بیست تن ازسواران سردار عبدالرحمن خان که بمثابهٔ قراول از پیش راه نورد بودند تفنك جانب آنان کشاد دادندوسواران شهزادهٔ بدخشان ازفیر تفنك اینان بخیال اینکه جمعیت زیادی درر کاب سردار عبدالرحمن خان است فرار اختیار کرده شش تن از ایشان گرفتار کمند ادبار شدند وروز دیگر سردار خجسته سیر که صد سوار مسلح وده سوار جهت برداشتن بیرق وغیره باخود داشت بادوازده هزار سوارهٔ خصم مقابل شده مشاهده کرد که دوازده بیرق سوار بیباکانه روی بسوی او و همرا هانش رهسپارند وچون بفاصلهٔ ربع فرسنگی بهم نزدیك شدند سردار شجاعت دثار نظر افکنده دیدکه سواران غنیم بمثابهٔ حادثه رسیدکان اندك اندك پراکنده میشوند وازسبب این امر چیزی بفکر سردار رفیع مقدار نرسید که ازچه منتشر میکردند تا که جمعی دیگر ازسواران عمزادهٔ شهزاده حسن سبك عنان وتکبیر کویان راه نزدیك کردند آنگاه سردار والاتبار همراهانش را امردرنك کرده خود باچند تن نزدیك بدخشانیان شد که برعزم و آهنك ایشان علم حاصل کند چنانچه بدیشان رسیده بپرسید وپاسخ شنید که ازراه پذیره نزداو آمده اند واو ازراه تغافل بدیشان گفت که اگر کردن اطاعت دربند انقیاد او دارید ترك ازدحام نموده دسته دسته وجدا جدا نزد او شوید وایشان بذیرای این گفته کشته چند تن ازبزرگان خودرا برگزیدند که باو نزدسردار نیکو کردار شوند واین وقت سردار والا تبار پرده از روی راز برداشته خودرا مکشوف نموده فرمود که کسیکه نزدش میروید منم ایشان متعجبانه سلام داده خواستار شدند که ازاثر سواران شهزاده حسن تاخته دمار ازروز کار ایشان برآرند وسردار عبدالرحمن خان بذیرای این امر نشده فرمود که برای خون ریختن اسلام وارد این مقام نشده ام اگر چنانچه سواران شهزاده حسن که رهسپار وادی فرارند بامن ازراه اطاعت یار ومدد کار شوند باسپاه انکلیس که کابل را متصرف شده ودر میان اسلام سکنهٔ مملکت افغانستان تفرقه ونفاق انداخته است درآویزم اینرا گفته باایشان راه رستاق برگرفته درقلعهٔ خارج ازشهر رستاق فرود کشت وبزرگان شهرباتحفه وهدیهٔ شایستهٔ پیش آمده رشتهٔ اطاعت بگردن نهادند وهمه ازعطای خلعت سر افرازی یافته مأمور شدند که تاچند روز دوهزار سواره ویکهزار پیاده مرتب ساخته بسالاری میربابا بیك جانب فیض آباد رهسپارشوند چنانچه تهیهٔ پیاده وسواررا کرده روبجانب فیض آباد نهادند وسردار عبدالرحمن خان نامهٔ بمردم آنجا نگاشته مصحوب میرعلم نامیکه شهزاده حسن دروقت نامه بردنش چنانچه ازپیش رقم گشت محبوس کرده واین وقت رها گشته بود بالشکر رستاق همراه فرستاد که ای گروه مسلمانان من بعزم محاربهٔ اسلام درین مقام نیامده بلکه احرام جهاد بسته بانهاد این بلاد گشته ام که اگر شمایاری نمائید برطبق امرخداورسول مشغول غزا شویم وهمچنین نامهٔ دیگر بنام میران آنجا مرقوم فرموده بمیر بابا بیك سپرد که من بقصد استرداد مملکت

افغانستان ازدست تصرف انکلیسان داخل این ولایت شده‌ام چنانچه اگر کامیاب شوم فهو المأمول والاضرور است به محاربه گرایم وشما که بزرك بدخشانید روامدارید که ملك اسلام درتصرف نصاری باشد واگر شما معاونتم نکنید جهانیان خواهند گفت که میران بدخشان حمایت اسلام ورعایت ملت حضرت خیر الانام را نکردند پس ای میران وبزرگان اندرزمرا بگوش دل شنیده بپذیرید والا برخود لازم ومتحتم نموده ام که باشما محاربهٔ جهاد آسا کنم ومردم آنجا نزد شهزاده حسن انجمن شده گفتند که ضرور واهم امور اینست که سردار عبدالرحمن خان را اطاعت کرده ولایت آبائی اورا ازچنك انکلیس بیرون کشیم واوپاسخ داد که باحکمران کشمیر راه دوستی درمیان دارم از اطاعت سردار عبدالرحمن خان رفتن بکشمیرم سزاوار نراست ودیگر مردم بدخشان بجواب او گفتند که اگر شمارا دوست اهل هنود میدانستیم بحکومت نمی پذیرفتیم واکنون که در کشمیر میروید زودتر رهسپار شوید ومیر ازتدبیریکه اندیشیده بود باعیال واطفالش ازراه چترار در کشمیر رفته پس ازچندی فوت شد وپس ازوی عموم مردم بدخشان سر درقید اطاعت سردار عبدالرحمن خان نهاده پذیرای امر او شدند

﴿ ذکر وصول نامهٔ افسران فوج برطانیه ﴾

(عظمی که در کابل بودند به سردار عبد الرحمن خان)

ذکر رسیدن نامه انکلیسان بسردار عبد الرحمن خان

ومقارن ایحال نامه از انکلیسان که در کابل بودند بتوسط همشیرهٔ محترمه سردار عبد الرحمن خان مصحوب بابو جان نام غلام اواز راه چترار در مشهد بدخشان ببرادر نیکو سیرش سردار عبد الرحمن خان رسیده نوشته بودند که از عزم وارادهٔ خود که وارد آنولا کردیده است بکار کنان انکلیس خبر دهد که چیست واو در جواب ارقام فرمود که بآهنك استر داد مملکت وتخت سلطنت آبائی خویش از تاشکند راه برگرفته وارد اینولا شده‌ام هرگاه دولت انکلیس را بامن هوای دوستی واتحاد در سرباشد خواهم که زنست واسطه ورابطهٔ مودت وموالات را نشاید که درین جانبین رشتهٔ خلت را ارتباط وانعقاد دهد میباید بارسال رسائل وفرستادکان دانا وعاقل این امر بانجام رسد ورضای جانبین وخیر طرفین مقرون بامضا آید وچندروز پس ازین نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای انکلیسان نامهٔ بمیر سلطان مراد خان بزرك ورئیس ولایت قطغن نیز ارسال داشت که من بارادهٔ آن وارد صفحهٔ بدخشان شده ام که مملکت افغانستان را از تصرف دولت انکلیس کشیده نگذارم که ملت اسلام محکوم نصاری شود پس شما مرا جانب کابل راه داده ببسول ومال ودلیران رجال امداد خواهید کرد واو جواب داد که توان مخالفت دولت انکلیس را ندارم که شمارا راه دهم وبا دولت بزرك بستیزم وسردار عبد الرحمن خان ازین جواب دور از صواب او دو باره مکتوب فرستاده پیام داد که چون از نامهٔ شما حمایت نصاری ظاهر میکردد مجبورم که باشما از راه جهاد وعناد پیش آیم خلاصه هرچند از اینکونه پیامات والزامات برای اونوشت نتوانست که روی دلش را جانب خود کند پس ناچار هزار رقعه بیك عبارت مرقوم فرمود که ای مردان ملت اسلام عازم بلخ شده وارد رستاق کشته ام و میر سلطان مرادم نمیکذارد که بشما پیوسته بیاری خداوند ومددکاری دلیران نیرومند اسلام سپاه ملت نصاری را ازمملکت بیرون کنم ورقعات بشخصی سپرده لباس درویشیش بپوشانید وتعلیم کرد که رقعات را درمعابر ومساجد واقامت کاه عسا کر را کنده بیفکنند تامسلمانان ازمطالعهٔ آنها مؤثر کشته سلطان مرادرا مکافات عمل دهند وهمدرین هنکام سردار محمد سرور خان وسردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان مرحوم وسردار عبدالقدوس خان پن سردار سلطان محمد خان مغفور که بنامه وامر سردار عبد الرحمن خان چنانچه مذکور کشت ازسمرقند راه بلخ برگرفته بودند وارد خاك بلخ شده جنرال غلام حیدر خان وردك که بامر امیر محمد یعقوب خان بحکومت ترکستان قیام واقدام داشت وازطرف خود قادر خان قزلباش را درشبرغان وغلام محی الدینخان ناصری را درسرپل ومحمد سرور خانرا در آقچه مامور حکومت کرده بود ازورود سرداران مذکور آکاه کشته سه هزار تن ازسواران قزلباشیه وغیره را امر کرد که مخفیانه رهسپار شده ایشانرا دستکیر کنند اما سرداران والاشان خبریافته قبل ازانکه دوچار سواران مامورهٔ جنرال غلام حیدر خان شوند ازبلخ روبرتافته جانب شبرغان شتافتند وازین راه مکتوبی بقادر

ذکر قتل سردار محمد سرور خان

خان فرستاده ازتوجه خود بوی آگهی دادند واز قفای این نامه اسپ رانده باسی ازشب گذشته چون بقرب شبرغان رسیدند سردار محمد سرور خان قصد درامدن شهر کرده سردار محمداسحق خان وسردار عبدالقدوس خانش مانع گردیده اوبایمای قضا ملتفت منع آن دوتن نشده بایك تن شربت علی نام خادمش راه دخول بجانب شهر برگرفته دق‌الباب کرد و درجواب ازسوال دربان گفت نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان برای قادر خان حاکم آورده ام وچون دربان دررا کشوده وی داخل‌شد حاجبش شناخته بگفت که‌ازچه مغالطه‌نموده بشهردرامدی اومافی‌الضمیر خویش مکشوف داشته دربانش مانع گشته گفت ازنجا که آمدهٔ برگرد که حاکم محبوست خواهد کرد وهم اگر حال باز گشته فردابیائی من‌ومردم شهر پذیره خواهیم‌نمود وسردار محمدسرور خان که ازورود سردار عبدالرحمن خان درنواحی بدخشان خبرداشت گفتار دربانرا وقعی نگذاشته بعزم ملاقات قادر خان حاکم راه برداشت وچون بنزد او رسید درحال محبوسش کرده بدست یکتن از کرنیلان سواره نظام سپرده امر کرد که باسوارهٔ که درتحت رایت دارد از راه دشت ارژنه بقسمی که کسی نداند درمزار شریفش رساند و کرنیل موصوف ازبین راه کس‌نزد جنرال غلام حیدر خان فرستاده ازین امر آگاهش کرد واوبادیگر کار گذاران‌امیر محمد یعقوب خان که درمزار شریف بودند گفتگاش کرده قتل آن مظلوم را از اهم امور امضا کردند که مبادا مردم اطراف ازترا که واوزبکیه وغیره ازرسیدن او درشبرغان خبریافته فتنه‌برانگیزند پس‌جنرال غلام‌حیدر خان رضوان نامی ازخدام خود را بایکتن ازندیمان غلام محی‌الدینخان حاکم سرپل مأمور نمود که‌سردار محمد سرور خانرا بقتل رسانند وهردوتن رفته سراورابریده‌تنش را درده دادی بزیردیواری گرده سرش‌را جهت اثبات اقدام شان بدین کار نامسزاوارنزد جنرال غلام حیدر خان حاضرکردند و سردارمحمد اسحق خان باسردار عبد القدوس خان همچنانکه از شبرغان راه برگرفته بودند بی‌آنکه از سردار محمد سرور خان خبری گرفته ازحالش مفهوم شوند روی بسوی میمنه نهادند ودلاور خان والی میمنه آگاه گردیده مردم ترا که را امر کرد که هردو تن سرداررا گرفتار سازند وایشان ازحکم دلاور خان سرباز زده گفتند که ایشان عم زادگان سردار عبدالرحمن خان هستند وشایان نیستند که دستگیر واسیر شوند بلکه تاجان وتوان داشته‌باشیم طریق خدمت پیش گرفته‌رشتهٔ اطاعت ایشانرا برذمت خویش‌نهیم چنانچه مطابق گفتار خود دوهزار خانوار بدورهردوسردارجمع آمدند ودلاور خان والی میمنه که خیال دستگیر کردن هردوتن سرداررا دردل داشت ازعزم وارادهٔ خود مأیوس گشته‌ایشانرا برفتن هرات ترغیب وتحریض‌نمود بامید اینکه سردار محمد ایوبخان دستگیر شان کند چنانچه هردوتن جانب‌هرات رهسپار شدند ومقارن ایحال جنرال غلام حیدر خان سربریدهٔ سردار محمد سرور خان مرحوم رادیده بسلطان مراد خان میر قطغن نامه فرستاد که یا سردار عبد الرحمن خانرا بمثابهٔ سردار محمد سرور خان بقتل رساند ویادستگیر ومحبوسش کرده روانهٔ مزار شریف نماید واو پاسخ داد که سردار مذکور دربدخشان واز دست تغلب من بیرون است

ذکراخراج مستوفی حبیب‌الله‌خان وفرارکردن سردار محمد هاشم خان

﴿ذکر فرستادن انکلیسان‌مستوفی حبیب‌الله خان را﴾

(درهند وفرار کردن سردار محمد هاشم خان)

درخلال احوال مذکوره میرزا حبیب‌الله خان مستوفی ازقتل سردار محمد سرور خان بدست جنرال غلام حیدر خان ونامهٔ مودت ختامهٔ سردار عبدالرحمن خان که بانکلیسان چنانچه مذکور شد فرستاده بود آگاه‌گشته ومیل انکلیسانرا بدوستی سردار موصوف دیده ودانسته بذریعهٔ مکتوب جنرال محمد جانخان وعبدالقادر خان وردك وتاجیك را خبر داده سفارش وتاکید کرد که میباید برغم سردار عبدالرحمن خان که انکلیسان بااوراه مراوده پیش گرفته اند کمرهمت بربسته سد راه سپاه انکلیس شوید که اگر از قندهار جانب کابل رهسپار شود کامیاب نگردد واین نامه را انکلیسان بصرف بیست هزار روپیه کلدار بدست آورده برای الزام میرزا حبیب‌الله خان ونیز برای اینکه ازین امرخبر دوستی دولت انکلیس باسردار عبدالرحمن خان سمر ومنتشر شده بوی برسد سردار ولی محمد خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد هاشم خان وسردار محمد ابراهیم

خان وسردار عبدالله خان را در مجلسیکه برای این کار آراسته بودند خواسته مکتوب مذکور میرزا حبیب‌الله خانرا در میان انداختند واو ازنوشتهٔ آن‌انکار وبرمهر خود اقرار کرده بمواجههٔ سرداران که درمجلس حاضر بودند ملزم کشت وانکلیسان پس از الزام اورا محبوس کرده از قفای امیر محمد یعقوب خان درهند فرستادند وشبانه محافظ بدورخانهٔ سردار محمد هاشم خان نیز که بامیرزای مذکور انباز ودر مشورت همراز بود کاشتند واو ازمشاهدهٔ این‌امر وهم ازسبب حکومت سردار ولی محمد خان بکابل که درطبیعتش ناکوار بود اندیشناك شده عزم فرار جزم کرد و ببهانهٔ مهمانی که قبل برین نیز چند دفعه افسران سپاه انکلیس را دعوت ضیافت کرده بود فرش وظرف درباغ امیرشیرعلیخان مرحوم که دربینی حصار واقعست فرستاده سران لشکر انکلیس را بوعدهٔ فردا درآنجا بمهمانی دعوت کرد وخودش درینروز ازشهر روبباغ مذکور نهاد ودرراه با کریختی‌نام انکلیس ملاقی کشته اورا نیز وعدهٔ فردا درباغ مزبور خواسته پس از پذیرفتن ووعده دادن او بارادهٔ اینکه چیزی ازوی بستاند کفت کرو بدهید که مبادا نیائید واو تفنکچهٔ شش لولهٔ که باخود داشت برسم کروکان بسردارمحمد هاشم خان داده راه خویش پیش کرفت وسردارمحمد هاشم خان داخل باغ شده شب هنکام باسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم راه فرارجانب چکری اختیار نمود ودربین مردم احمد زائی درآمده ازآنجا بغزنین که هنوز دولت انکلیس تصرفش نکرده بود رفته رحل اقامت انداخت

ذکر توجه سپاه انکلیس از قندهار جانب کابل

﴿ ذکر توجه سپاه انکلیس ازقندهار جانب کابل ﴾

(بسالاری سردانلداستیوارت)

ومقارن وقائع مذکوره جنرال‌سردانلداستیوارت بعزم استظهار لشکرانکلیس که درکابل واز ازدحام غزاة اندیشناك بودازقندهار باسپاه کران‌روی بسوی کابل نهادو پنجصدتن ازغازیان مردم قندهار ازراه کنار ازدوی او بعزم نهب وغارت مواشی ودواب لشکریان انکلیس رهسپار شدند چنانچه درهرمنزل ازکوشه وکنار دست بردی میکردند وازین‌سوی طوائف افاغنهٔ علی‌خیل وترکی واندری ازحرکت سپاه انکلیس آکاه کشته قلاع ومساکن ایشانرا فروهشته عیال واطفال واحمال واثقال خودرا ازراه افواج انکلیس طرف‌زرمت کشیده بیکسوی کردندومردان ایشان باآهنك غزا درجلکای ایرکتو فراهم شده باتفاق مردم وزیری وسلیمان خیل وغیره سرراه برلشکر انکلیس‌تنك کرفتند ودرحین وصول سپاه انکلیس درموضع مدفن ملانوح که هنوز بمنزل‌ثانی نرسیده سر کرم ره نوردی بودند که غازیان حمله ور کشتند وباانکلیسان درآویختند وجنك سخت روی داده بسیار تن ازغازیان درجهٔ شهادت یافته در آخرکار هزیمت یافتند وانکلیسان قدری راه تعاقب کرده بازکشتند وروزدیکر درموضع ارزووشالیچ نیز محاربه رخ‌داده بسیاری ازغزاة کشته ورهسپار بهشت جاوید شدند وسپاه انکلیس مظفرومنصور وارد غزنین کردیده بلادرنك آهنك کابل کردند ومقارن انحال غلام حیدرخان جنرال چرخی (۱) باحشروازدحام تام ازچرخ روی جهادجانب کابل‌نهاده وارد چارآسیاب شد وبادوصدتن ازسپاهیان نظام انکلیس که جهت امری‌از کابل درآنجارفته بودند درآویخته وازپیش برداشته درقلعهٔ محمد عمر خان در آور ده بتنکنای محاصره انداخت وجنرال سر فریدرك را برتس آکاه کردیده باسپاه کینه خواه ازلشکرکاه شیرپور بیرون شده ازراه بینی حصار رهسپار چارآسیاب کشت واز شیرپور تاآنجابفاصلهٔ هرمیلی‌ده وبیست تن ازپیادکان نظام‌را امرایستادن کرده خودبابقیهٔ سپاه که ازتقسیم‌راه زیادماند وارد چارآسیاب شد وباغازیان درآویخته ازجانبین فراوان خون‌ریخته کشت ودرپایان کارغزاةرا پای‌ثبات برشکسته پشت بجنك دادند — وسرفریدرك‌را برتس فتحیاب کردیده محصورین را از قلعه محمد عمر خان بیرون کشیده مراجعت کرد وچون وارد شیر پورشد جنرال سر دانلد استیوارت نیز باسپاهیکه همراه داشت وارد کردیده باعث قوت ونیروی انکلیسان مقیم کابل‌شد چنانچه ازاندیشهٔ حمله‌وپورش غازیان که‌دردل داشتند آسوده خاطر کشتند

تحریر ذات دانش سمات خود اعلیحضرت (۱) چرخ طرف‌جنوبی کابل‌بمسافت ۲۵ کروه موضع است چنانچه مولانا یعقوب چرخی ازان موضع بودنداکرچه مدفن‌مبارکه در ختلان حال‌مشهور بکولاب می باشد اما مسقط‌الراس شان‌الحال‌در چرخ‌زیارت‌کاه مشهوراست

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(پس ازقتل سردار محمد سرور خان)

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان در بدخشان

درخلال صادرات وواقعاتیکه مذکور شده آمد سردار رفیع مقدار عبدالرحمن خان نامهٔ بمیر باباییك که روانه فیض آباد بدخشانش فرموده بود نگار داده تکلیف مراجعتش درنزد خودنمود که بمعاونت وهمدستی همدیگر بامیر قطغن وسردمش که باازراه یاری اهل اسلام بازداشته دست باسباب مخالفت کماشته است درآویخته یااورا باخود مددکار سازند ویادمار ازروزگارش برآرند واو درپاسخ معروض داشت که اگر سردار والاتبار رهسپار فیض آبادشده خودرا بمردم نشان داده بعد باهم روی بسوی علاقهٔ قطغن نهاده مرحله پیمای منزل مقصود شوند نیکوتر خواهد بود زیرا که مردم از مشاهده ذات خجسته صفات سردار والاتبار نیرومند شوند وسردار عبدالرحمن خان برطبق نوشته اومیر محمد عمر خان را که خودش بحکومت رستاق کماشته بود باچندی دیگر از بزرکان ودوهزار سوار همراه کرفته رهنورد فیض آباد شده درموضع ارکو درنك کرد ودرآنجا شبی شخصی نیم برهنهٔ دیوانه نمای حاضر آمده خواست که نزد سردار والا تبار شود اما چون اودر خواب بود دربان اورا منع کرده خودش سردار والا مقدار را بیدار کرده حال را مکشوف نمود بعد آن شخص را طلبیده مکشوف افتاد که نامهٔ ازمرد بارزکان افغانی باخود دارد چنانچه نامه را کشوده دید که نوشته است که میر باباییك بامنشی خویش وبزرکان بدخشان باهم پیمان نهاده وقرار داده اند که سردار نیکو رفتار را دستکیر کرده بکارکنان دولت انکلیس سپارند که شاید ازین ره کذر حکومت بدخشان ورستاق بخود ایشان جاوید وبرقرار ماند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر پریشیده (۱) خاطر کشته شبرا باندیشه وفکر بسربرده بامدادان میرمحمد عمرخان وبزرکان رستاق را که درلشکر حاضر بودند نزد خود خواسته مشورت طلبید وایشان پس ازمطالعهٔ نامهٔ مذکوره کفتند که الحق میربابا بیك شخص نکوهیده (۲) خصال بدافعالیست شکی نیست که این امر راست باشد اینرا کفته واز جمله میرمحمد عمرخان بنابرعداوتیکی بامیربابابیك داشت ازرفتن فیض آباد سرباز زده سردار عبدالرحمن خانش رخصت مراجعت رستاق داد که آنجا رفته مواظب حفاظت شهر واطراف باشدوعبدالله خانرا بااوهمراه کرده درخفاالقا نمود که از کردار وکفتار ورفتار اوغافل نبوده آکهی دهد وخودش راه فیض آباد برکرفته درکوه زرکان میربابابیك باششهزار سوار ازراه پذیره نزدیك سردار والا تبار رسیده اوسواران رکابش را امرایستادن فرموده خود براسپ مهمیززدوهمراهانش راکفت که اکرمیربابابیك وسوارانش مرتکب امرخصمانه شوند ایشان دلیرانه بمدافعه کرایند امامیر مذکور روش آدمانه بتقدیم رسانیده دوستانه بامردارو الاتبار ملاقی شدبعد سردارستوده اطوار مطمئن خاطرکشته سوارانش را که باز داشته بود باشارت پیش خواسته باتفاق میربابابیك وسوارانش ره نورد وادی مقصود کردید وسواران میر موصوف را کفت که شنیده ام که شهاباسلوب وسلیقهٔ مرغوب اسپ می تازیدمیخواهم اسپ تاختن شمارا مشاهده کنم وایشان از کفتهٔ سردارشجاعت دثار مشغول تازیدن شده همراهان سردار ستوده کارباشارهٔ او که بلفظ افغانی فرمود میربابابیك را درمیان کرفته سرکرم راه پیمائی وتماشای اسپ دوانی شدند وچون بقرب فیض آباد رسیدند سواران سردار رفیع مقدار بامراوداخل شهرکردیده می تن بحفاظت دروازه قیام ورزیدند ودر روز چهارم ورود سردار عبدالرحمن خان بفیض آباد نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان وردك بمیربابابیك رسید که چرااورادستکیر کرده درمزارنفرستادتا بمثابهٔ عم زاده اش سردار محمد سرورخان دست ازجهان میشست وهم نامهٔ ازامیربخارا باخلعت وچهاراسپ زین وستام(۳) طلابوی رسیدکه جنرال غلام حیدرخان ازهواخواهی بامن پیمان کرده است که ولایت بلخراضمیمهٔ مملکت سلطنت بخارا کندبنابران میباید که سردارعبدالرحمن خانرادست بسته نزداو بفرستیدونیزچون اوازدولت روس فرار کرده است قتلش موجب قصاص نخواهدشد ومیربابابیك ازین ترغیبات غرض جویان نکوهیده سمات بطمع مال وده مردم بدخشان را بسوی ضلالت اغوا کردن آغاز نمود وروزی سردار عبدالرحمن خان را تکلیف شکارکبك کرده اونخست اظهار نمودکه بامن قرار داده اید که لشکرفراهم کرده رهسپار تنبیه وتهدیدسلطان مرادشوید نه اینکه صیادم پنداشته بشکار کاه برید واوکه صندوقهای کارطوس تفنك را بامردار

(۱) پریشیده بمعنی پریشان

(۲) نکوهیده بمعنی زشت

(۳) ستام لجام و یراق اسپ

دیده خیال طلا کرده بود گفت تا بیست هزار طلا نباشد مردم فراهم نشوند وسردار که درینوقت زیاده برهزار طلا نداشت فرمود که پولیکه باخود دارم برای صرف محاربه بادولت انکلیس نگاه داشته‌ام و لشکریکه محض همراهی بقسم رشوت پول بخواهد بکار ندارم واینک ده‌هزار تن از مردم قطغن وده‌هزار ازرستاق بامن درامرغزا اتفاق کرده و حاضرند و آنگاه که وارد کابل شوم هزاران تن از غزاة افغان معین ویاورم خواهند شد اینرا گفته بعد بتهیهٔ اسباب شکار پرداخت ودر اثنای بعضی از بدخشانیان باوخبر داد که میربابابیك بامنشی خود وبزرگان دیگر قرار داده است که درشکار گاه بقتلت رساند وسردار عبدالرحمن خان هیچ درخاطر نیاورده باسی تن ازهمراهانش ومیر بابابیك روبشکار گاه نهاد وهمراهان خویش را تعلیم کرد که هروقت دهن تفنك جانب میربابا بیك کنند ایشان نیز بگشودن تفنك پردازند و آنگاه که بدامنهٔ کوه رسیدند پنجصد تن سوار دیگر نیز بسردار عبدالرحمن خان پیوسته بکوه برشدند وبشکاری دوچار نگشته میربابا بیك را سردار والا تبار مخاطب نموده فرمود که شنیده ام قصد آن داری که مرا گرفته بانکلیسان سپاری پس موقعی بهتر ازین نیست که آنچه دردل داری بجا آری اینرا گفته دهن تفنك برسینهٔ او نهاد وهمراهانش نیز بتعلیمیکه کرده بود تفنك‌ها بروی دست گرفته دهن‌های آنهارا جانب پیادگان میربابا بیك که آثار جنك از گونهٔ حال ایشان هویدا بود کردند وپیادگان او فریادزده گفتند دست از قتل ما بازدارید زیرا که میربابا بیك را بی آنکه خواسته باشیم شما اورا برما تسلط داده‌اید وسردار والا تبار بهمین قدر فریاد وزاری آنان اکتفا کرده باهم گرك ومیش آسا مراجعت کردند وبعد ازسه روز ایشان عزیزخواجه بامر سردار خجسته کردار میربابا بیك را خبرداد که برای صحبت نزداو شود واو باسه صد تن بمنزل سردار عبدالرحمن خان که درارك بود آمده دربانش از درآمدن بازداشته گفت که دیگران رارخصت مراجعت داده باسی تن داخل ارك ومنزل سردار شودواو را آشفته افغانرا عموماً دشنام گفته همراهانش را امرکرد که ارك را بتغلب متصرف شوند چنانچه روی ستیز جانب دروازه بانان نهاده دروازه اول را بقهر متصرف شدند ودر بانان کریخته دروازهٔ دوم رابربسته یکی از خدام سردار والاتبار اورا ازروداد این امر خبرداد واو که بدون سلاح بالباس استراحت نشسته بود وبدون ازیکمیل تفنگچهٔ شش لوله دیگر چیزی باخود نداشت جانب دروازه شده دید که تقریباً پنجهزار تن مرد مسلح باآهنك نبرد بیرون دروازه استوار ایستاده‌اند بعداز کثرت رجال قتال را محال دانسته باهمراهان وخادمان خویش فرمود که من بیرون شتافته داخل جمعیت ایشان شوم واگر پیش از آنکه مرا بشناسند میربابابیك را بچنك آوردم جان بسلامت خواهیم برد واگر کشته شدم شما مختارید که جنك کنید ویادرنك نمائید اینرا گفته بیرون شتافت وهجوم آورندگان میربابابیك اورا نشناخته ازمیان ایشان عبور کرد وبقفای میربابابیك رسیده چنك زده ازگریبانش بگرفت وتفنگچه‌را که باخود داشت بشقیقه‌اش گذاشته گفت که افغانیرا که دشنام میدادی اینك حاضر است میباید ازجان خود اندیشیده شمشیررا بیندازی وآلا ازضرب گلولهٔ تفنگچه درحال هلاك خواهی شد واو فریادزده زبان بلابه کشوده گفت که تفنگچه ازشقیقه‌ام بردار بعد شمشیرم را بیندازم وسردار عبدالرحمن خان زاری والحاح اورا نپذیرفته گریبانش را سخت بپیچید تا که مجبور گشته شمشیر خودرا بینداخت بعد سردارش بزبان عتاب فرمود که پیادگان خودرا ازارك امر بیرون شدن کند واو اجرای امر سردار والاتبار را نموده سردارش فرمود که شمارا ازراه دوستی بمنزل خود دعوت کردم شما ازچه رفتار مخالفانه نمودید وپس ازانجام اینکلام بدخشانیان را مخاطب ساخته فرمود که امدادم میکنید ویاطریق این میر می‌سپارید ایشان بذیرای ادای خدمت سردار بااقتدار شده رخصت مراجعت یافته جانب مساکن خود شتافتند بعد سردار عالیمقدار میربابا بیك را برداشته بادسوار برده بعیالهای اوسپرد وشب را درخانهٔ او بسر برده بامدادان بارگ فیض آباد بازگشت وایشان میر محمد عمر راکه بامیربابابیك راه مخالفت می‌پیمود ازطریق اصلاح طلب فیض آباد فرمود چنانچه مشارالیه باچهار هزار تن وارد فیض آباد گشته درموضع جوزون فرود گردید وبزرگان همراهانش عرض پرداز حضور سردار عبدالرحمن خان شده استدعا کردند که برای ارتباط رشتهٔ دوستی اجازت میخواهیم که بامیربابابیك مجلس آراسته یکدیگررا تحفه وهدیهٔ بگذاریم وسردار والا تبار حاضر آن مجلس باشند وسردار نکو کردار عرض ایشانرا پذیرفته داخل محفل ایشان شده درین هردو میربنشست وایشان یك کله قندبزرك باچندخوانچه حلویات حاضر آورده پیش روی سردار

رفیع مقدار نهادند وپس ازانعقاد عهد وپیمان دوستی واتحاد هردو میریکدیگر را خلعت داده درینحال میربابا بیك سردار عبدالرحمن خانرا خطاب کرده گفت که اکنون مادوتن که دست یکی کرده‌ایم نیروی شکستن اینقدر بزرگانرا داریم که پرشکسته قسمت نمائیم وسردار عبدالرحمن خان بفراست دریافت که مراد ازین کنایهٔ میر بابابیك خود اوست پس جواب داد که این امر متعسر بل متعذر است اینرا گفته امر کرد که آن قندرا بردارند ودیری نشسته مضطربانه بیرون شد که مبادا ایشان بمخالفتش برخواسته مصدر ومرتکب امری نسبت باو شوند چنانچه هرچند ایشانرا برحرکت کردن جانب قطغن ترغیب می‌فرمود ایشان عذر آورده اهمال می نمودند ودرین اوقات رقعات سردار عبدالرحمن خان که ذکر فرستادن آنها جانب بلخ ازپیش بشرح رفت حامل آنها وارد آنجاشده درخفا بمساجد ومعابر وفرودگاه عساکر پراکنده ساخت وبمنصبداران لشکرنظام رسیده بجنرال غلام‌حیدرخان وردك خبردادند که ازراه جهاد جانب قطغن ومیرسلطان مراد رهسپار شویم زیرا که اوطریق معاونت دولت انکلیس برگرفته است وجنرال غلام حیدرخان ازین اظهار افسران فوج نظام سند وبهانهٔ درستی درباب تصرف نمودن ولایت قطغن بدست آورده اینرانیز در اندیشهٔ خویش جای‌داد که‌ازره نورد شدن سپاه‌بلخ جانب قطغن سردار عبدالرحمن خان‌خائف شده مردم بدخشانش دستگیر خواهند کردپس بدین تصورات برادر زادهٔ خودرا باپنج فوج پیاده و هزارو دوصد سوار وسی ضرب توپ ازبلخ جانب قطغن ره‌نورد ساخت ودر کنار دریای قندز باسردم قطغن مصاف داده فتحیاب شدند وسه‌روز بعد ازحصول فتح درینجا نیز رقعات سردار عبدالرحمن خان درمیان لشکرمنتشر کشته میرمحمد حسین‌خان که نائب محمدعلم‌خانش دوسال‌پیش ازهزیمت‌یافتن سردارعبدالرحمن‌خان درمحاربهٔ سال‌هزار ودوصد وهشتاد وپنج‌هجری که درغزنین وقوع‌یافت نزدخود طلبیده امین نظام سپاه‌ترکستان مأمور فرمود وتااین‌زمان مشغول ومواظب کار مذکوربود ازمشاهدهٔ نوشتهٔ سردارعبدالرحمن‌خان طریق‌خدمت برگرفته درمشهد بدخشان فیض رکاب بوس حاصل کرد وسردار نامدار ازعطای قلمدان خویش ووعدهٔ‌منصب استیفای مملکت افغانستانش مفتخر وسرافراز فرمود وافواج بلخ مظفرانه وارد تالقان گردیده اظهارات ایشان این بود که میرسلطان مرادرا بایدازمیان برداشت زیرا که درامر جهاد ترك معاونت سردارعبدالرحمن خانرا کرده خواهش اورا وقعی نگذاشت ویاتهنیه وتهدیدش کرده وباخود یارساخته بعد باتفاق‌بعزم جهاد رهسپار کابل‌شویم ومیرسلطان مرادازین‌اظهارو گفتار سپاه‌بلخ خوفناك شده ازراه ضراعت (۱) بمیربابابیك ومیرمحمد عمرنامه‌فرستاد که سردار عبدالرحمن‌خان رانزد خود نگاه ندارند که لشکر بلخ ازعزمیکه دارند زندگی‌را بمن‌وشما تلخ خواهد کرد وهم‌نامهٔ بسردار عبدالرحمن‌خان فرستاده دعوت‌قطغنش نمود وسردار عبدالرحمن‌خان که ازنامه فرستادن اوبمیر بابا بیك ومیر محمد عمر بیخبر بود در حیرت وتعجب افتاد که میرسلطان مرادور ودرادر قطغن رضانمیداد وحال‌چه باعث خواهد بود که راه دوستی برگرفته است وفرستادهٔ اوکه حامل‌این نامه بود سردار عبدالرحمن‌خان را متفکر واندیشناك دیده ازنامهٔ میرسلطان مراد که بمیربابابیك ومیر محمد عمر فرستاده بود آگهی‌داده آسوده خاطرش ساخت چنانچه روز دیگر سردار عبدالرحمن خان راه قطغن برگرفته میر محمد عمر همعنانش گشته میر بابا بیك تقاعد ورزیده گفت از عقب خواهم آمد وسردار عبدالرحمن‌خان درباب همراهی نکردن‌اوچیزی نگفته پنجاه راس اسپ بازین وستام وپنجاه میل تفنك ازوی برای افغانانیکه پی هم‌ازشهر سبز آمده برکاب سعادت انتسابش پیوسته بودند خواستار شد که ازقفا باخود بیاورد وخود سردار والانبار رهسپار شده در قلعهٔ خرابهٔ جعفر نزول فرمود وهرچندش فرستادهٔ میرسلطان مراد ترغیب بپیشرفتن کرد سردار والانبار از سبب میر بابا بیك که از عقب ره نورد گردیده ملحق رکاب ظفر انتسابش شود نپذیرفت ودر همانجا درنك کرده پس ازشش روز مسموع گشت که میرسلطان مراد ازسپاه بلخ هزیمت یافته باعیال واطفالش ومیر سابقهٔ کولاب از راه فراز رو بجانب او رهسپارند وسردار نامدار عبدالله خانرا باچهل سوار باستقبال آنان مأمور فرمود وپس ازورود ایشان هردوتن‌را تسلی داده فرمود که اگر بامن ازدر راستی جاده پیمای خدمت شوید آسیب نخواهیددید وهم بمیرسلطان مراد گفت که هروقت صاحب مکنت واقتدارشوم حکومت قطغن‌راتفویضت

ذکر نتایج رقعات سردار عبد الرحمن خان

(۱) ضراعت تضرع وزاری

کنم اینرا گفته اورا باعبد الله خان وششصد سوار درتالقان فرستاد که مردم‌را ازجانب سردار والاتبار اطمینان خاطر دهند وخودش ازقفای آنها رهسپار شده پس‌از دوروز وارد تالقان گشت ودرخلال احوال مذکوره جنرال غلام حیدر خان باقیهٔ لشکر بلخ که ازسبب‌قتل سردار محمدسرور خان بروی شوریده‌بودند مقاتله‌داشت چنانچه بایکهزار پیاده وسه هزار سوار ومجده ضرب توپ آتشبار شور شیانرا درشهر تخته‌پل انحصار نموده کار را برایشان دشوار ساخت وآخرالامر قلعه کیان ازفراز بارهٔحصار فریادزده بمحاصرین التجاء گفتند که‌مابغی نور زیده بلکه برخلاف ورغم جنرال غلام حیدر خان برخواسته ایم که انتقام خون شهزادهٔ خود سردار محمد سرور خانرا ازوی بکیریم وهمراهان غلام حیدر خان ازشنیدن این کلام دست‌ازمحاصره کشیده روی‌ستیز جانب غلام حیدرخان نهادندواوازاینمعنی فرار اختیار کرده بادوصدتن ازپیروان خویش راه مزار شریف پیش کرفت ولشکریکه باخود او تااینوقت مشغول محاصره بودند تعاقبش نموده نکذاشتند که‌داخل مزارشود چنانچه ازمعبر آبدو ازنهر جیحونش کذرانیده مراجعت کردند وعیال واطفال واموالش را اسیر وتاراج کردند وخود او در بخارا رفته پس از دیر کاه بدست روسیان کشته وتباه کشت و پس از کریختن او سپاه نظام مزار وتخته‌پل دو تن از منصب داران افواج متعلقهٔ سابقهٔ سردار عبدالرحمن خان را که تا اینوقت در زندان محبوس بودند بیرون کشیده بافسری خودها برداشتند وهمچنین افواج مقیمهٔ شبرغان وسرپل وآقچه وقطغن ازین ماجرا آکاه کشته افسرانیرا که جنرال غلام حیدر خان کاشته بود تمام اسیرکرده درغل وزنجیر انداخته مال ومنال ایشانرا دستخوش تاراج ساختند و ازجمله افسران افواج قندز کریخته دستکیر نشدند وبرادر غلام حیدر خان خود را بضرب کلوله هلاك ساخته سپاه واتوابیکه درتحت رایتش بودند ازراه اطاعت بسردار عبدالرحمن خان که باهشت هزار تن‌مرد پیکار ازمردم رستاق وکشم بدخشان وارد تالقان شده بود پیوستند واوازین امر شکفته خاطر کشته ملاطفت نامه‌باعبدالله خان نزد سپاه مقیم قندز فرستاد که ایشان را نوید نوازش از جانب والا جوانبش داده آسوده خاطر سازد وخود سردار رفیع مقدار جهت تهیهٔ علوفه وپول چندی در تالقان درنك فرمود وافواج قندز ازوصول نامهٔ سردار نامدار خرسند شده خیرات بسیار صرف فقرا کردند وتهنیت‌نامهٔ عریضه آسا بسردار والا مرتبت فرستاده پیام دادند که بیقین خداوند بمانند یارومددکاراهل اسلام است که روی‌دل سردار سعادت اطوارا جانب اینولا کرده است که مردم مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آنرا ازپایمال نمودن ملت بیکانه ایمن نماید وپس از وصول این عریضه بشرف مطالعهٔ سردار خجسته کردار دوروز دیکر بانتظار ورود میربابایك که درفیض آباد بازمانده بود توقف در امور نمود و چون اونیامد منشور کرد که ازچه در ورودش باردوی ظفر شکوه مکث روی داده است واو درجواب معروض داشت که اکنون که تمامت سپاه ملتزم رکاب اصرت همراه کردیده‌اند برکاب والا پیوستن من لزومی ندارد و سردار شجاعت دثار برآشفته دوباره نکارداد که اکر اونیاید لاجرم خودبدان سو رهسپار شوم واو بصوابدید ندیمانش که مبادا کرفتار نکبت شده مال ومنالش بغارت رود باشش‌هزارتن وارد تالقان کردیده ملازم رکاب سردارستوده‌آداب کشت چنانچه روزدیکر اوومیر محمدعمر ومیر سلطان مرادرا باغیره بزرکان آن‌بلاد نزدخود طلبیده خواهش معاونت‌بپول وعلوفه‌ازایشان کرد وفرمود که چون ارادهٔ غزادارم میباید‌بزرکان این ولایت باندازهٔ‌توان وطاقت معاونتم کنند وهر خانه یك راس کوسپند بایك جوال کندم یاجو حاضر آورد اینرا کفته وعدهٔ جواب را بفردا نهاده همه‌را رخصت‌بیرون شدن ازمجلس داد واز سردار محمداسحق خان بذریعهٔ مکتوب کذارش حال پرسید که پس از رهسپار شدنت جانب میمنه وازانجا عزم هرات کردن احوال ندارم که چکونه ودر کجا روز بسر میبرید ودر هرجا که باشید وارد مزار شریف شده مشغول انتظام آن‌مقام شوید واین‌نامه سردار عبدالرحمن‌خان درهشت اندخود بسردار محمداسحق خان که ازنواحی میمنه روی بمزار نهاده‌بود رسیده سه‌روزپس ازوصول نامهٔ سردار عبدالرحمن‌خان داخل مزار کشته ازورود خودوعدم علوفه آنجا نیز خبرداد ومیران وبزرکان بدخشان که وعده جواب فردا داده‌شده‌بودند نزدسردار عبدالرحمن‌خان‌حاضر آمده اظهار کردند که چون‌شما ازراه‌حمایت ملت‌اسلام وارد اینمقام

گردیده عزم آن دارید که دست تصرف ملت بیگانه را ازما باز دارید سه‌لك روپیه آماده کرده زیاده بران نیز حتی‌الوسع والا مکان بمال وجان مضائقه روا نداریم وسردار عبدالرحمن خان ازین اظهار آنان شاد خاطر گشته امر کرد که چیزی ازعلوفه‌و آزوقه‌رادر خان آبادو چیزی‌رادر دیگرمواضع مستعده‌فراهم کنندو بسردار محمداسحق‌خان نیز نامه فرستاده خبرداد که اگربتواند دوازده هزار نفر اشتروانه قطغن نماید که علوفه بمزار شریف رسانند و مقارن ایخال یارمحمد تاجر ساکن تاشقرغان باتحفه وهدیه شایان فیض یاب حضور سردار عبد الرحمن خان شده سردار ولاتبار ازین معامله درحیرت افتاد که از کدام رهگذر ازتمام‌مرد م‌آن‌بوم وبراین‌شخص تحفه‌آور نزدم‌حاضر آمده خواهدبود ودربایان‌کار دریافت‌نمود که‌شیردل‌خان لوی‌ناب‌حاکم‌سابقهٔ‌بلخ مبلغی‌ازخزانهٔ دولتی‌باین تاجر سپرده بود چنانچه، خوداو خبرداده سردار والاتبار فرامرز خان‌غلام خودرا بااو همراه فرستاده همه‌مبالغ مذکوره را از تاشقرغان حاضر آورد ودر روز نوروز سال لوی‌ئیل شش هزارتن ازرنان و دختران مردم افغان‌را که‌اسیر دست ترکمانان بودند امرنمود که‌رها داده همه‌را سپرد اقوام شان نمایند وقبل ازصدور این حکم سردار عبد الرحمن خان میر بابا بیك فرستادکان او را که برای همین کار کسیل داشته بود محبوس کرده باخود اندیشیده در دل قرار داد که هرآینه سرداد عبدالرحمن خان با سپاه دولت انکلیس کرفتار پیکار خواهد کشت‌و آن وقت اسیران افغان ازخاطرش فراموش شده بیادنخواهد آورد پس اسیران‌را رها نداده‌بلکه چندتن ازفرستادکان سردار ولاتبار را که دراطلاق آنها اصرار کردند بقتل رسانید وازجمله یك‌تن خودرا برود خانه انداخته بهزار زحمت جان بسلامت کشیده بلباس درویشی نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده ماجرا باز داشت واوبرآشفته میربابا بیك‌را باچندتن ازهمد مانش محبوس فرمود ومیرمحمدعمررا بجای‌اومأمور حکومت فیض آباد نموده برادرش را بحکومت رستاق کماشت بعدازان مجدداً درباب اطلاق اسراء تاکیداً امرکرد که‌همه‌را باپسران میرجهاندار شاه که‌در زندان شغنان بودند رهانمایند چنانچه همکنان‌رها کردیده سردار والاتبار ازرها یافتن اسیران افغان خدای راشاکرشده وارد قندز کشت وسپاه مقیم آنجا یکصد ویك توپ برسم تبریك ورود مسعودش کشاد داده پس از ادای مراسم پذیره دوصد تن از افسران سپاه را که باسردار والانژاد دردل عناد داشتند حاضر حضورش کرده‌خواستار قتل‌ایشان شدند واوازخون ایشان‌در گذشته همه‌راعفو فرمود ودر روز چهارم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت هجری فرامین عدیده بنام بزرکان کابل وغزنین وخوانین اطراف اصدار فرموده ازورود فیض آمودش درقندز همه را اعلام نمود وروز دیکر محمدسرور خان بن‌ناظر حیدرخان که درسمرقند روی ازخدمت سردار نامدار برتافته ازنزدش رفته بود وارد قندزشده دروقتیکه سردار رفیع مقدار مشغول عرض دیدن توپ خانه بود خود را بپایش انداخته شرف پای بوس حاصل کرد وسردارش نشناخته چون سرش را برداشته دید بشناخت واوزبان ندامت عذرخواسته مورد عفوکشت وبعرض رسانید که نامهٔ از کریفن صاحب انکلیس باخوددارم ونامه‌را بسردار والاتبارداده چون‌بکشود نوشته بود که دوست محترما دولت انکلیس‌ازشنیدن اینکه وارد قطغن شده اید مشعوف است وخرسند خواهد شد که بداند که ازدولت روس چه کونه حرکت کرده وچه اراده دارید فقط

ذکرمشورت کردن سردار عبد الرحمن خان باسپاه

(ذکرمشورت جستن سردار عبدالرحمن خان ازسپاه)

(درباب جواب نوشتن برای کریفن صاحب انکلیس)

وسردار والا تباربااندیشهٔ اینکه ابتدای مذاکره اش بادولت انکلیس‌است بدون مشورت سپاه جواب نکار دادن نامهٔ کریفن رامذموم پنداشت که مبادامردم غرض جوی مفسده خوی درکان آن افتند که مدعاازارسال ومرسول مکتوب مملکت را بدولت انکلیس سپردن خواهد بودپس‌نامهٔ کریفن‌را درنزد تمامت لشکر بزبان‌جهر خوانده ازافسران سپاه خواهش آن کرد که درپاسخ این نامه باوی انباز شوند وایشان از در مشاوره سخن رانده دوروز مهلت خواستند ودر روزسوم هریك جواب جداکانهٔ مسوده‌آورده بعضی نوشته‌بود که ایدولت وملت انکلیس ازمملکت مابیرون شوید و کرنه شمارا بقهر واکراه بیرون خواهیم کردوسر برسراینکارخواهیم

نهاد و برخی مرقوم داشته بود که پیش از آنکه با کار گذاران دولت برطانیهٔ عظمی بمذاکره کرائیم نقصاناتیکه ازسبب مداخلت سپاه انکلیس درمملکت افغانستان روی داده ادا نماید بعد بمذاکره ومکاتبه گراید وپارهٔ نگار داده بود که دولت انکلیس صدکرور روپیه ازجهت خراب شدن قلاع وازدست رفتن اثواب ما که آلت سکونت ودفاع بودند خساره بدهد وگرنه یکتن از انکلسیان را زنده نخواهیم گذاشت وتاجان درتن ورمق دربدن داریم دست نخواهیم برداشت که مملکت افغانستانرا متصرف ومالك شوید ودرینصورت دیگری نیز چون دولت روس بامامعاونت خواهد کردوازین قبیل هرکدام مسودهٔ باندازهٔ فکروخیال خودنزد سردار والانبار آورده در آخر خود سردار نامدار بمواجههٔ هفت هزارتن ازدلیران افغان واوزبك این رقم رانگارداده قرائت کرد که دوست محترم گریفن صاحب نمایندهٔ دولت برطانیه عظمی رایس ازاظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که مراسلهٔ شمارسیده ازمطالعهٔ ما گذارش یافت ودرنوشتهٔ خود ازورودمن درعلاقهٔ قطغن اظهار خرسندی کرده مسئولم داشته بودید که از مملکت دولت روس بچه قسم حرکت نموده وچه عزم دارم دوست محترما از مملکت دولت مذکوره برخصت واجازت جنرلل کافمان حکمران تاشکند عازم ورهسپار ایندیار گشته قصد آن دارم که دراموراضطراریه وضروریه کریمعا ونت ملت خود بسته باخصم مصاف داده زه نورد مدافعت شوم فقط وپس ازخواندن این نامهٔ سعادت ختامه از تمامت مردمیکه در رکابش فراهم شده وحاضر بودند سوال کرد که اینك نامهٔ مرقومهٔ من اگر مطبوع وپسندیدهٔ شما باشد فبهاالمطلوب والا هرچه درمکنون خاطر دارید درمحل اظهار آرید وایشان یکدل ویك زبان پاسخ دادند که ماهمه گوش هوش بفرمان سردار نیکو گردار نهاده درراه حفاظت مملکت وحمایت ملت خود باسر ومال وجان محکم واستوارایستاده مترصد امرسردارخجسته اطوار ومنتظر پیکاریم که بیرون ازین دیگر رائی وفکری نداریم زیرا که درجهٔ مکالمه ورتبهٔ مناظره ومذاکره را باپادشاهان درخودنمی بینیم و علم بدان نداریم که چگونه سخن رانیم واینرا گفته سوگند یادکردند وگفتار خودرا موثق وموکد نموده بعد اظهار کردند که در نامه فرستادن وپیام دادن ومذاکره کردن باهرکه روی سخن بسوی اوباشد خود سردار والا تبار که واقف کارند مختارند که هرچه صواب داند ونیکو پندارد ازقوه بفعل آرد چون کلام بدین مقام رسید سردار عبد الرحمن خان نامه را خاتم برنهاده مصحوب محمد سرورخان درکابل نزد گریفن فرستاده بعد از آنجا رهسپار جاریکار شدودر آنجا هرروز فوج فوج ازمردم نواحی واطراف شرف اندوز رکاب بوس سردار والا تبار شده از انعقاد رشتهٔ عهد وقبول اطاعت وانقیاد مستسعد میگشتند و مقارن ایحال کار گذاران دولت انکلیس چهار فوج پیاده را بسالاری جنرال راس نام نظامی وریجوی نام منصبدار ملکی مأمورپمقان نمودند که مذاکره ومکالمهٔ که بامر دار عبدالرحمن خان درمیان آید بتوسط اوشان بانجام گراید ومقارن ایحال سردار محمد یوسف خان وقاضی عبدالرحمن خان وسعدالدین خان پسراو وعنایت‌الله خان بن وزیر محمد عثمان خان وصاحب زاده میر آقا ونواب خان استرغچی وخان محمدخان بابکرخیل ومیرزا مستمندخان وعبدالصمدخان مردان‌زائی ره‌نوردحضور سردار ممدوح گشته چون درموضع اوپیان (۱) رسیدند سردار محمد عزیزخان بن امیر محمد اعظم خان مرحوم که بامر سردار عبدالرحمن خان وارد پروان حال موسوم بجبل السراج گردیده بود بملاقات سردار محمد یوسف خان آمده پس از درك ملاقات درپروان بازگشت ودو روز پس ازان سردار عبدالرحمن خان درروز نهم‌ماه شعبان سال هزار و دویست ونودو هفت‌هجری صلع وارد تتمدره شده بهریك ازاعیان واشراف شهرکابل واطراف آن تسلیت نامها نفاذ و ارسال فرموده همه‌را خرسند نمود ودرین حال سردار محمد یوسف خان وهمراهانش که ازمدت هشت روز در اوپیان درنك داشتند وارد تمدره شده شرف رکاب بوس حاصل کردند بعد ازانجا سردار موصوف حرکت کرده وارد جاریکارشد ودرانجا نامهٔ ازجنرال داندلد استیوارت وگریفن صاحب بسردار عبدالرحمن خان رسید که ماراهوای آن درسراست که نامهٔ اعلان امارت افغانستان‌را بنام‌شما مشتهر سازیم بنابران لازم است که شخصی را برگزیده درکابل بفرستید تادرروز اعلان امارت شما بکابل حاضر باشد واو سردار محمد یوسف خان عم مکرمش را باصد سوار نظامی ازفوج مجده نهری وقاضی عبدالرحمن خان بارك‌زائی وجنرال کتال خان ونائب محمد امین‌خان بیات وسید امرالدین‌خان درکابل نزد انکلیسان فرستاده بسردارمعزی الیه فرمود که بهروسیله وواسطهٔ که بتواند والدهٔ

(۱) در دفتر هوفیان بها وفا نوشته می شود والله اعلم

ماجدهٔ سردار عبدالله خان ولیعهد مرحوم‌را دلجوئی داده از حرکتش بدیگر دیار بازداشته باوبگوید که سردار عبدالرحمن خانت بمنزلهٔ مادرش میداند خلاصه سردار محمد یوسف خان وارد اردوی انکلیس که ازحاجی پیك کوچ داده در موضع کارنده معروف ببلند نواب فروکش کرده بود شد وسردار عبدالرحمن خان باسه لك تن ازغزاة مترصد معلوم شدن احوال سردارمحمد یوسف خان درجاریکار توقف کرد وسردارمذکور پس ازملحق شدن باردوی انکلیس یکتن ازافسران انکلیسیه را باسی تن ازسواران نظام دولت برطانیهٔ عظمی همراه گرفته از بلند نواب وارد کابل شد و انکلیسان نظر باینکه او فرستادهٔ سردار عبدالرحمن خان بود باعزاز هرچه تمامتر درشیر پورش بلشکر گاه خویش فرود آوردند وسرا پرده وخیمهای بزرك جهت اعلان داشتن امارت سردار عبدالرحمن خان برافراخته تمامت بزرگان واشراف شهرواطراف را فراهم ساخته بعد جنرال سردانلداستیوارت وسرفریدرك را برنس و گریفن صاحب وغیره افسران ومنصبداران سپاه دولت انکلیس بااعیان کابل واطراف در اندرون خیمه شده سردار ولی محمد خان وغیره سران و بزرگان برکرسیهای جداگانه نشسته سردار محمد یوسف خان را دربین کرسی جنرال سردانلد استیوارت و سرفریدرك را برنس بر کرسی جای نشستن دادند وچون مجلس آراسته شده اسباب مذاکره پیراسته گشت جنرال سرفریدرك را برنس مشعوفانه ازجای برخواسته بزبان انکلیسی نتائج وفوائد دوستی وامارت سردار عبدالرحمن خان را نسبت بدولت قویهٔ انکلیس برشمرده پس بجای خویش نشست وهمچنین سردانلد استیوارت بپاایستاده تقریر اورا بلفظ انکلیسی اعاده کرده برجای نشست سپس گریفن صاحب برخواسته بزبان افغانی وفارسی وانکلیسی کلمات هردوتن اولین را ادا نموده تبریك امارت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان را نزد حضارمجلس بپای برد وسردارمحمد یوسف خان لب بتکلم کشوده گفت که اگرچه تمامت مردم افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن طوعاً رشتهٔ امارت اعلیحضرت والا را بگردن قبول نهاده و گوش بامر ونهی او داده همگنان درراه اطاعت بپای خدمت استوار ایستاده اند که دیگری را درین امر منتی براوئیست باری ازجانب دولت برطانیهٔ عظمی نیز که ملك ومملکت وتخت امارت بوی‌وا گذاشته شد تشکر دوستی واتحاد دولت موصوفه را بپای خواهدبرد وازین تقریر سردارمحمد یوسف خان سران انکلیس گف شادمانه بهم زده واظهار شعف نموده بسردار محمد یوسف خان گفتند که بعز عرض اعلیحضرت والا رسانیده خواستارشود که ازجاریکار درموضع آقاسرای پرتو نزول افکنند تاباهم ملاقات کرده مراسم دوستانه بتقدیم رسد وسردار محمد یوسف خان استدعای انکلیسان را درباب ملاقات اعلیحضرت والا بذریعهٔ عریضه ازحضور فیض گنجور خواستار شده خود ازمحفل تبریك امارت اعلیحضرت برخواسته نزد مادر ستوده سیر ولیعهد مرحوم رفته پیامیکه ازسرکار والاداشت نزداوبگذارید وهرچندتسلی داده‌دلجوئی نمود نپذیرفته گفت که ازین شهر بیرون شوم وهروقت که رشتهٔ دوستی امیر عبد الرحمن خان باسردار محمد هاشم خان دامادم منعقد گشت مراجعت کنم والاسرخویش وراه دیگرجانب پیش گیرم اینرا گفته از کابل رهسپارغزنین شد وازقضای اوتمامت خد متکاران ونمك خواران امیرشیر علیخان مرحوم باعیال واطفال راه فرار جانب هند ودیگر ممالك خارجه برگرفتند ومقارن‌اینحال انکلیسان بموجب استدعائیکه درباب‌ملاقات اعلیحضرت‌والاازسردار محمدیوسف‌خان کرده بودند بابیست هزار تن ازسپاه نظام و توپخانه از شیرپور بعزم آقا سرای که ملاقات گاه قرار داده بودند بیرون شده بقلعهٔ حاجی فروکش کردند ودرین میان مرد میکه برکاب سعادت انتساب والا انجمن شده بودند اعلیحضرت والای امیر عبد الرحمن خان را در جاریکار بپادشاهی برداشته بعد ذات حشمت صفات والا از عرض سردار محمد یوسف خان که بشرف مطالعهٔ ساطعه پیوسته بود از جاریکار بعزم ملاقات انکلیسان رهسپار گشته بسردار محمد یوسف‌خان فرمان فرستاد که هرچه ازاسباب وآلات کار آمد ازقبیل خیمه وفرش وظرف وغیره آماده‌بتواند ازشهردرموضع ملاقات‌رساند چنانچه‌او آلات وادوائیکه درخور شان‌پادشاهی بود برپشت‌پیلهابار کرده در موضع زمه فرود آورده خیمه‌ها وسرا پرده‌هارا در آنجا برپای کرده بیاراست وخود بصوابدید طرفین بامرمیانجی گری اقدام کرده شرفیاب حضور اقدس والا شده مأمور گشت که ازانکلیسان

تعیین وقت ملاقات را کرده باز گردد که بروفق قرار داد انکلیسان موکب والاحرکت نماید چنانچه پس ازمعین داشتن وقت ملاقات ومعاودت اوتمامت غزاة که ملازم رکاب حمایت انتساب بودند بااعلیحضرت والا از آقاسرای جانب زمه مرحله پیما شدند وچون اعلیحضرت والا بیك کروهی خیمه ملاقات کاه رسیدند همعنان بودن جمع غفیررا ازراه حزم واحتیاط همرکاب خویش لازم ندیدند غازیانرا باز داشته، جنرال غلام حیدرخان چرخی رابسالاری سواران نظام ونکاهداری غزاة کماشت که ایشان رااز حرکات ناسزا وخود سرانه باز دارد وخود بامعدودی چون قاضی ملاسعدالدین خان ومیرسره بیك خان وفرا مرزخان وجان محمد خان وپروانه خان ومیرزا محمدنقی خان لشکرنویس وغیره وارد زمه شده انکلیسان نیز از لشکر کاه خود که یك کروه فاصله داشت حاضر بارکشته در مجلس باهم نشستند وازجمله محمد سرور خان بن ناظر حیدر خان در قضای امیر عبدالرحمن خان بپای ایستاد واز انکلیسان کریفن صاحب و کنی کم و کمشنرهستنکر و کریستی وغیره چندتن حاضر بودند که صحبت دوستانه اتفاق افتاده انکلیسان اظهاز کردند که وضع امور زمانه حالت سرکار امیر صاحب را بجائی رسانیده است که مطابق میل وخواهش دولت انکلیس میباشد بنابران حکمران هندوستان وکار کذاران دولت علیاحضرت وکتوریاملکهٔ انکلستان مشعوفند که اعلان نمایند که چنین شخصی ازنیرکان امیر معظم مرحوم امیردوست محمد خان رابامارت افغانستان بشناسند واین امربرای دولت انکلیس اسباب خوشنودیست که طوائف افغان وبزرکان ایشان شخص ممتازی را ازخانوادهٔ محمد زائی که بشجاعت معروف وتجربت وفهم وکیاست موصوف استمنتخب بامارت نموده اند وخیالات امیرصاحب والانسبت بدولت انکلیس در انتهای در جات دوستی خواهد بود وتازمانیکه حکومتش برقرار واین خیالات درضمیرش استوار باشد دولت انکلیس بایشان امداد خواهد کرد وبهترین وضعیکه دوستی خودرا بدولت انکلیس ثابت نماید این خواهد بود که بارعایای خودش که بماخدمت نموده اندبطور رأفت سلوك نماید وجنرال محمد جان خان وردك را در لشکر خویش بمنصب سپهسالاری سر افراز سازد وسرکار اشرف والا امرسپهسالاری اورانپذیرفته پاسخ داد که مشارالیه نسبت بمن چه خدمت کرده است که از عطای این منصب بزرك فخریه حاصل کند آری اکربامن غدر نکند بااو ازطریق ملاطفت رفتار خواهم نمود واینرا کفته وآنچه لازم کفتن وباعث انعقاد کشتن رشته اتحاد بود مذاکره یافته بعد همکنان ازمجلس برخواسته هرکدام جانب لشکرکاه ومقام خویش شد

ذکرورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان در کابل

﴿ ذکر پرتونزول افکندن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان ﴾

(بمقرسلطنت ومذاکرات اودرعرض راه زمه وکابل باانکلیسان)

ودر وقت برخواستن ازمجلس ملاقات انکلیسان از اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان استدعای دیکر ملاقات کرده بعرض رسانیدند که نزدیك اردوی خود جائی را برای نشستن آراسته جهت تقدیم تحائف وهدایا میخواهیم با اعلیحضرت والا ملاقات نمائیم واو مسئول ایشان را بکوش قبول شنیده فرمود که بامردم حاضرهٔ قوم وملت خود مشورت کرده بعد درهمین جاباهم ملاقات خواهیم کرد وانکلیسان کریستی را جهت استحضار واستفهام اجازت قومی اعلیحضرت والا درزمه کذاشته دیکران بلشکر کاه شدند و اعلیحضرت والا نیز سردار محمد یوسف خانرا در اردوی معلی آورد که استصواب آرای بزرکان ملت اسلام را مصحوب اوبکریستی روانه نماید چنانچه داخل عسکر کاه شده ازاعیان ملت وبزرکان مملکت درباب ملاقات ثانی مشورت جست وبعضی رأی نداده بعز عرض رسانیدند که مبادا انکلیسان کیدی اندیشیده باشند وبرخی ترغیب بملاقات کرده سخن بمشاجره کشید وعاقبت الامر حضرت والا بروفق صوابدید رای صواب نمای خویش طریق ملاقات بر کرفته درموضعیکه حال قصر سعادت حصر شهر آرا بیادکار این مدعا افراخته وپرداخته شده است باانکلیسان ملاقی شده چون مجلس ملاقات بپای رفت آنوانی را که انکلیسان متصرف شده بودند تسلیم حضرت والا نموده مبلغ نوزده لك روپیهٔ را که ازمالیات ملك حصول کرده وصرف نموده بودندنیز وعدهٔ ادا کردن دادندوپس ازنشستن پانزده دقیقه باهم وداع کرده اعلیحضرت والا درعمارت دروازهٔ سفید شیرپور اقامت چندروزه کزید وانکلیسان راه پشاور

وقندهار بر گرفته کابل و افغانستانرا واگذار شدند وسردار محمد یوسف خان انگلیسان روندهٔ پشاور را بامر اعلیحضرت والا تاده خدایداد همراهی کرده مراجعت نمود و سردار محمد عزیزخان باار دوی مأمورهٔ قندهار ناغزنین رفته ورضا نامه گرفته معاودت نمود

ذکر واقعات هرات وقندهار

﴿ ذکر واقعات هرات ومحاربهٔ سردار محمد ایوب خان ﴾

(با لشکر انگلیس در میمند)

درخلال واقعات مذکوره خان آغای جمشیدی وجهانداد خان قبچاق کهایشانرا امیرشیرعلیخان ازراهاعزاز در کابل طلبیده باحترام نگاهداشته بود پس ازرفتن امیر محمد یعقوب خان درهند هردو تن بامر انگلیسان ازکابل برای نفاق انگیختن وبدست آوردن هرات درغورات رفته باسردار انبیاء خان تایمنی وسردار عبدالله خان تیموری متفق شده ابواب مکاتبه را بامردم شهر واطراف هرات باز کردند و سردار محمد ایوب خان آگاه گشته لشکر بدفع ایشان گماشت چنانچه خان آقا وجهانداد خان وبهبود خان نیرهٔ وزیر یارمحمد خان مرحومرا گرفتار ساخته باقاضی هرات که بانها مکتوب فرستاده بود هرچهار تن را بضرب سرنیزهٔ تفنك هلاك فرمود وسردار عبدالوهابخان بن سردار میر افضل خان مرحوم را بایکفوج پیاده ودوضرب توپ وچیزی ازسوار درتایوره بتدمیر سردار انبیاء خان فرستاد وهمچنین سردار محمد حسن خان را باسهفوج پیاده وچند ضرب توپ مأمور گشت فرمود کهبانك توشخان ومحمد امین خان پسران خان آقای مقتول را تنبیه و سر زنش کنند و سردار انبیاء خان تاب درنك نیاورده درباغستان فیروز کوهدر آمده پناه گزید وهمچنین پسران خان آقا از راه فرار درمیمنه که اینوقت سپاه پادشاهی آنرا فروهشته دردست استقلال میردلاور خانبود رفتند ومقارن اینحال سپاهنظام هرات کهپس ازمحبوس آمدن سپهسالار حسینعلی خان در کابل جنرال فقیراحمد خان دیکارا بتحریك نائبسالار حفیظالله خان لهوگردی بقتل رسانیده خانهٔ اورا تاراج کرده وبخود مغرور شدهبودند بعرض سردار محمد ایوب خان رسانیده استدعای غزابالشکر انگلیس کردند واوازسبب آنکه افواجنظام کابلی بسیار وشائق دیدار اهلودیار خودبودند وملازمان نظام هراتی اندك بوده توان سدراه شدن کابلیانرا نداشتند ناچار عرض واستدعای ایشان را رد نکرده ازهرات بعزم جهاد جانب قندهار رو نهاد وچون یك منزل از شهر دور شد فیض محمد خان جنرال که بامر سردار محمد ایوب خان باسه فوج پیاده میمنه را گذاشته وارد هرات شده بود تمرد ورزیده ازراه سر کشیآهنك جنك کرد وبافوج هراتی شهر را استحکام داده ازشهر بعزم محاربه بیرون تاخت وسپاه کابلی روبمقاتله نهاده فیض محمد خان وسپاه هرات را مغلوب گردانیده متعاقباً داخل شهر شده شهر وبازار را تمام تاراج کردند وبسیار تن ازهرویان را بکشتند وفیض محمد خان را مرده وزنده نیافتند که فرار کرد ویاکشته کشت وسردار محمدایوبخان نیز بشهر باز گشت وپس از چندی رایت جهاد برافراشته بایازده فوج پیاده وهشتصد سوارهٔ نظام وسی ودوعراده توپ وحشر وازدحام عامی از سواران ملکی هراتی و فراهی وپشت رودی وقندهاری وغیره مردم اطراف ونواحی از هرات رهسپار قندهار شد وسردار شیر علیخان قندهاری آگاه گشته ظاهراً جهت تسکین خاطر انگلیسانیکه درقندهار بودندبعزم مدافعهٔ غزانیکه درپشت رود انجمن شده بودند باسپاه گرانی راه برگرفت وباطناً بارادهٔ مقاتله و محاربهٔ سردار محمد ایوب خان رو بفراه نهاد و انگلیسان از اظهار او که از سپاه پادشاهی وتوپخانه چیزی نگفته به بهانهٔ دفع مردم الوسی رهسپار آن محال شد لشکر مکفی از افواج دولتی با او نگماشته باندازهٔ مدافعهٔ مردم الوسی فوج و توپ همراه او مامور رفتن کردند و در روز هفد هم ماهشعبان مطابق ایام ورود اعلیحضرت امیرعبد الرحمن خان درچاریکار باسردار محمدایوب خان دربیابان میمند مشهوبز بمیوند دوچارشده قبل از آنکهنائرهٔ قتال شعله ورگردد سه فوج پیادهٔ قندهاری از سردار شیر علیخان روبر تافته برکاب سردار محمدایوب خان پیوستند واو ازقریهٔ سنك برروبجانب خصم نهاده لشکر نظامی را بایادگان الوسی ازراه درهٔ کرمابك امرپیش رفتن کرد وتمامت سواران را باخود همراه گرفته طریق مقابل غنیم اختیار نمود

وغلام حیدر خان رساله‌دار افشاری را بامیرزا غلام حسین خان قاینی نویسندهٔ سردار نورمحمدخان مشهور بسر تیپ وپنجصد سوار کشاده ازسواران پشت رودی وقندهاری وصد سوارهٔ نظام مأمور قراولی کرد وهردوتن باسپاه انکلیس در آویخته نادوساعت کشش وکوشش مردانه نموده سپاه انکلیس را ازراه چودن بازداشته فراوان تن را خون بریختند وهنوز نائرهٔ قتال دراشتعال بود که افواج پیادهٔ نظام باتوپ صاعقه بار دررسیده دست بآلات پیکار بردند وتاپنج ساعت بازار گیر ودار را گرم داشته درپایان کار لوای فتح افراشتند چنانچه سپاه انکلیس پشت بجنك داده روبهزیمت نهادند وجنرال ایفرنام انکلیس بابسیاری ازافرادسپاه همراه اوکشته گشته ازلشکراسلام عبدالغفور خان برکدهراتی ومحمدانور خان کیدان قندهاری ومحمدزمان خان بارکزائی وپسرقادر خان پانجصدتن ازاحاد شربت شهادت چشیده هشت صدتن زخمدار شدند ودیگران هزیمتیان سپاه انکلیس را تعاقت نموده بسیارتن را درعرض راه کریز ازپا در انداختند واز مشاهدهٔ این حالت کرنیل سنجان انکلیس خود وتمام سپاه را تباه دانسته فریادزد که کسی هست که خودرا فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست ازکشتن وپا ازتاختن بازدارد که نام انکلیس پست نشود وازفریاد والغیاث اودوصدتن ازپیاد کان فوج کوره داخل دیوار بست باغیکه درکنار راه واقع بود شده بپاز داشتن غزاة پرداخته بکشاد دادن تفنك کرائیدند ودیگران منهز ماً رو بقندهار همی دویدند وغازیان که ازقفای انکلیسان سرگرم ترکتاز بودند از کلولهٔ تفنك جای گزید کان باغ مذکور هیچ نیندیشیده باآنکه تگرك آسا ازضرب کلوله بزمین میریختند بی‌پا کانه بدیوار بست باغ پرشده داخل باغ گردیدند وپاپیاد کان کوره در آویخته بسر نیزهٔ تفنك وضرب شمشیر یکدیگررا زده آخر الامر همهٔ دوصدتن کوره‌را ازدم تیغ وطعن سنان وزبان نیزه گذرانیده یکتن را زنده نگذاشتندوازین گرفتاری غازیان بقیهٔ سپاه انکلیس که‌دست ازجان شسته‌بودند باتن خسته ودل شکسته داخل قندهار شدند وغازیان متعاقباً وارد قندهار شده بامر سردار نامدار محمدایوب‌خان درروز بیست‌و هفتم ماه‌شعبان شهر وانکلیسان را درتنگنای محاصره انداختند وراه آمدشد رابروی انکلیسان سخت‌بربسته کاررا برایشان دشوار ساختند ودر روزهای محاصره‌ایشیك آقاسی محمدیوسف خان‌وفرخ خان کیدان توپخانه ازضرب کلوله شربت شهادت نوشیدند تا که ازسمله بذریعهٔ تلگراف بسپاه‌مقیم کابل ازعسرت وگرفتاری سپاه مقیم قندهار خبرداده امر کردند که ازراه معاونت درقندهار رفته محصورین را ازقید گرفتاری رهادهند چنانچه جنرال سرفرید رك را برتس باسپاه گران درروز ورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان که پنجم‌ماه رمضان بود از کابل رهسپار قندهار شد ودرروز بیست‌و یکم ایماه والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم که‌ازکابل درغزنین‌رفته وازانجا باسردار محمد حسن خان وسردار محمد هاشم خان وسردار عبدالله خان راه قندهار برگرفته بودوارد آن دیارشده بسردار محمد ایوب خان پیوست وسپاه انکلیس روز بیست وسوم ماه رمضان وارد قندهار گردیده در روز بیست وچهارم از راه پیرپایمال روبمیدان قتال نهاد وباسپاه سردار محمدایوب خان در آویخت وتانیم روز آلات کارزار پایدار مانده بسیارتن ازجانبین کشته گشته آخرالامرسپاه سردار محمدایوب خان راه‌هزیمت برگرفته فرار اختیار کردند وازجمله کرنیل شیرمحمد خان هزاره بایکصدتن‌پیاده ازفوج ایستاده تایکساعت هشت فوج‌پیاده نظام انکلیس‌را بزور بازوی مردانگی ازتاختن‌بازداشته هزیمتیان اسلام را ازورطهٔ هلاك‌ودمار نجات‌داد ودوراس اسپ سواری او ازضرب کلوله سقط گردیده اکثراز صدتن پیادهٔ که بااوهمراهی کرده بودنددرجهٔ رفیعهٔ‌شهادت یافته آخرالامر بابقیهٔ همراهانش از قفای هزیمت یافتکان راه برگرفت وانکلیسان فتحیاب گردیده آسوده خاطر شدند ومادر ولیعهد وسردار محمدهاشم خان وسردار عبدالله خان تافراه‌باسردار محمدایوب‌خان همراه‌رفته در آنجا اقامت گزیدند وسردار محمدایوب خان درهرات رفته مقارن اینحال سردار عبدالله خان بن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان که درقندهار نظربند بود بدرود جهان کرد وسردار شمس‌الدین خان باسردار محمدها شم خان بن‌امیرمحمداعظم‌خان‌مرحوم‌از کابل‌بامراعلیحضرت‌امیرعبدالرحمن‌خان وخواهش‌انکلیسان وارد قندهارشده متصرف آن دیار گشتند زیرا که تااینوقت انکلیسان قندهاررا نسپرده ازسردار شیرعلی‌خان می شمردند وشکست محاربهٔ میمند را حمل برخطای او کرده اورا بامنسوبانش باخود برده درموضع کوهی واقع کنار شمالی بندر کراچی مسکن داده تمامت افغانستان را باعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان تفویض نمودند فقط

خاتمهٔ کتاب

ازانجا که ارادهٔ پادشاه محکوم حکم قضاست مؤلف ضعیف‌را نعمت کویائی ولیاقت وقائع نگاری ازپرتو
آفتاب مرحمت انتساب اعلیحضرت (سراج الملة و الدین) نصیب کشته و علاوه بران باوجودیکه
مابند کان‌را درگرفتن نعمت‌وخواستن حاجت هیچ حجت‌نیست ذره‌وار ازحضیض خاکساری
باوج اعتبار بر افراخته درتالیف این‌خجسته کتابم‌مأمور ونامور ساخته‌است
که ازین رهگذرو ازجهت آنکه‌ذات قدسی سمات‌این پادشاه‌معارف
وسیاسی آگاه مولف‌آسا سراپااین کتاب را بقلم خویش‌حك
واصلاح فرموده ومیفرمایند میباید و میشاید که بر
تمامت مؤلفین تواریخ دیکر سلاطین فخر
ومباهات کنم وبر خود بنازم
ودعای دوام دولتش را
همیشه تا که زنده
باشم ورد زبان
سازم
که

الهی تاجهان باشد شه‌ما کامران باشد
زلال‌عدل‌واحسان‌همچوفرمانش‌روان باشد

كتابخانه ملى

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١٨	٢٧و	و٢٧
ایضاً	٢٢	٣٥٠٠و	و٣٥٠٠
ایضاً	٢٤	٢٠و	و٢٠
٥	١١	هفث	هفت
٧	٣	گرمان	کرمان
ایضاً	١٢	شاهٔ	شاه
ایضاً	٣٢	گرمان	کرمان
٨	١٦	عمارتش	عمارانش
ایضاً	١٩	سیزده	سیزده
ایضاً	٢٢	کایل	کابل
ایضاً	٣٥	مختلفهٔ اند	مختلفه‌اند
٩	٣	بمقدماً	مقدماً
١٠	١٦	بااحمد خان	باحمد خان
ایضاً	١٧	خضوصاً	خصوصاً
١١	١٤	پشارر	پشاور
١٥	٣	طوبخانه	توپخانه
ایضاً	٨	دریدهٔ	دریده
ایضاً	١٣	توجهٔ	توجه
١٦	٧	بالنسیه	بالنسبه
ایضا	٢٤	سایٔ	سای
١٨	١٥	فایزه	فایز
ایضاً	١٩	معلی	
ایضاً	بحاشیه	باریخ	تاریخ
١٩	٢٣	قندهار	قندهار
٢٠	١	جنگ	وجنك
ایضاً	٦	پس ازپس	پی‌درپی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	١٦	گریخین	گریختن
ایضاً	٢١	غازیخان	غازیخان
ایضاً	٢٤	مرتهیان	مرهتیان
ایضاً	٣٦	نمرده	نموده
٢١	١٥	ابنوه	انبوه
ایضاً	٢٢	نبگش	بنگش
٢٢	٢١	ملحقی	ملحق
ایضاً	٢٩	زیر	زبر
ایضاً	٣٢	سخیها	سیخها
٢٣	٣٦	مذکورهٔ	مذکوره
٢٥	١١	احاد افراد	احاد وافراد
ایضاً	بحاشیه	برادریکه	دوبرادریکه
ایضاً	٢٥	باتماس	بالتماس
ایضاً	٣٥	فوفلزائی	فوفلزائی
٢٦	١٩	برداستند	برداشتند
ایضاً	٣٠	خراسانیٔ	خراسانی
٢٧	٢٥	قریشی	قرشی
٢٨	٦	بنایر	بنابر
ایضاً	١٢	دو کره	دو کروه
٣٠	٩	فعل	فعلی
ایضاً	١٢	چب	جب
ایضاً	١٦	همهٔ علمائی	همه علمای
ایضاً	١٧	معانب	معانب
ایضاً	١٨	خقیقت	حقیقت
ایضاً	٣٢	کشاهی	کشائی
٣١	٤	قصبهٔ	قصبه

(جدول صحیح و غلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱۵	بودند	بوده‌اند
۳۲	۱۳	وسی‌وسه کروه۳۳	و۳۳سی‌وسه کروه
ایضاً	۱۹	در	ودر
۳۳	۱	اکرچهٔ	اکرچه
ایضاً	۱٤	ورا	اورا
ایضاً	۲۰	سمات	سماد
ایضاً	۲۵	داشتند	داشتند
۳۸	۱٤	زیر	زبر
ایضاً	۱۷	شهامت	شباهت
۳۹	٤	غرم	عزم
٤۰	۲۷	۲۰۰۰۰با	با۲۰۰۰۰
ایضاً	ایضاً	پنا کاه	پناه کاه
٤۱	٦	آتها	آنها
ایضاً	۹	فرستاد	فرستاد
ایضاً	۱٤	همیدا	همیداد
ایضاً	۲۱	خو	خود
ایضاً	۳٤	میبیاکی	بیباکی
ایضا	ایضاً	باندزر	باندرز
ایضاً	ایضاً	تخویف	تخویف
٤۲	۲۰	بنداخت	بینداخت
٤۳	۱٤	زنده	زنده
ایضاً	۱۹	معیین	معین
ایضاً	۲۳	ارسلان	ارسلا
ایضاً	۳۰	سلطنت	سلطنت
٤٤	۱۵	چبینش	جبینش
٤۵	۱۵	یخبر	که یخبر
٤٦	۱۳	شاره‌تر	شاه برتر
٤۷	۲۹	بیاراستند	بیاراستند
٤۸	۹	دادهٔ	داده
٤۹	۷	گریخین	گریختن
ایضاً	۲۹	نرداشته	برداشته
۵۰	۱۰	تیز	ستیز
ایضاً	۲٤	مذکرر	مذکور
۵۱	۱۸	مواکد	مؤکد
۵۲	۱۲	پسندیده	نپسندیده
۵٤	۱۱	اعلیخضرت	اعلیحضرت
ایضاً	۱۷	روی	رو
۵٦	۱۲	زیدهٔ	زبده
۵۷	۲۸	بافواج	باافواج
ایضاً	۳۳	یروفق	بروفق
۵۸	۵	بقرب	بقرب
ایضاً	۲۵	چنانچهٔ	چنانچه
ایضاً	۳۵	اندیشده	اندیشیده
۵۹	٦	میراز	میرزا
ایضاً	۲۱	خصوصاً	خصوصاً
ایضاً	۲۲	براندخت	برانداخت
ایضاً	۲۹	وزرات	وزارت
٦۰	۵	خال	خان
ایضاً	۳٤	که از تعهد	از تعهد
٦۱	۲٦	وبار	وبارهٔ
٦۳	۲	برخواسه	برخواسته
ایضاً	۷	شد	شده

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٣	١٤	بلووج	بلوچ
ایضاً	١٩	آزوقهٔ	آذوقه
٤٦	١	دانست	دانسته
٦٦	٢٦	گشیدند	کشیدند
٦٧	٢١	مجروج	مجروح
٦٨	٦	برادراش	برادرانش
ایضاً	١٨	جنانچه	چنانچه
٧٠	٢٠	کروهٔ	کروه
٧٢	٢٨	فراباغ	قراباغ
٧٣	٧	دادینوش	دادنیوش
ایضاً	١٦	مقررهٔ	مقرره
ایضاً	١٨	تعارفات	تعارفات
٧٤	١٢	حانت	حالت
٧٦	٤	پیمایهٔ	پیمائی
ایضاً	١٨	توجهٔ	توجه
٧٧	بحاشیه	بدولت	ودولت
٧٨	٩	مرافه	مراقمه
٨٠	٢٤	تبازی	بتازی
٨١	١٣	پیشکش	پشکش
ایضاً	٢٣	کزید	گزید
٨٢	بحاشیه	شجاح	شجاع
ایضاً	٢٨	اندختند	انداختند
٨٣	١	فیروزلدین	فیروزالدین
٨٤	١٦	ارفربه	ازفربه
ایضاً	٢٤	آخیر	اخیر
ایضاً	٢٥	ملاحطه	ملاحظه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨٥	٦	آدای	ادای
ایضاً	١٤	تبهمالو	بتهمالو
ایضاً	٣٥	اخلاص	خلاص
٨٦	٣	رنجیت	ورنجیت
ایضاً	١٠	پرستاده	فرستاده
ایضاً	٢٠	آخیره	اخیره
ایضاً	٢٤	برد	برده
ایضاً	٣٣	امر	امری
٨٧	١٤	چوب	چوب
ایضاً	٢٢	عرصه	عرضه
ایضاً	ایضاً	هزیمت	هزیمت
٨٨	ایضاً	روضهٔباغ	روضه باغ
ایضاً	٣٥	ازفوج	درفوج
٨٩	٣٢	برداشتهٔ	برداشته
٩١	١٢	برزنجیت	برنجیت
ایضاً	١٣	وبجبور	مجبور
ایضاً	٣٢	فیروزالدین	فیروزالدین
٩٢	٣٤	کرد	کرده
٩٣	٣	میرزنیل	میرزینل
٩٤	١١	مهلکهٔاش	مهلکهاش
ایضاً	١٥	برزگ	برگ
٩٦	١	رالا	والا
ایضاً	ایضاً	شهزادهٔ	شهزاده
ایضاً	٩	مینمه	میمنه
ایضاً	١١	اعجم	عجم
ایضاً	٥١	بوده اند	بودند

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٦	١٥	بایداری	بایداری
ایضاً	٢٣	حادثهٔ	حادثه
ایضاً	٢٩	بوسطهٔ	بواسطهٔ
٩٩	٢	گریده	گردیده
ایضاً	٦	بیاراست	بپاراست
ایضاً	٩	رفتهٔ	رفته
ایضاً	١١	افرخته	افراخته
ایضاً	١٩	اغراص	اغراض
ایضاً	٢٥	بقور خانه	بقورخانه
ایضاً	٣٦	جلا آبا د	جلال آباد
١٠٠	١١	خدیداد	خدایداد
ایضاً	٢١	محاصرهٔ	محاصره
ایضاً	٢٧	کرفتند	گرفتند
ایضاً	٣٠	کژ	کنژ
ایضاً	٣٢	وزیز	وزیر
١٠١	١٨	تدبیر	تدبیری
ایضاً	٢٠	شود	شو
ایضاً	٢١	بفرماید	بفرمایند
ایضاً	٢٨	بامددان	بامدادان
ایضاً	٣٥	شهزادهٔ	شهزاده
ایضاً	٣٦	فروزالدین	فیروزالدین
ایضاً	ایضاً	شاه محمود بود	شاه محمود
١٠٢	٢	اوکرام	واکرام
ایضاً	٨	ازعقت	از عقب
ایضاً	١٣	اور	اورا
ایضاً	١٥	نردبانهانرا	نردبانهارا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٠٢	١٨	بود	بودند
١٠٣	١	پنجصد	پنجصد
ایضاً	ایضاً	گذارانیده	گذرانیده
ایضاً	١٨	اسلحة	اسلحه
ایضاً	٢٠	شکاپور	شکارپور
ایضاً	٢٢	سهرراب	سهراب
١٠٤	٣	ضرف	صرف
ایضاً	٢١	ویست	ویست بیست
ایضاً	٢٦	شحص	شخص
١٠٥	٨	ارتصرف	از تصرف
ایضاً	٢٤	بالتاش	بالتماس
ایضاً	٢٦	الدولد	الدوله
ایضاً	٣١	ایرن	ایران
ایضاً	ایضاً	هزاره راه	هزاره‌را
ایضاً	٣٥	برینی	برنی
١٠٦	٤	نیلی	نیل
١٠٧	٧	انپاشتهٔ	انباشتهٔ
١٠٨	٢	آریٔ	آرایٔ
ایضاً	١٠	اوئل	اوائل
ایضاً	٢٢	هرسناك	هراسناك
١٠٩	٢	برداری	برادری
ایضاً	١٧	دیکری	دیگر
ایضا	٢١	بیل	پیل
١١٠	٩	قتدهار	قندهار
ایضاً	١٨	کامراو	کامروا
ایضاً	٣٤	خورا	خودرا

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۵	پاینه	پاینده
ایضاً	۱۴	ایشاان	ایشان
ایضاً	۲۶	سراسیمهٔ	سراسیمه
۱۱۳	۲۵	مذکرر	مذکور
۱۱۵	۲۱	دبد	دید
۱۱۶	۳	موعدهٔ	موعودهٔ
ایضاً	۹	رائی	رأی
ایضاً	۲۲	بیکار بیکار	بیکار بیکار
۱۱۸	۲۲	خان از زندان	خانرا اززندان
ایضاً	۲۶	مهشد	مشهد
۱۲۰	۳۷	شان	شاه
۱۲۲	۱۰	محاصرهه	محاصره
۱۲۶	۹	دلیرآنه	دلیرانه
ایضاً	۱۷	ازیش	ازپیش
ایضاً	۳۷	پذیزفته	پذیرفته
۱۲۷	۱۲	گذشت	گذشت
ایضاً	۲۷	سکهٔزرا	سکهٔزررا
۱۲۸	۶	دوآبهٔ	دوآبه
۱۳۰	۱۷	کارزار	کاراز
ایضا	۳۴	بیستن	بیست تن
۱۳۱	۲	دررسید	دررسد
ایضاً	۷	بکذارند	بگذراند
ایضاً	۱۰	ازدیرباز	ازدیرباز
ایضاً	۳۱	اوبرداشته	اورا برداشته
۱۳۲	۹	دانستهٔ	دانسته
۱۳۵	بحاشیه	امیرانیان	ایرانیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۶	بحاشیه	است	اسپ
۱۴۰	بحاشیه	داخل	دراصل
۱۴۱	۱۸	اولیا	اولیاء
ایضاً	۳۰	هدیهٔ	هدیه
۱۴۲	۱۲	حی مکناتن	جی‌مکناتن
۱۴۳	۱۷	معاهدت	ومعاهدت
۱۴۴	۲۳	اندختند	انداختند
۱۴۵	۱۳	ابراهیم	ابراهیم
ایضاً	۲۶	جراءت	جرأت
ایضاً	۳۰	خچانسوری	چخانسوری
۱۴۶	۳۱	کارپردازن	کارپردازان
ایضاً	۳۶	اثثای	اثنای
۱۴۷	۳۷	بافواج	باافواج
۱۴۸	۲۴	بیاده	پیاده
۱۵۲	۱۳	سرافرزی	سرافرازی
۱۵۴	۴	سپاهٔ	سپاه
ایضاً	۸	گزاران	گذاران
۱۵۵	۱۷	ورؤسائی	ورؤسای
۱۵۷	۳۶	گبیر	کبیر
۱۵۸	۳۸	آنوفت	آنوقت
۱۶۰	۳۶	آکاهش	آکاهش
۱۶۱	۸	حالاآنکه	حال‌آنکه
ایضاً	۲۶	بیموجب	بیموجب
ایضاً	۳۳	رهگذاران	رهگذران
۱۶۴	۷	دولتی	دولتی
ایضاً	۱۰	تدبیر	تدبیری

(جدول صحیح و غلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٤	٢٦	مذکوره‌بود	مذکور بوده
ایضاً	٣٠	اثر	اثری
١٦٧	١٠	باخود	باخود
ایضاً	٢٧	یکدیکرا	یکدیکررا
١٦٩	٣	خداواند	خداوند
١٧٠	٣٣	اسکندر	اسکنبر
١٧١	٣	وزرات	وزارت
ایضاً	١٠	ثبت	ثبت
ایضاً	٢٥	کفتهٔ	کفته
١٧٢	١٨	محمد شاهٔ خان	محمد شاه خان
ایضاً	١٩	ایزی	اینری
١٧٣	٥	انیری	اینری
ایضاً	١٤	آحمد خان	احمد خان
ایضاً	١٨	کرد	کرده
١٧٤	١٣	خلاصهٔ	خلاصه
١٧٥	٢٣	میافتند	میبافتند
١٧٦	١	بایحال	باایحال
ایضا	١٠	محمدشاخان	محمد شاه خان
ایضاً	١٣	داکنر کروپو	داکترکروپو
ایضاً	١٨	فرساده	فرستاده
ایضاً	٢٠	نموده‌اید	نموده آید
ایضاً	٢٩	زخدارن	زخداران
١٧٨	١٤	موضع	موضعی
ایضاً	١٩	رقیمة	رقیمهٔ
ایضاً	ایضاً	واماغزاة	اماغزاة
١٧٩	٨	خدع	خداع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٧٩	١٠	فرساده	فرستاده
ایضاً	٢٤	ماجر	ماجرا
ایضاً	٣١	تدبیر	تدبیر
١٨٠	٢٨	عرفآء	عرفاء
١٨٢	٢	سطلنت	سلطنت
ایضاً	٢٧	ایشان	ایشان
١٨٣	١٠	قضیهٔ	قضیه
ایضاً	٣٠	دخل	داخل
ایضاً	٣٤	دوارزهٔ	دروازهٔ
١٨٥	٢	کنایتهٔ	کنایهٔ
ایضاً	١٧	اقرباء	اقربای
١٨٧	٥	زمان	زمام
١٨٨	٨	آزوقهٔ	آزوقه
١٨٩	١	کزیدهٔ	کزیده
ایضاً	١٠	پیام	پیام
ایضاً	بحاشیه	شهزا	شهزاده
١٩٠	٢٢	روضهٔ باغ	روضه باغ
١٩١	٣	مرجعتش	مراجعتش
ایضاً	٩	همم	همم
١٩٧	وفات نمبر ٢٠	١٢٨٨	١٢٧٨
١٩٨	در پیشانی	جلد اول	جلد دوم
ایضاً	٢٣	جدان	جدال
٢٠٠	٥	اکبر خان	اکرم خان
٢٠١	١	سیاسنك	سیاه‌سنك
٢٠٢	٣	جملهٔ	حملهٔ
٢٠٣	١٠	سوختنکاه	بسوختنکاه

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰٤	۲۲	گیریبان	گریبان
ایضاً	۳۰	سکها	سکهان
ایضاً	ایضاً	نمیافت	نمییافت
۲۰۵	٤	نوانستند	توانستند
ایضاً	۸	بگشت	بکشت
۲۰٦	۱۰	فرزندان‌را	فرزندان
ایضاً	۱۳	فرمای	فرمای
۲۰۸	٤	بعدازین	بعدازین
ایضاً	٥	درینجا	درانجا
۲۰۹	۱٥	مبانیت	مبانیت
۲۱۱	٤	روبرای	روبراه
۲۱۲	۳۱	افضل	افضل
۲۱٤	۸	پیش	پیش
ایضاً	۱۷	برد	برده
۲۱٦	بحاشیه	صلغ	صلع
ایضاً	۲۷	عریضهٔ	عریضه
ایضا	۳۳	مرمسالمت	امرمسالمت
۲۱۸	۱٦	تیرین	وتیرین
ایضاً	۲۳	دشمنان	ودشمنان
۲۲۱	٤	گشتهٔ	گشته
ایضاً	۲۱	محمدشریف	محمدشریفخان
۲۲۲	۱۸	میرمحمدسعید	مرمحمد سعید
۲۲۳	۲۹	خطبهٔ	خطبه
۲۲٤	۱۷	بلوجستان	بلوچستان
ایضاً	۱۹	عظما	عظمی
ایضاً	۲۱	دعوت کردند اتحاد	دعوت کردند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲٥	۹	برفتر	برفتن
ایضاً	۲٥	مشحص	مشخص
۲۲۷	۳۲	خصور	حضور
۲۳۱	۱۰	انولایات	انولایت
ایضاً	۳۲	تحقیرش	تحقیرش
۲۳۲	۲۷	یجانب	بجانب
۲۳۳	٤	بسرعت شتاب	بسرعت وشتاب
ایضاً	۳۱	همرهان	همراهان
۲۳٤	۲٦	باورپتوز	باورتپوز
۲۳٥	۳٦	ازعقب پیش‌رو	ازعقب وپیش‌رو
۲۳٦	بحاشیه	محمد عظم‌خان	محمد اعظم خان
۲۳۷	۱	سحبیهٔ	سجیهٔ
۲۳۹	۳	بودند	بودند
۲٤۳	۳٦	گروه	کروه
۲٤٤	۲۲	برادر سردار ان	برادر سردار
ایضاً	۳٥	آیشیك	ایشیك
۲٤٥	۹	سدوار واستوار	سدواراستوار
ایضاً	۱۲	گزیده	گزید
۲٤۷	۲٤	جنازهٔ برادران	جنازه برداران
۲٤۸	۲۰	شگر	شکر
۲٤۹	۷	منسوباتش	منسوبانش
۲٥۰	۱٥	غنوده	غنود
ایضا	۲٦	کرده	کرده اند
۲٥۲	۲۸	یکمنزل	یکمنزلی
۲٥٤	۱۱	مزبوز	مزبور
۲٥٥	۱۸	بجصیل	بتحصیل

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۵	۲۶	نابهنجار	ناهنجار
۲۵۶	۱۱	آشفتهٔ	آشفته
ایضاً	۲۲	تدبیر	تدبیری
ایضاً	۳۲	درمنزن	درمنزل
۲۵۷	۲۱	شکرانهٔ	شکرانه
ایضاً	۲۵	مرتکت	مرتکب
۲۵۸	۱۳	کهٔ	که
ایضاً	۱۷	روضهٔ باغ	روضه باغ
ایضاً	۲۹	(۱) ارسلان	ارصله یاارصلاح
۲۵۹	۷	فرستادهٔ	فرستاده
ایضاً	۱۳	خواجه‌چست	خواجه چشت
۲۶۰	۱۴	تزد	نزد
ایضاً	۲۲	رقته	رفته
ایضاً	۲۳	بیعب	بیعت
۲۶۱	۱۱	بارگشت	باز گشت
ایضاً	۱۸	رشتة	رشتهٔ
۲۶۲	۳۷	همرانش	همراهانش
۲۶۴	۲	خویس	خویش
ایضاً	۲۷	پرداختهٔ	پرداخته
ایضاً	۳۶	جاده پیمای	جاده پیمای
۲۶۵	۱	معرز	معزز
ایضاً	۳	توجه	توجه
ایضاً	۱۲	بودند	بودند
ایضاً	۱۶	بیرارند	بیزارند
ایضاً	۲۱	رفتنش	رفتنش
۲۶۶	۱۶	قرهٔ کتل	قره کتل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۳۳	بهوده	بیهوده
۲۶۸	۳	تاشقرغان	تاشقرغان
ایضاً	۱۳	رفتهٔ	رفته
ایضاً	۱۴	شیرعلخان	شیرعلیخان
ایضاً	۲۰	امپر	امیر
ایضاً	۲۵	ناگوا	ناگوار
۲۶۹	۱	یود	بود
ایضاً	۳۲	برگشتهٔ	برگشته
۲۷۴	۲۲	حکران	حکمران
ایضاً	۳۰	مجمد خان	محمدخان
ایضاً	۳۲	پیش	پیش
ایضاً	ایضاً	ازاین	ازین
۲۷۵	۳۰	اطواپ	اتواپ
۲۷۶	۱۱	مزیور	مزبور
ایضاً	۱۲	سحن	سخن
ایضاً	۱۸	علبخان	علیخان
ایضاً	۲۱	هراره	هزاره
ایضاً	۳۴	تزددیکتر	نزدیکتر
۲۷۷	۱۴	باول	بادل
۲۷۸	۱۲	خپر	خیر
ایضاً	۳۶	یگفتهٔ	بگفتهٔ
ایضاً	ایضاً	والا بتار	والاتبار
۲۷۹	۱۲	اسلحهٔ	اسلحه
۲۸۰	۱۷	بیرون	بیرون
ایضاً	بحاشیه	ممانعت	ممانعت
۲۸۲	۱۱	گذشته	گذاشته

(۱) درلغت ترکی ارسلان است وبمعنی شیر درنده اما بحسب اصطلاح ممالک افغانستان ارصله یا ارصلاح مشهوراست

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۳	۵	بسلاری	بسالاری
ایضاً	۱۳	طوپ	توپ
۲۸۳	۲۴	مقیمة	مقیمهٔ
۲۸۴	٤	ودولتخواهان	دولتخواهان
ایضاً	۱٤	گزنم	گزینیم
ایضاً	۱۵	مانع	مانعی
ایضاً	۱۸	محمد اعظم	محمداعظم خان
ایضاً	۲۱	جلا آباد	جلال آباد
ایضاً	۲۳	توپ	توپ
ایضاً	۲۵	موضح	موضع
ایضاً	۳۳	محابه	محاربه
۲۸۵	۱۹	سیر	شیر
ایضا	۲۹	نداشت	نداشت
۲۸۹	۲۸	طبع	تبع
۲۹۱	۱۸	پیادهٔ	پیاده
۲۹۲	۳۸	پیاده	پیاده
۲۹۳	۷	لشگرش	لشکرش
ایضاً	۳۱	برتو	پرتو
۲۹٤	٦	خانهٔ توست	خانهٔ تست
ایضاً	۲۵	مگو	مگر
ایضاً	۲۷	نردیك	نزدیك
ایضاً	۳۱	که ابواب	ابواب
ایضاً	بحاشیه	نجشیر	پنجشیر
۲۹۵	۲۵	جمعهٔ	جمعه
۲۹۷	۲٦	قلعهٔ گیان	قلعه گیان
ایضا	۳۰	نجصد ا	پنجصد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۸	۱٤	غوغا است	غوغاست
۳۰۰	۲	خواجو	خواجه
ایضاً	۲۷	برزمه	پرذمه
۳۰۱	۲	بوه	بود
۳۰۲	۱۵	تصویریکه	تصوریکه
ایضاً	۱۹	ازانخا	ازانجا
ایضاً	۳۳	قعله	قلعه
۳۰۳	۳۰	نمود	نموده
ایضاً	۳۱	راهٔ کهمرد	راه کهمرد
۳۰٤	۲۸	محابه	محاربه
ایضاً	بحاشیه	سوران	سواران
۳۰۵	۵	بقبته	بقیة
۳۰٦	۱۷	جنانچه	چنانچه
۳۰۷	۱۳	اسیرنرا	اسیرانرا
۳۰۸	۵	فردو	فرود
۳۰۹	۱۱	بنوپشاور	پنووپشاور
ایضاً	۱۵	بیاد آورده	بیاداو آورده
ایضاً	۳۱	ازنجا	ازانجا
۳۱۰	۳	ازهربکی	ازهریکی
ایضاً	۱۷	بفرود کاه	بفرود کاه
۳۱۱	بحاشیه	جوشی	جوش
ایضاً	ایضاً	لکلدزدن	لکلدزن
ایضاً	۱٦	قلهـه	قلعـه
۳۱۲	۲٦	عبدالرحن	عبدالرحمن
۳۱۳	بحاشیه	ز کر	ذکر
ایضا	۱۹	نرد	نزد

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۵	۱۸	بزکان	بزرکان
ایضاً	۲۱	خوورا	خودرا
ایضاً	۳۰	جهته	جهت
۳۱۶	۲۶	باخو	باخود
۳۱۷	۱۴	وسواس	وساوس
۳۱۸	۲۱	پنجرویه	پنجرویه
۳۱۹	۲۱	انقاق	انفاق
۳۲۰	۲۵	عبدالرحمن خان	عبدالرحمن خانرا
۳۲۱	۲۲	بسرراد	بسردار
۳۲۲	۸	زیاه	زیاده
ایضاً	۲۲	باستبعاد	بااستبعاد
۳۲۳	٤	اشترنیرا	اشترانیرا
ایضا	۳۲	وبجائیکه	ودر جائیکه
۳۲٤	۲۵	دولت	دولت روس
۳۲۵	۱	بیش	پیش
۳۲۶	۲۰	سردر	سردار
۳۲۷	۹	ر	بر
ایضاً	بحاشیه	محاصر	محاصره
۳۲۸	۵	شهریاران	شهریان
ایضاً	۱۸	تامنزل	تامنزل
۳۲۹	۱۵	غزق	غرق
۳۳۰	۲۳	بااینکه	باینکه
۳۳۱	۱۱	ماجدهٔ	ماجده
۳۳۲	۳۳	باریافتنش نیز	باریافتنش
۳۳٤	۱	دیرباز	دیریاز
ایضاً	۱۸	محمد حسن	محمد حسن خان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۹	حاکم	حاکم آنجا
ایضاً	۲۰	ووهفتاه	واوهفتاد
ایضاً	۳٤	فرج فال	فرخ فال
۳۳۵	بحاشیه	۱۶۹۰	۱۲۹۰
ایضاً	۱۵	جائب	جانب
ایضاً	۲۵	بریزدستی	بزیردستی
ایضاً	۲۸	درزیر	درزیر
۳۳۶	۸	دردروازه	دروازه
ایضاً	۲٤	دوستانزا	دوستانرا
ایضاً	۲۵	یاینده	پاینده
ایضاً	۳٤	لیستین	لیتین
۳۳۷	پیشانی	شیرعلیخان خان	شیرعلیخان
ایضاً	۵	لیستین	لیتین
ایضاً	۱۱	لیستین	لیتین
۳۳۹	٤	مسلمانزا	مسلمان و
۳٤۲	۱۵	گذارانیده	گذرانیده
ایضاً	۲۸	سرداد	سردار
۳٤۵	۱۷	تخنه پل	تخته پل
۳٤۶	۱۲	سردار	سرداررا
۳٤۹	۵	تاشکتد	تاشکند
ایضاً	۲۲	اروا	اورا
۳۵۰	۱٤	پذیزفته	پذیرفته
۳۵۳	۱۶	پیام	پیام
۳۵٤	۲۳	پردهش	پرده اش
۳۶۰	۲۱	ارانیه	ارانیه
۳۶۳	۲	اسانات	احسانات

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٦٣	٣	شس	شش
٣٦٤	١٠	اطاطت	اطاعت
٣٦٧	١٣	بارز کان	بازرکان
٣٦٧	٣٥	ج ه	جاه
٣٧٤	٣	جمع غفیر	جم غفیر
٣٧٦	٨	تعاقت	تعاقب

نمبر (١) پشتی چرمی چرم‌قسواری دانه دار کابلی پخت چهار حاشیه جدول طلاء پرکار نشان دولت واسم کتاب از ورق طلای اصل جزوبندی شده قیمت شانزده روپیهٔ پختهٔ کابلی

نمبر (٢) پشتی مقوی رویه کپره ماشی چهار کنج وزیر چرم قرمه سیاه حاشیه واسم کتاب ونشـان دولت ورق طلاء جته جزوبندی شده قیمت سیزده روپیهٔ پختهٔ کابلی

نمبر (٣) پشتی مقوی رویه کپره لاجوردی چهار کنج وزیر چرم میشی سرخـه کابلی پخت حاشـیه واسم کتاب ونشان دولت ورق طلاء جته جزوبندی شده یازده روپیهٔ پختهٔ کابلی وده شاهی

نمبر (٤) پشتی مقوی رویه ابری چهار کنج وزیر چرم میشی سرخه حاشیه واسم کتاب ونشان‌دولت‌ورق طلاء جته کوك بندی شده ده روپیهٔ پختهٔ کابلی وسه شاهی

نمبر (٥) پشتی مقوی رویه ابری سرخ چهار کنج وزیر کپره سیاه واسم کتاب ونشان‌دولت‌ازورق طلاء جته کوك بندی شده نه روپیهٔ پختهٔ کابلی ویازده شاهی